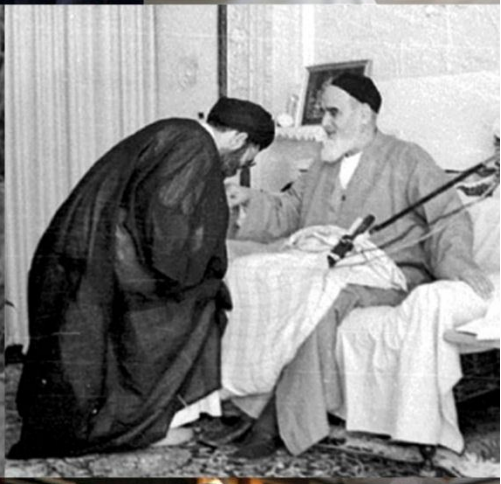
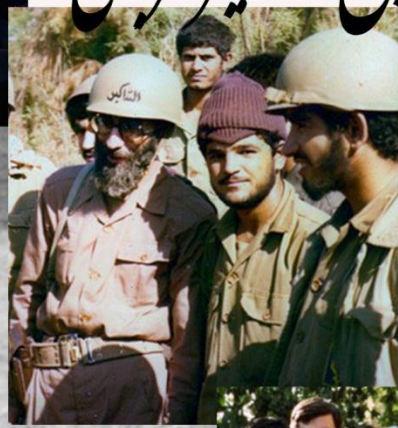
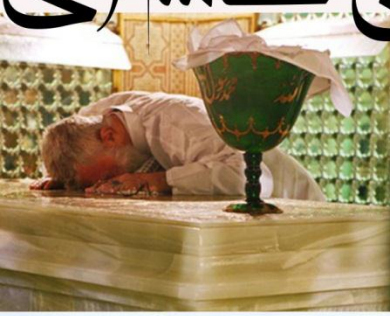


خطرات اپت امام العظمیٰ سید علی خامنہ ای

جمع آوری و تدوین: امیر قربانی



www.novin-islam.blogfa.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نام کتاب : خاطرات آیت الله العظمی سید علی خامنه ای ، رهبر معظم انقلاب اسلامی

نویسنده : آیت الله العظمی سید علی خامنه ای

جمع آوری و تدوین : امیر قربانی

ناشر الکترونیک : اسلام نوین (قرآن سنتر سابق)

منبع : دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای

تاریخ انتشار : ۱۳۹۴/۰۵/۰۹

کلیه ی حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به وبلاگ اسلام نوین است. تکثیر، انتشار و یا واگذاری آن به دیگران تنها با ذکر منبع مجاز است.

www.novin-islam.blogfa.com

www.khamenei.ir

فهرست

- ۴۳..... **خاطرات سال ۱۳۵۸**.....
- ۴۴..... ارتباط و کار امام با مردم.....
- ۴۵..... ایستادگی با شکوه تنهایی یک تک درخت.....
- ۴۶..... یک قاعده‌ی انقلابی.....
- ۴۷..... **خاطرات سال ۱۳۵۹**.....
- ۴۸..... نسبت ملت با امام.....
- ۴۹..... ایمان امام خمینی(ره) به توده مردم و نقش روحانیت.....
- ۵۰..... امام، قاطع و صریح.....
- ۵۱..... ماجرای حضور آیت‌الله خامنه‌ای در دزفول در روزهای موشک‌باران.....
- ۵۲..... **خاطرات سال ۱۳۶۰**.....
- ۵۳..... بار اصلی انقلاب بر دوش حزب‌الله است.....
- ۵۴..... امام پس از یک سال حمایت خود را از بنی صدر سلب کردند.....
- ۵۵..... اقامت در کاخ سلطنتی و عدم صلاحیت یک رئیس جمهور.....
- ۵۶..... به فریاد خرمشهر و آبادان برسید!.....
- ۵۹..... اصرار داشتند گروگان‌ها را از دانشجویان پیرو خط امام تحویل بگیرند.....
- ۶۰..... رأی‌گیری تلفنی برای سرپرست رادیو و تلویزیون!.....
- ۶۱..... بنی صدر می‌گفت من از امام محبوب‌ترم!.....
- ۶۲..... روزی که آیت‌الله خامنه‌ای ممنوع‌التفسیر شد.....
- ۶۴..... امام؛ اعلم فقها و علمای زمان.....
- ۶۵..... عملیات شناسایی با شهید چمران.....
- ۶۷..... دل آشنا با قرآن.....
- ۶۸..... **خاطرات سال ۱۳۶۱**.....
- ۶۹..... امداد غیبی یعنی یک تیپ مقابل دو لشکر.....
- ۷۱..... امام حاضر در صحنه.....
- ۷۲..... خاطرات رهبر انقلاب از آیت‌الله صدوقی.....

آیت‌الله خامنه‌ای چگونه از شهادت رجایی باخبر شدند؟ ۷۵

جلسه‌ی مخفیانه در منزل شهید باهنر ۷۸

خاطرات سال ۱۳۶۲ ۸۰

یادآوری سخن امام در شورای عالی دفاع ۸۱

خاطرات آیت‌الله خامنه‌ای از روزهای پیروزی انقلاب اسلامی ۸۳

خاطرات سال ۱۳۶۳ ۸۷

پیروزی در انجام تکلیف ۸۸

بزرگ‌ترین مسجد شبستانی مشهد ۸۹

ماجرای سخنرانی در جمع تحصن‌کنندگان مشهدی ۹۰

امام جماعت مسجد امام حسن(ع) مشهد ۹۴

خاطره‌ای از روز بیعت همافران با امام(ره) ۹۵

خاطرات سال ۱۳۶۴ ۹۸

خاطره‌ی آیت‌الله خامنه‌ای از ۱۲ فروردین ۵۸ ۹۹

از مسجد کرامت تا ریاست جمهوری ۱۰۲

خداوند تفسیر قرآن را به ما نشان داد ۱۰۶

در قیامت چطور جواب این‌ها را بدهم؟ ۱۰۷

تأکید امام: قیام برای وظیفه ۱۰۸

روزهای غمگین خرمشهر و آبادان ۱۰۹

خاطرات سال ۱۳۶۵ ۱۱۰

خبر شهادت آیت‌الله بهشتی چگونه به رهبر انقلاب رسید؟ ۱۱۱

جلسه سران قوا با امام خمینی در آستانه «عرفه» ۱۱۴

خاطرات سال ۱۳۶۶ ۱۱۵

خاطره رهبر انقلاب از روز شهادت شهید بابایی ۱۱۶

عمر طلبگی ام با جوانان گذشت ۱۱۷

خاطراتی از هم‌رزمی با شهید دکتر مصطفی چمران ۱۲۰

الله اکبر میرزا جواد آقا تهرانی پای خمپاره‌انداز ۱۲۲

ابراز خوشحالی امام از لباس نظامی که آیت‌الله خامنه‌ای پوشید ۱۲۴

۱۲۵ زنی که تمام هستی‌اش را به جبهه فرستاده بود

۱۲۶ **خاطرات سال ۱۳۶۷**

۱۲۷ عدم صدور حکم جهاد

۱۲۸ شهیدی که زیر آفتاب مانده بود

۱۲۹ دیوان حافظی که در کودکی با آن مأنوس بودم

۱۳۰ **خاطرات سال ۱۳۶۸**

۱۳۱ ایجاد امید در دل مردم

۱۳۲ تصمیماتی بر طبق واقعیت

۱۳۳ امیدواری ناشی از ایمان در همه‌ی مراحل

۱۳۴ سحرگاه التهاب

۱۳۵ دنیای بدون «خمینی»

۱۳۶ هم سپاه هم ارتش

۱۳۷ روزی که همه یتیم شدیم

۱۳۸ هدایت غیبی در همه‌ی کارها

۱۳۹ سعه‌ی صدر امام

۱۴۰ فلک‌های بچه‌ها و اشک‌های امام (ره)

۱۴۱ «به امام بگویید فدای سرتان»

۱۴۲ ذکر تا لحظه‌ی آخر

۱۴۳ اینثار کارگران در جنگ

۱۴۴ اول انقلاب عده‌ای در صدد اخلال میان کارگران بودند

۱۴۵ خبر پیروزی انقلاب را در منطقه‌ی کارگری از رادیو شنیدم

۱۴۶ پیشنهاد سمینار ائمه جمعه

۱۴۷ خطبه نماز جمعه هفت-هشت ساعت مطالعه می‌خواهد

۱۴۸ توصیه‌ی امام در بستر بیماری

۱۴۹ از ته دل می‌خواستم این مسئولیت متوجه من نشود

۱۵۰ خلاصه وصیت‌نامه امام

۱۵۱ مبدا ما آن مؤذن بدصدا باشیم

- ۱۵۲ امام چه زمانی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتاد؟
- ۱۵۳ بعد از انقلاب شما، مردم ما با افتخار اسم اسلامی خود را می‌گویند
- ۱۵۴ پیروزی این نظام، فقط به آبروی روحانیتِ زمان ما انجام نگرفت
- ۱۵۵ وقتی که کارها دشوار می‌شد
- ۱۵۶ «مسئولیتم این باشد که چای بدهم»
- ۱۵۷ مسئول عقیدتی سیاسی گروهان ژاندارمری زابل هم می‌شوم
- ۱۵۸ قوانین مبهم و رشوه
- ۱۵۹ قاضی متخلف را در همان شهر شلاق بزنید و به مسند برگردانید!
- ۱۶۰ «خلیج عربی» دروغ است
- ۱۶۱ امروز مراجع به ضرورت‌های حوزه آشنا هستند
- ۱۶۲ پایه‌گذاری هفته وحدت در تبعید
- ۱۶۳ شمشیر نامرئی
- ۱۶۵ انسان حق ندارد خودش را دچار آفت کند
- ۱۶۶ همه‌ی اینهایی که در این جا نشسته‌اند، از امریکا می‌ترسند!
- ۱۶۷ فقط اسمش مردمی است
- ۱۶۸ ما عاشق تلاوت شیخ مصطفی اسماعیل بودیم
- ۱۶۹ علاقه‌ی امام خمینی به دعای کمیل و مناجات شعبانیه
- ۱۷۰ **خاطرات سال ۱۳۶۹**
- ۱۷۱ این همان منبر شیخ انصاری است
- ۱۷۲ پله‌های منبر هم حرمت دارند
- ۱۷۳ آخوندی که خاطرش برای رژیم سلطنت عزیز بود
- ۱۷۴ مسئله‌ای در شعر که برای من حل نشده است
- ۱۷۵ امام بعد از رمضان نورانی‌تر می‌شد
- ۱۷۶ به مکتب رفتم و قرآن یاد گرفتم
- ۱۷۷ هیچ‌وقت با مردم همدلی نداشتند
- ۱۷۸ رؤیت هلال روی پشت بام مدرسه بزرگ آخوند در نجف
- ۱۷۹ استهلال در مشهد رایج بود

- ۱۸۰ حضور مردم هر مقصودی را برآورده می‌کند
- ۱۸۱ نان گندم پیدا نمی‌شد
- ۱۸۲ نقشه شومی که کارگران نقش بر آب کردند
- ۱۸۳ ارتش و سپاه؛ دو بازوی نیرومند نظام
- ۱۸۴ به امام بگو فدای سرتان
- ۱۸۵ انگار نه انگار انقلاب شده
- ۱۸۶ باید آحاد مردم راه بیفتند
- ۱۸۷ رئیس‌جمهوری که در بالماسکه شرکت می‌کرد
- ۱۸۸ وزیری که با موتور به نماز جمعه می‌رفت
- ۱۸۹ عکس‌العمل امام همه‌ی آنها را غافلگیر کرد
- ۱۹۱ این رسانه باید یک دانشگاه باشد
- ۱۹۲ بعضی غلط‌گویی‌ها مثل یک سیلی است
- ۱۹۳ وقتی صدای رادیو تهران نمی‌آمد
- ۱۹۴ صداوسیما باید از عیوب اساسی خالی باشد
- ۱۹۵ اینها را پخش نکنید؛ حتی تولید نکنید
- ۱۹۶ حضور فداکارانه رئیس‌جمهور در میدان جنگ
- ۱۹۷ نامه‌نگاری آزادگان با آیت‌الله خامنه‌ای در طول اسارت!
- ۱۹۸ همه به آقای ابوترابی پناه می‌بردند
- ۲۰۰ «الحمد لله دو مینی‌بوس از پادگان ولی‌عصر راه افتاد!»
- ۲۰۱ سپاه باید در حداکثر نظم باشد
- ۲۰۲ «شما در این باندها هم نباید باشید»
- ۲۰۳ در میدان جنگ هم نمی‌شود به او اطمینان کرد
- ۲۰۴ «حصر آبادان باید شکسته بشود»
- ۲۰۵ غروب ستاره‌ها در بهمنشیر
- ۲۰۶ عالمی که کتاب فارسی را جهل می‌دانست!
- ۲۰۷ «من به این سنت پیشنهادی خیلی معتقدم»
- ۲۰۸ راه امام را اهل بصیرت می‌شناسند

- ۲۰۹ اتاق عمل در هشت کیلومتری خط مقدم
- ۲۱۰ لیبرال‌ها می‌خواستند عنوان حزب‌اللهی را خراب کنند
- ۲۱۱ می‌خواستند با ادعای دهان پرکن امور را قبضه کنند
- ۲۱۲ باید این اشخاص را تحقیر کرد
- ۲۱۳ علم و دین چندین قرن با هم توأم بودند
- ۲۱۴ رابطه استاد و شاگرد تبعیدی نیست
- ۲۱۵ هیبت سلطانی او را گرفت
- ۲۱۶ اعتقاد هزارساله‌ی شیعه به علما
- ۲۱۷ مسخره کردن روحانیت رایج شده بود
- ۲۱۸ «یاد افغانستان که می‌افتادم قلبم برای این ملت می‌سوخت»
- ۲۱۹ «ما دین را از این جوانان یاد می‌گرفتیم!»
- ۲۲۰ آیندگان می‌پرسند به وظیفه خود عمل کردید؟
- ۲۲۱ «دست قدرتی که به ما کمک می‌کند»
- ۲۲۲ امام می‌گفت دعوها در ملاء عام مطرح نشود
- ۲۲۳ الگوی طلبه‌ها برای مجلس
- ۲۲۴ توصیه‌ی حکیمانه امام درباره‌ی مجلس
- ۲۲۵ «هر دولتی تشکیل شود از آن حمایت می‌کنم»
- ۲۲۶ «حضور ایشان برای شورا یک برکت است»
- ۲۲۷ هم ارتش هم سپاه
- ۲۲۸ موارد غیراولویت‌دار را بر مسئله کتاب ترجیح ندهید
- ۲۲۹ رئیس‌جمهوری که در مقابل هیأت ایرانی مرعوب شده بود
- ۲۳۰ ابتکار برای خلق شادی
- ۲۳۱ فرماندهی باید جوهری از رهبری در خودش داشته باشد
- ۲۳۲ «کشور دیگری را با این خصوصیات نمی‌شناسم»
- ۲۳۳ دست قدرتی که امام را هدایت می‌کرد
- ۲۳۴ «در پادگان‌ها مثل اراذل به هم فحش می‌دادند»
- ۲۳۵ شش ماه زندانی شدن برای پنج پوکه فشنگ

- ۲۳۶ تلاوت شیخ ابوالعینین در مسجد گوهرشاد
- ۲۳۷ «می‌گفتند باورمان نمی‌شود این قاریان عرب نباشند»
- ۲۳۸ آشنایی با صدای شیخ مصطفی اسماعیل
- ۲۳۹ خیر باید زیبا باشد و آسان
- ۲۴۰ **خاطرات سال ۱۳۷۰**
- ۲۴۱ برای قرآء قرآن منبر بگذاریم
- ۲۴۲ جمله‌ای که رهبر انقلاب از علامه طباطبایی شنیدند
- ۲۴۳ روزهای انقلاب؛ مقابله مشهدی‌ها با تانکا!
- ۲۴۴ پیام امام خمینی (ره) زودتر از ما به هندوستان رسیده بود
- ۲۴۵ «ملت‌ها با شما هستند»
- ۲۴۶ او کلمات قرآنی را جان می‌داد
- ۲۴۷ مدال‌های ذلت صدام
- ۲۴۸ درد کهنه
- ۲۴۹ «سی سال است با صدای این قاریان آشنا هستم»
- ۲۵۰ سراسر وجود ملت شوق به قرآن است
- ۲۵۱ آیه‌هایی که جوانان دنیای اسلام به آن نیاز دارند
- ۲۵۲ «دست قدرتی که ما را پیش می‌برد»
- ۲۵۳ مواظب باشید ایمان شما را متزلزل نکنند
- ۲۵۴ بروید با هم بسازید
- ۲۵۵ عروسی‌های طاغوتی
- ۲۵۶ رفتیم تا پیشنهادهایی راجع به حج به امام بدهیم
- ۲۵۷ آبرویی که حاجی‌ها برای کشورشان می‌خرند
- ۲۵۸ پشت این کتاب خوب زیارتنامه نوشتم
- ۲۵۹ پانزده خرداد محصول حرکت دوم فروردین امام
- ۲۶۰ وقتی که مردم با نظام‌اند
- ۲۶۱ خودش ماشین دارد و ماشین دولتی سوار می‌شود!
- ۲۶۲ نسخه‌ی درمان تکبر مسئولان

- ۲۶۳ «مگر من برای حقوق آمده‌ام؟»
- ۲۶۴ «مارکسیسم را باید در موزه‌ها پیدا کرد»
- ۲۶۵ انقلاب و آبروی هزار ساله‌ی روحانیت شیعه
- ۲۶۶ پیغام به جوانان سلحشور لرستان
- ۲۶۷ بایستی برای عشایر خیلی تلاش بشود
- ۲۶۸ دیروز و امروز عشایر
- ۲۶۹ وزیری که ماهیانه ۲۴۰۰ تومان برایش می‌ماند
- ۲۷۰ نامه‌هایی از بهشت
- ۲۷۱ سنگرهای عراقی؛ نظامی‌های غربی
- ۲۷۲ سپاه و سیاست
- ۲۷۳ شکست نبود، پیروز نشدیم
- ۲۷۴ انزوای قرآن در حوزه‌های علمیه
- ۲۷۵ کتاب‌هایی که کسی از آنها خبر ندارد
- ۲۷۶ بهترین چاپ برای یک کتاب تفرقه‌افکن!
- ۲۷۷ «از بس این کتاب غلط دارد، غصه‌ی در دل من می‌نشیند!»
- ۲۷۸ شعر در حاشیه
- ۲۷۹ گوینده‌های خوب و شعرهای سست
- ۲۸۰ «فایده‌ی زندگی همین است که لذت ببری!»
- ۲۸۱ «همتشان همان علفشان بود!»
- ۲۸۲ خدا می‌داند که من گریه کردم
- ۲۸۳ سریالی که امام(ره) را هم جذب کرد
- ۲۸۴ بگردیم برای کتاب‌های بهتر
- ۲۸۵ بی‌همتی در بزرگداشت شیخ مفید
- ۲۸۶ «ارادتم بعد از این نمایش به ایوب پیامبر بیشتر شد»
- ۲۸۷ عرفای شانزده ساله
- ۲۸۸ در آرزوی یک «ریکه پوت» دیگر
- ۲۹۰ محدوده‌ی باغش را تا کوه علامت زده بود!

- ۲۹۱ جایی که باید وقت درس و بحث تزییع شود
- ۲۹۲ اجازه‌ی امام برای کشت موقت
- ۲۹۳ بت‌خانه‌های هند
- ۲۹۴ انکار از روی تعصب
- ۲۹۵ فتح‌الفتوح امام
- ۲۹۶ انس روحانیت کرمان با مردم
- ۲۹۷ امام یک حکیم به معنای واقعی بود
- ۲۹۸ نوشته‌های فقه و اصولم سرتان را می‌شکند!
- ۲۹۹ لبخند روی صورت امام، لباس نظامی زیر قبا
- ۳۰۰ اگر بعد از این این‌طور بیایی، راحت نمی‌دهم
- ۳۰۱ انجمن ادبی مشهد
- ۳۰۲ جنایات قاجاریه در منطقه بلوچستان
- ۳۰۳ مناعت طبع مردم بوشهر
- ۳۰۴ قرآنی جیبی داشته باشید
- ۳۰۵ قدرشناسی علم در گذشته مطرح نبود
- ۳۰۶ کاری کردند که مردم پرو از گذشته‌ی خودشان اطلاع ندارند
- ۳۰۷ در هواپیمایی که سوار می‌شوم، این کار ممنوع است!
- ۳۰۸ جلسه پرسش و پاسخ با طلبه‌ها
- ۳۰۹ عده‌ای باید از مرجعیت و ریاست بگذرند
- ۳۱۰ «یک امپراتوری اسلامی در حال شکل‌گیری است»
- ۳۱۱ آمارهای حیرت‌آور سازندگی
- ۳۱۲ حوزه به کتاب‌های جدید درسی نیاز دارد
- ۳۱۳ در منزل امام(ره)؛ پس از حوادث مدرسه فیضیه...
- ۳۱۴ حزب‌های طائفه‌ای!
- ۳۱۵ رئیس عقیدتی سیاسی گروهان ژاندارمری زابل
- ۳۱۶ برنامه نوروزی با حال و حضور و ذکر
- ۳۱۷ برنامه‌های خوب رادیو دزفول در زمان جنگ

- خط بهشتی و باهنر در کتاب‌های تعلیمات دینی ۳۱۸
- جمله‌ای که امام تکرار نکردند ۳۱۹
- دعا خواندن، مثل حافظ خواندن استاد هندی! ۳۲۰
- خاطرات سال ۱۳۷۱** ۳۲۱
- هر کس رای اعتماد گرفت از او حمایت می‌کنم ۳۲۲
- «نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم اما ...» ۳۲۴
- خاطره‌ی رهبر معظم انقلاب از پدر بزرگوارشان ۳۲۵
- آیه‌های غیر قابل تشکیک مارکسیسم! ۳۲۷
- همه باید خدمت کنند ۳۲۸
- «سنت سؤالات تلگرافی در درس حوزه» ۳۲۹
- «شکایت همسر یکی از روشنفکرها» ۳۳۰
- پای لنگ روشنفکری ۳۳۲
- آی باکلاه و آی بی کلاه ۳۳۳
- سخنرانی‌های یأس‌آمیز مرکز گوته ۳۳۴
- ترجمه به فرانسه برای مسئول عرب‌زبان! ۳۳۵
- «نگذارید پسران درس تفسیر من بیاید!» ۳۳۶
- جمعه‌های نورانی ۳۳۷
- اثر اسلام این است ۳۳۸
- جوش و خروش ملت با فرمان امام ۳۳۹
- غم اسیران قلبم را می‌فشرد ۳۴۰
- سنگینی مسئولیت ۳۴۱
- استعداد فرهنگی مردم چهارمحال و بختیاری ۳۴۲
- ده‌هزار ساعت پرواز جنگی ۳۴۳
- «حیدر بابایه سلام» ۳۴۴
- صدای شهریار در ستایش انقلاب ۳۴۵
- شهریار را ملامت می‌کردند که برای انقلاب دل نسوزان! ۳۴۶
- شهریار همیشه می‌ماند ۳۴۷

- ۳۴۸ به ما سیم‌خاردار هم نمی‌فروختند!
- ۳۴۹ می‌خواستند اهانت به اسلام عادی شود.
- ۳۵۰ تیری که به هدف خواهد نشست.
- ۳۵۱ اخلاص امام.
- ۳۵۲ امداد به سبک طاغوت.

۳۵۳ **خاطرات سال ۱۳۷۲**

- ۳۵۴ نور چهره‌ی شهید آوینی.
- ۳۵۵ کارگران ما در حیات این انقلاب و این کشور مؤثر بودند.
- ۳۵۶ مطالعه یک کتاب هشت جلدی در اتوبوس.
- ۳۵۷ میدانی برای عرضه‌ی بهترین و تازه‌ترین عناوین کتاب.
- ۳۵۸ راه‌های آسمان را رفته بود.
- ۳۵۹ جنگ در خرمشهر پشتیبانی در اهواز.
- ۳۶۰ خاطره‌ای از همراهی آیت‌الله خامنه‌ای و شهید چمران.
- ۳۶۳ مشتری همیشه‌ی روایت فتح.
- ۳۶۴ منطقه تماماً زیر دید مستقیم دشمن بود.
- ۳۶۸ این حصر باید شکسته شود!
- ۳۷۰ معنای «نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم» چیست؟
- ۳۷۱ درک عظمت امام.

۳۷۲ **خاطرات سال ۱۳۷۳**

- ۳۷۳ «آهسته گفت من هم می‌ترسم!»
- ۳۷۴ سؤالی از تولیدکنندگان نفت.
- ۳۷۵ «اولین ایستگاه نمازی است که می‌بینم».
- ۳۷۶ باید از دانشگاه مقید به دین بیرون آمد.
- ۳۷۷ نمونه‌ای از زهد امام(ره).
- ۳۷۸ عید غدیر؛ از روزهای طاغوت تا انقلاب.
- ۳۷۹ «آقا! اداره کشور سخت است».
- ۳۸۰ بدرقه‌ای باشکوه‌تر از استقبال.

- ۳۸۱ "اینجا" پهلوی یک دانشکده هم تأسیس نکرد
- ۳۸۲ خون بر شمشیر پیروز است
- ۳۸۳ عده‌ای به خاطر حکم مسلم اسلام از نظام رویگردان شدند
- ۳۸۴ مقایسه جذب روشنفکران در انقلاب ما و دیگران
- ۳۸۷ «روی پای شاه افتاد و کفش او را بوسید!»
- ۳۸۸ شاعری که آرمانهایش را به منقل تریاک فروخت
- ۳۸۹ تعریف‌هایی که تبدیل به دشنام می‌شوند
- ۳۹۰ «عکس قبل انقلابش ارادتم را بیشتر کرد!»
- ۳۹۱ بر سلطه باشیم یا با سلطه؟
- ۳۹۲ این برنامه را به زبان های زنده دنیا ترجمه کنید
- ۳۹۳ «هرچه پول بخواهید می‌دهیم تا این پیام چاپ شود»
- ۳۹۴ سختی اداره مملکت
- ۳۹۵ مراجعی که اول صبح پای صندوق رأی می‌رفتند
- ۳۹۶ اگر کارخانه‌ای با ۶۰ درصد ظرفیت کار می‌کرد خوشحال می‌شدیم
- ۳۹۷ این مرد به جای دیگری متصل است
- ۳۹۸ ملت نجیب و امام کریم
- ۳۹۹ بازجویی به خاطر طرح آیات مربوط به بنی اسرائیل
- ۴۰۰ هیچ جنگ قدرتی بین مراجع وجود ندارد
- ۴۰۱ هر چه اصرار کردند امام رساله نداد
- ۴۰۲ روزی که وظیفه رهبری را قبول کردم
- ۴۰۳ نظر رهبر انقلاب درباره‌ی مرجعیت
- ۴۰۴ روزی که ایران منقلب شد
- ۴۰۶ نقش گروه‌های پارتیزانی در انقلاب چه بود؟
- ۴۰۷ همه به رهبری امام معترف بودند
- ۴۰۸ احساس عزت شخصیت‌های اسلامی به واسطه انقلاب
- ۴۰۹ استقبال مردم بوسنی از مسئولین نظام
- ۴۱۰ در مشهد، مردم شب و روز راهپیمایی می‌کردند

- ۴۱۱ جوانان نیروی هوایی در خیابان «ایران»
- ۴۱۲ قطع انبوه درختان در تهران
- ۴۱۳ **خاطرات سال ۱۳۷۴**
- ۴۱۴ نگاه حکیمانه به حوادث ناگوار
- ۴۱۵ ارتش برای شخص شاه بود!
- ۴۱۶ ارتشبد شاه در مدرسه‌ی رفاه!
- ۴۱۷ خواستند دستگاهِ مستشاریِ نظامیِ امریکا را در ایران نگهدارند
- ۴۱۸ حاضر نشدند پیام امام را چاپ کنند
- ۴۱۹ ارتش توطئه کودتا را ختنی کرد
- ۴۲۰ نماز شب، کنار تانک
- ۴۲۱ «مرا با این جوانان بفرستید بروم»
- ۴۲۲ گعده طلبگی با شهید مطهری
- ۴۲۳ زمانی که سیم‌خاردار هم ممنوع بود
- ۴۲۴ کتابخوانی؛ یک عادت خانوادگی
- ۴۲۵ موضع حاج احمد آقا بعد از رحلت امام
- ۴۲۶ آشنایی با حاج احمد آقا
- ۴۲۷ آیا نقل قول حاج احمد آقا از امام(ره) صحیح بود؟
- ۴۲۸ قوت قلب امام
- ۴۲۹ امام(ره) تلقین‌پذیر نبودند
- ۴۳۰ هوش و تجربه حاج احمد آقا
- ۴۳۱ شاه نباید رادیو برلین گوش کند!
- ۴۳۲ خاطره حضور در باشگاه ورزشی جوانان
- ۴۳۳ خانه‌ی پدر رئیس جمهور
- ۴۳۴ حتی گلوله آر.پی.جی را هم باید می‌خریدیم
- ۴۳۵ مجاهدت‌های ارتش
- ۴۳۶ کار برای خدا خستگی ندارد
- ۴۳۷ به امام بگویید پسرم فدای شما

- ۴۳۸ ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
- ۴۳۹ درس و بحث دور از چشم رضاخان
- ۴۴۰ «من در باطن قلبم هم متزلزل نخواهم شد»
- ۴۴۱ دنیای غرب به دنبال شیخ انصاری‌هاست
- ۴۴۲ سرمایه‌ی جوانی امام
- ۴۴۳ اشک شوق در یوگسلاوی
- ۴۴۴ «عقیده به امام زمان را از دل مردم بیرون بیاورید!»
- ۴۴۵ وقت نکرده بودند آسفالت را عوض کنند!
- ۴۴۶ از این انقلاب تا آن انقلاب
- ۴۴۷ **خاطرات سال ۱۳۷۵**
- ۴۴۸ مطبوعات دوره مشروطه
- ۴۴۹ تعجب می‌کردیم یک رئیس‌جمهور، آن‌طور زندگی کند!
- ۴۵۰ از چادر مبارزه تا قصر حاکم پرتغالی
- ۴۵۱ مطالعه چند جلد کتاب قطور در اتوبوس!
- ۴۵۲ انگار نه انگار سوسیالیست هستند!
- ۴۵۳ پای امام نلرزد
- ۴۵۴ این سه صلوات، مبارزه است!
- ۴۵۵ اگر امام آن تصمیم را نمی‌گرفت
- ۴۵۶ آثار ایستادگی امام در حفظ ایران
- ۴۵۷ کوهپیمایی‌های یک هفته‌ای در جوانی
- ۴۵۸ وزرا مطلقاً فعالیت اقتصادی نکنند
- ۴۵۹ آرزوهای تحقق یافته
- ۴۶۰ دست قدرت خدا در هدایت کارها
- ۴۶۱ حضور مستمر رئیس‌جمهور در این شورا لازم است
- ۴۶۲ گورهای دسته‌جمعی در سربرنیتسا
- ۴۶۳ تقیید امام به ورزش
- ۴۶۴ شهادت فداییان اسلام

- ٤٦٥ دغاهای مورد علاقه امام خمینی
- ٤٦٦ خواستیم طیب‌اللهی به آقایان گفته باشیم
- ٤٦٧ تأکید امام بر عدم تفکیک دین از سیاست
- ٤٦٨ نمونه‌ی یک زن مسلمان و شجاع
- ٤٦٩ سؤال آیت‌الله خامنه‌ای از شهید علم‌الهدی
- ٤٧٠ **خاطرات سال ١٣٧٦**
- ٤٧١ می‌گفتند نماز نخوانید اما قمه بزنید!
- ٤٧٢ روشن‌بینی امام خمینی
- ٤٧٣ از خدا سی میلیون رأی خواسته‌ام
- ٤٧٤ «اخلاق» که می‌توانیم داشته باشیم
- ٤٧٥ امنیت، امنیت طبقات ویژه بود
- ٤٧٦ «در دوره‌ی شما حقیقتاً کشور بازسازی شد»
- ٤٧٧ لشکر حقیقی خود را پیدا کنید
- ٤٧٨ خاطره‌ای از روز هفدهم شهریور پنجاه و هفت
- ٤٧٩ صبر عظیم و روشن‌بینی امام
- ٤٨٠ کرجی‌ها اعلام کردند مقابل تانک هم می‌ایستند
- ٤٨١ روحیه‌ی مردم کرج
- ٤٨٢ شعار هم حرف است هم عمل
- ٤٨٣ فقط شما هستید که از امریکا نمی‌ترسید!
- ٤٨٤ ابهت امام در نظر سیاستمداران جهان
- ٤٨٥ این تاکتیک است!
- ٤٨٦ رمضان پنجاه سال پیش تهران و مشهد
- ٤٨٧ امام دستور داد آمریکاییها را آزاد کنید
- ٤٨٨ مردم ایران نجابت کردند
- ٤٨٩ معنویت و نورانیت امام خمینی در ماه رمضان
- ٤٩٠ تعبّد در جوانی
- ٤٩١ امام گفتند مصوّبات این شورا لازم‌الاجراست

۴۹۲	بنده در دانشگاه رفت و آمد دائمی داشتم
۴۹۳	در دانشگاه تهران وحشت تمام فضا را گرفته بود!
۴۹۴	پنج سالگی در مکتب‌خانه!
۴۹۵	خاطره‌ی روز اول مدرسه
۴۹۶	رهبر انقلاب از بازگشت امام(ره) به ایران می‌گویند
۴۹۸	بازی‌های دوران کودکی
۴۹۹	اخلاص و صفای شهیدنواب صفوی مرا مجذوب کرد
۵۰۰	شعری که از مادر به یادگار ماند
۵۰۱	وضعیت مالی خانواده در دوران کودکی
۵۰۲	وقتی که عینکی شدم
۵۰۴	در دوره جوانی شعر گفتن را شروع کردم
۵۰۶	انس با کتاب
۵۰۷	ماجرای لباس طلبگی رهبر انقلاب
۵۰۹	عرفه‌ای در کنار مادرم
۵۱۰	«شما علیه اسرائیل و یهود حرف زده‌اید!»
۵۱۲	تفریح دوران طلبگی
۵۱۴	گوشه‌هایی از خاطرات آیت‌الله خامنه‌ای از والدهی مکره‌شان
۵۱۷	سلیقه امام در اداره‌ی کشور
۵۱۸	خاطرات سال ۱۳۷۷
۵۱۹	«باید مسأله خود را با آمریکا حل کنید!»
۵۲۰	منظور از غرب که فقط امریکا نیست
۵۲۱	عرفان و عدم انزوا از سیاست
۵۲۲	در مقابل آن جوانان احساس خضوع می‌کردم
۵۲۳	من به شعر علاقه داشتم
۵۲۴	تور نامریی
۵۲۶	جوانی بسیار پُرهیجانی داشتم
۵۲۷	به جوان اعتنا نمی‌شد

- ۵۲۸ پهلوی جوانان را به ابتدال می‌کشید
- ۵۲۹ این آدم‌ها روی من اثر داشتند
- ۵۳۰ «نیما یوشیج» آدم متدینی بود
- ۵۳۱ اعتماد به جوانان
- ۵۳۲ به شهید مطهری گفتم خدا را گوشه‌ی سلول دیدم!
- ۵۳۳ «آباکلاه، آبی‌کلاه»
- ۵۳۴ ضدیت میرزا فتحعلی آخوندزاده با اسلام
- ۵۳۵ جدایی آل احمد از حزب توده
- ۵۳۶ مسجد آشنای دانشگاه تهران
- ۵۳۷ فضای سوءظن و فشار دوران مبارزه
- ۵۳۸ رفاقت چهل و یک‌ساله
- ۵۳۹ «از جنگ تحمیلی تعجب نکنید»
- ۵۴۰ زبان خودشان را هم بلد نبودند
- ۵۴۱ سیره‌ی عملی بزرگانی مثل آقای آخوند را ببینیم
- ۵۴۳ شخصیت پولادین شهید لاجوردی
- ۵۴۴ وقتی که خواستیم خودمان سد بسازیم
- ۵۴۵ ادامه‌ی نماز جمعه پس از انفجار
- ۵۴۶ روایت آیت‌الله خامنه‌ای از اولین دیدار با علامه جعفری
- ۵۴۸ هر آنچه شنیده بودم به داستان دیدم
- ۵۵۰ چه کسی جلوِ ترورها را در این کشور گرفت؟
- ۵۵۱ اگر هوشیاری امام نبود ارتش را قبضه می‌کردند
- ۵۵۳ معرفی کتاب به جوانان
- ۵۵۴ «به پاداش آن گل پیشانی شما را می‌بوسم»
- ۵۵۶ اعتماد امام به مردم
- ۵۵۷ اعضای شورای انقلاب
- ۵۵۸ امام گفت ما می‌توانیم
- ۵۵۹ سال‌های متمادی دنبال تحزب بودم

- ۵۶۰ قصه اصحاب کهف را از شما یاد گرفتم.....
- ۵۶۱ داستان مرگ یک انقلاب
- ۵۶۳ از تحریم سیم‌خاردار تا کمک‌های ماهواره‌ای به صدام
- ۵۶۴ کار سیاسی در سپاه چگونه است؟
- ۵۶۵ **خاطرات سال ۱۳۷۸**
- ۵۶۶ اختناق دوران پهلوی
- ۵۶۷ نزدیکترین انسان به الگوی امیرالمؤمنین
- ۵۶۸ پاپ اصحاب کهف را نمی‌شناخت!
- ۵۶۹ چرا کشتن کسی مثل صیاد شیرازی آسان است؟
- ۵۷۰ اخلاص شهید صیاد شیرازی
- ۵۷۱ ماجرای آشنایی رهبر انقلاب با شهید صیاد شیرازی
- ۵۷۲ از آمریکا می‌ترسید؟
- ۵۷۳ باید به کتابهای شهید مطهری مراجعه شود
- ۵۷۴ معلمان مطهری
- ۵۷۵ احساس مسئولیت امام
- ۵۷۶ مژده‌ی شهید صیاد شیرازی
- ۵۷۷ «حاج آقا روح‌الله»
- ۵۷۸ برای امام انجام فریضه مهم بود نه رهبری
- ۵۷۹ امام برای خودش هیچ چیز نمی‌خواست
- ۵۸۰ عطوفت امام خمینی
- ۵۸۱ تواضع و حیای امام
- ۵۸۲ دو نوع برخورد با حادثه‌ها
- ۵۸۴ تمدن عظیمی که استکبار آن را پنهان کرده بود
- ۵۸۵ خدمات حرکت دانشجویی به انقلاب
- ۵۸۶ گفتم نشان دهید راه، راه امام است
- ۵۸۷ می‌گفتند «ما از فلسطینیها که فلسطینی تر نیستیم!»
- ۵۸۸ مبنای فقهی امام

- ۵۸۹ حساسیت امام روی گرت‌برداری از فرهنگ غرب
- ۵۹۰ اخلاق خوش لازمه اهداف بزرگ
- ۵۹۱ **خاطرات سال ۱۳۷۹**
- ۵۹۲ روزنامه آلمانی نوشت ترور لاجوردی، ترور نیست!
- ۵۹۳ خاطره‌ی آیت‌الله خامنه‌ای از ترور ایشان در مسجد ابوذر
- ۵۹۴ رئیس شوروی یلتسین است نه گورباچف!
- ۵۹۵ «فرق ما با شما در ترس از آمریکا است»
- ۵۹۶ هزینه انبارداری اموال بلوکه شده ایران در جیب آمریکا!
- ۵۹۷ آمریکا صدام را برای حمله به ایران تشویق می‌کرد
- ۵۹۸ رابطه قرمزپوشها و آبی‌پوشهای میدان سیاست
- ۵۹۹ استقبال عظیم در پاکستان
- ۶۰۰ میهمانی بسیجی‌ها در خرمشهر
- ۶۰۱ انقلاب اسلامی؛ الهام‌بخش نلسون ماندلا
- ۶۰۲ اهانت‌هایی که به شهید مطهری می‌کردند
- ۶۰۳ حتی سیم‌خاردار هم نمی‌دادند
- ۶۰۴ وصف امام از زبان امیرزا جواد آقای تهرانی
- ۶۰۵ می‌خواستند مستشاران نظامی آمریکا باقی بمانند!
- ۶۰۶ دهها سال مسأله فلسطین را عقب انداختند
- ۶۰۷ شرکت دانشجویان در درس تفسیر برای مقابله با مارکسیست‌ها
- ۶۰۸ کتابفروشیها از جزوه‌های مارکسیستی پُر بود!
- ۶۰۹ گفتند مراد شما از بنی اسرائیل دولت اسرائیل است
- ۶۱۰ دانشگاه چطور از دست گروهکها بیرون آمد
- ۶۱۱ نوزدهم بهمن خاطره‌ای که کهنه نمی‌شود
- ۶۱۳ به امام توصیه کرد مشغول کار خودتان باشید!
- ۶۱۴ شغل بعد از ریاست‌جمهوری
- ۶۱۵ عده‌ای منکر خط امام بودند
- ۶۱۶ خرید و فروش به سبک آمریکایی!

- ۶۱۷ امام فرمود احمد عزیزترین افراد است
- ۶۱۸ **خاطرات سال ۱۳۸۰**
- ۶۱۹ مردم کردستان این گونه‌اند!
- ۶۲۰ گروهک‌ها در رشت
- ۶۲۱ هفده تانک به جای صدویست تانک
- ۶۲۲ الگوی ملت‌های آزادی‌خواه
- ۶۲۳ وقتی اقتصاد یک کشور دست یک تاجر فرنگی باشد
- ۶۲۴ بله؛ ما می‌توانیم
- ۶۲۵ خود گویی و خود خندی
- ۶۲۶ «من هم وزیرم!»
- ۶۲۷ بهانه برای تجمل‌سازی
- ۶۲۸ گزارش‌هایی که خواب را از چشم ربود
- ۶۲۹ یک معاون وزیر را در هر وزارتخانه‌ای همیشه نگه می‌داشتند
- ۶۳۰ روزی که شهید رجایی وزیرش را از پشت کارتابل‌ها بیرون کشید
- ۶۳۱ یک عیب مشترک در دولت‌ها
- ۶۳۲ امسال ایران رکورد سمینار را شکست!
- ۶۳۳ وزیری که با موتورسیکلت به نماز جمعه می‌رفت
- ۶۳۴ وزارتخانه را غصب نکنید
- ۶۳۵ همت باید این طور باشد
- ۶۳۶ «دو جنگ جهانی را شما راه انداختید»
- ۶۳۷ «حمله عراق علیه شما از پیش طراحی شده»
- ۶۳۸ از «مرگ بر شرق و غرب» تا عذرخواهی رسمی از آمریکا!
- ۶۳۹ تجدید نظر یا هرهری مسلکی؟
- ۶۴۰ مسئله‌ای که مطبوعات به آن دامن زدند
- ۶۴۱ خاطره آیت‌الله خامنه‌ای از حضور در اجلاس غیرمتعهدها در زیمباوه
- ۶۴۲ تداوم آرمانهای بزرگ و حقیقی
- ۶۴۳ امواج احساسات مردم نسبت به آیت‌الله کاشانی

۶۴۴ «هفتاد سد در یک برنامه ساخت»

۶۴۵ عده‌ای تهاجم فرهنگی را نفهمیدند

۶۴۶ **خاطرات سال ۱۳۸۱**

۶۴۷ نسلی که از تهدید دشمن نمی‌هراسد

۶۴۸ یک تذکر در باب تعطیلات فروردین

۶۴۹ ماه‌های اول جنگ

۶۵۰ فلسطین از ابتدا جزء شعارهای بزرگ امام بود

۶۵۱ «مبارزه با فساد، در درجه اوّل کار خود دولت است»

۶۵۲ چه عاملی با صد دستگاه تانک مقابله کرد؟

۶۵۳ سلام به امام از زندان زیمبابوه

۶۵۴ دعاهایی که امام بیشتر به آنها علاقه داشتند

۶۵۵ مردمی که دلها را روی زره‌هایشان پوشیدند

۶۵۶ توصیه همیشگی امام به مسئولین

۶۵۷ خاطرات فراموش‌نشده‌ی از نیروی هوایی

۶۵۸ اصولگرایی یک حرف است و تحجّر یک حرف دیگر

۶۵۹ طبیعت آزاداندیشان حوزه و امام

۶۶۰ آزادی بیانی که صدای امام را تحمل نمی‌کرد

۶۶۱ حتما از ایشان بیشتر استفاده کنید

۶۶۲ شهدای ما منقلب شده بودند

۶۶۳ «ما در یک شب به مردمی گدا تبدیل شدیم!»

۶۶۴ دل‌های گرم مردم به من امید داد

۶۶۵ سیل سال ۵۷ در ایرانشهر

۶۶۷ با جوانان سیستان

۶۶۸ معاون استاندار هم به ایرانشهر نرفته بود!

۶۶۹ **خاطرات سال ۱۳۸۲**

۶۷۰ دست قدرت الهی

۶۷۱ «کسانی را از طرف افغانستان علیه شما تحریک می‌کنند»

- ۶۷۲ بازگشت به جهانگشاییهای دوران قدیم
- ۶۷۳ حمایت حداکثری آمریکا از صدام
- ۶۷۴ تفاوت خرمشهر و بغداد
- ۶۷۵ روزهایی که دینداری سخت بود
- ۶۷۶ «بنده سالهاست که با دانشگاهها ارتباط دارم»
- ۶۷۷ کودتای پایگاه شهید نوژه
- ۶۷۸ توقیف یک کشتی برای مقابله با یک سخنرانی!
- ۶۷۹ ضرورت جنبش تولید علم
- ۶۸۰ سالهای آغاز تهاجم فرهنگی
- ۶۸۱ عرفای بیستساله
- ۶۸۲ وجود خوب و بد در همه اقشار
- ۶۸۳ استقبال بی نظیر از روسای جمهور ما
- ۶۸۴ «نظام اسلامی به من وابسته نیست!»
- ۶۸۵ «در این ساختمان هیچ مصالح خارجی به کار نرود!»
- ۶۸۶ وقتی که خرمشهر را پس گرفتیم
- ۶۸۷ روش همیشگی استکبار علیه ملت‌های مستقل
- ۶۸۸ ایجاد دو دستگی به سبک منافقین
- ۶۸۹ چهره‌های درخشان حوزوی در قزوین
- ۶۹۰ افق روشن است
- ۶۹۱ نامه‌هایی که در تنگنا برای امام نوشته می‌شد
- ۶۹۲ تبلیغات دشمن این‌طور است
- ۶۹۳ «من با تفتیش عقاید موافق نیستم»
- ۶۹۴ رهبری چه وقت وارد میدان می‌شود؟
- ۶۹۵ امدادسانی؛ از فردوس تا بزم
- ۶۹۶ «حرفت را قبول نمی‌کنم اما ...»
- ۶۹۷ قم نباید از مرجعیت فلسفه بیفتد
- ۶۹۸ جریان فلسفی آقای طباطبایی باید گسترش پیدا می‌کرد

- ۶۹۹ می گفتند به زودی جنگنده نخواهیم داشت
- ۷۰۰ مصیبت‌های لبنان از زبان شهید چمران
- ۷۰۱ کتاب‌هایی که حتما باید بخوانید
- ۷۰۲ سنگری کوچک که پناهگاهی بزرگ بود
- ۷۰۳ **خاطرات سال ۱۳۸۳**
- ۷۰۴ شهید صدر عمود فکری جامعه‌ی اسلامی بود
- ۷۰۵ پیش‌بینی امام بعد از حادثه‌ی فیضیه
- ۷۰۶ همدان؛ صادرکننده‌ی علما
- ۷۰۷ خط باهنر در کتاب تعلیمات دینی
- ۷۰۸ سرداری که مادرش فکر می‌کرد مستخدم سپاه است!
- ۷۰۹ طرح لباس ملی در زمان ریاست جمهوری
- ۷۱۰ اولین سفر به همدان
- ۷۱۱ ماجرای سفر به همدان در دهه‌ی چهل
- ۷۱۳ عبور از اروند
- ۷۱۵ روزی که رضازاده فریاد کشید «یا ابوالفضل»
- ۷۱۶ تصویر ما ریش سفیدها از خودمان
- ۷۱۷ مردی و کاری!
- ۷۱۸ خاطره‌ای از مراوده رهبر انقلاب با کیومرث صابری
- ۷۱۹ ما ملت خوش استعدادی هستیم
- ۷۲۰ «مگر ما می‌توانیم تولید علم کنیم؟!»
- ۷۲۱ من طرفدار حرکت سیاسی دانشجویان هستم
- ۷۲۲ دیکتاتوری اتوکشیده در دنیای لیبرال - دموکراسی
- ۷۲۳ کارستان بابایی
- ۷۲۴ وقتی مسجد می‌رفتم از صد نفر اقلاً نود نفرش جوانها بودند
- ۷۲۵ نوزدهم بهمن، نماد آگاهی انقلابی
- ۷۲۶ از کار مهندسان ایرانی به سجده افتادم
- ۷۲۷ منطق نماینده مجلس طاغوتی

۷۲۸ ما دانش‌مان را در اختیار دیگران می‌گذاریم.

۷۲۹ مثل خورشید در آسمان دنیای اسلام می‌درخشید.

۷۳۰ **خاطرات سال ۱۳۸۴**

۷۳۱ روزی که فارسی زبان علم می‌شود.

۷۳۲ «نمی‌شود، آقا نمی‌گذارند، آقا فایده‌ی ندارد!».

۷۳۳ حوزه‌ی علمیه‌ی کرمان.

۷۳۴ آشنایی با علمای کرمان.

۷۳۵ «در جیرفت تبعید بودم».

۷۳۶ «دلم به حال بچه‌های کمونیست می‌سوخت».

۷۳۷ مرگ تاجرانه.

۷۳۸ سابقه آشنایی آیت‌الله خامنه‌ای با کرمانی‌ها.

۷۳۹ از سابق به بم علاقه داشتم.

۷۴۰ بیست و هفت سال پیش؛ جیرفت.

۷۴۱ مجسمه سردار انگلیسی در زیمبابوه.

۷۴۲ خاطرات زندان قزل‌قلعه.

۷۴۳ این تحقیر از همه چیز سنگین‌تر است.

۷۴۴ اعتراض به مبارزه با فساد اقتصادی در مجلس!

۷۴۵ آزادی بیان با چاشنی تهدید جانی!

۷۴۶ تفسیر آیات بنی‌اسرائیل.

۷۴۷ روزهای غربت خرمشهر.

۷۴۸ مژده‌ی تلفنی شهید صیاد شیرازی.

۷۴۹ دوراهی دنیا و آخرت.

۷۵۰ «راجع به عدم تفکیک دین از سیاست هم در آن‌جا صحبت کنید».

۷۵۱ تاکتیکی که انسان را از هدف دور می‌کند.

۷۵۲ دست قدرتی که به ما کمک می‌کند.

۷۵۳ دعای هر روز برای رئیس‌جمهور.

۷۵۴ روزی که دنیا به ایران به چشم فاتح نگاه کرد.

- ۷۵۵ طرح مطالبات سوسیالیستی مقابل بیت امام
- ۷۵۶ دولت که اسلامی شد کشور اسلامی می شود
- ۷۵۷ عدالت به سبک سوسیالیستها
- ۷۵۸ «شما با امام حسین مخالفتها»
- ۷۵۹ سرهنگی که برای شکار تانک التماس می کرد
- ۷۶۰ از این زیبایی خارق العاده نمی توان گذشت
- ۷۶۱ قرآن در این کشور غریب بود
- ۷۶۲ از شور فراوان تا انکار مبانی انقلاب!
- ۷۶۳ «دفتر جذب نخبگان را هم خود ما مطرح کردیم»
- ۷۶۴ در ملتهای گوناگون عمق استراتژیک داریم
- ۷۶۵ چرا جنجال علیه جمهوری اسلامی زیاد است؟
- ۷۶۶ سرنوشت فلسطین را باید فلسطینی ها معین کنند
- ۷۶۷ پرچم «یا فاطمه الزهراء»
- ۷۶۸ برای کوه رفتن مردم امکانات فراهم کنید
- ۷۶۹ «ایرانی، یک لولهنگ نمی تواند بسازد!»
- ۷۷۰ «بنده با شما پیش خدای متعال احتجاج خواهم کرد»
- ۷۷۱ تأکید امام بر عملی شدن مصوبات شورای انقلاب فرهنگی
- ۷۷۲ «چند سال هر هفته در جلسات شورا شرکت می کردم»
- ۷۷۳ از سیلوهای روسی تا سیلوهای جهادی
- ۷۷۴ نتیجهی حضور دانش آموختگان کشاورزی در مزارع
- ۷۷۵ خدا اینگونه به کلمه طیبه برکت می دهد
- ۷۷۶ عکس العمل امام در برابر تحریم
- ۷۷۷ آخرین ملاقات شهید کاظمی و رهبر انقلاب
- ۷۷۸ بازویت را بفروش، قلمت را نه
- ۷۷۹ امام همیشه عزیز بود
- ۷۸۰ مجاهدت های درخشان نیروی هوایی
- ۷۸۱ می خواهند ملت ها را به جان هم بیندازند

۷۸۲	زمینه‌سازی برای جنگ صلیبی
۷۸۳	خاطرات سال ۱۳۸۵
۷۸۴	باید برای خوزستان تلاش کنیم
۷۸۵	رشادت مردم خوزستان
۷۸۶	قرآن در آموزش و پرورش مهجور واقع شده
۷۸۷	دوست دارم این کتاب را بخوانید
۷۸۸	کتابی که ناشران امریکایی چاپ نکردند
۷۸۹	محصول باران و خورشید انقلاب
۷۹۰	تلاش استکبار برای ایجاد جنگ صلیبی
۷۹۱	بلایی که بی‌اعتنایی به نماز بر سر جهاد می‌آورد
۷۹۲	وصله‌پینه‌ی تانک‌های غنیمتی
۷۹۳	اهمیت کار امروز جامعه روحانیت
۷۹۴	موربان‌های آبروی روحانیت شیعه
۷۹۵	«باید عالم و با سواد بشویم»
۷۹۶	واقعیات را با چشم روی هم گذاشتن انکار کرد
۷۹۷	اراده‌هایی که از بین نمی‌روند
۷۹۸	از شهریور ۱۳۲۰ تا محاصره پاوه
۷۹۹	انضباط فردی و اجتماعی
۸۰۰	نهضت معماری غربی
۸۰۱	«یک شبه گدا شدیم!»
۸۰۲	«این اختلافات مثل اختلافات قبائل قدیمی عرب است»
۸۰۳	زیباییهای معنوی دامغان
۸۰۴	جوانان مؤمن شاهرود
۸۰۵	سنگ بنای اتحاد عملی
۸۰۶	نه شرقی نه غربی
۸۰۷	نهج‌البلاغه متعلق به همه‌ی مسلمین است
۸۰۸	مشروطه‌خواهی زیر پرچم ابوالفضل

۸۰۹ هدف از ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴

۸۱۰ مبارزه با فساد؛ بسترساز رقابت سالم اقتصادی

۸۱۱ **خاطرات سال ۱۳۸۶**

۸۱۲ پیشرفت ما را باور نمی‌کردند

۸۱۳ به شما که نگاه می‌کنم یاد مسجد کرامت می‌افتم

۸۱۴ بسیج یعنی این

۸۱۵ بعد از من ریگان به پاکستان نرفت

۸۱۶ نخبگان ایرانی

۸۱۷ حجاب زبانی در ارتباط با قرآن

۸۱۸ کاری که روی زمین ماند

۸۱۹ «از اول بر مدرک مستقل حوزه تکیه کردم»

۸۲۰ تغییر کتب درسی حوزه

۸۲۱ پیشنهادهایی که نیمه‌کاره رها شدند

۸۲۲ ما تحمل را در حوزه باید بالا ببریم

۸۲۳ از مناقب مردم یزد

۸۲۴ تجربه موفق مردم یزد در دفاع مقدس

۸۲۵ باغستان یزدی‌ها در عراق

۸۲۶ «گفتند راه‌اندازی سانتریفیوژها واقعیت ندارد!»

۸۲۷ نیروگاه هسته‌ای هم می‌توانیم بسازیم

۸۲۸ گفت اروپایی‌ها مثل نوکر برای ما کار کنند

۸۲۹ بحث‌های چهارساعته

۸۳۰ مدیون این مرد و کتابش هستم

۸۳۱ **خاطرات سال ۱۳۸۷**

۸۳۲ نگاهی گذرا به زندگینامه‌ی حضرت آیت‌الله‌العظمی سید علی حسینی خامنه‌ای

۸۸۵ نگاهی گذرا به زندگی‌نامه‌ی حضرت امام خمینی(ره) از ولادت تا رحلت

۹۰۲ نوار سخنرانی که دست به دست میان طلاب می‌گشت

۹۰۳ تلاش طاغوت برای غربی کردن هویت شیراز

- ۹۰۴ «آن وقت‌ها که دبستان می‌رفتیم»
- ۹۰۵ همه باید به دانشگاه بروند؟
- ۹۰۶ شیرازی‌ها و روزهای سخت خرمشهر
- ۹۰۷ شاگرد را هم باید تکریم کرد
- ۹۰۸ ره صد ساله را یک شبه رفتند
- ۹۰۹ «بچه‌هایم را خودم در خاک گذاشتم دستم نلرزید!»
- ۹۱۰ حضور نمایان مردم فارس در جنگ تحمیلی
- ۹۱۱ نفس گرم شهید دستغیب
- ۹۱۲ خانمش گفت افتاده به سجده و دارد گریه میکند
- ۹۱۳ می‌دانستم بلوچ‌ها با انقلاب مشکلی ندارند
- ۹۱۴ از شرح حال سرداران غفلت نکنید
- ۹۱۵ روش اسلامی تبیین است
- ۹۱۶ می‌تواند فسق کند، چون شاه است!
- ۹۱۷ عشایر مایه‌ی عزت و افتخارند
- ۹۱۸ «این به آن در!»
- ۹۱۹ ملت عراق ساکت نخواهد نشست
- ۹۲۰ علمای فارس در دوران مبارزه
- ۹۲۱ «از یکی از بزرگان درخواست نصیحت کردم»
- ۹۲۲ «هفت سال از آن نامه می‌گذرد»
- ۹۲۳ توصیه برای وقتی که نمی‌توانید کاری را انجام دهید
- ۹۲۴ با استکبار تفاهم داریم!
- ۹۲۵ گفتگوی شهید مطهری و آیت‌الله خامنه‌ای درباره مثنوی مولوی
- ۹۲۶ نماز اول وقت در قطار
- ۹۲۷ جنبش دانشجویی دوشادوش روحانیت
- ۹۲۸ روحانیون و دانشجویان عمده‌ی زندانی‌ها بودند
- ۹۲۹ حضور دانشجویان در جبهه‌ها
- ۹۳۰ نمونه‌ای از حضور دانشجویان در جبهه‌ها

۹۳۱ «مگر میشود با سلطنت درافتاد؟!»

۹۳۲ **خاطرات سال ۱۳۸۸**

۹۳۳ نظر یک عالم سنی درباره‌ی وحدت

۹۳۴ در سنج پدشش شهید را زیارت کرده بودم

۹۳۵ «ما فارسی را از روی عشق و علاقه‌ی به انقلاب یاد گرفتیم»

۹۳۶ پیغام می دادند که فلسطینی‌ها ناصبی‌اند!

۹۳۷ سابقه‌ی شناخت رهبر انقلاب از محمد قاضی

۹۳۸ ترجمه‌ای خوب از "قانون" ابن سینا

۹۳۹ صدام می‌خواست از کردها انتقام بگیرد

۹۴۰ حادثه‌ی دزلی در استان کردستان

۹۴۱ روزگاری نماز خواندن مایه‌ی آبروریزی بود!

۹۴۲ مسئولان به جلسات معنوی بیشتر نیاز دارند

۹۴۳ می‌خواست از اثر حرفه‌ای من در مجلس جلوگیری کند

۹۴۴ کار اجرائی سخت است

۹۴۵ نظر امام خمینی درباره‌ی کمبود تجهیزات جنگ در دوران دفاع مقدس

۹۴۷ می‌گفتم آزادی اسراء سی سال طول میکشد!

۹۴۹ ما از دنیای مادی در این موضوعات طلبکاریم

۹۵۰ امام با چه کسانی برخورد می‌کردند؟

۹۵۱ گلزنی ایرانیها و خوشحالی در قهوه‌خانه‌های شمال آفریقا

۹۵۲ پیغامی که به صحنه‌گردانان فتنه داده شد

۹۵۳ این دست قدرت الهی است

۹۵۴ سابقه‌ی ارتباط رهبر انقلاب با دانشگاه تهران

۹۵۵ امام فرمودند مردم آذربایجان جواب فتنه‌گران را خواهند داد

۹۵۶ بعضی‌ها فکر می‌کردند ساخت این ناوشکن شدنی نیست

۹۵۷ پرورش کسانی مثل شهید برونسی؛ از عجایب انقلاب

۹۵۸ در ماجرای غزه جوان‌ها با پیغام من برگشتند

۹۵۹ **خاطرات سال ۱۳۸۹**

- ۹۶۰ خاک این دشت زیر پای دشمن بود
- ۹۶۱ آن روزهای سخت و تلخ
- ۹۶۲ خاطره‌ی یک تجمع کارگری
- ۹۶۳ روضه‌خوانی بدون خنجر
- ۹۶۴ یک سرمشق نیکو از امام خمینی (ره)
- ۹۶۵ مردم‌سالاری بدون یک روز تأخیر
- ۹۶۶ جای پای سست استکبار
- ۹۶۷ ماجرای آشنایی آیت‌الله خامنه‌ای با شهید چمران
- ۹۷۲ اثر روضه‌خوانی هنرمندانه
- ۹۷۳ کلاس درس سیصد نفره
- ۹۷۴ رعب مسئولان سابق از شدت تهدیدات آمریکا
- ۹۷۵ خیالات آمریکایی‌ها
- ۹۷۶ تجربه‌ی مذاکره با آمریکا
- ۹۷۸ نظر رهبر انقلاب درباره مواضعی که به ایشان نسبت داده می‌شود
- ۹۷۹ ما بهترین شاعرها را در مشهد داشتیم
- ۹۸۰ آقایان فرمایش امام خمینی را به غلط توجیه میکردند
- ۹۸۱ اولویت فرهنگی یعنی آبادکردن کاروانسرای شاه عباسی؟!
- ۹۸۲ واکنش دولت‌مرد طاغوتی به انتقاد اقتصادی رهبر انقلاب
- ۹۸۳ ماجرای درخواست آمریکا از یک شبکه اجتماعی اینترنتی
- ۹۸۴ به‌به و چه‌چه می‌کردند ولی کمک نه!
- ۹۸۵ وظیفه روحانیت در هنر دینی
- ۹۸۶ مادران شهدا و تکرار «ما رأیت الا جمیلاً»
- ۹۸۷ حرف امام روز اولی که به منبر رفت
- ۹۸۸ گریه‌ی طلبه‌ها پای منبر آشیخ هاشم قزوینی
- ۹۸۹ برکت امام برای حوزه علمیه
- ۹۹۰ نمی‌شود حوزه را به نبود آزادی متهم کرد
- ۹۹۱ روش رد نظرات مخالف در حوزه چیست؟

- ۹۹۲ قبل از شروع درس از طلبه‌ها سوال کنید
- ۹۹۳ اگر فراخوان بدهیم صحرای قم پر می‌شود
- ۹۹۴ طرز فکر عقب‌ماندگان از حرکت عظیم ملت
- ۹۹۵ استقبال از رئیس‌جمهور در لبنان نشان‌دهنده عظمت ملت ماست
- ۹۹۶ اشک‌های نیمه شب امام
- ۹۹۷ نمونه‌ای از زیرکی جوانان قمی
- ۹۹۸ ابرو گشاده باش چو دستت گشاده نیست
- ۹۹۹ تشییع سیصد و هفتاد شهید اصفهانی در یک روز
- ۱۰۰۰ بزرگترین کار مردم گیلان
- ۱۰۰۱ خواندن اعلامیه ضدطاغوتی در پارک!
- ۱۰۰۲ نظر یک مقام غربی درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی
- ۱۰۰۳ ما را تشویق می‌کردند برویم زیر بال آمریکا!
- ۱۰۰۴ انعکاس صدای ملت ایران
- ۱۰۰۵ کتابخانه‌هایی که نجات پیدا کردند
- ۱۰۰۶ آیت‌الله مرعشی با مردم مأنوس بود
- ۱۰۰۷ فریاد شبانه در حمایت از همافران ارتش
- ۱۰۰۸ عده‌ای میخواستند به حداقل قانع شویم
- ۱۰۰۹ تحریم بنزین و ماجرای خودکفایی
- ۱۰۱۰ نمایشگاه هسته‌ای در بیت رهبری
- ۱۰۱۱ بُعد مبارزه در زندگی آیت‌الله طالقانی
- ۱۰۱۲ روایت اولین دیدار رهبر انقلاب و مرحوم طالقانی
- ۱۰۱۳ ماجرای تماس تلفنی آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله طالقانی
- ۱۰۱۴ روایت علامه عسگری از تاریخ تولد مرحوم طالقانی
- ۱۰۱۵ از طرح باغشهرها نگرانم
- ۱۰۱۶ امروز تهران، تهران دیگری است
- ۱۰۱۷ **خاطرات سال ۱۳۹۰**
- ۱۰۱۸ اینطور از وارد کردن بنزین بی‌نیاز شدیم

- یک حرکت علمی برجسته ۱۰۱۹
- هر شب خودتان را محاسبه کنید ۱۰۲۰
- روز پیروزی انقلاب در کنار کارگران ۱۰۲۱
- در مسئله زن غرب باید جواب بدهد ۱۰۲۲
- مرگ دیکتاتور اسپانیا؛ خوشحالی در مشهد ۱۰۲۳
- مرحوم فلسفی این سنت غلط را شکست ۱۰۲۴
- یک پدیده‌ی الهی ۱۰۲۵
- مسئولان احترام انتخابات را نگه دارند ۱۰۲۶
- جایگاه مجلس از نظر امام خمینی(ره) ۱۰۲۷
- تحقق پیش‌بینی امام خمینی درباره بیداری اسلامی ۱۰۲۸
- روح بزرگ حضرت روح‌الله ۱۰۲۹
- اصرار امام خمینی بر رسیدگی به کوخ‌نشینان ۱۰۳۰
- کیفیت مراسم اعتکاف در زمان جوانی آیت‌الله خامنه‌ای ۱۰۳۱
- شورای عالی انقلاب فرهنگی چگونه تشکیل شد؟ ۱۰۳۲
- شعرا مضمون مناجات را به نظم دریاورند ۱۰۳۳
- بدرقه شهدا در مشهد با اشعار مؤید ۱۰۳۴
- آشنایی با ابوذیه عربی در زندان ۱۰۳۵
- از عکس‌العمل مردم شگفت‌زده شدم ۱۰۳۶
- ماهیت مردمی بیداری اسلامی در منطقه ۱۰۳۷
- زحمتی که کتابدارها می‌کشند ۱۰۳۸
- جلسه قرآنی که آیت‌الله خامنه‌ای در آن شرکت نکرد ۱۰۳۹
- سیلی سخت از حسین امام خمینی(ره) ۱۰۴۰
- یکی از ضعف‌های ما در حوزه فرهنگ ۱۰۴۱
- «ایران در مسئله‌ی هسته‌ای یک استثناء است» ۱۰۴۲
- فیلم‌هایی که در جامعه خشونت تولید می‌کنند ۱۰۴۳
- انحراف انقلاب‌ها ۱۰۴۴
- دانشگاه تهران؛ دیروز و امروز ۱۰۴۵

- ۱۰۴۶..... پرهیز از ابتدال در کارهای فرهنگی
- ۱۰۴۷..... «می‌گفتند برخورد با مفسد فعالان اقتصادی را می‌ترساند»
- ۱۰۴۸..... پیشنهاد نفتی‌ای که دولتی‌ها از آن استقبال نکردند
- ۱۰۴۹..... «بروید دانشگاه، بروید با دانشجویها حرف بزنید»
- ۱۰۵۰..... «بایستی انقلاب را سر عقل بیاوریم!»
- ۱۰۵۱..... زمزمه شعر ابوفراس خطاب به ملت مصر
- ۱۰۵۲..... «چرا پرچم اسلام را در مبارزه‌ی بحق خود بلند نمیکنید؟»
- ۱۰۵۳..... «می‌گفتند علم قابل تولید نیست!»
- ۱۰۵۴..... همه با یک نام و نشان.....
- ۱۰۵۵..... چهره‌ی خشمگین امام!.....
- ۱۰۵۶..... بمباران جعفرآباد کرمانشاه
- ۱۰۵۷..... جلسه‌ای زیر بمباران
- ۱۰۵۸..... اثر هنری آیت‌الله نجومی در اتاق آیت‌الله خامنه‌ای
- ۱۰۵۹..... کرمانشاهی‌های غریب‌نواز
- ۱۰۶۰..... نظر مرحوم طالقانی درباره «شاه باید برود»
- ۱۰۶۱..... مخاطب را باید شناخت
- ۱۰۶۲..... تحریم سیم‌خاردار!.....
- ۱۰۶۳..... نتیجه غفلت مسئولان وقت کشور در آغاز جنگ
- ۱۰۶۴..... ابتکار در ورزش باستانی
- ۱۰۶۵..... کوه‌های برآفتاب گیلانغرب
- ۱۰۶۶..... ما با تحزب مطلقاً مخالف نیستیم
- ۱۰۶۷..... معنای رهبری
- ۱۰۶۸..... اولین دیدار آیت‌الله خامنه‌ای با مردم پاوه
- ۱۰۶۹..... روایت ایستادگی مردم پاوه
- ۱۰۷۰..... تلاش برای وحدت شیعه و سنی در روزهای تبعید
- ۱۰۷۱..... دوستان قدیمی کرمانشاهی
- ۱۰۷۳..... گنجینه‌های پنهان

- تبلیغات می‌کردند که ایرانی ناکارآمد است ۱۰۷۴
- گلایه رهبری: کار ما با بساطت و سادگی پیش برود ۱۰۷۵
- هنر امام ۱۰۷۶
- انعکاس حرف سی سال پیش ما ۱۰۷۷
- اولین کسی که نقش زن در انقلاب را فهمید ۱۰۷۸
- همسران همراه ۱۰۷۹
- نامه اوباما به آیت‌الله خامنه‌ای ۱۰۸۰
- نوزدهم بهمن ۱۳۵۷؛ مدرسه علوی ۱۰۸۱
- دانشمند میلیاردری ۱۰۸۲
- خاطرات سال ۱۳۹۱** ۱۰۸۳
- کسی نیست به این جواب بدهد مگر عبدالجلیل ۱۰۸۴
- آیت‌اللهی که بیست سال به گردن حوزه علمیه حق داشت ۱۰۸۵
- بالندگی ارتش پس از انقلاب آغاز شد ۱۰۸۶
- خاطره آیت‌الله خامنه‌ای از اولین مراسم بزرگداشت روز ارتش ۱۰۸۷
- چرا گریه نمی‌کنید؟ ۱۰۸۸
- پاسخ آیت‌الله خامنه‌ای به سؤالی درباره زنان ۱۰۸۹
- پرچم‌دار مبارزه با اشغالگران انگلیسی ۱۰۹۰
- این عادت باید در مجلس ریشه‌کن شود ۱۰۹۱
- از پیشرفت هسته‌ای خبری نبود، اگر ۱۰۹۲
- اولین دیدار با آزادگان ۱۰۹۳
- مشت است و درفش؟ ۱۰۹۴
- علاقه من به تبریز ذاتی است ۱۰۹۵
- خاطره آیت‌الله خامنه‌ای از زلزله فردوس و سیل ایرانشهر ۱۰۹۶
- میگفتند پیشرفت هسته‌ای را باور نکنید! ۱۰۹۷
- الگو برداری رهبر آفریقایی ۱۰۹۸
- فتح‌الفتوح انقلاب به روایت رهبر انقلاب ۱۰۹۹
- «خانم بدحجاب» ۱۱۰۰

- ۱۱۰۱..... استعدادهای درخشان خراسان شمالی
- ۱۱۰۳..... آیت استعداد
- ۱۱۰۴..... توصیه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای به شاگردانشان
- ۱۱۰۵..... مثل زنبور عمل
- ۱۱۰۶..... نمونه‌ای از پیشرفت در شرایط تحریم
- ۱۱۰۷..... حضور آیت‌الله خامنه‌ای در روستای زلزله‌زده «دهنه‌ی اوجاق»
- ۱۱۰۸..... اوضاع سیستان و بلوچستان در زمان تبعید آیت‌الله خامنه‌ای
- ۱۱۰۹..... زبان تحمیلی
- ۱۱۱۰..... آموزش استعمال تریاک توسط انگلیس‌ها
- ۱۱۱۱..... حکایت «نور بالا زدن» بسیجی‌ها در جبهه
- ۱۱۱۳..... غلام غیر خدا نباش!
- ۱۱۱۴..... میرزا کوچک خان یک روحانی است
- ۱۱۱۵..... از آمریکا می‌ترسید؟
- ۱۱۱۶..... صدای رادیو مصر در مشهد
- ۱۱۱۷..... واکنش رهبر انقلاب به طرح تعویق انتخابات مجلس
- ۱۱۱۸..... کتاب‌های فلسفی برای کودکان
- ۱۱۱۹..... جای فلسفه در مسجد است
- ۱۱۲۰..... از علم در عرفان نظری تا بی‌عملی در عرفان عملی
- ۱۱۲۱..... اولین درسی که استاد امام به ایشان داد
- ۱۱۲۲..... امام افسوس می‌خورد که درس آ میرزا جواد آقا نرفته است
- ۱۱۲۳..... خیال میکردند که ما نمیتوانیم
- ۱۱۲۴..... **خاطرات سال ۱۳۹۲**
- ۱۱۲۵..... توصیه هجده سال قبل رهبر انقلاب درباره بستن چاه‌های نفت
- ۱۱۲۶..... می‌خواستند نیاز ملی ما را گرو بگیرند
- ۱۱۲۷..... اعتماد طبقه کارگر به امام(ره) و روحانیت
- ۱۱۲۸..... برخورد تند امام خمینی برای تسریع در برگزاری انتخابات
- ۱۱۲۹..... دشمن در سال ۸۸ شکست خورد

- ۱۱۳۰..... مراسم اعتکاف قبل از انقلاب
- ۱۱۳۱..... امام، شیر غرآن روز و رهبان شب
- ۱۱۳۲..... امام «ما می‌توانیم» را به مردم منتقل کرد
- ۱۱۳۳..... از ایران وابسته تا ایران سرافراز
- ۱۱۳۴..... پاسخ امام خمینی به سؤال آیت‌الله خامنه‌ای
- ۱۱۳۵..... در سال ۸۸ کام مردم را تلخ کردند
- ۱۱۳۶..... گروه‌های امدادی که آیت‌الله خامنه‌ای تشکیل دادند
- ۱۱۳۷..... لبه‌ی پرتگاه و کمک خداوند
- ۱۱۳۸..... امام می‌گفتند نگذارید بحث‌های سیاسی به کدورت بینجامد
- ۱۱۳۹..... چرا مسئله اصلی در قضایای سال ۸۸ را فراموش میکنید؟
- ۱۱۴۰..... نگوئید شکست، بگوئید عدم‌الفتح
- ۱۱۴۱..... اول فرصت کار بدهید بعد انتقاد کنید
- ۱۱۴۶..... رابطه‌ی ایمانی مردم و نظام
- ۱۱۴۷..... مجاهدتی که از ۱۲ سال پیش آغاز شد
- ۱۱۴۸..... مجاهدت علمی همراه با انقلاب اسلامی
- ۱۱۴۹..... نتیجه ضعف باور به کمک الهی
- ۱۱۵۰..... ان تنصروا الله ینصرکم
- ۱۱۵۲..... فرصت چون ابر گذران است
- ۱۱۵۳..... خود بنده هم باور نمیکردم!
- ۱۱۵۴..... جنگ تا رفع فتنه
- ۱۱۵۵..... نکته‌ای که دکتر چمران به آیت‌الله خامنه‌ای گفت
- ۱۱۵۶..... مجسمه یک سردار انگلیسی
- ۱۱۵۷..... درسی از عقب نشینی هسته ای در سال ۸۲
- ۱۱۵۸..... ابتکار با برکت امام رحمه‌الله
- ۱۱۵۹..... مصوبات شورا باید اینگونه باشد
- ۱۱۶۰..... واقعیتی که دیده نشد
- ۱۱۶۱..... اسباب‌بازی، عروسک و پیوست فرهنگی

- ۱۱۶۲ به من نامه نوشتند که این حرفها دروغ است ...
- ۱۱۶۳ دانشگاه جولانگاه حرکت‌های سیاسی نشود ...
- ۱۱۶۴ شاهکار نیروهای جوان ما در فتح‌المبین ...
- ۱۱۶۵ انقلاب همچنان حرف انقلاب را می‌زند ...
- ۱۱۶۶ اقتصاد غیرمقاوم آسیای جنوب شرق ...
- ۱۱۶۷ خاطره رهبر انقلاب از پدر شهید کاوه ...
- ۱۱۶۹ مظلومیت لرها و بختیاری‌ها ...
- ۱۱۷۰ **خاطرات سال ۱۳۹۳** ...
- ۱۱۷۱ آن‌ها در جنگ به داد ما رسیدند ...
- ۱۱۷۲ چرا جنگ هشت سال طول کشید؟ ...
- ۱۱۷۳ پاداش جنگ زیر آفتاب داغ خوزستان ...
- ۱۱۷۴ خاطرات رهبر انقلاب از شهید سپهد علی صیاد شیرازی ...
- ۱۱۷۸ عده‌ای در دهه ۶۰ می‌گفتند ما نمی‌توانیم! ...
- ۱۱۷۹ باید به توانایی‌هایمان مباحث کنیم ...
- ۱۱۸۰ ماجرای شیرین غنی‌سازی بیست درصد ...
- ۱۱۸۱ اصلاً ندیده بودیم اعتکاف چه جوری است! ...
- ۱۱۸۲ دورانی که آموزش و پرورش خسارت دید ...
- ۱۱۸۳ مجاهدت‌های مردم ایلام ...
- ۱۱۸۴ اولین گروهی که به ندای امام در نهضت لبیک گفت ...
- ۱۱۸۵ جوانهای نخبه را تشویق می‌کردند به ترک کشور! ...
- ۱۱۸۶ جریان مرعوب در برابر فرهنگ غرب ...
- ۱۱۸۷ دانشگاه نباید باشگاه سیاسی بشود ...
- ۱۱۸۸ اذانی که انگلیس با آن مشکل نداشت ...
- ۱۱۸۹ ماجرای شکل‌گیری طالبان و القاعده ...
- ۱۱۹۰ پاسخ امام به گلایه از دولت‌ها ...
- ۱۱۹۱ هفت خاطره‌ی رهبر انقلاب از دوران دفاع مقدس ...
- ۱۲۰۰ ما به سوی میدان نبرد پرواز می‌کنیم ...

- آیت‌الله اشرفی اصفهانی؛ مجاهدی پارسا و پیری روشن ضمیر ۱۲۰۹
- استقبال مردم نجف‌آباد از نهضت امام ۱۲۱۰
- بازدید از لشکر ۸ نجف در روزهای جنگ ۱۲۱۱
- پزشکان بسیجی زیر آتش خمپاره ۱۲۱۲
- الهام الهی بر قلب امام خمینی ۱۲۱۳
- نخبگانی که بسیجی‌وار کار کردند ۱۲۱۴
- اقدام بسیجی‌وار شهید شهریار در برابر خباثت دشمن ۱۲۱۵
- آغازی بر یک پایان ۱۲۱۶
- دوم دی، باز هم کشتار مردم توسط رژیم شاه ۱۲۲۳
- تجربه موفق تحصن ۱۲۲۳
- انتخاباتی وجود نداشت ۱۲۲۶
- «ضربه را با ضربه پاسخ می‌دهیم» ۱۲۲۷
- حضور آرامنه در جنگ ۱۲۳۳
- شهادت شهید ارمنی بعد از سربازی ۱۲۳۴
- بیعت همافران با امام در خیابان ایران ۱۲۳۵
- آنقدر رادیوی ایران را گوش دادند که فارسی یاد گرفتند ۱۲۳۶
- آن روزها | مسجد کرامت؛ مرکز مبارزه مشهد ۱۲۳۷
- آن روزها | آخرین روزهای مبارزه در مشهد مقدس ۱۲۴۹
- آن روزها | دیدار با امام رحمه‌الله پس از ۱۵ سال ۱۲۵۹
- آن روزها | سجده شکر ۱۲۶۶
- فتنه کارخانه جنرال ۱۲۶۸
- طرح رژیم پهلوی برای سرکوب مردم تبریز ۱۲۷۳
- آبادکردن زمین با آب اندک در جاغرق ۱۲۷۴
- هروقت آنجا می‌روم، دلم می‌لرزد ۱۲۷۵
- بوستان‌سازی در منطقه کم‌آب یزد ۱۲۷۶
- خاطرات سال ۱۳۹۴** ۱۲۷۷
- مرحوم آهی را از دهه ۴۰ می‌شناسم ۱۲۷۸

- از داخل و خارج میخواستند ارتش ما را نابود کنند! ۱۲۷۹
- موشک‌های اروپایی صدامی ۱۲۸۰
- «قصور بدون مقصر» ۱۲۸۱
- تجربه‌ای موفق از کار دولتی بدون اقلام خارجی ۱۲۹۴
- همیشه کسانی خواستند کارگران را در مقابل نظام اسلامی قرار دهند ۱۲۹۵
- یادداشت‌برداری شهید مطهری از موضوعات مهم ۱۲۹۶
- سرانجام نامنی خلیج فارس در دهه ۶۰ چه بود؟ ۱۲۹۷
- «مثل مصطفی اسماعیل بخوان!» ۱۳۰۵
- چه کسانی آیت‌الله خامنه‌ای را ترور کردند؟ ۱۳۱۳
- «شعار هم حرف است هم عمل» ۱۳۲۷
- فهم بهتر داستان ایوب پیامبر در تئاتر ۱۳۲۸
- «غلط‌کردم‌نامه» ای که توده‌ای‌ها در تلویزیون خواندند ۱۳۲۹
- اقناع با گلوله روش مارکسیست‌ها بود ۱۳۳۰
- ماجرای کتاب «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» ۱۳۳۱
- سخن پایانی ۱۳۴۱

خاطرات سال ۱۳۵۸



ارتباط و کار امام با مردم

رهبر و امام ما با آن قدرت الهی بزرگ و با عظمتش مردم را همیشه به حساب آورد. در روزهای اوّلی که امام از پاریس به تهران وارد شده بودند یعنی در حساس‌ترین لحظات این تاریخ، در آن لحظاتی که تمام نگرندگان جهانی، همه‌ی ناظران سیاسی ایران را به عنوان کانون بزرگترین حوادث قرن به حساب می‌آوردند و همه نگران بودند که در ایران چه خواهد شد و چه به وقوع خواهد پیوست. در آن لحظات حسّاس وقتی وارد شد از اولین لحظات رفت میان مردم. پیرمرد هشتاد ساله استراحت و خواب و آسایش خود را گذاشت به حساب مردم و در اختیار مردم. سیاستمداران آمدند گفتند به آقا بگوئید اینقدر وقتش را صرف مردم نکند، اجازه بدهد سیاستمداران، متفکران، هوشمندان بیایند بنشینند با آقا صحبت کنند در زمینه‌ی مسائل بزرگ سیاسی. امام در جواب همه‌ی اینها گفت من با سیاستمداران و مغزها و کله‌گنده‌ها کاری ندارم من با مردم کار دارم. می‌آیند، بیایند توی مردم و او درست فهمید، و او درست تشخیص داد و اگر قرار بود پای صحبت سیاستمداران بنشیند هنوز که هنوز است ما بایستی از مجلس شورای غیر ملی نطق آقای بختیار را بشنویم. آمد با مردم رو برو شد، بین او و مردم حفاظ و حجابی نبود، صد بار هزاربار گفتند آقا جان شما در خطر است، گفت بگذارید در خطر باشد من اگر کشته هم بشوم برای این ملت نافع خواهد بود. بدون حفاظ، ... در مقابل هزارها هزار مردم ایستاد با آنها صحبت کرد؛ زن‌ها، مردها، کودکان آمدند بیچه‌ها را از بغل‌ها گرفت بوسید، نوازش کرد، به مادرهایشان به پدرهایشان برگرداند، میان مردم آمد، با مردم کار خود و تلاش خود را ادامه داد، روی مردم حساب کرد و دیدید که پیروز شد.

سخنرانی با موضوع اهمیت هوشیاری عمومی در مقابل توطئه‌ها ۱۳۵۸/۰۵/۲۴

ایستادگی با شکوه تنهایی یک تک درخت

روزی بود که رهبر عزیز ما تنهای تنها بود؛ دو گروه مبارز در این مملکت بودند، هر دو تز رهبر ما را رد می کردند، قبول نداشتند. یک عده سیاسیون راحت طلب پشت میز نشین بر روی بستر راحت استراحت کن؛ آنهایی که عادت کرده بودند بنشینند، بخورند، بورس بگیرند، آقایی کنند با تبختر و تکبر یک کلمه حرفی بزنند، وجیه المله بشوند، یک وقتی هم در یک جریان سیاسی یک کلمه ای بگویند، اما دردسری قبول نکنند. اینها با شیوهی رهبر ما مخالف بودند، می گفتند آقا بیخود این همه به پر و پایه‌ی شاه می پیچند، شاه که رفتنی نیست از این مملکت. اقالاً اگر شاه را رد می کنند نیابت سلطنت را قبول کنند. امام قرص ایستاد، گفت هر کسی که شعار ما را قبول نمی کند به ملاقات ما نیاید. اذن دخول امام در پاریس برای رجال سیاستمدار پرمدعا این بود که باید اول سلطنت و پادشاهی را در ایران رد بکنند، محکوم بکنند، بعد بتوانند بار بیابند و به خدمت امام بروند؛ حتی حاضر نبود با اینها صحبت بکنند، مذاکره بکنند، قرص ایستاد؛ این یک گروه. گروه دیگر گروهی بودند که با ادعای تندروی و چپروی و فداکاری در میدان مبارزه حاضر می شدند، طرفدار جنگ مسلحانه، تنها ره‌هایی جنگ مسلحانه است. می گفتند آقا بی خود اصرار می کند، با اینجورها این مبارزه به پیروزی نخواهد رسید، بی خود معطل نشوید؛ باید جنگ مسلحانه، باید تفنگ به دست بگیریم. باید مردم بسیج عمومی بشوند. هر کسی را که فکر می کردند ارتباطی با امام دارد دورش را می گرفتند فریاد می کشیدند که ما را مسلح کنید. البته این توده‌ی مردم بودند غالباً که می گفتند ما را مسلح کنید، اما تز مال گروههایی بود که شعار جنگ مسلحانه را شعار خودشان قرار داده بودند. می گفتند فایده ای ندارد، تا سلاح دست نگیرید، تا مردم را مسلح نکنید، شاه از این مملکت رفتنی نیست. امام هیجانزده نشد، دستپاچه نشد، خط مشی خودش را گم نکرد، راه خودش را ادامه داد؛ گفت با مبارزه‌ی سیاسی آنچنان ضیق خانگی برای این رژیم درست می کنیم که یا خودکشی کند یا مجبور به فرار بشود، و دیدیم که شد. گروههای مبارز در این مملکت مخالف تز امام بودند. بگذریم از گروههای راحت طلب مرتجعی که اساساً ضد مبارزه می اندیشیدند و هر گونه مبارزه ای را محکوم می کردند؛ آنها که هیچ. اما تنها و به تنهایی یک امت «ان ابراهیم کان امه» خودش تنها یک امت بود. باشکوه تنهایی یک تک درخت، در یک کویر لم یزرع که بر طوفانها و شنها و آفتابهای داغ و سوزان و تشنگیها و بی آبیها پیروز می شود و فضا را سرسبز و معطر می کند، ایستاد. ایستاد و مبارزه را به این جا رساند.

سخنرانی با عنوان جلوه‌ی سرگذشت دیرین مبارزات پیغمبران در زمان ما ۱۳۵۸/۰۵/۳۱

یک قاعده‌ی انقلابی

برادران و خواهران! ما از قدیم یک فرمولی داشتیم، آن فرمول این بوده که هر نهادی، هر حرکتی، هر جریانی که از طرف دشمنان انقلاب و دشمنان مردم و دشمنان اسلام تقویت شد، آن نهاد، آن انقلاب باطل است، یا لااقل رگه‌ای از باطل در او هست و هر نهادی و هر جریانی و هر جمعیتی که از طرف دشمنان انقلاب مورد تعریض قرار گرفت، آن جریان حق است، آن جریان، رشد است، آن جریان درست است. باید تعقیبش کرد، باید تقویتش کرد، باید حفظش کرد. مردم این فرمول را سالهاست فهمیدند، امام - یک وقتی با اعضای شورای مرکزی حزب رفته بودیم خدمتشان یکی از برادران اظهار کرد یا در ضمن صحبت‌هایش بود که مثلاً طرح، تحمیل‌هایی می‌شود به حزب، حملاتی می‌شود، کسانی حمله می‌کنند، - فرمودند که از این حملات همیشه به ما هم می‌شده. و ما از این حملات سود می‌بردیم. می‌گفتند که من در سال ۴۲، ۴۳ برای شاه پیغام دادم که تو و دستگاه ساواکت که این قدر مرا می‌کوبید این به نفع من است. برای خاطر این‌که مردم به اصالت و حقانیت من اعتقاد پیدا می‌کنند، می‌فهمند که ما درست می‌گوئیم، اگر درست نمی‌گفتیم شما اینقدر ما را نمی‌کوبیدید. و به ما می‌گفتند که چون شما مورد حملات و هجوم و ضربات هستید پس راهتان، راه درستی است. حقانیت خودتان را بفهمید و درک کنید. و این یک واقعیت است. این فرمول برای ما یک فرمول حجتی است.

سخنرانی با عنوان ضرورت و تداوم تشکیلات ۱۳۵۸/۱۱/۲۳

خاطرات سال ۱۳۵۹



ایران در مسائل کشورها دخالت نکرده و نخواهد کرد اما
جایی که مورد تهاجم قرار بگیریم جانانه دفاع خواهیم کرد

دفاع جانانه

نسبت ملت با امام

ملت با شخص امام ارتباطشان چه جور است واقعاً، ارتباط عاشق و معشوق است، واقعاً ملت عشق می‌ورزند به امام.

شاعری را من دیدم که در روزهای بیماری امام که تازه آمده بودند به تهران که خب در آن وهله‌ی اوّل یک لحظاتی امام در تلویزیون دیده شدند بعد دیگر ده پانزده روز فاصله شد، این شاعر آن وقت در مسافرت بوده، ظاهراً همان دفعه اول هم مثلاً شاید چهره‌ی امام را، [زیاد] ندیده ده پانزده روز چهره‌ی امام را که معمولاً هر هفته یکبار دوبار در تلویزیون ظاهر شدند و برای عده‌ای صحبتی کرده بودند و این را ارائه می‌دادند، این را ندیده بود یک شعری یک قصیده‌ای گفته که واقعاً دل سنگ را آب می‌کند که ای امام عزیز ای امام بزرگوار من پانزده روز است که از تو چهره‌ای ندیدم، تو را ندیدم و یک قصیده‌ی عجیب است. خب ببینید شعر تبلور احساسات یک ملت است، شعر بیخودی نمی‌جوشد، وقتی یک شاعر یک شعر می‌گوید، در حقیقت یک اندیشه، یک فکر، یک احساس در جامعه جای می‌افتد آن وقت شاعر آن جامعه آن شعر را می‌گوید، قراردادی نیست طبیعی است. به تحمیل و به زور نمی‌شود یک اندیشه‌ای را داد به یک شاعری که این را بگو ... و این در جامعه ما به صورت یک عرف است این احساس وجود دارد خب این رابطه‌ی ما [است] بین مردم و امام این کیفیت صمیمیت و رفاقت و دوستی ما بین مردم و دولت و دولتی که بر سرکار است و شورای انقلاب، این ارتباطات از اختصاصات این انقلاب است و آن هم موضع‌گیرهایش در مقابل دشمنان خارجی. لذاست که این انقلاب شما امید ایجاد کرده واقعاً امید ایجاد کرده یعنی واقعاً دریچه‌ای باز شده. خوب لذا شرق و غرب در مقابل این انقلاب ایستاده‌اند دارند کارشکنی می‌کنند مقابله می‌کنند معارضه می‌کنند. خدا هم کمک می‌کند، الحمدلله

سخنرانی در سمینار انقلاب فرهنگی در کانون توحید با عنوان عمل‌زدگی ۱۳۵۹/۰۲/۰۹

ایمان امام خمینی(ره) به توده مردم و نقش روحانیت

یک روزی بعد از یک سخنرانی که امام مبالغی صحبت کرده بودند، ما خدمت‌شان شرفیاب شدیم. حقیقت این است که آدم نگران است از اینکه امام زیاد و بلند و با شور و هیجان صحبت کنند. ایشان از یک بیماری قلبی تازه برخاستند و آدم نگران می‌شود، طبیعی است، همه هرکسی توجه پیدا کند نگران می‌شود. خدمت‌شان عرض کردیم که خوب است شما یک قدری این سخنرانی‌ها، این صحبت‌ها را کم کنید. لااقل اگر قرار است صحبت بفرمائید، طولانی صحبت نکنید، یک ربع ساعت مثلاً. نه سه ربع ساعت و یک ساعت که گاهی دیده شده در همین اواخر ایشان فرمودند که من آرام صحبت می‌کنم. بعد فرمودند وقتی که عده‌ای از همین مردم، از همین عامه‌ی مردم این جا می‌آیند، من می‌توانم نرم و برای‌شان صحبت نکنم؟ این ایمان به توده‌ی مردم است و بدانید که اگر این ایمان به توده‌ی مردم نبود این انقلاب حالا حالاها پیروز نشده بود.

سخنرانی با عنوان مساله امامت پیشوایی (نیمه شعبان) ۱۳۵۹/۰۴/۱۲

امام، قاطع و صریح

در مقابل دنیا ما نباید دچار رودربایستی بشویم؛ این یک واقعیت است که ما بسیاری از چیزهایی که جزو عرف فرهنگ سیاسی دنیاست نمی‌توانیم قبول کنیم. با فرهنگ ما، با ایدئولوژی ما، با فکر ما نمی‌سازد؛ نمی‌توانیم قبول کنیم؛ این را صریح به دنیا بگوئیم. با زبان دیپلماسی اگر با سیاستمداران جهانی حرف می‌زنیم جوری نباشد که حقایق و اصول مکتب فراموش بشود. ما به دنیا بگوئیم که ما آن آزادی و بی‌بندوباری‌ای را که دنیا امروز برای زن و مرد قبول کرده است قبول نمی‌کنیم، خجالت نکشیم. ما به دنیا بگوئیم که شیوه‌ی حکومت کردن و شیوه‌ی اقتصاد را - که چه در شرق و چه در غرب هر کدام به نحوی رائج است - قبول نداریم، شرممان نیاید - و متأسفانه بعضی از رجال سیاستمدار ما این اصل را در نظر نمی‌گیرند؛ گویا که از مردم دنیا و چهره‌های دنیا خجالت می‌کشند - همچنانی که امام این امت خجالت نکشید، صاف و صریح حرفش را زد. آن روزی توی این مملکت گفت ما سلطنت نمی‌خواهیم که هیچکس از این سیاستمداران پُرمدعای امروز به خود جرأت نمی‌داد حتی فکرش را بکند. صریح و قاطع حرفش را گفت؛ ما هم صریح و قاطع حرفمان را بزنیم. ما معتقدیم به اسلام، ما معتقدیم به حکومت اسلامی، ما هر حکومتی و هر اندیشه‌ای که توحید را و اسلام را و خدا را قبول ندارد، کفر می‌دانیم و کافر می‌دانیم؛ این را بگوئیم به مردم - به مردم عالم - شرممان نیاید. این نوعی وجاهت‌طلبی است که انسان سعی کند در دنیا به عنوانی یک چهره‌ی بانزاکت سیاسی معروف بشود، و می‌بینید امام یکی از اسرار قدرت و توان الهی‌اش این است که این ملاحظات را هرگز نکرده. سیاستمدار برجسته‌ی دنیا اوّل قدرتمند عالم، یعنی رئیس جمهور امریکا بر می‌دارد نامه‌ی خصوصی می‌فرستد، امام می‌دهد نامه را در رادیو می‌خوانند. این خلاف عرف و نزاکت بین‌المللی است، اما این کار را می‌کند. ما با امریکا نمی‌توانیم بسازیم، ما با روسیه هم نمی‌توانیم بسازیم. ما با این قدرتهای بزرگ نمی‌توانیم بسازیم، با قدرتهای کوچک کاری نداریم. اگر قدرتهای کوچک هم بخواهند به ما تعریض کنند با آنها هم سر سازش نداریم، این را انسان صریح در دنیا بگوید؛ مرگ یکبار، شیون یکبار. لذا می‌بینید در اظهارات مقامات مقید و پابند به اصول و روشهای امام این شیوه وجود دارد که قاطع و صریح اعلام می‌کنند که ما در مقابل شرق و غرب ایستاده‌ایم.

سخنرانی با عنوان مفاهیم اسلامی ۱۳۵۹/۰۴/۲۷

ماجرای حضور آیت‌الله خامنه‌ای در دزفول در روزهای موشک‌باران

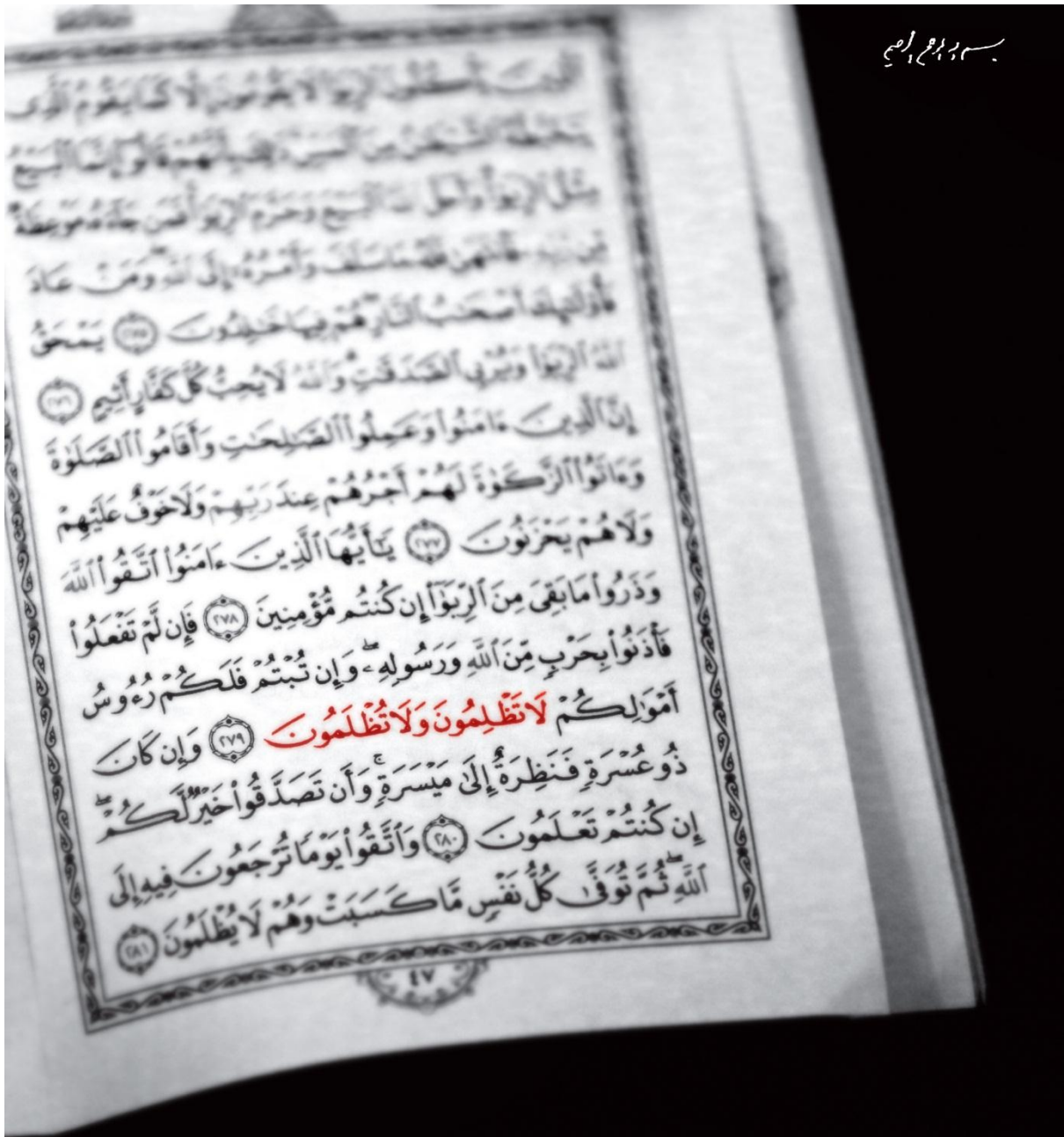
بعد از آنی که در شهر دزفول مردم بی‌پناه و بی‌دفاع مورد تجاوز سلاحهای دورزن مزدوران عراقی قرار گرفتند که ما همان شب اتفاقاً در دزفول بودیم، من صبح وارد شهر شدم و در خیابانها حرکت می‌کردم، شب را در پایگاه نیروی هوایی گذراندم که خارج شهر است، روز گفتم بروم ببینم با این حادثه‌ی فاجعه‌آمیزی که در این شهر رخ داده است و شاید بیش از صد نفر زن و مرد و کودک بی‌گناه و بی‌دفاع نیمه‌ی شب کشته شدند، بروم ببینم روحیه‌ی مردم چگونه است.

در این شهر نشانه‌ای از حیات ایمانی و عزم و تصمیم به چشم می‌خورد. در مقابل عظمت و شجاعت این مردم - چه زنشان و چه مردشان و چه جوانشان و چه پیرشان - انسان مبهوت می‌ماند. رژیم مزدور عراقی برای این‌که دزفول را تخلیه بکند از مردم و نیروهای انقلابی را از آن‌جا خارج کند دست به این توطئه‌ی رذالت‌آمیز و پست زده است، مردم شهر را هدف موشکهای دورزن قرار می‌دهد ... اما مردم مثل این‌که هیچ اتفاقی در شب گذشته در شهرشان نیافتاده است.

البته جوانهای پرشور شعار می‌دادند می‌گفتند به ما سلاح بدهید تا ما برویم انتقام بگیریم. من برای مردم صحبت کردم عصر همان روزی که شبش آن حادثه اتفاق افتاده بود هزاران نفر جمعیت، با شور، با هیجان، در مسجد جامع شهر دزفول جمع شدند، من سپاس و شکرانه‌ی خودم را از این همه شجاعت به عنوان یک انسانی که علاقه‌مند به شجاعت است، علاقه‌مند به ایمان است، علاقه‌مند به مردم فداکار است، به آن مردم فداکار عرض کردم الان هم از این تریبون عظیم نماز جمعه، از این تریبون میلیونی و از میان شما برادران و خواهران نمازگزار به تمام مردم شهر دزفول از زن و مرد و پیر و جوان درود می‌فرستم. مردمان شجاع، مؤمن، متوکل به خدا.

خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ ۱۳۵۹/۰۸/۰۹

خاطرات سال ۱۳۶۰



سید علی خامنه‌ای

امام (رحمه الله) سدی در برابر پیشرفت دشمنان بود

هیچ کس در چشم دشمنان منقورتر از چهره‌ی درخشان و آفتاب فروزان امام بزرگوار ما نبود؛ به‌خاطر اینکه ایستاده بود و با دو خصوصیت بی‌نظیر «بصیرت کامل» و «قاطعیت تمام» سدی بود در مقابل پیشرفت آنها. امروز هم هر کسی که در پایبندی به **لا تظلمون و لا تظلمون** - یعنی ارزشی که هویت سیاسی انقلاب را معین میکند پایبندتر باشد و بفهمد که فهرست مشکلات ایجادشده‌ی دشمنان علیه نظام اسلامی در این چهارچوب می‌گنجد همان قدر برای آنها مبعوض است

۱۳۶۰/۹/۲۶

بار اصلی انقلاب بر دوش حزب الله است

روزی که امام به ایران آمده بودند نیز بودند کسانی از مدعیان که امام را به لحاظ صرف وقت طولانی در اجتماعات فشرده‌ی مردم ملامت می‌کردند و به جای آن، نشست و برخاست با سیاسیون و به قول خودشان با آدم‌های حسابی را پیشنهاد می‌نمودند. «حزب‌الله» که آقای رجائی از آنان تشکر کرد و باید هم می‌کرد، همین مردم کوچه و بازار و همین عامه‌ی مردم متوسط و پایین هستند که رجل سیاسی تحقیرشان می‌کنند. مجاهد [مجاهدین خلق] و پیکاری و غیره هم آنها را می‌زند و می‌کشد و هم متهمشان می‌سازد و روشنفکرنمای وابسته به شرق و غرب باران تهمت و افترا را بر سرشان می‌بارد. در عین حال بار اصلی انقلاب بر دوش آنهاست، ارتش و سپاه و بسیج متشکل از آنهاست، جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها گرم از آنهاست، دشمن نگران حضور آنهاست و امام امت پشتیبان و مدافع آنهاست و من نیز به عنوان یکی از همین مردم به آنها از همین تریبون توصیه می‌کنم که حضور خود را حفظ کنند و صحنه را برای دشمن خالی نکنند.

نطق در مجلس شورای اسلامی در جلسه بررسی کفایت سیاسی بنی صدر ۱۳۶۰/۰۳/۳۱

امام پس از یک سال حمایت خود را از بنی صدر سلب کردند

عشق به جمهوری اسلامی ما را هم مثل آن برادری که دیروز سخن گفت، وادار به حراست از نهاد ریاست جمهوری و حمایت از اولین ریاست جمهوری می‌کرد. همین احساس موجب آن شد که ما با این که آقای بنی‌صدر را از اول صالح برای احراز این مقام نمی‌دانستیم، پس از آن که انتخاب شد، از او دفاع کردیم. این‌جانب در نماز جمعه بارها و بارها از او حمایت کردم و مردم را به حمایت از او دعوت کردم و علی‌رغم آن همه فشار تبلیغاتی نسبت به جریان خط امام، عکس‌العمل نشان ندادم. اما جان کلام این‌جاست که وقتی وجود او با استفاده از انواع روش‌های تخریبی برای همین جمهوری به صورت آتشی بی‌علاج درمی‌آید و او در مقام ریاست جمهوری بزرگ‌ترین مدعی جمهوری اسلامی و تحقیرکننده‌ی آن و بلندگوی مخالفان آن می‌شود، آیا باز هم حمایت از او به معنی حمایت از جمهوری اسلامی است؟ نه برادر، منصفانه قضاوت کن. هیچ حمایتی از بنی‌صدر ارزش واقعی و عملی حمایت امام از او را نداشت. اما دیدید که امام هنگامی که پس از یک سال صبر و سکوت دردآلود مشاهده کردند که همچنان خط نفاق و ارتداد و کفر و استکبار سنگر مستحکمی در وجود آقای بنی‌صدر یافته است، حمایت خود را از او سلب کرده‌اند و این را برای خود تکلیف دانسته‌اند.

نطق در مجلس شورای اسلامی در جلسه بررسی کفایت سیاسی بنی‌صدر ۱۳۶۰/۰۳/۳۱

اقامت در کاخ سلطنتی و عدم صلاحیت یک رئیس جمهور

در مورد شایعه‌ی اقامت ایشان [بنی صدر] در یک کاخ، بارها نوشت و گفت که من هیچ خانه‌ای از خود ندارم و در هیچ کاخی سکونت نمی‌کنم. این جانب خود و همه اعضای شورای انقلاب سابق و دیگران شک ندارند که ایشان تا آخرین روز اقامت خود در تهران، در کاخ یکی از اعضای خانواده‌ی رژیم سابق که در مجاورت نخست‌وزیری که محل کارشان بود و با همان تزئینات و تشریفات دست‌نخورده باقی مانده، زندگی می‌کرد. در ایام اقامت در دزفول نیز در کاخ سلطنتی -در پایگاه هوایی دزفول است- اقامت داشت. این جانب در هر دو محل ایشان را زیارت کرده و به آن شهادت می‌دهم. این وضع تقوا و امانت و صراحت ایشان است. آیا با این وجود کسی می‌تواند مدعی کفایت و صلاحیت لازم در ایشان باشد؟

نطق در مجلس شورای اسلامی در جلسه بررسی کفایت سیاسی بنی صدر ۱۳۶۰/۰۳/۳۱

به فریاد خرمشهر و آبادان برسید!

در سیام شهریور ۵۹ حمله‌ی بزرگ متجاوزان عراقی به خاک ما آغاز شد. سیزده روز قبل از آن، آقای بنی‌صدر در یک سخنرانی (۱۷ شهریور) با مشتعل کردن آتش اختلافات داخلی و با طرح مسائلی که در فارغ‌ترین اوقات نیز از یک فرد مسئول، ناروا و غیر مسموع است، منشأ یک سلسله خصومت‌های داخلی میان مردم و پیدایش جو اختلاف و کدورت شد. آیا بنی‌صدر در آن هنگام از حدوث قریب‌الوقوع جنگ مطلع بود یا نه؟ به هر ترتیب یکی از این دو شکل بی‌تقوایی و بی‌کفایتی بر آن منطبق است. به گمان سرکار، بنی‌صدر انتظار چنان حمله‌ای را داشت. خود ایشان یک جا تصریح می‌کند که خبر داشت، ولی قاعدتاً او چنان کسی است که مناقشات و درگیری‌های سیاسی برای او بر هر چیزی مقدم است؛ حتی در حال جنگ. نمونه‌ای از این روحیه را که در طول جنگ نتوانست آن را هرگز پوشیده نگه دارد، در شماره‌های متوالی کارنامه و در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های عاشورا و ۱۴ اسفند و قزوین و اصفهان و غیره به وضوح می‌توان دید. اکنون نمونه‌ای را که در ارتباط با حادثه‌ی سقوط بخش غربی خرمشهر عزیز است، ارائه می‌دهم.

در نامه‌ای که این‌جاست و دو سه روز قبل از این حادثه‌ی دردناک به ایشان نوشته‌ام، چنین نوشته‌ام: «در مورد خرمشهر و آبادان نظر من این بوده و هست که این دو شهر را باید دو گردان پیاده مکانیزه یا یک گردان پیاده و یک گردان زرهی در دو سوی این شهر، یعنی یکی در محور خرمشهر-شلمچه و دیگری در تقاطع خطوط ماهشهر-آبادان و اهواز-آبادان حفاظت کنند. تانک‌ها در سنگر قرار گیرند و از آسیب ضد تانک دشمن محفوظ بمانند و از پیش‌روی دشمن جلوگیری کنند و برای نیروهای ضد تانک ما این فرصت را فراهم کنند که به دشمن دستبرد و آسیب وارد آورد. شما در تلگراف از من پرسیده‌اید که اگر از نیروی دیگری اطلاع دارم، چرا به شما اطلاع نداده‌ام. مایه‌ی تعجب است. نیروئی که من از آن خبر دارم، نیروی ارتش است که شما فرمانده آن هستید، بلکه نیروهای پیاده و زرهی مستقر در دزفول است که به قول خودتان شما هر روز دو بار از آن بازدید می‌کنید. من می‌گویم این نیرو که یک ماه است به تدریج جمع شده و هنوز مورد بهره‌برداری واقع نشده است، می‌توانست بخشی از خود را به این منظور اختصاص دهد.

همان وقت این نامه را به دفتر امام و اسناد سری مجلس شورای اسلامی فرستادم، در شورای انقلاب هم بایگانی کردم و به شورای عالی دفاع هم برای ثبت در تاریخ فرستادم. سوابق نامه این است که من خدمت امام رسیدم. ایشان در پیام کوتاهی که به وسیله‌ی من به همه‌ی سران نظامی دادند، چند نکته‌ای را گفتند. از جمله این بود که: «در کار آبادان و خونین‌شهر، از سوی مسئولان احساس تعلل می‌کنم. اگر نمی‌توانید، به

من بگوئید تا خود در این باره تصمیم بگیرم. من باید به اسلام و به این ملت پاسخ بدهم.» این عین عبارت امام بود که من یادداشت کردم و بلافاصله به آقای بنی صدر تلگراف کردم. آقای بنی صدر در پاسخ تلگراف من یک تلگراف خیلی تندی به من زدند که متن تلگراف ایشان هم موجود است و از این سؤالات و اظهارات من به شدت رنجیده و طلب کار و ناراحت شدند که چرا چنین تلگرافی زده‌اید. من در پاسخ تلگراف ایشان این نامه را نوشتم که خیلی مفصل است و فقط بخشی از آن را خواندم. ایشان در کارنامه‌ای که همان روزها نوشته بود و به خاطر مسائلی در روزنامه‌ی انقلاب اسلامی چاپ نشد، (اگر یادتان باشد، یک شماره‌ی انقلاب اسلامی بدون کارنامه درآمد. نسخه‌ی چاپ نشده‌ی آن کارنامه الان در اختیار من است.) ایشان در این کارنامه از این حادثه، مسأله‌ی خرمشهر و تکیه‌ی ما روی مسأله چنین یاد می‌کند: «از آبادان تلفن می‌شد که خرمشهر سقوط کرده است. سرهنگ رضوی فر که در خرمشهر دفاع شهر را به عهده دارد، می‌گفتند حصبه دارد و پی‌درپی می‌گفت: «شما قول داده بودید که تا امروز مرا کمک کنید و نیرو برسانید. چرا نیرو نرساندید؟ در برابر خداوند و در برابر ملت مسئول هستید.» بعد دکتر شیبانی گوشی را گرفت که جیغ و داد کند. چند تشر به او زدم و گفتم مگر نیروها در کف دست من است که به سوی تو پرتاب کنم. آن روز که باید عقل به خرج می‌دادید، ندادید. حقیقت را از من پنهان کردید و به فرصت طلب‌ها میدان دادید و آن‌ها هم تیشه را برداشتند و به ریشه‌ها زدند.

(توضیح حجت‌الاسلام خامنه‌ای: منظور ایشان مسأله‌ی کشف کودتا و گرفتن عناصر کودتاچی است که از نظر ایشان، مسؤل سقوط خرمشهر یا پیش‌روی دشمن در ۸۰ کیلومتر در خاک ما آن مسأله است.)

کی مانده است که برای شما بفرستم؟ مرا در هیچ زمینه‌ای یاری نکردید، در همه حال و در هر کاری، تا وقتی پای حیات و موجودیت خودمان در میان بود، مرا تنها گذاشتید ...»

در صفحه‌ی بعد، باز می‌نویسد: «البته اگر جنگ را هم تمام کنیم، تازه اول داستان است. مشکل‌هایی از این گنده‌تر سر راه ماست. هشدارها دادم وقتی همه‌ی این‌ها بی‌فایده شد. در ۱۷ شهریور مسأله را باز در میان گذاشتم و باز هشدار دادم. متأسفانه روز بعد «سه تفنگدار» زبان به اعتراض به صورتی که همه از آن اطلاع دارند، گشودند. جوری هم رئیس مجلس عنوان مطلب کرد که پنداری امام به او گفته است این کار را بکنید. بعد معلوم شد امام گفته است که مرا با این کار کاری نیست. خود دانید، یا بکنید یا نکنید. (توضیح حجت‌الاسلام خامنه‌ای: که من لازم می‌دانم این جا شهادت خودم را بگویم: من خدمت امام رسیدم. بعد از

۱۷ شهریور، ایشان بعد از مبالغی صحبت به من فرمودند که آقای بهشتی و آقای هاشمی چیزی نگفتند. بخشی از بعضی از خلاف‌های آقای بنی‌صدر را جواب دادند. این تعبیر امام بود که من همان وقت به این برادرها و به بقیه‌ی برادرها گفتم که تعبیر امام این است، ایشان این‌طوری می‌گویند. آقای رجایی رفت در همین مجلس و چنان شیر شد که گفت اگر به وزرای او توهین شود، یا جای اوست یا جای من و هرگز در کنار رئیس‌جمهور به سر یک میز نخواهد نشست. صحیح!! مدعی منتخب مردم شد. باز هم از هر سوی به من فشار آمد که دیگر دنبال نکنم ... (بعد از چند سطر) خب خود این‌ها که این جور دنبال قدرت می‌دویند، این‌ها که می‌خواستند و می‌خواهند همه‌ی ابزار عمل قدرت در دستشان باشد، کجا هستند؟ چرا به فریاد آبادان و خرمشهر نمی‌رسند؟ (خرمشهر را گذاشته است حالا که آقای رجائی پست نخست‌وزیری را گرفته است، به آنجا برسد.) گفتند نیروی مردمی به آنجا می‌برند؛ پنج هزار، ده هزار، بعد شد ۵۰۰ تا که هنوز هم نرسیده است. بله آنجا که پای خطر هست، آن‌ها نیستند.»

من در همین نامه، دروغ ایشان را آشکار کرده‌ام و نوشته‌ام که نیروی مردمی را پنج هزار نفر ما فرستادیم و وارد آنجا شدند (فرستادیم که من نفرستادم، من در اینجا به کمیته و سپاه گفتم، با مشهد تماس گرفتم، با همه‌ی جاهایی که ممکن بود) پنج هزار نفر وارد اهواز شدند که خود ما تحویل گرفتیم و رفتند ماهشهر و خرمشهر و بودند.

نطق در مجلس شورای اسلامی در جلسه بررسی کفایت سیاسی بنی‌صدر ۱۳۶۰/۰۳/۳۱

اصرار داشتند گروگان‌ها را از دانشجویان پیرو خط امام تحویل بگیرند

مسئله‌ی دیگر، یکی دو تا خاطره‌ی مهم از دوران شورای انقلاب است. یکی خاطره‌ی تحویل گرفتن گروگان‌ها از دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و سپردن آنان به دست شورای انقلاب است. این از جمله مسائل غوغانگیز آن روز بود در داخل شورای انقلاب. در آن روز ما معمّمین شورای انقلاب، مصرّاً با این کار مخالفت کردیم و گفتیم که این کار را ما حاضر نیستیم و تقبل نمی‌کنیم. ایشان [بنی‌صدر] و بعضی دیگر از آقایان که در شورای انقلاب بودند، مصرّاً پافشاری می‌کردند که ما بایستی گروگان‌ها را از دانشجویان بگیریم و در اختیار شورای انقلاب بگذاریم و این چیزی بود که همان وقت هیأت‌هایی که واسطه می‌شدند، این را می‌خواستند و ایشان اصرار می‌کرد که انجام شود.

نطق در مجلس شورای اسلامی در جلسه بررسی کفایت سیاسی بنی‌صدر ۱۳۶۰/۰۳/۳۱

رأی‌گیری تلفنی برای سرپرست رادیو و تلویزیون!

مسأله‌ی آقای فراحی هم از همین قبیل است. ایشان [بنی‌صدر] یک روز در شورای انقلاب حاضر شدند، در حالی که چند ساعت قبل رادیو اعلام کرده بود که آقای فراحی از سوی شورای انقلاب به سرپرستی رادیو تلویزیون منصوب شده است. ما چند ساعت بعد که در جلسه شرکت کردیم و شدیداً به ایشان اعتراض کردیم که چرا این کار را کردی؟ گفت که من رأی‌گیری کردم و تصویب شد. ما گفتیم که این مسأله مطرح نشده و تصویب نشده است. گفت من رأی گرفتم. گفتیم که از کی رأی گرفتی؟ گفت که دکتر شیبانی موافقت کرده است. گفتیم آقای دکتر شیبانی شما موافقت کردی؟ گفت نه. گفت که آقای بازرگان موافقت کرده است. آقای بازرگان آمد، ایشان هم گفت که موافقت نکرده است. بعد [معلوم شد] ایشان نشسته پای تلفن به آقای بازرگان تلفن کرده و گفته آقا بقیه موافق هستند، شما موافقید که آقای فراحی سرپرست رادیو و تلویزیون باشد؟ آقای بازرگان هم گفته بود خوب. بعد تلفن کرده به آقای شیبانی که آقا بقیه موافقتند، شما هم موافقید؟ تلفنی، از دور با این زبان از اعضای شورای انقلاب موافقت گرفته. البته ظاهراً از شش نفر که با خود ایشان می‌شود هفت نفر. ما این را رد کردیم و گفتیم این رأی قانونی نیست. البته چون اعلام شده بود از سوی رئیس‌جمهور و در رادیو اعلام شده بود که آقای فراحی سرپرست رادیو تلویزیون است، شورای انقلاب مصلحت نمی‌دانست که علناً و صریحاً مخالفت کند.

نطق در مجلس شورای اسلامی در جلسه بررسی کفایت سیاسی بنی‌صدر ۱۳۶۰/۰۳/۳۱

بنی صدر می گفت من از امام محبوب ترم!

یکی دیگر از مسائل، ماجرای فتاوی نظرخواهی ایشان [بنی صدر] است در مورد محبوبیت در بین مردم، که ایشان یک نظرخواهی کرده بودند که نتیجه اش این بود که آقای بنی صدر (شاید ارقام را اشتباه کنم، درست یادم نیست، ولی نسبت ها نزدیک به این مقدار است.) در میان ۸۰ درصد مردم محبوبیت دارد، امام ۵۳ درصد در میان مردم محبوبیت دارد و بقیه هم که جای خود دارند. ایشان این را آوردند در شورای انقلاب و گفتند که نظرخواهی ما این را نشان می دهد که محبوبیت من از امام امروز در جامعه بیشتر است! و همین را ایشان در یک مصاحبه ی خارجی گفته بود و بعد در شورای انقلاب مطرح شد. آقای بهشتی سؤال کرد که شما این را گفتی؟ گفت: «نه، این یک دروغ است.» یادش نبود که خودش در شورای انقلاب این را به ما هم گفته است و از اصل قضیه اظهار بی اطلاعی می کرد.

نطق در مجلس شورای اسلامی در جلسه بررسی کفایت سیاسی بنی صدر ۱۳۶۰/۰۳/۳۱

روزی که آیت‌الله خامنه‌ای ممنوع‌التفسیر شد

به مجرد ورود به مشهد که سال چهل‌وسه بود، جوانها و روشنفکرها و یک عده از افرادی که خب دورادور با ما یک آشنائی‌هایی داشتند و اینها، شنیدند من آدمم مشهد و بناست بمانم، آمدند دور و ور ما و از من خواستند که من برایشان جلسات درس و این چیزها درست کنم. ما هم شروع کردیم. از سال چهل‌وسه چندین اقدام من کردم. یک اقدام، شروع یک درس قرآن بود، که درس تفسیر بود، برای یک عده‌ای از مردم که جوان‌ها و دانشجویها و محصلین و اینها می‌آمدند، بعد درس‌هایی در حوزه شروع کردم؛ درس‌های فقه و اصول برای طلاب، که اگر چه که درس فقه و اصول بود، واقعاً هم فقه و اصول بود، اما در لابلای مباحث فقهی و اصولی، مباحث سیاسی اینها را مطرح می‌کردیم و شاگردهای من، آن کسانی که آن روز آن درس‌های من می‌آمدند، بعدها همه‌شان جزو کسانی بودند که در میدان‌های سیاست و مبارزه و کارهای انقلابی جزو افراد برجسته و نام‌آور بودند، الان هم هستند. الان هم در مشهد شاگردهای آن روز ما خوشبختانه هر کدامی مسؤولیت مهم ارزنده‌ای را از کارهای انقلابی و پرزحمت بر دوش دارند. بعد، یک درس تفسیر شروع کردم، که در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد هیچ درس تفسیری تا آن وقت نبود و لاقلاً به طور عمومی نبود. بعد از این‌که من درس تفسیر را شروع کردم که سال چهل‌وهفت بود خیال می‌کنم یا چهل‌وشش بود یا چهل‌وهفت بود، که درس تفسیر شروع کردم، بعد البته یک درس تفسیر ارزنده‌ی خوبی از طرف یکی از علمای بزرگ مشهد شروع شد لکن تا آن زمانی که ما شروع کردیم درسی نبود و آن درس هم مجمع طلاب و فضلا و جوانهای پرشور حوزه‌ی علمیه بود و این درس پنج سال ادامه پیدا کرد یعنی از سال چهل‌وهفت یا چهل‌وشش، چهل‌وهفت این درس شروع شد تا سال پنجاه‌ویک ادامه داشت، و سال پنجاه‌ویک ساواک این درس را تعطیل کرد که من بعد تبدیلیش کردم به درسی از عقاید، یعنی کلام جدید شروع کرده بودم. بعد باز پیرو این دیدم که جوان‌های دانشجو کمتر می‌توانند به این درس طلبه‌ها که در حوزه‌ی علمیه و در مرکز حوزه، مدرسه‌ی میرزاجعفر، میرزاجعفر آن روز، تشکیل می‌شد که مرکز و قلب حوزه‌ی علمیه بود، کمتر می‌توانند آن‌جا بیایند، من یک درسی مخصوص دانشجویها شروع کردم، درس تفسیر قرآن که بسیار پرشور و جالب بود و بیشتر آن کسانی که در آن درس‌ها شرکت می‌کردند، بلکه همه‌شان شاید، آن عده‌ی چند صد نفری که شرکت می‌کردند، بعدها همه جزو این گروه‌های مبارز و انقلابی بودند، البته بعضی راه درست را تا امروز هم ادامه دادند، بعضی هم در این ریخت و پاشهای انحرافی که ما در این مدت داشتیم، بدبختانه دچار انحراف شدند و از راه‌های دیگر رفتند، به‌رحال آن‌جا

یک پایه‌ی متنی بود برای ارائه‌ی تفکر اسلامی و آشنایی جوان‌ها با قرآن. ساواک هم مرتباً مزاحم بود دیگر، یعنی مسأله‌ی یک بار و دوبار و ده بار نبود، مرتب اذیت می‌کردند، مزاحمت می‌کردند، درس را تعطیل می‌کردند، من را می‌خواستند، شاگردها را می‌خواستند، اندک چیزی را بهانه می‌گرفتند. بالأخره هم بعد از مدتی آن درس را تعطیل کردند، این درس تفسیر جوان‌ها را هم مثل آن درس دیگر تعطیل کردند و بنده ممنوع‌التفسیر شدم در مشهد، یعنی سخنرانی اگر می‌کردم یک جایی اشکال نداشت اما تفسیر قرآن حق نداشتم بگویم. من بعد از این که این درس‌ها تعطیل شد، نماز جماعت می‌رفتم در یکی از مساجد مشهد به نام مسجد کرامت و همچنین مسجد دیگری به نام مسجد امام حسن، امام جماعت بودم در دو مسجد. آن جا بعد از نماز، هر شب بدون هیچ تعطیلی و وقفه‌ای ما معارف اسلامی را از روی متون اسلامی بیان می‌کردیم، چه حدیث و چه نهج‌البلاغه به خصوص و چه قرآن و این شیوه‌ی تخته‌نویسی را یعنی بردن تخته سیاه توی مسجد و نوشتن روی تخته و ارائه‌ی به مردم از طریق سمعی و بصری این را ما در مشهد باب کردیم که خیلی هم علاقه‌مند پیدا کرد، جمعیت‌های زیادی جمع می‌شدند، آن زمان‌های دوران اختناق که خب جمعیت‌ها مثل امروز، امروز جمعیت‌ها صحبت یک میلیون و پانصد هزار و اینهاست، آن وقتها هزار نفر، دو هزار نفر، سه هزار نفر، پنج هزار نفر جمعیت جمع می‌شد، اما آن جلسات ما گاهی چند ده هزار نفر جمعیت جمع می‌شدند، توی خیابانها پر می‌شد دور و ور و جلسات خیلی موفق و خوبی بود، بالأخره آنها را هم تعطیل کردند، یعنی ساواک باز بنده را خواستند و گفتند که این مسجد کرامت باید تعطیل بشود، آن هم تعطیل شد.

مصاحبه با صداوسیما پس از مراسم تحلیف ۱۳۶۰/۰۷/۱۹

امام: اعلم فقها و علمای زمان

این رهبر عظیمی که امروز این جامعه را دارد هدایت می‌کند و نوزده سال است که این انقلاب را- از سال ۴۱ تا امروز- دارد هدایت میکند و حرکت می‌دهد، اعلم علمای زمان ماست، اعلم فقهای زمان ماست. این را کسی دارد به شما می‌گوید که پای درس تمام فقهای زمان ما و بسیاری از فقهای که قبلاً رفته‌اند نشسته. بنده درسهای همه‌ی این فقهای را که شما می‌شناسید -آلما شد منها و ندر- دیده‌ام و اعتقاد بنده این است که امام اعلم، یعنی افقه از اینهاست، البته بسیاری از این بزرگوارها مجتهدهای قطعی و مسلمند و در این شک نیست، اما خب فقیه و افقه داریم دیگر.

این بزرگواری که فقیه‌ترین است و علاوه‌ی بر فقاها، در فلسفه و عرفان و علوم اینچینی هم وارد است و درس خوانده و درس گفته، از زمان جوانی و نوجوانی -یعنی از سنین شماها- در مسائل سیاسی وارد بوده؛ از همان دوران جوانی در مسائل سیاسی وارد بوده. ایشان با سید حسن مدرس سیاستمدار روحانی عظیم ارتباط داشته؛ ایشان در در سنین نزدیک چهل سالگی -در سال [۱۳۲۳]- آن نوشته را توی دفتر یادبود مرحوم وزیر یزد نوشته؛ ایشان در سنین نزدیک چهل سالگی یک نوشته‌ای دارد که شما آن نوشته را که نگاه کنید، ایشان را یک انسان انقلابی سیاستمدار آگاه از همه‌ی مسائل عمده و امهات مسائل سیاسی خواهید دید. آن نوشته را بنده به خط خود ایشان در دفتر یادبود مرحوم وزیر یزد دیده‌ام که الان هم جزو نفائس است و در یزد هست. ایشان دو سه صفحه نوشته‌اند و از این آیه شریفه شروع کرده‌اند: «قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تفکروا»؛ ایشان این آیه را عنوان کرده‌اند و بعد درباره‌ی «قیام لله» بحث مفصلی کرده‌اند و این آیه را درست منطبق کردند با وظیفه‌ی اجتماعی و انقلابی مردم در زمان خودشان. این انسان اینجور در تفکر انقلابی و جهت‌گیری انقلابی وارد و مصمم و آگاه و خبیر است.

در دیدار اساتید و طلب مدرسه‌ی علمیه‌ی حاج ملا محمد جعفر (مدرسه‌ی آیت‌الله مجتهدی)

۱۳۶۰/۰۹/۲۹

عملیات شناسایی با شهید چمران

می‌رفتیم برای شناسایی؛ در منطقه‌ای که معروف به «دب حردان» است؛ دب حردان در غرب اهواز واقع است. ما این دفعه از طرف شمال می‌خواستیم برویم، از جاده‌ای که می‌رود طرف سوسنگرد، از وسط جاده یک راهی بود آمدیم آن‌جا و بچه‌ها در آن‌جا، مواضع خمپاره مستقر کرده بودند و ما هم داشتیم می‌آمدیم برویم طرف دب حردان، شناسایی کنیم دشمن کجاهاست، چه جوری است. چون مهم بود، خود دکتر چمران متقبل شده بود که این شناسایی را انجام بدهد، من هم بودم، یک عده هم از بچه‌ها بودند.

آمدیم به یک نقطه‌ای رسیدیم، بچه‌ها تقسیم شدند به چند قسمت که بروند از طرف‌های چپ و راست و روبه‌رو شناسایی کنند. آن عده‌ای که روبه‌رو رفته بودند با دستپاچگی آمدند و گفتند چند تا نفربر عراقی آمده این‌جا و حالا یا برای شناسایی آمدند یا این‌که ماها را دیده‌اند و آمده‌اند که ما را بگیرند که احتمال اسارت و این چیزها بود. دکتر دید که اینها آرپی‌جی ندارند. چند تا آرپی‌جی‌دار را فرستاد، بعد هم خودش نتوانست آرام بگیرد. گفت من هم می‌روم. من هم می‌خواستم بروم نگذاشت، گفت نه شما نیا، هر چه اصرار کردم نگذاشت بروم، گفت شما همین جا باشید تا ما برگردیم. البته می‌شنیدیم صدای نفربر را، اینجور خیال می‌کنم که خیلی دور نبود، چند صد متری مثلاً فاصله داشت. دکتر و اینها رفتند، ما هم نشستیم با چند تا از بچه‌ها، البته ما هم آرپی‌جی‌زن داشتیم و سلاح انفرادی هم داشتیم؛ ۳ و کلاشینکف.

نشسته بودیم منتظر که ببینیم اگر آنها احتیاج به کمک داشتند برویم جلو، اگر هم برگشتند که برگردیم عقب. در همین حین دیدیم که دور و بر ما را دارند با توپخانه می‌کوبند. اتفاقاً زیر یک درختی نشسته بودیم، چون هوا هم گرم بود زیر یک درختی نشسته بودیم که سایه باشد، داشتند همان درخت را که یک گرای می‌حسوب می‌شد خودش، یک نشانی محسوب می‌شد آن‌جا را داشتند می‌کوبیدند. ما یک قدری دراز کشیدیم و خودمان را محافظت می‌کردیم، بعد دیدیم نه این‌جا را سخت دارند می‌کوبند، گفتیم برویم آن‌طرف‌تر یک خرده، ببینیم چه می‌شود باز هم می‌کوبند یا نه. بنا کردیم با حالت خنده به سرعت خودمان را کشیدیم عقب، در همین حین البته چند تا توپ زدند که ما خوابیدیم؛ خب من دقیقاً یادم است واقعاً لطف خدا بود که اینها به ما اصابت نمی‌کرد. همین‌طور که دراز کشیده بودیم اطراف ما این ترکشهای خمپاره می‌خورد زمین؛ تَرک تَرک تَرک من می‌شنیدم صدایش را. حتی یک جوی آبی نزدیکمان بود، می‌ریخت توی آب؛ تَک تَک تَک همچین پشت سر هم می‌ریخت توی آب، داغ بود، جسم آهن داغی که خب توی آب بخورد یک صدایی می‌کند. یک مقداری که عقب رفتیم دیدیم همان نقطه‌ای که ما نشسته

بودیم - که درخت بود و اینها - همان نقطه را، دقیقاً همان نقطه را زدند که اگر ما آن جا بودیم این گلوله‌ی توپ می‌خورد وسط جمع مثلاً شش، هفت نفری ما و لابد یک چند تا شهید داشتیم. غرض سعادت شهادت نداشتیم یا سعادت زنده ماندن داشتیم.

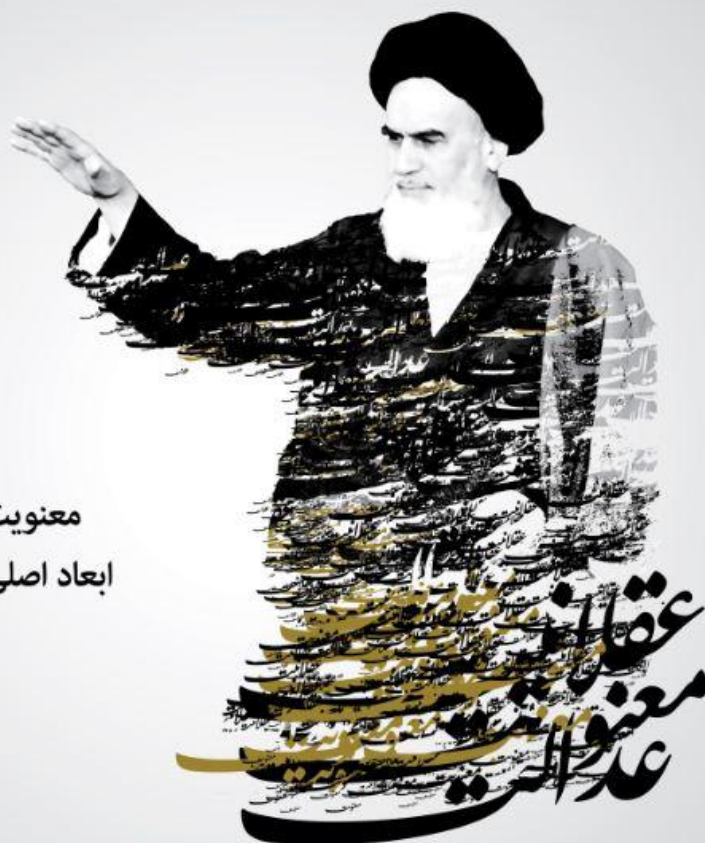
بیانات در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۱۶

دل آشنا با قرآن

امام که آمده بودند ایران - سال ۵۷ - خب ما اوّل یک نظر امام را دیدیم، سالی که ایشان، روزی که ایشان وارد شدند آنجا زیارت کردیم امام را بعد هم شب که آمدند مدرسه‌ی رفاه یک نظر دیدیم، نزدیک هم نرفتم که مبادا مزاحمشان بشویم که همه‌ی دورشان را گرفته بودند، می‌بوسیدند، من گفتم، من یک نفر حداقل اذیت نکنم امام را، نرفتم، [گفتم] بعد می‌رویم خدمت امام. فردا شبش بود ظاهراً، یا یکی دو شب بود که آن مدرسه‌ی علوی بودند، فرستادند ما را خواستند، بنده و بقیه‌ی برادرانی که عضو شورای انقلاب بودیم ماها را خواستند. من وارد اتاق شدم، سر شب بود دیدم امام نشستند پشت قرآن دارند قرآن می‌خوانند. حالا کی است؟ دو سه روز بعد از ورود امام، آن روزهایی که شماها لابد یادتان هست در خیابان ایران و آن محوطه‌ی اطراف چه خبر بود از جمعیت و ولوله‌ی جمعیت. امام مراجعات به او شده، آمده‌اند، رفته‌اند. حالا غیر از این که مردم آمده‌اند مراجعه کردند، افراد خصوصی، سیاستمداران، روحانیون، - نمی‌دانم - دوستان قدیمی، افراد متفرقه آمدند خدمت امام، یکی پیشنهاد کرده، یکی پرسیده، یکی چیزی گفته، مرتب مشغول بود امام. سرشب ایشان در این همه غوغا که حالا بعدش هم باز یک عدّه‌ای بخواهند ملاقات کنند، یک عدّه‌ای کار دارند، تا آخر شب باز امام کار داشت، در همه‌ی این غوغاها بعد از نماز مغرب و عشا ایشان نشسته بودند در یک اتاق تنها انگار که در این دنیا هیچ خبری نیست قرآن را باز کرده بودند، مشغول قرآن خواندن بودند. یعنی امام یک روز هم قرآن خواندن یادشان نمی‌رفت؛ مرتب قرآن می‌خواند. ببینید این دل با قرآن آشناست که این جور است.

درس تفسیر قرآن کریم ۱۳۶۰/۱۱/۰۹

خاطرات سال ۱۳۶۱



معنویت، عقلانیت و عدالت
ابعاد اصلی مکتب امام (ره) است

سید علی خامنه‌ای
۱۶ خرداد ۱۳۹۰

امداد غیبی یعنی یک تیپ مقابل دو لشگر

می‌دانید که یکی از امدادهای الهی در جنگ‌های رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این بوده که نیروهای دشمن را در چشم سپاهیان اسلام، کم جلوه می‌داده «اذا التقیم فی اعینکم قليلا و یقللکم فی اعینهم» در قرآن است، شما را در چشم آنها زیاد نشان می‌دهیم، آنها را در چشم شما کم نشان می‌دهیم. می‌دانید روحیه یکی از اساسی‌ترین عناصر رزم است دیگر، اگر روحیه نباشد، هرچی هم عدد زیاد باشد، فایده‌ای ندارد و این روحیه ایجاد می‌کند. من این را در جنگ احساس کردم.

من حالا عیب ندارد این را بگویم: یک وقتی در مقابل دو لشگر و نیم عراقی در غرب اهواز ما فقط یک تیپ داشتیم، آن هم یک تیپی که استعدادش به قدر یک گردان هم نبود! عراقیها از ترس این تیپ جلو نمی‌آمدند، عراقیها تا بیست کیلومتری اهواز تقریباً آمدند، چرا جلوتر نیامدند؟ از چی می‌ترسیدند؟ از یک تیپی که آنجا توی زمین فرو رفته بود و سنگر کنده بود و مستقر شده بود. این تیپ را وقتی ما می‌رفتیم می‌دیدیم، واقعاً دلمان می‌سوخت که نیروهای ما چه قدر کم‌اند. یک تیپ ضعیفی بود که اولش استعداد آن در حد یک گردان بود. و حالا اگر بگویم که این تیپ چند تا تانک داشت؛ واقعاً هر شنونده‌ای تعجب خواهد کرد. یک تیپ بی‌استعداد ضعیف از لحاظ تجهیزات و از لحاظ نفرات، عمدتاً از لحاظ تجهیزات زرهی، این تیپ، دو تا لشگر را جلوی خودش معطل کرده بود. به فاصله‌ی دو، سه کیلومتری همین تیپ، دُبّ حردان معروف که مدت‌ها اسمش سرزبانها بود و لابد شنیدید، که بعد هم ما آن را گرفتیم، یعنی نیروهای اسلام گرفتند دُبّ حردان را. آن دُبّ حردان معروف مرکز نیروهای عراقی بود، دو لشگر و نیم نیروی عراقی آنجا گسترش یافته بود و نیروهای ما این قدر بود.

اینها از ترس همان یک تیپ، جلو نمی‌آمدند. ببینید در چشم آنها ما زیاد می‌شویم. در عوض بچه‌های ما، یک تیمهای کوچک مثلاً پنجاه نفری، شصت نفری تشکیل می‌دادند از نیروهای داوطلب یا سپاه یا مخلوطی از داوطلب، سپاه، گاهی هم ارتشیها، و اینها می‌رفتند، نفوذ می‌کردند در داخل دشمن، در دل دریای دشمن، واقعاً دریایی از دشمن بود، نفوذ می‌کردند، ضربه می‌زدند، چند تا تانک می‌زدند و برمی‌گشتند.

این ناشی از این بود که دشمن را کم، کوچک و ضعیف می‌شمردند و جرأت می‌کردند بروند طرفشان. این یک امداد غیبی است دیگر، که من این را خودم مشاهده کردم. یعنی این کم دیدن آنها [یعنی عراقیها] و زیاد نمودن ما به آنها یک لطف الهی بود. البته این لطف را من ناشی از توجهات نیروهای ما می‌دانم. همان

وقت من در نماز جمعه بارها یاد کرده بودم از کسانی که در سنگرها، در کنار تانکها، در داخل جبهه با چه توجهی به خدا و با چه خلوصی کار می‌کنند، اینها البته زمینه‌ی این لطف الهی است.

بیانات در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۱۰

امام حاضر در صحنه

خدا و رهبری اسلامی در هر مسأله‌ای و پدیده‌ای از پدیده‌های مردم، حاضر و ناظر است؛ معنای رهبری این است. حالا رهبری پیغمبر البته به هدایت الهی است... اگر قرار است که یک جامعه‌ای داریم، یک امتی داریم که این امت در رأسش یک امامی هست، این امام بایستی همه‌ی مشکلات مردم را آن جایی که به او ارجاع می‌شود و او باید حل کند، باید حل کند، همه جا حاضر باشد. ببینید در همین دوران مبارزه هم همین جور بود! امام در هر جایی که یک مسأله‌ای پیش می‌آمد حضور داشت، هیچ جا نبود که انسان را دچار سردرگمی بکند. مثلاً قضیه‌ی سینما رِکس آبادان پیش آمده، حالا همه سردرگم‌اند که قضیه چیست؟ چه موضعی باید گرفت؟ چه کار باید کرد؟ آیا دولت این کار را کرده؟ آیا - نمی‌دانم - عراقیها کردند؟ خرابکارها کردند؟ ناگهان زودتر از همه اعلامیه‌ی امام می‌آمد. هنوز دیگرانی که در ایران بودند، حتی مبارزین اعلامیه نداده، اعلامیه‌ی امام در دست مردم بود. اتفاقاً همین مثالی که زدم من، فراموش نمی‌کنم ما جیرفت بودیم آن وقت، تبعید بودیم در جیرفت در این جریان سینما رِکس. بنده بودم، آقای مرحوم ربّانی شیرازی رحمه‌الله‌علیه ایشان بودند، آقای ربّانی املشی بودند، عده‌ای بودند از دوستان. [خبر] قضیه‌ی سینما رِکس به ما رسید. ما نشستیم با هم مشورت کردیم گفتیم بیائیم ما یک اعلامیه درست کنیم؛ البته اعلامیه‌ی مخفی، یعنی شبنامه نه به امضا؛ به نظرم اینجوری می‌رسد - که اعلامیه را منتشر کنیم و با یک امضای - مثلاً - کلی بفرستیم قم و اینها چاپ بشود که مردم در جریان قرار بگیرند. نشستیم و اعلامیه‌ای با نظر همدیگر تهیه کردیم و فراهم کردیم و بعد مثلاً گفتند این جایش اشکال دارد، آن جایش را درست کردیم و آن جایش عیب دارد، آن جایش مثلاً عیبش را برطرف کردیم، یکی دو روز طول کشید تا آمدیم اعلامیه را بدهیم تایپ کنند؛ پلی‌کپی کنند؛ اعلامیه‌ی امام رسید دستمان؛ به کجا؟ به جیرفت. یعنی مثلاً چهار روز، پنج روز از حادثه نگذشته امام حاضر بود، در جیرفت حاضر بود. در تمام دوران مبارزه این مسأله وجود داشت. در همه جا، واقعاً! این یک حقیقت شگفت‌آوری است، در همه جا حاضر بود. بعد از انقلاب هم همین جور بود. بعد از انقلاب تمام قضایایی که برای این ملت سرنوشت‌ساز بود و مسأله بود برای این ملت و رهبری امام را لازم داشت، امام حاضر و ناظر بود.

جلسات تفسیر سوره‌ی مجادله ۱۳۶۱/۰۲/۱۷

خاطرات رهبر انقلاب از آیت الله صدوقی

من از مرحوم آیت الله صدوقی خاطرات زیادی دارم. با ایشان دوستی ما سابقه دارد. البته دوستی بیست ساله، سی ساله نیست اما چند سال بود که با ایشان آشنا بودم بیشترین آشنایی و صمیمیت و دوستی نزدیک ما با ایشان از سال ۱۳۵۷ شد، یا ۵۶ یا اواخر ۵۶ بود یا اوائل ۵۷ بود. ما در تبعید بودیم در ایرانشهر بلوچستان.

یک روز مغرب بود، من رفتم منزل برادرمان آقای حاج محمد جواد حجتی کرمانی که ایشان هم آنجا تبعید بودند و ما هر دو با هم بودیم، غروب رفتیم منزل ایشان که نماز بخوانیم، من دیدم که آقای صدوقی با چند نفر از علمای محترم یزد از جمله آقای راشد یزدی - که در این جریانات تشییع ایشان سخنان بسیار جالبی ایراد کرده بودند، من از تلویزیون و رادیو شنیدم - ایستادند به نماز، ما هم نماز را با آنها خواندیم.

بعد از نماز جويا شدیم، معلوم شد بله، ایشان با وجود سن زیاد و وضعیت اختناق آمیزی که آن وقت داشت، راه افتادند از یزد که همه‌ی تبعیدی‌ها را دیدن کنند. از جمله ایرانشهر آمده بودند و شما می‌دانید راه ایرانشهر راه دشواری بود و زندگی در ایرانشهر هم برای کسی مثل ایشان ولو یک شب، دو شب مشکل بود. ایشان آمدند آنجا یک شبی، دو شبی ماندند و بعد رفتند چابهار آنجا هم یکی، دو تا تبعیدی بودند از آنها هم دیدن کردند، مجدداً برگشتند ایرانشهر و باز ماندند، یک روز، دو روزی، ایرانشهر بودند. از آنجا دوستی ما با ایشان صمیمانه شد.

بعد که رفتند یزد، مرتب با من تبادل پیام می‌کردند، نامه می‌نوشتند، یزدی‌هایی که می‌آمدند آنجا، به خصوص بعد از آنی که آقای راشد - برادرمان که الان ذکر خیرشان را کردم - ایشان بعد از چندی خود آقای راشد به ایرانشهر تبعید شد؛ یعنی بعد از همان سفری که ایشان دیدن ما آمده بودند، فکر می‌کنم بعد از مثلاً بیست روز سر قضایای یزد که در فروردین اتفاق افتاد و آنجا کشتار شد و اینها، سخنران آن جلسه‌ی مهم یزد که منجر به حوادث بزرگی شد، آقای راشد یزدی بود؛ آقای حاج محمد کاظم راشد یزدی.

لذا ایشان را گرفتند تبعید کردند یزد. بعد از تبعید ایشان از یزد، یزدی‌ها زیاد رفت و آمد می‌کردند در ایرانشهر که ما بودیم و مرتب از طرف آقای صدوقی پیام و نامه، پیام شفاهی بود و من هم پاسخ می‌دادم. من آقای صدوقی را یک شخصیتی یافتم که در بین روحانیون انصافاً کم‌نظیر بود. اولاً مرد فاضل درس خوانده زحمت کشیده‌ای بود، ملا بود، مرد با تقوا و دین و واقعا دین‌داری بود. مرد بسیار شجاعی بود، حالا شجاعت ایشان را شما توی این جبهه‌ها دیدید دیگر. ایشان توی جبهه‌ها همه جا رفت و بیمی از

این که حالا چه خواهد شد نکرد. در جبهه‌های غرب ایشان بود، از سال گذشته، آن وقتی که من خودم توی جبهه‌ها بودم، آقای صدوقی را دیدم که راه افتاده بود گیلانغرب، سر پل ذهاب، نمی‌دانم بیجار، مریوان، پاوه، مرتب تو این جبهه‌ها ایشان می‌گشت.

بعد هم جبهه‌های جنوب و در قرارگاه کربلا و دیگر این را همه دیگر دیدند و معلوم است. غیر از این من شجاعت ایشان را از دوران اختناق به یاد دارم. ایشان در آن دوران تهدید شده بودند که به قتل خواهند رسید به وسیله‌ی چماق به دست‌های دستگاه، به خاطر این که ایشان اداره‌کننده و رهبر همه‌ی حرکت‌ها در یزد بود؛ یعنی یک رهبری دقیق و واقعی می‌کرد. درعین حال ایشان ساعت ده شب که می‌شد راه می‌افتادند - که خیرش را به ما در ایرانشهر می‌دادند - هر شب ساعت ده ایشان یک مقداری قدم می‌زدند توی خیابان، خیابانهای خلوت و بی‌تردد یزد، ساعت ده شب با این که تهدید هم شده بودند که کشته می‌شوند، ایشان از این تهدید نمی‌هراسیدند.

شجاعت ایشان این بود. انسان فعال پرکاری بود. تمام عمر آقای صدوقی به فعالیت و تلاش گذشت. اگر شما بدانید که ایشان چقدر تلاش آبادی و عمران و رسیدگی به زلزله و رسیدگی به سیل و رسیدگی به جنگ‌زده و اینها داشته، واقعا حیرت‌آور است. در ایرانشهر که ما بودیم - باز برگشتیم به خاطرات آن دوران - ایرانشهر سیل آمد، و ما که آنجا تبعید بودیم، یک گروه امداد درست کردیم. بیشترین و اولین و سریع‌ترین کمک از سوی آقای صدوقی بود که تا آخر هم ادامه داد. یعنی اگر ما مثلا می‌خواستیم آن دوره‌ی امداد را که مثلا حدود ۴۰ روز، ۵۰ روز طول کشید، اگر می‌خواستیم شش ماه هم امداد برسانیم به مردم آن جا، آقای صدوقی مرتب به ما کمک می‌کرد، پول و وسائل برای ما می‌فرستاد.

یک فرد عجیبی بود در فعالیت و در کارهای خیر. ایشان می‌دانید در این سفر کربلا، این قرارگاه کربلا ایشان بیمار بود؛ یعنی از بیمارستان تازه خارج شده بودند، چشمشان را هم عمل کرده بودند، بیماری قلب هم داشتند، ده، بیست روز بیمارستان زیر نظر دکتر بودند. وقتی آمدند بیرون، به من گفتند من می‌خواهم بروم جبهه، من ازشان خواهش کردم که جبهه نروند. گفتم شما بروید یک قدری استراحت بکنید. بعد که دیدم اصرار دارند بروند، گفتم پس جنوب نروید، جنوب گرم است. ماه اردیبهشت جنوب گرم است. گفتم بروید غرب، غرب آنجا هوایش بهتر است. ایشان گفت حالا ببینیم. بعد نگو که فرماندهان نظامی به ایشان مثلا

درخواست کرده بودند که بیایید، ایشان هم بدون این که اهمیتی به گرمی هوا بدهد، چشم عمل کرده‌ی ناراحت، رفته بودند، یک فرد عجیبی بود.

نکته‌ی باز دقیق و مهمی که در زندگی ایشان دیدم، در یزد آقای صدوقی یک امام جمعه فقط نبود. به معنای واقعی کلمه ایشان نماینده‌ی امام بود یعنی برای مردم یزد رهبر و امام بود. دقیقاً رهبری می‌کرد مردم را. من سال ۵۷ بعد از آنی که از تبعید آمدیم، من از طریق یزد آمدم که یک سری به آقای صدوقی بزنم و از آن جا بیایم به طرف مشهد، یزد که رسیدم، اصلاً اوضاع یزد را یک جور دیگر دیدم.

دیدم این جا یک کشور دیگری است. کشوری است که حاکم و فرمانروایش آقای صدوقی است و تمام امور مردم را اداره می‌کند ایشان. البته آن جا شهربانی و استانداری و فرمانداری و طاغوتی بود ها! همه بودند هنوز، اما وجود آنها در جنب وجود آقای صدوقی یک وجود بی‌معنی‌ای بود اصلاً. آنها کاری نداشتند. شهر به دست آقای صدوقی می‌گشت، و آن جا من دیدم رهبری یعنی این. مفهوم رهبری را در عمل من مجسم دیدم. دیدم تمام امور مردم به ایشان ارجاع می‌شود و ایشان در هر مسأله‌ای یک نظر و رأی قاطعی که مردم را روشن کند ابراز می‌کند.

هیچ چیزی به تردید و نمی‌دانم و سکوت و اینها برگزار نمی‌شود. یک خصوصیت رهبری در ایشان بود. به هر حال شخصیت عزیزی بود، مرد باصفایی بود، مرد شیرین و خوش محضری بود. مجلس ایشان، مجلس بسیار شیرین و لذت‌بخشی بود که انسان سیر نمی‌شد. مرد بسیار خوش حافظه و پر معلوماتی بود که اطلاعات زیادی در ذهنش داشت. به هر حال شخصیت عزیزی بود.

خدا لعنت کند ایادی امریکایی منافقین را که این شخصیت عزیز را از مردم ایران گرفتند. البته همان طور هم که بارها گفتیم، ما از این ضایعه‌ها احساس خسارت نمی‌کنیم. ضایعه است دیگر، در این که ضایعه است هیچ شکی نیست. واقعا مصداق کامل این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: «اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا سیدها شیء» وقتی که عالمی، اندیشمندی از دنیا می‌رود، یک شکافی، رخنه‌ای در اسلام بوجود می‌آید که هیچ چیز آن را پر نمی‌کند. در واقع ایشان از دست رفتنش یک ضایعه بود، یک رخنه بود در دین اما با توجه به آنچه که خود آن بزرگوار با این شهادت، با این کشته شدن به دست آورد و با آنچه که ملت اسلام و انقلاب و روند انقلاب بدست آورد، از این ضایعه احساس خسارت نمی‌کند. رحمت خدا بر ایشان.

مصاحبه با دفتر مرکزی خبر ۱۳۶۱/۰۴/۱۳

آیت‌الله خامنه‌ای چگونه از شهادت رجایی باخبر شدند؟

فوق‌العاده نگران شدم، با حال بسیار ضعیف و ناتوانی که داشتم خودم را رساندم پای تلفن، نشستم، بنا کردم این‌جا آن‌جا تلفن کردن، اما خبرها همه متناقض و نگران‌کننده بود. یکی می‌گفت که حالشان خوب است، یکی می‌گفت زنده بیرون آمدند، یکی می‌گفت جسدشان پیدا نشده، یکی می‌گفت توی بیمارستانند و من تا اوائل شب که خبر درستی به من نرسیده بود در حالت فوق‌العاده بد و نگرانی به سر می‌بردم، تا بالأخره...

من بیمار بودم، تازه از بیمارستان خارج شده بودم، در منزلی ... استراحت می‌کردم و در جریان اوضاع و احوال هم قرار می‌گرفتم؛ مرحوم شهید رجایی و شهید باهنر و برادران دیگر (می‌آمدند و) مسائل را با من در میان می‌گذاشتند. لیکن خود من شرکت فعالی در جریانات نمی‌توانستم داشته باشم.



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای

در این اواخر تدریجاً حالم بهتر شده بود، گاهی در جلسات شرکت می‌کردم، کم‌این‌که در شب قبل از حادثه؛ در جلسه‌ای در اتاق خود مرحوم رجایی شرکت کردم و راجع به مسائل مهم مملکتی صحبت می‌کردیم. بنابراین دور بودم از محل حادثه (انفجار) و بعدازظهر هم بود، من هم بیمار بودم و خوابیده بودم، از خواب که بیدار شدم از بچه‌های پاسدار، برادرهایی که پهلوی من بودند یک زمزمه‌هایی شنیدم. گفتم چیه؟ گفتند که یک بمب در نخست‌وزیری منفجر شده است. گفتم که کی آن‌جا بوده؟ گفتند که رجایی و باهنر هم بودند، من فوق‌العاده نگران شدم، با حال بسیار ضعیف و ناتوانی که داشتم خودم را رساندم پای تلفن، نشستم، بنا کردم این‌جا آن‌جا تلفن کردن، اما خبرها همه متناقض و نگران‌کننده بود. یکی می‌گفت که حالشان خوب است، یکی می‌گفت زنده بیرون آمدند، یکی می‌گفت جسدشان پیدا نشده، یکی می‌گفت توی بیمارستانند و من تا اوائل شب که خبر درستی به من نرسیده بود در حالت فوق‌العاده بد و نگرانی به سر می‌بردم، تا بالأخره مطلب برایم روشن شد.



احساسات من در آن موقع طبیعی است که چه احساساتی بود. دو دوست عزیز و قدیمی، دو انقلابی، دو عنصر طراز اول جمهوری اسلامی را از دست داده بودیم و من شدیداً احساس خسارت می‌کردم، احساس ضایعه می‌کردم، احساس غم می‌کردم و از طرفی احساس خشم نسبت به آن کسانی که عاملین این حادثه بودند می‌کردم و همین بود که فردا صبح زود با این‌که خیلی بی‌حال بودم پا شدم، سوار ماشین شدم، آمدم

برای تشییع جنازه به مجلس، و با این که اطبا همه من را منع می‌کردند که من شرکت نکنم و دخالت نکنم، دیدم طاقت نمی‌آورم که شرکت در مراسم نکنم، آمدم آنجا روی ایوان جلوی مجلس و یک سخنرانی‌ای هم با کمال هیجان کردم که دور و ور من را دوستان گرفته بودند که نبادا من بیفتم، از بس هیجان داشتم. به‌هر حال برای من بسیار حادثه‌ی تلخی بود، یعنی شاید بتوانم بگویم تلخ‌ترین حادثه‌ای بود که تا آنروز من دیده بودم، زیرا حادثه‌ی هفت‌تیر که می‌توانست برای من تلخ‌تر باشد هنگامی اتفاق افتاده بود که من آن روز بیهوش بودم و نمی‌فهمیدم، بعد تدریجاً با این حادثه ذره ذره آشنا شدم و اطلاع پیدا کردم، اما این حادثه‌ی ناگهانی به خصوص بعد از حادثه‌ی هفت تیر برای من شاید تلخ‌ترین حادثه‌ای بود که تا آن روز برای من پیش آمده بود.

مصاحبه‌ی مطبوعاتی پیرامون حادثه‌ی هشتم شهریور؛ ۱۳۶۱/۰۵/۲۶

جلسه‌ی مخفیانه در منزل شهید باهنر

اول از شهید باهنر شروع کنم که خاطرات من با او دیرین‌تر و بیشتر است. همان‌طور که گفتم من در سال ۱۳۳۶ با مرحوم باهنر آشنا شدم و این آشنایی بعد از گذشت مدتی در سال ۳۸ ظاهراً یا ۳۹ به یک رفاقت نزدیک تبدیل شد و در جریان مبارزات هم که وارد شدیم ایشان یک عنصر فعال بود و در سالهای ۴۴ به بعد ما ارتباطمان ارتباط به صورت یک پیوند کاری و مبارزاتی درآمد.

در سال ۱۳۴۴ یا ۴۵ در تهران چندین جلسه به طور مخفیانه تشکیل میشد که نظم این جلسات و اداره‌ی کلی آنها به عهده‌ی شهید باهنر بود. این جلسات تشکیل میشد از یک عده عناصر انقلابی و مبارز، عمدتاً از بازاریهای بسیار مؤمن و چند نفری هم دانشجوی و شاید هم یکی، دو نفر اداری که اینها - یکی، دو نفر هم شاید بیشتر - دو، سه نفر اداری ولیکن بیشتر کسبه بودند، از بازماندگان مؤتلفه بودند - سازمان مؤتلفه اسلامی - اینها جلسات مخفی تشکیل میدادند و مرحوم باهنر مسؤول هماهنگی این جلسات و تعیین سخنران‌ها و مدرسینی برای این جلسات بود.

یکی، دو تا از این جلسات را خودش تدریس میکرد، یکی، دو تایش را من تدریس میکردم - که ایشان به من محول کرده بود - بعضیاش را هم بعضی از برادران دیگرمان مثل آقای هاشمی رفسنجانی و بعضی دیگر اداره میکردند و تدریس میکردند. این کار مشترک ما بود که آنجا شروع شد و همین‌طور کار مشترک ما ادامه پیدا کرد تا سال‌های ۴۸، ۴۹ که گفتم آن مسأله‌ی جهان‌بینی پیش آمد و از آنجا ارتباط ما نزدیکتر و ارتباطات کاریمان بسیار بیشتر شد.

خاطرات زیادی من در این دوران از شهید باهنر دارم که یکی از این خاطرات، خاطرات زندان سال ۱۳۴۲ ایشان است، که آن سال من هم زندان بودم در قزل قلعه و بلافاصله بعد از من یا اندکی با دوران زندانی من مشترک دوران زندانی ایشان بود، مدتی زندان بودند، آزاد شدند و باز بعد از چند سال مجدداً ایشان زندان افتادند. یادم است در سال ۱۳۴۴ من از مشهد آمده بودم تهران، پرونده‌ای در مشهد داشتم که من را تعقیب میکردند، به خاطر آن مجبور بودم برگردم مشهد و تهران بمانم. در همین حینی که تهران آزادانه میگشتم و فکر میکردم که مسأله‌ای برای من این‌جا وجود ندارد، بوسیله‌ی آقای هاشمی رفسنجانی اطلاع پیدا کردم که به مناسبت پرونده‌ی دیگری در او من و آقای هاشمی و نه نفر دیگر از برادرانمان، از روحانیون قم تحت تعقیب هستیم.

یک روز عصری - این خاطره را فراموش نمیکنم، خاطره‌ی جالبی است. - یک روز عصری من توی خیابان انقلاب کنونی میرفتم، آقای هاشمی رسید به من گفت من توی اتوبوس بودم تو را دیدم و فوراً در اولین ایستگاه پیاده شدم. گفت: آمدم به تو بگویم که تو آزادانه داری راه میروی ولی تحت تعقیب هستی.

قرار ملاقاتی گذاشتیم با آقای هاشمی و دوستان. قرارمان کجا بود؟ قراری که آقای هاشمی با آنها گذاشته بود - چون جا که نداشتیم در تهران - اتاق انتظار دکتر واعظی در انتهای کوچه‌ی روحی. دکتر واعظی از دوستان آقای منتظری بود، مرد مؤمنی بود، علاقه‌مند به مبارزین بود و ما میدانستیم که توی اتاق انتظار او اگر برویم بفهمد ما را بیرون نخواهد کرد.

اما خب شما ببینید اتاق انتظار یک طیب چقدر جای ناامنی است برای ملاقات، اما از بس جا نداشتیم در تهران مجبور شده بودیم که برویم آن جا. رفتیم توی اتاق انتظار آقای دکتر واعظی به عنوان مریض‌هایی که آمدند آن جا منتظر وقت و نوبت هستند نشستیم که حرف‌هایمان را بزنیم، بعد دیدیم یک زن آن جا نشسته، یک مرد آن جا نشسته و نمیشود این جا صحبت کرد. ماندیم متحیر چه بکنیم، یک دفعه یکی از دوستان گفت برویم خانه‌ی آقای باهنر. آقای باهنر آن وقت کوچکی شترداران آن جا میدان شاه سابق که اسمش امروز میدان قیام است. آن جا خانه‌اش بود و نزدیک بود به آن محلی که ما قرار داشتیم. گفتیم برویم خانه‌ی آقای باهنر و همه خوشحال رفتیم طرف منزل ایشان، ایشان دو تا اتاق در یک منزلی طبقه‌ی بالا اجاره کرده بود.

خوشبختانه خانم ایشان هم خانه نبود و ما توانستیم خود ایشان را هم از خانه بیرون کنیم و بنشینیم حرف‌هایمان را بزنیم و خاطره‌ی چهره‌ی نجیب این دوست قدیمی و عزیز ما - که میدید ما در حضور او داریم یک کاری، یک حرفی می‌خواهیم بزنیم که او می‌خواهیم نباشد و مطلقاً نگران و ناراحت نمیشد، چون می‌فهمید مسأله‌ی مهمی است - از یادم نمی‌رود. خیلی صریح به ایشان گفتیم که ما یک صحبتی داریم می‌خواهیم شما نباشید، آن هم با خوش‌رویی به نظرم چایی و میوه و اینها برای ما فراهم کرد و خودش هم از خانه گذاشت رفت بیرون که ما حرف‌هایمان را آن جا بزنیم.

مصاحبه‌ی مطبوعاتی پیرامون هشت شهریور ۱۳۶۱/۰۵/۲۶

خاطرات سال ۱۳۶۲

عالم جرن و دلگشا

حضرت امام خمینی به مناسبت شهادت شهید مطهری در بیاسی این شهید بزرگوار را فرزند و حاصل مهر خویش و عالمی جاودانه خطاب کردند. به مناسبت سالروز شهادت شهید مطهری، آیت الله مرعشی مطهری، پلیکاره اطلاع‌رسانی KHAMENEI.ir، انتشارات اسلام‌چاوون، مرا، موضوع بررسی مرادفات حضرت آیت الله خمینی، و شهید مطهری، لایحه و منتشر گردانند.



مراد دلگشا مکتوب

مراد دلگشا علمبر

ارتباطات شخصی

بازار آزاد
شعبه

دعوت از آیت الله خامنه‌ای برای حضور و سخنرانی در حسینیه ارشاد
[تاریخ: ۱۳۶۲]

ابلاغ عضویت آیت الله خامنه‌ای در شورای انقلاب توسط شهید مطهری
[تاریخ: ۱۳۶۲]

انتخاب آیت الله خامنه‌ای برای سخنرانی در مراسم استقبال از امام توسط شهید مطهری
[تاریخ: ۱۳۶۲]

معرفی آیت الله خامنه‌ای به امام در نخستین دیدار پس از تبعید
[تاریخ: ۱۳۶۲]

به شهید مطهری گفتیم
خدا را گوشه سلول دیدم!
«عالم جرن و دلگشا» شهید مطهری (به من گفتند: «من مراجعه بزرگتر خودم در این خصوص ندارم و هم خدا را ندیده‌ام. البته جوابی به ایشان دادم و آن جوابی که ایشان را خراب کرده بود. من گفتم: آقای مطهری! من خدا را گشودی سلول دیدم - ایشان گفتند خودت را توجه زبانی کردند... بعد ایشان هیچ کار راهم کردند بعضی به طم و فتنه و ریختن و استهزاها را زیاد کردند. در حالی که به نظر من ایشان می‌خواستند بروند آنجا بمانند. خوب این شخصیت هم می‌خواستند است که از هم بلند شد آمد این جا و پشت دانشگاه و این حرفها به نظر من این نوعی شخصیتی بود یا یک جنبه‌های انتقادی تنظیم نمود.»
[تاریخ: ۱۳۶۲]

درخواست همکاری در تالیف کتاب «اسلام و مقتضیات زمان»
یادداشت شهید مطهری به من گفتند که من باید چنین سخنان در باره اسلام و مقتضیات زمان بگویم و مقاله‌ها را از آنجا که می‌خواهم بچشم و تکمیل و تحریف کنید. اگر آماده انتشار گفتم باشد. البته من همان وقت ظاهر ایشان اعتماد و اطمینان داشتم که به من می‌گویند حاشیه این چیزی بود که کارهای ما را به بعد هم می‌فرستادند. به شرف خود ایشان.
[تاریخ: ۱۳۶۲]

توصیه به مطالعه کتاب «نقش مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» توسط شهید مطهری
[تاریخ: ۱۳۶۲]

تدوین طرح کلی اندیشه اسلامی
امام برای اولین بار طرح کلی اندیشه اسلامی را آغاز شد که بین من و برخی بزرگان در مشهد بحث و گفتگو و در ارتباط با برخی دیگر که در تهران ادامه یافت و منتهی به تشکیل جلسه‌های ماهانه برای بررسی و ارائه طرح اسلامی با عنوان مشهود اسلامی در برابر مرام‌های کومنت‌ها شد. آقای مطهری از موضوع مبارزه با کجالت به عنوان وجه عمیر نوشته‌های علمی خودشان (دست‌های طرح‌های ارائه شده) یاد کردند و از راه‌های مبارزه با کجالت یاد کردند. طرح خود.
[تاریخ: ۱۳۶۲]

به شهید مطهری گفتم غالب کارهای ما استفاده‌ای از حرفهای شماست
[تاریخ: ۱۳۶۲]

گنده‌های آخوندی با شهید مطهری
میک رو فین جلسات شورای انقلاب می‌آمدیم بیرون... ایشان به روشنی گفت یک گنده‌های دست کن فانی، خسته فدیوی بود. من هم توی آن جلسه به آن زمان بود با کسی که در آن جلسه‌ها آخوندی داشت که در گذشته با شهید مطهری داشت و می‌گفت بود. اتفاق افتاده بود فرار بود توی آن ایشان در تهران با من و شهید مطهری با هم آمدیم. در آن جلسه‌ها می‌گفتیم خودمون همه خودمون می‌گفتیم ما را با این گفتگو و خاطره گرفت. بحث علمی و بحث اعتقادی باشد. بحث سیاسی باشد. بعضی‌ها با آقایان به خصوص می‌گفتند که خودمان داشتیم.
[تاریخ: ۱۳۶۲]

اقامت شهید مطهری در منزل آیت الله خامنه‌ای به هنگام مراجعه به مشهد
[تاریخ: ۱۳۶۲]

دیدارهای صمیمانه و گرم در مدرسه مروی
[تاریخ: ۱۳۶۲]

آشنایی آیت الله خامنه‌ای با شهید صدوقی توسط شهید مطهری
[تاریخ: ۱۳۶۲]

یادآوری سخن امام در شورای عالی دفاع

یکی از خاطرات تلخ بنده که حالا چون مدتها گذشته تدریجاً از تلخی هم خارج شده، این است که در جلسه‌ی شورای عالی دفاع، فرماندهان متفقاً گفتند که ما برای مدت بیست روز یا بیست و پنج روز، بیشتر مهمات و سلاح نداریم، که این خیلی ما را نگران کرد. یکی از فرماندهان گفت که اگر بجنگیم بیست روز یا بیست و پنج روز، اگر جنگ فطعی نکنیم اما همین طور تبادل آتشی، بکنیم سه ماه، بیشتر [مهمات] نداریم. خیلی در جلسه‌ی شورای عالی دفاع این حرف به صورت تلخی ادا شد و یادم می آید آن روزهایی بود که داشتیم راجع به پیشنهادهایی که از طرف بعضی‌ها شده بود برای صلح، مذاکره می کردیم. بنی صدر گفت که خوب است قبل از مذاکرات از فلانی - یکی از فرماندهان - پرسیم ببینیم وضع مهمات ما چگونه است. رو کرد به او، آن هم خیلی خونسرد این مطلب را بیان کرد، به نظر می رسید یک پیش جلسه‌ای قبلاً درست شده بود راجع به این مساله قبلاً صحبت شده بود و هماهنگی کامل انجام گرفته بود، طبعاً وقتی که ما اگر می خواستیم بجنگیم بیست روز بیشتر مهمات نداشتیم اگر همین طور تبادل آتش می کردیم سه ماه دیگر، ... باید صلح می کردیم دیگر و الا بعد از سه ماه باید دستهایمان را بالا می گرفتیم مثلاً، یک همچنین چیزی. خیلی جلسه تلخ شد، اوقات ماها خیلی تلخ شد و یک مقداری اعتراض کردیم من ناگهان از یک چیزی یادم آمد، یک خاطره ای یادم آمد و آن این بود که در روزهای اول جنگ یک روز من رفتم خدمت امام، امام به من گفتند که چندتا تفنگ داریم؟ تفنگ، تفنگ انفرادی چندتا داریم؟ این را شما تحقیق کنید به من بگویید. من آمدم جمع کردم فوراً همه برادران فرمانده را گفتم که امام فرمودند مشخص کنید ما چندتا تفنگ داریم؟ اینها هم گفتند باشد چشم فوری به همه جا ابلاغ شد، به نیروی زمینی، نیروی هوایی - نمی دانم - ژاندارمری، فلان یک عددی را به من گفتند که اگر بگویم این عدد را به شما، شماها از تعجب خنده تان می گیرد که ما این قدر فقط تفنگ داشته باشیم. من هم قبول کردم چون به نظر من عدد زیادی بود، هنوز روزهای اول جنگ بود ما درست آزمایش نکرده بودیم سلاح و مهمات و آدم و جنگ و این چیزها را، برایمان خیلی زیاد بود، چندین هزار مثلاً تفنگ، من رفتم خدمت امام گفتم که آقا این فهرست این تفنگهاست. این قدر در نیروی زمینی است، این قدر در نیروی هوایی است، و ... خواندم برای امام، امام یک تأملی کردند و یک نگاهی کردند و با یک لحن بسیار خاطر جمعی گفتند خیلی بیش از اینهاست، خیلی بیش از اینهاست من تعجب کردم که امام چطور با نفس گرم می گویند خیلی بیش از اینهاست، بعد امام از حرف تفنگ خارج شدند گفتند که این را بدانید اسلحه و مهماتی که در این کشور ذخیره شده از پیش،

برای مقابله با قدرتی مثل روسیه تعبیه شده. خیلی بیش از این حرفها ما سلاح و مهمات داریم بروید بگرید پیدا کنید. من این حرف را در آن جلسه‌ی شورای عالی دفاع یادم آمد بعد دلم یک امیدی گرفت شاید [این خاطره را] هم نقل کردم یا نقل نکردم یادم نیست، گفتم که شما آقایان خیلی اوقات شده که ... یک رقم هایی گفتید، نه این جورها هم نیست ما خاطرمان جمع است، جلسه را تمامش کردیم.

مصاحبه با روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و پیام انقلاب در سالگرد جنگ تحمیلی ۱۳۶۲/۰۶/۱۶

خاطرات آیت‌الله خامنه‌ای از روزهای پیروزی انقلاب اسلامی

در آن روزها ما در یک حالت بُهت بودیم. در حالی که در همه‌ی فعالیتهای آن روزها ما طبعاً داخل بودیم. همان‌طور که می‌دانید ما عضو شورای انقلاب بودیم و یک حضور دائمی تقریباً وجود داشت. لکن یک حالت ناباوری و بهت بر همه‌ی ما حاکم بود. من یک چیزی بگویم که شاید شما تعجب نکنید.

من تا مدتی بعد از ۲۲ بهمن هم که گذشته بود بارها به این فکر می‌افتادم که ما خوابیم یا بیدار. و تلاش می‌کردم که از خواب بیدار شوم. یعنی اگر خواب هستم، این رؤیای طلائی که بعدش لابد اگر آدم بیدار شود هر چه قدر خواهد بود خیلی ادامه پیدا نکند، اینقدر برای ما شگفت‌آور بود مسأله.

سجده‌ی شکر...

آن ساعتی که رادیو برای اول بار گفت صدای انقلاب اسلامی، یک همچی تعبیری. من تو ماشین داشتم از یک کارخانه‌ای می‌آمدم طرف مقرّ امام. یک کارخانه‌ای بود که عوامل اخلال‌گر فرصت‌طلب آن‌جا جمع شده بودند و شلوغی راه انداخته بودند و در بحبوحه‌ی انقلاب که هنوز شاید بختیار هم بود، آن روزهای مثلاً شاید هفدهم، هجدهم و مشکلات هنوز در نهایت شدت وجود داشت و هنوز هیچ کار انجام نشده بود اینها به فکر باج‌خواهی و باجگیری بودند. توی یک کارخانه‌ای راه افتاده بودند، تحریکات درست کرده بودند و اینها، ما رفتیم آن‌جا که یک مقداری سروسامان بدهیم. در مراجعت بود که رادیو اعلان کرد که صدای انقلاب اسلامی. من ماشین را نگه داشتم آمدم پائین روی زمین افتادم و سجده کردم. یعنی اینقدر برای ما غیر قابل تصور و غیر قابل باور بود. هر لحظه‌ای از آن لحظات یک مسأله داشت، به طوری که اگر من بخواهم خاطرات ذهنی خودم را در آن مثلاً بیست روزِ حول و حوش انقلاب بیان کنم یقیناً نمی‌توانم همه‌ی آن چه را که در ذهن و زندگی آن روز ما می‌گذشت را بیان کنم.

ورود امام!

روز ورود امام البته آن روز ورود ایشان که ما از دانشگاه، می‌دانید که متحصن بودیم در دانشگاه دیگر، می‌رفتیم خدمت امام، توی ماشین من یک وقتی خدمت خود امام هم گفتم همین را. همه خوشحال بودند، می‌خندیدند، بنده از نگرانی بر آنچه که برای امام ممکن است پیش بیاید بی‌اختیار اشک می‌ریختم و نمی‌دانستم که برای امام چی ممکن است پیش بیاید. چون یک تهدیدهایی هم وجود داشت.

بعد رفتیم وارد فرودگاه شدیم، با آن تفصیل امام وارد شدند. به مجرد این که آرامش امام ظاهر شد نگرانیها و اضطراب ما به کلی برطرف شد. یعنی امام با آرامش خودشان به بنده و شاید به خیلی های دیگر که نگران بودند، آرامش بخشیدند.

وقتی که بعد از سالهای متمادی امام را من زیارت می کردم آنجا، ناگهان خستگی این چند ساله مثل این که از تن آدم خارج می شد. احساس می شد که همه ی آن آرزوها مجسم شده در وجود امام و با کمال صلابت و با یک تحقق واقعی و پیروزمندانه این جا در مقابل انسان تبلور پیدا کرده.

وقتی که آمدیم وارد شهر شدیم از فرودگاه و با آن تفصیلی که خب همه ی شماها شاهد بودید و بحمدالله هنوز در ذهن همه ی مردم شاید آن قضایا زنده است، همان طور که می دانید امام عصری از بهشت زهرا رفتند به یک نقطه ی نامعلومی و برادرانمان حالا به طور مشخص، آقای ناطق نوری امام را در حقیقت ربودند و به یک مأمنی بردند که از احساسات مردم که می خواستند همه ابراز احساسات بکنند و امام از شب قبلش که از پاریس حرکت کرده بودند تا دم غروب، تقریباً دمام غروب دائماً در حال فشار کار و حضور بودند و هیچ یک لحظه استراحت نکرده بودند یک مقداری استراحت بدهند به امام.

امام در مدرسه ی رفاه

ما هم پائین بودیم یعنی ما در آن حال، ما رفته بودیم رفاه. مدرسه ی رفاه کارهایمان را انجام می دادیم. قبل از آنی که امام وارد بشوند ما نشسته بودیم با برادرانمان و روی برنامه ی اقامتگاه امام و ترتیباتی که بعد از ورود امام باید انجام بگیرد یک مقداری مذاکره کرده بودیم، یک برنامه ریزیهای شده بود.

آن روزها یک نشریه ای ما درمی آوردیم که بعضی از اخبار و مثلاً اینها در آن نشریه چاپ می شد، از همان رفاه این نشریه بیرون می آمد. یک چند شماره ای منتشر شد. البته در دوران تحصن هم یک نشریه ی دیگری آنجا راه انداختیم یک دو سه شماره هم آن درآمد.

- عرض کنم که - من برگشتم آنجا و منتظر بودیم لحظه به لحظه که ببینیم چه خواهد شد. اطلاع پیدا کردیم که امام رفتند به یک نقطه ای که یک مقداری آنجا استراحت کنند، نماز ظهر و عصرشان را ظاهراً نخوانده بودند نزدیک غروب شده بود، نماز ظهر و عصرشان را بخوانند و اینها. آخر شب بود، من داشتم خبرهای آن روز را تنظیم می کردم که توی همان نشریه ای که گفتیم چاپ بشود و بیاید بیرون.

ساعت حدود ده شب بود تقریباً، یک وقت دیدیم که از در حیاط داخلی [مدرسه‌ی] رفاه - که از آن کوچه باز می‌شد یک در کوچکی بود - یک صدای همهمه‌ای احساس کردم من و یک چند نفری آن‌جا سر و صدا کردند و {پیدا شد} معلوم شد که یک حادثه‌ای واقع شده.

من رفتم از دم پنجره نگاه کردم دیدم بله امام، تنها از در وارد شدند. هیچکس با ایشان نبود. و این برادرهای پاسدار، پاسدار که یعنی همان کسانی که آن‌جا بودند - که ناگهان امام را در مقابل خودشان دیده بودند سر از پا نشناخته مانده بودند که چه بکنند و دور امام را گرفته بودند، امام هم علی‌رغم آن خستگی که آن روز گذرانده بودند با کمال خوشروئی با اینها صحبت می‌کردند. اینها هم دست امام را می‌بوسیدند، البته شاید یک ده پانزده نفر مثلاً مجموعاً بودند، همین‌طور طول حیاط را طی کردند رسیدند به پله‌هایی که به حال طبقه‌ی اول منتهی می‌شد و آن پله‌ها پهلوی همان اتاقی هم بود که من توی آن اتاق بودم. من از پنجره آمدم دم در اتاق وارد حال شدم که امام را از نزدیک ببینم. امام وارد شدند. تو حال هم عده‌ای از بچه‌ها بودند اینها هم رفتند طرف امام، دور امام را گرفتند که دست ایشان را ببوسند.

من هر چی کردم نزدیک بشوم دست امام را ببوسم دیدم که به قدر یک نفر مزاحمت برای امام ایجاد خواهد شد و علی‌رغم میل شدیدی که داشتم بروم خدمت امام دست ایشان را ببوسم، کنار ایستادم و امام از دو متری من عبور کردند.

من نزدیک رفتم چون دیدم شلوغ است دور و ور ایشان و رفتن من هم به این شلوغی کمک خواهد کرد. عین این احساس را من توی فرودگاه هم داشتم. توی فرودگاه همه می‌رفتند طرف امام من هم خیلی دلم می‌خواست بروم، اما خودم را مانع شدم، بعضی دیگر هم مانع می‌شدم که بروند طرف امام که ایشان را خسته نکنند.

امام آمدند از پله‌ها رفتند بالا و در این حین پای پله‌ها در حدود شاید یک سی چهل نفری، چهل پنجاه نفری آدم جمع شده بود. رفتند دم پاگرد پله‌ها که رسیدند که می‌خواستند بروند بالا. یکهو برگشتند طرف این جمعیت و نشستند روی زمین و همه نشستند، یعنی خواستند که رها نکرده باشند این علاقه‌مندان و دوستداران خودشان را. یکی از برادران آن‌جا یک مقداری صحبت کرد و یک خیر مقدم حساب نشده‌ی پرهیجانی - چون هیچکس انتظار این دیدار را نداشت - گفت. بعد هم امام یک چند کلمه‌ای صحبت

کردند و رفتند بالا در اتاقی که برایشان معین شده بود راهنمایی شدند به آنجا. و همین‌طور دیگر خاطرات
لحظه به لحظه...

در پاسخ به سوال خبرنگار اطلاعات هفتگی مصاحبه مطبوعاتی درباره دهه فجر ۲۴/۱۰/۱۳۶۲

خاطرات سال ۱۳۶۳

www.KHAMENEI.IR

فرهنگ بسیجی

ویژگی‌های فرهنگ بسیجی در بیانات رهبر انقلاب

فرهنگ بسیجی یعنی آن مجموعه‌ای معارفها و روشها و منشها که میتواند مجموعه‌های عظیمی را در ملت به وجود بیاورد که تضمین کننده حرکت مستقیم و پایدار اسلامی آن ملت باشد. این پایه تفکر است.

مقاله: سید علی خامنه‌ای، ۱۳۶۳

عرصه‌های حضور

- فرهنگ
- ورزش
- فناوری
- بیشتر مسائل گوناگون
- حضور در هر کار خیر

عرصه‌های حضور

- دفاع
- علم
- هنر
- سازندگی
- سیاست
- درخشش‌های بین‌المللی
- کلیک به دیوانگان و مستضعفان

پیروزی در انجام تکلیف

دیروز یکی از برادران عزیزی که در پاریس خدمت امام بودند برای من نقل می‌کردند. در پاریس خبرنگارها از امام پرسیدند شما چقدر امیدوار به پیروزی خودتان هستید؟ امام خطاب به خبرنگارها گفتند ما همین الان پیروزیم. این را امام در وضعی گفت که شاه هنوز امیدوار بود که کماندوهای امریکایی بریزند مردم را قتل عام کنند. احتمالش هم بود ممکن بود بکنند، در همان شرایط امام گفت ما پیروزیم. چرا پیروزیم؟ چون آن شخصی که تکلیفش را انجام داده و موفق شده که تکلیفش را انجام بدهد پیروز است.

بیانات در جمع امت شهیدپرور مشهد به مناسبت شهادت امام رضا(علیه‌السلام) ۱۳۶۳/۰۹/۰۳

بزرگ‌ترین مسجد شبستانی مشهد

بنده در مشهد کلاس داشتم. نمی‌دانم بین شماها مشهدی هست یا نه. شاید آقایان که مشهدی هستند یادشان باشد. مسجد کرامت. بعدها مسجد بزرگتری ساخته شد، اما آن روز مسجد کرامت بزرگ‌ترین مسجد شبستانی مشهد بود. یعنی توی مساجد محله‌ی مشهد مسجد بزرگ‌تر از مسجد کرامت نبود. آن چنان جمعیت پر می‌شد توی این مسجد که جای یک نفر آدم هم واقعاً نبود. بعد از نماز مغرب شروع می‌کردم به درس، سخنرانی نبود. درس بود. حالا می‌گویم چه کار می‌کردیم. آن قدر جمعیت زیاد می‌شد که قبل از آنی که من شروع بکنم - وسط نماز - در مسجد را می‌بستند که دیگر نمی‌شد کسی وارد بشود. جمعیت متراکمی جمع می‌شد برای این‌که درس را گوش کنند، حالا درس چی بود؟ بنده آن‌جا هم حدیث، هم اعتقادات و هم نهج البلاغه تدریس می‌کردم؛ با تخته سیاه. خود شیوه‌ی کار برای مردم جاذب بود. حالا یک عده البته می‌آمدند تماشا کنند از این چند هزار آدم مثلاً. اما یقیناً درصدی هم می‌آمدند واقعاً یاد بگیرند و آموزش ببینند و یادداشت می‌کردند. توجه کردید؟ من امتحان کردم دیدم که شیوه‌ی درس گفتن اگر چنانچه با ابتکار، با نوع آوری، با انگیزش، با بیان خوب و با عمده‌تر از همه، «محتوا» همراه باشد، توی آن یک چیزی باشد، همین جور لفاظی نباشد، جاذبه پیدا خواهد کرد.

یک درس تفسیری من برای دانشجویان شروع کردم در مشهد، یک درسی هم برای طلبه‌ها می‌گفتم چند سال. استقبال زیادی شد. می‌نوشتند و من هم استفاده می‌کردم. از همان شیوه‌های جدید، شیوه‌های ابتکاری؛ که البته یک مدتی که می‌گذشت یک شیوه‌ی ای را تبدیل می‌کردیم به یک شیوه‌ی دیگر، توجه کردید؟ این شیوه‌های جدید و ابتکاری و روشهای نو همراه با محتوا خودش بزرگ‌ترین، جاذبه است.

دیدار با اعضای واحد آموزشی حزب جمهوری اسلامی ۱۳۶۳/۱۰/۲۷

ماجرای سخنرانی در جمع متحصن کنندگان مشهدی

"مسجد کرامت" بعد از گذشت چند سال در سال ۵۷ مجدداً مرکز تلاش و فعالیت شد و آن هنگامی بود که من از تبعید- جیرفت- برگشته بودم مشهد. گمانم اواخر مهر یا ماه آبان بود. وقتی بود که تظاهرات مشهد و جاهای دیگر آغاز شده بود و یواش یواش اوج هم گرفته بود.

ما آمدیم؛ یک ستادی در مسجد کرامت تشکیل شد برای هدایت کارهای مشهد و مبارزات که مرحوم شهید هاشمینژاد و برادرمان جناب آقای طبسی و من و یک عده از برادران طلبه جوانی که همیشه با ما همراه بودند که دو نفرشان الان شهید شده‌اند- یکی شهید موسوی قوچانی یکی هم شهید کامیاب؛ این دو نفر جزو آن طلبه‌هایی بودند که دائماً در کارهای ما با ما همراه بودند- آنجا جمع میشدیم و مردم هم در رفت و آمد دائمی بودند. آنجا شد ستاد کارهای مشهد؛ و عجیب این است که نظامی‌ها و پلیس از چهارراه نادری که مسجد هم سر چهارراه بود جرأت نمیکردند این طرف‌تر بیایند؛ از هیجان مردم. ما توی این مسجد روز را با امنیت میگذرانیدیم و هیچ واژه‌ای که بریزند این مسجد را تصرف کنند یا ماها را بگیرند نداشتیم، ولیکن شب که میشد آهسته از تاریکی شب استفاده میکردیم و می‌آمدیم بیرون و در یک منزلی غیر از منازل خودمان شب را چند نفری میماندیم.



توضیح عکس: سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در بیمارستان امام رضا علیه‌السلام مشهد سال ۵۷

شب و روزهای پرهیجان و پرشوری بود؛ تا این‌که مسائل آذرماه مشهد پیش آمد که مسائل بسیار سختی بود؛ یعنی اولش حمله به بیمارستان بود که ما رفتیم در بیمارستان متحصن شدیم، در روزی که حمله شد در

همان روز ما حرکت کردیم. رفتن به بیمارستان هم ماجرای جالبی است؛ این‌ها چیزهایی هست که هیچ‌کس هم متعرضش نشده؛ چون کسی نمیدانسته.

در همه‌ی شهرها جریان‌ات پرهیجان و تعیین‌کننده‌ای وجود داشته از جمله در مشهد؛ و متأسفانه کسی این‌ها را به زبان نیاورده. این‌ها تکه تکه، سازنده‌ی تاریخ روزهای انقلاب است. وقتی که خبر به ما رسید، ما در مجلس روضه بودیم. من را پای تلفن خواستند، رفتم تلفن را جواب دادم؛ دیدم از بیمارستان است و چند نفر از دوست و آشنا و غیرآشنا از آن طرف خط دارند با کمال دستپاچگی و سراسیمگی میگویند حمله کردند، زدند، کشتند؛ به داد برسید... بچه‌های شیرخوار را زده بودند، من آمدم آقای طبسی را صدا زدم؛ آمدم این اطاق، عده‌ای از علما در آن اطاق جمع بودند. چند نفر از معاریف مشهد هم بودند و روضه هم در منزل یکی از معاریف علمای مشهد بود. من رو کردم به این آقایان گفتم که وضع در بیمارستان این‌جوری است و رفتن ما به این صحنه احتمال زیاد دارد که مانع از ادامه‌ی تهاجم و حمله به بیماران و اطباء و پرستارها و... بشود؛ و من قطعاً خواهم رفت. آقای طبسی هم قطعاً خواهند آمد.

ما با ایشان قرار هم نگذاشته بودیم اما خب میدانستم که آقای طبسی می‌آیند؛ پهلوی هم نشسته بودیم. گفتم ما قطعاً خواهیم رفت؛ اگر آقایان هم بیایید خیلی بهتر خواهد شد و اگر هم نیایند، ما به هر حال میرویم. لحن توأم با عزم و تصمیمی که ما داشتیم موجب شد که چند نفر از علمای معروف و محترم مشهد گفتند که ما هم می‌آییم از جمله آقای حاج میرزا جواد آقای تهرانی و آقای مروارید و بعضی دیگر. ما گفتیم پس حرکت کنیم. حرکت کردیم و راه افتادیم به طرف بیمارستان. گفتیم پیاده هم میرویم.

وقتی که ما از آن منزل آمدیم بیرون، جمعیت زیادی هم در کوچه و خیابان و بازار و این‌ها جمع بودند، دیدند که ما داریم میرویم. گفتیم به افراد که به مردم اطلاع بدهند ما میرویم بیمارستان و همین کار را کردند؛ گفتند. مردم افتادند پشت سر این عده و ما از حدود بازار تا بیمارستان را- شاید حدود سه ربع تا یک ساعت راه بود- پیاده طی کردیم. هرچه میرفتیم جمعیت بیشتر با ما می‌آمد و هیچ تظاهر- یعنی شعار و کارهای هیجان‌انگیز- هم نبود؛ فقط حرکت میکردیم به طرف یک مقصدی؛ تا این‌که رسیدیم نزدیک بیمارستان.

بیمارستان امام رضای مشهد یک فلکه‌ای جلویش هست، یک میدانی هست جلویش که حالا اسمش فلکه‌ی امام رضا است و یک خیابانی است که منتهی میشود به آن فلکه؛ سه تا خیابان به آن فلکه منتهی میشود. ما از

خیابانی که آن وقت اسمش جهانبانی بود- نمیدانم حالا اسمش چیست- داشتیم می‌آمدیم به طرف آن خیابان که از دور دیدیم سربازها راه را سد کردند. یعنی یک صف کامل و تفنگ‌ها هم دستشان، ایستاده‌اند و ممکن نیست از این‌ها عبور کنیم. من دیدم که جمعیت یک مقداری احساس اضطراب کردند. آهسته به برادرهای اهل علمی که بودند گفتم که ما باید در همین صف مقدم با متانت و بدون هیچ‌گونه تغییری در وضعمان پیش برویم تا مردم پشت سرمان بیایند؛ و همین کار را کردیم.

سرها را انداختیم پایین، بدون این که به رو بیاوریم که اصلاً سربازی و مسلحی وجود دارد در مقابل ما، رفتیم نزدیک. به مجرد این که مثلاً به یک متری این سربازها رسیدیم، من ناگهان دیدم مثل این که بیاختیار این سربازها از جلو پس رفتند و یک راهی به قدر عبور سه چهار نفر باز شد، ما رفتیم. فکر آن‌ها این بود که ما برویم، بعد راه را ببندند اما نتوانستند این کار را بکنند. به مجرد این که ما از این خط عبور کردیم، جمعیت ریختند و این‌ها نتوانستند کنترل بکنند. شاید در حدود مثلاً چند صد نفر آدم با ما تا دم در بیمارستان آمدند؛ بعد هم گفتیم که در را باز کنند. طفلکها بچه‌های دانشجو و پرستار و طبیب و این‌ها که توی بیمارستان بودند، با دیدن ما جان گرفتند. گفتیم در بیمارستان را باز کردند و وارد شدیم. رفتیم به طرف جایگاه وسط بیمارستان؛ یک جایگاهی بود آن‌جا و یک مجسمه‌ای چیزی هم به نظرم بود که بعدها آن مجسمه را هم فرود آوردند و شکستند. لکن آن وقت به نظرم مجسمه هنوز بود...

به مجرد این که رسیدیم آن‌جا، ناگهان جای رگبار گلوله‌ها را دیدیم. بعد که پوکه‌هایش را پیدا کردیم، دیدیم کالیبر ۵۰ بوده؛ چقدر واقعاً این‌ها گستاخی در مقابل مردم به خرج میدادند. در حالی که برای متفرق کردن مردم یا کشتن یک عده مردم، کالیبرهای کوچک مثلاً ۳ یا این چیزها هم کافی بود؛ اما با کالیبر ۵۰ که یک سلاح بسیار خطرناکی است و برای کارهای دیگری به درد می‌خورد، این‌ها به کار بردند روی مردم. بعدها که در آن بیمارستان متحصن شدیم، من آن پوکه‌ها را جمع کرده بودم از زمین، خبرنگارهای خارجی که آمده بودند، من این پوکه‌ها را نشان میدادم؛ میگفتم که این یادگارهای ماست؛ ببرید به دنیا نشان بدهید که ما چگونه رفتار میکنیم.

به هر حال رفتیم آن‌جا، یک ساعتی آن‌جا بودیم. خب معلوم نبود که چه کار می‌خواهیم بکنیم. رفتیم توی یک اطاقی- ما چند نفر از معممین و چند نفر از افراد بیمارستان- که ببینیم حالا چه باید کرد؟ چون هیچ معلوم نبود، معلوم شد تهاجم ادامه دارد. حتی ماها را و مردم را و همه را گلوله‌باران کردند. من آن‌جا پیشنهاد

کردم که ما این جا متحصن بشویم؛ یعنی اعلام کنیم که همین جا خواهیم ماند تا خواسته‌هایی برآورده بشود و خواسته‌ها را مشخص کنیم. توی جلسه ۸، ۹ نفر یا شاید ۱۰ نفر از اهل علم مشهد حضور داشتند. من برای این که مطلب هیچ‌گونه تزلزلی، خدشه‌ای پیدا نکند، بلافاصله یک کاغذ آوردم و نوشتم که ما مثلاً جمع امضاءکنندگان زیر اعلان میکنیم که در این جا خواهیم بود تا این کارها انجام بگیرد. یادم نیست حالا همه‌ی این کارها چه بود؟ یکی دو تایش را یادم است. یکی این که فرماندار نظامی مشهد عوض بشود؛ یکی این که عامل گلوله‌باران بیمارستان امام رضا محاکمه بشود یا دستگیر بشود؛ یک چنین چیزهایی را نوشتیم و اعلان تحصن کردیم.

این تحصن، عجیب اثر مهمی بخشید؛ هم در مشهد و هم در خارج از مشهد؛ یعنی بعد معلوم شد که آوازه‌ی او جاهای دیگر هم گشته و این یکی از مسائل، یا یکی از آن نقطه عطف‌های مبارزات مشهد بود. آن وقت آن هیجان‌های بسیار شدید و تظاهرات پرشور مردم مشهد، به دنبال این بود و کشتار عمومی‌ای که بعد از آن در مشهد نمودند یا دوازدهم دی، اتفاق افتاد جلوی استانداری که مردم را زدند و بعد هم توی خیابان‌ها راه افتادند و صف‌های نفت و صف‌های نان و این‌ها را گلوله‌باران کردند... با تانک و ماشین میرفتند.

مصاحبه با شبکه دو تلویزیون درباره خاطرات ۲۲ بهمن ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

امام جماعت مسجد امام حسن (ع) مشهد

من قبلاً در یک مسجد دیگری به نام مسجد امام حسن نماز می‌خواندم و امام جماعت مسجدی بودم به نام مسجد امام حسن مجتبی که در نزدیک منزلمان بود و در یک خیابان نسبتاً خلوتی، تا یک حدودی هم دور افتاده‌ای خیلی هم دور افتاده نبود اما خیلی هم محل رفت و آمد جمعیت نبود، آن‌جا نماز را شروع کردم و مسجدی که برای اول بار من را دعوت کردند برای امام جماعت که همین مسجد باشد، به این شکل بود که یک اتاقکی بود از این اتاقی که الان شما توش نشستید کوچک‌تر و مستمعینش هم دو صف ۵، ۶ نفره، دو سه صف ۵، ۶ نفره از پیرمردها و آدمهای متوسط آن حول و حوش مسجد بودند، یک باربر بود به نام ملا که نمی‌دانم حالا زنده است یا فوت شده. زنده است؟ حاجی از رفقای همان مسجد است می‌داند، بله یک ملا بود، یک قهوه‌چی بود آن نزدیک، یک شاگرد مکانیک بود، غالباً هم در سنین مسن یا متوسط، یک حاجی خیری بود که مسجد را او ساخته بود، همسایه‌ی مسجد بود، یک عده‌ای بودند در حدود مثلاً شاید ۲۰ نفر ۱۸ نفر بعد من که رفتم آن‌جا به مردم شب اول که نماز خواندیم پا شدم، دو سه شب که گذشته بود پا شدم رو کردم به مردم گفتم که با این چند شبی که ما با هم دور هم جمع شدیم یک حقی شما بر گردن من پیدا کردید یک حقی من بر گردن شما پیدا کردم. حق شما بر گردن من این است که من یک قدری برایتان حرف بزنم و یک حدیثی چیزی برایتان بخوانم که شما گوش کنید. حق من هم بر گردن شما این است که شما آن حرفهای من را گوش کنید و یاد بگیرید من حق خودم را عمل می‌کنم شماها هم حاضرید حق خودتان را ادا کنید؟ خیلی خوششان آمد و گفتند آره. در طول مدت خیلی کمی این مسجد کوچولو پر شد به طوری که جا کم شد و همان حاجی همسایه‌ی مسجد همت کرد و از عقب مسجد یک مقدار را اضافه کرد و مسجد شد بزرگ‌تر و در مدت شاید دو سه ماه آوازه‌ی این مسجد در مشهد به خصوص در میان جوان‌ها پیچید به طوری که وقتی مسجد کرامت که مزین‌ترین و بهترین و بزرگ‌ترین مسجد محله در مشهد محسوب می‌شد ساخته شد و آراسته شد و کامل شد، بانی آن مسجد و کسبه‌ی دور و بر آن مسجد فکر کردند که مناسب هست که بیایند و بنده را که توی این مسجد پیش نماز بودم ببرند آن‌جا...

بیانات در مصاحبه با شبکه دوم تلویزیون درباره خاطرات بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

خاطره‌ای از روز بیعت همافران با امام(ره)



به یاد آن روز تاریخی و بزرگ. با تشکر از آقای پرتوی. سید علی خامنه‌ای ۸۶-۱۱-۱۹

«یکی از مسائل مهمی که در هفته‌ی گذشته در زمینه‌ی انقلاب پرشکوه اسلامی به آن اشاره کردم، مسئله‌ی حفظ جهتگیری این انقلاب در طول فراز و نشیبهای بیشمار دوران بعد از پیروزی تا امروز است؛ که امروز با اندکی تفصیل به این مطلب میپردازم و جوانب گوناگون آن را عرض میکنم. اما قبل از آنکه وارد این بحث شوم، لازم میدانم از خاطره‌ی باشکوه امروز - که روز نوزدهم بهمن و روز نیروی هوایی است - یاد کنم و در بین خاطرات شیرین و پرهیجان و تعیین‌کننده‌ی آن روزهای حساس، این یک خاطره را به مناسبت بیان کنم.

البته این روزها، بلکه ساعتها، سرتاپا خاطره بود. هر ساعتی یک حادثه بود و همان طوری که در هفته‌ی گذشته هم عرض کردم، حفظ این خاطره‌ها در حافظه‌ی تاریخ و برای نسلهای آینده، یکی از عمده‌ترین وظائف ماست. اما این خاطره، یک خاطره‌ی عجیبی است.

من فراموش نمیکنم؛ در خیابان ایران، نزدیک به مقر امام عزیز و عظیم و بزرگوار - این بنده‌ی صالح خدا - آنجائی که آن روز دل همه‌ی ایران در آنجا میتپید و همه‌ی عاطفه‌ها و روحها از سراسر کشور به آنجا پر میکشید؛ آنجائی که همه‌ی مردمی که در سراسر دنیا از حادثه‌ی ایران اندک خبری داشتند - همه‌ی محافل سیاسی، همه‌ی قدرتهای بزرگ، همه‌ی دولتهای مستضعف، همه‌ی روشنفکران، همه‌ی علاقه‌مندان به اسلام،

همه‌ی انقلابیون عالم - متوجه بودند ببینند آنجا چه میگذرد؛ آن محلی که مخصوص تبلیغات مربوط به آن روزها بود؛ خبر دادن به مردم و توجیه ذهنهای مردم، که ما به آن میگفتیم دفتر تبلیغات، و بنده آنجا مشغول کار بودم، دیدم یک مهمهمی فوق‌العاده‌ای است. نگاه کردم؛ از حیرت به یک حالتی دچار شدم که واقعاً در مقابل حوادث آن روز، از همه‌ی حوادثی که تا آن روز بنده دیده بودم - یا از بیشتر آنها - حیرت‌انگیزتر بود. دیدم عده‌ی کثیری از پرسنل نظامی نیروی هوایی در گروه‌های منظم و صف‌کشیده، کارتهای شناسائی‌شان را در آوردند سر دست گرفتند و آشکارا و با شجاعت دارند به طرف بیت امام راهپیمائی میکنند.



تصویری از حضور آیت‌الله خامنه‌ای در مراسم

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار تاریخی همکاران نیروی هوایی با امام (ره) در ۱۹ بهمن ۵۷

همه عکس این را انتظار میبردند، همه غیر از این را تصور میکردند؛ خیال میکردند که نظامی‌ها در مقابل مردم، در حساسترین لحظات و آخرین لحظات، خواهند ایستاد؛ اما حقیقت غیر از این بود و این برادران ملت و فرزندان ملت و بزرگ‌شدگان آغوش ملت که جزو مردم بودند، معلوم بود که سرنوشتشان جز همکاری با مردم و قرار گرفتن در کنار مردم، چیز دیگری نخواهد بود. البته آن سران مزدور یا افراد پست و ضعیف و بی‌ارزشی که نمیتوانستند قدر آغوش گرم مردم را بفهمند، یا مقاومت میکردند، یا میگریختند، یا کارشکنی میکردند، یا لاقط حضور پیدا نمیکردند؛ اما عناصر مؤمن و قاطع - این جوانها، این آگاه‌ترها - دلشان با مردم بود. حالا از همه هم شجاع‌تر و گستاخ‌تر برادران نیروی هوایی بودند که آمده بودند حساسترین کار را انجام بدهند؛ یعنی آمده بودند در مقابل امامشان و رهبرشان رژه بروند، اعلام وفاداری کنند و بگویند فرمانده ما شما هستید. این حادثه به قدری عجیب و هیجان‌انگیز بود که اینها بی‌اختیار همه را به دنبال خودشان راه می‌انداختند.

من با عجله رفتم در مقر امام در دبستان علوی، که فاصله‌ی کوتاهی داشت با آنجائی که ما بودیم. آمادگی‌هایی به وجود آمد و امام عزیز ایستادند و این جوانها، این دلاورها، این سلحشورها آمدند در مقابل امام رژه رفتند و امام با همان ایمان و باوری که همیشه از اول شروع نهضت به مسئولیت خود و به نقش خود در اداره‌ی این انقلاب و این ملت داشتند، از اینها رژه گرفتند؛ آنها را نصیحت کردند، به آنها دل دادند، به آنها شجاعت دادند، پرچم آنها را امضا کردند؛ طوماری نوشته بودند، آن را تحویل گرفتند و برای آنها دعا کردند و آنها رفتند و این کمر دستگاه را شکست؛ دستگاه احساس کرد بی‌پشت و پناه شده. تنها امید آن نظامی که جز با سرنیزه و زور نمیتواند حکومت کند، چیست؟ جز نیروهای نظامی؟ به مردم که اتکائی نداشتند. اما نیروهای نظامی هم با این صراحت و با این قاطعیت در خدمت مردم قرار گرفتند و ما خدا را شکر میکنیم که نیروی هوائی و همه‌ی ارتش جمهوری اسلامی ایران امتحان خوبی به مردم دادند.»

بخشی از خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت حضرت آیه‌اللّه خامنه‌ای ۱۳۶۳/۱۱/۱۹

خاطرات سال ۱۳۶۴

غریبها نمی‌کشند

۹۶/۷/۱۸
KHAMENLIR

آمریکائیه‌ها و اروپایی‌ها و غربی‌ها میلیون‌ها انسان را به دست خودشان کشتند بدون اینکه کمترین احساس تأثر وجدانی بکند، حالا دم از حقوق بشر و دم از حقوق ملت‌ها و دم از حفظ جان حیوانات و اینها می‌زنند... اینها از **کشتار هیروشیما** احساس ناراحتی وجدان نکردند، از کشتار بیگناهان در کشورهای **پاکستان و افغانستان و عراق** و بقیه جاها احساس ناراحتی وجدان نکردند. بعد از این هم همین‌جور است. اگر چنانچه منفذی پیدا کنند رخنه‌ای ایجاد بکنند ترجم می‌کنند. بنابراین باید **اقتدار درونی** خود را در عرصه‌های گوناگون سیاسی، حکومتی، معیشتی و مردمی افزایش دهیم.



خاطره ی آیت‌الله خامنه‌ای از ۱۲ فروردین ۵۸

مطلب در باب روز جمهوری اسلامی و روز فراندم خیلی زیاد است و البته خاطراتی هم از آن روز طبعاً داریم که لابد نمی‌شود همه‌ی آن مطالب را در این گفتار کوتاه آورد به طور خلاصه روز جمهوری اسلامی یک مقطع تاریخی بی‌نظیری در تاریخ کشور ماست، زیرا که برای اولین بار بعد از صدر اسلام و پس از فترت کوتاه اولین سالهای فتح ایران به دست مسلمین یعنی که در آن سالهای کوتاه البته حکومتها تا حدود زیادی اسلامی بودند در طول این تاریخ ممتدی که کشور ما داشته، برای اولین بار بعد از آن فترت و بعد از آن دوران کوتاه صدر اسلام یک حکومتی اعلان شد، یک نظامی اعلان شد که دارای دو خصوصیت مردمی بودن و الهی بودن هست؛ یعنی جمهوری اسلامی.



اصلاً این خاطره را با هیچ خاطره‌ای در تاریخ کشورمان نمی‌شود مقایسه کرد. نقطه‌ی مکمل و متمم انقلاب بیست‌ودو بهمن بود یعنی خلاصه محصول بیست‌ودو بهمن روز جمهوری اسلامی روز دوازدهم فروردین بود.

از یک نظر دیگر هم روز جمهوری اسلامی بسیار مهم است و آن این‌که این اولین نمونه در دنیای امروز هست که با مکتبها، نظامها، سیاستها، دیدگاههای مختلف، شیوه‌های گوناگون حکومت را به مردم دنیا عرضه می‌کند، دارد عرضه می‌شود؛ این اولین نمونه‌ای است که مردم دنیا دارند می‌بینند جمهوریهای دیگری که اعلان می‌شود جمهوریهای سوسیالیستی، جمهوریهای به سبک دموکراسی غربی به انواع واقسامش هیچ

کدام چیز جدیدی نیست اصل جمهوری هم چیز جدیدی نبود اما آن جمهوری‌ای که مبانی و ارزشهای اساسی‌اش و قواعد اصلیش از اسلام گرفته شده این یک چیز بی‌نظیری است.

یک خصوصیت دیگر هم در روز جمهوری اسلامی ما هست و آن این‌که آن روز عید فقط ما مردم ایران نیست، بلکه عید همه‌ی کسانی می‌تواند باشد که مسلمانند، یعنی نزدیک به یک میلیارد جمعیت. آنها هم، یعنی ملت‌های مسلمان عادت کردند که اسلام را در حال دفاع در موضع انفعال، در حال انزوا ببینند. آن وقتی که یک ملتی در موضع تهاجم به قدرتهای سلطه‌گر و تهاجم به نظام‌های بشری ناقص قرار می‌گیرد و اعلان یک جمهوری براساس اسلام می‌کند این برای همه‌ی ملت‌های مسلمان مایه‌ی مباحثات و سربلندی است خلاصه خصوصیات گوناگونی در روز جمهوری اسلامی هست.

خاطره، من البته در آن روز، روز رأی‌گیری کرمان بودم از طرف امام یک مأموریتی به من محول شده بود که بروم بلوچستان و سر بزنم به شهرهای بلوچستان و مردم آن‌جا را از نزدیک دیدار بکنم و پیام امام را برای آن مردم ببرم. پیام محبت و دلسوزی را که ملاحظه می‌کنید از همان روزهای اول امام به فکر افتادند که با این مستضعفین دورافتاده‌ای که به کلی فراموش شده بودند، حتی در نظام گذشته ملاحظت و محبت کنند و من را که آن‌جا سابقه داشتم آشنائی نسبتاً زیادی داشتم فرستادند آن‌جا برای این کار.

کرمان رسیده بودم من در راه بلوچستان که روز رأی‌گیری بود، در فرودگاه بچه‌های حزب‌اللهی و داغ کرمان آمدند، صندوق را آوردند چند تا صندوق بود، هر کدام می‌خواستند که بیاورند من تویش رأی بیاندازم. آنها هم من را می‌شناختند. یعنی سابق که کرمان رفته بودم و مردم کرمان با من آشنا بودند. من هم خیلی به مردم کرمان از قدیم علاقه داشتم مردم خیلی بامحبت و جالب بودند همیشه در چشم من. خیلی لحظه‌ی شیرینی بود برای من، آن لحظه‌ای که این رأی را من می‌انداختم توی صندوق و می‌دیدم آن شور و هیجانی را که مردم کرمان از خودشان نشان می‌دادند در رأی دادن. بعد هم نشان داده شد که خب نودونه درصد آراء به جمهوری اسلامی آری بود.

خاطره‌ای که فقط اشاره می‌کنم مخالفت‌هایی است که با رأی‌گیری به این شکل وجود داشت که از طرف جناح‌های مختلف این مخالفتها بود همه هم خودشان را بعدها نشان دادند. هم آن جناح‌هایی که بر مطبوعات کشور مسلط بودند، روشنفکرهای چپ و نیمه چپ و لیبرال و التقاطی، اینها که مطبوعات آن روز را اطلاعات، کیهان آن روز را توی مشت داشتند که خب بحمدالله بعد همه ازاله شدند و روزنامه‌ی حسابی

دیگری هم نبود یعنی همین روزنامه‌ی جمهوری اسلامی که نبود روزنامه‌ی دیگری هم که بشود مورد اتفاق باشد همین‌طور. هرچه دلشان می‌خواست می‌نوشتند. رفته بودند این‌جا و آن‌جا این روشنفکرهای گروهکی سیاسی ملحد و نیمه‌ملحد از شخصیت‌های گوناگون نظر خواسته بودند که به نظر شما آری یا نه درست است؟ یا بی‌اید چندجور حکومت را مطرح کنیم و رأی بگیریم. مقصودشان هم این بود که مردم را از آن یکپارچگی خارج کنند، اگرچه فرقی هم نمی‌کرد یعنی تأثیری هم نداشت. اگر مردم خب طبیعی بود که به آن شیوه‌های دیگر رأی نمی‌دادند و به خصوص بعد از آنی که امام آنجور صریح فرمودند جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم، نه یک زیاد، لکن آنها کار خودشان را می‌کردند به امید این‌که شاید بتوانند شکاف بیندازند این رأی زیاد مردم را کم کنند، رأی را تقسیم کنند از این کارها می‌کردند و اوضاعی داشتیم ما در شورای انقلاب با آن جناح لیبرال و به اصطلاح ملی‌گرا که بیشترین خصوصیتشان مخالفت با خط اصیل انقلاب بود که این شیوه‌ای را که بعد هم انجام گرفت این شیوه را اثبات کنیم که این شیوه‌ی درستی است.

مصاحبه درباره‌ی روز دوازدهم فروردین ۱۳۶۴/۰۱/۱۰

از مسجد کرامت تا ریاست جمهوری

بنده در این صحبت‌هایی که مردم می‌کردند قبل از انتخابات ریاست جمهوری من مرتب گوش می‌دادم، وقت هم ندارم من که به تلویزیون زیاد گوش بدهم، اما این‌ها را مخصوصاً گوش می‌کردم. این میکروفن را می‌بردند جلوی دهان این آقا، آقا شما از رئیس جمهور چه انتظاری دارید؟ خب من باید بدانم، و حالا شماها می‌دانید - من توی نماز عید قربان گفتم - من داوطلب نبودم وارد بشوم.

من یک روحانی‌ای هستم و در کار روحانیت خودم هم شما شهدی‌ها اقلماً می‌دانید بی‌توفیق نبودم، می‌توانم آدم تربیت کنم، می‌توانم شاگرد درست کنم، می‌توانم خط بدهم، می‌توانم آگاهی بدهم، می‌توانم درس بدهم، می‌توانم سخن بگویم برای مردم، دلم می‌خواست ادامه بدهم به کار روحانی خودم، واقعاً نمی‌خواستم من در این انتخابات شرکت کنم امام بر من واجب کرد، صریحاً گفتند بر تو لازم و متعین است، یعنی نگفتند هم که لازم است که بعد بیایم بگویم واجب کفایی است شاید، نه، گفتند متعین است - یعنی واجب عینی است بر تو - به من گفتند من هم آمدم توی نماز عید قربان هم من همین‌طور گفتم البته قبل از انتخابات نمی‌خواستم بگویم که تصور نشود که این یک استفاده‌ی تبلیغاتی از این می‌خواهیم بکنیم، نه انتخابات را گذاشتیم هر جور که بناست بشود بشود، و حالا می‌گویم به شما و گفتم هم در عید قربان.

خب حالا که من وارد شدم باید بدانم مردم چی می‌خواهد، لذا بود من گوش می‌کردم، دقت می‌کردم به این صحبت‌هایی که مردم می‌کردند، آقا از رئیس جمهور شما چه انتظار دارید؟ بنا می‌کردند یک شرح انتظاراتشان را گفتن، من تنم می‌لرزید، خدا شاهد است. روز انتخابات که مردم خب با شور و شوق می‌رفتند یک عده‌ای صندوق را نگه می‌داشتند، یک عده‌ای بچه‌هایشان را بغل می‌کردند می‌رفتند، بنده از صبح روز انتخابات یک غمی دل من را گرفته بود که تا چند روز هم ادامه داشت، از صبح روز جمعه، خدا می‌داند به خاطر همین که من فکر می‌کردم امروز مردم می‌روند پای این صندوق‌ها میلیون‌ها نفر آدم می‌گویند فلانی، باید چه بکنم؟ من آن روزی که مسجد کرامت نماز جماعت می‌خواندم صحبت می‌کردم شماها لابد خیلی‌هایتان یا بعضی‌هایتان لااقل بودید آن‌جا آن مجالس را دیده بودید، من گاهی اوقات وقتی نگاه می‌کردم می‌دیدم این مسجد پر، توی کوچه پر، توی خیابان پر، توی پنجره‌ها پر، تنم می‌لرزید، می‌گفتم خدایا من روز قیامت نمی‌توانم جواب این جمعیت را بدهم؟ یک کلمه از روی هوای نفس آدم بگویند، یک کلمه‌ی غلط بگویند، یک کلمه‌ی سست بگویند، واقعاً هم خدا می‌داند مکرر تنم می‌لرزید، می‌گفتم خدایا من چه کار کنم با این جمعیت؟ کاش نماز من ده آدم نفر می‌آمدند، کاش پای صحبت من بیست نفر می‌آمدند، نه این

همه جمعیت. حالا منی که از مسجد کرامت پر تنم می‌لرزیده با ملت ایران چه بکنم من؟ روز جمعه واقعاً در دل من یک غمی بود، من نمی‌توانم آن حرفهایی را که مردم آن روز می‌گفتند و روزهای قبلش و روزه‌های بعدش توی تلویزیون منعکس می‌شد از یاد ببرم، من یادم است این را؛ مردم خیلی انتظار دارند، مردم انتظار یک اصلاح دارند، در کار اداری، در امر توزیع، در امر واردات کشور، در مسائل تولید، در کارهای گوناگون اقتصادی، در کارهای فرهنگی، در ترویج نیروهای حزب‌الله، در منزوی کردن نیروهای فرصت‌طلب خبیث بددل، این‌ها را مردم می‌خواهند؛ الان آن وقتی است که ما باید نسبت به این‌ها تصمیم بگیریم. پس می‌بینید که چقدر حساس است، این از لحاظ مسائل داخلی که اگر بخواهم صحبت بکنم و تفصیلش را بگویم باید یکی - دو ساعت برایتان حرف بزنم. از لحاظ مسائل جهانی هم عیناً همین‌جور، دنیا دارد نگاه می‌کند، وقتی بنده اسمم از صندوق‌ها در آمد خبرگزاری‌ها گفتند که - یک عده‌ای از خبرگزاری‌های دنیا - که خط می‌دهند معمولاً به این سران بی‌عقل بعضی از کشورهای مرتجع خط دهنده همین روزنامه نگارهای جهانی‌اند، که باز فلانی آمد سر کار و دیگر امید صلح به کلی منتفی شد.

خب ببینید شما این‌ها چطور به دقت دارند مسائل این کشور را ذره به ذره تعقیب می‌کنند، امیدوار هستند که مردم ناراضی بشوند، امیدوار هستند که رسم و آئین انقلاب کهنه بشود، اینی که من این‌جا توی سخنرانی پیروز این‌جا داد کشیدم روی این مسأله، این به خاطر توجه به این نکته است، نباید بگذاریم رسم و آئین انقلاب کهنه بشود، نباید این خیال این تصور غلط در ذهن یک عده‌ای بوجود بیاید که دوران انقلاب دیگر تمام شد حالا نیروهای مؤمن و فلان همه کاره بیایند، نه بگذارید بیایند، دوران سازندگی منهای انقلاب، آن‌ها همین را می‌خواهند، آن‌ها می‌خواهند آئین انقلاب و فکر انقلابی و روحیه‌ی انقلابی و انگیزه‌ی انقلابی منسوخ بشود تدریجاً، نارضایی بوجود بیاید، تندرویهای غلط از یک طرف مردم را بترساند مرعوب کند از این‌که چه خواهد شد، مملکت به کدام طرف دارد می‌رود، از آن طرف هم نیروهای مؤمن و اصیل را از صحنه خارج کنند، منزوی کنند، بدنام کنند، خطوط درست کنند، مردم را تقسیم کنند، این خط چند است، آن خط چند است، این نمی‌دانم طرفدار کیست، این دشمن کیست، امیدوارند به این چیزها، گوش خوابانند، می‌خواهند ببینند ما چه کار می‌کنیم؛ سیاست‌هایمان چیست، تدبیرمان چیست، الان وقت حساسی است. به طور خلاصه از لحاظ اوضاع داخلی همان‌طور که گفتم و از لحاظ اوضاع خارجی امروز حساسترین وقتهاست. اما اینی که گفتم از سال پنجاه‌ونه - شصت اگر حساستر نباشد کمتر نیست به خاطر این است، سال پنجاه‌ونه - شصت شما یک دشمن شناخته شده داشتید، خوشا به آن روزی و به روز آن

ملتی که دشمنش شناخته شده باشد، و پناه بر خدا از آن روزی و روز آن ملتی که در آن دشمن ناشناخته باشد. بنده بارها در تحلیل‌هایی که نسبت به مسائل صدر اسلام - آن وقتیایی که این‌جا صحبت می‌کردم توی مسجد کرامت و این‌ها - داشتم بارها آنجاها گفتم من، زمان پیغمبر از زمان امیرالمؤمنین کار آسان‌تر بود، راحت‌تر بود، کار امیرالمؤمنین از کار پیغمبر سخت‌تر بود. برای خاطر این‌که در زمان امیرالمؤمنین یک آدمی از عباد و زهاد پیدا می‌شد که می‌آمد پیش امیرالمؤمنین می‌گفت که یا امیرالمؤمنین «انا قد شککنا فی هذا القتال» ما در این جنگی که تو داری می‌کنی شک داریم، اجازه بده ما برویم مرز را نگاه داریم. این یعنی چه؟ این یعنی دشمن‌شناسی، این یعنی عدم تشخیص حد فاصل و خط فاصل بین حق و باطل، اما زمان پیغمبر چنین چیزی نبود؛ بت‌ها بود و مشرکین بودند و کفار بودند و یهود و نصاری بودند و همه چیز روشن بود.

در سال پنجاه‌ونه شگردهای دشمن شناخته شده بود، لذا اواخر پنجاه‌ونه و اوائل شصت اوضاع بهتر بود از اوائل پنجاه‌ونه، اوائل پنجاه‌ونه همان اوقاتی بود که بنده توی نماز جمعه‌ی تهران گریه‌ام می‌گرفت حرف نمی‌توانستم بزنم، اما اواخر پنجاه‌ونه آن وقتی بود که بنده در نماز جمعه‌ی تهران راحت می‌توانستم حرفم را بزنم. پس نزدیک‌تر شده بودیم، بهتر شده بود. آن روزی که آدم گریه‌اش می‌گیرد و حرفش را نمی‌تواند بزند سخت است، و من احساس می‌کنم که روزگار حساسی است الان، شماها محتاج بصیرت و دقت نظرید ما هم همین‌طور؛ و من در کار خودم یک فکری کردم، همان را می‌خواهم به شما توصیه بکنم که بعد گفتم راجع به مسائل انجمن‌های اسلامی صحبت کنم.

بنده در کار خودم فکر کردم که با دقت نظر یک آدم بصیر و با صراحت و گستاخی یک آدم بی‌رودربایستی در تکالیف خودم اقدام بکنم، و به فضل الهی این کار را خواهم کرد. آنی که وظیفه‌ام هست آن را من انجام می‌دهم، در همه‌ی مراحل، از مرحله‌ی انتخاب دولت گرفته تا بقیه‌ی مراحل، چون مسأله مسأله‌ی یک ملت است، مسأله مسأله‌ی یک انقلاب است، مسأله مسأله‌ی یک تاریخ است، بالاتر از یک ملت، و چهار سال روزگار طولانی‌ای است. آن روزی که من می‌خواستم این مسؤولیت را به گردن بگیرم برای همین بود که مشکلات را امروز بیش از سال شصت من می‌دانستم، مشکلات این مسؤولیت را که چقدر این بار سنگین است، و حالا که بر طبق تکلیف شرعی بنده این مسؤولیت را به عهده گرفتم ان‌شاءالله دنباله‌هایش هم همین کار را می‌کنم. من به شما می‌خواهم بگویم شما هم همین کار را بکنید. درست نگاه کنید ببینید تکلیف

شرعیتان چیه، طبق تکلیف شرعی عمل کنید، با گستاخی یک آدم بی‌رودربایستی‌ای که «لاتستوحشوا طریق الحق...» را از مولا امیرالمؤمنین شنیده، آنجوری حرکت کنید.

دیدار با اصناف بازار مشهد ۱۳۶۴/۰۶/۰۹

خداوند تفسیر قرآن را به ما نشان داد

از لحاظ مکان خب این جا جایی بوده که من بعد از انقلاب این جا نیامدم، اما قبل از انقلاب چرا، الان که از در وارد شدم اوّل هم ملتفت نبودم کجاست، یعنی خیابان را چون دور زدند و بنده را آوردند، نتوانستم از اوّل بشناسم که کدام خیابان وارد شدیم، فکر می‌کردم خیابان کوه سنگی است این جا، اولی که آمدم. بعد که وارد شدیم یکهو دست راست، آن دفتر ناگهان در ذهن من خاطرات شروع شد. آمدنها و رفتن‌های آن جا و بردنهای آن جا و نشاندها و بعد هم آوردند این طرفها یک جایی هم آن جا هم... البته اینها مال این آخر است سال پنجاه و شش، دفعات قبلی آن دژخیم‌ها هنوز این جا را برای خودشان نساخته بودند که خدا را شکر که برای آنها نماند و دست بندگان صالح خدا افتاد مثل همه‌ی چیزهای دیگر روی زمین. و بله آن سلولهایی هم بود که آن جا هم بنده را برده بودند و آن جا هم مانده بودم و من با زخمی که پایم پیدا کرده بود به مناسبتی که هنگام بازداشت حمله کردند چند نفری و زخمی کردند من را، پایم مجروح بود و ساعات مخصوصی را من این جا گذراندم و خدا را شکر. حالا احساس می‌کنم که این مکان مایه‌ی عبرت است. و این همان چیزی است که ما، بنده خودم در طول اقلّ پانزده سال به عنوان یک پیام از اسلام به دیگران هم گفتم به خودم هم هی گفته بودند که «و قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین» این درس بزرگ قرآنی را که فرجام کار مال حق است، مال تقواست، مال اسلام است، مال دین است، مال مؤمنین است، مال عبادالله الصالحین است. این را در آن دورانهای تاریک و سیاه اختناق بنده هم به مخاطبینم و مستمعینم می‌گفتم که شاید در بین شما باشند کسانی که در مسجد کرامت و مسجد امام حسن و اینها می‌آمدند و این حرفها را از ما می‌شنیدند و به خودم هم می‌گفتم، چون خود بنده هم آن روز بیش از همه احتیاج داشتم به امید، به جوشش درونی و قلبی تا مظاهر و ظواهر، من را ناامید نکند. این تنهایی‌ها، این تاریکیها، این خلوتها، این فشارها وسیله‌ای در دست شیطان نشود که به من اینجور بفهماند که بیخود داری زحمت می‌کشی، بیخود داری تلاش می‌کنی. امروز من می‌بینم که خدای متعال به ماها خیلی منت گذاشت تا تفسیر این آیات را به ما نشان داد. فرق است بین آنهایی که قرآن را فقط می‌خوانند و آنهایی که مضمون قرآن را به صورت عینی در زندگی خودشان می‌بینند. دو گروه در طول چهارده قرن تاریخ اسلام مضمون قرآن را تو زندگی خودشان دیدند، یکی آنهایی که در هنگام نزول قرآن بودند، یکی شماها. شما مضامین قرآن را در زندگی خودتان دارید می‌بینید.

بیانات در اجتماع برادران سپاه ۱۳۶۴/۰۶/۰۹

در قیامت چطور جواب این‌ها را بدهم؟

بنده اعلام کرده‌ام و حالا هم به شما برادران عزیز دارم عرض می‌کنم من تابع حجت شرعی‌ام. یک روزی بود بنده در مسجد کرامت مشهد نماز می‌خواندم، منبر می‌رفتم، سخنرانی می‌کردم بعد از نماز، منبر یعنی نمی‌رفتم می‌ایستادم صحبت می‌کردم. چشمم به این جمعیت که می‌افتاد آن جمعیت در مساجد مشهد نظیر نداشت، یعنی مسجد پدر خودم که پنجاه سال بود نماز می‌خواند بعد از نماز ایشان می‌آمدند برای مثلاً فرض کنید که صحبت من بود گوش کنند یا نماز ما و آن اجتماع مسجد ما ده برابر مثلاً اجتماع مساجد معروف و معتبر مشهد بود، تمام این مساجدی که بود مشهد، بدون استثناء. یک اجتماع عظیمی از در و دیوار، واقعاً از در و دیوار جمعیت همین‌طور می‌چسبیدند که بیایند نماز و بیایند گوش کنند آن حرفهای ما را. من چشمم که می‌افتاد به این جمعیت گاهی اوقات تنم می‌لرزید، می‌گفتم پروردگارا! من در قیامت چطور جواب این‌ها را بدهم؟ این همه مسجد خالی شد تو مشهد که مسجد ما پر شد. آخر من چطور جواب این‌ها را بدهم؟ واقعاً تنم می‌لرزید. بارها با خودم فکر می‌کردم در آن وقت که از این کارهایی که دارم می‌کنم، نماز می‌خواندم و تفسیر می‌گفتم و حدیث روی تخته می‌نوشتم و از این کارهایی که آن وقت‌ها جدید بود، نو بود اینکارها، جاذبه داشت، می‌گفتم بیایم کنار، منصرف بشوم و اینکارها را نکنم که این جمعیت یک خرده‌ای، بعد فکر می‌کردم که خب آن نهیب تکلیف وظیفه و این‌ها که آیا مثلاً جایز هست جایز نیست. خب منی که تنم از فرضاً چند هزار آدم می‌لرزیده، آن روز، حالا چند میلیون آدم را رو دوش من سوار کردند و بنده باید این‌ها را از این پل صراط عبور بدهم مگر می‌شود این کار. مگر بنده حاضرم بدون احراز تکلیف شرعی کاری بکنم والله حاضر نیستم و نخواهم کرد. آن چیزی را که احراز کردم آن را عمل می‌کنم ولو تمام عالم با او مخالف باشند. آنی را که احراز کردم که خلاف است عمل نمی‌کنم ولو تمام عالم بر طبق او بیایند بگویند که اینکار باید انجام بگیرد.

دیدار با واحد روحانیت حزب جمهوری اسلامی ۳۶۴/۰۶/۲۱

تأکید امام: قیام برای وظیفه

ما بارها از امام عزیز و معلّم دین و اخلاقمان این جمله را شنیدیم. بارها امام گفتند که ما برای نتیجه اقدام نمی‌کنیم، ما برای وظیفه اقدام می‌کنیم. ما اقدام می‌کنیم برای این‌که وظیفه‌مان را انجام داده باشیم. البته خدای متعال اگر از روی اخلاص باشد ما را به نتیجه هم خواهد رساند. همچنانی که دیدیم در بزرگترین آزمایش این ملت - یعنی حادثه‌ی واژگون کردن نظام دوهزاروپانصد ساله‌ی ستمشاهی - خود این امام عزیز و لشکر عظیم او که همین توده‌ی امت حزب الله بودند با دست خالی به نتیجه هم رسیدند. من یک وقتی از امام سؤال کردم - همین چند ماه قبل از این - گفتم شما از کی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید؟ چون درسهای حکومت اسلامی امام سال چهل و هفت در نجف ایراد شد و نوارهایش آمد این‌جا و تغییر حکومت اسلامی را ما در کلمات ایشان ندیده بودیم. من گفتم مبدأش کی بود؟ ایشان گفتند که من دقیقاً یادم نیست که مبداء کی بود، اما آن نقطه‌ی مورد توجه این است. گفتند هر وقتی که من هر چیزی را احساس کردم وظیفه است آن را انجام دادم، خدای متعال خودش جور آورد. یعنی خاصیت «من کان الله له، من کان لله کان الله له» همین است. وقتی انسان احساس می‌کند وظیفه‌اش است این کار را انجام می‌دهد، و مجموع این کارهایی که بر طبق تشخیص وظیفه - آن هم بوسیله‌ی یک فقیه، یک فقیه عظیم‌الشان - انجام می‌شود یک تسلسلی از یک کارهای منظم در می‌آید که منتهی می‌شود به حکومت اسلامی و نظام اسلامی و یک چنین انقلابی.

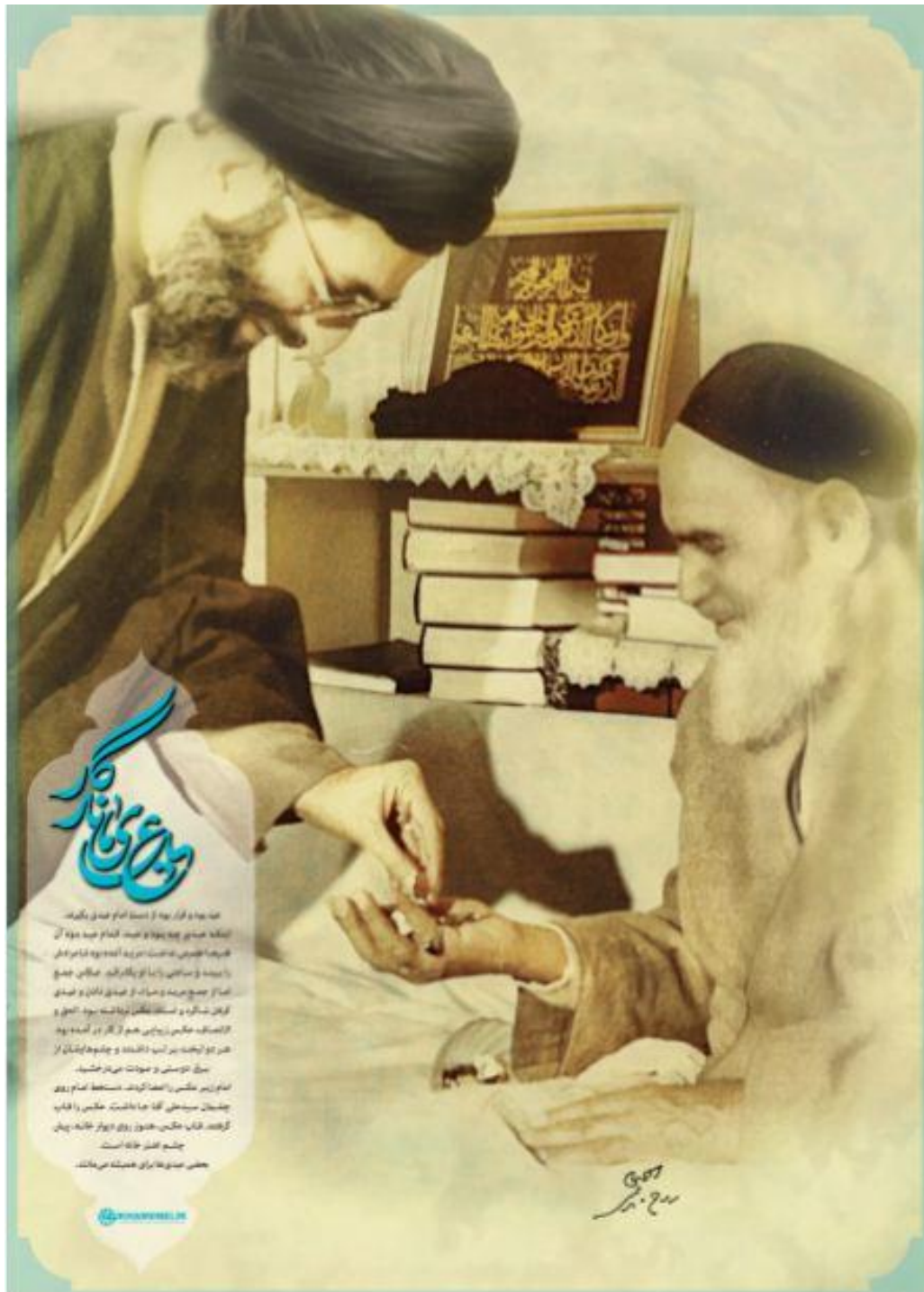
در صبحگاه سپاه پاسداران در یادگان قصر فیروزه ۱۳۶۴/۰۷/۰۲

روزهای غمگین خرمشهر و آبادان

در اهواز آن روزهای اول جنگ و هفته‌های اول جنگ بعد از آنی که خرمشهر بوسیله‌ی دشمنان اشغال شده بود و آبادان در محاصره بود، و سرتاسر جزیره‌ی آبادان زیر آتش دشمن بود، بنده وقتی نگاه می‌کردم به نقشه‌ی جزیره‌ی آبادان و شهر خرمشهر مثل این که یک دست قوی، یک پنجه‌ی قوی این قلب من را به شدت می‌فشرد. توی اتاق کار ما - اتاق جنگ در آن محل جنگهای نامنظم - نقشه‌های گوناگونی بود. چون عملیات نامنظم و چریکی نسبت به آن منطقه‌ی آبادان انجام می‌شد، نقشه‌ی جزیره‌ی آبادان به طور کامل وجود داشت آن جا. هر وقت من چشمم به این نقشه می‌افتاد تمام روحم زیر فشار قرار می‌گرفت، از تصور این که خرمشهر عزیز و این خانه‌ها و این کوچه‌ها و این خیابانها و این نخلستانها زیر پای دشمن غاصب و متجاوز است. تمام فشاری که ما آن روز می‌آوردیم برای تجهیزات به مناسبت امیدی بود که داشتیم؛ متأسفانه هر چه می‌شنیدیم از آنهایی که اختیارات دست آنها بود آیه‌ی یأس بود. عده‌ای باورشان شده بود که ما خرمشهر را از دست دادیم، و معتقد بودند که باید بنشینیم با دشمنی که وارد خانه‌ی ما شده مذاکره کنیم تا در سایه‌ی این مذاکره بتوانیم وجب و جب و قدم قدم سرزمینهای خانه‌ی خودمان را پس بگیریم. حالا چقدر طول می‌کشید خدا می‌داند...

بیانات در دیدار جمعی از مردم خرمشهر ۱۳۶۴/۰۸/۰۵

خاطرات سال ۱۳۶۵



روزگار

عده بود و قرار بود که دستهای من در آن
 انداخته می‌شدند و بعد از آن که تمام حبه بود آن
 کبریا می‌فرستادند تا برود آنده بود اما هر چه
 با دیده و سانس از آنجا می‌گذشت. امکان هیچ
 امری نبود و سرانجام آن حبه در دامن و جیبی
 کفایت شد و دستهای من از آنجا بود و هیچ
 از آنجا می‌گذشت از آنجا می‌گذشت از آنجا بود
 هر دو از آنجا می‌گذشت و چشمهای من از
 سبک خوشتر و صورت من از خوشتر.
 اما از آنجا می‌گذشت دستهای من از آنجا
 چشمهای من از آنجا می‌گذشت دستهای من از آنجا
 گریه‌ها، قلب من از آنجا می‌گذشت و این
 چشمهای من از آنجا می‌گذشت.
 چشمهای من از آنجا می‌گذشت.

www.iranpress.com

۱۳۶۵

خبر شهادت آیت‌الله بهشتی چگونه به رهبر انقلاب رسید؟

یکباره این خبر را به من ندادند. من تدریجاً با ابعاد این قضیه آشنا شدم. یکی دو روز اول که به هوش آمده بودم، کسی اجمالاً از وقوع یک انفجاری در حزب به من خبر داد، لکن من در شرائطی نبودم که درست درک کنم که چی واقع شده؟ یعنی شاید حتی کاملاً به هوش نبودم، لکن یادم هست که چیزی به من گفته شد بعد هم یادم رفت. چون غالباً در حال شبیه حالات بعد از بی‌هوشی بودم؛ چون عمل‌های متعددی انجام می‌گرفت و درد و این‌ها هم شدید بود، من را در یک حال شبه بی‌هوشی نگه می‌داشتند، یعنی در حال گیجی مخصوص بعد از عمل جراحی.



در هشتم، نهم این حادثه بود ظاهراً یک هفته یا هشت روزی گذشته بود. من اصرار می‌کردم که برای من رادیو و روزنامه بیاورند و به بهانه‌های گوناگون نمی‌آوردند و مقصود این بود که من مطلع نشوم از حادثه چون افرادی که دور و بر من بودند بالأخره نمی‌توانستند در مقابل اصرارهای پی‌درپی من مقاومت کنند. مجبور بودند قضیه را به من بگویند.

آن کسی که می‌توانست این قضیه را به من بگوید کسی غیر از آقای هاشمی نبود. یعنی می‌دانستند بخاطر نحوه‌ی ارتباط ما با هم طبعاً ایشان می‌تواند به یک شکلی مسأله را به من بگوید و همین کار را کردند. البته من توجه نداشتم، یک روز عصری آقای هاشمی و آقای حاج‌احمد آقا - فرزند حضرت امام - آمدند پیش من و یکی از کسانی که دور و بر من بود با آنها مطرح کرد که فلانی رادیو می‌خواهد و روزنامه می‌خواهد و ما مصلحت نمی‌دانیم شما نظرتان چیه، اگر شما می‌گوئید بدهیم. اینجوری شروع کردند قضیه را.

آقای هاشمی با آن بیان شیرین خودشان که همیشه مطالب را نرم و آرام و هضم‌شدنی مطرح می‌کنند آن‌جا گفتند: نه به نظر من هیچ لزومی ندارد شما رادیو بیاورید. حالا خبرهای بیرون خیلی شیرین است، خیلی مطلوب است، که این هم روی تخت بیمارستان این خبرها را بشنود. من اجمالاً فهمیدم که خبرهای تلخی وجود دارد. گفتم چطور مگر؟ گفت خب همین دیگر، انفجار درست می‌کنند، بعضی‌ها شهید شدند، بعضی‌ها مجروح شدند و به این ترتیب ایشان من را وارد حادثه کرد. من پرسیدم کی‌ها مثلاً شهید شدند، کی‌ها مجروح شدند، ایشان گفت: مثلاً آقای بهشتی مجروح است، من خیلی نگران شدم. شدیداً از شنیدن این‌که آقای بهشتی حادثه‌ای دیده و مجروح شده، ناراحت شدم.

پرسیدم که ایشان چیه وضعش؟ کجاست؟ چه جوری است؟ ایشان گفت که بیمارستان است و نه نگرانی هم ندارد. گفتم آخر در چه حدی است؟ ایشان گفت خب، مجروح است دیگر، ناراحت است. من گفتم که در مقایسه‌ی با من مثلاً بدتر از من است بهتر از من است؟ می‌خواستم که ابعاد مسأله را بفهمم. ایشان گفت همین جورهاست دیگر، حالا بی‌خود دنبال این قضایا تحقیق نمی‌خواهد بکنی، اجمالاً خبرهای بیرون خیلی شیرین نیست، خیلی جالب نیست، خب بله، بعضی‌ها هم شهید شدند و این‌ها.

ایشان من را در نگرانی گذاشت و رفت. من فهمیدم که یک حادثه‌ی مهمی است که آقای بهشتی در آن حادثه مجروح شده، به ایشان هم قبل از این‌که بروند گفتم، خواهش می‌کنم هر چه ممکن هست مراقبت بخرج داده بشود، تمام امکانات پزشکی کشور بسیج بشود تا آقای بهشتی را هر جور هست زودتر نجات بدهید و نگذارید که ایشان خدای نکرده برایش مسأله‌ای پیش بیاید.



بعد که ایشان رفتند افرادی که دور و بر من بودند نمی‌دانستند که من چقدر خبر دارم و من از آن‌ها بطور آرام، آرام مسأله را گرفتم. یعنی بقول معروف زیر زبان آن بچه‌هایی که دور و بر من بودند خود من کشیدم و فهمیدم که ایشان شهید شدند. طبعاً برای من بسیار سخت بود با این‌که همه‌ی ابعاد حادثه را و خصوصیات حادثه را و کسانی را که شهید شده بودند نمی‌دانستم که چه‌جوری است و تا چه حدودی هست. اما نفس شهادت آقای بهشتی برای من یک ضربه‌ی فوق‌العاده سنگینی بود. تا روزهای متمادی من دائماً ناراحت و منقلب بودم و اندک چیزی من را می‌برد تو بَهر این حادثه‌ی تلخ. بله به‌هرحال برای من بسیار چیز سخت و تلخی بود.

۱۳۶۵/۰۴/۰۱

جلسه سران قوا با امام خمینی در آستانه «عرفه»



نوشته‌ی زیر بخشی از یادداشت آیت‌الله خامنه‌ای و مربوط به جلسات سران قوا در تاریخ چهارشنبه ۱۳۶۵/۰۵/۲۲ (دو روز قبل از روز عرفه سال ۱۴۰۷) است:

دیشب در جلسه [سران قوا] که منزل احمد آقا بود امام آمدند. حالشان بحمدالله خوب بود. علاوه بر صحبت درباره‌ی موشک اخیر ما و خبرهای حول و حوش آن، من به محرومیت ما چند نفر از جلسه‌های معنوی و عرفانی امام علی‌رغم جلسات متعدد با ایشان اشاره کردم. گفتم لازم است ماها را نصیحت کنید و تعلیم بدهید.

[امام] همان شکسته نفسی‌های همیشگی را تکرار کردند و گفتند نصیحت اینست که مثل من عمرتان به خسران و بطالت نگذرد. روی اخلاص تکیه کردند و گفتند شماها در خدمت اسلامید فقط مراقب اخلاص باشید.

گفتم همین نقطه‌ی اصلی اشکال است و برای پیدا کردن اخلاص باید نصیحت شویم. باز امام روی اینکه من هم چیزی ندارم و اینجا هم خبری نیست و امثال آن تکیه و شکسته نفسی می‌کردند. آشکارا نشانه‌های تواضع حقیقی را در چهره و حرکات امام مشاهده کردم.

خاطرات سال ۱۳۶۶

دولت اسلامی

خدمت‌چهارم گفتمان اصلی دولت اسلامی است

تشکیل دولت اسلامی به عنوان یکی از مخططات اصلی جمهوری تمدن اسلامی از بنیانگذاران و انقلاب اسلامی است. ایشان در اولین دیدار با دولت تازه به عرض آن شاه جدیدی دولت اسلامی ارائه کردند. پیامی که بر آن محوریت ایدئولوژی اسلامی و اولویت‌های آن بود.

لازمه تشکیل دولت اسلامی

مسئولان و دستوران باید خودشان را با شرایط و شرایط که متعلق به یک مسئول دولت اسلامی است، تطبیق دهند تا بتوانند اقدامات لازم را انجام دهند. اگر مسئولان در این زمینه موفق نباشند، خودشان را به سمت اعمال در آن جهت حرکت دهند و پیش بروند.

نگاهی به گذشته

تلاش و اقدام برای تشکیل دولت اسلامی از زمان تولد شیخ بهمن‌آقده و خیرآقده، پیروان و شاگردان، با هدف سر به افکندن سواد بودیم. در زمانه سواد بودیم.



دولت اسلامی واقعی

اولین‌ها مسئولان اسلامی می‌شوند و نفس اسلامی شمیم آن وقت عمل ما مردم را مسلمان واقعی خواهد کرد و کشور اسلامی خواهد شد. یعنی دولت اسلامی می‌تواند کشور اسلامی را به وجود آورد. چگونه؟ با تلاش بی‌پایان.

از گزین نظام اسلامی باید جهت‌گیری‌ها و رفتارشان را با معیارهای اسلامی تطبیق دهند تا بتوانند به اهداف برسد. این می‌شود دولت اسلامی. البته دولت اسلامی کامل به معنای واقعی کلمه در زمان ائمه کامل تشکیل خواهد شد. آن‌ها تا آن‌گاه پاس ما به قدر توان و تلاش‌های می‌خواهیم خود را به حد نهایت برسانیم.

تجدید مسئولان در اصل هدف

اگر این خطاها پیدا شد، حرکت مستمر و مداوم و پویایی که لازم است تا دولت اسلامی به صورت کامل شکل بگیرد، دچار گسست می‌شود و طمع‌آلود می‌گردد.



خاطره رهبر انقلاب از روز شهادت شهید بابایی

حادثه‌ی تلخ و خسارت‌بار دیگری که داشتیم شهادت یکی از چهره‌های نظامی شجاع و مؤمن و پرهیزگار ما بود، که شهادت سرلشگر شهید عباس بابایی این مرد مؤمن، این ارتشی فداکار که مظهری بود از محصول انقلاب در ارتش. ارتش جمهوری اسلامی بحمدالله به برکت انقلاب تحول زیادی پیدا کرد؛ که یکی از مظاهر این تحول و مهمترین آنها تحول در شخصیت‌های نظامی بود، در افراد و اشخاص نظامی بود و یک نمونه‌اش همین مرد مؤمن فداکار بود که من از اوّل جنگ شاهد فداکاریهای او بودم و او را در همه‌ی میدانها، هم میدان رزم، هم میدان سازندگی ارتش بقدری که خودش می‌توانست و سهم داشت یک انسان حقیقتاً فداکار و صادق و برجسته دیدم. از اوّل دنبال این بود که بقدر توان خودش محیط نظامی خودش را با ارزشهای انقلابی تطبیق بدهد، و من فراموش نمی‌کنم آن گفته‌ها و اظهارات پرجوش و خروش و پرانگیزه‌ی او را در این زمینه‌ها.

در همان روزی که آن حادثه‌ی بمب‌گذاری برای خود بنده پیش آمد، قبل از ظهر یا حدود ظهر که من می‌رفتم به طرف آن مسجد، این شهید با من همراه بود. من از خدمت امام آمده بودم و می‌رفتم به طرف آن مسجد، که آن‌جا نماز بخوانیم و برنامه اجرا بکنیم که بعد آن حادثه پیش آمد. این جوان دنبال من آمد تا از خدمت امام آدمم بیرون، آمد همراه من و آن حرفها و نقطه‌نظرهای مصلحانه و دلسوزانه و پرجوش و خروش خودش را هی گفت و گفت و توی اتومبیل هم بنده را رها نکرد و گفت و تا توی آن مسجد هم آمد و شاید در حول و حوش آن حادثه هم آن‌جا بود. رها نمی‌کرد مسئولین را در همه‌ی آنات، در همه‌ی لحظات برای این‌که بتواند آن تفکر اسلامی را و انقلابی را در محیط نظامی خودش اجرا کند و خود او هم عملاً یک انسان انقلابی و مؤمن و پرهیزگار و پارسا و پاکباز بود که زندگی او اینجور گذشت و بالأخره هم اجر و پاداش بزرگ معنوی خودش را یعنی؛ شهادت در راه خدا را که بزرگترین پاداش مجاهدان راه خداست گرفت و به جوار رحمت الهی پیوست.

امیدواریم که خدای متعال او را با اولیاء خودش محشور کند و بازماندگان و دوستان و همکاران و کسانی را که با او در همه‌ی این مراحل همراه و همسنگر بودند حفظ کند و جهت حرکت ما را به همان جهتی قرار بدهد که این عزیز و امسال او در آن جهت حرکت می‌کردند.

رهبر انقلاب ۱۳۶۶/۰۵/۲۳

عمر طلبگی ام با جوانان گذشت

برادران عزیز ما که بناست بزرگ‌ترین معجزه‌ی تاریخ را نشان بدهیم، یعنی با فقدان تجهیزات برابر - برابر ابرقدرت‌ها - با وجود فقدان چنین تجهیزاتی بزرگ‌ترین قدرت سیاسی نظامی مالی تاریخ را قرار است به فضل الهی به زانو در بیاوریم، ما باید در خودسازی خیلی پیش رفته باشیم، بدون او نمی‌شود. خودمان را باید درست کنیم. خودسازی ارکان زیادی البته دارد؛ یکی‌اش این است که ما کوشش کنیم تا گناه نکنیم، این حداقل‌اش است. شما جوان‌ها الحمدلله با جوان رژیم گذشته خیلی فرق دارید؛ من آن جوان‌ها را هم زیاد دیده بودم دیگر. بنده عمر طلبگی ام، عمر تبلیغ حداقل با جوان‌ها بوده؛ جوان دانشجو، جوان طلبه، جوان بازاری، جوان محصل از قشرهای مختلف، جوانهای کارگر، کسانی بودند مجالس بنده را توی این شهر همیشه پر می‌کردند - از مسجد امام حسن تا مسجد کرامت تا مسجد غیره‌ی پائین خیابان تا مسجد مدرسه‌ی میرزا جعفر - هر جا من درس و بحث داشتم این‌ها بودند. با جوان جماعت من خیلی سر و کار داشتم. آن جوانهایی که من آن روز می‌دیدم جوانهای خوبی بودند که دور و بر ما جمع می‌شدند، الواط و قرتی و حاشیه‌ی خیابان‌گرد و شهوتران و تنبل و علافش که دور و بر ما نمی‌آمدند؛ متعهد و مسؤول و مؤمن و درس‌خوان و مبارز و تن به خطر بده می‌آمد دیگر. درعین حال شما از آن جوان‌ها بهترید.

من در خود سپاه عناصر بسیار خوبی را سراغ دارم که این‌ها آمادگی خودسازی و دیگرسازی داشتند و دارند، خوب است من از برادر شهید عزیزمان محمود کاوه یاد کنم؛ که من او را از بچگی‌اش می‌شناختم. پدر این شهید جزو اصحاب و ملازمین همیشگی مسجد امام حسن بود - که بنده آن‌جا نماز می‌خواندم و سخنرانی می‌کردم - دست این بچه را هم می‌گرفت با خودش می‌آورد، و من می‌دانستم همین یک پسر را دارد، پدرش هم می‌شناسید شما دیگر - قاعدتاً برادرهای مشهدی می‌شناسند - از همان وقت‌ها همین‌جور بود. پرشور و بی‌مهابا در برخورد، گاهی حرفهای تند می‌زد که در دوران اختناق آنجور حرفی کسی نمی‌زد. این بچه آنجور توی این محیط خانوادگی پرشور و پرهیجان تربیت شد و خوراک فکری او از دوران نوجوانیش - که شاید آن سالهایی که من دیدم ایشان مثلاً دوازده - سیزده سال چهارده سال شاید بیشتر نداشت - حالا دقیقاً البته درست یادم نیست - عبارت بود از مطالب مسجد امام حسن. که اگر از شماها برادرهایی آن وقت بودند می‌دانند چه صنف مطالبی بود؟ و می‌شود فهمید دیگر. از نوارها و آثار آن مسجد [می‌شد فهمید] که چه نوع مطالبی بود. در یک چنین محیط فکری این جوان تربیت شد، و جزو عناصر کم‌نظیری بود که من او را در صدد خودسازی یافتیم؛ حقیقتاً اهل خودسازی بود - هم خودسازی

معنوی و اخلاقی و تقوایی، هم خودسازی رزمی - در یکی از عملیات اخیر دستش مجروح شده بود - که آمد مشهد و مدتی هم این جا بیمارستان بود، مدت کوتاهی ظاهراً، بعد برگشت مجدداً جبهه - تهران آمد سراغ من؛ من دیدم دستش متورم است. بنده نسبت به این کسانی که دست‌هایشان آسیب دیده یک حساسیتی دارم، فوری می‌پرسم دستت درد می‌کند. پرسیدم دستت درد می‌کند گفت که نه. بعد من اطلاع پیدا کردم، برادرهای که آن جا بودند، برادرهای شهدی‌ای که آن جا هستند، گفتند دستش شدید درد می‌کند، این همه درد را کتمان می‌کرد و نمی‌گفت - که این مستحب است، که انسان حتی المقدور درد را کتمان کند و به دیگران نگوید - یک چنین حالت خودسازی ایشان داشت. یک فرماندهی بسیار خوب بود، از لحاظ اداری واحد خودش که تیپ ویژه شهدا - تیپ ویژه آن روز شهدا فکر می‌کنم حالا لشگر شده، آن وقت تیپ بود - یک واحد خوب بود جزو واحدهای کارآمد ما محسوب می‌شد و به این عنوان از آن نام برده می‌شد، خود او هم در عملیات گوناگونی شرکت داشت، و کارآزموده‌ی میدان جنگ شده بود؛ از لحاظ نظم اداری واحد، مدیریت قوی، دوستی و رفاقت با عناصر لشگر و از لحاظ معنوی، اخلاق، ادب، تربیت توجه و ذکر یک انسان جوان اما برجسته بود. این هم یکی از خصوصیات دوران ماست، که برجستگان همیشه از پیرها نیستند، آدم جوان‌ها و بچه‌ها را می‌بیند که جزو چهره‌های برجسته می‌شوند. رهبان اللیل و اسد النهار غالباً توی همین بچه‌ها، توی همین جوان‌ها، ما نشستیم از دور داریم نگاه می‌کنیم حسرت می‌خوریم، و آرزو می‌کنیم کاش برویم توی محیط آن‌ها. کمتر وقتی است که بنده همین حالاها دلم پرواز نکند به سمت محفل سنگرنشینان؛ آن جا انسان ساخته می‌شود و خوب هم ساخته می‌شود، و این جوان‌ها خوب ساخته شدند، و شهید کاوه حقیقتاً خوب ساخته شد.

البته من در مشهد و در کل سپاه عناصر برجسته زیاد سراغ دارم، حقاً و انصافاً چهره‌هایی را من سراغ دارم که آدم اخلاقیات و خصوصیات این‌ها را که مشاهده می‌کند از نزدیک حالات عرفا و سُّلّاک بزرگ برایش تداعی می‌شود؛ نه حالات نظامیان بزرگ. از نظامی‌گری فراترند اگر چه در نظامی‌گری هم انصافاً چیره‌دست و نیرومندند. یک لشگر را، یک جوان بیست و چهار پنج ساله اداره می‌کند؛ در حالی که هیچ جای دنیا یک افسری به این جوانی پیدا نمی‌شود که یک لشگر را اداره کند. نه در مسافرت به سوی فلان زیارتگاه یا فلان بیلاق، در میدان جنگ، زیر آتش، در مقابله‌ی با تانکهای دشمن، با وجود آن همه مانع، یک جوان بیست و چند ساله چند هزار آدم را شما می‌بینید دارد هدایت می‌کند، با سازماندهی می‌برد جلو، خط را می‌شکنند، دشمن را تار و مار می‌کنند، اسیر هم می‌گیرند، منطقه را هم اشغال می‌کنند و مستقر می‌شوند. پس

نظامی‌گری هم در معجزه‌گری انقلاب و سازندگی انقلاب وجود دارد، نه فقط معنویت. اما بالاتر از نظامی‌گری، این معنویت و تقوای این جوان است که آن را هم دارد.

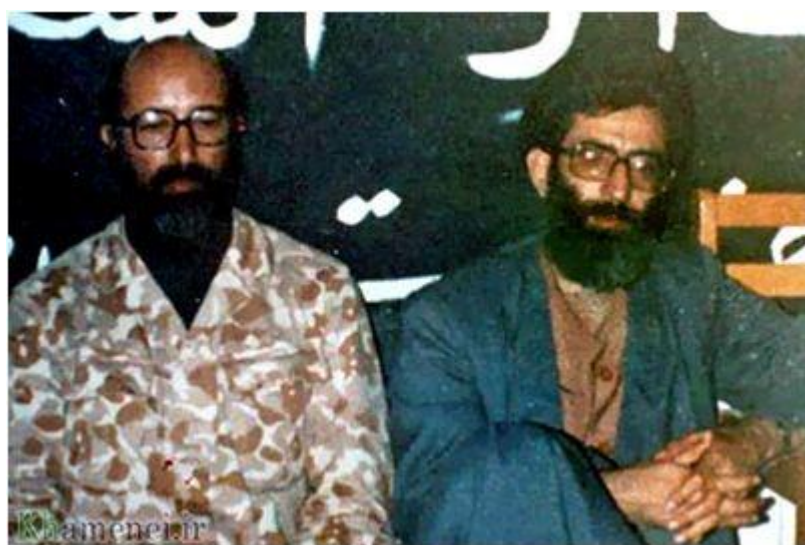
بیانات در جمع پرستل سپاه پاسداران خراسان ۱۳۶۶/۰۵/۲۷

خاطراتی از هم‌رزمی با شهید دکتر مصطفی چمران

بنده اول جنگ رفتم اهواز. اولین بار این لباس را من شب ورود به اهواز پوشیدم؛ معمول هم نبود آن وقت معممین لباس نظامی بپوشند! من دیدم لباس سربازی را ریخته‌اند آن‌جا؛ با مرحوم چمران رفته بودیم و از تهران هم یک عده با ما بودند... دیدم دارند آن لباس‌ها را می‌پوشند، به چمران گفتم چه طور است من هم یکدانه بپوشم؟ گفت چی؟! یکدانه لباس سربازی برداشتم پوشیدم و عمامه و عبا را گذاشتم کنار؛ تفنگ هم داشتم، تفنگ را هم برداشتم.



همان شب ورود ما به عملیات ایذایی علیه دشمن، بنده هم با این‌ها راه افتادم رفتم، هنوز شاید یک ماه هم از جنگ نمی‌گذشت. پا شدیم رفتیم شب تاریک؛ چندین شب متوالی بنده در عملیات ایذایی علیه تانک‌های دشمن شرکت کردم. آن وقت سپاه تشکیلات خیلی کوچکی داشت؛ ارتش هم در یک جاهایی مستقر بود.



حرکی نبود در ناحیه‌ی اهواز، یک عده داوطلب، چه سپاهی، چه آن گروه داوطلبینی که ما داشتیم با مرحوم چمران در اهواز، راه می‌افتادند شبانه می‌رفتند تانک‌های دشمن را یکی دو تا سه تا با آرپی‌جی می‌زدند. چند نفر هم کلاشینکف به دست، این‌ها را حفاظت می‌کردند؛ رفتم دیدم عجب دنیای جدیدی است.

دیدار با طلاب و روحانیون عازم جبهه ۱۳۶۶/۰۸/۲۶

الله اکبر میرزا جواد آقا تهرانی پای خمپاره انداز

گاهی یک روحانی مسن و پیرمرد، اثرش از روحانی جوان بیشتر است. یکی از علمای محترم مشهد، از مسنین علمای مشهد که حتماً اغلب آقایان می‌شناسند، آقای حاج میرزا جواد آقا تهرانی، مردِ ملاً، پیرمردِ پشت‌خمیده‌ی با عصا، ایشان چند بار جبهه رفته.

یکبار ایشان از جبهه برگشتند آمدند تهران، می‌رفتند مشهد، با بنده ملاقات کردند. خدمت امام رسیدند به من گفتند که من وقتی رفتم جبهه، دیدم بچه‌ها من را به چشم یک پیرمرد نگاه می‌کنند، گفتم نخیر از من هم کار بر می‌آید. بعد به من گفتند که پس شما پای خمپاره بیایید، آقای آقامیرزا جواد آقا را بردند پای خمپاره. ایشان گلوله‌ی خمپاره را می‌انداختند توی خمپاره و پرتاب می‌شد و می‌خورد به دشمن. خمپاره انداز، خوب است دیگر. خمپاره‌زنی، یک کار رزمی، شما ببینید چقدر در روحیه‌ی این جوانها اثر می‌کند، چه جانی به اینها می‌دهد.



آن جوانی که می‌بیند این پیرمرد ۸۰ ساله با محاسن سفید، پشتِ خمیده، عصا به دست آمده پای خمپاره ایستاده و خمپاره می‌زند، این جوان دیگر ممکن نیست که از مقابل دشمن برگردد عقب و احساس ترس بکند. آقایانی که بودند می‌دانند دیگر، چون خمپاره صدا دارد و معمولاً آن کسی که خودش خمپاره را می‌اندازد سرش را می‌برد عقب و گوشها را می‌گیرد، ایشان می‌گفت خمپاره را که می‌زدم، برای این که

صدای خمپاره توی گوشم نییچد، وقتی گلوله خمپاره می خواست بیرون بیاید فریاد می زدم الله اکبر. منظره را
مجسم کنید یک پیرمردِ عالمِ محاسن سفیدی، پای خمپاره ایستاده هی خمپاره می زند، هی می گوید الله اکبر.

بیانات در تاریخ ۱۳۶۶/۰۸/۲۶

ابراز خوشحالی امام از لباس نظامی که آیت‌الله خامنه‌ای پوشید

در سال پنجاه و نه بنده از این لباس های فرم سربازی یا بسیجی می پوشیدم زیر قبا می آمدم تهران. از مناطق جنگی که غالباً در آن سال آن جا بودم. هر دفعه می آمدم می رفتم خدمت امام گزارشی عرض می کردم. اولین باری که با این لباس که البته رویش قبا پوشیده بودم رفتم خدمت ایشان. ایشان شدیداً متأثر شدند، یک روزی بود که این لباس - لباس جندی خلاف مروّت محسوب می شد. اگر عالمی لباس جندی - می پوشید پشت سرش نماز نمی شد خواند خلاف مروّت بود. از کتب فقیهه هم مثال زدند برای خلاف مروّت به لباس جندی. اما امروز روحانیت اسلام افتخار می کند که این لباس را می پوشد شدیداً ایشان متأثر شدند و ابراز خشنودی و خوشحالی کردند حقیقت همین است. آن جندها واقعهش هم این بود که پوشیدن لباسشان خلاف مروّت، بلکه خلاف عدالت بود. اما جند امام زمان لباسش از همه کس مناسبتر برای ماست، که ادعای این را داریم . کوشش را زدیم که ما لشکر امام زمانیم.

سخنرانی در اجتماع ۱۲۰۰ نفری طلاب حوزه‌ی علمیه قم اعزامی به جبهه ۱۳۶۶/۰۸/۲۹

زنی که تمام هستی‌اش را به جبهه فرستاده بود

من در سفر همدان که در دو سه روز، سه چهار روز قبل بودم، بعد از آن که سخنرانی کردم و آمدم، یک نامه‌ای به من دادند از یک خانمی که یک تکه‌هایی از این نامه را گفتم برای شما بخوانم. اینها نمونه‌های بسیار ظریف استثنایی است در تاریخ. البته خوشبختانه در روزگار ما اینها استثنایی نیست، اما در تاریخ حقیقتاً استثنایی است.

این خانم [در نامه] بعد از آن که اظهار ارادت فراوانی به امام و به مسئولین کردند و می‌گویند همسرم و پسرهایم در جبهه بودند و خواهند بود؛ اظهار شرمندگی کردند که خودشان نمی‌توانند -این خانم- در جبهه شرکت بکنند. بعد می‌گویند که من دو عدد انگشتر ناقابل که تمامی زینت من است و مقداری پول که ماهها آن را جمع کردم و می‌خواستم برای بچه‌هایم لباس گرم زمستانی بگیرم -که نیاز داشتند- ولی شرم دارم که امام عزیزم ۵۰ رزمنده را در سه ماه خرج دهد، من هم باید همین‌ها را که هستی و مالم هست بدهم برای رزمندگان.

بعد یک مقداری اظهار شرمندگی از این‌که اینها کم است و -این خانم- دلش می‌خواهد که خودش هم بتواند در میدان جنگ حضور پیدا کند. نامه را تمام کرده بعد دختر همین خانم در پایان نامه‌ی او نوشته بود که وقتی دیدم مادرم آن دو قطعه انگشتر دست خود را که برای لباس زمستانی برادرهایم نیاز دارد ولی ترجیح می‌دهد که آن را تقدیم رزمندگان کند، من نتوانستم ساکت بمانم و انگشتری که مدت‌ها با پول خودم تهیه کرده بودم آن را با پول ناچیزی که جمع کردم تقدیم می‌کنم. یک مقداری پول، چند تا انگشتر این مادر و دختر که از وضعشان هم پیداست که زندگی متوسطی دارند، در راه خدا دارند می‌دهند یک چنین نمونه‌هایی را انسان دارد می‌بیند.

نامه‌ی دیگری باز بود که کسی دو تا فرزندش در جبهه به شهادت رسیدند، او ده هزار تومان داشته که مال این بچه‌هایش بوده این را رفته به حساب ریخته و قبضش را برای ما فرستاده و نمونه‌های فراوانی از این قبیل، که این نشان‌دهنده‌ی همان ایمان و اخلاصی است که در بین مردم هست و ما کاملاً به این حرکت جدیدی که شروع کردند مردم عزیز ما امیدواریم و می‌دانیم که با همین همتهای بلند هست که مشکلات بزرگ از جمله این مشکل حل خواهد شد.

خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۰۸/۲۹

خاطرات سال ۱۳۶۷

دولت تروریست‌ها

«تروریسم دولتی» یکی از کلیدواژه‌های پریسامد در بیانات رهبر انقلاب در باره رژیم صهیونیستی در ۲۵ سال گذشته بوده است. در مجموعه تصویری «دولت تروریست‌ها» برخی از مصادیق بارز جنایات این دولت جعلی مرور شده است



[۱۹۸۲ میلادی]

[لبنان - بیروت]

۹۱/۶/۹

کشتار صبرا و شتیلا

SKHAMENEI.IR

v

عدم صدور حکم جهاد

سال گذشته، -۱۳۶۶- سپاه پیشنهاد کرد که امام حکم جهاد صادر کنند، یک پیشنهاد مُدوئی هم دادند به شورای عالی پشتیبانی گفتند که امام حکم جهاد صادر کنند، افرادی بین شانزده سال یا هیجده سال تا چهل سال، همه بیایند جنگ، و آموزش ببینند ما می خواهیم ۱۵۰۰ گردان تدارک ببینیم. در شوراها پشتیبانی بنده مخالف بودم، من تنها کسی بودم که با این فکر مخالفت می کردم، من گفتم من مخالفم، دلایلی هم داشتم البته برادر عزیزمان آقای هاشمی صد در صد مدافع بود ما با این که نظراتمان خیلی به هم نزدیک است، گاهی اوقات سر یک چنین چیزی یک اختلاف اینجوری پیدا می شود بین نظرات ایشان و بنده، ایشان صد در صد گفتند که نخیر، این خوب است. ایشان گفتند خب رهبری امام یعنی همین، رهبر یعنی همین، معجزه اش را بگذار رهبری نشان بدهد، من خوفم از این بود که اگر حکم جهاد صادر بشود ما نتوانیم جذب کنیم مردم می آیند ما نمی توانیم جذب کنیم می ماند رو دستمان آن حکم هم باطل می شود. بعد من گفتم که خب ما داریم در شورای پشتیبانی برای امام تکلیف معین می کنیم. ما می گوئیم ایشان صادر نکنند شما می گوئید ایشان صادر بکنند. خود امام که زنده است ما برویم بگوئیم آقا شما خودتان چه مصلحت می دانید، همه پسندیدند. بنا شد بنده با آقای هاشمی برویم خدمت امام. رفتیم امام گفتند که نه حکم جهاد که من صادر نمی کنم شماها هم هیچ وقت به این فکر نیافتید. یعنی ایشان اهمیت قضیه‌ی حکم جهاد عمومی را خیلی زیاد [می دانستند]، گفتند نه این مصلحت نیست خود شماها [اقدام] بکنید که منجر شد به آن حرکتی که بنده با آقای هاشمی و برادرهای دیگر مسئول راه افتادیم در شهرستانها، این جا، آن جا که الحمدلله خیلی هم خوب شد یعنی طرح واقعاً نمره بندی از حضور مردم خیلی خوب شد.

پرسش و پاسخ در جمع فرماندهان لشکر المهدی (عج) ۱۳۶۷/۰۵/۱۴

شهیدی که زیر آفتاب مانده بود

در یکی از همین روزهایی که ما در خطوط جبهه حرکت می کردیم، یک نقطه‌ای بود که قبلا دشمن متصرف شده بود، بعد نیروهای ما رفته بودند آنجا را مجددا تصرف کرده بودند، بنده داشتم از این خطوط بازدید می کردم و به یگان‌ها و به سنگرها و به این بچه‌های عزیز رزمنده‌مان سر می زدم، یک وقت دیدم یکی دو تا از برادران همراه من خیلی ناراحت، شتابان، عرق‌ریزان، آشفته، آمدند پیش من و من را جدا کردند از کسانی که داشتند به من گزارش می دادند که یک جمله‌ای بگویم، دیدم که این‌ها ناراحتند گفتم چیه؟ گفتند که بله ما داشتیم توی این منطقه می گشتیم، یک وقت چشم‌مان افتاده به جسد یک شهیدی که چند روز است این شهید بدنش در زیر آفتاب این جا باقی مانده.

من به شدت منقلب شدم و ناراحت شدم و به آن برادرانی که مسؤول بودند در آن خط و در آن منطقه، گفتم سریعاً این مسأله را دنبال کنید، جسد این شهید را بیاورید و جسد شهدای دیگر را هم که در این منطقه ممکن است باشند جمع کنید. اما در همان حال در دلم گفتم قربان جسد پاره پاره یا اباعبدالله، این جا انسان می فهمد که به زینب کبری چقدر سخت گذشت، آن وقتی که خودش را روی نعش عریان برادرش انداخت، و با آن صدای حزین، با آن آهنگ بی اختیار، کلمات را در فضا پراکند و در تاریخ گذاشت فریاد زد «بأبی المظلوم حتی قضی، بأبی العطشان حتی مضی» پدرم قربان آن کسی که تا آن لحظه‌ی آخر تشنه ماند و تشنه لب جان داد.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۷/۰۶/۰۴

دیوان حافظی که در کودکی با آن مانوس بودم

مرحوم حاج میرزا جوادآقای ملکی، عارف معروف دوره‌ی قبل از ما که یکی از سوختگان و مجذوبان زمان خودش بوده و بزرگانی را تربیت کرده، در قنوت نماز شب می‌خوانده:

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب

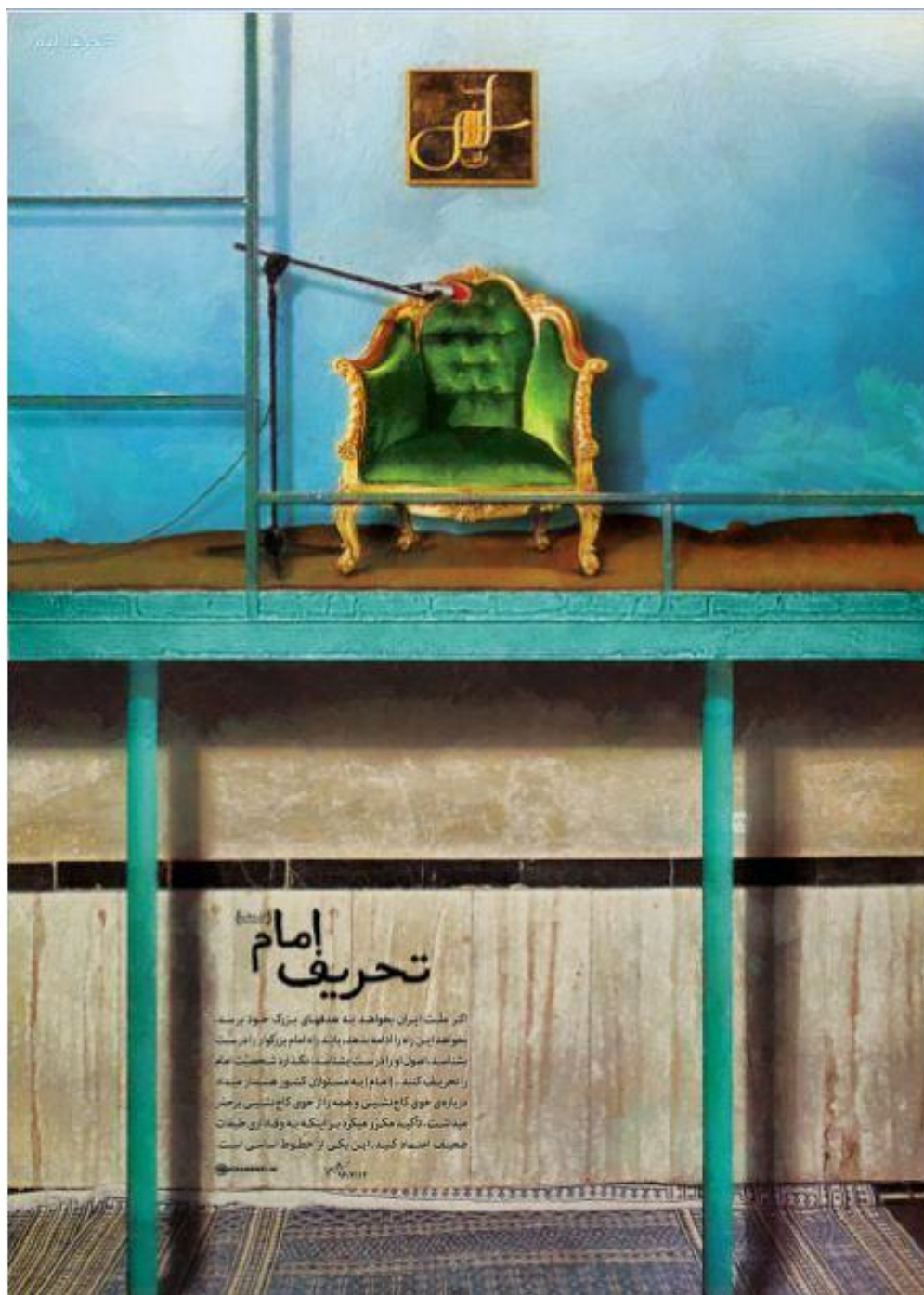
ما را ز جام باده‌ی گلگون خراب کن

این عارف، به آقای دکتر شهیدی آن روز عرض کردم پدر بزرگ من از علمای معروف مشهد بود، مرد زاهدی هم بود. دیوان حافظ او در خانه‌ی ما بود که آن را به مادر من داده بود ایشان. جزو جهیزیه‌ی مادر من آمده بود، وارد منزل ما شده بود. من در کودکی با آن دیوان مانوس بودم. در حاشیه‌ی دیوان، آن مرد عالم فقیه زاهد، یادداشتهایی نوشته بود. از جمله‌ی یکی از یادداشتهای یکی این بود که: این غزل را در کشتی، ما بین کنجا و کراچی در سفر مکه می‌خواندم. در راه مکه که می‌خواستیم حالی بکنند - یک عالم عابد زاهد سالک، از شعر حافظ استفاده می‌کرده! این جوری است. ما راه نباید را بر کسی ببندیم. هر کس از هر چی می‌خواهد استفاده کند و هر جور استفاده‌ای دل او می‌خواهد بکند، او آزاد است. اما ما حق داریم جهان‌بینی حافظ را چهارچوب برایش مشخص کنیم.

جهان‌بینی حافظ، جهان‌بینی عرفانی است بلاشک. آن کسی که اشعار عرفانی‌ای را می‌گوید که نظیر او در باب عرفان تاکنون گفته نشده او نمی‌تواند جهان‌بینی‌ای غیر از جهان‌بینی عرفانی داشته باشد.

بیانات در آیین گشایش کنگره‌ی جهانی حافظ ۱۳۶۷/۰۸/۲۸

خاطرات سال ۱۳۶۸



ایجاد امید در دل مردم

در همین محیط - محیط ملکوتی و مقدّس - آنچنان سیطره‌ی ظالمانه‌ی حکومت طاغوت، شدید بود که در زیر سایه‌ی علی بن موسی الرضا [علیه السلام] کسی جرأت نمی‌کرد از آرمان ائمه‌ی معصومین و از جهتگیری علی بن موسی الرضا [علیه السلام] [سخن بگوید] مسجد گوهرشاد، این صحنین شریفین، این حرم مطهر، این دستگاه آستانه پایگاهی بود برای دشمنان اسلام و دشمنان علی بن موسی الرضا. در آن شب عاشورای تاریخی در سال ۱۳۵۷ که مردم ما بعد از راهپیمایی و اعلام برائت از، طاغوت و پیروان طاغوت در این صحن بزرگ - صحن انقلاب - اجتماع کردند، بنده در اجتماع عظیم مردم در آن شب خطاب به علی بن موسی الرضا [علیه السلام] از این بزرگوار عذرخواهی کردم؛ گفتم من به‌عنوان یکی از افراد این شهر از شما معذرت می‌خواهم ای علی بن موسی الرضا که در زمان ما در مقابل بارگاه مقدّس تو، دشمنان تو بر منبرها بالا رفته‌اند و معارف ضدّ اسلامی و ضدّ ولایت و ضدّ جهتگیری انبیاء را بر زبان آورده‌اند و ذهنها و دلها را گمراه و مأیوس کرده‌اند. آنچنان فضا گرفته بود در دوران اختناق، که هیچ امیدی در دلها نبود و کسانی که حرکت می‌کردند اگرچه امید قطعی به صدق وعده‌ی الهی داشتند، اما هیچ یک از ظواهر نشان نمی‌داد و این امید را نمی‌بخشید که بتوانند اینها یک حرکت اساسی را انجام بدهند. اول کسی و بهترین و بزرگترین کسی که امید را در دلهای این مردم بوجود آورد و نور امید را تابان و مشتعل کرد، امام عزیز و بزرگوار ما [بود]. در عین شدت فشار و اختناق مردم را، به آینده‌ی روشن دعوت می‌کرد. و من فراموش نمی‌کنم آن کلماتی را که از زبان امام عزیزمان خارج شد؛ در آن روزی که دژخیمان طاغوت حمله کردند به مدرسه‌ی فیضیه و فضا را پر کردند از خشونت قساوت‌آمیز و ددمنشانه‌ی خودشان، همه‌ی دلها لرزان و خالی از امید و مردّد، در یک جملات کوتاهی در ظرف چند دقیقه امام عزیزمان صحبت‌هایی کردند که دلها برافروخته شد از نور امید.

نقش امید در گذشته‌ی انقلاب یک نقش انکارناپذیر است. علیرغم آن فشار و اختناق سیاه و شدید، آن کسانی که با معارف قرآنی آشنا بودند، آن کسانی که وعده‌ی الهی را به نصرت مؤمنین و مستضعفین و مبارزین و صابرین می‌دانستند، اینها سعی کردند دلها را پر از امید کنند و حرکت را ادامه بدهند و پیشوای این حرکت شخص امام بزرگوار و عزیز ما بود که دائماً با پیام خود و سخن خود و تعلیم حکمت‌آمیز خود دلها را با امید و با رجاء به لطف پروردگار محکم و استوار می‌کرد. در آن اختناق شدید این حرکت پانزده سال ادامه پیدا کرد.

سخنرانی در اجتماع مردم مشهد ۱۳۶۸/۰۱/۰۳

تصمیماتی بر طبق واقعیت

آن روزی که امام مسأله‌ی نفی سلطنت را در ایران مطرح کردند من یادم است برخی از خواص، نه دورها، از نزدیکها بعضی، از بزرگان، اگر بگویم شماها تعجب می‌کنید، بعضی‌شان به رحمت خدا رفتند، می‌گفتند چه حرفی، مگر می‌شود چنین چیزی؟ بزرگان، اصلاً قابل تصوّر نبود، مرحوم آقای طالقانی به خود من گفتند ... که گاهی امام یک چیزهایی می‌گوید آدم فکر می‌کند چی دارد ایشان می‌گوید، مثل این که اصلاً حساب دست ایشان نیست، بعد می‌بینیم همان‌طور که ایشان گفت همان‌طور شد، نمی‌خواست بگوید پیشگوئیهایش خوب است، نه، می‌خواست بگوید تصمیمهایش بر طبق واقعیت است و درست است.

در جمع کارکنان سفارت ایران در کره شمالی ۱۳۶۸/۰۲/۲۶

امیدواری ناشی از ایمان در همه‌ی مراحل

هیچوقت امید امام تا قبل از پیروزی انقلاب، و حتی قبل از این سالهای آخر که اقبال مردم و توجه مردم به مبارزه زیاد شده بود، در آن سالهای اختناق، کاستی نگرفت؛ همیشه به آینده امیدوار بود. این امید ناشی از ایمان است. همه‌ی این خصوصیات که من عرض می‌کنم، ناشی از ایمان است. ناشی از یک ایمان عمیق و قوی. یکی همین امیدواری است. من یادم نمی‌رود در روز دوم فروردین که همان روز حادثه‌ی فیضیه بود، بعد از آن که در مدرسه‌ی فیضیه آن حادثه‌ی فجیع انجام گرفت، که طلبه‌ها را زدند و نابود کردند، ما در مدرسه‌ی فیضیه نبودیم، گفتیم برویم ببینیم چه خبر است. عده‌ی معدودی که از مدرسه فیضیه توانسته بودند فرار کنند، جلوی ما را گرفتند و گفتند نخیر، باید برگردید، مدرسه‌ی فیضیه کشتارگاه است، دارند از بین می‌برند، از طلب و رفقای خودمان بودند، ما مجبور شدیم از نیمه‌ی راه برگردیم از نیمه‌ی راه، مدرسه فیضیه نرفتیم، گفتیم کجا برویم. گفتیم برویم منزل امام. حالا آن تصویر وضع خیابانها و کوچه‌ها چه جور بود در آن لحظه، چیز عجیبی است؛ از ذهن من هیچ وقت خاطره‌ی آن روز زدوده نشده، که نمی‌خواهم حالا این جزئیات را بگویم، بالأخره آمدیم منزل حضرت امام، حدود غروب بود ایشان آماده شدند برای نماز و نماز جماعت را در حیات منزلشان اقامه کردند، یک عده‌ای از طلبه‌ها آنجا بودند می‌خواستند در خانه را ببندند فکر می‌کردند که ممکن است مزدورها به منزل ایشان حمله کنند، ایشان گفتند که نه باید در خانه باز باشد. همه مضطرب بودند، خود من فراموش نمی‌کنم در نهایت اضطراب بودم. ایشان با خیال راحت با آرامش کامل با یک طمأنینه‌ی شگفت‌آور نماز مغرب و عشا را خواندند، بعد رفتند در یک اتاقی از اتاقهای همان منزلی که، در آن اقامه‌ی جماعت شده بود، ما هم همه رفتیم به طرف آن اتاق،... این جمع طلب و ترسیده‌ی از یک حادثه‌ی بی‌سابقه، سابقه نداشت، اینجور بریزند جلاخانه به قصد کشت طلبه‌ها را بزنند و روشن شده بود که دستگاه تصمیم دارد که همه‌ی طلبه‌ها را نابود کند و آن شب ممکن بود به همه‌ی این خانه‌های شناخته شده و مدارس معروف و شناخته شده بریزند، طلاب را از بین ببرند، نابود کنند، تارو مار کنند. اینجور فهمیده شده بود. آن جمع همه مضطرب و ناراحت ترسیده، امام ده دقیقه یا یک ربع، بیست دقیقه صحبت کردند، تمام این اضطرابها تبدیل شد به آرامش و اطمینان، از جمله‌ی حرفهایی که من یادم است، تو گوشم است، که آن روز ایشان گفتند؛ همین بود گفتند اینها می‌روند شما می‌مانید، ایستادگی کنید، اینها باطلند.

در افتتاحیه کنگره‌ی بزرگداشت ۱۵ خرداد ۱۳۶۸/۰۲/۱۲

سحرگاه التهاب

فردای آن شبی که امام عزیز(ره) به جوار رحمت الهی پیوسته بودند، سحرگاه در حالت التهاب و حیرت، تفألی به قرآن زدم؛ این آیهی شریفه‌ی سوره‌ی كهف آمد: «وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءُ الْحَسَنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا». دیدم واقعاً مصداق كامل این آیه، همین بزرگوار است. ایمان و عمل صالح و جزای حسنی، بهترین پاداش برای اوست.

بیانات در مراسم بیعت نخست وزیر و هیأت وزیران ۱۳۶۸/۳/۱۶

دنیای بدون «خمینی»

خدا می‌داند که در طول این ده‌سال، فکر چنین روزی، همیشه دل ما را لرزانده بود. نمی‌دانستیم دنیای بدون «خمینی» چگونه قابل تحمل است. به همین خاطر، چندین بار به ایشان عرض کردم: دعای بزرگ من در پیشگاه خدا این است که من قبل از شما بمیرم.

در همان روز تلخ که حال امام مساعد نبود، من جمعی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی را دعوت کردم و به آن‌ها گفتم که حال امام خوب نیست؛ کار بازنگری را قدری تسریع کنیم و مژده‌ی اتمام آن را به ایشان در بیمارستان بدهیم تا دل امام شاد شود. واقعاً از تصور آن چیزی که ممکن بود پیش آید، قلب من می‌لرزید؛ صدایم شکست و نتوانستم حرفم را تمام کنم...

سخنرانی در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸/۰۳/۱۷

هم سپاه هم ارتش

بعضی خیال می‌کردند که اگر من می‌گویم هم سپاه باشد و هم ارتش، به خاطر این است که من خودم یک گرایش خاصی دارم! خیر، این ادعا اشتباه بود. لزومی نداشت که ما هر حرفی را صریحاً در ملاء عام بگوییم. این، حرف و خواست امام بود. ایشان مکرر این مطلب را به من تأکید کرده بودند و هر وقت صحبت می‌شد، می‌گفتند هم سپاه و هم ارتش باید تقویت شوند؛ ارتش را حفظ کنید، سپاه را هم حفظ کنید. هر وقت هر کسی نظری غیر از این داشت، ایشان قبول نکردند. این، خط ایشان و فکر و تشخیص آن بزرگوار بود. البته تشخیص خود من هم همین بود. من با نگاه به صحنه‌ی نظامی کشور و نیازهایش و تحلیل آن، می‌فهمیدم که ما این دو نیرو را لازم داریم.

بیانات در مراسم بیعت گروه کثیری از فرماندهان و اعضای سپاه ۱۳۶۸/۰۳/۱۷

روزی که همه یتیم شدیم

سخت‌ترین کار این است که درباره‌ی فقدان امام عزیز و جان ملت سخن بگوییم. حقیقتاً همه‌ی ما یتیم شدیم. ده سال پیش که ایشان دچار عارضه‌ی قلبی شدند، با جمعی از دوستان - که امروز بسیاری از آنها جزو شهدا هستند و در جوار رحمت الهی آرمیده‌اند - خود را در آن هوای سرد و برفی به قم رساندیم و آن وجود عزیز را که حیات انقلاب مرهون او بود، به تهران آوردیم و در بیمارستان قلب بستری کردیم. چه روزهای سختی گذشت و چه دلهره‌ها و نگرانیهای غیرقابل توصیفی را پشت سر گذاشتیم.

بیانات در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی ۱۳۶۸/۰۳/۱۸

هدایت غیبی در همه‌ی کارها

در همین خصوص خاطره‌یی در ذهنم مانده است که نقل می‌کنم: چند روز قبل از پایان سال ۶۵ که خدمت امام بودیم، چون یکی از روزهای فروردین ۶۶ با ولادت یکی از ائمه(ع) مصادف می‌شد، من و آقای هاشمی رفسنجانی و حاج احمد آقا اصرار کردیم که ایشان در حسینیه‌ی جماران با مردم دیداری داشته باشند. امام استنکاف کردند و قاطع گفتند: حالش را ندارم. من در ایام نوروز به مشهد رفته بودم و آقای هاشمی هم از جبهه دیدار داشتند. در همان روزها، ناگهان قلب امام مشکلی پیدا می‌کند و چون حاج احمد آقا - که حق بزرگی بر گردن همه‌ی ملت دارد و امام را در این چند سال حفظ کرد - همه‌ی وسایل را برای بهبود امام(ره) مهیا کرده بود، فوراً به وضعیت جسمی ایشان رسیدگی شد و خطر برطرف گردید.

وقتی در بیمارستان بر بالین ایشان حاضر شدم، عرض کردم: چه قدر خوب شد که آن شب اصرار ما را برای ملاقات با مردم نپذیرفتید؛ و آلا اگر خبر این ملاقات اعلام می‌شد، مردم به زیارت شما می‌آمدند و آن وقت شما با این حال نمی‌توانستید مردم را ملاقات کنید و انعکاس آن در دنیا خوب نبود. این کار شما، خواست خداوند و کمک الهی بود و در آن زمان تصمیم بجایی گرفتید. ایشان در پاسخ من گفتند: آن‌طور که من فهمیدم، مثل این که از اول انقلاب تا حالا، یک دست غیبی در همه‌ی کارها دارد ما را هدایت و پشتیبانی می‌کند.

بیانات در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی ۱۳۶۸/۰۳/۱۸

سعهی صدر امام

در زمان بنی صدر که من خدمت امام(ره) رسیده بودم، ایشان می گفتند: حرفهایی که او از قول من می گوید، همه اش خلاف واقع است و حقیقت ندارد. بنابراین، هر حرفی که زده می شد، فوراً او را نمی آشفتم و تحریک نمی کرد و در صدد پاسخ سریع بر نمی آمدم. این متانت، بردباری، حلم، تسلط بر نفس و سعهی صدر، در هر کس که باشد، از او یک انسان بزرگ خواهد ساخت. در عین حال اگر امام(ره) آن عوامل اصلی معنویت، ارتباط با خدا، کار برای رضای او، تقوا و انجام تکلیف را نمی داشت، نه انقلاب به پیروزی می رسید، نه شما مردم این گونه عاشقش می شدید، نه می توانست این طوفان را در دنیا به وجود آورد، و نه قادر بود در مقابل تهدید و ارباب دشمن، مثل کوه بایستد.

بیانات در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته های انقلاب اسلامی ۱۳۶۸/۰۳/۱۸

قلک‌های بچه‌ها و اشک‌های امام(ره)

معنویت مردم و خانواده‌ی شهدا و اخلاص رزمندگان در جبهه‌ها، امام را به هیجان می‌آورد. من چند بار گریه‌ی امام را - نه فقط به هنگام روزه و ذکر مصیبت - دیده بودم. هر دفعه که راجع به فداکاریهای مردم با امام صحبت می‌کردیم، ایشان به هیجان می‌آمدند و متأثر می‌شدند. مثلاً موقعی که در محل نماز جمعه‌ی تهران، قلک‌های اهدایی بچه‌ها به جبهه را شکسته بودند و کوهی از پول درست شده بود، امام(ره) در بیمارستان با مشاهده‌ی این صحنه از تلویزیون متأثر شدند و به من که در خدمتشان بودم، گفتند: دیدی این بچه‌ها چه کردند؟ در آن لحظه مشاهده کردم که چشم‌هایشان پُر از اشک شده است و گریه می‌کنند.

بیانات در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی ۱۳۶۸/۰۳/۱۸

«به امام بگوئید فدای سرتان»

بار دیگر موقعی گریه‌ی امام را دیدم که سخن مادر شهیدی را برای ایشان بازگو کردم: در شهری سخنرانی داشتم. بعد از پایان سخنرانی، همین که خواستم سوار ماشین شوم، دیدم خانمی پشت سر پاسدارها خطاب به من حرف می‌زند. گفتم راه را باز کنید، تا بینم این خانم چه کار دارد. جلو آمد و گفت: از قول من به امام بگوئید بچه‌ام اسیر دست دشمن بود و اخیراً مطلع شدم که او را شهید کرده‌اند. به امام بگوئید فدای سرتان، شما زنده باشید؛ من حاضرم بچه‌های دیگرم نیز در راه شما شهید شوند. من به تهران آمدم، خدمت امام رسیدم، ولی فراموش کردم این پیغام را به ایشان بگویم. بعد که بیرون آمدم، سفارش آن مادر شهید به ذهنم آمد. برگشتم و مجدداً خدمت امام رسیدم و آنچه را که آن خانم گفته بود، برای ایشان نقل کردم. بلافاصله دیدم آن‌چنان چهره‌ی امام درهم رفت و آن‌چنان اشک از چشم ایشان فرو ریخت، که قلب من را سخت فشرد.

بیانات در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی ۱۳۶۸/۰۳/۱۸

ذکر تا لحظه‌ی آخر

ایشان تا آخرین لحظات حیاتشان، ذکر و نماز و دعا را از دست ندادند. حاج احمد آقا فرزند عزیز حضرت امام می‌گفتند: پیش از ظهر روز آخر حیات امام(ره)، ایشان روی تخت دائماً نماز می‌خواندند. مدتی گذشت، بعد پرسیدند: ظهر شده است؟ گفتم: بلی. آن وقت خواندنِ نماز ظهر و عصر با نوافلش را شروع کردند. بعد از اتمام نماز، مشغول ذکر گفتن شدند و تا لحظاتی که در حالت اغما بسر می‌بردند، مرتب پشت سر هم می‌گفتند: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر». این کار برای ما درس است. ما که رهبران را دوست داریم، باید به کارها و روحيات او توجه کنیم و از آن درس بگیریم.

بیانات در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی ۱۳۶۸/۰۳/۱۸

ایثار کارگران در جنگ

از قشرهای مختلف در جنگ شرکت می‌کردند؛ لیکن جبهه‌ها عمدتاً از همین طبقه‌ی زحمتکش و کارگر پُر می‌شد. گاهی کارگری با داشتن خانواده و چند سر عایله، زندگی خود را رها می‌کرد و در جبهه‌ی جنگ حضور می‌یافت. نقش این قشر زحمتکش جامعه، که با جسم و سرپنجه‌ی خود تولید را افزایش می‌دهند و نیازهای مردم را تأمین می‌کنند، در همه‌ی صحنه‌های حضور، چشمگیر و پُرتحرک است. هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این واقعیت شود، مگر این‌که مطلع نباشد.

گاهی در جبهه‌ی دفاع از انقلاب، کارگران ایثارهایی می‌کردند که واقعاً انسان از این همه اخلاص شرمنده می‌شد. مثلاً در بحبوحه‌ی جنگ با خبر می‌شدیم که کارگران کارخانه‌یی، بخشی از حقوق خود را به حساب جنگ واریز کرده‌اند! مگر حقوق یک کارگر چه قدر بود که خود را در هزینه‌های جنگ هم سهمیم می‌دانست؟!

بیانات در مراسم بیعت هزاران نفر از نمایندگان کارگران سراسر کشور ۱۳۶۸/۰۴/۰۵

اول انقلاب عده‌ای در صدد اخلال میان کارگران بودند

جبهه‌ی کار و تولید نیز همین تحرک را داشت. در ابتدای پیروزی انقلاب، وقتی همه سرگرم کارهای حاد انقلاب بودند و مثل پروانه دور شمع وجود امام عزیز می‌گشتند، در گوشه و کنار کشور، عده‌ی ضدانقلاب و ضد اسلام، در صدد اخلال در کارخانه‌ها و تشکل منسجم کارگران برآمده بودند. این شبکه‌های جاسوسی، مارکسیستهای امریکایی (!) نام داشتند؛ که برای شناخت آنها، هیچ اسمی بهتر از این اصطلاح نبود. این گروه، هرچند ظاهراً چپ عمل می‌کردند، اما باطناً وابسته به استکبار امریکا بودند. تمام همت آنها این بود که نظام و انسجام انقلاب اسلامی را به هم زنند و از طریق سازماندهی و برنامه‌ریزی نیروهایشان، در کارخانه‌ها اخلال کنند. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که ما در آن زمان کاملاً متوجه نقشه‌های آنان شده بودیم.

بیانات در مراسم بیعت هزاران نفر از نمایندگان کارگران سراسر کشور ۱۳۶۸/۰۴/۰۵

خبر پیروزی انقلاب را در منطقه‌ی کارگری از رادیو شنیدم

به خاطر حساسیت اوضاع، روزهای نوزدهم تا بیست و دوم بهمن ماه سال ۵۷ را به اتفاق افراد دیگر در منطقه‌ی کارگری غرب تهران گذراندیم؛ حتی خبر پیروزی انقلاب را از طریق رادیو در همان جا شنیدیم. واقعاً نمی‌دانستیم چه اتفاقی خواهد افتاد. در آن روزها خدای متعال دستان ما را گرفت و ما را در جایی که باید باشیم، برد.

بیانات در مراسم بیعت هزاران نفر از نمایندگان کارگران سراسر کشور ۱۳۶۸/۰۴/۰۵

پیشنهاد سمینار ائمه جمعه

اوایلی که به امامت جمعه‌ی تهران منصوب شده بودم، تشکیل این سمینار را خدمت حضرت امام(ره) پیشنهاد کردم. به ایشان گفتم: ما در سرتاسر کشور، تعدادی علمای محترم داریم که امام جمعه هستند - البته در آن وقت تعدادشان به اندازه‌ی الان نبود - و درحقیقت یک شبکه‌ی سراسری برای اداره‌ی معنوی جامعه و حفظ ایمان و حصار ایمانی کشور تشکیل می‌دهند. اگر شما موافقت کنید، ما این شبکه را به هم وصل کنیم و بعداً بین این مجموعه و ائمه‌ی جمعه‌ی جهان اسلام، کنگره‌هایی تشکیل دهیم.

ایشان از این پیشنهاد خیلی خرسند شدند و استقبال کردند. پس از جلب موافقت امام(ره) به قم آمدیم و آن سمینار اول را که در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه برگزار شد، تشکیل دادیم و نتیجتاً این کار پایه‌گذاری شد و بحمدالله تا امروز هم ادامه دارد.

سخنرانی در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور به اتفاق رئیس مجلس خبرگان ۱۳۶۸/۰۴/۱۲

خطبه نماز جمعه هفت-هشت ساعت مطالعه می خواهد



من برای رفتن به نماز جمعه، شاید به طور متوسط سه ساعت مطالعه میکنم و همیشه هم ناراضیم؛ به خاطر این که واقعاً سه ساعت وقت کمی است. به دلیل اشتغالات زیادی که همیشه داشتم، قبل از روز جمعه‌یی که میخواهم به نماز بروم، فرصت نمیکنم مطالعه کنم. روز جمعه از ساعت هشت صبح تا وقتی که به نماز میروم، مینشینم مطالعه میکنم؛ درعین حال احساس میکنم وقت بسیار کمی است.

واقعاً جا دارد که یک خطبه‌ی روز جمعه، هفت، هشت ساعت مطالعه پشت سر خودش داشته باشد. اگر ما بتوانیم این مهم را تأمین کنیم، احساس میشود که یک کلاس عمومی سراسری برای عامه‌ی مردم خواهیم داشت، و این چیزی است که قطعاً انقلاب را پیش خواهد برد. بنابراین، بایستی هم ارتباط و اتصال آقایان روزبه‌روز مستحکمتر بشود، و هم آنچه که به مردم داده میشود، روزبه‌روز سطحش بالاتر رود.

مردم به نماز جمعه و امام جمعه و چیز فهمیدن و یادگیری مسائل سیاسی عالم علاقه‌مندند. هر کس قدری از اخبار و تحلیلها و حرفهای تازه‌ی دنیا و کشور را برای مردم بزند، آنها با شوق و علاقه دور او جمع میشوند و به حرف او گوش میدهند. اگر این برنامه در نماز جمعه باشد، بلاشک جاذبه پیدا خواهد کرد. باید با جاذبه‌های گوناگون، نماز جمعه را مورد توجه مردم قرار داد، تا آنها بیایند و اهمیت آن را درک کنند.

سخنرانی در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور به اتفاق رئیس مجلس خبرگان ۱۳۶۸/۰۴/۱۲

توصیه‌ی امام در بستر بیماری

بهار سال ۱۳۶۵ را - روزی که امام(ره) در بستر بیماری بودند - فراموش نمی‌کنم. ایشان دچار ناراحتی قلبی شده بودند و تقریباً ده، پانزده روزی در بستر بیماری بودند. در آن زمان من در تهران نبودم. آقای حاج احمد آقا به من تلفن کردند و گفتند سریعاً به آن‌جا بیایید؛ فهمیدم که برای امام(ره) مسأله‌ی رخ داده است. آن‌ا حرکت کردم و پس از چند ساعت طی مسیر، خود را به تهران رساندم. اولین نفر از مسؤولان کشور بودم که شاید حدود ده ساعت پس از بروز حادثه، بالای سر ایشان حاضر شدم. در آن وقت برادر عزیزمان جناب آقای هاشمی در جبهه بودند و هیچ‌کس دیگر هم از این قضیه مطلع نبود.

روزهای نگران‌کننده و سختی را گذرانیدیم. خدمت امام(ره) رفتم و هنگامی که نزدیک تخت ایشان رسیدم، متقلب شدم و نتوانستم خودم را نگهدارم و گریه کردم. ایشان تلافی فرمودند و با محبت نگاه کردند. بعد چند جمله گفتند که چون کوتاه بود، به ذهنم سپردم؛ بیرون آمدم و آنها را نوشتم. برادر عزیزمان آقای صانعی هم در اتاق بودند. از ایشان کمک گرفتم، تا عین جملات امام(ره) را بازنویسی کنم.

در آن لحظه‌ی که امام(ره) ناراحتی قلبی پیدا کرده بودند، ما بشدت نگران بودیم. وقتی که من رسیدم، ایشان انتظار و آمادگی برای بروز احتمالی حادثه را داشتند. بنابراین، مهمترین حرفی که در ذهن ایشان بود، قاعدتاً می‌باید در آن لحظه‌ی حساس به ما می‌گفتند. ایشان گفتند: قوی باشید، احساس ضعف نکنید، به خدا متکی باشید، «اشدء علی الکفار رحماء بینهم» باشید، و اگر با هم بودید، هیچ‌کس نمی‌تواند به شما آسیبی برساند. به نظر من، وصیت سی‌صفحه‌ی امام(ره) می‌تواند در همین چند جمله خلاصه شود.

سخنرانی در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور به اتفاق رئیس مجلس خبرگان ۱۳۶۸/۰۴/۱۲

از ته دل می‌خواستم این مسئولیت متوجه من نشود

یک وقتی خدمت امام(ره) این نکته را عرض کردم که گاهی نام من در ردیف بعضی از آقایان آورده می‌شود، در حالی که در ردیف آنها نیستم و من یک آدم کوچک و بسیار معمولی هستم. نه این که بخواهم تعارف کنم؛ الان هم همان اعتقاد را دارم. بنابراین، چنین معنایی اصلاً متصور نبود.

البته در آن ساعات بسیار حساسی که سخت‌ترین ساعات عمرمان را گذرانیدیم و خدا می‌داند که در آن شب شنبه و صبح شنبه چه بر ما گذشت، برادرها از روی مسئولیت و احساس وظیفه، با فشردگی تمام، فکر و تلاش می‌کردند که چگونه قضایا را جمع‌وجور کنند. مکرر از من به عنوان عضو شورای رهبری اسم می‌آوردند، که البته در ذهن خودم آن را رد می‌کردم؛ اگرچه به نحو یک احتمال برایم مطرح می‌شد که شاید واقعاً این مسئولیت را به من متوجه کنند.

در همان موقع به خدا پناه بردم و روز شنبه قبل از تشکیل مجلس خبرگان، باتضرع و توجه و التماس، به خدای متعال عرض کردم: پروردگارا! تو که مدبر و مقدر امور هستی، چون ممکن است به عنوان عضوی از مجموعه‌ی شورای رهبری، این مسئولیت متوجه من شود، خواهش می‌کنم اگر این کار ممکن است اندکی برای دین و آخرت من زیان داشته باشد، طوری ترتیب کار را بده که چنین وضعیتی پیش نیاید. واقعاً از ته دل می‌خواستم که این مسئولیت متوجه من نشود.

بالاخره در مجلس خبرگان بحثهایی پیش آمد و حرفهایی زده شد که نهایتاً به این انتخاب منتهی شد. در همان مجلس، کوشش و تلاش و استدلال و بحث کردم، تا این کار انجام نگیرد؛ ولی انجام گرفت و این مرحله گذشت.

بیانات در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور ۱۳۶۸/۰۴/۱۲

خلاصه وصیت‌نامه امام

بهار سال ۱۳۶۵ را - روزی که امام(ره) در بستر بیماری بودند - فراموش نمی‌کنم. ایشان دچار ناراحتی قلبی شده بودند و تقریباً ده، پانزده روزی در بستر بیماری بودند. در آن زمان من در تهران نبودم. آقای حاج احمد آقا - آقازاده‌ی محترم ایشان (حفظه‌الله‌وسلمه‌واید) - به من تلفن کردند و گفتند سریعاً به آنجا بیایید؛ فهمیدم که برای امام(ره) مسأله‌ی رخ داده است. آن‌ا حرکت کردم و پس از چند ساعت طی مسیر، خود را به تهران رساندم. اولین نفر از مسؤولان کشور بودم که شاید حدود ده ساعت پس از بروز حادثه، بالای سر ایشان حاضر شدم. در آن وقت برادر عزیزمان جناب آقای هاشمی در جبهه بودند و هیچ‌کس دیگر هم از این قضیه مطلع نبود.

روزهای نگران‌کننده و سختی را گذرانیدیم. خدمت امام(ره) رفتم و هنگامی که نزدیک تخت ایشان رسیدم، منقلب شدم و نتوانستم خودم را نگهدارم و گریه کردم. ایشان تلافی فرمودند و با محبت نگاه کردند. بعد چند جمله گفتند که چون کوتاه بود، به ذهنم سپردم؛ بیرون آمدم و آنها را نوشتم. برادر عزیزمان آقای صانعی هم در اتاق بودند. از ایشان کمک گرفتم، تا عین جملات امام(ره) را بازنویسی کنم.

در آن لحظه‌ی که امام(ره) ناراحتی قلبی پیدا کرده بودند، ما بشدت نگران بودیم. وقتی که من رسیدم، ایشان انتظار و آمادگی برای بروز احتمالی حادثه را داشتند. بنابراین، مهمترین حرفی که در ذهن ایشان بود، قاعدتاً می‌باید در آن لحظه‌ی حساس به ما می‌گفتند. ایشان گفتند: قوی باشید، احساس ضعف نکنید، به خدا متکی باشید، «اشدء علی الکفءار رحماء بینهم» (۸۱) باشید، و اگر با هم بودید، هیچ‌کس نمی‌تواند به شما آسیبی برساند. به نظر من، وصیت سی صفحه‌ی امام(ره) می‌تواند در همین چند جمله خلاصه شود.

بیانات در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور ۱۳۶۸/۰۴/۱۲

مبادا ما آن مؤذن بدصدا باشیم

داستانی را مولوی نقل کرده است که البته نمادین (سمبلیک) است؛ ولی هرگاه به یادم می‌آید، بر خودم می‌لرزم و به خدا پناه می‌برم. او می‌گوید:

در شهری که هم مسلمانها و هم مسیحیها زندگی می‌کردند، مؤذن بدصدایی وارد محله‌ی مسلمانها شد و چند وعده اذان گفت. روزی یک مرد نصرانی از محله‌ی خود به محله‌ی مسلمانها آمد و سراغ مؤذن را گرفت؛ او را راهنمایی کردند، تا بالاخره مؤذن را پیدا کرد و بعد از دیدنش تشکر فراوانی از او کرد! مؤذن گفت: چرا از من تشکر می‌کنی؟ مرد نصرانی پاسخ داد: تو حق بزرگی بر گردن من داری که هیچ‌کس ندارد؛ زیرا من دختر جوانی در خانه دارم که مدتی است محبت اسلام به دلش افتاده است و تمایل به مسلمانی دارد. هر کار می‌کردم، به کلیسا نمی‌آمد و در مراسم ما شرکت نمی‌کرد و به عقاید ما بی‌اعتنا بود. ما در کار این دختر، عاجز و درمانده شده بودیم. دو، سه روز پیش که تو اذان گفتی و این دختر صدایت را شنید، گفت: این صدای کریه از کجاست؟! گفتم: اذان مسلمانهاست. از آن لحظه بود که ما راحت شدیم و بکلی محبت اسلام از دل این دختر رفت و در حال حاضر مثل زمان عادی گذشته، به زندگی خود مشغول است و در کلیسا حاضر می‌شود و مراسم را انجام می‌دهد! بنابراین، تو بودی که دختر ما را به ما برگرداندی!

بارها به خود و دوستانم گفته‌ام که مبادا ما آن مؤذن بدصدا باشیم که عشق به اسلام را در دلها فرو بنشانیم و استفهام عظیمی را که در دنیا برای شناخت اسلام به وجود آمده است، با پاسخ منکر و زشتی پاسخ دهیم.

بیانات در مراسم بیعت طلاب و فضلالی علمیه‌ی حوزه علمیه‌ی مشهد ۱۳۶۸/۰۴/۲۰

امام چه زمانی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتاد؟

ما مبارزه‌ی خود را برای اسلام و خدا شروع کردیم و قصد قدرت‌طلبی و قبضه کردن حکومت را هم نداشتیم. چندین بار از امام عزیزمان (اعلی‌الله کلمته) پرسیده بودم که شما از چه زمانی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید، و آیا قبل از آن چنین تصمیمی داشتید؟ (این پرسش به خاطر آن بود که در سال ۱۳۴۷، درسهای «ولایت فقیه» ایشان در نجف شروع شده بود و ۴۸ نوار از آن درسها نیز به ایران آمده بود). ایشان گفتند: درست یادم نیست که از چه تاریخی مسأله‌ی حکومت برایمان مطرح شد؛ اما از اول به فکر بودیم ببینیم چه چیزی تکلیف ماست، به همان عمل کنیم؛ و آنچه که پیش آمد، به خواست خداوند متعال بود.

بیانات در مراسم بیعت طلاب و فضلالی حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد ۱۳۶۸/۰۴/۲۰

بعد از انقلاب شما، مردم ما با افتخار اسم اسلامی خود را می گویند

یک نفر مسلمان از کشوری بزرگ که مسلمین در آن در اقلیت قرار دارند، به من می گفت: قبل از انقلاب اسلامی، مسلمان بودن خود را هرگز اظهار نمی کردیم.

طبق فرهنگ آن کشور، همه اسم محلی داشتند، و هرچند خانواده های مسلمان روی بچه های خود اسم اسلامی می گذاشتند، اما جرأت نمی کردند آن اسم را اظهار کنند و از بیان آن خجالت می کشیدند! اما بعد از انقلاب شما، مردم ما با افتخار اسم اسلامی خود را می گویند، و اگر از آنها پرسند که شما چه کسی هستید، اول آن اسم اسلامی را با افتخار بر زبان می آورند.

خطبه های نماز جمعه ی تهران ۱۳۶۸/۰۴/۲۳

پیروزی این نظام، فقط به آبروی روحانیتِ زمان ما انجام نگرفت

من دو سه سال پیش، به مناسبتی خدمت حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) رسیدم تا پیشنهادی را در میان بگذارم. به ایشان عرض کردم که به اعتقاد من، پیروزی این نظام، فقط به آبروی روحانیتِ زمان ما انجام نگرفت؛ بلکه آن سرمایه‌یی که ما خرج کردیم تا این انقلاب - که واقعاً معجزه بود - به پیروزی برسد، عبارت از آبروی ذخیره و نقد روحانیت شیعه، از زمان شیخ کلینی و شیخ طوسی تا زمان ما بود. امام هم در آن روزی که این مطلب را عرض کردم، مطلب را تلقی به قبول کردند، معلوم بود که نظر شریف خود ایشان هم همین است و این واقعیتی است.

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون ۱۳۶۸/۰۵/۱۱

وقتی که کارها دشوار می‌شد...

در دوران مسئولیت ممتدی که از روزهای اول انقلاب داشتم، بارها به یاد این جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) می‌افتادم که می‌فرماید: «اذا اشتد بنا الحراق التجینا برسول الله» (۱۵۸). امیرالمؤمنین می‌فرمایند: وقتی در جنگها کار بر ما سخت می‌شد و احساس می‌کردیم که در مقابل حادثه ضعیفیم، به رسول خدا پناه می‌بردیم. وقتی این جمله‌ی امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) به یادم می‌آمد، می‌دیدم بر وضع ما نیز صادق است.

مکرر اتفاق افتاد که سر قضایای مختلف، با برادران مسؤول می‌نشستیم و فکرهایمان را تبادل می‌کردیم و مشکل را در مجموعه‌ی می‌گذاشتیم و خدمت امام (ره) می‌بردیم و او بود که با نظر صایب و اراده‌ی قوی و ایمان و توکل بی‌نظیر خود، مشکل را حل می‌کرد. خدا شاهد است که در مدت عمر خود، کسی را در این حد از توکل و حسن‌ظن به خدا ندیده و نشنیده‌ام. او، مشکل را حل و گره را باز می‌کرد. امروز، این پدر خانواده و آن متکای محکم و کسی که خاطرمان آسوده بود که در مشکلات، به او مراجعه خواهیم کرد، در میان ما نیست.

بیانات در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی ۱۳۶۸/۰۵/۱۲

«مسئولیت این باشد که چای بدهم»

هنگامی که قرار بود امام(ره) تشریف بیاورند و ما در دانشگاه تهران تحصن داشتیم، جمعی از رفقای نزدیکی که با هم کار می‌کردیم و همه‌شان در طول مدت انقلاب، نام و نشانهایی پیدا کردند و بعضی از آنها هم به شهادت رسیدند - مثل شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید باهنر، برادر عزیزمان آقای هاشمی، مرحوم ربانی شیرازی، مرحوم ربانی املشی - با هم می‌نشستیم و در مورد قضایای گوناگون مشورت می‌کردیم. گفتیم که امام، دو سه روز دیگر یا مثلاً فردا وارد تهران می‌شوند و ما آمادگی لازم را نداریم. بیاییم سازماندهی کنیم که وقتی ایشان آمدند و مراجعات زیاد شد و کارها از همه طرف به این‌جا ارجاع گردید، معطل نمانیم. صحبت دولت هم در میان نبود.

ما عضو شورای انقلاب بودیم و بعضی هم در آن وقت، این موضوع را نمی‌دانستند و حتی بعضی از رفقا - مثل مرحوم ربانی شیرازی یا مرحوم ربانی املشی - نمی‌دانستند که ما چند نفر، عضو شورای انقلاب هم هستیم. ما با هم کار می‌کردیم و صحبت دولت هم در میان نبود؛ صحبت همان بیت امام بود که وقتی ایشان وارد می‌شوند، مسئولیتهایی پیش خواهد آمد. گفتیم بنشینیم برای این موضوع، یک سازماندهی بکنیم. ساعتی را در عصر یک روز معین کردیم و رفتیم در اطاقی نشستیم. صحبت از تقسیم مسئولیتها شد و در آن‌جا گفتم که مسئولیت من این باشد که چای بدهم! همه تعجب کردند. یعنی چه؟ چای؟ گفتم: بله، من چای درست کردن را خوب بلدم. با گفتن این پیشنهاد، جلسه حالی پیدا کرد. می‌شود آدم بگوید که مثلاً قسمت دفتر مراجعات، به عهده‌ی من باشد. تنافس و تعارض که نیست. ما می‌خواهیم این مجموعه را با همدیگر اداره کنیم؛ هر جایش هم که قرار گرفتیم، اگر توانستیم کار آن‌جا را انجام بدهیم، خوب است.

این، روحیه‌ی من بوده است. البته، آن حرفی که در آن‌جا زدم، می‌دانستم که کسی من را برای چای ریختن معین نخواهد کرد و نمی‌گذارند که من در آن‌جا بنشینم و چای بریزم؛ اما واقعاً اگر کار به این‌جا می‌رسید که بگویند درست کردن چای به عهده‌ی شماست، می‌رفتم عبایم را کنار می‌گذاشتم و آستینهایم را بالا می‌زدم و چای درست می‌کردم. این پیشنهاد، نه تنها برای این بود که چیزی گفته باشم؛ واقعاً برای این کار آماده بودم.

بیانات در مراسم تودیع کارکنان نهاد ریاست جمهوری ۱۳۶۸/۰۵/۱۸

مسئول عقیدتی سیاسی گروهان ژاندارمری زابل هم می‌شوم

قبل از رحلت حضرت امام که دوران ریاست جمهوری در حال اتمام بود، دست و پایم را جمع می‌کردم. مکرر مراجعه می‌کردند و بعضی از مشاغل را پیشنهاد می‌نمودند. آدمهای بی‌مسئولیت، این مشاغل را پیش خودشان به قد و قواره‌ی من بریده و دوخته بودند! ولی من گفتم که اگر یک وقت امام به من واجب کنند و بگویند شما فلان کار را انجام دهید؛ چون دستور امام تکلیف است و برو برگرد ندارد، آن را انجام می‌دهم. اما اگر چنانچه تکلیف نباشد - و من از امام خواهش خواهم کرد که تکلیفی به من نکنند تا به کارهای فرهنگی بپردازم - دنبال کارهای فرهنگی می‌روم.

قبل از رحلت حضرت امام (اعلی‌الله‌مقامه) که ماههای آخر مسئولیت من بود، با خودم فکر می‌کردم که به کارهای فرهنگی مشغول خواهم شد. این، گرایش اصلی ماست که دوست می‌داریم به کارهای فرهنگی بپردازیم. ذهنیت من، آقای مهندس موسوی و بعضی دیگر از دوستان، غالباً همین‌طوری است؛ یعنی کشش اصلیمان به سمت کارهای فرهنگی است، مگر این‌که مسئولیتی بر دوشمان قرار بگیرد و بر ما واجب بشود.

البته، همان وقت هم در جمعی گفتم که اگر بر من واجب و تکلیف بشود که در سمت ریاست عقیدتی، سیاسی گروهان ژاندارمری زابل - که می‌دانم آن‌جا گروهانی هست و عقیدتی، سیاسی هم دارد - مشغول شوم، می‌رفتم و مشغول می‌شدم. واقعاً هر جا که انسان کار کند، احساس نمی‌کند که از مجموعه‌ی کارآمدها و مجربین کاری این نظام جداست.

بیانات در مراسم تودیع اعضای هیأت دولت ۱۳۶۸/۰۵/۱۸

قوانین مبهم و رشوه

همین چند روز پیش شنیدم که یک نفر برای کارش به جایی مراجعه کرده بود و آن طرف هم برای انجام کار این فرد، رشوه می‌خواست است. مراجعه‌کننده رشوه نداده و آن طرف هم گفته من می‌دانم که تو حزب‌اللّهی هستی و حتماً به یک ارگان و جایی ارتباط داری که این‌طور قرص و محکم حرف می‌زنی؛ اما آیا این پول را می‌دهی یا نمی‌دهی؟ اگر بدهی، طبق این بخشنامه عمل می‌کنم و کارت انجام می‌شود و اگر ندهی، طبق بخشنامه‌ی دیگر عمل می‌کنم که کارت انجام نشود! یعنی دو بخشنامه وجود دارد و راه برای من باز است! اینها قوانین مبهمی است که از متن آن می‌شود دو بخشنامه‌ی متناقض درآورد، یعنی اگر پول داد، این مأمور دولتی «له‌الخيار» می‌تواند بر طبق این بخشنامه عمل کند و اگر نداد، می‌تواند بر طبق آن بخشنامه عمل نماید. من نگاه می‌کنم که تو چه کسی هستی؛ اگر آدم خوب و خوش‌اخلاق و پول‌بده‌یی هستی، بر طبق این بخشنامه عمل می‌کنم و اگر آدم بداخلاق و سختگیری هستی، بر طبق آن بخشنامه عمل می‌نمایم!

بیانات در دیدار مسئولان قوه‌ی قضاییه ۱۳۶۸/۰۶/۲۰

قاضی متخلف را در همان شهر شلاق بزنید و به مسند برگردانید!

یادم می‌آید که در اوایل دوران ریاست جمهوری، جمع آقایان شورای عالی قضایی، پیش من تشریف آوردند. در آن جلسه، صحبت از قاضی‌یی شد که در شهری تخلفی کرده بود. من نظر خودم را درباره‌ی او مطرح کردم و گفتم سلیقه‌ام این است، شما آن را ارزیابی کنید و ببینید که آن را قبول دارید یا نه؟ گفتم: آن قاضی را در همان شهری که این تخلف را کرده، محاکمه کنید. اگر شلاق یا زندان و یا هر چیز دیگر است، در همان‌جا حکم را بر او اجرا کنید و بعد هم در همان شهر، او را دوباره بر مسند قضاوت بگذارید. گفتند: این کار، تشکیلات قضایی را تضعیف می‌کند. گفتم: به نظر من تقویت است؛ زیرا آن دادستان و یا حاکم شرعی که به خاطر تخلف، آن‌جا کتک را می‌خورد، بعد که پشت آن مسند قضا نشست، خواهد گفت ببینید، مسأله‌ی قوه‌ی قضاییه این است؛ من حتی فاسد شدم، با من این کار را کردند. بنابراین، خودش دیگر اشتباه نخواهد کرد. این، انتقام و نعمت الهی است. او دیگر جرأت نمی‌کند علی‌الظاهر تخلف نماید؛ مگر آدمهای واقعاً مریض که تخلف می‌کنند. با اعمال این قاطعیت، دیگران هم خواهند گفت که ببینید، قوه‌ی قضاییه این است و چنین متخلفانی را خودش مجازات می‌کند.

بیانات در دیدار مسئولان قوه‌ی قضاییه ۱۳۶۸/۰۶/۲۰

«خلیج عربی» دروغ است

اخیراً کویته‌ها اطلس تاریخ اسلام را درست کرده‌اند که از محتوایش اطلاعی ندارم؛ ولی از لحاظ طبع، کتاب خیلی بزرگی است. پارسال، امیر کویت دو نسخه از آن را برای من فرستاد که من یک نسخه‌اش را به کتابخانه‌ی نهاد ریاست جمهوری دادم و نسخه‌ی دیگر را در کتابخانه‌ی خودم نگه داشتم. اطلس تاریخ اسلام توسط کویته‌ها درست شده که تقریباً بدون استثنا مورد استفاده‌ی همه‌ی مسلمانهاست. این که می‌گویم تقریباً، به این دلیل است که «خلیج فارس» را «خلیج عربی» نوشته است که اگر الان به ما پول دستی هم بدهند، حاضر نیستیم این کتاب را در کتابخانه‌های خودمان ترویج و یا به فارسی ترجمه کنیم؛ چون «خلیج عربی» دروغ است. اگر یک وقت خواستیم این را برگردانیم، حتماً «خلیج فارس» خواهیم نوشت. البته، یک جا هم از دستشان در رفته و تصویر یکی از نقشه‌های قدیمی را چاپ کرده‌اند و «الخلیج الفارسی» را به کار برده‌اند. با این که همه جا و در همان نقشه‌های قدیمی، این اصطلاح را عوض کرده‌اند، ولی یک جا تصادفاً برای اتمام حجت، در این کتاب به این بزرگی و با این همه خرج چاپ، اصطلاح «الخلیج الفارسی» را نوشته‌اند.

غرضم این بود که گاهی اوقات تاریخ و جغرافیا را می‌نویسند، اما نکته‌یی در آن هست که ما نسبت به آن حساسیم. حالا این از جهت ملیش بود که البته الان خلیج فارسی و عربی برای ما فقط ملی هم نیست؛ سیاسی و اعتقادی هم است.

بیانات در دیدار با اعضای بنیاد دائرةالمعارف اسلامی ۱۳۶۸/۰۷/۳۰

امروز مراجع به ضرورت‌های حوزه آشنا هستند

خوشبختانه، مراجع ما موافقت کردند. امروز، مراجع ما مثل مراجع دوران مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی نیستند که فقط به تدریس فقه و اصول راضی باشند. خاطره‌ی را مرحوم آقای تهامی (رضوان‌الله‌علیه) می‌گفتند که همین نکته را ثابت می‌کند. ایشان می‌گفتند که جلسه‌ی با مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی برگزار کردیم و در آن جلسه مطرح شد که طلبان برنامه و نظام پیدا کنند و بعضی از علوم جدید را بخوانند و زبان خارجی یاد بگیرند. ایشان هم اجمالاً موافقت کردند و بنا شد طرحی فراهم بکنیم. جلسه‌ی دوم که خدمت ایشان رفتیم، در اتاق بیرونی به انتظار نشستیم. ایشان از اتاق شخصی خود تشریف آوردند و در چارچوب در ظاهر شدند. ما بلند شدیم و احترام کردیم. ایشان در حالی که قبای دگمه نبسته بر تن داشتند، گفتند که من نمی‌خواهم بیایم بنشینم؛ فقط خواستم نکته‌ی را به آقایان بگویم و آن این است که این پول و شهریه‌ی که من به طلبان می‌دهم، ملک شخصی من است. به این صورت که آن را قرض می‌کنم، بعد که وجوهات آمد، قرض خودم را ادا می‌کنم. بنابراین، شهریه‌ی که من می‌دهم، ملک من است و من راضی نیستم که کسی این سهم امام و شهریه را مصرف کند؛ در حالی که غیر از فقه و اصول چیز دیگری را در حوزه بخواند. ایشان، این مطلب را گفتند و در را بستند و رفتند. آقای تهامی می‌گفتند: ما همین‌طور متحیر ماندیم چه کنیم. ما آمده بودیم با ایشان ترتیبات دروس جنبی و کلام و تفسیر و اخلاق و زبان انگلیسی و امثال اینها را بدهیم و ایشان هم همین‌طور سراپا جوابمان را دادند و تشریف بردند!

البته، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع بزرگوار عالم شیعه است و حق فراوانی هم به گردن اسلام و تشیع و روحانیت و فقاہت دارد. ما به ایشان اعتراضی نداریم. تشخیص ایشان این بوده؛ لیکن امروز مراجع این‌گونه نیستند. امروز، مراجع به ضرورت‌هایی که حوزه با آنها مواجه است، آشنا هستند و برای آن‌که حوزه را - آن‌چنان که نیاز زمان است - سازماندهی بکنند، آماده‌اند. من، این نکته را از روی قراین تقریباً علمیه و از روی سوابق گذشته عرض می‌کنم. ما که آن وقتها در قم بودیم و افکار آقایان را از نزدیک می‌شناختیم، می‌دانیم که الان خوشبختانه وضعیت گذشته وجود ندارد و مراجع ما الان با این برنامه‌ریزی و آینده‌نگری موافقت و در این زمینه‌ها همکاری و تدبیر و ابتکار عمل و پشتیبانی و عزم و تصویب و تأیید را خواهند داشت.

بیانات در دیدار مجمع نمایندگان طلبان و فضلالی حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۱۳۶۸/۰۹/۰۷

پایه‌گذاری هفته وحدت در تبعید

ما با بعضی از شما سوابق دوستی زیادی هم داریم و از سالهای قبل، با هم نشستیم و برخاستیم و درباره‌ی مسائل دنیای اسلام بحث کردیم. بد نیست این نکته را در این‌جا بگویم که نطفه‌ی اصلی هفته‌ی وحدت - که حالا بحمدالله سالهاست تشکیل می‌شود - قبل از پیروزی انقلاب شکل گرفت. ما در سال ۵۷ قبل از پیروزی انقلاب، با این آقای مولوی قمرالدین در ایرانشهر مذاکره کردیم که بیاییم یک عید دوطرفه داشته باشیم و از دوازدهم تا هفدهم ربیع را جشن بگیریم. مذاکره‌اش در آن وقت انجام شد که اتفاقاً همان روزها هم بود که در ایرانشهر سیل آمد و جشن و همه چیز ما را برد. البته، آن سیل هم یکی از الطاف خفیه‌ی الهی بود و ما را با وضع زندگی مردم بیشتر آشنا کرد. داخل کپر‌ها و خانه‌ها رفتیم و وضع زندگی مردم را از نزدیک دیدیم. قبل از آن، چند ماه در ایرانشهر بودیم؛ اما ظاهر قضیه را می‌دیدیم. مردم، ما را نمی‌شناختند و ما هم مردم را نمی‌شناختیم. بعد که سیل آمد، هم ما مردم را شناختیم و هم مردم قدری با ما آشنا شدند.

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون حوزه‌های علمیه‌ی اهل سنت ۱۳۶۸/۱۰/۰۵

شمشیر نامرئی

وقتی از تقیه صحبت می‌کنیم، ممکن است بگویید تقیه متعلق به آن زمانی بود که دولت مسلطی بر سرکار بود و ما هم مخفی بودیم و از ترس او چیزی نمی‌گفتیم. نه، همان‌وقت هم تقیه مسأله‌ی ترس نبود. «التَّقِيَةُ ترس المؤمن»: تقیه سپر مؤمن است. سپر را کجا به کار می‌برند؟ سپر در میدان جنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد و به هنگام درگیری به کار می‌آید. پس، تقیه در زمینه‌ی درگیری است؛ چون ترس و حرز و سنگر و سپر است.

همان وقت هم این‌گونه بود. وقتی تقیه می‌کردیم، معنایش این بود که ضربه‌ی شمشیر را بر پیکر نحس دشمن وارد می‌کردیم؛ اما طوری که او نه شمشیر و نه دستی که شمشیر را گرفته و نه بلند کردن و نه فرود آمدن آن‌را ببیند و بفهمد، بلکه فقط دردش را احساس کند. تقیه، این بود. آنهایی که در آن روز تقیه می‌کردند، همین‌طور تقیه می‌کردند. آنها مخفیانه و دور از چشم دشمن، در خانه‌های پنهان، با هزار ملاحظه و مراقبت، مثلاً اعلامیه تنظیم می‌کردند که وقتی پخش می‌شد، بکلی آبروی نظام را می‌برد. این کار، مثل ضربه‌ی شمشیر بود که وقتی بلند می‌شد، بر کمر و فرق دشمن می‌خورد. بنابراین، تقیه می‌کردیم؛ یعنی نمی‌گذاشتیم که دشمن بفهمد چه کاری انجام می‌گیرد. تقیه سپر بود و تقیه‌کننده پشت سپر مخفی می‌شد. معنای تقیه این است. الان هم همین معنا را می‌دهد.

در حال حاضر، استکبار جهانی دارای قدرتی است و شما هم مقاصدی دارید و می‌خواهید کارهایی انجام دهید. هیچ لزومی ندارد که هرکسی دایم از تریبون‌ها اعلام کند و مسابقه بگذارد که فلان کار را می‌خواهیم بکنیم و بعد هم نکند!

یکی از رهبران مسلمان پخته‌ی واردی که من در طول مدت کارهای سیاسی دیدم، «سکوتره» بود. او آدم بسیار وارد و پخته و مطلعی بود. در چند سفری که به تهران آمده بود و ملاقاتهای متعددی که با او داشتم، خیلی شیفته‌ی انقلاب بود. او گرچه ضعیف بود و نتوانسته بود راه خودش را برود و «گینه کوناگری» را آن‌طور که ایده‌اش بود و دوست می‌داشت، درست کند و بسازد و گرچه استکبار کت بند و از طرق مختلف محاصره‌اش کرده بود، ولی انسان موفق و سالمی بود و درست می‌فهمید. او این انقلاب را خیلی دوست می‌داشت و حقیقتاً از ته دل به امام ارادت داشت.

در ملاقاتهایی که با او داشتم، حرفهایی از او شنیدم که خیلی درست بود. البته ما از خیلها حرف شنیدیم، ولی این با آنها متفاوت بود. این‌گونه تصور نشود که او برای خوش‌آمد ما حرفی گفته و ما هم باورمان آمده‌است. نه، من در این دهساله با افراد زیادی نشستیم و برخاستیم و حرف زدیم و شنیدیم. بعضیها حرف می‌زنند، ولی از زبانشان تجاوز نمی‌کند؛ اما بعضیها این‌طور نیستند. این حقیقت قابل تشخیص است. بنابراین، او راست می‌گفت.

یک وقت به من گفتم: «فقط شما یک عیب دارید و آن این است که دائماً همه‌ی کارها را می‌گویید و مطرح می‌کنید. همه‌ی کارها که گفتن ندارد. چرا می‌گویید؟ می‌گویید که چه بشود؟». شاید من در سال اول ریاست جمهوری که این حرف را از او شنیدم، اصلاً از ته دل قبول نکردم. با خودم می‌گفتم که این دنیا، دنیایی نیست که او خیال کند ما اگر چیزی را گفتیم، دنیا می‌فهمد و اگر نگفتیم، نمی‌فهمد و گفتن ما مشکلی به وجود آورد. بعداً تجربه‌ها به من نشان داد که او پخته بوده و می‌فهمیده است.

من حالا عقیده‌ام همین است. بعضی از برادران، در جاهایی خیال می‌کنند فقط خودشان هستند و به همین خاطر، مطالب و اهداف و آرزوهایی را به زبان می‌آورند و می‌گویند که دشمن از آن سوء استفاده می‌کند. ما از این‌گونه حرفها داشتیم. شما باید مراقب باشید که بهانه به دست دشمن ندهید. الان دنیا، دنیای مهمی است. در این خصوص، وزارت خارجه و کسانی که با سیاست خارجی سروکار دارند و مجلس و بقیه‌ی اجزای دولت و بعضی از ائمه‌ی جمعه، در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارند. پس، مسأله‌ی «تقیه» بسیار مهم است که باید در کار سیاست خارجی به آن توجه کنیم.

بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام ۱۳۶۸/۱۱/۰۹

انسان حق ندارد خودش را دچار آفت کند

همان ماههای اول پیروزی انقلاب، یکی از عناصر سطح بالای نیروی هوایی، در وزارت دفاع پیش من آمد و گفت: این ارتش و صندوق عمومی مردم، یک میلیارد تومان خرج من کرده است. من این دوره‌ها را دیده‌ام و این تخصصها و آگاهیها را دارم. من آسان به این جا نرسیده‌ام. شما از این سرمایه بهره‌برداری کنید. تعدادی از این قبیل بودند. ما حرفی نداشتیم که اگر سرمایه‌ی متعلق به ملت است، آن را بگیریم و استفاده کنیم؛ چون متعلق به ملت بود. انسانها هم متعلق به جمعند. من و شما هم متعلق به جمعیم و برای خودمان نیستیم. انسان در یک حیثیت شخصی، متعلق به خودش است؛ اما در یک حیثیت جمعی و در یک دید عمومی - به یک معنا - متعلق به خود نیست، بلکه متعلق به آن مجموعه‌ی است که در آن قرار دارد. لذا حق ندارد خودش را از بین ببرد و یا دچار آفات و مشکلات بکند؛ چون به سرمایه‌ی جمع ضربه وارد می‌آید و صدمه می‌خورد. ما حرفی نداشتیم که اگر انسانی در خدمت جمع قرار می‌گرفت، آن را به عنوان ذخیره و سرمایه‌ی نگهداریم؛ لیکن دروغ می‌گفتند و دروغشان آشکار شد و البته گریختند و آنهایی که به عنوان جرمی، در دادگاههای انقلاب گرفتار نشدند، رفتند و بالاخره هم در خدمت انقلاب و مردم قرار نگرفتند. این، آن قشرها بودند؛ نه قشرهایی که زهر تبلیغات مسموم دشمنان اسلام در اعماق جان آنها فرو نرفته باشد و به عنوان مَهره‌ی در دست دشمنان ملت به کار گرفته نشده باشند. آنها حقیقتاً با همه‌ی وجود در اختیار اسلام و انقلاب و ملت قرار گرفتند.

بیانات در دیدار فرمانده و جمع کثیری از پرسنل نیروی هوایی ارتش ۱۳۶۸/۱۱/۱۹

همه‌ی اینهایی که در این جا نشسته‌اند، از امریکا می‌ترسند!

این خاطره را بارها نقل کرده‌ام که در یکی از مجامع بین‌المللی که نطق خیلی پُرشوری در آن جا علیه تسلط قدرتها و نظام سلطه در دنیا ایراد کردم و امریکا و شوروی را در حضور بیش از صد هیأت نمایندگی و رؤسای دولتها، به نام کوبیدم و محکوم کردم، بعد از آن نطق، عده‌ی زیادی آمدند تحسین و تصدیق کردند و گفتند: همین سخن شما درست است. یکی از سران کشورها که یک جوان انقلابی بود - و البته بعد هم او را کشتند - نزد من آمد و گفت: همه‌ی حرفهای شما درست است، منتها من به شما بگویم که به خودتان نگاه نکنید که از امریکا نمی‌ترسید؛ همه‌ی اینهایی که در این جا نشسته‌اند، از امریکا می‌ترسند! بعد سرش را نزدیک من آورد و گفت: من هم از امریکا می‌ترسم!!

بیانات در دیدار فرمانده و جمع کثیری از پرسنل نیروی هوایی ارتش ۱۳۶۸/۱۱/۱۹

فقط اسمش مردمی است

در یکی از سفرهایی که یکی دو سال قبل به یکی از همین کشورهای سوسیالیستی رفته بودیم، یکی از همراهان ما که از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی بود، با مقامات مجلس ملی آن کشور راجع به مجلس صحبت‌هایی کرده بود.

اطلاعاتی از مجلس ما به آنها داده بود و اطلاعاتی هم از مجلس آنها گرفته بود. ما نشسته بودیم و راجع به موضوعی صحبت می‌کردیم. ایشان، با یک قیافه‌ی خیلی جدی پیش ما آمد و گفت: ما چیزهای مهمی از این آقایان - که میهمانشان بودیم - یاد گرفتیم. او گفت: وقتی که راجع به مجلس با اینها صحبت کردیم، از اینها پرسیدیم که مجلس شما چگونه است و چند عضو دارد و چه مواقعی تشکیل می‌شود و رئیسش چگونه انتخاب می‌گردد؟ معلوم شد که مجلس ملی اینها، متشکل از افرادی است که به وسیله‌ی دستگاهها و سازمانهای حزبی وابسته به خود حکومت تشکیل می‌شود. یعنی مثلاً پانصد، ششصد نفر آدم به عنوان اعضا و نمایندگان کنگره، به وسیله‌ی همان دستگاههای حزبی انتخاب می‌شوند. بعد این افراد که نام تجمعشان کنگره‌ی ملی است، سالی دو مرتبه جلسه تشکیل می‌دهند!

شما ببینید در این کشور که فقط سالی دو مرتبه مجلس قانونگذاریشان تشکیل می‌شود، قانون را چه کسی وضع می‌کند؟ اختیار قانونگذاری دست کیست؟ دست همانهایی است که در رأس تشکیلات حکومت قرار دارند. اگر پرسید اسم حکومت شما چیست؟ می‌گویند: حکومت دموکراتیک سوسیالیستی؛ یعنی حکومت مردمی. اسمش مردمی است، در حالی که در هیچ امری از امور آن کشور، مردم دخالت ندارند و این، همان مردمی هستند که انقلاب را به پیروزی رساندند. اسم این کشورها هم کشور انقلابی است. همه‌ی انقلابهایی که ما در دنیا دیدیم و کشورهایی که بر اساس یک انقلاب، نظامی را به وجود آوردند، تقریباً به همین شکلی بودند که مطرح کردم.

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۱۱/۲۰

ما عاشق تلاوت شیخ مصطفی اسماعیل بودیم

من از این شیخ راغب مصطفی خاطره‌یی دارم که بد نیست آن را برای شما بگویم. ما حدود سالهای ۴۶ یا ۴۷ - یعنی تقریباً بیست و یکی دو سال قبل از این - در مشهد دنبال خواندن شیخ مصطفی اسماعیل در رادیوهای کشورهای عربی - مخصوصاً رادیو مصر - به دقت می‌گشتیم تا بلکه خواندن او را پیدا کنیم. البته نوارهایش هم در بازار نبود و در ایران هم رادیو قرآن وجود نداشت و ما مجبور بودیم از رادیوهای خارجی گوش کنیم. ما عاشق تلاوت شیخ مصطفی اسماعیل بودیم.

تلاوتهای او را پیدا می‌کردیم و گوش می‌کردیم. در آن زمان رفیقی داشتم - مرحوم آقا جعفر - که آقایان او را می‌شناسند. آن هم با من همین‌طور پای رادیو می‌نشست و گوش می‌کرد. یک روز من را دید و گفت: امروز در رادیوی مصر، صدای پسر شیخ مصطفی اسماعیل را پیدا کردیم! گفتم: چه طور، از کجا فهمیدی پسرش است؟ گفت: نام او راغب مصطفی است که پسر شیخ مصطفی اسماعیل می‌باشد! (او را به نام غلوش نمی‌شناخت). رفیق من، صدای فرزند مصطفی اسماعیل را ضبط کرده بود. من که گوش کردم، گفتم که قاعدتاً باید همان پسر شیخ مصطفی اسماعیل باشد؛ چون صدایش شبیه شیخ مصطفی اسماعیل است! تلاوت هم، تلاوت همان آیات معروف بود: «و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب»

بیانات در دیدار با شیخ راغب مصطفی غلوش و شیخ محمد بسیونی ۱۳۶۸/۱۱/۲۰

علاقه‌ی امام خمینی به دعای کمیل و مناجات شعبانیه

یک بار از ایشان (امام خمینی) سؤال کردم که در میان دعاهای معروف، به کدامیک از آنها بیشتر اُنس یا اعتقاد دارید؟ ایشان بعد از تأملی فرمودند: «دعای کمیل و مناجات شعبانیه».

وقتی که شما به این دو دعا مراجعه می‌کنید، با این که دعاهای دیگر هم - مثل ابوحمزه‌ی ثمالی و یا دعای امام حسین در روز عرفه و دعاهای فراوان دیگر - برقراری رابطه با خداست؛ اما در این دو دعا و مناجات، حالت استغفار و انابه و استغاثه و تضرع به پروردگار را به شکل عاشقانه‌ی آن مشاهده می‌کنید. دعای کمیل هم مناجاتی با خدای متعال است و رابطه‌ی محبت و عشق میان بنده و معبود را ترسیم می‌کند و این همان چیزی بود که امام بزرگوار ما، روح و دل خود را از آن روشن و منور می‌داشت.

سخنرانی در دیدار پاسداران ۱۳۶۸/۱۲/۱۰

خاطرات سال ۱۳۶۹



اقوام ایران منو، هوشیار باشند

اقوام ایرانی که همه برادروار، دست در دست هم در همه‌ی حوادث پایکدیگر بودند... یک خصوصیت، بر همه‌ی اینها امروز حاکم است و آن «حاکمیت ایران اسلامی» است که همه‌ی اینها را زیر پرچم اسلام و مفاهیم اسلامی و زیر نام زیبای ایران جمع کرده. اینها را می‌خواهند از هم جدا کنند، بداند همه، هشیار باشیم همه‌مان، کسانی نشسته‌اند دارند طراحی می‌کنند که این اقوام ایرانی را مقابل هم قرار بدهند.

۱۳۶۹

SHARH.ME.IR

این همان منبر شیخ انصاری است

امام فقید عظیم الشان (رضوان الله تعالی علیه) که حقاً از همه جهت اسوه بودند - این کلمه‌ی «همه جهت» را من باتوجه عرض می‌کنم - واقعاً از هر بعدی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند جا دارد که انسانها و طلاب علم و رواد طریق هدایت مردم، به ایشان اقتدا کنند. آن بزرگوار در قم، اولین روزی که برای درس روی منبر نشستند، من در درسشان حاضر بودم. ایشان قبلاً روی زمین می‌نشستند و درس می‌گفتند و بعد از چندی که جمعیت زیاد شد و طلاب می‌خواستند چهره‌ی ایشان را زیارت کنند و صدایشان را درست بشنوند، اصرار کردند که روی منبر بنشینند. گمان می‌کنم ایشان بعد از رحلت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (رضوان الله علیه) این را قبول کردند. تا آن بزرگوار حیات داشتند، ایشان منبر نشستند. این بزرگوار، آن روز را تماماً به نصیحت گذراندند. اولین مطلبی که بعد از «بسم الله» فرمودند، این بود که مرحوم آقای نائینی (رحمه الله علیه)، روز اولی که برای درس روی منبر نشست، گریه کرد و گفت: این همان منبری است که شیخ انصاری (ره) روی آن نشسته، حالا من باید روی آن بنشینم. ایشان از همین جا، شروع به نصیحت کردن طلاب کردند که بفهمید چه کاری می‌کنید و چه قدر این مسؤولیت سنگین است. البته جزییات فرمایشهای آن روز، الان در ذهنم نیست. ایشان در آن روز که این صحبتها را می‌کردند، در حد یک مدرس بزرگ و یک فقیه عالی مقام مهبای مرجعیت بودند. احساس مسؤولیت، این قدر مهم است. از آن جا بگیرد، تا معلمان و روحانیونی که در طبقات پایین تر هستند، تا برسد به یک مرثیه خوان و یک روضه خوان معمولی، که او هم در آن کاری که بر عهده گرفته، باید احساس مسؤولیت بکند. اگرچه رتبه‌ی وجودی شغل در مورد چنین کسی، به مراتب ضعیفتر از رتبه‌ی وجودی شغل در مورد یک مدرس عالی مقام است، لیکن این فرد هم باید احساس مسؤولیت بکند.

بیانات در جمع فضلا و طلاب و روحانیون مشهد ۱۳۶۹/۰۱/۰۴

پله‌های منبر هم حرمت دارند

یک وقت در جمع آقایان گفتم، شاید هم خودتان دیده باشید که محدث عالی مقام، مرحوم آقا میرزا حسین نوری (رضوان الله تعالی علیه)، کتابی به نام «لؤلؤ و مرجان» دارند. دنباله‌ی اسم لؤلؤ و مرجان، این است: در شرایط پله‌ی اول و دوم منبر روضه‌خوانان. ایشان یک کتاب نوشته است که نگویند حالا ما که ادعای علم و اجتهاد و ارشاد مردم را نداریم؛ فقط روضه‌خوانیم! سابق که این منبرهای چند پله بود، همه نمی‌رفتند که آن بالای منبر بنشینند. وعاظ درجه‌ی اول این کار را می‌کردند، لیکن متوسطان و پایینها، همین پله‌ی اول می‌نشستند و این حرمت را نگه می‌داشتند. کار خوبی هم بود، حالا هم خوب است که همین مراعاتها بشود و هر کسی حد خودش را رعایت بکند. تا همین زمانهای ما هم بود. مثلاً یک نفر که فقط مسأله می‌گفت، آن بالا نمی‌رفت. همین فرد، اگر می‌خواست از روی کتاب مسأله‌ی بگوید، یا اگر یک نفر می‌خواست روضه بخواند، پله‌ی اول و دوم می‌نشست. همین هم شرایطی دارد. پس، ببینید که احساس مسؤولیت باید باشد.

بیانات در دیدار روحانیون مشهد ۱۳۶۹/۰۱/۰۴

آخوندی که خاطرش برای رژیم سلطنت عزیز بود

هر کسی که به خط انقلاب و اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیکتر است، به ضربات و حملات و تهمت‌ها و هوچیگریها و سوءقصد‌ها و بدجنسیها و موزیگریهای جناح استکبار هم نزدیکتر است. با هر آخوندی بد نیستند؛ با بعضی از آخوندها خیلی هم خوبند؛ همچنان‌که در دستگاه سلطنت هم همین‌طور بود. آن دستگاهی که می‌خواست ریشه‌ی روحانیت را بکند، خاطر بعضی از آخوندها را هم می‌خواست! به آخوندهای درباری پول می‌داد و به آنها سفارش می‌کرد که عمامه‌تان را یک مقدار بزرگتر و ریشتان را هم یک مقدار بلندتر کنید! اینها را دیده بودیم، ما از اینها خبر داریم. رژیم طاغوت، خاطر این‌گونه روحانیون را هم می‌خواست و با آنها ملاقات هم می‌کرد.

البته چون ذات آن دستگاه، ذات متکبر و خبیث و رذلی بود، محبت و نوکری آن علما را، آن‌چنان‌که باید و شاید هم قدردانی نمی‌کرد. همانهایی که نوکر آن دستگاه بودند، به مردم و به بقیه‌ی روحانیون، زبان‌شان دراز بود و زور می‌گفتند؛ اما به خود دستگاه نه! خود آن رأس طغیان و نوکران رده‌ی بالایش، تحقیر و بی‌محلی و بی‌احترامیشان هم می‌کردند. می‌دیدند که اینها چه قدر پستند! این را هم ما اطلاع داشتیم.

بیانات در دیدار روحانیون مشهد ۱۳۶۹/۰۱/۰۴

مسئله‌ای در شعر که برای من حل نشده است

شعر نیمایی، آن ضرورت را بیان می‌کرد و می‌گفت من می‌خواهم مطالب و مفاهیمی را که جدید است، بیان کنم؛ ولی اینها در آن قالبها نمی‌گنجد. بنابراین، من مجبورم که این افعیل را کم یا زیاد کنم. یعنی به کمک کم و زیاد کردن افعیل، هم مقصود خودم را بیان کنم و هم اصلاً دستم باز باشد و یک وقت وزن و قافیه، من را محدود نکند. بنابراین، آن درست است؛ اما این شعر سپید - که البته ما اسم آن را شعر آزاد می‌گذاریم، زیرا شعر سپید وزن دارد؛ یعنی همان شعر نیمایی - چه ضرورتی را ایجاد می‌کند که ما بکلی وزن را بشکنیم؟ شما می‌توانید همین مضمون را در یک چیز موزون بیاورید.

این مسأله، برای بنده‌ی حقیر که با شما صحبت می‌کنم، حل نشده است. البته سالهاست که این فکر وجود دارد و متعلق به حالا هم نیست. حدود سال ۴۰ در این فکر بودیم و روی آن، بحث و مطالعه و صحبت کردیم؛ ولی به نتیجه‌ی دست پیدا نکردیم. درعین حال، چون شعر و عروض نیمایی وزن دارد، آن را قبول داریم.

بیانات در دیدار شعرای مشهد ۱۳۶۹/۰۱/۰۶

امام بعد از رمضان نورانی تر می شد

اصل قضیه این است که ما بتوانیم در ماه رمضان، این سیرِ الی الله را بکنیم و می شود. عرض کردم، گاهی که پس از پایان ماه رمضان، خدمت امام (رضوان الله تعالی علیه) می رسیدم، برایم محسوس بود که ایشان نورانیتر شده اند و حرف زدن و نگاه و اشاره و حرکت دست و اظهارنظرشان، با قبل از ماه رمضان فرق کرده است. دوره ی ماه رمضان، برای یک انسان مؤمن و والا، این طوری است. آن قدر به او و به قلب و باطنش، نورانیت می بخشد که انسان این را در مشاهده ی حضوری او حس می کند و از حرف زدنش می فهمد که نورانیتر شده است. بندگان خدا همین طورند. ما باید از این فرصت، خیلی استفاده کنیم.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۶۹/۰۱/۱۸

به مکتب رفتم و قرآن یاد گرفتم

مکتبهای قرآن، بچه‌های چهارساله و پنجساله را قرآن درس می‌داد. من خودم در سن پنجسالگی به مکتب رفتم و قرآن یاد گرفتم. امثال من، در همان مکتبی که ما می‌رفتیم، زیاد بودند و اصلاً مکتبخانه‌ها همین‌طور بود. این مکتبخانه‌هایی که رژیم منحوس پهلوی، شجاعت و شهامت بخرج داد! و رعد و برق کرد و آنها را برچید، خانه‌هایی برای تعلیم قرآن بودند. یک زن یا مردی می‌نشست، بچه‌های مردم را قرآن یاد می‌داد، بعد این بچه‌ها در جامعه‌ی می‌افتادند که در آن، سواد و علم و فرهنگ، متعلق به عده‌ی خاصی بود؛ اما قرآن را بلد بودند.

بیانات در دیدار قاریان ۱۳۶۹/۰۱/۱۹

هیچ وقت با مردم همدلی نداشتند

یک وقت شاید به بعضی از آقایان این قضیه را دوستانه گفته باشم که در سالهای اول انقلاب که شور و هیجان و جوشش عجیبی وجود داشت، با یکی از این شعرای سابق صحبت می‌کردم. او حقاً آدم بی‌ارزشی بود و ثابت کرد که از لحاظ ارزشهای انسانی و اجتماعی و معنوی و تاریخی، واقعاً بی‌ارزش است. افرادی همچون او، نه پس از پیروزی انقلاب، که در دوران مبارزات مردم هم نشان دادند که خیلی سبک و کم‌وزن هستند؛ هرچند طبع شعرشان بعضاً خوب بود. من به او گفتم: الان واقعاً انتظار مردم و انقلاب و کشور از شما، این است. او به من گفت: ما فکر می‌کنیم که شاعر بایستی بر سلطه باشد، نه با سلطه! این، معیاری شده بود که باید بر سلطه بود، نه با سلطه. یعنی اگر پیامبر(ص) یا امیرالمؤمنین(ع) هم در رأس کار بودند، آدم باید به آنها بد بگوید؛ چون باید بر سلطه بود، نه با سلطه! خود این معیار، نشان‌دهنده‌ی بیماری و عدم سلامت شخص است. من به او گفتم: اشکالی ندارد، شما بر سلطه باش. امروز ملت ایران، مجموعه‌ی مستضعفی هستند که با سلطه‌های ظالم جهانی دارند می‌جنگند. سالها به ما زور گفتند، قرن‌ها به ما ستم کردند. بعد از قرن‌ها، این ملت سری بلند کرده‌اند و با فداکاری و با خطر کردن، راهی را انتخاب کرده‌اند و دارند می‌روند؛ اما نمی‌گذارند، اذیت می‌کنند، روی مردم فشار وارد می‌آورند، واقعاً نامردمی می‌کنند و قوانین انسانی را زیر پا می‌گذارند. به او گفتم: این سلطه است؛ با این سلطه بجنگ. البته معلوم بود که آماده نیستند و نمی‌خواهند چنین کاری را بکنند؛ به خاطر این که هیچ وقت با مردم همدلی نداشتند. این آقایانی که در آن دوران اختناق، داعیه‌ی مبارزه‌ی فرهنگی داشتند، غالباً اهل مبارزه نبودند. ادعایشان یک دروغ و یک فریب بود، وسایل فریب هم آن روز در این جا فراهم بود، بعد هم همین طور ادامه پیدا کرد.

بیانات در دیدار با شعرای سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۶۹/۰۱/۳۱

رؤیت هلال روی پشت بام مدرسه بزرگ آخوند در نجف

استهلال چیز مهمی است. اول ماه، برای انسان چگونه ثابت می‌شود؟ در این خصوص، چند راه ذکر کرده‌اند: یکی رؤیت است. البته به شرط این‌که جای ماه را بدانید و وارد باشید؛ یک مقدار آشنایی لازم دارد. یکی از علمای تهران - که خداوند رحمتش کند - می‌گفت: روی پشت بام مدرسه‌ی بزرگ آخوند در نجف، روز آخر ماه رمضان طلبه‌ها استهلال می‌کردند. مرد مسنی هم نشسته بود و بساط افطارش را پهن کرده بود؛ ولی او استهلال نمی‌کرد. طلبه‌های جوان یک طرف ایستاده بودند و به گوشه‌یی نگاه می‌کردند؛ بعد هم ماه را دیدند و به همدیگر نشان دادند. وقتی که خواستند از پشت بام پایین بروند، از کنار آن مرد مسن عبور کردند. یکی گفت که - مثلاً - آشیخ محمد! تو نیامدی استهلال بکنی؟ گفت: شما ماه را دیدید؟ گفتند: بله. گفت: کجا بود؟ گفتند: آن‌جا. پیرمرد سری تکان داد و گفت: حالا آن طرف را نگاه کنید. وقتی که طلبه‌ها نگاه کردند، دیدند که ماه آن‌جاست! جالب است که همه نیم ساعت خودشان را سرگرم کرده بودند، چیزی هم دیده بودند، به همدیگر هم نشان داده بودند و باورشان هم آمده بود که ماه خیلی بلند و خوب و روشن و بی‌غباری را دیده‌اند!

سخنرانی در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز سی‌ام ماه مبارک رمضان) ۱۳۶۹/۰۲/۰۶

استهلال در مشهد رایج بود

در حال حاضر، متأسفانه خیلی کم معمول است که استهلال کنند؛ سابق بیشتر بود. بخصوص من در مشهد می‌دیدم که استهلال خیلی رایج بود. معمول بود که در شب مظنون به اول شوال، مردم دسته دسته در گذرها، در خیابانها، سر بازارها، روی پشت بامها، مخصوصاً پشت بام مساجد جمع می‌شدند، تا ماه را ببینند. پس، یادتان باشد که باید این عادت را در خودمان به وجود بیاوریم که همه‌ی ماهها، بخصوص این ماههای حساس - مثل ماه شوال، ماه رمضان و ماه ذیحجه - را مواظب باشیم و اول ماه را به دست بیاوریم.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۶۹/۰۲/۰۶

حضور مردم هر مقصودی را برآورده می‌کند

چند سال قبل از این - شاید پنج یا شش سال پیش - در سفری که من به آفریقا - کشورهای خط مقدم مبارزه‌ی با نژادپرستی در آفریقای جنوبی - داشتم، با چند نفر از سران و سیاستمداران و چهره‌های معروف سیاسی و مردمی آن منطقه، گفتگو کردم. با یکی از برجسته‌ترین سیاستمداران آفریقا و چهره‌های مردمی، این مطلب را در میان گذاشتم و گفتم، راه علاج این منطقه و نابودی این رژیم ظالم زورگوی آفریقای جنوبی - که وضعیتش در آن روز، از امروز خیلی سخت‌تر بود؛ به خاطر آن شخصی که آن روز در آن کشور برسر کار بود - این است که اکثریت مردم، همان تجربه‌ی بی‌را که ملت ایران عمل کردند، اعمال کنند. اکثریت قاطع مردم آن‌جا، بومیان سیاه‌پوستند. حکام معتقد به نژادپرستی و حاکمیت سفیدپوستان، یک اقلیت کوچکنند. حتی سفیدپوستانی در آن‌جا هستند که با سیاه‌پوستان هم‌فکر و هم‌عقیده‌اند؛ اما آن حکومت جائز، همچنان می‌تاخت و می‌راند که هنوز هم تقریباً همان‌طور است. من گفتم این مردم، برای این مبارزه‌ی اساسی، سلاح نمی‌خواهند؛ فقط حضور آنها در خیابانها لازم است که بیرون بیایند. ملت - به معنای ملت - نشان بدهد که با آن نظام ظالم تبعیضگرِ ضد همه‌ی حقایق بشری و حقوق بین‌المللی مخالف است. گفتم در ایران، این حادثه اتفاق افتاد و فقط ملت به خیابانها آمدند. البته مردم مقاومت کردند، کشته شدند، عزیزانشان را از دست دادند، جانشان را فدا کردند؛ اما خسته نشدند. این، خصوصیت حضور عظیم مردمی است که هر مقصودی با آن برآورده می‌شود.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۶۹/۰۲/۰۷

نان گندم پیدا نمی شد

من چند سال قبل از این، به مناسبتی در یک صحبت تلویزیونی گفتم که بعد از دوران جنگ (در سالهای ۱۳۲۰) - که من خیلی کوچک بودم، اما اجمالاً یادم می آید - با این که آن وقت در ایران جنگ نبود، بلکه در دنیا جنگ بود و به ایران ربطی نداشت، اما باد جنگ که به ایران خورده بود، تا مدتها نان گندم پیدا نمی شد! ما در خانه ی خودمان، نان جو می خوردیم؛ نان گندم پیدا نمی شد که مردم بخورند. مردم، در شدیدترین وضع زندگی می کردند. قند و شکر پیدا نمی شد که مردم بتوانند چایی خود را با آن بخورند.

بیانات در دیدار جمعی از معلمان و کارگران ۱۳۶۹/۰۲/۱۲

نقشه شومی که کارگران نقش بر آب کردند

بحمدالله کارگران در کشور و جامعه‌ی ما، همان‌طوری که از آنها انتظار می‌رفت، عمل کردند. من از روزهای هجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست‌ویکم بهمن سال پنجاه‌وهفت، خاطرات عجیبی دارم که حالا وقت نقلش نیست. اجمالاً باید بگویم، آن روز ما فهمیدیم که سیاستهای جهانی، برای انقلاب اسلامی چه خواب خطرناکی دیده‌اند. این خواب شوم را می‌خواستند به وسیله‌ی کارگران تعبیر کنند و کارگران مسلمان ما، آن‌چنان با پشت دست به دهان اینها زدند که رفتند دیگر برگردند. این را من از نزدیک، به چشم خودم مشاهده کردم؛ روایت نیست.

آن روزی که هنوز پرچم رنگ‌ورورفته و پوسیده‌ی تفکرات الحادی مارکسیستی - که بحمدالله امروز دنیا، از شر افسون این تفکرات شیطانی خلاص شده است - کاملاً مثل امروز سقوط نکرده و نیفتاده بود، گروههای چپ و وابسته، تلاش زیادی می‌کردند، تا از کارگران استفاده کنند. از یک‌طرف، اینها به شکل بسیار مودیان‌یی عمل می‌کردند، و از یک‌طرف هم عناصر بازمانده و ته‌مانده‌ی بساط طاغوت، کم و بیش وجود داشتند.

کارگران ما، دو کار انجام دادند که در تاریخمان ماندنی است. یکی این که نگذاشتند گردش چرخ کارگاه بخوابد؛ همان مقداری که ممکن بود. حالا آن‌جایی که مسؤولان مربوطه، نتوانستند امکانات و مواد اولیه فراهم کنند، بحثی نیست؛ اما تا آن‌جایی که مواد اولیه و ماشین و افزار و کارگر بود، کارگر نگذاشت کار لنگ بشود.

بیانات در دیدار معلمان و کارگران ۱۳۶۹/۰۲/۱۲

ارتش و سپاه؛ دو بازوی نیرومند نظام

یک جمله‌ی کوتاه هم راجع به برادران عقیدتی، سیاسی عرض کنم. آن جمله، این است که برادران عقیدتی، سیاسی که در سپاه پاسداران مشغول خدمت هستند، این کار را بایستی خیلی مهم بشمارند؛ زیرا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، رکن رکین و پایه‌ی محکم دفاع از انقلاب و به تعبیر امام عزیزمان(ره)، یکی از دو بازوی نیرومند مسلح جمهوری اسلامی است. ایشان، دو بازویشان را این‌طور بلند کردند و به من فرمودند: یک بازو، ارتش است؛ یک بازو، سپاه. قوام سپاه، به روحیه‌ی انقلابی و ایمان این جوانان پُرشور و مؤمن است. این ایمان، بایستی هم حفظ بشود، هم تقویت گردد و هم از جهات اعتقادی و فکری، با روشن‌بینی و عمق فکری، همراه بشود. این کار را که عقیدتی، سیاسی می‌کند، وظیفه‌ی بسیار مهم است.

بیانات در دیدار کارگران و معلمان ۱۳۶۹/۰۲/۱۲

به امام بگو فدای سرتان

مادر اسیری - نمی دانم در تبریز بود، یا در جای دیگر - به من گفت که بچه‌ام اسیر بود، امروز خبر آمد که شهید شده است. شما برو به امام بگو که فدای سرتان، من ناراحت نیستم. این زن، وضع خیلی عجیبی داشت. دیدم جمعیت را می شکافد و می آید. نمی گذاشتند بیاید؛ من گفتم بگذارید بیاید، بینم چه می گوید. آمد این حرف را زد. از این حرف، من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. وقتی که خدمت امام آمدم، یادم هم رفت اول بگویم؛ بعد که بیرون آمدم، یادم آمد. به یکی از آقایانی که در آنجا بود، گفتم به امام عرض بکنید، یک جمله ماند. ایشان، پشت در حیات اندرونی آمدند، من هم به آنجا رفتم. وقتی حرف آن زن را گفتم، امام آنچنان چهره‌ی نشان دادند و آنچنان رقتی پیدا کردند و گریه‌شان گرفت که من از گفتنش پشیمان شدم. این، واقعاً خیلی عجیب است. ما این همه شهید دادیم، مگر شوخی است؟ هفتاد و دو تن از یلان انقلاب قربانی شدند، ولی او مثل کوه ایستاد و اصلاً انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است؛ حالا در مقابل این که یک اسیر را کشتند، چهره‌اش گریان می شود. اینها چیست؟ من نمی فهمم. آدم اصلاً نمی تواند این شخصیت و این هویت را توصیف کند. غرض، کار شما باید همه‌ی این جوانب را نشان بدهد.

بیانات در دیدار با اعضای ستاد برگزاری مراسم اولین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۶۹/۰۳/۰۱

انگار نه انگار انقلاب شده

من به کشورهای انقلابی جنوب آفریقا - که پنج، شش کشورند - رفته‌ام و با رهبران انقلابی اینها دیدار کرده‌ام و خانه‌ها و قصرها و زندگی و ذهنشان را دیده‌ام و ساعتها با آنها حرف زده‌ام و درست تجربه‌شان کرده‌ام. دیدم همان‌گونه که ما انتظار داریم - که بیش از آن، اصلاً نمی‌شود انتظار داشت - یک گروه با تفکر چپ، یک کودتای نظامی کرده‌اند و یک حرکت نظامی چریکی یا منظم انجام داده‌اند، بعد هم قدرت را در دست گرفته‌اند و جای قدرتمندان قبل از خودشان نشسته‌اند.

قصری که قبلاً حاکم پرتغالی در کشور موزامبیک در آن استقرار داشت و حکومت می‌کرد، همان قصری بود که «سامورا ماشل»، رهبر انقلابی موزامبیک - که بعد هم کشته شد - در آن‌جا زندگی می‌کرد. او از من هم در همان قصر پذیرایی کرد و من دیدم که وضع با گذشته فرق نکرده است. در آن‌جا فرشی بود که من مشغول نگاه کردن به آن شدم. گفت: این، از آن فرشهایی است که از زمان پرتغالیها مانده است. دیدم نه فقط در همان قصر و در همان زندگی و در همان تشریفات زندگی می‌کردند، بلکه به همان روش هم زندگی می‌کردند! انگار نه انگار که اینها یک گروه انقلابی و مردمیند؛ که واقعاً مردمی هم نبودند و اصلاً در آن‌جا از مردم خبری نبود.

ما وقتی می‌خواستیم وارد سالن میهمانی بشویم، دیدیم در کنار در بزرگی که این سالن را به سالن پذیرایی وصل می‌کرد، دو نفر ایستاده‌اند؛ درست مثل غلامهای افسانه‌یی در دربار سلاطین که در آن، حاکم پرتغالی هم همان‌طور زندگی می‌کرده است. واقعاً دو نفر غلام سیاه بودند. حالا این دو نفر، سیاه بودند؛ اما دیگر غلام نبودند؛ چون خود حاکم هم از همان گروه بود. این دو نفر مأمور با لباسهای مشخصی، غلامگونه دو طرف در ایستاده بودند و باید طوری عمل می‌کردند که وقتی سلطان - یعنی همین رهبر انقلابی - با میهمانش که من بودم، در مقابل این در می‌رسیدیم، این دو لت در به‌طور برابر و طاقباز، باز شده باشد و اینها در حال تعظیم باشند و همین کار را هم کردند! من لبخند می‌زدم و نگاه می‌کردم؛ بعد هم با او - که خودش را مثل همان حاکم پرتغالی، با همان ژستها گرفته بود - وارد سالن میهمانی شدیم. همه جا همین‌طور بود.

سخنرانی در دیدار با ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور ۱۳۶۹/۰۳/۰۷

باید آحاد مردم راه بیفتند

آن جاهایی که پیروزی پیش نمی‌آید، به دلیل این است که مردم نمی‌آیند. مردم باید بیایند. آمدن گروهی از مردم، فایده‌ی ندارد؛ باید آحاد مردم راه بیفتند؛ همانی که شما در ایران دیدید. آنهایی که متخلف شدند، گروه و نبذی از مردم بودند. نمی‌شود گفت گروهی از مردم آمدند؛ نه، متن مردم آمدند. سایر کشورها هم از ایران یاد گرفتند.

سال ۶۴ یا ۶۵ که از این حرفها هیچ خبری در دنیا نبود، به یکی از این سیاستمدارهای آفریقا، همین مطلب را گفتم. شخص خیلی عاقل و واردی به نام «موگابه» در آفریقا هست که از سیاستمداران خیلی پخته است و با ایران و انقلاب هم روابطش خیلی خوب است. خودش و کشورش زیمبابوه، همیشه با انقلاب ما همراه بوده‌اند. شخص او و افرادش، آدمهای خیلی عاقلی هستند و با دیگر کشورها - تا آنجا که ما دیده‌ایم - خیلی فرق دارند. من با او صحبت می‌کردم و همین مطلب را گفتم. آن وقت، ما راجع به کشور آفریقای جنوبی صحبت می‌کردیم. مطرح کردم که تجربه‌ی ما یک تجربه‌ی استثنایی است و به اعتقاد من، آفریقای جنوبی هم جز این راهی ندارد که مردم به خیابانها بریزند و نترسند و فضا را بر گروه حاکم تنگ کنند، تا بر آنها فشار قهری وارد بیاید. یعنی وقتی که همه‌ی محکوم‌علیهم، در مقابل عده‌ی کم حاکم آمدند و برخلاف میل آنها قرار گرفتند؛ یعنی نه به اداره‌شان رفتند، نه در دکانشان رفتند، نه به محل کار و کارگاهشان رفتند و به خیابانها آمدند، آن حاکم، دیگر هیچ کاری نمی‌تواند بکند؛ یا باید فرار کند و برود، یا خودکشی کند، یا تسلیم بشود و یا توبه نماید.

بیانات در دیدار ائمه جمعه ۱۳۶۹/۰۳/۰۷

رئیس جمهوری که در بالماسکه شرکت می کرد

من به کشوری رفته بودم که رئیس جمهور آن تشریفاتی و نخست وزیرش همه کاره - یعنی رئیس دولت و کشور - بود. از لحاظ تشریفاتی، رئیس جمهور در مراسم استقبال ما شرکت کرده بود، بعد هم چند دقیقه‌یی با ما بود و سپس رفت و دیگر نیامد و ما با نخست وزیر آن کشور، مشغول صحبت و مبادله‌ی نظر و مذاکره و قرارداد شدیم. رئیس جمهور، اتفاقاً کشیش بود. در آن چند لحظه‌یی که با او بودم، از او پرسیدم که شما چون کشیش هستید، آیا کلیسا هم می‌روید و در حال ریاست جمهوری، مراسم مذهبی را انجام می‌دهید؟ گفت: نه، من اصلاً وقت نمی‌کنم به کلیسا بروم! هفته‌یی مثلاً یک بار و یا گاهی چند هفته یک بار - حالا یادم نیست، او زمان دوری را معین کرد - به کلیسا می‌روم! بعد صحبت شد، گفت: من ورزش هم می‌کنم و فوتبال‌بستم (تیم فوتبال داشت). گفتم: شما فرصت می‌کنید؟ گفت: بله، من هر روز فوتبال بازی می‌کنم! یعنی با آن که کشیش بود، اما وقت کلیسا رفتن نمی‌کرد؛ ولی هر روز ورزش می‌کرد! رئیس جمهوری که در مملکت کاره‌یی نیست، می‌تواند ساعتها وقت خودش را برای فوتبال بازی کردن و شرکت در بالماسکه و شرکت در ماهیگیری پای فلان رودخانه صرف کند. این، مظهر مردمی بودن نیست.

بیانات در دیدار ائمه جمعه ۱۳۶۹/۰۳/۰۷

وزیری که با موتور به نماز جمعه می‌رفت

به کشوری رفته بودم که رئیس جمهور آن تشریفاتی و نخست‌وزیرش همه‌کاره - یعنی رئیس دولت و کشور - بود. از لحاظ تشریفاتی، رئیس جمهور در مراسم استقبال ما شرکت کرده بود، بعد هم چند دقیقه‌یی با ما بود و سپس رفت و دیگر نیامد و ما با نخست‌وزیر آن کشور، مشغول صحبت و مبادله‌ی نظر و مذاکره و قرارداد شدیم. رئیس جمهور، اتفاقاً کشیش بود. در آن چند لحظه‌یی که با او بودم، از او پرسیدم که شما چون کشیش هستید، آیا کلیسا هم می‌روید و در حال ریاست جمهوری، مراسم مذهبی را انجام می‌دهید؟ گفت: نه، من اصلاً وقت نمی‌کنم به کلیسا بروم! هفته‌یی مثلاً یک بار و یا گاهی چند هفته یک بار - حالا یادم نیست، او زمان دوری را معین کرد - به کلیسا می‌روم! بعد صحبت شد، گفت: من ورزش هم می‌کنم و فوتبالیستم (تیم فوتبال داشت). گفتم: شما فرصت می‌کنید؟ گفت: بله، من هر روز فوتبال بازی می‌کنم! یعنی با آن‌که کشیش بود، اما وقت کلیسا رفتن نمی‌کرد؛ ولی هر روز ورزش می‌کرد! رئیس جمهوری که در مملکت کاره‌یی نیست، می‌تواند ساعتها وقت خودش را برای فوتبال بازی کردن و شرکت در بالماسکه و شرکت در ماهیگیری پای فلان رودخانه صرف کند. این، مظهر مردمی بودن نیست.

مظهر مردمی بودن ما این است که امروز مردم بین خودشان و مسئولان کشور، فاصله‌ی حقیقی احساس نمی‌کنند. این، نعمت بزرگی است. امروز اگر هر یک از آحاد این مردم، با رئیس جمهور این کشور ملاقاتی داشته باشد، احساس نمی‌کند که با او فرق دارد. آن حالت اشرافیگری و اوج کاذب طبقاتی که شاید بتوانم بگویم در همه‌ی حکومتها - تا آن‌جا که ما می‌دانیم - وجود دارد، در جمهوری اسلامی نیست. وزرا، جزو همین مردم معمولی کوچه و بازارند. آنها از یک خانواده‌ی اشرافی جدا نشده‌اند به مسند وزارت بیایند. به خاطر مسئولیت و تخصص و آگاهی‌یی، آنها را از داخل دانشگاه، یا از فلان شغل آورده‌اند و در رأس وزارت گذاشته‌اند. وقتی هم که از کار منفصل می‌شوند، باز سراغ همان شغل قبلیشان می‌روند.

یک وقت چندی پیش - دو سال قبل از این - یکی از وزرای زمان ما، از وزارت کنار رفت. همان هفته‌ی بعدش، عیالش را روی موتور گازی نشانده و با خودش به نماز جمعه آورد! یعنی شأن اجتماعی او، این است که حتی یک پیکان ندارد که زنش را در آن بنشانند و به نماز جمعه بیاورد. این، چیز خیلی مهمی است.

سخنرانی در دیدار با ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور ۱۳۶۹/۰۳/۰۷

عکس‌العمل امام همه‌ی آنها را غافلگیر کرد

آن روزی که استکبار، ماجرای سلمان رشدی را علم کرد، برای همین بود که شاید بتواند از راه آن موجود حقیر سیه‌روز و سیه‌رو و کتاب شیطانی او، به روحیه‌ی مسلمانان - لاقلاً در بخشی از دنیا - لطمه بزند. با دشنام و بدگویی در این کتاب، شاید بتوانند قدری مسلمانان را تضعیف کنند. همین عمل، وبال جانشان شد. عکس‌العمل امام در مقابل این توطئه، آن‌چنان قاطع و کوبنده بود که همه‌ی آنها را غافلگیر کرد. آنان خواستند با نشر و بزرگ کردن آن کتاب، روحیه‌ی مسلمانان را تضعیف کنند.

شاید شماها ندانید، ولی من دیده بودم؛ چون مجلات را برای من می‌آوردند. یکی، دو ماه بود که این کتاب در مطبوعات دنیای غرب - مخصوصاً مجلات امریکایی - آن‌چنان تبلیغ میشد که هر کسی نگاه میکرد، میفهمید این یک توطئه است. لزومی ندارد که یک کتاب را - هرچند هم که خوب باشد - این‌قدر بزرگ کنند، در مجلات بنویسند، راجع به آن رپرتاژ بدهند، از فروشش بگویند، از ناشرش بگویند، از مطالبش بگویند، خلاصه کنند و عکس و فیلم بگیرند، این‌جا و آن‌جا پخش کنند و همه به مسلمانان بخندند! هر کسی میفهمید که این کار، عادی نیست. با جنجال، این کتاب را وسط انداختند، شاید بتوانند با آن، روحیه‌ی مسلمانان را تضعیف کنند و بشکنند.

عکس‌العمل و ضربه‌ی متقابل امام، آن‌قدر قوی بود که بکلی ورق را دگرگون کرد. حکم اعدام سلمان رشدی که با اقبال و تصدیق و شوق وافر ملت‌های اسلامی در همه جا مواجه شد، کار را دگرگون کرد. حالا روحیه‌ی آنها بود که تضعیف میشد. حالا طرفداران آنها باید در طول این مدت از خودشان دفاع میکردند. لذا از آن روز تا حالا، سردمداران غرب و استکبار، در مقابله‌هایی که با جمهوری اسلامی کردند، از اولین کلماتشان این است که بیایید این قضیه‌ی سلمان رشدی را یک‌طور حلش کنید! هر‌جا یکی از این مهره‌های زنجیره‌ی استکبار جهانی، کسی را پیدا کرد که فهمید ممکن است حرف او را به گوش مسؤولان جمهوری اسلامی برساند، اولین حرفی که زد - یا جزو اولین حرفها - این بود که کاری بکنید این قضیه حل بشود!

فشار آوردند، هو و جنجال کردند، متهم نمودند، بالا رفتند، پایین آمدند، نوشتند، گفتند، محکوم کردند، نویسندگان و هنرمندان آلت دست را جمع کردند، طومار امضا کردند، تا شاید بتوانند در این حکم استوار الهی، اندکی خدشه وارد کنند؛ ولی نتوانستند، بعد از این هم نمیتوانند؛ چون حکم اعدام سلمان رشدی، متکی به آیات الهی است و مثل آیات الهی، مستحکم و غیرقابل خدشه است.

میگویند: راه حلش چیست؟ راه حلش خیلی ساده است. مجرمی است که جرمی مرتکب شده و باید مثل بقیه‌ی مجرمان عالم، حکم الهی درباره‌ی او جاری بشود. به دست همان مسلمانان انگلیس بدهند - نمیگوییم به دست ما بدهند - تا حکم الهی را درباره‌ی او جاری کنند. با چنین اقدامی، این قضیه حل خواهد شد و دیگر تمام میشود. گرهی نیست که باز نشود. این، همان گره است. این، همان نحوه‌ی باز شدن این گره است. باید حکم الهی درباره‌ی این موجودی که بر حسب آیات الهی و احکام قطعی اسلامی، به مجازاتی محکوم شده، اجرا بشود.

سخنرانی در دیدار با جمعی از روحانیون، مسؤولان و اقشار مختلف مردم خراسان ۱۳۶۹/۰۳/۱۵

این رسانه باید یک دانشگاه باشد

گاهی چیزهایی مشاهده می‌شود که انصافاً سزاوار نیست. مدتی پیش، به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب، تلویزیون را نگاه می‌کردم. برنامه‌یی بود که از پیشرفتهای انقلاب تعریف می‌کرد. دیدم فیلمی که نشان داده می‌شود، به هیچ‌وجه پیشرفت و سازندگی را ترسیم نمی‌کند. مثل این است که فرض کنید سرپرست بچه‌ی یتیمی، در مقابل کسانی که اعتراض می‌کنند، بگوید من واقعاً به این بچه خیلی کمک می‌کنم؛ اما در همان حالی که این حرفها را می‌زند، گوش این بچه را هم همین‌طور بیچاند! به او متذکر می‌شوید، درست است که می‌گوئید من حمایت و کمک می‌کنم، اما عملت خلاف گفته‌ی تو را ثابت می‌کند؛ یعنی آنچه که در واقع وجود دارد و چشم می‌بیند، با زبان تطبیق نمی‌کند. من دیدم که این تلویزیون، همین کار را کرده است؛ یعنی از چیزهای بی‌ربطی فیلمبرداری کرده، آنها را نشان می‌دهد، و درعین‌حال از پیشرفتهای انقلاب هم می‌گوید! آیا واقعاً پیشرفتهای انقلاب همین موارد است؟ این همه کار در طول دوران انقلاب شده است.

این نکته‌یی که ایشان گفتند، خیلی مهم است. ایشان می‌گویند سرمایه‌گذاریهایی که ما بعد از انقلاب کرده‌ایم، دو برابر هم‌هی سرمایه‌گذاریهایی است که در گذشته شده است. این، یک قلم است؛ در حالی که ما در آموزش و پرورش، در کارهای جاده‌سازی، در مدرسه‌سازی، در عمران روستاها و در شهرهای مختلف، الی‌ماشاءالله از این قبیل داریم؛ اینها را نشان بدهند. به نظر من، آن‌طور کارها موزیانه است. باید نقاط زیبای نظام را، چه در رادیو و چه در تلویزیون، روشن کنند و نشان بدهند.

آنچه در مورد این رسانه‌ی مهم، مطلوب و ایده‌آل است، عبارت از این است که دانشگاهی باشد که در آن، عالیترین و زیباترین مفاهیم انقلاب، به شکل هنرمندانه‌ی رایج بشود و جاذبه داشته باشد؛ نه این که فقط چیزی را بگویند، بدون این که فکر جاذبه و تأثیر آن باشند.

بیانات در دیدار مسئولان سازمان صداوسیما ۱۳۶۹/۰۵/۰۷

بعضی غلط‌گویی‌ها مثل یک سیلی است

از غلط‌گویی، واقعاً انسان خیلی جوش می‌خورد. وقتی که غلطی گفته می‌شود - بخصوص در بخشهای پُرشنونده، مثل خبر و امثال آن - واقعاً مثل این است که کسی یک سیلی به من می‌زند! غلطهایی که گفته می‌شود، ممکن است غلط عبارتی، غلط ناشی از بی‌توجهی، یا ناشی از این‌که از کتاب درست منتقل نشده است، باشد. فرض کنید در برنامه‌ی خوبی که رادیو پیش از ساعت ۲ بعد از ظهر دارد و چیز پُرجاذبه‌ی هم است، یک‌دفعه یک غلط گفته شود. من یک روز بعد از ظهر می‌خواستم این برنامه را گوش کنم و بعد هم اخبار را بشنوم و قدری بخوابم. گوینده چیزی را غلط خواند - غلط ادبی و عبارتی - و من هم در آن روز واقعاً چند ساعت خواب از سرم رفت! این‌که می‌گویم مثل آن است که یک سیلی می‌زنند، مبالغه نیست. تازه این کم است؛ گاهی بعضی از غلطها، مثل یک سیلی و یک مشت است! بعضی از غلطها هم مثل یک سیلی و یک مشت و یک لگد است!

اتفاقاً یادم است که او می‌خواست راجع به «جاحظ» صحبت کند. اسم جاحظ، «عمرو بن بحرین محبوب» است؛ ولی او «عمر بن بحرین محبوب» خواند! وقتی آدم جاحظ به این معروفی را این‌طوری بشنود، واقعاً خیلی جوش می‌خورد. ای کاش آن وقتی که غلطی گفته می‌شود، کسی غیر از من شنونده نباشد. ممکن است شنونده‌تان، یک ادیب، یک فاضل، یک منتقد نظام، یا یک دشمن شما باشد. من خوفم از دشمنان شماست که نگویند ببینید اینها با زبان فارسی چه می‌کنند. بنابراین، زبان فارسی واقعاً خیلی مهم است. باید مراقبت و دقت گردد و برای کسانی که خوبند، جایزه گذاشته بشود.

بیانات در دیدار مسئولان سازمان صدا و سیما ۱۳۶۹/۰۵/۰۷

وقتی صدای رادیو تهران نمی‌آمد

من یک وقت در ایام فروردین، با ماشین به قسمتی از کوههای شمال می‌رفتم. چون من عادت دارم که هر وقت در ماشین می‌نشینم، باید رادیو را روشن کنند، تا بشنوم، گفتم که رادیو را روشن کنید. شاید ده ایستگاه بیگانه در این رادیوی ما آمد - این جعبه‌ی نابفرمان سر به هوا - ولی رادیوی تهران نیامد! من پیش آن راننده و بعضی از برادران محافظ که با ما بودند، واقعاً خجالت کشیدم که آخر چرا!! اتفاقاً صدای بعضی از رادیوهای ضد انقلاب که به ایرانیها پیام تبریک می‌دادند، مرتب چندبار آمد؛ ولی صدای رادیوی تهران نیامد!

البته الان خیلی فرق کرده است. آن روزها را که می‌گویم، شاید مربوط به سه سال قبل از این است. الان بحمدالله بهتر است؛ لیکن درعین حال باز هم شهرها و استانهایی هستند که شکایت دارند. من در دوره‌ی ریاست جمهوری که به استانها زیاد سفر می‌کردم، غالب جاهایی که می‌رفتم، شکایت رادیو داشتند. ما به ایلام رفتیم، تلویزیون را که روشن کردیم، دیدیم تلویزیون عراق را بهتر از تلویزیون ما می‌گیرد! تلویزیون را که باز کردند، دیدیم بله، تلویزیون عراق است؛ منتها چون بد و فاسد بود، آن را بستیم. تلویزیون خودمان که خوب و صالح بود و می‌خواستیم آن را تماشا کنیم، به زحمت و با مشکلات توانستیم تصویرش را ببینیم. این، واقعاً چیز خیلی مهمی است. شما حرف حسابی دارید و می‌خواهید به دنیا بگویید؛ اما چه طور می‌شود با بلندگوی ضعیف این حرفها را گفت؟ باید بلندگویتان قوی باشد.

بیانات در دیدار مسئولان صداوسیما ۱۳۶۹/۰۵/۰۷

صداوسیما باید از عیوب اساسی خالی باشد

من یک وقت با آقای هاشمی، راجع به بعضی از همین اشکالات صحبت می‌کردم. در ضمن صحبت‌هایشان متوجه شدم که فلان مدیر در فلان بخش صدا و سیما، شنیده است که فلانی به کارش معترض بوده است؛ لذا دیگر روحیه‌ی کار کردن ندارد و معترض و ناراحت است. برادران! من این را به شما بگویم که از تذکر، بی‌توقعیتان نشود. آن وقتی کار بااهمیت شما آن ارزش والا را خواهد داشت، که از عیوب اساسی خالی باشد. چنانچه کسی عیوب اساسی را یادآوری کرد، شما باید از او تشکر کنید.

آن دستگاهی که در دستان هنرمند و باقدرت شماسست و زیر نظر مسؤول و صاحب‌تان قرار دارد - یعنی دستگاه صدا و سیما - دستگاه بسیار حساسی است؛ شوخی نیست. این چیزی نیست که اگر مثلاً آدم مشاهده کرد که فلان گوشه‌ی آن هم اشکالی دارد، بگوید این اشکال به خوبیهایش در. نه، فقط خوبیهها باید گسترش پیدا کنند و زیاد بشوند.

بیانات در دیدار مسئولان صداوسیما ۱۳۶۹/۰۵/۰۷

اینها را پخش نکنید؛ حتی تولید نکنید

چند سال قبل از این، من یک برنامه‌ی مذهبی را از رادیو گوش می‌کردم. الفاظ علی‌الظاهر مذهبی و باطناً پوک، سجعه‌ها بی‌خودی، و عبارتها قدیمی بودند. یک نثر زیبای قدیمی نبود؛ بلکه عبارت من‌درآوردی ساختنی چرندی را به شکل عبارات مذهبی درآورده بودند و گوینده هم همین‌طور پشت سرهم می‌گفت. من که آخوند و اهل دین و اهل این فنم، هرچه گوش کردم که بینم در این بحث نیم ساعتی که مرتب هم حرف می‌زد، چه می‌خواهد بگوید - می‌خواهد توحید را ثابت کند؟ می‌خواهد نبوت یا قیامت را ثابت و یا رد کند؟ - دیدم که اصلاً هیچ مفهومی ندارد. این، یک بحث ختشی است.

من می‌گویم اگر شما این برنامه را برای این آوردید که این‌جا خالی است، از شنوندگان عذرخواهی کنید و بگویید: شنوندگان! متأسفانه به قدر این یک ساعت، برنامه‌ی مناسب شما پیدا نکرده‌ایم؛ این یک ساعت تعطیل. این، خیلی بهتر و پُرجاذبه‌تر و منصفانه‌تر است.

بعضی از فیلمها ساخته و نشان داده می‌شود که بی‌محتواست. البته من چون اهل فن نیستم، متأسفانه نمی‌توانم در باب ساخت و پرداخت و کارهای هنری آن نظری بدهم - ای کاش می‌توانستم در آن زمینه‌ها هم نظر بدهم - اما به عنوان بیننده‌یی که پای تلویزیون می‌نشیند و خیلی هم از معارف زمان بیگانه نیست، می‌توانم نظر بدهم: انصافاً بی‌جاذبه و بی‌محتوا بود. می‌ترسم به آن فیلمی که مورد نظر است، اشاره کنم و کارگردان و هنرمندش بی‌خود مورد طعن قرار بگیرند؛ اما واقعاً الان مواردی که بتوانم اشاره کنم و اسم فیلمها را بگویم جلوی چشم من است. اینها را پخش نکنید؛ حتی تولید نکنید.

بیانات در دیدار با مسؤولان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران ۱۳۶۹/۰۵/۰۷

حضور فداکارانه رئیس‌جمهور در میدان جنگ

در پایان صحبت امروز، مایل‌م به نکته‌یی اشاره کنم و آن، این است که یکی از چیزهایی که ما همیشه به عنوان فضایل برجسته‌ی جناب آقای هاشمی در ذهن داشتیم و مشاهده می‌کردیم، حضور فداکارانه و مدبرانه‌ی ایشان در صحنه‌های جنگ تحمیلی بود و حقیقتاً زبان قاصر است از این‌که آن زحمات و آن فداکاریها را سپاسگزاری کند. من آن شبهای دشوار، آن لحظات پُرم‌وغم و پُرمسئولیتی را که ایشان در مقابل چشم همه‌ی ما گذراندند - که همیشه مورد تشکر امام بزرگوارمان (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) هم بود - فراموش نمی‌کنم. ما حالا می‌خواهیم این تشکر را به صورت یک حرکت سمبلیک مجسم کنیم و این نشان فتح را به سینه‌ی جناب آقای هاشمی الصاق نماییم.

بیانات در دیدار هیأت دولت ۱۳۶۹/۰۶/۰۱

نامه‌نگاری آزادگان با آیت‌الله خامنه‌ای در طول اسارت!

ما نامه‌هایی از بعضی از آزادگان در طول این دو سال بعد از آتش‌بس تا امروز داشته‌ایم که به خانواده‌هایشان می‌نوشتند. وقتی خانواده‌ها می‌فهمیدند که ما مخاطب هستیم، نامه‌ها را می‌آوردند و به ما می‌دادند. من هم برای خیلی از این نامه‌ها جواب می‌نوشتم. می‌نوشتند که شما برای آزادی ما، به دشمن باج ندهید. این را اسیر می‌نوشت. این، برای یک ملت، خیلی مهم است که اسیرش در دست دشمن، به‌جای این‌که مثل انسانهای بی‌ایمان، مرتب التماس کند که بیایید من را آزاد کنید، نامه بنویسد که من می‌خواهم با سربلندی آزاد بشوم؛ نمی‌خواهد به خاطر آزادی من، پیش دشمن کوچک بشوید. اینها را ما داشتیم. اینها جزو اسناد شرف ملی ماست و تا ابد محفوظ خواهد بود.

از طرف خانواده‌ها و ملت هم همین‌طور بود. با این‌که پدران، مادران، همسران و فرزندان سخت می‌گذرانند، اما هرگز مشکلی برای مسئولان درست نکردند و فشار نیاوردند. می‌فهمیدند که مسئولان تلاش می‌کنند، تا اسرایشان با سربلندی و افتخار آزاد بشوند؛ همین کاری که خدای متعال پیش آورد، کمک کرد و شد. این هم کار خدا بود. هرچه ما پیشرفت داریم، کار خدا و تدبیر و اراده‌ی الهی است. ماها هیچ‌کاره‌ایم. البته برادران عزیز ما در دولت، خیلی زحمت کشیدند و تلاش کردند؛ اما لطف خدا، اشاره و اراده‌ی الهی، همه‌ی کارها را روبه‌راه کرد و جاده‌ها را هموار نمود. کار خدا بود، بعد از این هم همین‌طور است.

سخنرانی در دیدار با گروه کثیری از آزادگان ۱۳۶۹/۰۶/۰۴

همه به آقای ابوترابی پناه می‌برند

واقعاً دائماً خدا را شکر می‌کنیم. دیروز وقتی این خبر بسیار بسیار خوشحال‌کننده را دادند که شما آمده‌اید، واقعاً برای من یک مژده بود. خیلی وقت است که شما را ندیده‌ایم؛ حدوداً ده سال می‌شود. از آن سالها تاکنون، محاسنتان سفید شده است. ما همیشه شما را دوست داشته‌ایم و خاطرات با شما را فراموش نمی‌کنیم؛ چه قبل از انقلاب در مشهد، و چه بعد در تهران و سپس در همین اهواز در آن تشکیلاتی که مرحوم شهید چمران به وجود آورده بود. ایشان با عده‌یی به آن‌جا آمده بودند و گویی همین دیروز بود که بیرون ساختمان پای پله‌ها با قبا نشسته بودند و در میان بر و بچه‌ها حضور داشتند و سپس به کوههای الله‌اکبر رفتند. من همان وقت در دلم گفتم که واقعاً خوش به حال این جوان؛ همیشه در راه جهاد و شهادت است. ایشان که رفتند، چند هفته‌یی هم بیشتر نشد که خبر شهادتشان آمد. گفته شد که آقای ابوترابی با آن جمع خودشان، دائماً در حال جلو رفتن هستند؛ سپس دشمن حمله کرده و همه‌ی آنها را تارومار نموده است. با شنیدن این خبر، غصه خوردیم. الحمدلله آنچه که شما گذرانید، فضیلتش کمتر از شهادت نیست. خدا را شکر می‌کنیم که امتحان خیلی خوبی دادید.

به نظر من، کسی مثل شما که این همه توفیق الهی شامل حالش شده، حقیقتاً خیلی باید خدا را شاکر باشد. شما در همه‌ی مراحل سختی صبر کردید، خدا را در نظر داشتید، راهتان را خوب شناختید و درست حرکت کردید.

من می‌دانم در این دوران دهساله‌ی اسارت، که شما ملجأ این جوانان بودید و به شما مراجعه می‌کردند، به شما چه گذشته است. واقعاً در زندان این‌گونه است. البته محیط اسارت، با محیط زندان خیلی فرق دارد؛ قاعدتاً بدتر از زندان است. زندانبانان کسانی هستند که مردن زندانی برایشان اصلاً اهمیتی ندارد. آن‌وقتها ما که در زندان بودیم، این زندانبان مأمور بود که نگذارد ما بمیریم. اگر هم می‌خواستیم بمیریم، او نمی‌گذاشت! این، برایشان وظیفه بود. اما در محیط اسارت، این‌طور نیست. چنانچه واقعه‌ی مختصری اتفاق بیفتد، ممکن است با تیر بزنند و بکشند.

آن وقت در چنین محیطی، این جوانان در سطوح مختلف فکری و روحیه‌یی، دایم جایی می‌خواهند که به آن پناه ببرند. آقای ابوترابی، همان کسی بوده که همه به او پناه می‌برند. واقعاً از درون به انسان خیلی سخت

می‌گذرد و خیلی کاهیده می‌شود؛ چون کسی که همه به او پناه می‌برند، دلش می‌خواهد که او هم به جایی پناه ببرد. البته آن کسی که اهل تقوا و توجه به خدا باشد، به خدا پناه می‌برد و خدا را پیدا می‌کند؛ لیکن خیلی سخت است.

بیانات در دیدار حجت الاسلام ابوترابی ۱۳۶۹/۰۶/۲۵

«الحمد لله دو مینی بوس از پادگان ولی عصر راه افتاد!»

من یادم می آید، در اواخر سال ۵۸ و یا اوایل سال ۵۹ - قبل از شروع جنگ - که حوادث کردستان بود، از تهران نیرو می خواستند. در آن وقت، من در سپاه بودم. با هزار زحمت و تلفن به پادگان ولی عصر، بالاخره خبر آوردند که الحمد لله دو دستگاه مینی بوس از پادگان ولی عصر راه افتاد! دو شب و دو روز، ما یک نفر را در آن جا مأمور کردیم که بایستد و نیروها را بیاورند و سوار کنند. سپاه، این گونه شروع به جنگ کرده است. در آن زمان فرصتی نبود، در طول جنگ هم همین طور بود؛ اما الان فرصت برای خودسازی از همه جهت - هم از جهت معنوی و هم از جهات ظاهری - فراهم است. این، مربوط به یکایک شماست.

بیانات در دیدار فرماندهان سپاه ۱۳۶۹/۰۶/۲۹

سپاه باید در حداکثر نظم باشد

از جهت ترتیبات ظاهری هم، سپاه باید در حداکثر نظم و ترتیب قرار بگیرد. بعضی خیال می‌کردند که نظم نظامی، طاغوتی است! سالها پیش - احتمالاً سال ۶۱ یا ۶۲ بود - برای بازدید، به یکی از پادگانهای سپاه رفتم. دیدم که بچه‌ها مرتب و منظم صف کشیده‌اند و فرماندهی میدان، خبرداری - چیزی نشانه‌ی نظم - داد. من از شدت شوق، گریه‌ام گرفت. یادم آمد که در سالهای ۵۸ و ۵۹ در سپاه، برای سر وقت آمدن و هر کسی کار خودش را انجام دادن و به کار دیگری دست دراز نکردن و وقتی فرمانده چیزی گفت، زیردستها حرف او را گوش کنند، ما با این و آن بحث داشتیم. عده‌یی می‌گفتند که اینها طاغوتی است! من نمی‌دانم که این فکرها از کجا در سپاه القا شده بود. باورم هم نمی‌آید که اینها خیلی طبیعی باشد. طبیعی، نظم است.

بیانات در دیدار فرماندهان سپاه ۲۹/۶/۱۳۶۹

«شما در این باندها هم نباید باشید»

یک چیز دیگر هم که امام روی آن مکرر تکیه می‌کردند و لازم است شما به آن توجه کنید، مسأله‌ی سیاست و سیاستبازی و گروه‌گرایی و این چیزهاست. این، از آن حرفهای بسیار مهم است. البته تفسیرهای مغرضانه خیلی شد. عرض کردم، نمی‌شد که این مسایل جاری کشور را، بخصوص آن چیزی که مربوط به سپاه است، من نبینم و ندانم. حرفهایی که گفتند، مطالبی که نوشتند، چیزهایی که سخنرانی کردند، درگوشیهایی که انجام دادند و خیلی از جزئیات فراوان دیگر را من دیده‌ام و شنیده‌ام. خیلی از افراد، فرمایش امام را بد تفسیر کردند. امام نمی‌خواست بگوید فقط شما باید جزو فلان حزب نباشید. نه، این چیز کوچکی بود. الان در جامعه‌ی ما، جناح‌بندی و گروه‌گرایی و باندبازی، نه در سطوح مردم - که خوشبختانه در سطوح مردم، یا نیست و یا خیلی ضعیف است - بلکه در سطوح مسؤولان و متشخصان وجود دارد. خلاصه‌ی فرمایش امام این بود که شما در این باندها هم نباید باشید.

بیانات در دیدار فرماندهان سپاه ۱۳۶۹/۰۶/۲۹

در میدان جنگ هم نمی‌شود به او اطمینان کرد

من یک وقت به برادران گفتم، این‌که شما می‌بینید در ارتش، اگر دگمه‌ی پیراهن کسی باز باشد، چهل‌وهشت ساعت به او بازداشت می‌دهند، این اصلاً هنر امرای ارتش طاغوتی نیست - آنها کمتر از این بودند که بتوانند این‌طور چیزها را بفهمند - این، نتیجه‌ی تجربه‌ی چند هزار سال نظامیگری در تاریخ بشر است. بشر بتدریج و آهسته آهسته آمده و به این‌جا رسیده که فرد نظامی باید در همه‌ی منتهایش، حتی در لباس پوشیدنش، منظم و مرتب باشد.

بستن دگمه‌ی پیراهن، یک ادب معمولی است. ممکن است یک وقت هم باز بودنش ادب بشود. آن وقت اگر بست، باید چهل‌وهشت ساعت بازداشتش کرد. آن چیزی که ادب معمولی است و ابلاغ شده است، این آدمی که این قدر بی‌حال و بی‌توجه و لاابالی است که این ادب معمولی را رعایت نمی‌کند، در میدان جنگ هم نمی‌شود به او اطمینان کرد و جانها را به دستش سپرد؛ حتی جان خودش را هم نمی‌شود به دست خودش سپرد و حتماً دسته گل را به آب خواهد داد! ما در همین هشت سال جنگ، این را دیدیم و تجربه کردیم.

سخنرانی در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۱۳۶۹/۰۶/۲۹

«حصر آبادان باید شکسته بشود»

این روزها، روزهای شکسته شدن حصر آبادان است. حادثه‌ی عجیبی بود. آن روزهایی که دشمن از کارون عبور می‌کرد و مقدمات حصر آبادان را فراهم می‌نمود، روزهای عجیبی بود. آن وقت من غالباً در اهواز بودم. فضای غم‌آلودی بود؛ فراوانی مشکلات، فرماندهی غلط و ناقص، بی‌پناهی نیروهای مؤمن و مخلص، تجهیزات در حداقل لازم، نه مهماتی، نه سلاحی. دشمن هم از این وضع استفاده کرد. از آن طرف که هرچه فشار آوردند، نتوانستند آبادان را تصرف کنند و دیدند که قابل تصرف هم نیست؛ مجبور شدند دور بزنند، از این طرف بیایند، از کارون عبور کنند و با فاصله‌ی زیادی آبادان را محاصره نمایند.

در این دوران چندماهه‌ی که آبادان، اول از دو جهت، بعد از سه جهت، بعد تقریباً از چهار جهت محصور بود و هیچ راه زمینی به سمت آبادان وجود نداشت و باید از درون آب می‌رفتند و با فاصله‌ی خودشان را می‌رساندند، قضایایی اتفاق افتاد. این قدر جوان مؤمن، رزمنده‌ی مخلص و آدم فداکار جان خود را به خطر انداخت یا نثار کرد، تا دشمن را یک وجب عقب بنشانند، یا از جلو آمدن او مانع بشود، که واقعاً ضبط و حصر آنها کار آسانی نبود. من نمی‌دانم آیا این چیزها در نوشته‌ها و دفترها و لااقل در سینه‌ها ضبط است، تا روزی در اختیار تاریخ قرار بگیرد، یا نه؟ و ای کاش باشد و قرار بگیرد.

امام (ره) فرمودند: حصر آبادان باید شکسته بشود. به دنبال این فرمان، برای شکستن حصر آبادان تلاش شد. حصر آبادان، در خلال یک فداکاری بزرگ شکسته شد و حرف امام تحقق پیدا کرد. کسانی در دنیا بودند که از دور فکر می‌کردند که قضیه‌ی جنگ با از دست رفتن آبادان حل خواهد شد و قضیه‌ی جمهوری اسلامی هم حل خواهد گردید! جمهوری اسلامی که نتواند آبادان خود - یعنی شهر صنعتی و چشم و چراغ آن منطقه از کشور - را نگه بدارد، دیگر چه‌طور حکومت و دولتی است؟! معلوم بود که اگر آبادان می‌رفت، روحیه‌ها هم با این شهر می‌رفت و دیگر اهواز هم قابل دفاع نبود.

آن روز دشمن در ده، دوازده کیلومتری اهواز بود و خمپاره‌های ۶۰ او در این شهر به زمین می‌خورد. یعنی دشمن جلو می‌آمد، تا حدی که اهواز در بُرد خمپاره‌های ۶۰ او قرار می‌گرفت و می‌زد و هیچ‌چیز باقی نمی‌ماند. امام (ره) آن نقطه‌ی اصلی را پیدا کردند و گفتند که حصر آبادان باید شکسته بشود، و شکسته شد.

غروب ستاره‌ها در بهمنشیر

من الان در میان رزمندگان برجسته‌ی نام و نشاندارمان - که بحمدالله زندگی بابرکتشان باقی ماند - کسانی را می‌بینم که در آن روز با چه شرایطی به مقابله‌ی با دشمن رفتند. من آن ساعات و آن لحظات را فراموش نمی‌کنم که اینها برای گرفتن یک چیز مختصر و یک سلاح کوچک، به هر کسی که فکر می‌کردند ممکن است به آنها کمک کند، با التماس متوسل می‌شدند، تا این سلاح را به دست آورند. روزها و هفته‌ها و ماهها به میدان جنگ می‌رفتند و در این شکافها و این سوراخها و این سنگرها، آن هوای گرم و آن سرما را تحمل می‌کردند، برای این که بتوانند به دشمن یک ضربه بزنند. البته معلوم بود، اول چیزی که در خطر بود، جان خودشان بود. آن جا، جایی نبود که انسان بتواند فکر جاننش را بکند؛ برایشان مهم نبود.

روزی که آن جنگ خونین، در حول و حوش جزیره‌ی آبادان واقع شد و جوانان رزمنده‌ی ما، از ارتشی و سپاهی و بسیجی، همین‌طور مثل ستاره‌های فروزانی که ساقط بشوند، در بهمنشیر می‌افتادند و شهید می‌شدند، اما بر نمی‌گشتند و می‌رفتند، تا دشمن را نابود کردند و سرش را به سنگ کوبیدند و جزیره‌ی آبادان را فتح کردند و محاصره را شکستند و دشمن را عقب راندند، چیزی که برای این جوانان و این رزمندگان و این بسیجیها و این افسران و درجه‌داران و سپاهیها مطرح نبود، جانشان بود.

بیانات در دیدار مسئولان نهضت سوادآموزی ۱۳۶۹/۰۷/۰۴

عالمی که کتاب فارسی را جهل می‌دانست!

سابقها، بعضی از علمای خوب بودند که با مسایل علوم جدید آشنا نبودند و اصلاً اینها را علم نمی‌دانستند! چنین قضیه‌یی را واقعاً من دیده بودم؛ این تصور نیست. من عالم متقی مؤمن فاضلی را دیده بودم که اصلاً اینها را علم نمی‌دانست؛ بلکه حتی هرچه را که در یک کتاب غیرعربی نوشته بشود، علم نمی‌دانست! اصلاً کتاب فارسی را جهل می‌دانست و می‌گفت اینها چیست! ببینید، این یک طرز فکر است. البته، امروز این فکرها نیست. آن اعتقادات، شقوق دیگری هم دارد که اگر بگوییم، بیشتر تعجب خواهید کرد. هرچند آن اعتقادات متعلق به دوره‌ی قدیم است، اما من خودم چنین کسی را درک کرده‌ام. فردی بود که کتاب چاپ حروفی را قابل خواندن نمی‌دانست! می‌گفت این کتابها بی‌ربط است و باید روی ورقه‌های بزرگ، با خط عبدالرحیم یا شخص دیگری نوشته شده باشد و چاپ سنگی شود!

بیانات در دیدار اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها ۱۳۶۹/۰۷/۰۸

«من به این سنت پیشنمازی خیلی معتقدم»

من به این سنت پیشنمازی، خیلی معتقدم. شاید بعضیها هم واقعاً قبول نداشته باشند؛ اما خود من چون مدت‌ها پیشنماز بوده‌ام و پیشنمازی کرده‌ام، می‌دانم که پیشنمازی، چه قدر کار خوب و مؤثر و پُرفعالیت و پُرتلاشی است. غالباً کسانی که پیشنمازی نکرده‌اند، نمی‌دانند پیشنمازی یعنی چه. بعضیها هم که در مسجد نمازی خواندند و فوری بیرون دویدند و دنبال کار دیگری رفتند، آنها هم طعم پیشنمازی را نمی‌فهمند.

پیشنمازی، یعنی آدم مسجد را واقعاً محل کار خودش بداند؛ قبل از وقت، حتی قبل از دیگران، به آنجا برود؛ اوضاع مسجد را ببیند؛ اگر اشکالاتی در وضع ظاهری مسجد هست، برطرف کند؛ سجاده‌اش را پهن نماید؛ منتظر مردم بماند که بیایند؛ با یک‌یک افرادی که می‌آیند، تا آنجایی که می‌تواند، تماس بگیرد؛ به آنها محبت بکند؛ از آنها احوالپرسی نماید؛ اگر مشکلی دارند، در آن حدی که برایش میسر است، برطرف کند، نه این‌که پادوی کارهای خدماتی مردم بشود - در بعضی از مساجد، چنین چیزهایی وجود دارد که قطعاً غلط است - در آنجا بنشینند، مردم به او مراجعه بکنند، درددل بکنند، خودش را بر مردم عرضه کند، در معرض مراجعات مردم قرار بدهد؛ نماز را که تمام کرد، برای مردم مسأله و تفسیری بگوید، حرفی بزند و بلند شود، بیرون برود؛ یعنی این‌طور، ساعتی از وقت خودش را در این‌جا صرف بکند.

بیانات در دیدار اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها ۱۳۶۹/۰۷/۰۸

راه امام را اهل بصیرت می‌شناسند

بعضی هم در گوشه و کنار اظهار نظر میکنند که اگر امام تشریف داشتند، در فلان قضیه اعمال نظر میکردند! من دوست ندارم که نسبت به این‌طور چیزها وارد صحبت بشوم؛ لیکن تذکراً عرض میکنم که اگر امام امروز تشریف داشتند، مطمئن باشید که به نقض قانون - آن هم به این شکل و در این سطح وسیع - راضی نمیشدند.

امام بزرگوار ما، در اواخر عمر شریفشان نامه‌یی نوشتند که جزو اسناد باقیمانده از آن بزرگوار است و در ذهن بسیاری از افراد هست و در همه جا هم پخش شد. امام(ره) حتی در ارگانهای غیر قانونی که به دستور خود ایشان و به خاطر مصالح زمان تشکیل شده بود - از قبیل تشخیص مصلحت و غیره - تردید کردند و گفتند، آنها متعلق به زمان جنگ بود و ما مجبور بودیم یک اقدام غیرقانونی بکنیم. امام(ره) مقید به قانون بودند. یکی از خصوصیات آن بزرگوار، تقید به قانون بود که کاری برخلاف آن انجام نگیرد. ما هم آنچه که در جهت پایبندی به قانون تکلیفمان است، آن را انجام میدهیم.

چرا بعضی بیخودی اعتراض میکنند که شما میخواستید به شورای نگهبان سفارش کنید که فلانی و فلانی و فلانی را برخلاف قانون قبول کنند؟ این، چه کاری است؟ قطعاً اگر امام عزیزمان بودند، این کار را نمیکردند. ما با این موافق نیستیم که هر کسی بیاید حرفی را به امام نسبت بدهد؛ در حالی که نمیداند روش و ممشای امام(ره) چه بود. ممشای امام را اهل بصیرت و اهل خبره و کسانی که معاشر و محشور با ایشان بودند، میدانند؛ نه این که هر کس بیاید حرف بزند که اگر امام(ره) بود، چنین میکرد و چنان میفرمود.

بیانات در دیدار جمعی از آزادگان ۱۳۶۹/۰۷/۱۱

اتاق عمل در هشت کیلومتری خط مقدم

این آقای دکتر فاضل، حقیقتاً یک عنصر شایسته و برجسته است. من حقیقتاً این را اعتقاد دارم و از این که ایشان این مسؤلیت را دارند، خوشحالم. در آزمایشهای گوناگون این کشور، ایشان امتحان خوبی داده‌اند. اینها خیلی مهم است. «فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال» [نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۲۱۷]. آن روزی که با یک تلفن یک مرکز، ایشان بلند می‌شود با یک کیف به هشت کیلومتری خط تماس در جبهه‌ی جنگ می‌رود و در آنجا اتاق عمل راه می‌اندازد و مدت‌ها در آنجا می‌ماند و مرتباً عمل می‌کند، نه منتظر یک بارک‌الله از کسی است، نه منتظر دانستن این و آن است، نه منتظر این است که اسمش در عداد کسانی که برای انقلاب و جبهه خدمتی کرده‌اند، بیاید و این و آن بگویند، هیچ‌کس هم نمی‌گوید، هیچ‌کس هم نمی‌داند، هیچ‌کس هم نمی‌فهمد، اینها مهم است و خیلی ارزش دارد. کسی که قدر انقلاب را می‌داند، از انقلاب استقبال می‌کند؛ یعنی مثل یک ماهی که در آب بیاید. این، ارزش دارد.

بیانات در دیدار وزیر بهداشت و رؤسای دانشگاه‌های علوم پزشکی ۱۳۶۹/۰۸/۰۱

لیبرال‌ها می‌خواستند عنوان حزب‌اللهی را خراب کنند

شماها باید قدر این بنیان صحیح اسلامی را بیش از همه کس بدانید. این هم از اسلام است. باید در محیط دانشگاهی خودتان، اسلام را به حد اعلی پاس بدارید. کاری کنید غریبه‌ها - آنهایی که از انقلاب و اسلام غریبه‌اند - احساس نکنند که کار زیر نگین آنهاست؛ حرف من، این است. البته با آقای دکتر فاضل مکرر خصوصی صحبت کرده‌ایم. این نکته را من به ایشان گفتم، حالا هم به همه‌ی شماها عرض می‌کنم. محیط را محیطی بکنید که حزب‌اللهی در آن محیط رشد کند. دشمنان ما در تبلیغات دنیایی، سعی می‌کنند حزب‌اللهی را چهره‌ی بدی نشان بدهند. حزب‌اللهی را عبارة‌اخرای یک آدم بی‌همه‌چیز و یک لات تصور می‌کنند! نخیر، خود این آقای دکتر فاضل، یک حزب‌اللهی است. حزب‌اللهی، یعنی این. حزب‌اللهی، یعنی آن‌که در خدمت خداست و هیچ وابستگی تشکیلاتی سیاسی، جز وابستگی به انقلاب و اساس انقلاب - که اراده‌ی الهی است - ندارد. اوایل هم آن لیبرال‌ها خیلی تلاش می‌کردند این عنوان را خراب کنند. من یادم می‌آید همان وقت هم اتفاقاً یک پزشک در هیأت دولت، اول کسی بود که من دیدم با افتخار گفت: این قدر می‌گویند حزب‌اللهی، من خودم یک حزب‌اللهی‌ام. آن هم یک پزشک بود که در یک رتبه‌ی بالای دولتی بود.

بیانات در دیدار وزیر بهداشت و رؤسای دانشگاه‌های علوم پزشکی ۱۳۶۹/۰۸/۰۱

می خواستند با ادعای دهان پرکن امور را قبضه کنند

باید کوشش بکنید که جناح حزب‌اللهی کشور، دانشگاه، مدیریت، یعنی آن‌که خودش را متعلق به این انقلاب می‌داند، برای انقلاب و این ملت دل می‌سوزاند، هیچ وظیفه‌ی هم برای خودش، جز خدمت به این کشور و این انقلاب قایل نیست، احساس کند که در این‌جا خودی است. متأسفانه، یا به یک معنا شاید بشود گفت خوشبختانه، غریبه‌ها چهره‌ی خودشان را در طول این امتحانهای گوناگون نشان دادند. سر همین قضایای سه، چهار سال قبل از این، چند نفر کارگردانی کردند و یک مشت پزشک را تحت عنوان آن نظام پزشکی و غیره، در مقابل نظام ایستاندند. این‌که یادمان نرفته است. من که با خیلی از جزییاتش، خوب یادم است. همان وقت هم دکترهای مؤمن و حزب‌اللهی، همان وزیر حزب‌اللهی آن روز که از برادران خیلی خوبمان است - آقای دکتر مرندی - و امثال اینها بودند که در مقابل آن موج باطل ایستادند. البته حق با اینها بود، امکانات هم با اینها بود و خوشبختانه جامعه‌ی پزشکی هم با اینها بود؛ منتها آنها با ادعا و سخنان دهن‌پُرکن و این‌که ما چنین و چنان هستیم، می‌خواستند امور را قبضه کنند.

بیانات در دیدار وزیر بهداشت و رؤسای دانشگاه‌های علوم پزشکی ۱۳۶۹/۰۸/۰۱

باید این اشخاص را تحقیر کرد

من یک وقت در چند سال قبل از این حرفی زدم که بعضیها هم جنجال کردند. گفتم که ریاست دانشگاهها باید ریاست علمی باشد - الان هم اعتقاد همین است - یعنی آن کسی که در رأس دانشگاههاست، باید از لحاظ علمی هم طوری باشد که کسانی که آنجا هستند، این فرد را به عنوان رئیس قبول داشته باشند؛ اما علم با عمل، علم با اعتقاد. طوری نباشد که آدم بی اعتقادی که می خواهد سربه تن این نظام نباشد، اصلاً اعتقادی به اسلام ندارد، یا اسلام را مسخره می کند، یا حزب اللّهی ها را مسخره می کند، یا دانشجوی مؤمن را مسخره می کند، این شخص در رأس کارها بیاید. نه، دستش را بگیرید، کنار بگذارید. می خواهد بیاید سر کلاسهای ما درس بدهد، حرفی نداریم. هر معلمی بیاید درس بدهد، ما قبول داریم. ما از علم همه کس استفاده می کنیم؛ ولو کسی که ما را قبول نداشته باشد. علمش را بگوید، ما با کمال تواضع می نشینیم و از علم او استفاده می کنیم، نظام از علم او استفاده می کند؛ اما آنجایی که بناست در اداره ی امور دانشگاه تعیین کننده باشد، ابداً. اگر کسی به یک دختر چادری یا باحجاب، با نظر تحقیر نگاه می کند، تحقیرش کنید؛ ملاحظه نکنید. اگر کسی به جوان حزب اللّهی که ریش دارد، با نظر تحقیر نگاه می کند و دورش می کند (حالا اگر این گزارشهایی که گاهی از گوشه و کنار به ما رسیده، راست باشد. اگر راست نیست، که هیچ) این را تحقیرش کنید.

بیانات در دیدار وزیر بهداشت و رؤسای دانشگاه های علوم پزشکی ۱۳۶۹/۰۸/۰۱

علم و دین چندین قرن با هم توأم بودند

بعد از فوت مرحوم آیه‌الله بروجردی (رضوان‌الله‌علیه) که همه جا تا سطح کشور به هم خورد و چند هزار طلبه‌ی قم زارزار گریه می‌کردند، مسأله‌ی استادی در حوزه‌ها و استادی در دانشگاهها، در محیطهای دانشگاهی مطرح شد. من آن وقت به مناسبت همین قضیه، یک سخنرانی از مرحوم «جلال همایی» که در همین دارالفنون در خیابان ناصرخسرو ایراد کرد، شنیدم. دوستانی داشتیم که در آن جا از این حرفها زیاد می‌گفتند. ما در آن وقت، طلبه‌ی خیلی جوانی بودیم و همان محیط روحانی را دیده بودیم و درست نمی‌دانستیم که تفاوت این محیطهای روحانی، علمی ما و دیگران چگونه است. من در آن وقتها از آن حرفها خیلی نکات فهمیدم. یکی از حرفهایی که در آن وقتها گفته می‌شد، این بود که علم و دین چندین قرن با هم توأم بودند؛ یعنی علما غالباً کسانی بودند که اهل دین بودند و علم دین و علم غیر علوم دینی، با هم مخلوط بود و دست یکدسته از افراد بود. محمدبن زکریای رازی یا ابن سینا، یک فقیه هم بودند، ضمن این که مثلاً یک دانشمند بزرگ هم بودند. دیگران هم همین طور.

بیانات در دیدار وزیر بهداشت و رؤسای دانشگاه‌های علوم پزشکی ۱۳۶۹/۰۸/۰۱

رابطه استاد و شاگرد تبعدی نیست

در آداب المتعلمین - یعنی آداب احترام شاگرد به استاد - کتابها نوشته شد. شهید ثانی، کتابی تحت عنوان «منیة المرید فی آداب المفید والمستفید» دارد؛ یعنی استاد و مستفید (شاگرد) آدابشان در مقابل هم چیست. شاگرد بایستی مثل نوکر استاد باشد. واقعاً هم ماها در حوزه‌های علمیه همین‌گونه بودیم. حقیقتاً اگر استادی اجازه می‌داد که شاگرد دنبال سرش تا خانه او را بدرقه کند، این شاگرد خوشحال بود. اصلاً شاگرد، استاد را انتخاب می‌کند. حوزه، برای انتخاب استاد، اجباری نیست. هنوز هم همین‌طور است. طلبه، این درس و آن درس می‌رود و بالاخره یکی را انتخاب می‌کند. بعد سر درس اشکال می‌کند و هیچ حرفی را از استاد تبعدی قبول نمی‌کند. الان هم همین‌طور است. الان هم هرکس باشد، فرقی نمی‌کند. من وقتی در این‌جا درس می‌دهم، طلبه‌ها می‌آیند اشکال می‌کنند و تا وقتی که باور و قبول نکنند، ساکت هم نمی‌شوند. اگر هم ساکت بشوند، می‌گویند اشتباه کردیم. یعنی در محیطهای علمی ما، نسبت به حرف استاد هیچ تبعدی نیست و شاگرد این‌طور با استاد جری برخورد می‌کند. اما همین شاگرد با آن استادی که این‌گونه جری برخورد می‌کند، مثل نوکر اوست.

بیانات در دیدار وزیر بهداشت و رؤسای دانشگاه‌های علوم پزشکی ۱۳۶۹/۰۸/۰۱

هیبت سلطانی او را گرفت

من در دوران اختناق، استاد معروف عالی‌مقامی را می‌شناختم که روی کفش شاه آن وقت -محمدرضا- افتاد! اساتید در صفی ایستاده بودند و محمدرضا از برابر آنها عبور می‌کرد و این شخص روی پای او افتاد!

از این کارها می‌کردند، اما چه کسانی؟ تیمسارها. اما یک عالم، یک دانشمند، یک محقق -که واقعاً هم این آدم محقق است- فاضل، نام‌آور، نامدار، چه‌قدر تحقیقات، چه‌قدر کتاب، روی پای او افتاد! شاگردهایش ملامت کردند: استاد، شما؟! آخر آن شخص که بی‌سواد است! عالم جماعت کسی را قبول ندارد؛ سیاست برایش مسئله‌ای نیست؛ نگاه می‌کند ببیند چه کسی عالم است. اصلاً برای عالم، جاذبه و ارزشی بالاتر از علم نیست. بدترین فحش در محیط اهل علم، لقب «بی‌سوادی» است؛ هیچ فحشی از این بالاتر نیست؛ در همه محیط‌های علمی همین‌گونه است؛ آن وقت آن عالم روی پای یک جاهل و قلدر افتاد! شاگردان و رفقایش ملامت کردند و او هم جوابی نداشت؛ گفت: هیبت سلطانی من را گرفت!

این عبارت، همان وقتها در محیط‌های دانشگاه که دوستان ما می‌رفتند و می‌آمدند، معروف شد و علما و دانشمندان آن وقت، به کسانی که هیبت سلطانی آنها را می‌گیرد، و کسانی که جز هیبت علم چیزی آنها را نمی‌گیرد، تقسیم می‌شدند! البته همان وقت هم دانشمندانی مثل همان آدم داشتیم که حتی با فقر می‌ساختند، برای اینکه به سمت آنها نگاه نکنند؛ نه اینکه روی پایشان نیفتند، یا دستشان را نبوسند، یا تواضعشان نکنند؛ نه، اصلاً خودشان را بالاتر از این می‌دانستند که به فکر آن دستگاه‌های جاهل و دور از معرفت بیفتند. زندگی پولی و مادی را اصلاً کم‌ارزش‌تر از این می‌دانستند که خودشان را به آن آلوده کنند.

بیانات دیدار روسای دانشگاه‌های علوم پزشکی ۱۳۶۹/۰۸/۰۱

اعتقاد هزارساله‌ی شیعه به علما

من یادم است - شاید این نکته را مکرر به بعضی از برادران عرض کرده‌ام - چند سال پیش که مقدمات تشکیل این دادگاه بود، خدمت امام(ره) رفتم و به ایشان عرض کردم که این انقلاب، به پشتوانه‌ی هزار سال نفوذ معنوی روحانیت شیعه به پیروزی رسید. یعنی این‌که شخصی مثل امام - یک مرجع تقلید - توانست این اقیانوس را این‌طور به تلاطم در بیاورد - که هیچ عاملی نمی‌توانست آن را به تلاطم در بیاورد - کار خود او نبود. مردم در اول کار، امام را از کجا می‌شناختند؟ اگر هزار سال اعتقاد شیعه به علما و روحانیون و مراجعش نبود - که مرجع و عالم دین، برایشان از قداستی برخوردار بود - چه موقع مردم پشت سر امام، به عنوان این‌که یک مرجع و یک عالم دین است، راه می‌افتادند؟ امام، این را تلقی به قبول کردند.

بعد به ایشان عرض کردم، الان با عمل بعضی از ماها، این ذخیره‌ی هزار ساله ضایع می‌شود و از بین می‌رود. ما پول و سرمایه‌ی را برداشتیم خرج کردیم و بساطی را درست کردیم؛ حالا خود این سرمایه، با کار بعضی از ماها دود می‌شود و به هوا می‌رود. گفتم به نظر من، راهش همین دادگاه روحانیون است.

بیانات در دیدار مسئولان دادگاه ویژه روحانیت ۱۳۶۹/۰۸/۱۳

مسخره کردن روحانیت رایج شده بود

یکی از برنامه‌های رضاخان در این مملکت - که یقیناً هدایت‌شده از سوی انگلیسیها و قدرتهای پشت سر رضاخان بود؛ چون عقل خودش و تشکیلاتش به این چیزها نمی‌رسید - همین بود که روحانیون را بدنام کند. او به برداشتن عمامه‌ها اکتفا نکرد؛ به بدنام کردن روحانیون مشغول شد و کار را به جایی رساند که در کوچه و خیابان، بچه‌های مردم اگر آخوندی می‌دیدند، مسخره می‌کردند. این کار، عرف رایج شده بود!

این قضیه، مربوط به سالهای ۲۹ و ۳۰ است؛ یعنی من در آن زمان، یازده یا دوازده سالم بود. این جو، تا حدود ده سال بعد از رفتن رضاخان و کم و بیش تا قُبیل انقلاب - که من طلبه‌یی شده بودم - ادامه داشت.

ما در مشهد، تشکیلات و جلسات مهمی داشتیم. در جلسات من، چه قدر دانشجو و دکتر می‌آمدند و من برای آنها تفسیر می‌گفتم. با جوانی از دوستان خودم - که فارغ‌التحصیل و آدم باسوادی بود - می‌خواستم به تهران بیایم. در ایستگاه راه‌آهن، با هم قدم می‌زدیم که وقتِ قطار بشود. در همین موقع، چند جوان که معلوم نبود اصلاً سوادی هم دارند یا ندارند - تیپهای اروپایی آن روز که لباس جین می‌پوشیدند و تازه در ایران معمول شده بود - به شکلی من را مسخره کردند که رفیقم خجالت کشید. این مسخره‌کردنها رایج شده بود و دیگر مخصوص بچه‌ها و یا یک طبقه‌ی خاص نبود.

بیانات در دیدار مسئولان دادگاه ویژه روحانیت ۱۳۶۹/۰۸/۱۳

«یاد افغانستان که می‌افتادم قلبم برای این ملت می‌سوخت»

نکته‌ی دیگر این است که اوضاع جهانی به سمتی می‌رود که پیروزی مسلمین در افغانستان، حتمی و قطعی است. دوسال پیش، ما نمی‌توانستیم این‌طور حرف بزنیم. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، من با آقایان افغانیهای مبارز، دوست بودم. وقتی که «ترکی» کودتا کرد، من در ایرانشهر تبعید بودم. ماجرا را شنیدیم، ولی نمی‌دانستیم که چه خبر است؛ چون خبری به ما نرسید. ما فقط فهمیدیم که در افغانستان، حادثه‌ی بی‌اتفاق افتاده است. علاقه‌مند شده بودیم که ببینیم در آن‌جا چه خبر است. یعنی ارتباطات ما با افغانستان، به این شدت بود. البته بعد فهمیدیم که اینها کمونیستند؛ ولی اول روشن نبود. بنابراین، پیوندهای قلبی و عاطفی من با افغانستان و با برادران افغانی، خیلی زیاد است. از قدیم که در مشهد بودم، این ارتباطات را با برادران داشتم.

من هر وقت به یاد مسأله‌ی افغانستان می‌افتادم، دلم بر مظلومیت مردم افغانستان می‌سوخت و می‌گفتم، اینها چه راهی برای پیروزی دارند؟ چون همه‌ی راهها به حسب ظاهر بسته بود و هرچه نگاه می‌کردیم، بن‌بست بود. آن قدرت اهریمنی مارکسیستی، با آن همه نیرو و با اهداف بلندمدت، تنها به افغانستان قانع نبود. مسأله‌ی او، مسأله‌ی استراتژیک بود؛ رسیدن به آبهای جنوب. دویست سال، روسیه‌ی تزاری و شوروی، مجموعاً دنبال این هدف بودند. حالا از افغانستان قدم جلو گذاشتند و روزبه‌روز هم دارند تقویت می‌کنند. تمام این راهها، به حسب ظاهر بسته بود. به عراق هم که فکر می‌کردیم، می‌دیدیم که از افغانستان آسانتر است. به کشورهای دیگر هم که فکر می‌کردیم، می‌دیدیم آسانتر است. من همیشه هر وقت به یاد افغانستان می‌افتادم، قلبم برای این ملت واقعاً می‌سوخت و می‌گفتم: پروردگارا! به این مردم که این‌طور مبارزه می‌کنند، ترحمی بکن.

بیانات در دیدار رهبران گروه‌های جهادی افغانستان ۱۳۶۹/۰۸/۲۹

«ما دین را از این جوانمان یاد می‌گرفتیم!»

بسیج؛ یعنی همین پایگاههای مقاومت و همین نیروهای جوان و پُرشور؛ همین جوانانی که در طول تاریخ ما از اول اسلام تا امروز، نظیرشان را به این زیادی در هیچ دوره‌ی نداشته‌ایم؛ همین جوانانی که در عین جوانی و شور جوانی، به جای این‌که مثل جوانان بی‌درد و جوانان معمول‌همه‌ی مناطق عالم، دنبال عیش و عشرت و عیاشی باشند، دنبال احساس تکلیف و خدمت به خلق و تلاش و کار برای آرمانها و هدفها و دفاع از اسلامند؛ همین جوانانی که با قرآن مأنوسند؛ همین جوانانی که نماز و عبادتشان، پدران و مادران پیر را به شگفتی و تعجب وادار می‌کند. خانه‌ی هر شهید که پا گذاشتیم، اغلب پدران و مادران آنها گفتند که ما دین را از این جوانمان یاد می‌گرفتیم!

بیانات در پادگان امام حسن (ع) در مراسم ویژه روز بسیج ۱۳۶۹/۰۹/۰۵

آیندگان می‌پرسند به وظیفه خود عمل کردید؟

من این نکته را فراموش نمی‌کنم که در آن سالهای اختناق، همیشه در حوزه‌های علمیه و در جمعهای مبارزی و روشنفکری، ماها در بین خودمان، آن کسانی را که در فاصله‌ی بین سالهای ۲۰ و ۳۲ - که اختناق مجدد محمدرضاخانی بر این مملکت مسلط شد - کاری نکرده بودند، محاکمه می‌کردیم و می‌گفتیم: در آن ده، دوازده سالی که مقداری گشایش بود و می‌شد کاری کرد، چرا کاری نکردند؟ شاید همین حالا بعضی از ماها، خودمان یا دیگری را، در برهه‌هایی از همین ده، دوازده سال گذشته، مورد سؤال و ملامت قرار بدهیم، که فلان‌جا که می‌شد فلان کار را بکنیم، چرا نکردیم؟ یا در آینده، مردم این کشور و مسلمانان دنیا، از ما سؤال خواهند کرد که فرصت گرانبهائی در اختیار شما قرار گرفت، در این فرصت چه کردید؟ آیا به همه‌ی وظیفه‌ی خود عمل کردید، یا نه؟ اگر ما ذره‌مثقالی کوتاهی کرده باشیم، زیر ذره‌بینها مورد مذاقه و مؤاخذه قرار خواهد گرفت.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۶۹/۰۹/۱۴

«دست قدرتی که به ما کمک می کند»

ایشان [امام خمینی رحمه الله] یک وقت در جریانی فرمودند: من از اول انقلاب احساس کرده ام که در همه ی مراحل، دست قدرتی به ما کمک می کند و ما را راهنمایی می نماید. واقعاً همین طور است. البته خدای متعال، این دست قدرت را تصادفی و شانسی و بیهوده نمی فرستد؛ بلکه به عنوان پاداش یک مجاهدت و یک از خودگذشتگی می فرستد؛ یعنی قوانین تاریخ، به هم نخورده است. این طور نیست که کسی تصور کند آنچه پیش آمده، کتره یی بوده است. نه، آنچه پیش آمده، منطبق بر قواعد عالم است؛ منتها بر طبق قوانین و قواعد مادی شناخته شده نیست؛ بلکه عنصر معنوی در آن کار، مؤثر و کننده ی کار است.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۶۹/۰۹/۱۴

امام می‌گفت دعواها در ملا عام مطرح نشود

من یادم می‌آید، در آن سالهایی که فتنه‌ی لیبرالها، همه‌ی حواس این کشور را به خود جلب کرده بود، ماها غالباً خدمت ایشان می‌رفتیم؛ یا شکایت می‌کردیم، یا کاری داشتیم، یا ایشان کار داشتند. در آن دیدارها، امام مکرر می‌فرمودند که اگر شماها با هم اختلاف و دعوا هم دارید، این دعوا را در درون خودتان تمام کنید؛ چرا در ملا عام مطرح شود؟

البته وقتی ایشان می‌فرمودند، یک دسته - که ماها بودیم - گوش می‌کردند و دهانشان را می‌بستند. شما مرحوم شهید بهشتی (رضوان‌الله‌علیه) را یادتان است. با این که آدمی بود که خیلی حرف داشت، خیلی هم قدرت گفتن داشت، سکوت کرد؛ ولی آن طرف دیگر، نه. امام (ره) پاس وحدت را داشتند و نگذاشتند که وضع به آن صورت پیش برود. مسأله‌ی وحدت، این قدر مهم است.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۶۹/۰۹/۱۴

الگوی طلبه‌ها برای مجلس

امام یک وقت خطاب به مجلس می‌فرمودند که مثل مباحثه‌ی طلبه‌ها با هم بحث کنید. آن کسانی که طلبه بودند و یا هستند، می‌دانند که طلبه‌ها در مقام بحث، گاهی با همدیگر تندی و خشونت می‌کنند و به هم بد می‌گویند. اگر کسی از بیرون نگاه کند، خیال می‌کند که کدورت بین اینها، تا آخر عمر تمام‌شدنی نیست. مباحثه که تمام شد، همه چیز تمام می‌شود؛ می‌نشینند با همدیگر چای می‌خورند، صحبت می‌کنند و با هم به مسافرت و گردش می‌روند. امام به مجلس می‌فرمودند که با هم این‌طور بحث کنید و نگذارید اختلاف شما - از هر جناحی که هستید - به حدی برسد که دشمن خوشحال بشود.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۶۹/۰۹/۱۴

توصیه‌ی حکیمانه امام درباره‌ی مجلس

امام راحل رحمه‌الله یک وقت فرمودند، چنانچه در این مجلس به کسی اهانت شد، حق داشته باشد که به مجلس بیاید و از خودش دفاع کند. برادران و خواهرانی که در آن مجلس بودند، لابد یادشان است. وصیت‌نامه و پیام امام هم که موجود است. آنچه که امام راجع به مجلس فرمودند، همانها را موبه‌مو عمل کنید. آنها درسهای جاودانه‌ی است.

امام(ره) به معنای واقعی کلمه، یک حکیم بود. خدای متعال، حکمت به همان معنای حقیقی «ولقد اتینا لقمان الحکمه» را به این مرد داده بود. او واقعاً بصیرتی داشت. خیلی از چیزهایی که ماها حتی گاهی با دقت نمیدیدیم، او آنها را در نگاه عادی مشاهده میکرد. حرفهای او، برخاسته‌ی از چنین دلی و چنان حکمتی بود.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۶۹/۰۹/۱۴

«هر دولتی تشکیل شود از آن حمایت می‌کنم»

همه موظفند که به کارگزاران کشور و بخصوص به دولت، کمک کنند. این، یک وظیفه است. این، همان حرفی است که امام در طول نزدیک به یازده سال امامت پُربرکت و رهبری استثنایی خود، همیشه گفتند. عجیب این است که نگاه نمی‌کردند در رأس دولت کیست. یک وقت بنا بود که نخست‌وزیر معرفی کنیم. ایشان به من فرمودند، هر کس که از مجلس بیرون بیاید، من از او حمایت و دفاع خواهم کرد. نمی‌دانستند که چه کسی بیرون می‌آید؛ ولی گفتند هر کس که بیاید و هر دولتی که تشکیل بشود، از او حمایت می‌کنم.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۶۹/۰۹/۱۴

«حضور ایشان برای شورا یک برکت است»

همان وقتها هم من همیشه به رفقا می‌گفتم که اگر آقای هاشمی یک بار در جلسه‌ی ما شرکت می‌کنند، ما در آن جلسه یک عالم پیشرفت می‌کنیم. واقعاً آن وقت این طور بود. ایشان، آن وقتها به این شورا خیلی کم لطف بودند؛ ولی من حالا گاهی هم که می‌بینم ایشان بحمدالله مجبورند که هر هفته شرکت کنند، خیلی خوشحال می‌شوم که بالاخره هیچ چاره‌ی جز این ندارند! آن وقت، این طور نبود. گاهی مثلاً شش ماه می‌شد که ایشان اصلاً هیچ یادی هم از شورا نمی‌کردند! امروز این طور نیست و حضور ایشان واقعاً یک برکت است. من هر وقت این نکته یاد می‌آید، خیلی خوشحال می‌شوم. آقایانی که در آن وقت تشریف داشتند، لابد یادشان است که مکرر می‌گفتم وقتی ایشان شرکت می‌کنند، جلسه حرکتی پیدا می‌کند و یک قدم به جلو برمی‌دارد. واقعاً ایشان در جلسه خیلی مؤثر بودند، حالا هم که بحمدالله مرتب شرکت می‌کنند.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۶۹/۰۹/۱۹

هم ارتش هم سپاه

ما در این دریای وسیعی که مرزهای جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد، وظایف گوناگونی داریم و ارتش و سپاه باید باهم این وظایف را انجام بدهند. مدتهاست - شاید از اوایل جنگ و یا حتی پیش از شروع جنگ - دشمنان همیشه تلقین کرده‌اند که دو سازمان ارتش و سپاه نمی‌توانند باهم بسازند! چرا نتوانند؟ تجربه‌ی هشت سال جنگ تمام‌عیاری که بر ما تحمیل شد و دفاع مقدس ما در برابر آن، این حرف را تکذیب کرد.

یک وقت گفتند که ارتش باید به نفع سپاه عقب بنشیند؛ دروغ بود و دروغ است. یک وقت گفتند که سپاه باید به نفع ارتش جا خالی کند؛ این هم دروغ بود و دروغ است. کیفیت کشور ما و کیفیت نظام جمهوری اسلامی و ترکیب پیچیده‌ی دشمنان ما ایجاب می‌کند، تا آن‌جا که می‌توانیم، از همه‌ی کیفیتهای بالای امکان مردمی و تجهیزاتی برخوردار باشیم. این، در ضمن دو سازمان ارتش و سپاه امکان‌پذیر است. هر کس غیر از این بگوید، خلاف گفته است.

بیانات در مراسم صبحگاه نیروی دریایی ارتش ۱۳۶۹/۰۹/۲۴

موارد غیر اولویت‌دار را بر مسئله کتاب ترجیح ندهید

چند سال پیش، قبل از مسؤلیت آقای افتخار حسینی در دانشگاه تربیت مدرس، برای بازدید به آن‌جا رفته بودم. در آن‌جا به من شکایت کردند که ما برای خرید کتاب، هشتاد هزار دلار پول می‌خواهیم؛ ولی نداریم. من واقعاً تا آن‌ته دلم سوخت. البته هیچ امکانی هم نداشتم که به آنان بدهم؛ یعنی بودجه و پول و امکانات که در دست من نبود. آمدم با دولت، با نخست‌وزیر، با هر کس که می‌توانستم، صحبت کردم و بارها آن‌را تکرار نمودم. هنگامی که صحبت ارز و پول و بعضی از بذل و بخششها می‌شد، من آن‌را به یاد می‌آوردم و می‌گفتم وقتی که این‌طور نیازها وجود داشته باشد، سزاوار نیست که موارد غیر اولویت‌دار را بر اینها ترجیح بدهیم؛ علاوه بر این که حالا نیازها وسیعتر شده و بالاتر هم رفته است.

بیانات در دیدار مسئولان دانشگاهی ۱۳۶۹/۱۰/۰۴

رئیس جمهوری که در مقابل هیأت ایرانی مرعوب شده بود

در ایام ریاست جمهوری، به یکی از کشورهای آفریقایی سفر رسمی داشتم. از پلکان هواپیما که پایین آمدم، دیدم که رئیس‌جمهور آن کشور، مرعوب من شده است. این وضعیت، در چهره‌اش کاملاً آشکار بود. در ماشین تشریفاتی نشستیم، تا ما را به محل مهمانسرا ببرند. در ماشین دیدم که این شخص، بدون آن‌که خودش بخواهد، یک طرف نشسته و جرأت نمی‌کند به صورت من نگاه کند! من با زحمت و با تبسم و خنده و نرم‌گویی، یواش یواش او را به صحبت آوردم. وقتی به ایران برگشتم، به امام گفتم، من در آن‌جا دیدم که اینها در ما رشحه‌یی از وجود شما را می‌بینند.

آن رئیس‌جمهور، در مقابل من که این‌طور خاضع نبود - من که کسی نبودم - او در مقابل امام خاضع بود؛ امامی که مظهر انقلاب بود. آن شخص - که نمی‌خواهم اسمش را بیاورم - نمی‌توانست خودش را نگهدارد. او یک رئیس‌جمهور گردن‌کلفت و معروف حسابی هم است؛ از این آدم‌های خرده‌ریز نیست؛ اما از هیأت ایرانی، امام را می‌دید و بویش را می‌شنید.

بیانات در دیدار جمعی از پاسداران کمیته‌های انقلاب اسلامی ۱۳۶۹/۱۰/۱۰

ابتکار برای خلق شادی

در سالهای گذشته، به برادران عرض کردیم که از همه چیز مهمتر این است که شیوه‌های ابتکاری و جدید و کم‌خرجی برای شادی مردم فکر کنید. من دو، سه سال پیش در نمازجمعه گفتم که جوانان، نوجوانان، بچه‌مدرسه‌یها و امثال اینها، در هر خانه‌یی که هستند، متعهد بشوند که کوچه‌های خودشان را با این کاغذهای رنگی تزئین کنند و خودشان را مشغول نمایند. این کار، چه اشکالی دارد؟ به مدرسه‌ها سفارش کنید، آنها هم به بچه‌ها توصیه کنند. ما یک کلمه گفتیم، ولی در آن روز کسی دنبالش را نگرفت؛ حالا شماها این کار را از طرق خودش دنبال بکنید. مثلاً فرض کنید در سطح تهران، ده هزار پسر بچه‌ی جوان را چند روز مشغول این کار بکنید. با شوق و ذوق بیرون بیایند، نردبان بگذارند، بالا بروند، کاغذ رنگی قیچی کنند و به این نخها بچسبانند. این‌جا بچسبانند، آن‌جا بچسبانند، این بچه پایین بیاید، آن بچه بالا برود، آن بچه تصحیح کند. این خودش یک هیجان است و احساس می‌کند که برای دهه‌ی فجر کاری می‌کند.

بیانات در دیدار اعضای شورای انقلاب فرهنگی ۱۳۶۹/۱۰/۱۱

فرماندهی باید جوهری از رهبری در خودش داشته باشد

چند سال قبل از این، من حرفی را از یک فرد نظامی سابقه‌دار و کارآمدی شنیدم و بعد آن را در عمل فرماندهان نیروهای مسلح، بارها مشاهده و تجربه کردم. او می‌گفت - و درست هم است - که فرماندهی باید جوهری از رهبری در خودش داشته باشد و بدون آن، فرماندهی نیست. فرماندهی، فقط فرمان دادن نیست که بکن یا نکن. فرماندهی، یک امر معنوی، یک نوع رهبری، یک نوع اداره‌ی همه‌جانبه و یک چیز متکی به ذهن و احساس و عمل و جسم و روح و با سازماندهی و شکل سازمانی صحیح است؛ همان چیزی است که در نیروهای مسلح، موجب کارایی کامل می‌شود. آن وقت، ابزارها به کار می‌افتند. اگر ابزارها کهنه است، نو می‌شود و اگر نو است، نگهداری می‌شود. ابزارها به وجود می‌آید و ساخته می‌شود. بدون این فرماندهی و این سازماندهی، ابزارهای نو هم از کار می‌افتد و به درد نمی‌خورد، ابزارهای کهنه هم زود از رده خارج می‌شود. کمترین که نظایرش را هم در برخی از بخشهای تشکیلات نیروهای مسلح خود ما مشاهده کردید. شماها بیش از من، آن را در جنگ دیدید.

بیانات در دیدار فرماندهان نظامی ۱۳۶۹/۱۰/۲۲

«کشور دیگری را با این خصوصیات نمی‌شناسم»

برای ملت ایران، با این انقلاب و با آن پیشینه و با این ظرفیت عظیم فکری و علمی، چنین چیزی محال است و نظام جمهوری اسلامی، اصلاً بر مبنای دیگری به وجود آمده است. من در حال حاضر، کشور دیگری را با این خصوصیات نمی‌شناسم. هر کس به همان اندازه‌یی که به قدرتهای بزرگ متکی است، به همان اندازه، وابستگی هم دارد. همه هم متکینند؛ حتی کشورهای اروپایی. همین کشورهای اروپایی که امروز در جهت ابرقدرتی پیش می‌روند، مجموع و تک تکشان، وابسته‌ی به قدرت برتر امریکایند و بدون اجازه‌ی امریکا، کارهای اساسی و حساس انجام نمی‌گیرد. شما خودتان نمونه‌هایش را در مسایل مربوط به نیروهای مسلح اطلاع دارید و می‌دانید.

در زمان جنگ، کشوری رابطه‌اش با ما هم خوب بود، به ما هم احتیاج داشت. این کشور، برای ما ابزاری ساخته بود که در آن، امریکاییها شریک بودند؛ ولی از ترس امریکاییها، در تمام طول جنگ جرأت نکرد که آن ابزار را به ما بدهد! در حالی که به این کار احتیاج داشت و برایش هم خیلی خوب و مفید بود و اگر این کار را می‌کرد، می‌توانست محبت ایران را جلب کند. الان در همین قضیه‌ی برخوردهای خاورمیانه و خلیج فارس، مسأله همین است. یک شوروی بود که آن هم تمام شد و محتاجتر از آب درآمد و به یک صدقه‌بگیر از غریبها و بخصوص امریکا، تبدیل شد. گفت: «آنان که غنیت‌رند، محتاج‌ترند».

بیانات در دیدار فرماندهان نظامی ۱۳۶۹/۱۰/۲۲

دست قدرتی که امام را هدایت می‌کرد

از اوایل انقلاب، دلسوزانی به این نتیجه رسیده بودند که علاج نیروهای مسلح، به سلسله مراتب است. البته می‌دانید که در آن وقت، ستون فقرات ارتش را شکسته بودند و داشتند می‌شکستند. یک عده از روی تعمد این کار را می‌کردند؛ برای این‌که نیروهای مسلح را بکلی متلاشی کنند. اوایل انقلاب، زمزمه‌های خائنانه‌ی حاکی از یک بینش دروغ و غلط را دائماً ترویج می‌کردند. با این‌که امام هیچ‌وقت نظامی نبودند و در سازمانهای نظامی حضور نداشتند، واقعاً این تصمیم جزو حکمتهای آن مرد بود. من هر وقت راجع به برخی از اقدامات این بزرگوار فکر کردم، دیدم همان حکمتی که قرآن درباره‌ی لقمان و سایر پیامبران می‌گوید، به معنای واقعی در این مرد بود. حکیم، یعنی آن کسی که ماورای این ظواهر، چیزهایی را مشاهده می‌کند که چشمهای عادی و معمولی، از دیدن آن عاجزند. در مقایسه‌ی با دیگر مردم، مثل پیر مجربی در مقابل جوان خام و تازه وارد است. همین ضرب‌المثلی که شنیده‌اید:

آنچه در آینه جوان بیند

پیر در خشت خام آن بیند

اشاره به همین نکته است.

ایشان نسبت به دیگران، نسبت به ماها و نسبت به همین مسئولانی که بودند و بودیم و می‌دیدیم، واقعاً این‌طوری بود. او همیشه چیزی را در زیر جریانات احساس می‌کرد و می‌دید. گاهی انسان، با استدلال به چیزی می‌رسد؛ ولی او بدون استدلال به آن رسیده بود. واقعاً لطف و الهام خدایی بود. همان‌طور که خودش فرمود، دست قدرتی بود که او را هدایت می‌کرد. آن بزرگوار، سلسله مراتب را با همین کلمه تکرار می‌کرد.

بیانات در دیدار فرماندهان نظامی ۱۳۶۹/۱۰/۲۲

«در پادگان‌ها مثل ارادل به هم فحش می‌دادند»

من در آن رژیم دیده بودم که حتی افسرهای ارشد، مورد اهانت قرار می‌گرفتند. یکی از فرماندهان معروف و از آن افراد خبیثِ خشن - که به درک واصل شده و نمی‌خواهم اسمش را بیاورم - در سال ۴۲ در مشهد فرمانده بود. من هم در آن موقع زندانی بودم. ما را به آن‌جا بردند، تا تحویل بدهند. او من را دید و به طرفم آمد. در آن وقت، این شخص سرتیپ بود و سرهنگهایی دور و برش بودند. او آن‌چنان به اینها اهانت می‌کرد، که من تعجب کردم. فکر نمی‌کرد که لااقل جلوی من زندانیِ مخالفِ دستگاه - که به همین عنوان هم من را گرفتند آوردند و خیلی هم جوان بودم و طبعاً خصوصیات جوانی داشتم - نباید این حرفها را بزند. نه، ابایی نداشتند. آنهایی هم که مورد اهانت قرار می‌گرفتند، ظاهراً امتناعی نداشتند! من شبیه این قضیه را مکرر دیده بودم؛ آن یک موردش بود. در پایتیرها هم من دیده بودم که فحش می‌دادند، اهانت می‌کردند و بد می‌گفتند. یک درجه فاصله، برای اهانت کردن کافی بود. البته ممکن بود که کسی شخصیت قوی محکمی داشته باشد و مافوقش جرأت نکند به او خیلی فحش بدهد. چنین چیزهایی هم بود؛ لیکن اهانت کردن، کار خلافی محسوب نمی‌شد!

به زیردست خود اهانت می‌کردند و فحشهای ارادل‌مآبی می‌دادند. من واقعاً در پادگانها دیده بودم که مثل ارادل، به هم فحشهای عجیب و غریبی می‌دادند. ما که طلبه بودیم و این چیزها به گوشمان نخورده بود، به قدری تعجب می‌کردیم که این حرفهای رکیک، چه‌طور از دهن اینها خارج می‌شود. بعضی از این حرفها ممکن است حتی به گوش خود ارتشیهایی هم که در این‌جا هستند، سنگین بیاید. البته شاید خیلی از برادران ارتشی فعلی ما، درست هم یادشان نباشد و این خصوصیات را در آن زمانها، تجربه هم نکرده باشند.

من کسی را دیده بودم که به همدرجه‌ی خودش در محیط نظامی فحاشی می‌کرد؛ چون فعلاً مأمور بر او، یا مافوقش بود. مثلاً با درجه‌ی یکسان، این فرد افسر نگهبان بود؛ ولی او نبود. چیز بسیار شرم‌آوری بود! همین اهانتها، به کتک هم منتهی می‌شد و سربازان بیچاره را زیر مشت و لگد، بی‌رحمانه کتک می‌زدند. این کارها را ممنوع کنید. هر کسی هم کرد، مجازاتش کنید.

بیانات در دیدار فرمانهان نظامی ۱۳۶۹/۱۰/۲۲

شش ماه زندانی شدن برای پنج پوکه فشنگ

در سال ۴۹ در زندان، فردی نظامی را دیده بودم که برای پنج عدد پوکه‌ی فشنگ که تحویل نداده بود، به حدود شش ماه محکوم شده بود! برای تمرین و مانور، به کوهستان رفته بود، تا تیراندازی کند. موقع برگشت، این چند عدد پوکه را کم آورده بود. البته در آن وقت، به دادگاه رفته بود و محاکمه و محکوم هم شده بود؛ متنها اواخر خدمتش بود و چون خدمتش هم حساس بود، او را نگهداشته بودند. خدمتش که تمام شد، رفت تصفیه حساب بکند، به او ورقه دادند و به زندان فرستادند! او باورش هم نمی‌آمد که این قدر در زندان بماند. ما در زندان ارتش بودیم. آن وقتها، محکومان امنیتی و سیاسی را غالباً به زندانهای ارتشی میبردند. لاقفل اوایل کار، این طور بود. من در آن جا بودم که دیدم او را آوردند. گفتیم چه شده است؟ ماجرا را گفت. البته - همان طور که گفتم - ظلم، جزو خواص آن نظام بود و نمیتوانست ظلم نکند؛ لذا بالادستها غالباً معاف میشدند!

قبل از این قضیه، سال ۴۶ - ۴۵ هم که در مشهد زندان نظامی بودیم، شبیه همین ماجرا را دیده بودیم. یک ستون نظامی به جایی میرفتند و برخلاف آیین‌نامه، افراد را همراه با مهمات در کامیون گذاشته بودند. بعد اشکالی پیش آمد و کامیون منفجر شد و چند نفری کشته شدند. پس از این واقعه، فرماندهی ستون و فرماندهی یگان و فرماندهی تیپ - آن وقت در اطراف مشهد چند تیپ بود - به خانه‌شان رفتند و در این میان، چند نفر بیچاره‌ی پایین دست را به زندان آوردند و به یکی، دو سال محکوم شدند! متأسفانه بالادستها را رها میکردند و به پایین دستها میچسبیدند؛ مبنای این بود. لذا تا حدود زیادی، در آن پایین دستها انضباط وجود داشت. اصل انضباط، اصل درستی است.

بیانات در دیدار فرماندهان نظامی ۱۳۶۹/۱۰/۲۲

تلاوت شیخ ابوالعینین در مسجد گوهرشاد

قبل از انقلاب، ما اصلاً از چنین برکاتی محروم بودیم. البته گاهی در گوشه و کنار، چند نفری دور هم جمع می شدند و تلاوتی می کردند؛ اما این رشد روزافزون و این سیل عظیم توجه جوانان و بچه ها به قرآن، اصلاً مربوط به بعد از انقلاب است. به همین جهت، گاهی قبل از انقلاب، بعضی از قراء به ایران می آمدند؛ ولی کسی نمی فهمید که اینها چه وقت آمدند و چه زمانی رفتند. قبل از انقلاب، «شیخ ابوالعینین» با دعوت اوقاف به مشهد آمده بود. من نوارهای او را قبلاً زیاد شنیده بودم و دورادور از خواندن او خیلی خوشم می آمد. ما با کسانی که او را دعوت کرده بودند، بکلی قطع رابطه کرده بودیم و با این که خیلی هم دوست می داشتم صدای او را گوش کنم، اما اصلاً به مجالسی که درست کرده بودند، نرفتم. در مسجد گوهرشاد مشهد، در آن ایوان مقصوره جلسه یی درست کرده بودند و قرآن می خواندند. آن کسانی که در آن جا نشسته بودند، گمان نمی کنم که به صد نفر می رسیدند. همین طور دورتادور نشسته بودند و به تلاوت قرآن گوش می کردند. در آن موقع، هوا سرد بود و مجتبای ما هم که کوچک بود، همراهم بود. چون نمی خواستم به داخل جلسه بروم، ناگزیر در آن هوای سرد در غرفه ی بیرون نشستم، تا صدایی را که پخش می شد، بشنوم. آن زمان، جمعیت حدود صد نفر بود؛ در حالی که حالا وقتی شماها در جایی وارد می شوید، واقعاً همه ی شهر تکان می خورد. بله، ما به عشق قرآن و به برکت قرآن زنده هستیم.

بیانات در دیدار استاد محمد شحات انور و استاد محمد بسیونی ۱۳۶۹/۱۱/۲۰

«می‌گفتند باورمان نمی‌شود این قاریان عرب نباشند»

من از این که جوانان ما به قرآن شوق و اقبال دارند، خیلی خوشحالم. کسانی را که شما ملاحظه می‌کنید، بعضی کارگر، بعضی کارمند و بعضی کاسبند و هیچکدام هم در این رشته حرفه‌یی نیستند؛ اما درعین حال شوق فراوانی که این آقایان به تعلّم قرآن دارند، آنها را به مقدار زیادی پیش آورده است. بعضی از آنان هم ماشاءالله خیلی خوب شده‌اند، خیلی پیش رفته‌اند و گاهی هم که در این مسابقات جهانی شرکت می‌کنند، درجات بالا را حایز می‌شوند. بعضی از دوستانی که از کشورهای عربی می‌آیند، می‌گویند اینها به نحوی کلمات و حروف عربی را تلفظ می‌کنند که آدم باورش نمی‌آید اینها عرب نیستند. این، نشان می‌دهد که در ایران، زمینه‌ی شیوع آشنایی با قرآن خیلی زیاد است.

بیانات در دیدار استاد محمد شحات انور و استاد محمد بسیونی ۱۳۶۹/۱۱/۲۰

آشنایی با صدای شیخ مصطفی اسماعیل

خدای متعال، ملت ما را که یک حرکت و یک مجاهدت کردند، هزاران پاداش داد. یکی از نعم همین است که الحمدلله جو، جو قرآنی است. من یادم می‌آید که در سابق، بعضی از این موجهای رادیویی را با زحمت پیدا می‌کردم. رادیوهای مصر را باز می‌کردم و با زحمت آن را می‌شنیدم. ما رفیقی داشتیم - خدا رحمتش کند - او به مصر رفته بود، چند ماه در آنجا مانده بود و نوارهای عبدالفتاح، شیخ مصطفی اسماعیل و محمد رفعت و امثال آنان را به اینجا آورده بود. مخصوصاً من از نوار عبدالفتاح خیلی خوشم می‌آمد؛ آن را گوش می‌کردم. بعدها هم با صدای شیخ مصطفی اسماعیل آشنا شدم. بعد که شیخ مصطفی اسماعیل را شناختم، بقیه یادم رفت.

صدای شیخ مصطفی اسماعیل، خیلی فوق العاده بود. این را هم بگویم که الان در ایران، میل عمومی به طرف شیخ مصطفی اسماعیل است. یعنی قرآی ما، حتماً روی سبک قرائت شیخ مصطفی اسماعیل تمرین دارند و روی دیگران کمتر. اعتقادم این است که این حرکت، از مشهد و از دستگاه ما شروع شد. در تهران، هیچ‌کس غیر از عبدالباسط را نمی‌شناخت. من یک وقت که به تهران آمده بودم، فقط عبدالباسط مطرح بود. جاهای دیگر هم که می‌رفتیم، فقط عبدالباسط را می‌شناختند.

ما در مشهد، نوار شیخ مصطفی اسماعیل را داشتیم. یکی از دوستانم می‌خواست به مسافرت برود، من گفتم که هرچه توانستی، نوار شیخ مصطفی اسماعیل پیدا کن و بیاور. او هم رفت و چند نوار از نوارهای بسیار خوب شیخ مصطفی اسماعیل را آورد. من آنها را به آقای مرتضی فاطمی - که در آن وقت نوارهای ما را تکثیر می‌کرد - دادم، تا تکثیرشان کند. او هم همین کار را کرد و نوارها را به این چند نفری که از تهران آمده بودند، داد. در نتیجه، همه‌ی نوارها به طرف تهران سرازیر گردید و شیخ مصطفی اسماعیل شایع شد. انصافاً هم چیز عجیبی بود. نمی‌دانم شما با صدای شیخ مصطفی اسماعیل آشنا هستید؟ خیلی فوق‌العاده است. او سوره‌ی هود، سوره‌ی بقره و آیات داوود و جالوت را خوانده بود، که انصافاً خیلی عالی و فوق‌العاده بود.

بیانات در مراسم تودیع با قاریان قرآن: استاد شحات محمد انور و استاد محمد بسیونی ۱۳۶۹/۱۲/۰۱

خبر باید زیبا باشد و آسان

گویندگان خبر، این آقایان و خانمهایی که من چهره‌ی بعضی از آنها را می‌شناسم و بعضی هم که در رادیو هستند و نمی‌شناسم، اگر نگوییم عموماً، الحمدلله غالباً خوبند؛ اما بهتر از این می‌تواند بشود. با شنونده و مستمعان، حرف بزنید.

یک وقت در سه، چهار سال پیش، دو نفر از این گویندگان بخشهای دیگر رادیو و تلویزیون، پیش من آمدند. من آنها را می‌شناختم؛ چون تقریباً جزو استفاده‌کننده‌های برنامه‌های صدا و سیما هستم. به اینها گفتم، شماها چرا وقتی که جلوی دوربین می‌نشینید، آشفته می‌شوید؟ برای آن‌که بعد از این درست حرف بزنید، هر وقت حرف می‌زنید، یادتان باشد که من آن پشت دستگاه نشسته‌ام و گوش می‌کنم؛ اصلاً با من حرف بزنید. آن دو نفر، الان جزو گوینده‌های خوب تلویزیون هستند و می‌بینم که واقعاً رعایت می‌کنند.

وقتی که صحبت می‌کنید، با مستمعان حرف بزنید. بدانید که یکی حرف شما را گوش می‌کند. با او مثل کسی که تفاهم می‌کند، حرف بزنید. این، غیر از آن است که مثلاً متنی را در مقابل دیواری می‌خواند. این‌طوری نباشد. کار هنرمندانه بکنید. خواندن، یک عمل هنری است. نوشتن، یک عمل هنری است. هرچه می‌توانید، ظرافتها و زیباییهای ادبی و نگارشی را در نوشته‌ی خبر به کار ببرید. یک متن زیبا و درعین‌حال آسان درست کنید. متن معضل و معوج و پیچ‌وخم‌دار و مخصوص خواص، فایده‌ی ندارد.

بیانات در دیدار مسئولان بخش‌های خبری صداوسیما ۱۳۶۹/۱۲/۲۱

خاطرات سال ۱۳۷۰

کینه آمریکایی

همه باید این را بدانند که این تحریمهایی که علیه ملت ایران به کار برده شده، عمدتاً ناشی از کینه‌ورزی استکباری آمریکا است؛ کینه‌ی آمریکایی، مثل کینه‌ی شتری، پنا دارند بر اینکه بر ملت ایران فشار بیاورند به امید اینکه شاید بتوانند ملت ایران را تسلیم کنند؛ اشتباه میکنند؛ ملت ایران با فشار، تسلیم هیچ‌کس نخواهد شد.

برای قراء قرآن منبر بگذاریم

آداب تلاوت مجلسی را فرا بگیرید. فرض کنید عده‌یی از این مردم و مسلمین حزب‌الله در جایی نشسته‌اند و از شما دعوت کرده‌اند که برایشان قرآن بخوانید. دأب و فکر من این است و می‌خواهم در جامعه‌ی ما کاری بشود که برای قراء قرآن منبر بگذاریم و همچنان که الان وعاظ منبر می‌روند، قاریان قرآن هم منبر بروند و مثلاً نیم‌ساعت قرآن بخوانند و مردم آن زلال کلام الهی را مستقیم از او بشنوند و دل‌هایشان بلرزد و اشک بریزند و موعظه بشنوند و بلند شوند و بروند؛ ولی ما حالا قرآن کریم را فقط مقدمه‌ی سخنرانی قرار داده‌ایم!

من در سال‌های ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ در مشهد سخنرانی می‌کردم؛ می‌ایستادم سخنرانی می‌کردم. بعد هم که حرف من تمام می‌شد، روی زمین می‌نشستم. سپس صندلی می‌گذاشتیم، تا قاری قرآن تلاوت کند. همین آقای فاطمی و بعضی از برادران دیگر، روی صندلی می‌نشستند و قرآن می‌خواندند. من می‌گفتم که حرف من مقدمه‌ی تلاوت قرآن است. من ایستاده صحبت می‌کردم؛ اما صندلی بلند و قشنگی - مثل منبر - گذاشته بودیم و اینها روی آن می‌نشستند و بعد از صحبت من قرآن می‌خواندند؛ همان آیاتی که من قبلاً تفسیر کرده بودم. فکر من این است. من می‌گویم که در جامعه، قرآن اصل است.

بیانات در دیدار جمعی از قاریان قرآن ۱۳۷۰/۰۱/۲۲

جمله‌ای که رهبر انقلاب از علامه طباطبایی شنیدند

چند سال قبل از این - اوقات ریاست جمهوری - من در نماز جمعه یک وقت راجع به همین قضیه صحبت کردم و گفتم که از ماها نخواستند آن‌طور باشیم؛ چون نمیتوانیم. بعداً یک نفر به من نامه نوشت که شما از زیر بار فرار میکنید و برای این‌که آن‌گونه زندگی نکنید، میگویید از ما نخواستند! نه، بحث این نیست که من بگویم یا من بخواهم؛ امثال من کوچکتر از آنند؛ بشر معمولی اصلاً ضعیفتر از این حرفهاست. کما این‌که امیرالمؤمنین هم این زهد را در همان زمان بر عیال خودش تحمیل نمیکرد. در آن زمان کسی که این زهد را داشت، خود علی بود؛ حتی نه امام حسن، حتی نه امام حسین، حتی نه همسران بزرگوارش. هیچ جا نداریم که امیرالمؤمنین(ع) در خانه‌اش این‌طوری زندگی میکرده است. نه، خوراک شخص امیرالمؤمنین، در یک کیسه‌ی سربه‌مهر پیچیده بود؛ می‌آوردند، باز میکرد، میریخت، میخورد، بعد سرش را مهر میزد و در جایی میگذاشت؛ در خانه هم زندگی معمولی خودشان را داشتند. شخص امیرالمؤمنین، اصلاً فوق طبیعت معمول بشری است. مگر کسی میتواند این‌طور زندگی بکند؟ درس عجیبی است. این، برای آن است که من و شما جهت را بفهمیم.

من از خود مرحوم علامه‌ی طباطبایی(رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) شنیدم؛ میدانم این را در جایی هم نوشته‌اند، یا نه. ایشان میفرمود: امام که به ما میگوید به طرف من بیایید، مثل آن کسی است که در قلعه‌ی کوهی ایستاده و به مردمی که در دامنه هستند، میگوید به این طرف بیایید. این معنایش آن نیست که هر یک از این راهروان و کوهنوردان میتوانند به آن قلعه برسند. نه، میگوید راه این طرف است، باید این طرف بیایید، کسی پایین نرود، کسی طرف سقوط نرود. یعنی اگر میخواهید درست حرکت کنید، راه حرکت این طرفی است که من ایستاده‌ام.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۰/۰۱/۲۶

روزهای انقلاب؛ مقابله مشهدی‌ها با تانک!

در همین خیابانهای مشهد، کامیون ارتشی راه افتاد و صف مردمی را که در انتظار خرید نفت یا نان بودند، با مسلسل زد. اینها که افسانه نیست؛ اینها همین قضایای دیروز خود ماست. من به چشم خودم دیدم، شاید هزاران نفر از شماها هم به چشم خودتان دیدید که در همین خیابان خسروی‌نو و خیلی از جاهای دیگر، این برادران و خواهران شما با تانک روبه‌رو شدند. در همین استانداری شهر مشهد، تانک وارد شد. مردم مشهد! مگر نبود؟ جوانان و زنان و مردان! شماها دیدید، ما هم بودیم و دیدیم. تانک داخل استانداری شد، ولی مردم تانک را مثل حلقه‌ی دور نگین انگشتر محاصره کردند. کار به جایی رسید که آن کسی که در تانک بود، بنا کرد به استغاثه کردن! من خودم رفتم و آن افسری را که در تانک بود، از لابلای مردم نجاتش دادم. مردم می‌خواستند او را تکه‌پاره‌اش کنند؛ ولی ما کاری کردیم که توانست فرار کند و برود. مردم با طاغوت روبه‌رو شدند، ایستادند و فداکاری کردند.

بیانات در حرم رضوی ۱۳۷۰/۰۱/۲۹

پیام امام خمینی (ره) زودتر از ما به هندوستان رسیده بود

در اوایل انقلاب، من خودم به هند رفتم و تقریباً به مراکز فرهنگی، سیاسی این کشور سر زدم. هر جا که پا گذاشتم، دیدم که انقلاب و امام پیش از ما آنجاست! ما که رفتیم، مردم ما را تحویل گرفتند؛ چون نماینده‌ی این کانون بودیم؛ نه این که ما به آنجا برویم و مردمی بی‌خبر باشند، آن وقت ما بگوییم چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده است. هنوز هم همین طور است. شما در این کشورهایی که نمایندگی نداریم، برای بار اول که وارد می‌شوید، اگر توفیق پیدا کنید که خودتان را به محافل مردمی برسانید، اگر به محافل دانشجویی و روشنفکری و محافل انسانهای متعهد و دلسوز مخلص بروید، می‌بینید که این پیام قبل از شما به آن جا رفته است. من در سفرهایی که در دوره‌های مختلف به جاهای گوناگون داشتم، بلااستثنا در همه‌ی کشورها - اعم از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، حتی کشورهای کمونیستی - این را دیدم.

سخنرانی در دیدار نمایندگان فرهنگی جمهوری اسلامی در خارج از کشور، ۱۳۷۰/۰۲/۰۳

«ملت‌ها با شما هستند»

ما که رفتیم، مردم ما را تحویل گرفتند؛ چون نماینده این کانون بودیم؛ نه اینکه ما به آن‌جا برویم و مردمی بی‌خبر باشند، آن وقت ما بگوییم چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده است. هنوز هم همین‌طور است.

شما در این کشورهایی که نمایندگی نداریم، برای بار اول که وارد می‌شوید، اگر توفیق پیدا کنید که خودتان را به محافل مردمی متوقع برسانید -حالا آن گروههایی را که از این مسائل دورند، نمی‌گوییم- اگر به محافل دانشجویی و روشنفکری و محافل انسانی‌های متعهد و دلسوز و مخلص بروید، می‌بینید که این پیام، قبل از شما به آن‌جا رفته است.

من در سفرهایی که در دوره‌های مختلف به جاهای گوناگون داشته‌ام، بلااستثنا در همه کشورها -اعم از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی؛ حتی کشورهای کمونیستی- این را دیدم.

در زمان ریاست جمهوری می‌خواستیم به چند کشور سفر کنیم. قبل از آن، در سطح جهانی و بین‌المللی برای ما حادثه‌ای اتفاق افتاده بود که تبلیغات صهیونیستی و امریکایی و استکباری به آن دامن می‌زد. من برای خداحافظی و گرفتن رهنمود و سفارش‌هایی که معمولاً امام در هر سفر به ما می‌فرمودند، خدمت ایشان رفتم؛ گفتم اتفاقاً در آستانه سفر ما این قضیه هم اتفاق افتاد و دولت‌ها و دشمنان، روی این موارد، حساسی حساسند.

ایشان گفتند: بله، لیکن ملت‌ها با شما هستند. من در همان سفر این حرف را به وضوح مشاهده کردم، که با صد نوع استدلال هم نمی‌شد این‌گونه واضح برای من ثابت شود.

بیانات در دیدار وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و نمایندگان فرهنگیان جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور ۱۳۷۰/۰۲/۰۳

او کلمات قرآنی را جان می‌داد

قبل از انقلاب، من ممنوع‌السفر بودم؛ یعنی نمیتوانستم به خارج از کشور سفر کنم. مدت‌ها در زندان بودم؛ وقتی هم که از زندان بیرون آمدم، در داخل کشور محصور بودم. در آن وقت، یکی از آرزوها و تصمیم‌هایم این بود - به خانواده‌ی خودم هم گفته بودم - که اگر بتوانم از کشور خارج بشوم، برای دیدن قرآء - مخصوصاً شیخ مصطفی اسماعیل - به مصر می‌روم. اتفاقاً شیخ مصطفی اسماعیل تا بعد از انقلاب زنده بود؛ لیکن متأسفانه ما در آن سال‌های اول انقلاب، به این فکری که حالا هستیم، نبودیم؛ و الاً به هر طوری بود، من شیخ مصطفی اسماعیل را به تهران می‌آوردم.

شیخ مصطفی اسماعیل، خیلی فوق‌العاده بود. چیزهایی در تلاوت او بود که انصافاً قابل تقلید است. منهای مسأله‌ی صدا و کیفیت ادای حروف و کلمات، او کلمات قرآنی را جان میداد. یعنی وقتی که او آیه را میخواند، آن احساسی به مستمع دست میداد که در آیه اقتضای آن احساس بود. مثلاً فرض بفرمایید که در سوره‌ی هود، آن جایی که راجع به قضیه‌ی پسر نوح آیات کریمه را میخواند: «انّ ابنی من اهلی و انّ وعدک الحق»، انسان پدری را احساس میکند که پسر کافرش دارد در مقابلش از بین میرود؛ یعنی هم احساس رأفت به خاطر بُنوّت او، و هم احساس نفرت به خاطر کفر او. او این را با خواندن خودش به انسان القا میکند. این، چیز خیلی مهمی است و آن تأثیر قرآنی را در خواننده مضاعف میکند. شبیه این را - نه به این شدت - من در خواندن شیخ عبدالفتاح دیدم؛ او هم تا حدودی این‌طور است. مرحوم منشاوی هم جزو آن چهره‌های برجسته‌ی قرآنی است. چند نفر از مقلدان ایشان الان در این‌جا هستند.

بیانات در مراسم تودیع قاریان قرآن ۱۳۷۰/۰۲/۰۶

مدال‌های ذلت صدام

امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) یک وقت می‌فرمودند که هر زمان عراق در جنگ شکست می‌خورد، و هر موقع این سرداران قادسیه، از بسیجیان و رزمندگان ما یک تودهنی می‌خورند، صدام فوراً یک مدال و یک نشان به آنها می‌دهد! هر وقت به آنها مدال می‌داد، معنایش این بود که شکست خورده‌اند! حالا هم آنها اعلام کرده‌اند که دولت عراق به صدام مدال داده است! مدال چه چیزی؟ مدال ذلت در مقابل امریکا، مدال روبه شدن در مقابل متجاوزان به عراق، و مدال خونریزی نسبت به مردم مظلوم این کشور! دنیا هم دارد تماشا می‌کند. یک وقت از سر فراغت چیزی می‌گویند؛ به فکر مردم هم نیستند. پس، درس اول این است که باید در مقابل استکبار ایستاد. با مقاومت - نه با تسلیم - به همه چیز دست پیدا خواهید کرد؛ همچنان که تا امروز دست پیدا کرده‌اید.

بیانات در دیدار جمعی از کارگران و معلمان ۱۳۷۰/۰۲/۱۱

درد کهنه

قضیه این است که از حدود بیست سال پیش من دچار دل‌دردی شدم که از سال ۵۳ به بعد، این دل‌درد به صورت شدید ظاهر شد. به دکترها مراجعه می‌کردم، گاهی می‌گفتند که زخم اثنی‌عشر است، گاهی هم می‌گفتند که زخم معده است. اولین باری که برای این بیماری به دکتر مراجعه کردم، در زندان بود. این روند از آن زمان بود و من هم ملاحظات مربوط به همین زخم دستگاه گوارشی را می‌کردم. در این ماه چند بار تقریباً به طور پی‌درپی دردهای شدید گرفت، که آخرین بار آن روز پایانی ماه رمضان، مصادف با شب عید فطر بود. درد شدیدی گرفت، و دکترها با مسکنهای قوی این درد را آرام کردند. وقتی که معاینات دقیقی به عمل آوردند، معلوم شد که این درد مربوط به سنگ کیسه صفراست. البته این، آن تشخیصهای قبلی را هم نفی نمی‌کند - یعنی مثلاً دستگاه گوارش هم آفاتی داشته باشد - لیکن آن چیزی که فعلاً من را زیاد زیر فشار قرار داده، همین مسأله‌ی سنگ کیسه صفراست؛ به طوری که من نتوانستم به نماز بیایم و جناب آقای هاشمی هم در نماز گفتند که من کسالت دارم؛ منتها همین درد بود، کسالت فوق‌العاده‌ی نبود. درد شدیدی بود که دنبال خودش ضعف و بی‌حالی شدیدی را هم می‌آورد و بالاخره دکترها گفتند چاره‌ی نیست، جز این‌که عمل جراحی انجام بشود. زودتر هم می‌خواستم عمل کنم، ولی یک مقدار به خاطر همین سفر جناب آقای هاشمی به خارج بود، که منتظر بودم ایشان بروند و برگردند، بعد عمل کنم. حالا قرار است که ان‌شاءالله در همین ساعات آینده عمل جراحی انجام بشود. عمل که در کوتاه‌مدت انجام می‌گیرد، منتها به من گفتند که حدود دو روز در بیمارستان باشم.

مصاحبه پیش از بستری شدن در بیمارستان ۱۳۷۰/۰۲/۲۱

«سی سال است با صدای این قاریان آشنا هستم»

نزدیک سی سال است که با نوارهای آقای شیخ ابوالعینین آشنا هستم. مدت‌ها قبل یک نفر در مشهد نوارهای ایشان و نوارهای مرحوم شیخ عبدالفتاح و شیخ مصطفی اسماعیل را برای من آورد و من از آن‌جا با صدای این آقایان آشنا شدم. البته گاهی هم در فرصتهایی، از رادیوهای کشورهای عربی تلاوت قرآن شما را گوش می‌کردم. الحمدلله حالا شما در شرایطی به ایران آمده‌اید که کشور ما بحمدالله در همه‌جایش پُر از شوق به قرآن است. خدا را شکر می‌کنیم که جوانان ما، بچه‌های ما، همه‌ی ملت ما، سراسر وجودشان شوق به قرآن است و قرائتاً، تجویداً، فهماً و فقهاً با قرآن مأنوسند.

بیانات در دیدار جمعی از قاریان ۱۳۷۰/۰۳/۱۶

سراسر وجود ملت شوق به قرآن است

از زیارت آقایان خوشحالم. نزدیک سی سال است که با نوارهای آقای شیخ ابوالعینین آشنا هستم. مدتها قبل یک نفر در مشهد نوارهای ایشان و نوارهای مرحوم شیخ عبدالفتاح و شیخ مصطفی اسماعیل را برای من آورد و من از آنجا با صدای این آقایان آشنا شدم. البته گاهی هم در فرصتهایی، از رادیوهای کشورهای عربی تلاوت قرآن شما را گوش می‌کردم. الحمدلله حالا شما در شرایطی به ایران آمده‌اید که کشور ما بحمدالله در همه‌جایش پُر از شوق به قرآن است. خدا را شکر می‌کنیم که جوانان ما، بچه‌های ما، همه‌ی ملت ما، سراسر وجودشان شوق به قرآن است و قرائتاً، تجویداً، فهماً و فقهاً با قرآن مأنوسند.

سابق این‌طور نبود. در گذشته، این سلاطین و حکام طاغوتی، مردم را از قرآن دور نگهداشته بودند. گاهی کسانی پیدا می‌شدند و یک کارهای قرآنی می‌کردند؛ اما خیلی در سطح پایین بود. یادم است که همین آقای شیخ ابوالعینین به مشهد آمد، من تازه از زندان آزاد شده بودم. ایشان در ایوان مقصوره‌ی مسجد گوهرشاد قرآن تلاوت می‌کرد. شاید صد نفر آدم نشسته بودند و همین‌طور مجلس را تماشا می‌کردند و نمی‌فهمیدند که قرآن چیست؛ چون رهگذر بودند و دیده بودند که این‌جا مجلسی است، همان‌جا هم نشسته بودند! اما اگر حالا شما به همان‌جا بروید و قرآن تلاوت کنید، می‌بینید که هزاران نفر مردم می‌ریزند و قرآن را استماع می‌کنند.

بیانات در دیدار جمعی از قاریان ۱۳۷۰/۰۳/۱۶

آیه‌هایی که جوانان دنیای اسلام به آن نیاز دارند

اگرچه همه‌ی آیات کریمه‌ی قرآن نور است، اما امروز جوانان به بخشی از آیات قرآن خیلی احتیاج دارند و آن، چیزهایی است که عزت اسلام و عزت جامعه‌ی اسلامی و توحید عملی جوامع اسلامی در آنهاست. جوانان ما در همه‌جای دنیای اسلام بایستی این‌گونه آیات را روان و حفظ باشند و از آنها درس بگیرند. حتّی من یک‌وقت به این ائمه‌ی جماعتی که در بعضی از کشورهای عربی و اسلامی، آیاتی را در قرائت نماز انتخاب می‌کنند، گفتم آیاتی را انتخاب بکنید که می‌تواند در سرنوشت ملت‌های اسلامی به طور ویژه اثر بگذارد.

البته مردم باید همه‌ی آیات الهی را یاد بگیرند و یاد هم می‌گیرند، لیکن بعضی از مفاهیم قرآنی وجود دارد که دست استعمار سعی کرده است ماها را از آنها دور نگه بدارد. ما را از جهاد دور نگهداشتند. ما را از این‌که کفار نباید بر مسلمین مسلط باشند، دور نگهداشتند. ما را از آیاتی که وحدت مسلمین در آنها هست، دور نگهداشتند.

بیانات در دیدار جمعی از قاریان ۱۳۷۰/۰۳/۱۶

«دست قدرتی که ما را پیش می‌برد»

این‌که این ملت توانست این‌گونه مقاومت کند، چند علت داشت که در درجه‌ی اول، دست قدرت الهی و حمایت خدا بود. این شوخی نیست؛ یک واقعیت است. امام از ته دل به این معنا اعتقاد داشتند و ما از ایشان مکرر شنیده بودیم. یک وقت ایشان صریحاً به من فرمودند که از اول انقلاب تا حالا، دست قدرتی را مشاهده می‌کنم که ما را پیش می‌برد و کارها را اصلاح می‌کند. آن بزرگوار مطلبی نزدیک به این عبارت را فرمودند که من عین جمله‌ی ایشان را یادداشت کرده‌ام.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدای هفتم تیر ۱۳۷۰/۰۴/۰۸

مواظب باشید ایمان شما را متزلزل نکنند

اگر بخواهند با موج حرکتی که ملت ما انجام داده، مقابله کنند، راهش آن است که این ملت را از میدان خارج کنند و به او ضربه بزنند. پس، تا پنجاه سال دیگر هم که باشد، استکبار از ضربه زدن منصرف نیست. ما باید هوشیار باشیم و فریب نخوریم. ما باید تحت تأثیر تبلیغات دشمن قرار نگیریم. ما باید ایمانمان را به نظام اسلامی از دست ندهیم؛ چون وقتی دشمن می‌خواهد ضربه وارد کند، اول پایه‌های ایمان مردم را متزلزل می‌کند، تا بتواند ضربه را خوب وارد کند.

یادتان است که مدتی به وسیله‌ی همین لیبرالها و آن روسیاه فراری [ابوالحسن بنی‌صدر] و منافقین پست در همین تهران سر چهارراهها، ضد نظام و ضد امام و ضد این ملت و ضد سیاستهایی که جمهوری اسلامی داشت، تبلیغات می‌کردند؟ برای این‌که ایمان مردم را متزلزل کنند، تا بتوانند در وقت خودش ضربه را وارد کنند. همیشه از این کارها می‌کنند. مواظب باشید ایمان شما را متزلزل نکنند.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدای هفتم تیر ۱۳۷۰/۰۴/۰۸

بروید با هم بسازید

من یک وقت خدمت امام رفتم، ایشان می‌خواستند خطبه‌ی عقدی را بخوانند؛ تا من را دیدند، گفتند شما بیا طرف عقد بشو. ایشان برخلاف ما - که طول و تفصیل می‌دهیم و حرف می‌زنیم - عقد را اول می‌خواندند، بعد دو، سه جمله‌ی کوتاه صحبت می‌کردند. من دیدم ایشان پس از این که عقد را خواندند، رویشان را به دختر و پسر کردند و گفتند: بروید با هم بسازید. من فکر کردم، دیدم که ما این همه حرف می‌زنیم، اما کلام امام در همین یک جمله‌ی «بروید با هم بسازید»، خلاصه می‌شود!

بیانات در مراسم اجرای خطبه‌ی عقد ازدواج ۱۳۷۰/۰۴/۲۰

عروسی‌های طاغوتی

این میهمانیهای پرسروصدا و هتل‌گرفتنها و خرجهای زیاد، کار آن طاغوتیها بود. اخیراً در روزنامه هم موردی را نوشته بودند، که چه قدر خوب کردند که نوشتند؛ تا مردم بفهمند که این کارها زشت است. ماها همیشه در خانه‌های خودمان - یک اتاق، دو اتاق - عقد و عروسی می‌گرفتیم. اگر هم نداشتیم، از همسایه قرض می‌گرفتیم. مقداری شیرینی و میوه چیده می‌شد؛ می‌گفتیم، می‌خندیدیم، شوخی می‌کردیم؛ خیلی هم خوش می‌گذشت. البته آن طاغوتها و آدمهای بدی که بحمدالله ازاله شدند، این‌طور برگزار نمی‌کردند. آنها به این وضع قانع نبودند؛ در آن هتلها می‌رفتند و میهمانیهای پُرخرج و چنین و چنان برپا می‌کردند.

حالا ما که بر سر کار آمده‌ایم، نباید کار آنها را تکرار بکنیم. اگر تکرار بکنیم، ما هم مثل آنها می‌شویم؛ آن بد بود. نه این که وقتی آدم نمی‌تواند کار پُرخرجی بکند، نکند؛ ولی وقتی که توانست، برود بکند! پس چی شد؟! آن منطق صحیح، این را ایجاب نمی‌کند. باید بنا را بر سادگی گذاشت. جهیزیه‌ها را ساده بگیرد. اگر جهیزیه نیازهای دختر را تأمین می‌کند، خوب است؛ اما به سمت تجملات نرود.

بیانات در مراسم اجرای خطبه عقد ۱۳۷۰/۰۴/۲۰

رفتیم تا پیشنهادهایی راجع به حج به امام بدهیم

من یادم است که ایشان از قبل هم - یعنی سال ۴۱ - به حجاج پیام می دادند. بعد از آن مبارزات اولیه‌ی مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی، و بعد از آن که دولت انجمنها را قبول کرد، فاصله‌یی شد. در این فاصله که بین زمستان تا فروردین بود، حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه واقع شد، که فاصله‌ی تلخی بود؛ تحرک بود و تلاش بود و خطر، و ما نمی دانستیم که چه کار می خواهد بشود. من یادم است که یک شب به همراه مرحوم آقای شیخ علی حیدری نهانندی - از شهدای حزب جمهوری اسلامی - و دو نفر دیگر خدمت امام رفتیم، تا پیشنهادهایی که راجع به حج به ذهنمان می رسید، با ایشان در میان بگذاریم. یکی از پیشنهادهای ما این بود که به مناسبت موسم حج، خوب است پیامی از جانب ایشان صادر شود؛ اما ایشان گفتند که من نوشته‌ام! معلوم شد که ایشان برای حج اعلامیه نوشته‌اند و فرستاده‌اند. یعنی در سال ۴۱ که هنوز اول مبارزات بود و هیچ خبری نبود، ایشان آن مواقع اساسی دین را شناخته بودند و به آن اهمیت می دادند.

بیانات در دیدار کارگزاران حج ۱۳۷۰/۰۴/۲۳

آبرویی که حاجی‌ها برای کشورشان می‌خرند

امسال من داعی بیشتری بر استطلاع از مسایل حج داشتم و زیاد سؤال می‌کردم. برای من از معنویت حجاج ایرانی در حج تعریف می‌شد؛ شاید سالهای دیگر هم همین‌طور بوده است. برادران نقل می‌کردند که نیمه‌شبها عده‌ی زیادی از ایرانیها در گوشه و کنار مسجدالحرام و یا در عرفات ایستاده بودند و نماز شب می‌خواندند، یا حال توجه داشتند. اینها خیلی مهم است. من خودم در حج مجموعه‌یی را دیدم که یک حال معنوی داشتند. وقتی فهمیدم متعلق به کدام کشورند، در احساس و درک من نسبت به مردم آن کشور اثر گذاشت. سالها هم گذشته، اما این قضیه از یادم نمی‌رود.

بیانات در دیدار کارگزاران حج ۱۳۷۰/۰۴/۲۳

پشت این کتاب خوب زیارتنامه نوشتم

همین کتاب «فرمانده من» که ذکر شد، از آن بخشهای بسیار برجسته این کار است. نفس این فکر، فکر مهمی است. آنچه هم که آنجا نوشته شده و عرضه گردیده - حالا یا شما نوشتید، یا خود آن افراد نوشتند و برای شما فرستادند و بعد ویراستاری شده - بسیار چیز برجسته‌ای است. من وقتی اینها را می‌خواندم، به این فکر می‌افتم که اگر ما برای صدور مفاهیم انقلاب، همین جزوه‌ها و کتابها را منتشر بکنیم، کار کمی نکرده‌ایم؛ کار زیادی انجام گرفته است. من کتابهایی را که می‌خوانم، معمولاً پشتش یادداشت یا تقریظی می‌نویسم؛ یعنی اگر چیزی به ذهنم آمد، پشت آن یادداشت می‌کنم. این کتاب «فرمانده من» را که خواندم، بی‌اختیار پشتش بخشی از زیارتنامه را نوشتم: «السّلام علیکم یا اولیاءاللّه و احبائه!» واقعاً دیدم که در مقابل این عظمتها انسان احساس حقارت می‌کند. من وقتی این شکوه را در این کتاب دیدم، در نفس خودم حقیقتاً احساس حقارت کردم!

بیانات در دیدار مسئولان، نویسندگان و هنرمندان «دفتر هنر و ادبیات مقاومت» حوزه هنری سازمان تبلیغات

اسلامی ۱۳۷۰/۰۴/۲۵

پانزده خرداد محصول حرکت دوم فروردین امام

همیشه این نکته در ذهنم بوده که حادثه‌ی دوم فروردین - حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه - در مقابل حادثه‌ی پانزده خرداد، حادثه‌ی کوچکی بود؛ اصلاً قابل مقایسه با آن نبود. حادثه از یک ساعت یا دو ساعت به غروب شروع شد، تا یک ساعت بعد از شب ادامه داشت؛ یعنی سه، چهار ساعت به صورت شدید طلبه‌ها را در محیط مدرسه‌ی فیضیه کتک زدند و تهدید و اهانت کردند، و به صورت رقیق‌ترش تقریباً در خیابانهای اصلی قم آنها را زیر فشار قرار دادند. تا آنجایی هم که ما اطلاع داشتیم، گمانم یکی، دو نفر در آن حادثه کشته شدند و البته عده‌ی زیادتری هم مجروح گردیدند. بنابراین، حادثه ابعاد خیلی زیادی نداشت. امام توانست آن حادثه را برای به حرکت درآوردن همه‌ی ملت ایران مورد استفاده قرار دهد. پانزده خرداد را که امام به وجود نیاورد - در این روز امام در زندان بود - پانزده خرداد یک حادثه‌ی خودجوش بود. پانزده خرداد، محصول حرکتی بود که امام در دوم فروردین به وجود آورد. من در همان سال، این نکته را به امام عرض کردم. نزدیک عید سال ۴۳ بود که من از زندان آزاد شده بودم و توانستم با تدبیری خدمت امام - که آنوقت در خانه‌ی در قیطریه بودند - بروم. من در همان چند لحظه‌ی که توانستم خدمت ایشان بروم و دستشان را ببوسم و با آن حال منقلبی که از دیدنشان داشتم، چند کلمه با ایشان حرف بزنم، همین مطلب را عرض کردم. گفتم نبودن شما در بیرون، موجب شد که پانزده خرداد با این عظمت، نتواند مورد استفاده قرار بگیرد. یعنی امثال ماها که در بیرون بودند، نتوانستند عسری از اعشار استفاده‌ی را که امام از دوم فروردین کرد، از پانزده خرداد بکنند؛ درحالی که پانزده خرداد کانون عظیمی بود. بعد هم که امام بیرون آمدند و تبعید شدند، اشاره‌ها و حرفهای ایشان در هشیار کردن و زنده کردن روحیه‌ی مبارزه در مردم و به خط آوردن جوانان، پانزده خرداد را آنچنان منشأ برکت کرد که در آن مدت مثلاً یک سال یا هشت، نه ماهی که امام نبودند و این حادثه با آن جوش و خروش اتفاق افتاده بود، هیچ‌کس نتوانسته بود از آن حادثه چنین استفاده‌ی بکند.

بیانات در دیدار مسئولان دفتر هنر و ادبیات مقاومت ۱۳۷۰/۰۴/۲۵

وقتی که مردم با نظام‌اند

یک وقت رئیس جمهور کشوری می‌خواست مشکلات سیاسی خودش را برای من تشریح کند. او می‌گفت که یکی از رؤسای جمهور گذشته‌ی ما شکر را یک قران گران کرد، علیه او کودتا شد و از بین رفت! من گفتم مشکل او این بوده که مردم را با خودش نداشته است. در مملکت ما، جنسهای تثبیت‌شده گاهی قیمتشان ده برابر بالا می‌رود، اما آب هم از آب تکان نمی‌خورد؛ چون مردم پشت سر دستگاہند و به دستگاہ اعتماد دارند. گفتم مردم وقتی که پشت سر دستگاہند، ما هم می‌آییم به آنها می‌گوییم که مثلاً این جنس را قبلاً به این قیمت می‌دادیم، اما حالا می‌خواهیم گرانش کنیم؛ مردم قبول می‌کنند. پنج، شش سال قبل به مردم می‌گفتیم که همه باید به عنوان جهاد مالی به جنگ کمک کنند؛ مردم هم مثل مور و ملخ به طرف بانکها ریختند، تا به حساب مالی شورای عالی پشتیبانی جنگ پول بریزند.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۷۰/۰۵/۲۳

خودش ماشین دارد و ماشین دولتی سوار می‌شود!

گزارش آمده که روحانی عقیدتی، سیاسی در یکی از دستگاهها، خودش ماشین دارد، ولی ماشین دولتی سوار می‌شود! من نوشتم که حق ندارد این کار را بکند. برای من جواب آمد که این کار رویه است و همه می‌کنند! این آقا خودش یک ماشین دارد، که برای خودش لازم است؛ یکی هم خانمش دارد و نمی‌شود که خانمش از این ماشین استفاده کند! عجب! این چه حرفی است؟

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۷۰/۰۵/۲۳

نسخه‌ی درمان تکبر مسؤلان

آقایان! این مردم - همان‌طور که امام مکرر فرمودند - ولی نعمتهای ما هستند؛ این شوخی نیست. من یکی از مسؤلان را در محضری دیدم که برخوردش با مردم قدری متکبرانه بود. من پیغام دادم و گفتم به ایشان بگویید که اگر می‌خواهد جبران آن برخورد را بکند، باید در همان‌طور محضری ظاهر بشود و بگوید: ای مردم! من نوکر شمایم. خلاف که نگفته؛ آیا دروغ گفته است؟ یک مسؤل کشور چکاره است؟ فلسفه‌ی وجودی ما غیر از خدمت به مردم چیست؟

امام فرمودند: اگر به من خدمتگزار بگویند، بهتر از این است که رهبر بگویند. این حرف درستی است؛ چون خدمتگزاری، برای انسانی که دلش بیدار باشد، مدح بزرگتری است. امام، تمام وجودش بیدار بود؛ شوخی و تعارف هم که نمی‌کرد. حقیقتاً اگر این ملت شهادت می‌دادند - که قطعاً می‌دادند - که امام خدمتگزار آنهاست، امام بیشتر خوشحال می‌شد، تا همه‌ی ملت یکصدا فریاد بزنند که تو رهبر ما هستی.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۷۰/۰۵/۲۳

«مگر من برای حقوق آمده‌ام؟»

آن وقتی که جوان حزب‌اللهی ما به جهاد یا به سپاه یا به فلان وزارتخانه می‌رفت و به او می‌گفتند که چه قدر حقوق می‌خواهی، می‌گفت این حرفها چیست، مگر من برای حقوق آمده‌ام؟ اصرار می‌کردند که بالاخره زندگی خودت و زن و بچه‌ات باید بگردد؛ یک چیزی بگیر. به نظر شما اینها افسانه است؟ به نظرم اگر شما بروید در دنیا این را نقل کنید، چنانچه کسی وضع چند سال قبل ما را ندیده باشد، خواهد گفت که افسانه است؛ ولی این واقعیت است. این رویداد، در همین ایران و در همین تهران و در همین وزارتخانه‌های ما اتفاق افتاد؛ یکی، دو مورد هم نبود. نماینده‌ی مجلس وقتی اول بار به او حقوق دادند، خجالت کشید حقوق را بگیرد! بعضی از دوستان ما در دوره‌ی اول نمایندگی مجلس، شرمشان آمد و ننگشان کرد که حقوق بگیرند! گفتند ما حقوق بگیریم!؟

بیانات در دیدار کاگزاران نظام ۱۳۷۰/۰۵/۲۳

«مارکسیسم را باید در موزه‌ها پیدا کرد»

عاقبت دولت اسرائیل نابودشدنی است و باید نابود بشود. تا چند صباح قبل از این، هیچ‌کس فکر نمی‌کرد که ابرقدرت شرق این‌گونه متلاشی بشود. اگر دو سال قبل کسی می‌گفت که ابرقدرت شرق از بین خواهد رفت، عده‌یی فیلسوفانه ریش می‌جنباندند که بله، شما ساده هستید! آن روزی که امام در نامه به گورباچف نوشتند که بعد از این مارکسیسم را باید در موزه‌ها پیدا کرد، عده‌یی پوزخند زدند! دو سال یا سه سال نگذشته بود که آن پیشگویی تحقق پیدا کرد. بعد از درگذشت امام، به یک سال نرسید که همه چیز دگرگون شد.

بیانات در دیدار جمعی از آزادگان ۱۳۷۰/۰۵/۲۸

انقلاب و آبروی هزار ساله‌ی روحانیت شیعه

من یک وقت خدمت امام عرض کردم که در این انقلاب و در پیروزی آن، تمام ذخیره‌ی آبروی هزارساله‌ی روحانیت به کار آمد. این طور نبود که فقط روحانیت نسل حاضر و شخص امام بزرگوار (رضوان الله تعالی علیه) به تنهایی این کار را کرده باشند. آن آبرویی که امام ما پیدا کرد، ناشی از هزار سال سابقه‌ی خوب علمای شیعه در بین مردم بود. شیخ طوسی و سید مرتضی و علمای بزرگ فیما بین آن دوره تا دوره‌ی ما، هر کدام قطره‌یی بر این ظرف آبرو و حیثیت روحانیت شیعه اضافه کردند. مجموع این آبرو به کار آمد، تا این انقلاب پیروز شد. ایشان این حرف را تصدیق فرمودند.

بیانات در دیدار روحانیون لرستان ۱۳۷۰/۰۵/۳۰

پیغام به جوانان سلحشور لرستان

خاطرات افتخارآمیز مردم شهرهای مختلف استان لرستان، چه در دوران انقلاب و چه در دوران جنگ تحمیلی، هرگز از یاد نخواهد رفت و فرزندان شما در سپاه و ارتش و نیروهای عظیم مردمی، نشان دادند که با ایمانی صادقانه و مخلصانه، به اسلام عزیز و به انقلاب اسلامی وفادارند. من فراموش نمی‌کنم سالهایی را که فرزندان بسیجی این استان، در جبهه‌های غرب و شمال غربی، در حاجی‌عمران، در ارتفاعات دشوار منطقه‌ی مرزی، و بعد از آن هم در منطقه‌ی جنوب، دلاوری و جانفشانی کردند. همان روزها من به جوانان سلحشور لرستان پیغام دادم و گفتم که اگر دیگران سلحشوریها و فداکاریهای جوانان لرستان را در صحنه‌ی نبرد شنیده‌اند، من آن را دیده‌ام.

بیانات در دیدار مردم خرم‌آباد ۱۳۷۰/۰۵/۳۰

بایستی برای عشایر خیلی تلاش بشود

در استان فارس، در استان کهگیلویه و بویراحمد، در استان سیستان و بلوچستان، سراغ عشایر رفتم؛ هر جا که به عشایر سرزدم، دیدم که وضع و شرایط زندگی آنان و جاده و مسیر ییلاق و قشلاقشان و آذوقه‌رسانی به آنها سخت است و بعضی از اقلامی که احتیاج دارند - قند، شکر، برنج و روغنشان - باید از شهر بیاید. انشاءالله هیچ وقت شماها محتاج آذوقه‌ی شهر نشوید؛ بلکه بتوانید حقیقتاً آن را تأمین و پشتیبانی کنید، تا این ملت محتاج بیگانگان نباشد. عشایر می‌خواهند بچه‌هایشان به مدرسه بروند، اما سخت است. در بین این جوانان عشایر، افراد بسیار با استعداد هست؛ من خودم دیده‌ام. در طول سالیان سیاه حکومت پهلوی - که خداوند روزبه‌روز بر عذابشان بیفزاید و آنها را با شیطان‌صفتان گذشته‌ی تاریخ محشور بکند - مشکلات عشایر باقی ماند، اما بعد از انقلاب خیلی کار کردند؛ لیکن آن مقداری که کار کرده‌اند، با آن مقداری که نیاز هست، خیلی فاصله دارد. باز هم بایستی برای عشایر خیلی تلاش بشود؛ وظیفه است. بحمدالله حالا می‌بینم که مسئولان نسبت به کار شماها دلسوز و علاقه‌مندند و دنبال می‌کنند؛ امیدواریم که بتوانند مشکلات را برطرف کنند.

بیانات در دیدار عشایر استان لرستان ۱۳۷۰/۰۵/۳۱

دیروز و امروز عشایر

من در استان فارس، در استان کهگیلویه و بویراحمد، در استان سیستان و بلوچستان، سراغ عشایر رفتم؛ هر جا که به عشایر سرزدم، دیدم که وضع و شرایط زندگی آنان و جاده و مسیر ییلاق و قشلاقشان و آذوقه‌رسانی به آنها سخت است و بعضی از اقلامی که احتیاج دارند - قند، شکر، برنج و روغنشان - باید از شهر بیاید. ان شاء الله هیچ وقت شماها محتاج آذوقه‌ی شهر نشوید؛ بلکه بتوانید حقیقتاً آن را تأمین و پشتیبانی کنید، تا این ملت محتاج بیگانگان نباشد. عشایر می‌خواهند بچه‌هایشان به مدرسه بروند، اما سخت است. در بین این جوانان عشایر، افراد بسیار با استعداد هست؛ من خودم دیده‌ام. در طول سالیان سیاه حکومت پهلوی - که خداوند روزبه‌روز بر عذابشان بیفزاید و آنها را با شیطان‌صفتان گذشته‌ی تاریخ محسور بکند - مشکلات عشایر باقی ماند، اما بعد از انقلاب خیلی کار کردند؛ لیکن آن مقداری که کار کرده‌اند، با آن مقداری که نیاز هست، خیلی فاصله دارد. باز هم بایستی برای عشایر خیلی تلاش بشود؛ وظیفه است.

بیانات در دیدار عشایر لرستان ۱۳۷۰/۰۵/۳۱

وزیری که ماهیانه ۲۴۰۰ تومان برایش می ماند

شاید مردم ما هم هنوز به بطن کارهای برادران مسؤول در دولت، درست واقف نیستند. البته یک چیزی شنیده اند و یک چیزی می دانند، ولی خصوصیتی را که افراد آشنای با اعضای دولت می توانند بدانند و بفهمند، یقیناً مردم بعضی از آنها را نمی دانند، بعضی را هم باور نمی کنند. مثلاً اگر به مردم گفته شود که در بین وزرای جناب آقای هاشمی - بنابر آنچه که مسموع بنده است - وزیری هست که اگر از حقوق ماهیانه اش، اقساطی را که باید بدهد، کم کنند، برایش ۲۴۰۰ تومان می ماند، آیا واقعاً این را تصور می کنند که در کارگزاران یک دولت - کسانی که بیت المال و امکانات در اختیار اینهاست - کسانی پیدا می شوند که این طور زندگی و این گونه صرف و خرج می کنند؟ اینها چیزهای باارزشی است، و ما خدا را بر داشتن شماها شکر می گزاریم و از خدا می خواهیم که شما را در راه خیر و صلاح و سداد، همواره موفق بدارد.

بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت ۱۳۷۰/۰۶/۰۳

نامه‌هایی از بهشت

این وصیت‌نامه‌هایی که امام می‌فرمودند بخوانید، من به این توصیه‌ی ایشان خیلی عمل کرده‌ام. هرچه از وصیت‌نامه‌های همین بچه‌ها به دستم رسیده - یک فتوکپی، یک جزوه - غالباً من اینها را خوانده‌ام؛ چیزهای عجیبی است. ماها واقعاً از این وصیت‌نامه‌ها درس می‌گیریم. این‌جا معلوم می‌شود که درس و علم و علم الهی، بیش از آنچه که به ظواهر و قالبهای رسمی وابسته باشد، به حکمت معنوی - که ناشی از نورانیت الهی است - وابسته است. آن جوان خطش هم بزور خوانده می‌شود، اما هر کلمه‌اش برای من و امثال من، یک درس و یک راهگشاست و من خودم خیلی استفاده کرده‌ام. در بسیاری از موارد، به پدر و مادرشان می‌نوشتند که ما از این‌جا دل نمی‌کنیم؛ این‌جا بهشت است و زندگی این‌جا است. مثلاً در جواب این‌که مادرش نوشته بود پسر من! زودتر بیا، یا به ما خبر بده، می‌گوید اصلاً آن‌جا زندگی نیست؛ زندگی این‌جا است. این همان معنویت بود. وقتی معنویت هست، دلها مجذوب آن می‌شود. وقتی دلها مجذوب شد، نیروها به دنبال دلها و اراده‌ها حرکت می‌کند. وقتی این‌طور شد، بزرگترین قدرتها نمی‌توانند یک ملت را شکست بدهند. برادران! این واقعیت در ایران اتفاق افتاد؛ بزرگترین قدرتها دنیا نتوانستند ایران را شکست بدهند.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۷۰/۰۶/۲۷

سنگرهای عراقی؛ نظامی‌های غربی

در یکی از این عملیات بزرگی که در سالهای اخیر داشتیم و طرف مقابل تلاش خیلی چشمگیری از خودش نشان می‌داد، من این‌جا به رفقا گفتم که حدس می‌زنم الان در سنگرهای قرارگاههای اصلی عراق، نظامیهای غیرعراقی نشسته باشند؛ که البته احتمال زیاد می‌دادم غربی باشند؛ نحوه‌ی حرکات این‌طور نشان می‌داد. اصلاً نوع کار نشان می‌داد که یک نفَس جدید است که دارد آن‌جا کار می‌کند؛ بعد معلوم شد همین‌طور بوده است. همه‌ی دنیا به اینها کمک کردند؛ اما چه چیزی موجب شد که علی‌رغم وجود آن قوه‌ی هایل عجیب، اینها نتوانند بر ایران اسلامی - با همه‌ی ضعفهایی که شماها می‌شناختید و می‌دانستید؛ ضعف بودجه، ضعف تجهیزات، ضعف در سازماندهیها، ضعف در انضباط، وجود بعضی از اختلافات - مسلط بشوند و مقصود خودشان را انجام بدهند؟ دنیا از این ماجرا درس گرفت.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۷۰/۰۶/۲۷

سپاه و سیاست

موضع خود را شناختن و در آن قرار گرفتن، هوشیاری سیاسی، شم سیاسی و قدرت تحلیل سیاسی - البته به دور از ورود در دسته‌بندی‌های سیاسی - خودش یکی از آن خطوط ظریفی است که من در پیام هم به شما عرض کردم؛ امام هم که مکرر در مکرر فرموده بودند.

البته یک عده خوششان نمی‌آمد: نه، چرا در کارهای سیاسی دخالت نکنند؟! همان وقت من یادم هست که بعد از گذشت چند ماه از فرمایش امام، یک حادثه‌ی انتخاباتی در پیش بود و زیدی به یکی از شهرها رفته بود - که نمی‌گویم کجا، چون نمی‌خواهم نزدیک بشوم - و سخنرانی کرده بود. آن وقتها نوارش را آوردند و من گوش کردم. او می‌گفت: نه آقا، چرا می‌گویید سپاه در سیاست دخالت نکند؟ باید بکند؛ از شماها چه کسی بهتر؟

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۷۰/۰۶/۲۷

شکست نبود، پیروز نشدیم

در سخت‌ترین اوقاتی که در جنگ به ما ضربه وارد می‌شد، امام با آن دل بزرگ و با آن ناصیه‌ی منور الهی امید می‌داد. در ماجرای ضربه‌ی سختی خوردیم. خدمت امام آمدند و گفتند که ما شکست خورده‌ایم. فرمود: شکست نبود؛ عدم‌الفتح بود. عدم‌الفتح، یعنی پیروز نشدیم

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۷۰/۰۶/۲۷

انزوای قرآن در حوزه‌های علمیه

این انزوای قرآن در حوزه‌های علمیه و عدم انس ما با قرآن، برای ما خیلی مشکلات درست کرده است و بعد از این هم خواهد کرد و به ما تنگ‌نظری خواهد داد. من یک وقت در سالهای قبل از انقلاب در مشهد در درس تفسیر، به طلبه‌ها می‌گفتم که ما از اول «بدان ایدک‌الله»، تا وقتی که ورقه‌ی اجتهادمان را می‌گیریم، می‌توانیم حتی یک بار به قرآن مراجعه نکنیم! یعنی وضع درسی ما این‌طوری است که اگر طلبه‌یی از ابتدا حتی یک بار به قرآن مراجعه نکند، می‌تواند همین رشته‌ی ما را از اول تا آخر سیر کند و مجتهد بشود! چرا؟ چون درس ما اصلاً از قرآن عبور نمی‌کند.

بیانات در آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۰/۰۶/۳۱

کتاب‌هایی که کسی از آنها خبر ندارد

من از کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی مشهد خواستم که فهرست کتب فقهی چاپ نشده‌شان را برای ما بفرستند؛ حدود سیصد و خرده‌یی عنوان کتاب برای من فرستادند. آدم بعضی از این کتابها را می‌بیند، ولی نمی‌شناسد؛ اما پیداست که کتاب مهمی باید باشد. فرض کنید ملای معروفی مثل شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، مثلاً درباره‌ی مسأله‌یی تحقیق کرده؛ این قاعده‌تاً پُر مطلب است. در میان آن کتابها، هم از قدما و هم از متأخرین کتاب دیده می‌شود. کتابهایی هست که کسی آنها را نمی‌شناسد و از آنها خبر ندارد؛ همین‌طور آن‌جا مانده است.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت ۱۳۷۰/۰۷/۰۴

بهترین چاپ برای یک کتاب تفرقه‌افکن!

من دیدم که اخیراً کشورهای عربی، این کتاب «تحفه اثنی عشریه» [نوشته‌ی حافظ غلام حلیم دهلوی] را - که خود کتاب، کتاب تفرقه‌افکنی و برانگیزاننده‌ی اختلافات است و در حقیقت بر ضد و ذم شیعه و در مدح اهل بیت است - خلاصه کرده‌اند و با زبان عصر و با بهترین چاپ و با فهرست و با تصحیح منتشر نموده‌اند. این کتاب شاید مثلاً در صدوپنجاه سال قبل - یعنی در زمان شاه ولی‌الله دهلوی - نوشته شده است، که مرحوم «میرحامد حسین» همین کتاب «عبقات» را در جوابش نوشت. ما شیعیان هنوز چاپ‌شده‌ی کتاب «عبقات» با این عظمت را نداریم! حالا اگر چاپ هم بشود، آیا می‌تواند در محافل علمی دنیا، با آن عظمت و ضخامت و فارسی، عربی مخلوط مطرح بشود؟ این خودش جای بحث دارد.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت (ع) ۱۳۷۰/۰۷/۰۴

«از بس این کتاب غلط دارد، غصه‌یی در دل من می‌نشیند!»

همین کتاب «الینابیع‌الفقهیه» که آقای مروارید چاپ کرده، مجموعه‌ی ده، پانزده جلد است. وقتی این کار انجام شد، من خیلی خوشحال شدم؛ اما هر دفعه که مراجعه می‌کنم، از بس این کتاب غلط دارد، غصه‌یی در دل من می‌نشیند! آدم غصه می‌خورد وقتی که این کتاب را با این چاپ فاخر، با این کاغذ به این خوبی می‌بیند؛ ولی این همه غلط را هم مشاهده می‌کند! گاهی یک سطر از متن افتاده؛ اصلاً کار فنی نشده است. اینها انسان را متأثر می‌کند.

اگر قرار است کتابی چاپ بشود، اینها را آقایان نظارت کنند؛ اصلاً مشاور کتاب‌سازی داشته باشند. الان کتاب‌سازی و این‌که چگونه می‌شود یک کتاب را از اول تا آخر درآورد، یک فن است؛ متخصص دارد، دکتر دارد، کتابهایی درباره‌اش نوشته‌اند. من خودم یکی، دو جلد کتاب درباره‌ی فن کتاب‌سازی در کتابخانه‌ام دارم. اصلاً می‌گوید کتاب‌سازی چگونه است و آدم چه‌طور بایستی کتاب را از آب دریاورد. کسانی هستند که متخصص این کارند؛ شما باید آنها را در این‌جا داشته باشید، از آنها مشورت بخواهید و به آن مشورت بدهید.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت (ع) ۱۳۷۰/۰۷/۰۴

شعر در حاشیه

من شنیدم که حضرت امام(ره) که شعر می‌سرودند، هنگامی بوده است که مثلاً پس از مطالعه‌ی روزنامه‌یی، اگر مطلبی به ذهنشان می‌رسید، در حاشیه‌ی آن یادداشت می‌کردند و بعداً هم آن را کناری می‌انداختند.

بیانات در دیدار اعضای کنگره‌ی شعر حوزه ۱۳۷۰/۰۷/۱۵

گوینده‌های خوب و شعرهای سست

در دنیا هر شعری را در رادیو نمی‌خوانند؛ اما چون همه‌ی دستگاه‌های جمهوری اسلامی مردمی است، تقریباً همه نوع شعر خوانده می‌شود؛ حتی در همین برنامه‌ی «در انتهای شب» - که حالا آقایان این‌جا هستند - شعرهای خیلی سست و سطح پایینی خوانده می‌شد! سابقها من این برنامه را بیشتر می‌شنیدم و تا آن وقت قهراً بیدار می‌ماندم و گوش می‌کردم؛ اما حالا شاید یک سال بشود که نشنیده‌ام، یا کمتر شنیده‌ام؛ چون حالا می‌خواهم زودتر بخوابم. آدم حیفش می‌آمد که آن گوینده‌های به آن خوبی، این شعرهای سست را بخوانند؛ مثل این که آدم با خط خوشی بردارد شعر بدی را بنویسد!

بیانات در دیدار اعضای کنگره شعر حوزه ۱۳۷۰/۰۷/۱۵

«فایده‌ی زندگی همین است که لذت ببری!»

من یک کتابی را از روزۀ مارتین دوگار نویسنده فرانسوی که رمانی نوشته بنام خانوادۀ تیوو خوانده‌ام. به فارسی هم ترجمه شده و من چون با این نوشته‌های هنری از قدیم آشنا بوده‌ام، گاهی اوقات این چیزها را می‌بینم و نکات مهمی در اینها پیدا می‌کنم. این ظاهراً از اومانیست قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. این انسانیت‌گراها که معتقد بودند عشق به انسان و انسانیت و علاقه و وجدان انسانی می‌تواند پرکنندۀ خلأ اندیشۀ مذهبی و ایمان مذهبی و جاذبه‌ی مذهبی باشد، اینها قبل از رواج مارکسیسم خیلی کتاب می‌نوشتند و این روزۀ مارتین هم جزو آنهاست که خیلی خوب در کتابش قضیه را تشریح می‌کند. البته نه اینکه بخواهد این را بگوید، بلکه از زبان فهردان داستان‌ش که در هنگام یک بیماری لاعلاج با خودش فکر می‌کند فایده تلاش من چه بود و یادداشت‌هایش را می‌نویسد حقایقی را که تفکر اومانیستی به انسان می‌دهد و آن احساس ناگزیر این تفکر اومانیستی را کاملاً مشخص می‌کند و آنجا کاملاً می‌شود این را فهمید. او می‌گوید فایده‌ی زندگی کردن همین است که تو لذت ببری! واقعاً طبق تفکر جهان‌بینی مادی جز این هم چیز دیگری نیست.

بیانات در جلسه هشتم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۰/۰۷/۰۴

«همتشان همان علفشان بود!»

بنده در این چند سال گذشته به بعضی‌ها برخورد کردم از رؤسای جمهور که جزو متفکرین و ایده‌دارها بودند، یعنی فقط این نبود که یک نظامی‌ای آمده باشد و قدرت را بدست گرفته باشد برای شهوت‌رانی، از این قبیل نبود، برخی‌شان ایده داشتند، لکن همان‌جا را هم من دیدم آن‌چنان مواظب خوشگذرانی خودشان هستند مثل یک حیوان که در روایت دارد: «همها علفها» [نهج البلاغه: نامه ۴۵] بسیاری از اینها همتشان همان علفشان بود.

بیانات در جلسه هشتم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۰/۰۷/۲۴

خدا می‌داند که من گریه کردم

حدود شش، هفت سال پیش از این، در جنگ سوره، نقد خوبی از آقای حسن حسینی دیدم که درباره‌ی شاعر عرب، نزار قبانی نوشته شده بود. بعد از ظهری بود که می‌خواستم بخوابم؛ این نقد را که مطالعه می‌کردم، اصلاً خواب را از سر من برد! خدا می‌داند که من گریه کردم. گفتم واقعاً بین انقلاب چه کرده است. جوانی آمده، در عالم نقد وارد شده و این قدر خوب و قشنگ و شجاعانه حرف زده است.

بیانات در دیدار اعضای مجمع نویسندگان مسلمان ۱۳۷۰/۰۷/۲۸

سریالی که امام(ره) را هم جذب کرد

این سریال «سالهای دور از خانه»یی که نشان می‌دادند، که همه را جذب کرد، حتی امام را - حاج احمد آقا می‌گفت که امام مرتب این سریال را نگاه می‌کردند - علتش چیست؟ چون زندگی‌یی که آن شخص در فیلم دارد، و آن کاری که او دارد می‌کند، درست مطابق با واقع است؛ یعنی همانی است که واقعیت دارد.

بیانات در دیدار اعضای مجمع نویسندگان مسلمان ۱۳۷۰/۰۷/۲۸

بگردیم برای کتاب‌های بهتر

حدود سال ۶۹ یک رمان فرانسوی به نام «خانواده‌ی تیبو» منتشر شد، که نویسنده‌ی معروف فرانسوی - رژه مارتن دوگار- آن را نوشته است. این رمان چهار جلدی که بیش از دو هزار صفحه است، در ظرف مدت کوتاهی دو بار چاپ شد - که من چاپ دومش را دارم - لابد جاذبه داشته است که برای بار دوم چاپ می‌شود. ما باید برای کتاب مثلاً صدویست صفحه‌ی کلی تلاش بکنیم، تا یک مشتری پیدا بشود! این چهار جلد کتاب، البته با همان گرایشهای اومانیستی قرن نوزدهمی و اوایل قرن بیستمی است؛ با یک قضاوت‌های خیلی قاطع و مطلق و تعصب‌آمیز ضد مذهبی و البته ضد جنگ. گرایش عمده‌اش، ضد جنگ بین‌الملل اول است. چه کسی این کتاب را ترجمه کرده است؟ همین آقای ابوالحسن نجفی که در تشکیلات ادبیات مربوط به انقلاب و فلان وزارت حضور دارد. البته خیلی هم قشنگ و خوب ترجمه کرده؛ اما محتوا آن‌طوری است. چنین چیزهایی را دارند ترجمه می‌کنند؛ می‌شود گشت چیزهای خوبتری پیدا کرد.

بیانات در دیدار اعضای مجمع نویسندگان مسلمان ۱۳۷۰/۰۷/۲۸

بی‌همتی در بزرگداشت شیخ مفید

آقایان آمده بودند شکایت میکردند که برای خواجه‌ی کرمانی سالگرد گرفته میشود و مبلغی هزینه می‌گردد، اما مثلاً برای شیخ مفید سالگرد گرفته نمیشود. این حرف درستی هم هست؛ یعنی شخصیت شیخ مفید، با شخصیت خواجه‌ی کرمانی قابل مقایسه نیست. اگر شیخ مفید را محاسبه‌اش کنیم و اندازه‌اش مثلاً ۱۰۰ باشد، خواجه‌ی کرمانی ۵، ۸ است؛ نه از جهت این‌که شیخ مفید یک فرد دینی است و خواجه‌ی کرمانی یک نفر غیر دینی؛ نه، اصلاً فی‌نفسه و در همان شأن خودش، شیخ مفید برجسته‌تر است. این اشکال، اشکال درستی است؛ اما به آقایان گفتم که به نظر شما این اشکال بر چه کسی وارد است؟ شما خیال میکنید که دولت جمهوری اسلامی نشسته سالگرد خواجه را تصویب کرده است؟ نه، آدم باهمتی در کرمان، چون همشهری خواجه بوده، به نظرش رسیده که چه‌طور است یک سالگرد برای خواجه بگیریم؛ بعد دوندگی کرده، این را دیده، آن را دیده، پولی جمع کرده، زحمتی کشیده، و این مراسم سالگرد درست شده است. شما که در حوزه‌ی قم نشسته‌اید و شیخ مفید را میشناسید، کدامتان دویده‌اید، سراغ این و سراغ آن رفته‌اید، ولی برای شیخ مفید سمینار گرفته نشد، که حالا اعتراض میکنید؟ آقایان ساکت شدند! بعد من گفتم هزار نفر هستند؛ شما از شیخ مفید بگیرید و همین‌طور جلو بیایید. بزرگان، علما، با رتبه‌های عظیم، از لحاظ علمی، از لحاظ ادبی، از لحاظ جایگاهشان در بنای عظیم معارف اسلامی - مثل خواجه نصیر، ابن‌ادریس و دیگران - هستند، اما همت نیست! به نظر من، این بی‌همتی در خیلی جاها هست.

بیانات در دیدار اعضای مجمع نویسندگان مسلمان ۱۳۷۰/۰۷/۲۸

«ارادتم بعد از این نمایش به ایوب پیامبر بیشتر شد»

چند شب پیش از این، نمایشنامه‌یی را در این جا نمایش دادند - «ایوب پیامبر» - که خیلی خیلی خوب بود؛ کار یکی از همین آقایان رفقای شما - آقای سلحشور - بود. در این فیلمهای فارسی، با این که هنرپیشه‌های خوبی داریم و چند نفر هنرپیشه‌ی واقعاً خیلی خوب داریم که از لحاظ بازی خیلی قویند - این چند نفری که معروف هستند - اما بعضی از فیلمنامه‌ها بی‌ارزشند! واقعاً آدم تعجب می‌کند که این فیلمنامه‌نویس، چه‌طور نشسته این فیلمنامه‌ی به این چرندی را سر هم کرده است! امسال در ایام نوروز سریالی را نشان می‌دادند که ما هم هر شب متأسفانه نشستیم تماشا کردیم! دائماً انتظار داشتم که این سریال به جایی برسد؛ تا این که شب آخر تمام شد و به جایی هم نرسید و ما بور بور شدیم! با این که چند نفر هنرپیشه‌ی خیلی خوب در آن بازی می‌کردند، انصافاً هم خوب بازی می‌کردند و فضا‌سازیهای خوبی هم داشت، اما یک فیلمنامه‌ی چرند چرند و خالی خالی داشت، که اصلاً اول تا آخرش یک ذره خوب نبود، مطابق با واقع نبود، غلط بود، دروغ بود، و بعد هم بی‌معنی و بی‌مزه تمام شد!

در چنین فضایی، من نمایشنامه‌ی «ایوب پیامبر» را واقعاً یک برداشت صحیح متین بی‌اشکالی از یک کار به آن مهمی دیدم. آدم اگر بخواهد زندگی یک پیامبر را نشان بدهد، کار آسانی نیست؛ آن وقت این آقای سلحشور این قدر قشنگ این نقش را بازی کرده بود. اول این نمایش این‌طور است که کروبیان ملاً اعلی دارند مدح آن مثال ملکوتی و به اصطلاح قالب مثالی ایوب را می‌کنند. آدم وقتی نگاه می‌کرد، خیال می‌کرد که واقعاً خود ایوب پیامبر آن‌جا ایستاده است. بعد از نمایش گفتم: من که آخوندم و این همه در زندگی پیامبران مطالعه کرده‌ام، بعد از این نمایش تو، معرفت و ارادتم به حضرت ایوب بیشتر شد! و این خاصیت هنر است که دانسته‌های ذهنی را به صورت ملموس در اختیار آدم می‌گذارد.

بیانات در دیدار اعضای مجمع نویسندگان مسلمان ۱۳۷۰/۰۷/۲۸

عرفای شانزده ساله

یک جوان شانزده هفده ساله‌ی مجاهد فی سبیل‌الله در آن سال‌های استثنائی جنگ واقعاً یک برقی بود که در تاریخ زد و تمام شد و آن آثار عظیمی داشت. یک جوان می‌نشست یک وصیت می‌نوشت که وقتی من این وصیت‌نامه‌ها را می‌دیدم مثل اینکه یک عارف بزرگ آنرا نوشته، گاهی که ما این کتابها و این نوشته‌های بزرگ عرفا را نگاه می‌کردیم رنگ و بوی سخن این شهداء رنگ و بوی سخن آن عرفای واصل را داشت، در حالی که من یقین دارم اینها اسم آن کتابها را هم نشنیده‌اند و آن مطالب را از زبان هیچکس نشنیدند، بلکه جوشش درون خود اوست و شکوفایی آن گل وجود بنی‌آدم و آن حقیقت انسانیت است که با ایثار تحقق پیدا می‌کند. من وقتی به این خاطرات نگاه می‌کردم، می‌دیدم از روزی که مثلاً از تهران رفته و شروع به نوشتن خاطرات کرده، اول یک آدم عادی است، منتها احساسات او را کشیده به طرف جبهه و از خاطره‌اش می‌شود فهمید ۱۰، ۲۰ روز به شب عملیات مانده ناگهان عوض شده و اصلاً در لحن کلام، و نوشتن یک نوری و یک تپشی وجود دارد که این همان ایثار است. یعنی خودش را آماده کرده و دارد می‌رود جلو و می‌درخشد.

بیانات در جلسه نهم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۰/۰۸/۰۱

در آرزوی یک «ریکه پوت» دیگر

من یادم نمی‌رود که در خاش یک وقت بالای سر چاهی رفتیم؛ آب آن چاه واقعاً مثل یک رودخانه‌ی عظیم می‌جوشید. سه متر کنده بودند و با موتور آب می‌کشیدند؛ یک رودخانه راه انداخته بود. در منطقه‌ی ایرانشهر هم که ما رفتیم، این‌طور بود.

من فراموش نمی‌کنم وقتی که ایرانشهر بودم، یک بار با لباس بلوچی با ماشین به طور قاچاق از ایرانشهر به زاهدان می‌رفتم، تا مسافری را که از خانواده‌ی ما به زاهدان آمده بود، بیاورم. من به طور قاچاق تردد می‌کردم؛ زیرا مجاز نبودم که این راه را بروم. یک تبعیدی دیگر هم از اهل نرده پهلوی من سوار بود؛ او را هم با خودم می‌بردم. وقتی که می‌رفتیم، من در راه همین‌طور به این دشتهای افتاده و بدون استفاده نگاه می‌کردم. می‌دانید که آن منطقه، یک مقدار کوهستانی و یک مقدار هم دشتهای بازی است که کمتر دشتی به آن خوبی هست؛ دشتهای صاف و مسطح، که واقعاً برای زراعت خیلی خیلی مناسب و مساعد است. این دشتهای پُر از بوته‌های علف است؛ یعنی کاملاً حاکی از وجود رطوبت در زمینهاست که بوته‌های علف زیادی را ایجاد کرده است. در آن وقتها با این‌که واقعاً هیچ امید نقدی هم در دل نداشتیم، اما درعین حال همین‌طوری در حال تبعید، به شوخی - که در آن ایام از این شوخیها با دوستان و رفقا می‌کردیم - به همراه گفتم: ان‌شاءالله در تشکیلات آینده، تو را استاندار بلوچستان می‌کنیم؛ به شرط این‌که این زمینها را مثل «ریکه پوت» بکنی! «ریکه پوت»، باغی در نزدیک ایرانشهر است که یک‌وقت ایتالیاییها - حدود سی، چهل سال قبل از این - آمدند آنجا را سرسبز کردند؛ که وقتی انسان وارد «ریکه پوت» می‌شود، خیال می‌کند مازندران است. واقعاً «ریکه پوت» مثل مازندران است. درخت اکالیپتوس آنجا، بیست متر ارتفاع دارد! ما همیشه اکالیپتوس را دو متر، سه متر، چهار متر دیده بودیم؛ اما در آنجا این درخت بیست متر ارتفاع داشت! آن منطقه از لحاظ عظمت استعداد، چیز عجیبی است. یا مثلاً در آنجا گوجه‌فرنگی به قدر یک گرمک یا طالبی می‌رویید! البته چون نمی‌توانستند استحصال کنند، آن را دور می‌ریختند. یک مقدارش را آب می‌گرفت، و یک مقدار دیگر را بزور به ماها و به دوست و آشناها و به مردم شیعه‌ی آنجا می‌دادند؛ غالبش را هم دور می‌ریختند. یا مثلاً پیازه‌های محصول آنجا را برای ما می‌آوردند، که به قدر یک طالبی بود؛ مبالغه نیست! غرض، من به همراه گفتم که وقتی استاندار این منطقه شدی، باید اینجا را مثل «ریکه پوت» بکنی؛ و این می‌شود. متأسفانه نه او - که البته توان این کارها را نداشت - بلکه آن استاندارهایی هم

که بعد از تشکیلات جدید گذاشتیم، واقعاً هیچکدام نتوانستند یک «ریکه پوت» دیگر در آنجاها درست کنند.

بیانات در دیدار قضات هیأت‌های هفت‌نفره‌ی واگذاری زمین ۱۳۷۰/۰۸/۰۶

محدوده‌ی باغش را تا کوه علامت زده بود!

در این نزدیکی تهران که صبحها گاهی من به آن ارتفاعات می‌روم، به نقطه‌یی رسیدم؛ با کمال تعجب دیدم افرادی آمده‌اند کوهی را علامتگذاری کرده‌اند! از یک نفر محلی که همراه ما بود، پرسیدم اینها چیست؟ گفت: صاحب باغی که باغش تا آنجاهاست - آن پایینها را نشان داد و گفت باغش تا آنجااست - دیده است که کسی به کسی نیست، این‌جا را علامتگذاری کرده و مال خودش به حساب آورده است! نباید این‌طوری بشود. البته گفتیم آن را دنبال کنند و ببینند او کیست و چیست. این یک مورد بود که ما به چشم خودمان دیدیم. وقتی در جمهوری اسلامی، با این همه انگیزه‌ی مقابله‌ی با زورگویی و قلدری و سوءاستفاده، چنین کاری انجام می‌گیرد، شما ببینید در دوران قدیم، این زمینها و اموال چگونه بوده است.

بیانات در دیدار قضات هیأت‌های هفت‌نفره‌ی واگذاری زمین ۱۳۷۰/۰۸/۰۶

جایی که باید وقت درس و بحث تزییع شود

از این آقایان و چهره‌های موجه، به حسب عادت، خیلی مستبعدِ نزدیک به محال است که کارِ خلاف شرعی صادر بشود؛ یعنی مثلاً زمینی که به قرآینی موات نیست، ادعا بشود که موات است و به کسی داده بشود. علی‌القاعده چنین چیزی اگر از مثل این آقایان محال نباشد، قریب به محال است؛ اما وقتی کار به دیگری سپرده شود، آدم آن قسم حضرت عباسی را که حالا می‌خورد، در آن صورت دیگر نمی‌تواند بخورد. حضور و رسیدن خود آقایان به این کار، مهم است؛ بگذارید یک مقدار وقت درس و بحث و اینها تزییع بشود! وقت صرف کردن در این کارها تزییع نیست؛ کارهای خیلی مهمی است.

یادم می‌آید اوایل انقلاب، قبل از این که مجلس شورای اسلامی تشکیل بشود، هفته‌یی یک بار در دانشگاه برای این جوانان صحبت می‌کردم و به سؤالات آنان پاسخ می‌دادم. آن جا گفتم که الحمدلله تا یکی، دو ماه دیگر کار شورای انقلاب تمام می‌شود و مجلس شورای اسلامی تشکیل می‌گردد و ما هم سراغ کارهایمان می‌رویم و انشاءالله یک درس نهج‌البلاغه و یک درس قرآن و کلاسهای دیگر برای شما می‌گذاریم. در آن زمان شوق ما این بود، الان هم همین است؛ اما غافل از این که آن کاری که انسان می‌تواند در یک صحنه‌ی اجتماعی بکند، به هیچ‌وجه کمتر از کار درس قرآن برای پانصد نفر دانشجو نیست. ما واقعاً این را عادت نکرده‌ایم که خیال کنیم که حالا این کار هم اهمیت آن کار را دارد. به نظر من، رسیدن خود آقایان خیلی مهم است. واقعاً به کارها برسند و کار را دست هر کسی ندهند.

بیانات در دیدار قضات هیأت‌های هفت‌نفره‌ی واگذاری زمین ۱۳۷۰/۰۸/۰۶

اجازه‌ی امام برای کشت موقت

موازین فقهی ما انصافاً موازین خیلی خوبی است؛ بخصوص در باب زمین، حرفهای بسیار قرص و منطقی و متین و غیر قابل ایراد فکری و اجتماعی وجود دارد. ما واقعاً هیچ مشکلی در باب زمین نداریم. آدم بایستی دور از احساسات و دور از تأثر از حرف زید و عمرو، همان حکمی که مطابق فقه شرعی است، بدهد.

البته کشت موقت - همان‌طور که عرض کردم - به صورت دیگر است؛ یعنی به حکم حاکم بوده است. زمینهایی بود که افتاده بود؛ گفتند که افراد بروند و موقتاً کشت کنند، تا ببینیم چه می‌شود. یادم است که امام یکی، دو مرتبه به آقای موسوی اردبیلی اجازه دادند که ایشان برود قضایا را حل کند؛ یک بار هم خود من برای آقای موسوی این معنا را از امام اجازه گرفتم. غرض این است که این کار، کار مهمی است.

بیانات در دیدار قضات هیأت‌های هفت‌نفره‌ی واگذاری زمین ۱۳۷۰/۰۸/۰۶

بت‌خانه‌های هند

در هند بت‌خانه‌های متعددی را بنده دیده‌ام. خداهای مختلف با شکل‌های مختلف در یک بت‌خانه هستند. وقتی از یک خیابان به خیابان دیگری می‌روید می‌بینید چند نوع بت‌خانه هست که وقتی وارد آنها می‌شوید می‌روید بالا باز چند نوع از خدا که هر کدام از آنها یک اسمی دارند، یا مثل خدایان اساطیر یونانی و رومی قدیم الهه‌ی عشق، الهه‌ی طوفان، الهه‌ی باران، الهه‌ی آتش که افسانه‌های عجیب و غریبی هم دارند، که آن نمایشنامه‌نویس قدیمی یونانی به نام سفک که قبل از میلاد بوده. مثلاً: درباره‌ی خدایان و جنگ‌های اینها و دعواهای اینها چیزهایی نوشته

بیانات در جلسه یازدهم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۰/۰۸/۱۵

انکار از روی تعصب

در دوران مبارزات ما یک حرفهایی می‌زدیم و می‌گفتیم آقا قرآن از ما مبارزه خواسته، سکوت راقبول نکرده، اینجا سکوت حرام است، اینجا باید گفت، اینجا باید اقدام کرد، استدلال هم می‌کردیم، وقتی می‌ماندند می‌گفتند، شما بهتر می‌فهمید یا علمای بزرگتر که از شما خیلی ملاترند؟ آنجا ما می‌گفتیم نه ما بهتر می‌فهمیم. او پیش خودش وقتی حساب می‌کند می‌بیند حرف طرف حرف درستی است، ولی می‌گوید: این همه بزرگان و این همه آدم در دنیا نفهمیدند فقط این یک الف بچه فهمید. مثلاً؟ این، انکار از روی بی‌دلیلی، یا انکار از روی تعصب است، در حالی که شما اثبات می‌کنید بابا این کارکردن و این روش درست نیست! آنوقت‌ها یکی از چیزهایی که ما روی آن تکیه می‌کردیم بعضی روشهای غلطی بود که اینها در سخنرانیهای مذهبی و روضه‌خوانی بکار می‌بردند و آنها قرص و محکم می‌ایستادند و می‌گفتند، اعتقادات شما سست است، یعنی تعصب ورزیدند و قبول نمی‌کردند. بعضی از مردم بودند که وقتی راجع به دستگاه سلطنت و پادشاه و خانواده‌اش و حکومت و دولت می‌گفتیم، او که یک عمر شنیده بود مثلاً در یک روستای دور افتاده‌ای از کشور راجع به شاه رادیو و دیگران تعریف کرده بودند، این حرف ما را هم قبول می‌کرد و جوابی هم نداشت بدهد، اما در عین حال تعصبش مانع از پذیرفتن حرف ما می‌شد در دل قبول می‌کرد، اما زبان و عملش حاضر نبود با دل همراهی کند و از دل خودش هم پس می‌زد.

بیانات در جلسه یازدهم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۰/۰۸/۱۵

فتح الفتوح امام

من پدران و مادران متوسطی را می‌شناختم که طاقت همراهی کردن با احساس دینی جوان خودشان را نداشتند؛ حتی گاهی از احساسات دینی و تعبد و زهد و بی‌اعتنایی به دنیا و به خوراک و به آسایشی که در جوانانشان مشهود بود، پیش ما شکایت می‌کردند! آن پدران و مادران، با همان تربیتهای غلط رشد کرده بودند، مسلمان هم بودند؛ اما این جوشش ایمان اسلامی در آنها نبود؛ ولی جوانشان تحت تأثیر تربیت انقلابی قرار گرفته بود؛ به همین خاطر بود که جوانان، خانواده‌ها را پشت سر خودشان می‌کشیدند؛ و این شد که آن قیام عظیم مردمی و آن حرکت بی‌نظیر در عالم - یعنی انقلاب اسلامی ما - به رهبری امام و با پشتیبانی قاطبه‌ی ملت و با میداننداری جوانان به پیروزی رسید. این یک فتح بود؛ هم فتح میدان مبارزه با استکبار بود، و هم بالاتر از آن، فتح سرزمین دل جوانان بود؛ که این را اسلام و انقلاب و امام کرده بودند، و این فتح الفتوح بود. بزرگترین کار امام، ساختن جوانان بود.

بیانات در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۳۷۰/۰۸/۱۵

انس روحانیت کرمان با مردم

من کم و بیش با روحانیون محترم و وضع روحانیت کرمان آشنا هستم و سفرهای متعددی که در سالهای پیش از انقلاب به کرمان آمدم، در ذهن من همواره از فصول شیرین و روشن خاطرات گذشته است. اول بار در سال ۴۲ به کرمان آمدم؛ که بحبوحه‌ی مبارزات بود، و مدرسه‌ی معصومیه مرکز مبارزات بود. در آنجا یک روز هم مرحوم آیه‌الله صالحی کرمانی (رحمة‌الله‌علیه) - که آنوقت محور روحانیت کرمان بودند - آمدند و من ایشان را هم از نزدیک دیدم و با وضع روحانیت کرمان و با آقایان آشنا شدم. من بعضی از آقایان حاضر در جلسه را از آن سال می‌شناسم. بعد در سالهای ۵۲ - ۵۱، و بعد هم در سال ۵۷ در بازگشت از تبعید - جیرفت - به کرمان آمدم و وضع کرمان و اجتماعات مردم و حضور صمیمانه‌ی روحانیون را در آنجا دیدم، و برادران عزیزی که در جلسه تشریف دارند، تأثیرشان در روحیات مردم، انسشان با مردم، و کار روحانیت مردمی کرمان را بخوبی مشاهده کردم.

بیانات در دیدار روحانیون کرمان ۱۳۷۰/۰۸/۲۰

امام یک حکیم به معنای واقعی بود

در زمان ریاست جمهوری بنی صدر، وقتی مایوس شدیم از این که امام حرف ما را درباره‌ی آقای بنی صدر قبول نکنند، خدمت ایشان رفتیم. ما یکی یکی می رفتیم، چند نفری می رفتیم، نوشته‌ی می گفتیم، زبانی می گفتیم. من یک بار خدمت امام رفتم و صریحاً گفتم من به این نتیجه رسیده‌ام که چون دیگر نمی شود با آقای بنی صدر برخورد کنیم، من به همان روش قبل از انقلاب باید عمل بکنم. ما قبل از انقلاب حرفهایی می زدیم، که وقتی کسی در آن حرفها می اندیشید، موضعی نسبت به آن دستگاه پیدا می کرد. من به ایشان گفتم مجبورم الان حرفهایی بزنم، که وقتی کسی درباره‌ی آنها اندیشید، موضعی علیه آقای بنی صدر بگیرد. امام نگاه کردند و تبسمی کردند و هیچ چیز نگفتند.

در آن زمانها، گاهی می شد که من با دل پُر خدمت امام می رفتم؛ اما وقتی می آمدم، به رفقا می گفتم که امام دستی به سر و صورت ما کشیدند و لقمه‌ی حلوایی با لطف و نگاه خودشان در دهان ما گذاشتند، ما را رها کردند؛ بعد که می آمدم، باز در سخنرانی خودشان می گفتند: آقای رئیس جمهور، آقای بنی صدر! یعنی همان، همان بود! ایشان مصلحت می دیدند؛ چون بالاخره ایشان حکیم بودند. امام یک حکیم به معنای واقعی بود؛ یعنی واقعاً پشت دیوار و پشت حجاب را می دید، که ماها قادر نبودیم آن را ببینیم. ایشان چیزهای خیلی ریزتری از آنچه که در حد دید ما بود و هست، می دید.

بیانات در دیدار هنرمندان ۱۳۷۰/۰۹/۰۴

نوشته‌های فقه و اصولم سرتان را می‌شکنند!

در دوران مبارزات طولانی در آن سالهای اختناق که شماها در دنیای مخصوص آخوندی و طلبگی ماها نبودید یکی از کارهایی که معمول بود، این بود که روحانیون مبارز را به بی‌سوادی رمی کنند؛ در صورتی که این‌ها از خیلی از آن‌ها باسوادتر بودند! ما در مشهد مسجدی به نام مسجد کرامت داشتیم، که اجتماع عظیمی از جوانان و نوجوانان در آنجا گرد می‌آمدند. من یک‌وقت در آنجا در خلال صحبت، به یکی از این حرفهایی که در باره‌ی ما گفته شده بود، اشاره می‌کردم، این شعر که ظاهراً متعلق به میرزا حبیب است به زبانم آمد:

زین علم که رسمی است پی بحث و جدل نیز

افزون ز تو چندین ورق باطله داریم

بعد گفتم اگر نوشته‌های علمی و نوشته‌های فقه و اصولیم را به سر هر کدامتان بزنم، سرتان می‌شکنند؛ این قدر زیاد است!

بیانات در دیدار با جمعی از هنرمندان ۱۳۷۰ / ۰۹ / ۰۴

لبخند روی صورت امام، لباس نظامی زیر قبا

من یکی از دفعاتی که سال ۵۹ از اهواز به تهران می‌آمدم، چون لباس نظامی تنم بود، رویش قبا می‌پوشیدم. رسم ما هم این بود که از راه که می‌رسیدیم، مستقیم خدمت امام می‌رفتیم. عصر یک روز پنجشنبه که برای نماز جمعه به تهران آمده بودم، مستقیم خدمت ایشان رفتم و چیزی راجع به جبهه گفتم و آمدم. شاید بار اولی بود که از جبهه خدمت ایشان می‌رسیدم. تا این چکمه‌هایم را دم در در بیاورم، ایشان از پشت شیشه همین‌طور به آن هیأت بنده که لباس نظامی زیر قبا تنم بود، نگاه می‌کردند. وقتی رسیدم، دستشان را بوسیدم. خودشان گفتند که یک وقت بود که این لباس شما خلاف مروت بود، و حالا بحمدالله وضع به این جا رسیده است. من احساس کردم که ایشان خوشحالند. در ابتدا قدری هم در دلم تردید بود. اول بار که در اهواز قبا را کندم و لباس نظامی پوشیدم، در ذهنم بود که آیا این کار درست است یا نه. بعد که دیدم ایشان لبخند زدند و لطفی کردند، فهمیدم که خوشحالند.

بیانات در دیدار روحانیون تیپ مستقل ۸۳ امام جعفر صادق(ع) ۱۳۷۰/۰۹/۱۱

اگر بعد از این این طور بیایی، راحت نمی‌دهم

آن شخص نظامی که جلوی شما می‌آید، چنانچه دیدید یقه‌اش باز است، یا دکمه‌اش افتاده، بدانید که قطعاً در میدان جنگ کم خواهد آورد! نه اینکه اگر یقه‌اش بسته بود و دکمه‌اش نیفتاده بود، کار را تمام خواهد کرد؛ نه، این جزو موضوع است؛ تمام موضوع نیست.

یعنی اگر همه چیزش تکمیل باشد، اما مثلاً وقتی پیش شما می‌آید، ببینید بند پوتینش باز یا شل است، یقین کنید که او در میدان جنگ آن کاری که شما می‌خواهید، نخواهد کرد. باید کارش شسته رفته، مرتب، منظم و پُر و پیمان - در همان زمانی که از او متوقع است - باشد؛ شل و ول راه رفتن معنا ندارد.

یک وقت یک افسر عالی‌رتبه حزب‌اللهی مشهور در ارتش نزد من آمد و از بس مقدس‌مآب بود، با دمپایی پیش من حاضر شد! به او گفتم اگر بعد از این تو را این طوری دیدم، راحت نمی‌دهم؛ برو! ردش کردم؛ بعد دفعه دیگر که آمد، دیدم بله، پوتین مرتبی به پا کرده است! بعضیها حزب‌اللهی‌گری را با شل و ول بودن و بی‌نظم و بی‌ترتیبی اشتباه می‌گیرند؛ حزب‌اللهی‌گری که این نیست. رئیس حزب‌اللهی‌های همه‌ی تاریخ - یعنی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) - می‌فرماید: «و نظم امرکم»؛ باید منظم باشید. نظم چیست؟ همان آیینی است که از هرکسی خواسته‌اند. هر جا نظامی دارد؛ میدان جنگ هم نظامی دارد؛ نظامی هم نظم خاصی دارد؛ باید آن نظم را رعایت کنید.

بیانات در دیدار با فرمانده و جمعی از روحانیون رزمی، تبلیغی تیپ ۸۳ امام جعفر صادق (ع) ۱۳۷۰/۰۹/۱۱

انجمن ادبی مشهد

ما در مشهد یک انجمن ادبی داشتیم که در منزل مرحوم نگارنده تشکیل می‌شد. عبدالعلی نگارنده، سرگرد بازنشسته و پیرمرد خیلی نازنینی بود. چیزی که به او نمی‌آمد، این بود که یک روز سرگرد بوده باشد! همیشه من تعجب می‌کردم و می‌گفتم شما که سرگرد بودی، چه کار می‌کردی؟! مرد بسیار لطیفی بود. خانه‌ی او مرکز انجمن ادبی فردوسی بود، که من هم هر وقت از قم به مشهد می‌آمدم، حتماً در آن شرکت می‌کردم. یکی از کارهایی که آنجا انجام می‌گرفت، این بود که وقتی کسی غزلی یا قصیده‌ی می‌خواند، آن را ویراستاری طولی می‌کردند؛ یعنی می‌گفتند که جای این بیت این‌جا نیست؛ جایش قبل از این بیت قبلی است. این، نکته‌ی مهمی است.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی ویرایش زبان فارسی در صدا و سیما ۱۳۷۰/۰۹/۱۸

جنايات قاجار به در منطقه بلوچستان

من پیش از انقلاب، مدتهایی را در منطقه‌ی بلوچستان سپری کرده بودم. تا سال ۱۳۵۷ که بنده در آنجا بودم، شاید شماها بدانید، شاید هم ندانید که هنوز به فارسها «گجر» - یعنی قاجار - می‌گفتند! البته بحمدالله بعد از انقلاب، این تصور برگشته است. رژیم قاجار در آنجا کاری کرده بود و نشانی گذاشته بود که کلمه‌ی قاجار - و به تعبیر و لهجه‌ی محلی آنها «گجر» - معنایش وحشی و بی‌رحم و سنگدل و آدمکش و غیرقابل اعتماد بود! شاید منطقه‌ی بوشهر ما و شما، از جمله‌ی جاهایی بوده است که آن رژیم خبیث و دارای سیاست غیرانسانی و ضدانسانی، به خاطر سوابق مبارزات این مردم با انگلیسیها، اصرار داشته که آنجا را محروم نگهدارد. بالاخره اگر مردمی نشان دادند که سلحشوری دارند، بیگانه‌ناپذیری دارند، دشمن‌ستیزی دارند، این مردم به نحوی بایستی توسری بخورند؛ هیچ بُعدی نیست!

بیانات در دیدار مدیران و مسئولان استان بوشهر ۱۳۷۰/۱۰/۱۲

مناعت طبع مردم بوشهر

این مردم، مردم بسیار خوب و بافهم و باشعور و نجیب و صادقی هستند. ما در سفرهایی که به برخی از مناطق کشور می‌رویم - در زمان ریاست جمهوری هم همین‌طور بود - مردم می‌آیند و نامه‌های خود را به دست برادران «ارتباطات مردمی» ما می‌دهند. گاهی اوقات یک گونی بزرگ از نامه‌های مردم جمع‌آوری می‌شود، که البته یک دانه‌اش هم نخوانده نمی‌ماند؛ می‌خوانند و تفکیک می‌کنند. به‌طور طبیعی بعضی از افرادی که در سخنرانی حاضر می‌شوند، نامه دارند، که نامه‌ی خود را می‌دهند. این نامه‌هایی که دیروز عصر جمع کرده بودند، امروز تفکیک شده‌اش را برای من آوردند. برداشت اعضای «دفتر ارتباطات مردمی» ما - که مسئولیت این کار را به عهده دارند - این بود که این مردم از حجب و مناعت و استغنا بیشتر برخوردارند. اگر نمی‌دانستیم که این مردم، مردم محرومی هستند، می‌گفتیم لابد محرومیت و گرفتاری ندارند؛ اما خوب می‌دانیم که این‌طور نیست؛ می‌دانیم که محرومیت دارند؛ می‌دانیم که زیاد احتیاج دارند. پس، عامل، چیز دیگری است؛ حجب است.

در حالی که نامه را راحت می‌شود نوشت و آن‌جا هم دهها دست برای گرفتن نامه‌های مردم آماده است، و هر جا بنده برای سفرهایم می‌روم، همه‌ی کسانی که با من هستند، مأمورند نامه‌های مردم را بگیرند و به مرکز خاصی هدایت کنند؛ یعنی می‌شود راحت نامه را داد، اما اینها نامه‌ی ندادند! آنهایی هم که نامه دادند، آنهایی هم که نوشتند، با حجب نوشتند! می‌بینید، این صفت خیلی مهم و باارزشی است؛ این خیلی انسانی است.

امروز تا ظهر چند هزار نفر آدم روبه‌روی من آمدند و با من سلام و علیک و مصافحه کردند و رفتند. در میان این چند هزار نفر - که یقیناً صدها خانواده‌ی شهید و آزاده و جانباز هم بودند - کسانی که به بنده گفتند ما پدر شهیدیم، یا پسر شهیدیم، یا جانبازیم، یا آزاده‌ایم، یا پسرمان آزاده است، یا شوهرمان آزاده است، ده نفر نشدند! این، همان مناعت و حجب است. برای گروههای مردمی، اینها صفات خیلی عجیب و باارزشی است. انسان دلش می‌خواهد که اصلاً برای این مردم کار کند؛ از بس اینها خوب و شایسته‌اند.

بیانات در دیدار مدیران و مسئولان استان بوشهر ۱۳۷۰/۱۰/۱۲

قرآنی جیبی داشته باشید

در آن دوران طاغوت، من در مشهد جلسات تفسیر و درس قرآن داشتم؛ به جوانانی که می آمدند، می گفتم که هر کدام از شماها یک نسخه‌ی قرآن در جیب بغلتان داشته باشید؛ اگر در جایی منتظر کاری می ایستید و فراغتی پیدا می کنید - یک دقیقه، دو دقیقه، پنج دقیقه، نیم ساعت - قرآن را باز کنید و به تلاوت آن مشغول شوید، تا با این کتاب انس پیدا کنید. تعدادی که این طور عمل کرده بودند، هرچند بسیار اندک بودند، لیکن احساس می کردم که اینها با این که غالباً هم عربی نمی دانستند، اما از لحاظ فهم معارف اسلامی، از دیگران برجسته تر بودند و به طور ممتازی با آنها تفاوت داشتند.

بیانات در دیدار قاریان مصری ۱۳۷۰/۱۱/۰۳

قدرشناسی علم در گذشته مطرح نبود

من یک وقت در زمان ریاست جمهوری به مرکز سرم‌سازی کرج رفتم، دیدم یک عده از این دانشمندان پیرمرد در آنجا هستند؛ که یکی از آنها هم به گمانم جزو همین کسانی بود که از طریق رادیو با او صحبت شد. من از لهجه‌اش فهمیدم که نجف‌آبادی است. پیرمرد از کار افتاده‌یی بود؛ گریه‌اش گرفت! دید که رئیس جمهور آمده با او دست می‌دهد و می‌گوید: آقا! احوال شما چه‌طور است؟ اصلاً چنین چیزی در زندگی او سابقه نداشت که یک مقام کشوری جلو بیاید و با تواضع با او حرف بزند و قدر علم او را بدانند. می‌دید که من قدر علم او را می‌دانم و به او به عنوان یک عالم، حقیقتاً و قلباً - نه تصنعاً - احترام می‌کنم؛ این واقعاً برایش چیز عجیبی بود. اصلاً این چیزها در گذشته مطرح نبود.

بیانات در دیدار اعضای گروه دانش صدای جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۰/۱۱/۱۵

کاری کردند که مردم پرو از گذشته‌ی خودشان اطلاع ندارند

یک وقت رئیس جمهور پرو - همین که دوره‌اش پارسال تمام شد - به من می‌گفت که ما یک کاوشهای باستان‌شناسی داشتیم و طی آن یک تمدن بسیار پُرهیمنه‌یی را در این کاوشها کشف کردیم. یعنی تا پانصد سال قبل، کشور پرو تمدن و حکومت بسیار مقتدری داشته و از علم و ثروت هم برخوردار بوده است؛ اما امروز شما ببینید پرو در کجای دنیاست؛ اصلاً در دنیا چه حضوری دارد که بشود اسمش را آورد؟ هیچ چیز ندارد. کاری کردند که مردم پرو اصلاً از گذشته‌ی خودشان اطلاع ندارند. اگر هم حفاری و کاوشی لازم بوده، خودشان کردند و بردند؛ ته و توهایش مانده که حالا اینها یک چیزهایی دارند کشف می‌کنند! در بعضی جاها این کار را کردند.

بیانات در دیدار اعضای گروه دانش صدای جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۰/۱۱/۱۵

در هواپیمایی که سوار می‌شویم، این کار ممنوع است!

الان شما در ایران سوار هواپیما می‌شوید و می‌بینید کسی که در برج مراقبت هست و یک ایرانی است، با این خلبان که او نیز یک ایرانی است، حتماً انگلیسی حرف می‌زند!

بنده گفتم در آن هواپیمایی که من سوار می‌شویم، این کار ممنوع است! چرا فارسی حرف نمی‌زنند؟! آخر یک وقت هست که با یک برج بیگانه - که او مثلاً چینی است و شما فارس هستید و زبان یکدیگر را نمی‌دانید - از زبان مشترک انگلیسی استفاده می‌کنید؛ اما بنده مثلاً به مشهد که می‌روم، به چه مناسبت شما انگلیسی حرف می‌زنید؟! علتش این است که واژه‌ها انگلیسی است و اینها فقط باید این واژه‌ها را به یکدیگر ربط بدهند؛ خودشان را دیگر دچار زحمت نمی‌کنند؛ همان ربط انگلیسی را می‌دهند!

پس ما باید واژه بگذاریم، تا زبان در محیط‌هایی این‌گونه منزوی نشود؛ که متأسفانه منزوی شده است. در محیط بیمارستان‌ها خیلی اوقات همین‌طور است؛ در جاهای دیگر همین‌طور است؛ اینها جاهایی است که ما دیده‌ایم.

بیانات در دیدار اعضای فرهنگستان زبان و ادب فارسی ۱۳۷۰/۱۱/۲۷

جلسه پرسش و پاسخ با طلبه‌ها

من در اواخر دوران ریاست جمهوری یک سفر به قم آمدم؛ که شاید آخرین سفر، یا یکی از آخرین سفرهای من به قم بود. در آن دیدار، یک جلسه‌ی پاسخ به سؤالات گذاشتم. ایده‌ی این قضیه از این‌جا هم شروع شد که من در اواخر دوران جنگ به اهواز رفته بودم؛ در آن‌جا یک طلبه‌ی خیلی معمولی به من رسید و گفت شما به دانشگاه می‌روید، پاسخ به سؤالات می‌گذارید؛ مگر حوزه‌ی به این عظمت، از یک دانشگاه کمتر است؟! دیدم راست می‌گوید. این نکته در ذهنم بود و در وقتی که ممکن شد، این کار را کردم و به قم رفتم. در آن‌جا طلبه‌ها هم زیاد آمدند و از من سؤالاتی کردند؛ من دیدم عجب مسائلی در حوزه مطرح است؛ یعنی واقعاً آدم تا برخورد نکند، نمی‌فهمد.

بیانات در دیدار مسئولان مجله‌ی حوزه ۱۳۷۰/۱۱/۲۸

عده‌ای باید از مرجعیت و ریاست بگذرند

هرکس از دوستان ما برای معالجه یا کار دیگر به خارج رفت، آمد گفت به فلان کشور مبلغ بفرستید؛ اما من به آنها می‌گویم آن نیازی را که شما احساس کرده‌اید، من پیش از شما از آن خبر داشتم؛ اما کسی را نداریم؛ شما آدمی را معرفی کنید تا من بفرستم؛ می‌گویند نداریم! از کشورهای مختلف می‌آیند و از ما مبلغ می‌خواهند؛ اما نداریم! از داخل شهرهای ایران می‌آیند و از ما مبلغ و امام جمعه می‌خواهند؛ اما نداریم؛ خیلی عجیب است! بنده به مسائل امامت جمعه اشراف پیدا کرده‌ام. من دائماً گزارش آقایان دبیرخانه‌ی ائمه‌ی جمعه و جناب آقای رسولی را - که رئیس دبیرخانه هستند - می‌بینم و خبرها را می‌خوانم. جاهایی هست که گاهی شش ماه یا یک سال بدون امام جمعه می‌ماند؛ این در حالی است که ما حوزه‌ی به این عظمت را داریم! مگر ما گفتیم به جنگلهای آمازون بروید و تبلیغ کنید؟! آقایان نمی‌روند؛ می‌گوییم چرا نمی‌روید، می‌گویند می‌خواهیم درس بخوانیم! برادران! من این روش را قبول ندارم؛ حالا شما هرچه می‌خواهید بگویید، بگویند؛ من والله این را الهی نمی‌دانم! چند نفرتان بیایید از مرجعیت و از ریاست و از مدرس‌ی و از فضل و سواد در آن حد بگذرید؛ حوزه را طوری راه بیندازید که بعداً هزار نفر مثل خودتان را به وجود بیاورید.

بیانات در دیدار جمعی از فضلاء حوزه علمیه‌ی قم ۱۳۷۰/۱۱/۳۰

«یک امپراتوری اسلامی در حال شکل‌گیری است»

الان من اخبار را می‌شنیدم که یک نفر از سردمداران یکی از مجموعه‌های مهم غربی [ناتو] گفته که یک امپراتوری اسلامی در حال تحقق و شکل‌گیری است که به هیچ وسیله‌ی نمی‌شود او را ترساند! این نکته جالب است؛ نمی‌گویند نمی‌شود او را از بین برد - بحث از بین بردن نیست؛ معلوم است که ابرقدرتها نمی‌توانند یک ملت را از بین ببرند - می‌گویند نمی‌شود او را ترساند! ابرقدرتها با ترساندن است که ملتها و دولتها را از میدان خارج می‌کنند؛ نهیب می‌زنند، دست و پای ملتها و دولتها می‌لرزد و کنار می‌روند. بنده در دوران ریاست جمهوری این را در مجامع جهانی دیدم. در همین سفری هم که رئیس جمهور عزیزمان به کنفرانس اسلامی رفته بودند و ما هم در این‌جا اطلاع پیدا کردیم، همین‌طور بوده است؛ دلشان با حرفهایی هماهنگ است، اما می‌ترسند! ملتها هم می‌ترسند؛ مخصوص دولتها نیست.

بیانات در دیدار جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم ۱۳۷۰/۱۱/۳۰

آمارهای حیرت‌آور سازندگی

امروز آنچه که در زمینه‌های اقتصادی در ایران انجام می‌گیرد، کارهای اصیل و واقعی است. ممکن است بگویند درآمد ملی در فلان دوره قبل از انقلاب این رقم را داشته، که اگر با امروز مقایسه کنیم، با توجه به مسائل تورم، رقم خوبی را نشان می‌دهد؛ اما باید گفت که درآمد ملی آن روز، چیزی غیر از معنای درآمد ملی امروز بود. امروز جمهوری اسلامی تا اعماق روستاها را کشور و ملت ایران می‌داند. امروز راه‌آهن، خط شوسه، امکانات ارتباطی، بزرگراهها، برق، آب، تلفن و وسایل آسایش، مخصوص شهرهای بزرگ نیست؛ اما آن روز این‌طور نبود. من می‌دیدم که امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) غالباً حرص و جوش می‌خوردند که چرا این آمارها را نمی‌دهید. حالا بنده خودم وقتی با مجامع گوناگون روبه‌رو می‌شوم، همین حرص را می‌خورم. آمارها فوق‌العاده است. بله، یک عده آدم بدخواه، بدجنس، بی‌مسئولیت، بی‌فکر نسبت به آن کاری که می‌کنند و تابع دشمنان خارجی، ممکن است آمارها را زیر سؤال ببرند؛ که می‌برند هم: بله، دولت این‌طوری گفته؛ پس موفقیتها کجاست؟! آیا باید آمار این موفقیتها را به تهران بیاورند و در دفترتان به شما نشان بدهند؟! شما باید بروید و ببینید که این موفقیتها کجاست. من به بوشهر رفته بودم؛ آمار سازندگیها در بوشهر را که به من دادند، واقعاً حیرت‌آور بود؛

بیانات در دیدار جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم ۱۳۷۰/۱۱/۳۰

حوزه به کتاب‌های جدید درسی نیاز دارد

کتابهای درسی، یکی دیگر از مشکلات حوزه‌ی علمیه‌ی قم و حوزه‌های علمیه‌ی دیگر است. تا سخنی از کتابهای درسی می‌گوییم، می‌گویید فلان عالم بزرگ هم همین کتابها را خواند؛ حالا آنهايي که انقلابی‌ترند، می‌گویید امام هم همین درسها را خواند که امام شد! آیا امام چون همین درسها را خواند، امام شد؟! امام جوهر مخصوصی بود. آنچه که شما در عظمت امام پیدا می‌کنید، ناشی از این نیست که این کتابهای درسی را خواند. وانگهی، از زمانی که امام راحل (رضوان‌الله‌علیه) این کتابها را می‌خواندند، تا حالایی که من و شما می‌خواهیم این کتابها را بخوانیم، بین این دو مقطع، شصت سال، هفتاد سال فاصله شده است.

کتاب درسی جدید تولید کنید. چه اشکالی دارد که عده‌ی بنشینند کتاب درسی جدید تولید کنند؟ می‌گویید ما شهید ثانی نمی‌شویم! خیلی خوب، شهید ثانی نمی‌شوید؛ اما بسیاری از فقهای امروز ما از فقهای گذشته واردترند. من نمی‌گویم رتبه‌ی علمی و استعدادشان بیشتر از آنهاست - شاید اگر در زمان آنها بودند، مثل آنها نمی‌توانستند باشند - اما بسیاری از آنها، سطح معرفت فقهیشان بالاتر از خیلی از فقهای گذشته‌ی ماست؛ چرا نمی‌شود؟ کتاب اصول تولید کنید؛ کتاب فقه تولید کنید؛ برای مراتب مختلف تولید کنید؛ شکل درس را عوض کنید.

آن روز یکی از دوستان عزیز ما - که من واقعاً خیلی هم خاطرش را گرامی می‌دارم - به من می‌گفت که این‌طور نمی‌شود که در حوزه جنس پلاستیکی درست کرد؛ باید مطول و بعد معالم و بعد قوانین و بعد لمعه را با شروحش از اول تا آخر مطالعه کرد. من به او گفتم که نمی‌گویم جنس از پلاستیک درست کنید؛ بلکه می‌گویم امروز در دنیا از جنسی که از آهن سخت‌تر است، صفحه‌ی نازکتر از کاغذ درست می‌کنند؛ من می‌گویم این را درست کنید.

بیانات در دیدار جمعی از فضلاء حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۱۳۷۰/۱۱/۳۰

در منزل امام(ره)؛ پس از حوادث مدرسه فیضیه...

آنچه در پی می‌آید خاطره‌ای است که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۷۰ و در هنگام بازدید از منزل حضرت امام خمینی(ره) در قم آن را روایت کرده‌اند:

روز دوم فروردین سال ۴۲ مثل همین حالا در مقابل چشمم قرار دارد...

بعد از قضایای مدرسه‌ی فیضیه و آن حوادث کذایی، اول شب خودمان را با دوستان به این‌جا رساندیم - چون همه از این خانه نگران بودند که چه خواهد شد - از آن در حیاط کوچک وارد شدیم و دیدیم که ایشان آن گوشه‌ی حیاط ایستاده‌اند و مشغول اقامه‌ی نماز مغرب و عشا هستند و جمعی هم با ایشان مشغول نمازند. آن‌چنان طمأنینه‌ی در وجود ایشان بود که هر اضطرابی را تمام می‌کرد؛ اصلاً کانه هیچ حادثه‌ی اتفاق نیفتاده است؛ واقعاً مثل کوه استوار ایستاده بودند و مشغول نماز بودند؛ بعد هم از آن پله‌ها بالا آمدند و به اتاق دست چپ تشریف بردند و نشستند؛ طلبه‌ها هم ریختند که بیانات ایشان را بشنوند.

از جمله‌ی حرفهای ایشان در آن روز - که عین شدت اختناق و تسلط دستگاه ستمگر بود - این بود که گفتند اینها خواهند رفت و شماها خواهید ماند و ما از این سخت‌ترش را هم دیده‌ایم؛ تحمل و ایستادگی کنید. این برای ما درس امید است. حقیقتاً استقامت ایشان در مقابل شداید و امیدشان به آینده این بود؛ و همین است که امروز هم می‌تواند ملت ما را پیش ببرد؛ یعنی امید به آینده و ایستادگی در مقابل مشکلات. ایشان درس عملی و عینی این را دادند و راهشان این راه بود.

بیانات به هنگام بازدید از منزل حضرت امام خمینی(ره) در قم ۱۳۷۰/۱۲/۰۱

حزب‌های طائفه‌ای!

در سال ۶۲ که دو جریانی خیلی عمقی در حزب جمهوری اسلامی به وجود آمده بود و کنگره‌ی مفصلی هم در مدرسه‌ی عالی شهید مطهری درست کرده بودیم، من صحبت کردم و از این دو جریان، به دو قبیله و دو طایفه تعبیر کردم! اصلاً بحث گروه و حزب نیست؛ چون دو حزب با مواضع فکریشان از هم جدا می‌شوند؛ اما این دو مجموعه، با خود افراد مجموعه از هم جدا می‌شوند، نه با مواضعشان؛ زیرا کسانی در این مجموعه هستند که خیلی هم مواضع این مجموعه را قبول ندارند، اما جزو اینها نیستند؛ کسانی هم در مجموعه‌ی آن طرفی هستند که باز همه‌ی آن مواضع را قبول ندارند، اما جزو آنها هستند؛ کانه بحث بر سر تعصبات فامیلی و قبیله‌ی است! به عبارت دیگر، وقتی کسی جزو آن عده باشد، این عده نگاه نمی‌کنند که خصوصیات اخلاقی او چیست و معیارها چه قدر بر او منطبق است؛ ردش می‌کنند؛ آن عده هم کاری ندارند که معیارها و ضوابط چیست؛ قبولش می‌کنند؛ این غلط است؛ بعضی این طوری عمل می‌کنند؛ ولو این که در تصرفات شخصیشان آدمهای بدی هم نیستند. هرچه بشود انسان این تقسیم‌بندیها را در این مجموعه‌ها نیاورد، خیلی بهتر است؛ کسانی بیایند که معروف به این معانی نباشند، تا اطمینانی ایجاد بشود.

بیانات در دیدار اعضای هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات چهارمین دوره‌ی مجلس ۱۳۷۰/۱۲/۰۴

رئیس عقیدتی سیاسی گروهان ژاندارمری زابل

در جمهوری اسلامی، هر جا که قرار گرفته‌اید، همان‌جا را مرکز دنیا بدانید و آگاه باشید که همه‌ی کارها به شما متوجه است. چند ماه قبل از رحلت امام (رضوان‌الله‌علیه)، مرتب از من می‌پرسیدند که بعد از اتمام دوره ریاست جمهوری، می‌خواهید چه کار کنید. من خودم به مشاغل فرهنگی زیاد علاقه دارم؛ فکر می‌کردم که بعد از اتمام دوره ریاست جمهوری، به گوشه‌ایی بروم و کار فرهنگی بکنم.

وقتی از من چنین سؤالی کردند، گفتم اگر بعد از پایان دوره ریاست جمهوری، امام به من بگویند که بروم رئیس عقیدتی، سیاسی گروهان ژاندارمری زابل بشوم - حتی اگر به جای گروهان، پاسگاه بود - من دست زن و بچه‌ام را می‌گیرم و می‌روم! والله این را راست می‌گفتم و از ته دل بیان می‌کردم؛ یعنی برای من زابل مرکز دنیا می‌شد و من در آن‌جا مشغول کار عقیدتی، سیاسی می‌شدم!

به نظر من، بایستی با این روحیه کار و تلاش کرد و زحمت کشید؛ در این صورت خدای متعال به کارمان برکت خواهد داد.

بیانات در دیدار با مسئولان سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۰/۱۲/۰۵

برنامه نوروزی با حال و حضور و ذکر

پارسال [نوروز ۱۳۶۹] اوایل ساعت تحویل بود که داشتم به سمت مرقد حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) میرفتم. ابتدای سال بود و من احساس خودم این بود که دارم میروم به روح مطهر امام سال نو را تبریک بگویم. در آن لحظه من حضور و حالی داشتم؛ رادیو را باز کردم، دیدم برنامه‌های بسیار خوبی در لحظات سال تحویل دارد پخش میکند. برنامه، برنامه‌ی نوروزی بود؛ اما حال و حضور و ذکر در آن احساس میشد.

بیانات در دیدار مدیران مراکز سازمان صدا و سیما در استان‌ها ۱۳۷۰/۱۲/۰۷

برنامه‌های خوب رادیو دزفول در زمان جنگ

من یاد می‌آید که چندین سال قبل در زمان ریاست جمهوری، برای شرکت در یک مراسم نظامی به دزفول رفته بودم؛ اوقات جنگ بود و دزفول هم وضع خیلی خاصی داشت. در دزفول به من گفتند که ما می‌توانیم یکی، دو ساعت در روز برنامه‌سازی رادیویی کنیم؛ بعد گویا می‌خواستند این را به ما نشان بدهند که می‌توانند؛ واقعاً هم نشان دادند. من در آن فاصله‌یی که آن‌جا بودم، چند نفر آمدند و برنامه‌ی خود را اجرا کردند؛ اجراهای بسیار خوب و قوی؛ مضمونها و محتواهای بسیار خوب؛ قالبهای هنری بسیار خوب؛ مقاله‌های ادبی بسیار زیبا. در زمینه‌ی مقاله‌های ادبی و شعر و این حرفها، رودربایستی هم با کسی ندارم؛ اما آن برنامه‌یی که اجرا شد، انصافاً خوب بود؛ در حدی که با این برنامه‌های معمولی که رادیوی ما پخش می‌کند، قابل مقایسه نبود؛ این در حالی بود که دزفول شهر کوچکی هم است؛ ولی معلوم بود که نویسنده‌ی خوب دارد؛ مجری خوب دارد؛ هنرمند دارد؛ خوش صدا دارد که این برنامه را قشنگ اجرا کند و انسان از حرف زدنش لذت ببرد. بنابراین، از این عناصر محلی حتماً استفاده بشود.

بیانات در دیدار مدیران مراکز سازمان صدا و سیما در استان‌ها ۱۳۷۰/۱۲/۰۷

خط بهشتی و باهنر در کتاب‌های تعلیمات دینی

من خاطره‌یی را برای شما بگویم سال ۵۷ در ایرانشهر تبعید بودم؛ یک روز مرحوم باهنر به دیدن من آمد. قبل از تبعید، به اتفاق یک جمع ده، پانزده نفری کاری را شروع کرده بودیم؛ اما در دوره‌ی تبعید، دنباله‌ی کارها را به ایرانشهر برده بودم تا از فراغت زمان تبعید استفاده کنم. آقای باهنر که به دیدن من آمد، به عنوان سوغاتی، چند جلد از این کتابهای تعلیمات دینی - که آن وقت تازه درآمده بود - برای من آورد. در آن موقع این کتابها را شهید باهنر و شهید بهشتی (رحمه‌الله‌علیهما) و آقای جلال‌الدین فارسی و امثال اینها می‌نوشتند. در حقیقت مرحوم آقای بهشتی برنامه‌ریزی و عنوان‌بندی می‌کرد و سپس مرحوم باهنر و آقای فارسی تدوین می‌کردند؛ کار عمده هم بر دوش مرحوم دکتر باهنر بود. ایشان آن کتابها را آورد و به من داد و گفت شما اینها را ببینید؛ ما سطح معارفی که داریم به بچه‌های دبیرستان می‌دهیم، اینهاست؛ اگر شما چیزی می‌خواهید بدهید، باید بالاتر از اینها باشد. آقای بهشتی نشست و تمام محتوای ذهن خودش را که می‌توانست از مطالب اسلامی خارج کند، به زبان جوان‌پسند درآورده بود و در این کتاب تعلیمات دینی ریخته بود و مرحوم باهنر هم کار را ادامه داده بود؛ این سطح کمی نیست؛ این سطح خیلی بالایی است.

بیانات در دیدار اعضای گروه ویژه و گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۰/۱۲/۱۳

جمله‌ای که امام تکرار نکردند

بد نیست من خاطره‌یی را برای شما نقل کنم؛ هرچند که به خیلی از دوستان هم این را گفته‌ام. امام یک وقت در اوایل انقلاب در سخنرانیهایشان از معاویه به صورت طعن آمیزی اسم می‌آوردند. شما می‌دانید که من مدتی را در بلوچستان بودم و با خیلی از علمای آن‌جا دوست نزدیک هستم. مردم و علمای سنی آن منطقه، معاویه را مقدس می‌دانند. به امام عرض کردم که در طرف شرق کشورمان، چند صد میلیون نفر معاویه را محترم می‌شمارند و او را خال المؤمنین می‌دانند - البته بحق یا بناحق آن، مربوط به جلسه‌ی بحث است - یعنی مسلمانان هند، پاکستان، بنگلادش و افغانستان اغلب سنی حنفی‌اند؛ اینها معاویه را محترم می‌شمارند. امام گفتند عجب، من نمی‌دانستم! من بعد از آن در طول این ده، یازده سال یک جمله‌ی طعن آمیز از امام راجع به معاویه نشنیدم.

بیانات در دیدار اعضای گروه ویژه و گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۰/۱۲/۱۳

دعا خواندن، مثل حافظ خواندن استاد هندی!

من یادم می‌آید که یک وقت در مشهد منزل مرحوم فرخ جلسه‌یی در روزهای جمعه تشکیل می‌شد و ما هم گاهی در آن شرکت می‌کردیم. در یکی از آن جلسات، یک نفر هندی - که از اساتید زبان فارسی بود - شرکت کرده بود. در آن جلسه تعریف کردند که ایشان از هند آمده‌اند و استاد زبان فارسی‌اند و بر دیوان حافظ مسلط هستند؛ طرف هم به رویش بالا رفت و شروع به خواندن یک غزل از حافظ کرد؛ اما به قدری آن غزل را بد خواند که بی‌اختیار همه خنده‌شان گرفت! حالا وقتی من می‌بینم که بعضی از آقایان دعاها را این‌طوری می‌خوانند، به یاد آن جلسه و آن غزل حافظ می‌افتم که آن استاد هندی خوانده بود!

بیانات در دیدار اعضای گروه ویژه و گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۰/۱۲/۱۳

خاطرات سال ۱۳۷۱



هدیه‌ای یک درخت

ما از مزارع خودمان می‌کنیم که درخت را پیش بکارند و فضای سبز را افزایش می‌دهند.
«هر درخت یک درخت» که گفته می‌شود و در اینجا هست. بعد از همین است که
در این کشور، که زود در جنگلی و زمین می‌شکند است. هر چه می‌تواند کارهای

هر کس رای اعتماد گرفت از او حمایت می‌کنم

در طول یازده سال زندگی مبارکِ امام در دوران انقلاب، چند دولت سرِ کار آمد؟ امام از همه دولت‌ها حمایت کردند. از «دولت موقت» حمایت کردند. بعد، دولت شهید رجایی آمد؛ باز هم امام حمایت کردند. قبل از آنکه دولت شهید رجایی تنظیم شود، حکومت بنی صدری بود و بعد از او، دولتی که زمان ما بود. در تمام دوره‌ها، امام، رضوان‌الله‌علیه، از کسی که مسؤول و رئیس دولت بود، حمایت کردند. هر دولتی که سرِ کار بود و هر نخست‌وزیری که سرِ کار بود، امام بدون هیچ تفاوتی حمایت کردند. البته گاهی هم به دولت‌ها اعتراض داشتند. در زمان خود ما، گاهی به دولت اعتراض داشتند که یا به وسیله بنده به آن تذکر می‌دادند و یا خودشان مستقیماً اعتراضشان را به آن، منعکس می‌کردند. ایشان در عین تذکر دادن، از دولت حمایت می‌کردند؛ یعنی عیوبی را که به نظرشان می‌آمد، به طور خصوصی و محرمانه تذکر می‌دادند، اما در ملاء عام و در برابر افکار عمومی، از هر دولتی که بر سرِ کار بود، پشتیبانی می‌کردند.

من یک وقت در دوران ریاست جمهوری، خدمت امام رفتم؛ اسم فردی را به زبان آوردم و گفتم می‌خواهم چنین کسی را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کنم. ایشان فرمودند: «هر کس را که شما معرفی کردید و از مجلس رأی اعتماد گرفت، من او را حمایت می‌کنم.» در دیدگاه امام، بین زید و عمرو، فرقی نبود. ممکن است ایشان بعضی از نخست‌وزیران یا رؤسای جمهور را شخصاً مورد علاقه خاصی قرار داده باشند؛ اما حمایت امام، مربوط به علاقه ایشان نبود. می‌فرمودند: «این شخص، مسؤول امور کشور است و بار سنگینی به دوش کشیده و جلو می‌برد. ما باید از او حمایت کنیم.» ببینید در این دوران یازده سال، کدام یک از دولتهایی که اسم بردم، رئیسش در حلاً رئیس و رئیس جمهور فعلی ما بوده است؟! کدام یک این قدر مورد اعتماد امام، این قدر دارای سوابق درخشان و این اندازه دارای خدمات بزرگ در راه انقلاب بوده است؟! همه به خوبی می‌دانید که اگر حضرت امام در این زمان بودند، چقدر از این دولت حمایت می‌کردند. آن وقت مردم رأی بدهند، نماینده به مجلس بفرستند و آن نماینده، با استفاده از امکانات مجلس و از تریبون آن، علیه دولت سخن بگویند؟! دروغ بگویند و دروغ بنویسند!؟

بنده بسیاری از فتنه‌گriها را در این مجلس دیدم و به مردم نگفتم؛ چون نخواستم خاطر عزیز مردمان را آزرده کنم. گفتم، این دوران، می‌گذرد و تمام می‌شود و می‌رود. مردم چگونه حاضرند به کسانی که فتنه

گری کردند و حقایق را در نظر آنها باژگونه جلوه دادند، رأی بدهند که دوباره وارد مجلس شوند؟! البته تعداد فتنه‌گرها، محدود بود. اکثریت قاطع نمایندگان مجلس، از هر جای کشور که بودند - چه از تهران و چه از شهرهای دیگر - مردمانی شریف، دلسوز و علاقه‌مند بودند. من می‌خواهم این مطلب را به عنوان یک «معیار» به شما مردم عرض کنم: کسانی که چوب لای چرخ مسئولین کشور می‌گذارند، در حرف زدن تقوا را رعایت نمی‌کنند، پایبندی ندارند و برای این که چهار نفر به آنها علاقه‌مند و طرفدارشان شوند، هر چه به دهانشان می‌آید می‌گویند، شایسته آمدن به مجلس نیستند. این، همان مطلبی است که من در یک سخنرانی دیگر، از آن به «فتنه‌گرها» تعبیر کردم. باید فتنه‌گرها شناسایی شوند و مردم به آنها رأی ندهند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۱/۰۱/۰۷

«نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم اما...»

امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تمام در آمد سالش را صدقه داد! پول دیگری هم نداشت که خیال کنیم زندگی را از آن طریق خواهد گذراند.

اینها افسانه نیست؛ واقعیات است! برای این است که من و شما درس بگیریم که از دادن خمس مالمان، ربع مالمان، نصف مالمان، عشر مالمان، زکات واجبمان و انفاق برای مستحقین، این قدر ابا داریم! این، آن نمونه عالی است. البته نه شما، نه بزرگترهای ما، نه انسانهای عالی مقام و نه ما، به حدّ امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌رسند و نمی‌رسیم. این، امر واضحی است.

من یک وقت - چند سال قبل از این - در خطبه گفتم که «ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشیم.» یکی نامه نوشت: "خوب عذری پیدا کردید که می‌گویید «ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم.» نه؛ این عذر نیست. امام باقر علیه‌الصلاة و السلام - طبق روایت - کارهای امیرالمؤمنین، علیه‌السلام را که نگاه کرد، گریست و فرمود: «چه کسی مثل این طاقت دارد؟» بعد فرمود: «تنها کسی که در میان اهل بیت می‌توانست خودش را شبیه علی کند، امام سجاد بود.»

سیدالساجدین، تازه شبیه امیرالمؤمنین! مگر کسی می‌تواند؟! خود آن حضرت هم، طبق آنچه که در خطبه نهج‌البلاغه است، فرمود: «الا و انکم لاتقدرون علی ذلک(۳)». اما این نقلها برای این نیست که ما مثل او باشیم و بگوییم: «خوب، ما که نمی‌توانیم!» بلکه برای این است که در این جهت حرکت کنیم. همه باید در این جهت حرکت کنند.

بیانات در خطبه‌های نمازجمعه ۱۳۷۱/۰۱/۰۷

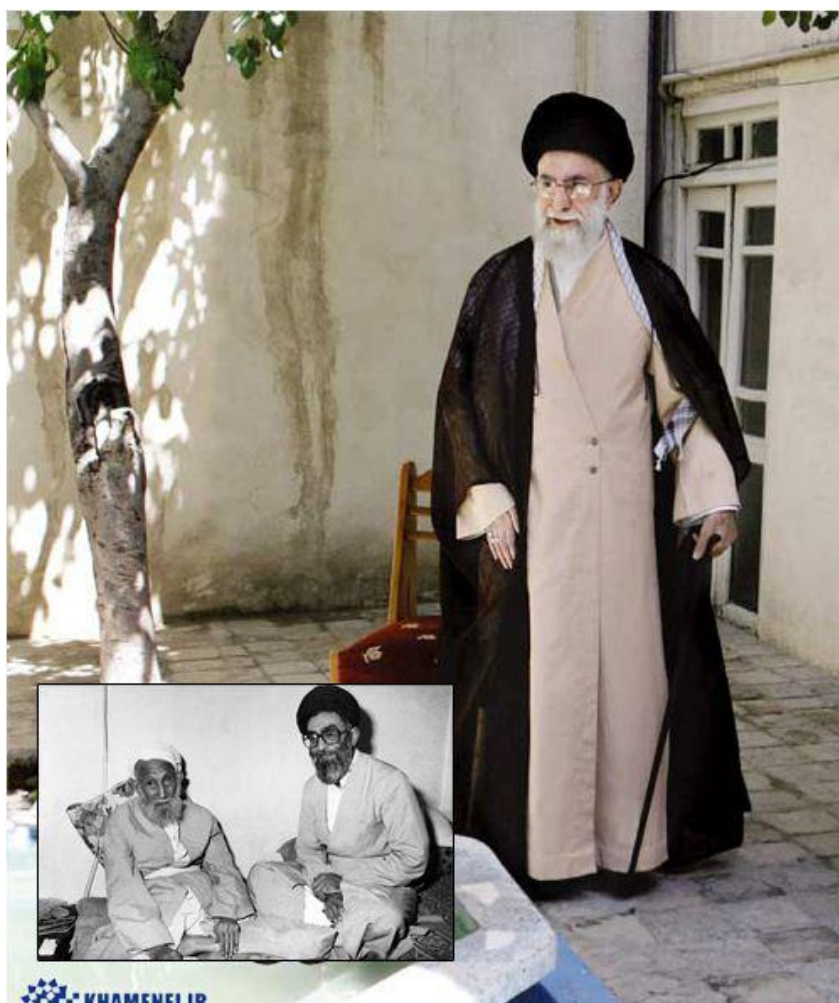
خاطره‌ی رهبر معظم انقلاب از پدر بزرگوارشان

نان و کشمش

پدرم روحانی معروفی بود، اما خیلی پارسا و گوشه گیر... زندگی ما به سختی می گذشت. من یادم هست شب هایی اتفاق می افتاد که در منزل ما شام نبود! مادرم با زحمت برای ما شام تهیّه می کرد و... آن شام هم نان و کشمش بود.

بی رغبی به افزایش زخارف دنیایی

از جمله خصوصیات که هم مرحوم والد و هم مرحوم مادر ما داشتند و واقعاً از چیزهای عجیب بود و هر وقت فکر می کنم، در کمتر کسی نظیر این را می بینم، بی رغبتی آنها به افزایش زخارف دنیایی بود. همه‌ی ما واقعاً باید این خصوصیت را تمرین کنیم.



مشهد مقدس؛ منزل پدری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

مرحوم شهید قاضی طباطبایی، امام جمعه‌ی تبریز، سال ۵۱ این‌جا آمده بود؛ رو کرد به ما و گفت من چهل سال قبل با پدرم از تبریز به مشهد آمدم و برای دیدن آقا سری به ایشان زدیم. آقا در چهل سال پیش همان جایی نشسته بود که الان نشسته، و من همان جایی نشسته‌ام که پدرم نشسته بود، و این اتاق و این خانه کمترین تغییری نکرده است.

یک نسل عوض شده بود، اما ایشان مثل همان چهل سال پیش بود. وقتی اخوی -حسن آقا- می‌خواست داماد شود، چون جایی نداشتیم، آن اتاق را خراب کردند و از آن، دو اتاق کوچکتر ساختند. زیرزمین پایین یک در داشت. در آن‌جا حمامی درست کردند و خانه شد حمام‌دار. البته آن موقع، دیگر ماها نبودیم. آن وقت جای میهمان‌ها در اتاق بزرگ بود.

خانه‌ی پدری

منزل پدری من که در آن متولد شده‌ام - تا چهار- پنج سالگی من - یک خانه ۶۰-۷۰ متری در محله فقیر نشین مشهد بود که فقط یک اتاق و یک زیر زمین تاریک و خفه‌ای داشت. هنگامی که برای پدرم میهمان می‌آمد (و معمولاً پدر بنا بر این که روحانی و محل مراجعه مردم بود، میهمان داشت) همه ما باید به زیر زمین می‌رفتیم تا مهمان برود. بعد عده‌ای که به پدر ارادتی داشتند، زمین کوچکی را کنار این منزل خریده به آن اضافه کردند و ما دارای سه اتاق شدیم.

۱۳۷۱/۰۱/۱۶

آیه‌های غیر قابل تشکیک مارکسیسم!

یک روزی بود که در همین دانشگاه تهران و دانشگاه‌های کشور و محیط دانشگاهی و دانشجویی کسی جرأت نداشت در مقابل این جوجه مارکسیست‌ها راجع به یک معرفتی یا مثلاً اقتصاد یک کلمه حرف بزند، اگر کسی یک کلمه می‌گفت مسخره می‌کردند که این حرفها چیست می‌گوئید؟ بعد یک جمله‌ای از مارکسیسم بیان می‌کردند، کانه یک آیه غیر قابل تشکیک بود که مثل وحی منزل همه باید قبول کنند، حتی با ما هم که روحانی و آخوند بودیم و در این کار حرف داشتیم وقتی روبرو می‌شدند همینطور بود. افرادی از همین جوانها در مشهد خانه‌ی ما می‌آمدند وقتی یک چیزی می‌گفتیم می‌گفتند: نه، اینطور است! اصلاً خودشان را بطور قاطع محتاج استدلال کردن نمی‌دانستند، گویا آیه نازل می‌کردند که اینطور است. چقدر آدمهای خوش فکر و با استعداد، چقدر انسانهای ساده‌ی معمولی و چقدر نیرو و تلاش انسانی و جسمی و فکری همه رقم در جهت بنای دنیا به آن شکلی که مارکسیسم نسخه داده بود و آیه نازل کرده بود صرف شد و همه‌ی آنها هدر رفت؟! این نوع عبودیت بشر و بنده‌ی سردمداران نظام مارکسیسمی شدن است در حالی که سردمداران اصلی‌اش مرده بودند، اما سردمداران زنده و آنهایی که کارگردانها و متولیان نظام در هر زمانی بودند، یا سردمداران نظامهای غربی و همین دموکراسی و حقوق بشر جعلی که اسمش را گذاشتند آزادی و در باطن به هیچ‌وجه آزادی نیست، بلکه اسارت است. آن کسانی که چشم بسته تسلیم این تفکر می‌شوند. در حقیقت دارند عبودیت می‌کنند و کسانی که گردانندگان و سردمداران این تفکرند. این هم عبودیت غیر خداست، چون آن کسی که این حرفها را آورده و این فکر را برای بشر به عنوان سرمشق و دستورالعمل مطرح می‌کند او غیر از خداست، پس اطاعت از آن سخن، عبودیت کردن و بندگی کردن غیر از خدا و پذیرفتن یک بندی است بر دست و پا و بر ذهن انسان.

بیانات در جلسه بیست و دوم سوره بقره ۱۳۷۱/۰۱/۲۶

همه باید خدمت کنند

هر کس در یک جاست. یکی در مجلس است؛ یکی در دستگاههای اجرایی است؛ یکی در مقام فرهنگ و تدریس و تعلیم است؛ یکی در دانشگاه است؛ یکی در حوزه است و یکی در امور اقتصادی است. هر کس در جایی است. همه با هم باید کار کنند. امام، روزی که به تهران تشریف آوردند، در بهشت زهرا فرمودند: «اگر بیست سال، آحاد این ملت، با هم همکاری کنند، شاید بتوانند این خرابیها را مرتفع کنند.» آن روز، خرابیهای جنگ هنوز نبود؛ خرابیهای بمبارانها هنوز نبود. پس، همه باید همکاری کنند تا کشور را پیش ببرند و نجات دهند. توجه کنند که این ماجراها - از قبیل انتخاب شدن و انتخاب نشدن، رأی آوردن و نیاوردن - نباید برادران را از یکدیگر جدا کند. همه باید باشند و همه باید خدمت کنند.

بیانات در دیدار ستاد نظارت بر انتخابات ۱۳۷۱/۰۲/۲۳

«سنت سؤالات تلگرافی در درس حوزه»

در درسهای حوزه‌ی علمیه مرسوم این است که: اشکال در بین درس انجام می‌گیرد، سؤال هم نیست، غالباً به حرف استاد اشکال و اعتراض می‌کنند که آن محسنات خاص خودش را دارد و فی‌المجلس انجام می‌گیرد. مثلاً این سؤالات شما را که الان من مطرح می‌کنم، ای بسا بعضی از سؤال‌کننده‌ها یا همه‌ی آنها امروز اینجا و حضور نداشته باشند و در طول چند هفته این سؤالات شده باشد، اما در آنجا اینطور نیست و به محض اینکه سؤال مطرح شد پاسخ داده می‌شود و مطلب روشن می‌گردد، البته این روش در این بحث خیلی میسور نیست، چون در حوزه‌های علمیه این یک سنت جا افتاده است و چون جا افتاده مشکلاتی بر آن مترتب نمی‌شود. مثلاً فرض کنید گاهی شاگرد یک سؤالی از استاد می‌کند که استاد می‌بیند سؤال بی‌ربط است، یا جوابی نمی‌دهد، یا اینکه تشریح می‌زند به شاگرد، این معمول است و بنده در مشهد در درس یک عالمی حضور داشتم، دیدم، یک نفر اشکال می‌کرد، استاد آن قدر عصبانی شد که با یک کلمه‌ی انزجار آمیزی دستش را بلند کرد می‌خواست بزند بر سر شاگرد، اما آن بنده‌ی خدا سرش را پس زد و کتک نخورد یعنی اینطور است و آن شاگرد هم ناراحت نمی‌شود. حالا اگر اینجا یک دانشجویی سؤال کند و ما بگوئیم تو نفهمیدی، چنین چیزی در عرف درس و بحث دانشگاهی شما اصلاً مرسوم نیست، یا اگر جواب داده نشود، یا جواب تند داده بشود این شاگرد بدش می‌آید که آقا جواب ما را ندادند! در حالی که اگر حرف درست و حسابی باشد دلیلی ندارد که استاد جواب ندهد، یعنی این جواب ندادن دلیل بر آن نیست که استاد از جواب دادن درمانده، این مطلب در حوزه‌های علمیه جا افتاده و معلوم است که آن استاد، استاد این فن است، ولذا اگر جواب ندهد. آن شاگرد به اشتباه تصور نمی‌کند که چون استاد بلد نبود جواب نداد، بلکه می‌فهمد که حرف خودش اشتباه بوده، لکن در محیط‌های دانشگاهی چون هنوز این روش جا نیفتاده، خیلی عملی نیست و گذشته از این، در حوزه علمیه اشکالات خیلی تلگرافی است. یعنی شاگرد اشکال خودش را در چند جمله خلاصه می‌کند و استاد می‌فهمد که او چه می‌خواهد بگوید، اما در این محیط‌ها من خیال می‌کنم اگر بنا باشد سؤال مطرح باشد، شاگرد خودش را محتاج می‌بیند که مقداری توضیح بدهد، ولذا چون وقت زیادی گرفته خواهد شد، عملی نیست.

بیانات در جلسه بیست‌وهفتم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۱/۰۲/۳۰

«شکایت همسر یکی از روشنفکرها»

من در همین بعد از انقلاب نوشته‌ای را از یکی از نویسندگان دیدم که نمی‌خواهم اسم او را ببرم اما نوشته‌ی خوبی بود، نقش روشنفکر زمان رژیم محمدرضاخان را به خوبی تشریح می‌کرد، که درست منطبق بود با آن عده از روشنفکرهایی که حالا رفته‌اند اروپا، در خیابانهای پاریس و لندن و لوس‌آنجلس و جاهای دیگر، در قهوه‌خانه می‌نشینند و گپ می‌زنند و او در این داستان که نوشته، نقش روشنفکر جماعت را روشن می‌کند. روشنفکر جماعت در کشور ما به شدت ترسو بود و از اسم پلیس می‌ترسید، اهل اقدام و اهل حرکت و کار نبود و از این گذشته آلوده‌ی به تمام گرفتاریها بود، اهل مشروب، اهل مواد و از این قبیل چیزها بود، غالباً شب تا صبح را می‌نشینند و گپ می‌زنند، صبح تا نزدیک ظهر می‌خوابند بعد هم عصر که می‌شود در خیابان شاه‌رضای آن روز یا جاهای دیگر قدم بزنند و سرشرب به فلان قهوه‌خانه، سری بزنند، و به فلان بار بروند دمی به خمره بزنند و بعد بقیه شب را باز برگردند به همان گپ زدن، کارشان این بود! یک سیکل بسیار، بسیار غلط زشت! این کار عمده‌ی روشنفکرها و همین نام‌نشان‌داری است که شما می‌شنوید، یعنی همین‌هایی که حالا اسمشان در روزنامه‌های ضدانقلاب خارج از کشور با تجلیل می‌آید که چند کلمه‌ای در فلان مجله‌ی ضد انقلاب داخلی نوشته (در داخل هم مجله‌ی ضد انقلاب کم نداریم که چاپ می‌کنند) یا اگر شعری گفته با آب و تاب شعرشان را می‌نویسد. یکی از همین آقایان شعرا که از دوستان مشهدی من بود و در طول مبارزات تقریباً با ما ارتباط داشت عیال او آمده بود به من شکایت می‌کرد که او رفته تهران و با اینها مأنوس شده. غالباً اینطور بودند که از حرکات مردمی و این چیزی که در بین مردم وجود داشت اینها خبری نداشتند و اصلاً جرأت ورود در حرکات مردمی را نداشتند. پس وقتی نوبت اقدام می‌رسد، بطور غالب روشنفکر غیث می‌زند، مگر موارد استثنایی و آنها که واقعاً یک احساس ایمانی داشتند که عمدتاً مستلزم ایمان به غیب است و ایمان به غیب در اینجاها کمک می‌کند، اما آنهایی که ایمانی ندارند غیثان می‌زنند و همانطور که در جریان انقلاب دیده‌اید اقدام و خطرپذیری را کردند خود این ورود در صحنه‌ی اقدام، یک روشن بینی ویژه‌ای به انسان در صحنه می‌دهد و آن آدمی که در صحنه هست چیزهایی را می‌بیند که آدم بیرون صحنه از دیدن آنها عاجز است، یعنی همین جوان معمولی که یا کاسب، یا دانشجو یا کارگر است و جزو آن قشر مخصوص روشنفکر نیست وقتی وارد میدان اقدام و حرکت‌های کذائی کتک خوردنها و کتک زدن‌ها می‌شود و روی صحنه می‌آید، خود این یک روشن‌بینی‌هایی پیدا می‌کند که این

روش‌بینی با آن روش‌بینی روشنفکرانه تفاوت عمده دارد، یعنی این روش‌بینی، گستاخانه و همراه با تهاجم است، همین چیزی که در مردم ما دیده شده.

بیانات در جلسه بیست‌وهشتم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۱/۰۳/۰۶

پای لنگ روشنفکری

بنده با بسیاری از روشنفکرهای نسل خودمان، آن زمان که در دانشگاهها و بیرون دانشگاهها رمان می‌نوشتند یا شعر می‌گفتند و کارهای سیاسی می‌کردند، از نزدیک رابطه داشتیم و می‌دیدیم اینها طلبکارند، مثلاً یک آقای که شاعر خوبی بود و انصافاً شعرهایش هم اثر داشت خودش را تشبیه می‌کرد به ماکسیم گورکی انقلاب اکتبر شوروی! می‌گفت من دیگر کار خودم را کرده‌ام، و با اینکه هنوز سالها مانده بود به پیروزی انقلاب و پیروزی مستلزم زندان رفتن و کتک خوردن بود، او همه‌ی اینها را حذف می‌کرد و می‌گفت من ماکسیم گورکی انقلابم، به قول شماها فاکتور می‌گرفت و می‌گفت بقیه کارها را دیگران بکنند، و لذاست که اقدام را مردم می‌کنند. حالا اینجا برای اینکه شما بدانید این نکته از نکات روشنفکری است، یعنی وقتی نوبت به اقدام و حرکت می‌رسد آن وقت دیگر پای روشنفکر می‌لنگد، خود این یک حقیقت روشنفکری است و روشنفکرها همین را تحلیل می‌کنند.

بیانات در جلسه بیست و هشتم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۱/۰۳/۰۶

آی باکلاه و آی بی کلاه

یک نویسنده‌ای بود که الان مرده است البته این شخص ضدانقلاب است شد و گریخت، بعد هم مرد، یعنی ضایع شد و از بین رفت. در سالهای پیش از انقلاب نویسنده خوبی بود، نمایشنامه‌های خوبی هم می‌نوشت. یک نمایشنامه‌ای نوشته بود بنام آی باکلاه، و آی بی کلاه که حاصل این نمایشنامه یک صحنه‌ای را ترسیم می‌کرد که یک جمعی در یک کوچه هستند و یک آقای بالای ایوانی ایستاده این جمع عصبانی و ناراحت را از وضعیت یک خانه‌ای که در انتهای کوچه واقع شده از آنچه که در آن خانه هست و او می‌بیند اما مردمی که پشت دیوار بودند داخل خانه را نمی‌دیدند آن آقا از اطلاعات خودش به اینها کمک می‌کرد، یعنی به آن جمع می‌فهماند اینهایی که در خانه هستند دشمنند و در چه وضعیتی هستند؟ بعد که نوبت به اقدام شد و آن جمع خواستند حرکت بکنند هر چه به آن آقا اصرار کردند که می‌خواهیم حمله کنیم به این خانه تو هم از بالای ایوان بیا پائین او حاضر نشد بیاید پائین و دوباره این منظره تکرار می‌شود: یکی در مورد آی بی کلاه که منظورش انگلیس است و یکی هم در مورد آی باکلاه که منظورش آمریکا است، یعنی یک روشنفکر ایرانی وجود انگلیس و وجود آمریکا را در دو دوره متمایز در داخل کشور تشخیص می‌دهد، کار زشت اینها و حرکت استعماری اینها و خیانت‌های اینها را می‌بیند و برای مردم که در بینشان صنوف مختلف هستند بیان می‌کند (البته او چون ضد دین بود نگفته بود آخوند هم بینشان هست) و مردم که راه می‌رفتند بروند یک کاری بکنند به او می‌گویند تو هم بیا اما او می‌ترسد و می‌لرزد و ناراحت می‌شود، بعد فرار می‌کند به یک گوشه‌ای می‌گریزد. این نقش روشنفکر است!!

بیانات در جلسه بیست و هشتم تفسیر سوره انقلاب ۱۳۷۱/۰۳/۰۶

سخنرانی‌های یأس‌آمیز مرکز گوته

در آستانه‌ی انقلاب، شاید سه چهار ماه به انقلاب مانده بنده مشهد بودم که در تهران حوادث زیادی به وقوع می‌پیوست و در گرماگرم شروع مبارزات که همه‌جا راه پیمائی‌های بزرگ و تظاهرات عظیم میلیونی تازه داشت شروع می‌شد، در مرکز گوته تهران که متعلق به آلمانی‌ها بود یک عده انجمنی دست کردند و سخنرانی‌های شبانه داشتند که شاید بعضی از شما سنتان اقتضا می‌کند به خاطر داشته باشید، چهارده سال پیش. در حدود فصل پاییز بود که در آن مرکز هر شب دو سه نفر سخنرانی می‌کردند و نوار سخنرانی‌ها را می‌فرستادند برای ما، در مشهد، من که آن سخنرانی‌ها را گوش می‌کردم می‌دیدم غالباً سخنهایشان یأس‌آمیز بود. مثلاً یک نفری در همان روزها سخنرانی کرده بود و گفته بود مگر می‌شود مشت با درفش مبارزه کند؟! و این اصطلاح مشت با درفش در طول سال‌های مبارزه همیشه تکیه کلام محافظه کارها بود، اما حالا که دیگر مردم حرکت کرده‌اند و حرکت عمومی شده و دستگاه سلطنت به لرزه در آمده وقتی این حرف بزند پیداست که خیلی ترسیده و دور از معرکه است و در حالی که آن شخص از نویسندگانی معروف آن روزگار بود، این عبارت مشت با درفش را می‌گفت، که البته آنوقت چپ‌گراها و لیبرالها و وابسته به جناح غرب یا به جناح شرق هر دو در این جهت یکسان بودند. حالا این روشنفکر اگر ده سال بعد هم زنده مانده باشد، یا این است که عبرت می‌گیرد و می‌فهمد که آنوقت اشتباه می‌کرد و حق با مردم بود که اهل اقدام و حرکت بودند، که اگر این باشد، همان است که ما گفتیم تحصیل کردگان و روشنفکران نهایتاً چیزی را می‌فهمند که توده‌ها فهمیده‌اند، و یا اینکه حرف دیگری می‌زنند و بهانه‌ی دیگر می‌گیرند.

بیانات در جلسه بیست و هشتم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۱/۰۳/۰۶

ترجمه به فرانسه برای مسئول عرب‌زبان!

آنجا [الجزایر] هم حرکت‌ها دینی بود و مردم از مساجد بلند شده بودند، یک عده روشنفکر تحصیل کرده عرب فرانسوی زبان بودند و چون تحصیلاتشان در فرانسه بود زبان فرانسه را بهتر از زبان عربی می‌دانستند. من خودم یک کسی را که با او صحبت می‌کردم به عربی، یک تعبیری را نفهمید، از وزیر خودش با زبان فرانسه پرسید فلان چیز چه می‌شود؟ گفت این می‌شود. یعنی باید عربی را برایش به فرانسه ترجمه می‌کردند تا می‌فهمید آن جمله‌ی عربی چیست؟ یک عده از این قماش آدمها سرکار آمدند و جریان امور را بدست گرفتند، یعنی چون یک هدایت معنوی فراگیر و یک رهبری حسابی در الجزایر نبود وضع بدان منوال شد که دیدید و هنوز هم دنباله‌هایش را دارید می‌بینید که حرکت مردم خنثی می‌شود!! و البته آگاهی‌های مردم از بین نخواهد رفت.

بیانات در جلسه بیست‌هشتم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۱/۰۳/۰۶

«نگذارید پسران درس تفسیر من بیاید!»

قبل از انقلاب در مشهد و در آن دوران سخت مبارزات جوانهایی می‌آمدند پیش من پدرشان را من می‌شناختم. از مخالفین سرسخت این راه بودند، یک وقت یکی از این پدرها که روحانی و مخالف این مسائل بود آمد منزل ما و من تعجب کردم این آقا که میانه‌اش با ما خوب نیست چرا منزل ما آمد؟! بعد معلوم شد او که فهمیده پسرش درس تفسیر ما می‌آید آمده است بگوید چرا پسرش درس تفسیر شما می‌آید؟ من خندیدم و گفتم من از شما سؤال می‌کنم، چرا پسر شما درس تفسیر من می‌آید؟ نگذارید بیاید، اما او نمی‌توانست نگذارد. یعنی آن پسر بر آن محیط خانوادگی ارتجاعی ضدانقلاب فائق آمده بود و شما وقتی نگاه کنید، از این قبیل فراوان خواهید دید، در تاریخ هم زیاد دیده‌اید.

بیانات در جلسه بیست و هشتم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۱/۰۳/۰۶

جمعه‌های نورانی

من فراموش نمی‌کنم در اواسط سال ۶۰، وقتی که دشمنان و گروهکها و تفاله‌های ضد انقلاب و استکبار، آن جنایات و فجایع عظیم را در این کشور به وجود آورده بودند - شهادت ۷۲ تن، شهادت نخست‌وزیر و رئیس جمهور - بنده در بیمارستان بودم. خطبه‌های نماز جمعه در تهران، به اعتقاد من، در آن روز، بیشترین حمل بار انقلاب را بر دوش داشت. هر جمعه که می‌شد، از این کانون نماز جمعه، به سراسر کشور، نور منتشر می‌شد. حقایق برای مردم تشریح می‌شد و مردم می‌فهمیدند که در این کشور چه می‌گذرد و دشمن چه کار می‌کند. تریبونهای آزاد، این‌گونه است. مجلس، چنین شأنی باید داشته باشد. در آن‌جا که برای مردم ابهامی هست، آن‌جا که دشمن سؤالاتی را مطرح می‌کند؛ بذر تردیدی می‌کارد و در جامعه می‌پاشد، آن‌جا وظیفه شماست که این بذر تردید را از بیخ و بن در بیاورید و حقایق را روشن کنید.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس ۱۳۷۱/۰۳/۲۰

اثر اسلام این است

بنده خانواده‌هایی را از نزدیک دیده‌ام - یعنی به خانه آنها رفته‌ام و با پدران و مادران صحبت کرده‌ام. روایت نیست؛ خودم از نزدیک دیده‌ام. - خانواده‌ای که دو پسر داشتند، هر دو شهید شدند. خانواده‌ای که سه پسر داشتند و هر سه شهید شدند. این مگر شوخی است؟! این مصیبت، مگر قابل تحمل است؟! این پدر و مادر باید از غصّه دیوانه شوند. آن وقت، مادر، که عواطف جوشانتری هم دارد، با کمال قدرت می‌گوید: «ماینها را در راه اسلام دادیم، و حرفی نداریم.» عجب!

پس تأثیر اسلام این است! تأثیر ایمان به خدا این است! این را دشمنان فهمید. پدر و مادری به جوان خود می‌گویند «تو هنوز شانزده سالت است، هفده سالت است؛ برو درست رابخوان؛ برو بازیت رابکن؛ لذت را ببر. برادرت رفت و شهید شد.»؛ جوان می‌گوید: «نه! من سهم خودم را باید برای اسلام ادا کنم.» این، عبارتی است که ما در وصیتنامه‌های شهدا دیده‌ایم و از پدران و مادران شهدا و خانواده‌ها شنیده‌ایم. اثر اسلام، این است.

بیانات در دیدار جمعی از کارگزاران فرهنگی ۱۳۷۱/۰۵/۲۱

جوش و خروش ملت با فرمان امام

یک روز امام فرمود: «امروز اسلام محتاج کمک شما جوانهاست.» بعد از ظهرش بنده به خیابانها آمدم و کاری داشتم. دیدم مثل روزهای اول انقلاب شده و مردم به طرف پاوه در حرکتند. این ماجرا و این صحنه، بارها تا آخر جنگ تکرار شد. هر وقت که اسم اسلام و فرمان امام به گوش مردم می‌رسید - فرمان امام، فرمان اسلام بود و مردم برای امام به خاطر اسلام اهمیت قائل بودند - ناگهان می‌دیدید این ملت، به جوش و خروش در می‌آید. جوانان شهر را، ده را، دانشگاه را، بازار را، کار و کسب را، میدان فوتبال را، همه را رها می‌کنند و می‌روند.

بیانات در دیدار جمعی از کارگزاران فرهنگی ۱۳۷۱/۰۵/۲۱

غم اسیران قلبم را می‌فشرد

من فراموش نمی‌کنم در ماههای رمضان، وقتی که این دعای شریف را می‌خواندیم: «اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ أَسِيرٍ»، قلب من مورد هجوم غمهای گوناگونی قرار می‌گرفت. غم اسیران، غم پدران و مادران و همسران و فرزندان، غم آن لحظه‌هایی که ما به تفصیل نمی‌دانستیم چگونه است، اما می‌دانستیم که چقدر تلخ است، قلبمان را می‌فشرد و از اعماق قلب، این دعا را عرض می‌کردیم و فقط امید ما به معجزنمایی ذات مقدّس احدیّت جلّت عظمته بود. و آلا اسباب عادی، روال قضایا را طور دیگری نشان می‌داد. این که اسیران پاک نهاد و فداکار ملت ایران، به تعداد دهها هزار، بی حرف و بهانه، در مدّتی کوتاه، آن هم با ابتکار دشمن و با شروع او، راه بیفتند و به داخل کشور بیایند، جزو رؤیاهایی بود که به نظر ما، جز با قدرت استثنایی خدا، امکان‌پذیر نبود. و آلا، همه چیز تابع قدرت خداست. نفسهای ما هم با قدرت الهی آمد و رفت می‌کند. این، فقط با یک قدرت نمایی قابل تأمین بود و لا غیر.

بیانات در دیدار جمعی از آزادگان ۱۳۷۱/۰۵/۲۶

سنگینی مسئولیت

کار مشترک، در مشاوره‌های سیاسی و سیاستگذاری است. اما در اجرای برنامه‌ها، حتی برنامه‌ریزی عملی، کار باید به وسیله‌ی یک نفر انجام گیرد؛ یعنی عدّه‌ای کار کنند و یک نفر تصمیم بگیرد. عدّه‌ای برنامه‌ریزی و مقدمات را فراهم کنند، مشورت کنند، هماهنگی کنند؛ اما کسی که می‌خواهد تصمیم بگیرد، باید یک نفر باشد که بگوید «این اجرا شود.» و خودش هم اجرا کند؛ منتها بر اساس سیاستها و کلیاتی که آن جمع، معین کردند و خطّ مشی‌ای که آنها مشخص نمودند. بحمدالله این کار انجام می‌گیرد. باید فضیلتی بنام و شخصیت‌های برجسته‌ی حوزه و کسانی که از نظر همه مورد قبولند و در حوزه‌ی علمیه محترمند، پیشقدم شوند و استقبال کنند. مسؤولیت همین است. مسؤولیت سنگینی است. مسؤولیت‌پذیری‌ای که ما این قدر از آن تعریف می‌کنیم یعنی همین. در زمان امام رضوان‌الله تعالی علیه که خدمت ایشان می‌رسیدیم، بعضی را می‌دیدم که می‌گفتند: «آقا، ما خسته شدیم. - برای بنده هم در چند مورد اتفاق افتاد - می‌خواهیم مثلاً اگر اجازه بدهید ...» ایشان می‌گفتند: «من از همه‌ی شما اولی به خسته شدن هستم.» راست هم می‌گفتند. پیرمردی که از تقریباً هشتاد سالگی، کار به این عظمت را بر دوش گرفت، سینه سپر کرد و آمد وسط میدان. نگفت «من نمی‌کنم». نگفت «من نمی‌توانم» یا «باید استراحت کنم». نگفت «باید بازنشسته شوم.» وارد میدان شد؛ در این راه هم به ملکوت اعلی پیوست و روح مطهرش پرواز کرد. چقدر خوب است که انسان مسؤولیت را قبول کند.

در آغاز دوره‌ی جدید درس خارج فقه ۱۳۷۱/۰۶/۲۹

استعداد فرهنگی مردم چهارمحال و بختیاری

من این دو، سه روزی که مهمان این مردم هستم، حقیقتاً احساس آرامش می‌کنم. صفای این مردم و ذوقیات و استعداد آنها، از جمله مواردی است که بسیار جالب است. بخصوص استعداد فرهنگی و ذوقیات این مردم، قابل توجه است. اهل ادبیاتند؛ اهل شعرند. در همین محلّ «لبد» که ما هستیم، از این سینه‌کش که می‌رفتیم بالا، دیدم یکی از آقایان مشغول شعر خواندن است. گوش کردم بینم چه شعری است. دیدم شعرهای بسیار خوبی است! هم مضامینش خوب است، هم الفاظش الفاظ خیلی خوبی است. شعرها را پر جوش و خروش می‌خواند. پرسیدم: «این شعرها مال کیست؟» گفت: «اینها را پدرم سروده است». گفتم: «تو سواد داری؟» گفت: «نه!» این آقا سواد نداشت؛ اما شعری را به قدر یک قصیده مفصل، با کمال متانت و استواری و مثل یک انسان با سواد، خوب و از بر می‌خواند. یا، همین جا که الان در این چادر نشسته‌ایم، این آقای صاحبخانه ما که این جا نشسته بودند، با شعر و با نثر بنا کرد با ماحرف زدن!

مصاحبه در پایان سفر به چهارمحال و بختیاری ۱۳۷۱/۰۷/۱۷

دهزار ساعت پرواز جنگی

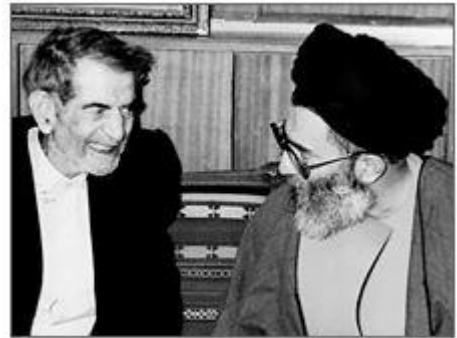
من فراموش نمیکنم آن زمانی را که شهید عزیزمان، سرلشکر بابایی، با خوی اسلامی خود و منش نظامی متناسب با دین، در این پایگاه فرماندهی میکرد. من یک بار دیگر این پایگاه را از نزدیک دیده‌ام. آن روز، و پیش از آن هم، از آغاز انقلاب، خدمات این پایگاه خدمات برجسته‌ای بود. دهها هزار ساعت پرواز جنگی و خدمات گوناگون تهاجمی و تدافعی و وارد کردن خسارات متعدد به دشمن متجاوز، افتخاراتی است که هرگز از خاطره‌ها و از پرونده افتخارات نیروهای مسلح ما زدوده نخواهد شد.

بیانات در بازدید از پایگاه هوایی شهید بابایی اصفهان ۱۳۷۱/۰۷/۱۸

«حیدر بابایه سلام»

پایه‌ی شعر «حیدر بابایه سلام» به نظر ما خیلی بالاست. فکر می‌کنیم که آمیزه‌ی بسیار هنرمندانه‌ای است از شعر و حکمت و زبان زیبا و قدرت فوق‌العاده‌ی تصویر. شهریار این منظومه را در هنگامی گفته که بسیار جوان بوده است. ایشان خودش در آن نسخه‌ای که برای من فرستاده، بالای صفحه‌ی اول نوشته است: «گمان می‌کنم این را در سال ۱۳۲۴ شمسی سرودم.» و در این سال، شهریار بسیار جوان بوده است.

بیانات در دیدار اعضای کنگره‌ی بزرگداشت استاد شهریار ۱۳۷۱/۰۹/۱۱



شهریار در دوران مهمی از زندگی اش - در حدود شاید سی سال آخر زندگی اش - دوران عرفانی و معنوی بسیار زیبایی را گذراند و به انس با قرآن و انس با معنویات و خودسازی پرداخت. یعنی به خودش رسید و سعی کرد باطن و معنویت خودش را صفایی ببخشد.

خود او در اشعار بیست، سی سال اخیر، این معنا را به روشنی بیان کرده است. حتی آنطور که شنیدم - شاید از خودش شنیدم؛ الان درست یادم نیست - ایشان یک قرآن هم به خط خودش نوشت. شاید هم تمام نکرده ... به هر حال، این در ذهنم هست که مشغول نوشتن قرآنی بوده است. وقتی انقلاب پیروز شد، او با همان روحیه‌ی دینی و ذهنیت صاف و روشن خودش، از انقلاب استقبال بسیار خوبی کرد. شاید در آن یکی دو سال اول انقلاب، کسی از ما به یاد شهریار نبود. یعنی گرفتاریها آنقدر زیاد بود که مجالی برای این یادها پیش نمی‌آمد. یک وقت دیدیم صدای شهریار، در ستایش انقلاب، از تبریز بلند شد. دیدیم همه‌ی جزئیات انقلاب را او تعقیب می‌کند.

در همه‌ی مواقع حساس انقلاب، او نقش مؤثری ایفا کرد. یک جنگ هشت ساله بر ما تحمیل شد که یکی از سخت‌ترین تجربه‌های ما بعد از انقلاب بود. تعداد شعرهایی که شهریار برای جنگ گفته؛ حضوری که او در مراکز مربوط به جنگ، مثل کنگره‌های مربوط به جنگ و شعر جنگ پیدا کرده و مدحی که او از بسیج عمومی مردم یا از سپاه یا ارتش کرده، به قدری زیاد است که اگر انسان نمی‌دید و نمی‌شنید و خودش لمس نمی‌کرد، به دشواری می‌توانست آن را باور کند. مردی در حدود هشتاد سال سن - بلکه بیش از هشتاد سال - در مجامع شعری حضور پیدا کند و برای هر مراسمی، شعر یا شعرهایی بگوید! این در حالی بود که از مثل او، چنین توقعی هم نبود. این، نشان‌دهنده‌ی نهایت اخلاص و صفا و بزرگواری آن مرد بود.

بیانات در دیدار اعضای کنگره بزرگداشت استاد شهریار ۱۳۷۱/۰۹/۱۱

شهریار را ملامت می‌کردند که برای انقلاب دل نسوزان!

من خبر داشتم در همان اوقاتی که شهریار برای انقلاب می‌سرود، یک عده از روشنفکران وابسته به رژیم گذشته که با او سابقه‌ی دوستی داشتند، مرتب فشار می‌آوردند، نامه برایش می‌نوشتند و شعر در هجوش می‌گفتند. حتی اطلاع داشتم که رفته بودند و او را ملامت کرده بودند که «تو چرا برای انقلاب اسلامی، این‌طور دل می‌سوزانی؟!» و او مثل کوه ایستاده بود.

من حقیقتاً تعجب می‌کردم. من بعضی از کسانی را که به ایشان فشار می‌آوردند، از نزدیک می‌شناختم و شعر و سابقه‌ی ذهنی‌شان را می‌دانستم. بعضی از آنها وابسته به رژیم سابق بودند. مستقیماً مربوط به آن جناح بودند، و جزو دربار پهلوی و آن دستگاه محسوب می‌شدند. بعضی دیگر هم توده‌ای و کسانی بودند که جیره‌خور شوروی سابق به حساب می‌آمدند. همه‌ی اینها، با این‌که به لحاظ مبنا و منطق، به ظاهر بینشان فاصله‌ای وجود داشت، در وارد آوردن فشار روی شهریار شریک بودند، و شهریار، محکم و قرص ایستاده بود.

بیانات در دیدار اعضای کنگره بزرگداشت استاد شهریار ۱۳۷۱/۰۹/۱۱



شهریار شاعر متواضعی بود. دنبال نام و نشان نبود و برای خدا و وظیفه کار می کرد، و حالا خدای متعال، پاداش او را می دهد. امروز شهریار در داخل کشور ما یک چهره‌ی بسیار نورانی است. چند شب پیش، سیما مراسمی را به مناسبت هفته‌ی بسیج نشان می داد، که شهریار در آن مراسم بود. این چند روزه، هفته‌ی بسیج بود و در یکی از مراسم بسیج، شهریار شعر می خواند و در سیما او را نشان می دادند. من مطمئنم که آن بخش از برنامه را همه‌ی مردم؛ یعنی هرکس که توانست تماشا کرد. من خودم می خواستم بخوابم، دیدم در اتاق بچه‌ها تلویزیون روشن است و صدای شهریار می آید. رفتم تماشا کنم، دیدم بچه‌ها همه‌شان ایستاده‌اند و تماشا می کنند. این، محبوبیت عجیبی است که شهریار پیدا کرده. این، به خاطر خدمات و کار برای خدا بود، که او انجام داد. شهریار قطعاً ماندنی است. از آن شعرایی است که مثل سعدی و حافظ و از این قبیل، در دورانهای بعد از دوران خودش، معروفتر و بزرگتر خواهد شد.

بیانات در دیدار اعضای کنگره بزرگداشت استاد شهریار ۱۳۷۱/۰۹/۱۱

به ما سیم‌خاردار هم نمی‌فروختند!

روزی بر ما گذشت که به ما سیم‌خاردار هم نمی‌فروختند! خیلیها خبر ندارند که ما چه دورانهایی را گذراندیم. روزی بر ما گذشت که سبکترین و کم‌ارزشترین سلاحها و مهماتشان را به ما نمی‌فروختند و ما هم نداشتیم. دولت شوروی سابق، نه تنها به ما سلاح نمی‌فروخت، بلکه آنچه را هم که از جای دیگر خریده بودیم و می‌خواستیم از خاک شوروی عبور دهیم و به داخل کشورمان بیاوریم، اجازه نمی‌داد! چه چیز؟ سلاح اتمی را؟ سلاحهای پیچیده را؟ خیر! چیزی در حد سیم‌خاردار را! یک روز چنین بود. یک روز دیگر هم دولتهایی پشت‌گردن هم صف کشیدند که ما به شما فلان سلاح و فلان سلاح و فلان سلاح پیچیده را می‌فروشیم. آن وقت ما گفتیم: «باید انتخاب کنیم. ما از همه نمی‌خریم!» این روز را هم گذراندیم.

بیانات در دیدار جمعی از پاسداران ۱۳۷۱/۱۱/۰۶

می‌خواستند اهانت به اسلام عادی شود

وقتی دینی مانند اسلام، در نظر یک جامعه یک میلیاردی مقدّس است و مایه حرکت آن جامعه عظیم هم همین دین است، اهانت به آن کار سختی است. جرأت نمی‌کنند صریحاً به اسلام اهانت کنند. لذا می‌بینید که حتی رؤسای جمهور امریکا و بعضی از کشورهای گردن کلفت هم، دیگر جرأت نمی‌کنند نسبت به اسلام، صریحاً دشمنی و مستقیماً اهانت کنند. به همین سبب، نشستند و راهی پیدا کردند: بر آن شدند افرادی را پیدا کنند که سپر بلایشان باشند و از آنها بخواهند که در لباس روشنفکر، شاعر و نویسنده، به اسلام اهانت کنند، تا آرام آرام اهانت به اسلام باب و رایج شود. این، کاری بود که به وسیله کتاب «آیات شیطانی» آن شخص مرتد شروع شد. او در انگلیس کتاب خودش را نوشت و مجلات امریکایی شروع به ترویج آن کتاب کردند. بنده آن روز مجلات امریکایی را که به این‌جا می‌آمد می‌دیدم و تعجب می‌کردم که این چه کتابی است که این قدر اینها می‌خواهند آن را ترویج کنند؟! این همه کتاب نوشته می‌شود! اما علتی داشت که ناگهان مطبوعات دنیا، قلم به مزدهای دنیا، صهیونیستهای دنیا - که گردانندگان بیشترین مطبوعات و رادیو تلویزیونهای غربند - دست به دست هم داده بودند و یک کتاب را ترویج می‌کردند. مگر محتوای آن چه بود؟ چیزی نگذشت که معلوم شد چه در این کتاب هست. این کتاب بناست جاده باز کن اهانت به اسلام باشد. پیغمبر را اسم بیاورد و مسخره کند. به اصطلاح، یک داستان خیالی نوشته است؛ اسم پیغمبر را، اسم زوجات پیغمبر را، اسم اصحاب پیغمبر را آورده است و به شکل بسیار وقیحی به آنها اهانت کرده است. وقتی این کتاب رایج شد و مردم آن را خواندند، آرام آرام اهانت کردن به اسلام عادی می‌شود. این را می‌خواستند!

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون ۱۳۷۱/۱۱/۲۵

تیری که به هدف خواهد نشست

بنده همان وقت، در یکی از مصاحبه‌هایی که در اروپا انجام گرفت و از من پرسیدند که «این فتوای امام چگونه است؟» گفتم «امام، تیری را به طرف این مرد فاجر و هتاک پرتاب کرد. این تیر، از چله‌ی کمان خارج شده و هدف‌گیری هم دقیق بوده است. دیر یا زود، این تیر به هدف خواهد رسید. بلاشک، باید این حکم اجرا شود و اجرا هم خواهد شد.» مسلمانانی که امروز بتوانند این موجود موذی و مضر را که به عنوان یک عامل پست‌فطرت و لئیم، برای یک حرکت ضداسلامی عظیم ظاهر شد از سر راه مسلمانان بردارند، باید بردارند و مجازات کنند. الان هم وظیفه‌ی همه است.

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون ۱۳۷۱/۱۱/۲۵

اخلاص امام

من روایتی را در باب اخلاص یادداشت کرده‌ام که برایتان می‌خوانم. از پیغمبر اکرم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه نقل شده است که فرمود: «ان لكل حق حقیقتاً» هر چیزی دارای حقیقتی است و یک روح و یک معنا و یک حقیقت دارد. «و ما بلغ عبد حقیقه الاخلاص». بنده به حقیقت اخلاص و به آن معنای حقیقی اخلاص نمی‌رسد «حتی لایحب ان یحمد علی شیء من عمل لله». (این خیلی سخت است؛ این، مرتبه‌اش از آن مراتب بسیار بالاست) مگر این‌که دوست نداشته باشد که مردم او را برای هیچ یک از کارهایی که برای خدا انجام می‌دهد، ستایش کنند. مثلاً فردی است که کار را برای دیگران انجام نمی‌دهد: برای خاطر خدا نماز می‌خواند، ختم قرآن می‌گیرد، کار خیری انجام می‌دهد، احسان و کمک و صدقه‌ای می‌دهد و مجاهدتی برای خدا می‌کند. اما دوست می‌دارد که مردم بگویند: «ایشان چقدر آدم خوبی است». کارش را برای مردم نکرده است. کار را برای خدا انجام داده و تمام شده؛ اما از مدح مردم و از این‌که مردم از او تعریف کنند، خوشش می‌آید. می‌فرماید این، آن مرتبه‌ی عالی اخلاص نیست. مرتبه‌ی عالی اخلاص این است که این را هم دوست نداشته باشد. اصلاً کاری به کار مردم نداشته باشد! می‌خواهند بدانند، می‌خواهد ندانند. می‌خواهد خوششان بیاید، می‌خواهد خوششان نیاید. نگاه کند ببیند خدا از او چه خواسته است و دقیقاً آن را انجام دهد.

من، این صفت و این روحیه را در امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، در بسیاری از موارد مشاهده کردم. در موارد متعددی، بنده این خصوصیت را در ایشان دیده بودم. کاری نداشت که کسی خوشش می‌آید یا خوشش نمی‌آید. تکلیفش را انجام می‌داد.

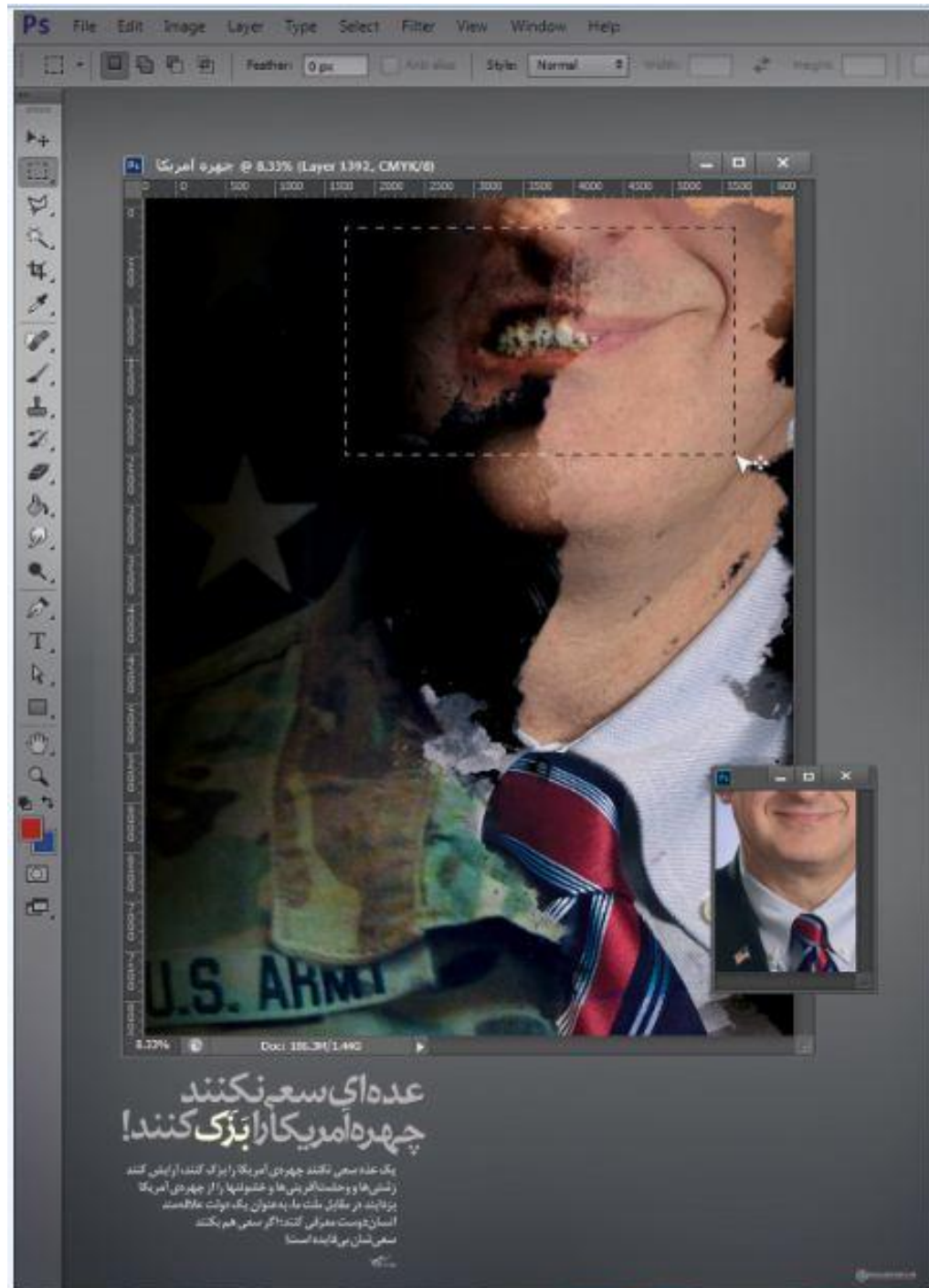
بیانات در اولین روز ماه مبارک رمضان ۱۳۷۱/۱۲/۰۴

امداد به سبک طاغوت

در رژیم طاغوت، هر جا اتفاقی می افتاد، بنده این توفیق و این شوق را داشتم که برای امداد بروم. الان شاید مشکل بشود برای مردم گفت که آن وقت، دستگاهها چطور رفتار می کردند: مثل دشمن! شیر و خورشید آن روز که مربوط به دستگاه طاغوت بود، مثل یک بیگانه‌ی بی عاطفه، با حوادث برخورد می کرد. مگر این گونه که حالا می روند و با دل و جان کمک می کنند، به مردم کمک می کردند؟ در نقطه‌ای از جنوب خراسان زلزله آمد؛ تا چندین سال بعد که بنده با آن محل رابطه داشتم و می رفتم و می آمدم، هنوز یک عده مردم زیر چادرهای پوشیده‌ی رنگ‌ورو رفته زندگی می کردند. حالا در این زلزله‌ی شمال - رودبار و بقیه‌ی مناطق - اهالی آنجا، خود مردم آنجا می آیند و نقل می کنند که غالب مناطق وسیع زلزله‌زده، از روز اول بهتر و زیباتر ساخته شده و در دسترس و اختیار مردم قرار گرفته است. این، تلاش مسؤولین است. این، تلاش دست‌اندرکاران است. امیدواریم خداوند آنها را موفق بدارد. اینها خدمتهایی است که بر عهده دارند و باید انجام دهند و تکلیف آنهاست. مردم هم ان شاء الله قدرشناس باشند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۱/۱۲/۰۷

خاطرات سال ۱۳۷۲



نور چهره‌ی شهید آوینی

شاید سه جلسه که در آن سه جلسه هم ایشان [شهید آوینی] هیچ صحبتی نکرده بود. من با ایشان خیلی کم هم صحبت شدم. منتها آن گفتارهای تلویزیونی را از سال‌ها پیش می‌شنیدم و به آن‌ها علاقه داشتم؛ هرچند نمی‌دانستم که ایشان آن‌ها را اجرا می‌کند لکن در ایشان همواره نوری مشاهده می‌کردم. ایشان دو سه مرتبه آمد این‌جا و روبه‌روی من نشست. من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در ایشان حس می‌کردم و همین‌جور هم بود. همین‌ها هم موجب می‌شود که انسان بتواند به این درجه‌ی رفیع شهادت برسد.

بیانات در دیدار خانواده شهید آوینی ۱۳۷۲/۰۲/۰۲

کارگران ما در حیات این انقلاب و این کشور مؤثر بودند

کارگران ما در حیات این انقلاب و این کشور مؤثر بودند. لابد می‌دانید در اوّل انقلاب، برای این‌که کارخانه‌های ما را به اعتصاب بکشاند چقدر سرمایه‌گذاری شد! ما در جریان بودیم. حالا نمی‌خواهم جزئیات آن مسائل را در این جلسه بگویم؛ اینها مسائل ریزی است که در جاهای دیگر و در فرصتهای مخصوص باید بیان شود. بنده پیش از پیروزی انقلاب و در بحبوحه‌ی مبارزات، دیدم که عده‌ای قصد داشتند در کارخانه‌ها را خشت بگذارند، تا وقتی جمهوری اسلامی تشکیل شد، این کارخانه‌ها مطلقاً جواب ندهد! این نیت را داشتند. اما چه کسی در مقابلشان مقاومت کرد؟ کارگران. من همان ایام به یک کارخانه رفتم شاید کارگران آن کارخانه در همین جمعیت حضور داشته باشند و یا وقتی این دیدار پخش می‌شود، بشنوند در آن کارخانه، کمونیستها و چپها و به اصطلاح و به قول خودشان «طرفداران طبقه‌ی کارگر»، به سر من ریختند برای این‌که بنده را نابود کنند؛ چون فهمیدند من به آن‌جا رفته‌ام که جلو خرابکاریهای آنها را بگیرم. اما کارگران کارخانه، که چپها خیال می‌کردند آنها را در مشت دارند، از من دفاع کردند. بعد هم که فردای آن روز رفتیم، دیدیم همه‌ی آنها را از کارخانه بیرون کرده‌اند

بیانات در دیدار جمعی از کارگران و معلمان ۱۳۷۲/۰۲/۱۵

مطالعه یک کتاب هشت جلدی در اتوبوس

افرادی که کار روزانه دارند مثلاً کارمند اداری، کارگر، کاسب و یا کشاورز هستند وقتی به خانه می‌آیند، بخشی از زمان را ولو نیم ساعت برای کتاب خواندن بگذارند. چقدر کتابها را در همین نیم ساعتها میشود خواند! بنده دوره‌های بیست جلدی و بیست و چند جلدی کتاب را در همین فاصله‌های ده دقیقه، بیست دقیقه و یک ربع ساعته خوانده‌ام. پشت این کتابها را هم یادداشت میکنم که معلوم باشد. شاید صدها جلد کتاب را همین‌طور در این فاصله‌های کوتاه ده دقیقه‌ای خوانده‌ام. بسیاری از افراد را هم میشناسم که این گونه‌اند. من یک دوره‌ی کتاب هشت جلدی را که یک نویسنده‌ی عرب نوشته است و از کتابهای معروف هم هست نمیخواهم اسم بیاورم در سالهای دور، وقتی به تهران می‌آمدم و در اتوبوس زیاد معطل میشدم، خواندم. همه‌ی این دوره‌ی هشت جلدی را که راجع به تاریخ ادبیات و علوم و معارف اسلامی است، تقریباً در اتوبوس خواندم.

بیانات در مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما در ششمین «نمایشگاه بین‌المللی کتاب» ۱۳۷۲/۰۲/۲۱

میدانی برای عرضه‌ی بهترین و تازه‌ترین عناوین کتاب

نمایشگاه کتاب، یکی از پدیده‌های بسیار خوب و شیرین و پرفایده‌ی جمهوری اسلامی است. در گذشته، چنین چیزهایی را به یاد نداریم و سابقه ندارد. میدانی است برای عرضه‌ی بهترین و تازه‌ترین عناوین کتاب، در متنوع‌ترین موضوعات. در سابق که سراغ کتاب می‌رفتیم، افراد کتابخواه و کتابخوان را می‌دیدیم که از این دکان به آن دکان می‌رفتند و چندین خیابان را می‌گشتند تا بتوانند کتابهای روز و تازه منتشر شده را پیدا کنند.

مصاحبه در بازدید از ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب - ۱۳۷۲/۰۲/۲۱

راه‌های آسمان را رفته بود

باید ببینید در هر زمان چه چیز مناسب است و آن را تهیه کنید. اگر بتوانید مستندسازی را ادامه دهید، به نظر من کار مهم و خوبی است. البته در مستندسازی، نقش کلام همان کاری که خود مرحوم شهید آوینی می‌کرد خیلی مهم است. هم نوشتار و هم بیان آن نوشتار، بسیار بسیار مهم است. اگر نکته‌گویی‌های او نبود، خیلی از منظره‌ها اصلاً معنی نداشت.

من تا مدت‌ها که روایت فتح پخش می‌شد، اصلاً شهید آوینی را نمی‌شناختم؛ ولی از مشتری‌های همیشگی روایت فتح بودم. یعنی هر شب جمعه، حتماً می‌نشستم و این برنامه را نگاه می‌کردم. روی من تأثیر زیادی می‌گذاشت و می‌دیدم که این کلام چقدر اثر دارد. یک وقت همان جوانان آمدند پیش من (به نظرم مال جهاد بودند) من در همان جلسه گفتم: «این صدای نجیبی که این‌ها را بیان می‌کند، چیز خیلی جالبی است؛ این را نگهدارید.» خودش هم قاعدتاً در آن جلسه بود. کسی هم به من نگفت که «این آقاست.» اما بعدها خود ایشان به من نوشت: «آن کسی که این‌ها را تهیه می‌کند، من هستم.»

کسی که می‌خواهد چنین برنامه‌هایی بسازد، باید آن نجابت و معصومیت و استحکام و اطمینان به سخن را داشته باشد. گاهی حرفی را کسی می‌زند و حرف بزرگی است؛ اما پیداست که خودش اعتقادی به این حرف ندارد. اما این صدا، آن صدایی است که بزرگترین حرف‌ها را می‌زد و خودش اعتقاد داشت. مثلاً می‌گفت: «این جوانان ما، به راه‌های آسمان آشناترند تا به راه‌های زمین.» این را چنان می‌گفت که گویا راه‌های آسمان را خودش رفته، دیده و می‌داند که این‌ها آشناتر هستند! ما خیال می‌کنیم صدای جنگی باید صدای کلفت و نخراشیده‌ای باشد. اما ایشان آن‌طور صدایی نداشت. صدایی بود معصوم و نجیب و درعین حال استحکامی ویژه داشت؛ در قالب نوشتاری قوی و هنرمندانه.

مصاحبه توسط تهیه‌کنندگان مجموعه‌ی «روایت فتح» ۱۳۷۲/۰۶/۱۱

جنگ در خرمشهر پشتیبانی در اهواز

محل استقرار ما در این هشت، نه ماهی که در منطقه‌ی عملیات بودم، «اهواز» بود، نه «آبادان». یعنی اواسط مهر ماه به منطقه رفتم (مهرماه ۵۹ تا اواخر اردیبهشت یا اوایل خرداد ۶۰). یک ماه بعدش حادثه‌ی مجروح شدن من پیش آمد که دیگر نتوانستم بروم. یعنی حدود هشت، نه ماه، بودن من در منطقه‌ی جنگی، طول کشید. حدود پانزده روز بعد از شروع عملیات بود که ما به منطقه رفتیم. اول می‌خواستیم بروم «دزفول». یعنی از این جا نیت داشتم. بعد روشن شد که اهواز، از جهتی، بیشتر احتیاج دارد. لذا رفتم خدمت امام و برای رفتن به اهواز اجازه گرفتم، که آن هم برای خودش داستانی دارد.

تا آخر آن سال را کلاً در خوزستان بودم و حدود دو ماه بعدش هم تا اواخر اردیبهشت یا اوایل خرداد ۶۰ رفتم منطقه‌ی غرب و یک بررسی وسیع در کل منطقه کردم، برای اطلاعات و چیزهایی که لازم بود؛ تا بعد بیاییم و باز مشغول کارهای خودمان شویم. که حوادث «تهران» پیش آمد و مانع از رفتن من به آن جا شد. این مدت، غالباً در اهواز بودم. از روزهای اول قصد داشتم بروم «خرمشهر» و آبادان؛ لکن نمی‌شد. علت هم این بود که در اهواز، از بس کار زیاد بود، اصلاً از آن محلی که بودیم، تکان نمی‌توانستم بخورم. زیرا کسانی هم که در خرمشهر می‌جنگیدند، بایستی از اهواز پشتیبانی‌شان می‌کردیم. چون واقعاً از هیچ جا پشتیبانی نمی‌شدند.

مصاحبه با تهیه‌کنندگان مجموعه روایت فتح ۱۳۷۲/۰۶/۱۱

خاطره‌ای از همراهی آیت‌الله خامنه‌ای و شهید چمران

از روزهای اوّل قصد داشتم بروم «خرمشهر» و آبادان؛ لکن نمی‌شد. علت هم این بود که در اهواز، از بس کار زیاد بود، اصلاً از آن محلی که بودیم، تکان نمی‌توانستم بخورم. زیرا کسانی هم که در خرمشهر می‌جنگیدند، بایستی از اهواز پشتیبانی‌شان می‌کردیم. چون واقعاً از هیچ جا پشتیبانی نمی‌شدند.

در آن‌جا، به‌طور کلی، دو نوع کار وجود داشت. در آن ستادی که ما بودیم، مرحوم دکتر «چمران» فرماندهی آن تشکیلات بود و من نیز همان‌جا مشغول کارهایی بودم. یک نوع کار، کارهای خودِ اهواز بود. از جمله عملیات و کارهای چریکی و تنظیم گروههای کوچک برای کار در صحنه‌ی عملیات. البته در این‌جاها هم، بنده در همان حدّ توان، مشغول بوده‌ام... مرحوم چمران هم با من به اهواز آمد. در یک هواپیما، با هم وارد اهواز شدیم. یک مقدار لباس آورده بودند توی همان پادگان لشکر ۹۲، برای همراهان مرحوم چمران. من همراهی نداشتم. محافظینی را هم که داشتم همه را مرخص کردم. گفتم من دیگر به منطقه‌ی خطر می‌روم؛ شما می‌خواهید حفاظت جان مرا بکنید؟! دیگر حفاظت معنی ندارد! البته، چند نفرشان، به اصرار زیاد گفتند: «ما هم می‌خواهیم به عنوان بسیجی در آن‌جا بجنگیم.» گفتیم: «عیبی ندارد.» لذا بودند و می‌رفتند کارهای خودشان را می‌کردند و به من کاری نداشتند.

مرحوم چمران، همراهان زیادی با خودش داشت. شاید حدود پنجاه، شصت نفر با ایشان بودند. تعدادی لباس سربازی آوردند که اینها بپوشند، تا از همان شب اوّل شروع کنیم. یعنی دوستانی که آن‌جا در استانداری و لشکر بودند، گفتند: «الان میدان برای شکار تانک و کارهای چریکی هست.» ایشان گفت: «از همین حالا شروع می‌کنیم.»

خلاصه، برای آنها لباس آوردند. من به مرحوم چمران گفتم: «چطور است من هم لباس بپوشم بیایم؟» گفت: «خوب است. بد نیست.» گفتم: «پس یک دست لباس هم به من بدهید.» یکدست لباس سربازی آوردند، پوشیدم که البته لباس خیلی گشادی بود! بنده حالا هم لاغرم؛ اما آن وقت لاغرتر هم بودم. خیلی به تن من نمی‌خورد. چند روزی که گذشت، یکدست لباس درجه داری برایم آوردند که اتفاقاً علامت رسته‌ی زرهی هم روی آن بود. رسته‌های دیگر، بعد از این که چند ماه آن‌جا ماندم و با من مأنوس شده بودند، گله می‌کردند که چرا لباس شما رسته‌ی توپخانه نیست؟ چرا رسته‌ی پیاده نیست؟ زرهی چه خصوصیتی دارد؟ لذا آن علامت رسته‌ی زرهی را کندم که این امتیازی برای آنها نباشد. به‌رحال، لباس پوشیدم و تفنگ هم

خودم داشتم. البته حالا یادم نیست تفنگ خودم را برده بودم یا نه. همین تفنگی که این جا توی فیلم دیدید روی دوش من است، کلاشینکف خودم است. الان هم آن را دارم. یعنی شخصی است و ارتباطی به دستگاه دولتی ندارد. کسی یک وقت به من هدیه کرده بود. کلاشینکف مخصوصی است که برخلاف کلاشینکفهای دیگر، یک خشاب پنجاه تایی دارد. غرض؛ حالا یادم نیست کلاشینکف خودم همراهم بود، یا آن جا، گرفتم. همان شب اول رفتیم به عملیات. شاید دو، سه ساعت طول کشید و این در حالی بود که من جنگیدن بلد نبودم. فقط بلد بودم تیراندازی کنم. عملیات جنگی اصلاً بلد نبودم. غرض؛ این، یک کار ما بود که در اهواز بود و عبارت بود از تشکیل گروههایی که به اصطلاح آن روزها، برای شکار تانک می رفتند. تانکهای دشمن تا «دبّ حردان» آمده بودند و حدود هفده، هیجده یا پانزده، شانزده کیلومتر تا اهواز فاصله داشتند و خمپاره هایشان تا اهواز می آمد. خمپاره‌ی ۱۲۰ یا کمتر از ۱۲۰ هم تا اهواز می آمد.

به هر حال، این تربیت و آموزشهای جنگ را مرحوم چمران درست کرد. جاهایی را معین کرد برای تمرین. خود ایشان، انصافاً به کارهای چریکی وارد بود. در قضایای قبل از انقلاب، در فلسطین و مصر تمرین دیده بود. به خلاف ما که هیچ سابقه نداشتیم، ایشان سابقه‌ی نظامی حسابی داشت و از لحاظ جسمانی هم، از من قویتر و کار کشته‌تر و زنده‌تر بود. لذا، وقتی صحبت شد که «کی فرماندهی این عملیات باشد؟» بی تردید، همه نظر دادیم که مرحوم چمران، فرماندهی این تشکیلات شود. ما هم جزو ابواب جمع آن تشکیلات شدیم.

نوع دوم کار، کارهای مربوط به بیرون اهواز بود. از جمله، پشتیبانی خرمشهر و آبادان و بعد، عملیات شکستن حصر آبادان بود که از «محمدیه» نزدیک «دارخوین» شروع شد. همین آقای «رحیم صفوی» سردار صفوی امروزمان که ان شاء الله خدا این جوانان را برای این انقلاب حفظ کند جزو اولین کسانی بود که عملیات شکستن حصر را از چندین ماه قبل شروع کرده بودند که بعد به عملیات «ثامن الاثمه» منجر شد.

غرض این که، کار دوم، کمک به اینها و رساندن خمپاره بود. بایستی از ارتش، به زور می گرفتیم. البته خود ارتشها، هیچ حرفی نداشتند و با کمال میل می دادند. منتها آن روز بالای سر ارتش، فرماندهی وجود داشت که به شدت مانع از این بود که چیزی جا به جا شود و ما با مشکلات زیاد، گاهی چیزی برای برادران سپاهی می گرفتیم. البته برای ستاد خود ما، جرأت نمی کردند ندهند؛ چون من آن جا بودم و آقای چمران هم آن جا بود. من نماینده‌ی امام بودم.

چند روز بعد از این که رفتیم آنجا، (شاید بعد از دو، سه هفته) نامه‌ی امام در رادیو خوانده شد که فلانی و آقای چمران، در کلّ امور جنگ و چه و چه نماینده‌ی من هستند. اینها توی همین آثار حضرت امام رضوان‌الله‌علیه هست. لذا، ما هر چه می‌خواستیم، راحت تهیه می‌کردیم. لکن بچه‌های سپاه؛ بخصوص آنهایی که می‌خواستند به منطقه بروند، در عُسرت بودند و یکی از کارهای ما، پشتیبانی اینها بود.

مصاحبه توسط تهیه‌کنندگان مجموعه روایت فتح ۱۳۷۲/۰۶/۱۱

مشتری همیشه‌ی روایت فتح

من تا مدت‌ها که روایت فتح پخش می‌شد، اصلاً شهید آوینی را نمی‌شناختم؛ ولی از مشتریهای همیشه‌ی روایت فتح بودم. یعنی هر شب جمعه، حتماً می‌نشستم و این برنامه را نگاه می‌کردم. روی من تأثیر زیادی می‌گذاشت و می‌دیدم که این کلام چقدر اثر دارد. یک وقت همان جوانان آمدند پیش من (به نظرم مال جهاد بودند) من در همان جلسه گفتم: «این صدای نجیبی که اینها را بیان می‌کند، چیز خیلی جالبی است؛ این را نگهدارید.» خودش هم قاعدتاً در آن جلسه بود. کسی هم به من نگفت که «این آقاست.» اما بعدها خود ایشان به من نوشت: «آن کسی که اینها را تهیه می‌کند، من هستم.» کسی که می‌خواهد چنین برنامه‌هایی بسازد، باید آن نجابت و معصومیت و استحکام و اطمینان به سخن را داشته باشد. گاهی حرفی را کسی می‌زند و حرف بزرگی است؛ اما پیدا است که خودش اعتقادی به این حرف ندارد. اما این صدا، آن صدایی است که بزرگترین حرفها را می‌زد و خودش اعتقاد داشت. مثلاً می‌گفت: «این جوانان ما، به راههای آسمان آشناترند تا به راههای زمین.» این را چنان می‌گفت که گویا راههای آسمان را خودش رفته، دیده و می‌داند که اینها آشناتر هستند! ما خیال می‌کنیم صدای جنگی باید صدای کلفت و نخراشیده‌ای باشد. اما ایشان آن‌طور صدایی نداشت. صدایی بود معصوم و نجیب و درعین‌حال استحکامی ویژه داشت؛ در قالب نوشتاری قوی و هنرمندانه.

مصاحبه با تهیه‌کنندگان مجموعه روایت فتح ۱۳۷۲/۰۶/۱۱

منطقه تماماً زیر دید مستقیم دشمن بود

محل استقرار ما در هشت، نه ماهی که در منطقه‌ی عملیات بودم، «اهواز» بود ... در آن‌جا، به‌طور کلی، دو نوع کار وجود داشت. در آن ستادی که ما بودیم، مرحوم دکتر «چمران» فرماندهی آن تشکیلات بود و من نیز همان‌جا مشغول کارهایی بودم. یک نوع کار، کارهای خودِ اهواز بود.

... نوع دوم کار، کارهای مربوط به بیرون اهواز بود. از جمله، پشتیبانی خرمشهر و آبادان و بعد، عملیات شکستن حصر آبادان بود که از «محمدیه» نزدیک «دارخوین» شروع شد. همین آقای «رحیم صفوی» سردار صفوی امروزمان که ان‌شاءالله خدا این جوانان را برای این انقلاب حفظ کند جزو اولین کسانی بود که عملیات شکستن حصر را از چندین ماه قبل شروع کرده بودند که بعد به عملیات «ثامن‌الائمّه» منجر شد. غرض این‌که، کار دوم، کمک به اینها و رساندن خمپاره بود. بایستی از ارتش، به زور می‌گرفتیم. البته خودِ ارتشها، هیچ حرفی نداشتند و با کمال میل می‌دادند. منتها آن روز بالای سر ارتش، فرماندهی وجود داشت که به‌شدت مانع از این بود که چیزی جا به جا شود و ما با مشکلات زیاد، گاهی چیزی برای برادران سپاهی می‌گرفتیم. البته برای ستادِ خودِ ما، جرأت نمی‌کردند ندهند؛ چون من آن‌جا بودم و آقای چمران هم آن‌جا بود. من نماینده‌ی امام بودم. چند روز بعد از این‌که رفتیم آن‌جا، (شاید بعد از دو، سه هفته) نامه‌ی امام در رادیو خوانده شد که فلانی و آقای چمران، در کلّ امور جنگ و چه و چه نماینده‌ی من هستند. اینها توی همین آثار حضرت امام رضوان‌الله‌علیه هست. لذا، ما هر چه می‌خواستیم، راحت تهیه می‌کردیم. لکن بچه‌های سپاه؛ بخصوص آنهایی که می‌خواستند به منطقه بروند، در عُسرت بودند و یکی از کارهای ما، پشتیبانی اینها بود. من دلم می‌خواست بروم آبادان؛ اما نمی‌شد. تا این‌که یک‌وقت گفتم: «هر طور شده من باید بروم آبادان.» و این وقتی بود که حصر آبادان شروع شده بود. یعنی دشمن از رودخانه کارون عبور کرده و رفته بود به سمت غرب و یک پل را در آن‌جا گرفته بود و یواش یواش سر پل را توسعه داده بود. طوری شد که جاده‌ی اهواز و آبادان بسته شد. تا وقتی خرمشهر را گرفته بودند، جاده‌ی خرمشهر اهواز بسته بود؛ اما جاده‌ی آبادان باز بود و در آن رفت و آمد می‌شد. وقتی دشمن آمد این طرف و سرپل را گرفت و کم کم سرپل را توسعه داد، آن جاده هم بسته شد. ماند جاده‌ی ماهشهر و آبادان. چون ماهشهر به جزیره‌ی آبادان وصل می‌شود، نه به خود آبادان، آن هم زیر آتش قرار گرفت. یعنی سرپل توسط دشمن توسعه پیدا کرد و جاده‌ی سوم هم زیر آتش قرار گرفت و در حقیقت دو، سه راه غیر مطمئن باقی ماند. یکی راه آب بود که البته آن هم خطرناک بود. یکی راه هوایی بود و مشککش این بود که آقایانی که در ماهشهر نشسته بودند، به

آسانی هلی‌کوپتر به کسی نمی‌دادند. یک راه خاکی هم در پشت جاده‌ی ماهشهر بود که بچه‌ها با هزار زحمت درست کرده بودند و با عسرت از آن‌جا عبور می‌کردند. البته جاهایی از آن هم زیر تیر مستقیم دشمن بود که تلفات بسیاری در آن‌جا داشتیم و مقداری از این راه از پشت خاکریزها عبور می‌کرد. این غیر از جاده‌ی اصلی ماهشهر بود. البته این راه سوم هم خیلی زود بسته شد و همان دو جاده؛ یعنی راه آب و راه هوا باقی ماند. من از طریق هوا، با هلی‌کوپتر، از ماهشهر به جزیره‌ی آبادان رفتم. آن وقت، از سپاه، مرحوم شهید «جهان آرا» که بود، فرمانده‌ی همین عملیات بود. از ارتش هم مرحوم شهید «اقارب پرست»، از همین شهدای اصفهان بود. افسر خیلی خوبی بود. از افسران زرهی بود که رفت آن‌جا ماند. یکی هم سرگرد «هاشمی» بود. من عکسی از همین سفر داشتم که عکس بسیار خوبی بود. نمی‌دانم آن عکس را کی برای من آورده بود. حالا اگر این پخش شد، کسی که این عکس را برای من آورد، اگر فیلمش را دارد، مجدداً آن عکس را تهیه کند؛ چون عکس یادگاری بسیار خوبی بود. ماجرایش این بود که در مرکزی که متعلق به بسیج فارس بود، مشغول سخنرانی بودم. شیرازیها بودند و تهرانیها؛ و سخنرانی اول ورودم به آبادان بود. قبلاً هیچ‌کس نمی‌دانست من به آن‌جا آمده‌ام. چهار، پنج نفر همراه من بودند و همین‌طور گفتیم: «برویم تا بچه‌ها را پیدا کنیم.» از طرف جزیره‌ی آبادان که وارد شهر آبادان می‌شدیم، رفتیم خرمشهر. آن قسمت اشغال نشده‌ی خرمشهر، محلی بود که جوانان آن‌جا بودند. رفتم برای بسیجیها سخنرانی کردم. در حال آن سخنرانی، عکسی از ماها برداشتند که یادگاری خیلی خوبی بود. یکی از رهبران تاجیک که مدتی پیش آمد این‌جا، این عکس را دید و خیلی خوشش آمد و برداشت برد. عکس منحصر به فردی بود که آن را دست کسی ندیدم. این عکس را سرگرد هاشمی برای ما هدیه فرستاده بود. نمی‌دانم سرگرد هاشمی شهید شده یا نه؛ علی‌ای‌حال، یادم هست چند نفر از بچه‌های سپاه و چند نفر از ارتشیها و بقیه از بسیجیها بودند. در جزیره‌ی آبادان، رفتیم یگان ژاندارمری سابق را سرکشی کردیم. بعد هم رفتیم از محل سپاه که حالا شما می‌گویید هتل بازدید کردیم. من نمی‌دانم آن‌جا هتل بوده یا نه. آن‌جایی که ما را بردند و ما دیدیم، یک ساختمان بود، که من خیال می‌کردم مثلاً انبار است. خلاصه، یکی دو روز بیشتر آبادان نبودم و برگشتم به اهواز. وضع آن‌جا آبادان را قابل توجه یافتیم. یعنی دیدم در عین غربتی که بر همه‌ی نیروهای رزمنده‌ی ما در آن‌جا حاکم بود، شرایط رزمندگان از لحاظ امکانات هم شرایط نامساعدی بود. حقیقتاً وضعی بود که انسان غربت جمهوری اسلامی را در آن‌جا حس می‌کرد؛ چون نیروهای خیلی کمی در آن‌جا بودند و تهدید و فشار دشمن، بسیار زیاد و خیلی شدید بود. ما فقط شش تانک آن‌جا داشتیم که همین آقای اقارب پرست رفته بود از این‌جا و آن‌جا جمع کرده بود، تعمیر کرده بود و با چه زحمتی یک گروهان تانک در حقیقت

یک گروهان ناقص تشکیل داده بود. بچه‌های سپاه، با کلاشینکف و نارنجک و خمپاره و با این چیزها می‌جنگیدند و اصلاً چیزی نداشتند. این، شرایط واقعی ما بود؛ اما روحیه‌ها، در حدّ اعلی. واقعاً چیز شگفت‌آوری بود! دیدن این مناظر، برای من خیلی جالب بود. یکی دو روز آن‌جا بودم و بازدیدی کردم و هدفم این بود که هم گزارش دقیقی از آن‌جا به اصطلاح برای کار خودمان داشته باشم (وضع منطقه را از نزدیک ببینم و بدانم چه کار باید بکنم) و هم این‌که به رزمندگانی که آن‌جا بودند، خدا قوتی بگویم. رفتم به یک‌یک آنها، خدا قوتی گفتم. همه جا سخنرانی‌هایی کردم و حرفی زدم. با بچه‌هایی که جمع می‌شدند بچه‌های بسیجی عکسهای یادگاری گرفتم و برگشتم آمدم. این، خلاصه‌ی حضور من در آبادان بود. بنابراین، حضور من در آبادان در تمام دوران جنگ، همین مدّت کوتاه دو روز یا سه روز الان دقیقاً یادم نیست بیشتر نبود و محلّ استقرار ما، در اهواز بود. یک جا را شما توی فیلم دیدید که ما از خانه‌ها عبور می‌کردیم. این، برای خاطر این بود که منطقه تماماً زیر دید مستقیم دشمن بود و بچه‌های سپاه برای این‌که بتوانند خودشان را به نزدیکترین خطوط به دشمن که شاید حدود صد متر، یا کمتر، یا بیشتر بود برسانند، خانه‌های خالی مردم فرار کرده و هجرت کرده از آبادان و قسمت خالی خرمشهر را به هم وصل کرده بودند. الان یادم نیست که اینها در آبادان بود یا خرمشهر؟ به احتمال قوی، خرمشهر بود... بله؛ «کوت‌شیخ» بود. این خانه‌ها را به هم وصل کرده و دیوارها را برداشته بودند. وقتی انسان وارد این خانه‌ها می‌شد، مناظر رقت‌انگیزی می‌دید. دهها خانه را عبور می‌کردیم تا برسیم به نقطه‌ای که تک تیرانداز ما، با تیر مستقیم، دشمن و گشتیهایش را هدف می‌گرفت. من بچه‌های خودمان را می‌دیدم که تک تیرانداز بودند و خودشان را رسانده بودند به پشت سنگرهایی که درست مشرف به محل عبور و مرور دشمن بود. البته دشمن هم، به مجرد این‌که اینها یکی را می‌انداختند، آن‌جا را با آتش شدید می‌کوبید. این‌طور بود. اما اینها کار خودشان را می‌کردند. این یک قسمت از خانه‌ها بود که ما رفتیم دیدیم. خانه‌های خالی و اثاثیه‌های درست جمع نشده که نشانه‌ی نهایت آوارگی و بیچارگی مردمی بود که اسبابهایشان را همین‌طور ریخته بودند و رفته بودند. خیلی تأثرانگیز بود! جوانانی که با قدرت تمام جلو می‌رفتند، مدام به من می‌گفتند: «این‌جا خطرناک است.» می‌گفتم: «نه. تا هر جا که کسی هست، باید برویم ببینیم!» آخرین جایی که رفتیم، زیر پل بود. پل شکسته شده بود. پل آبادان خرمشهر، یک‌جا قطع شده بود و قابل عبور و مرور نبود. زیر پل، تا محلّ آن شکستگی، بچه‌های ما راه باز کرده بودند و می‌رفتند و من هم تا انتها رفتم. گمان می‌کنم و چنین به ذهنم هست که در آن نقطه‌ی آخری که رفتیم، یک نماز جماعت هم خواندیم. من همه جا حماسه

و مقاومت دیدم. این، خلاصه‌ی حضور چندین ساعته‌ی ما در آبادان و آن منطقه‌ی اشغال نشده‌ی خرمشهر
به اصطلاح کوت‌شیخ بود.

مصاحبه توسط تهیه‌کنندگان مجموعه روایت فتح ۱۳۷۲/۰۶/۱۱

این حصر باید شکسته شود!

... البته بین فرمایش امام [درباره لزوم شکسته شدن حصر آبادان] و عملیات «ثامن‌الائمه»، چند ماه فاصله افتاد و بلافاصله این کار انجام نگرفت. متتها امام، مسأله را درست تشخیص دادند. وقتی انسان جمع‌بندی می‌کند، دو نقطه برای دشمن خیلی مهم بود: یکی همین انتهای محل اتصال ایران به عراق در جنوب که عبارت بود از آبادان و خرمشهر و کلا جزیره‌ی آبادان. یک نقطه هم دزفول بود.

دزفول از این جهت اهمیت داشت که اگر از پل روی «کرخه» عبور می‌کردند و دزفول را تهدید می‌کردند و جاده‌ی دزفول را می‌بستند، کل خوزستان در محاصره قرار می‌گرفت و راههای ما بسته می‌شد. بنابراین، دزفول برای دشمن اهمیت استراتژیک داشت. لذا شما می‌بینید، دشمن جلو دزفول، پنج، شش لشکر خوابانده بود. تمام «دشت عباس» را پر کرده بود. (آن‌جا را هم بنده از نزدیک دیده بودم.) یک نقطه هم، نقطه‌ی اصلی بود. چون دشمن، دزفول را که نمی‌خواست نگهدارد. به فرض هم، اگر کاری می‌کرد، دزفول برایش ماندنی نبود. جایی که برای او مهم بود، اصل جزیره‌ی آبادان بود. جزیره‌ی آبادان را می‌خواست. به‌طور مطلق، دو طرف اروند را می‌خواست داشته باشد.

بنابراین، محلی که برایش مطلوب نهایی و قطعی بود و برو برگرد نداشت، جزیره‌ی آبادان بود که شامل آبادان و خرمشهر می‌شد. لذا، این دو نقطه، دو نقطه‌ی حساس بود. خرمشهر را همان روزهای اول با وجود آن حماسه‌ی مقاومت عجیب گرفتند. یعنی طوری بود که قابل دفاع نبود و گرفته شد. اما آبادان را نتوانستند بگیرند. هدف این بود که حالا که از آن طرف نمی‌توانند بیایند، دور بزنند و از جزیره وارد شوند. یک کار بسیار حساب شده بود که دشمن می‌کرد و قدم قدم هم پیش می‌آمد و موفق هم شده بود. همان‌طور که گفتم، جزیره‌ی آبادان، در حقیقت محاصره شده بود.

امام روی نقطه‌ای اساسی انگشت گذاشتند. گفتند: «این حصر باید شکسته شود.» یعنی در حقیقت یکی از آن دو نقشه و دو نقطه‌ی اصلی جنگ و حمله‌ی دشمن را که عبارت بود از تصرف نهایی و قطعی این بخش از کشور ایران، با این دستور خودشان خنثی کردند. معلوم بود که وقتی امام دستوری بدهند، جوانان می‌روند و آن را عمل می‌کنند.

بنابراین، دستور، دستور حکیمانه و حساب شده‌ی دقیقی بود. از همان وقتی که امام فرمودند (ظاهراً در همان اوقات بود و حالا تاریخش دقیقاً یادم نیست) یک عده از جوانان سپاه رفتند و نقطه‌ای را در نزدیکی

منطقه‌ی عبور دشمن، از رودخانه‌ی کارون که تقریباً حدود «مارد» بود انتخاب کردند. آن‌طور که به ذهنم می‌آید، اسمش «محمدیه» بود. آن‌جا زمین را گود کردند و نزدیک دشمن، وارد سنگرها شدند؛ بدون این‌که امکاناتی داشته باشند.

فرمانده‌ی آن گروه، همین آقای «رحیم صفوی» بود که مرتباً به اهواز می‌آمد و از ما امکانات می‌خواست. من، گزارش کارشان را که می‌پرسیدم، می‌دیدم اینها قدم به قدم، جلو می‌روند. یعنی مثلاً اول در فاصله‌ی چند کیلومتری دشمن بودند و همین‌طور نزدیک شده بودند. یک بار ایشان می‌گفت: «ما شبانه از سنگرهای خودمان، دشمن را می‌زنیم.» یعنی دشمن خبر نداشت که اینها این‌جا هستند، و اینها را کشف نکرده بود. این مقدمه‌ی عملیات ثامن‌الائمه شد. بین فرمان امام تا شکسته شدن حصر، چند ماهی فاصله شد. یعنی شکسته شدن حصر آبادان، بعد از قضایای هفت تیر و این قضایای سال شصت بود و امام این را قبلاً فرموده بودند. یعنی در آن اوایل حصر بود که فرموده بودند «حصر آبادان باید شکسته شود.» ولی گمان می‌کنم شش، هفت ماهی یا هفت، هشت ماهی فاصله افتاد.

مصاحبه با تهیه‌کنندگان مجموعه روایت فتح ۱۳۷۲/۰۶/۱۱

معنای «نمی توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم» چیست؟

یک وقت بنده در نماز جمعه‌ی چند سال قبل از این، گفتم که ما نمی توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم. یک نفر نامه نوشت که «شما خوب خودتان را راحت کردید! می گوید: ما نمی توانیم مثل امیرالمؤمنین باشیم!» بحث راحت کردن خودمان نیست. امیرالمؤمنین، علیه الصلوة والسلام، خودش هم فرمود که «شما نمی توانید.» او در قلّه است. یک قلّه‌ی مرتفع را در نظر بگیرید! ما باید به سمت قلّه به راه بیفتیم؛ ولو در این دامنه‌ها. عمده این است. مهم این است. شاخص این است. باید حرکت کنیم. نباید بگوییم «ما که نمی رسیم به آنجا.» نه! باید حرکت کرد.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۲/۱۰/۰۶

درک عظمت امام

انقلاب ما، نه فقط مسلمانان را به فکر اسلام انداخت، بلکه برای مسیحیت هم خوب شد. کشورهای که سالهای متمادی از دین خودشان که مسیحیت بود، دور افتاده بودند، به طرف معنویت و دین برگشتند. همین، مقدمه‌ای برای فروریزی امپراتوری شرق و بنای حکومت مارکسیستی در دنیا شد. این حادثه چقدر عجیب است و چه ابعاد عظیمی دارد! درست همان جایی را که دشمن برای خود مکنن قرار داده است، خدای متعال مأمّن دین و محل بالندگی نهال انقلاب دینی قرار دهد. ببینید این قضیه چقدر عظیم است! تهرانِ دوران حکومت وابسته و فاسد کجا و تهرانِ دوران اسلام کجا؟! مزرعه‌ی رشد ارزشهای فاسد غربی کجا و بوستان بالندگی گلها و میوه‌های ارزشهای اسلامی کجا؟! آن وقت آن مردی که بعد از اولیای خدا، کسی را در انسانهای معمولی به عظمت او، به قدرت او، به تجلّی صفات الهی در وجود او نمی‌شناسیم، با آن عظمت از تبعیدگاه خود وارد کشور شود و به محض ورود، با دستی که از آستین قدرت الهی بیرون آمده است، حکومت اسلامی را در دنیای دورافتاده از ارزشهای معنوی، پایه‌گذاری کند! این حوادث جلو چشم ما اتفاق افتاد. ما امام و انقلاب را از نزدیک دیدیم. اما می‌خواهم عرض کنم: اکثر ما _خود من یکی از آنها_ عظمت این پدیده، یعنی پدیده‌ی امام و انقلاب را حس نکردیم. خیلی عظمت دارد! بنده یک وقت به امام عرض کردم: اگر کسی شبیه شما دویست، سیصد سال پیش در تاریخ بود و نشانه‌ای از او می‌ماند یک دستخط، یک کلمه امضا، یک تکه از پارچه‌ی لباس و امروز به دست ما می‌رسید، آن را در موزه‌ها می‌گذاشتیم و به آن تبرک می‌جستیم. حالا شما با وجود خودتان و با همه‌ی حقیقتان، در مقابل ما هستید. ما چطور می‌توانیم عظمت شما را درک و حس کنیم؟ این یک واقعیت است. باید گسترش این حقیقت در دلها و فضای زندگی ما و در همه دنیا و بخصوص دنیای اسلامی، هر چه زنده‌تر و ملموس‌تر شود.

در دیدار روحانیون و مبلغان اعزامی به مناسبت فرارسیدن ماه مبارک رمضان ۱۳۷۳/۱۱/۱۷

خاطرات سال ۱۳۷۳



« آهسته گفت من هم می ترسم! »

امروز شما به ملت ایران نگاه کنید! ملت ایران حرفی می زند که هیچ یک از قدرتهای جهانی آن را دوست نمی دارند. در قضیه فلسطین، همه با هم سازش کردند و جز ملت ایران کسی جرأت نمی کرد «نه» بگوید و حقیقت را ابراز کند. در قضایای تعدی و ظلم و جوری که امروز به مسلمانان عالم می شود، جز ملت ایران هیچ ملتی یا جرأت نمی کند صدایی برآورد و یا صدایش به جایی نمی رسد. نسبت به نظم نوینی که مستکبرین عالم و در رأس آنها امریکا برای تسلط بر ملتها درست کرده اند، جز ملت ایران هیچ کس در دنیا جرأت نمی کند «نه» بگوید. یعنی کسانی که عقیده ملت ایران را قبول دارند، در دنیا کم نیستند. حتی از دولتمردان هم کسانی هستند که حرف شما ملت ایران را قبول دارند. اما آنها هم می ترسند! یکی از رؤسای جمهور به اصطلاح انقلابی، هفت، هشت سال قبل از این در یکی از مجامع جهانی که بیش از صد دولت در آن شرکت کرده بودند و ما هم بودیم، به من گفت: «غیر از شما، همه کسانی که در این مجمع هستند، می ترسند!» بعد سرش را پایین آورد و آهسته ادامه داد: «من هم می ترسم!» حقیقت این است. حرف حق را قبول دارند؛ اما بر قدرتشان، بر سلطنتشان، بر ریاستشان و بر حکومتشان می ترسند!

بیانات در حرم رضوی ۱۳۷۳/۰۱/۰۱

سؤال از تولیدکنندگان نفت

من یک وقت خطاب به بعضی از سیاسیون که در کشورهای دیگر تولید کننده فعال نفت هستند، نکته و سؤال مطرح کردم و گفتم: «ما امروز نفت داریم. کشورهای حاشیه خلیج فارس، بعضی کشورهای افریقای و بعضی کشورهای آسیایی هم، نفت تولید می کنند. این نفت گرانقیمت را به قیمت های ارزان و به بشکه ای چندین برابر کمتر از قیمت حقیقی آن، از اینها می خرند. این کشورها هم چون به پول فروش نفت احتیاج دارند، بالاجبار آن را با قیمت پایین می فروشند. آن گاه مستکبرین می روند و از این نفت، حداکثر استفاده را می کنند.» سؤال که مطرح کردم این بود. گفتم: «حالا فرض کنید به جای کشورهای عربستان، ایران، اندونزی، امارات، کویت و غیره و غیره، نفت در اختیار امریکا و انگلیس و ایتالیا و بعضی کشورهای دیگر اروپایی بود و ما می خواستیم از آنها نفت بخریم. شما را به خدا، حاضر بودند حتی یک قطره نفت به ما بدهند؟! اگر شما می خواستید یک بشکه نفت از آنها بگیرید، صد گونه شرط و شروط می گذاشتند و بعد هم به هر قیمتی که دلشان می خواست، آن را به شما می دادند! امروز همان نفت، یعنی همان مایع ذی قیمت را، با استفاده از خیانت بعضی از دولتهای تولید کننده نفت، که دستشان در دست آنهاست، به کمترین قیمت ممکن می خرند و در واقع غارت می کنند و می برند و از آن، همه اساس مدنیت صنعتی کنونی را بر پا می دارند. روشنایی شان از نفت ماست؛ گرمایشان از نفت ماست؛ حرکتشان از نفت ماست؛ کارخانه و مصنوعاتشان هم از نفت ماست!»

بیانات در حرم رضوی ۱۳۷۳/۰۱/۰۱

«اولین ایستگاه نمازی است که می بینم»

در قبل از انقلاب، زمانی یکی از نویسندگان معروف عرب به ایران آمده بود. در دیداری که با هم داشتیم، به من گفت: «من به همه ی کشورهای اسلامی سفر کرده ام؛ اما در هیچ کشوری ندیدم وقتی مردم سوار بر قطارند و به مسافرت می روند، به هنگام نماز، ناگهان قطار توقف کند و همه برای ادای نماز پیاده شوند.» می گفت: «من برای اوّل بار در ایران است که شاهد چنین موضوعی هستم و در هیچ جای دیگر نظیرش را ندیده ام.»

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش ۱۳۷۳/۰۱/۲۴

باید از دانشگاه مقید به دین بیرون آمد

ما یک وقت - چند سال پیش از این - در محیط دانشگاه عرض کردیم: «وقتی یک نفر آدم معمولی برای تحصیل به حوزه‌ی علمیه می‌رود، پس از چند سال ماندن در آن‌جا، هنگامی که خارج شد فردی پایبند و کاملاً وابسته به دین است؛ الا این که ما خَرَجُ به عِلَّت و جهتی باشد. طبیعت امر ایجاب می‌کند عین همین حالت در دانشگاهها هم باید باشد. یعنی دانشگاه ما باید به گونه‌ای تجدید بنیان شود که اگر کسی وارد آن شد و نسبت به دین، تقیّد و اهتمام و معرفتی نداشت، همه‌ی آنها را پیدا کند و وقتی از دانشگاه خارج می‌شود، به طور کامل وابسته به دین باشد. فرقی هم نمی‌کند که آن فرد، پزشک باشد، روانشناس باشد، جامعه‌شناس باشد و یا در رشته مهندسی و حسابداری تحصیلاتش را به پایان برده باشد. این شاکله‌ی صحیح دانشگاه در جامعه‌ی اسلامی است.

بیانات در دیدار مسئولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها ۱۳۷۳/۰۲/۰۸

نمونه‌ای از زهد امام(ره)

امام واقعاً یک مرد زاهد بودند. چقدر پول زیر دست ایشان بود! چقدر امکانات مالی - در واقع همه‌ی امکانات کشور - زیر دست امام بود! اگر امام اشاره‌ای به دولت، به مسئولین، به بانک مرکزی، به رئیس جمهور و به هر کس دیگر می‌کردند که این مبلغ باید در فلان جا خرج شود، آیا کسی حتی در ذهن خود، تردید راه می‌داد که این را بکنم یا نکنم؟ همه از خدایشان بود و شوق هم داشتند که امام، انجام کاری را از آنها بخواهند. همان وقتها، مسئولین کشور، واقعاً از خدا می‌خواستند که امام کاری را به آنها ارجاع کنند. با این همه، امام از دنیا رفتند و فرزند ایشان یک خانه نداشت! اینها به زبان آسان است. وقتی امام از دنیا رفتند، پسر ایشان یک خانه یا ملک شخصی نداشت! به امام، پول شخصی که زیاد می‌دادند. چه اشکالی داشت اگر ایشان برای فرزندشان یک باب خانه‌ی مسکونی می‌خریدند؟!

شما دیدید که امام یک وقت سیصد میلیون تومان از پول شخصی خودشان را به قضیه‌ی زابل اختصاص دادند. ممکن است کسی فکر کند مگر امام پول شخصی داشتند؟! بله؛ برای رهبر پول می‌آوردند. برای ما هم - البته نه آن قدر که برای امام می‌بردند - می‌آوردند. واقعاً کسانی دوست می‌دارند مبالغی برای رهبر بیاورند. می‌گویند: «این پول، مال خودتان است. برای خودتان و برای خرج شخصی‌تان.» بنده هم خرجم از همان پولها می‌گذرد. امام از این پولها زیاد داشتند و خدمت ایشان می‌آوردند. ما هم هرچه از این پولها خدمت امام می‌بردیم قبول می‌کردند. حتی یک وقت کسی پول مختصری داده بود. من با خودم گفتم: «لابد امام قبول نمی‌کنند.» اما وقتی ارائه شد، ایشان قبول کردند و گرفتند. امام ناگهان سیصد میلیون تومان به قضیه‌ی زابل اختصاص دادند! آخر این کار، کار عجیبی است! شما کجا سراغ دارید که کسی از پول شخصی ملکِ خالص خودش که هیچ اشکالی در آن نیست؛ یک ریالش هم حرام نیست؛ پول حلالِ طیب و طاهر مثل شیر مادر است، به چنین اموری اختصاص دهد؟! ایشان می‌توانستند از آن سیصد میلیون تومان، ده میلیون تومانش را کنار بگذارند و بگویند برای حاج احمد آقا خانه‌ای بخرید - آن روزها خانه هم ارزانتر بود - و بعد دویست و نود میلیون تومانش را برای آن امر بدهند. اما چنین نکردند. ایشان سیصد میلیون تومان را به آقای موسوی اردبیلی حواله دادند و آقای موسوی اردبیلی به زابل رفتند. لابد یادتان است. آن پول، نه پول دولت، که از شخص خود امام بود.

در دیدار اعضای «ستاد برگزاری مراسم ارتحال حضرت امام خمینی(ره)» ۱۳۷۳/۰۳/۰۴

عید غدیر؛ از روزهای طاغوت تا انقلاب

در دوران طاغوت، که روز عید غدیر معمول بود، می‌خواندیم: «الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمؤمنین و الائمه علیهم السلام.» این تمسک به ولایت، آن روز در اعتقادات و عواطف بود؛ اما در عمل که ولایتی نبود. در عمل، ولایت طاغوت بود؛ ولایت استکبار بود؛ ولایت دشمنان دین بود. آن روز دوستان ما می‌خواندند: «اللهم اجعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمؤمنین.» یعنی از خدا می‌خواستند که متمسک به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام باشند. امروز این دعا مستجاب شده است. ملت ایران، امروز با نظام اسلامی‌ای که به تدبیر امام بزرگوار، از حاق قرآن و دین استخراج شد و در این کشور به اجرا درآمد، به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام تمسک کرده است. این تمسک را باید هر چه بیشتر کنیم. اساس کار تمسک به ولایت هم، تمسک به ارزشهای اسلامی است. هر چه را که در اسلام ارزش است، باید در صدد باشید در عمل جذب کنید.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۷۳/۰۳/۰۸

«آقا! اداره کشور سخت است»

اداره کشور، کار دشواری است. من دیده بودم کسانی خدمت امام رضوان‌الله تعالی علیه می‌آمدند و از بعضی اوضاع شکایت می‌کردند. یکی می‌گفت مالیات این طور شد، یکی می‌گفت در فلان جا، شهرداری آن گونه عمل کرد، استانداری فلان کرد و از این قبیل مطالب. من غالباً می‌دیدم امام تأملی می‌کردند و بعد به آن طرف می‌گفتند: «آقا! اداره کشور سخت است.» مقصود این است که در مقام تصوّر و توصیف و گفتن، خیلی کارها می‌شود کرد؛ اما وقتی وارد شدید، مشکلات خودش را نشان می‌دهد. باید منصف باشیم.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس ۱۳۷۳/۰۳/۱۱

بدرقه‌ای باشکوهتر از استقبال

من در دنیا هیچ کشوری را سراغ ندارم که در آن علقه عاطفی و رابطه قلبی میان ملت و مسئولین، مانند ایران باشد. ملت، مسئولین را دوست می‌دارد؛ مسئولین هم ملت را با همه وجود دوست می‌دارند و خود را خدمتگزار او می‌دانند. این ملت است و این احساساتش. تبلیغات دشمن، هرچه می‌خواهد بگوید. در سالهای آخر زندگی بابرکت امام، دشمن تبلیغ می‌کرد که گویا راه امام، از نظر مردم راه متروکی است! اما بدرقه‌ای که مردم از جسد این بزرگمرد کردند، باشکوهتر از استقبالی بود که از خود ایشان در هنگام ورود فاتحانه به تهران کردند. این است علقه و ارتباط میان ملت و دولت. این امام، این نظام، این دستگاه سیاسی، این برنامه و این هم ملت. همه استثنایی و همه از جهات مختلف، در دنیا منحصر به فرد.

بیانات در سالگرد ارتحال امام رحمه‌الله ۱۳۷۳/۰۳/۱۴

"اینجا" پهلوی یک دانشکده هم تأسیس نکرد

بنده به پولهایی که در سال آخر رژیم گذشته در این استان خرج شده است نگاهی کردم و به این نتیجه رسیدم که مقدار پولی که در تمام طول پنج سال آخر رژیم گذشته - که بهترین سالها از لحاظ مالی بوده و دولت آن روز پول زیادی داشته است - در این استان خرج شده، یک چهلیم مقداری است که جمهوری اسلامی در کمتر از آن مدت، در این استان خرج کرده است. به تعبیری دیگر، جمهوری اسلامی در مدتی کوتاه، نزدیک به چهل برابر آنچه که آنها در اینجا خرج کرده‌اند، در این استان اعتبارات صرف کرده و پول خرج نموده است. البته در دوران رژیم طاغوت که دستگاه‌های دولتی فاسد بودند - یعنی استاندار آن روز، فاسد و مسئولین ادارات و پیمانکاران، دزد و فاسد بودند - اگر پولی هم در این استان خرج می‌شد، برای مردم نمی‌شد. لذا شما می‌بینید که در تمام دوران حکومت پهلوی، حتی یک دانشکده در این استان تأسیس نشد و تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در سراسر همین استان، از عدد انگشتان دست یک نفر هم تجاوز نکرد!

بیانات در دیدار مردم یاسوج ۱۳۷۳/۰۳/۱۴

خون بر شمشیر پیروز است

ترس از حادثه عاشورا و شهدای آن، از زمان خلفای بنیامیه شروع شده و تا زمان ما ادامه یافته است و شما یک نمونه‌اش را در دوران انقلاب خودمان دیدید. وقتی که محرم از راه میرسید، نظام مرتجع کافر فاسق فاسد پهلوی، میدید دیگر دستش بسته است و نمیتواند علیه مردم مبارز عاشورایی، کاری انجام دهد. در واقع مسئولین آن نظام، ناتوانی خود را ناشی از فرا رسیدن محرم میدانستند. در گزارشهای برجا مانده از آن رژیم منحوس، اشارتها، بلکه صراحتهایی وجود دارد که نشان میدهد آنها با فرارسیدن محرم، دست و پایشان را حسابی گم میکردند. امام بزرگوار ما رضوان‌الله‌علیه، آن مرد حکیم تیزبین دین‌شناس دنیاشناس انسان شناس، خوب فهمید که از این حادثه برای پیشبرد هدف امام حسین علیه‌السلام چگونه باید استفاده کند و کرد. امام بزرگوار ما، محرم را به عنوان ماهی که در آن، خون بر شمشیر پیروز میشود، مطرح نمود و به برکت محرم، با همین تحلیل و منطق، خون را بر شمشیر پیروز کرد. این، یک نمونه از جلوه‌های نعمت ماه محرم و مجالس ذکر و یاد امام حسین علیه‌السلام است که شما دیدید.

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون کهگیلویه و بویراحمد ۱۳۷۳/۰۳/۱۷

عده‌ای به خاطر حکم مسلم اسلام از نظام رویگردان شدند

یکی از روشنفکرانِ فعالِ معروف که هنوز هم در قید حیات است و قبل از پیروزی انقلاب، اندک مقالات خوبی هم با امضای مستعار در روزنامه‌ها به دست چاپ می‌سپرد، اوایل انقلاب با ما آشنا شد. من این فرد را از دور می‌شناختم، ولی از نزدیک با وی آشنایی نداشتم. من و مرحوم بهشتی و آقای هاشمی و مرحوم باهنر، با چند نفر دیگر در «کانون توحید» نشسته بودیم که گفتند این شخص آمده است. دیگرانی که آنجا حضور داشتند وی را نمی‌شناختند؛ اما من که دورادور او را می‌شناختم، گفتم: «بگویید بیاید.» آمد و خیلی با ما گرم گرفت و با جمع ما مأنوس شد. مردی روشنفکر و هوشمند و از لحاظ ذهنی، انسانی فرهیخته بود. آدم کوچکِ بدی نبود.

جلسه‌ی دومی که ایشان از ما وقت گرفت و با عجله نزد ما آمد، مصادف با روزهایی بود که امام دستور داده بودند زنهای بی‌حجاب نباید در ادارات حضور داشته باشند. یادتان هست دیگر! امام در همان اوایل انقلاب - ماه اوّل بود یا دوم، نمی‌دانم - چنان دستوری صادر کرده بودند. باری؛ این شخص، یقه‌کنان آمد و گفت: «آقا! این چه دستوری است امام داده‌اند؟! این چه کاری است که می‌کنید؟! این چه حرفی است که می‌زنید!؟» خلاصه، با ما بنای محاجّه کردن را گذاشت و بعد هم رفت که رفت! شما ببینید همین یک کلمه حرف امام که به موضوع حجاب و پوشش زن ارتباط پیدا می‌کرد - یعنی حکمی است در اسلام که نمی‌شود آن را ندیده گرفت - چه تعداد افراد را از ما رویگردان کرد!

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی ۱۳۷۳/۰۴/۲۲

مقایسه جذب روشنفکران در انقلاب ما و دیگران

ایستادن در مقابل چنین خلفایی، عده‌ای را از ما گرفت. اگر ما برای این خلفاها و خلفکارها، منع و مجازات نداشتیم، یک نفر در این نظام کافی بود که بتواند صد نفر از برجستگان عالم روشنفکری را جذب کند. یک نفر به راحتی می‌توانست چنین کاری را بکند. چون روشنفکر و هنرمند و آن روح لطیف، همچنان که از آن طرف گهگیری دارد، از این طرف هم گهگیری دارد. گاهی با یک لبخند می‌شود آنها را جذب کرد. «به حُسن خلق توان کرد صیدِ اهل نظر - «اهل نظر» را باید بگویند «اهل هنر» - «به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را.» طرف، نه مقام می‌خواست، نه پست می‌خواست و نه وزارت می‌خواست. یک لبخند و یک توجه و احیاناً یک گعده‌ی دوستانه - به قول ما طلبه‌ها - می‌خواست. خوب؛ نمی‌شد دیگر!

من وقتی با دید مقایسه به انقلاب سوسیالیستی شوروی سابق و انقلاب اسلامی خودمان نگاه می‌کنم، می‌بینم آن انقلاب چقدر خشن بوده است! اگر کسی تاریخ وقایع آن انقلاب را خوانده باشد، به خشونتش پی می‌برد. متأسفانه، اغلب جوانان ما، اصلاً از انقلابهای دیگر خبر ندارند. من گاهی از این بابت، واقعاً غصه می‌خورم. اصلاً نمی‌دانند انقلاب سوسیالیستی شوروی سابق که بزرگترین انقلاب زمان معاصر تا قبل از انقلاب اسلامی بود و این همه هیاهو در دنیا داشت، در مقایسه با انقلاب ما، از چه ظواهر ناخوشایندی برخوردار بود. انسان وقتی با دید مقایسه به این انقلاب در قبال آن انقلاب نگاه می‌کند، می‌بیند واقعاً فرقی از زمین تا آسمان است. بنده مطالب زیادی در این زمینه‌ها خوانده‌ام و تقریباً جزئیات قضایا را می‌دانم. یعنی هم از طریق نوشته‌های مستقیم و تاریخ نگاری و هم از طریق داستانهایی که در این زمینه نوشته شده است و خیلی از خصوصیات را دقیقتر و ریزتر و روشتر بیان می‌کند، می‌دانم که در شوروی سابق چه گذشته است. علی‌ای حال، وقتی انقلاب خودمان را با انقلاب سوسیالیستی شوروی سابق مقایسه می‌کنم، می‌بینم انقلاب ما خیلی بهتر از آن انقلاب است. اما همان انقلاب خشن غیر قابل پذیرش، عده‌ی بی‌شماری از روشنفکران، نویسندگان و شعرای درجه‌ی یک روسیه‌ی آن زمان را جذب کرد. حتی کسانی هم که ابتدا مخالف انقلاب سوسیالیستی بودند، پس از مدتی، جذب آن شدند. یکی از آن مجذوبین آلکسی تولستوی است که من یکی دوبار، به مناسبتی اسم او را در جمع بعضی از شما آقایان که به این جا آمده بودید، آورده‌ام؛ چون از او خیلی خوشم می‌آید. او که چند کتاب معروف هم دارد، نویسنده‌ی عجیبی است. آلکسی تولستوی تا سال ۱۹۲۵ میلادی، ضدانقلاب بوده است و حتی از کشور فرار می‌کند و به قول آقایان، به اصطلاح به عنوان «عنصر سفید» آن روزگار، به آلمان یا فرانسه می‌رود. ولی پس از مدتی که به شوروی

برمی‌گردد، کتاب «گذر از رنجها» را می‌نویسد. نمی‌دانم این کتاب را دیده‌اید یا نه؟ «گذر از رنجها» رمانی بسیار عالی در باب انقلابِ سوسیالیستیِ شوروی است. این آدم که ابتدا ضد انقلاب بوده است، چنین کتابی می‌نویسد.

همان‌طور که می‌دانید، تاکنون کتابهای بسیاری راجع به انقلاب اکتبر نوشته شده است. اما بنده، دو رمان از رمانهای معروف و درجه‌ی یک در این خصوص را خواندم و با هم مقایسه کردم؛ اگرچه بیش از دو کتاب و تقریباً می‌شود گفت تعداد زیادی کتاب راجع به انقلاب اکتبر خوانده‌ام. یکی از این دو رمان «دُن آرام» اثر شولوخف است که معروف است. خودِ شولوخف هم، بلا تشبیه مثل شما آقایان است. یعنی اصلاً پدید آمده‌ی انقلاب است؛ مربوط به طبقه‌ی انقلاب است؛ نویسنده‌ی انقلاب است. او که در دوران انقلاب اکتبر در جوانی به سر می‌برده است، «دُن آرام» را تحت تأثیر حوادث و وقایع انقلاب نوشته است. دومین رمان هم «گذر از رنجها» ی آلکسی تولستوی است که گفتیم ابتدا ضد انقلاب بود. رمان «گذر از رنجها» نه فقط از لحاظ داستانی، که از لحاظ گرایش به اصول انقلاب و مجذوب بودن در مقابل حوادث و پدیده‌های انقلاب و ترسیم زیبای حوادث آن، بهتر از رمان «دُن آرام» است. «گذر از رنجها» در واقع چهره‌ی انقلاب را زیبا ترسیم کرده و زیبا نشان داده است.

راجع به رمان «دُن آرام»، در جایی خواندم: زمانی که شولوخف نوشتن آن را به پایان برد، به او اجازه‌ی انتشار و پخشش را ندادند. ولی بعداً ماکسیم گورکی که رئیس شورای ممیزیِ فرضاً وزارت ارشادِ شوروی آن روز بود - و آن وزارتخانه هم، از اوّل انقلاب، خودیِ خودی محسوب می‌شد - گفت: «من به عهده می‌گیرم که شولوخف خودی است.» و آلا، مسؤولینِ فرهنگیِ نظامِ سوسیالیستیِ شوروی، مدعی بودند چون شولوخف اهل قزاقستان است، لذا در رمان خود، احساسات قزاقی و بومیِ منطقه‌ی «دُن» را منعکس و القا کرده است.

به‌هرحال، این نویسنده، یک ضد انقلاب بوده است که تبدیل به فردی انقلابی می‌شود و چنان رمانی را می‌نویسد. ما چنین کسانی را نداریم. اگرچه قبل از انقلاب هم رمان‌نویس نداشتیم؛ اما هنرمندان برجسته‌ی معروفِ آن زمان، خیلی به ندرت به انقلاب گراییدند. واقعاً به ندرت به این طرف آمدند. از آن نویسندگان معروفِ حسابی، از آن شاعران معروفِ حسابی، از آن طنزنویسان معروفِ حسابی، از آن موسیقیدانان معروفِ حسابی، از آن فیلمسازان معروف - اگر چه در این میدان، اثر چندان برجسته‌ای مثل شعر و ادبیات

نداشتیم - از آن ادبای معروفِ حسابی و از آن مطبوعاتیهای معروفِ حسابی، هیچ یک به این طرف نیامدند؛
هیچ یک!

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی ۱۳۷۳/۰۴/۲۲

«روی پای شاه افتاد و کفش او را بوسید!»

یک وقت عدّه‌ای از آقایان ادبا به این جا آمده بودند؛ و من خاطره‌ای را که به یادم آمده بود، برایشان تعریف کردم. مضمون حرفم این بود که گفتم: «من، بزرگ این اساتید و هنرمندان جبهه‌ی مقابل را دیدم که روی پای شاه افتاد و کفش او را بوسید!» این را که می‌گویم «دیدم»، نه این که خودم به عینه دیده باشم؛ بلکه در زمان ما و علی مرئی و مسمع ما واقع شد.

آری؛ به مناسبتی، اساتید و رؤسای دانشکده‌های آن روزگار، در صفِ سلام ایستاده بوده‌اند که آن فرد، با آن همه تحقیق و کتاب و اسم و رسم، روی پای شاه افتاد. مدّتی از این رسوایی گذشته بود که یک روز به او گفتم: «استاد! این چه کاری بود شما کردید؟! این مردک بی‌سواد کیست که روی پایش افتادید؟!» گفت: «هیبتِ سلطانی، مرا گرفت!» این عذرش بود!

به آن آقایان ادبا گفتم: «عناصر جبهه‌ی غیر خودی، کسانی هستند که رئیسشان چنان فردی بود. آن وقت شما می‌خواهید من که دلباخته‌ی انقلابم، برای کسی که در مقابل آن بت، آن‌طور جبهه بر زمین می‌سایید - بتی که ما آن را با دست خودمان شکستیم - اندک ارزش و حرمتی قائل باشم؟! معلوم است که قائل نیستم!» هنرمندان جبهه‌ی خودی که مرعوب عناصر جبهه‌ی غیر خودی می‌شدند، غالباً نمی‌دانستند آنها کی‌اند و چه کاره‌اند. نمی‌دانستند آنها همان کسانی هستند که منت کشی می‌کردند و پول می‌گرفتند، تا بتوانند به فلان قهوه‌خانه‌ی روشنفکری بروند و تا ساعت دوی بامداد، عرق بخورند!

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی ۱۳۷۳/۰۴/۲۲

شاعری که آرمانهایش را به منقل تریاک فروخت

در یکی از خیابانهای تهران - که نمی‌خواهم اسمش را ذکر کنم - به شاعری مدّعی - هم مدّعی شعر و هم مدّعی آزاداندیشی و روشنفکری - خانه‌ای دادند و او در آن خانه اقامت گزید. اجازه هم دادند منقل تریاکش رو باشد و او به‌کلی از همه‌ی آرمانهایش چشم پوشید! عناصری چنین، در همین شهر تهران، حاضر بودند در مقابل کسی که با رئیس دفترِ فلان شخصیت وابسته به دربار ارتباط داشت، تا کمر خم شوند؛ برای این‌که به فلان سفر تحقیقی و علمی اعزامشان کنند، یا به آنها فلان بورس و فلان امتیاز را بدهند و یا اگر در جیبشان تریاک دیدند، به زندان نبرندشان!

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور ۱۳۷۳/۰۴/۲۲

تعریف‌هایی که تبدیل به دشنام می‌شوند

در آن قضیه [مسأله‌ی قبول قطعنامه‌ی ۵۹۸ و پایان جنگ]، عاملی وجود داشت که همان وجود امام بود. چون امام گُر بود، دریا بود و مورد تردید قرار نمی‌گرفت، لذا عده‌ی کثیر یا اکثری - نمی‌گویم همه - به خاطر گُلِ رویِ امام و به اتکای ایشان، حُجّت را بر خود تمام شده دانستند. اما نفس این حرکت، خیلی از دلها را تکان داد که: «هان! چه شد!؟» آنها در این‌که نظام به حرفهای خودش پایبند است، احساس تردید کردند.

ناگفته نماند که در طول پانزده سال اخیر، از این قبیل قضایا مکرراً اتفاق افتاده است. گاهی احساس تردید در عنصر خودی بجا، ولی اکثراً بیجا بوده است. چون خود من در سطوح تصمیم‌گیری کشور بوده‌ام و با خیلی از جوانان و عناصر مردّد ارتباطات عاطفی داشته‌ام، غالباً می‌دیدم بیهوده دچار تردید شده‌اند و اصلاً جای تردید و نگرانی نبوده است. آنها بیهوده احساس نگرانی می‌کردند که «هان! چه شد!؟»

مثلاً یک وقت می‌دیدیم که رسانه‌های دشمن، حساب شده و روی مقاصدی، از یک شخص که در جمهوری اسلامی مسؤولیتی داشت، تعریف می‌کردند! این تعریف، ایجاد تردید می‌کرد که «هان! چه شد!؟» چرا تعریف می‌کنند!؟ نکند حادثه‌ای در شرف تکوین است!؟» خوب؛ اگر افراد مردّد، صبر می‌کردند، بعد از گذشت دو، سه سال معلوم می‌شد که آن تعریفها تبدیل به دشنام شده است! کم‌این‌که امروز هم می‌بینید از این کارها هست. منتها آن ضربه، کار خودش را می‌کرد. این هم یک عامل بود که بعضی از نیروهای خودی را به واسطه‌ی عللی موجّه یا غیر موجّه، در مواردی دچار چنین تردیدهایی کرد. در واقع، یکی از عوامل سایش در جبهه‌ی خودی همین عامل بود.

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی ۱۳۷۳/۰۴/۲۲

«عکس قبل انقلابش ارادتم را بیشتر کرد!»

یک وقت کسی پیش من آمد و از فردی در همین جمع شما - که من خیلی به او علاقه و ارادت داشتم و دارم - بدگویی کرد. بدگویی‌اش هم این بود که گفت: این فرد، قبل از انقلاب چنین و چنان بوده است و برای صحت ادعایش، عکسهایی هم به من نشان داد. من به آن کس گفتم «همین عکسها و مدارک، دلیل است که ارادت من به این شخص، مضاعف شود.» واقعاً هم خدا می‌داند که ارادتم مضاعف شد. به آن کس گفتم - حالا نمی‌خواهم خصوصیات و جزئیات را بگویم؛ و آلا همه‌تان تصدیق می‌کردید - : «ارادت من مضاعف شد. این حرفهایی که تو می‌گویی، موجب می‌شود ارادت من به این شخص، بیشتر شود. این آدم آن‌طوری بوده و حالا این است!؟»

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی ۱۳۷۳/۰۴/۲۲

بر سلطه باشیم یا با سلطه؟

در اوایل انقلاب، یک وقت سراغ یکی از همین معاریف را - که با بنده آشنایی داشت و حالا از دنیا رفته است - گرفتم. (من در همان اوایل، این فکر را داشتم که با بعضی از رفقا یا آشناهای قدیمی، حداقل تماس تلفنی برقرار کنم و سراغی از آنها بگیرم.)

در آن گرفتاریهای فراوانِ اوایل انقلاب، عمده‌ی خواب و استراحت من، در خودروی بود که با آن، از جایی به جایی می‌رفتم. واقعاً ما وقت خواب و استراحت نداشتیم! با این همه، در همان گرفتاریها، گاهی از فرصتی استفاده می‌کردم و به وسیله تلفن، از این افراد احوالی می‌پرسیدم؛ به تصوّر این‌که شاید برای انقلاب، کاری شده باشد.

باری؛ به آن آشنای معروف تلفن زدم که «آقا، چطوری؟ رفیق، کجایی؟ انقلاب شده. خبر داری، نداری؟ نظام شاه رفته و اوضاع عوض شده.» و از این حرفها. ناگهان با لحن خیلی بدی شروع کرد به حرف زدن و گفت: «بنای ما بر این است که همیشه بر سلطه باشیم نه با سلطه!» گفتم: «اولاً بنای بسیار غلطی است! مگر سلطه همیشه بد است که شما می‌خواهید «بر سلطه» باشید؟ نه؛ اگر سلطه خوب است، بیاید نوکر سلطه بشوید و «با سلطه» باشید. ثانیاً شما می‌خواهید «بر سلطه» باشید؟ خیلی خوب؛ سلطه‌ی امریکا دارد پدر ما را درمی‌آورد. [سال ۵۸ بود.] می‌بینید سلطه‌ی امریکا که بالاتر از همه است، چه کار می‌کند؟! بر این سلطه باش و هر چه دلت می‌خواهد، بگو! این و اون کرد؛ گوشه را گذاشتم و تا آخر هم سراغ او نرفتم. البته او بعدها - یعنی این سالهای اخیر - آمد که دیگر اجل محتوم مهلتش نداد و به آن دنیا رفت.

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی ۱۳۷۳/۰۴/۲۲

این برنامه را به زبان های زنده دنیا ترجمه کنید

در باب جاذبه‌ها هم، معلوم است که اعتقاد من چیست. یک وقت به چند تن از برادران که این جا هم حضور دارند، گفتم: «اگر بنا شد فیلم یا برنامه‌ای حزب‌اللهی باشد، عقیده‌ی من این نیست که اَمَل و بی‌جاذبه و بد و قدیمی و تکراری باشد؛ نه. بنده معتقدم می‌شود برنامه‌ای، هم حزب‌اللهی واقعاً مسلمانی ناب باشد و هم بسیار زیبا و شیرین و جذاب. می‌شود این کار را کرد.» البته این هم که می‌گویم «می‌شود»، نه این‌که بخواهیم آرمانگرایی کنیم. اتفاقاً مواردی از آنچه مورد نظر است، وجود دارد و بد نیست همین‌جا از آنها اسم ببریم. یکی از موارد، مربوط به آقای رهگذر است که البته می‌خواستم خصوصی به ایشان بگویم. برنامه‌ی رادیویی صبح جمعه‌ی آقای رهگذر، انصافاً برنامه‌ی کم نظیری است. برنامه‌ی بسیار خوبی است. نمی‌دانم شما خانمها و آقایان، اصلاً وقت دارید این برنامه را بشنوید؟ اصولاً از وجود چنین برنامه‌ای خبر دارید یا ندارید؟ این طور که به نظر می‌رسد، خودِ رادیوییها هم نمی‌دانند قضیه چیست؟! این آقا که خودش در رادیو کار می‌کند، می‌گوید: «ظهر جمعه!» نخیر! ایشان برنامه‌ی بسیار خوبی دارند که از ساعت هشت و نیم تا نه صبح پخش می‌شود. واقعاً گاهی اتفاق افتاده که خودِ من با دستپاچگی ساعت را نگاه کرده‌ام که ساعت هشت و نیم نگذشته باشد و بنشینم این برنامه را گوش کنم. البته مدتی پیش به ذهنم بود بگویم ولی غفلت کرده بودم که اطلاع بدهید، ایشان زحمت بکشند و به این‌جا بیایند تا من حضوراً ازشان تشکر کنم. برنامه‌ی رادیویی ایشان که در خصوص زندگی پیغمبر است، کششِ این را دارد که به همه‌ی زبانهای زنده‌ی دنیا ترجمه شود.

بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی ۱۳۷۳/۰۴/۲۲

«هرچه پول بخواهید می‌دهیم تا این پیام چاپ شود»

می‌خواهم به مطلبی اشاره کنم که قبلاً آن را گفته‌ام: یک وقت در زمان امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، کسانِ ایشان درصدد برآمدند تا پیام حجّ امام را، که تازه صادر شده بود، در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار دولت امریکا چاپ کنند. ما هم که در جریان بودیم، تأیید کردیم و گفتیم: «این کار بشود.» آنها پیام را به دفاتر روزنامه‌های معروف امریکا بردند و گفتند: «هرچه پول بخواهید می‌دهیم تا این پیام چاپ شود.» همان‌طور که می‌دانید، این روزنامه‌ها، همه نوع مطلب، حتی نظراتِ مخالفانِ سیاسی و عقیدتی خود را چاپ می‌کنند. آنها نوکر پول و دلارند. از هر جا پول حاصل شد، حرفی ندارند. اما این‌جا، شوخی‌بردار نیست. آیا کشورهای بزرگ حاضرند بخشی از برنامه‌های تلویزیونی خود را در اختیار افکار انقلاب اسلامی بگذارند؟ به هیچ قیمتی حاضر نیستند!

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۳/۰۴/۲۹

سختی اداره مملکت

اگر این تلاش عظیم مادی و معنوی که در این مملکت می‌شود، نباشد، ظرف ده روز، امریکا و صهیونیسم و رادیوها و مسئولینشان، کشور را به دوران رژیم گذشته برمی‌گردانند! شما خیال می‌کنید که نمی‌توانند؟! ظرف ده روز برمی‌گردانند! این مملکت را، قدرت عظیمی نگه داشته است. البته بی‌شک، قدرت خداست. اما قدرت خدا، به وسیله‌ی عناصر خوب، بندگان خدا و از طریق تلاشهای عظیمی که می‌شود، تحقق پیدا می‌کند.

...من یادم هست که در زمان امام رضوان‌الله‌علیه، افراد زیادی پیش ایشان می‌رفتند _بنده گاهی دیده بودم_ و می‌گفتند: آقا! فلان چیز گران است؛ فلان چیز خراب شد؛ فلان چیز در انبارها فاسد شد؛ فلان کس فلان کار را کرد. قدری از دولت می‌گفتند و از این قبیل. ایشان گوش می‌کردند و بعد می‌گفتند: «آقا! اداره‌ی مملکت سخت است.» امام مثل ما پُر حرفی نمی‌کردند. معمولاً فقط یک کلمه می‌گفتند: «اداره‌ی مملکت سخت است.» همه‌ی حرفها تمام می‌شد.

در دیدار طلاب مدارس «شهیدین» و «حقانی» ۱۳۷۳/۰۶/۱۴

مراجعی که اول صبح پای صندوق رأی می‌رفتند

حوزه علمیه، باید در صف اول حرکتِ عظیمِ جامعه قرار داشته باشد. همچنان که ملاحظه کردید، مراجع بزرگ ما مثل مرحوم آیة‌الله‌العظمی گلپایگانی، مرحوم آیة‌الله‌العظمی نجفی و امروز آیة‌الله‌العظمی اراکی، حفظه‌الله و ادام‌الله‌بقائه‌الشریف‌ورحمهم‌الله، چه در زمان امام رضوان‌الله‌علیه و چه بعد از زمان امام تا امروز، در صف اول قرار داشتند. در هر حادثه مهمی که در جامعه اتفاق می‌افتاد، اینها مقدم بودند. روز رأی‌گیری، اول صبح، مرحوم آقای گلپایگانی و مرحوم آقای مرعشی، اولین کسانی بودند که رأی می‌دادند. کار اینها، یک کار رمزی و نمادین بود. خوب؛ رأی را عصر هم می‌شود داد. اما اول صبح رأی دادن، یک کار رمزی است. امام، رضوان‌الله‌علیه را دیده بودید که چقدر مقید بودند! حالا وضع ایشان که معلوم است. مراجع قم این‌طور بودند. در کارهای اساسی؛ جنگ، حضور در جبهه‌ها، تحریر بر حضور در جبهه‌ها، کارهای اقتصادی و غیره، همیشه در صف مقدم بودند.

بیانات در آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۳/۰۶/۲۰

اگر کارخانه‌ای با ۶۰ درصد ظرفیت کار می‌کرد خوشحال می‌شدیم

می‌بینیم که مسئولین اقتصادی، بنایی را در کشور گذاشته‌اند که اساس آن درست است. سیاستی که مبنای آن بنای اقتصادی است، در برهه‌ی بعد از جنگ یک سیاست لایه‌ منه بوده است. لذا آن سیاست در زمان امام رضوان‌الله‌علیه شروع شد که بنده آن وقت رئیس جمهور بودم. مقدمات بعیده و شاید بعضی از مقدمات قریبه‌اش آن وقت انجام شد. منتها بعدها به صورتی فعال به‌وسیله مسئولین کشور دنبال شد. اصل این بنا هم - که خیلی از شما می‌دانید؛ بعد هم ان‌شاء‌الله مسئولین می‌آیند توضیح می‌دهند - بر چند رکن استوار است: یکی این‌که امور زیربنایی و اساسی در کشور به‌وجود آید؛ مثل مؤسسات تولید فولاد، مؤسسات تولید پتروشیمی، سدها، مراکز تولید انرژی، تأمین گاز و نفت برای دراز مدت، کشف منابع جدید، تزریق و احیای منابع قبلی. دیگر این‌که تولید در داخل کشور زیاد شود و کارخانه‌ها به کار افتند. ما دوران جنگ را گذراندیم. بنده زمان جنگ می‌رفتم بعضی از کارخانه‌ها را نگاه می‌کردم. اگر می‌گفتند کارخانه‌ای شصت درصد کار می‌کند، ما خوشحال بودیم. حالا چنین کارخانه‌ای نداریم. یعنی کارخانه‌ها صددرصد، یا قریب به آن کار می‌کنند. یک رشته هم این است که مثلاً صادرات غیرنفتی را زیاد کنند. حالا من نمی‌خواهم در تفصیل وارد شوم.

بیانات در مراسم آغاز گردهمای ائمه جمعه ۱۳۷۳/۰۶/۲۱

این مرد به جای دیگری متصل است

مرحوم آیه‌الله طالقانی که هم روحانی و دارای معرفت و مقامات علمی و هم آدم سیاسی و مبارز و زندان رفته بود و از مبارزه هم اصلاً نمی‌ترسید، به من گفت «آن روز که امام مطرح کرد که شاه و حکومت سلطنتی باید برود، من تخطئه کردم و گفتم چه حرفها می‌زند! مگر می‌شود؟!» آن وقت که امام صریحاً این کلام را گفتند، مگر چندسال پیش از پیروزی انقلاب بود؟ یعنی تا همین اواخر، حتی مردی مثل مرحوم طالقانی بزرگوارِ مؤمنِ مبارزِ زندان رفته‌ی شلاق خورده‌ی شکنجه کشیده، می‌گفت «امکان ندارد!» بعد ایشان به من گفت - مضمون حرف ایشان این بود - که «این مرد، به جای دیگری متصل است و از جای دیگری حرف می‌زند!»

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۷۳/۰۶/۲۹

ملت نجیب و امام کریم

حال شما ببینید ملت ایران و انقلابیون، حق داشتند با عوامل امریکایی در این کشور چه کار کنند؟ کارهای زیادی می توانستند بکنند و اگر هم می کردند، کسی ملامتشان نمی کرد؛ چون شانزده سال با امریکاییها مبارزه کرده و کتک خورده بودند. هیچ کس نمی گفت چرا شما با امریکاییها این کار یا آن کار را کردید؟ در عین حال - درست توجه کنید! - بعد از آن که انقلاب پیروز شد، انقلاب و مسئولین و شخص امام بزرگوار، نسبت به امریکاییها حداکثر ارفاق را کردند. سفارتشان سر جای خودش محفوظ بود و این جا کاردار داشتند. اول سفیر داشتند؛ بعد کاردار داشتند.

در روزهای اول انقلاب - بیست و دو و بیست و سه بهمن - جوانان پرشور انقلابی، چند نفر از آنها را دستگیر کردند و به مدرسه ای که امام رضوان الله علیه، اول آن جا وارد شده بودند - یعنی مدرسه ی رفاه و مدرسه ی علوی - آوردند. بعد، امام برای دست اندرکاران خودشان پیغام فرستادند که مبادا کسی به اینها تعرض کند؛ هیچ کس به اینها تعرض نکند. آن وقت یکی یکی ولشان کردند، رفتند. اول از کشور رفتند؛ یعنی عده ای از آنها خارج شدند، اما سفارتشان در تهران مشغول کار و فعالیت بود. شما ببینید! رفتار این انقلاب و این ملت نجیب و آن امام کریم بزرگوار پر اغماض با امریکاییها در ایران این گونه بود.

بیانات در دیدار جمعی از دانش آموزان و دانشجویان ۱۳۷۳/۰۸/۱۱

بازجویی به خاطر طرح آیات مربوط به بنی اسرائیل

شما ببینید در کشورهای عربی، چه تعداد انسانهایی هستند که دلشان از قضایای مربوط به سازش با دشمن صهیونیستی خون است ولی نمی‌توانند چیزی بگویند. درست مثل دوران رژیم گذشته در این‌جا که ما نمی‌توانستیم علیه صهیونیستها مطلبی به زبان بیاوریم. دلهای ما آن روز خون بود، ولی نمی‌توانستیم چیزی بگوییم. بنده در همان سالها، یک وقت در جمع دانشجویان، به مناسبت تفسیر آیات مربوط به بنی اسرائیل - در اوایل سوره‌ی بقره - مطالبی گفته بودم. بعد، در یکی از بازداشتها زیر منگنه‌ی سؤال و بازجویی‌ام قرار دادند که شما اسم از اسرائیل آورده‌اید! آیات مربوط به بنی اسرائیل را مطرح کرده بودم؛ گفتند: چرا اسم از اسرائیل آورده‌اید؟! یعنی کسی که تفسیر قرآن هم می‌کرد، حق نداشت یک کلمه از بنی اسرائیل بگوید که مبدا به متحد آن رژیم خبیث و خائن - که آن زمان با اسرائیل روابط گرمی داشت - بر بخورد! امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی، وضعیت به همان‌گونه است.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۳/۰۹/۲۳

هیچ جنگ قدرتی بین مراجع وجود ندارد

بنده درباره‌ی یک حادثه در امریکا کتابی خواندم؛ یک کتاب کاملاً مستند و صحیح. این کتاب حقایق عجیب و تکان دهنده‌ای را بیان می‌کند که برای تصدی فلان پُست، چه گروه‌هایی و چگونه با هم جنگیدند. خیال می‌کنند این جا هم همان‌طوری است؛ مرجعیت هم همان‌طوری است. نه آقا، اشتباه کردید! هیچ جنگ قدرتی نیست؛ هیچ دعوایی نیست. در باب مرجعیت، کسانی هستند که با وجود شایستگی، یک کلمه از خودشان اسم نمی‌آورند تا سی، چهل سال می‌گذرد. بعد از این مدت به فکر آنها می‌افتند، پیششان می‌روند و اصرار می‌کنند؛ بعد از اصرار، رساله می‌دهند. ما مثل مرحوم آیه‌الله‌العظمی اراکی زیاد داریم. امروز در قم کسانی از همین عده هستند که شایسته‌ی مرجعیتند؛ اما اگر هزاران نفر بروند و بخواهند اینها را به میدان بکشانند، می‌گویند ما نمی‌آییم! بحمدالله چنین کسانی امروز هستند. کسانی هستند که خودشان را اعلی از همه می‌دانند، اما بر زبان هم جاری نمی‌کنند. غالباً مجتهدین خودشان را اعلی از دیگران می‌دانند - البته نمی‌گویم همه؛ غالباً این‌گونه‌اند - اما با وجود این‌که خود را اعلی از دیگران می‌دانند، حتی بر زبان جاری نمی‌کنند. اینها این‌گونه‌اند. حاضر نیستند خودشان را مطرح کنند. حاضر نیستند به میدان بیایند.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۳/۰۹/۲۳

هر چه اصرار کردند امام رساله نداد

بعد از رحلت مرحوم آیه‌الله‌العظمی بروجردی، همین امام بزرگواری که دیدید دنیایی را متوجه خود کرد و مشیت او آن چنان گنجایش داشت که می‌توانست بشریت را در مشیت بگیرد، رساله نداد و رفت در خانه نشست. هر چه اصرار کردند، رساله نداد. بنده خودم جزو کسانی بودم که به ایشان عرض کردم. ایشان آن وقت جواب نمی‌داد و فقط می‌فرمود: آقایان هستند. تا این‌که بالاخره یک عده رفتند و ایشان را وادار کردند. فتاوی ایشان معلوم بود؛ رساله‌ی ایشان را تنظیم کردند و بیرون دادند. از این قبیل فراوان است. امروز در گوشه و کنار حوزه‌ها کسانی از بزرگان هستند که سی یا بیست سال پیش، شایسته بودند که اسمشان آورده شود. اما نه خودشان اسم خودشان را آوردند و نه به آنهایی که می‌شناختند اجازه‌ی این کار را دادند.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۳/۰۹/۲۳

روزی که وظیفه رهبری را قبول کردم

آن روزی که در مجلس خبرگان، بعد از رحلت امام رضوان‌الله‌علیه - آن روزِ اوّل که بنده هم عضو مجلس خبرگان بودم - بحث کردند چه کسی را انتخاب کنیم و بالاخره اسم این بنده‌ی حقیر به میان آمد و اتفاق کردند بر این که این موجود حقیر ضعیف را به این منصب خطیر انتخاب کنند، من مخالفت کردم؛ مخالفت جدّی کردم. نه این که میخواستم تعارف کنم؛ نه. او خودش میدانند که در آن لحظات در دل من چه میگذشت. رفتم آن جا ایستادم و گفتم آقایان! صبر کنید، اجازه بدهید. اینها هم ضبط شده، موجود است. هم تصویرش هست، هم صدایش هست. شروع کردم به استدلال کردن که مرا برای این مقام انتخاب نکنید. گفتم نکنید؛ هر چه اصرار کردم، قبول نکردند. هر چه من استدلال کردم، آقایان، مجتهدین و فضایی که آن جا بودند، جواب دادند. من قاطع بودم که قبول نکنم؛ ولی بعد دیدم چاره‌ای نیست. چرا چاره‌ای نیست؟ زیرا به گفته‌ی افرادی که من به آنها اطمینان دارم، این «واجب» در من «متعین» شده است. یعنی اگر من این بار را برندارم، این بار بر زمین خواهد ماند. این جا بود که گفتم قبول میکنم. چرا؟ چون دیدم بار بر زمین میماند. برای این که بار بر زمین نماند، آن را برداشتم. اگر کس دیگری آن جا بود، یا من میشناختم که ممکن بود این بار را بردارد و دیگران هم او را قبول میکردند، یقیناً من قبول نمیکردم. بعد هم گفتم پروردگارا! توکل بر تو. خدا هم تا امروز کمک کرد. قبل از آن هم همین‌طور بود. من دو دوره به ریاست جمهوری انتخاب شدم و در هر دو دوره هم قبول نمیکردم. دوره‌ی اوّل - که تازه از بیمارستان آمده بودم - دوستان گفتند اگر تو قبول نکنی، این بار بر زمین میماند؛ کسی نیست. ناچار شدم. دوره‌ی دوم، خودِ امام به من فرمودند که بر تو متعین است. خدمت ایشان رفتم و گفتم: آقا؛ من قبول نمیکنم. من دیگر این دفعه به میدان نمی‌آیم. گفتند: بر شما متعین است. یعنی واجب، واجب کفایی نیست؛ متعیناً بر شما واجب است؛ واجب عینی است.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۳/۰۹/۲۳

نظر رهبر انقلاب درباره‌ی مرجعیت

عزیزانم! اگر واجب عینی باشد، من از زیر هیچ باری دوش خودم را خالی نمی‌کنم. در قضیه‌ی مرجعیت، موضوع این‌گونه نیست. بار بر زمین نمی‌ماند. این قضیه متوقف به فرد نیست. آری؛ آقایان فهرست دادند و اسم این حقیر را هم در آن فهرست آوردند. اما اگر از من سؤال می‌کردند، می‌گفتم این کار را نکنید. بدون اطلاع من این کار را کردند. بعد از آن‌که اعلامیه‌شان صادر شده بود، من خبردار شدم؛ و آلا نمی‌گذاشتم. حتی من به تلویزیون اطلاع دادم و گفتم اگر آقایان ناراضی نمی‌شوند، اعلامیه‌ی آنها را که می‌خوانید، اسم مرا نخوانید. بعد گفتند که نمی‌شود؛ تحریف اعلامیه است. آقایان نشسته‌اند، چند ساعت جلسه کرده‌اند؛ نمی‌شود. من اکنون به شما عرض می‌کنم: ملت عزیز! عزیزان من! آقایان محترم و بزرگانی که از گوشه و کنار گاهی به بنده پیغام می‌دهید که رساله بدهم! بار فعلی من بسیار سنگین است. بار رهبری نظام جمهوری اسلامی و مسؤولیتهای عظیم دنیایی، مثل بار چند مرجعیت است. این را شما بدانید. اگر چند مرجعیت را روی همدیگر بگذارند، ممکن است بارش به این سنگینی شود؛ ممکن است. فعلاً ضرورتی نیست. آری؛ اگر العیاذ باللّه وضع به جایی می‌رسید که می‌دیدم چاره‌ای نیست، می‌گفتم عیبی ندارد. من با همه‌ی ضعف و فقری که دارم، به فضل پروردگار، آن‌جا که ناچار باشم - یعنی ضروری باشد - برای برداشتن ده بار به این سنگینی هم حرفی ندارم که بردارم و روی دوش خودم بگذارم. اما فعلاً آن‌گونه نیست. فعلاً نیازی نیست. بحمدالله این همه مجتهدین هستند. من قم را اسم آوردم؛ غیر قم هم هستند. مجتهدینی هستند، افراد شایسته‌ای هستند. چه لزومی دارد حال که این بار سنگین را خدای متعال بر دوش نحیف این حقیر ضعیف گذاشته است، بار مرجعیت را هم رویش بگذارند؟ احتیاجی به این معنا نیست.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۳/۰۹/۲۳



وفات آیه‌الله العظمی شیخ محمدعلی اراکی

خواستند وانمود کنند ملت ایران از روحانیت زده شده است و علاقه‌ای به روحانیت ندارد. خواستند بگویند: در گذشته‌ها - در اوایل انقلاب و قبل از انقلاب - روحانی برای مردم بسیار عزیز بود، ولی امروز دیگر ملت ایران اعتنایی به روحانیون ندارد! این مطلب را هم می‌خواستند جا بیندازند. این سه مطلب. البته حرفهای دیگری هم می‌زدند که به مواردی از آن اشاره خواهم کرد. روز وفات آن بزرگوار [آیه‌الله العظمی شیخ محمدعلی اراکی]، تهران منقلب شد؛ ایران منقلب شد. ما خبرها را داشتیم. با این که جنازه در تهران بود، به هر شهر و دیاری که می‌رفتید، می‌دیدید مردم در مساجد و در مراکز عمده و در بقاع متبرکه اجتماع کرده‌اند. آن روز تهران حقیقتاً یک روز استثنایی را گذراند. تهرانیها که بودند و دیدند؛ دیگران هم از تلویزیون مشاهده کردند. البته من به شما عرض کنم که دوربین نمی‌تواند آن واقعیت را نشان دهد. واقعیت، بسیار عظیم بود. من جوانانی را دیدم که سنشان یک پنجم یا یک چهارم سن آن بزرگوار بود و مثل ابر بهار اشک می‌ریختند. شما جوانان برای چه گریه می‌کردید؟ چرا؟ چه علتی داشت؟ شما که آن پیرمرد صدوسه ساله را یکبار هم در عمرش ندیده بودید. اصلاً تا سه، چهار سال پیش که او را نمی‌شناختید. علما و بزرگان و حوزه‌ها می‌شناختند؛ شما که او را نمی‌شناختید. سه، چهار سال بود که آن بزرگوار را شناخته بودید. چرا آن‌طور گریه می‌کردید؟ چرا ایران آن‌طور منقلب بود؟ چرا زنان آن‌طور به سینه می‌کوبیدند و گریه می‌کردند؟ چرا مردهای بزرگ اشک می‌ریختند و در آن اجتماع عظیم می‌خواستند خود را به جنازه برسانند و موکبش را لمس کنند؟ چرا؟ علت چه بود و چیست؟ علت آن بود و این است که مردم ایران همچنان مقام والا و عظیمی را برای مرجعیت معتقدند. مردم ایران روحانیت را از ته دل دوست دارند. البته نه هر روحانی‌نمایی؛ روحانی واقعی و عالم دین را. نه آن روحانی‌نمایی را که دشمن می‌خواهد به‌جای

روحانی در میان مردم جا بزند. مردم از او متنفرند. اما مردم، روحانی واقعی را دوست دارند. مردم معتقدند که با اسلام می‌شود به دنیا و آخرت آباد رسید. از اسلام نیکی دیده‌اند. اسلام به آنها آزادی و عزت داده است. اسلام به این ملت، رهایی از دست ستمگران و دستگاههای فاسد را داده است.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۳/۰۹/۲۳

نقش گروه‌های پارتیزانی در انقلاب چه بود؟

تفاوت انقلاب ما با انقلاب‌های دیگر این بود که به وسیله یک گروه ویژه پارتیزانی به پیروزی نرسید. البته احزابی در ایران بودند که به اقدامات پارتیزانی و چریکی دست می‌زدند، اما اینها در حدود سالهای ۵۴ و ۵۵ به کلی فلج شده بودند. این موضوع را می‌توانید از کسانی که آن روز در میدان حضور داشتند، پرسید. ما این اوضاع را به چشم خود دیدیم. اما جوانانی که امروز از اوضاع آن زمان، مابشرتاً مطلع نیستند، از کسانی که در جریان وقایع بودند، پرسند. از سالهای ۵۴ و ۵۵ تا سال ۵۶، گروهها و گروهکهایی که در ایران آن روز، اقدام مسلحانه می‌کردند - چه آنهایی که تفکرات مارکسیستی داشتند و چه آنهایی که تفکراتشان التقاطی بود - تقریباً از میدان خارج شده بودند و کارشان منحصر به این شده بود که مثلاً در گوشه‌ای از کشور بمبی بگذارند و جایی منفجر شود، یا این که کسی را ترور کنند. همه اقداماتی که گروهها و گروهکها در ایران آن روز می‌کردند، در مقایسه با آنچه که امروز مثلاً در کشوری از کشورهای عربی صورت می‌گیرد - از کشوری اسم نمی‌آورم تا بعضی کسان دچار محذور نشوند - و اخبارش را می‌شنوید که مسلمانان در فلان کشور عربی با پلیس درگیرند و کارهایی می‌کنند، به اندازه یک دهم هم نبود!

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۳/۱۱/۱۴

همه به رهبری امام معترف بودند

در بین مردم، کسان زیادی بودند که به روحانیون کمک می‌کردند و به آنها مشورت می‌دادند. حتی در بعضی از شهرها، روحانیون را راهنمایی می‌کردند. اما عامه مردم و توده‌های میلیونی در سرتاسر کشور، چون می‌دیدند در رأس علمای بزرگ و روحانیون موجّه، امام بزرگوار قرار دارند، که هم مرجع تقلید و هم روحانی‌ای در سطح عالی دینی‌اند، به صحنه می‌آمدند. این انقلاب استثنایی، این گونه پدید آمد و به پیروزی رسید. به تعبیری دیگر، انقلاب ما به برکت حضور مردم شکل گرفت؛ مردمی که حضورشان در صحنه، ناشی از اعتقادات دینی بود.

در آن روزگار، همه سیاسیون - حتی گروههای پارتیزانی چپ؛ کمونیستها و التقاطیها که از زندانها یا بیرون زندانها با ما دوست و مرتبط بودند و با هم رفت و آمد داشتیم و ما با آنها جلسه می‌گذاشتیم - یک صدا اعتراف می‌کردند وضعیتی که در ایران پیش آمده است، جز به پیشوایی کسی مثل امام و جز با شعارهای دینی، ممکن نبود پیش آید.

بیانات در خطبه های نماز جمعه ۱۳۷۳/۱۱/۱۴

احساس عزت شخصیت‌های اسلامی به واسطه انقلاب

در آن سه، چهار سال اوّل انقلاب، وقتی رهبران مسلمان و شخصیت‌های اسلامی - از روشنفکر و شاعر و هنرمند گرفته تا سیاستمدار و عالم دینی - به ایران می‌آمدند، به مجرد این‌که چشمشان به امام، یا به آن حسینیه، یا به ما، یا به مسئولین کشور و یا به نماز جمعه می‌افتاد، از شوق، های‌های می‌گریستند و می‌گفتند: «شما با دنیای اسلام چه کردید!» احساس عزّت می‌کردند. البته هنوز هم وقتی شخصیت‌های مذکور به ایران می‌آیند، همین حرفها را می‌زنند و احساسشان همان احساس است.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۳/۱۱/۱۴

استقبال مردم بوسنی از مسئولین نظام

به یاد می‌آورم که سالها پیش - در زمان ریاست جمهوری خود - به یوگسلاوی رفته بودیم. من ضمن بازدید از آن کشور، گفتم: «می‌خواهیم از بوسنی هرزگوین هم دیدن کنیم.» مقدمات سفر به آنجا مهیا شد و به سارایوو رفتیم. یک روز به خیابانهای سارایوو رفتم و مردم که شنیده بودند رئیس جمهور اسلامی آمده است - چون رسانه‌های گروهی یوگسلاوی که ما مهمانشان بودیم، عکس و گزارش و تفصیلات ما را در بلگراد منتشر کرده بودند - گروه گروه جمع شده بودند و زن و مرد، تحت تأثیر شوق و روحیه اسلامی، اشک می‌ریختند و کف می‌زدند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۳/۱۱/۱۴

در مشهد، مردم شب و روز راهپیمایی می کردند

در سال ۵۶ عده‌ای از ما را به شهرهای مختلف کشور تبعید کردند که این تبعید، در اوایل یا اواسط پاییز ۵۷ به پایان رسید. بنده وقتی از تبعید به مشهد برگشتم، آنچه که در این شهر مقدّس دیدم، برایم غیر قابل باور بود. با این که ما در تبعید خبرها را می شنیدیم، اما واقعیتی که با آن مواجه شدیم، واقعیت عظیمی بود. در مشهد، مردم شب و روز راهپیمایی می کردند و آن راهپیماییها برایشان به صورت عادت درآمده بود. نه تنها مشهد، که همه جای کشور این گونه بود.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۳/۱۱/۱۴

جوانان نیروی هوایی در خیابان «ایران»



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای

آن روز که جوانان نیروی هوایی در خیابان «ایران» کارتهای شناسایی‌شان را بر سر دست گرفته بودند و به طرف بیت امام می‌رفتند، خود من شاهد و ناظر بودم.

از قبل از ورود به مقر امام بزرگوار تا وقتی که وارد شدند و آن طومار را خدمت امام آوردند و بقیه‌ی اموری که انجام دادند، یا آن نمایش عجیب، همه و همه کار آسانی نبود. در همان کار - رژه‌ی همافران - شاید صد شهید خوابیده بود. آری؛ احتمال داشت که نیمی از همان جمعیت، یا درصد مهمی از آن، به‌خاطر این اقدام، جان ببازند؛ اما هراس به دل راه ندادند و این کار را کردند.

این کار، یک حرکت رمزی و به اصطلاح نمادین و نشان دهنده‌ی حضور نیرو بود. معنایش این شد که ما این لباس و یراق و نشان و واکیسل و این ظواهر را برای خودش نمی‌خواهیم، بلکه اینها را برای حقیقت و هدفی می‌خواهیم و حاضریم در راه آن هدف جانمان را هم مایه بگذاریم. آنها عملاً هم نشان دادند «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا». در میانه‌ی راه متزلزل نشدند. این یک درس است. نیروی هوایی یک حقیقت واحد است.

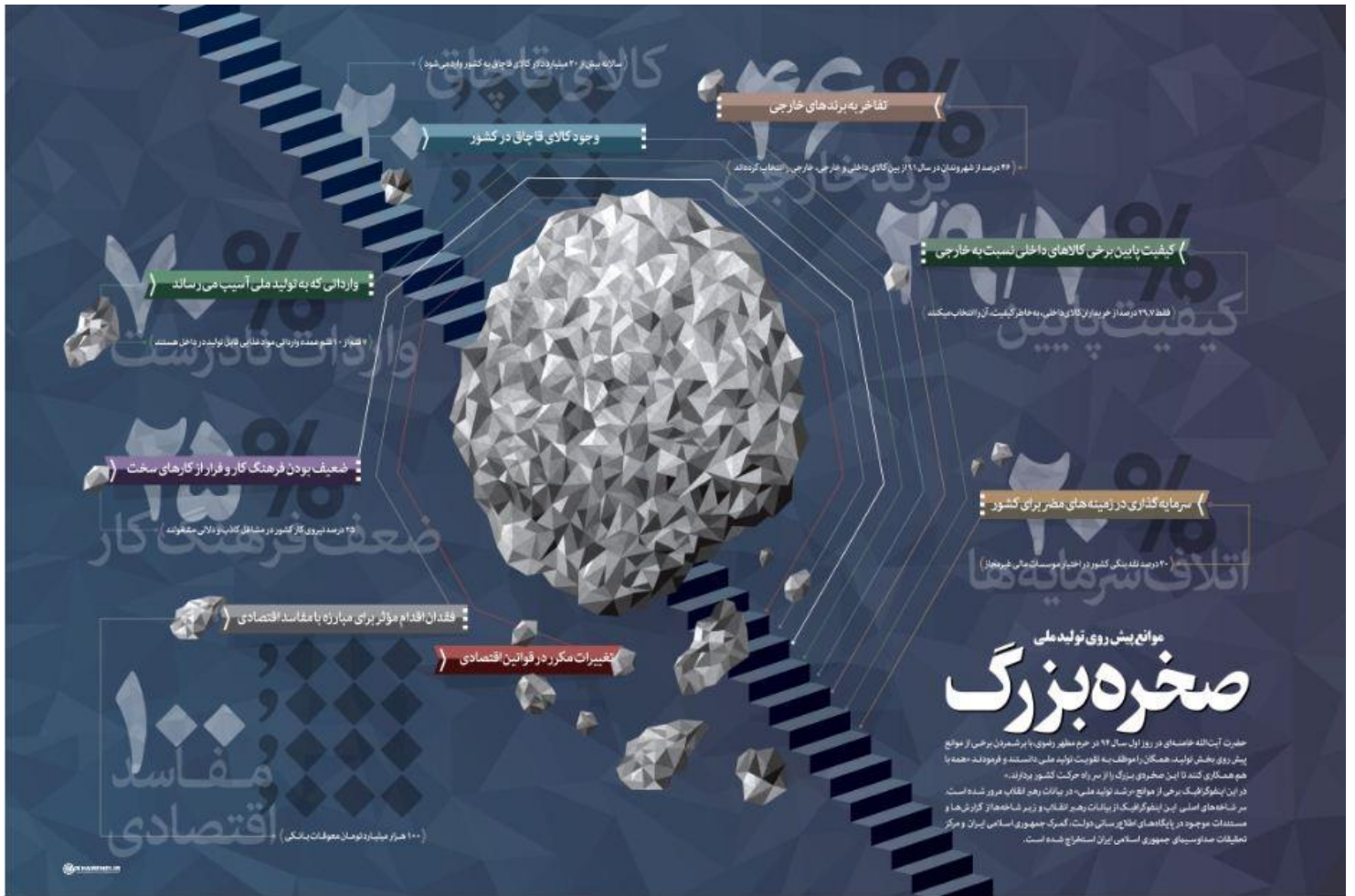
بیانات در دیدار پرسنل نیروی هوایی به مناسبت روز نیروی هوایی ۱۳۷۳/۱۱/۱۹

قطع انبوه درختان در تهران

من امروز از بعضی آقایان که در نمایشگاه گل و گیاه توضیح می‌دادند، راجع به اهمیت صنوبر، موادی که صنوبر می‌تواند برای ما به وجود بیاورد و کارهای تحقیقاتی که روی صنوبر انجام گرفته، مطالبی شنیدم. یادم آمد چندی پیش - شاید دو سه سال قبل - گزارشی به دستم رسید از فردی که شکایت کرده بود که در یک مجموعه عظیم در محلی نه چندان دور از تهران، چندین هزار درخت صنوبر را، چند نفر سرمایه‌خواه - نباید گفت سرمایه‌دار یا سرمایه‌گذار؛ سرمایه‌خواه - قطع کرده‌اند برای این که در آن مکان یک مجموعه ساختمانی بسازند و فلان قیمت بفروشند! این گونه بی‌اعتناییها به گیاه، به درخت، به باغ و به عوامل طبیعی حیات و وجود، برای کشور ضایعه آفرین است.

بیانات پس از بازدید از مؤسسه‌ی تحقیقات جنگل‌ها و مراتع ۱۳۷۳/۱۲/۱۴

خاطرات سال ۱۳۷۴



نگاه حکیمانه به حوادث ناگوار

اگر چه ما در هر آن در معرض تصرف اراده‌ی الهی هستیم، اما این حوادث تلخ و گزنده که روی ما اثر تلخ و ناخوشایندی می‌گذارد، باید متوجهمان کند که ما الان در معرض اراده‌ی الهی قرار گرفته‌ایم و خدای متعال خواسته است با این حادثه، ما را در یک صحنه و عرصه‌ی جدید قرار دهد که اسمش «امتحان الهی» است. اگر انسان با این دید با حوادث برخورد کند، من خیال می‌کنم حتی تلخی حوادث هم کم خواهد شد. چون هر چه که اتفاق می‌افتد، مانند مرگها، پیش آمدنی است. هیچ کس نیست که بتواند خودش را از مرگ نجات دهد.

حاج احمد آقا رحمه‌الله علیه، نقل می‌کردند که در یکی از قضایا و حوادث مهم کشور در زمان امام رضوان‌الله‌علیه، من وقتی ماجرا را به امام خبر دادم، منتظر بودم که ایشان مثلاً تکانی بخورند. اما ایشان تأملی کردند و گفتند: «تقارب آجال شده». خوب؛ این حرف خیلی درست و حکیمانه‌ای است. بالاخره «آجال» برای همه پیش می‌آید. مگر کسی هست که بتواند از این دروازه عبور نکند؟! همه - اعم از خوبها، بدها، جوان و پیر - عبور می‌کنند. عبور کسی از این دروازه، جای تعجب ندارد.

در دیدار اعضای بیت حضرت امام (رضوان الله علیه) ۱۳۷۴/۰۱/۱۴

ارتش برای شخص شاه بود!

ارتش صحنه و میدانی بود که اسلام و کفر در آن دست به گریبان شدند و اسلام کفر را بر زمین زد و بر آن پیروز شد. تفصیل این ماجرا زیاد است و من فقط می‌خواهم اشاره‌ای بکنم. چون این، یک فصل مهم از تاریخ انقلاب اسلامی است. شما می‌دانید که همیشه سعیِ قدرتهای ظالم و خودخواه و مستکبر این است که نیروهای زنده و با نشاط در جامعه را در خدمت خود بگیرند، نه در خدمت مصالح و منافع ملی. این، خاصیت استکبار است. در ایران، سلاطین و سلسله‌های پادشاهی در دوره‌های اخیر، می‌خواستند از ارتش به عنوان یک منبع قدرتمند ملی استفاده اختصاصی کنند. لذا، شما می‌دیدید و خود من هم در یکی از پادگانهای تهران، در اوایل انقلاب، دیدم شعاری که آن بالا زده بودند این بود «ارتش برای شخص شاه است، نه برای ملت و مرزها و آرمانهای ملی.» حالا نمی‌گوییم برای اسلام؛ که آنها به اسلام عقیده‌ای نداشتند. این قدر هم تواضع نمی‌کردند که بگویند «ارتش متعلق به آرمانهای ملی و دفاع از حدود این آرمانها و هدفهاست.» بلکه می‌گفتند که «ارتش مال ماست، برای ماست و در خدمت ماست.»

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش ۱۳۷۴/۰۱/۳۰

ارتشید شاه در مدرسه‌ی رفاه!

از اوّل انقلاب، دستگاههای جاسوسی دشمن، با پشتوانه پولی دولتهایشان، با تبلیغاتشان، با رادیوهایشان، با تماسهای مخفی و با رابطهایی که از گذشته داشتند، کار وسیعی را در مجموعه ارتش شروع کردند...

من بعضی از این وسوسه‌ها و تلاشهایی را که دشمن کرده است به شما عرض می‌کنم: اوّلین کارشان این بود که سعی کردند عناصر وفادار به خود را در مراکز حسّاس ارتش، مهره چینی کنند و بگذارند. در اوّل انقلاب، انسان وقتی به صحنه ارتش نگاه می‌کرد، فرماندهان نیروها در آن چند روز اوّل، کسانی بودند که انسان تعجّب می‌کرد. من یادم نمی‌رود که در همین مدرسه رفاه ایستاده بودیم؛ یک وقت دیدیم ارتشبدی با یال و کوپال وارد شد. گفتیم «ایشان کیست؟» گفتند، فرمانده فلان نیروست! تعجّب کردیم. البته بعد از اندک مدّتی، خیانت او بر دستگاههای قضایی آشکار شد و با او برخورد لازمی که باید می‌کردند، کردند.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش ۱۳۷۴/۰۱/۳۰

خواستند دستگاهِ مستشاریِ نظامیِ امریکا را در ایران نگهدارند

در اوایل انقلاب، سعی کردند دستگاهِ مستشاریِ نظامیِ امریکا را در ایران نگهدارند. شاید این حرف برای شما خیلی عجیب و تازه باشد - واقعاً هم عجیب است - اما از آن عجیبیهایی است که اتفاق افتاد. چند ماه بعد از انقلاب - شاید حدود یک سال - دستگاهِ مستشاریِ ارتش امریکا، در یکی از نیروهای سه‌گانه ارتش، دم و دستگاه خود را داشت. البته مرکز اصلی‌شان که در محلّ ستاد مشترک بود، از بین رفته بود و خودشان فرار کرده بودند؛ اما عناصر اطلاعاتی‌شان را در آن‌جا نگهداشته بودند تا سنگر را حفظ کنند.

اگر انسان اسم افرادی را بیاورد که در شورای عالی دفاع آن روز - که یک شورای عالی دفاع تماشایی بود - عضو بودند، شما برادرانِ امروز تعجب می‌کنید که چطور در اوّل انقلاب، چنین آدمهایی در آن مرکز حسّاس حضور داشتند. ولی ما در شورای عالی دیدیم. حضور بنده هم در آن شورای عالی، در واقع غیررسمی بود. یعنی آن عناصر مایل نبودند ما را ببینند. ما هم به شکل انقلابی و با روشهای مخصوص زمان اوّل انقلاب به آن جلسه می‌رفتیم. می‌دیدیم لایحه‌ای آورده‌اند، مصوبه‌ای را می‌خواهند از شورای عالی دفاع بگذرانند که بر اساس آن، اسم مستشاری سابق امریکا در ایران فلان اسم شود. چند اسم پیشنهاد کردند که شورای عالی دفاع ایران رسماً تصویب کند که اسم مستشاری این است. یعنی در حقیقت، وجود مستشاری را امضا کنند. ما آن‌جا فهمیدیم که مستشارها هنوز در ایرانند. گفتیم: «این آقایان این‌جا چه می‌کنند؟ اوّل اصل وجودشان را ثابت کنید تا بعد به اسمشان برسیم!» مرحوم چمران عزیز هم در آن جلسه بود. او هم کمک کرد و تصویب کردیم که اینها باید هر چه زودتر از ایران بروند.

آنها تا این حد وقاحت و جرأت به خرج می‌دادند که عناصر مستشاری امریکایی را در داخل ارتش جمهوری اسلامی نگهدارند. این هم یکی از بلاها بود که به فضل الهی از سر ارتش گذشت.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش ۱۳۷۴/۰۱/۳۰

حاضر نشدند پیام امام را چاپ کنند

آنها از حرفهای ما می‌ترسند. در فضای عالم، به حتی یکی از حرفهای درست و حسابی مسؤولین نظام جمهوری اسلامی، اجازه پخش نمی‌دهند و آن را در مطبوعات معروف عالم درج و نشر نمی‌کنند؛ چون می‌ترسند. من یک وقت عرض کردم که فرزند عزیز درگذشته امام بزرگوار، به فکر افتادند تا پیام حجّ امام بزرگوار را با پرداختن بهای زیادی، در مطبوعات یکی از کشورهای غربی چاپ کنند. اما آنها حاضر نشدند چاپ کنند. آنها با این‌که بنده پولند و پول برایشان دین و ایمان و ناموس و غیرت و همه چیز است، حاضر نشدند درج کنند. چون حواس دستگاههای اطلاعاتی‌شان جمع بود که پیام امام، مثل بمب در آن‌جا منفجر می‌شد. آنها با حرفهای ما مخالفند و از حرفهای ما می‌ترسند.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش ۱۳۷۴/۰۱/۳۰

ارتش توطئه کودتا را خنثی کرد

بعد از مدتی که از این قضایا گذشت، ماجرای کودتای پایگاه شهید نوژه را ترتیب دادند و برنامه‌ریزی کردند. این هم از طرف همان دستگاههای جاسوسی دشمن، برای فتح ارتش بود. آنها می‌خواستند یا موفق شوند - که این هدف اولشان بود - و با این توفیق، با دست ارتشی که عناصر نفوذی‌شان در آن بود، به انقلاب خاتمه دهند و یا اگر موفق نشدند، بین مردم و ارتش و بین انقلاب و ارتش فاصله بیندازند.

توطئه‌ی خطرناکی بود. اما این توطئه هم به وسیله ارتش‌ها خنثی شد. شاید ملت ایران نداند آن کسانی که موجب شدند توطئه‌ی کودتای بسیار خطرناک پایگاه شهید نوژه خنثی شود، خود جوانان ارتشی بودند که آمدند به ما اطلاع دادند. یک خلبان جوان در نیمه‌ی شب آمد و در خانه‌ی ما را زد و با اصرار زیاد ما را وادار کرد که حرفش را گوش کنیم. حرفش این بود که این کودتا در ظرف بیست و چهار ساعت آینده انجام می‌گیرد. بعد هم عناصر دنبال کننده‌ی این قضیه - نظامیان و ارتش‌های متدین آن پایگاه - بیشترین نقش را در خنثی کردن آن کودتا داشتند. آن کسی که در این صحنه از ارتش دفاع کرد، خود ارتش بود. خود ارتش نگذاشت که این چنگال دشمن به او وصل شود و توطئه‌ی خود را در ارتش پیاده کند. آن جوان خلبان هم، بعدها جانباز شد.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش ۱۳۷۳/۰۱/۳۰

نماز شب، کنار تانک

شب، در بازدید از یک یگان زرهی، پهلوی تانک، نظامی‌ای را دیدم که ایستاده بود و نماز شب می‌خواند. مردم ما شاید بسیاری از اینها را ندانند؛ اما ما با چشم خودمان دیده‌ایم. این‌گونه بود که ارتش توانست خود را در مقابل این حوادث نگهدارد. این‌گونه بود که امام، با آن صراحتی که داشت، نسبت به ارتش اظهار علاقه و محبت می‌کرد.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش ۱۳۷۴/۰۱/۳۰

«مرا با این جوانان بفرستید بروم»

یک شب یک افسر از لشکر ۹۲ زرهی اهواز، با التماس پیش من آمد که «من با شما دو کلمه حرف دارم.» من فکر کردم می‌خواهد بگوید مرخصی‌ای به من بدهید؛ مثلاً بروم چند روزی زن و بچه‌ام را ببینم. واقعاً چنین چیزی به ذهنم آمد. بالاخره پیش من آمد و گریه کرد، که «من از شما خواهش می‌کنم مرا با گروههای چریکی که شبها با آر.پی.جی و سلاح انفرادی بیرون می‌روند - برای این که دشمن را که در حدود پانزده کیلومتری شهر اهواز در زمین فرو رفته بود، بزنند - بفرستید بروم، یا مرا با خودتان ببرید.» چون آنها نیروهای منظم بودند، باید با نظم و قاعده حرکت می‌کردند. جوانانی که آزاد بودند، شبانه دسته بندی می‌شدند و می‌رفتند. او نیز افسر ارشدی بود. گریه می‌کرد که «مرا با این جوانان بفرستید بروم و من هم کارم را انجام دهم.»

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش ۱۳۷۴/۰۱/۳۰

گعده طلبگی با شهید مطهری

یک روز از این جلسات شورای انقلاب می‌آمدیم بیرون - آن جلسات هفت هشت ساعته آن اوایل کار - همان طور از یک خانه‌ای - به نظرم هم نمی‌دانم کجا بودیم - می‌آمدیم، یک صفی بودند، پنج شش نفری می‌آمدیم بیرون، ایشان قبل از من، برگشت گفت یک گعده‌ای درست کن فلانی، خفه شدیم! این جوری بود. یعنی واقعاًها. من هم توی آن مجموعه، اگر بنا بود با کسی گعده‌یی به معنای آخوندیش درست کنم و داشته باشیم جز با آقای مطهری با کس دیگری نبود. یعنی واقعاًها هر وقت با ایشان دو به دو - اتفاق افتاده بود فراوان - دو نفری توی اتاق ایشان در تهران یا منزل ما در مشهد یک ساعت، دو ساعت نشسته بودیم، صحبت، همه جور صحبتی بین ما رواج داشت. از خاطره گرفته - ایشان هم می‌دانید، خاطره و داستان و قصه و فلان خیلی زیاد، یک صندوقچه‌ای بود از این گونه چیزها - بنده هم بی‌ورود نبودم توی این چیزها. من هم خیلی از این چیزها توی ذهنم هست. این قدر بحث می‌کردیم. بحث علمی می‌شد، بحث اعتقادی می‌شد، بحث سیاسی می‌شد. یعنی واقعاً یک به هم بستگی‌ای وجود داشت.

بیانات در دیدار خانواده آیت‌الله مطهری ۱۳۷۴/۰۲/۱۱

زمانی که سیم‌خاردار هم ممنوع بود

من شاید یک وقت دیگر هم این را گفته باشم: برادران و خواهران! تعجب می‌کنید اگر بدانید که مسئولین ما، سیم‌خاردار خریده بودند؛ می‌خواستند از کشور شوروی عبور دهند و بیاورند؛ اما شوروی نمی‌گذاشت! سیم‌خاردار دیگر چیست؟! چه وسیله‌ای، دفاعی‌تر از سیم‌خاردار؟! از خودش هم نخریده بودند که مثلاً بگویند «نمی‌فروشم.» بلکه از جای دیگر خریده بودند. شما ببینید با جمهوری اسلامی چه کردند! گلوله آر. پی. جی. دم دستی کم اهمیت را به ما نمی‌فروختند. اصلاً کسی باور می‌کند؟! خوب؛ این جمهوری اسلامی، همان کشوری است که در آن وقت این محدودیتها را داشت. می‌دانید نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که به فضل پروردگار و به حول و قوه الهی، جوانان مؤمن این مملکت، به گوشه انبارها و کارگاهها رفتند؛ درها را روی خودشان بستند و مشغول کار شدند. ما امروز برخی از پیچیده‌ترین ابزارهای جنگی را که دشمن به عقلش هم خطور نخواهد کرد، خودمان در داخل تهیه می‌کنیم.

بیانات در دیدار معلمان و کارگران ۱۳۷۴/۰۲/۱۳

کتابخوانی؛ یک عادت خانوادگی

من این را می‌خواهم عرض کنم. که در منزل خود من، همه افراد، بدون استثنا، هرشب در حال مطالعه خوابشان می‌برد. خود من هم همین‌طورم. نه این‌که حالا وسط مطالعه خوابم بی‌برد. مطالعه می‌کنم؛ تا خوابم می‌آید، کتاب را می‌گذارم و می‌خوابم. همه افراد خانه ما، وقتی می‌خواهند بخوابند حتماً یک کتاب کنار دستشان است. من فکر می‌کنم که همه خانواده‌های ایرانی باید این‌گونه باشند.

مصاحبه پس از بازدید از نمایشگاه کتاب ۱۳۷۴/۰۲/۲۶

موضع حاج احمد آقا بعد از رحلت امام

حاج احمد آقا در برهه‌ی بعد از رحلت امام، یکی از بهترین مواضعی را که ممکن است کسی مثل ایشان داشته باشد، در دفاع از اصول و موازین انقلاب و آن چهره‌ی حقیقی خطّ امام اتخاذ کرده بودند. ایشان واقعاً از جان و دل از آن مواضع و از جمله از رهبری، دفاع می‌کردند. دفاع بسیار جانانه‌ای که ایشان چه از اساس و اصل رهبری و چه از شخص حقیر می‌کردند، در بعضی از روحیه‌هایی که ممکن بود به گونه‌ی دیگری فکر کنند یا احساس دیگری داشته باشند، تأثیرات زیادی داشت. به‌هرحال، موضع بعد از رحلت امام که ایشان اتخاذ کرده بودند، بسیار موضع ارزشمندی بود. من معتقدم یکی از بهترین فصول زندگی ایشان، عندالله، همین فصل اخیر است که ایشان واقعاً راه خدا، راه حق و راه صحیح را متقرباً الی‌الله برگزیده بودند. با این‌که یقیناً توقّعات گوناگونی از ایشان بود؛ همان‌گونه که وسوسه‌هایی هم بود. آدم می‌بیند در اطراف بعضی از افراد، وسوسه‌هایی می‌شود. یقیناً در اطراف ایشان هم وسوسه‌هایی وجود داشت. در این شکی نیست. لکن ایشان قرص و محکم ایستاده بودند و همان اصولی را که مورد نظر شریف امام رضوان‌الله‌علیه بود، با قاطعیت تمام ابراز می‌کردند.

بیانات در گفتگو با نوه حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۷۴/۰۳/۱۱

آشنایی با حاج احمد آقا

ابتدا که من ایشان را دیدم، حدود سال چهل و یک بود که ما به منزل امام در قم، زیاد رفت و آمد می‌کردیم. ایشان ظاهراً در آن ایام به دبیرستان می‌رفتند. من ایشان را می‌دیدم که با دوچرخه از در اندرونی بیت رفت و آمد می‌کردند. البته ما از در بیرونی رفت و آمد می‌کردیم. من اوّل ایشان را نمی‌شناختم. بعد گفتند آقازاده‌ی امامند. بعد از آن دیگر ایشان را ندیدم. در جریانات سال چهل و دو، من هیچ از ایشان یادم نیست و خبر ندارم که چه می‌کردند و کجا بودند. تا این‌که گمان می‌کنم در سال چهل و چهار یا چهل و پنج شنیدم ایشان طلبه‌ی خوبی شده‌اند و بسیار جدّی مشغول تحصیلند. گفته می‌شد که امام در آن ایام به ایشان فرموده‌اند که اگر شما می‌خواهی به دانشگاه بروی، هزینه‌هایت به عهده خودت است؛ اما اگر طلبه بشوی من شهریه‌ای به تو می‌دهم. یعنی امام به این وسیله تشویق می‌کردند که ایشان به سمت طلبگی بروند. بعدها کم‌کم آشنایی ما با ایشان بیشتر و از نزدیک شد. من حتّی یک بار به منزل ایشان در قم رفتم که آن روزها در کوچه‌ای، عمود بر خیابان بیمارستان و موازی با صفائیه واقع شده بود. نام آن کوچه را نمی‌دانم؛ ولی بالای شهر قم محسوب می‌شد و جای خوبی بود.

زمانی که ایشان تازه ازدواج کرده بودند، من در سفری از مشهد به قم آمده بودم و گفتم بروم فرزند امام را ببینم. به دیدار ایشان رفتم و از نزدیک با هم آشنا شدیم. این، اوایل آشنایی ماست. بعداً که ایشان به نجف رفتند و از نجف به قم برگشتند، یک بار ایشان را گرفتند و به زندان انداختند. وقتی از زندان آزاد شدند. - اتفاقاً من در تهران بودم- برای دیدنشان به منزل مرحوم آقای ثقفی رفتم. ایشان در آن‌جا وارد بودند و جماعتی هم از دوستان آمده بودند.

بعد ایشان در بعضی از کارها -مثل کارهای مربوط به مبارزه- با ما ارتباط پیدا کردند. مثلاً چند مورد از اعلامیه‌هایی که از نجف آمده بود، ایشان لای جلد کتاب جاسازی و صحافی می‌کردند و برای من به مشهد می‌فرستادند. بنابراین، ارتباط ایشان با ما، هم در زمینه‌های مربوط به مبارزه و هم در بعضی زمینه‌های روشنفکری بود. مثلاً ایشان برای چاپ کتاب «روشنفکران» آل احمد که تازه درآمده بود و دستگاه نمی‌گذاشت چاپ شود، اقدام کردند. این‌که در این زمینه با چه اشخاصی در ارتباط بودند، درست یادم نیست. بعد ایشان برای این‌که از جهات گوناگون اطمینان پیدا کنند، یک نسخه برای من فرستادند و من نظراتی دادم. به‌هرحال، ارتباطاتی از این نوع داشتیم، تا وقتی که زمان پیروزی انقلاب شد. سوابق آشنایی ما با ایشان اینهاست. بیانات در گفتگو با نوه حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۷۴/۰۳/۱۱

آیا نقل قول حاج احمد آقا از امام(ره) صحیح بود؟

در یک مورد، نظری از قول امام برای من نقل شد. من، هم تعجب کردم که چطور امام این نظر را باید بدهند و هم آن را قبول نداشتم؛ ولی هم حاج احمد آقا و هم آقای هاشمی بر آن نظر مُصَرِّر بودند و چون به عنوان نظر امام نقل شده بود، جلسه‌ای برگزار کردیم که تصمیم‌گیری کنیم. امر بسیار مهمی بود. من گفتم باید خدمت امام برویم و ببینیم ایشان چه می‌گویند. چون احتمال دادم شاید بعضی از حواشی و واقعیات را امام درست ندانند. خدمت امام رفتیم و آن‌جا بعد از آن‌که حرفها مطرح شد، من دیدم امام به همان نظری که بنده داشتم گرایش پیدا کردند. در آن لحظه فوری این مطلب به ذهن رسید که پس چگونه حاج احمد آقا از امام چیز دیگری نقل کردند؟ حاج احمد آقا ملتفت شدند که این‌جا، جای توجه به چنین گمانی است. فوری جلو همه‌ی ما با امام روبه‌رو کردند و گفتند: آقا! من صبح پیش شما آمدم، شما این‌گونه نگفتید؟ آن‌وقت جزئیات را گفتند. امام تأملی کردند و گفتند: بله؛ همین‌گونه است. یعنی معلوم شد که حاج احمد آقا در معرض این بودند که گاهی در تبدل نظر با رأی امام متبدل شوند.

بیانات در گفتگو با نوه حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۷۴/۰۳/۱۱

قوت قلب امام

به یاد دارم که امام دو مرتبه گفتند: احمد برای من اعزّ اشخاص است. آقای هاشمی نیز این مطلب را همان وقت در خطبه‌های نماز جمعه نقل کردند؛ چون اتفاقاً هر دو دفعه با هم بودیم که این حرف را از امام شنیدیم. بار اوّل در سال پنجاه و هشت، به مناسبت جریانی که پسر یکی از آقایان، مشکل عاطفی برای پدرش درست کرده بود، امام سخنی به این مضمون گفتند که هر چند من احمد آقا را بسیار دوست دارم، اما چنانچه او را بگیرند یا بکشند، در باطنِ قلبم متأثر نمی‌شوم یا تکان نمی‌خورم. حرف عجیبی بود که قوت قلب امام را نشان می‌داد.

بیانات در گفتگو با نوه حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۷۴/۰۳/۱۱

امام(ره) تلقین پذیر نبودند

در جلساتی که بنده، آقای هاشمی، آقای موسوی اردبیلی، حاج احمد آقا و آقای مهندس موسوی مشترکاً خدمت امام بودیم - البته آقای مهندس موسوی در همه‌ی جلسات، حضور نداشت. بعضی از جلسات امام خودشان می‌گفتند که ایشان بیاید. ایشان در جلساتی که مطالب محدودتری بود، حضور نداشت - مکرراً اتفاق می‌افتاد که ما نظری داشتیم و امام، نظر شریف دیگری داشتند. ما نظرم‌ان را می‌گفتیم، ایشان قبول نمی‌کردند و بالاخره هرچه ایشان دستور می‌دادند، همان بود. این حالت برای حاج احمد آقا مکرراً پیش آمد. می‌خواهم عرض کنم نباید تصور شود که ایشان چیزی را به امام تلقین می‌کردند. امام آدم تلقین‌پذیری نبودند. لکن حاج احمد آقا نظرات قوی و روشنی را در مسائل گوناگون به امام ارائه می‌کردند و امام هم در موارد متعددی از آن نظرات استفاده می‌نمودند.

بیانات در مصاحبه نوه‌ی دختری حضرت امام(رحمة‌الله‌علیه) ۱۳۷۴/۰۳/۱۱

هوش و تجربه حاج احمد آقا

جلسه‌ای که ایشان به عنوان عضو شرکت می‌کردند، جلسه‌ی رؤسای سه قوه بود. جلسه‌ی مذکور سیار بود. البته اوائل، هر هفته در دفتر بنده تشکیل می‌شد؛ بعد برای تنوع و این‌که جلسه حالت خشک پیدا نکند، بنا گذاشتیم سیار باشد. هر چند هفته یک شب هم به منزل حاج احمد آقا می‌رفتیم. در آن شب ما این اقبال را داشتیم که خدمت امام هم می‌رسیدیم. همان شبی که منزل حاج احمد آقا می‌رفتیم، امام هم می‌آمدند. حتی آن‌وقتی که ایشان کسالت داشتند و حال نداشتند، آن‌جا آمدند، چند دقیقه‌ای نشستند و رفتند. یعنی آمدن ایشان به یک رسم تبدیل شده بود. در آن جلسه ما درباره‌ی مهمترین موضوعات کشور تبادل نظر می‌کردیم. مطالب مهم بعضی از جلسات آن شورا را من یادداشت می‌کردم. علت هم این بود که گاهی تصمیم‌گیری می‌کردیم، چون کسی یادداشت نمی‌کرد، بعد اختلاف پیدا می‌شد. برای این‌که دقیق باشد، من بنا گذاشتم که یادداشت کنم. اگر کسی به آن یادداشتها - که البته بسیار کم است - مراجعه کند، می‌فهمد چقدر آن جلسه مهم بوده است. در آن‌جا حاج احمد آقا به عنوان یک عنصر خوشفکر و باهوش و باتجربه، انصافاً خیلی به درد ما می‌خوردند. وقتی در مسائل مختلف، بخصوص مسائل جهانی بحث می‌شد، ذهنشان باز بود و نظرشان در بین نظرها خوب و پخته می‌نمود و در پیش بردن جلسه‌ی ما تأثیر داشت.

بیانات در گفتگو با نوه حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۷۴/۰۳/۱۱

شاه نباید رادیو برلین گوش کند!

من نقلی را از یکی از وابستگان به رژیم محمدرضا عرض می‌کنم؛ شما ببینید این وابستگی در چه حدی پست‌کننده و ذلت‌آوری بوده است! در اوایل رفتن رضاخان که هنوز تکلیف سلطنت در ایران درست معلوم نشده بود، سفیر انگلیس در تهران به کسی که از طرف محمدرضا به او مراجعه کرده بود که تکلیف خودش را بداند، می‌گوید که چون بر طبق اطلاعات ما، محمدرضا به رادیو برلین گوش می‌کند و پیشرفتهای آلمان را روی نقشه پی می‌گیرد، پس مورد اعتماد ما نیست. آن شخص، خبر را به محمدرضا می‌دهد. او هم گوش کردن به رادیو برلین را ترک می‌کند و کنار می‌گذارد! آن وقت سفیر انگلیس می‌گوید: «حالا دیگر عیبی ندارد؛ می‌شود او را به سلطنت انتخاب کرد.»

بیانات در حرم امام رحمه الله ۱۳۷۴/۰۳/۱۴

خاطره حضور در باشگاه ورزشی جوانان

زمان طلبگی ما، باشگاهی در نزدیک مدرسه‌ی نواب بود - به نام باشگاه جوانان - پدر ما هم مخالف بود که ما باشگاه برویم؛ اما دکتر بدلیلی گفته بود که فلانی باید ورزش کند. پدرم اجازه داد که من باشگاه بروم. بنده به باشگاه جوانان می‌رفتم. وقتی می‌خواستم وارد باشگاه بشوم، این طرف و آن طرف را نگاه می‌کردم، بینم طلبه‌ها مرا نبینند! متأسفانه نزدیک مدرسه‌ی نواب هم بود، هر دفعه می‌خواستیم برویم، طلبه‌ای از این طرف، یا از آن طرف می‌آمد! بالاخره یکی می‌دید.



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای

بیانات دیدار با طلاب حوزه علمیه مشهد، ۱۳۷۴/۰۴/۲۲

خانه‌ی پدر رئیس جمهور

در دوران ریاست جمهوری که مرحوم پدر و مادرم در منزل خودشان زندگی می‌کردند، هیچ وقت به ذهن هیچ کس -نه به ذهن آنها، و نه به ذهن ما- خطور نمی‌کرد که حالا مثلاً چون ما رئیس جمهور هستیم، دستی بر این خانه بکشیم و آن را تعمیر بکنیم. حتی هنگامی که یکی از همسایه‌های ما در این جا ساختمان بلندی ایجاد کرده بود که بر این حیاط مشرف بود و مادر ما هم نمی‌توانست دیگر بدون چادر در حیاط راه برود، بعضی از دوستان گفتند خوب است شما بگویید این کار را نکنند؛ ما پیغام دادیم، دیدیم که گوش نکردند!

ما راه قانونی هم نداشتیم؛ یعنی آن قدر داعی و انگیزه پیدا نشد که به آن همسایه فشار بیاورند که خانه‌ات را مثلاً یک متر کوتاه‌تر درست کن. این از آن چیزهایی است که در یک نظام و در یک کشور، برای همه مایه خشنودی و دلگرمی است. مقامات دنیوی و امکانات مادی موجب نمی‌شود که اشخاص وضع شخصی خودشان را با وضع عمومی اشتباه بگیرند و فکر کنند که باید در رفاه بیشتری زندگی کنند.

بیانات در بازدید از منزل پدری در مشهد به تاریخ ۱۳۷۴/۰۵/۱۷

حَتّی گلوله آر.پی.جی را هم باید می خریدیم

به این همه ایمان و صفا و اخلاصی که در جبهه‌های جنگ خرج شد، نگاه کنید! به آن همه ابتکار و ذوقی که برای خود کافی کردن نیروهای مسلح مصرف شد تا پیش دیگران دست دراز نکنیم، توجّه کنید! در سال پنجاه و نه ما حتّی گلوله آر.پی.جی را هم باید می خریدیم، ولی به ما نمی فروختند! پنج هزار آر.پی.جی وارد اهواز شد؛ مثل این که همه دنیا را به کسانی که آن جا بودند، دادند! امروز همین ملت، همین جوانان، همین استعدادها، همین پاسداران و همین ارتش، قدم در میدانهایی گذاشته‌اند که اگر دشمن بشنود، باور هم نخواهد کرد.

بیانات در دیدار فرماندهان سپاه ۱۳۷۴/۰۶/۲۹

مجاهدتهای ارتش

در بین شما کسانی هستند که من آنها را می‌شناسم و سالها در میدان جنگ دیده‌ام و زحمات و بی‌خوابیها و تلاشها و عرق ریختنها و تن به مرگ دادنها و از دشمن نترسیدنها و گریه‌های نیمه شبشان را از نزدیک مشاهده کرده‌ام. بارها نقل کرده‌ام که در زمان جنگ وقتی در داخل یگانهای نیروی زمینی حرکت می‌کردم، افراد را در چند کیلومتری دشمن زیر آتش شدید می‌دیدم که اگر کسی آن مناظر را ندیده باشد، سخت است که چنین صحنه‌هایی را باور کند.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش ۱۳۷۴/۰۷/۰۵

کار برای خدا خستگی ندارد

رهبر این امت و انقلاب، مردی بودند که در هشتاد سالگی سخت‌ترین کارهای دنیا را به دوش گرفتند. روزی که امام وارد ایران شدند، تقریباً هشتاد ساله بودند. نگفتند من پیر و یا خسته‌ام. در یکی از روزهای سال پنجاه و نه که از اهواز به تهران آمده بودم، خدمت ایشان رسیدم و صحبت‌های گله‌آمیزی را درباره‌ی موضوعی مطرح کردم. ایشان به من گفتند که افراد مورد نظرشان را برای تشکیل جلسه خبر کنم. جلسه، وسط روز و بدون سابقه تشکیل شد و پیرمرد جوان دل و پر نشاط و نیرومند، جلسه را بدون اظهار خستگی اداره فرمود. کار که برای خدا باشد، خستگی ندارد و زمان بردار نیست. یک وقت یکی از روسیاهبانی که به غلط وارد صفوف اهل ایمان شده بود، چیزی گفت که امام در پاسخ او فرمودند: «اگر شما نمی‌خواهید انجام دهید، کنار بروید؛ من خودم کارها را انجام می‌دهم و بارها را بر دوش می‌گیرم!» باور نمی‌کردند امام این گونه جوانانه وارد میدان شوند.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش ۱۳۷۴/۰۷/۰۵

به امام بگویند پسر فدای شما

شنیده نشد که خانواده‌ی شهیدی بی‌تابی و ناشکری کند. البته گریه کردن ایرادی ندارد؛ اما ناشکری نکردند. برای خدا دادند و این، آن چیزی است که مردان بزرگ عالم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. زمانی من به مازندران آمدم. در یکی از شهرهای مازندران، بعد از سخنرانی، وقتی می‌خواستم سوار اتومبیل شوم، دیدم خانمی به اطرافیان اصرار می‌ورزد که با من صحبت کند. گفتم که بگذارند بیاید. خانم جلو آمد و گفت: پسر من در دست بعثیها اسیر بود. همین چند روز قبل به من خبر دادند که او زیر شکنجه کشته شده است. شما که به تهران رفتید، از قول من به امام سلام برسانید و بگویند: پسر من فدای شما؛ من ناراحت نیستم.

این جمله را در همین مازندران - در بابل یا ساری، یادم نیست - خانمی به من گفت. وقتی در تهران مطلب را به امام گفتم، آن مرد با عظمت و با ابهت و آن کوه صبر و حلم، چنان در هم و منقلب شد که تعجب کردم!

بیانات در حسینیه‌ی «عاشقان کربلا» در ساری ۱۳۷۴/۰۷/۲۲

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

امام بزرگوار ما در اوایل انقلاب درباره روحانیت و لزوم وجود آن و حمله به کسانی که می‌خواستند ریشه روحانیت را بزنند، صحبت کردند. در اثنای صحبت، مطلبی با این مضمون افزودند: در میان روحانیت کسانی هستند که ظلم است اسم روحانی بر آنها بگذاریم. بعد این مصراع را خواندند: «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد».

بیانات در جمع دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۳۷۴/۰۸/۱۰

درس و بحث دور از چشم رضاخان

من خود از امام شنیدم که می‌گفتند: «در قم، ما صبح زود از مدرسه یا خانه بیرون می‌آمدیم و به باغهای سالاریه می‌رفتیم که در آن زمان یک فرسخ تا شهر فاصله داشت. در آنجا زیر درختها مشغول درس و بحث و مطالعه می‌شدیم. هنگام غروب وقتی که هوا تاریک می‌شد برمی‌گشتیم که مأمورین رضاخان ما را نبینند!» این‌طور درس خواندند. این قدم اول بود.

بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۳۷۴/۰۸/۱۰

«من در باطن قلبم هم متزلزل نخواهم شد»

در همین قم، اوایل انقلاب، به مناسبتی ما خدمت ایشان رسیده بودیم. صحبتی شد و ایشان درباره سید احمد آقا مطلبی را فرمودند که درست و دقیق، یادم نیست. اما مضمون آن این بود که «اگر این احمد را بگیرند یا شکنجه کنند و یا بکشند، من در باطن قلبم هم متزلزل نخواهم شد. نه این که بخواهم خودم را نگهدارم؛ تظاهر و تصبر کنم.» این، تعبیر ایشان بود.

بیانات در دیدار روحانیون ۱۳۷۴/۰۹/۱۶

دنیای غرب به دنبال شیخ انصاری هاست

من یک بار در صحبتی این را گفتم که یکی از فضیله‌های برجسته‌ی زمان ما که به‌طور کامل با فرهنگ جدید آشنا بود و چند زبان می‌دانست و سالها در دانشگاه‌های مختلف دنیا تدریس کرده یا تعلیم گرفته بود، پس از سفری که برای یک فرصت مطالعاتی به اروپا رفته و بازگشته بود، نوشته یا گفته بود که امروز ذهنیت دنیای غرب، دیگر دنبال این زرق و برقها نیست؛ بلکه به دنبال «شیخ انصاری» ها و «آخوند ملاصدرا» هاست! و این دیگر حرف من طلبه نیست. امروز این انسانهای معنوی هستند که از زیر انبار تهمت‌ها می‌درخشند و مردمی را که در تاریکی مادیّت دست و پا می‌زنند، به خود جذب می‌کنند.

بیانات در دیدار روحانیون ۱۳۷۴/۰۹/۱۶

سرمایه‌ی جوانی امام

مرحوم آقای حاج میرزا جواد آقای تهرانی که از علمای بسیار مؤمن، زاهد و خالص بود و در مشهد، بسیاری ایشان را می‌شناختند، نزدیک سی سال پیش از این، به بنده گفت: «من در جوانی برای تحصیل به قم رفتم و آن زمان، امام را در حرم مطهر دیدم. نمی‌شناختم ایشان کیست. دیدم که یک سید طلبه‌ی جوان و نورانی در حرم ایستاده، تحت الحنک را انداخته، نماز می‌خواند و اشک می‌ریزد و تضرع می‌کند.» حاج میرزا جواد آقای تهرانی می‌گفت: «من او را نشناختم، مجذوبش شدم و از بعضی پرسیدم این آقای نورانی کیست؟ گفتند این آقا روح‌الله خمینی است. وقتی آقا روح‌الله، در دوره‌ی جوانی، آن سرمایه و ذخیره را پدید می‌آورند، آن وقت در سن هشتاد سالگی، امام و بنیانگذار حکومت جمهوری اسلامی می‌شوند.»

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون ۱۳۷۴/۰۹/۱۶

اشک شوق در یوگسلاوی

چند سال پیش به شهر سارایوو و بعضی مناطق یوگسلاوی سابق رفتم و مسلمانان را از نزدیک مشاهده کردم. ظاهر زندگی آنها، صد در صد غیر اسلامی، اما انگیزه‌هایشان اسلامی بود. آن روز، هنوز حکومت کمونیستی بر سر کار بود؛ اما وقتی می‌دیدند رئیس جمهور یک کشور اسلامی به آنجا آمده است، چون مسلمان بودند، در خیابانها می‌ایستادند و اشک شوق می‌ریختند. در مسجدشان جمع شده بودند و به همراهان ما که می‌رسیدند، لباس مردان یا چادر زنان هیأت ایرانی را می‌بوسیدند. این، انگیزه است.

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون ۱۳۷۴/۰۹/۱۶

«عقیده به امام زمان را از دل مردم بیرون بیاورید!»

در همین کشور خود ما، یکی از بزرگان علما و روحانیون محترمی که امروز بحمدالله در میان ما هستند و برکات وجود ایشان باز هم شامل حال مردم می‌شود، برای من نقل می‌کردند که در اوایل روی کار آمدن رژیم منحوس و فاسد و وابسته پهلوی، آن کودتاگر بی‌سوادِ فاقدِ هر گونه معرفت و معنویت [رضاخان]، یکی از آخوندهای وابسته به دربار را صدا کرد و از او پرسید این قضیه امام زمان چیست که چنین مشکلاتی برای ما درست کرده است؟! آن آخوند هم بر طبق دل و میل او، جوابی می‌گوید و آن قلدر هم مأموریت می‌دهد که بروید مسأله را حل و تمام کنید و این اعتقاد را از دل مردم بیرون بیاورید! او می‌گوید: این کار آسان نیست و خیلی مشکلات دارد و باید کمک کم‌کم و با مقدمات شروع کنیم. البته آن مقدمات به فضل پروردگار و با هشیاری علمای ربّانی و آگاهان این کشور، در آن دوران ناکام ماند و نتوانستند آن نقشه شوم را عملی کنند.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۷۴/۱۰/۱۷

وقت نکرده بودند آسفالت را عوض کنند!

بنده در زمان مسئولیت قبلی خودم - ریاست جمهوری - به کشوری سفر کردم که هم بزرگ است و جمعیت زیادی دارد و هم انقلابی در آن به وقوع پیوسته بود. روزی که بنده به آن کشور - که نمی‌خواهم اسمش را بیاورم - رفتم، نوزده سال از انقلابشان گذشته بود.

در حال حرکت از فرودگاه به طرف محلی که برای ما در نظر گرفته بودند، رئیس جمهور آن کشور، کنار من در اتومبیل نشسته بود و راجع به بعضی از امور صحبت می‌کردیم. من دیدم بعضی خیابانها را بسته‌اند و کارگران کار می‌کنند. گفتم: «مثل این‌که مشغول کارهایی هستید؟» گفت: «بله؛ ما تا امسال فرصت نکرده بودیم آسفالت خیابانهای پایتخت را که در انقلاب خراب شده بود، ترمیم کنیم. امسال فرصتی به دست آمده است و آسفالت خیابانها را بعد از نوزده سال، ترمیم می‌کنیم!»

بینید؛ این کارآیی انقلابهاست. انقلابهایی که ما دیده‌ایم همگی هم‌شان صرف نگه داشتن خودشان می‌شد. نه یک انتخابات درست، نه یک سازندگی‌ای در کشور و نه بنای تازه‌ای. آن انقلابهایی که بسیار پیشرفته بودند، برنامه‌های پنج ساله و چند ساله اعلام می‌کردند؛ اما صوری بود و در باطن تقریباً چیزی نداشت. غالباً هم این انقلابها یکی پس از دیگری به دلیل کم‌کاریها، ناتوانیها و عیوب دیگرشان، شکست خوردند؛ چه کمونیستها و چه غیرکمونیستها که به‌رحال چپ بودند. آری؛ نوزده سال از انقلابشان گذشته بود، تازه به فکر افتاده بودند که پولی هم خرج ترمیم خیابانهای پایتخت کنند!

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۴/۱۱/۲۰

از این انقلاب تا آن انقلاب

بنده، باز در همان دوران [ریاست جمهوری]، به کشور دیگری رفتم که قبلاً مستعمره پرتغالیها بود. آنجا هم ظاهراً هشت، نه سال از انقلابشان می‌گذشت. رئیس‌جمهور آن کشور هم یکی از شخصیت‌های معروف آن منطقه به‌شمار می‌رفت که البته اکنون از دنیا رفته است. در حال عبور از خیابانها، به‌نظرم رسید که مغازه‌ها خالی است. بعد، اعضای هیأت ما که خیابانها را گشته بودند، آمدند و گفتند در مغازه‌ها اصلاً جنسی نیست! چند قلم جنس، آن هم به مقدار کم و کوچینی وجود دارد. با گذشت هشت، نه سال از انقلاب، هنوز مردم در نهایت عسرت زندگی می‌کردند. البته، در محاصره اقتصادی بودند؛ دشمنانی به آنها هجوم می‌آوردند و مثل دیگر انقلابها، عرصه را بر آنها تنگ کرده بودند. یک شب هم که برای ما مهمانی دادند، من دیدم آن آقا - که مردمش در گرسنگی به سر می‌بردند و مغازه‌های پایتختش خالی از جنس بود - با آن ملت و کشور و انقلاب، رفتاری مثل رفتار حکام قبل از خودش داشت؛ همان حکامی که علیه‌شان انقلاب کرده بود. رفتار او تداعی‌کننده رفتار همان سردار پرتغالی بود که در آنجا حکومت می‌کرده است؛ همان رفتار، همان تبختر و همان حالت کبریایی! برای ما تعجب‌آور بود. آن روز بنده رئیس‌جمهور بودم. یک طلبه بودم، زندگی ما هم زندگی طلبگی بود. بالاتر از ما هم امام بزرگوار قرار داشت که زندگی‌اش مظهر صفا و سادگی بود و آن‌طور زندگی می‌کرد. ملت هم با آن عشق و علاقه، امام را واقعاً دوست می‌داشتند و حاضر بودند حتی جانهایشان را در راه او بدهند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۴/۱۱/۲۰

خاطرات سال ۱۳۷۵

دولت تروریستها

«تروریسم دولتی» یکی از کلیدواژه‌های پریسامد در بیانات رهبر انقلاب در باره رژیم صهیونیستی در ۲۵ سال گذشته بوده است. در مجموعه تصویری «دولت تروریستها» برخی از مصادیق بارز جنایات این دولت جعلی مرور شده است



200 BRADS KILLED,
STRONGHOLD TAKEN
Irgun and Stern Groups Unite
to Win Deir Yasin—Kastel
Is Recaptured by Haganah
New York Times, 1948

۱۹۴۸ میلادی

فلسطین اشغال، قدس

۱۳۷۵
۹۱/۶/۹

کشتار دیر یاسین

KHAMENEI.IR

مطبوعات دوره مشروطه

اگر به مجموعه روزنامه‌های دوره مشروطه و اندکی قبل از مشروطه نگاه کنید، در آنها مطالب بسیار خوبی به چشم می‌خورد.

هوشمندی و زیرکی در ارائه مطالب، از دیگر ویژگیهای مطبوعات آن روزگار است. نمونه دیگری در ذهن من هست که در یکی از همان مطبوعات عهد مشروطیت دیدم. مربوط به زمانی است که «علی خان امین‌الدوله»، از صدارت برکنار و به رشت رفته و خانه نشین شده بود. ظاهراً شایعاتی علیه امین‌الدوله بوده است. به هر حال، مخالفینش بر سر کار بودند. قضیه از این قرار بوده که امین‌الدوله برای - به گمانم - روزنامه «پرورش» نامه‌ای می‌نویسد و از خودش دفاع می‌کند. البته پای آن نامه، امضای خودش را نمی‌گذارد و به عنوان فردی ناشناس، آن را ارسال می‌کند. اهل قلم می‌دانند که قلم امین‌الدوله، قلمی پخته و قوی و در عین حال قابل شناختن است. او شاید از این حیث، بهتر از همه رجال عهد قاجار باشد.

باری؛ سردبیر آن روزنامه، قلم امین‌الدوله را می‌شناسد و می‌فهمد که نوشتن نامه، کار خود امین‌الدوله است. لذا، پاسخی به تناسب این شناسایی به نامه مذکور می‌دهد. پاسخ سردبیر روزنامه، به نظر من به قدری جالب و هشیارانه و آمیخته با زیرکی است که انسان شگفت‌زده می‌شود.

بیانات در دیدار مدیران و مسئولان مطبوعات کشور ۱۳۷۵/۰۲/۱۳

تعجب می‌کردیم یک رئیس جمهور، آن‌طور زندگی کند!

به یاد دارم در زمان رژیم سابق، رئیس جمهوری در هند از دنیا رفته بود. - می‌دانید که در هند، رئیس جمهور کاره‌ای نیست. به عنوان مقامی تشریفاتی حضور دارد؛ و اصلاً روی او حساب نمی‌کنند. - آن رئیس جمهور، آدم با سواد بود. روزنامه‌های ما در آن زمان راجع به وی نوشتند که در ساختمانی ساده با چهار، پنج اتاق زندگی می‌کرد و امور شخصی‌اش را خودش انجام می‌داد. واقعاً در آن روزگار تعجب می‌کردیم که یک رئیس جمهور، آن‌طور زندگی کند!

بیانات در دیدار مدیران و مسئولان مطبوعات کشور ۱۳۷۵/۰۲/۱۳

از چادر مبارزه تا قصر حاکم پرتغالی

بدانید که امروز در دنیا هیچ رئیس جمهوری مثل آقای هاشمی، چنین ساده و بی تشریفات زندگی نمی کند. بنده در دوران ریاست جمهوری خود، بارها به کشورهایی که به اصطلاح کشورهای انقلابی بودند، مسافرت کردم. در فلان کشور، رئیس جمهوری که تا دیروز در چادر زندگی می کرده است - به طوری که خودش یا وزیر خارجه اش می گفت، با تفنگ معمولی، هشت سال زیر چادر زندگی می کرده اند - در قصر امروزش که از ما در آن پذیرایی می نمود، چنان تشریفات و جبروتی حاکم بود و چنان تقلید و عکسبرداری دقیقی از حاکم پرتغالی که قبل از وی در آن کشور زندگی و حکومت می کرد، کرده بود که انسان در شگفت می ماند! مسئولین کشورهای دیگر، این طور زندگی می کنند!

بیانات در دیدار مدیران و مسئولان مطبوعات کشور ۱۳۷۵/۰۲/۱۳

مطالعه چند جلد کتاب قطور در اتوبوس!

من توقعم این است که مردم ما کتابخوانی را جدی بگیرند. البته جمعی از مردم جدی می‌گیرند؛ اما همه این طور نیستند. من می‌خواهم خواهشی از مردم بکنم و آن این است: کسانی که وقتی ضایع شونده‌ای دارند؛ مثلاً به اتوبوس یا تاکسی سوار می‌شوند، یا سوار وسیله‌ی نقلیه‌ی خودشان هستند و دیگری ماشین را می‌راند، یا در جاهایی مثل مطب پزشک در حال انتظار به سر می‌برند و به‌هرحال اوقاتی را در حال انتظار به بی‌کاری می‌گذرانند، در تمام این ساعات، کتاب بخوانند. کتاب در کیف یا جیب خود داشته باشند و در اتوبوس که نشستند، کتاب را باز کنند و بخوانند. وقتی هم به مقصد رسیدند، نشانه‌ای لای کتاب بگذارند و باز در فرصت یا فرصتهای بعدی آن را باز کنند و از همان جا بخوانند.

بنده خودم چند جلد قطور از یک عنوان کتاب را در اتوبوس خواندم! البته قضیه مربوط به قبل از انقلاب است که چند روزی برای انجام کاری از مشهد به تهران آمده بودم. بنا به دلایلی نمی‌خواهم اسم کتاب را بگویم. وضعیت و فضای اتوبوسهای آن روزگار برای ما خیلی آزار دهنده بود و نمی‌توانستیم تحمل کنیم. دلم می‌خواست سرم پایین باشد و خواندن کتاب در چنین وضعیتی بهترین کار بود. ساعتی را که به این حالت می‌گذراندم احساس نمی‌کردم ضایع می‌شود. آن وقتها تقریباً یک ساعت طول می‌کشید تا آدم با اتوبوس از جایی به جای دیگر می‌رفت. بعضی وقتها این جابجایی کمتر یا بیشتر هم طول می‌کشید. به‌هرحال چنین یک ساعتهایی را احساس نمی‌کردم که ضایع می‌شود؛ چون کتاب می‌خواندم.

مصاحبه در پایان بازدید از نهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران - ۱۳۷۵/۰۲/۲۲

انگار نه انگار سوسیالیست هستند!

بنده در زمان مسئولیت دولتی خود، در مسافرت‌هایی که به کشورهای کمونیستی کردم، وضع فقیر و غنی‌شان را از نزدیک دیدم. در طبقات پایین جامعه، مردم نان برای خوردن نداشتند. اما در رأس حکومت‌هایشان، چنان جاه و جلال و فرعونیت و امپراتوری‌ای به وجود آمده بود، که شانه به شانه سرمایه‌داریِ بزرگِ جهانی می‌سایید! انگار نه انگار که به گفته خودشان «سوسیالیست» هستند!

بیانات در دیدار روحانیون و مبلغان ۱۳۷۵/۰۲/۲۶

پای امام نلرزید

روزی به امام گفتند: «اگر شما این نهضت را ادامه دهید، حوزه‌ی علمیه‌ی قم را تعطیل خواهند کرد.» این‌جا صحبتِ جان نبود که امام بگوید: «جان مرا بگیرند. اهمیت ندارد.» خیلی کسان حاضرند از جانشان بگذرند؛ اما وقتی بگویند «با این اقدام شما ممکن است حوزه‌ی علمیه‌ی قم تعطیل شود.» پای همه می‌لرزد. اما امام نلرزید؛ راه را عوض نکرد و پیش رفت. روزی به امام گفتند: «اگر این راه را ادامه دهید، ممکن است همه‌ی علمای بزرگ و مراجع را علیه شما بشورانند و تحریک کنند.» یعنی اختلاف در عالم اسلام پیش آید. پای خیلی کسان، این‌جا می‌لرزد. اما پای امام نلرزید و راه را ادامه داد تا به نقطه‌ی پیروزی انقلاب رسید. بارها به امام گفته شد: «شما ملت ایران را به ایستادگی در مقابل رژیم پهلوی تشویق می‌کنید. جواب خونهایی را که بر زمین می‌ریزد چه کسی می‌دهد؟» یعنی در مقابل امام رضوان‌الله علیه، خونها را - خونهای جوانان را - قرار دادند. یکی از علمای بزرگ، در سال ۴۲ یا ۴۳، به خود بنده این مطلب را گفت. گفت: «در پانزده خرداد که ایشان - یعنی امام - این حرکت را کردند، خیلی کسان کشته شدند که بهترین جوانان ما بودند. جواب اینها را چه کسی خواهد داد؟» این طرز فکرها بود. این طرز فکرها فشار می‌آورد و ممکن بود هر کسی را از ادامه‌ی حرکت منصرف کند. اما امام، استقامت ورزید. عظمت روح او و عظمت بصیرتی که بر او حاکم بود، در این جاها دیده می‌شد.

بیانات در اجتماع زائران مرقد امام خمینی (ره) ۱۳۷۵/۰۳/۱۴

این سه صلوات، مبارزه است!

در دوران پیش از پیروزی انقلاب، بنده در ایرانشهر تبعید بودم. در یکی از شهرهای هم‌جوار، چند نفر آشنا داشتیم که یکی از آنها راننده بود، یکی شغل آزاد داشت و بالاخره، اهل فرهنگ و معرفت، به معنای خاص کلمه نبودند. به حسب ظاهر، به آنها عامی اطلاق می‌شد. با این حال جزو خواص بودند. آنها مرتب برای دیدن ما به ایرانشهر می‌آمدند و از قضایای مذاکرات خود با روحانی شهرشان می‌گفتند. روحانی شهرشان هم آدم خوبی بود؛ متنها جزو عوام بود.

ملاحظه می‌کنید! راننده‌ی کمپرسی جزو خواص، ولی روحانی و پیش‌نماز محترم جزو عوام! مثلاً آن روحانی می‌گفت: «چرا وقتی اسم پیغمبر می‌آید یک صلوات می‌فرستید، ولی اسم «آقا» که می‌آید، سه صلوات می‌فرستید؟!» نمی‌فهمید. راننده به او جواب می‌داد: روزی که دیگر مبارزه‌ای نداشته باشیم؛ اسلام بر همه جا فائق شود؛ انقلاب پیروز شود؛ ما نه تنها سه صلوات، که یک صلوات هم نمی‌فرستیم! امروز این سه صلوات، مبارزه است! راننده می‌فهمید، روحانی نمی‌فهمید!

این را مثال زدم تا بدانید خواص که می‌گوییم، معنایش صاحب لباس خاصی نیست. ممکن است مرد باشد، ممکن است زن باشد. ممکن است تحصیل کرده باشد، ممکن است تحصیل نکرده باشد. ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است فقیر باشد. ممکن است انسانی باشد که در دستگاه‌های دولتی خدمت می‌کند، ممکن است جزو مخالفین دستگاه‌های دولتی طاغوت باشد.

بیانات در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) - ۱۳۷۵/۰۳/۲۰

اگر امام آن تصمیم را نمی‌گرفت

در عصرِ روزِ هجدهم بهمن ماهِ سال ۵۷، در تهران حکومت نظامی اعلام شد. امام به مردم فرمود: «به خیابانها بریزید.» اگر امام در آن لحظه چنین تصمیمی نمی‌گرفت، امروز محمدرضا در این مملکت بر سرِ کار بود. یعنی اگر با حکومت نظامی ظاهر می‌شدند، و مردم در خانه‌هایشان می‌ماندند، اوّل امام و ساکنان مدرسه‌ی «رفاه» و بعد اهالی بقیه‌ی مناطق را قتل عام و نابود می‌کردند. پانصد هزار نفر را در تهران می‌کشتند و قضیه تمام می‌شد. چنان که در اندونزی یک میلیون نفر را کشتند و تمام شد.

بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) ۱۳۷۵/۰۳/۲۰

آثار ایستادگی امام در حفظ ایران

خدا می‌داند که اگر در جنگ، فرد محکمی به استقامت امام نبود، حداقل یکی، دو استان این مملکت رفته بود. این تو بمیری، از آن تو بمیریهای قدیم نبود. این، چیز خیلی خطرناکی بود. حالا بر می‌دارند می‌نویسند که امام بعد از فتح خرمشهر گفتند: جنگ، تعطیل! غلطهای بی‌خودی، حرفهای دروغ، تهمت‌های بی‌وجه! ما در آن جا، خودمان حاضر و ناظر بودیم. در این سالهای متمادی، کسی هم از ما دروغ نشنیده است. آدمهایی که نبودند، یا همان وقت هم مطرود امام بودند، حالا حرف می‌زنند و چیزهایی را بی‌خودی به امام نسبت می‌دهند. بعد از فتح خرمشهر، امام فرمودند که لب تمام طول مرزها بایستید و یک صف دفاعی تشکیل دهید و داخل مرزها نروید. نگفتند جنگ را تمام کنید. گفتند: با حالت تدافعی مطلق، لب مرزها بایستید. نیروهای نظامی، وقتی که هنوز اعلام صلح و آتش بس نشده بود، رفتند گفتند: نمی‌شود لب مرز ایستاد. طرف مقابل، هنوز ادعای جنگیدن با ما دارد. لب مرز ایستادن، نیروهای ما را هضم خواهد کرد و از بین خواهد برد. ما مجبوریم که تحرک داشته باشیم. این مطلب را نظامیها به امام گفتند؛ ما هم نگفتیم. نظامیهای متخصص خبره، پیش امام آمدند و جلوی ما، به ایشان گفتند این طوری است و نمی‌شود. امام فرمودند: خیلی خوب؛ حالا که این طور است، پس لب مرز باشید و حملات محدود بکنید. رفتند در قرارگاه نشستند، استراتژی بسیار خوب و موفق‌تری برای حمله‌های حول و حوش مرز ریختند و دیگر به اعماق نمی‌رفتند. کی امام گفتند جنگ را تمام کنید؟! امام همان وقتی هم که در سال ۶۷ جنگ را تمام کردند، بعد از آن موقعی بود که بعضی از مسئولان با ایشان رفتند بحث کردند، صحبت کردند، حرف زدند، اصرار کردند. ایشان همان موقع هم حاضر نبودند جنگ را تمام کنند. روحیه‌ی امام، یک روحیه‌ی محکم تسلیم ناپذیر بود و همین بود که ایران و ملت و انقلاب را نجات داد. هم کسانی که انقلاب را قبول دارند، باید شکرگزار امام باشند و هم کسانی که با انقلاب دشمنند، اما ایران و این مرزها را قبول دارند، باید خاک پای امام را توتیای چشمشان کنند و خودشان را وامدار امام بدانند. امام موجب شد که ایران بماند و تجزیه نشود. اگر این استقامت امام نبود، مگر قضیه این طوری بود؟

در جمع مسئولان وزارت خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۵/۰۵/۱۶

کوهپیمایی‌های یک هفته‌ای در جوانی

من کوهنوردی را از جوانی دوست می‌داشتم و از همان ایام به کوه می‌رفتم. البته نمی‌توان به این کار، کوهنوردی فنی اطلاق کرد. این در واقع، نوعی کوه‌پیمایی است. در زمان جوانی به ارتفاعات می‌رفتم و گاهی اتفاق افتاده بود که سه، چهار روز - بلکه تقریباً یک هفته - شب و روز در کوهستان حرکت می‌کردیم.

مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما هنگام کوهپیمایی ۱۳۷۵/۰۶/۰۲

وزرا مطلقاً فعالیت اقتصادی نکنند

به نظر من، آقایان وزرا و مسئولان بالای کشور بخصوص، اگر بخواهند از این دغدغه‌های گوناگون، خودشان را خلاص کنند و این خدمت بزرگ و خالص و خوبی را که ارائه می‌دهند، بی هیچ دغدغه و اشکال، در نامه عمل خودشان ثبت کنند و برای این کشور، ان‌شاءالله مستدام بدارند، راهش این است که در فعالیتها و تلاشهای اقتصادی شخصی و گروهی، مطلقاً وارد نشوند. شما که بحمدالله به کم قانع شدید. یک وقت، آقای هاشمی، شخصی را برای وزارت دعوت کرده بودند که بیاید برای بخشی، مسئولیتی پیدا کند. پیش ایشان آمده بود و گفته بود که من اگر بیایم وزیر شوم، زندگیم لنگ می‌ماند؛ ولی حالا زندگیم می‌گردد! یادم نیست حالا ایشان قبول کردند و مثلاً گفتند چیزی اضافه می‌دهیم، یا قبول نکردند. قاعدتاً این طور است که اگر کسانی با تخصصهای خوب، در بخشهای دیگر کشور بروند کار کنند، البته ممکن است زندگیشان بهتر هم بشود. زندگيهای راحت‌تر و درآمدی بیشتری خواهند داشت. طبعاً وزارت، این طور نیست. بر حسب قاعده، یک مقدار سطح برخورداریها و تنعمها را، از دیگر بخشها کمتر خواهد کرد. به این مقدار، بسازید. این را تحمل کنید و بسازید. به فکر نباشید که زندگی خودتان را تأمین کنید. البته می‌دانم بحمدالله به فکر نیستید؛ ولی حالا آنچه که ما به شما می‌گوییم، در واقع برای همه مدیران و مسئولان بخشهای گوناگون در سطوح مختلف، حجیت دارد و باید رعایت کنند. مدیران کشور، به فکر نباشند که آینده خودشان را تأمین کنند. همه چیز، به دست خداست.

بیانات در دیدار هیأت دولت ۱۳۷۵/۰۶/۰۸

آرزوهای تحقق یافته

من یادم است که اوایلِ بعد از جنگ، که در جلسات بازسازی، با مسؤولان کشور می‌نشستیم - آن وقت آقای رئیس جمهور محترم، رئیس مجلس بودند و بعضی از مسؤولان دیگر هم بودند - جزو آرزوهای ما، یکی همین بود که چندین سد ساخته شود، یک مقدار راه ساخته شود، تعدادی کارخانه‌های اساسی در زمینه پتروشیمی، در زمینه فولاد و ... به وجود آوریم. اینها واقعاً جزو آرزوهایی بود که روی کاغذ می‌آوردیم و برای آن تلاش و کار می‌کردیم. امروز، بحمدالله آن آرزوها تحقق پیدا کرده و این کارها شده است.

بیانات در دیدار رئیس جمهور و هیأت وزیران ۱۳۷۵/۰۶/۰۸

دست قدرت خدا در هدایت کارها

بدون استمداد از خدا، یک گوشه‌ی کار، عیب خواهد کرد. بدون تردید، چنین است. تاریخ گذشته و معاصر، حتی یک استثنا هم ندارد که فرض کنیم کسی از خدا استمداد نکرده باشد، از خدا کمک نخواستہ باشد و یا به قوانین الهی و طبیعی اعتنا نکرده باشد، درعین حال، زندگی او به کمال خوبی گذشته باشد. نه در فرد و نه در جامعه، چنین چیزی متصور و امکان‌پذیر نیست. این که می‌گوییم «از خدا بخواهیم»، به این معنا نیست که باید قواعد طبیعی را که انسان با خرد خود پیدا می‌کند، ندیده بگیریم؛ نه. برای رسیدن به مقصود، دو کار لازم است: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا» اولاً اراده‌ی آخرت. انسان باید دنبال آخرت باشد. یعنی همان ارتباط با خدا. ثانیاً «سعی لها سعیها». تلاش هم باید بکند.

من در جریان خدمت امام رفته بودم و ایشان در بستر بیماری بودند. در سال ۶۵ یا ۶۶، امام سکتہ‌ی قلبی خیلی شدیدی کردند که البته نگذاشتیم کسی بفهمد و مردم، مطلع نشدند. در وضع سیاسی آن روز، وسط جنگ، اگر قضیه معلوم می‌شد، آثار بسیار منفی‌ای داشت. در همان روز، اتفافی افتاده بود و امام راجع به آن، تصمیم قبلی گرفته بودند که نمی‌خواهم تفصیلهای را بگویم. به هر حال، اگر آن تصمیم را نمی‌گرفتند، بیماری امام معلوم می‌شد و همه از دوست و دشمن؛ به ویژه خبرگزاریها، می‌فهمیدند و اوضاع شدیداً به هم می‌خورد. وقتی من خدمت امام رفتم، ایشان روی تخت بیمارستان خوابیده بودند و به دستشان سرم وصل بود. گفتم: «تصمیمی که شما چند روز پیش از این گرفتید (در گرفتن آن تصمیم، خود ما هم با ایشان مواجه بودیم) واقعاً کار خدا بود. چطور شد که شما به فکر افتادید و چنین تصمیمی گرفتید؟! که اگر نمی‌گرفتید، حالا همه می‌فهمیدند شما روی تخت بیمارستان افتاده‌اید و حالتان مساعد نیست.» ایشان گفتند: «من از اول انقلاب تا حالا، احساس می‌کنم یک قدرتی دارد ما را هدایت می‌کند و به ما کمک می‌کند.» این، عین عبارت ایشان است که من به ذهنم سپردم و وقتی بیرون آمدم، بلافاصله نوشتم. مقصود ایشان این بود که در این قضیه هم، مانند سایر قضایا، خدای متعال به ما کمک کرد که این تصمیم را گرفتیم.

در دیدار مسئولان اداری استان آذربایجان غربی ۱۳۷۵/۰۶/۳۰

حضور مستمر رئیس‌جمهور در این شورا لازم است

من هر چه در گذشته‌ی این شورای عالی نگاه میکنم، کار و تلاش مخلصانه میبینم. هم در آن زمان که خودم بودم، از نزدیک مشاهده میکردم و واقعاً میدیدم برادرانی که در آنجا مشغول کار بودند، چطور از روی سوز و احساس تکلیف مسائل را بررسی میکردند - با این‌که کار خیلی زیاد و وقت شورا کم بود؛ درعین حال هم شورا و هم دبیرخانه، همه‌ی تلاششان را انجام میدادند - و هم بعد از آن‌که من در جلسات شورا نبودم و جناب آقای هاشمی به عنوان رئیس شورا در آنجا حضور داشتند. واقعاً از این جهت ایرادی نمیشود بر مجموعه‌ی کار و حرکت کلی شورا وارد کرد. همه از روی علاقه، از روی شوق به کار و احساس تکلیف کار میکردند.

من یک وقت - شاید به جناب آقای هاشمی یا به جناب آقای میرسلیم - گفتم که حضور مستمر آقای هاشمی در این شورا، غنیمت کمیابی است. ایشان در سابق این قدر مقید نبودند که در همه‌ی جلسات این شورا شرکت کنند؛ ولی حالا خیلی خوب، از اوّل جلسه شرکت میکنند. من مخصوصاً امروز گزارش جناب آقای میرسلیم را نگاه میکردم؛ ایشان به طور دقیق، ساعات غیبتها را مشخص کرده‌اند که چه کسی چند ساعت و چند درصد ساعات را در جلسه غایب بوده است. واقعاً خیلی زحمت کشیده شده و خیلی کار شده است. بخصوص جناب آقای هاشمی تقریباً اغلب قریب به همه‌ی جلسات را شرکت داشته‌اند؛ وقت گذاشته‌اند؛ اثر آن هم ظاهر است. یعنی واقعاً همین تلاشها و زحمات موجب شده است که بحمدالله شورای عالی انقلاب فرهنگی بتواند کارهای مهم و بزرگی انجام دهد.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۷۵/۰۹/۲۰

گورهای دسته‌جمعی در سربرنیتسا

آمریکایی که از کشتار هزاران انسان مؤمن در «سربرنیتسا» و در مناطق بوسنی هرزگوین، اندکی اظهار ناراحتی نکرد. الان هم که تظاهر می‌کنند، واقع نمی‌گویند. به طور جدی دنبال نمی‌کنند. آن روز ایستادند و همین طور نگاه کردند تا مسلمانان را قتل عام کردند و از بین بردند. هزاران هزار را نابود کردند. ما مرتب فریاد کشیدیم؛ ولی آنها گفتند: نه، اصلاً خبری نیست!

من یاد داشتی را از سال ۷۴ - همان زمان مربوط به «سربرنیتسا» - نگاه می‌کردم. در آن یاد داشت آمده بود که چند نفر از سر کردگان سرشناس سیاسی دنیا گفته بودند: از این حرفهایی که گفته می‌شود، خبری نیست! در صورتی که بعد از گذشت چند ماه - حدود دوازده، سیزده یا پانزده ماه - گورهای دستجمعی در سربرنیتسا کشف شد! ما آن روز پی در پی فریاد می‌کردیم؛ آنها می‌گفتند: خبری نیست!

بیانات در دیدار جمعی از پاسداران ۱۳۷۵/۰۹/۲۴

تقیّد امام به ورزش

لازمه‌ی محیط ورزش، خرابی نیست. ورزشکاری، ملازم با بی‌دینی نیست.

متدیّنترین آدم زمان ما یعنی امام بزرگوار، ورزشکار بودند و تا آخر عمرشان در سن نزدیک نود سالگی - هر روز ورزش می‌کردند. ورزش مخصوص ایشان، راهپیمایی بود - من یک وقت با آقای هاشمی، پیش ایشان رفته بودیم. زمان ریاست جمهوری من بود و برای امر مهمی، یادم هست که خدمت امام رفتیم و پهلوی ایشان نشستیم. بعد دیدیم که ایشان همین‌طور، این پا و آن پا می‌کنند. یکی از ما دو نفر پرسیدیم: امری دارید - شبیه این مضمون - ایشان گفتند: من راهم را نرفته‌ام!

ایشان روزانه سه بار، هر بار هم بیست دقیقه، لازم بود راه بروند. آن وقت، نوبت راه رفتنشان بود. حالا رئیس‌جمهور و رئیس مجلس کشور، خدمت ایشان رفته‌اند، ایشان قدم زدنشان را فراموش نمی‌کردند! این قدر ایشان به مسأله‌ی ورزش مقیّد بودند.

در دیدار رئیس و معاونین سازمان تربیت بدنی و رؤسای فدراسیونهای ورزشی کشور ۱۳۷۵/۱۰/۰۸

شهادت فداییان اسلام

آن وقتی را که خبر شهادت این جوانان مخلص و مؤمن و پاکباز [فداییان اسلام] به مشهد رسید، فراموش نمیکنم. در بین طلاب جوان حوزه مشهد، در آن مدرسه‌ای که ما بودیم، هیجان عجیبی پیدا شد. علت هم این بود که سال قبل یا دو سال قبلش، مرحوم نواب صفوی، این جوان مؤمن روحانی، در همین مدرسه - که اتفاقاً اسم مدرسه نواب است - آمده و سخنرانی کرده بود و نماز جماعت اقامه نموده بود و غوغایی از شور و هیجان به وجود آورده بود که تأثیرات او بر روحیه طلاب، در هنگام شهادتش محسوس بود. یکی از مدرّسان بزرگ هم در درس اشاره‌ای کرده بود و یادی از اینها نموده بود.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۵/۱۰/۲۸

دعاهای مورد علاقه امام خمینی

من یک وقت از امام راحل بزرگوارمان پرسیدم: در بین دعاهایی که هست، شما کدام دعا را بیشتر از همه می‌پسندید و بزرگ می‌شمارید؟ ایشان تأملی کردند و گفتند: دو دعا؛ یکی دعای کمیل، یکی هم مناجات شعبانیه. احتمالاً مناجات شعبانیه هم از امیرالمؤمنین است؛ چون در روایت دارد که همه‌ی ائمه مناجات شعبانیه را می‌خواندند. من حدس قوی می‌زنم که آن هم از امیرالمؤمنین باشد. کلمات و مضامینش هم شبیه به همین کلمات و مضامین دعای کمیل است. دعای کمیل هم دعای عجیبی است.

خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۵/۱۱/۱۲

خواستیم طیب‌اللہی به آقایان گفته باشیم

بعضی از این برنامه‌ها را که می‌بینم یا می‌شنوم، بلافاصله به مسئولین دفتر سفارش می‌کنم تا با صدا و سیما تماس بگیرند و بگویند که برنامه‌های خوبی بود و استفاده کردیم. به هر حال خود ما نیز اهل منبریم. ما هم آن وقتها که منبر می‌رفتیم، بعد از پایین آمدن از منبر و ختم سخنرانی، بدمان نمی‌آمد یکی بگوید: «آقا؛ طیب‌اللہ انفاسکم!» برخی وقتها منبری یک ساعت نفس می‌زد، ولی یک نفر از این که «طیب‌اللہ» خشک و خالی‌ای به او بگوید، ابا داشت! لذا چون می‌فهمیم که «طیب‌اللہ» خیلی مؤثر است، خواستیم طیب‌اللہی به آقایان گفته باشیم.

بیانات در دیدار مسئولان صدا و سیما ۱۳۷۵/۱۱/۲۳

تأکید امام بر عدم تفکیک دین از سیاست

من به یاد می‌آورم که در زمان ریاست جمهوری خود، قصد شرکت در یک مجمع جهانی و ایراد سخنرانی را داشتم. رسم من این بود که متن این نوع سخنرانیها را قبلاً خدمت امام ارائه می‌دادم و می‌گفتم: «بنده این متن را آماده کرده‌ام.» تا ایشان اگر نظری داشتند، بیان کنند. در مورد آن سخنرانی که قرار بود در جمعی از سران کشورها - که اکثرشان هم غیر مسلمان بودند - ایراد شود، ایشان به من گفتند قضیه‌ی تفکیک‌ناپذیری دین از سیاست را هم در متن سخنرانی بگنجانید! من ابتدا تعجب کردم که آخر این قضیه چه مناسبتی دارد؟! اما چون ایشان فرموده بودند، خود را موظف می‌دانستم آنچه را که خواسته‌اند، انجام دهم. خلاصه این‌که، به قاعده‌ی یکی دو صفحه، قضیه تفکیک‌ناپذیری دین از سیاست را در متن آن سخنرانی گنجاندم. نهایت سعی‌ام این بود که آن قضیه، در ابتدای متن سخنرانی و جای برجسته‌ای گنجانده شود.

بعدها هرچه زمان گذشت، به صحت نظر ایشان، بیشتر معتقد شدم. همان وقت هم - بعد از آن‌که سخنرانی انجام شد و برگشتم - به دوستانم گفتم: «این فرموده و نظر امام، در ابتدا به نظرم عجیب آمد؛ اما پس از ایراد سخنرانی، فهمیدم که این فکر کاملاً درست بود.» تاکید مکرر امام به این خاطر بود که واقعاً روی این قضیه، در طول زمان، خیلی کار شده است. یعنی دشمن روی قضیه‌ی تفکیک دین از سیاست، فراوان کار کرده است و از طرف خودیها هم نسبت به قضیه‌ی تفکیک‌ناپذیری خیلی قصور شده است.

در دیدار با روحانیون خوزستان در حوزه علمیه اهواز ۱۳۵۷/۱۲/۱۸

نمونه‌ی یک زن مسلمان و شجاع

من در سوسنگرد، یک زن مسلمان شجاع را دیدم که مردم سوسنگرد می‌گفتند او در هنگام حضور نیروهای متجاوز در این شهر، با چوبدستی خود، چند متجاوز را به خاک انداخته و نابود کرده است!

بیانات در اجتماع بزرگ مردم اهواز ۱۳۷۵/۱۲/۱۸

سؤال آیت‌الله خامنه‌ای از شهید علم‌الهدی

این بیابانها را نیروهای متجاوز پر کرده بودند. تمام این سرزمین پاک و مظلوم و خونبار، در زیر چکمه‌ی متجاوزان بود و نیروهای مسلح و سازمانهای نظامی ما، همه‌ی تلاش خودشان را برای دفع و سرکوب دشمن می‌کردند. اما این جوانان با دست خالی به مقابله با دشمن می‌رفتند. آن روز شاید عده‌ی این جوانان، بیست، سی نفر بیشتر نبود. بیست الی سی جوانان با دست خالی؛ اما با دل استوار از ایمان و توکل به پروردگار. در این‌جا، در این بیابانها، چند هزار تانک و نفربر زرهی از دشمن مستقر بود. آن جمع کوچک، برای مقابله با این جمع علی‌الظاهر بزرگ می‌آمد؛ با ایمان به خدا و با توکل؛ آن‌گونه که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام، با جمع معدود، در مقابل دریای دشمن ایستاد، قلبش نلرزید، اراده‌اش سست نشد و تردید در او راه پیدا نکرد. این جوانان، واقعاً همان‌طور بودند.

من در همین‌جا، از شهید علم‌الهدی پرسیدم: شما از سلاح و تجهیزات چه دارید که این‌گونه مصمم به جنگ دشمن می‌روید؟ دیدم اینها دل‌هایشان آن‌چنان به نور ایمان و توکل به خدا محکم است که از خالی بودن دست خود هیچ باکی ندارند.

حرکت کردند و رفتند. آنها خواستار جهاد در راه خدا و پذیرای شهادت در این راه بودند؛ چون می‌دانستند حَقّند. شهدای ما در هر نقطه‌ی این جبهه‌ی عظیم، با همین روحیه و با همین ایمان، جنگیدند.

عزیزان من! برادران و خواهرانی که از منطقه‌ی دشت آزادگان، از هویزه، از سوسنگرد، از بُستان و از مناطق دیگرِ عشایرِ مختلفِ عرب در این‌جا هستید و یا کسانی که از نقاط دیگر آمده‌اید! این صحنه‌های زیبا از جوانان رزمنده، یک درس است. یک درس بزرگ برای امروزِ ملتِ ایران و برای همیشه‌ی تاریخ. در انقلاب هم، ما با دست خالی به میدان آمدیم؛ اما با دلی سرشار از ایمان و عشق، با دستگاهِ دندانِ مسلحِ دشمن، جنگیدیم و بر او پیروز شدیم. البته، مبارزه زحمت دارد؛ اما حق بر باطل، پیروز است.

بیانات در گلزار شهدای هویزه ۱۳۷۵/۱۲/۲۰

خاطرات سال ۱۳۷۶

بازگام اطلاع رسانی: تمرکز بر دانش، علم، باورها و ناسیونالیسم، هدف و مسئولیت «ترسش قهرمانانه» در دیپلماسی، از بیانات رهبر انقلاب اسلامی استخراج و در این اینفوگرافیک منتشر کرد.

نمایندگان سیاسی جمهوری اسلامی در جهان باید تیزتر از شمشیر، نرم تر از حریر و سخت تر از سنگ و پولاد باشند.

هدف

**پیشرفت و تحقق اهداف
انقلاب و نظام اسلامی**



**قهرمانانه
منیر**

بایدها

- ✓ تلاش فعال و مبتکرانه دیپلماتیک
- ✓ حفظ موضع قوی و متعرضانه و تهاجمی
- ✓ فراموش نکردن دشمن و مبارزه
- ✓ شناسایی آماج حمله‌ی دشمن

پشتوانه

**استحکام ساخت درونی نظام
پشتوانه نرمش قهرمانانه**

- حقیقتی در هر کشور و در هر نوبت وجود دارد که لزوم دیپلماسی در خدمت آن حقیقت لازم می‌گردد و پیش می‌رود. یعنی تلاش دیپلماتیک، بدون وجود رنگ، جوهر، تأثیر زمانی نخواهد داشت. خلاصه این که هر گاه تلاش دیپلماتیک، با یک جوهر نانی همراه شده، نتایجی خواهد داد.
- امروز که دیپلماسی، با این جوهر نانی است که می‌تواند سنگهای سخت را بشکند و رازهای گمنام دیگر، همان چیزی که موجب دشمنیها با ماست، همان چیز موجب پیشرفت دیپلماتی ماست.
- ما گفتیم «ساخت درونی نظام» باید استحکام پیدا کند. ما گفتیم «علم» با سستی رشد پیدا کند. ما گفتیم «فرهنگ داخلی» با سستی اساس کار باشد. ما گفتیم «سنگ خوشبختانه» به استعداد بومی کشور «ما سستی جدی باشد، استعدادها پرورش پیدا کنند» آنها با نفعهای انسانی کار استند.

تعریف

حرکتهای صحیح و منطقی دیپلماسی

با حفظ اصول انقلاب

نبایدها

- ! تواضع مقابل قدرتهای بین المللی، بخصوص آمریکا
- ! غفلت از رابطه صمیمانه با سفیران و نخبگان کشورهای اسلامی
- ! جدا شدن ما از گروههای اسلامی
- ! عبور از خط قرمزها
- ! عدم توجه به آرمانها
- ! تندیهای بی وجه

**برداشت
جنبه**

**موضع تدافعی
و تلاش برای جلب رضایت استکبار**

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران | مرکز اسناد و کتابخانه ملی | تهران | ۱۳۷۶

می گفتند نماز نخوانید اما قمه بزنید!

کسی که با مسائل کشور شوروی سابق و این بخشی که شیعه‌نشین است - جمهوری آذربایجان - آشنا بود، می‌گفت: آن وقتی که کمونیستها بر منطقه‌ی آذربایجان شوروی سابق مسلط شدند، همه‌ی آثار اسلامی را از آن‌جا محو کردند؛ مثلاً مساجد را به انبار تبدیل کردند؛ سالنهای دینی و حسینیه‌ها را به چیزهای دیگری تبدیل کردند و هیچ نشانه‌ایی از اسلام و دین و تشیع باقی نگذاشتند؛ فقط یک چیز را اجازه دادند و آن «قمه زدن» بود!

دستورالعمل رؤسای کمونیستی به زیردستان خودشان این بود که مسلمانان حق ندارند نماز بخوانند؛ نماز جماعت برگزار کنند؛ قرآن بخوانند؛ عزاداری کنند؛ هیچ‌کار دینی نباید بکنند؛ اما اجازه دارند که قمه بزنند! چرا؟ چون خود قمه زدن، برای آنها یک وسیله‌ی تبلیغ بر ضد دین و بر ضد تشیع بود! بنابراین، گاهی دشمن از بعضی چیزها این‌گونه علیه دین استفاده می‌کند. هر جا خرافات به میان بیاید، دین خالص بدنام خواهد شد.

بیانات در دیدار عمومی با مردم مشهد ۱۳۷۶/۰۱/۰۱

روشن‌بینی امام خمینی

در آن سالهای ریاست جمهوری که برای شرکت در یک اجتماع جهانی، می‌خواستم به یک کشور خارجی سفر کنم، سخنرانی‌ای فراهم کرده بودم و طبق معمول، خدمت امام ارائه کردم که ایشان نظر بدهند. ایشان در حاشیه یادداشت کردند که راجع به «عدم انفکاک دین از سیاست» هم در این سخنرانی مطلبی بگنجانید. من اولش قدری تعجب کردم که این قضیه «عدم انفکاک دین از سیاست»، چه ارتباطی می‌تواند با سران کشورها - مثلاً صد کشور غیر مسلمان - داشته باشد؟ در عین حال، چون امام دستور داده بودند، نشستم چند صفحه نوشتم. وقتی وارد مطلب شدم، تأمل کردم و دیدم که نه، درست همین است. جای این بحث، در منبرهای عظیم جهانی است. چرا؟ چون علیه این بحث، در منبرهای جهانی کار می‌شود. بعد هم به آن جا رفتیم و آن بحث را القا کردیم و بسیار هم در نفوس مؤثر واقع شد و اهمیت این حرف آشکار گردید. این عدم تفکیک دین از سیاست، روشن‌بینی آن مرد بزرگ را می‌رساند.

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون ۱۳۷۶/۰۲/۲۳

از خدا سی میلیون رأی خواسته‌ام

از ماه‌ها قبل، بعضی از بزرگان و عزیزان و برجستگان کشور، مکرر به من می‌گفتند که اگر شما به شخص خاصی برای ریاست جمهوری نظر دارید، آن را به ما بگویید تا ما اوضاع و احوال را هموار کنیم و مردم را هدایت نماییم که همان انجام گیرد. من به آنها گفتم آنچه من از خدا خواسته‌ام، سی میلیون رأی است. در طول این چند ماه قبل از انتخابات، هر چه اصرار شد، آقایان محترم مسؤولان برجسته کشور و دیگران، غیر از همین حرف، چیزی از من نشنیدند. گفتم در این انتخابات، من آراء مردم را از خدای متعال خواسته‌ام؛ آن برای ما و کشور مهم است. بالاخره هر کس که در رأس دولت و قوه مجریه قرار گیرد، کاری می‌کند، پیشرفتهایی دارد، مشکلاتی دارد. هیچ کس مطلق نیست، هیچ کس کامل نیست؛ تفاضلهای هم خیلی زیاد نیست. آنچه برای من مهم است، این قضیه است که همه ملت احساس کنند که در این آزمایش شریکند. بحمدالله خداوند متعال این دعا را مستجاب کرد، این آرزو را برآورده نمود و این هدیه را به ملت ایران داد. ما اگر تا آخر عمرمان هم شکر کنیم، کم است.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس ۱۳۷۶/۰۳/۰۷

«اخلاق» که می‌توانیم داشته باشیم

در مسجدی که بنده نماز می‌خواندم، بین نماز مغرب و عشا هیچ وقت داخل مسجد جا نبود؛ همیشه بیرون مسجد هم جمعیت متراکم بود؛ هشتاد درصد جمعیت هم از قشر جوان بودند؛ برای خاطر اینکه با جوان تماس می‌گرفتیم.

در همان سالها پوستین‌های وارونه مد شده بود و جوانان خیلی اهل مد آن را می‌پوشیدند. یک روز دیدم جوانی که از این پوستینهای وارونه پوشیده، صف اول نماز در پشت سجاده من نشسته است؛ یک حاجی محترم بازاری هم که مرد خیلی فهمیده ای بود و من خیلی خوشم می‌آمد که او در صف اول می‌نشست، در کنار این جوان نشسته بود. دیدم رویش را به این جوان کرد و چیزی در گوشش گفت و این جوان یکباره مضطرب شد. برگشتم به آن حاجی محترم گفتم چه گفتی؟ به جای او جوان گفت چیزی نیست. فهمیدم که این آقا به او گفته که مناسب نیست شما با این لباس در صف اول بنشینید!

گفتم نه آقا، اتفاقاً مناسب است شما همین جا بنشینید و تکان نخورید! گفتم حاجی! چرا می‌گویی این جوان عقب برود؟ بگذار بدانند که جوان با لباسی از جنس پوستین وارونه هم می‌تواند بیاید به ما اقتدا کند و نماز جماعت بخواند. برادران! اگر پول و امکانات هنری نداریم، اگر فعلاً ترجمه‌ی قرآن به زبان سعدی زمانه را نداریم، «اخلاق» که می‌توانیم داشته باشیم؛ «فی صفة المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه». با اخلاق، سراغ این جوانان و دلها و روحها و ورای قالبهاشان بروید؛ آن وقت تبلیغ انجام خواهد شد.

بیانات در دیدار با مسئولان سازمان تبلیغات اسلامی در تاریخ ۱۳۷۶/۰۳/۲۶

امنیت، امنیت طبقات ویژه بود

من در همان زمان رژیم گذشته، در مناطق مرزی کشور به صورت تبعید زندگی می‌کردم و می‌دیدم که وضع آن‌جا چگونه بود. در آن‌جا، امنیت به دست گردن‌کلفتها و باج‌بگیرهای منطقه سپرده شده بود. امنیت، عبارت بود از امنیت خوانین و بزرگان و سرمایه‌داران منطقه و دیگران حقی از آن نداشتند. به همین خاطر، اگر در مناطق مختلف این کشور و بخصوص در دوردستها، آدم متنفّذی، نوکران، کارگران و زیردستان خود را می‌زد، می‌کشت، حبس می‌کرد، از زندگی و هستی می‌انداخت و امنیت آنها و زن و فرزندشان را صلب می‌نمود، ایرادی نبود و کسی نمی‌گفت که شما چرا این کار را کردید! اگر به پاسگاه هم شکایت می‌کردند، شکایت‌کننده محکوم می‌شد! یعنی امنیت، امنیت طبقات ویژه بود، نه امنیت عمومی.

بیانات در دیدار فرماندهان نیروی انتظامی ۱۳۷۶/۰۴/۲۵

«در دوره‌ی شما حقیقتاً کشور بازسازی شد»

این دوره هشت ساله، برای کشور، یک دوره بسیار پرکار و پر تلاش و پر عاید و حقیقتاً دوره بازسازی بود. بازسازی برای ما یک آرزو بود. من فراموش نمیکنم، روزهای بعد از جنگ در آن جلسه‌ای که به دستور امام تشکیل شد، چند نفری برای طرح خطوط اصلی بازسازی کشور نشستیم؛ به نظر خودمان آرزوهای بزرگی را در آن نوشته‌ها آوردیم، بحث کردیم و تصور نمودیم، که ان‌شاءالله در طول چندین سال انجام گیرد. آنچه در این هشت سال ریاست جمهوری شما اتفاق افتاده، از آنچه که آن روز ما آرزو داشتیم، بیشتر است و حقیقتاً کشور بازسازی شد.

بیانات در دیدار هیأت دولت ۱۳۷۶/۰۵/۰۹

لشکر حقیقی خود را پیدا کنید

عزیزان من! هر انسان عاقلی و هر مجموعه‌ای باید بگردد، لشکریان با اخلاص و با صدق خودش را جستجو کند. امام بزرگوار ما، بزرگترین هنرش این بود که لشکر خود را شناخت و پیدا کرد و دانست که در روز بعد، چه کسی به داد او خواهد رسید و چه کسی سخن او را خوب گوش خواهد کرد. شما ببینید چه کسانی به سخنان امام گوش کردند؟ خوشبختانه صحنه جنگ تحمیلی که از چندین سو برای ما درس است، از این جهت هم برای ما درس است. آن روزی که امام در سال پنجاه و هشت سر قضیه پاره کلمه‌ای گفتند، ساعت حدود سه و نیم، چهار بعد از ظهر بود که من به طرف جماران می‌رفتم. اصلاً قیافه شهر، قیافه دگرگون شده‌ای بود و مردم همین‌طور بی‌اختیار راه افتاده بودند. این حالت، تقریباً با فراز و نشیبها و کم و زیادهایی، تا سال شصت و هفت ادامه داشت. وقتی که امام اشاره‌ای می‌کرد، فریادی می‌کشید و دستوری می‌داد، چه کسانی می‌رفتند؟ آنها لشکر حقیقی شمايند؛ آنها را دریابید.

بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت ۱۳۷۶/۰۶/۰۶

خاطره‌ای از روز هفدهم شهریور پنجاه و هفت

از روز هفدهم شهریور سال ۱۳۵۷ خاطره‌ای در ذهن دارم. قبل از آن که این حادثه‌ی خونبار در تهران اتفاق بیفتد، سیاست رژیم ستمشاهی به دنبال این بود که مبارزان و به تبع آن ملت ایران را، به تندرو و کندرو، افراطی و معتدل تقسیم کند. این، نکته‌ی خیلی قابل توجهی است که امروز مثل آینه‌ای، همه‌ی عبرتها را به ما درس میدهد. کسی که روزنامه‌های آن وقت و اظهارات مسؤولان رژیم ستمشاهی را مطالعه میکرد، میفهمید که اینها میخواهند کسانی را که در مقابل آنها هستند و مبارزه میکنند، از هم جدا کنند. عده‌ای را که طرفداران و علاقه‌مندان مخلص امام بودند و راه امام را علناً اظهار میکردند، به عنوان تندرو و افراطی و متعصب معرفی میکردند. در مقابل اینها هم، بعضی از کسانی را که علاقه‌مند به مبارزه بودند، ولی خیلی جدی در آن راه نبودند، یا جدی بودند، ولی دستگاه آن‌طور خیال میکرد اینها جدیتی ندارند، به عنوان افرادی که معتدلند و با اینها میشود مذاکره و صحبت کرد، معرفی میکردند. من در آن روز این احساس خطر را کردم. آن زمان من در جیرفت تبعید بودم. شاید روز چهاردهم یا پانزدهم شهریور بود. به یکی از آقایان معروف که در قم بود، نامه‌ای نوشتم و این سیاست رژیم را برای آن آقا تشریح کردم و گفتم اینها با این تدبیر خباثت‌آمیز میخواهند بهانه‌ای برای سختگیری بر مخلصان و عشاق امام بزرگوار به دست آورند و شما را بدون این که خودتان بخواهید، در مقابل آنها قرار دهند. این نامه را نوشته بودم؛ اما هنوز نفرستاده بودم. روز شنبه هجدهم شهریور بود که رادیو و روزنامه‌ها، خبر کشتار هفدهم شهریور را پخش کردند. فردای آن روز، ما در جیرفت از این قضیه مطلع شدیم. من برداشتم در حاشیه‌ی آن نامه برای آن آقا نوشتم که: «باش تا صبح دولتش بدمد، کاین هنوز از نتایج سحر است». آن نامه را به وسیله‌ی مسافر، برای آن آقای محترم فرستادم. آنها شروع کردند سختگیریها را علیه مبارزان و انقلابیون حقیقی راه انداختن که نمونه‌اش کشتار هفدهم شهریور بود.

بیانات در دیدار جمعی از پرستاران ۱۳۷۶/۰۶/۱۹

صبر عظیم و روشن بینی امام

امام هم بشدت به ایشان [حاج آقا مصطفی خمینی] دل بسته و علاقه مند و وابسته بودند. صبری که آن بزرگوار در مقابل این حادثه کرد، چهره‌ی مبارک امام را جلوی چشم همه مثل خورشید فروزان کرد. وقتی به ما خبر رسید، من مشهد بودم. واقعاً بعضی از رفقا باور نمی‌کردند؛ از بس حادثه عظیم و سنگین بود. بعد متن صحبت امام به دست ما رسید که این حادثه را از الطاف خفیه‌ی الهی دانسته بودند، که روشن بینی امام را نشان می‌داد.

در دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری بزرگداشت خاطره‌ی حاج آقا مصطفی خمینی ۱۳۷۶/۰۷/۰۷

کرجی‌ها اعلام کردند مقابل تانک هم می‌ایستند

در این‌جا بود که مردم شنیدند قرار است از منطقه‌ای تانکهای نظامی به سمت تهران سرازیر شود، تا از پادگانهایی که در تهران در دست مردم قرار گرفته است، دفاع کند و پادگانها را از دست مردم خارج نماید. مردم کرج اعلان آمادگی کردند که در مقابل آن تانکها بایستند و مانع شوند که تهران مورد حمله قرار گیرد. شاید همین اعلام آمادگی، مشکل را از تهران دفع کرد.

بیانات در دیدار مردم کرج ۱۳۷۶/۰۷/۲۴

روحیهی مردم کرج

سال ۱۳۴۵ - یعنی درست سی و یک سال قبل - در مسجد جامع این شهر جمعیت پرشور و مؤمنی جمع می شدند، تا در آن ایام اختناق مطلق، سخنانی را بشنوند. من روزها و شبهای ماه رمضان از تهران می آمدم و با این مردم حرف می زدم. البته پلیس و دستگاه امنیت آن رژیم اختناقی و خفقان بار و ضد آزادی، اجازه ندادند که آن ماه رمضان به شکل مطلوب تمام شود، و جلسات را قطع کردند. من از آن وقت، مردم کرج و روحیهی کرج و نشاط و سرزندگی را در این شهر می شناختم؛ لذا تعجبی نمی کنم.

بیانات در دیدار مردم کرج ۱۳۷۶/۰۷/۲۴

شعار هم حرف است هم عمل

سالهای پنجاهویک و پنجاهودو در مشهد، برای یک مشت دانشجویهای جوان، درس تفسیر میگفتم. جلسه‌ی خیلی شلوغی هم بود، می‌آمدند - الان هم خیلی از اینهایی که در کشور مسؤلند، آقایان دکتر فرهادی و فیروزآبادی و دیگران که در مشهد بودند، همه جزو بچه‌های آن جلسه‌اند - همه هم دانشجو بودند. برای آنها تفسیر میگفتم. آن جلسه، جلسه‌ی خیلی پرتأثیر و پُرجاذبه‌ی عجیب و غریبی بود! سعی داشتم طوری نشود که این جلسه تعطیل شود. وضع من در مشهد طوری نبود که اصلاً اجازه بدهند تا جماعتی را که اطرافم جمع میشوند، داشته باشم! ما این را چند مدتی نگه داشته بودیم، بالاخره هم تعطیل شد! سعی داشتم که این جلسه باشد، حیفم آمد تعطیل شود.

یک روز یک نفر از دانشجویهای آن جلسه شعاری داد. من اوقاتم تلخ شد، رفتم آن‌جا ایستادم و گفتم: چرا شعار میدهی؟ شعار، نه عمل است و نه حتی حرف؛ چون حرف، این چیزی است که من این‌جا به شما میگویم - حرف است دیگر - ما که این‌جا عملی نداریم، حرف میزنم، درس تفسیر میگویم. حرف یعنی این؛ شعار، حرف هم نیست، عمل هم که نیست، چرا بیخود شعار میدهی و جلسه‌ی ما را این‌گونه با تهدید مواجه میکنی!؟

شخصی که امروز هم شخصیت معروفی است و همه او را میشناسید، آن زمان دانشجو بود و در جلسه حضور داشت. چون بحث باز بود، در جلسه اجازه میدادند که بروند، بایستند و صحبت کنند. رفت جلو تربیون ایستاد و گفت: استادمان گفتند «شعار، نه حرف است و نه عمل». من میخواهم بگویم که شعار، هم حرف است، هم عمل! شعار، عمل است، چرا که ما امروز از این عمل بهتر نداریم. شعار دادن یک عمل است. حرف هم هست؛ چون شعار، محتوا دارد. دیدم راست میگوید؛ رفتم ایستادم و گفتم: من قبول کردم، شعار، هم حرف است، هم عمل است؛ اما خواهش میکنم این‌جا شعار ندهید! جلسه‌ی ما را تعطیل نکنید.

بیانات در دیدار اعضای دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ۱۳۷۶/۰۸/۱۳

فقط شما هستید که از امریکا نمی‌ترسید!

من یک وقت این را گفتم که در کنفرانس غیرمتمعه‌دها در چند سال قبل از این - زمان ریاست جمهوری - سخنرانی کردم و حرفهایی زدم که توجه بسیاری از این رؤسای کشورها را - که صد و یک کشور بودند - جلب کرد. آنها آمدند با من ملاقات کردند و همه تشکر نمودند. رئیس جمهور یکی از کشورها پیش من آمد و گفت: شما بدانید این جماعتی که این‌جا نشسته‌اند، همه از امریکا می‌ترسند و فقط شما هستید که از امریکا نمی‌ترسید! بعد سرش را نزدیک آورد و گفت: من هم از امریکا می‌ترسم! از چه چیز امریکا می‌ترسند؟ از قدرت جاسوسی امریکا، از سازمان سیا، از کودتاهای امریکا. همین شخص بعد از دو، سه سال، به وسیله‌ی کودتایی که به احتمال زیاد از طرف امریکا در کشورش برپاشده بود، کشته شد! رؤسای کشورها می‌ترسند. گاهی اعتراضی هم می‌کنند؛ اما پیش نمی‌روند.

بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۳۷۶/۰۸/۱۴

ابهت امام در نظر سیاستمداران جهان

من وقتی که به سفر الجزایر رفته بودم، از فرودگاه با شاذلی بن جدید سوار ماشین شدیم. شما آقایان می دانید _لابد از آن زمان سابقه دارید_ که شاذلی بن جدید، در زمانی که رئیس جمهور بود، شاید در همه ی کشورهای عرب، هیچ کس به آبرومندی و اهمیتش نبود؛ هیچ کدام! علتش هم این بود که هم جنبه ی انقلابی داشت و هم الجزایر کشوری بود که حالت _مثلاً_ مدرن و مترقی داشت؛ کسی آن را به عنوان مرتجع تلقی نمی کرد، مواضعی هم می گرفت که بالاخره همه را راضی می کرد. می خواست امریکاییها را، شرق را و غرب را راضی کند؛ حیثیتی داشت - البته به نظر بنده، حیثیتهای پوچ - همان وقت هم می گفتم که اینها خیال می کنند که در دنیا حیثیت دارند.

به هر حال شاذلی آدم محترمی بود؛ سابقه دار، سالها هم رئیس جمهور بود. آن سالی که من به الجزایر رفتم، سه، چهار سال بود که رئیس جمهور بودم و ایشان شاید ده سال، دوازده سال بود که رئیس جمهور بود. در ماشین که نشستیم تا از فرودگاه برویم _من فراموش نمی کنم، بنده با رؤسای کشورها خیلی برخورد کرده ام و دیده ام چگونه اند_ من به طور طبیعی نشسته بودم، ایشان هم طرف چپ من نشسته بود... دستهایش را روی پایش گذاشته بود. خدا می داند تا وقتی که من با او صحبت نکردم، او جرأت حرف زدن نداشت! نشاط حرف زدن نداشت! مرعوب! توجه می کنید!؟

من یک خرده از خیابانها پرسیدم، از هوا پرسیدم _معمول است که آقا، هوای خوبی دارید. این هم از همان کارهای تعارفاتی است_ گفتم هوای شما خیلی خوب است. حرف زدیم و صحبت کردیم و یک تکه هم شوخی کردیم؛ او یواش یواش به نشاط آمد، که با من حرف زد!

من وقتی به ایران برگشتم، به امام گفتم: شاذلی بن جدید مرعوب بود؛ مرعوب من نبود، مرعوب شما بود! مرا که آن جا نگاه می کرد، امام خمینی را می دید _به امام گفتم: شما را می دید_ و خدا می داند همان طور بود! آن عظمت امام، عظمت انقلاب، آن چنان ابهت داشت که حالا من که آن جا رفته بودم _یک رئیس جمهور تازه کار و او آدم آن چنانی_ او همان طور در مقابل من بود! البته یک روز و نصفی، یا دو روز آن جا بودیم؛ خیلی نبودیم؛ تا آخر هم در صحبتها و ملاقاتهایش با من، همان حالت _کم و بیش، البته نه به آن شدت اول کار_ بود. بعد که دید ما هم یک آدمی هستیم، حرف می زنیم، شوخی می کنیم، اشتباه می کنیم؛ قضیه یک خرده برایش عادی شد! ابهت انقلاب، این است. انقلاب، خیلی ابهت دارد.

در دیدار با سفرای ایران در اروپا ۱۳۷۶/۰۸/۲۷

این تاکتیک است!

من یک وقت در زمان ریاست جمهوری، با یکی از کسانی که در رأس یک مجموعه انقلابی بود و در دنیا جزو سیاسیون معروف است - که نمی‌خواهم اسم بیاورم - در کشور خودش ملاقات کردم. او یک کار منفی با دعوای انقلابی و ایده‌ها و حرفهای خودش انجام داده بود. از او پرسیدم: شما چطور و با چه منطقی این کار را انجام دادید؟ خندید و گفت: این، تاکتیک است. گفتم: انسان تا وقتی می‌تواند تاکتیک را قبول کند که خط‌مشی را به‌کلی دگرگون نکند؛ شما خط‌مشی‌تان را عوض کرده‌اید. همین هم بود؛ خط‌مشی و جهتشان به‌کلی عوض شده بود؛ اما آن آقا به حساب تغییر تاکتیک می‌گذاشت! می‌گفت: من مانور می‌کنم، من تاکتیک به خرج می‌دهم و عمل می‌کنم. این چطور تاکتیکی است که انسان دشمن را بر خودش مسلط کند! آیا این اسمش تاکتیک است که حرفهای خودش را پس بگیرد و جهتش را به‌کلی عوض کند؟! از این طور چیزها در کارنامه آن انقلابها دیده می‌شد. دشمن را به طمع می‌انداخت، دشمن هم امیدوار می‌شد، کمین می‌کرد، موفق هم می‌شد.

بیانات در دیدار جمعی از پاسداران ۱۳۷۶/۰۹/۱۳

رمضان پنجاه سال پیش تهران و مشهد

عزیزان من! من این را همین جا بگویم که دستهایی - تبلیغات دروغین و گاهی احمقانه و گاهی خبیثانه - میخواهند این طور وانمود کنند که مردم در سابق، از حالا دین‌دارتر و با اخلاق‌تر بودند! این، دروغ است. سابق یعنی چه وقت؟ یعنی دویست سال قبل؟ بله، ممکن است؛ البته آن را هم ما چیزهایی شنیده‌ایم، ندیده‌ایم.

آن سابقی که ما یادمان است - پنجاه سال قبل، چهل سال قبل، سی سال قبل - انسان که در ماه رمضان به شهر تهران وارد میشد، اصلاً حال و هوای روزه در این شهر نبود! مردم راه میرفتند و راحت سیگار میکشیدند، غذا میخوردند، ساندویچ میخوردند! اصلاً کسی احساس نمیکرد که این‌جا روزه است! مشهد که شهری مذهبی بود - ما در مشهد بودیم - مردم راحت و علنی روزه میخوردند؛ کانه در بعضی از بخشهای شهر، اصلاً ماه رمضان نیامده است! در مساجد - ظهر ماه رمضان در غالب مساجدی که انسان سر میزد و میرفتیم، میدیدیم - پنجاه نفر، چهل نفر، حداکثر صد نفر جمعیت نشسته بودند؛ مگر این که در جایی یک منبری معروف خوش‌بیانی باشد!

امروز شما نگاه کنید! همه‌جا روزه‌دار است، همه جا در حال ذکر و در حال توجه است و بهترین روزه‌داران از میان جوانانند. جلسات قرآن، جلسات دعا، جلسات توسل، جلسات تضرع و سخنرانیهای طولانی هست. اصلاً آیا با گذشته قابل مقایسه است؟ اعتکاف نیز همین‌طور بود. اصلاً اعتکاف در گذشته خیلی کم بود؛ سخت بود، کار مشکلی بود. باید سه روز، روزه میگرفتند، در مسجد میماندند و از مسجد بیرون نمیرفتند؛ همه کس حاضر نبود.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۶/۱۰/۱۲

امام دستور داد آمریکاییها را آزاد کنید

وقتی انقلاب پیروز شد، یکی از کارهایی که مردم کردند، همان اوّل روزهای بیست و یک و بیست و دو بهمن به سفارت امریکا رفتند و امریکاییها را گرفتند و در آن روزها آنجایی که ما مستقر بودیم، من خودم دیدم که چشموهای اعضای سفارت امریکا را بستند و به آنجا آوردند. من یقین داشتم که امام دستور خواهند داد اینها را یا اعدام و یا مثلاً زندانی کنند! برخلاف تصوّر همه و برخلاف تصوّر خود امریکاییها، امام دستور دادند که اینها را آزاد کردند و به سفارتشان رفتند. البته بعضیشان از ایران رفتند؛ چون اوضاع ایران را برای خودشان مناسب ندانستند؛ بعضی هم در ایران ماندند. بعد از پیروزی انقلاب، رابطه ما با امریکا، از طرف ما قطع نشد.

خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۶/۱۰/۲۶

مردم ایران نجات کردند

امروز امریکاییها وقتی می‌خواهند تاریخ دشمنیهای بین دولت امریکا و دولت ایران را بیان کنند، از قضیه سفارت شروع می‌کنند. در زمان ریاست جمهوری، در سالی که به سازمان ملل رفته بودم، اولین حرفی که خبرنگار در هنگام مصاحبه با من مطرح کرد، مسأله سفارت بود که شما اعضای سفارت ما را به گروگان گرفتید! در حالی که تاریخ از آنجا شروع نمی‌شود؛ قبل از این قضیه است. اگر قضایای قبل را بگوییم، می‌گویند اینها متعلق به گذشته است! اگر متعلق به گذشته است، قضیه سفارت مگر متعلق به گذشته نیست؟ آن را همیشه به عنوان حرکتی مطرح می‌کنند که چرا شما به ما حمله کردید؛ در حالی که در واقع این یک حرکت متقابل ناشی از خشم انقلابی ملت ایران بود. مردم ایران نجات کردند که آنها را به قتل نرسانند؛ و آلا اگر جوانان ما می‌خواستند بی‌مراعاتی کنند و بی‌تقوایی به خرج دهند، همانجا نابودشان می‌کردند؛ اما این کار را نکردند، جان آنها را حفظ نمودند و بعد از مدتی هم به دستور امام که به مجلس محول کردند، آزاد شدند و رفتند.

خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۶/۱۰/۲۶

معنویت و نورانیت امام خمینی در ماه رمضان

این حالاتی که شما در کسانی مثل امام رضوان‌الله‌علیه در سنین بین هشتاد و نود سالگی می‌بینید، ادامه‌ی حالات جوانی ایشان است. چون امام، تقریباً ۷۹ ساله بودند که به ایران آمدند و جمهوری اسلامی شروع شد؛ یعنی امام از نزدیک هشتاد سالگی این مسؤولیتهای سنگین را شروع کرده‌اند! وقتی که همه‌ی انسانها در این سنین، بازنشسته می‌شوند و اهل افتادن در یک گوشه و در بستر و بی‌رغبتی و بی‌نشاطی نسبت به همه‌ی کارها؛ امام در آن سن، بزرگترین کارهای عالم را شروع کردند. اداره‌ی یک کشور، بلکه ایجاد یک نظام و قدم به قدم پیش بردن این نظام! این از جهت مشاغل و مسؤولیتهای مهم.

امام رضوان‌الله‌علیه، از جهت معنوی هم همین‌طور بودند. بنده این را مکرر گفته‌ام. معمولاً امام در ماه رمضان، دیدار نداشتند. البته ما گاهی بین ماه رمضان می‌رفتیم و با ایشان ملاقات می‌کردیم - افطاری، یا به دلیل دیگری پهلوی ایشان بودیم؛ یک بار یا دو بار - اما غالباً مردم ایشان را نمی‌دیدند؛ ما هم کمتر از معمول می‌دیدم. بعد از ماه رمضان که انسان ایشان را می‌دید، در یک دیدار و ملاقاتی که با مردم حرف می‌زدند، آدم به طور محسوس می‌فهمید که ایشان در این یک ماه، نورانیتر شده‌اند آدم، این را حس می‌کرد. پیرمرد هشتاد و چند ساله - نزدیک نود ساله - این یک ماهه حرکت می‌کرد و پیش می‌رفت! همیشه در حال حرکت بودند؛ اما ماه رمضان، بیشتر و جدیتر! چون میدان، میدان مناسبتری است.

در دیدار تعدادی از دانشجویان تشکلهای اسلامی در مراسم افطاری شب بیست‌وسوم ماه رمضان

۱۳۷۶/۱۱/۰۱

تعبّد در جوانی

من یادم است که در سالهای چهل و نه و پنجاه دربارهی مرجعیت امام با علمای مشهد که آن وقت در نجف بودند، صحبت می‌کردیم. ما پیش یکی از علمای معروف مشهد رفتیم که بسیار هم مرد بزرگوار و خوبی بود و همین چند سال قبل به رحمت خدا رفتند - مرحوم آقای میرزا جواد تهرانی که در سن هشتاد سالگی هم به جبهه رفت و پای خمپاره‌ی ۶۰ و ۱۲۰ نشست، خمپاره هم زد! او هم مرد بسیار خوبی بود. آن وقتی که ما جوان بودیم، ایشان پیرمردی نسبتاً مسن بود - ایشان به من می‌گفت: «امام را - به اسم می‌گفت - تازه شناخته‌اید؛ ما ایشان را چهل سال است که می‌شناسیم». ایشان می‌گفت: «من وقتی که برای تحصیل، از تهران به قم رفتم، در حرم حضرت معصومه، چشمم به یک آقا - جوانی زیبا و خوش‌قیافه، دارای محاسن مشکی باریک - افتاد و هر روز و هر شب آن‌جا می‌دیدم که در جای معینی غرق عبادت است؛ تحت‌الحنک را می‌اندازد و مشغول عبادت می‌شود! محبت این مرد به دلم افتاد. بعد پرسیدم که این آقا کیست؟ گفتند ایشان آقا «روح‌الله» است - آن وقت به ایشان آقا «روح‌الله» می‌گفتند - من از آن وقت به این مرد، ارادت پیدا کردم!»

در دیدار تعدادی از دانشجویان تشکلهای اسلامی در مراسم افطاری شب بیست‌وسوم ماه رمضان

۱۳۷۶/۱۱/۰۱

امام گفتند مصوّبات این شورا لازم‌الاجراست

در زمینه‌ی فرهنگ عمومی و مسائلی که مربوط به فرهنگ عمومی است، جایی لازم است که متصدی شناخت و بحث و تصمیم‌گیری و ابلاغ برای اجرا - به مراکز خودش - باشد و آن همین شورای انقلاب فرهنگی است و انصافاً هیچ جایگزینی هم ندارد. این یک نکته که خواستم عرض کنم جایگاه شورا، خیلی مهم است.

البته مکرراً سؤال میشود که از لحاظ نفوذ قانونی این مصوّبات، ما در چه وضعیتی هستیم؟ آیا از لحاظ قانونی، حکم قانون دارد؟ این هم قبلاً عرض شد که بله؛ ما در زمان امام سؤال کردیم، ایشان فرمودند؛ بعد هم همین معنا از طرف ما تأیید شد که مصوّبات این شورا لازم‌الاجراست و به هر جا که ابلاغ شد، دستگاههای اجرایی موظفند اجرا کنند. نمیشود گفت که حالا ما تصمیمی میگیریم، بعد یک زمان هم مجلس یک تصمیم میگیرد. بله؛ طبیعی است که این هست.

البته این‌جا دستگاه قانونگذاری نیست؛ نمیخواهیم تعبیر قانون کنیم. کمااین‌که در آن سؤالی هم که از امام شد و جوابی که ایشان فرمودند، اسم قانونگذاری نیامده؛ چون مرکز قانونگذاری در قانون اساسی، یک جاست، لیکن منافاتی ندارد که مصوّبات این‌جا در یک حوزه و در سطح خاصی لازم‌الاجرا باشد، همان‌گونه مصوّبات دولت در یک محدوده لازم‌الاجراست.

بیانات در دیدار اعضای شورای انقلاب فرهنگی ۱۳۷۶/۱۱/۰۴

بنده در دانشگاه رفت و آمد دائمی داشتم

ببینید مسأله‌ی دانشجوی چقدر حساس میشود! اگر ما معنای دانشجوی و مفاهیمی را که منظوی و مندرج در عنوان دانشجویست، به دقت مورد ملاحظه قرار دهیم، باید نسبت به سرنوشت قشر دانشجوی خیلی حساس شویم - هر که هستیم؛ چه خودمان دانشجوی باشیم، چه استاد، چه از مسؤولان آموزش عالی کشور، چه از مسؤولان کشور و چه آدمی معمولی باشیم که در خیابان راه می‌رویم - اگر بدانیم دانشجوی یعنی چه، باید نسبت به سرنوشت دانشجوی خیلی حساس باشیم.

خوشبختانه بنده شخصاً این حساسیت را از قبل از انقلاب داشتم؛ لذا بخش عمده‌ای از عمر من با دانشجویان گذشته است. در دوره‌ی پیش از انقلاب هم، مسجدی که در مشهد می‌رفتم، مرکز دانشجویان بود. بعد از انقلاب هم در آن برهه‌ی اول انقلاب - یعنی قبل از مسأله‌ی انقلاب فرهنگی و آن قضایا که در واقع دانشگاه، ستاد جنگهای نامنظم نیروهای ضد انقلاب شده بود - بنده در دانشگاه، رفت و آمد دائمی داشتم.

بیانات در دیدار اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه تهران ۱۳۷۶/۱۱/۱۱

در دانشگاه تهران وحشت تمام فضا را گرفته بود!

شما در برهه‌ی اوّل انقلاب، در دانشگاه نبودید؛ آن وقت کوچک بودید و وقت دانشجویی‌تان نبوده است. من آن زمان، هر هفته به این مسجد می‌آمدم، نماز می‌خواندم، سخنرانی می‌کردم و پاسخ به سؤالات میدادم. حتّی روزی از روزها در همین دانشگاه تهران، دانشجویان عضو آن احزاب غیر قانونی - که الحمدلله اسمهای خیلی از آنها هم از یاد همه، از جمله از یاد بنده رفته است - بنا داشتند که نیروهای انقلابی را در دانشگاه، تار و مار کنند. واقعاً در این دانشگاه تهران، وحشت، تمام فضا را گرفته بود! من اتفاقاً پیش از ظهر آن روز، کاری داشتم - چون آن وقت، سال پنجاه‌وهشت کارهای زیادی بر دوش من بود - آن کار را انجام دادم و ظهر که شد، طرف دانشگاه آمدم. دو سه نفر از بچه‌های سپاه که به عنوان محافظ با من بودند گفتند: به دانشگاه نروید، امروز دانشگاه خطرناک است. گفتم؛ نه، اتفاقاً امروز هم باید به دانشگاه برویم؛ وقتش امروز است. به دانشگاه تهران آمدم؛ هیچ کس نبود - در مسجد دانشگاه، شاید چهار پنج نفر بودند. دقیقاً یادم نیست چند نفر؛ تعداد خیلی کمی بودند - آنها هم به من گفتند که آقا، زودتر از این جا بروید، خطرناک است. اگر آن گروهها مرا میشناختند - از دور که می‌شناختند، میدانستند من فلانیم - واقعاً برای من خطرهای جدّی هم داشت. آنها ترسیدند و ما را از دانشگاه، بیرون بردند!

غرض؛ من از دانشگاه جدا نشدم. بعد هم در دوران ریاست جمهوری، با آن همه گرفتاری که داشتم، گاهی به دانشگاه می‌آمدم. آن وقتها را ممکن است بعضی از شما یادتان باشد. به دانشگاه تهران و دانشگاههای دیگر، رفت و آمد می‌کردم؛ سخنرانی و پاسخ به سؤالات داشتم.

بیانات در دیدار اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه تهران ۱۳۷۶/۱۱/۱۱

پنج سالگی در مکتب‌خانه!

باید بگویم اولین مرکز درسی که من رفتم، مدرسه نبود، مکتب بود - در سنین قبل از مدرسه - شاید چهار سال یا پنج سالم بود که من و برادر بزرگ‌تر از من را - که از من، سه سال و نیم بزرگ بودند - با هم در مکتب دخترانه گذاشتند؛ یعنی مکتبی که معلمش زن بود و بیشتر دختر بودند، چند نفر پسر بودند. البته من هم خیلی کوچک بودم.

پس از مدتی - یکی، دو ماه - که در آن مکتب بودیم، ما را از آن مکتب برداشتند و در مکتبی گذاشتند که مردانه بود؛ یعنی معلمش مرد مسنی بود. شاید شما در این داستان‌های قدیمی، «ملا مکتبی» خوانده باشید؛ درست همان ملای مکتبی تصویر شده در داستان‌ها در قصه‌های قدیمی، ما پیش او درس می‌خواندیم.

من کوچک‌ترین فرد مکتب آن بودم - شاید آن وقت، حدود پنج سالم بودم - و چون هم خیلی کوچک بودم و هم سید و پسر عالم بودم، این آقای ملا مکتبی، صبح‌ها مرا کنار دستش می‌نشاند و پول کمی، مثلاً اسکناس پنج قرانی - آن وقت‌ها اسکناس پنج ریالی بود. اسکناس یک ریالی و دو ریالی شما ندیده‌اید - یا دو تومانی از جیب خود بیرون می‌آورد، به من می‌داد و می‌گفت: تو این‌ها را به قرآن بمال که برکت پیدا کند.

گفت و شنود رهبر معظم انقلاب با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

خاطره‌ی روز اول مدرسه

روز اولی که ما را به مدرسه بردند، یادم است که از نظر من روزی بسیار تیره، تاریک، بد و ناخوشایند بود! پدرم، من و برادر بزرگم را با هم وارد اتاق بزرگی کرد که به نظر من - آن وقت - خیلی بزرگ بود. البته شاید آن موقع به قدر نصف این اتاق، یا مقداری بیشتر از این اتاق بود؛ اما به چشم کودکی آن روز من، جای خیلی بزرگی می‌آمد. و چون پنجره‌هایش شیشه نداشت و از این کاغذهای مومی داشت، تاریک و بد بود. مدتی هم آن‌جا بودیم.

لیکن روز اول که ما را دبستان بردند، روز خوبی بود؛ روز شلوغی بود. بچه‌ها بازی می‌کردند، ما هم بازی می‌کردیم. اتاق ما کلاس بزرگی بود - باز به چشم آن وقت کودکی آن موقع من - و عده‌ی بچه‌های کلاس اول، زیاد بود. حالا که فکر می‌کنم، شاید سی نفر، چهل نفر، از بچه‌های کلاس اول بودیم و روز پر شور و پر شوقی بود و خاطره‌ی بدی از آن روز ندارم.

گفت و شنود رهبر معظم انقلاب با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

رهبر انقلاب از بازگشت امام(ره) به ایران می گویند

یکی از خاطرات خیلی جالب من، آن شب اولی است که امام وارد تهران شدند؛ یعنی روز دوازدهم بهمن - شب سیزدهم - شاید اطلاع داشته باشید و لابد شنیده‌اید که امام، وقتی آمدند، به بهشت زهرا رفتند و سخنرانی کردند، بعد با هلی‌کوپتر بلند شدند و رفتند.

تا چند ساعت کسی خبر نداشت که امام کجا هستند! علت هم این بود که هلی‌کوپتر، امام را در جایی که خلوت باشد برده بود؛ چون اگر می‌خواستند جایی بنشینند که جمعیت باشد، مردم می‌ریختند و اصلاً اجازه نمی‌دادند که امام، یک جا بروند و استراحت کنند. می‌خواستند دور امام را بگیرند.

هلی‌کوپتر در نقطه‌ای در غرب تهران رفت و نشست، بعد اتومبیلی امام را سوار کرد. همین آقای «ناطق نوری» اتومبیلی داشتند، امام را سوار می‌کنند - مرحوم حاج احمد آقا هم بود - امام می‌گویند: مرا به خیابان ولی‌عصر ببرید؛ آنجا منزل یکی از خویشاوندان است. درست هم بلد نبودند؛ می‌روند و سراغ به سراغ، آدرس می‌گیرند، بالاخره پیدا می‌کنند - منزل یکی از خویشاوندان امام - بی‌خبر، امام وارد منزل آنها می‌شوند!

امام هنوز نماز هم نخوانده بودند - عصر بود - از صبح که ایشان آمدند - ساعت حدود نه و خورده‌ای - و به بهشت زهرا رفتند تا عصر، نه ناهار خورده بودند، نه نماز خوانده بودند، نه اندکی استراحت کرده بودند! آنجا می‌روند که نمازی بخوانند و استراحتی بکنند. دیگر تماس با کسی نمی‌گیرند؛ یعنی آنجا که می‌روند، با کسی تماس نمی‌گیرند. حالا کسانی که در این ستادهای عملیاتی نشسته بودند - ماها بودیم که نشسته بودیم - چقدر نگران می‌شوند! این دیگر بماند. چند ساعت، هیچ کس از امام خبر نداشت؛ تا بعد بالاخره خبر دادند که بله، امام در منزل فلانی هستند و خودشان می‌آیند، کسی دنبالشان نرود!

من در مدرسه رفاه بودم که مرکز عملیات مربوط به استقبال از امام بود - همین دبستان دخترانه رفاه که در خیابان ایران است که شاید شما آشنا باشید و بدانید - آنجا در یک قسمت، کارهایی را که من عهده‌دار بودم، انجام می‌گرفت؛ دو، سه تا اتاق بود. ما یک روزنامه روزانه منتشر می‌کردیم. در همان روزهای انتظار امام، سه، چهار شماره روزنامه منتشر کردیم. عده‌ای آنجا بودیم که کارهای مربوط به خودمان را انجام می‌دادیم.

آخر شب - حدود ساعت نه‌ونیم، یا ده بود - همه خسته و کوفته، روز سختی را گذرانده بودند و متفرق شدند. من در اتاقی که کار می‌کردم، نشسته بودم و مشغول کاری بودم؛ ناگهان دیدم مثل این که صدایی از داخل حیاط می‌آید - جلو ساختمان مدرسه رفاه، یک حیاط کوچک دارد که محل رفت و آمد نیست؛ البته آن هم به کوچه در دارد، لیکن محل رفت و آمد نیست - دیدم از آن حیاط، صدای گفتگویی می‌آید؛ مثل این که کسی آمد، کسی رفت. پا شدم ببینم چه خبر است. یک وقت دیدم امام از کوچه، تک و تنها به طرف ساختمان می‌آیند! برای من خیلی جالب و هیجان‌انگیز بود که بعد از سالها ایشان را می‌بینم - پانزده سال بود، از وقتی که ایشان را تبعید کرده بودند، ما دیگر ایشان را ندیده بودیم - فوراً در ساختمان، ولوله افتاد؛ از اتاقهای متعدد - شاید حدود بیست، سی نفر آدم، آن‌جا بودند - همه جمع شدند. ایشان وارد ساختمان شدند. افراد دور ایشان ریختند و دست ایشان را بوسیدند. بعضیها گفتند که امام را اذیت نکنید، ایشان خسته‌اند.

برای ایشان در طبقه بالا اتاقی معین شده بود - که به نظرم تا همین سالها هم مدرسه رفاه، هنوز آن اتاق را نگه داشته‌اند و ایام دوازده بهمن، گرمی می‌دارند - به نحوی طرف پله‌ها رفتند تا به اتاق بالا بروند. نزدیک پاگرد پله که رسیدند، برگشتند طرف ما که پای پله‌ها ایستاده بودیم و مشتاقانه به ایشان نگاه می‌کردیم. روی پله‌ها نشستند؛ معلوم شد که خود ایشان هم دلشان نمی‌آید که این بیست، سی نفر آدم را رها کنند و بروند استراحت کنند! روی پله‌ها به قدر شاید پنج دقیقه نشستند و صحبت کردند. حالا دقیقاً یادم نیست چه گفتند. به‌هرحال، «خسته نباشید» گفتند و امید به آینده دادند؛ بعد هم به اتاق خودشان رفتند و استراحت کردند.

البته فردای آن روز که روز سیزدهم باشد، امام از مدرسه رفاه به مدرسه علوی شماره دو منتقل شدند که بر خیابان ایران است - نه مدرسه علوی شماره یک که همسایه رفاه است - و دیگر رفت و آمدها و کارها، همه آن‌جا بود. این خاطره به یادم مانده است.

۱۳۷۶/۱۱/۱۴

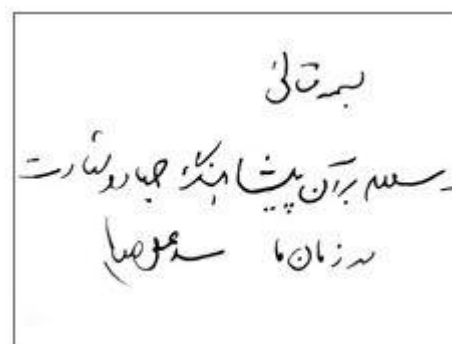
بازی‌های دوران کودکی

در مورد بازی کردن پرسیدند؟ بله، بازی هم می‌کردیم. منتها در کوچه بازی می‌کردیم؛ در خانه جای بازی نداشتیم و بازی‌های آن وقت بچه‌ها فرق می‌کرد. یک مقدار هم بازی‌هایی ورزشی بود؛ مثل والیبال و فوتبال و این‌ها که بازی می‌کردیم. من آن موقع در کوچه، با بچه‌ها والیبال بازی می‌کردیم؛ خیلی هم والیبال را دوست می‌داشتیم. الان هم اگر گاهی بخواهیم ورزش دست جمعی بکنیم - البته با بچه‌های خودم - به والیبال رو می‌آوریم که ورزش خیلی خوبی است.

بازی‌های غیرورزشی آن وقت، «گرگم به هوا» و بازی‌هایی بود که در آن‌ها خیلی معنا و مفهومی نبود؛ یعنی اگر فرض کنی که بعضی از بازی‌ها ممکن است برای بچه‌ها آموزنده باشد و انسان با تفکر، آن‌ها را انتخاب کند، این بازی‌هایی که الان در ذهن من هست، واقعاً این خصوصیت را نداشت؛ ولی بازی و سرگرمی بود.

گفت و شنود رهبر معظم انقلاب با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

اخلاص و صفای شهیدنواب صفوی مرا مجذوب کرد



من شاید پانزده یا شانزده سالم بود که مرحوم «نواب صفوی» به مشهد آمد. مرحوم نواب صفوی برای من، خیلی جاذبه داشت و به گلی مرا مجذوب خودش کرد. هر کسی هم که آن وقت در حدود سنین ما بود، مجذوب نواب صفوی میشد؛ از بس این آدم، پُرشور و بااخلاص، پر از صدق و صفا و ضمناً شجاع و صریح و گویا بود. من میتوانم بگویم که آنجا به طور جدی به مسائل مبارزاتی و به آنچه که به آن مبارزه سیاسی میگوئیم، علاقه‌مند شدم. البته قبل از آن، چیزهایی میدانستم. زمان نوجوانی ما با اوقات «مصدق» مصادف بود. من یادم است در سال ۱۳۲۹ وقتی که مصدق تازه روی کار آمده بود و مرحوم «آیه‌الله کاشانی» با او همکاری میکردند - مرحوم آیه‌الله کاشانی نقش زیادی در توجه مردم به شعارهای سیاسی دکتر مصدق داشتند - لذا کسانی را به شهرهای مختلف میفرستادند که برای مردم سخنرانی کنند و حرف بزنند. از جمله در مشهد، سخنرانانی میآمدند. من دو نفر از آن سخنرانان و سخنرانیهایشان را کاملاً یادم است. آنجا با مسائل مصدق آشنا شدیم و بعد، مصدق سقوط کرد.

در سال ۱۳۳۲ که قضیه ۲۸ مرداد پیشامد کرد، من کاملاً در جریان سقوط مصدق و حوادث آن روز بودم؛ یعنی من خوب یادم است که او باش و اراذل، در مجامع حزبی که به دولت دکتر مصدق ارتباط داشتند، ریخته بودند و آنجاها را غارت میکردند. این مناظر، کاملاً جلو چشمم است!

بنابراین من مقوله‌های سیاسی را کاملاً میشناختم و دیده بودم؛ لیکن به مبارزه سیاسی به معنای حقیقی، از زمان آمدن مرحوم نواب علاقه‌مند شدم. بعد از آنکه مرحوم نواب از مشهد رفت، زیاد طول نکشید که شهید شد. شهادت او هم غوغایی در دل‌های جوانانی که او را دیده و شناخته بودند، به وجود آورده بود. در حقیقت سوابق کار مبارزاتی ما به این دوران برمیگردد؛ یعنی به سالهای ۱۳۳۳ و ۳۴ به بعد.

گفت و شنود صمیمانه رهبر معظم انقلاب اسلامی با گروهی از جوانان و نوجوانان - ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

شعری که از مادر به یادگار ماند

پدر و مادرم، پدر و مادر خیلی خوبی بودند. مادرم یک خانم بسیار فهمیده، باسواد، کتاب‌خوان، دارای ذوق شعری و هنری، حافظ شناس - البته حافظ شناس که می‌گویم، نه به معنای علمی و این‌ها، به معنای مأنوس بودن با دیوان حافظ - با قرآن کاملاً آشنا بود و صدای خوشی هم داشت.

ما وقتی بچه بودیم، همه می‌نشستیم و مادرم قرآن می‌خواند؛ خیلی هم قرآن را شیرین و قشنگ می‌خواند. ماها دورش جمع می‌شدیم و برای ما به مناسبت، آیه‌هایی که در مورد زندگی پیامبران هست، می‌گفت. من خودم اولین بار، زندگی حضرت موسی، زندگی حضرت ابراهیم و بعضی پیامبران دیگر را از مادرم - به این مناسبت - شنیدم. قرآن که می‌خواند به این جا که می‌رسید، بنا می‌کرد به شرح دادن.

بعضی از شعرهای حافظ را که الان هنوز یادم است - بعد از نزدیک به سنین شصت سالگی - از شعرهایی است که آن وقت از مادرم شنیدم؛ از جمله این یک بیت یادم است:

سحر چون خسرو خاور علم در کوهساران زد

به دست مرحمت یارم در امیدواران زد

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمان زدن

غرض، خانمی بود خیلی مهربان، خیلی فهمیده و فرزندانش را هم - البته مثل همه‌ی مادران - دوست می‌داشت و رعایت آن‌ها را می‌کرد. پدرم عالم دینی بود و ملای بزرگی بود. برخلاف مادرم که خیلی گیرا و حراف و خوش برخورد بود، پدرم مرد ساکت و کم حرف بود، که این تاثیرات دوران طولانی طلبگی و تنهایی در گوشه‌ی حجره بود. البته پدرم ترک زبان بود. ما اصلاً تبریزی هستیم؛ یعنی پدرم اهل تبریز و خامنه است. مادرم فارس زبان بود؛ و ما به این ترتیب از بچگی، هم با زبان فارسی، هم با زبان ترکی آشنا شدیم و محیط شلوغی بود، منزل ما هم منزل کوچکی بود. شرایط زندگی، شرایط باز و راحتی نبود.

گفت و شنود رهبر معظم انقلاب با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

وضعیت مالی خانواده در دوران کودکی

ما نان گندم نمی‌توانستیم بخوریم، نان جو گندم می‌خوردیم چون نان گندم گران‌تر بود. البته یک دانه نان گندم می‌خریدیم برای پدرم فقط، ما نان جو گندم می‌خوردیم، گاهی هم نان جو ... وضعمان خیلی خوب نبود و اتفاق می‌افتاد شب‌هایی اتفاق می‌افتاد در منزل ما که شام نبود. مادرم با زحمت زیادی که حالا بماند آن زحمت چگونه انجام می‌شد، برای ما شام تهیه می‌کرد. آن شام هم که تهیه می‌شد و با زحمت تهیه می‌شد، نان و کشمش بود.

آن وقت‌ها، از لحاظ مالی در فشار بودیم، یعنی خانواده‌مان، خانواده مرفهی نبود. پدرم یادم هست روحانی معروفی بود، اما خیلی پارسا و گوشه‌گیر بود، لذا زندگی‌مان خیلی به سختی می‌گذشت. در دوران کودکی با زحمت بسیار، برای ما کفش خریده بود که تنگ بود. پدرم دیگر قادر نبود که این‌ها را عوض بکند یا کفش دیگر بخرد، آمدند گفتند که خوب این کفش‌ها را می‌شکافیم، اندازه می‌کنیم و برایش بند می‌گذاریم. یک عالمه خوشحال شدیم که کفش‌هایمان بندی شد. آمدند شکافتند و بند گذاشتند بعد زشت شد، چون بندهایش خیلی فرق داشت با کفش‌های دیگر، خیلی زشت و ناجور درآمده بود. چقدر غصه خوردیم و خلاصه چاره‌ای نداشتیم.

گفت و شنود رهبر معظم انقلاب با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۴/ ۱۱/ ۱۳۷۶

وقتی که عینکی شدم

باید بگویم اولین مرکز درسی که من رفتم، مدرسه نبود، مکتب بود - در سنین قبل از مدرسه - شاید چهار سال، یا پنج سالم بود که من و برادر بزرگتر از مرا - که از من، سه سال و نیم بزرگتر بود - با هم در مکتب دخترانه گذاشتند؛ یعنی مکتبی که معلمش زن بود و به جز چند نفر پسر، بقیه شاگردان، دختر بودند. البته من خیلی کوچک بودم.

تجربه‌ای که از آن زمان می‌توانم به یاد بیاورم این است که بچه را در سنین چهار، پنج سالگی اصلاً نباید به مدرسه و مکتب و غیر آن گذاشت؛ برای این که هیچ فایده‌ای ندارد. من به نظرم می‌رسد که از آن دوره مکتب قبل از مدرسه، هیچ استفاده علمی و درسی نکردم. طبعاً ما را به مکتب فرستاده بودند تا قرآن یاد بگیریم؛ چون در مکتبها معمولاً قرآن درس می‌دادند. آن زمان در مدرسه‌ها قرآن معمول نبود و درس نمی‌دادند.

بد نیست بدانید که من متولد سال ۱۳۱۸ هستم. این دورانی که می‌گویم، مربوط به سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ است - اوایل مکتب رفتن ما - بنابراین یک دوره آن است؛ که اولین روز مکتب اوّل را یادم نیست. پس از مدتی - یکی دو ماه - که در آن مکتب بودیم، ما را از آن مکتب برداشتند و در مکتبی گذاشتند که مردانه بود؛ یعنی معلمش مرد مسنی بود. شاید شما در داستانهای قدیمی، «ملاً مکتبی» خوانده باشید. درست همان ملامکتبی تصویر شده در داستانها و در قصه‌های قدیمی به ما درس می‌داد.

من کوچکترین شاگرد آن مکتب بودم - شاید آن زمان، حدود پنج سالم بود - و چون هم خیلی کوچک بودم، هم سید و پسر عالم بودم، آقای «ملامکتبی»، صبحها مرا کنار دست خودش می‌نشاند و پول کمی، مثلاً اسکناس پنج قرانی - آن وقتها اسکناس پنج ریالی بود، اسکناس یک تومانی و دو تومانی بود. شما ندیده‌اید - یا دو تومانی از جیب خود بیرون می‌آورد، به من می‌داد و می‌گفت: تو اینها را به قرآن بمال که برکت پیدا کند! بیچاره دلش را خوش می‌کرد به این که به این ترتیب - مثلاً - پولش برکت پیدا کند؛ چون او و امثال او درآمدی نداشتند.

روز اولی که ما را به آن مکتب بردند، به یاد دارم که از نظر من روز بسیار تیره، تاریک، بد و ناخوشایندی بود! پدرم، من و برادر بزرگم را با هم وارد اتاقی کرد که به نظرم خیلی وسیع می‌آمد. البته شاید آن موقع به قدر نصف این اتاق، یا مقداری بیشتر از نصف این اتاق بود؛ اما به چشم کودکی آن روز من، جای خیلی

وسعی می‌آمد و چون پنجره‌هایش شیشه نداشت و از این کاغذهای مومی داشت، تاریک و بد بود. مدتی هم آن‌جا بودیم.

لیکن روز اولی که ما را به دبستان بردند، روز خوبی بود؛ روز شلوغی بود. بچه‌ها بازی می‌کردند، ما هم بازی می‌کردیم. اتاق ما کلاس بسیار بزرگی بود - باز به چشم آن وقت کودکی من - و عدّه بچه‌های کلاس اول، زیاد بودند. حالا که فکر می‌کنم، شاید سی نفر، چهل نفر، بچه‌های کلاس اول بودیم. به هر حال و روز پُرشور و پُرشوقی بود و خاطره بدی از آن روز ندارم.

البته چشم من ضعیف بود، هیچ‌کس هم نمی‌دانست، خودم هم نمی‌دانستم؛ فقط می‌فهمیدم که چیزهایی را درست نمی‌بینم. بعدها چندین سال گذشت و من خودم فهمیدم که چشم‌هایم ضعیف است؛ پدر و مادرم هم فهمیدند و برایم عینک تهیه کردند. آن زمان - وقتی که من عینکی شدم - گمان می‌کنم حدود سیزده سالم بود؛ لیکن در دوره اول مدرسه این نقص کار من بود. قیافه معلم را از دور نمی‌دیدم، تخته سیاه را که روی آن می‌نوشتند، اصلاً نمی‌دیدم و این، مشکلات زیادی را در کار تحصیل من به وجود می‌آورد.

حالا خوشبختانه بچه‌ها در کودکی، فوراً شناسایی می‌شوند و اگر چشمشان ضعیف است، برایشان عینک می‌گیرند و رسیدگی می‌کنند. آن زمان اصلاً این چیزها در مدرسه‌ای معمول نبود.

البته مدرسه ما یک مدرسه به اصطلاح غیر دولتی بود؛ بعلاوه مدرسه دینی بود که معلمین و مدیرانش از افراد بسیار متدین انتخاب شده بودند و با برنامه‌های اندکی دینی‌تر از معمول مدارس آن روز، اداره می‌شد؛ چون آن مدرسه‌ها اصلاً برنامه دینی درستی نداشتند و کسی توجهی و اعتنایی به آن نمی‌کرد.

در مورد معلمین اول ما، بله یادم است که مدیر دبستان ما آقای «تدین» بود که تا چند سال پیش هم زنده بود. من در زمان ریاست جمهوری ارتباطات زیادی با او داشتم. مشهد که می‌رفتم به دیدن ما می‌آمد. پیرمرد شده بود. یک معلم دیگر داشتیم که اسمش آقای «روحانی» بود و الآن نمی‌دانم کجاست. عدّه‌ای از معلمین را یادم است؛ بله، تا کلاس ششم - دوره دبستان - خیلی از معلمین را دورادور می‌شناختم. متأسفانه الان هیچ کدام را نمی‌دانم کجا هستند. اصلاً زنده‌اند، نیستند و چه می‌کنند؛ لیکن بعد از دوره مدرسه هم با بعضی از آنها ارتباط و آشنایی داشتم.

گفت و شنود رهبر معظم انقلاب با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

در دوره جوانی شعر گفتن را شروع کردم

من در دوره جوانی شعر گفتن را شروع کردم و گاهی شعر می‌گفتم؛ منتها به دلایلی تا سالهای متمادی شعرم را در انجمن ادبی - که آن وقت در مشهد تشکیل می‌شد و من هم شرکت می‌کردم - نمی‌خواندم. حالا عیبی ندارد آن دلیلی را که گفتم به آن دلیل نمی‌خواندم، بگویم.

علت این بود که من سابقه زیادی با شعر داشتم، شعر را می‌شناختم؛ یعنی خوب و بد شعر را می‌شناختم. در آن انجمن، وقتی که شعری خوانده می‌شد و اشخاص نامداری هم در آن انجمن بودند - که بعضی از آنها امروز هم هستند، بعضی هم فوت شده‌اند - نقدی که من نسبت به شعر انجام می‌دادم، نقدی بود که غالباً مورد تأیید و تصدیق حضار - از جمله خود سراینده شعر - قرار می‌گرفت. وقتی که شعر خودم را، با دید یک نقاد نگاه می‌کردم، می‌دیدم این شعر، مرا را راضی نمی‌کند؛ لذا نمی‌خواستم شعرم را بخوانم.

یعنی اگر شعری بود که از شعر آن روز بهتر بود، حتماً می‌خواندم؛ لیکن می‌نشستم، فکر می‌کردم، شعر را می‌گفتم، می‌نوشتم و پاک‌نویس می‌کردم؛ اما در آن انجمن نمی‌خواندم. چرا؟ چون سطح آن انجمن به خاطر همین نقدهایی که می‌شد - از جمله خود من زیاد نقد می‌کردم - بالاتر از این شعر بود. شاید شعرهایی خوانده می‌شد که از سطح آن شعر بالاتر نبود؛ اما مورد نقد قرار می‌گرفت. به هر حال، می‌توانم این‌طور بگویم که آن شعر، مرا به عنوان یک ناقد، راضی نمی‌کرد. اتفاق افتاده بود که در غیر از آن انجمن - انجمنهای دیگری در بعضی از شهرهای دیگر؛ یک شهر از شهرهای معروف شعرخیز ایران که حالا نمی‌خواهم اسم بیاورم - شرکت کرده بودم و آن‌جا دیدم سطح آن انجمن، سطح نقد انجمن ما را در مشهد ندارد؛ از من شعر خواستند، لذا من خواندم - همان سالهای قدیم. - این که می‌گویم، مربوط به سالهای ۱۳۳۶ و ۳۷ و آن وقتهاست که در حدود سنین بیست و یک ساله، یا حداکثر بیست و دو ساله بودم. البته این تا سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۴ - تا آن وقتها - ادامه داشت که بعد دیگر غرق شدن در کارهای مبارزات، ما را از کار شعر به کلی دور کرد؛ انجمن هم دیگر نمی‌رفتم.

به هر حال، آن زمان شعر می‌گفتم؛ بعد شعر گفتن را رها کردم و نمی‌گفتم، تا چند سال قبل از این که تصادفاً یک طوری شد که دوباره احساس کردم مایلم گاهی چیزی بر زبان، یا بر ذهن، یا روی کاغذ بیاورم؛ آنها هم در بین مردم پخش نشده است - حالا شما یک بیت* را خواندید - از شعرهایی که من گفته‌ام، چند غزل

بیشتر در دست مردم نیست؛ نمی‌دانم شما این را از کجا و از چه کسی شنیده‌اید! این غزلی که مطلعش را خواندید، مالِ خیلی دور نیست؛ خیال می‌کنم مربوط به همین سه، چهار سال قبل است.

* «دلم قرار نمی‌گیرد از فغان بی‌تو اسپندوار ز کف داده‌ام عنان بی‌تو»

بیانات رهبر انقلاب در گفت‌و شنود با جمعی از جوانان و نوجوانان ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

انس با کتاب

من در دوران جوانی زیاد مطالعه می‌کردم. غیر از کتابهای درسی خودمان که مطالعه می‌کردم و می‌خواندم، کتاب تاریخ، کتاب ادبیات، کتاب شعر و کتاب قصه و رمان هم می‌خواندم. به کتاب قصه خیلی علاقه داشتم و خیلی از رمانهای معروف را در دوره نوجوانی خواندم. شعر هم می‌خواندم. من با بسیاری از دیوانهای شعر، در دوره نوجوانی و جوانی آشنا شدم. به کتاب تاریخ علاقه داشتم و چون درس عربی می‌خواندم و با زبان عربی آشنا شده بودم، به حدیث هم علاقه داشتم.

الان احادیثی یادم است که آنها را در دوره نوجوانی خواندم و یادداشت کردم؛ دفتر کوچکی داشتم که یادداشت می‌کردم. احادیثی را که دیروز، یا همین هفته نگاه کرده باشم، یادم نمی‌ماند، مگر این که یادآوری وجود داشته باشد؛ اما آنهایی را که در آن دوره خواندم، کاملاً یادم است. شما هم واقعاً باید قدر بدانید؛ هرچه امروز مطالعه می‌کنید، برایتان می‌ماند و هرگز از ذهنتان زدوده نمی‌شود. دوره نوجوانی برای مطالعه و یاد گرفتن، دوره خیلی خوبی است؛ واقعاً یک دوره طلایی است و با هیچ دوران دیگری قابل مقایسه نیست.

من خیلی کتاب نگاه می‌کردم؛ منزل ما هم کتاب زیاد بود. پدرم کتابخانه خوبی داشت و خیلی از کتابها هم برای من مورد استفاده بود. البته خود ما هم کتاب داشتیم، کرایه هم می‌کردیم. نزدیک منزل ما کتابفروشی کوچکی بود که کتاب، کرایه می‌داد. من رمان و اینها که می‌خواندم، معمولاً از آنجا کرایه می‌کردم.

الان یادم افتاد که به کتابخانه آستان قدس هم مراجعه می‌کردم. آستان قدس هم در مشهد، کتابخانه خیلی خوبی دارد. در دوره اوایل طلبگی - در همان سنین پانزده، شانزده سالگی - به آنجا مراجعه می‌کردم. گاهی روزها آنجا می‌رفتم - نزدیک آستان قدس است - و مشغول مطالعه می‌شدم؛ صدای اذان با بلندگو پخش می‌شد، به قدری غرق مطالعه بودم که صدای اذان را نمی‌شنیدم! خیلی نزدیک بود و صدا خیلی شدید داخل قرائتخانه می‌آمد و ظهر می‌گذشت، بعد از مدتی می‌فهمیدیم که ظهر شده است! با کتاب انس داشتم. البته الان هم که در سنین نزدیک شصت سالگی هستم - همان‌طور که گفتید بعضی از شما جای فرزند من هستید و بعضی مثل نوه من می‌مانید - از خیلی از نوجوانان بیشتر مطالعه می‌کنم؛ این را هم بدانید.

گفت و شنود صمیمانه با جمعی از جوانان و نوجوانان ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

ماجرای لباس طلبگی رهبر انقلاب

همه می‌دانستند که من بناست طلبه و روحانی شوم. این چیزی بود که پدرم می‌خواست و مادرم به شدت دوست می‌داشت. خود من هم علاقه‌مند بودم؛ یعنی هیچ بی‌علاقه به این مسأله نبودم.

اما این که لباس ما را از اوّل، این لباس قرار دادند، به این نیت نبود؛ به خاطر این بود که پدرم با هر کاری که رضاخان پهلوی کرده بود، مخالف بود - از جمله، اتحاد شکل از لحاظ لباس - و دوست نمی‌داشت همان لباسی را که رضاخان به زور می‌گوید، بپوشیم. می‌دانید که رضاخان، لباس فعلی مردم را که آن زمان لباس فرنگی بود و از اروپا آمده بود، به زور بر مردم تحمیل کرد. ایرانیها لباس خاصی داشتند و همان لباس را می‌پوشیدند. او اجبار کرد که بایستی این طور لباس بپوشید؛ این کلاه را سرتان بگذارید!

پدرم این را دوست نمی‌داشت، از این جهت بود که لباس ما را همان لباس معمولی خودش که لباس طلبگی بود، قرار داده بود؛ اما نیت طلبه شدن و روحانی شدن من در ذهنشان بود. هم پدرم می‌خواست، هم مادرم می‌خواست، خود من هم می‌خواستم. من دوست می‌داشتم و از کلاس پنجم دبستان، عملاً درس طلبگی را در داخل مدرسه شروع کردم.

معلمی داشتیم که خودش طلبه بود و سالهای پنجم یا ششم دبستان - به نظرم هر دو سال - معلم کلاس ما بود. او پیشنهاد کرد که به ما درس «جامع‌المقدمات» بدهد. می‌دید که من و یکی، دو نفر از بچه‌ها علاقه‌مندیم و استعدادمان هم خوب بود؛ فکر کرد که به ما درس بدهد، ما هم قبول کردیم.

«جامع‌المقدمات» اولین کتابی است که طلبه‌ها می‌خواندند، - هنوز هم معمول است - و مجموعه‌ای از جزوات، یعنی چند کتاب کوچک است. من چند تا از آن کتابهای کوچک را در دبستان خواندم؛ بعد هم که بیرون آمدم، به شدت و با جدیت و علاقه دنبال کردم.

من بعد از دبستان به دبیرستان رفتم؛ یعنی دوره دبیرستان را به طور داوطلبانه و به صورت شبانه، خودم می‌خواندم. درس معمولی من طلبگی بود و بعد از دوره دبستان، مدرسه طلبگی رفتم - یعنی از دوازده سالگی به بعد - بنابراین از همان وقتها دیگر من به فکر آینده - به این معنا - بودم؛ یعنی معلوم بود که دیگر بناست طلبه شوم.

البته طلبگی و لباس طلبگی، به هیچ وجه مانع از کارهای کودکانه آن زمان نبود؛ یعنی هم عمامه سرمان می گذاشتیم، هم وقتی می خواستیم بازی کنیم، عمامه را در خانه می گذاشتیم، به کوچه می آمدیم و با همان قبا می دویدیم و بازی می کردیم - کارهایی که بچه ها می کنند - وقتی می خواستیم با پدرمان به مسجد برویم، باز عمامه را سرمان می گذاشتیم و عبا را به دوش می انداختیم و با همان وضع و حال و چهره کودکانه به مدرسه می رفتیم و می آمدیم.

گفت و شنود صمیمانه با جمعی از جوانان و نوجوانان ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

عرفه‌ای در کنار مادرم

یادم است هنوز بالغ نبودم که اعمال روز عرفه را بجا آوردم. اعمال آن روز، طولانی هم هست - لابد آشنا هستید؛ خیلی از جوانان با آن اعمال آشنا هستند - چند ساعت طول میکشد. اعمال، از بعد از نماز ظهر و عصر شروع میشود و اگر انسان بخواهد به همه آن اعمال برسد، شاید تا نزدیک غروب - روزهای نه چندان بلند - به طول میانجامد.

آن وقت من یادم است که با مادرم - چون مادرم هم خیلی اهل دعا و توجه و اعمال مستحبی بود - میرفتیم یک گوشه حیاط که سایه بود - منزل ما حیاط کوچکی داشت - آنجا فرش پهن میکردیم - چون مستحب است که زیر آسمان باشد - هوا گرم بود؛ آن سالهایی که الان در ذهنم مانده، یا تابستان بود، یا شاید پاییز بود، روزها نسبتاً بلند بود. در آن سایه مینشستیم و ساعت‌های متمادی، اعمال روز عرفه را انجام میدادیم. هم دعا داشت، هم ذکر و هم نماز. مادرم میخواند، من و بعضی از برادر و خواهرها هم بودند، میخواندیم. دوره جوانی و نوجوانی من این‌گونه بود؛ دوره اُنس با معنویات و با دعا و نیایش.

گفت‌وشنود با جمعی از جوانان و نوجوانان ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

«شما علیه اسرائیل و یهود حرف زده‌اید!»

من بارها بازداشت شدم. مرا شش مرتبه بازداشت کردند؛ یک بار هم زندان بردند، یک بار هم تبعید شدم. مجموعاً این دورانها نزدیک به سه سال طول کشیده است. دوره زندگی ما در آن زمانها، برای ایرانیها دوران بسیار بدی بود.

من یادم است که دوستی از دوستان ما از پاکستان آمده بود، برای ما نقل می‌کرد که بله، من در داخل پارک، فلان کس را دیدم که اعلامیه‌ای را به فلانی داد؛ من تعجب کردم که مگر در پارک کسی می‌تواند به کسی اعلامیه بدهد! او از تعجب من تعجب کرد و گفت: چرا نشود؟! پارک است دیگر، انسان اعلامیه را درمی‌آورد و به آن طرف می‌دهد. گفتم: چنین چیزی می‌شود؟! این مربوط به دوران مبارزات ما بود که من دوره نوجوانی را هم گذرانده بودم؛ یعنی اختناق در ایران آنقدر زیاد بود که اصلاً تصوّر نمی‌کردیم ممکن است کسی بتواند به زبان صریح، روشن، روز روشن، جلو چشم مردم، حرف سیاسی به کسی یا به دوستی بزند، یا کاغذی را به او بدهد، یا کاغذی را از او بگیرد! از بس فشار و خفقان بود. به کوچکترین سوءظن، افراد را می‌گرفتند و به خانه‌های مردم می‌ریختند!

بارها به منزل ما ریختند و منزل ما را گشتند - منزل پدرم، منزل خودم - کاغذها و نوشته‌های مرا بارها بردند! خیلی از نوشته‌ها و یادداشتهای علمی و غیر علمی من از بین رفته و غارت شده است؛ بردند، جمع کردند و بعد دیگر ندادند! یا وقتی دادند، همه‌اش را ندادند!

زندگی از لحاظ سیاسی، زندگی سختی بود؛ یعنی زندگی سیاسی بسیار زندگی سختی بود. خفقان بود و آزادی نبود. من در دوره مبارزات، برای جوانان و دانشجویان در مشهد، مدتها درس تفسیر می‌گفتم. یک وقت به بخشی از قرآن رسیدیم که راجع به قضایای «بنی اسرائیل» بود؛ قهراً راجع به بنی اسرائیل هم تفسیر قرآن می‌گفتم. یک مقدار راجع به بنی اسرائیل و یهود صحبت کردم؛ بعد از مدت کمی مرا بازداشت کردند! البته نه به آن بهانه، به جهت و به عنوان دیگری بازداشت کردند و به زندان بردند. جزو بازجوییهایی که از من می‌کردند، این بود که شما علیه اسرائیل و علیه یهود حرف زده‌اید! توجه می‌کنید؟ یعنی اگر کسی آیه قرآنی را که راجع به بنی اسرائیل حرف زده بود، تفسیر می‌کرد و درباره آن حرف می‌زد، بعد باید جواب می‌داد که چرا این آیه قرآن را مطرح کرده است! چرا این حرفها را زده و چرا راجع به بنی اسرائیل، بدگویی

کرده است! یعنی وضع سیاسی، این‌گونه وضع سخت و دشواری بود و سیاستها این‌قدر ضدّ مردمی و وابسته به خواست اربابها بود!

گفت‌وشنود با جمعی از جوانان و نوجوانان ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

تفریح دوران طلبگی

ما متأسفانه سرگرمی‌های خیلی کمی داشتیم؛ این طور سرگرمی‌ها آن وقت نبود، البته پارک بود، ولی کم و خیلی محدود، مثلاً در مشهد فقط یک پارک در داخل شهر بود و محیط‌هایش، محیط‌های خیلی بدی بود. ما هم خانواده‌هایی بودیم که پدر و مادرها مقید بودند، اصلاً نمی‌توانستیم برویم. برای مثال ما در دوره‌ی جوانی، امکان این‌که بتوانیم از این مرکز عمومی تفریحی استفاده کنیم، وجود نداشت؛ بخاطر این‌که این مراکز، مراکز خوبی نبود، غالباً مراکز آلوده‌ای بود.

دستگاه‌های آن وقت هم مقداری سعی داشتند که مراکز عمومی را آلوده‌ی به شهوات و فساد بکنند؛ این کار تعمداً و با برنامه‌ریزی انجام می‌شد. آن وقت‌ها این را حدس می‌زدیم، بعدها که قراین و اطلاعات بیشتری پیدا کردیم، معلوم شد که واقعاً همین‌طور بوده است؛ یعنی با برنامه‌ریزی، محیط‌های عمومی را فاسد می‌کردند! لذا ما نمی‌توانستیم برویم. بنابراین تفریح‌های آن وقت ما از این قبیل نبود.

تفریح من در محیط طلبگی خودم در دوران جوانی، حضور در جمع طلبه‌ها بود. به مدرسه‌ی خودمان - مدرسه‌ای داشتیم، مدرسه‌ی نواب - می‌رفتیم؛ جو طلبه‌ها برای ما جو شیرینی بود. طلبه‌ها دور هم جمع می‌شدند، صحبت و گفتگو و تبادل اطلاعات می‌کردند و حرف می‌زدند. محیط مدرسه برای خود طلبه‌ها مثل یک باشگاه محسوب می‌شد؛ در وقت بی‌کاری آن‌جا دور هم جمع می‌شدند. علاوه بر این، در مشهد، مسجد گوهرشاد هم مجمع خیلی خوبی بود. آن‌جا هم افراد متدین، طلاب، روحانیون و علما می‌آمدند، می‌نشستند و با هم بحث علمی می‌کردند؛ بعضی هم صحبت‌های دوستانه می‌کردند. تفریح‌های ما این‌ها بود.

البته من از آن وقت، ورزش می‌کردم؛ الان هم ورزش می‌کنم. متأسفانه می‌بینم جوان‌های ما در ورزش، سستی می‌کنند؛ که این خیلی خطاست. آن وقت ما کوه می‌رفتیم، پیاده‌روی‌های طولانی می‌کردیم. من با دوستان خودم، چندبار از کوه‌های اطراف مشهد، همین‌طور کوه به کوه، روستا به روستا، چند شبانه روز حرکت کردیم و راه رفتیم.

از این گونه ورزش‌ها داشتیم. البته این‌ها تفریح‌های سرگرم‌کننده‌ای بود که خارج از محیط شهر محسوب می‌شد.

حالا که در تهران، این دامنه‌ی زیبای البرز و ارتفاعات به این قشنگی و خوب هست؛ من خودم هفته‌ای چندبار به این ارتفاعات می‌روم. متأسفانه می‌بینم نسبت به جمعیت تهران، کسانی که به این جا می‌آیند و از این محیط بسیار خوب و پاک استفاده می‌کنند، خیلی کم است! تأسف می‌خورم که چرا این جوان‌های ما از این محیط طبیعی و زیبا استفاده نمی‌کنند! اگر آن زمان در مشهد ما چنین کوه‌های نزدیکی وجود داشت - چون ما آن وقت در مشهد، کوه‌های به این خوبی و به این نزدیکی نداشتیم - ما بیشتر هم استفاده می‌کردیم.



گفت و شنود رهبر انقلاب اسلامی با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

گوشه‌هایی از خاطرات آیت‌الله خامنه‌ای از والدهی مکرمه‌شان

۱. پدر و مادرم، پدر و مادر خیلی خوبی بودند. مادرم یک خانم بسیار فهمیده، باسواد، کتابخوان، دارای ذوق شعری و هنری، حافظ شناس - البته حافظ شناس که می‌گویم، نه به معنای علمی و اینها، به معنای مأنوس بودن با دیوان حافظ - و با قرآن کاملاً آشنا بود و صدای خوشی هم داشت.

۲. وقتی بچه بودیم، همه می‌نشستیم و مادرم قرآن می‌خواند؛ خیلی هم قرآن را شیرین و قشنگ می‌خواند. ما بچه‌ها دورش جمع می‌شدیم و برایمان به مناسبت، آیه‌هایی را که در مورد زندگی پیامبران است، می‌گفت. من خودم اولین بار، زندگی حضرت موسی(ع)، زندگی حضرت ابراهیم(ع) و بعضی پیامبران دیگر را از مادرم - به این مناسبت - شنیدم. قرآن که می‌خواند، به آیاتی که نام پیامبران در آن است می‌رسید، بنا می‌کرد به شرح دادن.

۳. بعضی از شعرهای حافظ که هنوز - بعد از سنین نزدیک شصت سالگی - یادم است، از شعرهایی است که آن وقت از مادرم شنیدم. از جمله، این دو بیت یادم است:

سحر چون خسرو خاور عَلم در کوهساران زد به دست مرحمت یارم در امیدواران زد

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانۀ زدند

۴. (مادرم) خانمی بود خیلی مهربان، خیلی فهمیده و فرزندانش را هم - البته مثل همه‌ی مادران - دوست می‌داشت و رعایت آنها را می‌کرد. پدرم عالم دینی و ملّای بزرگی بود. برخلاف مادرم که خیلی گیرا و حرّاف و خوش برخورد بود، پدرم مردی ساکت، آرام و کم حرف می‌نمود؛ که این تأثیرات دوران طولانی طلبگی و تنهایی در گوشه‌ی حجره بود. البته پدرم تُرک زبان بود - ما اصلاً تبریزی هستیم؛ یعنی پدرم اهل خامنه‌ی تبریز است - و مادرم فارس زبان. ما به این ترتیب از بچگی، هم با زبان فارسی و هم با زبان ترکی آشنا شدیم و محیط خانه محیط خوبی بود. البته محیط شلوغی بود؛ منزل ما هم منزل کوچکی بود. شرایط زندگی، شرایط باز و راحتی نبود و طبعاً اینها در وضع کار ما اثر می‌گذاشت.

۵. چیزی که حتماً می‌دانم برای شما جالب است، این است که من همان وقت، معمم بودم؛ یعنی در بین سنین ده و سیزده سالگی - که ایشان سؤال کردند - من عمامه به سرم و قبا به تنم بود! قبل از آن هم

همین‌طور. از اوایلی که به مدرسه رفتم، با قبا رفتم؛ منتها تابستانها با سر برهنه می‌رفتم، زمستان که می‌شد، مادرم عمامه به سرم می‌پیچید.



مادرم خودش دختر روحانی بود و برادران روحانی هم داشت، لذا عمامه پیچیدن را خوب بلد بود؛ سر ما عمامه می‌پیچید و به مدرسه می‌رفتیم. البته اسباب زحمت بود که جلو بچه‌ها، یکی با قبای بلند و لباس نوع دیگر باشد. طبعاً مقداری حالت انگشت‌نمایی و اینها بود؛ اما ما با بازی و رفاقت و شیطنت و این‌طور چیزها جبران می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم که در این زمینه‌ها خیلی سخت بگذرد.

۶. دورانهای کلاس اول و دوم و سوم را که اصلاً یادم نیست و الان هیچ نمی‌توانم قضاوتی بکنم که به چه درسهایی علاقه داشتم؛ لیکن در اواخر دوره‌ی دبستان - یعنی کلاس پنجم و ششم - به ریاضی و جغرافیا علاقه داشتم. خیلی به تاریخ علاقه داشتم، به هندسه هم - بخصوص - علاقه داشتم. البته در درسهای دینی هم خیلی خوب بودم؛ قرآن را با صدای بلند می‌خواندم - قرآن‌خوان مدرسه بودم - یک کتاب دینی را آن وقت به ما درس می‌دادند - به نام تعلیمات دینی - برای آن وقتها کتاب خیلی خوبی بود؛ من تگه‌هایی از آن کتاب را که فصل، فصل بود، حفظ می‌کردم.

۷. به‌هرحال، گاهی انسان به فکر آینده می‌افتد؛ اما من از این‌که چه زمانی به فکر آینده افتادم، هیچ یادم نیست. این‌که در آینده‌ی زندگی خودم، بنا بود چه شغلی را انتخاب کنم، از اول برای خود من و برای خانواده‌ام معلوم بود. همه می‌دانستند که من بناست طلبه و روحانی شوم. این چیزی بود که پدرم می‌خواست و مادرم به شدت دوست می‌داشت. خود من هم علاقه‌مند بودم؛ یعنی هیچ بی‌علاقه به این مسأله نبودم.

اما این که لباس ما را از اوّل، این لباس قرار دادند، به این نیت نبود؛ به خاطر این بود که پدرم با هر کاری که رضاخان پهلوی کرده بود، مخالف بود - از جمله، اتحاد شکل از لحاظ لباس - و دوست نمی داشت همان لباسی را که رضاخان به زور می گوید، بپوشیم. می دانید که رضاخان، لباس فعلی مردم را که آن زمان لباس فرنگی بود و از اروپا آمده بود، به زور بر مردم تحمیل کرد. ایرانیها لباس خاصی داشتند و همان لباس را می پوشیدند. او اجبار کرد که بایستی این طور لباس بپوشید؛ این کلاه را سرتان بگذارید!

پدرم این را دوست نمی داشت، از این جهت بود که لباس ما را همان لباس معمولی خودش که لباس طلبگی بود، قرار داده بود؛ اما نیت طلبه شدن و روحانی شدن من در ذهنشان بود. هم پدرم می خواست، هم مادرم می خواست، خود من هم می خواستم. من دوست می داشتم و از کلاس پنجم دبستان، عملاً درس طلبگی را در داخل مدرسه شروع کردم.

گفت و شنود با جمعی از نوجوانان و جوانان ۱۳۷۶/۱۱/۱۴

سلیقه امام در اداره‌ی کشور

انقلاب عظیم مردمی، واقعاً پدیده‌ی عظیمی است. چنین حادثه‌ی عظیمی را شما خلق کردید. حادثه‌ی پیروزی در جنگ هشت ساله را شما جوانان حزب‌الله خلق کردید. حادثه‌ی پیروزی در محاصره‌ی سیاسی و در محاصره‌ی اقتصادی را شما خلق کردید. همه‌ی اینها آفرینشهای شماست. روشنفکری این است.

خوب، چرا بایستی به خاطر عمل - مثلاً - کسی که حالا سلیقه‌اش [متفاوت] است، شما متهم شوید؟! گفته شود که اینها اهل منطق نیستند؛ اهل جنجالند، اهل بی‌خودی حرف زدند، اهل حمله کردند، اهل زنجیر و داغ و درفشند! چرا؟ این ظلم نیست؟ من این‌گونه موافق نیستم.

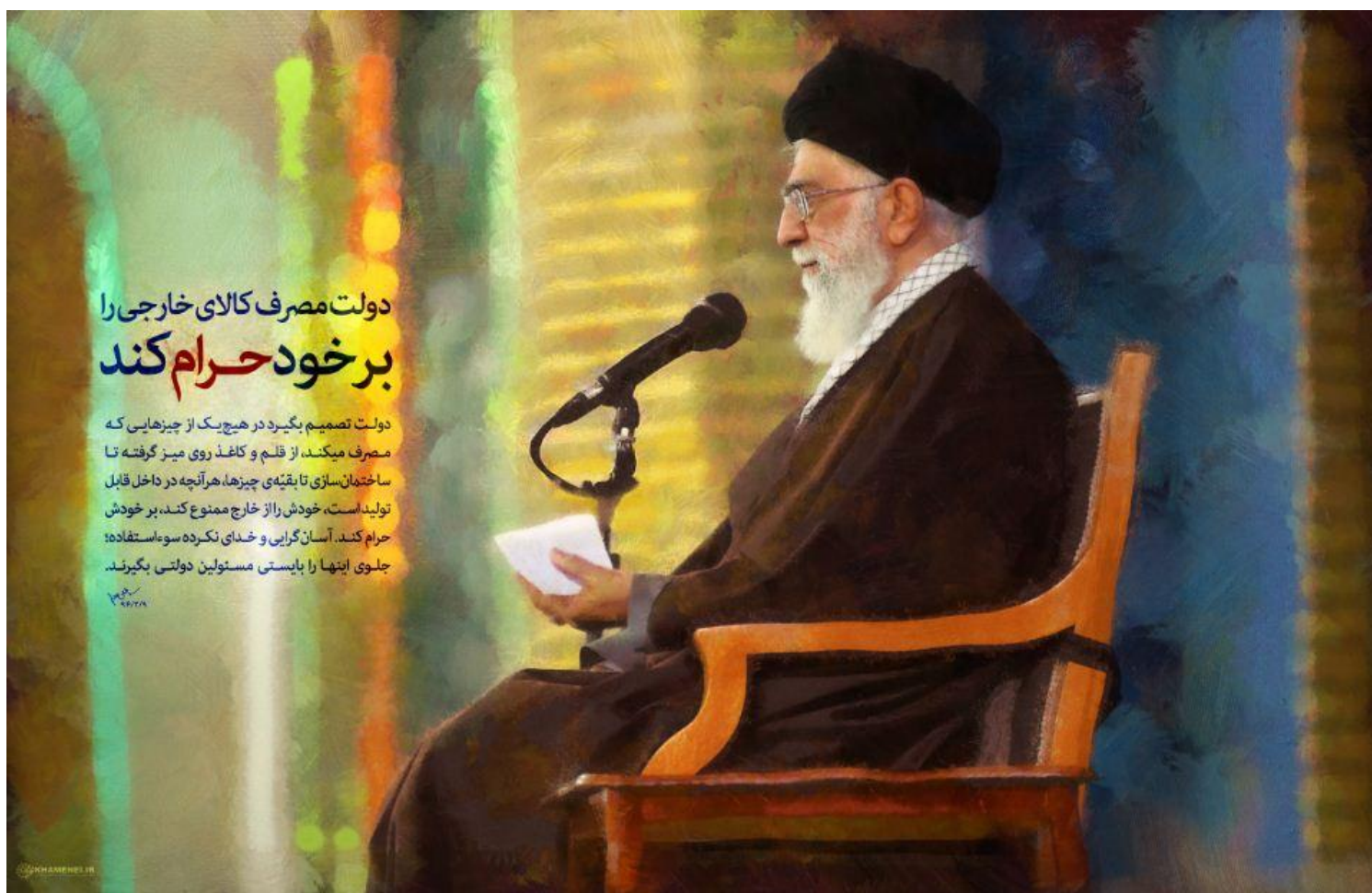
ببینید؛ سلیقه‌ی امام رضوان‌الله‌علیه هم عیناً همین بود. نه این‌که خیال کنید سلیقه‌ی دیگری بود؛ نخیر، سلیقه‌ی امام، عیناً همین بود. بنده به شما عرض می‌کنم، خبر می‌دهم؛ البته شواهد هم هست.

در سال شصت و چهار که آقای ناطق نوری وزیر کشور بودند، من یادم نمی‌رود که عده‌ای از جوانان در خیابانها به بدحجابها حمله می‌کردند. امام به ایشان نوشت: بروید و این جوانانی را که به بدحجابها حمله می‌کنند، بگیرید، بزنید، زندان و حبسشان کنید! امام، مخالف بود؛ در حالی که امام، آن مرد شجاع و بی‌نظیری است که مسأله‌ی حجاب را به این کشور برگرداند! هیچ کس دیگر غیر از امام نمی‌توانست. این هم یکی از اختصاصات امام بود. اگر غیر از امام، هر کس دیگر بود - از همین بزرگان و مقدّسین علما - هیچ کس جرأت نمی‌کرد بگوید «زنان باید با حجاب، بیرون بیایند». امام در همان ماههای اوّل پیروزی انقلاب گفت «باید با حجاب بیایند!» این همان امام است؛ اما درعین حال با آن روش، مخالف بود و ایستادگی کرد و گفت که بچه‌های کمیته جلو این کار را بگیرند.

البته آنها هم بچه‌های حزب‌اللهی بودند؛ منتها کار را نمی‌فهمیدند، اشتباه می‌کردند. بنده هم با این‌گونه زدن و جنجال موافق نیستم. بچه‌های خوب، مؤمن، صادق، سالم، خوش‌فکر و خوش‌دل، گاهی راه را اشتباه می‌کنند!

در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۱۳۷۶/۱۲/۱۴

خاطرات سال ۱۳۷۷



«باید مسأله خود را با آمریکا حل کنید!»

آن سالی که بنده برای اجلاس سازمان ملل به نیویورک رفتم، یکی از مسئولین بلندپایه یکی از کشورهای اروپایی پیش من آمد و گفت: «شما بالأخره باید مسأله خود را با آمریکا حل کنید!» فکر می‌کردند ما که به نیویورک رفته‌ایم و در کشور آمریکا هستیم، شاید بتوانند نان را به تنور گرم بزنند! گفتم نمی‌شود. قضیه سازمان ملل، قضیه دیگری است. من به سازمان ملل آمده‌ام تا با مردم دنیا حرف بزنم و این ربطی به آمریکا ندارد! مسأله آمریکا، مسأله دیگری است.

بیانات در حرم رضوی ۱۳۷۷/۰۱/۰۱

منظور از غرب که فقط امریکا نیست

یکی از وزرای خارجه کشورهای معروف و بزرگ اروپایی - که حالا نمی‌خواهم اسم ببرم - در زمان ریاست جمهوری بنده، به ایران آمد و حرفهایی زد. من این حرف را به او گفتم؛ حالا هم به شما عزیزان می‌گویم - این حرفهایی که ما با این دیپلماتها، در طول سالهای متمادی زدیم، در کاغذها ثبت است و هیچ وقت فرصتی پیش نیامده است که به گوش مردم برسد. اگر یک روز این حرفها پخش و فهمیده شود - که ما در طول هشت سال ریاست جمهوری و بعد از آن، چه گفتیم، من گمان می‌کنم که ملت ایران، بیشتر احساس عزت خواهد کرد. الحمدلله - من به آن وزیر خارجه‌ای که از طرف دولتش - شاید هم از طرف جامعه اروپا - به ایران آمده بود - در زمان حیات مبارک امام بود - گفتم ما به‌عنوان جمهوری اسلامی، نمی‌خواهیم با غرب، قطع رابطه باشیم. ما می‌خواهیم رابطه‌مان برقرار باشد؛ اما منظور از غرب که فقط امریکا نیست. آمریکاییها می‌خواهند وانمود کنند که غرب یعنی آمریکا! اگر شما با آمریکا رابطه برقرار کردید، با غرب رابطه دارید، و آلا منزوی هستید! گفتم ما این را قبول نداریم. البته آن اروپایی هم از این حرف، خوشحال شد.

بیانات در حرم رضوی ۱۳۷۷/۰۱/۰۱

عرفان و عدم انزوا از سیاست

...آقایان روحانیون نباید خود را از سیاست دور نگه دارند. ...از همه عارف‌تر، امام بود. چه کسی در کشور به حد عرفان امام می‌رسید؟ دیدید چگونه وارد میدان شد؟ مثل شیر. امام درباره‌ی استاد بزرگوار خود _مرحوم آقای شاه آبادی_ گفته بودند که ایشان اهل مسائل سیاسی بودند. همچنین من در جایی از امام شنیدم که مرحوم آقای شاه‌آبادی روی منبر گفته بودند که اگر کسی دور و بر من بود، قیام می‌کردم. بنابراین عرفان موجب نمی‌شود که انسان برود در گوشه‌ی بنشیند. البته درست فهمیدن مسائل سیاسی و سالم طرح کردن آن، مسأله‌ی دیگری است؛ اما انزوا و انعزال از سیاست، به‌هیچ‌وجه مصلحت نیست.

در دیدار با فرزند آیت‌الله شاه‌آبادی و جمعی از مردم ۱۳۷۷/۰۱/۲۴

در مقابل آن جوانان احساس خضوع می‌کردم

در دوره جنگ که شما متأسفانه اعتلای آن دوره را درک نکردید - البته جنگ را درک نکردید و این تأسف نداشت؛ اما آن خصوصیات بی‌نظیر را شما درک نکردید و آدم افسوس می‌خورد - جوانان هجده و بیست ساله‌ای که در سنین شما بودند، از لحاظ لطافت و صفای معنوی، گاهی به حدّ عارفی که چهل سال در راه خدا سلوک کرده بود، می‌رسیدند! آدم این را در وجود آنها احساس می‌کرد. کم هم نبودند؛ فراوان بودند. من همان وقتها در مقابل چنین جوانانی که قرار می‌گرفتم، احساس خضوع حقیقی می‌کردم؛ نه این‌که بخواهم تواضع کنم. دیده‌اید انسان در مقابل بزرگی که قرار می‌گیرد و کمالات او را که می‌بیند، ضعف خودش را می‌فهمد! من همان احساس را در مقابل یک جوان بسیجی و یک جوان رزمنده در خودم می‌دیدم و می‌یافتم. آن فضا، چنان فضایی بود که می‌توانست یک جوان معمولی را این‌گونه متحوّل کند.

بیانات در دیدار جمعی از جوانان ۱۳۷۷/۰۲/۰۷

من به شعر علاقه داشتم

اگر جوان بتواند منطقه مورد علاقه خودش را - هرچه که هست - پیدا کند، به راحتی می‌تواند آن هیجان را در خود ارضاء کند. مثلاً آن هنگامی که من جوان بودم و لباس طلبگی تنم بود، محدودیتهای لباس و محدودیتهای محیط وجود داشت؛ اما درعین حال ما هم هیجان داشتیم و آن هیجان ارضاء هم می‌شد. چگونه؟ من به شعر علاقه داشتم. ممکن است باور این برای شما خیلی سخت باشد. جلسه شعری بود که چهار، پنج نفر دوستی که به شعر علاقه‌مند بودند، دو ساعت، سه ساعت می‌نشستند و راجع به شعر حرف می‌زدند و شعر می‌خواندند. این برای کسی که به این مقوله علاقه‌مند است، روحیه هیجان‌ش را به همان اندازه ارضاء می‌کند که یک فوتبالیست در میدان فوتبال، یا یک علاقه‌مند به فوتبال در حین تماشای فوتبال. بنابراین، میدانها محدود نیستند.

بیانات در دیدار جمعی از جوانان ۱۳۷۷/۰۲/۰۷

تور نامریی

من خودم شخصاً جوانی بسیار پُرهیجانی داشتم. هم قبل از شروع انقلاب، به خاطر فعالیت‌های ادبی و هنری و امثال این‌ها، هیجانی در زندگی من بود و هم بعد که مبارزات در سال ۱۳۴۱ شروع شد؛ که من در آن سال، بیست و سه سالم بود. طبعاً دیگر ما در قلب هیجان‌های اساسی کشور قرار گرفتیم و من در سال چهل و دو، دو مرتبه به زندان افتادم؛ بازداشت، زندان، بازجویی. می‌دانید که این‌ها به انسان هیجان می‌دهد. بعد که انسان بیرون می‌آید و خیل عظیم مردمی را که به این ارزش‌ها علاقه‌مند بودند و رهبری مثل امام رضوان‌الله علیه را که به هدایت مردم می‌پرداخت و کارها و فکرها و راه‌ها را تصحیح می‌کرد مشاهده می‌نمود، هیجانش بیشتر می‌شد. این بود که زندگی برای امثال من که در این مقوله‌ها زندگی و فکر می‌کردند، خیلی پُرهیجان بود؛ اما همه این‌طور نبودند...

آنوقت‌ها گاهی بزرگ‌ترهای ما- کسانی که در سنین حالای من بودند- چیزهایی می‌گفتند که ما تعجب می‌کردیم چطور این‌ها این‌گونه فکر می‌کنند؟ حالا می‌بینیم نخیر؛ آن بیچاره‌ها خیلی هم بی‌راه نمی‌گفتند. البته من خودم را به‌کلی از جوانی منقطع نکرده‌ام. هنوز هم در خودم چیزی از جوانی احساس می‌کنم و نمی‌گذارم که به آن حالت بیفتم. الحمدلله تا به حال نگذاشته‌ام و بعد از این هم نمی‌گذارم؛ اما آن‌ها که خودشان را در دست پیری رها کرده بودند، قهراً التذادی که جوان از همی شئون زندگی خودش دارد، احساس نمی‌کردند. آنوقت این حالت بود. نمی‌گویم که فضای غم حاکم بود- این را ادعا نمی‌کنم- اما فضای غفلت و بی‌خبری و بی‌هویتی حاکم بود.

این‌هم بود که آنوقت من و امثال من که در زمینه‌ی مسائل مبارزه، به‌طور جدی و عمیق فکر می‌کردیم، هم‌تمان را بر این گذاشتیم که تا آنجایی که می‌توانیم، جوانان را از دایره‌ی نفوذ فرهنگی رژیم بیرون بکشیم. من خودم مثلاً مسجد می‌رفتم، درس تفسیر می‌گفتم، سخنرانی بعد از نماز می‌کردم، گاهی به شهرستان‌ها می‌رفتم سخنرانی می‌کردم. نقطه‌ی اصلی توجّه من این بود که جوانان را از کمند فرهنگی رژیم بیرون بکشم. خود من آنوقت‌ها این را به «تور نامریی» تعبیر می‌کردم. می‌گفتم یک تور نامریی وجود دارد که همه را به سمتی می‌کشد! من می‌خواهم این تور نامریی را تا آنجا که بشود، پاره کنم و هر مقدار که می‌توانم، جوانان را از کمند و دام این تور بیرون بکشم. هر کس از آن کمند فکری خارج می‌شد- که خصوصیتش هم این بود که اولاً به تدین و ثانیاً به تفکرات امام گرایش پیدا می‌کرد- یک نوع مصونیتی می‌یافت. آن روز این‌گونه بود. همان نسل هم، بعدها پایه‌های اصلی انقلاب شدند. الان هم که من در همین

زمان به جامعه‌ی خودمان نگاه می‌کنم، خیلی از افراد آن نسل را- چه کسانی که با من مرتبط بودند، چه کسانی که حتی مرتبط نبودند- می‌توانم شناسایی کنم.

گفت و شنود در دیدار جمعی از جوانان به مناسبت هفته‌ی جوان ۱۳۷۷/۰۲/۰۷

جوانی بسیار پُرهیجانی داشتم

من خودم شخصاً جوانی بسیار پُرهیجانی داشتم. هم قبل از شروع انقلاب، به خاطر فعالیت‌های ادبی و هنری و امثال اینها، هیجانی در زندگی من بود و هم بعد که مبارزات در سال ۱۳۴۱ شروع شد، که من در آن سال، بیست و سه سالم بود. طبعاً دیگر ما در قلب هیجانهای اساسی کشور قرار گرفتیم و من در سال چهل و دو، دو مرتبه به زندان افتادم؛ بازداشت، زندان، بازجویی. می‌دانید که اینها به انسان هیجان می‌دهد. بعد که انسان بیرون می‌آید و خیل عظیم مردمی را که به این ارزشها علاقه‌مند بودند، و رهبری مثل امام رضوان‌الله علیه را که به هدایت مردم می‌پرداخت و کارها و فکرها و راهها را تصحیح می‌کرد، مشاهده می‌نمود، هیجانش بیشتر می‌شد. این بود که زندگی برای امثال من که در این مقوله‌ها زندگی و فکر می‌کردند، خیلی پُرهیجان بود؛ اما همه این‌طور نبودند.

بیانات در دیدار جمعی از جوانان ۱۳۷۷/۰۲/۰۷

به جوان اعتنا نمی شد

آن وقتها مثل حالا نبود؛ انصافاً وضع خیلی بد بود. محیط جوانی، محیط دلنشینی نبود؛ نه برای من که آن وقت طلبه بودم - من در دوره کودکی هم از دبستان طلبه بودم - بلکه برای همه جوانان. به جوان اعتنا نمی شد. خیلی استعدادها در داخل جوانان می مرد. ما در مقابل چشم خودمان، این را شاهد بودیم. من خودم در محیط طلبگی ام این را می دیدم. بعد هم که با محیطهای بیرون طلبگی، با محیط دانشگاه و دانشجویان ارتباط پیدا کردم - سالهای متمادی، من با دانشجویان ارتباط داشتم و مأنوس بودم - در آنها هم دیدم که همین طور است. آن قدر استعدادهای درخشان بود. آن قدر افرادی بودند که ممکن بود در این رشته ای که درس می خوانند، استعداد چندانی نداشته باشند؛ اما ممکن بود استعداد دیگری در وجودشان باشد، که کسی نمی فهمید و نمی دانست.

بیانات در دیدار جمعی از جوانان ۱۳۷۷/۰۲/۰۷

پهلوی جوانان را به ابتدال می کشید

قبل از انقلاب، همهی دوران جوانی من غالباً با جوانان گذشته است. وقتی انقلاب پیروز شد، من حدوداً سی و نه ساله بودم. تمام مدت دوره‌ی از هفده، هجده سالگی من تا آن تاریخ، با جوانان بود؛ چه جوانان حوزه‌ی علمی و تحصیلی دینی و چه جوانان خارج از این حوزه. چیزی که حس می‌کردم این بود که رژیم محمدرضا پهلوی کاری کرده بود که جوانان به سمت ابتدال می‌رفتند. ابتدال، نه فقط ابتدال اخلاقی؛ ابتدال هویت و ابتدال شخصیت.

بیانات در دیدار جمعی از جوانان ۱۳۷۷/۰۲/۰۷

این آدم‌ها روی من اثر داشتند

و اما این‌که چه شخصیت‌هایی روی من اثر گذاشته‌اند، باید بگویم شخصیهای زیادی بودند. آن کسی که در دوره‌ی جوانی من خیلی روی من اثر گذاشت، در درجه‌ی اول، مرحوم «نواب صفوی» بود. آن زمانی که ایشان به مشهد آمد، حدوداً پانزده سالم بود. من به شدت تحت تأثیر شخصیت او قرار گرفتم و بعد هم که از مشهد رفت، به فاصله‌ی چند ماه بعد، با وضع خیلی بدی شهیدش کردند. این هم تأثیر او را در ما بیشتر عمیق کرد. بعد هم امام روی من اثر گذاشتند. من قبل از آن‌که به قم بیایم و قبل از شروع مبارزات، نام امام را شنیده بودم و بدون این‌که ایشان را دیده باشم، به ایشان علاقه و ارادت داشتم. علت هم این بود که در حوزه‌ی قم، همه‌ی جوانان به درس ایشان رغبت داشتند؛ درس جوان‌پسندی داشتند. من هم که به قم رفتم، تردید نکردم که به درس ایشان بروم. از اول در درس ایشان حاضر می‌شدم و تا آخر که در قم بودم، به یک درس ایشان مستمراً می‌رفتم. ایشان هم روی من خیلی اثر داشتند. البته پدرم در من اثر داشت، مادرم در من خیلی اثر داشت. از جمله شخصیت‌هایی که عمیقاً روی من اثر گذاشته، مادرم است؛ خانم خیلی مؤثری بود.

بیانات در دیدار جمعی از جوانان ۱۳۷۷/۰۲/۰۷

«نیما یوشیج» آدم متدینی بود

من شعرای معاصر را تقسیم می‌کنم به شعرایی که غزلسرا بودند، شعرایی که قصیده‌سرا بودند و شعرایی که نوسرا بودند. هر کدام چند نفری هستند که من به ایشان علاقه داشتم. در غزل، مرحوم «امیری فیروزکوهی» است که من با ایشان دوست هم بودم و ایشان به من هم خیلی علاقه داشتند و سالها تا بعد از انقلاب، با یکدیگر رفت و آمد داشتیم. در زمان ریاست جمهوری من، ایشان از دنیا رفتند.

البته غیر از «امیری» هم یکی، دو نفر شاعر غزلسرا بودند که شعرهایشان را دوست می‌داشتم؛ یکی مرحوم «رهی معیری» بود که او را از نزدیک ندیده بودم، یکی مرحوم «شهریار» بود که از شعرش خیلی خوشم می‌آمد. با ایشان هم آشنا بودم. البته من بعد از انقلاب با ایشان آشنا شدم؛ قبل از انقلاب، هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشتیم.

در درجه اول، قصیده‌سرا «ملک‌الشعراى بهار» بود که قصیده‌هایش مرا خیلی به خودش جلب می‌کرد. مرحوم «امیری فیروزکوهی» هم یک نوع قصیده سبک خاقانی می‌گفت که آن هم در نوع خودش قصیده بسیار فخیم و برجسته‌ای بود؛ از آن هم من خیلی خوشم می‌آمد.

در شعر نو، دو، سه نفر بودند که شعرهایشان را خیلی می‌پسندیدم. یکی از آنها «اخوان» بود. ما با «اخوان» آشنا بودیم و شعرش، شعر بسیار برجسته‌ای بود. یکی دو نفر دیگر هم هستند که دوست ندارم از آنها اسم بیاورم. کسانی بودند که آن وقت در زمان جوانی ما، جزو اساتید و برجسته‌های شعر نو بودند و به اعتقاد من اینها از خود «نیما یوشیج» بهتر شعر نو می‌گفتند. اگر چه او شروع کننده این راه بود؛ اما به نظر من اینها از او بهتر و پخته‌تر و برجسته‌تر شعر می‌گفتند. البته صفای «نیما یوشیج» را هیچکدامشان نداشتند؛ نه اخوان داشت، و نه آن یکی، دو نفر دیگری که من از ایشان اسم نیاوردم.

نیما یوشیج - برخلاف آن چیزی که می‌گفتند - مردی متدین بود. مرحوم «امیری» با «نیما یوشیج» از نزدیک دوست بود. او برای من نقل می‌کرد و می‌گفت «نیما یوشیج» آدم متدینی است. او به شعر سنتی هم علاقه‌مند بود؛ متنها این سبک را هم می‌پسندید. البته می‌دانید که ایشان این سبک را هم از اروپاییها گرفته بود. اصلاً سبک شعر نو ما، سبک ابتکاری به معنای حقیقی نیست؛ سبک شعر اروپایی است، با خیلی از خصوصیات که آن شعرها دارد. حتی سبک جمله‌بندی انگلیسی، در شعر نو فارسی ما گرت‌برداری شده است.

بیانات در دیدار جمعی از جوانان ۱۳۷۷/۰۲/۰۷

اعتماد به جوانان

آن زمان که ما در شورای انقلاب بودیم، نسبت به همین موضوع، به ما و دوستان دیگری که در آن شورا بودیم، اعتراض می‌شد. افراد مسنی - عمدتاً شصت ساله، هفتاد ساله، هفتادوپنج ساله - هم در آن شورا بودند، که خیلی عقیده به جوانان نداشتند و می‌گفتند چرا شما به جوانان رو می‌دهید و اینها را بی‌خود وارد کارهای عمده می‌کنید؟! اینها دوست نمی‌داشتند که به جوانان خیلی میدان داده شود. البته دوست می‌داشتند که جوانان از آنها اطاعت کنند و دنبالشان راه بروند! می‌گفتند آنها جوانند، ما پیریم؛ باید دنبال ما بیایند. خیلی حاضر نبودند به جوانان اعتماد کنند؛ ولی ما اعتماد می‌کردیم و جواب آنها را هم در واقع با تجربه‌ی عملی‌ای که می‌دیدند خوب کار انجام می‌گیرد و پیشرفت می‌کند، می‌دادیم و داده می‌شد.

بیانات در دیدار جمعی از جوانان ۱۳۷۷/۰۲/۰۷

به شهید مطهری گفتم خدا را گوشه‌ی سلول دیدم!

«زمانی ایشان [شهید مطهری] به من گفتند: «می‌خواهم زودتر خودم را بازنشست کنم بروم قم، خدا را ببینم.» . البته جوابی به ایشان دادم و آن جواب، ایشان را خیلی جذب کرده بود... من گفتم: «آقای مطهری! من خدا را گوشه‌ی سلول دیدم.» ایشان تکانی خوردند و توجه زیادی کردند. ... بعد ایشان، همین کار را هم کردند؛ یعنی به قم رفتند و رفت و آمدهایشان را زیاد کردند. در حالی که به نظر من، ایشان می‌خواستند بروند آن‌جا بمانند. خوب؛ این شخصیت، غیر از شخصیتی است که از قم بلند شد، آمد این‌جا و رفت دانشگاه و این حرفها. به نظر من، این تحولات شخصیتی، باید با یک چشم دقیق انتقادی، تنظیم شود.»

۱۳۷۷/۰۲/۱۲

«آ باکلاه، آ بی کلاه»

گاهی نشانه‌های خیلی کوچکی از آنها [روشنفکرها] پیدا می‌شد؛ اما وقتی که دستگاه یک تشر می‌زد، برمی‌گشتند می‌رفتند! یکی از نمونه‌های جالبش، آدم معروفی بود که چند سالی است فوت شده است - حالا نمی‌خواهم اسمش را بیاورم؛ کتابش را می‌گویم؛ هر کس فهمید، که فهمید - این شخص، قبل از انقلاب نمایشنامه‌ای به نام: «آ باکلاه، آ بی کلاه» نوشته بود. آن وقتها ما این نمایشنامه را خواندیم. او نقش روشنفکر را در این نمایشنامه مشخص کرده بود. در آن بیان سمبلیک، منظور از «آ بی کلاه» انگلیسی‌ها بودند و منظور از «آ باکلاه» امریکاییها! در پرده اول، نمایشنامه نشان‌دهنده دوره نفوذ انگلیسیها بود و در پرده دوم، نشان‌دهنده دوره نفوذ امریکاییها و در هر دو دوره، قشرهای مردم به حسب موقعیت خودشان، حرکت و تلاش دارند؛ اما روشنفکر - که در آن نمایشنامه «آقای بالای ایوان» نام دارد - به‌کل برکنار می‌ماند! می‌بیند، احیاناً کلمه‌ای هم می‌گوید، اما مطلقاً خطر نمی‌کند و وارد نمی‌شود. این نمایشنامه را آن آقا نوشت. من همان وقت در مشهد بعد از نماز برای دانشجویان و جوانان صحبت می‌کردم؛ این کتاب به دست ما رسید، من گفتم که خود این آقای نویسنده کتاب هم، همان «آقای بالای ایوان» است! در حقیقت خودش را تصویر و توصیف کرده است؛ به‌کلی برکنار!

بیانات در جمع دانشجویان دانشگاه تهران ۱۳۷۷/۰۲/۲۲

ضدیت میرزا فتحعلی آخوندزاده با اسلام

البته هنوز هم که هنوز است، دنباله‌های همان خیل روشنفکران دوره پهلوی، از کتاب نویسشان گرفته، تا شاعرشان، تا محققشان، تا مصححشان، تا بیوگرافی نویسشان، گاهی با صراحت همان خط را دنبال می‌کنند و از مثل «میرزا فتحعلی آخوندزاده» ای، آن‌چنان تجلیل می‌کنند، که گویی از پیامبری تجلیل می‌کنند! برای این‌که میرزا فتحعلی به برکت ضدیتش با دین و مبارزه‌اش با اسلام، هم رفت سر سفره تزارها نشست و نان آنها را خورد و کمک آنها را قبول کرد و هم بعداً وقتی که بلشویکها و کمونیستها به خامنه ما آمدند، به نام میرزا فتحعلی آخوندزاده کنسرت راه انداختند!

من خودم چون در آن دوران، کودکی را نگذراندم، آنهایی که کودکیشان را در آن‌جا گذرانده بودند و یادشان بود، سالها پیش این ماجرا را برای من نقل می‌کردند. می‌گفتند وقتی در زمان «پیشه‌وری» - سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ - تبریز و بخشی از آذربایجان در اختیار نیروهای پیشکرده شوروی قرار گرفت و اشغال شد و حکومت به اصطلاح محلی تشکیل گردید و بعد هم تار و مار شدند، در آن وقت بلشویکها به تبریز آمدند و به خامنه رفتند و کنسرتی به نام میرزا فتحعلی آخوند زاده راه انداختند! یعنی یک نفر، هم در حکومت تزاری طرفدار دارد، هم در حکومت بلشویکها که حکومت تزاری را برانداخته است! شخصیت مضطرب را می‌بینید؟! نقطه مشترک حکومت تزاری و حکومت کمونیستی چیست؟ ضدیت با مذهب، ضدیت با اسلام؛ و ایشان منادی ضدیت با اسلام بوده است.

بیانات در جمع دانشجویان دانشگاه تهران ۱۳۷۷/۰۲/۲۲

جدایی آل احمد از حزب توده

شما به خاطرات «کیانوری» و دیگر رؤسای توده‌ایها که در جمهوری اسلامی گیر افتادند، نگاه کنید! خاطرات اینها چاپ شده است؛ از پنجاه سال قبل، شصت سال قبل صحبت می‌کنند. با آن‌که اینها شاید همه حقایق را هم نمی‌خواستند بگویند، اما کاملاً از گوشه و کنار حرفهایشان مشخص می‌شود که آن روز حقیقت حزب توده چه بود. درعین حال، باز صادقترین و مخلصترین روشنفکران در همین مجموعه جمع شده بودند. یکی از آنها «جلال آل احمد» بود که من در این بحث، از حرفهای او برای شما نقل خواهم کرد. مرحوم جلال آل احمد، جزو حزب توده بود. «خلیل ملکی» و دیگران، اوّل در حزب توده بودند.

من یادم نیست که این حرف را از خودش شنیدم، یا دوستی برای من نقل می‌کرد. سال چهل و هفت ایشان به مشهد آمده بود. در جلسه‌ای که با آن مرحوم بودیم، از این حرفها خیلی گذشت. احتمال می‌دهم خودم شنیده باشم، احتمال هم می‌دهم کسی از او شنیده بود و برای من نقل می‌کرد. می‌گفت: ما در اتاقهای حزب توده، مرتّب از این اتاق به آن اتاق جلو رفتیم - منظورش این بود که مراحل حزبی را طی کردیم و به جایی رسیدیم که دیدیم از پشت دیوار صدا می‌آید! گفتیم آن‌جا کجاست؟ گفتند این‌جا مسکو است! گفتیم ما نیستیم؛ برگشتیم. یعنی به مجرد این‌که در سلسله مراتب حزبی احساس کردند که این وابسته به خارج است، گفتند ما دیگر نیستیم. بیرون آمدند و با خلیل ملکی و جماعتی دیگر، نیروی سوم را درست کردند؛ مخلصها آن‌جا بودند. این دوره، تا حدود دوران «دکتر مصدق» و بعد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت.

بعد از ۲۸ مرداد، از لحاظ نشان دادن انگیزه‌های یک روشنفکر در مقابل یک دستگاه فاسد، سکوت عجیبی در فضای روشنفکری هست. خیلی از کسانی که در دهه بیست مورد غضب دستگاه قرار گرفته بودند، در دهه سی به همکاران مطیع دستگاه تبدیل شدند! آل احمد در کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران»، از همین روشنفکری دهه سی حرف می‌زند. آل احمد این کتاب را در سال چهل و سه شروع کرده، که تا سال چهل و هفت ادامه داشت. سال چهل و هفت که آل احمد به مشهد آمد، ما ایشان را دیدیم. به مناسبتی صحبت از این کتاب شد، گفت مدتی است به کاری مشغولم؛ بعد فهمیدیم که از سال چهل و سه مشغول این کتاب بوده است. او از ما در زمینه‌های خاصی مطالبی می‌خواست، که فکر می‌کرد ما از آنها اطلاع داریم. آن‌جا بود که ما فهمیدیم او این کتاب را می‌نویسد. این کتاب بعد از فوتش منتشر شد. یعنی کتابی نبود که در رژیم گذشته اجازه‌ی پخش داشته باشد؛ کتاب صددرصد ممنوعی محسوب می‌شد و امکان نداشت پخش شود.

بیانات در جمع دانشجویان دانشگاه تهران ۱۳۷۷/۰۲/۲۲

مسجد آشنای دانشگاه تهران

من از این مسجد - مسجد دانشگاه تهران - خاطره‌های زیادی هم از پیش از انقلاب و هم از دوره‌های مختلف انقلاب دارم که بد نیست یکی از آنها را برای شما نقل کنم: سال پنجاه و هشت من در یکی از روزهای هفته - فکر می‌کنم یکشنبه یا دوشنبه - به همین مسجد می‌آمدم و نماز ظهر می‌خواندم. دانشجویان جمع می‌شدند، به سؤالات پاسخ می‌دادم و برایشان سخنرانی می‌کردم. در همان سال، این دانشگاه تهران، سنگر گروهکهای مسلحی شده بود که تحت عناوین و اسمهای گوناگون، با ژ - ۳ و کلاشینکف، از داخل دانشگاه به جان مردم بیرون دانشگاه و به جان دانشجویان مسلمان افتاده بودند! یکی از روزها که در دانشگاه به شدت درگیری حقیقی وجود داشت، من طبق معمول، اول ظهر به این جا آمدم. وقتی وارد دانشگاه می‌شدم، چند نفر دانشجو آمدند گفتند امروز خطرناک است، این جا نیاید. من گفتم نه؛ برنامه‌ام را تعطیل نمی‌کنم. لذا وارد شدم. دانشگاه خلوت بود، هیچ کس تقریباً نبود، خیلی تک و توک آدم دیده می‌شد؛ چون وضع خطرناکی بود. از آن مسیری که می‌آمدیم، دانشجویان به مسجد آمدند. شاید آن روز ده نفر در مسجد جمع نشده بودند؛ همه فرار کرده بودند. به نظرم نماز را خواندیم و رفتیم؛ یعنی ما هم در حقیقت قدری ترسیدیم. متعاقب آن، مدتی دانشگاه تعطیل شد. شاید حدود یک سال، دانشگاه در کشور ما تعطیل بود. ببینید؛ این نوزده سال، چنین دوره‌هایی در خود داشته است؛ دوران درگیریها، دوران درس نخواندن، دوران تظاهرات و اعتصابهایی که هر روز بر دانشگاه تحمیل می‌شد.

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تهران ۱۳۷۷/۰۲/۲۲

فضای سوءظن و فشار دوران مبارزه

سالهای اواخر دهه‌ی چهل یا اوایل دهه‌ی پنجاه بود - درست یادم نیست - اتفاقاً در همین هنگام، مرحوم «ریاضی یزدی» به ما رسید. او شاعری نسبتاً خوب بود و کارمند دانشکده‌ی پزشکی بود - اخیراً دیدم که دیوانش هم چاپ شده است - او با ما خیلی دوست بود. اسم من را صدا کرد و سلام و علیکی گفت. بعد گفت شما مسجد دانشگاه را دیده‌اید؟ چون من ندیده بودم، گفت برویم مسجد دانشگاه را به شما نشان بدهم. به نظرم همین جاها بود؛ حالا من درست یادم نیست. احتمال می‌دهم که بعد از آن، وضع مسجد تغییر کرده است؛ چون آن‌جا کتیبه‌هایی بود که رویش شعر نوشته شده بود. ما را کنار آن کتیبه‌ها آورد و گفت این شعرها را ببینید؛ بنا کرد به خواندن. بعد که شعرها را خواند، به آخرش رسیدیم، دیدیم شعرها متعلق به خود ایشان است! خدا ایشان را رحمت کند؛ ما را آورده بود که اینها را ببینیم. به هر حال، ما از شعرهای ایشان خیلی استفاده کرده بودیم؛ این هم یک نمونه‌ی دیگرش بود. علی‌ای‌حال، فضا، فضای سوءظن و فضای خطرناکی بود. حالا من که در میدان مبارزه بودم و زندان رفته بودم، حتی در دانشگاه به قدر ده دقیقه که جلو دانشکده‌ی حقوق می‌ایستادم، مورد فشار نگاه سوءظن‌آمیز مأموران بودم. بنابراین، زندگی تلخ بود.

من جلو دانشکده‌ی حقوق همین دانشگاه آمدم، منتظر برادری بودم؛ با هم قرار داشتیم که من بیایم و با هم برویم. شاید به اندازه‌ی ده دقیقه من در این‌جا منتظر ایستادم. احساس کردم از سوی عناصری که همه جا پُر بودند - عناصر ساواکی و مأموران اطلاعاتی و حراستی دانشگاهی - با چشم سوءظن به من نگاه می‌شود؛ چون من دانشجو که نبودم؛ با خود می‌گفتند این آقای معمم در این‌جا جلو دانشکده‌ی حقوق، با چه کسی کار دارد؛ چه کار دارد و هدفش چیست؟ مبادا کار سیاسی بکند!

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تهران ۱۳۷۷/۰۲/۲۲

رفاقت چهل و یک ساله

آقای هاشمی از سال ۱۳۳۶ - یعنی چهل و یک سال - با من همکاری و رفاقت دارد. رفاقت چهل و یک ساله، خیلی است؛ یعنی دو برابر عمر شما. حالا تصادفاً نکته‌ی جالبی وجود دارد. آن روزی که من این را گفتم، آقای خاتمی که انتخاب نشده بود. عجیب است که آقای خاتمی هم اتفاقاً همین مقدار با من سابقه دارد؛ از سال سی و هفت. البته آن وقت ایشان کوچک بودند. سال ۱۳۳۷ که من می‌خواستم به قم بیایم، پدر ایشان، مرحوم آیه‌الله خاتمی - که مرد بسیار عزیز و بزرگی هم بود - مشهد بودند و ما با ایشان در آنجا آشنا شدیم. ایشان و برادرانشان، پانزده، شانزده ساله بودند؛ من هم سنّاً خیلی از آنها بزرگتر نبودم - پنج، شش سال بزرگتر بودم - لیکن در آن سنین، پنج، شش سال کاملاً مشخص است. با ایشان هم سابقه‌ی زیادی داریم.

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تهران ۱۳۷۷/۰۲/۲۲

«از جنگ تحمیلی تعجب نکنید»

یکی از رهبران ملی آفریقا «احمد سکوتوره» رئیس جمهور گینه‌ی کوناکری بود. او در دوران ریاست جمهوری من چند بار به ایران آمد. یکی از دفعاتی که آمد، زمان جنگ بود. گفت از این جنگی که بر شما تحمیل شده، تعجب نکنید. هر انقلابی که علیه دستگاه‌های استعماری و استکباری و قدرتهای نافذ جهانی باشد، وقتی به وجود آید، یکی از اولین کارهایی که علیه آن می‌شود، این است که یکی از همسایگانش را به جانش می‌اندازند! شما هم مضمول این قانون کلی شده‌اید؛ تعجب نکنید. او به من گفت: به شما از یک مرز حمله کرده‌اند؛ اما به من، از پنج جای مرزم، پنج کشور حمله کرده‌اند! چون کشور کوچکی است و اطرافش کشورهای متعددی وجود دارد. او هم چون یک فرد انقلابی بود و با یک انقلاب بر سر کار آمده بود، مورد حمله قرار گرفته بود.

بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان دانشگاه تهران ۱۳۷۷/۰۲/۲۲

زبان خودشان را هم بلد نبودند

یک وقت یک نخست‌وزیر عرب‌زبان، در زمان ریاست جمهوری بنده آمده بود با من ملاقات می‌کرد - یادم نیست که رئیس‌جمهور بود یا نخست‌وزیر - وزیر خارجه‌اش هم پهلویش نشسته بود. با من عربی صحبت می‌کرد، یک جمله را خواست بگوید، آن مفهوم را نتوانست در عربی پیدا کند! هرچه فکر کرد، دید یادش نمی‌آید. به طرف وزیر خارجه‌اش برگشت و به فرانسوی پرسید که این چه می‌شود؟ آن مفهوم را به لغت فرانسوی گفت و عربی معادلش را به رئیسش گفت؛ آن وقت ایشان به من گفت! جالب این‌جاست که من به‌عنوان مخاطب او که زبانم هم عربی نبود، آن معادل را می‌دانستم و برایم سخت نبود! من فارسی زبان بودم و آن آقا لغت عربی خودش را بلد نبود و از راه لغت معنی فرانسوی - عربی، از وزیر خارجه‌اش پرسید! من در دلم گفتم بیخود نیست شما این‌قدر بدبختید که زبان خودتان را هم بلد نیستید؛ در حالی که شما رئیس‌کشورتان هستید! عزیزان من! این وضع، قبل از انقلاب در ایران هم وجود داشت. خیلی تعجب نکنید؛ زبان خودشان را بلد نبودند!

تو در اوج فلک چه دانی چیست

که ندانی که در سرایت کیست

تو در داخل خانه‌ی خودت این‌گونه حرکت می‌کنی، آن وقت دلت می‌خواهد که زبان به بنگال و به چین و ماچین و به قسطنطنیه برود!؟ معلوم است که زبان، محدود می‌شود.

بیانات در دیدار مسئولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۷۷/۰۲/۲۳

سیره‌ی عملی بزرگانی مثل آقای آخوند را ببینیم

البته من خدمت مرحوم آقای آخوند نرسیده بودم، ولی ایشان را مثل همه می‌شناختم؛ یعنی کسی در زمان ایشان نبود - در آن سالهایی که بنده در مشهد بودم - که آقای آخوند را نشناسد، ایشان جزو علمای طراز اول کشور بودند. البته من خصوصیات علمی ایشان را از کسانی که ایشان را زیارت کرده بودند - بعضی دوستان و بعضی از شاگردهای ایشان - شنیده‌ام.

اولا ایشان فقیه و اصولی خیلی خوب و قوی و جزو شاگردهای بسیار خوب مرحوم حاج شیخ بوده‌اند. ظاهراً ایشان حدود سال ۱۳۴۰ قمری، همزمان با ورود حاج شیخ، به شهر قم رفته و سالهایی هم در درس آقای حاج شیخ بوده‌اند؛ و به نظرم همان زمان حیات حاج شیخ، ایشان به همدان تشریف آوردند و ساکن شدند. غرض، ایشان ملای قوی و متبحری در فقه و اصول و در رجال بودند.

یکی از چیزهایی که بنده مکرر از افراد متعددی شنیدم، این است که ایشان در رجال هم متبحر بودند؛ و این برای یک فقیه، فضیلت خیلی بزرگی است که در علم رجال، صاحب نظر باشد و مقلد نباشد - خودش اهل نظر و فکر باشد - علاوه بر این، ایشان با تفسیر و اخبار هم خیلی مأنوس و محشور بودند.

به هر حال یک عالم فقیه اصولی، رجالی مفسر و محدث اخلاقی بود. ما این جور کسی در سطح کشور، انصافاً خیلی کم داشتیم، آن هم در آن سطح عالی! بنابراین شأن ایشان شأن والایی است. ایشان اهل سلوک و مسائل اخلاقی هم بودند و شاگردان و مرتبطين با ایشان، از معنویت ایشان هم استفاده می‌کردند.

آن چیزی که نظر من را در شخصیت مرحوم آقای آخوند جلب کرد - منهای همه‌ی این فضایل معنوی که ایشان دارند - این است که یک مجتهد عالی مقامی مثل آقای آخوند ملاحظی که در هر حوزه‌ای می‌رفت، بلاشک یا در رأس قرار می‌گرفت، یا جزو رؤوس بود - حتماً ایشان در درجه‌ی دوم قرار نمی‌گرفت - اگر ایشان در ادوار آقای گلپایگانی و آقای داماد - همین شاگردهای معروف حاج شیخ - به قم می‌آمدند، حداقل این طور نبود که یک آدم در سایه‌ی قرار بگیرند؛ آن هم با آن شخصیت اثباتی قوی! غیر از عالم ثبوت، از لحاظ اثبات هم آدمی قوی بود.

این آدم به همدان می‌رود و ساکن می‌شود. به نظر من این خیلی جلوه کرد و مهم آمد که یک مرجع تقلید، این گونه باشد. آن وقت بنده در مشهد بودم؛ در خود مشهد، مرحوم آقای میلانی جزو مراجع و در حد مراجع بود؛ لیکن مشهد، یک شهر درجه‌ی اول دنیای اسلام بود - شهر بزرگ و حوزه‌ی علمیه‌ی بزرگ -

نمی‌شد از کسی به خاطر اقامت در مشهد، تمجید کنیم. اما دو نفر، همیشه چشم بنده را به خودشان جلب می‌کردند؛ یکی آقای آخوند، یکی هم مرحوم آقا شیخ محمد بود. آقا شیخ محمد هم همین جور بود؛ او هم یک ملای درجه‌ی یک بود که در بروجرد ساکن شده بود. آقای آخوند هم یک ملای درجه‌ی یک بود که در همدان ساکن شده بود. این به نظر من خیلی مهم است، کار خیلی بزرگی است.

البته مرحوم آقای خوانساری از لحاظ دوره، مقداری مقدم بر آقای آخوند بودند؛ لیکن معلوم نبود از لحاظ علمی و تبحر، نسبت به آخوند، ترجیح داشته باشند. انسان خودش را این جور ندیده بگیرد، هضم نفس بکند و از ریاست و مرجعیت و این چیزها صرف نظر بکند! حتی شنیدم ایشان رساله هم ننوشته بودند؛ در حالی که مردم همدان، مقلد ایشان بودند! آقای جلالی همدانی، گاهی از آقای آخوند صحبت می‌کردند، می‌گفتند بین مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آخوند، مشکلی پیدا شد؛ مردم همدان به آقای بروجردی - به آن عظمت - پیغام دادند که شما آقای آخوند را به ما معرفی کردید، اگر شما ایشان را نمی‌شناسید، ما هم شما را نمی‌شناسیم! ببینید، مردم به ملایی این چنین ارادت دارند، مخلص او هستند و رساله نمی‌دهند! ایشان منبر می‌رود، ولی روضه نمی‌خواند! اینها خیلی مهم است.

من می‌خواهم از این نقطه استفاده کنم که ای کاش ما سیره‌ی عملی بزرگانی مثل آقای آخوند را ببینیم، تا امروز هم جریان پیدا کند، بزرگانی بروند و در شهرهایی بمانند. بگذاریم اساطین علم در همه‌ی بخشهای این کشور باشند، در همه‌ی شهرها حوزه‌های علمیه‌ی حقیقی و مجتهد پرور به وجود بیاید، و مردم در هر جا به رکن رکینی مثل آقای آخوند ملاحظه‌ی متکی باشند. اگر چه حالا امثال ایشان خیلی هم زیاد نیستند؛ اما به هر حال چنین شخصیت‌هایی در شهرهای کشور باشند، این خیلی با ارزش است.

بیانات در دیدار اعضای کنگره بزرگداشت مرحوم حاج ملا علی آخوند همدانی ۱۳۷۷/۰۵/۰۳

شخصیت پولادین شهید لاجوردی

ایشان [شهید لاجوردی] شخصیت برجسته‌ای بودند. من از قبل از انقلاب - دهه چهل - ایشان را می‌شناختم. در آن دوره، ایشان در چشم خود من و بیشتر کسانی که در خطّ مبارزه بودند، فردی پولادین به حساب می‌آمدند. همان‌طور که من در اطلاعیه شهادت ایشان هم نوشتم، واقعاً آدمی بودند که در میدانهای سخت همیشه حاضر بودند و هیچ ابایی از ورود در کارهای دشوار نداشتند. خداوند ان‌شاءالله جایگاه ایشان را عالی کند. البته سرنوشت ایشان مورد غبطه ماست؛ خوشا به حالشان. وقتی خبر شهادت «لاجوردی» را به من دادند، گفتم حیف بود که ایشان با آن سوابق بمیرند؛ باید شهید می‌شدند. خوشا به حالشان.

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۷۷/۰۶/۱۲

وقتی که خواستیم خودمان سد بسازیم

اوایل انقلاب در زمان ریاست جمهوری بنده، صحبت شد که چطور است این سدها را بدهیم مهندسان خودمان بسازند. بعضیها فریاد برآوردند که آقا مگر می‌شود؟! بعد اتفاقاً من برای کاری به خوزستان رفته بودم؛ برادران جهاد سازندگی مرا بردند و یک سیلوی عظیم چهل، پنجاه هزار تنی را به من نشان دادند، که خودشان ساخته بودند. سیلو - آن‌طور که من شنیده‌ام - جزو کارهای نسبتاً پیچیده در زمینه‌های معماری است. در گذشته هم سیلوهای ایران را روسها می‌ساختند. رژیم، گندم را از امریکاییها می‌گرفت؛ سیلوهایش را روسها می‌ساختند! اصلاً مهندس ایرانی به خودش اجازه نمی‌داد که وارد این‌گونه کارها شود. من دیدم که بچه‌های جهاد سازندگی و جوانان بی‌نام و نشان - که عنوان خیلی بلندبالایی برای خودشان درست نکرده بودند - چنین چیز باعظمتی را ساخته‌اند. واقعاً دل من محکم شد و آمدم دنبال کردیم. الان هم در کشور، سدها، راهها، کارهای زیربنایی عظیم، کارخانه‌ها و نیروگاهها، ساخته شده و می‌شود و ما به این معنا هیچ اتکایی به خارج نداریم.

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۷۷/۰۶/۱۲

ادامه‌ی نماز جمعه پس از انفجار

بنده نماز جمعه‌هایی را به یاد دارم که در اثنای آن، صدای انفجار موشکها از اطرافِ همین محلّ نماز جمعه می‌آمد. در همین نماز جمعه، دشمن انفجار خونینی را به راه انداخت و جلو چشم مردم در همین نقطه عدّه‌ای به شهادت رسیدند؛ اما این مردم مثل کوه استوار ایستادند و تکان نخوردند. بنده آن روز در همین جا ایستاده بودم که آن انفجار اتفاق افتاد. اوّل خیال کردیم موشک یا بمباران هوایی است؛ نگران شدم که نماز جمعه به هم خواهد خورد. معلوم می‌شود که ما هم مردممان را درست نشناخته بودیم. خدا می‌داند که این صفها تکان نخورد. یک گله جا این انفجار واقع شد و چند لحظه همان جا یک هیاهویی شد، بعد شهدا و مجروحان را بردند؛ اما مردم همان جا نشستند و نماز جمعه و خطبه‌ها ادامه پیدا کرد! این نماز جمعه، چنین مناظری را شاهد بوده است. نماز جمعه تهران، به خاطر همان آثار و برکاتی که عرض شد، در این بیست سال مرکز و آماج سخت‌ترین حملات دشمن قرار گرفت.

خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۷/۰۸/۰۸

روایت آیت‌الله خامنه‌ای از اولین دیدار با علامه جعفری

در آقای جعفری (رحمة الله علیه) خصوصیات برجسته‌ای بود که به نظر من همه‌ی اینها برای نسل جوان و پژوهنده و اهل علم و تحقیق الگوست. ایشان آن وقتی که کارهای تحقیقی خودشان را شروع کردند، خیلی جوان بودند.

البته من حدود سالهای سی و چهار و سی و پنج بود که ایشان را شناختم. ایشان تازه از نجف آمده بودند و جوان و فاضل و اهل تحقیق و فعال و پر شور و مورد احترام بزرگان ما - مانند مرحوم آقای میلانی و بعضی از آقایان دیگر در مشهد - و نیز مورد احترام طلباب بودند. اخوانشان هم در مشهد بودند؛ مثل آقای امیرزا جعفر که مرد بسیار با صفا و با معنویت و با روحی است. بله؛ عرض می‌کردم که ایشان هم به مناسبتی به مشهد آمده بودند و چند ماه یا یک سال - درست یادم نیست - در مشهد ماندند. ما از آن جا با ایشان آشنا شدیم. در ایشان واقعاً روح تحقیق و تفحص و نشاط و شور علمی مشاهده می‌شد.



این روحیه، از دوران جوانی تا پایان عمر ادامه داشت. آن وقت ایشان تقریباً سی و چند ساله بودند. همه‌ی این شور جوانی، در کار علمی و فکری و بحث و نوشتن و تحقیق و مطالعه و این‌گونه کارها صرف می‌شد و البته حافظه‌ی فوق‌العاده و استعداد علمی ایشان هم به جای خود محفوظ بود. این حالت تا همین آخر هم ادامه داشت که این چیز عجیبی است. یعنی در عین این‌که ایشان یک مرد هفتاد و چند ساله بودند، ولی تا آخرین باری که ایشان را دیدیم - به گمانم یک سال، یا هفت، هشت ماه پیش بود که ایشان را ما زیارت کردیم - باز انسان همان حالت و همان شور و همان تحرک را در ایشان می‌دید.

این خیلی باارزش و قیمتی است که انسان نگذارد گذشت زمان و حوادث گوناگون، شور و تحرک و تهیجی را که خدای متعال در او قرار داده و می‌تواند آن را مثل یک سرمایه‌ی گرانبها برای پیشرفتهای گوناگون در میدانهای مختلف مصرف کند، از بین ببرد. به‌هرحال وجود ایشان، حقیقتاً وجود ذی‌قیمتی بود و برای اسلام و مسلمین و نظام اسلامی ارزش داشت. ایشان تا آخر هم کار کردند؛ یعنی واقعاً آقای جعفری هیچ وقت از کارافتاده و کنار نشسته و بیکاره نشدند و دائم مشغول کار و تلاش و تحرک بودند. خداوند ان‌شاءالله درجاتشان را عالی کند.

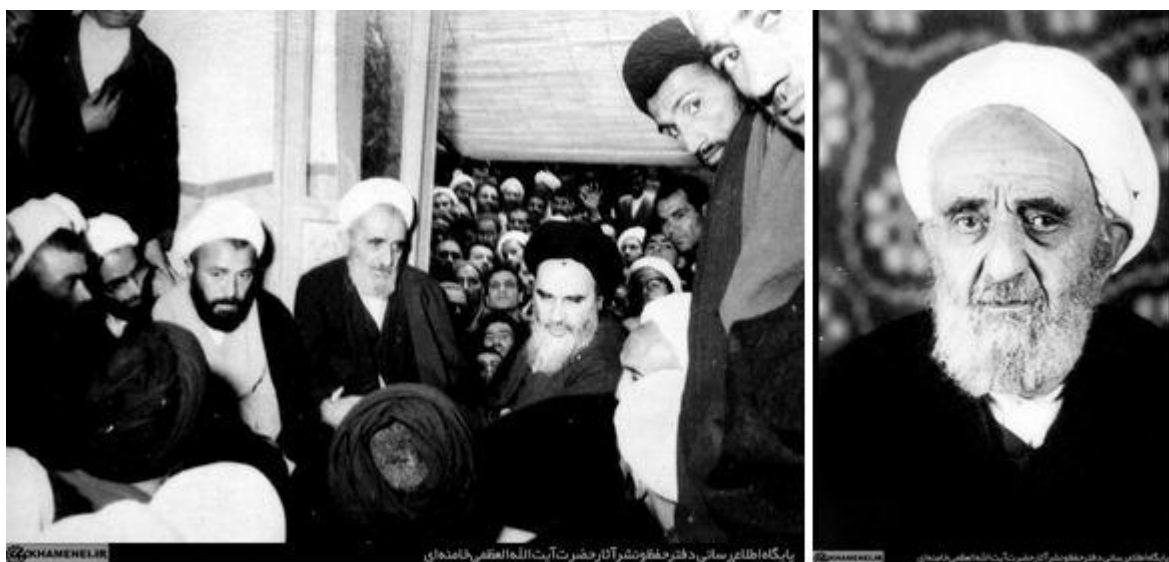
بیانات در دیدار خانواده و مسؤولان ستاد برگزاری مراسم ارتحال استاد علامه محمدتقی جعفری (ره)

۱۳۷۷/۰۹/۱۷

هر آنچه شنیده بودم به داستان دیدم...

آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی از اساتید فلسفه‌ی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و از مدرسین و علمای بزرگ مشهد در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ شمسی بود. آیت‌الله قزوینی از اولین کسانی بود که با شروع نهضت مبارزه علیه رژیم پهلوی به قم رفت و با حضرت امام خمینی رحمه‌الله بیعت کرد؛ بیعتی که تا سال ۱۳۴۶ و رحلت وی پایدار ماند.

رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و مبلغان و پژوهشگران حوزه‌های علمیه کشور درباره ایشان چنین می‌گویند: «مرحوم آشیخ مجتبی نه فقط امام را قبول داشت، از امام ترویج میکرد تا وقتی زنده بود.»



حاج شیخ مجتبی مرد بسیار مُلّایی بود. هم مُلّا بود، هم علاوه بر مُلّایی از لحاظ قوت شخصیت بنده غیر از امام - واقعاً حالا اینی که عرض می‌کنم بارها این را گفتم - هیچ‌کس را در این معممین که من باهاشان معاشر بودم به قوت شخصیت حاج شیخ مجتبی من ندیدم! یک چیز عجیب غریبی بود. ما، یکی دو، سه سال بعد از برگشتن از قم البته - توفیق پیدا کردیم که با ایشان معاشرت پیدا کردیم از نزدیک؛ تا سال ۴۶ که ایشان فوت کرد. بله حسابی حس کردم وجود او را؛ خیلی مرد فوق‌العاده‌ای بود حاج شیخ مجتبی؛ خیلی. آن شخصیتش بود که همه را مقهور می‌کرد. در مشهد هرکسی با ایشان آشنا بود احترام برای ایشان قائل بود؛ من دیده بودم جلسه‌ی مشترک ایشان و بسیار از علما و معاریف مشهد را؛ وقتی ایشان یک حرفی می‌زد، یک چیزی می‌گفت همه بطور خواه، ناخواه مقهور بودند؛ این‌جوری بودند ایشان. این آقای آمیرزا

جواد آقا و اینها که در مقابل ایشان مثل شاگرد؛ برخوردارشان برخوردار شاگرد بود؛ برخوردار مرید و شاگرد این جوری. حاج شیخ مجتبی چیز عجیبی بود... در همه چیز وارد بود. یعنی آدم بود که فلسفه خوانده بود. نه اینکه حالا همین طور فقط پیش آقامیرزا مهدی - مثلاً فرض کنید - اصفهانی یک چیزی خوانده باشد، نه. آقای آشتیانی می گفت آقا میرزا مهدی وقتی از نجف برمی گشته چند ماه تهران مانده پیش آقا میرزا احمد آشتیانی. این نقل آقای آقا جلال آشتیانی است. حالا من دیگر نمی دانم ایشان چقدر متقن در این نقل باشد. لکن سابقه فلسفه خوانی نداشت. لکن حاج شیخ مجتبی چرا. اعجوبه یی بود. اهل علوم غریبه و اینها هم بود. همه چیز هم بلد بود یعنی واقعاً از آن آدم هایی که شنیدیم. گفت:

به مصر رفتم و آثار باستان دیدم

هر آنچه شنیده بودم به داستان دیدم

یعنی آنکه واقعاً ما دیدیم، آنی که آدم می شد ببیند، آقا شیخ مجتبی بود.

دیدار با اعضای کنگره بزرگداشت صدرالمتألهین ۱۳۷۷/۱۰/۰۸

چه کسی جلوِ ترورها را در این کشور گرفت؟

من فراموش نمی‌کنم؛ چند وقتی از طرف شورای انقلاب مأمور شدم که به آن‌جا بروم و سرکشی کنم. به آن‌جا رفتم؛ اتاقهایی را باز می‌کردیم، می‌دیدیم که در زیرزمین، جوانان تحصیلکرده و فهیم نشسته‌اند و برای خاطر این مملکت، این اسناد را دسته‌بندی و حفظ می‌کنند؛ یعنی برای کشور این اسناد را نگهداشتند. بعد قضایای معارضین - گروهک منافقین و حزب توده - پیش آمد. اگر این عناصرِ اطلاعات نبودند، اگر این مجموعه نبود، شما خیال می‌کنید که این انقلاب جان سالم به‌در می‌برد؟ پدر همه را در می‌آوردند! این همه عناصر نفوذی و گروهها و تیمهای تروریست، از مرزهای غربیمان، متأسفانه قبل از جنگ و در اثنای جنگ و در تمام طول این مدت، همراه با بمبهای گوناگون و با لباسهای گوناگون تا خود تهران می‌آمدند! چه کسی جلوِ اینها را می‌گرفت؟ چه کسی جلوِ ترورها را در این کشور گرفت؟ چه کسی توانست موج ترورها را در این کشور متوقف کند؟ همین برادران وزارت اطلاعات، همین مدیران لایق، همین جوانان با اخلاص.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۷/۱۰/۱۸

اگر هوشیاری امام نبود ارتش را قبضه می‌کردند

من یادم نمی‌رود در اوایل انقلاب، جلسه‌ای به اسم جلسه‌ی شورای عالی دفاع تشکیل شد؛ نخست‌وزیر وقت و چند نفر از مسئولین، بنده و مرحوم چمران هم به‌عنوان دو نماینده‌ی امام در آن جلسه شرکت کردیم. بعضی از مسائل نظامی خیلی سطحی در آنجا مطرح میشد. البته آن وقت، سپاه پاسداران تشکیل شده بود؛ منتها آن را به بازی نمی‌گرفتند! سپاه را جدی فرض نمی‌کردند، چندان هم از بودن آن راضی نبودند و دلشان می‌خواست سپاه را حذف کنند! عمده، ارتش در آنجا مطرح بود. فرماندهان ارتش هم همان کسانی بودند که در گذشته بودند. البته فرماندهان نیروها فرار کرده، یا دستگیر شده، یا محاکمه شده بودند؛ اینها هم معاونین آنها بودند. مثلاً یک نفر معاون فرمانده نیروی هوایی رژیم شاه، آن روز همه‌کاره‌ی نیروی هوایی شده بود! فرمانده نبود؛ اما همه کاره بود و دلش می‌خواست و میکوبید که فرمانده شود؛ بعید هم نبود! اگر آنها بودند، فرمانده می‌گذاشتند؛ کم‌این‌که برای فرماندهی نیروی دریایی، یکی مثل آنها را انتخاب کردند!

همان روزهای اول که ما در مدرسه‌ی رفاه بودیم - در همان جوش انقلاب - دیدیم یک جناب، با یال و کوپال - ما درست هم این گونه قیافه‌هایی را ندیده بودیم - و با آن تشکیلات و اینها آمد! گفتیم ایشان کیست؟ گفتند فرماندهی نیروی دریایی از طرف نخست‌وزیر است! بعد هم چند روز که گذشت و یک خرده سوابق اعمالش معلوم شد، کمیته‌ی انقلاب او را گرفت، محاکمه و اعدامش کردند! وضعیتشان این طور بود؛ اینها را به عنوان فرمانده گذاشته بودند! فرماندهان ارتش آن روز، مثل فرماندهان صالح و مؤمن و انقلابی امروز نبودند. امروز فرماندهان ارتش، واقعاً همه انقلابی و مؤمن و سالمند.

چند نفر از این ارتشیه‌ها هم در آن جلسه بودند؛ من دیدم چیزی را برای تصویب مطرح کردند که این دفاتر امریکایی نیروی هوایی، اسمش فلان باشد. آن کس که رئیس جلسه بود - حالا نمی‌خواهم اسم بیاورم - گفت: آقایانی که موافقت، دست بلند کنند. همه - هفت، هشت نفر بودند - دست بلند کردند! ما گفتیم چه شد؟ دفاتر امریکایی چیست؟ درست توضیح بدهید. گفتند: چیزی نیست. بعد که یک خرده بیشتر تفحص کردیم، معلوم شد که امریکاییها در زمان رژیم گذشته در داخل ارتش، دفاتری داشتند - هم در ستاد مشترک، هم در نیروها؛ بخصوص در نیروی هوایی. اسمش ظاهراً دفتر مستشاری نظامی امریکایی بود - این دفاتر با آمدن نیروهای انقلابی و بعضی از همافران و افسران مؤمن و جوانان، به‌کلی تعطیل شده بود؛ حالا می‌خواستند مجدداً آنها را تجدید کنند! تازه پنج ماه، یا شش ماه از انقلاب گذشته بود، می‌خواستند از شورای دفاع آن روز، اجازه بگیرند که آنها باز در ارتش بمانند!! شما ببینید چه خبر عظیمی! اینها از کنار خبر به این

مهمی، همین‌طور عادی عبور میکردند! تحت چه نامی؟ می‌ت رسیدند بگویند آنها بمانند که افراد، حساس شوند. میگفتند معین کنید که اسم آنها چه باشد. تحت عنوانی که اسمشان چه باشد، اسمی هم برایش معین میکردند! مثلاً دفتر مشورت، یا کمیته‌ی مشورت - یک ذره نجیبانه‌تر از آنچه که قبلاً بود - که آنها تحت این اسم، همان کارهایی را که قبل از انقلاب میکردند، در داخل ارتش شروع کنند! همان تصرفات، همان جاسوسیها، همان بخور بخورها، همان یارگیریها، همان جاسوس پروریها و بالاخره کودتا! همان کارها را ادامه دهند. اهداف آنها از اول انقلاب، این طور بود. کسانی که آن روز بر سر مسؤولیتهای رسمی دولتی بودند، از این چیزها غفلت داشتند. واقعاً اگر هوشیاری و بیداری امام نبود - که مظهر کامل تقوا و متوجه همه‌ی جوانب بود - انقلاب، رفته بود و ارتش را قبضه میکردند.

بیانات در دیدار جمعی از اعضای تشکلهای دانشجویی ۱۳۷۷/۱۰/۲۴

معرفی کتاب به جوانان

قبلها در دوران مبارزات، خود من این کار را می‌کردم؛ یعنی اصلاً کتابهایی را می‌خواندم، به قصد این که ببینیم به درد چه کسی می‌خورد، یا کجاهایش به درد چه کسانی می‌خورد و یادداشت می‌کردم. جوانانی که با من رفت و آمد داشتند - عمدتاً در مشهد، یا در دوره‌ای که مشهد نبودم؛ تبعید بودم - من اسم می‌دادم که این کتابها را بخوانید؛ این کتابها هم متنوع بود. الان هم می‌شود این کار را کرد و مجموعه‌ای را در نظر گرفت.

پرسش و پاسخ در دیدار جوانان ۱۳۷۷/۱۱/۱۳

«به پاداش آن گل پیشانی شما را می‌بوسم»

ایشان [حمید استیلی] که بعداً پیش من آمد، گفتم به پاداش آن گل، پیشانی شما را می‌بوسم و بوسیدم. متأسفانه من خیلی فرصت نمی‌کنم برنامه‌های ورزشی تلویزیون را تماشا کنم؛ خیلی به‌ندرت اتفاق می‌افتد. از طرفی بیشتر ورزشهایی هم که پخش می‌شود، فوتبال است. من در فوتبال هیچ سررشته‌ای ندارم و در جوانی هم فوتبال بازی نمی‌کردم؛ به والیبال می‌پرداختم. در عین حال، آن شبی که بازی ایران و امریکا بود، من آن بازی را نگاه کردم. البته حقیقتش این است که آن شب هم نمی‌خواستم نگاه کنم؛ چون دیروقت بود و وقت خواب من بود؛ لیکن همین‌طور که نشسته بودم، تلویزیون را روشن کردم و ناگهان با گل ایشان مواجه شدیم و دیگر خواب از سرم رفت و نشستم تا آخر بازی را تماشا کردم.

اما علت این که من آن پیام را دادم. این آقایان - فوتبالیست‌ها - وقتی که پیش من آمدند، مفصل با آنها صحبت کردم که البته گزارش آن دیدار پخش نشد و مردم از محتوای آن ملاقاتی که با این جوانان داشتم، مطلع نشدند؛ اما حالا من چند جمله‌اش را به شما می‌گویم. قبل از آن دیدار - شاید چند هفته، و یا یک ماه و یا بیشتر - رسانه‌های وابسته به امپراتوری رسانه‌های خبری روی این بازی تبلیغ می‌کردند که این بازی، بازی سیاسی است! با این که همه می‌گویند فوتبال و ورزش، سیاسی نیست؛ اما در آن موقع همه تبلیغ می‌کردند که این یک بازی سیاسی است! از این کار، دو هدف مورد نظرشان بود: یکی مسأله تعامل ایرانی، امریکایی در این بازی بود - من نمی‌دانم شما چقدر مطلع بودید؛ ولی ما که در جریان خبرهای خارجی و گفتارهای رادیوهای گوناگون دنیا قرار می‌گیریم، می‌دیدیم از این مسأله پُر است - دوم این که پیش‌بینی‌های عمده، بخصوص از طرف خود امریکایی‌ها - ولو صریحاً هم اظهار نمی‌کردند - مبین این بود که ایران گل خواهد خورد؛ نه این که گل خواهد زد و در یک موقعیت ویژه، رئیس‌جمهور امریکا هم می‌آمد و از موضع اقتدار و بزرگ‌منشی و بزرگواری، یک پیام هم می‌داد که «بله؛ حالا گل را به شما زدیم، اما بالاخره بیاید دست دوستی هم به هم بدهیم!» بنابراین آن شب پیام رئیس‌جمهور امریکا از تلویزیون سراسری‌شان پخش شود. این گل و بعد دنباله بازی‌ای که بچه‌های عزیزمان ادامه دادند، قضایا را صد و هشتاد درجه تغییر جهت داد و حقیقتاً مظهري شد از وضعیت ملت ایران در مقابل امریکا. این که من در آن پیام گفتم «مظهر» است، نمی‌خواستم بگویم که این آقا به خاطر جنبه سیاسی گل‌زده؛ نه. ایشان بازی فوتبال می‌کند، ماهر است، با تکنیک آشناست، از حریش قویتر است و گل را زده است. هرکسی هم جای ایشان بود، این گل را می‌زد؛ هرکسی هم جای او بود، آن گل را می‌خورد. بنابراین، بحث این نبود که این گل به‌خاطر مسأله

سیاسی زده شده؛ اما این گل هویت سیاسی‌ای را که در دنیا به این بازی داده بودند، به‌کلی به عکس خواست آنها عوض کرد و من از این موقعیت حداکثر استفاده را کردم. البته آنها خیلی عصبانی شدند و بعد هم همان عناصر امپراتوری خبری دنیا گفتند که فلانی فوتبال را سیاسی کرد! نگفتند که ما چند هفته است که خودمان این بازی را سیاسی می‌کنیم!

پرسش و پاسخ در دیدار جوانان ۱۳۷۷/۱۱/۱۳

اعتماد امام به مردم

من فراموش نمی‌کنم که در سال چهل و یک - که هنوز امام بزرگوار ما این‌قدر هم معروفیت و شهرت نداشتند - در یکی از سخنرانیهایی که آن سال در قم و در همان محلّ درس انجام می‌دادند، خطاب به دولت آن زمان گفتند که اگر مثلاً به این رفتارشان ادامه دهید، من این صحرای بی‌پایان قم را از مردم پُر می‌کنم! همه تعجب می‌کردند که امام چطور از گوشه مسجدی در قم، این‌طور به مردم متکی و معتقد و خاطر جمع از مردمند. چند ماه بیشتر نگذشت؛ در سال چهل‌ودو که امام آن سخنرانی را در مدرسه فیضیه کردند، دو روز بعدش در تهران حادثه پانزده خرداد اتفاق افتاد و با آن وضع خونین، مردم در مقابل تانکها و مسلسلها و تفنگها ایستادند.

پرسش و پاسخ در دیدار جوانان ۱۳۷۷/۱۱/۱۳

اعضای شورای انقلاب

می‌دانید که «شورای انقلاب»، قبل از انقلاب در ایران تشکیل شد و عده‌ای را به‌عنوان اعضای «شورای انقلاب» معین کردند؛ محتاج هیچ‌کس هم نشدند و مشکلی هم پیدا نکردند البته این عده آن زمان ناشناخته بودند؛ حتی خودشان هم از عضویتشان خبر نداشتند. بنده خودم یکی از اعضای «شورای انقلاب» بودم، اما نمی‌دانستم که عضو این شورا هستم. مرا برای عضویت در این شورا معین کردند و بعدها به من خبر دادند؛ من هم از مشهد به تهران آمدم و مشغول کار شدم. بنابراین، امام می‌شناختند و می‌دانستند. البته با نزدیکان صمیمی خودشان هم که در تهران با اینها ارتباط داشتند، برای گزینش افراد مشورت می‌کردند؛ راه هم که راه روشنی بود.

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ با جوانان در دومین روز از دهه فجر ۱۳۷۷/۱۱/۱۳

امام گفت ما می توانیم

شاید من این خاطره را یکبار دیگر برای شما نقل کرده باشم که در روزهای اوّل جنگ، یک نفر نظامی پیش من آمد و فهرستی آورد که انواع و اقسام هواپیماهای ما - جنگی و ترابری - در آن فهرست ذکر شده بود و مشخص گردیده بود که چند روز دیگر همه‌ی فروندهای این نوع هواپیماها زمینگیر خواهد شد؛ مثلاً این نوع هواپیما در روز هشتم، این نوع هواپیما در روز دهم، این نوع هواپیما در روز پانزدهم! این فهرست را به من داده بود که خدمت امام ببرم، تا ایشان بدانند که موجودی ما چیست. من به آن فهرست که نگاه کردم، دیدم دیرترین زمانی که هواپیمایی از انواع هواپیماهای ما زمینگیر خواهد شد، در حدود بیست و چند روز است؛ یعنی ما بیست و چند روز دیگر هیچ هواپیمایی نداریم که بتواند از روی زمین بلند شود! من وظیفه‌ام بود که این فهرست را ببرم و به امام نشان دهم. ایشان به آن کاغذ نگاه کردند و گفتند: اعتنا نکنید؛ ما می‌توانیم! برگشتم و به دوستانی که بودند گفتم: امام می‌گویند می‌توانید. آن هواپیماها، به همّت شما و با توانستن شما هنوز پرواز می‌کنند؛ هنوز از بسیاری از تجهیزات پرنده‌ی این منطقه پیشترند.

بیانات در دیدار جمعی از پرسنل نیروی هوایی ۱۳۷۷/۱۱/۱۹

سال‌های متمادی دنبال تحزب بودم

اما راجع به خودِ تحزب. اولاً بدانید من خودم قبل از پیروزی انقلاب، سالهای متمادی دنبال همین تحزب بودم. بعد هم دو، سه سال به پیروزی انقلاب مانده بود که ما نشستیم و یک حزب را پایه‌ریزی کردیم. البته آن وقت تشکیل حزب خیلی خطرناک بود؛ چون به ما که اجازه نمی‌دادند؛ باید مخفی می‌بود و کار مخفی هم واقعاً خطر داشت. کافی بود که یک مجموعه‌ی مثلاً ده نفری، بیست نفری دور هم جمع شوند و لو برود؛ هرچند هنوز هیچ کار هم نکرده باشند، یا یک کار سیاسی خیلی ساده کرده باشند، که هر کدام به سالهای متمادی زندان محکوم شوند و بعضی از آنها زیر شکنجه‌ها تلف گردند. لذا این‌طور بود که ما آن وقت مصلحت نمی‌دانستیم که بیاییم اساسنامه‌ی حزبی برای این تشکّل درست کنیم. البته تشکّل بود، ارتباطات بود؛ حتی بعد از آن هم که من در سال پنجاه و شش به ایرانشهر تبعید شده بودم، ارتباط حزبی ما برقرار بود؛ یعنی مثلاً گاهی اوقات مرحوم باهنر از تهران به آن‌جا می‌آمدند و با هم تبادل نظر می‌کردیم. در آن زمان بعضی مواقع بحثهایی مطرح می‌شد و مثلاً می‌گفتند که این موضوعات را شما بررسی کنید؛ اما نه روی کاغذ. تا این‌که پیروزی انقلاب شد و ما همان چند روز اول نشستیم و آن اساسنامه را تدوین کردیم و حزب را راه انداختیم.

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ مدیران مسئول و سر دبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۰۴

قصه اصحاب کهف را از شما یاد گرفتم

ماه رمضان بود، فکر کردم برای اینها چه مطلبی را مطرح کنم که خوب باشد. به مناسبت حال خودم گفتم که سوره کهف را برایشان تفسیر می‌کنم. برای این کار، من به تفاسیر مختلف و به تاریخ مراجعه می‌کردم و در آن جلسه - که جلسه‌ی خیلی پُرشور و خوبی هم بود- این ماجرا را در شبهای ماه رمضان پشت سر هم بیان می‌کردم.

پس از این قضیه هم بارها داستان اصحاب کهف را گفته‌ام و شنیده‌ام و خوانده‌ام؛ اما حقیقت قضیه این است که قصه اصحاب کهف را از شما یاد گرفتم! آن شبی که شما آن صحنه بسیار زیبا و قوی و پیچیده و عالی را اجرا کردید، من فهمیدم که «اذ قاموا ربنا رب السموات و الارض» یعنی چه! آن شب من این را به چشم خودم دیدم. شما حقیقتاً یک داستان قرآنی را زنده و مجسم کردید و آن را در مقابل چشم بینندگان قرار دادید؛ این کار خیلی بزرگی است.

بیانات در دیدار دست اندرکاران مجموعه تلویزیونی مردان آنجلس ۱۳۷۷/۱۲/۰۸

داستان مرگ یک انقلاب

انقلاب الجزایر را بعد از بیست سال، خود من دیدم؛ سالی که من به الجزایر رفتم، حدود نوزده سال از انقلاب گذشته بود. وضع آنها واقعاً عبرت‌انگیز است. انقلاب الجزایر، انقلاب اسلامی، انقلاب مساجد و انقلاب علمای دین بود؛ انقلاب، از مساجد، از مدارس دینی و از حوزه‌های علمیه شروع شد - مثل انقلاب خود ما - لیکن حتی یک روز، حکومت دینی در الجزایر به وجود نیامد! از همان اول، فرانسویها توانستند هم فرهنگ و آداب خودشان، هم بیاعتقادی به دین را در الجزایر - که تحت نفوذشان بود و داشت از استعمارشان خلاص میشد - نفوذ بدهند!

در زمان ریاست جمهوری من، یکی از بزرگان الجزایر به دیدن من آمد؛ با من که صحبت میکرد، به زبان عربی حرف میزد. بعد میخواست جمله‌یی را بگوید، لغت عربی به یادش نیامد؛ با این که زبان خودش و سخنگوی دولت بود! یک خرده فکر کرد، یادش نیامد؛ برگشت و به زبان فرانسه، از همراهش پرسید که این لغت، چه میشود؟ او لغت عربی را به وی گفت؛ بعد او حرفش را با بنده ادامه داد!

یعنی آنها حتی زبان عربی را - نه دین را، بلکه زبان عربی و عربیت را - که ظاهراً خیلی برایش اهمیت قایل بودند، نتوانستند در الجزایر حفظ کنند و نگه بدارند و زنده کنند! در آن جا از اسلام، مطلقاً خبری نبود؛ از لحاظ وضع زندگی و مادی و اقتصادی هم زیر بد! وضع آنها از لحاظ کشاورزی، از لحاظ اقتصادی - همه چیزشان - واقعاً زیر بد بود! البته یک ظاهر حکومت انقلابی داشتند و مواضع سیاسی خوبی در دنیا میگرفتند.

الجزایریها فقط در زمان «بومدین» که رئیس جمهوری بود - وقتی انقلاب پیروز شد، برسرکار آمد - مواضع انقلابی، به معنای موضع مستقلی در مقابل امریکا و استکبار میگرفتند و از مسأله‌ی فلسطین دفاع میکردند! بعد از گذشت چند سال، همین هم عوض شد!

البته من وقتی به وضع آنها نگاه میکنم - یادم است، خودم هم در یادداشتهای روزانه‌یی که گاهی مینوشتم، چیزهایی را در همین زمینه نوشته‌ام؛ حالا که ملاحظه میکنم، خیلی عبرت‌انگیز است - حرفهایی را که آن روز الجزایریها میگفتند، برای این که دفاع خودشان از قضیه‌ی فلسطین را پس بگیرند و از قضیه‌ی فلسطین دفاع نکنند و بخصوص به امریکا نزدیک بشوند، خیلی شبیه به حرفهایی است که مرتب رادیوهای بیگانه، در شرایط کنونی القا میکنند تا در ذهنیت ماها - مسؤولین کشور - بیاید! نوع حرفها همان حرفهایی است

که الان هم وقتی آدم، رادیو BBC، رادیو آمریکا و رادیوی صهیونیستی را می‌شنود، می‌بیند که آنها میکوشند بلکه بتوانند همان جور استدلالها و همان حرفها را که آن روز در زبان الجزایریها بود، در زبان ما هم جاری کنند! که خوشبختانه نتوانسته‌اند و نخواهند توانست.

آنها حرفهای رادیوهای بیگانه را قبول کرده بودند و بیست سال بعد از انقلاب الجزایر، دیگر انقلابی، اسلامی و دینی نبود!

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش آسیب‌شناسی انقلاب ۱۳۷۷/۱۲/۱۵

از تحریم سیم‌خاردار تا کمک‌های ماهواره‌ای به صدام

در این دوران هشت سال جنگ، همه‌ی دنیا - دنیایی که میتوانست به میدان بیاید - به عراق کمک کرد! من شاید یک وقت گفته باشم، ما سیم‌خاردار، لازم داشتیم، از جایی خریدیم؛ وقتی که به ایران می‌آوردند، چون جاده‌یی که از ترکیه می‌آمد، به دلیلی بسته بود، مجبور بودیم آنها را از طریق شوروی بیاوریم؛ اجازه ندادند! سیم‌خاردار را اجازه ندادند! ما در جنگ، آریبیجی لازم داشتیم - آنهایی که در جنگ بودند، میدانند دیگر، آریبیجی، یک سلاح انفرادی دم دستی است - ولی به ما نفروختند و اجازه ندادند به ما فروخته بشود! توجه میکنید!؟

همان کسانی با ما این جور عمل کردند که پیشرفته‌ترین هواپیماها و پیشرفته‌ترین تجهیزات جنگی را به عراق دادند و بهترین کارشناسهای نظامی خود را به عراق فرستادند، تا عراق در بیابانهای اطراف خرمشهر و بین مرز ما و مرز خودشان که در اختیار عراق بود، سالها مستحکمترین استحکامات جنگی را به وجود بیاورد! امریکا که جای خود دارد؛ امریکاییها کمک کردند.

ما آن وقت به حدس دریافتیم - فقط به حدس، مستند به هیچ اطلاعی نبود - که امریکاییها کمک اطلاعاتی ماهواره‌یی به عراق میکنند. بنده در نمازجمعه، همان وقتها گفتم - ماها همه میگفتیم - خیلیها هم باور نمیکردند؛ ولی یکی دو سال اخیر، خواندید و شنیدید که امریکاییها در دوران جنگ، اطلاعات ماهواره‌یی خود را به عراق میدادند! یعنی همان چیزی که ما به حدس دریافته بودیم و از قراین میفهمیدیم، معلوم شد که تحقق دارد!

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش آسیب‌شناسی انقلاب ۱۳۷۷/۱۲/۱۵

کار سیاسی در سپاه چگونه است؟



بنده یادم است آن اوایلی که وارد سپاه شده بودم - سال پنجاه و هشت - بعضی از بچه‌های سپاه - دوستان قدیمی که حالا بعضی هم هستند - آمدند پیش ما گفتند: آقا شما نظرتان در مورد سپاه و کار سیاسی چیست - هنوز جنگ هم شروع نشده بود آن وقت - چون یک نفری، یک شخصی، خدا رحمتش کند - گفته بود که سپاه نود درصد سیاسی، ده درصد نظامی؛ یعنی کل این سپاه و تشکیلات و این همه جوان دور هم جمع شدند، ده درصد کار نظامی بکنند، نود درصد کار سیاسی بکنند.

از من پرسیدند نظر شما چیست؟ من گفتم: نه، با این نظر مخالفم. من مخالفم که سپاه صد درصد نظامی و صد درصد سیاسی است. چون منافاتی ندارد آن کار نظامی و آن کار سیاسی. چرا ده درصد و نود درصدش می‌کنید؟ آن کار سیاسی که با کار نظامی منافات دارد، آن کار یک درصدش هم سم است برای سپاه. سپاه یک مجموعه‌ی رزمی است، آماده شده برای اینکه دفاع مسلحانه بکند، اما در عین حال صد درصد هم سیاسی است. یعنی با چشم باز، با جهت‌گیری سیاسی مشخص، با آگاهی سیاسی می‌جنگد، با چشم بسته نمی‌جنگد که دستش را ببرند بگویند آقا اینجا ماشه را بکش. می‌فهمد که کجا، کجا را هدف بگیرد؛ کجا را باید تخریب کند؛ کجا باید ماشه را بکشد. پس بنابراین صد درصد سیاسی است، در عین حال صد درصد هم نظامی است.

در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۱۳۷۷/۱۲/۱۸

خاطرات سال ۱۳۷۸

فیلم‌های سال ۱۳۷۸

- فرانکشتاین ۱۳۷۸
- سفر به برزیل و هفت کوه ۱۳۷۷
- موتور مرد شمشکین ۱۳۷۷
- نرگس برستان ۱۳۷۷
- از دماغ وارد می‌شود ۱۳۷۷
- رنگی ۱۳۷۷
- سرخها ۱۳۷۷
- بازگشت به آینده ۱۳۷۷
- آخرین و سوسه‌سوسخ ۱۳۷۷
- بدون دفترم هرگز ۱۳۷۷
- چند مرد خوب ۱۳۷۷
- پیش‌نهاد بریکار خانه ۱۳۷۷
- سرریز دوستان ۲۰۱۲
- تعمیر ایرانی ۱۳۷۷
- وکیل مدافع شیطان ۱۳۷۷
- نجات سرریز ایران ۱۳۷۷
- چشم‌پوش کتاب‌بسته ۱۳۷۷
- هری پاتر ۳ ۲۰۰۷
- شهر خدا ۲۰۰۸
- مسابقه صبح ۲۰۰۸
- هفت شکفت‌کنیز ۲۰۰۸
- سرریز تکلیف‌خوان ۲۰۰۹
- طالع‌نصیب ۱۳۷۷
- یونان ۲۰۰۸
- شاهزاده ایرانی ۲۰۰۸
- آزادکده ۲۰۱۲
- کتاب ابله ۲۰۱۱
- درخت زندگی ۲۰۱۱
- طوطی سیاره میمون‌ها ۲۰۱۱
- فرانس ۲۰۱۱
- کنده این ۲۰۱۱
- طنز سینه ۲۰۱۱

۱۳۷۸ **تاریخ سینما**

روزگار تلخ و شیرین مردم ایران در سال ۱۳۷۸ با حضور فیلم‌های متنوعی در سینما و تئاتر، شاهد یک سال پربار و پرمعنی بود. در این سال، فیلم‌های مختلفی در جشنواره‌های معتبر داخلی و خارجی حضور داشتند. از جمله فیلم‌های برجسته می‌توان به «تاریخ سینما» اشاره کرد که به بررسی تحولات سینمای ایران پرداخته است.

۱۳۷۸ **تاریخ سینما و تئاتر**

در سال ۱۳۷۸، تئاتر نیز شاهد فعالیت‌های پررونقی بود. گروه‌های تئاتری مختلفی با آثار نو و خلاقانه، مخاطبان خود را در سالن‌های مختلف تهران و سایر شهرها جذب کردند. این فعالیت‌ها نشان‌دهنده زنده بودن هنر تئاتر در ایران است.

۱۳۷۸ **مشکل گرفتن بدنه‌های پیکارگر**

فیلم «مشکل گرفتن بدنه‌های پیکارگر» به بررسی مسائل اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران پرداخته است. این فیلم با نگرش واقع‌گرایانه و جسورانه، توانست مخاطبان زیادی را به خود جلب کند و به یکی از آثار برجسته سال تبدیل شود.

تهاجم هالیوودی

۱۴ هدف دستگام تبلیغاتی غرب در بناات رهبر انقلاب

HOLLYWOOD

در سال ۱۳۷۸، هالیوود با تهاجمی گسترده به سینمای ایران دست زد. با هدف تضعیف جایگاه سینمای داخلی و تبلیغ فرهنگ غرب، فیلم‌های متعددی با بودجه‌های کلان در ایران اکران شدند. این تهاجم به سینمای ایران آسیب جدی زد و به بسیاری از فیلم‌سازان داخلی فشار آورد. با این حال، سینمای ایران با وجود این تهاجم، توانست جایگاه خود را حفظ کند و آثار ارزشمندی را به نمایش درآورد.

- ۱** اسلام‌هراسی و اسلام‌بیزاری
- ۲** تکوین اسلام‌هراسی
- ۳** هجوم تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی
- ۴** اشاعه لغتها و تخریب میثاق‌های انقلابی
- ۵** زمینه‌سازی برای چنانچه آمریکا
- ۶** ترویج خشونت
- ۷** ترویج فرهنگ خشونت‌سوز غرب
- ۸** ترویج نگاه‌های
- ۹** تلاش برای تخریب
- ۱۰** حاکمیت افغانی در غرب
- ۱۱** انگ‌سازی از آزادی‌ها
- ۱۲** نمایش دروغ‌ها
- ۱۳** حاکمیت افغانی در غرب

اختناق دوران پهلوی

ما سالها قبل جمله‌ای را شنیده بودیم - تکرار می‌کردند - آن جمله این بود که «ای آزادی! به نام تو چه جنایتها که انجام نمی‌گیرد!» امروز دشمنان ما مصداق همین جمله را تحقق می‌بخشند. حالا امریکا طرفدار آزادی ما شده است؛ آزادی بیان ما! مگر شما نبودید که در این مملکت، سالهای متمادی از رژیم وابسته و فاسد پهلوی حمایت کردید؟! در حالی که در آن رژیم، کسی جرأت نداشت یک کلمه بر زبان جاری کند! من سالهای متمادی در همین شهر مشهد، در همین حوزه علمیه، در همین کوچه و خیابان و با همین مردم، در مبارزات دوران طاغوت بودم. اجازه نمی‌دادند یک روحانی در آن روز به مناسبت مسائل دینی، کمترین اشاره‌ای به غضب سرزمینهای فلسطین به وسیله صهیونیستها کند! این کشور، این گونه بود!

بیانات در حرم رضوی ۱۳۷۸/۰۱/۰۱

نزدیکترین انسان به الگوی امیرالمؤمنین

«بیننا و بین الله» در زمانی که ما امام بزرگوار را زیارت کردیم - و ایشان امتحان دشوار حاکمیت را در سخت‌ترین دورانها داد - ما ایشان را در مقایسه با آن الگوی اصل، انصافاً بهترین و نزدیکترین کس یافتیم. نمی‌خواهیم بگوییم که امام ما مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام بود؛ نه. امام ما خاک پای آن بزرگوار هم نمی‌شد. هزاران نفر نظیر آن بزرگوار، قابل مقایسه با آن حضرت نیستند! او به اصحاب نزدیک خود هم می‌فرمود: «انکم لا تقدرون علی ذلک» (۱۳)؛ شما نمی‌توانید مثل من عمل کنید. ولی با خصوصیات بشری و نداشتن عصمت، انصافاً ما امام بزرگوار خودمان را نزدیکترین آدم به آن الگو دیدیم. خیلی نزدیک بود و خیلی شباهت را می‌رساند؛ می‌شد چهره آن بزرگواران را در رفتار این مرد شناخت. خدا را شکر می‌کنیم که ما این نمونه را از نزدیک دیدیم. اگر ما این امام را ندیده بودیم و بعدها داستانهای او را برای ما نقل می‌کردند، درست برایمان قابل فهم نبود؛ اما ما او را از نزدیک دیدیم. من یک وقت به خود ایشان عرض کردم: ما اگر این خصوصیات را می‌شنیدیم، یا برای ما می‌گفتند، نمی‌توانستیم درست تصوّر کنیم! چقدر باید خدا را شاکر باشیم که این نمونه زنده در مقابل ماست!

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۷۸/۰۱/۱۶

پاپ اصحاب کهف را نمی‌شناخت!

آقای «خاتمی» که این فیلم (اصحاب کهف) را در «رم» به «پاپ» داده بود، می‌گفت اصلاً اینها هیچکدام اصحاب کهف را نمی‌شناسند و از این قضیه خبر ندارند؛ چون این ماجرا در شرق اتفاق افتاده است.

در واقع همه‌ی افسانه‌هایی که برای حضرت عیسی درست کرده‌اند، مربوط به محیط غرب است. در مورد محیط شرق، جز همان داستانهای اولیه که در مورد تولد حضرت عیسی - و چند مطلب با تحریف دیگر - است، ظاهراً چیز دیگری ندارند. این هم بعد از تدوین اناجیل درست شده است که با ولادت حضرت عیسی یا عروج آن حضرت، صد یا صدوپنجاه سال بیشتر فاصله ندارد. اما این قضیه‌ی اصحاب کهف، سیصد سال یا بیشتر، فاصله دارد. لذا آنها از این قضیه اصلاً خبر ندارند. اگر ان‌شاءالله آن را ببینند، برایشان جالب خواهد بود.

بیانات در تاریخ ۱۳۷۸/۰۱/۲۴

چرا کشتن کسی مثل صیاد شیرازی آسان است؟

کشتن کسی مثل «صیاد شیرازی» خیلی هنر و توانایی و پیچیدگی تشکیلاتی نمی‌خواهد. آدمی از خانه‌اش بیرون می‌آید، سوار اتومبیلش می‌شود و بدون محافظ راه می‌افتد و می‌رود. در این میان اگر دو نفر آدم، نامردانه و مخفیانه و با فریبگری تصمیم بگیرند او را به قتل برسانند، کار ساده‌ای است، و آلا اگر می‌خواستند مردانه جلو بیایند، صیاد شیرازی یک نفری جواب امثال آنها را می‌داد.

کسی مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام را هم یک نفر آدم با یک همدست می‌تواند بکشد؛ چون او شیر همه‌ی بیشه‌های مردانگی و شجاعت بود. بنابراین کشتن کسی مثل صیاد شیرازی، نه دلیل قوت سازمانی و نه دلیل طرفدار داشتن کسی است. این کار جز خباثت و شقاوت و دوری روزافزون آنها از مردم و ارزش‌ها، چیز دیگری را نشان نمی‌دهد.

وقتی مردم به این حادثه، این طور جواب می‌دهند، خیلی چیزهای بزرگ به دست ملت می‌آید. خون شهید حقیقتاً چیز مبارک و عجیبی است. شما ببینید در تشییع شهید صیاد شیرازی چه اجتماعی تشکیل شد! همه متأثر بودند و گریه می‌کردند. هیچ کس به خاطر رودربایستی و برای نشان دادن خود نیامده بود؛ همه با یک انگیزه‌ی قلبی آمده بودند.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش ۱۳۷۸/۰۱/۲۵

اخلاص شهید صیاد شیرازی

بنده وقتی به تلویزیون نگاه می‌کردم، سیل عظیم و خروشان جمعیت را می‌دیدم. من چند جا این حالت را دیده‌ام که یکی از آنها این جا بود. دیدم یک عامل معنوی اثر می‌گذارد و آن، اخلاص است.

برادران عزیز! اخلاص چیز عجیبی است؛ یعنی کار را برای خدا کردن و همان چیزی که مضمون عامیانه‌اش در شعری آمده است: «تو نیکی می‌کن و در دجله انداز». انسان برای خدا کار خوب و درست و صحیح بکند و در پی این نباشد که حتماً به نام او ثبت شود و امضای او زیر آن بیاید؛ این بلافاصله اثر می‌دهد. خدای متعال بعد از شهادت این مرد، در همین قدم اول، به او اجر داد.

البته خود شهادت بزرگترین اجری بود که خدا به او داد؛ چون این طور کشته شدن، برای انسان خیلی افتخار است. بالاخره صیاد شیرازی، یک مرد پنجاه و چند ساله، ده سال دیگر، بیست سال دیگر، سی سال دیگر - که با یک چشم به هم زدن می‌گذرد - از دنیا می‌رفت و از همین دروازه عبور می‌کرد؛ منتها با یک ناخوشی، با یک بیماری، با یک تصادف، یا با یک سکنه‌ی قلبی؛ از این حوادثی که دائم اتفاق می‌افتد.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش ۱۳۷۸/۰۱/۲۵

ماجرای آشنایی رهبر انقلاب با شهید صیاد شیرازی

من تقریباً از اولین روزهای پیروزی انقلاب این شهید(صیاد شیرازی) را شناختم. از اصفهان پیش ما می‌آمد، گزارش می‌داد و کمک می‌خواست؛ از آن وقت ما با ایشان آشنا شدیم. او سپس به کردستان رفت و بعد هم در دوران جنگ تحمیلی فعالیت کرد؛ بعد از جنگ هم که معلوم است. این که شما می‌بینید یک ملت، بزرگش، کوچکش، زن و مردش، جوانش، پیرش، امروزش، دیروزش، برای ابراز احترام به پیکر این شهید، یک اجتماع عظیم را به وجود می‌آورند - که جزو تشییع‌های کم نظیر در دوران انقلاب بود - به خاطر همین اخلاص و همین صفاست. خدای متعال دلها را متوجه می‌کند. ما این را لازم داریم و الحمدلله امروز هم افراد این گونه داریم.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش ۱۳۷۸/۰۱/۲۵

از آمریکا می ترسید؟

من و آقای هاشمی و یک نفر دیگر - که نمی خواهم اسم بیاورم - از تهران به قم خدمت امام رفتیم تا بپرسیم بالاخره این جاسوسان را چه کار کنیم؛ بمانند، یا نگه‌شان نداریم؛ به خصوص که در دولت موقت هم جنجال عجیبی بود که ما اینها را چه کار کنیم!

وقتی که خدمت امام رسیدیم و دوستان وضعیت را شرح دادند و گفتند مثلاً رادیوها این طور می گویند؛ امریکا این طور می گوید؛ مسئولان دولتی این طور می گویند؛ ایشان تأملی کردند و سپس با طرح یک سؤال واقعی پرسیدند: «از آمریکا می ترسید؟»؛ گفتیم نه؛ گفتند پس نگه‌شان دارید!

بله، آدم احساس می کرد که این مرد خودش از این شکوه ظاهری و مادی و این اقتدار و امپراتوری مجهز به همه چیز، حقیقتاً ترسی ندارد. نترسیدن او و به چیزی نگرفتن اقتدار مادی دشمن، ناشی از اقتدار شخصی و هوشمندانۀ او بود. نترسیدن هوشمندانۀ، غیر از نترسیدن ابلهانه و خواب‌آلوده است؛ مثلاً یک بچه هم از یک آدم قوی یا یک حیوان خطرناک نمی ترسد؛ اما آدم قوی هم نمی ترسد؛ منتها انسانها و مجموعه‌ها در قوت خودشان دچار اشتباه می شوند و قوت‌هایی را نمی بینند.

بیانات در دیدار اعضای دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت ۷۸/۰۱/۲۸

باید به کتابهای شهید مطهری مراجعه شود

تا آنجا که بنده به یاددارم، از سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۵۸ که ایشان به شهادت رسید، در هر موقعیت زمانی، با آن بینش عمیق خود - که تسلط کامل هم بر فضای فکری و فرهنگی کشور داشت - هر جا در عرصه فکر، هجمه‌ای را به اسلام و به احکام و اصول اسلامی مشاهده می‌کرد، به مقابله می‌شتافت و سدی مثل کوه در مقابل اشکالات می‌آفرید. امروز جوانان ما، دانشجویان ما، معلمان ما و کارگران ما اگر می‌خواهند در زمینه افکار اسلامی عمق پیدا کنند و پاسخ سؤالات خود را بیابند، باید به کتابهای شهید مطهری مراجعه کنند؛ که امام درباره کتابهای این بزرگوار، تعبیری قریب به این مضمون دارند که «همه آنها خوب و مفید است». این تعبیری بسیار مهم از کسی مثل امام است. این که در محیط فکر و اندیشه و فرهنگ، جولان فکری افراد و گشودن راههای تازه باید تشویق شود، حرف درستی است؛ اما این نباید به افسار گسیختگی فکری دشمنان اسلام منتهی گردد. باید راه را در مقابل افکار جوان، نسل جوان و جویندگان بی‌غرض قرار داد. برای این کار، یکی از بهترین وسایل، افکار ناب و برجسته و بلند این مرد مجاهد فی سبیل‌الله است که جان خودش را هم در این راه داد.

بیانات در دیدار معلمان و کارگران ۱۳۷۸/۰۲/۱۵

معلمان مطهری

مطهری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در دامان چند معلم خوب پرورش یافته بود که اولین آنها پدر خودش بود. بله؛ بعضی پدرها معلمند؛ بهترین معلمند. آن معلم خوب، این مرد بزرگ را پدید آورد. شهید مطهری از پدر خود خیلی بالاتر و بزرگتر بود - من پدر بزرگوار ایشان را هم زیارت کرده بودم - مطهری انسان استثنایی برجسته‌ای در زمان خودش بود که از مقام پدر خیلی بالاتر بود؛ اما آن پدر بود که توانست این مرد بزرگ را به وجود آورد و در دامان تربیت خود پرورش دهد. معلمان او هم این گونه بودند. مرحوم آقای مطهری از معاشرت یک یا دو ماه رمضان خودش با مرحوم «آقاجفی قوچانی» آن مرد بزرگوار که «سیاحت شرق» و «سیاحت غرب» را نوشت، برای من نقل می‌کرد. معلوم می‌شد که مقامات معنوی و تربیت و ممشا و منشا آن مرد بروح مرحوم مطهری رضوان‌الله‌علیه تأثیر گذاشته بود. مرحوم «علامه طباطبایی» و مرحوم «حاج میرزا علی آقای شیرازی» و دیگران و دیگران و در رأس همه امام بزرگوار نیز تأثیرات زیادی بر او گذاشته بودند.

بیانات در دیدار معلمان و کارگران ۱۳۷۸/۰۲/۱۵

احساس مسئولیت امام

یک شرط دیگر برای مفید بودن، احساس مسئولیت است، که در باب مسائل دین و متدینین، این احساس مسئولیت، تعبیر دیگری از تعهد دینی و تدین است. بی تفاوت بودن و بی‌اعتنایی به کجرویها و انحرافها، با این احساس نمی‌سازد. آن طبیعی که می‌بیند در تیررس فعالیت و قدرت او _ جلو چشم و در نقطه‌ی دید او _ بیماری وجود دارد که رنج می‌برد و بر نمی‌خیزد به کمک آن بیمار برود، این طیب، طیب متعهد و مسؤول و ملتزمی نیست. آن بینایی که می‌بیند نابینایی در شرف سقوط است و به کمک او نمی‌شتابد، تعهد اخلاقی و دینی ندارد. بی‌تفاوتی و حالت «به من چه»، دشمن بزرگ تعهد و رسالت عالمان دین و روشنفکران و آگاهان در جامعه است. اساس کار، این است. در دوران مبارزه‌ی این ملت با نظام طاغوت _ نظام فاسد و مفسد و منحرف گذشته _ اگر این احساس تعهد در آن مرد بزرگ _ آن آتشفشان معنویت و مسئولیت و تعهد _ و در کسانی که در شعاع او جان و نیرو و خط و هدایت می‌گرفتند، نبود، این ملت همچنان در ذلت عبودیت و رقیبت استکبار و عوامل استکبار، باقی می‌بود. آن مردی که ما فکر می‌کنیم امسال باید به یاد او باشیم، مظهر همین مسئولیت بود و آرام نمی‌گرفت. در اوایل شروع مبارزه _ اواخر سال چهل و یک و آغاز چهل و دو _ یکی از کسانی که داخل منزل امام بود، در قم به من گفت: «ایشان شبها دو ساعت می‌خوابند و بقیه، دائم مشغول نامه نگاری به علمای بلاد، به بزرگان و کسانی هستند که می‌توانند روی ذهن مردم اثر بگذارند». آری؛ اگر این احساس در آن مرکز نمی‌بود، در محیط دایره و بدنه‌ی بین محیط و مرکز، آن جوش و خروش پدید نمی‌آمد و این حادثه‌ی عظیم تاریخی، اتفاق نمی‌افتاد. بعد هم دیدید که در سنین حدود هشتاد سالگی، این مرد با داشتن بیماری قلبی، سنگینترین بارها را بر دوش گرفتند و هیچ وقت نگفتند خسته هستم! گاهی بعضی از دوستان _ دوستانی که مسئولیتهای گوناگونی داشتند و احیاناً یک ناروایی و دشواری دیده بودند و احساس خستگی می‌کردند _ خدمت ایشان می‌رفتند و می‌گفتند آقا، اجازه بدهید ما برویم. چند سالی _ دو سال، پنج سال _ کار کردیم، حالا برویم مشغول کار خودمان شویم؛ آنهایی که روحانی بودند _ علما _ می‌گفتند دنبال درس و بحث خودمان برویم. ایشان می‌گفتند: اگر بنای خسته شدن است، من از همه‌ی شما اولی به خسته شدن هستم. راست هم می‌گفتند؛ اینهایی که می‌آمدند، جای فرزندان ایشان بودند. پیرمرد هشتاد و چند ساله، با بیماری، این‌گونه بود! این احساس مسئولیت است.

در دیدار روحانیون و امام جمعه نوشهر ۱۳۷۸/۰۲/۲۹

مژده‌ی شهید صیاد شیرازی

شاید امروز هم بعضی خیال کنند - که عملیاتی مثل عملیات بیت‌المقدس، فقط یک هجوم انبوه انسانی بود! اینها سخت در اشتباهند. هیچ امواج انسانی، بدون فرماندهی قادرِ قاطعِ هوشیار، نمی‌تواند هیچ عملی را انجام دهد. در جنگ نظامی، سازماندهی و عملیات و فرماندهی و تاکتیک و دقت نظر و موقع‌شناسی و دهها عامل در کنار هم، دانش نظامی را به وجود می‌آورد و استعداد و نبوغ نظامی را نشان می‌دهد. این اتفاق، در عملیات فتح خرمشهر - یعنی همان عملیات بیت‌المقدس - روی داد، که همین شهید عزیزِ اخیرِ ما - شهید صیاد شیرازی - یکی از کارگردانان اصلی این عملیات بود و خود او مثل ظهر چنین روزی، از آنجا با تلفن با بنده تماس گرفت و مژده پیروزی را داد و گفت سربازان عراقی صف طولانی کشیده‌اند تا بیایند اسیر شوند! ببینید این عملیات چقدر هوشمندانه و قوی و همه‌جانبه بود که نیروهای دشمن احساس اضطراب می‌کردند که برای حفظ جان خودشان بیایند خود را تسلیم اسارت کنند! که در آن روز هزاران نفر از نیروهای دشمن متجاوز - که آن همه با غرور و تکبر، فریاد سر داده بودند - آمدند دودستی خودشان را تسلیم رزمندگان اسلام کردند!

بیانات در دیدار خانواده شهدا ۱۳۷۸/۰۳/۰۳

«حاج آقا روح‌الله»

این شخصیت [امام خمینی رحمه الله] دارای ابعاد گوناگون، هیچ اصرار و عجله‌ای نداشت که آن زیباییها و درخشندگیهای وجود خود را به رخ کسی بکشد. هر وقت هر جا تکلیف شرعی او را وادار به حرکتی کرد، بُعدی از ابعاد او آشکار شد. من از سال ۳۷ شروع می‌کنم؛ سالی که خودم به قم رفتم و اوّل بار امام را از نزدیک دیدم؛ البته قبل از آن در مشهد شنیده بودیم که در قم یک مدرّس و استاد بزرگی هست که جوان‌پسند و برجسته است. طلبه جوانی که به قم وارد می‌شود، دنبال استاد می‌گردد. در حوزه‌های علمیه، انتخاب استاد، اجباری نیست و هر کس طبق پسند و سلیقه خود، استاد را انتخاب می‌کند. استادی که طلباب جوان و مشتاق را در وهله اوّل به خود جلب می‌کرد، همین مردی بود که آن روز در میان شاگردانش به عنوان «حاج آقا روح‌الله» شناخته می‌شد. مجموعه جوانان فاضل و درسخوان و پُرشوق در محفل درس او جمع بودند. ما در چنین فضایی وارد قم شدیم.

او مظهر نوآوری علمی و تبخّر در فقه و اصول بود. بنده قبل از ایشان استاد بزرگی را در مشهد دیده بودم - یعنی مرحوم آیه‌الله میلانی - که از فقهای برجسته بود. در قم هم همان وقت رئیس حوزه علمیه قم - که استاد امام هم بود؛ یعنی مرحوم آیه‌الله العظمی بروجردی - حضور داشت؛ بزرگان دیگری هم بودند؛ اما آن محفل درسی که دل‌های جوان و مشتاق و کوشا و علاقه‌مند به استعداد‌های خوب را جذب می‌کرد، درس فقه و اصول امام بود. یواش یواش از قدیمی‌ترها شنیدیم که این مرد، فیلسوف بزرگی هم هست و در قم درس فلسفه او، درس اوّل فلسفه بوده است؛ لیکن حالا ترجیح می‌دهد که فقه تدریس کند. شنیدیم که این مرد، معلّم اخلاق هم بوده است و کسانی در درس اخلاق او شرکت می‌کردند و او به تقویت فضایل اخلاقی در جوانان همّت می‌گماشته است. در خلال درس در طول سالها، این را ما از نزدیک هم مشاهده کردیم. اما تا این‌جا شخصیت این مرد بزرگ - که باطن او سرشار از خصوصیات ناشناخته بود - برای اکثر مردم در آن روز فقط به عنوان یک استاد عالم و شاگردپرور و یک تهذیب‌کننده اخلاق طلباب و شاگردان شناخته می‌شد.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه در حرم امام خمینی ۱۳۷۸/۰۳/۱۴

برای امام انجام فریضه مهم بود نه رهبری

امام بزرگوار حتی در میدان مبارزه هم نخواست جلو بیفتد. خود ایشان برای ما نقل کرد که در اوّل شروع نهضت، در منزل مرحوم آیت‌الله حائری، با یک نفر از مراجع معروف وقت آن زمان، و از همدوره‌های خودشان صحبت می‌کرد و به ایشان گفته بود شما جلو بیفتید، ما هم دنبال شما حرکت می‌کنیم. امام مقصودش این بود که تکلیف انجام بگیرد؛ آن فریضه‌ای را که بر دوش خود احساس می‌کرد، انجام دهد؛ جلو افتادن مطرح نبود. البته دیگران آنقدر توانایی و جرأت ورود در این میدان را نداشتند و به امام نمی‌رسیدند. امام به طور طبیعی رهبری و سررشته‌داری این حرکت را برعهده داشت؛ این مبارزه را شروع کرد و به مردم تکیه نمود. تا آن روز هیچ کس از بزرگان حوزه‌های علمیه و مراجع حدس نمی‌زد که یک حرکت دینی، آن هم در آن دوران اختناق، این‌گونه بتواند پشتیبانی مردم را جلب کند؛ اما امام در همان روز گفت من به پشتیبانی این مردم حرکت می‌کنم؛ مردم را به این بیابان قم دعوت می‌کنم. او می‌دانست که اگر مردم را دعوت کند، از همه ایران جمع می‌شوند و یک اجتماع عظیم غیرقابل علاج برای دولت آن وقت و رژیم فاسد به وجود می‌آورند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه در حرم امام خمینی ۱۳۷۸/۰۳/۱۴

امام برای خودش هیچ چیز نمی‌خواست

او [امام خمینی رحمه الله] برای خودش هیچ چیز نمی‌خواست. برای تنها پسرش - که عزیزترین انسانها برای امام، مرحوم حاج احمد آقا بود و ما بارها این را از امام شنیده بودیم که می‌فرمود اعزّ اشخاص در نظر من ایشان است - در ده سال آن حکومت و آن زمامداری و رهبری بزرگ، یک خانه نخرید. ما مکرّر رفته بودیم و دیده بودیم که عزیزترین کس امام، در آن باغچه‌ای که پشت حسینیه منزل امام بود، داخل دو، سه اتاق زندگی می‌کرد. آن بزرگوار برای خود، زخارف دنیوی و ذخیره و افزون‌طلبی نداشت و نخواست؛ بلکه بعکس، هدایای فراوانی برایش می‌آوردند که آن هدایا را در راه خدا می‌داد. آنچه را هم که داشت و متعلّق به خود او بود و مربوط به بیت‌المال نبود، برای بیت‌المال مصرف می‌کرد. همان آدمی که حاضر نبود آن روز با ده پانزده میلیون تومان خانه قابل قبولی برای پسرش بخرد - ولو از مال شخصی خودش - صدها میلیون تومان مال شخصی خود را برای نقاط مختلف - برای آبادانی، برای کمک به فقرا، برای رسیدگی به سیل‌زدگان و جاهای مختلف دیگر - صرف می‌کرد. ما اطلاع داشتیم که در مواردی پولهای شخصی خود امام بود که به اشخاصی داده می‌شد، تا بروند آنها را مصرف کنند؛ اینها هدایایی بود که مریدان و علاقه‌مندان و دوستان برای امام آورده بودند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۸/۰۳/۱۴

عطوفت امام خمینی

آن مردی که چهره باصلابتش دشمنانِ ملت ایران را می ترساند و به خود می لرزاند - آن سداً مستحکم و کوه استوار - وقتی که مسائل عاطفی و انسانی پیش می آمد، یک انسان لطیف، یک انسان کامل و یک انسان مهربان بود. من این قضیه را نقل کرده ام که یک وقت در یکی از سفرهای من، خانمی خودش را به من رساند و گفت از قول من به امام بگویید که پسر من در جنگ اسیر شده بود و اخیراً خیر کشته شدن او را برایم آورده اند. من پسر من کشته شده، اما برایم اهمیت ندارد؛ برای من سلامت شما اهمیت دارد. آن خانم این جمله را در اوج هیجان و احساس به من گفت. من خدمت امام آمدم و داخل رفتم. ایشان سر پا ایستاده بود و من همین مطلب را برایش نقل کردم؛ دیدم این کوه استوار و وقار و استقامت، مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر توفانی خم شود، در خود فرورفت. مثل کسی که دلش بشکند؛ روح و جان و جسم او تحت تأثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت و چشمانش پُر از اشک شد!

بیانات در خطبه های نماز جمعه ۱۳۷۸/۰۳/۱۴

تواضع و حیای امام

شبی در یک جلسه‌ی خصوصی، با دو سه نفر از دوستان، منزل مرحوم حاج احمدآقا نشستیم؛ ایشان هم نشسته بود. یکی از ما گفتیم: آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید؛ چند جمله‌ای ما را نصیحت و هدایت کنید. آن مرد با عظمتی که آن گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله‌ی ستایش‌گونه‌ی کوتاه یک شاگردش - که البته همه‌ی ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود - آن چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو رفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیای امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این گونه متواضع و با حیا بود.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۸/۰۳/۱۴

دو نوع برخورد با حادثه‌ها

هر انسانی در مورد هر حادثه‌ای که پیش می‌آید - چه برای شخص خودش، چه برای جماعتی که او در آنهاست - هم می‌تواند از این حادثه به نوعی استفاده کند که این حادثه ظاهراً تلخ، برایش میمون و مبارک شود، هم می‌تواند طوری بهره‌برداری کند که اگر هم آن حادثه، در واقع شیرین است، برایش مشؤوم و نامبارک شود. نوع برخورد ذهنی و روحی هر انسانی با یک حادثه، تفاوت می‌کند. از باب مثال، فرضاً زلزله‌ای پیش می‌آید. زلزله، حادثه خیلی تلخی است. شاید شما در جاهایی بوده‌اید و زلزله را دیده باشید. من در جاهایی که زلزله آمده، خیلی بوده‌ام؛ از آن حوادث بسیار تلخ و گریه‌آور است. اما با همین حادثه زلزله، دو نوع می‌شود برخورد کرد. یک نوع که همین حادثه، به یک عامل مثبت و پیش برنده و مبارک برای همان زلزله زده‌ها تبدیل شود، و دیگر این که این حادثه، به یک حادثه کاملاً مضر تبدیل گردد. خود آن اشخاص، دو نوع می‌توانند برخورد کنند. البته اگر آن اشخاص، مثلاً مردم بی‌سواد، بی‌معلومات و دور از معارف باشند، باید دیگران به آنها کمک کنند که چگونه از این برخورد نوع دوم استفاده کنند؛ اما چنانچه آن افراد، اشخاص فرزانه و هوشمند و باسواد و آگاهی باشند - کما این که قشر دانشجو از این قبیل است - خودشان می‌توانند آن استفاده بعدی را که استفاده روحی و معنوی است، به نحوی بکنند که برایشان مایه برکت باشد؛ نه این که برای آنها مایه شئامت باشد.

در حادثه زلزله که من مثال زدم، اگر قضیه را همین‌طور دنبال کنیم، فرضاً این حادثه زلزله، برای آن پسری که پدرش، یا مادرش، یا کسانش را در این حادثه از دست داده و خانه‌اش خراب شده، این حالت را ایجاد می‌کند که بگوید: «هرچه من داشتم، از من گرفته شده، پس به آنچه که هست، نمی‌شود به عنوان یک امر ابدی نگاه کرد، به نیروی خودم و نشاطی که خدای متعال در من گذاشته، اتکاء کنم، تا بتوانم جبران این خسارتها را بکنم؛ و همچنان که موجودی در یک لحظه، نیست می‌شود، می‌تواند نبودهایی هم در لحظه‌ی، یا در روندی به وجود بیاید. پس برای خودم به وجود بیاورم». اگر یک نفر که زلزله زده است، این استنتاج را بکند، یا همین را به آن مردم زلزله زده تعمیم دهیم تا آنها این استنتاج را بکنند و این روحیه را داشته باشند - که خوب، شهر ما از بین رفت، حالا چگونه جبران کنیم - این بسیار خوب است. من هم زلزله فردوس، هم زلزله طبس - که این دو با فاصله ده سال اتفاق افتاد - هم زلزله رودبار و قزوین و زلزله‌های دیگری از این قبیل را دیده‌ام؛ مردم مختلفی بودند. بعضیها واقعاً همین روحیه را داشتند؛ یعنی به مجردی که برای اینها حادثه پیش آمد، احساس کردند که باید کار کنند و آنچه را که از دست دادند، دوباره برای خودشان

به وجود بیاورند و جبران کنند. همین احساس، منبع و منشأ پیشرفت جدیدی برای آنها شد که قبلاً نداشتند. قبلاً هر کدام در شهر راحتی نشسته بودند و مشغول کاری برای خودشان بودند؛ بعداً به یک مردم با نشاط و فعالی تبدیل شدند که از صفر شروع کردند و خودشان چیزهایی را برای خودشان به وجود آوردند.

بیانات در دیدار دانشجویان مجروح حادثه کوی دانشگاه ۱۳۷۸/۰۵/۰۴

تمدن عظیمی که استکبار آن را پنهان کرده بود

چند سال قبل در یکی از کشورهای آمریکای لاتین که سالهای متمادی و طولانی در پنجه مقتدر استعمار اروپاییها قرار داشت و اینطور معرفی شده بود که آن مناطق، هیچ گذشته‌ای، هیچ تاریخی، هیچ فرهنگ باستانی و افتخارآمیزی در پرونده خود ندارد - این طور به آنها وانمود و در دنیا منعکس شده بود - در مطالعاتی که میکردند و در حفاریها و غیره، به نشانه‌هایی از یک تمدن عظیم دست یافتند که خیلی هم قدیمی نبود. همان وقتها رئیس جمهور آن کشور این مطلب را به من گفت و آن را در روزنامه‌ها و مطبوعات هم نوشتند. انسان خیلی تعجب میکرد و میکند که چطور ملتی - فرض کنید - در هزار سال قبل، یا دوهزار سال قبل، تمدن شامخ و عظیمی، با نشانه‌ها و آثاری داشته باشد و آنرا به‌کلی از یاد برد؟! یک ملت اصلاً نداند که در پرونده گذشته او چه چیزی از افتخارات هست! ما از این تعجب میکردیم. بعد انسان وقتی به اوضاع و احوال مناطقی از عالم نگاه میکند که در زمان ما زیر فشار زورگویی و سلطه و تحمیل زورگویان معروف عالم قرار دارند، همین حالت را در آنها مبیند که گذشته‌هایی را فراموش میکنند!

بیانات در دیدار فرماندهان سپاه ۱۳۷۸/۰۶/۲۴

خدمات حرکت دانشجویی به انقلاب

عزیزان من! این را بدانید؛ این حرکت دانشجویی، به این انقلاب خیلی هم خدمت کرده است. قبل از انقلاب، در خیل مبارزات عظیم مردم، دانشجویان چشمگیر بودند؛ حضور داشتند و فعال می‌نمودند. من بیشترین مشاهده‌ام در این مورد، مربوط به مشهد است. در محیط دانشجویی مشهد، من فعال بودم؛ تهران هم که می‌آمدم، همین‌طور بود. در دانشگاه‌های مختلف می‌آمدم و می‌رفتم؛ دانشجویان با من ارتباط داشتند و از نزدیک می‌دیدم که چه خبر است. الان بعضی از همین مسؤولان کنونی کشور، از دانشجویان آن‌روز ما هستند که با ما ارتباط داشتند. از اول انقلاب به بعد، این نقش تمام نشد. شاید اگر کسانی در مسؤولیتهای گوناگون مربوط به قضایای دانشجویان قرار داشتند که به این مقوله علاقه‌مند بودند، برکات زیادتری بر آن بار می‌شد؛ اما بدون آن هم برکاتی بر این حرکت و احساس و بیداری و انگیزش دانشجویی پدید آمد که چند نمونه‌اش را به شما می‌گویم: یک نمونه‌اش، همین قضایای دانشگاه تهران بود که گروهکهای الحادی آمدند دانشگاه تهران را تصرف کردند و از اتاقها و سالنها و مراکزش به‌عنوان اتاقهای جنگ، انبارهای سلاح و مرکز توطئه علیه اصل انقلاب و علیه نظام استفاده کردند! فضا را قُرق هم کردند؛ یعنی یک حالت ارعابی نه فقط در مسؤولان آن روز - مسؤولان آن روز، دولت موقت بودند که اصلاً جان و توان و دل و جگر ورود در این میدانها را نداشتند؛ آنها که هیچ! - که حتی در دل بسیاری از افراد انقلابی هم ایجاد کرده بودند. در محیط خود دانشگاه تهران، اینها بیشترین رعب را ایجاد کردند. من یادم نمی‌رود که در یکی از سخت‌ترین آن روزهایش، اتفاقاً خودم در دانشگاه بودم و یک برنامه‌ی هفتگی داشتم. در مسجد دانشگاه تهران، آن روز طبق معمول، روز برنامه بود. آمدم، دیدم دانشگاه خلوت خلوت است. به مسجد آمدم؛ شاید بیست نفر، سی نفری در مسجد بیشتر نبودند. وقتی وارد مسجد شدم، چند نفر آمدند و گفتند: آقا! زود از این‌جا بروید! گفتم مگر چه شده؟! معلوم شد که بله، دانشگاه را قُرق کرده‌اند و از زدن و کشتن و این چیزها هم اصلاً ابایی ندارند! چه کسانی در مقابل اینها ایستادند؟ خود دانشجویان. اولین، یا یکی از اولین نشانه‌های بروز فعالیت مؤثر بسیار کارساز جوشش دانشجویی، در همین قضیه بود. دانشگاه نیمه تعطیل بود، اما دانشجویان - یعنی یک مجموعه‌ی انقلابی محض - همه زنده و فعال آمدند و داخل دانشگاه ریختند و آن‌جا را تظهير کردند. این قضیه، مربوط به سال پنجاه و هشت است که آن را عرض می‌کنم. این یکی از نمونه‌هاست.

بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف ۱۳۷۸/۰۹/۰۱

گفتم نشان دهید راه، راه امام است

من این خاطره را می‌خواهم عرض کنم: در همان روزهای اوّل، دوم بعد از انتخابات بود که جناب آقای خاتمی - رئیس جمهور عزیزمان - از من وقت ملاقات خواستند و آمدند با من ملاقات کردند. به ایشان گفتم من نمی‌دانم شما در این چند روز که گرفتار مسائل انتخابات بوده‌اید، فرصت کرده‌اید این رادیوها را گوش کنید یا نه؟ اما من گوش کرده‌ام. این رادیوها این‌طور وانمود می‌کنند که حرکت دوم خرداد، حرکتی بر ضدّ انقلاب، بر ضدّ امام و بر ضدّ اسلام بود! روشهای تبلیغات است؛ این‌طور حرکت می‌کنند. من مایلیم شما در همین اوّلین صحبتی که خواهید کرد، تو دهن اینها بزنی و نشان دهید که نه، قضیه این‌طور نیست؛ راه، راه امام است؛ راه، راه انقلاب است. بعد از سه، چهار روز ایشان یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی داشتند. بعد که ایشان با من مجدداً ملاقات کردند، گفتند من در حال آن مصاحبه‌ی مطبوعاتی چیزهایی در ذهنم آماده کرده بودم که بگویم؛ اما همه‌اش از یادم رفت. تنها چیزی که به یادم بود، همان حرف شما بود که گفتید تو دهن اینها بزنی. ایشان در آن مصاحبه، تو دهن آنها زد. تا امروز هم بحمدالله رئیس جمهور، رئیس مجلس، رئیس قوه‌ی قضاییه و مسؤولان کشور، موضع انقلاب، موضع امام، موضع اسلام و پایبندی به ارزشهای اسلامی را هر روز تکرار می‌کنند. این مایه‌ی افتخار است؛ این خودش یکی از وسایل وحدت‌بخش است. یکی از عواملی که می‌تواند در سطح کشور دلها را به هم نزدیک کند، همین است. این است که بنده مکرراً عرض می‌کنم دلها باید با هم انس پیدا کند، وفاق پیدا شود و جریانها به هم نزدیک شوند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۸/۰۹/۲۶

می گفتند «ما از فلسطینها که فلسطینی تر نیستیم!»

بنده از زمان ریاست جمهوری خودم این چالش را با بعضی از این کشورهای عربی داشتم. حرفی را مطرح کردم، اما دولتهای این کشورها می گفتند ما از فلسطینها که فلسطینی تر نیستیم! هرچه خود آنها بخواهند، باید انجام شود. البته آن وقت مذاکرات سازش به این شکل مطرح نبود؛ اما نشانه‌های سازش پیدا بود. اولاً مسأله‌ی فلسطین، یک مسأله‌ی دنیای اسلام است. غیر از جنبه‌های سیاسی و امنیتی و اقتصادی، مسأله‌ی تکلیف الهی و اسلامی است. بالاتر از همه، مسأله‌ی خدایی است؛ اما اگر کسی به خدا هم اعتقادی نداشته باشد و بخواهد فقط برای مردم فلسطین کار کند، باید ببیند آحاد مردم فلسطین چه می‌گویند. امروز ملت فلسطین همانهایی هستند که دستگیر شده‌هایشان در زندانهای دولت غاصب هستند و دهها برابر آنها در خیابانها و در مسجداقصی و در بازارها و در سرتاسر سرزمین غصب شده شعار می‌دهند و عملیات می‌کنند. یک اقلیت کوچک تطمیع شده که رفتند سازش کردند، ملت فلسطین نیستند که ما بگوییم ما از فلسطینها فلسطینی تر نیستیم. در همان سیزده، چهارده سال پیش، من یادم است یکی از دولتهای عرب - حالا نمی‌خواهم اسم بیاورم - که آن روز نشان نمی‌داد یک دولت رو به فساد است - چون سوابق انقلابی داشت - این حرف را زد. بنده همان وقت استشمام کردم اینها انحراف پیدا می‌کنند؛ بعد هم انحرافشان آشکارتر شد. که حالا دیگر نمی‌خواهیم بعضی از خصوصیات را ذکر کنیم.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۸/۱۰/۱۰

مبنای فقهی امام

من یک وقت درباره ولایت فقیه با ایشان صحبت می‌کردم؛ گفتم قبل از انقلاب، ما با بعضی از فضلا و دوستان بحث داشتیم؛ بعضیها می‌گفتند اسلام شیوه خاصی در باب اقتصاد ندارد. هر شیوه‌ای که بتواند آرمانهای اسلامی - مثلاً عدالت - را تأمین کند، اسلامی است؛ ولی عقیده ما این بود که نه، اسلام خطوطی معین کرده و شیوه‌ای بنا نهاده و چارچوبی برای اقتصاد اسلامی درست کرده و این چارچوب باید تبعیت شود. ایشان گفتند: بله، این درست است. من نمی‌خواهم به این قضیه استناد کنم که این حرف درست است؛ می‌خواهم استناد کنم که نظر امام این بود؛ یعنی ایشان به کمتر از این اصلاً قانع نمی‌شدند. آنجایی هم که بحث سر احکام ثانوی بود، ایشان به عنوان یک حکم اسلامی و فقهی بر آن تأکید می‌کردند. ایشان تا آخر هم همین‌طور بودند. در خصوص غنا - موسیقی - ایشان حرف جدیدی مطرح کردند. مبنای فقهی ایشان این‌طور بود. برای این قضیه، ایشان استناد فقهی داشتند. البته چیزی که در کتاب مکاسب گفتند، در جهاتی با این تفاوت دارد؛ اما براساس مبنای فقهی می‌گفتند؛ بر اساس ضرورت و مصلحت و پسند دنیا نبود.

بیانات در دیدار اعضای کنگره امام خمینی ۱۳۷۸/۱۱/۰۴

حساسیت امام روی گرده برداری از فرهنگ غرب

اول انقلاب، کلمات دمکراسی و دمکراتیک و امثال آن، در زبان همه خیلی تکرار می‌شد. حاج احمد آقا پیغام آورد که امام می‌گویند این کلمات را نگویند. قبل از آمدن امام گاهی گفته شده بود «جمهوری دمکراتیک اسلامی»؛ اما امام روی همان «جمهوری اسلامی» تأکید داشتند. شاید بعضیها تعجب می‌کردند که کلمه دمکراتیک این قدر حساسیت ندارد؛ ولی این حساسیت، درست و بجا بود؛ به خاطر این که نفس کلمه بیگانه با خودش یکبار فرهنگی می‌آورد؛ نشان‌دهنده یک احساس است و آن احساس در انسان بتدریج تقویت می‌شود. باید توجه کنید گرده برداریهایی که از فرهنگ و دمکراسی غربی و لیبرالیسم می‌شود، به این جا راه پیدا نکند.

بیانات در دیدار اعضای کنگره امام خمینی ۱۳۷۸/۱۱/۰۴

اخلاق خوش لازمه اهداف بزرگ

اخلاق و زبان خوش و روی گشاده و دل نرم، خیلی معجزه می‌کند. «فاذ أَلَدَى بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ این، آیه‌ی قرآن است. انسان حتّی با مخالفان و دشمنان هم باید این‌طوری رفتار کند. البته برای امثال بنده مشکل است؛ منتها انسان باید به‌خاطر وظیفه، کار مشکل را انجام دهد.

سال ۴۱ در دو شهر مختلف، دو نفر از آقایان از امام گله کرده بودند. اوایلی بود که نام و شهرت امام اوج گرفته بود. من با یکی از دوستان که الان هم هست مشترکاً رفتیم تا خدمت امام برسیم. آقای آسید محمّد ورامینی گفت حاج آقا خسته‌اند. من گفتم چند دقیقه‌ی مزاحم نمی‌شویم. آمد گفت پس بیست دقیقه. خدمت ایشان رفتیم و صحبت گرم شد. حدود پنجاه دقیقه امام صحبت کردند. گله‌ی آن آقایان را به ایشان عرض کردم. می‌دانید که امام خیلی کم حرف و نجوش بود به‌خصوص آن اوایل اصلاً آدمی نبود که گرم بگیرد و احوال این و آن را بپرسد. ایشان ده‌ی فاطمیه سه روز روزه داشتند و در اتاقشان می‌نشستند و اخم‌هاشان هم تو هم بود. هر کس می‌آمد که غالباً طلبه‌ها بودند مساکم الله بالخیر می‌گفتند و تمام می‌شد؛ مگر این‌که کسی مسأله‌ی می‌پرسید؛ آن وقت یواش یواش بحث گرم می‌شد. بنابراین همه می‌دانستند که ایشان اهل گرم گرفتن با این و آن نیستند. ایشان گفتند من با این خصوصیتی که دارم، الان به‌خاطر خدا با افراد گرم می‌گیرم؛ حتّی برای بعضی‌ها عناوین پشت پاکت را گرم‌تر از آنچه حقشان است، می‌نویسم. چرا؟ چون ایشان کار بزرگی در پیش داشت.

هر وقت انسان هدف و کار بزرگی در پیش دارد، باید با مردم و مخاطبان همین اخلاق را رعایت کند؛ و امام این کار را می‌کردند.

در دیدار گروهی از مردم ۱۳۷۸/۱۲/۰۲

خاطرات سال ۱۳۷۹



رژیم صهیونیستی محکوم به زوال است

رژیم صهیونیستی در واقع یک رژیم است که پایه‌های آن پشت‌سست است. رژیم صهیونیستی محکوم به زوال است؛ رژیم صهیونیستی یک رژیم تکمیلی است. با حرکت زور به‌وجود آمده است. هیچ پدیده‌ای و موجودی که با زور به‌وجود آمده باشد قابل دوام نیست و این هم قابل دوام نیست.

روزنامه آلمانی نوشت ترور لاجوردی، ترور نیست!

من این درد درونی خودم را فراموش نمیکنم که در یکسال و نیم پیش، وقتی که شهید عالی مقام و سید عزیز و بزرگوار، شهید لاجوردی به شهادت رسید - کسی که چهره بسیار درخشانی بود و بسیار کسان از مجاهدات او در دوران مبارزات و در دوران اختناق خبر ندارند که این مرد چه کرد و کجاها بود و چگونه زندگی کرد؛ چه زندانهای کشید و چه زحمتهایی متحمل شد. بعد از انقلاب نیز بی تظاهرترین کارها را که سخت ترین هم بود، بر دوش گرفت و آخر هم شهید شد - یکی از روزنامه‌های آلمان نوشت ترور لاجوردی، ترور نیست! یعنی آنها عنوان ترور را هم عوض کردند؛ چرا؟ چون به وسیله ناراضیان داخلی انجام گرفته است! تبلیغات رسانه‌های دنیا این است.

امپراتوری استکباری خبری مسلط بر افکار عمومی دنیا این است. مبارزه‌ی مردم فلسطین برای پس گرفتن سرزمین خود تروریسم است؛ مبارزه مردم لبنان برای بیرون کردن اشغالگران صهیونیستی تروریسم است؛ اما آمدن جنایتکاران صهیونیست به داخل لبنان و ربودن و کشتن انسانها و ویران کردن روستاها تروریسم نیست! منطبق آنها این است. ما که نباید به آنچه که دشمن در فضا پرتاب میکند، فریب بخوریم. ما خودمان باید فکر کنیم.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۹/۰۱/۲۶

خاطره‌ی آیت‌الله خامنه‌ای از ترور ایشان در مسجد ابوذر

وقتی که در مسجدی که من بودم بمب منفجر شد، از وقتی که بار اول بر زمین افتادم - که البته نفهمیدم چطور شد که افتادم - تا وقتی که به کلی بیهوش شدم، سه مرتبه، برای لحظاتی به هوش آمدم و هر دفعه هم یک احساسی داشتم. آن حالات، هیچ‌وقت از یادم نمی‌رود. حالا یکی را عرض می‌کنم: در یکی از حالات، احساس کردم که دارم می‌روم؛ یعنی احساس کردم که مرگ در مقابل من است. کاملاً در آن مرز عالم برزخ، خودم را دیدم و احساس کردم که در آن حال، انسان هیچ دستاویزی به جز خدا ندارد؛ هیچ دستاویزی! یعنی هر چه هم عمل پشت سرخودش داشته باشد، باز اگر نتواند تفضل الهی و رحمت خدا را جلب کند، خاطر جمع به آن عمل نیست. آدم شک می‌کند: آیا این عمل را با اخلاص به‌جا آوردم؟ آیا نیتیم صددرصد، خدایی بود؟ آیا در آن شرک و ریا نبود؟ آیا ملاحظه‌ی این و آن نبود؟

به‌هرحال، ماها مرکز عیوبیم. متأسفانه، همه‌ی شائبه‌ها در ما هست. آن‌جا انسان احساس می‌کند که مثل پیر کاهی بین زمین و آسمان است. از همه چیز منقطع می‌شود. من این حالت انقطاع را در آن وقت احساس کردم و پیش خدای متعال، تضرع نمودم و گفتم: «پروردگارا! می‌بینی که من چقدر دستم خالی است و چیزی ندارم و محتاجم! اگر تفضلی بکنی، کرده‌ای وَاَلَا ما رفته‌ایم.» منظورم مردن نبود؛ رفتن از وادی سعادت بود. بعد، بیهوش شدم و چیزی نفهمیدم.

بیانات در تاریخ ۱۳۷۹/۰۲/۱۰

رئیس شوروی یلتسین است نه گورباچف!

از روزی که یلتسین در ژوئن ۱۹۹۱ - یعنی ۲۴/۳/۱۳۷۰ - رئیس جمهور شد، تا حدود چهارم یا پنجم دیماه که رسماً شوروی منحل شد، حدود هفت ماه طول کشید. یعنی این چند سال صرف مقدمات شد. بخشی از مقدمات به دست گورباچف، برخی هم وقتی تاریخ مصرف گورباچف تمام شد، به دست یلتسین انجام شد و برنامه مورد نظر امریکا و غرب، تا رسیدن یلتسین به قدرت شتاب گرفت. به مجرد این که یلتسین به قدرت رسید و رئیس جمهور روسیه و نفر دوم شوروی شد، ابتکار عمل به دست او افتاد. در روز ۲۴/۳/۱۳۷۰ یلتسین رئیس جمهور شد و در روز ۲۶/۳/۱۳۷۰ - یعنی سه روز بعد - جورج بوش رئیس جمهور امریکا اعلام کرد که سه جمهوری بالتیک - لتونی، استونی و لیتوانی - متعلق به شوروی نیست و شوروی بایستی این سه جمهوری را رها کند و استقلال آنها را به رسمیت بشناسد؛ اگر به رسمیت نشناسد، کمکهایی را که امریکا قول داده است، قطع خواهد شد. البته من الان درست یادم نیست که آیا کمکهایی بود که در زمان رونالد ریگان قول داده شده بود، یا در زمان بوش؛ به هر حال به آقای گورباچف قول کمک داده بودند. چندی بعد یلتسین اعلام کرد که ما استقلال جمهوریهای سه گانه را به رسمیت می‌شناسیم! دو ماه بعد برای این که یلتسین چهره‌اش برجسته‌تر شود، کودتای معروف مردادماه شوروی اتفاق افتاد؛ کودتایی که در همان اوان کاملاً مشکوک به نظر می‌آمد. دوربین تلویزیونهای امریکایی - سی. ان. ان و غیره - در مسکو فعال شدند و روی یلتسین متمرکز گردیدند. در این جا تلویزیون خودمان تصویر سی. ان. ان را که پخش می‌کرد، ما دیدیم که یلتسین روی تانک رفته و در میان مردم شعار می‌دهد و می‌گوید که نخیر، ما تسلیم کودتاچیه نمی‌شویم! بعد هم به مجلس رفت، اما کودتاچیه با یلتسین که دم دستشان در مجلس ملی - دوما - متحصن شده بود، هیچ کاری نداشتند و به سراغ او نرفتند؛ ولی به سراغ گورباچف که در شبه جزیره کریمه مشغول گذراندن روزهای تعطیلاتش بود، رفتند و او را دستگیر کردند! یلتسین هم رجزخوانی می‌کرد و شعار می‌داد! یک جنجال رسانه‌ای در دنیا به وجود آوردند و البته از واقعیت هم چندان خبری نبود! یک تعداد تانک در خیابانهای مسکو ظاهر شدند، اما سه روز هم نبودند؛ بعد از سه روز هم گفتند که کودتاچیه را در خواب دستگیر کرده‌اند! نتیجه کودتا این شد که یلتسین - که شخصیت دوم بود - در حقیقت شخصیت اول شد! در همان اوقات وزیر امور خارجه ما سفری به جمهوریهای آسیای میانه کرد و برگشت. من از ایشان پرسیدم چه خبر؟ ایشان گفت واضح است که رئیس شوروی یلتسین است نه گورباچف! در دنیا هم مشخص بود که قضیه این گونه است.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۷۹/۰۴/۱۹

«فرق ما با شما در ترس از آمریکا است»

من در دوره ریاست جمهوری در اجلاس غیرمتمعهدها شرکت کردم و یک نطق بسیار پُرشور در آنجا ایراد کردم - حدود صد و یک کشور آنجا جمع بودند - بعد غالباً سران کشورها آمدند و - به قول ما - طیب الله گفتند و تأیید کردند. در بین آنها که غالباً کشورهای جهان سومی و آفریقایی و آسیایی بودند، یک رئیس جمهوری آفریقایی که نسبتاً هم جوان و بسیار فعال بود، آمد و گفت: این حرفهایی که شما زدید، همه حرفهای ما هم هست. در سازمان وحدت آفریقا و در جاهای دیگر، ما هم عیناً همین حرفها را داریم. فرق ما و شما این است که شما جرأت میکنید این حرفها را بر زبان میآورید، ولی ما از امریکا میترسیم! اتفاقاً بعد از چندی همان بیم و ترسی که این جوان داشت، تحقّق هم پیدا کرد. چون ضدّ استکباری بود، علیه او کودتا کردند و او را کشتند. بعد از یکی، دو سال این اتفاق افتاد.

بیانات در دیدار جمعی از جوانان استان اردبیل ۱۳۷۹/۰۵/۰۵

هزینه انبارداری اموال بلوکه شده ایران در جیب آمریکا!

درست است که انقلاب اسلامی ایران رژیم پهلوی را از بین برد، اما این مبارزه، فقط مبارزه با رژیم پهلوی نبود؛ مبارزه با حضور آمریکا و با سلطه و نفوذ امریکاییها بود که تا مغز استخوان این ملت نفوذ کرده بودند. لذا از اوّل هم همه دنیا فهمیدند که در صف مقدم دشمنان این نظام و این انقلاب، امریکاست. حالا ما چشم خودمان را ببندیم، سر خودمان را کلاه بگذاریم و بگوییم: نه، امریکا با ما دشمن نیست؟! چه کار کرده که نشان بدهد دشمن نیست؟ اموال ما را بلوکه نکرده است؟ الان میلیاردها دلار متعلق به این ملت در امریکا بلوکه است. اموال و ابزار فراوانی در رژیم گذشته از امریکا خریده بودند و هنوز منتقل نشده بود که انقلاب شد. اینها در انباری نگهداری میشود؛ ما چند سال دنبال کردیم که آنها را برگردانیم، قبول نکردند. اموال ما را که در انبارهای آنهاست، به ما ندادند؛ با این که پولش را گرفته بودند؛ و جالب این است که انبارداری هم برای خودشان حساب کردند و شروع کردند از طلبهای ما کم کردن! یک دشمن چه کار کند که آدم باور کند او «دشمن» است!؟

بیانات در دیدار جمعی از جوانان استان اردبیل ۱۳۷۹/۰۵/۰۵

آمریکا صدام را برای حمله به ایران تشویق می‌کرد

چند نفر از سران کشورهای منطقه خاورمیانه و بیرون خاورمیانه در طول سالهای متمادی به من گفته‌اند که حمله عراق به ایران، با هماهنگی قبلی بود و امریکاییها میدانستند چه دارد اتفاق میافتد؛ این‌طور نبود که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته باشند؛ بلکه تشویق و زمینه‌سازی هم کردند! البته من سندی ندارم؛ اما قرائن، همه همین را نشان می‌دهد؛ کما این‌که ما چیزهای دیگری را بدون این‌که سند مکتوبی داشته باشیم - قرائن شهادت میداد - ادعا کردیم؛ بعد از چند سال که جنگ تمام شد، خودشان اعتراف کردند! مثلاً ما گفتیم که امریکاییها اطلاعات ماهواره‌ای را از مراکز نظامی ما، از تحرکات، از تجمعات و از مواضع عده‌های نظامی ما میگیرند و به عراق میدهند - عراق که خودش وسیله نداشت - ما این را آن‌وقت فهمیدیم؛ قرائن این را نشان میداد. بعد از گذشت چند سال که جنگ تمام شده بود، بعضی از مراکز غربی - چه اروپایی و چه امریکایی - خودشان همین را صریحاً گفتند! در واقع جنگ را زمینه‌سازی کردند، به‌وجود آوردند، تشویق کردند و در تمام دوران جنگ به صدام حسین کمک کردند. آن روزی که معلوم شد برنده جنگ، جمهوری اسلامی خواهد بود، صریحاً ایستادند و گفتند: ما راضی نمیشویم که این جنگ برنده داشته باشد! اگر بنا بود صدام بیاید خوزستان را بگیرد - به قول خودش سه روزه تا تهران بیاید! - آن‌وقت برنده داشتن جنگ مانعی نداشت! بعد از جنگ هم در همه جاهایی که ممکن بود به عنوان یک ابرقدرت با این نظام و با این ملت دشمنی کنند، دشمنی کردند!

بیانات در دیدار جمعی از جوانان استان اردبیل ۱۳۷۹/۰۵/۰۵

رابطه قرمزپوشها و آبی پوشهای میدان سیاست

دوستی به من گفت بعضی از دستهای سیاسی در کشور سعی میکنند میدان سیاست را هم مثل میدان ورزش به «آبیپوش» و «قرمزپوش» تبدیل کنند. یک عده «قرمزپوش» اند و یک عده «آبیپوش». باید هم با هم در میدان سیاست رقابت داشته باشند. من گفتم در میدان ورزش، «قرمزپوش» و «آبیپوش»، هر دو در تیم ملی شرکت میکنند. وقتی هم که «قرمزپوش» و «آبیپوش» در تیم ملی شرکت کردند، یکی دروازه بان میشود، یکی مدافع میشود، یکی مهاجم میشود؛ با هم همکاری میکنند. اگر در میدان سیاست کسانی «قرمزپوش» و کسانی «آبیپوش» و کسانی «سبزپوش» و کسانی «زردپوش» شدند، بشوند؛ اما آنجایی که پای تیم ملی در میان است، آنجایی که منافع ملت و مواجهه با دشمن مطرح است، مواظب باشند اختلافات را کنار بگذارند و مثل یک تیم کار کنند. آنطور نباشد که در تیم ملی، آنجایی که منافع ملت مطرح است، به دروازه خودی گل بزنند! اگر این میشود، عیبی ندارد؛ نامها مختلف باشد، اما دلها یکی باشد. دلها یکی؛ بر محور دین، بر محور نظام، بر محور اسلام و بر محور منافع ملی باشد. امیدواریم که ان شاء الله این گونه باشد

بیانات در دیدار جمعی از جوانان استان اردبیل ۱۳۷۹/۰۵/۰۵

استقبال عظیم در پاکستان

من در دوران ریاست جمهوری به پاکستان رفتم. استقبالی که در پاکستان شد، حادثه‌ای عظیم بود. علیرغم این که رسانه‌های جهانی میخواستند چیزی در این باره نگویند، مجبور شدند. در همه‌ی رسانه‌های جهانی، چند روز اظهار شگفتی از این حادثه‌ی عظیم بود. میلیونها انسان در اسلام آباد و در لاهور و دیگر مناطقی که رفتیم، از ما استقبال کردند.

بیانات در دیدار جمعی از جوانان استان اردبیل ۱۳۷۹/۰۵/۰۵

میهمانی بسیجی‌ها در خرمشهر

بسیجی آگاه است؛ بسیجی با آگاهی شروع میکند؛ کم‌این‌که بسیج با آگاهی شروع شد. چون آگاهی بود، خشنودی هم بود؛ بسیجیها در جبهه شاد بودند. من خودم در اهواز مردی را دیدم که جوان هم نبود - به گمانم همان وقت بعد از شهادتش، در نماز جمعه‌ی تهران هم این خاطره را گفتم - شب میخواستند به عملیات بسیار خطرناکی بروند؛ آن وقتی بود که عراقیها از رود کارون عبور کرده بودند و به این طرف آمده بودند و در زمین پهن شده بودند. خرمشهر داشت به‌کلی محاصره میشد - سال ۵۹؛ در عین خطر - شب لباس رزم، لباس نظامی - همین لباس بسیجی - را پوشیده بود و با رفقاییش داشتند میرفتند. او آذربایجانی بود، اما در تهران تاجر بود؛ داشت با تلفن از منزلش خداحافظی میکرد. من نشسته بودم، نمیدانست که من هم ترکی بلدم. به زنش میگفت «گد یروخ گناخلقا»؛ (۲) او هم میفهمید که «گناخلوق، نجور گناخلو خدی»! (۳) هم این آگاه بود، هم آن آگاه بود؛ میفهمیدند چه کار میکنند.

بیانات در دیدار بسیجیان اردبیل ۱۳۷۹/۰۵/۰۶

انقلاب اسلامی؛ الهام بخش نلسون ماندلا

«نلسون ماندلا» این جا آمد؛ قبل از این که رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی سقوط کند؛ تازه از زندان آزاد شده بود. البته من قضایای انقلاب در آن کشور را خبر داشتم. در زمان ریاست جمهوری، سفری به مناطق جنوب آفریقا کرده بودم؛ آن جا مطلع شدم که دوستان و نزدیکانش او قضایای انقلاب ایران را در زندان به او میدادند و او تحت تأثیر بود و از داخل زندان نسبت به امام اظهار ارادت کرده بود. البته این اظهار ارادت و تحت تأثیر قرار گرفتن مخصوص او هم نبود؛ من او را به خاطر مطلبی که میخواهم بگویم، مثال میزنم؛ وگرنه شخصیتهای بسیار برجسته تر از او هم در دنیا بودند که همین طور تحت تأثیر بودند. راجع به انقلاب شنیده بود، آمد این جا. یک گره کوری در آفریقای جنوبی بود که این همه مبارزات - سی سال، چهل سال مبارزه کرده بودند - به جایی نمیرسید. این جا با من ملاقات کرد، به او گفتم که تجربه ی امام و انقلاب ایران این بود: تجربه ی حضور دلها و تنها؛ بدون به کار بردن سلاح، با پشتوانه ی اعتقاد و عاطفه. به اعتقاد من وقتی خیابانهای شهرها از این مظهر حضور مردم مؤمن پُر شدند - از هرکسی هم برنمیآید؛ یک نوع ایمان لازم است - در مقابل این عظمت، همه ی نظامهای سیاسی فرو میریزند. او همان جا نکته را دریافت. بعد از اندکی، حرکت های عظیم خیابانی را در آن جا شنیدیم که به تغییر آن رژیم حقیقتاً قهار و سفاک منتهی شد؛ به طوری که بعضی از شخصیتهای سفیدها آن جا مجبور شدند با اینها همکاری کنند! بنابراین یک نظام چندین ده ساله ی نژادپرستِ ظالمِ ستمگر، با این حرکتی که الهامش از انقلاب اسلامی گرفته شده بود، از بین رفت.

بیانات در دیدار دانشجویان بسیجی طرح ولایت ۱۳۷۹/۰۶/۱۰

اهانت‌هایی که به شهید مطهری می‌کردند

شما میبینید این هجوم‌های تبلیغاتی را که به شخصیت‌های برجسته، به انسان‌های والا و با اخلاق‌های برجسته میکنند؟ اینها همه‌اش نشان دهنده‌ی اهداف و نیات دشمن است. وقتی یک نفر مثل جناب آقای مصباح که حقیقتاً این شخصیت عزیز، جزو شخصیت‌هایی است که همه‌ی دلسوزان اسلام و معارف اسلامی بایستی از اعماق دل قدردان و سپاسگزار این مرد عزیز باشند، مورد هجوم تبلیغاتی قرار میگیرد، میبینید که همین «و هم ینهون عنه و ینأون عنه». حرف رسا و نافذ، منطبق قوی و مستحکم، هر جایی که باشد، دشمن آن‌جا را زود تشخیص میدهد؛ چون حسابگر است. دشمن - همان‌طور که گفتم - آن‌جا را میشناسد و به مقابله‌اش می‌آید. با مرحوم شهید مطهری نیز همین‌گونه برخورد کردند. امروز شهید مطهری در دنیا نیست. البته امروز هم بعضی کسان شهید مطهری را رها نمیکنند؛ امروز هم حتی به او تهاجم میکنند؛ لیکن آن روزی که زنده بود، کسانی که بوده‌اند و دیده‌اند، میدانند که با آن شهید عزیز چه کردند؛ چه اهانت‌ها، چه ناشایست‌ها و ناسزها که به آن چهره‌ی مطهر و منور زده شد. در همه‌ی سطوح ممکن است چنین چیزی پیش بیاید. نسبت به اشخاص هم ممکن است پیش بیاید؛ اما بایستی راه درست را، شیوه‌ی درست را و ابزار درست را، با این چیزها از دست نداد.

بیانات در دیدار دانشجویان بسیجی «طرح ولایت» ۱۳۷۹/۰۶/۱۰

حتی سیم خاردار هم نمی‌دادند

من بارها گفته‌ام، ما یک وقت میخواستیم برای جبهه‌ها سیم خاردار - که در داخل کشور نداشتیم و تولید نمیشد - از جایی وارد کنیم. همین شوروی سابق اجازه نداد ما سیم خاردار را از داخل کشور عبور دهیم و به ایران بیاوریم. گفت این وسیله‌ی جنگی است! یعنی ادعا این بود که آنها به دو طرف جنگ کمک نمیکنند! این در حالی بود که هواپیمای روسی، موشک روسی، کارشناس روسی، افسر روسی، مواد منفجره‌ی روسی و تمام امکانات روسی، آن طرف جبهه در اختیار دشمن و طرف مقابل ما در این جنگ بود.

همین اروپای به اصطلاح طرفدار حقوق بشر و در مقام صحبت، با نزاکت و ادب و اتوکشیده - چه قسمت شرقیشان؛ همین یوگسلاوی فعلی و بقیه کشورهای بلوک شرق آن روز، و چه قسمت غربیشان؛ یعنی همین آلمان و بقیه - آنچه توانستند، به عراق کمک کردند، ولی حاضر نبودند ساده‌ترین چیزها را به ایران بفروشند.

بیانات در دیدار جمعی از مدیران و فعالان فرهنگی دفاع مقدس ۱۳۷۹/۰۷/۰۶

وصف امام از زبان آمیرزا جواد آقای تهرانی

امام بزرگوار ما - آن‌گونه که من از بزرگان خودمان شنیده‌ام - از جوانی در این حرم مطهر حضرت معصومه عبادت می‌کرد. مرحوم آمیرزا جواد آقای تهرانی در مشهد، سالها قبل از انقلاب برای ما نقل می‌کرد؛ می‌گفت من رفتم قم به عنوان طلبه؛ حرم که مشرف می‌شدم، هر روز یک چهره‌ی نورانی، یک مرد محترم، یک جوان نورانی، یک سید نورانی را می‌دیدم که غرق در عبادت است. می‌گفت از نورانیت و عبادت او دل من مجذوب شد؛ پرسیدم ایشان کی‌اند؟ گفتند ایشان حاج آقا روح‌الله خمینی هستند. این مربوط به زمانی است که امام بزرگوار ما - این شخصیت برجسته - هنوز سی سال از عمرشان نگذشته بود.

بیانات در دیدار اساتید و فضلالی حوزه علمیه قم در فیضیه ۱۳۷۹/۰۷/۱۴

می‌خواستند مستشاران نظامی آمریکا باقی بمانند!

من در شورای عالی دفاع سال ۵۸ از نزدیک خودم شاهد بودم. داشتند مصوبه‌ای می‌گذراندند که بر اساس آن مصوبه، هیأت‌های مستشاری نظامی امریکایی - همانهایی که آن همه جنایت و خیانت کرده بودند - با نام دیگری در ارتش جمهوری اسلامی باقی بمانند! بنده مانع شدم، گفتم این چه کاری است که شما می‌کنید؟! قدری بحث شد، مطلب را متوقف گذاشتند. بعد هم خدای متعال به آنها توفیق نداد این کار را بکنند و رفتند. یک بار دیگر هنوز یک سال از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که همان آقایان، در الجزایر طرح گفتگوی با امریکاییها - دشمنان خونی این ملت - را ریختند؛ ولی امام مانع شدند و نگذاشتند.

بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم ۱۳۷۹/۰۷/۱۴

دهها سال مسأله فلسطین را عقب انداختند

آن وقتی که سرنوشت قضیه فلسطین، دستِ چند نفر سیاستمدار باشد، مردم در آن نقشی نداشته باشند، جوانان در آن حرفی نداشته باشند؛ سرنوشت همان می‌شود که دیدید: ذلتِ پشتِ سرِ ذلت؛ عقب‌نشینی پشتِ سرِ عقب‌نشینی؛ میدان دادن به دشمن؛ سنگرها را یکی پس از دیگری به نفع دشمن زورگو، متجاوز، پُر رو و وقیح، خالی کردن. این آن وقتی است که مردم در صحنه نیستند. مردم را کنار گذاشتند؛ انگیزه‌های حقیقی‌ای که مردم را جذب می‌کند - یعنی انگیزه ایمانی - فراموش کردند و دهها سال مسأله فلسطین را عقب انداختند. من اوّل انقلاب به یکی از این سران فلسطینی که این‌جا آمده بود، گفتم چرا شما شعار اسلام را مطرح نمی‌کنید؟ عذرهای بیهوده‌ای آورد. نمی‌خواستند بکنند؛ دلشان به اسلام باور نداشت.

بیانات در دیدار بسیجیان حاضر در اردوی فرهنگی رزمی امام علی(ع) ۱۳۷۹/۰۷/۲۹

شرکت دانشجویان در درس تفسیر برای مقابله با مارکسیست‌ها

یک دانشجوی هم می‌تواند در درس خود باتقوا باشد؛ در معاشرت خود باتقوا باشد؛ در تلاش سیاسی خود باتقوا باشد؛ در موضعگیری خود باتقوا باشد؛ در انتخاب آینده‌ی خود باتقوا باشد. می‌توان با تقوا حرکت کرد؛ شاخصش هم این است که آن‌جایی که وظیفه را شناختید و آن را حس کردید و احساس کردید که این وظیفه شما را فرا می‌خواند، هیچ عامل دیگری نتواند شما را از حرکت به سوی آنچه که وظیفه است، باز بدارد. خصوصیت عمده‌ی دانشجویان هم از اوّل همین بوده است.

بنده از دوره‌ی جوانی با دانشجویان سروکار داشته‌ام. در دوره‌ای که برای اقامت از قم به مشهد رفتم، برای طلاب درس تفسیر را شروع کردم. بعد دیدم که یک مشت جوان هم لابلاّی طلبه‌ها پیدا می‌شوند و می‌آیند شرکت می‌کنند. فهمیدم که اینها دانشجوی هستند. احساس کردم که در بین جوانهای دانشجوی علاقه‌ای نسبت به تفسیر قرآن وجود دارد و اینها مایلند که در مقابل تفکرات مارکسیستی - که آن روز هم به شدت ترویج می‌شد - یک منطق مستحکم و قوی را در اختیار داشته باشند، که آن منطق قرآن است.

بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۷۹/۰۹/۱۷

کتابفروشیها از جزوه‌های مارکسیستی پُر بود!

شاید برای شما بسیار تعجب‌آور باشد. در همان دوران اختناق، با این‌که نظام، یک رژیم امریکایی بود؛ رژیمی به‌شدت ضد کمونیسم و باندهای کمونیستی بود و با گروه‌های کمونیستی، بسیار هم دست و پنجه نرم کرده بود و تار و مارشان کرده بود؛ اما درعین‌حال در آن برهه‌ای که من عرض می‌کنم - یعنی اواخر دهه‌ی ۴۰ و اوایل دهه‌ی ۵۰ - ترویج مفاهیم مارکسیستی و کتابهای مارکسیستی در محیط عمومی جوانان و دانشگاه و دانشجو، به مراتب جرم کمتری از ترویج تفکرات اسلامی انقلابی داشت! من می‌دیدم گاهی که می‌خواستیم مثلاً جزوه یا کتابی منتشر کنیم، در مراکز سانسور و مراقبت، با چه موانعی مواجه می‌شد و واقعاً به چاپ نمی‌رسید. اگر هم یک وقت به شکلی ممکن بود این جزوه‌ها و کتابها چاپ شوند و از زیر دستشان در بروند، مگر کتابفروشها جرأت می‌کردند اینها را در پیشخوان مغازه‌ی خود بگذارند؟! در همان حال، پیشخوانهای کتابفروشیها از این جزوه‌های مارکسیستی پُر بود! این وضعیت در تهران بدتر از همه جا بود؛ اما در مشهد هم دیده می‌شد. نزدیک مسجدی که بنده در آنجا نماز می‌خواندم و سخنرانی می‌کردم، یک جلوخان وجود داشت. یک روز از آنجا عبور می‌کردم، دیدم شاید حدود هفت، هشت جلد کتاب مارکسیستی صد صفحه‌ای، صدوپنجاه صفحه‌ای و دویست صفحه‌ای در معرض فروش گذاشته شده است. آن کتابها را از روی جلوخان جمع کردم و خریدم تا به دوستان نشان دهم که وضعیت این‌طوری است.

بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۷۹/۰۹/۱۷

گفتند مراد شما از بنی اسرائیل دولت اسرائیل است

جوانهای مسلمان و مبارز در محیط دانشگاه، دنبال این بودند که سنگر مستحکمی بیابند تا بتوانند با این تفکرات [مارکسیستی] مقابله کنند. من یک مسجد جداگانه را برای تفسیر قرآن مخصوص دانشجویان تعیین کردم و گفتم روزهای جمعه فقط برای دانشجویان قرآن تفسیر می‌کنم. همه‌ی کسانی که مجامع جوان را دیده بودند، این استقبال باعث تعجبشان شده بود. مسجدی را که تعیین کرده بودیم، از جوانان پُر شد و چون ظرفیت آن جوابگو نبود، جای دیگر رفتیم. البته به یک سال هم نکشید که از طرف ساواک آمدند و جلسه را تعطیل کردند؛ بهانه‌ای هم آوردند که این‌جا شما فلان تبلیغ را می‌کنید! من آیات سوره‌ی بقره را تفسیر می‌کردم - آیات اول سوره‌ی بقره درباره‌ی بنی اسرائیل است - اینها گفتند مراد شما از بنی اسرائیل، همین دولت اسرائیل است و این هم جرم است! لذا جلو سخنرانی و تفسیر مرا گرفتند.

این آمادگی جوانها، مقابله‌ی با خطرات، ایستادن بر سر تصمیم و جواب گفتن به ندای وظیفه‌ای که آنها را دعوت می‌کند، از خصوصیات است که بنده همیشه آن را در محیط جوان مشاهده کرده‌ام.

بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۷۹/۰۹/۱۷

دانشگاه چطور از دست گروهکها بیرون آمد

همه‌ی گروههایی که با اسلام و انقلاب و نظام اسلامی مخالف بودند، بر روی دانشگاه متمرکز شدند؛ بلکه بتوانند محیط دانشگاه را تصرف کنند؛ بلکه بتوانند جوانها را به سمتی بکشانند؛ بلکه بتوانند انقلاب اسلامی و نظام اسلامی و این حرکت عظیم پُرجاذبه‌ی اسلامی را از طرفداران جوان فرزانه‌ی اهل فکرِ دارای آینده‌ی علمی محروم کنند. از این رو در دانشگاه کارهای زیادی کردند؛ البته اکثر شما یقیناً آن را به یاد ندارید؛ اما برای من مثل همین دیروز است که آن را می‌دیدم. آن زمان هم دانشجویان مؤمن، دانشجویان خوب، دانشجویان اصیل و قشر فعال دانشجوی، در مقابل آن فریب‌خورده‌ها، مهمترین نقش را بر عهده گرفتند. در همین خیابان غربی دانشگاه تهران، قدم به قدم تابلو زده بودند و گروهکهای گوناگون - تعبیر گروهک هم آن وقت پیدا شد - با نامهای مختلف هر کدام ستادی داشتند! در داخل دانشگاه هم اتاقهای مشخصی را از دانشکده‌های گوناگون به خودشان اختصاص داده بودند و آنجا را اول مرکز مباحثات سیاسی و کارهای حزبی خودشان قرار داده بودند، بعد هم به اسلحه‌خانه تبدیل کرده بودند! بنده در یکی از روزهای هفته به مسجد دانشگاه تهران می‌رفتم و ظهرها نماز می‌خواندم؛ بعد از نماز هم سخنرانی مختصری می‌کردم و پاسخ سؤالات دانشجویان را می‌دادم. این برنامه‌ی هر هفته‌ی من بود. یک روز نزدیک ظهر بود که به طرف دانشگاه حرکت کردم. به دانشگاه که رسیدم، دیدم خلوت خلوت است. چند نفر از بچه‌های مؤمن که آنجا بودند، آمدند به محافظان من گفتند نگذارید فلانی به دانشگاه بیاید؛ خطر ناک است! من گفتم نه، ما قرار داریم. روز یکشنبه است و من باید بروم و برنامه‌ی مسجد دانشگاه را تعطیل نمی‌کنم. بالاخره از نقطه‌ای به مسجد دانشگاه آمدم و دیدم تعداد بسیار معدودی از بچه‌ها آنجا مانده‌اند. بالاخره آمدند و ما را قانع کردند که در دانشگاه نمانیم. من از دانشگاه بیرون آمدم، آنها هم بیرون آمدند؛ بعد هم خود همین جوانهای دانشجوی و مردم، اینها را از دانشگاه اخراج کردند. در آن زمان دولت اعلام کرد و امام پشتیبانی کردند و مردم به دانشگاه ریختند و سطح دانشگاه را چنان مملو از جمعیت کردند که این گروهها مثل نمکی که در آب حل شود، حل شدند. دانشگاه از دست گروهکها بیرون آمد.

بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۷۹/۰۹/۱۷

نوزدهم بهمن خاطره‌ای که کهنه نمی‌شود

خاطره روز نوزدهم بهمن ماه، از آن قبیل خاطره‌هایی است که کهنه نمی‌شود. بیست و دو سال از آن خاطره گذشته، اما کهنه نشده است. آن خاطره‌ها و حادثه‌هایی کهنه نمی‌شود که حامل یک پیام باشد؛ و این پیام مخصوص یک دوره نیست؛ مربوط به همیشه است. به تاریخ هم که نگاه کنید، میلیاردها حادثه بزرگ و نیمه بزرگ اتفاق افتاده، ولی امروز هیچ کس از آنها چیزی نمی‌داند؛ اما بعضی از حوادث هم اتفاق افتاده که هرگز گمان کهنه شدن هم در آنها نمی‌رود. این حادثه - یعنی آمدن عناصری از نیروی هوایی، از حاشیه‌ها و از محیط‌های دور به مرکز دایره انقلاب - از آن حادثه‌هاست.



جالب این جاست که این افتخار برای نیروی هوایی - که یک نیروی رزمی است - از راهی جز راه تحرک رزمی به دست آمد. ارتشها معمولاً افتخارات خودشان را در میدانهای کارکرد وسایل رزمی به دست می‌آورند؛ اما نیروی هوایی ما با یک حرکت عظیم انقلابی، افتخار جداگانه‌ای را کسب کرد. البته نیروی هوایی ما از جهت رزم و وسایل رزمی هم هیچ کم و کسر ندارد. در دوران دفاع مقدس و قبل و بعد از آن - بخصوص در آن مواقع حساس - نیروی هوایی چه بر روی آسمان، چه بر روی زمین، چه در داخل صفوف نزدیک به صفوف مقدم، چه در پشت جبهه‌ها و چه در داخل پایگاه‌ها، حامل افتخار بود. هزاران ساعت پرواز افتخارآمیز در پرونده نیروی هوایی ثبت است. ساخت وسایل زمینی - رادارها و وسایل هدایت شونده زمینی - و به کارگیری بسیار دشوار و پیچیده آنها جزو افتخارات نیروی هوایی است، که شهید ستاری قبل از آن که فرمانده نیروی هوایی شود، یکی از قهرمانهای این میدان بود. او و بسیاری دیگر

که امروز در بین شما هستند و من آنها را می‌شناسم، از همان زمان و بعد از آن زمان، در داخل جبهه‌ها لحظه به لحظه مشغول تحرک و فعالیت جانکاه، اما شیرین برای یک انسان متعهد بودند. این افتخارات هم در پرونده نیروی هوایی ما هست، اما آن کار نیروی هوایی در ابتدای انقلاب، افتخاری جداگانه است؛ افتخاری نه از شیوه معمول افتخارات نیروهای نظامی، بلکه افتخار به وسیله یک حرکت عظیم انقلابی. آن جوانها - که شاید بعضی از آنها امروز در بین همین جمعیت باشند - به مرکز اقامتگاه امام - که من خودم آنجا بودم - آمدند. اینها سلاح و تجهیزات نظامی نداشتند؛ اما جان خودشان را کف دست گرفته و آمده بودند. برای این که اشتباه نشود، کارتهای شناسایی خودشان را در خیابان ایران سر دست گرفته بودند و جلو می‌آمدند. این حرکت، حرکت بزرگی بود.

بیانات در دیدار پرسنل نیروی هوایی ۱۳۷۹/۱۱/۱۹

به امام توصیه کرد مشغول کار خودتان باشید!

مثل بسیاری از انقلابهای دیگر، انتظار آنها این بود که این انقلاب هم اگرچه با حول و قوه دین شروع شده است، اما اهل دین آن را کنار بگذارند و بروند؛ کما این که در بسیاری از نقاط عالم نیز همین اتفاق افتاد. بسیاری از این نهضت‌های آزادیبخش و مبارزات ضد استعماری، به وسیله علما و اهل دین به وجود آمد؛ لیکن اهل دین بعد از آن که یک مقدار جلو رفتند، اندکی قبل از پیروزی یا پس از آن، کنار کشیدند. علل کنار رفتن آنها چه بود؟ انواع و اقسام عوامل وجود داشت. گاهی ساده‌اندیشی بود؛ گاهی از میدان خارج شدن به زور بود؛ گاهی از میدان خارج شدن با تبلیغات دشمن بود - که اینها را تمسخر می‌کردند و مورد تهاجم قرار می‌دادند - گاهی با سرگرم کردن اینها به مسائل گوناگون بود؛ که ما نمونه‌اش را در الجزایر و بعضی از کشورهای شمال آفریقا دیدیم، که حتی حکومت دینی هم در آنجا تشکیل شد - مثل کشور تونس - اما بعد از اندک مدتی به خاطر اشتباهاتی که می‌شد، آن حکومت‌های دینی از هم پاشید و یک عده از افرادی که خودشان عامل استعمار در همان کشورها بودند، بر سر کار آمدند. در هند نیز همین‌طور شد؛ یعنی رهبران مذهبی در وسط راه، کار را رها کردند. در مصر هم کم و بیش همین وضعیت پیش آمد؛ در عراق هم نظیر این وضعیت اتفاق افتاد. امیدوار بودند که در ایران هم این‌گونه شود؛ حتی یکی از همین کسانی که به برکت انقلاب وارد میدان شده بود، ولی پرورش‌یافته فکر غربی بود، در همان اوایل انقلاب به امام توصیه کرد که شما به قم بروید و مشغول کارهای خودتان باشید، ما هم در این‌جا مملکت را اداره می‌کنیم! آنها این امید را داشتند، اما نشد. دیدند عزم راسخ و کوه استواری پشت سر این حرکت وجود دارد؛ مردم هم رها نمی‌کنند و با معرفت و آگاهی آمده‌اند.

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۹/۱۱/۲۷

شغل بعد از ریاست جمهوری

یک خاطره‌ی دیگر هم آن حرفی است که از قول بنده مکرر نقل شده است. در این دانشگاه بود که بنده آن مطلب را گفتم. در زمان ریاست جمهوری در این دانشگاه سخنرانی داشتم و به سؤالات پاسخ می‌دادم. یکی از دانشجویان در سؤال کتبی خود از من پرسید که شما بعد از ریاست جمهوری قصد دارید چه شغلی انتخاب کنید؟ - چون همه نوع حدسی زده می‌شد - من گفتم برای خودم شغلی در نظر نگرفته‌ام و نمی‌دانم چه پیش می‌آید؛ اما همین‌قدر بگویم که اگر امام مرا مأمور عقیدتی، سیاسی گردان انتظامی زابل کنند و بگویند به آن جا برو، من دست زن و بچه‌ام را می‌گیرم و به زابل می‌روم و در آن جا مسؤول عقیدتی، سیاسی آن گردان می‌شوم. یعنی من هیچ خواسته‌ی مشخصی در این زمینه برای خودم قائل نیستم.

بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر ۱۳۷۹/۱۲/۰۹

عده‌ای منکر خط امام بودند

آن دو خاطره مربوط به سالهای اوّل انقلاب است. یک خاطره مربوط به جلسات متعدّدی است که با جمعی از دانشجویان در این دانشگاه گذاشته بودیم. تعدادی از آن دانشجویان امروز هم هستند و بعضی از آنها جزو مسؤولان کشور و از چهره‌های نسبتاً معروفند. جلساتی را گذاشته بودند و از بنده از یک طرف، و از بنی‌صدر - که آن وقت هنوز رئیس جمهور هم نبود - از سوی دیگر دعوت کرده بودند تا ما درباره‌ی ماهیت خطّ امام بحث کنیم. عده‌ای از همان روز اوّل منکر بودند که چیزی به نام خطّ امام وجود دارد. می‌گفتند خطّ امام چیست؟! برای تبیین ماهیت و حدود خطّ امام، جلسات متعدّدی در این جا تشکیل شد که برای من فراموش نشدنی است.

بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر ۱۳۷۹/۱۲/۰۹

خرید و فروش به سبک آمریکایی!

من این مطلب را بارها گفته‌ام که امریکاییها هواپیماهای جنگی و بقیه‌ی ابزارهای خودشان را به ما می‌فروختند؛ ولی اجازه‌ی تعمیر آنها را به ما نمی‌دادند! البته داستان آن فروشها هم داستان عجیبی است. آن روز صندوق مشترکی بین ایران و امریکا وجود داشت که بنده اوایل انقلاب که به وزارت دفاع رفتم و در آنجا مشغول کار شدم، این را کشف کردم؛ بعد به مجلس رفتم و آن را پیگیری کردم، که متأسفانه تا امروز هم امریکاییها جواب نداده‌اند! صندوقی با نام اختصاری F.M.S داشتند که دولت ایران پول را در آن صندوق می‌ریخت؛ اما قیمت جنس و نوع جنس و برداشت پول را امریکاییها به عهده داشتند! وقتی انقلاب پیروز شد، میلیاردها دلار در این صندوق پول بود که هنوز هم امریکاییها جوابی نداده‌اند و آن پولها را به ملت ایران برنگردانده‌اند.

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر ۱۳۷۹/۱۲/۲۲

امام فرمود احمد عزیزترین افراد است

(احمد آقا) این مرد صبور و پُرکار و بسیار جدّی، به معنای حقیقی کلمه، بیشتر عمر مفید خود را در خدمت امام و برای امام و هدفهای امام گذرانید. امام هم قدر این فرزند باکفایت خود را می‌دانستند. حداقل دو مرتبه بنده خودم از امام شنیدم که فرمودند: احمد عزیزترین افراد برای من است. امام از آن آدمهایی نبودند که به عنوان یک کار احساساتی و شخصی، بخواهند به نزدیکان خود اظهار علاقه کنند؛ آن جمله را فرمودند که ما هم بگوییم؛ فرمودند که فقط خود ما بدانیم. در موارد متعددی امام نسبت به حاج احمد آقا اظهار اعتماد کردند. من فراموش نمی‌کنم جلسه‌ی بسیار پُرهیجانی را که امام رضوان‌الله‌علیه به‌طور صریح جلوی من و چند نفر دیگر اظهار کردند که به حاج احمد آقا اعتماد کامل دارند. پس به خاطر امام، خوب است که ما همیشه از یادگار فقید امام تجلیل کنیم.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۹/۱۲/۲۶

خاطرات سال ۱۳۸۰

تکفیر در خدمت استکبار

هفت شاهد برای فعالیت جریان تکفیری در راستای اهداف دشمنان اسلام از نظر رهبر انقلاب^(۱)

یک نسخه‌ی حرفه‌ای‌نگاری وجود دارد و آن این است که جریان تکفیر و حکومتی‌هایی که پشتیبان و حامی آن هستند، کاملاً در جهت نجات اسلام و صهیونیسم بازمند حرکت میکنند، گر آن‌ها در جهت هدفهای آمریکا و دولتهای استعماری اروپا و رژیم اشغالگر صهیونیستی است. شواهدی این معاد را اهل حق می‌کند.

- ★

سازش پشتیبانان تکفیری‌ها با رژیم صهیونیستی و جنگ با مسلمانان


- ★

مخدوش کردن چهره‌ی اسلام در دنیا با نام اسلام


- ★

منحرف کردن شور و حماسه جوانان مسلمان دنیای اسلام


- ★

تنها گذاشتن غزه و محور مقاومت


- ★

منحرف کردن حرکت بیداری اسلامی به جنگ بین مسلمانان

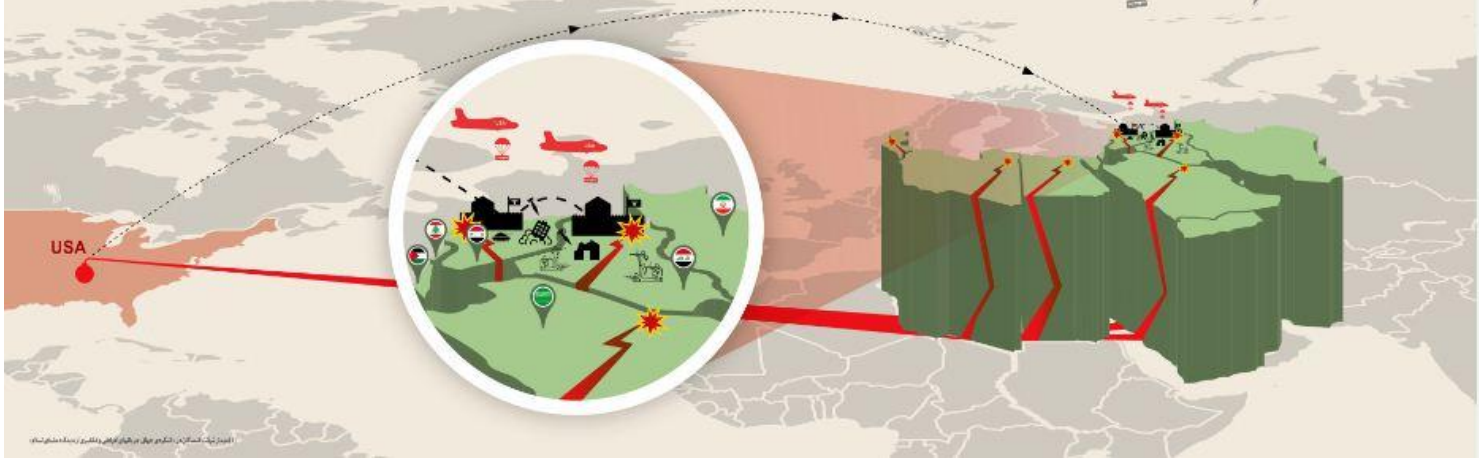

- ★

پرتاب مهذات توسط هواییمای ترابری آمریکا برای داعش


- ★

ویران کردن زیرساخت‌های ارزشمند کشورهای اسلامی





مردم کردستان این گونه‌اند!

من در اواخر دوره‌ی ریاست جمهوری به کردستان سفر کردم و به مهاباد هم رفتم. وقتی وارد شهر شدم، تمام شهر تعطیل بود!

دوستان ما به وحشت افتادند که شاید مردم اعتصاب کرده‌اند. علت وحشت آنها این بود که قبلاً همان رادیوی دمکرات و امثال آن گفته بودند: مردم! روزی که فلانی به این شهر می‌آید، اعتصاب کنید. اما من دلم روشن بود. به میدان شهر آمدم و دیدم همه‌ی مردم شهر آن‌جا هستند و اجتماع عظیمی را تشکیل داده‌اند.

مرحوم قاضی خضری - امام جمعه‌ی اشنویه - با زحمت خودش را به آن‌جا رسانده بود و با آن‌که در برنامه نبود که پیش از سخنرانی من صحبت کند، اما خواهش کرد و گفت من می‌خواهم چند لحظه‌ای صحبت کنم. او در سخنان خود گفت ما در احادیث داریم که «ان الأئمة من قریش». امروز این مطلب واقعیت پیدا کرده است: امام از قریش است، رئیس جمهور از قریش است، نخست وزیر از قریش است، رئیس قوه‌ی قضاییه از قریش است. مردم نیز همین‌طور با هیجان به سخنان او پاسخ می‌دادند. بعد من آن‌جا به گروه‌های ضدانقلاب خطاب کردم و گفتم، شما دائماً از قوم کرد و ملت کرد صحبت می‌کنید؛ ملت کرد کجاست؟ ملت کرد این‌جاست و حرفش این است.

مردم کرد الان نیز همین‌طورند. بنده وقتی سال ۶۷ - بعد از جنگ - به سنندج رفتم، همین‌طور بود؛ امروز نیز همان‌گونه است. همان موقع وقتی به سنندج رفتیم، خیابانهای این شهر از جمعیت پر شد. آقای موسوی که با من در ماشین نشسته بود، گفت من هیچ وقت این شهر را این‌طور ندیده بودم. الان هم اگر کسی از مسؤلان به آن‌جا برود همین‌طور است. متن مردم این‌گونه‌اند.

دیدار استانداران سراسر کشور - ۱۳۸۰/۰۱/۲۵

گروهک‌ها در رشت



بعد از آن که شعله انقلاب برخاست و انقلاب پیروز شد، همه دیدند یکی از نقاطی که آن چنان پای مردانگی و استقامت فشرده که همه را متوجه خود کرد و هویت و شخصیت خود را نشان داد، منطقه شمال کشور، از جمله منطقه گیلان بود؛ چه در انقلاب، چه در جنگ، چه در روزهای قبل از جنگ در آغاز انقلاب؛ وقتی که هر کدام از گروهک‌های گوناگون می‌خواستند یارگیری و سربازگیری کنند و از فضایی که با خون مردم مسلمان و با همت جوانان مؤمن و تحت رهبری امام بزرگوار پدید آمده بود، سوءاستفاده کنند.

من همان روزها وارد رشت شدم، برای این که در محافل دانشگاهی و میان جوانان سخنرانی کنم. فراموش نمی‌کنم، در میدان بزرگ شهر آن قدر پلاکارد و اعلامیه‌های بزرگ و پرده‌های عظیم از طرف گروهک‌ها زده شده بود که انسان متحیر می‌ماند! با مرحوم شهید دکتر عضدی به قبرستان شهر رفتیم تا بر مزار میرزا کوچک فاتحه‌ای بخوانیم. آن جا هم عناصر گروهک‌ها خودشان را رساندند برای این که ما را تهدید کنند؛ برای این که میرزا کوچک خان را تحقیر کنند؛ برای این که حرکت عظیم اسلامی مردم ایران را یک حرکت مادی و جدای از انگیزه‌های معنوی بنمایانند، که البته موفق نشدند.

بیانات در دیدار جمعی از مردم گیلان ۱۳۸۰/۰۲/۱۱

هفده تانک به جای صدویست تانک

اوایل جنگ، بعضی از برادرانِ عادت کرده به بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌های ستّی نظامی، می‌گفتند شما چه می‌گویید؟! در مقابل پنجاه تانک، پنجاه تانک لازم است. عراق وقتی پنجاه تانک به میدان می‌آورد، باید با پنجاه تانک با او مقابله کرد؛ ولی ما نداریم! راست هم می‌گفتند؛ نداشتیم. من خودم یک شب رفتم تعداد تانک‌های تپیی را که به طور سازمانی باید در حدود صدویست دستگاه تانک می‌داشت، شمردم؛ دیدم هفده تانک دارد! یک تیپ ارتشی در دُبّ حردان جلوِ نیروهای عراقی مستقر شده بود؛ اما به جای صدویست تانک، هفده دستگاه تانک داشت! می‌گفتند نمی‌شود؛ اما جوان ایرانی نشان داد که می‌شود. جوان بسیجی، جوان سرباز، جوان افسر - چه ارتشی و چه سپاهی - معجزه آفرید و نشان داد که می‌شود.

بیانات در دیدار جوانان و فرهنگیان رشت ۱۳۸۰/۰۲/۱۲

الگوی ملت‌های آزادی‌خواه

«نلسون ماندلا» قبل از آن‌که در آفریقای جنوبی به پیروزی برسد - زمانی که تازه از زندان آزاد شده بود - به ایران آمد و با من ملاقات کرد. راجع به اوضاع آفریقای جنوبی از او سؤال کردم، چیزهایی گفت. من به او گفتم، ما تجربه‌ای داریم که گمان می‌کنم در کشور شما هم قابل عمل باشد؛ و آن تجربه عبارت است از این‌که انسانهای داوطلب - که اکثریت جمعیت کشور ما را تشکیل می‌دادند - زن و مرد، با جسم خودشان به خیابانها آمدند، نه با مشتشان، نه با سلاحشان، نه با نارنجکشان، نه با خانه‌ی تیمی‌شان، بلکه با تن خودشان آمدند؛ روی خود را هم نبستند، با صورت باز آمدند؛ لذا نظام را منفعّل کردند و او هم دید نمی‌تواند بایستد. واقعاً بر چه کسی می‌خواست حکومت کند؟ گفتم به نظر من این الگو در آفریقای جنوبی قابل عمل است. او سری تکان داد. بعد از رفتن او، یکی دو ماه طول نکشید که خبرهای تظاهرات عظیم مردمی در آفریقای جنوبی را در روزنامه‌ها خواندیم! من فهمیدم که این بذر، سبز شد؛ عین همان وضعیت ایران. تمام خیابانهای شهرهای بزرگ آفریقای جنوبی از سیاهان پر شد و یک عدّه از سفیدپوستها هم آمدند و همراه با آنها راهپیمایی کردند و گفتند ما هم با حکومت تبعیض نژادی مخالفیم! نتیجه نیز همان شد؛ یعنی کسی که در رأس بود، دید اصلاً نمی‌تواند کاری بکند. اوّل رفت و کس دیگری را جای خودش گذاشت؛ او هم دید نمی‌تواند؛ لذا در یک انتقال قدرت آرام، حکومت را به دست سیاهپوستان دادند و خود «ماندلا» هم رئیس جمهور شد! این حادثه‌ی تقلیدشدنی و این الگوی ملتها برای آزادیخواهی، به وسیله‌ی جوان ایرانی در دهه‌های پنجاه و شصت اتفاق افتاد.

بیانات در دیدار جوانان و فرهنگیان در مصلّای رشت ۱۳۸۰/۰۲/۱۲

وقتی اقتصاد یک کشور دست یک تاجر فرنگی باشد



«جذب سرمایه‌های خارجی باید به شکلی باشد که اقتصاد کشور از آن سود ببرد، نه زیان. ما بعضی از رشدها و شکوفاییهای بادکنکی را در برخی از کشورهای شرق آسیا دیدیم. نخست وزیر مالزی در تهران به من گفت که ما در مدت چند روز، از یک کشور ثروتمند به یک کشور فقیر تبدیل شدیم! این خوب است؟! یعنی سرنوشت اقتصاد کشور در دست یک تاجر فرنگی باشد که اگر اراده کرد، بتواند کشوری را با میلیاردها دلار گردش سرمایه‌ای، در ظرف چند روز به خاک سیاه بنشانند و فلج کند! او وقتی این مطلب را به من میگفت، چهره‌اش پُر از غم و افسردگی بود. ما این رشدهای بادکنکی را پیشرفت اقتصادی نمیدانیم. کشور به سرمایه‌های انسانی و طبیعی و هویت ذاتی متکی است و مستوجب رشد و شکوفایی واقعی اقتصادی است؛ اما نه آن گونه که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای ما نسخه بنویسند و ما هم طبق همان نسخه، اقتصاد خودمان را تدوین کنیم؛ نه. ما برنامه و سیاست داریم و - همان‌طور که گفتیم - ما میتوانیم.»

بیانات در دیدار مسئولان وزارت‌خانه‌های صنایع و بازرگانی ۱۳۸۰/۰۴/۱۰

بله؛ ما می توانیم

بنده به یاد می‌آورم که اوایل انقلاب در یکی از سدها نشت آب وجود داشت. آن روز بعضی افراد جمع شدند و گفتند: همان مهندسهایی که این سد را ساخته‌اند، باید بگوییم از فلان کشور اروپایی بیایند و جلو نشت آب را از این سد بگیرند. اما همین جوانان و نیروهای مؤمن و متعهد و همین مدیران دلسوز ما در این چند سال، دهها سد ساخته‌اند. امروز بزرگترین سد منطقه را - که سد کرخه است - بچه‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ساخته‌اند. چهار، پنج سال قبل از این، هنگامی که سد کرخه را می‌ساختند، من رفتم از آن بازدید کردم؛ دیدم روی کوه روبه‌روی سد با خط درشت - که از چند کیلومتری خوانده میشد - این فرمایش امام را نوشته‌اند که «ما میتوانیم». بله، میتوانیم.

بیانات در دیدار مسئولان وزارت‌خانه‌های صنایع و بازرگانی ۱۳۸۰/۰۴/۱۰



این حرفهایی که گاهی آدم می‌شنود که در دنیا ما را به خشونت طلبی متهم می‌کنند، حرفهایی نیست که آدمهای هوشمند و زیرک آن را بپذیرند یا بر زبان جاری کنند. برای از رو بردن یک ملت، بهترین راه این است که با انبوه تبلیغات متراکم او را از میدان خارج کنند؛ دائماً او را متهم کنند و در موضع دفاع قرار دهند؛ این یک شیوه شناخته شده است. ما را به خشونت متهم می‌کنند. چه کسانی این کار را می‌کنند؟

یکی، دو سال پیش، یکی از رؤسای کشورهای اروپایی به این‌جا آمده بود. می‌دانید که در دیدارهای بین‌المللی سطوح بالا، بسیاری از حرفها، کلیات و نوعاً تعارف‌آمیز و ایده‌پراکنی است. او راجع به صلح صحبت کرد که بله، ما طرفدار صلح هستیم. من خارج از پروتکل‌های معمولی این‌گونه ملاقاتها، حالت طلبگی به خودم گرفتم و گفتم شما اروپاییها جنگ را به راه می‌اندازید، خودتان هم دم از صلح می‌زنید! بزرگترین جنگهای تاریخ بشر را شما اروپاییها به راه انداختید و آن همه آدم کشته شدند. ما که این طرف دنیا بودیم، باد جنگ شما این همه به ما خسارت وارد کرد؛ حالا هم آمده‌اید و دم از صلح می‌زنید! «خود گویی و خود خندی، خود مردم هنرمندی». گفتم ما مشکلی به نام جنگ نداریم. هیچکدام از کشورهای اسلامی، طالب جنگ نیستند. شما از جنگ حرف می‌زنید، خودتان هم می‌آیید شعار صلح می‌دهید!

بیانات در دیدار جمعی از اصحاب فرهنگ و هنر ۱۳۸۰/۰۵/۰۱

«من هم وزیرم!»

اگر ما وزرایی داشتیم که مقید بودند در نماز جمعه شرکت کنند و در میان مردم بنشینند و حرف آنها را بشنوند، اینها نقطه قوت است. مرحوم شهید کلانتری به من گفت در نماز جمعه نشسته بودم، یک نفر به من رو کرد و گفت بین چقدر زمانه عوض شده است. گفتم چطور؟ آن شخص به کسی که در صف جلو نشسته بود، اشاره کرد و گفت: او وزیر است. مرحوم شهید کلانتری میگفت به صف جلو نگاه کردم، دیدم عباسپور - وزیر نیرو - است. به او گفتم پس من یک چیز عجیبتر به تو بگویم؛ من هم وزیرم! خدا شهید کلانتری را رحمت کند. آنهایی که او را دیده بودند و میشناختند، میدانند که آدم بسیار پرتحرک، پرخون، پرعزم و خیلی به دردبخوری بود. او هم واقعاً از جمله کسانی بود که از دستمان رفت.

بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

بهانه برای تجمل‌سازی

من یک وقت شنیدم که یکی از وزرای معادن - نمیگویم در چه سالی - انواع و اقسام سنگهای گرانقیمتی را که ما در کشور داریم، آورده و در وزارتخانه‌اش کار کرده است! من در این‌جا او را خواستم و به او گفتم: شما چرا این کار را کردی؟ گفت: وقتی مسافران خارجی به وزارتخانه می‌آیند، این سنگها جلو چشمشان قرار گیرد و مشتری پیدا شود! شما را به خدا، این منطق، قابل قبول است؟! ما این همه خرج کنیم و سنگهای وزارتخانه را - که دارد یا ندارد - جمع کنیم و سنگ جدید نصب کنیم، برای این‌که مشتری پیدا کنیم! شما میتوانید در سالن اصلی وزارتخانه خود چارچوب بزرگی را به طول پنج و عرض سه متر درست کنید و انواع و اقسام سنگهایتان را به شکل بسیار بدیع و زیبا در آن‌جا بچینید - کسانی هستند که کارشان همین چیدنهاست - بعد هر میهمانی آمد، به عنوان ادای احترام، او را به آن‌جا ببرید تا سنگها را تماشا کند؛ هم تماشااست، هم مشتری‌یابی؛ این‌که بهتر است. بهانه برای تجمل‌سازی، واقعاً مناسب نیست.

بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

گزارش‌هایی که خواب را از چشم ربود

در همین چند ماه قبل دو گزارش جداگانه از بوشهر و اصفهان به من رسید که به معنای حقیقی کلمه خواب را از چشم من ربود؛ هر دو هم مربوط به دستگاه‌های دولتی بود. گزارش اصفهان مربوط به محل سدّ است؛ مظهر فاصله و درّه بین وضع زندگی قشرهای فقیر و قشرهای دولتی. در آن‌جا خانه‌ها و ویلاهایی ساخته‌اند - البته بخش خصوصی هم هست، اما دولت هم در آن‌جا از این کارها کرده است - کنارشان هم مردم زندگی عادی‌ای ندارند؛ نان ندارند که شکمشان را سیر کنند؛ دروازه هم گذاشته‌اند که کسی حق ندارد از آن‌جا عبور کند و به آن طرف برود! در یکی از جزایر بوشهر هم همین اتفاق افتاده و مربوط به یک بخش دولتی است. اینها اصلاً قابل قبول نیست. بنده خبر نداشتم؛ اما اگر اطلاع داشتم که میخواهند چنین جایی را در اصفهان و یا بوشهر بسازند، با این‌که بنا ندارم در کار اجرایی دخالت کنم، قطعاً به آن استاندار یا آن وزیر، کتباً و یا شفاهاً میگفتم شما حق نداری این کار را بکنی. به‌هرحال این کار را کرده‌اند؛

بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

یک معاون وزیر را در هر وزارتخانه‌ای همیشه نگه می‌داشتند

دو سه نقطه اساسی در مورد کارآمدی وجود دارد که من به آنها اشاره می‌کنم. یکی این که عناصر نزدیک به خودتان را - که در واقع دستها و بازوهای شما هستند - از آدمهایی انتخاب کنید که کار را بشناسند. ممکن است یک وزیر با کار، چندان آشنا نباشد، اما معاونانش اگر با کار آشنا باشند، این خلأ پُر خواهد شد. اگر بنا شد معاون - که مشاور و بازوی وزیر است - کاری را که در معاونت به او سپرده‌اند، نشناسد، و او یلاً خواهد شد. همه جای دنیا معمول است که با آمد و رفت دولتها، وزرا عوض می‌شوند؛ لیکن در بسیاری از کشورها این‌گونه است که یک معاون وزیر همیشه ماندگار است. من این را در پاکستان دیدم، بعد به من گفتند که این شیوه انگلیسی است که یک معاون وزیر را در هر وزارتخانه‌ای همیشه نگه می‌دارند؛ چون او ناقل تجربه‌های گذشته به افراد جدیدی است که احیاناً جزو تیم وزیر جدید هستند. این افراد باید کارشناس باشند.

بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

روزی که شهید رجایی وزیرش را از پشت کارتابل‌ها بیرون کشید

وزیر، کار اجرایی به معنای تحرک فیزیکی خیلی ندارد؛ با نامه و مکاتبه هم شاید چندان سروکار نداشته باشد و چه بهتر که نداشته باشد و غرق در کارتابل نشود. یک وقت مرحوم رجایی به من گفت که به محل کار یکی از وزرای خود در دوره نخست وزیری اش رفته و در آنجا دیده که وزیر پشت میز پنهان است؛ از بس روی میز او کارتابل چیده بودند! ایشان می‌گفت رفتم وزیر را از آنجا بیرون کشیدم و به او گفتم کارت را بکن. این کارتابل دادن و گزارش دادن هم یکی از آن شگردهاست؛ این را بنده تجربه دارم؛ هم در دوره ریاست جمهوری، هم قبل از آن در تشکیلات نظامی و وزارت دفاع. بعضی اشخاص، عمداً مدیر برتر را به مسائل روی میز سرگرم می‌کنند تا او اصلاً فرصت سر خاراندن پیدا نکند. حواستان باشد؛ گاهی اوقات شگردهای ظریف هم اعمال می‌شود. کار وزیر این نیست. مهمترین کار وزیر این است که به طور دائم حرکات مجموعه مدیران خودش را زیر نظر داشته باشد.

بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

یک عیب مشترک در دولت‌ها

من یک وقت به مسؤولان یک بخشی گفتم که وظیفه اوّل شما این است که هر کدام برای خودتان یک جانشین یا تربیت کنید، یا فکر کنید و پیدا کنید؛ چون اگر یک روز خدای نکرده در راه، پای شما وارد چاله‌ای شد و شکست، کار ما لنگ نماند. بعضی کسان این کار را نمیکنند تا مبدا برای خودشان هوو درست شود! غافل از این که اگر قرار شد هوو درست شود، یکی از موجبات آن همین است که آدم نتوانسته این کار را بکند. پس افراد ذخیره داشته باشید و آنها را روی نیمکت بنشانید. اگر دیدید بازیکن تیم یک خرده کج و معوج حرکت میکند، بلافاصله او را عوض کنید. باید دائم افراد خود را زیر نظر نگه دارید.

هم در دوره ریاست جمهوری، در خودم، در نخست‌وزیرم و در وزیرایم این عیب را دیدم؛ هم امروز این عیب را میبینم که پیگیری ما، چندان خوب نیست؛ باید پیگیری کنیم. آقای خاتمی چیزی را برای فلان جا پینوشت کرده‌اند که چرا فلان کار نشده است - ایشان گاهی مفصل هم پینوشتها را مینویسند - دو ماه گذشته، اما ترتیب اثر داده نشده است. ایشان باید پیگیری کنند که چرا نشد؛ مگر من گفته بودم که سال دیگر این کار بشود؟! من گفته بودم همین حالا صورت بگیرد. او باید بیاید جواب بدهد؛ حداقل این است که بیاید توجیه کند و بگوید این کار نشدنی است؛ اما این که نیمه‌کاره بماند، درست نیست.

بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

امسال ایران رکورد سمینار را شکست!

یکی از چیزهایی که واقعاً اولویت ندارد، برگزاری بعضی از سمینارهاست. امسال به نظرم ایران رکورد سمینار را شکست! هر روز در رادیو و تلویزیون خبر برگزاری سمیناری درباره فلان مسأله‌ای که چندان اهمیت ندارد، منعکس میشود. یک وقت هست که عده‌ای در این جا جمع میشوند تا تبادل نظر علمی کنند. در این سمینارها این طور نیست؛ باید پول هواپیما و هتلشان را بدهند؛ بعد که آنها به این جا می‌آیند، می‌گویند به‌به، شما ایرانیها چقدر میهمان‌نوازید؛ ما میخواهیم دو روز دیگر هم بمانیم! چنین چیزهایی در دنیا معمول نیست. به طور جدی جلو اینها را بگیرید؛ مگر این که سمینار لازمی باشد که برای برگزاری آن، واقعاً یک نیاز حقیقی وجود داشته باشد.

بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

وزیری که با موتورسیکلت به نماز جمعه می‌رفت



اگر ما در آن زمان [اوایل انقلاب] وزرایی داشتیم که بعد از آن که دوره وزارتشان تمام شد، وقتی میخواستند روز جمعه به نماز بروند، همراه با زنشان سوار موتورسیکلت شدند و به نماز جمعه رفتند، این نقطه قوت است؛ اینها جزو افتخارات ماست؛ اینها تابلوست و باید بماند. اگر ما وزرایی داشتیم که مقید بودند در نماز جمعه شرکت کنند و در میان مردم بنشینند و حرف آنها را بشنوند، اینها نقطه قوت است.

مرحوم شهید کلانتری به من گفت در نماز جمعه نشسته بودم، یک نفر به من رو کرد و گفت بین چقدر زمانه عوض شده است. گفتم چطور؟ آن شخص به کسی که در صف جلو نشسته بود، اشاره کرد و گفت: او وزیر است. مرحوم شهید کلانتری میگفت به صف جلو نگاه کردم، دیدم عباسپور - وزیر نیرو - است. به او گفتم پس من یک چیز عجیبتر به تو بگویم؛ من هم وزیرم! خدا شهید کلانتری را رحمت کند. آنهایی که او را دیده بودند و میشناختند، میدانند که آدم بسیار پُرتحرک، پُرخون، پُرعزم و خیلی به دردبخوری بود. او هم واقعاً از جمله کسانی بود که از دستان رفت.

بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

وزارتخانه را غصب نکنید

به نظر من آقایان وزرا هم نباید وقت خود را در کارهای حزبی صرف کنند. زمان آقای هاشمی وقتی حزب آقایان کارگزاران درست شد، یکی از اشکالات اساسیای که من به کار آنها گرفتم و به آنها گفتم، این بود که برای حزب باید وقت صرف کنید - دور هم بنشینید و حرف بزنید، تبادل نظر کنید، بلی و خیر بگویید، بحثهای سیاسی و روشنفکری کنید - که ولو در کار شما هیچ اثری هم نگذارد، باید بدانید که این مقدار همّت و وقت، متعلق به دولت است. وزیر که در وزارتخانه هشت ساعت کار ندارد؛ وزیر، تمام وقت در اختیار وزارتخانه است. اگر شما همّت و نشاط حرف زدن و فکر کردن را جای دیگری صرف کردید، در حقیقت وقت وزارتخانه را غصب کرده‌اید. این فعل حرام است

بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

همت باید این طور باشد

باز من در این جا ذکر خیری از مرحوم دادمان بکنم. من وقتی در سفر گیلان، به بندر انزلی رفتم و آن پل قدیمی را - که خود من حدود چهل سال قبل از آن عبور کرده بودم - دیدم، در دل شرمنده شدم. غازیان امروز شاید ده برابر غازیان آن روز شده؛ بندر انزلی هم چند برابر بندر پهلوی آن روز شده؛ اما پل بین این دو از روی آن رودخانه‌ی عریض، یک پل قدیمی با عرض بسیار کم است. بعد هم که رفتیم، دیدیم مردم و به تبع آنها آقای امام جمعه، همه از ما ساخت پل را میخواهند. من وقتی به رشت برگشتم - در خانه‌ی آقای صوفی، آقایان وزرا جمع شدند؛ آقای عارف و دیگران هم بودند - مسأله‌ی پل را مطرح کردم و به مرحوم دادمان گفتم شما این پل را میسازید؟ ایشان فکری کرد و گفت بله، ما سه ساله آن را تحویل میدهیم. من گفتم آن را دوساله تحویل دهید. ایشان سری تکان داد و من فکر کردم که تلقی به قبول کرده که دوساله تحویل دهد. گفتم من دلم میخواهد دو سال دیگر رئیس جمهور بیاید و در همین موقع این پل را افتتاح کند. وقتی دادمان از دنیا رفت، کسانی از دوستان ما که با خانواده‌ی ایشان مرتبطند، گفتند دادمان در خانه گفته بود که فلانی به من گفت دو ساله پل را بسازید؛ اما من آن را یکساله تمام میکنم! همت آن مرد، این گونه بود. ببینید انسان از فقدان چنین آدمهایی چقدر میسوزد.

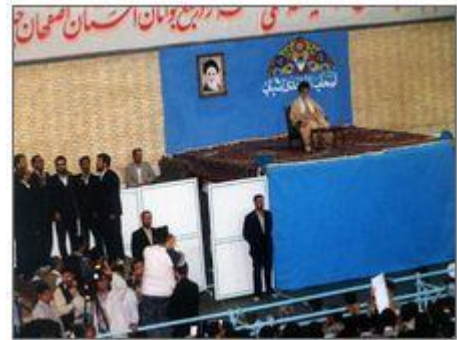
بیانات در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۰/۰۶/۰۵

«دو جنگ جهانی را شما راه انداختید»

یک وقت، دو سه سال قبل از این، یک سیاستمدار برجسته غربی در تهران جمله‌ای با این مضمون به من گفت که ما قصد ایجاد جنگ بین اسلام و مسیحیت نداریم! من گفتم مگر چنین صحبتی هست؟! چرا باید اسلام و مسیحیت با همدیگر بجنگند؟ بنا بر این نیست که ادیان و مذاهب در دنیا با هم جنگ داشته باشند؛ در کنار هم زندگی می‌کنند. بعد به او گفتم شما اروپاییها دم از صلح می‌زنید، اما بزرگترین جنگهای دنیا را شما راه انداختید. در طول مدت چند دهه، دو جنگ جهانی را شما راه انداختید و جنگیدید. البته تبعاتش شامل حال ما مسلمانها هم شد، لیکن شما اهل جنگ بودید.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام در ۱۳۸۰/۰۷/۲۳

«حمله عراق علیه شما از پیش طراحی شده»



در دوره جنگ تحمیلی، شخصیت‌های متعددی به ایران می‌آمدند و می‌رفتند. یکی از شخصیت‌هایی که من او را فراموش نمی‌کنم، احمد سکوتوره است. او رئیس جمهور گینه کوناکری در غرب آفریقا و یکی از شخصیت‌های برجسته و بسیار محترم در قاره آفریقا بود. متأسفانه مطالعات تاریخی، سیاسی جوانان ما ضعیف است. اینها را باید شما خیلی مطالعه کنید و بدانید. در کشور غنا در غرب آفریقا انقلاب شد و شخصیت آفریقایی بسیار برجسته‌ای به نام قوام نکرومه بر سر کار آمد که بعد علیه او توطئه‌های زیادی - توطئه‌های غربی و امریکایی و غیرامریکایی - صورت گرفت. در یکی از سفرهایی که قوام نکرومه به خارج رفته بود، در غیاب او یک کودتای دست راستی غربی در این کشور راه انداختند که او دیگر مجبور شد به کشورش نیاید. همان موقع احمد سکوتوره از قوام نکرومه دعوت کرد و گفت به کشور من بیا و تو رئیس جمهور کشور من باش. چنین شخصیتی، قوام نکرومه را به کشور خودش آورد. در زمان ریاست جمهوری و آن دوره‌ای که بنده در سیاست خارجی به طور اجرایی و عملی فعال بودم، از رجال سیاسی دنیا، کمتر شخصیتی را به قوت او دیدم. او تقریباً سه مرتبه به ایران آمد. البته فشار آورده بودند تا برای میانجیگری جنگ به ایران بیاید. او در دیدارهای خصوصی - داخل اتومبیل و در رفت و آمدها - حرف‌های خوبی می‌زد. می‌گفت اگر بعد از انقلاب به شما حمله نظامی نمی‌شد، من تعجب می‌کردم؛ بنابراین تعجبی ندارد که به شما حمله کرده‌اند. تصریح می‌کرد که حمله عراق علیه شما، سازمان‌یافته، از پیش طراحی شده و کار بین‌المللی است، نه کار کشور عراق.

بیانات در دیدار جوانان اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۱۲

از «مرگ بر شرق و غرب» تا عذرخواهی رسمی از آمریکا!

انسان اگر زندگی سیاسی بعضی افراد را از اوّل انقلاب تا به حال نگاه کند، می‌بیند ملغمه عجیبی از انواع و اقسام فکرهاست! یک روز بود که چنین آدمهایی به این اکتفا نمی‌کردند که در شعارها، مردم فقط «مرگ بر امریکا و مرگ بر شوروی» بگویند. می‌گفتند باید بگوییم «مرگ بر شرق و غرب»! ما می‌گفتیم شوروی سمبل یک تفکر و یک راه غلط است؛ امریکا سمبل جنایت و ستم است؛ چه دلیلی دارد شما بگویید «مرگ بر شرق و غرب»؟! می‌گفتند شما محافظه‌کار و سازش‌طلبید! از جمله همین حضرات، امروز کسانی هستند که حاضرند بروند رسماً در مقابل امریکا و انگلیس عذرخواهی کنند و بگویند ما غلط کردیم، اشتباه کردیم به شما بدگویی کردیم؛ ما را ببخشید! بعضی از همین افراد، آن روز در اوایل انقلاب، روی تندیه‌های بی‌رویه، چنان نظرات عجیب و غریب اقتصادی‌ای مطرح می‌کردند که انسان شاخ درمی‌آورد! می‌گفتیم اینها کجایش اسلامی است؟ می‌خواستند تفکرات بسیار تندِ چپ سوسیالیستی را به اسم اسلام تحمیل و پیاده کنند.

بیانات در دیدار جوانان اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۱۲

تجدید نظر یا هرهری مسلکی؟

من فراموش نمی‌کنم، ما در شورای انقلاب - سالهای ۵۷ و ۵۸ - قانونی داشتیم که سرمایه‌داران قبل از انقلاب را به چهار دسته تقسیم کرده بود: بند (الف)، بند (ب)، بند (ج)، بند (د). بند (ب) کسانی بودند که سرمایه‌های آنها از طریق نامشروع و غیرقانونی به دست آمده بود؛ حکمش هم این بود که دولت باید آن سرمایه‌ها را تصرف کند. بند (ج) کسانی بودند که سرمایه‌های آنها از راه نامشروع به دست نیامده بود؛ لیکن وامهای کلانی از بانکها گرفته بودند، تقلب کرده بودند و پول را پس نداده بودند. بنابراین آنها می‌بایست وامهای خود را ادا می‌کردند. اگر ادا می‌کردند، کارخانه‌ها مال خودشان می‌شد؛ اما اگر پرداخت نمی‌کردند، کارخانه‌های آنها تصرف می‌شد. اوایل ریاست جمهوری من گروهی مسئول تشخیص بند (ب) و (ج) و این‌طور کارها بودند. البته این کارها دست بنده به عنوان رئیس جمهور نبود؛ دست نخست‌وزیر و دستگاه هیأت دولت بود. من اطلاع پیدا کردم یک عده در این هیأت هستند و اصرار دارند که بند (ج) را به بند (ب) تبدیل کنند؛ یعنی کارخانه‌ای که می‌شد صاحب آن بدهکاری‌اش را به بانک بدهد، بعد کارخانه‌اش را راه بیندازد و کار کند و کارگزارش هم بی‌کار نباشند، می‌خواستند نگذارند این کار انجام گیرد. در آن موقع، چنین گرایش چپ ضد سرمایه‌داری افراطی نابحق وجود داشت. همان آدمها امروز کسانی هستند که حاضرند در مقابل کمپانی‌داران و سرمایه‌داران صهیونیستی فرش قرمز پهن کنند تا به ایران بیایند و سرمایه‌گذاری کنند! انسان از چپ‌ترین ایده مارکسیستی، به افراطی‌ترین ایده دست راستی اقتصادی متحول شود؛ اسمش را هم تجدیدنظر بگذارد! این تجدیدنظر نیست؛ این هرهری مسلکی است. آن روز افراط بود، امروز هم افراط است.

بیانات در دیدار جوانان اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۱۲

مسئله‌ای که مطبوعات به آن دامن زدند

تسلیم اختلافاتی که بین بعضی از مسئولان وجود دارد و متأسفانه بعضی از مطبوعات هم به آن دامن می‌زنند، نشوید. بین دو نفر مسؤول، مسأله‌ای پیش می‌آید؛ چنان به آن پر و بال می‌دهند که به یک مسأله اجتماعی و عمومی تبدیل می‌شود و ذهنها را به خود مشغول می‌کند. آن روز من اشاره کردم که سر قضیه‌ای، رئیس قوه مجریه و رئیس قوه قضائیه نظرات مختلفی دارند که هم در قانون راه حل آن مشخص است و هم راه حل نظری و عملی آن مشخص است. من شنیدم که رئیس جمهور محترم از این که نامه‌شان به رئیس قوه قضائیه در رسانه‌ها پخش شده، نگران و ناراحت بوده‌اند. آن‌طور که به من خبر دادند، از طرف دفتر ایشان پخش نشده بود. شما ببینید همین را دستمایه اختلاف قرار دادند و جنجال به پا کردند. در مجلس بارها آن را تکرار کردند و مطبوعات هم مکرراً به آن دامن زدند و به یک مسأله اساسی مملکت تبدیل کردند؛ در حالی که مشکل مملکت، این نیست. مشکل مملکت، مسأله ایجاد اشتغال، آبادانی کشور، آب کشاورزی و امثال اینهاست. ما در کشور این همه مشکل داریم؛

بیانات در دیدار جوانان اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۱۲

خاطره آیت‌الله خامنه‌ای از حضور در اجلاس غیرمتعهدها در زیمباوه

من در زمان ریاست جمهوری، در کنفرانس غیر متعهدها در زیمباوه شرکت کردم. کنفرانس غیر متعهدها عمدتاً در اختیار چپ‌ها بود. البته دولتهای متمایل به غرب و امریکا هم در آنجا بودند؛ اما کارگردان عمده، یکی رابرت موگابه و دیگری فیدل کاسترو بود - که اینها چپ بودند - بقیه رؤسای جمهورِ چپ دنیا هم که طرفدار شوروی بودند، حضور داشتند و عمده کارگردانی در دست اینها بود. من رفتم در آنجا سخنرانی کردم. سخنرانی من صددرصد ضد امریکایی و ضد استکباری بود. حقایق انقلاب، حقایق کشور، جرایم امریکا، جرایم علیه ملت ایران، مسائل مربوط به جنگ تحمیلی و امثال اینها را گفتم. بعد با همان صراحت و شدت، به تجاوز شوروی به افغانستان حمله کردم. اینها مبهوت مانده بودند! یکی از همان رؤسای جمهور چپ به من گفت، تنها غیر متعهد در این کنفرانس، ایران است. ببینید؛ نظام اسلامی در ابعاد جهانی، این‌طور اهمیت و جلوه پیدا می‌کند و حتی دشمنانش مجبور می‌شوند به آن احترام کنند.

بیانات در دیدار جوانان استان اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۱۲

تداوم آرمانهای بزرگ و حقیقی

مهم این است که احساسات و شور و شوق، به منطق و معرفتی متکی باشد. آن چیزی که در مجموعه‌ی سپاه و بسیج، انسان را به اعجاب و تحسین وادار می‌کند، این نکته است. احساسات بی‌منطق، سطحی و کم‌عمق، در برخورد با حوادث گاهی فروکش می‌کند و گاهی حتی به ضد خود تبدیل می‌شود؛ اما وقتی احساسات به فکر و ایمان و منطق متکی است، روزه‌روز شفافتر، عمیقتر و در هنگامه‌ی خطر، کارآمدتر می‌شود. آن چیزی که انسان را در مقابل مجموعه‌ی سپاه پاسداران وادار به احترام می‌کند، این است.

برخی از شما عزیزان، یادگارهای دوران دفاع مقدسید. بسیاری از شما در آن هنگامه‌ی کم‌نظیر تاریخ کشور ما حضور داشته‌اید و آن را دیده‌اید. بعضی هم از آن، ماجرا و داستانی شنیده‌اید. آنچه برای ملت ایران، بسیار اهمیت داشته و دارد، این است که او به دنبال یک آرمان بزرگ و هدف عالی قیام کرد. این هم توفیق خدا بود. بارها خدا را سپاسگزاری می‌کنیم که ما را در مقطع بیداری و آگاهی و اقدام قرار داد. در دیداری، به امام بزرگوارمان رضوان‌الله‌تعالی‌علیه گفتم اگر تا ابد خدا را شکر کنیم که ما را در زمان شما قرار داد، کم شکر کرده‌ایم. مجموعه‌ی این عوامل، با حضور آن شخصیت عظیم، به ملت ایران این فرصت را داد تا بتواند آرزوهای فروخته و فریادهای در گلو شکسته‌ی امت اسلامی را در فضای دنیا فریاد کند. آرمان ملت ایران، یک آرمان بزرگ، حقیقی و مشترک میان همه‌ی اعضای امت اسلامی بود. امروز نیز همان‌طور است.

در دیدار رزمندگان لشکر ۱۴ امام حسین (ع) سپاه پاسداران ۱۴/۰۸/۱۳۸۰

امواج احساسات مردم نسبت به آیت‌الله کاشانی

آن موقع چنین بود که یک دولت بیگانه در دنباله جنگ بین‌الملل دوم - که انگلیسیها و امریکاییها و روسها در زمان حکومت محمد رضای پهلوی از چند طرف وارد کشور ما شده بودند - به خودش جرأت می‌داد که یک عالم دینی را به خاطر مخالفت با سیاست انگلیس بگیرد و به خارج از کشور تبعید کند! البته قبلاً او را در قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد زندانی کردند، که من رفتم آن سلولی را که می‌گفتند مرحوم آقای کاشانی در آنجا زندانی بود، از نزدیک دیدم. وقتی که از تبعید به تهران برگشت، امواج احساسات و ارادت مردم نسبت به این روحانی مجاهد و مبارز، چنان توفانی به راه انداخت که همه دشمنان را پس زد و انگلیسیها و دیگران حساب کار خود را کردند و فهمیدند که مبارزه با این عالم روحانی به جایی نخواهد رسید. بعد، مرحوم آیه‌الله کاشانی به عنوان نماینده مردم تهران و رئیس مجلس آن روز، پشتیبان طرح ملی شدن صنعت نفت شد. نمایندگان مرحوم آیه‌الله کاشانی به سرتاسر کشور مسافرت می‌کردند. من خودم آن وقت نوجوان بودم. نماینده مرحوم آیه‌الله کاشانی به مشهد آمد و منبر رفت. او چنان دل‌های مردم را مثل مغناطیس به خود جذب می‌کرد که هیچ عامل دیگری نمی‌توانست جای این حرکت را بگیرد.

بیانات در دیدار مردم کاشان و آران و بیدگل ۱۳۸۰/۰۸/۲۰

«هفتاد سد در یک برنامه ساخت»

من یک بار به یکی از رؤسای کشورهای خارجی که در تهران به دیدن من آمده بود، گفتم الان در آن واحد هفتاد سد در برنامه ساخت قرار دارد. گفتم شما این را تصوّر می‌کنید که از دولت قبل مبالغی از ساخت سد برای این دولت ماند؛ این دولت هم تعدادی را تمام کرد و تعدادی را در برنامه آورد؛ در حدود هفتاد سد در آن واحد؟ تعجب کرد و گفت آیا این واقعیت دارد؟! گفتم بله، اینها چیزهایی است که نمی‌شود ندیده گرفت.

بیانات در دیدار مردم کاشان و آران و بیدگل ۱۳۸۰/۰۸/۲۰

عده‌ای تهاجم فرهنگی را نفهمیدند

سالها پیش، من یک روز راجع به تهاجم فرهنگی صحبت کردم و گفتم دشمن از روزنه‌های فرهنگی به ما حمله می‌کند؛ اما متأسفانه عده‌ای این را نفهمیدند. بعضی صریح و بعضی هم در پرده گفتند فلانی به چه چیزی حمله می‌کند؟! کدام تهاجم، چه تهاجمی؟! امروز بعد از گذشت چند سال، آدمهای دیرفهم کم‌کم می‌فهمند که تهاجم فرهنگی یعنی چه! موج حملات فرهنگی دشمن که ایمان جوانان را هدف قرار داده، حالا به چشمشان می‌آید و ابراز نگرانی می‌کنند! می‌بینند در همه‌ی محیطهایی که جوانان حضور دارند، دشمن می‌خواهد جایی از خود به جا بگذارد و عقیده آنها را به انقلاب و دین و امام برگرداند؛ حتی عده‌ای در این‌که این ملت استقلال می‌خواهد، خدشه می‌کنند! یعنی درست همان خواست دشمن؛ یعنی تهاجم فرهنگی.

بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۰/۱۰/۱۹

نسلی که از تهدید دشمن نمی‌هراسد

این جوانان - که عمده نسل امروز ما را تشکیل می‌دهند - هرگز بیگانه‌ای را بر کشور خودشان مسلط ندیده‌اند؛ لیکن زمان ما این‌گونه نبود. نسل ما در دورانی چشم باز کرد که بر اثر ضعف حکومتها در داخل کشور، نیروهای اشغالگر خارجی همه‌کاره بودند. در مشهد ما نیروی بیگانه‌ای از یک دولت، در آذربایجان نیروی بیگانه‌ای از دولت دیگر؛ در خود تهران هم نیروهای بیگانه دیگری از دولتهای مختلف حضور داشتند. بعد هم که به ظاهر نیروهای نظامیشان را خارج کردند، نفوذهای سیاسیشان را بجا گذاشتند. نسل گذشته شما فضای کشور را این چنین دیده بود؛ مسؤولان کشور، سرسپرده و مطیع بیگانگان بودند؛ لیکن نسل امروز این‌طور نیست. نسل امروز، ملت، کشور، مسؤولان، حکومت و نظام خود را همیشه آزاد، سربلند، مستقل و عزیز می‌بیند؛ همه نمادهای کشور را دارای نشانه‌های استقلال دیده و به خود می‌بالد؛ این نسلی است که از تهدید دشمن نمی‌هراسد.

بیانات در پادگان دوکوهه ۱۳۸۱/۰۱/۰۹

یک تذکر در باب تعطیلات فروردین

یک تذکر هم در باب مسائل مربوط به فروردین عرض کنیم: اولاً این تعطیلات طولانی و بیدلیل، هیچ منطق عقلایی ندارد. وضع خوبی نیست که اوّل سال، روزهای متوالی - گاهی دو هفته و گاهی بیشتر - همه چرخهای فعالیت در کشور از حرکت بیفتند. خلاف مقررات هم هست، طبق مقررات تعطیلیها محدود است. ما در ایام سال، تعطیلی زیاد داریم که این به زیان کشور است.

در بعضی از کشورهای دنیا، طبق فهرستی که مشاهده می‌کردم، همه تعطیلات رسمی در طول سال از پنج، شش روز تجاوز نمی‌کند. لکن ما تعطیلیهایمان بسیار زیاد است. علاوه بر آن هم عده‌ای با بی‌توجهی و بیاعتنایی خود به کار، علم، تحصیل و به اشتغالات روزمره زندگی و کارهای اداری و سازندگی، بر این تعطیلات اضافه هم میکنند؛ آن‌هم در آغاز سال. بالاخره در اوّل سال، اوّل یک دوره جدید مالی و کاری است. توصیه مؤکد بنده این است که هم مسؤولین و هم آحاد مردم عزیزمان تصمیم بگیرند این تعطیلات را کم کنند. این همه تعطیلات پیدرپی، زیانهایی به بار می‌آورد که هر چند در اوّل کار محسوس نیست، لکن نتایج آن برای همه زیانبار است.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۱/۰۱/۱۶

ماه‌های اول جنگ

در قدم اول، نیروهای عراقی پیشرفتهایی کردند و تا سیزده چهارده کیلومتری اهواز هم رسیدند؛ اما وقتی خواستند به خرمشهر - که مرز نزدیکتر بود - حمله کنند، دچار مانع شدند. علت هم این بود که نیروهای مردمی، جوانان مؤمن و مرد و زن انقلابی وارد میدان شدند؛ یعنی در این جا انقلاب شروع کرد خود را نشان داد؛ بنابراین دشمن نزدیک اهواز زمینگیر شد. آن جا نیروهای مسلح و ارتش و نیروهای مردمی پشت سر هم مثل کوه در مقابل دشمن ایستادند و این اولین تودهنی‌ای بود که به آنها زده شد. اما غم، دل ملت ایران را گرفته بود؛ چون هزاران کیلومتر از خاک کشور زیر چکمه دشمن قرار داشت. بنده در ماه‌های اول جنگ، در همان مناطق بودم؛ هم وضع مردم و هم وضع نیروهای مسلح را می‌دیدم. نیروهای مسلح، عازم و جازم بودند؛ اما غم سنگینی بر دلشان نشسته بود. بتدریج عظمت نیروهای مردمی، خود را نشان داد. سپاه پاسداران به سرعت خود را سازماندهی کرد و نیروهای مردمی و بسیج مردمی بتدریج سازمان پیدا کردند؛ یعنی جوهر انقلاب و ایمان در این میدان خطر، خود را در اراده و عمل و قدرت مدیریت انسانها نشان داد.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا ۱۳۸۱/۰۳/۰۱

فلسطین از ابتدا جزء شعارهای بزرگ امام بود

امام بزرگوار ما، حقیقت مسأله را خوب شناخته و دیده بود. از شروع این نهضت از سال ۱۳۴۱ - یعنی چهل سال قبل - آن وقتی که هنوز در ایران مسأله فلسطین حتی در بین خواص هم منتشر نشده بود، حرف امام این بود که در مقابل سلطه اسرائیل باید همه احساس خطر کنند؛ همه باید بایستند و مقابله کنند. بعد هم همین راه را ادامه داد و این یکی از شعارهای بزرگ آن مرد الهی و آسمانی بود.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۱/۰۳/۰۹

«مبارزه با فساد، در درجه اول کار خود دولت است»

به مناسبت هفته دولت، یکی از دوستان برای من یادداشتی نوشته - یادم نیست از کجا و کی بود - و گفته بودند در همه جای دنیا مبارزه با فساد، کار دولت است؛ چرا ما قوه قضاییه را مسئول این کار می‌کنیم؟ من به این حرف معتقدم. معتقدم مبارزه با فساد، در درجه اول کار خود دولت است؛ بخصوص که دولتمردان سطح بالای ما - یعنی شما وزرای محترم، معاونان محترم رئیس جمهور و بقیه مسؤولان سطح بالای کشور - افراد پاکی هستند. شما می‌خواهید پاک کار بکنید؛ بنابراین می‌توانید خودتان مبارزه کنید و بکنید. بخش قضا مربوط به مرحله آخر کار است. در قدیم می‌گفتند: آخرین دارو، داغ کردن است: «آخر الدواء الکی».

قبل از آن که به داغ کردن برسد، انسان انواع و اقسام دواها را به کار می‌برد؛ اگر خوب نشد، آن وقت محل زخم را داغ می‌کند، و آلا تا وقتی می‌تواند با مرهم و مراقبت و تنظیف، بیمار را معالجه کند، محل زخم را داغ نمی‌کند.

بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت ۱۳۸۱/۰۶/۰۴

چه عاملی با صد دستگاه تانک مقابله کرد؟

در اوّل جنگ، با ضعف تدارکاتی‌ای که ما داشتیم، بعضیها می‌گفتند در مقابل صد دستگاه تانک، صد دستگاه تانک لازم است؛ بدون آن نمی‌شود مبارزه کرد. همین جوانان ما و همین شماها نشان دادید که نخیر، در مقابل صد دستگاه تانک، صد دل و صد نفر فداکار لازم است که جان خود را کف دست گیرند. صدها تانک به وسیله صدها جوان دلدار که یا با یک «آر. پی. جی» یا سلاح مشابه آن جلو رفتند، عقب‌نشینی کردند - این مکرر اتفاق افتاد - آخر هم دشمن را ناکام گذاشتند. دشمنی که با آن همه تجهیزات و پشتیبانیهای بین‌المللی آمده بود - که امروز یواش یواش به آن اعتراف می‌کنند - مجبور شد ناکام از این مرزها عقب بکشد و ذلیل شود. این موفقیت به خاطر همین شجاعتها و ایمانها بود؛ اینها را باید زنده نگه دارید.

بیانات در دیدار فرمادهان سپاه ۱۳۸۱/۰۶/۲۴

سلام به امام از زندان زیمبابوه

مردم در آفریقای جنوبی از تبعیض نژادی رنج می‌بردند. همان روزها با این‌که هنوز حکومت تبعیض نژادی بر سر کار بود، روشنفکران آفریقای جنوبی نسبت به امام و مبارزان این‌جا اظهار ارادت می‌کردند و در مقابل اینها تعظیم می‌نمودند. همین کسی که بعداً از زندان آزاد و رئیس جمهور آن‌جا شد، آن موقع در زندان بود. بنده برای دیداری به زیمبابوه رفته بودم؛ او از داخل زندان به من پیغام داد که سلام مرا به امام برسانید. بعد هم با همان روشی که اینها از امام خمینی یاد گرفته بودند، وارد میدان شدند و توانستند حکومت را از دست فعالان و حکومت تبعیض نژادی بگیرند و قبضه کنند. کشور همسایه‌ی آنها و بسیاری از جاهای دیگر دنیا هم همین‌طور عمل کردند.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۸۱/۰۶/۲۴

دعاهایی که امام بیشتر به آنها علاقه داشتند

من یکبار از امام بزرگوار پرسیدم: در بین دعاها به کدامیک بیشتر علاقه دارید؟ ایشان اسم دو دعا را بردند: یکی مناجات شعبائیه، دیگری هم دعای کمیل. این دو دعا مضامین فوق‌العاده‌ای دارند. این دعاها فقط برای خواندن نیست؛ یعنی فقط برای این نیست که انسان موجی در فضا ایجاد کند و این کلمات را بر زبان جاری نماید - این خیلی سطحی و خیلی کم است - این مفاهیم را باید با دل آشنا کرد؛ باید دل را وارد این حریم نمود.

بیانات در دیدار جمعی از پاسداران ۱۳۸۱/۰۷/۱۷

مردمی که دلها را روی زره‌هایشان پوشیدند

من نمی‌دانم چقدر خاطرات روزهای اول جنگ در یاد شما زنده است. یک ملت در مقابل تهاجمی قرار گرفته بود؛ اما در واقع از ابزارهای متعارف هیچ چیز نداشت. سراغ تانک می‌رفتیم، نبود، یا کم بود، یا ناقص بود؛ سراغ سلاح می‌رفتیم، همین‌طور؛ سراغ هواپیما می‌رفتیم، همین‌طور. کسانی هم که آن روز در رأس بعضی کارهای مؤثر بودند، دائم آیه یأس می‌خواندند؛ اما همین بارقه الهی و انگیزه اخلاقی و معنوی و دینی و همین خداجویی، دل‌های جوانان - همین پاسداران، همین نیروهای مردمی و بسیج از همه قشرها، همین عناصر بسیار مؤمن و خالص ارتش - را آن‌چنان آماده کرد که جانها توانستند ضعف جسمها را جبران کنند. «لبسوا القلوب علی الدروع»؛ درباره اصحاب کربلاست: دل‌هایشان را روی زره‌هایشان پوشیدند! زره‌ها جسمها را نگه می‌دارد، اما دلها جسمها و زره‌ها را نگه می‌دارد. دل‌های با ایمان و نورانی آماده شد و هم‌ت‌های بلند به جنبش درآمد و جبهه عظیم و وسیعی را که یک سرش در دستگاه‌های جاسوسی و وزارت دفاع امریکا بود، یک سرش در ناتو بود؛ یک سرش در شوروی سابق بود، یک سرش در خزانه دولتهای نفتی منطقه، و سوگلی همه اینها هم رژیم بعثی بود که از همه طرف کمکها را به او می‌رساندند؛ شکست داد و ناکام کرد.

بیانات در دیدار جمعی از پاسداران ۱۳۸۱/۰۷/۱۷

توصیه همیشگی امام به مسئولین

مسئول باید در موضع مسئول قرار گیرد؛ یعنی حقیقتاً احساس مسئولیت کند. مسئولیت آن‌گونه که در ذهن بعضی افراد هست به معنای اختیارداری و صاحب‌اختیاری و عنان‌گسیختگی نیست. بعضی افراد وقتی به مسئولیتی می‌رسند کأنه مجال واسع و امکان تاختن برایشان پیدا شد. مسئولیت را نباید به این معنا گرفت. البته وقتی امکانات در اختیار کسی قرار می‌گیرد؛ وقتی قدرتی برای مقصودی در یک بخش در اختیار کسی قرار می‌گیرد، طبعاً دست او را باز می‌گذارد برای این که کار کند. در این شکی نیست. منتها این دست باز و این توان کار باید با احساس مسئولیت کامل همراه باشد؛ یعنی انسان خود را در موضع مسئول بداند و همیشه آماده باشد که از او سؤال کنند: «این کار را چرا کردی» تا بتواند جواب دهد. انسان بعضی از کارها را پنهانی انجام می‌دهد. طبیعت کار پنهانی است. اما همان کارها را هم باید طوری انجام داد که اگر قرار شد به صحنه‌ی تلویزیون بیاید، انسان ابایی نداشته باشد. این از توصیه‌های همیشگی امام به ما بود. امام می‌گفتند همان کارهای مخفی را که باید به خاطر مصلحتشان مخفی بمانند، طوری انجام دهید که اگر قرار شد آشکار شود، ابایی نداشته باشید. مثلاً اگر یک مذاکره یا یک معامله‌ی سیاسی انجام دادید؛ دستوری به کسی دادید یا قراردادی با کسی بستید که بناست مکتوم بماند، این کارها را طوری انجام دهید که اگر روزی بناگزی افشا شد، شما مشکلی نداشته باشید و کاملاً سربلند بگویید: «خیلی خوب؛ من این کار را کرده‌ام.» قاعده‌اش این است.

در دیدار هیأت دولت در ماه مبارک رمضان ۱۳۸۱/۰۹/۱۰

خاطرات فراموش‌نشده‌ی از نیروی هوایی

من فراموش نمی‌کنم آن چهره‌های پُر امید و دل‌های شجاع و آن مجموعه جوانان نیروی هوایی را که در تهران و سایر مراکزی که پایگاه‌های نیروی هوایی در آن مستقر بودند، با تلاشی مؤمنانه و مجاهدانه، کارها را پیش بردند؛ حتی بدون آن که در بسیاری از موارد، مسئولان انقلاب در روزهای اوّل، از سرمایه‌های ارزشمند خود در مجموعه نیروهای مسلّح، مطلع باشند. همین جوانان مؤمن، نیروی هوایی را به قابلیت‌ها و کارایی‌هایی رساندند که توانست تجهیزات جنگی را آماده و به‌روز کند؛ آنها را در دفاع از مردم به کار بیندازد و جبهه جنگ را که به‌طور نابرابر از یک سو به وسیله مراکز قدرت در دنیا تقویت می‌شد و از سوی دیگر در غربت کامل بود، به نفع ملت ایران - یعنی جبهه غریب و مظلوم جنگ - بیاراید.

بیانات در دانشگاه شهید ستاری ۱۳۸۱/۱۰/۰۴

اصولگرایی یک حرف است و تحجّر یک حرف دیگر

تا گفته می‌شود تحجّر، ذهن بعضی به تحجّر جناحهای دینی می‌رود. در حالی که جناحهای به اصطلاح روشنفکر و متجدّد ما در تحجّر دست کمی از متحجّرین دینی ندارند، بلکه در مواردی به مراتب از آنها بدترند. من یادم نمی‌رود، دوران قبل از انقلاب در این مجالسی که با دانشجویان و بعضی از فعالان سیاسی چپ تشکیل می‌شد، اگر کسی حرفی می‌زد که با مبانی مارکسیسم اندک مخالفت و مساسی داشت، استدلال لازم نبود، می‌گفتند این حرف باطل و غلط است! همان که در قرآن می‌گوید: «أنا وجدنا ابائنا علی أمة (٤)». چون این را شنیده‌اند، بر آن پای می‌فشرده‌اند و براساس آن هر حرف منطقی را باطل می‌کردند. تحجّر در آنجا بیشتر است. بنابراین اصولگرایی یک حرف است و تحجّر یک حرف دیگر.

بیانات در دیدار اعضای انجمن اهل قلم ۱۳۸۱/۱۱/۰۸

طبیعت آزاداندیشان حوزه و امام

هیچ متکلمی و هیچ فیلسوف یا فقیهی از این که یک نظر مسلم فقهی یا اصولی یا کلامی قبل از خود را به کلی ابطال کند، ابایی ندارد و از این که کسی به او بگوید چرا ابطال کردی هم باکی ندارد؛ چون چنین چیزی اصلاً در حوزه گفته نمیشود. این سنت حوزه است که نظرات گذشتگان را مطرح کنند. شما ملاحظه کنید؛ امام رضوان الله علیه، آن وقت که در قم تشریف داشتند در درس اصول، نظرات [رایج آن] روز را که نظرات مرحوم آیه الله نائینی بود، ذکر میکردند، بعد فیه اولاً، ثانیاً، ثالثاً، رابعاً و خامساً، اساس حرف را اصلاً به هم میریختند. هیچ کس نمیگفت چرا. خوب؛ اگر کسی طرفدار آن نظریه بود، میرفت در درس خود یا در حاشیه‌ای که به تقریرات استاد میزد، مینوشت که من این حرف استاد را قبول ندارم. تقریرات امام در بعضی از بخشها، چاپ شده است. شما نگاه کنید، در موارد بسیاری، امام مبانی بزرگان قبل از خود را خرد کرده و مبانی جدیدی به جای آنها گذاشته‌اند. آن وقت محشی که شاگرد امام و تقریرنویس است، در موارد متعددی حاشیه زده و به امام اشکال کرده که این فرمایش ایشان درست نیست و همان حرف مثلاً صاحب مبنا قبلی درست است. نه صاحب مبنا قبلی در نظر کسی کوچک میشود، نه کسی به امام اعتراض میکند و نه کسی به محشی که شاگرد امام است، اعتراض میکند. این طبیعت حوزه است.

در دیدار اعضای انجمن اهل قلم ۱۳۸۱/۱۱/۰۸

آزادی بیانی که صدای امام را تحمل نمی‌کرد

بنده بارها گفتم این که می‌گویند رسانه‌ها و روزنامه‌ها در دنیا آزادند، درست است؛ اما روزنامه‌ها مال چه کسانی‌اند؟ البته صاحبان روزنامه‌ها آزادند، هرچه می‌خواهند می‌نویسند، هرچه به صرفشان باشد، می‌نویسند و هرچه به صرفشان نیست، قطعاً نمی‌نویسند. مرحوم «حاج احمد آقا» می‌گفت: به نظرم رسید یکی از پیام‌های امام را - به گمانم پیام حج بود - در یکی از روزنامه‌های امریکا چاپ کنیم. ایشان خیال می‌کرد امریکا جای آزادی است و می‌شود این پیام امام را آنجا ترجمه کرد و در روزنامه‌ای به چاپ رساند تا امریکاییها بخوانند و بگویند «عجب! امامی که این قدر درباره‌اش می‌گویند، این حرفها را می‌زند!» می‌گفت هرچه پول خرج کردیم، نشد. به نظرم گفت حاضر شدیم حدود صد هزار دلار خرج کنیم که این یک یا دو صفحه پیام در روزنامه‌ای از روزنامه‌های امریکا چاپ شود؛ اما نشد که نشد! معلوم است که نمی‌شود.

بیانات در دیدار مسئولان سازمان صدا و سیما ۱۳۸۱/۱۱/۱۵

حتماً از ایشان بیشتر استفاده کنید

یکی از مدیران دستگاههای فرهنگی درباره‌ی یک نفر از همین چهره‌های معروف فرهنگی خوب - که امروز جزو شهدای عالی مقام ماست و من خیلی به او علاقه داشتم و همیشه به دستگاههای مختلف فرهنگی توصیه می‌کردم که از وجودش استفاده کنید - چند عکس به من نشان داد که مربوط به قبل از انقلاب او بود و او را در مناظری - که آن زمان برای جوانان خیلی پیش می‌آمد - نشان می‌داد. آن آقا به من گفت: بفرما! این همان کسی است که شما این‌طور از او تعریف می‌کنید! من عکسها را که نگاه کردم گفتم ارادتم به این شخص بیشتر شد، چون او در این محیط بوده و حالا این‌گونه شده است؛ حتماً باید از ایشان استفاده کنید

بیانات در دیدار جمعی از مدیران صدا و سیما ۱۳۸۱/۱۱/۱۵

شهدای ما منقلب شده بودند

من یکبار در جمعشان حاضر شدم و عکسی را - که یا همراهم بود، یا دیده بودم - نشان دادم که جوانی را با مُد آن روز که موهای سرش را به‌طور خاصی آرایش کرده و کراوات بسته بود، نشان می‌داد. به آنها گفتم این یکی از شهدای ماست! شهدای ما کسانی نبودند که از اوّلِ زندگی‌شان با دعا و تقوا و زیارت و میل به شهادت مأنوس باشند، بلکه اینها منقلب شدند

بیانات در دیدار جمعی از مدیران صدا و سیما ۱۳۸۱/۱۱/۱۵

«ما در یک شب به مردمی گدا تبدیل شدیم!»

آقای «ماهاتیر محمد» بعد از آن واقعه‌ی اقتصادی شرق آسیای چند سال پیش، این‌جا آمده بود و به بنده گفت: «ما در یک شب به مردمی گدا تبدیل شدیم!» البته کمی مبالغه می‌کرد؛ اما واقعیت قضیه این بود. علت این بود که دست بیگانه بر پول و بر مراکز اصلی پول آنها مسلط بود.

بیانات در دیدار جمعی از مدیران صدا و سیما ۱۳۸۱/۱۱/۱۵

دل‌های گرم مردم به من امید داد



در سال ۱۳۴۲ در همین شهر زاهدان دل‌های گرم و بامحبت مردم این جرأت و امید را به من بخشید که بتوانم درباره‌ی حساسترین مسائل آن روز با آنها حرف بزنم. البته عکس‌العمل رژیم جبار طاغوت سخت بود. مأموران در همین فرودگاهی که امروز وارد زاهدان شدم، مرا به هواپیما سوار و به قزل‌قلعه‌ی تهران منتقل کردند. ممکن است این خاطره به نظر تلخ بیاید؛ اما به شما صادقانه عرض کنم این یکی از شیرین‌ترین خاطره‌های زندگی من در دوران مبارزات طولانی با طاغوت است؛ زیرا من آن روز زاهدان و مردم آن را کشف کردم و از مرد و زن، سیستانی و بلوچ، یزدی و بیرجندی و کرمانی و سایر اقوامی که در این استان هستند، محبت‌ها دیدم و آنها را شناختم. در سال ۱۳۵۶ که بار دیگر در حال تبعید به زاهدان و از آن‌جا به ایرانشهر آمدم، این آشنایی به من کمک کرد تا بتوانم به اعماق دل پُرمحبت و گرم مردم این استان راه پیدا کنم.

بیانات در دیدار مردم زاهدان ۱۳۸۱/۱۲/۰۲

سیل سال ۵۷ در ایرانشهر

آن زمانی که بنده در ایرانشهر تبعید بودم، به مناسبت‌های مختلف، با مسؤولان ارتباط پیدا می‌کردیم. آن وقت به بنده گفتند که یک معاون استاندار تا حالا به ایرانشهر نیامده است! در سال ۵۷ در ایرانشهر سیل آمد و هشتاد درصد شهر قطعاً خراب شد؛ یعنی من یک به یک تمام مناطق شهر را با پای خودم رفتم و دیدم. پنجاه روز ما امداد و پشتیبانی می‌کردیم. یک نفر از مرکز که هیچ، از زاهدان هم یک نفر آدم برجسته‌ی متشخص به ایرانشهر نیامد که بگوید چه خبر است این‌جا!

به صورت ظاهری هدایایی به وسیله‌ی «شیر و خورشید» فرستادند که اولاً اگر به دست مردم می‌رسید، یک‌دهم نیازهایی که مردم داشتند و یک‌دهم آنچه که ما تبعیدیها برای مردم فراهم کرده بودیم، نمی‌شد؛ ثانیاً همان را هم نمی‌دادند و از آن هدایای ناچیز، مبالغی هم برای خودشان لازم داشتند تا بخورند.

یعنی اصلاً ایرانشهر که مرکز جغرافیایی و به یک معنا مرکز فرهنگی بلوچستان بوده، همیشه در طول زمان، بکلی مغفول‌عنه بود؛ زاهدان هم همین‌طور.

برای شتر سواری و استفاده از شراب چند ده ساله به بیرجند می‌رفتند و برای این‌که در آن‌جا عیاشی کنند، بیرجند فرودگاه داشت؛ اما چون در این‌جا وسیله‌ی عیاشی فراهم نبود، به بلوچستان نمی‌آمدند. یعنی هر نقطه‌ی در کشور -چه بلوچستان، چه هر نقطه‌ی دیگر- که محرومیت داشت، مغفول‌عنه بود. مازندران خوب بود، برای این‌که بروند آن‌جا استفاده کنند. رژیم گذشته این‌طوری بود.

یک چیز جالبی به شما بگویم: در مازندران، پنج فرودگاه هست که از زمان رژیم گذشته مانده است!

پنج فرودگاه در یک استان که همه‌اش هم برای رژیم گذشته و آن شخص طاغوت یا نزدیکان او بوده است. فرودگاه رامسر برای استفاده از هتل رامسر که می‌دانید برای چه کسانی بوده است؛ فرودگاه نوشهر برای گردشگاه هر ساله‌ی طاغوت که برود آن‌جا و دو ماه استراحت کند؛ فرودگاهی برای یک اردوگاه نظامی که نظامیان وابسته به آنها -که از یک نیروی بخصوصی بودند و نمی‌خواهم اسم بیاورم- آن‌جا بروند و خوش بگذرانند؛ فرودگاه دشت‌ناز نزدیک ساری -که امروز فرودگاه رسمی مازندران است و مردم از آن استفاده می‌کنند و در گذشته برای الواط و اوباش اولاد رضاخان بوده است- که هزاران هکتار از زمینهای حاصلخیز را تصرف و یک فرودگاه هم وسطش درست کرده بودند؛ و یک فرودگاه هم در املاک نوکران خودشان در حدود مینودشت.

پنج فرودگاه برای دستگاههای وابسته‌ی به حکومت یا نزدیک به آنها؛ اما مردم، اساتید، مستحقان و بیماران علاج‌ناپذیر مازندران مطلقاً نه از فرودگاه، نه از هواپیما و نه از هیچ تسهیلات دیگری برخوردار نبودند. آنها هر سال چند بار به مازندران می‌رفتند؛ اما به مثل زاهدان در تمام عمر حکومتشان یک بار هم سر نمی‌زدند؛ این می‌شود غبار فراموشی.

بیانات در دیدار نخبگان استان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۰۵

با جوانان سیستان



اولین باری که من با نسل جوان این شهر روبرو شدم، تقریباً در سنّ و سال شما بودم؛ بیست و چهار سال داشتم. این موضوع به حدود چهل سال قبل برمی گردد. آن روز نوعی احساس مسؤولیت، مرا به زاهدان و به مرکز این استان کشاند. آن زمان این مرکز از مراکز فکر و اندیشه و حرکت عمومی کشور، به مراتب دورتر از امروز بود؛ امروز این جا مرکز است. در آن زمان زاهدان واقعاً منطقه‌ای دورافتاده بود. من وقتی که به این استان تبعید شدم، همان سابقه‌ی ذهنی کمکم کرد تا با جوانان این استان، از بلوچ و سیستانی و فارس ارتباط برقرار کنم؛ دلها به هم نزدیک شد. حالا که شما جوانان عزیز با من حرف می‌زدید، بعضی از جوانانی را که در آن زمان با آنها در همین استان ارتباط برقرار کرده بودم، به یاد آوردم. بهترین آنها شهید شدند. شهید «کریم‌پور» جوانی از شهر زاهدان بود و شور و شوق همین جوانانی را داشت که امروز در این جا سخن می‌گفتند.

بیانات در دیدار جوانان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۰۶

معاون استاندار هم به ایرانشهر نرفته بود!

قبل از انقلاب وقتی در ایرانشهر تبعید بودم، مردم آن شهر می‌گفتند: تا به حال حتی یک معاون استاندار هم به این شهر سفر نکرده است! ایرانشهر روستا نیست، یک شهر است و در آن زمان تا به این حد مورد غفلت بود

بیانات در دیدار جوانان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۱۶

دست قدرت الهی

ملت ما باید به خدای متعال توکل کند. توکل به خدا به معنای کار نکردن و عمل نکردن نیست؛ توکل به خدا به این معناست که انسان کارهای لازم برای حفظ اقتدار، عزت، استقلال و امنیت کشور را انجام دهد و پشت سر همه آنها هم خدای متعال و دست قدرت الهی را ببیند. امام راحل در سال شصت و پنج به من فرمودند که من از اوّل انقلاب دست قدرت الهی را در همه جریانهای این کشور دیده‌ام. بنده هم بعد از رحلت امام تا به امروز دست قدرت پروردگار را در همه جریانهای این کشور مشاهده کرده‌ام.

بیانات در حرم رضوی ۱۳۸۲/۰۱/۰۱

«کسانی را از طرف افغانستان علیه شما تحریک می‌کنند»

در شرق کشور ما، طالبان توسط خودِ امریکاییها سازماندهی شده بودند. آنها از لحاظ فکری، اعتقادات سلفی داشتند و با شیعه، ایران، انقلاب اسلامی و امام هم سخت دشمن بودند. ما این موضوع را می‌دانستیم و مشهود بود و گزارشهای فراوانی در مورد آن داشتیم. چند سال قبل در زمان ریاست‌جمهوری من، آن زمانکه وضع در افغانستان طور دیگری بود، یک شخصیت عربِ متّصل به محافل بالای عربی، همین‌جا در آستان قدس به من گفت: «تهدید بعدی شما از طرف افغانستان است. کسانی را از طرف افغانستان علیه شما تحریک می‌کنند». نتیجه آن شد که طالبان را خودِ امریکاییها سازماندهی و تغذیه کردند؛ موشکهای پیشرفته ضد‌هوایی در اختیارشان گذاشتند و تا مدتها به حمایت از آنها می‌پرداختند.

بیانات در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی ۱۳۸۲/۰۱/۰۱

بازگشت به جهانگشاییهای دوران قدیم

اما قضیه سوم، یعنی تجاوز نظامی به یک کشور به بهانه وجود سلاح کشتار جمعی. این جزو زشت‌ترین و بدترین کارهاست و وجدان جهانی این کار را محکوم کرد و نامشروع دانست. بنده زمان جنگ ویتنام به یادم هست که گاهی در بعضی جاهای دنیا علیه آمریکا تظاهراتی انجام می‌گرفت، اما این اجماع جهانی که امروز در این قضیه دیدیم، در قضیه جنگ ویتنام ندیدم. این اجماع جهانی در جنگ ویتنام وجود نداشت. آن روز گفته می‌شد که این اجتماعات و تظاهرات را شوروی سازماندهی می‌کند. امروز چه کسی سازماندهی می‌کند؟ در هند، در پاکستان، در اندونزی، در مالزی، در آفریقا، در اروپا و در خود آمریکا مردم جمع می‌شوند و اجتماعات عظیم چند هزار نفری، چند ده هزار نفری و چند صد هزار نفری تشکیل می‌دهند، شعارهایشان هم یکی است. اینها را چه کسی سازماندهی می‌کند؟ برای سازماندهی اینها مرکزی وجود ندارد، بلکه این وجدان جهانی و وجدان بشری است که این کار را محکوم می‌کند. این کار محکوم است. این بدعتگذاری بسیار زشتی است. این برگشتن به عهد جنگهای تجاوزکارانه و جهانگشاییهای دوران قدیم است.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۲/۰۱/۲۲

حمایت حداکثری آمریکا از صدام

صدام طمع ارضی به کشور ما داشت، آمریکا هم با تشکیل نظام جمهوری اسلامی مخالف بود و می‌خواست حکومت طاغوتی دست‌نشانده را برگرداند. این منافع با هم گره خوردند، لذا در سال ۱۳۵۹ وقتی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شد و صدام در روز اول به همین تهران هجوم هوایی کرد، آمریکاییها از ساعت اول حتی چشم‌غره‌ای به او نرفتند و کمک خودشان را به او روز به روز بیشتر کردند. اینها چیزهای یقینی است، یعنی جای احتمال نیست. البته یک احتمال این است که از قبل با آمریکا هماهنگ کرده بود. این را نمی‌توانم ادعا کنم، چون نمی‌دانم. البته در این زمینه گزارشهایی هست. در سفرهایی که بنده در زمان ریاست جمهوری داشتم، بعضی از رؤسای کشورهای اسلامی به ما می‌گفتند که او قبلاً با بعضی جاها هماهنگ کرده بود. به هر حال ما یقین نداریم. آنچه که یقین داریم این است که بعد از شروع جنگ، از طرف آمریکا حداکثر حمایت نسبت به صدام صورت گرفت و از صدام حمایت کردند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۲/۰۱/۲۲

تفاوت خرمشهر و بغداد

من مایلم این جا یادی از «محمد جهان آرا» شهید عزیز خرمشهر و شهدایی که در خرمشهرِ مظلوم آن‌طور مقاومت کردند بکنم. آن روزها بنده در اهواز از نزدیک شاهد قضایا بودم. خرمشهر در واقع هیچ نیروی مسلّحی نداشت؛ نه که صدوبیست هزار نداشت بلکه ده هزار، پنج هزار هم نداشت. چند تانک تعمیری از کار افتاده را مرحوم شهید «اقارب پرست» - که افسر ارتشی بسیار متعهدی بود - از خسروآباد به خرمشهر آورده بود، تعمیر کرد. (البته این مال بعد است. در قسمت اصلی خرمشهر که نیرویی نبود). محمد جهان آرا و دیگر جوانان ما در مقابل نیروهای مهاجم عراقی - یک لشکر مجهّز زرهی عراقی با یک تیپ نیروی مخصوص و با نود قبضه توپ که شب و روز روی خرمشهر می بارید - سی و پنج روز مقاومت کردند. همان‌طور که روی بغداد موشک می زدند، خمپاره‌ها و توپهای سنگین در خرمشهر روی خانه‌های مردم مرتّب می باریدند. با این حال جوانان ما سی و پنج روز مقاومت کردند؛ اما بغداد سه روزه تسلیم شد! ملت ایران! به این جوانان و رزمندگان افتخار کنید. بعد هم که می‌خواستند خرمشهر را تحویل بگیرند، دوباره سپاه و ارتش و بسیج با نیرویی به مراتب کمتر از نیروی عراقی رفتند خرمشهر را محاصره کردند و حدود پانزده هزار اسیر در یکی دو روز از عراقیها گرفتند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۲/۰۱/۲۲

روزهایی که دینداری سخت بود



در دانشگاهها و در همین دانشگاه شهید بهشتی، قبل از انقلاب چند جوان متدین بودند که اگر اسم بیاورم، بعضی از آنها را می‌شناسید. بعضی از آنها با بنده دوست و خویشاوند بودند؛ می‌آمدند از این جا - که آن زمان اسمش دانشگاه ملی بود - مطالبی برای بنده نقل می‌کردند. اولاً مراسم مذهبی که هیچ، حتی یک محیط کوچک هم برای نماز خواندن نداشتند. خودشان دور هم جمع شدند و با پول شخصی جای کوچکی را به عنوان نمازخانه درست کردند. مگر دستگاه اجازه می‌داد؟ آن روز همین دانشگاه - که عمدتاً محل اعیان و اشراف و بچه پولدارها بود - این‌گونه بود؛ مرکز چه فجایع و فسادهایی! دانشگاههای دیگر هم همین‌گونه بود. واقعاً استاد و دانشجوی متدین در دانشگاه زیر فشار بودند.

جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲/۰۲/۲۲

«بنده سالهاست که با دانشگاهها ارتباط دارم»

بنده سالهاست که با دانشگاهها ارتباط دارم و به همه دانشگاهها رفته‌ام؛ به دانشگاه شما هم چند بار آمده‌ام، که آن زمان شما دانشجو نبودید. با دوستانی که با دانشگاهها ارتباط دارند، مشورت می‌کنیم و هر دانشگاهی که نرفته باشیم، می‌رویم. من به دانشگاه تهران، تربیت مدرس، صنعتی شریف، امیر کبیر و دانشگاه امام حسین رفته‌ام و بالاخره حالا نوبت دانشگاه شهید بهشتی شد؛ ان‌شاءالله خداوند قبول کند. بنده دوست دارم همچنان که از دوره جوانی با قشر دانشجو ارتباط داشته‌ام - نه ارتباط صوری، بلکه واقعاً ارتباطگیری داشته‌ام؛ حرف می‌زدم، حرف می‌شنیدم، مباحثه می‌کردم، تعلیم می‌دادم، یاد می‌گرفتم - و تا الان هم ادامه دارد، این ارتباط تا هر وقت که زنده هستم، با جماعت جوان و دانشجو قطع نشود.

بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲/۰۲/۲۲

کودتای پایگاه شهید نوژه

کسی گمان نکند که تقابل امریکا با ایران، امر جدید و تازه‌یی است؛ نه، از شروع انقلاب، این تقابل شروع شد. شاید سه یا چهار ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که مجلس سنای امریکا قطعنامه بسیار شدیدالحنی علیه انقلاب صادر کرد. البته این جا مردم اجتماع و تظاهرات کردند و گفتند چرا دخالت می‌کنید. غرض؛ از اوّل انقلاب این تقابل وجود داشت؛ منتها در یک دوره نسبتاً طولانی، تقابل امریکا با جمهوری اسلامی، بیشتر تقابل عملی بود. تقابل عملی در مقابل تقابل نظری است که بعد توضیح خواهم داد. تقابل عملی، یعنی اقدام برای ضربه‌زدن به جمهوری اسلامی از راههای مختلف. تقابل عملی از همین قطعنامه سنای امریکا شروع شد. در این جا کودتای نظامی راه انداختند. کودتای پایگاه شهید نوژه معروف است، که حتماً شنیده‌اید و شاید اطلاعاتی هم داشته باشید. البته ما در جریان ریز قضایا بودیم. کودتای نظامی بسیار خطرناکی بود که مقدماتش را هم چیده بودند، اما نتوانستند آن را به جایی برسانند.

بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲/۰۲/۲۲

توقیف یک کشتی برای مقابله با یک سخنرانی!

زمان ریاست جمهوری، بنده به سازمان ملل رفتم و در مجمع عمومی سخنرانی بسیار پرشوری کردم؛ چند کانال تلویزیونی اروپایی هم مستقیم این سخنرانی را پخش کردند. چون ممکن بود این سخنرانی تأثیرات زیادی بگذارد، در همان روز یا فردای روز سخنرانی، کشتی «ایران اجر» را در خلیج فارس توقیف کردند! در نیویورک بودیم و هر کانال تلویزیونی را می‌گرفتیم، ماجرای کشتی «ایران اجر» و اقدام به مین‌گذاری‌اش در خلیج فارس، تمام فضای تبلیغاتی امریکا و بلکه دنیا را پُر کرده بود. این کار برای این بود که آن سخنرانی را تحت‌الشعاع قرار دهند.

بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲/۰۲/۲۲

ضرورت جنبش تولید علم

ما اکنون می‌خواهیم این عقب‌ماندگی و این تأخیر تاریخی را به نحوی جبران کنیم. باید چه کار کنیم؟ اگر با نگاه و محاسبات عادی بنگریم، می‌بینیم فاصله زیاد است. اتفاقاً وسیله تحرک آنها هم سریع‌السیرتر از وسیله تحرک شماست؛ پس باید روزبه‌روز فاصله زیادتر شود؛ ما محکوم به این هستیم. آیا این درست است؟ همان راهی که آنها رفته‌اند، ما هم ادامه می‌دهیم و فکر می‌کنیم باید ادامه داد. می‌گوییم بالاخره آنها از این راه رفته‌اند، ما هم باید برویم. راه پیموده شده‌ای است؛ اما فاصله آنها با ما زیاد است. من یک وقت در یکی از همین مجموعه‌ها به دوستان دانشگاهی گفتم: ما می‌رفتیم؛ او به دوچرخه دست یافت و فاصله‌اش را با من زیاد کرد. بعد چون فاصله زیادی باید می‌پیمود، به اتومبیل دسترسی پیدا کرد و از آن بهره برد؛ اما بنده تازه به دوچرخه رسیده‌ام! به این ترتیب باز فاصله بیشتر شده است. او اکنون به وسیله سریع‌السیرتری رسیده است؛ آیا بنده باید بنشینم غبار حرکتش را تماشا کنم و یا در حسرت این پیشرفت، غمگین شوم و بسوزم و بسازم؟ ما باید چه کار کنیم؟ جنبش تولید علم - که بنده دو سه سال است آن را در دانشگاهها تکرار می‌کنم - ناظر به این قضیه است.

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲/۰۲/۲۲

سالهای آغاز تهاجم فرهنگی

ندانستن این که دشمن چه در سر دارد و چه می‌خواهد بکند، غفلتی است که ممکن است ما را از امکان برخورد و دفاع محروم کند؛ ما باید این را کاملاً بدانیم. از سالهای هفتادوسه و هفتادوچهار بتدریج و به صورت روزافزون، مبارزه اعتقادی - اخلاقی شروع شد. بنده همان وقتها شروع این مبارزه را احساس کردم. بحث تهاجم فرهنگی‌ای که مطرح کردیم، ناشی از این بخش قضیه بود. در کنار حرکات عملی سیاسی و اقتصادی و غیره، حقیقتاً یک تهاجم در زمینه مسائل فرهنگی و با ابزارهای فرهنگی آغاز شد.

بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲/۰۲/۲۲

عرفای بیست‌ساله

فراموش نمی‌کنم خاطره‌ی جوان نوزده یا بیست‌ساله‌ای که بعد از شهادتش وصیت‌نامه‌ی او را دیدم. او نوه‌ی یکی از علمای معروف و مراجع تقلید زمان خود بود و آن مرجع تقلید و عالم معروف، اهل سلوک و معرفت و توحید شمرده می‌شد. وقتی وصیت‌نامه‌ی جوان را خواندم، این‌طور فهمیدم که این جوان نوزده، بیست‌ساله‌ی دانشجو، در رسیدن به آن حالت حضور، کشف و عروج معنوی و روحی - چیزی که هر سالک و عارف و هر جویای حقیقتی، آرزوی آن را دارد - اگر از پدربزرگ مجتهد و عارف خود که شاید شصت، هفتاد سال هم در آن راه زحمت کشیده بود، جلوتر نباشد، عقبتر نیست.

بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲/۰۲/۲۲

وجود خوب و بد در همه اقسام

گاه انسان می‌بیند هنرمندی یک‌جا چقدر خوب بازی کرده و جای دیگری با یک فیلمنامه‌ی سست ناپیوسته‌ای که ضعیف تألیف شده، اصلاً خودش را هم خراب کرده است! باید هنر را فاخر کرد؛ یعنی باید همت بر این گماشت که هنر فاخر شود.

دومین مطلبی که باید توجه شود، جهت است. هنر، جهت دارد. ...برادر عزیزمان، فرمودند: هنرمند بد نداریم، همچنانی که آخوند بد نداریم. من می‌خواهم بگویم از هر دوی‌شان، انسان بد داریم؛ هم آخوند بد، هم هنرمند بد. چرا آخوند بد نداریم. آن مطلبی هم که از قول حاج شیخ عبدالکریم نقل کرده‌اند، ایشان یزدی‌گری سیاسی کرده و این حرف را زده است؛ و آلاً نه، آخوندهایی که آخوند بودند، ملاً و مجتهد هم بودند و اصلاً درس خوانده بودند، عملی ارباب قدرت و استعمارگرها شدند و پدر مردم را درآوردند؛ پدر خود ما را هم درآوردند! مگر کم داشتیم از اینها؟! من یک وقت از مشهد نامه‌ای از سر درد دل به امام نوشتم که از چند طرف زیر فشاریم: یکی از طرف ساواک، یکی از طرف فلان مسأله، یکی هم از طرف بعضی از هم لباسهای خودمان. این نامه را با زحمت زیاد برای ایشان فرستادم. ایشان در جواب، نامه‌ی مختصری نوشته بودند. بعد از دو سه مورد که جواب داده بودند، نوشته بودند: اما آن مسأله‌ی سه چیزی که ذکر کردید، این‌جا هم همان‌طور است! مسأله، این‌گونه است. نمی‌شود گفت هنرمند بد هم داریم، بلکه هنرمندان خائن و بدخواه هم داریم. من در شرح حال جان‌اشتاین بک _ نویسنده‌ی امریکایی که اوّل خوشه‌های خشم و آن کارهای کذایی را بیرون داده _ خواندم که در اواخر زندگی‌اش آثاری مغایر با آثار اولیه‌اش نوشته است. یعنی در زمانی که همه انتظار داشتند آثاری با همان روح کارهای قدیمی‌اش عرضه کند، درست عکس آن را عرضه کرده است! بعد معلوم شد که کمپانیها دمش را دیده‌اند و به او پول داده‌اند که این‌طور بنویسد! ما خودمان هم از این قبیل داشتیم؛ این‌طور نبوده که نداشته باشیم. ما آدمهایی در وادی هنر داشتیم که آن‌چنان مذهبی و تند بودند که ما می‌گفتیم: «یا لیتنا کنا معک!» بعد ناگهان دیدیم که اصلاً طور دیگری شدند و صدوهشتاد درجه چرخش داشتند! هنرمند خوب، هنرمند بد، همه نوع داریم. مهم این است که جهت هنر حفظ و رعایت شود.

در دیدار با اصحاب فرهنگ و هنر ۱۳۸۲/۰۳/۰۵

استقبال بی نظیر از روسای جمهور ما

من بعد از سفر آقای خاتمی به لبنان به ایشان گفتم شما به هر کشور اسلامی بروید، اگر بگذارند، همین استقبالی که در لبنان از شما شد، در آن کشور هم انجام خواهد گرفت. واقعیت هم همین است. کدام رئیس جمهور از کدام کشور وقتی به یک کشور بیگانه سفر می کند، مردم این طور نسبت به او اظهار شور و شوق می کنند؟! این در همه ادوار مخصوص جمهوری اسلامی است. سفری که بنده در زمان ریاست جمهوری به پاکستان کردم، دنیا را متحیر کرد؛ سفری که آقای هاشمی رفسنجانی در دوره ریاست جمهوری اش به سودان کرد نیز همه دنیا را متحیر کرد. اینها موضوعهای شناخته نشده ای در عرف بین المللی است؛ چنین چیزی وجود ندارد. شما یک مورد نشان بدهید؛ یک مورد دیگر وجود ندارد که رئیس یک کشور به کشور بیگانه ای برود و آحاد مردم آن کشور سینه چاک بیایند؛ ماشین را ببوسند، محاصره کنند، شعار بدهند، دست بلند کنند، عکس بلند کنند. اینها فوق العاده است و نشان دهنده امتداد وجود شما در دنیاست.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس ۱۳۸۲/۰۳/۰۷

«نظام اسلامی به من وابسته نیست!»

امام یک وقت فرمود: «اگر من هم از اسلام روی برگردانم، مردم مرا کنار می‌گذارند.» راست هم می‌گفت. مردم امام را به اسلام شناختند؛ به‌خاطر فداکاری و عظمت او در راه اسلام دنبالش راه افتادند، که همه ما، بنده و شما هم همین‌طور هستیم. اگر ما از این راه منحرف و منحرف شویم، خودمان ضرر می‌کنیم؛ اما این حرکت و جریان راه افتاده و متوقف شدنی نیست. حقیقتاً نظام اسلامی به ما و امثال من و شما وابسته نیست. امام یک وقت می‌فرمود: «نظام اسلامی به من وابسته نیست!» ما واقعاً تعجب می‌کردیم، چون امام خالق این انقلاب و در واقع پدیدآورنده این نظام بود و واقعاً تفکیک بین بقای امام و بقای نظام هم برای ما مشکل بود؛ اما امام قُرض و محکم می‌گفت نخیر، نظام اسلامی به من وابسته نیست. حالا وقتی امام با آن عظمت، وجودش ملازم با وجود نظام نباشد و با نبودن او این مردم انقلاب و اسلام را حفظ کنند، دیگر امثال من چه جای حرف زدن دارند که بگوییم اسلام و نظام به من وابسته است! نه؛ صدها نفر از قبیل ما باید قربان اسلام شویم؛ جانمان، مالمان، آبرویمان را بدهیم تا نظام اسلامی بماند و پایه‌های آن استوار شود.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس ۱۳۸۲/۰۳/۰۷

«در این ساختمان هیچ مصالح خارجی به کار نرود!»

در باب تولید عرض کنم که باید به طرف مصرف تولیدات داخلی رفت. وقتی می‌خواستند ساختمان اجلاس بین‌المللی را بسازند - ساختمانی که امروز ما پُزش را می‌دهیم - مهندسان آن این‌جا آمدند. من به آنها گفتم تصمیم قطعی بگیرید که در این ساختمان هیچ مصالح خارجی به کار نرود. فقط در آخر کار در بخشی از کارهای صوتی و الکترونیکی و استفاده از موکت نسوزی که در داخل نمی‌توانیم تولید کنیم، از تولیدات خارجی استفاده کردند. این ساختمان به آن عظمت، نودوچند درصد مصالحش از تولیدات داخلی است. بنده در قضیه ساخت آن ساختمان چند بار قاطع این موضوع را گفتم و ابلاغ کردم که رفتند و دنبال کردند و شد. ما می‌توانیم؛

بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۲/۰۶/۰۵

وقتی که خرمشهر را پس گرفتیم

وقتی جوانان ما خرمشهر را باز پس گرفته بودند، اوایل ریاست جمهوری بنده بود. یک هیأت جهانی به ایران آمد و رئیس آن - قریب به این مضمون - به من گفت: امروز در دنیا وضع شما با یک سال پیش از زمین تا آسمان تفاوت کرده است. او راست می‌گفت.

بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان ۱۳۸۲/۰۶/۲۶

روش همیشگی استکبار علیه ملت‌های مستقل



حمله نظامی رژیم «صدام» که هشت سال ما را مجبور به مجاهدت و قبول مشکلات جنگ کرد، غیرمتعارف نبود. این روش همیشگی استکبار علیه ملت‌های مستقل و آزادیخواه است. در همان سال‌های اول ریاست جمهوری بنده، «احمد سکوتوره» رئیس‌جمهور گینه کوناکری که یک چهره برجسته انقلابی، محترم، علمی و سیاسی آفریقا محسوب می‌شد و در تمام دنیا و اروپا هم خیلی آبرومند بود، به ایران آمد و در مذاکراتش با من مطلبی به این مضمون گفت که ما بعد از انقلاب، از حمله بغداد به شما تعجب نکردیم؛ چون طبق تجربه، یکی از کارهایی که علیه اغلب کشورهای مستقل، از طرف استکبار به کار رفته، این است که از طرف مرزها به اینها فشار نظامی بیاورند تا با مشغول کردن و گرفتن منابع مالی و انسانی آنها، مانع رسیدن آن کشورها به هدفها و آرمانهایی شوند که برای خود تعریف کرده‌اند. این، نقشه طراحی شده دشمن علیه ما بود. همین امریکاییها و وزیر دفاع کنونی‌شان که هرچند روز یکبار، یاوه‌ای علیه نظام جمهوری اسلامی می‌پراندند، کسانی بودند که از نزدیک با صدام حسین - که الان دنبالش هستند - همکاری داشتند و به او کمک علمی و تسلیحاتی و اطلاعاتی می‌کردند تا شاید بتوانند ایران را شکست دهند، که نتوانستند.

بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان زنجان ۱۳۸۲/۰۷/۲۲

ایجاد دو دستگی به سبک منافقین

اوایلی که عراق حمله کرده بود، وظیفه همه معلوم و مشخص بود که چه کار باید بکنند؛ اما منافقین که در آن وقت در تهران و در شهرهای دیگر فعال بودند و آزادانه حرکت و سخنرانی می کردند، دائماً می گفتند آزادی نداریم! مثل امروز که بعضی کسان هرچه به ذهنشان می آید، می گویند و هر طور هم که دلشان می خواهد، کار می کنند، آن وقت یکی از شعارهایشان این است که آزادی نداریم! نمی فهمند که خود این ادعا موجب تمسخر آنها می شود. آن زمان هم همین طور بود و عروسکهای منافقین سر چهار راهها تابلو به دست می ایستادند و مردم را نسبت به اصل مسأله دفاع دچار تردید و اضطراب می کردند. بعد که به آنها تذکر داده و تشر زده شد، دست و پایشان را جمع کردند. مطلقاً نباید این طور حوادث که در کشور پیش می آید، به بگومگو، دو دستگی، شکاف، جدا کردن افراد از یکدیگر و جناحی کردن مسائل منتهی شود؛ این خیلی بد است.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۲/۰۸/۱۱

چهره‌های درخشان حوزوی در قزوین

من خودم از دوران جوانی و طلبگی، به مناسبت وجود دو استاد بزرگ در حوزه علمیه مشهد، با نام قزوین و قزوینی آشنا شدم: شخصیت برجسته مرحوم «حاج شیخ هاشم قزوینی» و شخصیت ممتاز مرحوم «حاج شیخ مجتبی قزوینی» دو ستاره درخشان در حوزه علمیه مشهد که ما از دوران جوانی و نوجوانی نگاهمان به این دو چهره ارزشمند بود. نام قزوینی در ذهن طلبه مشهدی، به برکت وجود این دو شخصیت بزرگوار، یک نام درخشان و همراه با افتخار تلقی شده است. این دو نفر - بخصوص مرحوم حاج شیخ مجتبی - جزو ارادتمندان و شاگردان یک شخصیت برجسته دیگر قزوینی یعنی مرحوم «سید موسی زرابادی» بودند. شخصیت عظیمی که در همین شهر، مرکز پرتوفشانی معنوی و سلوکی و عرفانی به شعاع وسیعی از طلاب و جویندگان معرفت محسوب می‌شد.

بیانات در دیدار مردم قزوین ۱۳۸۲/۰۹/۲۵

افق روشن است

من سه چهار سال قبل در یکی از دانشگاههای تهران گفتم اگر بنا بود بودجه‌ی کارهای تحقیقاتی و دانشگاههای کشور را من تنظیم کنم و در اختیار بگیرم، آن‌گونه که مصلحت است عمل می‌کردم؛ اما آن شرایط فراهم نیست و مسئولان بخشها طبق قانون اختیاراتی دارند که باید انجام دهند. گفتم موضوع بسیار مهم تولید علم و جنبش نرم‌افزاری و خطشکنی در جبهه‌ی علم‌آفرینی را مطرح می‌کنم، تا بشود فرهنگ محیط دانشگاهی. وقتی این شد، آن وقت دیگر نگرانی نیست؛ زیرا دهها و صدها هزار دل معتقد و مشتاق و جسم و ذهن جوان و خسته نشو در این راه می‌افتند و آن را دنبال می‌کنند. من امروز نشانه‌های این پیشاهنگان امید و بشارت کشور را می‌بینم. همیشه به خود و به مخاطبانم گفته‌ام افق روشن است و امروز تأکید می‌کنم که افق، بسیار روشن و درخشان است و کار دست شماست؛ دست شما جوانان.

بیانات در دیدار دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۰۹/۲۶

نامه‌هایی که در تنگنا برای امام نوشته می‌شد

رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آنها احترام بگذارد. متتها در مواردی اگر مسؤولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آن‌جایی که مسؤولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه می‌شوند و هیچ‌کار نمی‌توانند بکنند - مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را ببرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند - رهبری مرجع است. زمان امام هم همین‌طور بود. بنده خودم آن‌وقت رئیس جمهور بودم و جایی که مضیقه‌هایی داشتیم، به امام نامه می‌نوشتیم و ایشان اجازه می‌دادند. بعد از امام، دولت قبلی و دولت فعلی گاهی راجع به مسائل گوناگون نامه می‌نویسند که در این‌جا مضیقه وجود دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون نقض شود. رهبری بررسی و دقت می‌کند و اگر احساس کرد که بناگزیر باید این‌کار را بکند، آن را انجام می‌دهد. جاهایی هم که به‌صورت معضل مهمّ کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود.

بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۰۹/۲۶

تبلیغات دشمن این‌طور است

در انتخابات دوم خرداد سال هفتادوشش - که انتخابات پُرشوری شد؛ جمعیت عظیمی شرکت کردند که البته بی‌سابقه نبود و آن درصد قبلاً هم در بعضی از انتخاباتهای دیگر شرکت کرده بودند؛ اما در آن انتخابات درصد بسیار خوبی شرکت کردند - رادیوهای بیگانه گفتند ملت ایران جمع شدند و رأی در صندوقها ریختند، برای این‌که به جمهوری اسلامی بگویند نه! شما را به خدا ببینید؛ مردم به دعوت رهبری، نظام و مسئولان آمدند و مسؤولی را برای جمهوری اسلامی انتخاب کردند. وقتی که شلوغ بود و جمعیت پای صندوقها با درصد بالا شرکت کردند، آن‌طور گفتند؛ در انتخابات شوراها هم که در شهرهای بزرگ، مخصوصاً تهران، شرکت مردم خیلی پایین بود، باز گفتند مردم شرکت نکردند؛ یعنی به جمهوری اسلامی گفتند نه! بنابراین و به‌نظر آنها اگر مردم در انتخابات شرکت کنند، گفته‌اند نه؛ اگر شرکت هم نکنند، گفته‌اند نه! تبلیغات دشمن این‌گونه است.

بیانات در دیدار دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۰۹/۲۶

«من با تفتیش عقاید موافق نیستم»

آن کسی که به مجلس می‌رود، یا به هر مسؤولیت دیگری در نظام جمهوری اسلامی می‌رسد، اگر فاسد، بیگانه‌پرست و در خدمت منافع طبقات برخوردار جامعه بود، دیگر نمی‌تواند نقشی را که ملت و طبقات محروم می‌خواهند، ایفا کند. اگر آن شخص انسان معامله‌گر، رشوه و توصیه‌پذیر و مرعوبی بود؛ در مقابل تشریح تبلیغات و سیاستهای خارجی جا زد، دیگر نمی‌تواند مورد اعتماد مردم قرار گیرد و برود آن‌جا بنشیند و تکلیف ملک و ملت را معین کند. این شخص غیر از کفایت ذاتی و دانایی ذاتی، به شجاعت اخلاقی، تقوای دینی و سیاسی و عقیده‌ی درست هم احتیاج دارد.

البته این حرف من نباید موجب شود که تفتیش عقاید راه بیندازند و نفر به نفر سؤال کنند که عقیده‌ی شما راجع به فلان موضوع چیست. من با تفتیش عقاید موافق نیستم و آن زمان هم که در سالهای دهه‌ی شصت عده‌ای تندرو برای ورود دانشجو به دانشگاهها چیزهای عجیب و غریب سؤال می‌کردند، بنده مخالف بودم و بارها هم اعلام مخالفت کردم. کسی که عملاً و صریحاً نشان داده و اثبات کرده؛ اصرار دارد که تظاهر کند با مبانی ارزشی نظام مخالف است و موافقت ندارد، نمی‌تواند نماینده‌ی مردم شود و به مجلس شورای اسلامی که رکن نظام است، برود.

بیانات در دیدار دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۰۹/۲۶

رهبری چه وقت وارد میدان می‌شود؟

جاهایی هست که رهبری احساس می‌کند اگر در این جا به مسؤولی که وظیفه‌ای داشته و به آن توجه نکرده، تذکر و توجه ندهد، زاویه‌ی بسیار خطرناکی در مسیر عمومی ملت پیش می‌آید. لذا وارد میدان می‌شود. در مورد این دوره‌ی مجلس شورای اسلامی یک‌بار چنین چیزی تقریباً در دو یا دو سال و نیم قبل پیش آمد و آن در قضیه‌ی قانون مطبوعات بود که بنده احساس کردم تکلیف شرعی دارم که به مجلس تذکر دهم و تذکر دادم. مجلس هم با کمال موافقت و مرافقت در این زمینه با رهبری همکاری کرد و خطی را که در کمیسیون پیش‌بینی شده بود دنبال نکرد که از آنها متشکر هستیم.

بیانات در دیدار دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۰۹/۲۶

امدادرسانی؛ از فردوس تا بم

بنده در کار امداد رسانی - هم برای زلزله و هم برای سیل - تجربه دارم و از نزدیک در این مناطق بوده‌ام. البته آن جاهایی که ما بودیم، وسعت حادثه این مقدار نبود. ما در شهر فردوس بودیم که همه‌ی جمعیت آن، دوازده یا سیزده هزار نفر بود. وسعت شهر هم یک پنجم، یا یک ششم بم بیشتر نبود. بم واقعاً شهر بزرگی است و جمعیت زیادی دارد؛ بنابراین مصیبت آن خیلی سنگین است.

بیانات در دیدار مسئولان بم ۱۳۸۲/۱۰/۰۸

«حرفت را قبول نمی‌کنم اما ...»

من به استانی‌اندیشی به معنای جزیره مستقل، هیچ توصیه نمی‌کنم. بله، از نظر من، مسؤول و رئیس هر بخش وقتی ممدوح است که بیاید سینه‌اش را سپر کند و از بخش خود دفاع نماید. چند سال پیش یکی از دوستان که مسؤول یک بخش ورزش کشور بود، با نیروهای مسلح اختلافی داشت و پیش ما آمده بود تا آن را حل کنیم. او از بخش خود خیلی دفاع می‌کرد. گفتم از این دفاعی که تو از بخش خودت می‌کنی و این طور مجدانه و پُرشوق پیگیر کار هستی، من لذت می‌برم. قطعاً حرف تو را قبول نخواهم کرد؛ چون حق را به تو نمی‌دهم؛ ولی از این کارت خوشم می‌آید.

بیانات در دیدار استانداران ۱۳۸۲/۱۰/۲۲

قم نباید از مرجعیت فلسفه بیفتد

مرکز فلسفه هم باید حوزه‌ی علمیه باشد. یکی از بزرگترین خسارتهایی که ما کردیم، این بوده که مرکز فلسفه‌ی اسلامی از حوزه‌ی علمیه به مناطق مختلف منتقل شده است. بعضی از آقایان اساتید فلسفه، ماه رمضان پیش من بودند؛ میگفتند برخی از آقایانی که اصلاً اهلیت ندارند، در مساجد فلسفه تدریس میکنند و ناقص و سطحی و به عمق نرسیده و جویده جویده مطالبی را دست افراد میدهند. اینها خسارت است؛ ما نباید بگذاریم این کار ادامه پیدا کند. من خدمت آقای «جوادی» و آقای «مصباح» هم به تفاریق مکرراً گفته‌ام باید کاری کنیم که قم از مرکزیت و مرجعیت فلسفه نیفتد و قطب اصلی فلسفه‌ی اسلامی همچنان باقی بماند. بنابراین در این زمینه هرچه شما تلاش کنید، بجا و بحق خواهد بود. همه باید تلاش کنند؛ مدیریت حوزه و اساتید فلسفه هم باید تلاش کنند. طلاب فلسفه را باید تشویق کرد.

بیانات در دیدار نخبگان حوزوی ۱۳۸۲/۱۰/۲۹

جریان فلسفی آقای طباطبایی باید گسترش پیدا می‌کرد

در گذشته در حوزه‌ی قم با فلسفه و وجود مرحوم آقای «طباطبایی» مخالفت می‌شد. می‌دانید درس اسفار ایشان به دستور تعطیل گردید و ایشان مجبور شد شفا تدریس کند. در دوره‌ی اخیر، قم مرکز حوزه‌ی فلسفی ما بوده است؛ آقای طباطبایی هم انسان کاملاً متشرّع، مواظب، دائم‌الذکر، متعبّد، اهل تفسیر و اهل حدیث بوده؛ از آن قلندر مآبهای آن‌طوری نبوده است - البته جلسات خصوصی را کاری نداریم - مراتب علمی و فقه و اصولش هم طوری نبوده که کسی بتواند آنها را انکار کند؛ درعین حال کسی مثل آقای طباطبایی که جرأت کرد و فلسفه را ادامه داد و عقب نزد، این‌طور مورد تهاجم قرار گرفت. نتیجه چیست؟ نتیجه این است که امروز سطح تفکرات و معرفت فلسفی ما در جامعه و بین علمای دین محدود است. با بودن استادی مثل آقای طباطبایی، جا داشت امروز تعداد زیادی استاد درجه‌ی یک از تلامذه‌ی ایشان در قم و دیگر شهرستانها داشته باشیم. آقای طباطبایی فرد فعالی بود؛ بنابراین جریان فلسفی‌ای که به وسیله‌ی ایشان پایه‌گذاری شد، باید به شکل وسیعی گسترش پیدا می‌کرد، که نکرده است. البته ما همان وقت مقلد آقای «بروجردی» بودیم و الان هم با چشم تجلیل و تعظیم به ایشان نگاه می‌کنیم؛ اما بالاخره هرچه بود، نتیجه‌اش این شد. این نباید تکرار شود.

بیانات در دیدار نخبگان حوزوی ۱۳۸۲/۱۰/۲۹

می گفتند به زودی جنگنده نخواهیم داشت

با این که نیروی هوایی نیروی پشتیبانی است، اما در برهه‌ی مهمی از زمان در آغاز جنگ، محور دفاع مقدّس شد. بنده آن وقت نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی بودم؛ به مجلس رفتم و از تعداد سورتیهای پرواز نیروی هوایی در جنگ گزارش دادم؛ نمایندگان مبهوت ماندند! یک بار دیگر نیروی هوایی دیگران را متعجب کرد؛ آن زمان که دستگاههای - به گمان بعضیها - از کار افتاده و معطل مانده و رو به تمام شدن را احیاء کرد. شاید روز اوّل یا دوم جنگ بود که چند نفر از بزرگان نظامی آن روز کاغذی به من دادند که در آن طبق آمار نشان داده شده بود که ما حداکثر تا بیست روز دیگر پرنده‌ای در آسمان کشور نخواهیم داشت؛ نه ترابری و نه جنگنده. من هنوز آن کاغذ را نگه داشته‌ام. به ما می گفتند اصلاً امکان ندارد؛ اما جوانان ما - از خلبان ما، فنی ما، پدافندی ما، همه و همه - دست به هم دادند و هشت سال جنگ را بدون این که ما چیز قابل توجهی به موجودی ارتش اضافه کرده باشیم، اداره کردند؛

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش ۱۳۸۲/۱۱/۱۹

مصیبت‌های لبنان از زبان شهید چمران

همان ایام انقلاب ما، لبنان غوغایی بود؛ صهیونیستها هر کاری می‌خواستند، با لبنان می‌کردند: حمله می‌کردند، می‌کشتند، تجاوز می‌کردند و هواپیماهایشان در آسمان لبنان می‌آمدند و می‌رفتند؛ مثل این‌که آسمان کشور خودشان است! در عوض، گروه‌های لبنانی به جان هم افتاده بودند. نزدیک پیروزی انقلاب، یک نوار دو ساعته از مرحوم دکتر «چمران» آورده بودند؛ بنده در مشهد آن را گوش می‌کردم. خودش در لبنان بود و جزئیات مصیبت‌های مردم لبنان را در آن‌جا شرح می‌داد. الان کار مردم لبنان به جایی رسیده است که به اسرائیل ضربه‌ای می‌زنند که از اوّل حضور صهیونیستها در این منطقه، هیچ دولت عربی چنین ضربه‌ای به آنها نزده است.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۲/۱۱/۲۴

کتاب‌هایی که حتما باید بخوانید

بنده از چیزهایی که برای صاحبان فکر و کسانی که می‌خواهند افکار اسلامی را برای مردم بیان کنند - مبلغان دینی، اهل منبر، سخنگویان دینی - واقعاً لازم می‌دانم، این است که یک دوره کتابهای مرحوم مطهری را بخوانند. شیوه‌ی پیدا کنید که این کتابها خوانده شود؛ هم در کتابهای درسی بیاید، هم در دانشگاه‌ها بیاید. خوشبختانه کتابهای ایشان سهل التناول است؛ یعنی نگارش خیلی شیرین و خوبی دارد. قلم ایشان از بیانشان خیلی بهتر بود. ایشان می‌گفتند من از شنیدن سخنرانیهای خودم اصلاً خوشم نمی‌آید؛ اما نوشته‌های خودم را که می‌خوانم، خوشم می‌آید. بنده هم البته در این زمینه؛ حق را به ایشان می‌دادم؛ سخنرانی ایشان آنقدر جذاب نبود که نوشته‌ی ایشان. نوشته‌های ایشان حقیقتاً خیلی شیرین، روان و شیواست؛ لذا هرچه بیشتر اینها باید گسترش پیدا کند. علما و فضلا و جوانها - بخصوص طلاب جوان ما - باید یک دوره کتابهای شهید مطهری را خوانده باشند؛

بیانات در دیدار اعضای کنگره‌ی حکمت مطهر ۱۳۸۲/۱۲/۱۸

سنگری کوچک که پناهگاهی بزرگ بود

در همان روزگار هم افکار شهید مطهری جایگاه امنی بود برای جوانهای طالب و عاشق فکر اسلامی که در زیر بمباران شدید تفکرات بیگانه قرار می‌گرفتند؛ مارکسیست‌ها یک‌طور، غربگراها یک‌طور؛ هم در دانشگاه‌ها وجود داشت، هم در محیط بیرون از دانشگاه‌ها، و هم حتی در حوزه‌های علمیه. شهید مطهری یک سنگر و یک مأمن برای این افراد شد تا بتوانند خود را زیر سایه‌ی این تفکر عمیق و مستحکم حفظ کنند؛ هم دین خود را حفظ کنند، هم بتوانند دفاع کنند و حرف نو داشته باشند. البته مرحوم مطهری دایره‌ی کارش به حسب ظاهر کوچک بود. همین جلساتی که آقای لاریجانی اشاره کردند، جلسات کوچکی بود؛ این گوشه، آن گوشه، کلاس درسِ فلان دانشکده بود؛ حداکثرش مثلاً جلسه‌ی بود در فلان‌جا با چند صد نفر آدم؛ اما خود ایشان هم یقیناً پیش‌بینی نمی‌کرد که این جلسات کوچک چه آثار بزرگی باقی خواهد گذاشت. این، جایگاه شهید مطهری است؛ این جایگاه باید درست شناخته و تعریف شود و موارد و مصادیق آن روشن گردد؛ اینها باید بیان شود.

بیانات در دیدار اعضای حکمت مطهر ۱۳۸۲/۱۲/۱۸

خاطرات سال ۱۳۸۳



یک سنت خوب هم که کار بسیار شایسته ای است و امسال بیش از سالهای دیگر در بیشتر شهرهای کشور دیده شد، که خوب است مورد توجه قرار بگیرد. قطاری دانه های ساده و بی نیازیه در مساجد و در خیابانها بود: در مقابل قطاری های مسافرانهای که شنبه شنبه چه بهتر که کسانی که میخواهند قطاری بدهند یا همین سنتی که رائج شده است، قطاری بدهند که مردم را به گذران راه و کسانی را که میایند از قطاری استفاده کنند در این سفره های رایگان و با بذل و بخشش و گشاده دستی، در کوچه ها، در خیابانها، در حسینیه ها، قطاری میدهند.

سید علی
۱۳۸۳

www.iranian.com

شهید صدر عمود فکری جامعه‌ی اسلامی بود

من سال ۱۳۳۶ به عراق رفتم و آقای سید محمدباقر صدر را آن‌جا دیدم. ایشان خیلی جوان بود؛ حدود بیست‌وپنج سالش بود. ایشان همان وقت هم معروف به فضل بود. آن موقع من جوان‌تر از ایشان بودم؛ حدود هجده سال داشتم. الحمدلله سایر اعضای خانواده‌ی شما هم صاحبان استعدادهای بالا و خوب بودند؛ مثل مرحوم آقای آقا رضا، آقای آقا موسی.

... اول انقلاب وقتی خبر شهادت آیه‌الله صدر به ما رسید، ضربه‌ی بسیار سنگینی بود. ایشان برای نظام اسلامی و جامعه‌ی اسلامی واقعاً عمود فکری بودند. از قبل از انقلاب، ما از کتابها و فعالیتهای بسیار باارزشی که ایشان داشتند، مطلع بودیم. بعد هم که انقلاب پیروز شد، ایشان پیامهای بسیار خوبی دادند. به آقای صدر خیلی امید بود. خدا لعنت کند صدام را.

بیانات در دیدار خانواده شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر ۱۳۸۳/۰۳/۱۹

پیش‌بینی امام بعد از حادثه‌ی فیضیه

در فروردین سال ۱۳۴۲ شمسی که حوادث مدرسه‌ی فیضیه و زدن طلاب و انداختن آنها از بالای پشت بام پیش آمد، همان روز ما منزل امام رفتیم. بنده آن وقت طلبه‌ی جوانی بودم در سن الان شماها. دستگاه اختناق محمدرضا علیه حوزه‌ی علمیه، شمشیر را از رو بسته بود. در خیابان ارم قم طلبه‌ی جرأت نمی‌کرد - این را من به چشم خودم دیدم - از این طرف خیابان به آن طرف برو! کماندوهای دستگاه شاه مثل شمر می‌ریختند سرش، کتکش می‌زدند، عمامه‌اش را برمی‌داشتند و لباسش را پاره می‌کردند. در چنین حالت رعب‌آوری، آن روز امام (رضوان‌الله‌علیه) بعد از نماز مغرب و عشا به خانه‌شان رفتند - همین خانه‌ی که الان هم در قم هست - طلبه‌ها هم رفتند، بنده هم بودم. ایشان خاطره‌ی اختناق دوران رضاخانی و رفتن طلبه‌ها به بیرون از قم را یادآوری کردند و گفتند آن روز ما این طور زندگی کردیم؛ آنها رفتند و ما ماندیم؛ حالا هم اینها خواهند رفت و شما خواهید ماند. این پیشگویی امام بود؛ پیشگویی مبنی بر وعده‌ی الهی. خدای متعال وعده کرده است که اگر جماعتی در راه او مجاهدت و ایستادگی کنند و دارای ایمان باشند، قطعاً به هدف خواهند رسید.

بیانات در دیدار طلاب مدرسه علمیه آیت‌الله مجتهدی ۱۳۸۳/۰۳/۲۲

همدان؛ صادرکننده‌ی علما

تعداد علما و فضلا و بزرگان و متبحرین در فنون مختلف و علوم گوناگون در این استان بسیار شگفت‌آور است. از خصوصیات این استان یکی هم این است که صادرکننده‌ی علماست؛ چقدر بزرگان همدانی، ملایری، نهاوندی و سایر شهرهای این استان و این منطقه در مناطق مختلف کشور منشأ خدمات علمی و عملی بودند. ما در مشهد از اوان کودکی با دو چهره‌ی علمی معروف نهاوندی آشنا شدیم؛ یکی مرحوم شیخ محمد نهاوندی بود؛ پسر شیخ عبدالرحیم نهاوندی، که او هم از ملاحی بزرگ تهران بود. مرحوم شیخ محمد نهاوندی از اعلام و اساتین مشهد بود، که پدر من پیش ایشان درس خوانده بود؛ صاحب تفسیر نهاوندی، که چهار جلد است. ایشان شاعر خوبی هم بوده است. بنده ایشان را دیده بودم و با پدرم به منزل ایشان رفته بودیم؛ بسیار مرد فاضل، عالم، روشنفکر، مجتهد و متفنی بود. دیگری، مرحوم آقا شیخ علی اکبر نهاوندی که در بین عامه‌ی مردم مشهد تقریباً شخص اول روحانی محسوب می‌شد؛ الان هم شبستان نهاوندی مسجد گوهرشاد به اسم ایشان است.

بیانات در دیدار علما و روحانیون استان همدان ۱۳۸۳/۰۴/۱۵

خط باهنر در کتاب تعلیمات دینی

سال ۵۶ به اتفاق جمعی از دوستان بنا بود جهان‌بینی اسلام را بنویسیم. بعد با تبعید بنده و بعضی دیگر از دوستان به ایرانشهر، جمع تقریباً متلاشی شد؛ لیکن بنا گذاشتیم کار را انجام دهیم. از جمله‌ی افراد این مجموعه، مرحوم شهید باهنر بود؛ به ایرانشهر آمد و گفت شما که این‌جا کاری ندارید، این تحقیق را انجام دهید. دیدیم حرف خوبی است. بعد ایشان نکته‌ی گفت که بسیار مهم بود. کتاب تعلیمات دینی سال سوم و چهارم دبیرستان را - که به وسیله‌ی خود ایشان و یک جمع دیگر و با برنامه‌ریزی مرحوم شهید بهشتی تنظیم می‌شد - آورد و به من داد؛ گفت این را شما بخوانید، ببینید پایه‌ی معرفت دینی جوان دانش‌آموز ما چقدر است؛ فراتر از این، چشم‌اندازی را در مسائل دینی تعریف کنید. کتاب را خواندیم، دیدیم مطالب خیلی خوب و باارزشی است.

بیانات در دیدار علما و روحانیون استان همدان ۱۳۸۳/۰۴/۱۵

سرداری که مادرش فکر می‌کرد مستخدم سپاه است!

در اطلاعاتی که به من داده شد، خواندم که در بین همین شهدای همدان شما، یک سردار سپاهی - که دارای شأن و موقعیتی هم بوده است - وجود داشته که وقتی مادرش از او می‌پرسد تو در سپاه چه کاره‌ای، جواب می‌دهد: من در سپاه جاروکشی می‌کنم. مادرش خیال می‌کرده واقعاً این جوان در سپاه یک مستخدم معمولی است. حتی وقتی برای این جوان به خواستگاری هم می‌روند و خانواده‌ی دختر سؤال می‌کنند پسر شما چه کاره است، مادرش می‌گوید در سپاه مستخدم است! بعد در اجتماعی که مراسمی بوده، یک نفر داشته سخنرانی می‌کرده، این مادر می‌بیند آن شخص خیلی شبیه پسرش است. می‌پرسد این شخص کیست. می‌گویند این فلانی است؛ یکی از سرداران سپاه. آن مادر، آن وقت پسرش را می‌شناسد!

ما مطالبی که در تاریخ خوانده بودیم، مثل افسانه به گوش ما می‌آمد؛ اما آنها را در زندگی واقعی خودمان دیدیم. من این را به جوانها می‌خواهم بگویم؛ به فرزندان شهدا و به خانواده‌های آنها: آن عظمتی که خانواده‌های شهدا و پدرها و مادرها و همسرها نشان داده‌اند، از عظمت خود شهدا کمتر نیست. ما مادران و پدرانی را دیدیم که اینها با حادثه‌ی سنگین و کوبنده‌ی فقدان فرزند خودشان مثل بشارت برخورد کردند؛ چون می‌دانستند که فرزند آنها در چه راهی حرکت می‌کند.

بیانات در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدای استان همدان ۱۳۸۳/۰۴/۱۶

طرح لباس ملی در زمان ریاست جمهوری



بنده زمان ریاست جمهوری در شورای عالی انقلاب فرهنگی قضیه‌ی طرح لباس ملی را مطرح کردم و گفتم بیایید یک لباس ملی درست کنیم؛ بالاخره لباس ملی ما که این کت و شلوار نیست. البته من با کت و شلوار مخالف نیستم؛ خود من هم گاهی اوقات در ارتفاعات یا جاهای دیگر ممکن است کاپشن هم بپوشم؛ ایرادی هم ندارد؛ اما بالاخره این لباس ملی ما نیست. عربها لباس ملی خودشان را دارند، هندیها لباس ملی خودشان را دارند، اندونزیاییها لباس ملی خودشان را دارند، کشورهای گوناگون شرقی لباسهای ملی خودشان را دارند، آفریقاییها لباسهای ملی خودشان را دارند و در مجامع جهانی هر کس لباس ملی خود را دارد؛ افتخار هم میکنند. ما در جایی رئیس جمهوری را دیدیم که لباس ملی‌اش عبارت بود از دامن! مرد بزرگ، دامن پوشیده بود! پاهای او هم لخت بود! یک دامن تقریباً تا حدود زانو، و هیچ احساس حقارت هم نمی‌کرد. با افتخار تمام در آن جلسه شرکت میکرد؛ می‌آمد و میرفت و مینشست. این، لباس ملی اوست؛ ایرادی هم ندارد. عربها با تفاخر، لباس ملی خودشان را میپوشند - پیراهن بلند و چفیه و عقال - و ممکن است به نظر من و شما هیچ منطقی هم نداشته باشد؛ اما لباس آنهاست و آن را دوست دارند. من و شما که ایرانی هستیم، لباسمان چیست؟ شما نمیدانید لباس ما چیست. البته من نمیگویم طرح این لباس حتماً باید برگردد به لباس پانصد سال قبل؛ ابداً. من میگویم بنشینید برای خودتان یک لباس طراحی کنید. البته الان این را از شما نمیخواهم؛ این را من در شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح کردم. آن روز ما یک بخش دولتی را مأمور کردیم و گفتیم دنبال این کار بروید. یک کار مقدماتی هم کردند، اما آن را به جایی نرساندند؛ دوره‌ی ریاست جمهوری ما هم تمام شد! من میخواهم بگویم اگر شما موی سرتان را میخواهید آرایش کنید، اگر میخواهید لباس بپوشید، اگر میخواهید سبک راه رفتن را تغییر دهید، بکنید؛ اما خودتان انجام دهید؛ از دیگران یاد نگیرید.

بیانات در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان همدان، ۱۳۸۳/۰۴/۱۷

اولین سفر به همدان

امروز که خودم را آماده می‌کردم این‌جا بیایم، نکته‌یی به یادم آمد؛ دیدم بد نیست آن را به شما عرض کنم؛ و آن این است که اولین سفر من به همدان در سالهای دهه‌ی ۴۰ اتفاقاً برای شرکت در یک جلسه‌ی مربوط به جوانان بود. من تا آن وقت همدان نیامده بودم. همین آقای آقامحمدی - که الان این‌جا هستند - آن وقت یک جوان شاید بیست ساله‌یی بودند. ایشان به تهران آمد و بنده را پیدا کرد؛ من هم آن موقع تصادفاً در تهران بودم. گفت ما در همدان یک مشت جوان هستیم، شما بیایید برای ما سخنرانی کنید. حالا چه کسی بنده را به ایشان معرفی کرده بود، من دیگر نمی‌دانم. پرسیدم وقتی به همدان آمدم، کجا بروم؛ آدرسی به من دادند و گفتند این‌جا بیایید. من در روز معین رفتم. حتی پول کرایه‌ی ماشین هم به ما ندادند! رفتم بلیت اتوبوس گرفتم. عصر بود که راه افتادم. پنج شش ساعتی شد تا به همدان رسیدم. شب بود. آدرس را دستم گرفتم و شروع کردم به پرس‌وجو. ما را به خیابانی راهنمایی کردند که از یک میدان منشعب می‌شد؛ همین میدانی که پنج شش خیابان دور و بر آن هست. وارد کوچه‌یی شدیم که منزل آقای سیدکاظم اکرمی در آن‌جا بود؛ همین آقای اکرمی‌یی که وزیر و نماینده بودند و الان هم بحمدالله در تهران استاد دانشگاه هستند. ایشان هم جوان بود، البته سنش بیشتر از آقای آقامحمدی بود. ایشان معلم ساده‌یی بود در همدان. منتظر من بودند. معلوم شد شب، محل پذیرایی ما، خانه‌ی آقای اکرمی است. فردای آن روز بنده را به مسجد کوچکی بردند که حدود بیست، سی نفر جوان در آن‌جا حضور داشتند و همه دانش‌آموز. وقتی این جوان عزیز دانش‌آموز این‌جا صحبت می‌کردند، من به یاد آن جلسه افتادم و آن صحنه جلوی چشمم مجسم شد. آنها در سنین ایشان بودند. صندلی گذاشته بودند و من رفتم بحث گرم‌گیرای جذابی برای آنها انجام دادم. یک ساعت و خرده‌یی برایشان صحبت کردم. وقتی پا شدم بروم، این جوانها من را رها نمی‌کردند؛ می‌گفتند باید باز هم بنشینیم حرف بزنیم. چون در شبستان نماز جماعت برگزار می‌شد و بنا بود امام جماعت بیاید، اینها با دستپاچگی میز و نیمکتها را جمع کردند و بنده را به اتاقک بالای شبستان بردند. من دیگر زمان نمی‌شناختم؛ شروع کردم با این جوانها مبالغی صحبت کردن. این اول‌آشنایی من با همدان است. چند نفر از آن جوانها را که من می‌شناسم، امروز جزو برجستگان و فعالان کشور عزیز ما و نظام جمهوری اسلامی هستند.

بیانات در دیدار جوانان و دانشجویان دانشگاه‌های استان همدان ۱۳۸۳/۰۴/۱۷

ماجرای سفر به همدان در دهه‌ی چهل

اولین سفر من به همدان در سال‌های دهه‌ی ۴۰ اتفاقاً برای شرکت در یک جلسه‌ی مربوط به جوانان بود. من تا آن وقت همدان نیامده بودم. همین آقای آقامحمدی - که الان این جا هستند - آن وقت یک جوان شاید بیست‌ساله‌ای بودند. ایشان به تهران آمد و بنده را پیدا کرد؛ من هم آن موقع تصادفاً در تهران بودم. گفت ما در همدان یک مشت جوان هستیم، شما بیایید برای ما سخنرانی کنید. حالا چه کسی بنده را به ایشان معرفی کرده بود، من دیگر نمی‌دانم. پرسیدم وقتی به همدان آمدم، کجا بروم؟ آدرسی به من دادند و گفتند این جا بیایید.

من در روز معین رفتم. حتی پول کرایه‌ی ماشین هم به ما ندادند! رفتم بلیت اتوبوس گرفتم. عصر بود که راه افتادم. پنج شش ساعتی شد تا به همدان رسیدم. شب بود. آدرس را دستم گرفتم و شروع کردم به پرس و جو. ما را به خیابانی راهنمایی کردند که از یک میدان منشعب می‌شد؛ همین میدانی که پنج شش خیابان دور و بر آن هست. وارد کوچه‌ای شدیم که منزل آقای سیدکاظم اکرمی در آن جا بود؛ همین آقای اکرمی‌ای که وزیر و نماینده بودند و الان هم بحمدالله در تهران استاد دانشگاه هستند. ایشان هم جوان بود؛ البته سنش بیشتر از آقای آقامحمدی بود. ایشان معلم ساده‌ای بود در همدان. منتظر من بودند. معلوم شد شب، محل پذیرایی ما، خانه‌ی آقای اکرمی است. فردای آن روز بنده را به مسجد کوچکی بردند که حدود بیست، سی نفر جوان در آن جا حضور داشتند و همه دانش‌آموز. وقتی این جوان عزیز دانش‌آموز این جا صحبت می‌کردند، من به یاد آن جلسه افتادم و آن صحنه جلوی چشمم مجسم شد. آن‌ها در سنین ایشان بودند. صندلی گذاشته بودند و من رفتم بحث گرم‌گیری جذابی برای آن‌ها انجام دادم. یک ساعت و خرده‌ای برایشان صحبت کردم. وقتی پا شدم بروم، این جوان‌ها من را رها نمی‌کردند؛ می‌گفتند باید باز هم بنشینیم حرف بزنیم.

چون در شبستان نماز جماعت برگزار می‌شد و بنا بود امام جماعت بیاید، این‌ها با دستپاچگی میز و نیمکت‌ها را جمع کردند و بنده را به اتاقک بالای شبستان بردند. من دیگر زمان نمی‌شناختم؛ شروع کردم با این جوان‌ها مبالغی صحبت کردن. این اول آشنایی من با همدان است. چند نفر از آن جوان‌ها را که من می‌شناسم، امروز جزو برجستگان و فعالان کشور عزیز ما و نظام جمهوری اسلامی هستند. البته همدان آن روز به قدر امروز جوان نداشت. عده‌ای که من آن روز با آن‌ها دیدار کردم، یک‌هزارم جمعیت جوان امروز همدان نمی‌شدند. هزاران جوان در خیابان‌ها حرکت می‌کردند بی‌هدف؛ درس می‌خواندند بی‌هدف؛ فعالیت

می‌کردند بی‌هدف؛ دچار روزمرگی مطلق بودند. تازه همدان دارالمؤمنین بود. در سایر شهرها، مجموعه‌ی جوان‌ها به‌طور مطلق - به‌جز استثناءهایی - درگیر بی‌تفاوتی و بی‌هدفی و عدم درک چشم‌انداز آینده بودند؛ مثل ماشینی که ماده‌ی خامی را در آن می‌ریزند و محصولی از آن طرف بیرون می‌آید.

دیدار با جوانان، اساتید، معلمان و دانشجویان دانشگاه‌های استان همدان ۱۳۸۳/۰۴/۱۷

عبور از اروند

فرزندان عزیز من! مواظب باشید از مسأله‌ی دفاع مقدس که در این کشور اتفاق افتاد، غافل نشوید؛ کار بزرگی انجام گرفت. آن جوانها مثل شماها بودند؛ اکثر این جوانهایی که در جنگ نقشهای مؤثر ایفا کردند، از قبیل همین دانشجوها بودند و خیلپهانشان هم جزو نخبه‌ها بودند. دلیل نخبه بودنشان هم این بود که یک جوان بیست و دو، سه ساله فرماندهی یک لشکر شد؛ آن‌چنان توانست آن لشکر را هدایت کند و آن‌چنان توانست طراحی عملیات را، که هرگز نکرده بود، بکند که نه فقط دشمنانی را که مقابل ما بودند - یعنی سربازان مهاجم بعثی عراق - متعجب کرد، بلکه ماهواره‌های دشمنان را هم متعجب کرد. ما والفجر هشت را که حرکت نشدنی و باور نکردنی است، داشتیم؛ درحالیکه ماهواره‌های امریکایی برای عراق - لابد این موضوع را شنیدید و مطلعید - کار میکردند؛ اطلاعات به آن کشور میدادند؛ یعنی دائماً قرارگاههای جنگی رژیم بعثی با دستگاههای خبری امریکایی و با ماهواره‌هایشان مرتبط بودند و آن ماهواره‌ها نقل و انتقال و تجمع نیروهای ما را ثبت میکردند و بلافاصله به آنها اطلاع میدادند که ایرانیها کجا تجمع کرده‌اند و کجا ابزار کار گذاشته‌اند. حتماً میدانید که اطلاعات در جنگ، نقش بسیار مهم و فوق‌العاده‌ی دارد؛ اما زیر دید این ماهواره‌ها، ده‌ها هزار نیرو رفتند تا پای اروندرود و دشمن نفهمید! با شیوه‌های عجیب و غریبی که میدانم شماها چیزی از آنها نمیدانید - البته آن وقت برای ماها روشن بود، بعد هم برای مردم آشکار شد؛ منتها متأسفانه معارف جنگ دست‌به‌دست نمیشود؛ یکی از مشکلات کار ما این است؛ لذا شماها خبر ندارید - اینها با کامیون، با وانت، به شکل‌های گوناگون، مثل این‌که گویا هندوانه بار کرده‌اند، توانستند ده‌ها هزار نیروی انسانی را با پوششهای عجیب و غریب و در شبهای تاریکی که ماه هم در آن شبها نبود، به کناره‌ی اروندرود منتقل کنند و از اروندرود که عرض آن در بعضی از قسمتها به دو، سه کیلومتر میرسد، این نیروهای عظیم را عبور بدهند به آن طرف؛ از زیر آب و با آن وضع عجیبی که اروند دارد که شماها شاید آن را هم ندانید. اروند دو جریان دارد: یک جریان از طرف شمال به جنوب است که آن، جریان اصلی اروند است و رودخانه‌ی دجله و فرات هم در همین جریان به اروند متصل میشوند و با هم به طرف خلیج فارس میروند؛ جریان دیگر، عکس این جریان است و آن، در مواقع مدّ دریاست. در این مواقع، آب دریا به قطر حدود دو، سه یا چهار متر از طرف دریا، یعنی از طرف جنوب، می‌آید به طرف شمال؛ یعنی دریا سرریز میشود در رودخانه. با این حساب، یعنی اروند دو جریان صدوهشتاد درجه‌ی کاملاً مخالف همدیگر دارد. به‌هرحال، با یک چنین وضع پیچیده‌ی - آن زمان ما در جریان جزئیات کار قرار می‌گرفتیم و

آن دلهره‌ها و کذا و کذا - رزمندگان اسلام توانستند به آن‌جا بروند و منطقه‌یی را فتح کنند و کار شگفت‌آوری را انجام دهند. این کار، کار همین دانشجوها و همین جوانان و همین نخبه‌هایی بود که در بسیج و در سپاه بودند. آنها یک مشت جوان مؤمن بودند که در برهه‌ی بسیار حساسی آن کار را انجام دادند که اگر آن کار را نمیکردند، امروز بخشی از کشور شما هم رفته بود و حکومتی هم که در ایران بود، حکومت شکست‌خورده‌ی ضعیفِ تحقیرشده‌ی ذلیلی بود که ناچار بود هرچه دیگران میگویند - نه بزرگها و گردن‌کلفت‌های دنیا، بلکه این خرده‌ریزه‌های دور و اطراف حتی - تحمل کند. امروز یک کشور عزیز، قدرتمند و یک ملت سربلند و دولتی مقتدر در کشور شماست که تصمیم‌گیرهای دنیا ناگزیرند و اقرار میکنند که نظر جمهوری اسلامی را باید در مسائل مهم و حساس جهانی ملاحظه و رعایت کنند. این به برکت آن فداکارییی است که آن جوانها کردند؛ به یاد آن جوانها باشید.

بیانات در دیدار جمعی از نخبگان علمی ۱۳۸۳/۰۷/۰۵

روزی که رضازاده فریاد کشید «یا ابوالفضل»

شما وقتی بعد از پیروزی روی تشک کشتی یا محل وزنه‌برداری یا در هر نقطه دیگری، دست‌تان را بلند می‌کنید، خدا را شکر می‌کنید، به سجده می‌افتید یا نام بزرگان دین را بر زبان می‌آورید، در واقع دارید همه سرمایه‌ای را که آنها خرج کرده‌اند، با یک حرکت ساده دور می‌کنید؛ خدای متعال به شماها کمک و الهام می‌کند که این کار را انجام بدهید.

حتماً این حسین آقای رضازاده آن روز اولی که فریاد کشید «یا ابوالفضل»، نمی‌دانست که این چقدر اثر می‌گذارد؛ او احساس دینی خودش را بروز داد؛ یا آن برادری که سجده می‌کند، یا آن‌که دستش را بلند می‌کند - که من بارها در ورزشهای قهرمانی خودمان این صحنه را از تلویزیون دیده‌ام - این‌ها در حقیقت معنویت را القا می‌کنند.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با ورزشکاران شرکت‌کننده در المپیک و پارالمپیک ۱۳۸۳/۰۷/۱۴

تصویر ما ریش سفیدها از خودمان

خدا رحمت کند مرحوم آقای خاتمی (رضوان‌الله‌علیه)؛ پدر بزرگوار رئیس جمهور محترممان را. سال ۵۷ وقتی از تبعید برمی‌گشتم، اردکان خدمت ایشان رسیدم. آن موقع حدود هفتاد سالشان بود. می‌گفتند من خودم را احساس نمی‌کنم. به زبان می‌گویم پیرم، اما اصلاً احساس نمی‌کنم پیرم؛ خودم را مثل تصویر سی سالگی، سی و پنج سالگی می‌بینم. من سالها بعد از ایشان پرسیدم شما یک وقت چنین چیزی به من گفتید؛ آیا الان هم همان‌طور است؟ گفتند بله، همان‌طور است. حالا خود ما هم همین‌طوریم. تصویری که از ما ریش سفیدها و پیرمردها در ذهنمان هست، تصویر سی سال پیش خودمان است.

بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت ۱۳۸۳/۰۸/۲۰

مردی و کاری!

من یک وقت زمان ریاست‌جمهوری، در شورای عالی انقلاب فرهنگی جمله‌ای را از کتاب "سیاست‌نامه"ی خواجه نظام‌الملک نقل کردم. این کتاب، یکی از متون بسیار زیبا و فاخر ادبی ماست. با این‌که هفتصد، هشتصد سال از آن زمان می‌گذرد- دوره‌ی سلطان سنجر یا ملک‌شاه- در عین حال انصافاً مطالبش همچنان تازه است و انسان وقتی آن را می‌خواند، لذت می‌برد. به‌رحال، یکی از توصیه‌هایی که به شاه زمان خودش می‌کند، این است: "زنها! مردی را دو کار مفرمایی؛ مردی و کاری!"

راست می‌گوید؛ یک مرد، یک کار. البته خود خواجه نظام‌الملک ده تا کار داشته! ولی به قول سعدی:

جز به خردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست

خردمند مدیریت می‌کند؛ اما عمل را به عهده‌ی دیگران می‌گذارد. به‌رحال، "مردی و کاری". به این نکته هم اهمیت بدهید؛ خیلی مهم است.

دیدار با رئیس و مدیران سازمان صدا و سیما ۱۳۸۳/۰۹/۱۱

خاطره‌ای از مراوده رهبر انقلاب با کیومرث صابری

مراقب باشید شادی در مردم با لودگی و ابتذال و بی‌بندوباری همراه نشود؛ از این طریق به مردم شادی داده نشود. همه‌جور می‌شود به مردم شادی داد؛ از نوع صحیح آن شادی داده شود. گاهی اوقات یک لطیفه یا یک تعبیرِ بجا مخاطب را شاد و خوشحال می‌کند؛ گاهی هم ممکن است یک آدم لوده با ده جور ادا درآوردن، نتواند آن‌طور شادی را ایجاد کند. شادی کردن و شادی دادن به مردم، به معنای لودگی نیست. یکی از آقایانی که در صدا و سیما گاهی صحبت می‌کند و مصاحبه‌های خوب و صحبت‌های خوبی دارد - من گاهی گوش کرده‌ام - اصلاً شوخی نمی‌کند؛ اما تعبیرات و کیفیت بیانش طوری است که انسان گاهی بی‌اختیار لبخند به لب می‌آورد؛ این‌طور خوب است. طنز فاخر و برجسته، یکی از هنرهاست. طنز، هنر خیلی بزرگی است. بنده با مرحوم صابری شوخی می‌کردم و می‌گفتم «طنزها»!

طنزهای واقعی را تقویت کنید، پرورش دهید و کمک کنید تا طنز بیاورند. طنز، یعنی مطلب مهم جدی که با زبان شوخی بیان می‌شود؛ محتوا و معنایی در آن هست، منتها به زبان شوخی.

بیانات در دیدار مسئولان سازمان صداوسیما ۱۳۸۳/۰۹/۱۱

ما ملت خوش استعدادی هستیم

حدود یک سال پیش به وسیله‌ی برادران بسیار خوب و مورد اعتماد، تحقیقی در شورای عالی انقلاب فرهنگی شده بود، که گزارش آن را به من دادند. در آن گزارش دیدیم که وضعیت امکانات آموزشی و تحقیقی در کشور و دانشگاه‌های ما از بُعد اساتید، از دنیای پیشرفته چیز زیادی کم ندارد. ما اساتید خیلی خوبی داریم؛ علتش هم همین است که در بیانات امروز آقای دکتر توفیقی بود: استعداد. شاید حدود ده سال است که با اطلاعات و آمارهایی که دارم، روی مسأله‌ی استعداد تکیه می‌کنم. ایشان گفتند که در پژوهشهای جهانی هر جا ایرانیها هستند، مورد تقدیرند. بله، همین‌طور است؛ بنده هم اطلاعات فراوانی در این زمینه دارم. ما ملت خوش استعدادی هستیم. هیچ بُعدی ندارد که استاد ما به‌خاطر این استعداد خوب، با مقداری تلاش، بیش از محصول متوسط آن مقدار، به‌دست بیاورد. ما اساتید مبرز و خوبی داریم؛ از این جهت، کمبود نداریم.

بیانات در دیدار جمعی از رؤسای دانشگاه‌ها ۱۳۸۳/۱۰/۱۷

«مگر ما می‌توانیم تولید علم کنیم؟!»

چند سال پیش، اول‌بار در دانشگاه امیرکبیر مسأله‌ی جنبش نرم‌افزاری را مطرح کردم. جنبش نرم‌افزاری، یعنی در زمینه‌ی علم، تولید علم و شکستن مرزهای علم، یک جنبش و یک حرکت عظیم به‌وجود بیاید. از این پیشنهاد استقبال شد و من امروز میبینم که در سخنان اساتید و مسؤولان دانشگاه‌ها روی این نکته تکیه میشود. البته تا مدتی بعضیها میگفتند ما نمیدانیم اصلاً معنای این حرف چیست! عده‌یی هم شبهه میکردند که علم مگر تولیدکردنی است! البته بحث لغوی میکردند و میگفتند چرا گفته‌اید تولید علم! شما هرچه میخواهید اسمش را بگذارید؛ مقصود که معلوم است. جنبش نرم‌افزاری، یعنی در معرفت علمی ننشینید دست خود را دراز کنید تا دیگران بکارند و میوه‌چینی کنند و هر مقدار از میوه را که لازم نداشتند، بیاورند در دست شما بگذارند. برو بکار، برو آبیاری کن، برو روی بنایی که دیگران ساخته‌اند، بنا بساز؛ این هدف ما بود. عده‌یی میگفتند ما نمیفهمیم! الان هم از گوشه و کنار شنیده‌ام که عده‌یی سخنان یأس‌آفرین میزنند: مگر ما میتوانیم؟ بله، میتوانیم. ما در میدانهای گوناگون و در فضای معرفت علمی امروز دنیا میتوانیم کارهایی بکنیم که هنوز در دنیا نو باشد؛ این در همه‌ی زمینه‌ها کاملاً امکان‌پذیر است.

بیانات در دیدار جمعی از رؤسای دانشگاه‌ها ۱۳۸۳/۱۰/۱۷

من طرفدار حرکت سیاسی دانشجویان هستم

دانشجوی فعال سیاسی درصد بسیار کمی از مجموعه‌ی دانشجویان است؛ این را همه‌ی شما میدانید و بدیهی است که این‌طور است. زمان جوانی ما هم همین‌طور بود. در آن زمان عناصر فعال سیاسی در دانشگاه‌ها معدود بودند و البته روی محیط دانشگاه اثر هم می‌گذاشتند.

البته بنده طرفدار حرکت سیاسی دانشجویان هستم؛ خودتان میدانید؛ بارها هم گفته‌ام. آن‌وقتی هم که بنده این حرفها را می‌گفتم، در محیط سیاسی آن روز کشور خیلی طرفدار نداشت؛ اوقاتشان هم تلخ میشد که چرا من گفته‌ام لعنت به کسانی که تحرک سیاسی را در دانشگاه‌ها خوابانند و نابود کردند! بنده ده، دوازده سال پیش در همین حسینیه این را گفتم. من طرفدار حرکت سیاسی دانشجویان هستم.

البته این‌که ما باید دانشجویان را به سیاست بکشانیم، این «باید» را هم من قبول ندارم؛ اصلاً «باید» ندارد. جوان دانشجوی احساساتی دارد، تحرکی دارد، خودش تمایل به این معنا دارد؛ لزومی ندارد ما «باید» داشته باشیم؛ منتها جوان دانشجوی احساساتش در درجه‌ی اول متوجه عدالت‌خواهی است. آنچه بیش از همه چیز دانشجویان را به خود متوجه میکند، عدالت‌خواهی است؛ این جهت را در او تقویت و تحکیم کنید.

بیانات در دیدار جمعی از رؤسای دانشگاه‌ها ۱۳۸۳/۱۰/۱۷

دیکتاتوری اتوکشیده در دنیای لیبرال - دموکراسی

من اطلاع دارم - بخصوص در زمینه‌ی علوم انسانی - که بعضی از مجلات I.S.A. اصلاً مقاله‌ی محقق ما را چاپ نمیکنند؛ چرا؟ به خاطر این‌که با مبانی آنها سازگار نیست. بله، ممکن است ما درباره‌ی فلسفه، روان‌شناسی، تربیت و دیگر مباحث حرفه‌ای داشته باشیم؛ پژوهشگر ما تحقیقی کرده و به نقطه‌ی رسیده - همان چیزی که ما میخواهیم - و مرزی را باز کرده که با خاستگاه این دانش - که غرب است و با ارزشهای آن هماهنگ است - سازگار نیست؛ لذا مقاله را چاپ نمیکنند! این هم پاسخ ساده‌لوحیِ بعضیها که خیال میکنند دنیای لیبرال - دموکراسی به معنای واقعی کلمه باز است و هرکس هرچه میخواهد، میتواند بگوید؛ نه، آنها حتی پژوهش علمی را هم با میزان کار میکنند! این، از جمله‌ی چیزهای هشداردهنده و عبرت‌انگیز است. اگر شما اطلاع ندارید، تحقیق کنید؛ خواهید رسید به آنچه من عرض میکنم.

ما شنیده بودیم که زمان استالین میگفتند حکومت استالین به پژوهشگاه‌های علمی خود میگوید من این نتیجه را میخواهم دریاورید! علم، آزاد نبود. البته این قضیه را هم امریکاییها و غربیها میگفتند. آنوقت‌ها ما یقین میکردیم که همین‌طور است، ولی الان بنده شک میکنم. از بس میبینم حرفهای خلاف میزنند، میگویم شاید این هم تهمت به استالین بوده! میگفتند - راست یا دروغ - اگر یک کاوش علمی، نتیجه‌اش برخلاف اصول دیالکتیک درمیآید، استالین این را قبول نمیکرد؛ میگفت باید طوری تحقیق کنید که به این نتیجه برسند! الان ما در دنیای لیبرال - دموکراسی این را به چشم خودمان داریم میبینیم؛ منتها به شکل مدرن و منظم و با نزاکت و اتوکشیده و کراوات بسته‌اش! تحقیق علمی پژوهشگر مسلمانی که در فلان موضوع برخلاف چارچوب‌های داوران I.S.A. حرفی زده، قابل درج در آن مجله نیست!

بیایید روی ایجاد یک مرکز I.S.A. اسلامی فکر کنید و در این خصوص با کشورهای اسلامی وارد مذاکره شوید. ما خوشبختانه در بین کشورهای اسلامی، پیشرفته هستیم. البته ایجاد این مرکز اسلامی معنایش این نیست که رابطه‌ی خود را با مجلات I.S.A. در دنیا قطع کنیم؛ نه، این مرکز را هم به‌وجود بیاوریم تا متعلق به خودمان باشد؛ این هم بشود یک مرجع معتبر. از این کارها هرچه بیشتر بکنید، ان‌شاءالله به پیشرفت کشور بیشتر کمک خواهید کرد.

بیانات در دیدار جمعی از رؤسای دانشگاه‌ها ۱۳۸۳/۱۰/۱۷

کارستان بابایی

چند روز قبل خانواده‌ی شهید بابایی این‌جا آمده بودند؛ این خاطره یادم آمد و برای آنها گفتم. سال ۶۱ شهید بابایی را گذاشتیم فرمانده پایگاه هشتم شکاری اصفهان. درجه‌ی این جوان حزب‌اللهی سرگردی بود، که او را به سرهنگ تمامی ارتقاء دادیم. آن‌وقت آخرین درجه‌ی ما سرهنگ تمامی بود. مرحوم بابایی سرش را می‌تراشید و ریش می‌گذاشت. بنا بود او این پایگاه را اداره کند. کار سختی بود. دل همه می‌لرزید؛ دل خود من هم که اصرار داشتم، می‌لرزید، که آیا می‌تواند؟ اما توانست. وقتی بنی‌صدر فرمانده بود، کار مشکل‌تر بود. افرادی بودند که دل صافی نداشتند و ناسازگاری و اذیت می‌کردند؛ حرف می‌زدند، اما کار نمی‌کردند؛ اما او توانست همان‌ها را هم جذب کند. خودش پیش من آمد و نمونه‌ی از این قضایا را نقل کرد. خلبانی بود که رفت در بمباران مراکز بغداد شرکت کرد، بعد هم شهید شد. او جزو همان خلبان‌هایی بود که از اول با نظام ناسازگاری داشت. شهید عباس بابایی با او گرم گرفت و محبت کرد؛ حتی یک شب او را با خود به مراسم دعای کمیل برده بود؛ با این‌که نسبت به خودش ارشد هم بود. شهید بابایی تازه سرهنگ شده بود، اما او سرهنگ تمام چند ساله بود؛ سن و سابقه‌ی خدمتش هم بیشتر بود. در میان نظامیها این چیزها خیلی مهم است. یک روز ارشدیت تأثیر دارد؛ اما او قلباً و روحاً تسلیم بابایی شده بود. شهید بابایی می‌گفت دیدم در دعای کمیل شان‌ه‌ایش از گریه می‌لرزد و اشک میریزد. بعد رو کرد به من و گفت: عباس! دعا کن من شهید بشوم! این را بابایی پس از شهادت آن خلبان به من گفت و گریه کرد.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان عقیدتی، سیاسی نیروی انتظامی ۱۳۸۳/۱۰/۲۳

وقتی مسجد می‌رفتم از صد نفر اقلاً نود نفرش جوانها بودند

همیشه گرم‌ترین نماز جماعت‌ها متعلق به پیشنمازهای مردمی است: با مردم گرم میگیرند؛ با مردم خوش اخلاقی میکنند؛ بیحوصلگی نشان نمیدهند؛ بدخلقی نشان نمیدهند، جواب مسأله‌شان را میدهند؛ یک وقت اگر کسی بیماری و مشکلی داشته باشد، اگر با پول نتوانند، با اخلاق آن مشکل را تسکین میدهند. گفت:

چو و نمیکنی گرهی خود گره مباحش ابرو گشاده باش چو دست گشاده نیست

به عنوان آخوندی، دست ما گشاده نیست؛ اما ابرویمان که میتواند گشاده باشد. بنده خودم سالها پیش نمازی کرده‌ام؛ میدانم انسان چگونه باید با مردم رفتار کند. وقتی نماز تمام میشد، برمینگشتم رو به مردم مینشستم. تسییحات حضرت زهرا را هم که میگفتم، افراد می‌آمدند و می‌دیدند راه باز است. جوان می‌آمد، مزلف می‌آمد، بازاری می‌آمد، ریش‌دار می‌آمد، بی‌ریش می‌آمد. آن زمان، پوشیدن پوستین‌های وارونه در میان جوانهای بیتل مد شده بود. یک روز رفتم نماز، دیدم یکی از همین جوانهای آلامد که موهایش را روغن زده، آمده و صف اول کنار متدینین و بازاریهای خوب و افراد محاسن سفید نشسته. احساس کردم این جوان با من حرفی دارد. نشستم و به او پاسخ نگاه دادم؛ یعنی اجازه دادم بیاید حرفش را بزند. جلو آمد و گفت آقا! من صف اول بنشینم، اشکال دارد؟ گفتم نه، چه اشکالی دارد؟ شما هم مثل بقیه. گفت: این آقایان می‌گویند اشکال دارد. گفتم: این آقایان بیخود می‌گویند! این جوان، دیگر از این مسجد پا نمی‌کشد. این جوان، دیگر از این پیشنماز دل نمی‌کند. همین‌طور هم بود؛ از ما دل نمی‌کنند. بنده وقتی مسجد می‌رفتم، در میان صد نفر، اقلاً نود نفرش جوانها بودند. بنده هیچ چیز خاصی نداشتم؛ نه یک مایه‌ی آن‌چنانی معنوی، نه یک مایه‌ی دنیوی؛ اما با مردم بودم.

بیانات در دیدار مسئولان عقیدتی، سیاسی نیروی انتظامی ۱۳۸۳/۱۰/۲۳

نوزدهم بهمن، نماد آگاهی انقلابی

هر سال روز نوزدهم بهمن، یکی از شیرین‌ترین روزهای دهه‌ی فجر برای بنده است؛ چون روزی پرمعنا و دارای خاطره‌ی پرمغز و الهام‌بخشی است. محتوا و مضمون نوزده بهمن صرفاً این نیست که جمعی با امام بزرگوار ما در روز دشواری بیعت کردند- اگرچه خود این، مسأله‌ی مهمی است- فراتر از این است. در آن روز، این حرکت نشان‌دهنده‌ی گسترش و نفوذ آگاهی در همه‌ی اعماق جامعه‌ی ما نسبت به کاری که می‌کنند و راهی که در پیش گرفته‌اند، بود.

برخلاف تحلیل‌های مغرضانه‌ی کسانی که سعی می‌کنند حرکت عظیم انقلاب را حرکتی وانمود کنند که از درک و آگاهی برخوردار نبوده است، حرکت انقلاب، یک حرکت آگاهانه از سوی مردم بود. یکی از سندهای زنده‌ی آن، همین حادثه‌ی نوزده بهمن است. جمعی از کارکنان مؤمن پرانگیزه‌ی ارتش، آن‌هم نیروی هوایی ارتش- که نظام طاغوت نسبت به آن، توجه ویژه‌ای نشان می‌داد و بیش از نیروهای دیگر، آن‌را به‌طور کامل در قبضه‌ی خود و متعلق به خود می‌دانست- با لباس نظامی و با کارت‌های شناسایی که آن روز بعضی سر دست گرفته بودند، وارد میدان مبارزه در حساس‌ترین نقاط آن شدند؛ می‌فهمیدند دارند چه می‌کنند؛ هم به خطر آن آگاه بودند، هم به اهمیت و عظمت این کار واقف بودند. در عمل هم آگاهانه بودن حرکت ملت ایران را نشان دادند؛ این‌که آزادگان این ملت در همه‌ی اقشار جامعه حاضر نیستند کمند اقتدار قدرت‌های بیگانه و مستکبر و بی‌اعتنا به خواست و هویت ملت ایران را بر دست و پای خود ببینند؛ اگرچه اقتدارگرایی دشمنان به‌وسیله‌ی ایادی داخلی آن‌ها تحقق پیدا کند. لذا این خاطره، بسیار مهم، ماندگار و دارای پیام است. افتخار ملت ایران هم در این است که این حرکت آگاهانه را در مقابل طوفان‌های سهمگین مخالفت و معارضة، از دست نداد و رها نکرد؛ آن را حفظ کرد

دیدار با پرسنل نیروی هوایی ۱۳۸۳/۱۱/۱۹

از کار مهندسان ایرانی به سجده افتادم

قبل از انقلاب جزو حرفه‌ایی که ما همیشه می‌زدیم، این بود که ما گندم را از امریکا می‌خریم و سیلوی ما را هم شوروی‌ها می‌سازند. بنده اوایل انقلاب به منطقه‌ی جنوب رفتم و دیدم بچه‌های جهاد سازندگی و مهندسان شما یک سیلوی با ظرفیت کم ساخته‌اند. به نظرم همان‌جا به سجده افتادم؛ چون سیلو، سازه‌ی دشواری است؛ خیلی آسان نیست. وقتی انسان به ظاهر آن نگاه می‌کند، چیز ساده‌ی بی‌نظیر می‌آید؛ اما سازه‌ی پیچیده‌ی بی‌است. ما این چیز پیچیده را توانستیم درست کنیم. امروز ما یکی از سیلوسازهای معتبر بین‌المللی با ظرفیت‌های بالا هستیم؛ برای خیلی‌جاها دیگر هم ساخته‌ایم. بنابراین قهر و ناهمدلی و کج‌تابیِ دنیای غرب با ما، به ضرر ما تمام نشد.

بیانات در دیدار جمعی از مهندسين، ۱۳۸۳/۱۲/۰۵

منطق نماینده مجلس طاغوتی

سال ۴۴ یا ۴۵ در مشهد به دیدن دوستی رفته بودیم و تصادفاً یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی آن روز هم به این جلسه آمده بود. دوره‌ی جوانی و پرشوری ما بود و از وابستگی و تسلط بیگانگان و این‌گونه مطالب حرفه‌ایی زدیم؛ بی‌توجه به این‌که این آقا نماینده‌ی مجلس است. نماینده‌ی مجلس آن وقت - یعنی کسی که دربار لیست داده بود که ایشان باید نماینده‌ی فلان‌جا شود؛ آن وقت که انتخابات نبود - در جواب من یک مقدار با تفرعن و تکبر و اخم و تخم حرفه‌ایی زد؛ از جمله این‌که گفت شما چه می‌گویید و به چه چیزی اعتراض می‌کنید؟ امروز اروپایی‌ها و غربی‌ها مثل نوکر دارند برای ما کار می‌کنند. ما نفت داریم، پول داریم، پول می‌دهیم و آنها کارگر مایند و مثل نوکر دارند برای ما کار می‌کنند! این، منطق یک نماینده‌ی مجلس آن روز است!

بیانات در دیدار مهندسان و محققان فنی و صنعتی کشور ۱۳۸۳/۱۲/۰۵

ما دانش‌مان را در اختیار دیگران می‌گذاریم

رئیس جمهور ما در سفر اخیر به چند کشور آفریقایی، طرح‌ها و برنامه‌هایی را مطرح کرده بودند. ایشان به من گزارش می‌دادند و می‌گفتند ما می‌توانیم بعضی از این طرح‌ها را به آسانی انجام دهیم - حتی به شکل نوتر و مدرن‌تر از آنچه اروپایی‌ها انجام می‌دهند - اما آنها به چند برابر قیمت دارند برای کشورهای آفریقایی انجام می‌دهند. این کشورها چاره‌ی هم ندارند؛ مجبورند با یک تاجر اروپایی قرارداد ببندند و او می‌آید با قیمت چند برابر برایشان تمام می‌کند. ما اگر باشیم، این طوری عمل نمی‌کنیم؛ ما با کشورها راه می‌آییم. نه این که سود ملی را ندیده بگیریم، بلکه به این معنا که سود ناشی از زیاده روی و تعدی و تجاوز را برای خودمان حلال نمی‌دانیم. ما اگر دانشی داشته باشیم، آن را به دیگران می‌دهیم.

بیانات در دیدار مهندسان و محققان فنی و صنعتی کشور ۱۳۸۳/۱۲/۰۵

مثل خورشید در آسمان دنیای اسلام می‌درخشید

من از سفر الجزایر برگشته بودم و منظره‌یی را که در آن کشور دیده بودم، برای امام تشریح کردم و گفتم این استقبال مربوط به شخص من نبود؛ تکریم شما بود. الان هم نه شخص من، نه شخص آقای خاتمی، نه هیچکدام از مسئولان کشور که به دیگر کشورها می‌روند و این‌گونه مورد استقبال قرار می‌گیرند، مورد نظر نیستند؛ مردم اشخاصِ ماها را نمی‌شناسند؛ شاید اسم ما را بدانند، اما انقلاب و امام را می‌شناسند؛ همان شخصیتی که مثل خورشید در آسمان دنیای اسلام می‌درخشید و همه - چه دشمنها می‌خواستند، چه نمی‌خواستند - آن را لمس می‌کردند. الان هم نمودار و برگه‌یی از آن شخصیتِ ممتاز را مشاهده می‌کنند. شما هر جا بروید، وضعیت همین‌گونه است.

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۳/۱۲/۲۷

خاطرات سال ۱۳۸۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تا جامعه مسلمانان از اسلام دست بردارند، اینها راضی نمی‌شوند. تا وقتی کنند آنها را به گردن بیندارند و دانه‌ها و آنها بشوید، همین آتش است و همین کاسه...

آیا رفع مسئله هسته‌ای، چالش‌های دنیای استکبار را به پایان می‌برد؟

هسته‌ای بهانه‌است

پاسخ بهر گفتار اسلامی به پیشتر فوق را در این اینفوگرافیک مشاهده می‌کنید.

- چرا رژیم صهیونیستی را به رسمیت نمی‌شناسید؟
- چرا به موازین دینی و اسلامی پایبندید؟
- چرا از مقاومت در منطقه حمایت می‌کنید؟
- چرا با رژیم صهیونیستی دشمنید؟
- چرا در ایران دموکراسی نیست؟

اگر هسته‌ای تمام بشود
فرصت کبیر جمهوری اسلامی از هسته‌ای [تقریباً قطعی] نظیر کور، همان‌که آن می‌خواهند... چرا! نکته مسئله تسامح خواهد شد. نه دانه‌های دیگر را به تدریج پیش می‌کشند...

- چرا شما حقوق بشر را نقض می‌کنید؟
- چرا هوای بی‌مای بدون سر نشین دارید؟
- چرا شما موشک دارید؟



با موجودیت جمهوری اسلامی مخالفند

این خط است اگر خبیث کشیم که ده‌های آمریکا با ما سر فتنه‌ی هسته‌ای است. نه فتنه‌ی هسته‌ای بهانه است! قبل از اینکه هسته‌ای مطرح باشد، همین دشمنی‌ها و مخالفت‌ها از لای انقلاب بود. مسئله این است که ملت ایران به خواسته‌های آمریکا نه گفت و گفت که آمریکا هیچ فتنی نمی‌تواند بگذرد. اینها با موجودیت، نمود و اقتدار جمهوری اسلامی مخالفند.

روزی که فارسی زبان علم می‌شود

آن روزی را باید دنبال کنیم که اگر در دنیا دانشمندی خواست یک نظریه علمی را بفهمد، بشناسد، حل کند و با یک اختراع آشنا شود، مجبور شود زبان فارسی را یاد بگیرد.

من این مطلب را داخل پراپتز بگویم؛ هفته‌ی گذشته به یک مشت جوان که این جا آمده بودند، گفتم آن روزی را باید دنبال کنیم که اگر در دنیا دانشمندی خواست یک نظریه علمی را بفهمد، بشناسد، حل کند و با یک اختراع آشنا شود، مجبور شود زبان فارسی را یاد بگیرد.

بیانات در دیدار جمعی از مخترعان جوان ۱۳۸۴/۰۱/۳۰

«نمی شود، آقا نمی گذارند، آقا فایده‌ی ندارد!»

این که منفی بافی کنیم و بگوییم «نمی شود، آقا نمی گذارند، آقا فایده‌ی ندارد»، سم مهلک این حرکت است. یک روز آمدند این سم را ساختند و در آب فرهنگی این ملت تزریق کردند. یک روز آمدند صریحاً گفتند «ما نمی توانیم». زمان جوانی من، این حرف جزو حرفهای رایج بود که ایرانی حتی نمی تواند لولهنگ بسازد! شاید شماها ندانید لولهنگ چیست. لولهنگ یعنی آفتابه؛ آن هم آفتابه ی گلی. این، نگاه سیاستمداران و سررشته داران امور دانشگاهی آن روز بود. خیلی از سیاستمداران آن روز عناصر دانشگاهی بودند؛ اسمهایشان هم مشخص است؛ آنها می گفتند ایرانی نمی تواند! نخیر، ایرانی می تواند. ایرانی می تواند مرز دانش را - که امروز خیلی پیشرفته و افق بسیار بلندی است - بشکند و پیش برود و مرز جدیدی درست کند؛

بیانات در دیدار جمعی از مخترعان جوان ۱۳۸۴/۰۱/۳۰

حوزه‌ی علمیه‌ی کرمان

آشنایی بنده با حوزه‌ی علمیه‌ی کرمان خیلی قدیمی است. اول بار در سال ۴۲ به مدرسه‌ی معصومیه - که جناب آقای جعفری از آن اسم آوردند - آمدم و این مدرسه را زیارت کردم و سه روز میهمان جناب آقای حاجتی شدم، که ایشان آن وقت در این جا مستقر بودند. ماه رمضان برای منبر به زاهدان می‌رفتم، که به خاطر آقای حاجتی و مرحوم آقاسید کمال شیرازی سه روز در مدرسه‌ی معصومیه‌ی کرمان ماندم و اوضاع حوزه‌ی علمیه و طلاب آن را از نزدیک دیدم و با چهره‌هایی آشنا شدم که بحمدالله بعضی از آنها هستند؛ همین آقای دعایی خودمان که تشریف دارند، و آقای فهیم که در قم هستند؛ آن وقت اینها طلاب تازه‌وارد آن حوزه بودند. حوزه‌ی علمیه کانون اصلی مبارزه بود. بین حجره‌ی آقای حاجتی در مدرسه‌ی معصومیه و در مدرسه، جوان‌هایی تردد می‌کردند؛ اعلامیه می‌گرفتند، کاغذ می‌دادند، دستور می‌گرفتند، راه می‌رفتند. این رفت و آمدها قطع نمی‌شد؛ مرتب من می‌دیدم افراد در حال تحرک دائمی هستند. حوزه هم سر و سامانی داشت. مرحوم آیه‌الله اشیر علی اصغر صالحی (رضوان‌الله‌علیه) رئیس حوزه و مورد احترام همه بودند. همین آقایانی که الان تشریف دارند و جزو پیرمردها هستند، آن روز جوان‌های حوزه بودند. آقای نیشابوری مدیریت حوزه و فعالیت فراوان حوزه را بر عهده داشتند. در واقع ایشان و بعضی از دوستان دیگری که الان چهره‌هایشان را می‌بینیم، همه کاره‌ی آقای صالحی بودند. حوزه‌ی خوب و گرمی بود و صادرات خوبی هم داشت. این حوزه چهره‌های باارزشی را اول به قم و بعد هم به کل کشور صادر کرد.

بیانات در دیدار علما و روحانیون کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۱

آشنایی با علمای کرمان

در همین استان کرمان شما من بعضی از علما و فقهای بزرگ را زیارت کرده بودم؛ در کرمان، مرحوم آقای صالحی؛ در رفسنجان، مرحوم آقای غروی و مرحوم آقای نجفی؛ اینها مجتهدان مسلم بودند؛ تحصیلکرده و درس خوانده بودند. در شهرستان‌های دیگر هم علمای بزرگ و محترمی بودند که بنده آنها را از نزدیک ندیده بودم و نمی‌شناختم.

بیانات در دیدار علما و روحانیون کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۱

«در جیرفت تبعید بودم»

من قبل از انقلاب هم این استان [کرمان] را دیده بودم و به مناطق محروم این استان رفته بودم. من در جیرفت تبعید بودم و آن روز کهنوج را از نزدیک دیدم؛ می‌دانم وضع مردم چگونه است. دوستان ما در شهرهای مختلف این استان - در بافت و شهر بابک و جاهای دیگر - تبعید بودند؛ لذا ماجرای این مناطق را آن روز شنیدیم. البته بعد از پیروزی انقلاب کارهای زیادی در همین مناطق صورت گرفته، که یک روز فقط خواب و خیال بود؛ اما آنچه انجام شده، تا آنجایی که باید انجام بگیرد، فاصله خیلی زیاد است.

بیانات در دیدار مردم کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۱

«دلم به حال بچه‌های کمونیست می‌سوخت»

بنده در دوره‌ی مبارزه، گاهی که در سلول خیلی فشار می‌آمد، دلم به حال بچه‌های کمونیست می‌سوخت؛ می‌گفتم چون اینها خدا ندارند. وقتی اوضاع بر ما خیلی تنگ می‌شود و فشار می‌آید، با خدا درد دل می‌کنیم؛ حرفی می‌زنیم و قطره‌ی اشکی می‌ریزیم و چیزی می‌خواهیم و امیدی در دل ما می‌درخشد؛ اما اینها آن را ندارند. انسان وقتی خدا را داشته باشد، امید و افق روشنی دارد.

بیانات در دیدار معلمان کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۲

مرگ تاجرانه

بنده قبل از انقلاب در مسجدی در مشهد نماز می‌خواندم و برای مردم صحبت می‌کردم؛ جوان‌ها هم جمع می‌شدند. آن وقت شهادت مثل دوران بعد از انقلاب، این‌طور ارزان نبود؛ اما شهیدایی داشتیم. به آنها می‌گفتم: جوان‌ها! برادرها! شهادت، مرگ تاجرانه و مرگ آدم‌های زرنگ است. این هدیه را خدا به چه کسی می‌دهد؟ خدا این هدیه را ارزان نمی‌دهد؛ به کسانی می‌دهد که در راه او مجاهدت کنند.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدای کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۲

سابقه آشنایی آیت‌الله خامنه‌ای با کرمانی‌ها

من از لحاظ تعلیم و تربیت با کرمان ارتباط ویژه‌ی دارم. البته ارتباط من با کرمانیها در عرصه‌های مختلف خیلی زیاد بوده؛ خیلی از دوستان نزدیک ما در دوران مبارزه و دوران طلبگی، رفقای کرمانی بوده‌اند - مثل آقای هاشمی رفسنجانی، آقای حاجتی کرمانی، آقای باهنر و بعضی دیگر - دوستان کرمانی از غیرطلاب هم داشتم که بین من و آنها خیلی محبت برقرار بود - مثل مرحوم اسلامیت و بعضی دیگر - لیکن در زمینه‌ی تعلیم و تربیت، ارتباط من با کرمان از همه‌ی اینها قدیمتر است

دبستانی که من در مشهد میرفتم، معلم آن، مرحوم میرزا حسین تدین کرمانی بود. تنها مدرسه‌ی دینی مشهد هم مدرسه‌ی ایشان بود، به نام «دارالتعلیم دیانتی». بنده شش سال در این مدرسه زیر دست آقای تدین درس خواندم. مرحوم تدین واقعاً یک مرد حسابی بود. نه تنها آن زمان که من بچه بودم، این حس را داشتم، بلکه زمان ریاست جمهوری هم که ایشان در مشهد به دیدن من آمده بود، از نو نگاهی به ایشان کردم؛ دیدم مرد سنگین، جافتاده، محترم و باشخصیتی است. ایشان، هم معلم بود، هم ناظم. با آن وقار و هیمنه‌ی که داشت، در حیاط مدرسه راه میافتاد و چوبی به دستش میگرفت و البته گاهی هم بچه‌ها را فلک میکرد؛ بنده را هم یکبار فلک کرد. ایشان مرد محبوبی بود. در همان دوره‌ی بچگی هم بنده و شاید همه‌ی بچه‌ها به ایشان علاقه‌مند بودیم. وقتی درس در آن مدرسه تمام شد، یکی از برادرانم در آنجا مشغول تحصیل شد؛ ولی باز من با ایشان سلام و علیک داشتم. سر ماه وقتی میرفتم شهریه‌ی برادرم را بدهم، ایشان را میدیدم؛ باز هم با همان منش و چهره‌ی محترم و آقاوار و واقعاً مدیریتی؛ آن هم نه مدیریت یک دبستان. ایشان در مدرسه هیبت داشت. ما در مدرسه محلی داشتیم به نام قصاص‌گاه، که بچه‌ها در آنجا مجازات میشدند؛ بنده هم در همانجا یکبار قصاص شدم! آنجا، هم محل مجازات بچه‌ها بود، هم نوعی زباله‌دانی؛ یعنی بچه‌ها خربزه یا هندوانه میخوردند و پوست‌هایش را باید در آنجا میریختند. ایشان وقتی در مدرسه راه میرفت، با همان لهجه‌ی کرمانی به بچه‌ها خطاب میکرد: هر کس میوه میخورد، پوستهایش را بریزد قصاص‌گاه. از آن سالها، این صدا هنوز در گوش من هست.

غرض، این ارتباط نزدیک عاطفی را من با مسأله‌ی تعلیم و تربیت در کرمان و با عنصر کرمانی از این سابقه‌ی طولانی دارم.

بیانات در دیدار جمعی از معلمان استان کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۲

از سابق به بم علاقه داشتم

بنده از سابق به بم علاقه داشتم. قبل از انقلاب، وقتی می‌خواستم از جیرفت برگردم، آمدم چند روزی در بم ماندم و با مردم بم آشنا شدم. بعد از انقلاب موفق نشدم به بم بیایم. خیلی مایل بودم بیایم و با شما مردم مواجه شوم؛ ولی متأسفانه تا قبل از زلزله این توفیق به دست نیامد. یکی از دوستان قدیمی ما در بم، بار اولی که پس از وقوع زلزله به بم آمد، جلوی من آمد و گریست؛ گفت دلمان می‌خواست تو به بم بیایی؛ اما نه در چنین شرایط و اوضاع و احوالی. بنده هم مایل بودم وقتی به بم بیایم که این شهر را شاد و پرنشاط و فارغ از حوادث طبیعی و بدون مصیبت ببینم؛ اما متأسفانه نشد. در عین حال خدای متعال را شاکرم که در شهر شما نشاط و شادابی را در چهره‌ها می‌بینم، که در سفرهای قبل ندیده بودم. جوان‌ها و زن‌ها و مردها بانشاط اند. در خیابان‌های شهر، در اردوگاه‌ها و محل‌های اسکان موقت، هر جا رفتیم، احساس کردیم در چهره‌ی مردم شادابی و نشاط هست؛ خدا را از این بابت شکر می‌کنیم.

بیانات در اجتماع بزرگ مردم بم ۱۳۸۴/۰۲/۱۳

بیست و هفت سال پیش؛ جیرفت

تقریباً بیست و هفت سال قبل در یک روز گرم تابستانی بنده با چند مأمور ژاندارمری وارد شهر جیرفت شدم. در شهر هیچ کس را نمیشناختم. در ابتدای ورود، مأموران، بنده را به شهربانی جیرفت راهنمایی کردند. با این وضعیت وارد جیرفت شدم؛ اما هنوز چند روزی از ورود من به این شهر نگذشته بود که احساس کردم در میان خویشاوندان، برادران و عزیزان خود هستم. مردم جیرفت آغوش محبت خود را روی این بنده‌ی ضعیف و دیگر افرادی که آن روز در این شهر به وسیله‌ی رژیم طاغوت تبعید شده بودند، باز کردند و همراهی و همدلی و حمایت خود را نسبت به کسانی که آنها را سربازان راه حق و حقیقت میدانستند، مبدول کردند. البته آن روز شهر جیرفت به این بزرگی و زیبایی نبود؛ شهر کوچکی بود با خیابان‌های معدود؛ ولی دریایی از محبت و صمیمیت در این شهر موج میزد. ماه رمضان، در گرمای تابستان، این مسجد جامع جیرفت زنان و مردان و جوانان بسیاری را به سمت خود جذب میکرد تا بتوانند حقایقی را از زبان طلبه‌های تبعیدی بشنوند. من خودم آن شبها در مسجد جامع جیرفت چندین سخنرانی کردم. مأموران رژیم طاغوت مانع بودند، اما شوق و علاقه‌ی مردم این مانع‌ها را برمیداشت. بنده لازم میدانم بخصوص از بانوان شجاع و آگاه و هوشمند جیرفتی یاد کنم. در همان جلساتی که با سایر دوستان تبعیدی در مسجد جامع شرکت میکردیم و مردم میآمدند، اولین شعار انقلابی و فریاد اعتراض علیه رژیم طاغوت، از پشت پرده‌یی که زنها نشسته بودند، بلند شد.

بیانات در اجتماع بزرگ مردم جیرفت ۱۳۸۴/۰۲/۱۷

مجسمه سردار انگلیسی در زیمبابوه

شما ببینید پدیده‌ی استعمار چه بر سر دنیا آورد. اگر شما به آفریقا مسافرت کنید، یک نمونه‌ی بارز پدیده‌ی استعمار را در آن جا می‌بینید. آفریقا قاره‌ی بی‌استعداد انسانی در آن جا هست، هم استعداد عجیب طبیعی. اروپایی‌ها به آن جا رفتند و با کشتار و قتل و غارت، از بی‌خبری مردم استفاده کردند و حتی مجسمه‌های خودشان را به عنوان آزادکننده‌ی این کشورها در آن جاها نصب کردند؛ یک نمونه‌اش کشور زیمبابوه بود. من وقتی به آن جا رفتم، دیدم مجسمه‌ی بی‌را در وسط جنگلی - که از تماشاگاه‌های معروف زیمبابوه است - نصب کرده‌اند. گفتم این کیست؟ گفتند مجسمه‌ی سردار انگلیسی است که اول بار زیمبابوه را فتح کرد و به انگلیسی‌ها داد! اسم او «رودز» یا «رودز» بود، که کشور زیمبابوه سالهای متمادی به نام او «رودزیا» نامیده می‌شد! شماها یادتان نیست؛ قبل از انقلاب، زمان جوانی ما، اسم کشور زیمبابوه به رودزیا تغییر داده شد. آمدند کشور را گرفتند، روی منابع دست گذاشتند، انسانها را تحقیر کردند، برده گرفتند و ده‌ها بلا بر سر مردم آوردند؛ آخر هم اسم خودشان را روی آن کشور گذاشتند؛ یعنی این کشور متعلق به ماست! هند یک نمونه‌ی دیگر آن است. اگر کتاب «نهضت آزادی هند» را - که حدود سی و پنج سال پیش بنده آن را ترجمه کردم - ببینید، نشان می‌دهد که در شبه قاره‌ی هند چه شده است. بنابراین مسأله‌ی استعمار، یک نمونه از تجربه‌ی غربی است.

بیانات در دیدار دانشجویان کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۹

خاطرات زندان قزلقلعه

شماها واقعاً یادتان نیست، چون در آن زمان نبودید؛ اما افرادی که بودند، می‌دانند اختناق چه بود؛ اصلاً قابل تصویر نیست. سال ۴۲ بنده را به زندان قزلقلعه بردند. در همان زمان، چند جوان تهرانی را هم آوردند.

من از پشت در سلول شنیدم که دارند حرف می‌زنند؛ فهمیدم این‌ها را تازه دستگیر کرده‌اند. قدری خوشحال شدم؛ گفتم چند روزی که بگذرد و بازجویی‌ها تمام شود، داخل زندان افرادی هم گشایشی پیش می‌آید؛ با این‌ها تماس می‌گیریم و حرفی می‌زنیم و بالاخره یک هم‌صحبتی پیدا می‌کنیم.

شب شد؛ دیدیم یکی‌یکی آن‌ها را صدا کردند و بردند. یک‌ساعت بعد من در همان سلول مشغول نماز مغرب و عشا شدم. بعد از نماز دیدم یک نفر دریچه‌ی روی در سلول را کنار زد و گفت: "حاج آقا! ما برگشتیم." دیدم یکی از همان تهرانی‌هاست. گفتم در را باز کن، بیا تو. در را باز کرد و آمد داخل سلول. گفتم چرا زود برگشتی؟ معلوم شد آن‌ها را پای منبر مرحوم شهید باهنر گرفته بودند. شهید باهنر ماه رمضان سال ۴۲ در شبستان مسجد جامع تهران منبر رفته بود؛ ساواکی‌ها هجوم می‌آوردند و عده‌ای را همین‌طوری می‌گیرند؛ این پنج شش نفر هم جزو آن‌ها بودند. خود شهید باهنر را هم همان وقت گرفتند و به زندان قزلقلعه بردند.

از این افراد بازجویی می‌کنند، می‌بینند نه، این‌ها کاره‌ای نیستند و فعالیت مهمی ندارند؛ لذا آن‌ها را رها می‌کنند. وقتی وسایل جیب آن‌ها را می‌گردند، تقویمی از این شخصی که او را بازگردانده بودند، پیدا می‌کنند که در یکی از صفحات آن با خط بدی یک بیت شعر غلطِ عوامانه نوشته شده بود:

جمله بگوئید از برنا و پیر لعنت‌الله رضا شاه کبیر

او نه شعار داده بود، نه این شعر را چاپ کرده بود، نه جایی آن را نقل کرده بود؛ فقط در تقویم جیبی‌اش این شعر عوامانه را نوشته بود. به همین جرم، او را شش ماه به زندان محکوم کردند!

سخنرانی در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۹

این تحقیر از همه چیز سنگین تر است

من دیروز برای بازدید از مجتمع مس سرچشمه به آن جا رفته بودم. یک روز همین مس سرچشمه را انگلیسی ها و بعد هم امریکایی ها می خواستند اداره کنند؛ چند سال هم کار و طراحی کردند، اما راه اندازی نشد. بعد وقتی انقلاب پیروز شد، مهندسان ما آمدند و آن را راه اندازی کردند؛ محصول به دست آوردند و کارهای خوبی انجام دادند؛ بعد هم طرح توسعه را خود مهندسان ما در دهه ی سوم - تقریباً از نزدیک سال ۸۰ تا الان - راه اندازی کردند و باز هم دارند آن را توسعه می دهند. این کار، جزو بهترین و تمیزترین کارهایی است که به وسیله ی دولت دارد انجام می گیرد. آن روز اگر خارجی ها سود می بردند، استفاده می کردند و یا منافع ملی پامال می شد، همه ی اینها به کنار؛ ملت ایران را تحقیر می کردند؛ این تحقیر از همه چیز سنگین تر است. ملتی بنشیند و عده یی از بیرون بیایند به او بگویند تو نمی توانی؛ برو کنار تا ما برایت درست کنیم؛ او را کنار بزنند و اجازه ندهند حتی از تجربه ی آنها استفاده کند؛ خودشان بیایند این منبع درونی را استخراج کنند؛ چیزی به او بدهند و لب و خلاصه ی سود را هم خودشان ببرند. این کار در نفت می شده، در مس می شده، در آهن می شده، در ساخت و سازهای گوناگون می شده، در سدسازی می شده، در سیلوسازی می شده، در بخش های دانشگاهی و علمی می شده.

آقای خاتمی رفته بودند از مرکز انرژی اتمی در کاشان بازدید کنند. وقتی آمده بودند، بهت زده بودند؛ می گفتند این همه جوان متخصص و دانشمند در آن جا دارند کار می کنند.

دیروز در محوطه ی مس سرچشمه نمایشگاه کوچکی فراهم کرده بودند تا بنده محصول کارهای تحقیقاتی عالی اینها را ببینم. گفتم اینها را به کمک چه نهادی تهیه کرده اید؟ گفتند به کمک دانشگاه. این دخترخانم عزیز به ارتباط صنعت و دانشگاه اشاره کرد؛ این از شعارهایی است که بنده چند سال است دارم دنبال می کنم و بحمدالله تا حدود زیادی هم تحقق پیدا کرده است. گفتم کدام دانشگاه؟ روی میز، پایان نامه های تحصیلی کارشناسی ارشد و به نظرم دکتری را چیده بودند که درباره ی همین موضوعات تدوین شده بود و از دانشجویان دانشگاه تهران، صنعتی شریف، شهید باهنر کرمان و دیگر دانشگاه های کشور استفاده کرده بودند.

بیانات در دیدار دانشجویان کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۹

اعتراض به مبارزه با فساد اقتصادی در مجلس!

چند سال قبل بنده مسأله ی مبارزه با فساد را مطرح کردم و آن نامه ی هشت ماده یی را نوشتم؛ اما از داخل مجلس شورای اسلامی - که باید مرکز مبارزه ی با فساد باشد - فریاد اعتراض به این شعار بلند شد؛ با این بهانه که مبارزه ی با فساد، سرمایه ها را از کشور فراری می دهد! در حالی که قضیه بعکس است. بنده همان وقت هم گفتم که اتفاقاً مبارزه ی با فساد، سرمایه گذار سالم را که قصد فسادانگیزی و سوءاستفاده ندارد، به کار تشویق می کند. اخیراً گزارشی از یک سازمان معتبر بین المللی خواندم که درباره ی همین مسائل کار می کند. این سازمان اعلام کرده که یکی از موانع اصلی سرمایه گذاری در بعضی از کشورها عبارت است از فساد اقتصادی. اینها می گفتند مبارزه ی با فساد جزو موانع سرمایه گذاری است؛ ببینید چقدر فاصله است! مبارزه ی با فساد مطرح می شود؛ به جای این که عناصر دست اندرکار استقبال کنند و در حد وظایف خود ایفای نقش کنند، بعکس عمل می کنند.

بیانات در دیدار دانشجویان کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۹

آزادی بیان با چاشنی تهدید جانی!

در امریکا، معنای آزادی رسانه ها، آزادی سخن گفتن بزرگ سرمایه داران است. عمده ترین مطبوعات، متعلق به آنهاست. مهمترین چاپخانه ها و ناشران کتاب متعلق به سرمایه داران است. یکی از مسئولان کنونی درباره ی تسخیر لانه ی جاسوسی کتابی به زبان انگلیسی نوشته بود. این مسئول محترم خودش به من می گفت: به هر ناشری در امریکا مراجعه کردیم، حاضر نشدند این کتاب را چاپ کنند؛ چون ناشران عمده، وابسته به دستگاه های سرمایه داری اند؛ بنابراین مجبور شدیم به کانادا برویم. در آن جا با زحمت توانستیم یک ناشر پیدا کنیم که این کتاب را چاپ کند. ایشان می گفت آن ناشر بعداً با من تماس گرفت و گفت از وقتی من تعهد کرده ام این کتاب را چاپ کنم و آنها این را فهمیده اند، به من تلفن های تهدیدآمیز می شود و جان من را تهدید می کنند! آزادی واقعی بیان و آزادی انتخاب هم به معنایی که آنها شعارش را می دهند، در آن جا نیست.

بیانات در دیدار دانشجویان کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۹

تفسیر آیات بنی اسرائیل

بنده سال ۵۰ در مشهد برای دانشجویها درس تفسیر می‌گفتم و اوایل سوره‌ی بقره - ماجراهای بنی اسرائیل - را تفسیر می‌کردم.

بنده را به ساواک خواستند و گفتند چرا شما راجع به بنی اسرائیل حرف می‌زنید؟ گفتم آیه‌ی قرآن است؛ من دارم آیه‌ی قرآن را معنا و تفسیر می‌کنم.

گفتند نه، این اهانت به اسرائیل است! درس تفسیر بنده را به خاطر تفسیر آیات بنی اسرائیل - چون اسم اسرائیل در آن بود - تعطیل کردند. اختناق در آن زمان عجیب بود؛ اما نه از طرف دولت امریکا، نه از سوی دولت فرانسه و نه از طرف دولت‌های دیگر مطلقاً رژیم طاغوت به مخالفت با آزادی و دموکراسی متهم نشد. آن زمان انتخابات برگزار می‌شد اما مردم اصلاً نمی‌فهمیدند کی آمد، کی رفت و چه کسی انتخاب شد.

به آن صورت رأی‌گیری وجود نداشت؛ صندوق رأی درست می‌کردند و اسم نماینده‌ای را که خودشان می‌خواستند و از دربار تأیید شده بود، از صندوق بیرون می‌آوردند. با این کار، صورت مسخره‌ای از یک رأی‌گیری را به نمایش می‌گذاشتند.

دیدار با دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۹

روزهای غربت خرمشهر

بنده در همان دوران غربت - وقتی خرمشهر در اشغال دشمنان بیگانه بود - نزدیک پل خرمشهر رفتم و به چشم خودم دیدم وضعیت چگونه است. فضا غم‌آلود و دلها سرشار از غصه بود و دشمن با اتکاء به نیروهای بیگانه که به او کمک می‌کردند - همین امریکا و غربی‌ها و همین مدعیان دروغگو و منافق حقوق بشر - در خرمشهر مستقر شده بود. تانکهای او، وسایل پیشرفته‌ی او، هواپیماهای مدرن او، نیروهای تا دندان مسلح او؛ بچه‌های ما آر. پی. جی هم نداشتند؛ با تفنگ می‌جنگیدند؛ اما با ایمان و با صلابت. همین جوانان، با دست خالی، اما با دل پُر از امید و ایمان به خدا، بدون این‌که ابزار پیشرفته‌ی داشته باشند و بدون این‌که دوره‌های جنگ را دیده باشند، وسط میدان رفتند و بر همه‌ی آن عوامل غلبه پیدا کردند.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا ۱۳۸۴/۰۳/۰۳

مژده‌ی تلفنی شهید صیاد شیرازی

روز سوم خرداد، همان ساعت اولی که رزمندگان ما خرمشهر را گرفته بودند، مرحوم شهید صیاد شیرازی به من تلفن کرد - بنده آن وقت رئیس جمهور بودم - و گزارش اوضاع جبهه را می‌داد. می‌گفت الان هزاران سرباز و افسر عراقی صف بسته‌اند، برای این که بیایند ما دستهایشان را ببندیم و اسیر شوند! قدرت معنوی یک ملت این است. فقط خرمشهر نیست - خرمشهر یک نماد است - کربلای ۵ ما هم همین‌طور بود؛ والفجر ۸ ما هم همین‌طور بود؛ فتوحات فراوان دیگر ما هم همین‌طور بود؛ عملیات خیبر و بدر و مجموعه‌ی هشت سال دفاع مقدس ما هم همین‌طور بود. البته ناکامی و شکست هم داشتیم و شهید هم دادیم؛ میدان مبارزه است.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا ۱۳۸۴/۰۳/۰۳

دوراهی دنیا و آخرت

یک وقت در دوره‌ی جوانی بنده قضیه‌ی پیش آمد و من در میان دوراهی مهمی در زندگی شخصی قرار گرفتم. برای مشورت، به شخصی مراجعه کردم و گفتم اگر من بخواهم این کار را بکنم، در واقع روگرداندن از دنیا و آخرت است - یعنی اگر دنیا هم بخواهم، آن طرف است؛ آخرت هم بخواهم، آن طرف است - آن شخص تأملی کرد و به من گفت: شما بیا برای خدا این عمل دیگر را انجام بده؛ خدا دنیا و آخرت تو را از آن جا برمی‌دارد و به این جا می‌آورد. این حرف تا اعماق دل من اثر کرد؛ لذا به آن عمل کردم.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس ۱۳۸۴/۰۳/۰۸

«راجع به عدم تفکیک دین از سیاست هم در آن جا صحبت کنید»

من شاید یک وقت دیگر هم در جمع شما گفته‌ام که بنده می‌خواستم در یکی از مجامع بین‌المللی شرکت کنم. مطالبی فراهم کرده بودم، بردم خدمت ایشان دادم. معمولاً اگر می‌خواستم در جایی نطقی داشته باشم، می‌دادم ایشان نگاهی بکنند. ایشان مطالب سخنرانی من را نگاه کردند و بعد از دو سه روز آن را به من برگرداندند و در حاشیه‌اش چند نکته نوشته بودند؛ یکی از آنها این بود که راجع به عدم تفکیک دین از سیاست هم در آن جا صحبت کنید. من اول تعجب کردم. درعین حال رفتم چند صفحه درباره‌ی همین نکته نوشتم و به متن سخنرانی اضافه کردم. در آن اجتماع بین‌المللی حدود صد کشور شرکت داشتند. من این متن را در آن جا خواندم و خودم ملتفت شدم که نقطه‌ی اساسی و اصلی و جذاب نطق که برای همه‌ی آنها تازه و مهم بود، همین قسمت بود؛ در حالی که مثلاً فکر می‌کردم بقیه‌ی مطالب چون لفظ و معنای آن سنجیده انتخاب شده، قشنگ‌تر است؛ اما بعد دیدم این قسمت مهم‌تر بوده است.

بیانات در دیدار اعضای ستاد برگزاری مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۴/۰۳/۱۰

تاکتیکی که انسان را از هدف دور می‌کند

بنده زمان ریاست‌جمهوری به یکی از کشورهای مسلمان مدعی مبارزه‌ی با اسرائیل رفتم و با رئیس آن کشور گفتگو کرد او قبلاً گفته بود ما حاضریم با زمامداران اسرائیل ملاقات کنیم و مرآوده داشته باشیم! من به او گفتم این چه حرفی است که از قول شما نقل شده است. به معاونش نگاهی کرد و بنا کردند قاه‌قاه خندیدن! من با خودم گفتم لابد جواب مهمی دارند. گفتند بله، این حرفها تاکتیک بود! گفتم عجب؛ تاکتیکی است که انسان را از اصل اهداف دور می‌کند! مبنای کار شما تحریم اسرائیل بود؛ شما می‌خواستید اسرائیل در محیط اسلامی و عربی به صورت یک سکه‌ی رایج درنیاید؛ اما به عنوان تاکتیک دارید درست عکس این را عمل می‌کنید.

بیانات در دیدار اعضای ستاد برگزاری مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۴/۰۳/۱۰

دست قدرتی که به ما کمک می‌کند

امیدواریم ان‌شاءالله خدای متعال دست کمک و هدایت خودش را همواره بر سر این ملت باقی بدارد؛ همچنان‌که امام در سال ۶۵ یک وقت به من فرمودند: من می‌بینم که در همه‌ی کارهای این کشور، دست قدرتی دارد کارها را پیش می‌برد.

ان‌شاءالله ما لایق و قابل باشیم که این دست قدرت، ما را رها نکند؛ چون این‌طور هم نیست که خیال کنیم ما دیگر مورد لطف خدا هستیم و هر کاری هم کردیم، دست خدا همراه ما خواهد بود؛ نخیر، این دست قدرت گاهی هم مشت می‌شود و توی مغز انسان کوبیده می‌شود! اگر ملاحظه نکنیم، رعایت نکنیم، حدود خودمان را در نظر نگیریم و وظایفمان را بد انجام دهیم یا انجام ندهیم، دست قدرت به ما کمکی نخواهد کرد؛ ممکن است - پناه بر خدا - مخالف ما هم عمل کند. بنابراین اگر در راه او باشیم، ان‌شاءالله خدای متعال به ما کمک خواهد کرد.

بیانات در دیدار اعضای ستاد برگزاری مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۴/۰۳/۱۰

دعای هر روز برای رئیس جمهور

شما هم حقیقتاً خود را به معنای واقعی کلمه در اختیار نظام و متعلق به نظام بدانید. یک روز انسان در این نقطه مأموریتی را انجام می‌دهد؛ یک روز در این نقطه نیست و یک جای دیگر است. همان‌طور که عرض کردیم، مسؤولیت‌های دینی و انقلابی من و شما تمام نمی‌شود. ما هر جا باشیم، بالاخره یک عنصر مسلمان انقلابی هستیم و مسؤولیت‌هایی بر عهده داریم. امیدواریم انشاءالله بتوانید این مسؤولیت را به بهترین وجه انجام دهید.

من همیشه در این مدت شماها را دعا کرده‌ام. آقای خاتمی را حداقل در هر شبانه‌روز یک بار دعا کرده‌ام؛ یعنی در تمام این مدت شاید هیچ شب و روزی نبوده که من شخص ایشان را دعا نکنم. بقیه‌ی مسؤولان و دیگران را هم همیشه دعا کرده‌ام و باز هم دعا خواهم کرد. دعا کنیم که خدای متعال این کشور و این ملت و این نظام را روزبه‌روز به اهداف خودش نزدیکتر کند و اقتداری را که شایسته‌ی این کشور و این ملت است، به او ارزانی بدارد؛ و همین‌طور هم خواهد شد؛ این را من تردید ندارم.

بیانات در آخرین دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۴/۰۵/۱۳

روزی که دنیا به ایران به چشم فاتح نگاه کرد

وقتی خرمشهر سقوط کرد، نماد قوی پندجگی دشمن بود و مظلومیت ملت ایران. وقتی ملت ایران با قدرت خرمشهر را از دشمن پس گرفت و هزاران نیروی رزمنده‌ی دشمن را اسیر کرد، در واقع سرنوشت نهایی جنگ نوشته شد. همان روزها سران چند کشور برای وساطت به ایران آمده بودند. یکی از برجستگان سیاسی معروف انقلابی دنیا - که رهبر یکی از کشورهای آفریقایی بود - به من گفت امروز مسأله‌ی ایران و جمهوری اسلامی در دنیا بکلی با قبل از فتح خرمشهر متفاوت است؛ امروز همه به چشم فاتح و پیروز به شما نگاه میکنند. و حقیقت هم همین بود. شش سال بعد از آن صرف شد تا نظام جمهوری اسلامی بتواند بر زرادخانه‌ی عظیم جهانی - که پشت سر رژیم بعثی صدام قرار داشت - پیروز شود. و ما پیروز شدیم و توانستیم بر دشمنی که شوروی سابق و ناتو و امریکا از او حمایت میکردند، به او تجهیزات میدادند، به او سلاح شیمیایی میدادند، به او کمکهای مؤثر اطلاعاتی میدادند، فائق بیاییم؛ این به برکت حضور مردم بود؛ یعنی حضور بسیج؛ یعنی جوانان بااخلاص.

بیانات در مراسم صبحگاه مشترک بسیج ۱۳۸۴/۰۶/۰۲

طرح مطالبات سوسیالیستی مقابل بیت امام

یک نکته در باب دولت اسلامی عرض کنیم. یکی از شعارهای خوبی که آقای رئیس‌جمهور، هم در دوره‌ی انتخابات، هم بعد از آن تکرار کردند، مسأله‌ی دولت اسلامی است. من به این موضوع در نماز جمعه اشاره‌ی کردم. باید قدری بیشتر این مفهوم را بشکافیم. نظام اسلامی پس از انقلاب اسلامی تشکیل شد. شورش انقلابی و نهضت انقلابی می‌توانست انجام بگیرد، اما نظام غیراسلامی تشکیل شود. خیلی جاها این‌طور شده؛ در الجزایر همین‌طور بود. در الجزایر، نهضت، اسلامی بود. اصلاً پایگاه نهضت و رهبران نهضت، مسلمانها بودند؛ اما بعد از آن‌که نهضت به نتیجه رسید، کسانی که اعتقادی به مبانی تفکر اسلامی نداشتند، آمدند قدرت را در دست گرفتند. این‌جا هم همین کارها داشت میشد. در همان روز ۲۱ بهمن و ۲۲ بهمن و ۲۳ بهمن از این کارها داشت میشد. بنده از نزدیک در جریان برخی از کارها بودم؛ داشتند حرکت میکردند که به اصطلاح خودشان یک جنبش کارگری و یک حرکت کارگری را بر این حرکت عمومی تغلیب کنند و همان فرمولی که در روی کار آمدن نظامهای سوسیالیستی در دنیا معمول است - یعنی انقلاب طبقه‌ی کارگر - تحقق بدهند و بعد هم یک چند نفر سر کار بیایند؛ منتها امام را محاسبه نکرده بودند؛ یعنی این گوهر خدشه‌ناپذیر شکست‌ناپذیر را در محاسباتشان ندیده بودند؛ لذا سخت ضربه خوردند. حتی روز سوم بعد از پیروزی انقلاب راه افتادند آمدند جلوی بیت امام در مدرسه‌ی علوی و تظاهرات کردند و مطالبات به اصطلاح سوسیالیستی و کارگری را مطرح کردند. ولی نظام اسلامی تشکیل شد.

بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۴/۰۶/۰۸

دولت که اسلامی شد کشور اسلامی می‌شود

من چهار پنج سال پیش همین‌جا در حسینیه این مطلب را با مجموعه‌ی کارگزاران مطرح کردم؛ گفتم انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی و بعد کشور اسلامی. اگر دولت ما اسلامی شد، آن وقت کشورمان اسلامی خواهد شد. اگر من و شما در معاشرت‌مان، در رفتارمان، در طلب مالمان، در مجاهدتمان، نتوانستیم خود را به حد نصاب برسانیم، از آن دانشجو، از آن جوان بازاری، از آن عنصر در رده‌های پایین دولتی، از آن کارگر، از آن روستایی، از آن شهری چه توقعی می‌توانیم داشته باشیم که اسلامی عمل کنند؟ چرا مردم را بیخود ملامت می‌کنیم؟ نباید ملامت کنیم. اگر کمبودی هست، خودمان را باید ملامت کنیم؛ «لوموا انفسکم».

بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۴/۰۶/۰۸

عدالت به سبک سوسیالیستها

بنده زمان مسئولیت ریاست جمهوری وضعیت اقشار پایین بعضی از کشورهای سوسیالیستی را دیده بودم؛ آن چیزی که اسمش عدالت است و آن مفهومی که عدالت دارد، مطلقاً در آنجاها وجود نداشت. طبقه‌ی اشراف جدیدی در آنجا وجود داشت که با معیارهای حزبی و سیاسی خاص خودشان روی کار آمده بود و از همه‌ی امکانات برخوردار بود؛ مردم هم در فقر و تهیدستی و بدبختی زندگی می‌کردند. این وضعیت حتی در بعضی از کشورهای درجه‌ی یکشان هم دیده می‌شد.

بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت ۱۳۸۴/۰۶/۰۸

«شما با امام حسین مخالفتید!»

ما چند سال پیش این‌جا راجع به قمه‌زنی - امری که «بَیِّنُ الْغَیِّ» است - مطالبی گفتیم؛ بزرگانی صحبت کردند، نجابت کردند، قبول کردند و مردم زیادی هم پذیرفتند؛ یک وقت دیدیم از گوشه‌هایی سروصدا بلند شد که آقا شما با امام حسین مخالفتید! معنای «سفینه‌النجاه و مصباح الهدی» این است که ما عملی را که بلاشک شرعاً محل اشکال است و به عنوان ثانوی هم حرام مسلّم و بَیِّن است، انجام دهیم؟ باید این روشنگری‌ها را بکنیم تا نسل جوان ما به اسلام بیشتر علاقه‌مند شود.

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۴/۰۶/۱۷

سرهنگی که برای شکار تانک التماس می کرد

بچه‌های شهید چمران در ستاد جنگ‌های نامنظم جمع می‌شدند و هر شب عملیات می‌رفتند و بنده را هم گاهی با خودشان می‌بردند. یک شب دیدم افسری با من کار دارد؛ به‌نظم سرهنگ ۲ یا سرگرد بود. چون محل استقرار ما لشکر ۹۲ بود، لذا به اینها نزدیک بودیم. آن افسر پیش من آمد و گفت: من با شما یک کار خصوصی دارم. من فکر کردم مثلاً می‌خواهد درخواست مرخصی بدهد. یک‌خرده لجم گرفت که حالا در این حیص و بیص چه وقت مرخصی رفتن است. اما دیدم با حالت گریه آمد و گفت: شب‌ها که این بچه‌ها به عملیات می‌روند، اگر می‌شود، من را هم با خودشان ببرند(!) بچه‌ها شب‌ها با مرحوم شهید چمران به قول خودشان به شکار تانک می‌رفتند و این سرهنگ آمده بود التماس می‌کرد که من را هم ببرید

بیانات در دیدار جمعی از پیشکسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت

۱۳۸۴/۰۶/۳۱

از این زیبایی خارق‌العاده نمی‌توان گذشت

دو سه سال قبل جمع زیادی از هنرمندها در این حسینیه جمع بودند. به آنها گفتم کدام هنرمند است که از روحیه حماسی پُرشور ملت و جوانهای خودش در مقابل دشمنی که قصد داشت غیرت و عزت این ملت را زیر پاهای خودش لگدمال کند، و از زیبایی خارق‌العاده‌ی آن بتواند بگذرد و این را نبیند. اگر دیدیم هنرمندهای ما این را نمی‌بینند و به آن نمی‌پردازند، باید ببینیم عیب کار کجاست. یا در نگاه هنری، یا در عرضه‌ی درست، یا تأثیراتی که سیاستها و دشمنان در فضای فرهنگی کشور دارند می‌گذارند، مشکلی وجود دارد؛ و آلا چطور ممکن است یک ملت فراموش کند یا نبیند و نفهمد؟ لذا خاطره‌گویی شما و ثبت کردن این حوادث، نقش خیلی زیادی در این مسأله دارد.

بیانات در دیدار جمعی از پیشکسوتان جهاد و شهادت ۱۳۸۴/۰۶/۳۱

قرآن در این کشور غریب بود

امروز بحمدالله به برکت نظام جمهوری اسلامی نوای قرآن در فضای کشور ما طنین انداز است. جوانهای عزیز ما بدانند که یک روز قرآن به معنای حقیقی کلمه در این کشور غریب بود؛ نه فقط عمل به قرآن و تکریم قرآن، حتی تلاوت قرآن هم غریب بود. گاهی به عنوان نمایش، حرکتی در گوشه‌یی دیده می‌شد؛ اما قرآن، مطلوب و جریان غالب در میان مردم کشور، بخصوص جوانهای ما نبود. امروز من نگاه می‌کنم می‌بینم تعداد جوانها و حتی نوجوانهایی که تلاوت قرآن را در حد نصاب لازم انجام می‌دهند، زیادند.

بیانات در دیدار قاریان ۱۳۸۴/۰۷/۱۴

از شور فراوان تا انکار مبانی انقلاب!

عزیزان من! کسانی که پایشان لغزید، خیلی از مواردش را که ما دیدیم، ناشی بود از عدم تعمق در امر دین و معارف اسلامی؛ شعائری بود، شعارهایی بود، احساساتی بود، بر زبانشان بود، اما در دلشان عمق نداشت. لذا در گذشته ما کسانی را دیدیم که آدمهای خیلی تند و داغ و پُرشوری هم بودند، بعد صدوهشتاد درجه وضع اینها عوض شد. سالهای اول انقلاب کسانی بودند - من با خصوصیات، آدمهایش را می‌شناسم؛ یعنی کلیات نیست - که افرادی مثل شهید بهشتی را راحت و صریح از نظر انقلابی بودن و فهم درستش از انقلاب و از راه امام، نفی می‌کردند. بعد از گذشت مدتی، مشی اینها آن‌چنان شد که مبانی انقلاب و نظام را انکار کردند! بعضی از آنها که آدمهای با انصاف‌تری بودند، صریحاً، و بعضی‌شان ملتویاً و مزوراً انکار کردند. آدمهای بی‌انصاف‌ترشان اینها هستند، که به یک معانی‌یی هم تظاهر می‌کنند؛ اما باطنشان این‌طور نیست. این به خاطر این بود که اینها عمق نداشتند. البته این یکی از عوامل است؛ یک عامل هم شهوات و دنیاطلبی و امثال اینهاست که کسانی را هم که عمق دارند، منحرف می‌کند.

بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت ۱۳۸۴/۰۷/۱۷

«دفتر جذب نخبگان را هم خود ما مطرح کردیم»

دفتر جذب نخبگان که اشاره شد، غیر از بنیاد نخبگانی است که ما مطرح کردیم. دفتر جذب نخبگان را هم خود ما مطرح کردیم. بنده آن وقت رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی بودم و در آنجا ایجاد دفتر جذب نخبگان مطرح شد. آن وقت مشکل ما مشکلی بود که امروز در کشور وجود ندارد. آن سالها ما پزشک به قدر لازم نداشتیم؛ استاد دانشگاه به قدر لازم نداشتیم؛ بارهای سنگین کاری زمین مانده بود. مراد از جذب نخبگان، آن بود.

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه ۱۳۸۴/۰۷/۲۱

در ملتهای گوناگون عمق استراتژیک داریم

ما در ملتهای گوناگون عمق استراتژیک داریم. شماها ان شاء الله وقتی در عرصه‌های وسیع‌تر وارد شوید - به کشورها مسافرت کنید، در میان ملتها حضور پیدا کنید - این را بیشتر احساس می‌کنید. الان در کشورهای دنیا، جمهوری اسلامی در دل ملتهای مسلمان جا دارد. ما به چیزهایی عادت کرده‌ایم. رؤسای جمهور ایران پا می‌شوند به کشورهای دیگر می‌روند. استقبال مردمی از این رؤسای جمهور برای هیچ رئیس‌جمهوری از هیچ کشوری در هیچ نقطه‌یی غیر از کشور خودش متصور نیست؛ این یک واقعیت است. بنده هم که زمان ریاست‌جمهوری به کشورهای بیگانه سفر می‌کردم، همین‌طور بود. رئیس‌جمهور بعد از من، و رئیس‌جمهور بعد از او هم به کشورهای مختلف رفتند و ملتها نسبت به آنها اظهار عشق و علاقه کردند. این، هنر این رئیس‌جمهور نیست؛ هنر این حرکت عظیم است؛ هنر این موج‌آفرینی است؛ هنر هویت‌شماست؛ هویت نظام جمهوری اسلامی؛ این شأن ماست.

بیانات در دیدار دانشجویان برگزیده و نمایندگان تشکلهای دانشجویی ۱۳۸۴/۰۷/۲۴

چرا جنجال علیه جمهوری اسلامی زیاد است؟

این که می‌بینید جنجال علیه جمهوری اسلامی زیاد است، دلیل اقتدار ماست. امام (رضوان‌الله‌علیه) یک وقت فرموده بودند اگر جمهوری اسلامی چیزی نیست، چرا این قدر علیه آن صف‌آرایی می‌کنند؟ اگر اهمیتی ندارد، چرا برای مقابله‌ی با آن، این قدر خودکشان می‌کنند؟ این، دلیل اقتدار جمهوری اسلامی است. این چند روزه سر قضیه‌ی موضعگیری رئیس جمهور جنجالی به وجود آوردند. البته این بار اول هم نبود؛ بار چندم بود. یک بار دیگر هم ده، یازده سال قبل به مناسبت قتل اسحاق رابین، رئیس جمهور وقت ما آن روز اظهار نظری کرد؛ جنجالی درست کردند که چرا رئیس جمهور ایران از قتل نخست‌وزیر اسرائیل اظهار خوشحالی کرده! اولین احساسی که به انسان دست می‌دهد، شرمندگی از بشریت است به عوض سران اروپا و غرب؛ اینها باید از بشریت شرمنده باشند که این قدر تحت نفوذ صهیونیست‌ها هستند؛

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۴/۰۸/۰۸

سرنوشت فلسطین را باید فلسطینی‌ها معین کنند

ده‌ها سال پیش، جمال عبدالناصر - که محبوب‌ترین چهره‌ی عرب محسوب می‌شد - در شعارهای خود می‌گفت ما یهودی‌های غاصب فلسطین را به دریا می‌ریزیم. سالها بعد از آن، صدام حسین - که منفورترین چهره‌ی عرب محسوب می‌شد و می‌شود - اعلام می‌کرد که ما نصف سرزمین فلسطین را آتش می‌زنیم. ما هیچ‌کدام از این دو حرف را قبول نداریم. با اصول اسلامی ما، نه به دریا ریختن یهودی‌ها، نه آتش زدن سرزمین فلسطین، معقول و منطقی نیست. حرف ما این است که ملت فلسطین باید به حق خود برسد. این کشور متعلق به مردم فلسطین است؛ فلسطین متعلق به فلسطینی‌هاست و سرنوشت فلسطین را هم باید فلسطینی‌ها معین کنند.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۴/۰۸/۱۳

پرچم «یا فاطمة الزهراء»

من خبر را که شنیدم، لذت بردم؛ وقتی هم که عکس‌های صعود خانم‌ها را دیدم که در ارتفاع ظاهراً هشت هزار و هشتصد و خرده‌ای ایستاده بودند و پرچم «یا فاطمة الزهراء» را دست‌شان گرفته بودند، واقعاً بیشتر احساس افتخار کردم. حقاً عظمت این کار خیلی زیاد است. مطمئناً بسیاری از مستمعان و بینندگان این برنامه‌ها نمی‌توانند حس کنند که چقدر اراده و نشاط جسمی و روحی لازم است تا یک انسان را در آن هوای نامساعد، در آن فشار شدید، با آن همه موانع و بدون هیچ تماشاچی، به آن‌جا برساند.



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای

در میدان فوتبال یا والیبال یا بسکتبال یا ورزش‌هایی که جلوی چشم مردم انجام می‌گیرد، این همه تماشاچی ایستاده‌اند، کف می‌زنند، تشویق می‌کنند، نگاه می‌کنند؛ اما در غربت کوهستان، آن هم در آن نقطه‌ی دور از دسترس، آن هم بین این دره‌ها و برج‌های یخ و آن هوای نامساعد، زن شجاع و باراده‌یی حرکت می‌کند و قصدش این است که این قدرت و نیروی پنهان در جسم و وجود و روح خودش را استخراج کند و به معرض بروز و ظهور برساند؛ خیلی عظمت دارد؛ خیلی کار بزرگی است. من تجلیل از شماها را وظیفه‌ی خودم می‌دانم و حقاً و انصافاً باید عظمت این کار به مردم نشان داده بشود.



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار فاتحان قله‌ی اورست ۱۳۸۴/۰۸/۳۰

برای کوه‌رفتن مردم امکانات فراهم کنید

بنده گاهی اوقات که بر همان تنبلیِ مورد بحث و بر ضعف‌های مربوط به سن و پیری فایق می‌آیم، چند قدمی از کوهستان‌های اطراف تهران می‌روم بالا و می‌بینم هیچ‌کس نیست! غصه می‌خورم!

در کوهستان، جاهایی هست که ساختمان‌ها در زیر پا پیداست؛ این همه آدم در اتاق‌ها خوابیده‌اند که در بین آنها جوان هست، در بین آنها کسانی هستند که ظاهر جسم‌شان اقلأً ده برابر ما توان و قدرت دارد؛ اما از این اتاق‌ها بیرون نمی‌آیند، ولی ما از این گوشه‌ی شهر با سنِ نزدیک به هفتاد سال، می‌رویم آن‌جا. دل انسان خیلی غصه‌دار می‌شود که چرا آنها در آن‌جا چهار قدم بالا نمی‌آیند و از این امکان استفاده نمی‌کنند.

شما امکانات و اتوبوس بگذارید که اگر کسی خواست از پایین شهر و از راه‌های دور به این ارتفاعات بیاید، بتواند. ارتفاعات بعضی از شهرها یک خرده با شهر فاصله دارد، بنابراین، وسایلی فراهم کنید که اگر کسی خواست، بتواند بیاید - حالا اگر کسی همت نکرد و اراده نکرد؛ آن، بحث دیگری است - و تشویق بشوند؛ نگویند وسیله نداشتیم و نیامدیم.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار فاتحان قله‌ی اورست ۱۳۸۴/۰۸/۳۰

«ایرانی، یک لوله‌نگ نمی‌تواند بسازد!»

همه‌ی ابزارهای فرهنگی و تبلیغی در طول صد سال یا بیشتر به‌کار گرفته شد، تا این ملت را به خودشان بدبین کنند - یکی از شخصیت‌های سرشناس معروف می‌گفت: ایرانی، یک لوله‌نگ نمی‌تواند بسازد! - لوله‌نگ یعنی آفتابه گلی؛ آن زمانها از گل، آفتابه درست می‌کردند. این جور این ملت را تحقیر می‌کردند. این ملت حالا در زمینه‌های زیستی، در زمینه‌ی فعالیت‌های گوناگون علمی، تحقیقی کارهایی می‌کند که خودش را جزو ده کشور اول جهان قرار می‌دهد؛ این، شوخی نیست. این مسأله به ملت ما، به شما جوانها، در هر جا که هستید و در هر قسمتی که کار می‌کنید، هشدار می‌دهد که قدر خودتان را بدانید، حرکت کنید، ناامید نشوید؛ شماها می‌توانید. شما آن نسلی هستید که اگر خوب عمل کردید، آینده‌ی این کشور را - صد سال، دویست سال یا بیشتر - تضمین خواهید کرد.

بیانات در دیدار بسیجیان ۱۳۸۴/۰۹/۰۷

«بنده با شما پیش خدای متعال احتجاج خواهم کرد»

من خاطره‌یی را عرض بکنم: تقریباً دو، سه سال قبل یکی از دوستان خیلی خوب ما که در این شورا هم فعالیت داشته‌اند، راجع به مسائل فرهنگ عمومی کشور و مسأله‌ی تربیت و ناهنجاری‌هایی که احياناً در سطح جامعه بتدریج بروز کرده، با من گفتگو می‌کردند و مطالبات و توقعات به‌حقی را درمیان می‌گذاشتند. من به آن دوست عزیز گفتم کاری که من در این زمینه می‌توانم بکنم، همین کاری است که تا حالا کرده‌ام؛ یعنی تشکیل این شورا و وارد کردن افراد با فکر و با انگیزه برای تصمیم‌گیری درباره فرهنگ کشور؛ کمک قانونی و حیثیتی و هرچه که لازم است نسبت به این شورا؛ این کاری است که به عهده‌ی من است؛ اما از این جا به بعدش به عهده‌ی شما. من به آن دوست گفتم که بنده با شما پیش خدای متعال احتجاج خواهم کرد و به پروردگار خواهم گفتم من بهترین کسانی را که مناسب این کار می‌شناختم، در این شورا جمع کردم؛ شما به خدای متعال باید جواب بدهید.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳/۱۰/۱۳۸۴

تأکید امام بر عملی شدن مصوبات شورای انقلاب فرهنگی

رئیس این شورا، رئیس‌جمهور؛ یعنی رئیس قوه‌ی مجریه است و برای قانون هم رئیس قوه‌ی مقننه و عناصری از مجلس شورای اسلامی در این‌جا حاضرند. بنابراین، حالت منتظره‌یی وجود ندارد و اهداف باید تحقق پیدا کند؛ اصلاً فلسفه‌ی حضور رؤسا و مسؤولان همین است؛ ولاً بنده خوب می‌دانم که برای یک شورایی که می‌خواهد برنامه‌ی کلان بریزد، رؤسا و شخصیت‌هایی که مشغول کارهای اصلی دیگر هستند، خیلی نمی‌توانند وقت بگذارند و همت صرف کنند؛ شخصیت‌های حقیقی بایست در چنین شورایی وقت بگذارند و بحث کنند. بنابراین، علت حضور رؤسا و وزرا و رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و بقیه‌ی رؤسا و مسؤولان کشور که این‌جا هستند، از زمانی که این شورا در زمان امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) تشکیل شد، به‌خاطر همین بود که این شورا حرفی بر کاغذ نباشد؛ فقط اظهارنظر و ابراز دلسوزی نباشد، بلکه تحقق پیدا کند و اجرا شود؛ امام هم عیناً همین را تصریح کردند و تعبیری به این مضمون بیان کردند که مصوبات این شورا باید عملی شود؛ بنده هم بر این معنا همیشه تأکید کرده‌ام.

بیانات در دیدار اعضای شورای انقلاب فرهنگی ۱۳۸۴/۱۰/۱۳

«چند سال هر هفته در جلسات شورا شرکت می کردم»

من حقیقتاً به این جلسه علاقه مندم؛ چون واقعاً یک مجموعه‌ی فرهنگی هستید. می‌دانید که خود من هم هفت، هشت سال هر هفته در این جلسه شرکت کرده‌ام و بعد از دوره‌ی ریاست‌جمهوری هم هر سال یک بار یا گاهی بیشتر با این جلسه ارتباط داشته‌ام و این جلسه را دوست دارم. این جا قِمّه و قله‌ی فرهنگی کشور است.

بیانات در دیدار اعضای شورای انقلاب فرهنگی ۱۳۸۴/۱۰/۱۳

از سیلوه‌های روسی تا سیلوه‌های جهادی

جوانان جهاد سازندگی آن روزی کارهای بزرگ را در این کشور شروع کردند که حتی آن کسانی که جلوی چشم‌شان این کارهای بزرگ انجام می‌گرفت، باور نمی‌کردند که جوان ایرانی قادر به این کارهاست. در دوران رژیم طاغوت، گندم را از آمریکا می‌خریدند و سیلو را روس‌ها برایشان می‌ساختند؛ آنها سیلو را هم نمی‌توانستند بسازند! باید روس‌ها می‌آمدند؛ این صنعت در ایران نبود. در سال‌های اول انقلاب، این جوانان جهاد دانشگاهی آمدند و گفتند امام دستور داده‌اند مردم گندم بکارند؛ خوب، گندم سیلو لازم دارد؛ در خانه‌ی چه کسی برویم، جز در خانه‌ی همت و ابتکار خودمان؛ شروع کردند. افرادی می‌دیدند که این سیلو بالا می‌رود - البته در روز اول، با ظرفیت کم - اما باور نمی‌کردند! و امروز کشور ما یکی از کشورهای مطرح از لحاظ سیلوسازی در دنیا است؛ به برکت همین جوان‌ها. کار جهادی، این است.

بیانات در دیدار کشاورزان ۱۳۸۴/۱۰/۱۴

نتیجه‌ی حضور دانش‌آموختگان کشاورزی در مزارع

به همه‌ی روستاییان و همه‌ی کشاورزان و کسانی که دست‌اندرکار کشاورزی‌اند، توصیه می‌شود که از این جوانان مطلع و خبیره در کار کشاورزی استقبال کنند. بنده در بعضی از روستاها از نزدیک ملاحظه کردم که جوان‌های خبیره و دانش‌آموخته‌ی کشاورزی، یک نفرشان بیکار نمانده بود! همه در مزارع مشغول کار شده بودند و نتیجه این شده بود که آن بخش از لحاظ محصول کشاورزی، رشد فوق‌العاده‌ی کرد.

بیانات در دیدار کشاورزان ۱۳۸۴/۱۰/۱۴

خدا اینگونه به کلمه طیبه برکت می دهد

امام از روز اول فرمود: ما مأمور به تکلیفیم، نه به نتیجه؛ این، عین اخلاص است؛ محض اخلاص است؛ فقط برای خداست که ذره‌یی قدرت‌طلبی و جلب حطام مادی در این چنین دلی وجود ندارد. امام به تکلیف خود که مأموریت او بود عمل کرد، خدا هم نتیجه را به او داد: دنیا از صدای امام پُر شد. ما آن روزها نه بلد بودیم تبلیغات بکنیم، نه ابزارهای تبلیغاتی در اختیار انقلاب و نظام نوپا بود، با این وصف، وقتی کسی به هر نقطه‌یی از دنیای اسلام و حتی بیرون از دنیای اسلام قدم می گذاشت، نفس امام، نام امام، یاد امام را در آن‌جا زنده می دید؛ خداوند متعال این‌گونه به کلمه‌ی طیبه برکت می دهد و آن را پیش می برد.

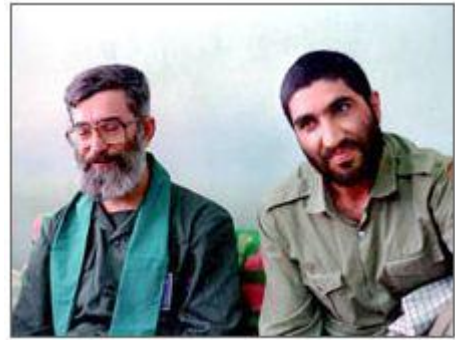
بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۴/۱۰/۱۹

عکس‌العمل امام در برابر تحریم

اینهایی که امروز دم از محاصره‌ی اقتصادی می‌زنند؛ تهدید به تحریم اقتصادی می‌کنند، کسانی هستند که در طول سال‌های گذشته، هر جا توانسته‌اند، این تحریم را اعمال کرده‌اند. همین الان بعضی از دولت‌های اروپایی، هنوز وسایلی را که از زمان رژیم طاغوت خریداری شده و پول آنها را هم شاید چند برابر گرفته بودند، به ما نمی‌دهند! تحریم از این بالاتر؟ آنها در مواردی هم ابزارها و قطعات لازم را به ما ندادند. جوان‌های ما وقتی دیدند راه از این طرف بسته است، از درون راه باز کردند. برای یک ملت مستقل، این درست است که به درون خودش مراجعه کند؛ در درون خود کاوش کند؛ درمان خود را به دست خودش بسازد؛ و آلا اگر می‌خواستیم پشت درِ خانه‌ی دیگران دست به سینه بایستیم - همچنان‌که سال‌های متمادی در دوران رژیم طاغوت، این کشور و این ملت را به این روش عادت داده بودند - زندگی مستقلی نداشتیم و همان وضع سابق بود. وقتی ما را تحریم کردند، امام اظهار خوشوقتی کردند و گفتند بهتر! حق با ایشان بود. ما بر اثر تحریم، به خود آمدیم و تحرک پیدا کردیم؛

بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۴/۱۰/۱۹

آخرین ملاقات شهید کاظمی و رهبر انقلاب



دو هفته پیش شهید کاظمی پیش من آمد و گفت از شما دو درخواست دارم: یکی این که دعا کنید من روسفید بشوم، دوم این که دعا کنید من شهید بشوم. گفتم شماها واقعاً حیف است بمیرید؛ شماها که این روزگارهای مهم را گذرانید، نباید بمیرید؛ شماها همه تان باید شهید شوید؛ ولیکن حالا زود است و هنوز کشور و نظام به شما احتیاج دارد. بعد گفتم آن روزی که خبر شهادت صیاد را به من دادند، من گفتم صیاد، شایسته‌ی شهادت بود؛ حقش بود؛ حیف بود صیاد بمیرد. وقتی این جمله را گفتم، چشم‌های شهید کاظمی پُر اشک شد، گفت: ان شاء الله خبر من را هم به تان بدهند!

فاصله‌ی بین مرگ و زندگی، فاصله‌ی بسیار کوتاهی است؛ یک لحظه است. ما سرگرم زندگی هستیم و غافلیم از حرکتی که همه به سمت لقاء الله دارند. همه خدا را ملاقات میکنند؛ هر کسی یک طور؛ بعضیها واقعاً روسفید خدا را ملاقات میکنند، که احمد کاظمی و این برادران حتماً از این قبیل بودند؛ اینها زحمت کشیده بودند.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم تشییع پیکرهای فرماندهان سپاه ۱۳۸۴/۱۰/۲۱

بازویت را بفروش، قلمت را نه

شما می‌دانید که در دنیای اسلام، پول‌های زیادی خرج شد. در طول این سال‌ها، از طرف دستگاه استکبار، برای خریدن نخبگان اقداماتی انجام شد؛ نخبگانی که اگر چه از لحاظ علمی یا سیاسی نخبه بودند؛ اما ارزش درونی‌شان، خیلی پایین بود و خیلی راحت خریده شدند؛ قلم‌ها و زبان‌هایشان را فروختند، حتی فکرها و وجودشان را فروختند؛ این از زمان‌های خیلی قدیم شروع شد؛ یعنی از قدیم در دوران معاصر؛ از زمانی که روشنفکری غربی در این کشور به وجود آمد - که من یک وقتی گفتم روشنفکری در کشور ما بیمار متولد شد - از آن روز اینها سراغ این نخبه‌ها رفتند و با پول تطمیع‌شان کردند. اینها هم حقیر، ضعیف و اسیر بودند و تن دادند و خودشان را به پول فروختند. چهل سال قبل از این، مرحوم آل‌احمد می‌نویسد: «اگر می‌فروشی، همان به که بازوی خود را؛ اما قلم خود را هرگز.» این را آل‌احمد در دهه‌ی چهل، در یکی از کتاب‌هایش نوشته است. انسان بازو و تنش را بفروشد؛ اما قلمش را - یعنی جان و فکرش را - نفروشد. اما آنها فروختند و دیگران هم خریدند؛ نخبگان را گرفتند. لذا حرکت‌های عمومی مردمی در بسیاری از جاها، نه فقط از سوی نخبگان همراهی نشد؛ بلکه حتی نخبگان مثل یک دیواری در مقابل آن ایستادند. آن وقت بهانه‌ی نخبگان در مقابل حرکت‌های اسلامی، پیش خودشان چه بود؟ می‌گفتند اینها قدیمی است، اینها متحجرانه است، اینها آخوندبازی است،

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق ۱۳۸۴/۱۰/۲۹

امام همیشه عزیز بود

در روز عاشورا در مدرسه‌ی فیضیه، چهره‌ی امام را نگاه کنید: یک روحانی‌ای که نه سرباز مسلح دارد و نه یک فشنگ در همه‌ی موجودی خود دارد، آن‌چنان با عزت حرف می‌زند که سنگینی عزت او، زانوی دشمن را خم می‌کند؛ این موضع عزت است. امام در همه‌ی احوال همین‌طور بود؛ تنها، بی‌کس، بدون عِدّه و عُدّه، اما عزیز؛ این چهره‌ی امام بزرگوار ما بود. خدا را شکر کنیم که ما در زمانی قرار گرفتیم که یک نمونه‌ی عینی از آنچه را که بارها و سال‌ها گفته‌ایم و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، جلوی چشم ما قرار داد و به چشم خودمان او را دیدیم؛ و او، امام بزرگوار ما بود.

بیانات در دیدار روحانیون و مبلغان ۱۳۸۴/۱۱/۱۰

مجاهدتهای درخشان نیروی هوایی

نیروی هوایی در طول این سالها در صفوف مقدم همه‌ی کارهای افتخارآمیزی که از نیروهای مسلح انتظار می‌رفت، قرار گرفت. در دوران دفاع مقدس، نیروی هوایی در بخش آفند و پدافند کارهای درخشانی کرد. من نمی‌دانم آیا شما جوانان عزیز از تاریخچه‌ی فعالیت‌های نیرو در این دوران پُرماجرا مطلع هستید یا نه، اما همین قدر بدانید که برترین مجاهدتهایی که در یک دفاع مقدس ممکن است برای یک نظامی پیش بیاید، در نیروی هوایی پیش آمد و دلاوران نیروی هوایی از عهده‌ی آن برآمدند. باید این مسائل دقیق، امانت‌دانه و به دور از مبالغه - احتیاج به مبالغه نیست؛ واقعیات آن قدر شگفت‌انگیز و آن قدر با عظمت است که هر چشم‌دل و هر بصیرتی را به خود متوجه می‌کند - در اختیار نسل جوان گذاشته شود.

در عرصه‌ی سازندگی هم اولین بخش از ارتش که جهاد خودکفایی را به معنای حقیقی کلمه در خود ایجاد کرد، نیروی هوایی بود. بنده از نزدیک در جریان فعالیت‌های جهاد خودکفایی در نیروی هوایی و در سایر سازمان‌های ارتش بودم، که کارهای بارز و ارزشی را انجام داده‌اند. میل به استقلال، میل به این که ارتشی ایرانی و مسلمان بتواند سر خود را بالا بگیرد و به نیروی ذاتی خود افتخار کند، اول در این نیرو بود که سر کشید و به کارهای بزرگ و بارز و منتهی شد و گره‌هایی را باز کرد.

بیانات در دیدار پرسنل نیروی هوایی ۱۳۸۴/۱۱/۱۸

می‌خواهند ملت‌ها را به جان هم بیندازند

آن روزی که رئیس‌جمهور امریکا از دهنش پرید - بعد از قضیه‌ی یازده سپتامبر - و گفت جنگ صلیبی شروع شده و بعد که فهمیدند اشتباه کرده‌اند و نباید می‌گفتند و بنا کردند به رُفو کردن، آن روز کسی به نکته‌ی قضیه توجه نکرد، که این «جنگ صلیبی» چیست. جنگ صلیبی، جنگ ملت‌های مسیحی و ملت‌های مسلمان است. آنها می‌خواهند مقدمات آن را فراهم کنند، که ملت‌ها را به جان هم بیندازند. هم مسلمانان عالم، هم مسیحیان عالم، باید خیلی هشیار باشند، تا بازیچه‌ی دست این سیاستمداران خبیث نشوند.

بیانات در دیدار پرسنل نیروی هوایی ۱۳۸۴/۱۱/۱۸

زمینه‌سازی برای جنگ صلیبی

چند سال قبل، یکی از سران اروپا در ملاقات با من، صحبت از جنگ مسیحی و مسلمان کرد! من حساس شدم؛ با این‌که آن شخص، آدم چندان وزینی نبود و نیست، لیکن چون مرتبط و متصل با امریکا و پیرو آن کشور بود، این حرف، من را حساس کرد؛ و امروز می‌بینم که دست‌های صهیونیستی در دنیای مسیحی و در اروپا، این کار را زمینه‌سازی می‌کنند. به چه دلیل باید اهانتی که در یک ماه و نیم یا دو ماه پیش در روزنامه‌یی و در یک کشوری درج شده، بعد از گذشت مدتی، باز مجدداً همان اهانت در کشورهای اروپای مرکزی و اروپای غربی، پی‌درپی چاپ شود؟! انگیزه‌ی این کار چیست؟ چه دستی در کار است؟

بیانات در دیدار پرسنل نیروی هوایی ۱۳۸۴/۱۱/۱۸

خاطرات سال ۱۳۸۵



باید برای خوزستان تلاش کنیم

من در سال هفتادوپنج که به خوزستان آمدم، در تمام این منطقه‌ی وسیع حرکت کردم؛ خیلی جاها را خودم از نزدیک دیدم، خیلی جاها هم هیأت‌هایی فرستادیم، دیدند؛ اگر آن برنامه‌هایی که در نه سال قبل برای خوزستان طراحی شد، خوب اجرا می‌شد، حالا ما خیلی جلوتر بودیم. حالا هم دیر نشده است. باید برای خوزستان و همه‌ی استانهای کشور، تلاشهای مجدانه، دلسوزانه و مدبرانه انجام بگیرد.

بیانات در دیدار کاروانهای راهیان نور در دهلاویه ۱۳۸۵/۰۱/۰۵

رشادت مردم خوزستان

در همین جا بود که من دل‌هایی لبریز از عشق و وفا به خاندان پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم) و سرشار از وفاداری به میهن اسلامی را می‌دیدم، که از جوانان خود پاره‌هایی آهن، و از مردانشان دژهایی تسخیرناپذیر برای دفاع از مرزهای میهن ساخته بودند. من در اینجا، روزها و شبهایی را با هم‌میهنانی پُراخلاص و محبت و دارای غیرت دینی و شهامت حسینی به سر بردم. آنان در جهاد خود علیه انگلیسیها و عمال مزدورشان، و در راه انقلاب اسلامی و استقلال و شرف و عزت میهن، افتخارات عظیمی را برای خود به ثبت رسانده‌اند.

نُه سال پیش، وقتی در اهواز با برادران عزیز و ارجمندی که از حمیدیه، سوسنگرد، شادگان، هویزه و سایر مناطق خوزستان آمده بودند، دیدار کردم، همین خاطرات در ذهنم تازه شد و در سخنان شعرا و خطبای عرب این منطقه، که به گوش همه‌ی ملل عرب رسید، انعکاس یافت.

بیانات در دیدار کاروانهای راهیان نور در دهلاویه ۱۳۸۵/۰۱/۰۵

قرآن در آموزش و پرورش مهجور واقع شده

قرآن در آموزش و پرورش حقیقتاً مهجور واقع شده است. یک وقتی - چند سال قبل از این - یکی از روحانیون محترم و مطلع از بسیاری از مسائل تبلیغی، یک نکته‌ای را به من گفت و من دقت کردم دیدم درست است و با تجربه‌های خود من هم کاملاً سازگار است. ایشان گفت که من در کشورهای اسلامی عمده‌تاً عربی با روشنفکرها که برخورد می‌کنم، حتی روشنفکرهایی که اهل دین و دینداری نیستند، می‌بینم اینها با قرآن آشنا نیستند. روشنفکرهای کشور خودمان را که نگاه می‌کنم (غیر از روشنفکران دینی؛ که حالا یک عده روشنفکران دینی‌اند؛ کم هم نیستند و بحمدالله بیشتر هم شده‌اند و با مفاهیم اسلامی و با قرآن آشنا نیستند) بسیاری از آنها ما با قرآن اصلاً آشنا نیستند و مفاهیم قرآنی را نمی‌دانند؛ اما در کشورهای عربی می‌دانند. این نکته را آن آقا به من گفت. من دیدم راست می‌گوید؛ ما با این سیاستمداران، نخبگان سیاسی و نخبگان فرهنگی و روشنفکری کشورهای عرب از سالهای متمادی قبل تا امروز ارتباط داشته‌ایم. اینها در اظهارات و حرفهایشان از آیات قرآن استفاده می‌کنند؛ مثلاً ما در حرفهایمان چطور از شعر سعدی استفاده می‌کنیم؛ همه‌ی مردم «توانا بود هر که دانا بود» را می‌دانند، از اشعار سعدی و حافظ در محاورات خودمان، در سیاست، مسائل گوناگون و اظهارنظرهای روشنفکری استفاده می‌کنیم؛ آنها از قرآن همین‌طور استفاده می‌کنند؛ ولی ما استفاده نمی‌کنیم. علت این است که در دورانی طولانی، قرآن در آموزش و پرورش ما، به‌خصوص در آن سنین یادگیری مهجور بوده یا اصلاً وجود نداشته است. آن قدیم - زمان کودکی ما - یک چیزهای مختصری بود و بعد به تدریج همین‌طور کمرنگ شد و بالأخره حذف شد. بعد از پیروزی انقلاب، توقع این بود که یک کار کارستانی انجام بگیرد. کارهایی هم شده است، لیکن جای حضور قرآن در دوره‌های گوناگون - چه دبستان، چه دبیرستان و چه راهنمایی - واقعاً خالی است. باید فکر بشود. نه به شکل تحمیلی، نه به شکل بیزارکننده و دورکننده؛ بلکه به شکل صحیح.

امروز پیش از اینکه به این جلسه بیایم، از یک کشور عربی کتابی برای من آوردند، که یک کتاب لغت عربی است. با سلیقه‌ی خوبی بخشهایی از آیات قرآن را به مناسبت ادبیات عرب آورده است. البته این بخت عرب‌زبانهاست که برای ادبیاتشان می‌توانند از قرآن استفاده کنند؛ ما البته نمی‌توانیم؛ چون ادبیات فارسی با قرآن ارتباط مستقیمی ندارد؛ باید قرآن را برای ما ترجمه کنند. اما به هر حال این یک نیاز است. امروز خوشبختانه حرکت قرآنی در کشور خیلی خوب است؛ لیکن در آموزش و پرورش باید نهادینه شود.

بیانات در دیدار معلمان ۱۳۸۵/۰۲/۱۲

دوست دارم این کتاب را بخوانید

من یکبار دیگر دو، سه سال پیش در یک جلسه‌ی مجموعه‌ای از دوستان هنرمند - سینماگر و نقاش و مجسمه‌ساز و ... - این را گفتم، شما به عنوان یک هنرمند، دنبال زیباییها و ظرافتهای عالم وجود می‌گردید تا اینها را بشناسید، بیرون بکشید، برجسته کنید و نشان بدهید؛ کار هنرمند این است؛ یعنی ظرافتها، زیباییها، ریزه‌کاریها، دقایق و حقایق غیر قابل دید با چشم غیرمسلح به هنر را با سلاح هنر و نگاه هنرمندانه، بیرون می‌کشد و نشان می‌دهد. اینکه می‌گویم زیبایی، معنایش این نیست که زشتیها را نمی‌تواند بیرون بکشد و نشان دهد؛ چرا، آن هم جزو ظرافتهاست. به آن جمع گفتم، شما به عنوان کسی که دنبال زیباییها می‌گردید، چگونه می‌توانید زیباییهای دفاع هشت ساله‌ی یک ملت دست خالی را از میهن خودش، از کشور خودش، از ملت خودش و از نظام خودش، در آن میدان دشوار نادیده بگیرد. الان چند سالی است که کتابهایی درباره‌ی سرداران و فرماندهان جنگ باب شده و می‌نویسند و بنده هم مشتری این کتابهایم و می‌خوانم. با اینکه بعضی از اینها را من خودم از نزدیک می‌شناختم و آنچه را هم که نوشته، روایت‌های صادقانه است - این هم حالا آدم می‌تواند کم و بیش تشخیص دهد که کدام مبالغه‌آمیز است و کدام صادقانه است - بسیار تکان‌دهنده است؛ آدم می‌بیند این شخصیت‌های برجسته، حتی در لباس یک کارگر به میدان جنگ آمده‌اند؛ این اوستا عبدالحسین بُرنسی، یک جوان شهدی بنا، که قبل از انقلاب یک بنا بود و با بنده هم مرتبط بود، شرح حالش را نوشته‌اند و من توصیه می‌کنم و واقعاً دوست می‌دارم شماها بخوانید. من می‌ترسم این کتابها اصلاً دست شماها نرسد. اسم این کتاب «خاکهای نرم کوشک» است؛ قشنگ هم نوشته شده. ایشان اول جنگ وارد میدان نبرد شده بود و بنده هم هیچ خبری نداشتم. بعد از شهادتش، بعضی از دوستان ما که به مجموعه‌های دانشگاهی و بسیج رفته بودند و با این جوان بی‌سواد - بی‌سواد به معنای مصطلح؛ البته سه، چهار سالی درس طلبگی خوانده بوده، مختصری هم مقدمات و ابتدایی و اینها را هم خوانده بوده - صحبت کرده بودند، می‌گفتند آن‌چنان برای اینها صحبت می‌کرده و حرف می‌زده که دل‌های همه‌ی اینها را در مشت می‌گرفته؛ به خاطر همین که گفتم، یک معرفت درونی را، یک ادراک را، یک احساس صادقانه را و یک فهم از عالم وجود را منعکس می‌کرده؛ بعد هم بعد از شجاعت‌های بسیار و حضور در میدان‌های دشوار، به شهادت می‌رسد؛ که حالا کاری به جزئیات آن ندارم. این زیباییهایی که آدم در زندگی یک چنین آدمی یا شهید همت و شهید خرازی می‌تواند پیدا کند و یا اینهایی که حالا هستند، نظیرش را شما کجا می‌توانید پیدا کنید؟ کجا می‌شود پیدا کرد؟

بیانات در دیدار جمعی از کارگردانان سینما و تلویزیون ۱۳۸۵/۰۳/۲۳

کتابی که ناشران امریکایی چاپ نکردند

همین خانم ابتکار که در گذشته معاون رئیس جمهور بودند، یک کتابی در باب قضیه‌ی سفارت امریکا، به اصطلاح این لانه‌ی جاسوسی نوشتند. خود ایشان جزو آن دانشجویهایی بوده که در آن کار شرکت کرده بودند. ایشان دوره‌ی کودکی‌اش را در امریکا گذرانده است؛ مرحوم دکتر ابتکار - که از دوستان ما بود - سالها در امریکا بوده و این خانم خیلی به زبان مسلط است و نگارش و تکلمش خیلی خوب است. این کتاب را به انگلیسی نوشته و بعد یک نفر آن را به فارسی ترجمه کرده بود. خود ایشان به من گفت، پیش هر ناشر امریکایی که رفته بود، حاضر نشده بود این کتاب را چاپ کند! در حالی که آنها اصرار دارند که مسئله‌ی اشغال سفارت را به عنوان یک زخم التیام نیافتنی، دائماً تکرار کنند. من زمان ریاست جمهوری، سفر سازمان ملل که رفته بودم، یک مصاحبه‌گر خیلی معروفی آمد و با من یک مصاحبه‌ای کرد که خیلی هم به صورت گسترده پخش شد. اولین سؤالش این بود که، شما چرا سفارت را گرفتید؟ گفتم بابا! حالا ما آمده‌ایم سازمان ملل و تو می‌خواهی با ما مصاحبه کنی؛ اولین سؤال را این قرار می‌دهی؟! حاضر نیستند رها کنند. از دیدگاه خودشان، آن را به عنوان یک حرکت تروریستی و وحشیانه و تلقی می‌کنند. حالا یک دختر خانم دانشجوی روشنفکری که نه اُمَل است، نه عقب‌افتاده است، نه تحصیل‌نکرده است، نه سابقه‌ی تروریستی دارد و خودش در آن قضیه بوده، ایشان قضیه را تشریح می‌کند؛ حاضر نیستند این را چاپ کنند. ببینید مسئله این است. خوب، او ملاحظه‌ی سیاست خودش را می‌کند. در امریکا این نمایش بی‌سانسوری فقط در مورد آن جاهایی است که به اصول امریکایی اصطکاک نداشته باشد. آنجایی که اصطکاک پیدا می‌کند، چه به اصول امریکایی و چه به مصالح فوری امریکایی - مثل مسئله‌ی جنگ خلیج فارس که زمان بوش پدر انجام گرفت - سانسور وجود دارد؛ خیلی کامل و خیلی رسمی و علنی؛ بدون پرده‌پوشی.

بیانات در دیدار جمعی از کارگردانان سینما و تلویزیون ۱۳۸۵/۰۳/۲۳

محصول باران و خورشید انقلاب

نعمت بزرگ دیگری که امروز در کشور ما وجود دارد، شکوفایی استعدادهاست. آن روز این جوانهای فعال در انرژی هسته‌ای به همین حسینیه آمده بودند و یک نمایشگاه درست کرده بودند؛ یک عرصه‌ی مینیاتوری از یک حرکت و واقعیت عظیم، که انسان از دیدن این همه پیشرفت لذت می‌برد؛ اما من بیشتر از دیدن این جوانها لذت بردم. یک جوان کم‌سال، متدین و دارای عرق و همت، رئیس یک مجموعه‌ی بزرگ است - افراد را آقای آقازاده به ما معرفی می‌کرد - یک جوان، فلان پروژه‌ی عظیم را راه انداخته است؛ انسان حظ می‌کند. این جوانهای ما کجا بودند؟! اینها را که ما از خارج نیاورده‌ایم. اینها همین زمین حاصلخیزِ فطرت انسانی در کشور ما هستند. تربیت باران و خورشید انقلاب و اسلام اینها را بارور کرد و رشد و شکوفایی داد. نظیر این در صد جای دیگر هست. حالا انرژی هسته‌ای معروف شده، این را می‌دانند؛ اما در جاهای دیگر هم نظیر اینها وجود دارد و من خودم از نزدیک مواردی را دیده‌ام.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۵/۰۳/۲۹

تلاش استکبار برای ایجاد جنگ صلیبی

چند سال قبل یکی از رؤسای اروپایی آمده بود تهران و در ملاقات با من، با یک تعبیری، اشاره‌ای کرد به جنگ مسیحی و مسلمان. من در مخاطبه‌ی با او اظهار تعجب کردم و گفتم مگر بناست جنگی بین مسلمانان و مسیحی‌ها بشود! گفتم مسلمانها انگیزه‌ی جنگیدن با مسیحیان را ندارند. در این صدسال اخیر هم - شاید هم بیشتر - هر چه جنگ در دنیا - جنگهای بزرگ - اتفاق افتاده است، جنگ بین خود مسیحی‌ها بوده است؛ جنگ اول جهانی، جنگ دوم جهانی، جنگهای فرانسه و آلمان؛ اسم آوردم و به او گفتم که این جنگها بین دولتهای مسیحی بوده و بین مسیحیان و مسلمانان نبوده است. آن وقت، تعجب کردم از این که چرا این حرف را مطرح کرد. بعد از چندی این ماجرای برجهای نیویورک اتفاق افتاد و اظهارنظر رئیس‌جمهور امریکا که: جنگ صلیبی شروع شده است! این شخصی که مورد بحث ماست - که با من صحبت می‌کرد - یکی از کسان اصلی‌ای بود که پس از بیانات جورج بوش در پروژه‌ی امریکایی - صهیونیستی حمله‌ی به عراق، دخالت مستقیم داشت. من آنجا توجه کردم که این حرفی که با من در اینجا مطرح شده بود، مسبوق به یک مذاکره، به یک گفتگو، به یک قرار در بین سران استکبار جهانی بوده است. آن کسانی که حلقه‌ی توطئه‌ی امریکایی - صهیونیستی را در مورد خاورمیانه تشکیل داده بودند، که قدم اولشان هم حمله‌ی به عراق بود. آنجا معنای آن حرف برای من آشکار شد؛ جنگ صلیبی! جنگ مسلمانان و مسیحیان! البته موفق نشدند.

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران ستاد اقامه نماز ۱۳۸۵/۰۶/۲۷

بلایی که بی‌اعتنایی به نماز بر سر جهاد می‌آورد

یک وقتی در دوران طاغوت و در بعضی از سلولهای زندانهای دشوار و هولناک آن رژیم که زندانیهای گوناگونی در آن جا زندانی بودند؛ از زندانیهای مسلمان و با تفکر اسلامی، تا بعضی که با گرایشهای حزبی و ایدئولوژیهای گوناگونی که بهر حال اسمش اسلامی بود، ما شنیده بودیم - شاید خود من به غیر واسط هم شنیده بودم، اگر دیگران هم شنیده بودند که نقل می‌کردند - که بعضی از اینها می‌گفتند: چقدر می‌گویید «حیّ علی الصلوة»، بگویید «حیّ علی الجهاد». فضای مبارزه، این تفکر و این نگاه را به مسائل به وجود آورده که دائم چسبیده‌اید به صلوة و مرتب می‌گویید «حیّ علی الصلوة، حیّ علی الصلوة»، خوب بگویید «حیّ علی الجهاد» و مردم را به جهاد فرا بخوانید. اما تجربه‌های روزگار نشان داد که بی‌اعتنایی به نماز، چه بر سر یک انسانی و چه بر سر جهاد انسانی می‌آورد؛ هم جهاد را تعطیل می‌کند، هم جهت مبارزه را از جهاد بودن خارج می‌کند و به مبارزه‌ی برای قدرت و برای هوای نفس تبدیل می‌کند. آن چیزی که مبارزه‌ی یک انسان و چالش یک امت را رنگ جهاد و معنای جهاد می‌بخشد، همان توجه به خداست، که قوامش به نماز است.

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران ستاد اقامه نماز ۱۳۸۵/۰۶/۲۷

وصله‌پینه‌ی تانک‌های غنیمتی

بعد از اینکه جنگ تمام شده بود - به نظرم آخر سال ۶۷ بود - در سفری که بنده - آن وقت رئیس‌جمهور بودم - و مسئولان به یوگسلاوی سابق - که از هم پاشید و یکی از مراکز مهم پشتیبانی عراق بود - داشتیم، پس از یک مذاکره‌ی طولانی و مفصل، حاضر نشد حتی تانگش را به ما بفروشد! در حالی که هر وقت عراقیها در جبهه کم می‌آوردند، بلافاصله انواع و اقسام تانگهای شرقی و غربی برایشان می‌آمد؛ وقتی یک تانگشان ضربت می‌خورد، معطلش نمیشدند، جرثقیل را می‌آوردند و آن را به داخل هور یا رودخانه پرتاب میکردند و از دُور خارجش میکردند؛ برایشان اهمیتی نداشت. حالا بچه‌های ما با چه زحمتی این تانگهای غنیمتی را گیر می‌آوردند، وصله‌پینه میکردند و استفاده میکردند.

بیانات در دیدار جمعی از رزمندگان و فرماندهان دفاع مقدس ۱۳۸۵/۰۷/۲۹

اهمیت کار امروز جامعه روحانیت

همان‌طور که عرض کردیم، این ارتباط با مردم که در مسجد و جلسات مذهبی هست، از آن کارهای اثر گذار است؛ ولی شرایطی دارد. من سالها پیش - شاید چهل، پنجاه سال قبل - یک کتاب از مرحوم شیخ محمد باقر بیرجندی - که از علما و بزرگان خراسان و از شاگردان میرزای شیرازی بوده است؛ پدر مرحوم آیتی بیرجندی که او هم از علمای بزرگ بود. ما مرحوم آیتی را دیده بودیم - به نام «لؤلؤ و مرجان در شرایط پله‌ی اول و دوم منبر روضه‌خوانان» (شاید هم از مرحوم آمیرزا حسین نوری است؛ الان شک کردم) دیدم. آن روز، یعنی صد سال قبل، یک عالم حرّ فاضلِ درس خوانده‌ای برای پله‌ی اول و دوم منبر روضه‌خوانان شرایط قائل می‌شد. من عرض می‌کنم این شرایط، امروز شده هزار برابر. شما با همه‌ی قشرها مواجه می‌شوید و باید خودتان را آماده کنید. جامعه‌ی روحانیت در مجموع با قشر عامی، با قشر تحصیلکرده، با جوانان، با پیر، با زن، با مرد، با فقیر، با غنی، با وابستگان به جناحهای مختلف سیاسی، مواجه می‌شود و باید برای همه‌ی اینها خودش را آماده کند. ببینید، چقدر سخت است.

بیانات در دیدار روحانیون استان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۷

موریانه‌های آبروی روحانیت شیعه

یک وقتی به مناسبتی خدمت امام رسیدیم؛ صحبت راجع به یک روحانی بود که یک تخلفی کرده بود و امام با ما مشورت می‌کردند که با او چگونه رفتار شود. من به ایشان مفصل گفتم که این پیروزی شما در انقلاب، محصول هزار سال آبروی روحانیت شیعه است - و آلاً چرا باید وقتی یک مرجع به میدان آمد، مردم این‌طور به دنبالش بیایند و جانشان را فدا کنند، که در نهضت امام بزرگوار ما کردند. هزار سال آبروی شیعه متراکم شد تا به اینجا رسید که یک مرجعی مثل امام بزرگوار ما که جرئت داشت، شجاعت داشت، قابلیت داشت، روح فداکاری و آگاهی به زمان داشت، پا بگذارد وسط میدان، و مردم هم به دنبالش بیایند - حالا بعضی از این هم‌لباس‌های ما مثل موریانه‌ای که در یک بنایی بیفتند، دارند این آبروی هزارساله را ذره ذره می‌خورند و از بین می‌برند؛ ایشان هم این معنا را تصدیق کردند. واقع قضیه همین است. باید مراقب باشیم ما جزو آن موریانه‌ها نباشیم.

بیانات در دیدار روحانیون سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۷

«باید عالم و با سواد بشویم»

یکی از کارهای دیگر ما که مهم است، کسب مهارت‌های دینی است. ما باید در رشته و حرفه‌ی خودمان مهارت پیدا کنیم. باید عالم و با سواد بشویم؛ فارسی‌اش این است. در دوران مبارزات و بحبوحه‌ی مبارزات - که دائم ما را می‌گرفتند و آزاد می‌کردند - یک مشت طلبه‌ی جوان با ما مرتبط بودند و ما با اینها کار سیاسی می‌کردیم. من به اینها می‌گفتم: بی‌مایه فطیر است. باید درس را هم بخوانید. آن رفقای که آن وقت ما در مشهد داشتیم - که از لحاظ سیاسی و انقلابی با ما مرتبط بودند - همه‌شان جزو طلبه‌های درسخوان بودند. باید با سواد شد و درس خواند.

بیانات در دیدار روحانیون سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۷

واقعیات را با چشم روی هم گذاشتن انکار کرد

بنده به یاد بنی صدر افتادم. در اول جنگ تحمیلی عراق، دلسوزهای محلی می آمدند و می گفتند عراقیها به خاک ما حمله کردند؛ به مرز ما نفوذ و تجاوز کردند. ما به بنی صدر می گفتیم: رئیس جمهور! شما چه خبر دارید؟ می گویند عراقیها حمله کردند؛ می گفت دروغ می گویند؛ این سپاه برای اینکه خودش امکانات دست و پا کند، این حرفها را می زند! آنها را متهم می کردند. بعد هم به دهلران رفت - که هنوز آن وقت دهلران را نگرفته بودند - ایستاد و مصاحبه کرد؛ گفت: من الان در دهلرانم؛ می گویند عراقیها آمده اند؛ عراقیها کجایند؟! از دهلران بیرون آمد و دو ساعت بعد دهلران به وسیله ی عراقیها تصرف شد. نمی شود که واقعیات را با چشم روی هم گذاشتن انکار کرد.

بیانات در دیدار دانشگاهیان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۸

اراده‌هایی که از بین نمی‌روند

نقل می‌کنند پسر بچه ی چهارده، پانزده ساله پشت فرمان بولدوزر نشسته بود و خاکریز می‌زد؛ از بس کوچک بود، پشت فرمان دیده نمی‌شد! گاهی می‌خواست جلوش را ببیند، مجبور بود از روی صندلی اش بلند شود و ببیند؛ این بچه تا صبح خاکریز زد. این جوانها کجایند؟ در بین شماهایند؛ در میان این ملتند. این اراده‌ها کجایند؟ اینها تشکیل دهنده ی اراده‌ی عمومی ملت ایران هستند و از بین نمی‌روند.

بعضی دل خوش کردند و گفتند هر چه از انقلاب دورتر بشوید، انقلاب کم‌رنگتر خواهد شد. می‌بینند که نشد. آن اراده‌هایی که می‌ایستد و اعلام می‌کند که در مقابل تهدید ابرقدرتِ زیاده طلبِ جهانی از چیزی نمی‌ترسد، همین اراده‌هاست؛ همین‌هایند؛ و جوانهایی که پشت سر اینها آمده‌اند.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدای سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۸

از شهریور ۱۳۲۰ تا محاصره پاوه

یک روز - در شهریور ۱۳۲۰ - چند لشگر از شرق و چند لشگر از غرب وارد کشور شدند و چند تا هواپیما در آسمانها پیدا شدند؛ نیروهای نظامی آن روز کشور از پادگانها هم گریختند! نه فقط در جبهه ها نماندند، بلکه آنهایی هم که در پادگان بودند، خزیدند تو خانه ها و خود را مخفی کردند! یک روز هم همین ملت ساعت ۲ بعد از ظهر امام اعلام کرد که مردم بروند پاوه را از دست دشمنان خارج کنند؛ مرحوم شهید چمران به خود من گفت: به مجرد اینکه پیام امام از دیوار پخش شد، ما که آنجا در محاصره ی دشمن بودیم، احساس کردیم که دشمن دارد شکست می خورد. بعد از چند ساعت هم سیل جمعیت به سمت پاوه راه افتاد. من ساعت چهار و پنج همان روز در خیابان به طرف منزل امام می رفتم؛ دیدم اصلاً اوضاع دگرگونه است. همین طور مردم در خیابانها سوار ماشینها می شوند و از مراکز سپاه و مراکز مربوط به اعزام جبهه، به جبهه ها می روند. این همان مردمند؛ اما فکر و محتوای ذهن تغییر پیدا کرده است؛ آرمان پیدا کردند؛ به هویت خودشان واقف شدند؛ خود را شناخته اند. همین طور باید پیش برود.

بیانات در دیدار خانواده شهدای سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۸

انضباط فردی و اجتماعی

بنده گاهی صبحها به ارتفاعات تهران می روم. وقتی ما حرکت می کنیم، هوا تاریک است؛ یعنی بعد از نماز صبح خیابانها خلوت است؛ وقتی به چراغ قرمز می رسیم، می ایستیم. بنای ما بر این است. هیچ کس هم در خیابان نیست؛ یعنی هیچ ماشینی هم از آن طرف نمی آید؛ می ایستیم تا چراغ سبز می شود، بعد عبور می کنیم. من دیده ام وقتی ما این طرف چهارراه ایستاده ایم - مثلاً سه، چهار تا ماشین همراه هستیم - از آن طرف چهارراه یک ماشین دارد می آید و تصمیم هم دارد از چراغ قرمز عبور کند؛ یک خرده هم عبور می کند؛ اما وقتی می بیند سه، چهار تا چراغ آن طرف روشن است و ماشینها ایستاده اند، او هم آهسته ترمز می گیرد و گاهی هم یک ذره به عقب می رود. یعنی انضباط اجتماعی یک نفر، در احساس لزوم انضباط اجتماعی در افراد مقابل تأثیر می گذارد. رفتارهای فردی ما تأثیر گذار است، حتی در فرهنگ سازی و بسیاری چیزهای دیگر.

بیانات در دیدار دانشگاهیان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۸

نهضت معماری غربی

بعضیها در زمان جوانی ما - آن زمان که نهضت معماری غربی بر کشور ما تازه حاکم شده بود - می خواستند ساختمانهای قدیمی را خراب کنند و آنها را به ساختمانهای با سبک نو تبدیل کنند. همین ساختمانهای با پنجره و شیشه های بزرگ از آن زمان شروع شد. بیشتر اینها خانه ی محکم قدیمی را خراب می کردند، که من تعجب می کردم. در مشهد ما این طور بود. یک خانه ی محکم و خوب، اما قدیمی - اتفاقاً حالا معمارها، مهندسان، آرشیکتها و مطلعان ما می گویند برای کشور ما همان روش قدیمی درست است و این شیشه ها و پنجره های بزرگ و آفتابگیرهای آنچنانی، اروپایی است؛ چون آنها آفتاب را آرزو می برند و نمی بینند، ولی کشور ما کشور پُرافتاب است؛ بخصوص بعضی از مناطقش. بنابراین، چه لزومی دارد؛ همان پنجره های کوچک و درهای چوبی خوب بود - را خراب می کردند و از تیرآهن و سیمان و در آهنی و شیشه های بزرگ و... استفاده می کردند. اینها کار هجو و غلطی است؛ کار عاقلانه ای نیست.

بیانات در دیدار دانشگاهیان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۸

«یک شبه گدا شدیم!»

ماهاتیر محمد، نخست وزیر سابق مالزی - که بسیار هم پُرکار و دقیق و جدی و پایبندی بود - به تهران آمد، به دیدن من هم آمد؛ همان اوقات بود که تحولات گوناگونی در آسیای شرقی اتفاق افتاده بود؛ در مالزی، اندونزی و تایلند، و زلزله ی اقتصادی به وجود آمده بود. همین سرمایه دار صهیونیستی و بعد سرمایه دارهای دیگر، با بازیهای بانکی و پولی توانستند چند تا کشور را به برشکستگی بکشانند. در آن وقت ماهاتیر محمد به من گفت: من فقط همین قدر به شما بگویم که ما یک شبه گدا شدیم! البته وقتی کشوری وابستگی اقتصادی پیدا کرد و خواست نسخه های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را عمل بکند، همین طور هم خواهد شد.

بیانات در دیدار دانشگاهیان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۸

«این اختلافات مثل اختلافات قبائل قدیمی عرب است»

در آن سالهای ریاست جمهوری بنده، دو گروه در کشور بودند: چپ و راست. یک عده ای می گفتند چپ، یک عده می گفتند راست. بنده یک بحث تحلیلی مفصلی کردم - سالهای ۶۲، ۶۳ بود؛ حالا دقیقاً یادم نیست - و ثابت کردم که این اختلافات مثل اختلافات قبائل قدیمی عرب است. یک قبیله با یک قبیله ی دیگر بد بود؛ منشأش نه یک مبنای اقتصادی بود و نه یک مبنای اعتقادی. فرض کنید یک وقتی اسب این قبیله در مرتع یکی از افراد آن قبیله چریده، او هم مثلاً گفته بالای چشمت ابروست؛ این هم یک جوابی داده و احیاناً خونی هم بینشان ریخته شده یا نشده، اما این دو تا قبیله دیگر تا ابد باید با هم دشمن باشند! بنده ثابت کردم که اختلافات آن روز چپ و راست در کشور ما از این قبیل است؛ و بود. اختلافات عاطفی و اخلاقی به دسته بندیهای سیاسی تبدیل شده بود.

بیانات در دیدار دانشگاهیان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۸

زیباییهای معنوی دامغان

من عرض بکنم از تدین و ریشه‌های ایمانی مردم این شهر که بعد از قلع و قمع روحانیت و اهل دین در دوران رضاخان قلدر، یکی از حوزه‌های علمیه فعال در منطقه‌ی شرق کشور، حوزه‌ی علمیه‌ی دامغان بود که مرحوم آقای ترابی (رضوان‌الله علیه) - عموی امام جمعه‌ی محترم فعلی - در این شهر بساط درس و علم و معرفت را گسترده از شهرهای مختلف، از مازندران، سمنان و بخشهای مختلف، طالبان عشق و علم و مشتاقان حقیقت به دامغان می‌آمدند و در سه مدرسه‌ی دامغان تحصیل علم می‌کردند. امروز بعضی از متخرجان مدارس علمی آن روز دامغان، در این استان و بیرون از آن، جزو چهره‌های برجسته و معروفند. یک حوزه‌ی علمیه در یک شهر، وقتی پرورش پیدا می‌کند و کارآمد می‌شود، جدای از فضای معنوی و دینی مردم نمی‌شود آن را تحلیل کرد. وجود یک حوزه‌ی با برکت، به معنای حضور دینی و ایمانی عمیق و اصیل مردم آن منطقه است.

در مشهد هم مرحوم آیه‌الله دامغانی از مدرسان معروف مشهد و شخصیت برجسته‌ای در زمان جوانی ما بود. در این دوران اخیر هم که مرد صاحب‌دل سالکِ خداپرست - مرحوم آقای معلم (رضوان‌الله علیه) - در این شهر زندگی می‌کرد. هر وقت من در تهران این مرد عزیز و شریف را - که به دیدار ما می‌آمد - زیارت می‌کردم، یادِ زیباییهای معنوی دامغان در ذهنم زنده می‌شد.

بیانات در دیدار مردم دامغان ۱۳۸۵/۰۸/۱۹

جوانان مؤمن شاهرود

من خودم در دوران مبارزات ارتباط نزدیک با شاهرود داشتم. دوستان ما، رفقای همراه و همگام ما به شاهرود می‌آمدند و مورد استقبال جوانان اینجا قرار می‌گرفتند؛ در مساجد مختلف این شهر جلساتی که در آنها مبانی انقلاب و مفاهیم انقلابی و مسائل مربوط به نهضت اسلامی گسترش پیدا می‌کرد و تبیین می‌شد، در این شهر فراوان بود. خدا رحمت کند مرحوم آقای توحیدی و بعضی از علمای دیگر این شهر را که به این جوانهای ما کمک می‌کردند و با بنده هم مرتبط بودند. تعدادی از جوانهای مؤمن و پُرشور این شهر با ما در مشهد در ارتباط بودند. من هم چند بار شاهرود آمده بودم. از جمله در روزهای اوج انقلاب، شبی را در شاهرود در جمع جوانان پُرشور و مؤمن این شهر گذراندم. این تجربه‌ها از یاد انسان نمی‌رود.

بیانات در دیدار مردم شاهرود ۱۳۸۵/۰۸/۲۰

سنگ بنای اتحاد عملی

من در بلوچستان - سالهای قبل از انقلاب هنگامی که آنجا تبعید بودم - به مرحوم مولوی شهداد (از علمای معروف بلوچستان بود که آقایان بلوچ ایشان را می‌شناسند؛ مرد فاضلی بود. آن زمان ایشان در سراوان بود و ما در ایرانشهر بودیم) پیغام فرستادم که بیاید فرصتی است بنشینیم و مبانی یک اتحاد عملی، حقیقی و واقعی قلبی بین اهل سنت و شیعه به وجود آوریم. ایشان هم متقابلاً از این قضیه استقبال کرد؛ منتها بعد به مسائل انقلاب رسید؛ بعد از انقلاب در اولین کنگره‌ی نماز جمعه‌ای که ما تشکیل دادیم، عده‌ای از علمای اهل سنت حضور داشتند؛ از جمله ایشان هم بود؛ بحثهایی شد و در همین زمینه‌ها صحبت کردیم.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هم‌اندیشی علمای اهل تسنن و تشیع ۱۳۸۵/۱۰/۲۵

نه شرقی نه غربی

آن وقتی که شورویها آمدند و وارد افغانستان شدند، همه‌ی این دولتهای مسلمانی که در این منطقه بودند، با ملاحظات گوناگون سکوت کردند. امام (رضوان‌الله‌علیه) صریح پیغام داد به شوروی‌ها که: باید شما از افغانستان خارج شوید. من خودم در یک مجمع بین‌المللی بزرگ حضور داشتم - که آنجا غیرمتعهدها و تعداد زیادی از کشورهای اسلامی هم بودند - شاهد بودم که هیچ‌کدام از آنها اسمی از ورود شوروی به افغانستان نیاوردند و فقط من آنجا در نظقم شدیداً حمله کردم؛ چون در آنجا یک عده‌ای چپها و دولتهای سوسیالیست و طرفدار شوروی بودند، به ملاحظه‌ی آنها هیچ‌کدام از کشورهای اسلامی، کلمه‌ای حرف نزدند؛ فقط ما گفتیم؛ ما آنجا هم به امریکا حمله کردیم، هم به شوروی حمله کردیم؛ بدون تفاوت؛ آنها از این ناراحتند. چون این انقلاب، انقلاب اسلامی است؛ نگاه نمی‌کند که ملت فلسطین شیعه‌اند یا سنی؛ از آنها دفاع می‌کند.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هم‌اندیشی علمای اهل تسنن و تشیع ۱۳۸۵/۱۰/۲۵

نهج البلاغه متعلق به همه‌ی مسلمین است

سالها قبل - در پیش از انقلاب - من نهج البلاغه را در بین جوانها و طلاب علوم دینی و دانشگاهیها تدریس می‌کردم؛ به شروح نهج البلاغه مراجعه می‌کردم. آن وقت به نظرم اینطور می‌رسید که در بین همه‌ی شرحهایی که بر نهج البلاغه نوشته شده است، «شرح ابن میثم» از جهت تبیین مراد امیرالمؤمنین و کلمات آن بزرگوار بهترین است. جا دارد که این شخصیت عظیم‌القدر علمی از طرف همه‌ی مسلمانها تجلیل شود؛ چون نهج البلاغه کتاب همه‌ی مسلمین است؛ لذا شما ملاحظه می‌کنید که از علمای شیعه و سنی در طول قرنهای متمادی، افراد بزرگ و نامداری این کتاب را شرح کرده‌اند - چه از علمای اهل سنت، چه از علمای شیعه - در همین دورانهای اخیر شیخ محمد عبده این کتاب را شرح کرده و از این کتاب تجلیل کرده است. نهج البلاغه متعلق به همه‌ی مسلمین است.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هم‌اندیشی علمای شیعه و سنی ۱۳۸۵/۱۰/۲۵

مشروطه‌خواهی زیر پرچم ابوالفضل

پدرم در قضایای مشروطه‌ی تبریز جوانی بوده است در این شهر. خود او شاهد قضایا بوده است. مرحوم باقرخان، هم‌محله‌ی آنها بوده است در کوچه‌ی قره‌باغی‌ها. ایشان از نزدیک مسائل را دیده بود و نقل می‌کرد. می‌دانیم که جهتگیری ستارخان و باقرخان در مشروطیت، درست نقطه‌ی مقابل جهتگیری کسانی بود که مشروطیت انگلیسی و مشروطیت زیر پرچم بیگانه را می‌خواستند. ستارخان در سخنرانی و اعلامیه‌اش می‌گفت: «من می‌خواهم زیر پرچم ابوالفضل العباس حرکت کنم». بودند کسانی که می‌خواستند نهضت را بکشاند به سمت حرکت انگلیسی، اما ستارخان ایستادگی کرد. بعد هم همانها بودند که مرحوم ستارخان و مردم باقرخان را کشاندند تهران و در باغ اتابک، آنها را از بین بردند؛ هر کدام را به نحوی

بیانات در دیدار مردم آذربایجان شرقی ۱۳۸۵/۱۱/۲۸

هدف از ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴

مردم ما اهل خیرند. این واقعیت را نباید نادیده گرفت. مال حالا هم نیست، از سابق هم همین‌طور بوده، حالا هم بیشتر هست. این نهضت مدرسه‌سازی - خیرین مدرسه‌ساز - همین قدر که راه باز می‌شود برای اینکه مردم بیایند و کمک کنند، شما ببینید چقدر مردم کمک می‌کنند. این نهضت درمانگاه‌سازی و بیمارستان‌سازی که از قبل از انقلاب در مشهد راه افتاد؛ الان شاید بهترین بیمارستان مشهد یا یکی از بهترین بیمارستانهای مشهد، بیمارستانی است که با همین پولهای مردم اداره می‌شود و همین خیرین آن را اداره می‌کنند. در جاهای دیگر هم هست. اخیراً چند ماه قبل از این، از شیراز کسانی آمده بودند پیش من که اینها راجع به کارهای بهداشتی و درمانی کارهای بسیار باارزش و مفیدی انجام داده بودند، که ما توصیه کردیم این را با جاهای دیگر هم در میان بگذارید و انجام دهید. مردم این‌جورند. این کارها را افراد خیر، افراد ثروتمند می‌توانند انجام بدهند. همین جا ما در تهران بیمارستانی داشتیم که شاید مرجع چقدر از مجروحین تظاهرات بود؛ همین بیمارستان بازرگانان. یک عده خیر این کارها را انجام می‌دهند؛ راه می‌اندازند. مردم ما این‌جورند؛ اهل خیرند. و کسانی که حالا اوقافی دارند و این همه وقف، این همه کارهای فی سبیل‌الله، اینها ناشی از وجود ثروت افراد است. ما با این بد نیستیم. چرا بیخود در بیرون منعکس بشود که نظام اسلامی و مسئولان کشور، تا کسی بخواهد یک مقدار پول به دست بیاورد، اخم‌هاشان را در هم می‌کنند؛ احساس بغض و نفرت نسبت به او می‌کنند. این‌جوری نیست؛ واقعیت این نیست.

این اشکال به نظر ما اشکال واردی نیست. یکی از دوستان نزدیک و بسیار خوب ما به من گفت که می‌گویند این سیاست‌های اصل ۴۴ که شما ابلاغ کردید، موجب ثروتمند شدن افراد و وارد شدن سرمایه‌دارها به میدان می‌شود. من گفتم اصلاً ما این سیاستها را ابلاغ کردیم برای اینکه همین کار بشود؛ برای اینکه بیایند وارد میدان بشوند، سرمایه‌گذاری کنند، فعالیت اقتصادی کنند. می‌گویند این‌جوری می‌شود؟! ما اصلاً برای همین ابلاغ کردیم که این کار بشود.

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران اجرای اصل ۴۴ ۱۳۸۵/۱۱/۳۰

مبارزه با فساد؛ بسترساز رقابت سالم اقتصادی

همان چند سال پیش که بنده اول‌بار راجع به مفاصد اقتصادی صحبت کردم، بعضی از مسئولان در ذهنشان این بود که ممکن است مشکلاتی ایجاد کند. من گفتم نه، آن کسانی که می‌خواهند فعالیت سالم اقتصادی داشته باشند، خوشحال می‌شوند از اینکه یک عده کلاش و قلاش و کلاهبردار و پشت‌هم‌انداز و قانون‌شکن در میدان نباشند، راهها را نبندند، اینها را بدنام نکنند. ما این دو تا را نه فقط با همدیگر منافی نمی‌دانیم، بلکه بنده اینها را مکمل هم می‌دانم؛ معتقدم که مبارزه‌ی با فساد و ریشه‌کنی فساد، بسترساز رقابت سالم اقتصادی است و کمک به همین سیاستهای اصل ۴۴ است که ابلاغ کردیم. البته برای اینکه فساد در این کار راه پیدا نکند، یک الزاماتی وجود دارد که دولت، مجلس و قوه قضائیه، باید به آنها پایبند باشند

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران اجرای اصل ۴۴ ۱۳۸۵/۱۱/۳۰

خاطرات سال ۱۳۸۶

عشق مبارزه با صهیونیست ها هستیم

ما عاشق مبارزه با صهیونیست ها هستیم

ما عاشق مبارزه با صهیونیست ها هستیم

ما عاشق مبارزه با صهیونیست ها هستیم

ما عاشق مبارزه با صهیونیست ها هستیم

ما عاشق مبارزه با صهیونیست ها هستیم

ما عاشق مبارزه با صهیونیست ها هستیم

ما عاشق مبارزه با صهیونیست ها هستیم

گاهی بعضی از جوانهای ما که مراجعه میکنند و جوابی نمی شنوند، به من نامه مینویسند و التماس میکنند که اجازه بدهید ما برویم در صفوف مقدم بارزیم صهیونیستی بچنگیم. ملت، عاشق مبارزه با صهیونیست ها است و جمهوری اسلامی [هم این را] نشان داده است.

www.iranpress.ir

www.iranpress.ir

پیشرفت ما را باور نمی‌کردند

من به یاد دارم، شاید حدود دو سال، دو سال و نیم قبل، آن وقتی که این سانتریفیوژهای ما مشغول کار شده بود و جوانان و دانشمندان ما توانسته بودند اینها را راه بیندازند و مسئولان وقت؛ رئیس‌جمهور و دیگران خبرش را گفتند، تعدادی از فیزیکدانهای دانشگاهی که مردمان خوب و بسیار سالم و صادقی هم هستند، بعضی‌شان هم من را می‌شناسند، به من نامه نوشتند، که آقا! نبادا اینها را باور کنید! چنین چیزی اتفاق نیفتاده و ممکن نیست! حاضر نبودند باور کنند؛ قبول کنند. این، همان تلقین است. تا غربی‌ها؛ آژانس و دیگران، خودشان آمدند نگاه کردند، تصدیق کردند، اعتراف کردند که چنین چیزی را باور نمی‌کردند در ایران به وجود بیاید، آن وقت دیگران؛ دیرباورها، در داخل کشور باور کردند. عین همین قضیه در مورد سلولهای بنیادی به وجود آمد. بنده چندبار پیشرفتهای سلولهای بنیادی را در چند سخنرانی بر زبان آورده بودم. از دانشمندان کشور و از بعضی از دانشگاهها به من نامه نوشتند: آقا! این قضیه را شما این قدر نگوئید، این واقعیت ندارد؛ این جور نیست! اینی که می‌گوئید در سلولهای بنیادی پیشرفت کرده‌اند و در شبیه‌سازی (کلونینگ) دارند تمرین و کار می‌کنند، باور نکنید؛ چنین چیزی اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد! بعد که گوسفند شبیه‌سازی شده را جلو چشم همه قرار دادند، بعد که در سمیناری که تشکیل دادند، دانشمندان معروف دنیا، زیست‌شناسهای درجه‌ی یک دنیا آمدند مصاحبه کردند و تصدیق کردند که پیشرفتهای پیشرفتهای محیرالعقولی است، آن وقت یک عده از دیرباورها باور کردند!

بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۸۶/۰۲/۲۵

به شما که نگاه می‌کنم یاد مسجد کرامت می‌افتم

خیلی شیرین و جذاب است برای من که در جمع دانشجویان این شهر و در دانشگاه فردوسی حضور پیدا کنم؛ و یاد و خاطره‌ی سالیان دوری را که در همین شهر با جمعی از دانشجویان همین دانشگاه در جلساتی گرم، پُر هیجان و در عین حال پُر خطر اجتماع میکردیم، در ذهن بنده دوباره زنده بشود. البته دانشجویان امروز این دانشگاه با دانشجویان سالهای اول دهه‌ی پنجاه- که من به آن اشاره میکنم- سی و پنج سال فاصله دارند؛ لکن جریان دانشجویی مثل یک شط زلال است؛ مثل یک رودخانه است. اگرچه اجزاء و قطعات آبی که از یک رودخانه عبور می‌کند، هر لحظه متفاوت است، اما جریان یک جریان است. شما وقتیکه جلو کارون یا زاینده‌رود می‌ایستید، این را همان رودخانه‌ای میبینید که در سال قبل مشاهده کردید. من به شما که نگاه میکنم- عزیزان جوان دانشجو- مسجد کرامت و مسجد امام حسن مجتبی را به یاد می‌آورم؛ که آنجا هم همین شماها- شماهای سی و پنج سال قبل- می‌نشستید و درس تفسیر قرآن و تفسیر نهج البلاغه و مبانی نهضت اسلامی مذاکره و بحث میشد؛ نوشته میشد و گفته میشد. چوبش را هم میخوریم؛ هم شما میخوردید، هم ما میخوردیم. دستگاه جبار طاغوت، آن روز تحمل نمیکرد که یک طلبه با جمعی دانشجو بنشینند و از دین حرف بزنند؛ بخصوص که محفل دانشجویی ما آن روز، محفل گرمی هم بود؛ محفل پُر جمعیت و متراکمی بود. البته این جمعیت‌هایی که امروز شما بعد از انقلاب میبینید، قبل از انقلاب در هیچ جا و به هیچ مناسبتی شکل پیدا نمیکرد؛ اما نسبت به جلسات و اجتماعات آن روز، هیچ اجتماعی شاید در کشور- اجتماع دانشجویی- به یکپارچگی، یکدستی و تراکم اجتماع مسجد امام حسن یا مسجد کرامت که بنده آنجا درس تفسیر برای دانشجویها میگفتم، وجود نداشت. شما حالا یادآور آن خاطره‌ها برای من هستید.

بیانات در دیدار با دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۸۶/۰۲/۲۵

بسیج یعنی این

افتخار خود من این است که یک بسیجی باشم؛ سعی کرده‌ام این‌جوری عمل کنم. سال آخر ریاست جمهوری - دو، سه ماه مانده بود به آخر ریاست‌جمهوری من - در یکی از دانشگاهها برای یک جمع دانشجوی صحبت می‌کردم و به سؤالات پاسخ می‌دادم؛ یکی از سؤالات این بود که شما بعد از ریاست جمهوری قصد دارید چه کار کنید و شغلتان چه باشد؟ گفتم: اگر امام به من بگوید برو بشو رئیس عقیدتی سیاسی فلان پاسگاه مرزی متتھالیه جنوب شرقی کشور، من با افتخار می‌روم آن‌جا و مشغول خدمت می‌شوم! اگر این کار از من برمی‌آید و این کار را از من می‌خواهند، من حاضرم و به آن‌جا می‌روم؛ توطین نفس کردم. این را از باب اینکه شما فرزندان من هستید، به شما دارم می‌گویم. صحبت پدرفرزندی است؛ نمی‌خواهم راجع به خودم صحبت بکنم. هر جا و در هر زمانی به شما نیاز هست، آن‌جا حاضر باشید. این می‌شود بسیجی؛ بسیج یعنی این.

بیانات در دیدار اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه‌ها ۱۳۸۶/۰۲/۳۱

بعد از من ریگان به پاکستان نرفت

بنده زمان ریاست جمهوری به پاکستان رفتم؛ آنچنان تظاهراتی شد که با وجود این که قرار بود ریگان - رئیس جمهور امریکا - بعد از سفر من برود و از پاکستان بازدید کند، دیگر نرفت! دیدند آبروریزی است برای او؛ چون آن وضعی که مردم در استقبال از رئیس جمهوری اسلامی ایران بوجود آوردند، اگر او می‌رفت آن‌گونه نمیشد.

بیانات در دیدار اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه‌ها ۱۳۸۶/۰۲/۳۱

نخبگان ایرانی

مرحوم دکتر چمران حقاً و انصافاً خودش یک نخبه علمی بود - حالا جنبه‌ی علمی او تحت الشعاع جنبه‌ی نظامی و مجاهدت و فداکاری و شهادت او قرار گرفته - و در بالاترین و پیشرفته‌ترین دانشگاه‌های امریکا درس خوانده‌بود. او به من میگفت در آن مرکز، نخبه‌هایی از کشورهای دیگر بودند؛ اما ایرانیها در اغلب بخشهای دانشگاه و دانشگاه‌های دیگر، تعدادشان بیشتر بود و برجستگی و نمود بیشتری داشتند. البته ایشان یک ناقل بود؛ ولی من از افراد متعدد این را شنیده‌ام و گزارشهای فراوان و متعدد و غیرواحدی در این زمینه دارم. خوب، پس ما در آینده از لحاظ نیروی انسانی دچار کمبود نخواهیم بود.

بیانات در دیدار نخبگان جوان ۱۳۸۶/۰۶/۱۲

حجاب زبانی در ارتباط با قرآن

متأسفانه ما حجاب زبانی داریم، حجاب لغوی داریم؛ این کمبود ماست. یعنی کمبود ملتهای غیر عرب است. کسانی که زبانشان عربی است، همینطور که قاری تلاوت میکند، اینها که نشسته‌اند، ولو نه به صورت کامل، آن را میفهمند؛ بیان قرآن، بیان فصیح و بلیغ و خیلی والائی است و هرکسی جزئیات این بیان را نمیفهمد. بلا تشبیه مثل گلستان سعدی که انسان آن را مثلاً در جمعی بخواند. خوب، گلستان سعدی فارسی بلیغ است، مردم هم میفهمند؛ اما دقائق و جزئیاتش را فقط ادبا، اهل ذوق و اهل درک بالا میفهمند. حالا این را هزاران برابر بکنید. قرآن اینجوری است. دقائق و لطائف و جزئیات را ممکن است مستمع عرب زبان معمولی نفهمد، اما بالاخره مفهوم این کلمات را میفهمد؛ لذا دلش رقیق میشود؛ لذا در شنیدن تلاوت قرآن اشک میریزد؛ چون موعظه‌ی الهی را درک میکند. این حجابی است که ما داریم و قابل حل هم هست. نبادا کسی خیال کند حالا چه کار کنیم، نمیشود؛ نخیر، این کاملاً قابل حل است. بسیاری از کلمات و لغات قرآنی در زبان فارسی متداول ما تکرار شده است و ما میفهمیم. بنده قدیمها در مشهد، جلسه‌ی قرآن داشتیم، همینطور می‌نشستیم، بنده گاهی صحبت میکردم برای آن جوانهای آن روز - آنها البته پیرمردهای امروزند - و به آنها همین را میگفتم؛ مثال می‌زدم که مثلاً فرض بفرمائید: «و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين». این آیه‌ی شریفه را اگر نگاه کنید، از لغات این آیه، آنچه که یک فارسی‌زبان نفهمد، فقط دو سه‌تاست، و الاً بقیه‌ی لغات را میفهمد. حالا مثلاً «لنبلونکم» را باید برایش معنا کنند، اما «شیء» را میدانند یعنی چه. خود شما شیء، اشیاء را به کار می‌برید. «خوف» را میدانید چیست، «جوع» را میدانید چیست، «نقص» را میدانید چیست، «اموال» را میدانید چیست، «انفس» را میدانید چیست، «ثمرات» را میدانید چیست. اینها چیزهایی نیست که یک فارسی‌زبان اینها را نفهمد. بنابراین، فهمیدن آیات قرآن، فهم حرفهای رابط و ترکیب کلمات و انس با قرآن و مراجعه‌ی به ترجمه‌ها دشوار نیست.

بیانات در دیدار قاریان ۱۳۸۶/۰۶/۲۲

کاری که روی زمین ماند

یکی از پیشنهادهایی که آقایان کردید و من میپسندم، تشکیل یک مؤسسه‌ی آموزشی است برای تبلیغات بین‌المللی. البته این را بنده اگر بخواهم درست به یاد بیاورم، شاید حدود چهارده پانزده سال قبل مطرح کردم. در آنوقت یکی از آقایان بزرگان حوزه که امروز بحمدالله حیات بابرکتشان ادامه دارد، یک بیماری‌ای پیدا کردند، رفتند خارج از کشور - یکی از کشورهای اروپائی - برای معالجه. در آنجا جوانها و دانشجویها و ایرانیها به ایشان مراجعه کردند که آقا مثلاً بیائید اینجا در فلان جلسه صحبت کنید، بیائید فلان‌جا سخنرانی کنید. یک ماه یا بیشتر این آقای بزرگوار و محترم را نگه داشتند و ایشان نیازها را دید. بعد که ایشان آمدند اینجا، از من وقت ملاقات خواستند و آمدند ملاقات کردند با من، و اوقات تلخی با من، که آقا چرا شما به این نیازها جواب نمیدهید؟ چرا پاسخ نمیدهید؟ این همه نیاز هست. من گفتم حالا ما یک کارهایی البته کرده‌ایم، اما دست ما هم خالی است؛ حالا الان این گوی و این میدان. شما بروید در قم یک مدرسه برای تربیت مبلغین دینی برای دنیای خارج از ایران برنامه‌ریزی کنید و علی نفقه عیاله - همین‌جور گفتم - خرجش با من؛ هزینه‌هایش را من، همه را متحمل میشوم. مدرسه‌اش را شما بسازید؛ من که نمیتوانم بیایم قم، مدرسه درست کنم. ایشان رفتند و یک مدتی هم تلاش کردند و به نظرم یک اطلاعیه‌ای هم در قم داده شد که کسی که میخواهد شرکت کند، بیاید اینجا، و بعد هم فراموش شد! تا حالا هم فراموش شده است. این کار را بکنید. این کار بسیار کار خوبی است؛ کار لازمی است.

بیانات در دیدار علما و فضلاء حوزه علمیه ۱۳۸۶/۰۹/۰۸

«از اول بر مدرک مستقل حوزه تکیه کردم»

اینجا صحبت مدرک شد. بنده جزو کسانی هستم که از اوائل بر روی مدرک مستقل حوزه‌ای تکیه کردم، الان هم اصرار دارم. مدرک؛ خود حوزه با اعتبار خودش نه به اعتبار وزارت علوم؛ چون اعتبار حوزه عمیق‌تر، ثابت‌تر و مهم‌تر از اعتبار هر وزارتی است. با اعتبار خودش، حوزه مدرک بدهد. حالا اسم مدرک را هر چه می‌خواهند بگذارند. بعضی از دوستان اعتراض کردند که چرا می‌گیرید از اسم دکترا و کارشناسی ارشد و اسمش را گذاشته‌اید سطح سه و سطح چهار؛ اینها را من بحثی ندارم. اینها را بنشینند بحث کنند، هر جور تصمیم گرفتند، همان درست است؛ لیکن اصل مدرک را بنده قبول دارم، اما مدرک‌زدگی آفت مدرک است. طلبه برای مدرک درس بخواند، این عیب بزرگی است. این، همان خط میانه‌ی تحول است. این، مدیریت تحول در زمینه‌ی مدرک. مدرک بدهید، اما از مدرک‌گرایی و مدرک‌زدگی که ما همیشه آن را عیب تعلیمات جدید میدانستیم، پرهیز کنید. این یک نمونه است.

بیانات در دیدار فضلا و روحانیون حوزه علمیه ۱۳۸۶/۰۹/۰۸

تغییر کتب درسی حوزه

بنده در قم - در یکی از سفرها، حالا درست یادم نیست که کی بود. یکی از آقایان گفتند ده سال است؛ من نمیدانم. من خیال میکردم سه چهار سال است - در جلسه‌ی فضلا بحث کتاب درسی و تغییرات کتاب درسی را مطرح کردیم، بلافاصله بازخوردش به من رسید؛ مخالفتها! - که البته این مخالفتها از طرف من نادانسته هم نبود، میدانستم عده‌ای مخالف میکنند با این قضیه - تغییر کتاب درسی لازم است، حتماً هم باید تغییر پیدا کند؛ در این هیچ شکی نیست. استدلالی که یکی از برادران ما اینجا ذکر کردند، من یادداشت کردم؛ استدلال بسیار متینی است که اگر قرار بود ما کتاب درسی را عوض نکنیم، باید همان «معالم» را میخواندیم، دیگر «قوانین» چرا نوشته شد؟ «رسائل» چرا نوشته شد؟ «فصول» چرا نوشته شد؟ «کفایه» چرا نوشته شد؟ خوب، این درست است؛ الان هم همین است. الان هم بایستی حتماً کتاب درسی تغییر کند؛

بیانات در دیدار علما و فضلا‌ی حوزه ۱۳۸۶/۰۹/۰۸

پیشنادهایی که نیمه‌کاره رها شدند

از پیشنهادهایی که بنده در طول این سالها درباره‌ی حوزه‌ی علمیه کردم، چه در مجامع عام که با طلاب و فضلا و مدرسین جلسه داشتیم و صدها، گاهی هزارها نفر در او شرکت داشتند؛ چه در جلسات کوچک و خصوصی‌تر که با بعضی از مسئولین حوزه یا بزرگان حوزه یا مراجع یا فضلا داشتیم و پیشنهادهایی دائم مطرح شده و گفته شده، خیلپه‌ایش تا حالا تحقق پیدا نکرده، یا به صورت نیمه‌کاره و نیمه‌راهه تحقق پیدا کرده است، لیکن از حرکت پرجوش و خودجوش دینی و علمی که ناشی از انقلاب اسلامی است و از برکات انقلاب اسلامی است و فضیلت و ثواب آن برمیگردد به روح مطهر امام بزرگوارمان، ما مشاهده میکنیم می‌بینیم که این همه دستاورد را داشته‌ایم. خیلی از آن نظرات اصلاحی هنوز تحقق پیدا نکرده، اما تولید، کیفیت، نیروی انسانی زبده در این سطحی است که امروز ما داریم مشاهده میکنیم.

بیانات در دیدار علما و فضلا‌ی حوزه ۱۳۸۶/۰۹/۰۸

ما تحمل را در حوزه باید بالا ببریم

ما تحمل را در حوزه باید بالا ببریم. خوب، یکی مشرب فلسفی دارد، یکی مشرب عرفانی دارد، یکی مشرب فقهاتی دارد، ممکن است همدیگر را هم قبول نداشته باشند. من چند ماه پیش از این، در مشهد گفتم که مرحوم آ شیخ مجتبی قزوینی (رضوان الله تعالی علیه) مشرب ضدیت با فلسفه‌ی حکمت متعالیه، مشرب ملاصدرا، داشت - ایشان شدید، در این جهت خیلی غلیظ بود - امام (رضوان الله علیه) چکیده و زبده‌ی مکتب ملاصدراست؛ نه فقط در زمینه‌ی فلسفی‌اش، در زمینه‌ی عرفانی هم همینجور است. خوب، مرحوم آ شیخ مجتبی نه فقط امام را قبول داشت، از امام ترویج میکرد تا وقتی زنده بود. ترویج هم از امام کرد؛ ایشان بلند شد از مشهد آمد قم، دیدن امام. مرحوم آ میرزا جواد آقای تهرانی در مشهد جزو برگزیدگان و زبدگان همان مکتب بود، اما ایشان جبهه رفت. با تفسیر حمد امام که در تلویزیون پخش میشد، مخالف بودند؛ به خود من گفتند؛ هم ایشان، هم مرحوم آقای مروارید، اما حمایت میکردند. از لحاظ مشرب و ممشا مخالف، اما از لحاظ تعامل سیاسی، اجتماعی، رفاقتی، با هم مانوس؛ همدیگر را تحمل میکردند. در قم باید اینجوری باشد.

بیانات در دیدار علما و فضلاء حوزه ۱۳۸۶/۰۹/۰۸

از مناقب مردم یزد

من فراموش نمیکنم آن روزهایی که هنوز ملت ایران شهد پیروزی را نچشیده بود؛ مردم شهرهای مختلف این کشور هر کدام به قدر توانائیشان، به قدر همتشان برای به سرانجام رساندن این حرکت عظیم کاری میکردند، من آمدم یزد. وضعیتی که در شهر یزد من دیدم، برای من شگفت‌آور بود. آن روحیه‌ی پرتپش انقلابی در کنار نظم و انضباط و آرامش و متانت. در این شهر من مرحوم آیه‌الله شهید صدوقی را - در آن دوره نه به عنوان فقط یک روحانی برجسته در یک شهر بلکه به عنوان یک رهبر دینی و سیاسی و فرهنگی؛ یک رهبر انقلابی تمام‌عیار در این شهر یزد و در شهرهای سرتاسر استان - مشاهده کردم و احساس کردم. چند روزی من در یزد بودم، وضع شهر را دیدم. از تبعید می‌آمدم، شهرهای دیگر را هم دیده بودم و بعد دیدم؛ اما وضع یزد بدون اغراق یک وضع استثنائی بود. درباره‌ی مناقب مردم عزیز یزد لازم است مثل منی آنچه را که می‌بیند و میدانند و احساس میکنند، مخلصانه با شما مردم یزد و با ملت ایران - آنچه لازم است - در میان گذارد.

بیانات در دیدار مردم یزد ۱۳۸۶/۱۰/۱۲

تجربه موفق مردم یزد در دفاع مقدس

تجربه‌ی مردم یزد و استان یزد در دفاع مقدس هم تجربه‌ی موفق‌ی بود. مردم یزد تو خانه‌ها نشستند تا برای پیروزی رزمندگان فقط دعا کنند؛ وارد میدان جنگ شدند. من فراموش نمیکنم در جبهه‌ی نبرد، تیپ الغدیر و پادگان الغدیر یزدیها یکی از بهترین، قوی‌ترین، پرخطرپذیرترین و منضبطترین مجموعه‌های نظامی‌ای بود که ما در میدان جنگ دیدیم.

بیانات در دیدار مردم یزد ۱۳۸۶/۱۰/۱۲

باغستان یزدی‌ها در عراق

پنجاه سال قبل من در عراق باغستانهائی را دیدم بین کربلا و نجف؛ همه‌ی مردم عراق - آنهائی که ما دیدیم - میدانستند اینها کار یزدیهاست. گفتند یزدیها از ایران آمده‌اند این باغستانهای بین کربلا و نجف را در آن منطقه‌ای که کار و تلاش خیلی معنی ندارد، انجام دادند. هرجا در سرتاسر کشور رفتند، این سختکوشی خودش را نشان داده است؛ سختکوشی همراه با قناعت.

بیانات در دیدار مردم یزد ۱۳۸۶/۱۰/۱۲

«گفتند راه‌اندازی سانتریفیوژها واقعیت ندارد!»

در داخل کشور خودمان جنجال راه انداختند که آقا انرژی هسته‌ای هزینه‌ی بدون سود است؛ چرا دارید این کار را میکنید؟ حالا تبلیغات جهانی که این مسئله را کاملاً دنبال میکرد و هنوز هم میکند؛ اما در داخل کشور خودمان از اولی که این مسئله‌ی هسته‌ای مطرح شد، از پنج شش سال قبل از این تا حالا مرتباً این مطلب را گفته‌اند و تکرار کرده‌اند. حتی عده‌ای نامه نوشتند و گفتند آقا ما فیزیکدانیم. اینکه میگویند ما توانسته‌ایم دستگاه‌های سانتریفیوژ را راه بیندازیم، اصلاً واقعیت ندارد! به قدری قرص این را گفتند که ما مجبور شدیم افرادی را بفرستیم و بگوئیم بروند بازرسی کنند، درست ببینند؛ نکند که همینی که اینها میگویند، باشد. این، مال پنج شش سال قبل است. رفتند، آمدند گفتند نه آقا! کار، بسیار خوب، صحیح، علمی و محکم دارد انجام میگیرد.

بیانات در دیدار دانشجویان یزد ۱۳۸۶/۱۰/۱۳

نیروگاه هسته‌ای هم می‌توانیم بسازیم

ملتی که بدون کمک و بدون استاد توانست یک چنین مراکز عظیم غنی‌سازی را به وجود بیاورد، چرا نتواند نیروگاه بسازد؟ باید بتوانیم. چرا نتوانیم؟ یک روزی می‌گفتند: شما نمیتوانید نیروگاه بخاری هم بسازید. من یادم هست دوره‌ی ریاست جمهوری خود من بود؛ نیروگاهی بود که در زمان رژیم گذشته شروع شده بود، نصفه‌کاره مانده بود. می‌آمدند میرفتند تا دل‌الهای بین‌المللی از یک کشوری بیایند آن را درست کنند. بعضی‌ها هم می‌گفتند ما در داخل میتوانیم درست کنیم. ما چند نفر از مسئولین مرتبط با این مسائل را در دفتر ریاست جمهوری خواستیم - چند تا از رؤسای کشور را - نخست وزیر و دیگران را هم دعوت کردیم تا بحث کنیم. اینها آمدند گفتند: آقا امکان ندارد که ما بتوانیم آن نیروگاه را - که نزدیک تهران هم هست - به آخر برسانیم و افتتاح کنیم. این، قضاوت آنها بود. گفتند: اصلاً امکان ندارد؛ حتماً بایستی خارجی بیاید. ما خارجی را نیافریدیم؛ متخصص داخلی رفت آن را کامل کرد، درست هم کرد، الان هم سالهاست که دارد برق میدهد و از تولید او دارد کشور استفاده میکند.

اول انقلاب جهاد سازندگی میخواست سیلو بسازد. میدانید سیلوهای ما را در دوران طاغوت، شوروی‌ها میساختند. رژیم طاغوت گندم را از آمریکا می‌گرفت، سیلویش را شوروی میساخت! سیلو ظاهرش ساده است، اما نسبتاً فناوری پیچیده‌ای است. جهاد سازندگی گفت می‌خواهیم سیلو بسازیم؛ از اطراف صدا بلند شد که آقا نمیتوانید؛ بیخود خودتان را معطل نکنید، سرمایه‌ی کشور را هم به باد ندهید. یک نمونه‌ی سیلوی کوچکی در خوزستان ساختند که بنده آن وقت رفتم بازدید کردم. امروز کشور جمهوری اسلامی شما یکی از سیلوسازهای درجه‌ی یک دنیا است؛ جزء کشورهای سیلوساز برجسته‌ی درجه‌ی یک است.

یکی از سدهای نزدیک تهران آب میداد. گفتند بروند این را درست کنند؛ گفتند خود کمپانی سازنده‌ی این سد باید بیاید؛ رفتند آوردند. این هم مربوط به اوائل ریاست جمهوری ماست. می‌گفتند: مگر ما میتوانیم سد درست کنیم؟ همین تلقینات گذشته بود. جوانهای ما همت کردند، رفتند سراغ سدسازی. امروز کشور جمهوری اسلامی به فضل الهی بهترین سدساز این منطقه است. در منطقه‌ی ما هیچ کشوری مثل جمهوری اسلامی مسلط بر ساختن سدهای بزرگ - چه سد بتونی، چه سد خاکی - نیست. سدهائی که ما ساختیم، از مشابه‌های خودش که زمان طاغوت به وسیله‌ی شرکتهای خارجی ساخته شده، بهتر و با ظرفیت بیشتر و البته با هزینه‌ی بسیار کمتر است؛ کار خودمان هم هست. چرا نمیتوانیم؟ نخیر، نیروگاه هسته‌ای هم

بیانات در دیدار دانشجویان یزد ۱۳۸۶/۱۰/۱۳

میتوانیم بسازیم؛

گفت اروپائی‌ها مثل نوکر برای ما کار کنند

من فراموش نمیکنم؛ بر حسب تصادف، سالها پیش از پیروزی انقلاب منزل دوستی رفته بودیم - اهل یکی از شهرستانهای شمال کشور بود، آمده بود مشهد، ما رفتیم دیدنش - نماینده‌ی آن شهر در مجلس شورای ملی آن روز هم اتفاقاً مشهد بود و او هم آمده بود دیدن این شخص. تصادفاً ما با یک نماینده‌ی مجلس یک ساعتی همنشین شدیم. ما آن وقت جوان بودیم، مثل حالای شماها - که هر چه دلتان میخواهد، میگوئید - ما هم ملاحظه‌ی جوانب قضیه را نمیکردیم. بنده شروع کردم انتقاد از دستگاه، و همان حرفهائی که آن وقتها در ذهن ما بود، گفتیم. او نماینده‌ی مجلس شاه بود، به او برخورد؛ لذا بنا کرد با ما مجادله کردن. از جمله‌ی حرفهائی که من به او زدم، این بود که گفتیم: آقا مملکت را راکد نگه داشته‌اید؛ همه‌اش واردات، همه‌اش واردات، همه‌اش مصنوعات دیگران؛ پس خود ما چرا کاری نمیکنیم؟ جوابی که او داد، جالب است، که شما بدانید طرز فکرها چه بود. گفت: آقا بهتر، بهتر! اروپائی‌ها مثل نوکر برای ما کار کنند، ما از نتیجه‌ی کارکرد آنها استفاده کنیم.

(بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه‌های استان یزد ۱۳۸۶/۱۰/۱۳)

بحث‌های چهارساعته

این جوانی را قدر بدانید؛ این حوصله و نشاط جوانی را قدر بدانید. ماها در دوران اختناق - حالا نباید خیلی از خودمان بگوئیم؛ شماها از آن وقت ماها خیلی جلوترید؛ اما حالا بد نیست این را هم بدانید - که به سن حالاها شما بودیم، جوان بودیم، وضعیت از لحاظ امنیتی یا غیره طوری بود که نمیشد رفت یک جایی نشست؛ وقتی مجبور بودیم یک جایی صحبت کنیم، سه ساعت، چهار ساعت سر پا به بحث و تبادل نظر و گفتن و شنفتن میگذشت!

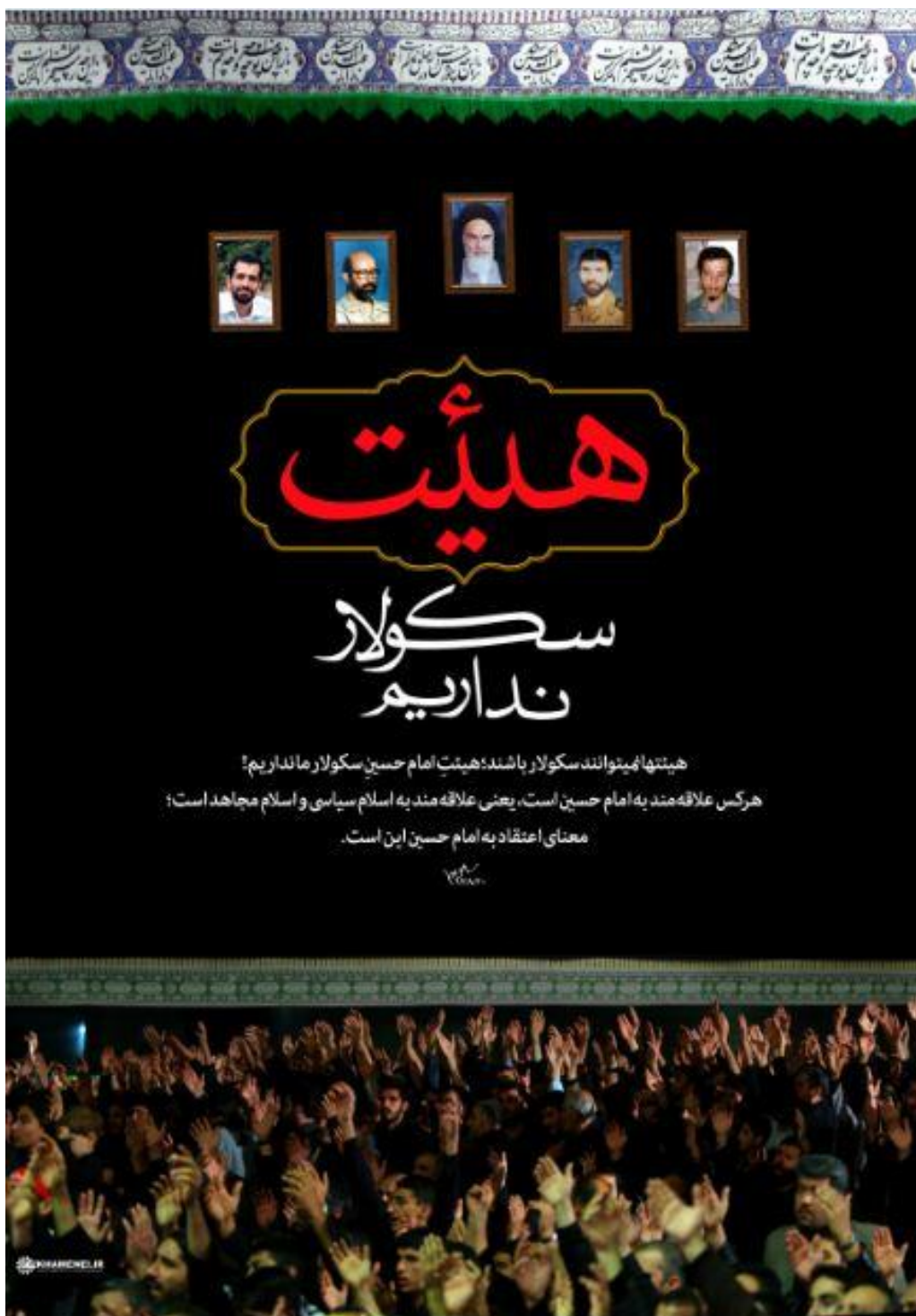
بیانات در دیدار دانشجویان یزد ۱۳۸۶/۱۰/۱۳

مدیون این مرد و کتابش هستم

نکته‌ی دوم در مورد آقای آذر یزدی است که الان اطلاع دادند ایشان در این جلسه نشست‌اند و ظاهراً بیمار هم بودند و با حال بیماری زحمت کشیده‌اند و آمده‌اند. من چندی پیش در یک برنامه‌ی تلویزیونی دیدم که از ایشان تجلیل کرده بودند. من با اینکه وقتم هم کم است، از وقتی تلویزیون را روشن کردم و دیدم که از ایشان دارد تجلیل میشود، پای آن برنامه نشستم، صحبت‌های خود ایشان را هم گوش کردم. ایشان در آنجا میگفتند که در طول آن سالهای پیش از انقلاب هیچکس کمترین تشکری، تقدیری از این مرد زحمتکش و خدوم نکرده. آن برنامه را که من دیدم، نکته‌ای در ذهنم بود و دلم خواست که آن را یک وقتی به ایشان بگویم، فکر میکردم دیگر امکان ندارد و عملی نیست؛ کجا حالا ما آقای آذر یزدی را زیارت کنیم! حالا تصادفاً امشب ایشان اینجا هستند. آن نکته این است که من خودم را از جهت رسیدگی به فرزندانم، بخشی مدیون این مرد و کتاب این مرد میدانم. آنوقتی که کتاب ایشان درآمد - اول هم به نظرم دو جلد، سه جلد، تا آنوقتی که من اطلاع پیدا کردم، از این کتاب درآمد بود؛ «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» - من رفتم تورق کردم. بچه‌های ما داشتند به دوران مُراهقی - یعنی نزدیکی به بلوغ - میرسیدند، دوره هم دوره‌ی طاغوت بود و همه‌ی عوامل در جهت گمراه‌سازی ذهن و دل جوان حرکت میکرد. من دلم میخواست چیزی باشد که جوانهای ما با او هدایت شوند و جاذبه هم داشته باشد. خب، کتاب خوب که خیلی بود. بنده فهرست پیشنهادی کتاب مینوشتم و بین جوانهای دانشجو و دانش‌آموزهای سطوح بالای دبیرستانها پخش میشد، اما برای بچه‌های کوچک، دستمان خالی بود، تا اینکه کتاب ایشان را من پیدا کردم. نگاه کردم دیدم این از جهات متعددی، از دو سه جهت، همان چیزی است که من دنبالش میگردم. به نظرم دو جلد یا سه جلد آنوقت چاپ شده بود، خریدم. بعد هم دنبالش گشتم تا اینکه جلد پنجم به نظرم یا ششم - حالا درست نمیدانم، یادم نیست - درآمد؛ بتدریج چاپ شد و من رفتم تهیه کردم و برای فرزندانم خریدم. نه فقط فرزندان، بلکه در سطح شعاع ارتباطات فامیلی و دوستانه، هر جا دستم رسید و فرزندی داشتند که مناسب بود با این قضیه، این کتاب ایشان را معرفی کردم. خواستم این حق‌شناسی را من به نوبه‌ی خود کرده باشم. ایشان یک خلأئی را در یک برهه‌ی از زمان برای زنجیره‌ی طولانی فرهنگی این کشور پر کردند. این کار، باارزش است. خداوند از شما - آقای مهدی آذر یزدی! - این خدمت را قبول کند و مأجور باشید. این ستایشهای زبانی و اینها، اجر کارهایی که با اخلاص انجام گرفته باشد، نمیشود؛ اجر کار مخلصانه را خدا باید بدهد و خدا هم خواهد داد.

بیانات در دیدار نخبگان استان یزد ۱۳۸۶/۱۰/۱۵

خاطرات سال ۱۳۸۷



نگاهی گذرا به زندگینامه‌ی حضرت آیت‌الله‌العظمی سید علی حسینی خامنه‌ای

سید علی حسینی خامنه‌ای فرزند مرحوم حجت‌الاسلام‌والمسلمین حاج سید جواد حسینی خامنه‌ای، در فروردین‌ماه سال ۱۳۱۸ شمسی برابر با ۱۳۵۸ قمری در مشهد مقدس چشم به جهان گشود. او دومین پسر خانواده بود و زندگی مرحوم سید جواد خامنه‌ای هم مانند بیشتر روحانیون و مدرسان علوم دینی، بسیار ساده: «پدرم روحانی معروفی بود، اما خیلی پارسا و گوشه‌گیر [...] زندگی ما به‌سختی می‌گذشت. من یادم هست شب‌هایی اتفاق می‌افتاد که در منزل ما شام نبود. مادرم با زحمت برای ما شام تهیه می‌کرد. [...] آن شام هم نان و کشمش بود.»



خانه‌ای که خانواده‌ی سید جواد در آن زندگی می‌کردند در یکی از محله‌های فقیرنشین مشهد بود: «منزل پدری من که در آن متولد شده‌ام، تا چهار پنج سالگی من، یک خانه‌ی ۶۰ - ۷۰ متری در محله‌ی فقیرنشین مشهد بود که فقط یک اتاق داشت و یک زیرزمین تاریک و خفه‌ای! هنگامی که برای پدرم میهمان می‌آمد - و معمولاً پدر بنا بر این که روحانی و محل مراجعه مردم بود، میهمان داشت - همه‌ی ما باید به زیرزمین می‌رفتیم تا مهمان برود. بعد عده‌ای که به پدر ارادت داشتند، زمین کوچکی را کنار این منزل خریده به آن اضافه کردند و ما دارای سه اتاق شدیم.»

۱- خاندان

۱-۱. پدر

پدرش سید جواد خامنه‌ای (۲۰ جماد‌الثانی ۱۳۱۳ نجف، ۱۶ آذر ۱۲۷۴/۱۴ تیر ۱۳۶۵) از علما و مجتهدان عصر خود بود که در نجف متولد شد و در کودکی همراه خانواده‌اش به تبریز آمد. پس از اتمام دوره‌ی سطح، در حدود ۱۳۳۶ق به مشهد مهاجرت کرد [۸] و در فقه و اصول از محضر بزرگانی چون حاج‌آقا حسین قمی، میرزا محمد آقازاده خراسانی (کفائی)، میرزا مهدی اصفهانی و حاج فاضل خراسانی و در

فلسفه از محضر آقابزرگ حکیم شهیدی و شیخ اسدالله یزدی بهره‌مند گردید [۹]. سپس در ۱۳۴۵ ق به نجف رفت و از حوزه‌ی درس میرزا محمدحسین نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی و آقاضیاءالدین عراقی کسب فیض کرد و از سه نفر مذکور اجازه‌ی اجتهاد گرفت [۱۰]. او در پی تصمیم بازگشت به ایران راهی مشهد شد و برای همیشه در آن شهر اقامت گزید و ضمن تدریس، امامت مسجد صدیقیهای بازار مشهد (مسجد آذربایجانیه) را عهده‌دار گردید [۱۱]. او همچنین از امامان جماعت مسجد جامع گوهرشاد نیز بود [۱۲]. وی علاقه‌ی زیادی به مطالعه داشت. مباحثات علمی روزانه وی با هم‌ردیفان از جمله حاج میرزا حسین عبائی، حاج سید علی‌اکبر خوئی، حاج میرزا حبیب ملکی و ... تا دهها سال ادامه داشت. همچنین فردی پرهیزگار و بی‌توجه به امور دنیوی بود و زندگی زاهدانه‌ای داشت [۱۳].

پس از پیروزی انقلاب اسلامی با آنکه فرزندانش به مقامات عالی سیاسی و اجرایی رسیدند، همچنان به زندگی زاهدانه‌ی خود ادامه داد. به دلیل بهره‌مندی از کمالات انسانی همواره مورد وثوق مردم بود. در رواق پشت ضریح مطهر امام رضا (ع) به خاک سپرده شد [۱۴]. امام خمینی در پیام تسلیتی به آیت‌الله خامنه‌ای به مناسبت فوت پدرش، آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای را عالمی با تقوا و متعهد برشمرد [۱۵].

جد اعلا‌ی ایشان سیدمحمد حسینی تفرشی نسب به سادات افطسی می‌رساند. شجره وی به سلطان‌العلماء احمد، معروف به سلطان سیداحمد می‌رسد که با پنج واسطه از اخلاف امام سجاد (ع)، است. جدش سیدحسین خامنه‌ای (تولد حدود ۱۲۵۹ق/ درگذشت ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ق) در خامنه به دنیا آمد و در نجف نزد اساتید بزرگی چون سیدحسین کوه‌کمری، فاضل ایروانی، فاضل شریبانی، میرزا باقر شکی و میرزا محمدحسن شیرازی تلمذ کرد و پس از طی مدارج علوم دینی در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف، در زمره‌ی فقها و مدرسان آن حوزه قرار گرفت. او در سال ۱۳۱۶ق به تبریز آمد [۱] و مدرس مدرسه‌ی طالبیه و امام جماعت مسجد جامع آن شهر شد [۲]. دارای افکار بلند سیاسی و اجتماعی و از علمای طرف‌دار مشروطه بود و همواره مردم را به حمایت و پاسداری از نهضت مشروطه تشویق می‌کرد [۳]. برخی از آثار علمی ایشان از جمله حاشیه بر کتابهای ریاض‌المسائل، قوانین‌الاصول، مکاسب شیخ انصاری، فوائد‌الاصول و شرح لمعه وقف کتابخانه‌ی حسینی‌یه‌ی شوشتری نجف شد [۴]. شیخ محمد خیابانی، روحانی مبارز و مجاهد عصر مشروطه، شاگرد و داماد وی بود [۵]. سیدمحمد خامنه‌ای (۱۲۹۳ نجف/ شعبان ۱۳۵۳ق نجف) مشهور به پیغمبر [۶]، عموی آیت‌الله خامنه‌ای از شاگردان آخوند خراسانی، شریعت اصفهانی و دیگر بزرگان نجف بود، و فردی آگاه به مسائل زمان و از رجال طرف‌دار مشروطه به‌شمار میرفت [۷].

بانو میردامادی (۱۲۹۳ش - ۱۳۶۸ش)، مادر آیت‌الله خامنه‌ای بانویی زاهد، متشعر، آشنا با آیات قرآن، احادیث، تاریخ و ادبیات بود. او در جریان مبارزه با رژیم پهلوی با فرزندان مبارزش، به‌ویژه آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای همگام بوده است [۱۶].

آیت‌الله خامنه‌ای درباره مادرشان می‌گویند: «مادرم خانم بسیار فهمیده، باسواد، کتابخوان، دارای ذوق شعری و هنری، حافظ شناس - البته حافظ شناس که می‌گویم، نه به معنای علمی و اینها، به معنای مأنوس بودن با دیوان حافظ - و با قرآن کاملاً آشنا بود و صدای خوشی هم داشت.

ما وقتی بچه بودیم، همه مینشستیم و مادرم قرآن میخواند؛ خیلی هم قرآن را شیرین و قشنگ میخواند. ما بچه‌ها دورش جمع میشدیم و برایمان به مناسبت، آیه‌هایی را که در مورد زندگی پیامبران است، میگفت. من خودم اولین بار، زندگی حضرت موسی، زندگی حضرت ابراهیم و بعضی پیامبران دیگر را از مادرم - به این مناسبت - شنیدم. قرآن که میخواند، به آیاتی که نام پیامبران در آن است میرسید، بنا میکرد به شرح دادن.»

آیت‌الله سیدهاشم نجف‌آبادی (میردامادی) (۱۳۰۳ق - ۱۳۸۰ق)، جد مادری آیت‌الله خامنه‌ای (از خاندان میرداماد فیلسوف مشهور عصر صفویه) از شاگردان آخوندخراسانی و میرزا محمدحسین نائینی، از علما و مفسران قرآن و از ائمه‌ی جماعت مسجدگوه‌رشاد بود [۱۷] و در عین حال به امر به معروف و نهی از منکر اهتمام ویژه‌ای داشت و در پی اعتراض به کشتار مردم در مسجد گوه‌رشاد در دوره‌ی حکومت رضاشاه، به سمنان تبعید شد [۱۸]. آیت‌الله خامنه‌ای از سوی مادر به محمد دیباج فرزند امام جعفر صادق (ع) نسب می‌رساند [۱۹].

۲. شخصیت علمی و فرهنگی

۱-۲. تحصیل و تدریس

تحصیل در مشهد

سیدعلی خامنه‌ای تحصیل را در چهار سالگی از مکتب‌خانه و با فراگیری قرآن کریم شروع کرد. دوره‌ی دبستان را در نخستین مدرسه‌ی اسلامی مشهد، دارالتعلیم دیانتی، گذراند [۲۰]. در همین ایام، یادگیری قرائت و تجوید قرآن را نزد برخی قاریان قرآن مشهد آغاز کرد [۲۱].



هم‌زمان با تحصیل در کلاس پنجم دبستان، تحصیلات مقدماتی حوزوی را نیز آغاز کرد. شوق وافر او به تحصیلات حوزوی و تشویق والدین سبب شد که وی پس از اتمام دوره‌ی دبستان، وارد دنیای طلبگی شود و تحصیل علوم دینی را در مدرسه‌ی سلیمان‌خان ادامه دهد. وی بخشی از مقدمات را نیز نزد پدر طی کرد. سپس به مدرسه‌ی نواب رفت و دوره‌ی سطح را در آن به پایان برد. هم‌زمان با تحصیلات حوزوی دوره‌ی دبیرستان را تا سال دوم متوسطه ادامه داد [۲۲].

وی معالم‌الاصول را نزد آیت‌الله سیدجلیل حسینی سیستانی و شرح لمعه را نزد پدر و میرزا احمد مدرس یزدی فرا گرفت. رسائل، مکاسب و کفایه را نیز نزد پدر و آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی آموخت. در سال ۱۳۳۴ش، در درس خارج فقه آیت‌الله سید محمدهادی میلانی حاضر شد.

حوزه نجف

وی در ۱۳۳۶ش طی سفر کوتاهی همراه خانواده به نجف اشرف مشرف شد و در دروس مدرسان بنام حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، از جمله آیات سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی، سید محمود شاهرودی، میرزا باقر زنجان‌ی و میرزا حسن بجنوردی حضور یافت، ولی به دلیل عدم تمایل پدر برای اقامت در آن شهر به مشهد بازگشت [۲۳] و به مدت یک سال دیگر در درس آیت‌الله میلانی حاضر شد. سپس در سال

۱۳۳۷ش به شوق ادامه تحصیل عازم حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد [۲۴]. در همین سال و پیش از عزیمت به قم، آیت‌الله محمدهادی میلانی به وی اجازه‌ی روایت داده بود [۲۵].

حوزه قم

سید علی خامنه‌ای، در قم نزد بزرگانی چون آیات حاج آقا حسین بروجردی، امام خمینی، حاج شیخ مرتضی حائری یزدی، سیدمحمد محقق داماد و علامه طباطبایی تلمذ نمود [۲۶]. در مدت اقامت در قم اکثر وقت خود را به تحقیق، مطالعه و تدریس می‌گذراند.

بازگشت به مشهد

آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۴۳ش به دلیل عارضه‌ی بینایی پدر و کمک به وی به ضرورت از قم به مشهد بازگشت و بار دیگر در جلسات درس آیت‌الله میلانی حضور یافت که تا سال ۱۳۴۹ ادامه داشت. او از ابتدای حضور در مشهد، به تدریس سطوح عالی فقه و اصول (رسائل، مکاسب و کفایه) و برگزاری جلسات تفسیر برای عموم همت گماشت. در این جلسات جمعیت کثیری از قشر جوان به ویژه دانشجویان حضور پیدا می‌کردند [۲۷]. در جلسات تفسیر خود، مهمترین پایه‌های فکری اسلام و اندیشه اسلامی را از خلال آیات قرآن استخراج و بیان می‌نمود و به تعمیق بنیان‌های اندیشه مبارزه و براندازی حکومت طاغوت می‌پرداخت به صورتی که شرکت‌کننده در درس تفسیر او به این نتیجه ضروری و طبیعی می‌رسید که حکومتی بر پایه اسلام و معارف دین باید در کشور تحقق یابد. یکی از اهداف اصلی او از تفسیر، انتقال مبانی انقلاب اسلامی به جامعه بود از سال ۱۳۴۷ درس تخصصی تفسیر را نیز برای طلاب علوم دینی شروع کرد که این دروس و جلسات تفسیر تا سال ۱۳۵۶ و قبل از دستگیری و تبعید به ایرانشهر ادامه داشت [۲۸]. جلسات تفسیر در سالیانی از دوره ریاست جمهوری و پس از آن ادامه داشت.

تدریس درس خارج

ایشان از سال ۱۳۶۹ش تدریس خارج فقه را آغاز کرد و تاکنون به تدریس ابواب جهاد، قصاص، مکاسب محرمه و صلاة مسافر پرداخته اند.

شخصیت ادبی

آیت‌الله خامنه‌ای با حوزه‌ی شعر و ادبیات مأنوس هستند و همواره به مطالعه رمان و داستان علاقمند بوده‌اند و بسیاری از رمانها و داستانهای معتبر دنیا را مطالعه کرده‌اند. این علاقه با مطالعه رمانها و آثار ادبی نویسندگان بزرگ جهان و تاریخ و فرهنگ ملل شرق و غرب تداوم پیدا کرد. حتی به نقد کتابهای ادبی و شعر هم می‌پردازند. با بسیاری از شاعران، نویسندگان و روشنفکران زمانه در ارتباط بود.

در ایامی که در مشهد حضور داشت در برخی از انجمنهای ادبی که با حضور شعرای بزرگ تشکیل می‌شد شرکت می‌کرد. در انجمن‌های ادبی به نقد شعر می‌پرداخت. خود نیز اشعاری سروده و در سال‌های اخیر تخلص «امین» را برگزیده است. مطالعه‌ی کتب تاریخی بخش دیگری از برنامه‌ی مطالعاتی دائمی ایشان است و به مباحث و موضوعات تاریخ معاصر احاطه دارند. [۲۹]

۲-۲. آثار

آیت‌الله خامنه‌ای تحقیق و تألیف را از دوران طلبگی آغاز کرد و تقریرات دروس اساتید خود را نگاشت [۳۰] و قبل از پیروزی انقلاب به ترجمه و تألیف چند اثر نیز همت گماشت.

تألیف‌ها و پژوهش‌ها :

۱- چهار کتاب اصلی علم رجال

۲- طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن

۳- پیشوای صادق

۴- از ژرفای نماز

۵- صبر

۶- روح توحید نفی عبودیت غیرخدا

۷- گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه قم

ترجمه‌ها :

۱- آینده در قلمرو اسلام، نوشته‌ی سیدقطب

۲- صلح امام حسن: پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه‌ی تاریخ، نوشته‌ی شیخ راضی آل‌یاسین

۳- تفسیر فی ظلال القرآن، نوشته‌ی سیدقطب

۴- مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، نوشته‌ی عبدالمنعم النمر

۵- ادعاینامه علیه تمدن غرب (ترجمه و تحقیقات)

علاوه بر آن، بسیاری از آراء و اندیشه‌های ایشان که در گفتار و نوشتار ایشان و در قالب پیام، سخنرانی، خطبه، مصاحبه منعکس شده است به صورت کتاب و نرم‌افزار با عناوین گوناگون و به صورت موضوعی منتشر گردیده و برخی از آنها نیز به زبانهای دیگر ترجمه شده است. همچنین، پایان‌نامه‌ها، رساله‌ها، مقالات و کتابهای گوناگونی ناظر به افکار و اندیشه‌های ایشان تألیف و تدوین شده است. نیز، بخشی از مجموعه بیانات و مکتوبات ایشان در دوره رهبری با عنوان «حدیث ولایت» منتشر گردیده است.

۳. حیات سیاسی و اجتماعی

۳-۱. دوران مبارزات پیش از انقلاب

پیشینه‌ی فعالیت‌های سیاسی - مذهبی خاندان آیت‌الله خامنه‌ای، در او زمینه‌ی تربیتی برای مبارزه‌ی سیاسی - مذهبی فراهم آورده بود. نقطه‌ی آغازین ورود به فعالیت‌های سیاسی، دیدار او با سیدمجتبی نواب صفوی (میرلوحی) در مشهد بود که به بیان خود او اولین بارقه‌های انقلابی را در وی پدید آورد [۳۱]. نخستین دیدار وی با امام خمینی (ره) در سال ۱۳۳۶ش صورت گرفت اما چهره‌ی سیاسی امام خمینی برای اولین بار در جریان لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی برای ایشان مکشوف شد [۳۲].



آیت‌الله خامنه‌ای با آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی در سال ۱۳۴۱ش وارد عرصه‌های گوناگون مبارزه با طاغوت شد. جزو نخستین افرادی بود که همگامی و فعالیت مبارزاتی را در دوره‌ی قبل از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز کرد [۳۳]. در بهمن ۱۳۴۱، پس از همه‌پرسی لایحه‌ی انجمنهای ایالتی و ولایتی، آیت‌الله خامنه‌ای و برادرش سیدمحمد مأمور رساندن گزارش آیت‌الله محمدهادی میلانی به امام خمینی در قالب نامه در مورد واکنش مردم مشهد به این همه‌پرسی شدند [۳۴].

نخستین دستگیری (ایام ۱۵ خرداد)

در سال ۱۳۴۲ و در آستانه‌ی ماه محرم، امام خمینی وی را مأمور ساخت پیامهایی را به آیت‌الله میلانی و علما، روحانیون و هیأت‌های مذهبی خراسان در جهت تداوم نهضت و آگاه‌سازی مردم در قبال تبلیغات رژیم پهلوی انتقال دهد [۳۵]. امام خمینی در این پیامها خط‌مشی مبارزه را ترسیم کرده و از علما و روحانیون خواسته بود به منظور تبیین جنایات رژیم پهلوی، ذکر واقعه‌ی مدرسه‌ی فیضیه از روز هفتم محرم در منابر خوانده شود [۳۶]. آیت‌الله خامنه‌ای خود نیز برای محقق ساختن هدف و اجرای خط‌مشی امام خمینی راهی بیرجند — که تحت نفوذ خاندان علم بود — شد و در منابر و مجالس آن شهر درباره‌ی حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه و سلطه‌ی اسرائیل بر جوامع اسلامی سخنرانی کرد [۳۷]. به دنبال این سخنرانی‌ها، وی در ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ مقارن با هفتم ماه محرم ۱۳۸۳، دستگیر و در مشهد زندانی شد [۳۸]. پس از آزادی وی، آیت‌الله محمدهادی میلانی از او دیدن کرد [۳۹]. آیت‌الله خامنه‌ای پس از آن با حضور در جلساتی که در منزل آیت‌الله میلانی به منظور تداوم نهضت اسلامی در غیاب امام خمینی — که در حصر به سر می‌برد — تشکیل می‌شد، فعالیت‌های سیاسی‌اش را تداوم بخشید [۴۰]. اندکی پس از آن به حوزه‌ی علمیه‌ی قم بازگشت و با کمک و همکاری برخی روحانیون مبارز به سازمان‌دهی مجدد فعالیت‌های سیاسی از طریق جلسات مشورتی و تبلیغات پرداخت [۴۱]. او از جمله روحانیونی بود که در ۱۱ دی ۱۳۴۲ تلگرامی به آیت‌الله سید محمود طالقانی، مهدی بازرگان و یدالله سبحانی، که در حمایت از امام خمینی زندانی شده بودند، فرستاد [۴۲]. در

همان زمان طلاب خراسانی حوزه‌ی علمیه‌ی قم با هدایت او، در اعتراض به ادامه‌ی حصر امام خمینی نامه‌ای به حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت، نوشته و منتشر کردند که از جمله‌ی آنها خود ایشان و ابوالقاسم خزعلی و محمد عبایی خراسانی بودند [۴۳].

دومین بازداشت (سفرهای انقلابی)

ایشان در بهمن ۱۳۴۲، مقارن با رمضان ۱۳۸۳ق برای تبلیغ و تبیین مسائل نهضت اسلامی راهی زاهدان شد [۴۴]. سخنرانیهای او در مساجد زاهدان و استقبال مردمی از آن، رژیم را بر آن داشت که ایشان را دستگیر و به زندان قزل قلعه - که در آن زمان محل بازداشت زندانیان سیاسی و امنیتی بود - منتقل نماید [۴۵]. در ۱۴ اسفند ۱۳۴۲ قرار بازداشت آیت‌الله خامنه‌ای به قرار التزام به عدم خروج از حوزه‌ی قضایی تهران تبدیل و ایشان از زندان آزاد شد [۴۶]. از این پس تا پیروزی انقلاب اسلامی فعالیتهای وی همواره تحت کنترل مأموران امنیتی قرار داشت.

تشکیل جلسه «یازده نفره» حوزه علمیه قم

آیت‌الله خامنه‌ای در پاییز ۱۳۴۳ از قم به مشهد بازگشت و در کنار مراقبت از پدر به فعالیتهای علمی و سیاسی پرداخت [۴۷]. او در زمهری روحانیونی بود که اندکی پس از تبعید امام خمینی به ترکیه با نگارش نامه‌ای به دولت وقت - دولت امیرعباس هویدا - در ۲۹ بهمن ۱۳۴۳ به اوضاع نابسامان کشور و تبعید امام خمینی اعتراض کردند [۴۸]. سیدعلی خامنه‌ای به همراه عبدالرحیم ربانی شیرازی، علی فیض مشکینی، ابراهیم امینی، مهدی حائری تهرانی، حسینعلی منتظری، احمد آذری قمی، علی قدوسی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سید محمد خامنه‌ای و محمدتقی مصباح یزدی [۴۹]. اعضای گروه یازده نفر بودند که با هدف تقویت و اصلاح حوزه‌ی علمیه‌ی قم برای مبارزه با رژیم پهلوی شکل گرفت. مبارزه بر مبنای فکر و عقیده بود و همین امر علت پیشرفت آن بود و روحانیون نیز به منزله‌ی بدنه و مغز متفکر مبارزه بودند. آنان در این مرحله از مبارزه به این نتیجه رسیده بودند که بدون تشکل، موفقیت کمتری خواهند داشت و وجود آن موجب می‌شود که از فروپاشی مبارزه توسط رژیم جلوگیری شود. این گروه در دوران تبعید امام خمینی، برنامه‌ریزی جریان مبارزات و تداوم آن را بر عهده گرفت. از این گروه به‌عنوان اولین تشکیلات سری حوزه‌ی علمیه‌ی قم یاد می‌شود، فعالیت این گروه در اواخر سال ۱۳۴۵ش توسط ساواک کشف و به دنبال آن برخی از اعضا دستگیر و برخی دیگر، از جمله آیت‌الله خامنه‌ای تحت تعقیب قرار گرفتند.

بنیان‌گذاری جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

در کنار این، جلسه دیگری هم راه افتاده که بنیان جامعه مدرسین امروز است. «ما جزو کسانی هستیم که در اولین نشست‌های جامعه مدرسین عضو بودیم، شرکت داشتیم. هم بنده بودم، هم به نظرم آقای هاشمی بود... آقایان [علی] مشکینی، ربانی شیرازی، [ناصر] مکارم و... یک عده مسن‌ترها هم شرکت می‌کردند.» [۴۵]

این جلسه‌ها و تصمیماتی که در آن گرفته می‌شد، فضای حوزه علمیه قم را تغییر داد. پا به رکاب‌ها و دست‌اندرکاران این تصمیمات، کسانی غیر از اعضاء جلسه بودند؛ طلبه‌های جوان و علاقمند. این تحرکات فضای بسته و مغموم قم را باز کرد.

آیت‌الله خامنه‌ای در همین ایام مخفیانه به ترجمه و انتشار کتاب آینده در قلمرو اسلام اقدام کرد. در این کتاب به دو موضوع مهم فشار غرب و تبلیغات کمونیسم اشاره شده و دورنمایی از آینده که به سمت اسلام پیش می‌رود، آمده است [۵۰]. ساواک کتاب را توقیف و افراد مرتبط با انتشار آن را دستگیر کرد اما موفق به دستگیری و بازداشت آیت‌الله خامنه‌ای (مترجم کتاب) نشد [۵۱]. آیت‌الله خامنه‌ای در آن ایام مدتی در تهران و کرج به فعالیت مشغول بود. اما به علت ندادن تعهد بر عدم اظهار مطالب ضد رژیم از فعالیتش در کرج ممانعت به عمل آمد. در مسجد امیرالمؤمنین (ع) تهران هم مدتی به امامت جماعت پرداخت.

سومین بازداشت

در پی دستگیری و تبعید آیت‌الله سید حسن قمی در فروردین ۱۳۴۶ که به دنبال سخنرانی ضد رژیم او در مسجد گوهرشاد صورت گرفت، آیت‌الله خامنه‌ای از آیت‌الله میلانی خواست به این اقدام اعتراض کند [۵۲]. این اقدام وی سبب شد مأموران ساواک از حضور او در مشهد اطلاع یافته و در ۱۴ فروردین همان سال، در مراسم تشییع جنازه‌ی آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی، وی را دستگیر کنند [۵۳]. او در ۲۶ تیر همان سال آزاد شد [۵۴]. اندکی پس از آزادی، در تهران به ملاقات زندانیان سیاسی رفت. [۵۵]

آیت‌الله خامنه‌ای از طریق ارتباط با مبارزین در نقاط مختلف، سعی در تشکل بخشیدن به مبارزین و مبارزه، تربیت نسل‌های جدید مبارزین و انقلابیون براساس اندیشه اسلامی خصوصاً بین طلاب علوم دینی و دانشجویان، سعی در اخذ مبانی مبارزه از قرآن و حدیث، مقابله با اندیشه‌های مادیگرایانه مارکسیستی و لیبرالیستی و امثال آن، به تعمیق اندیشه اسلامی و مبارزه در چهارچوب نهضت امام خمینی پرداخت و

علیرغم مقابله رژیم پهلوی به موفقیت‌های زیادی دست یافت. نگاه چندبُعدی به مبارزه، استفاده از شبکه عظیم اطلاع‌رسانی نهضت امام خمینی و رسانه فراگیر منبر و عملگرایی‌اش، از برخی علل موفقیت ایشان بوده است.

در پی وقوع زمین‌لرزه‌ی ویرانگر جنوب خراسان در ۹ شهریور ۱۳۴۷ عده‌ای از روحانیون خراسان به سرپرستی آیت‌الله خامنه‌ای با هدف امداد و سامان‌دهی کمک‌های مردمی به زلزله‌زدگان، عازم فردوس شدند. این اقدام با مخالفت مقامات امنیتی محلی روبه‌رو شد اما گروه امداد اقدامات مؤثری در کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان انجام داد. حضور و کمک‌رسانی دو ماهه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای در فردوس فرصتی پدید آورد تا با مشکلات مردم زلزله‌زده از نزدیک آشنا شود و با آنان مأنوس گردد و در مجالس و منابر و همچنین هیئت‌های مذهبی، پیام نهضت اسلامی را برای مردم آن سامان تبیین کند. این فعالیت‌ها حساسیت شهربانی و ساواک خراسان را برانگیخت و به اقامتش در فردوس پایان داده شد [۵۶]. او در اواخر دی‌ماه همان سال به قصد زیارت عتبات عالیات و دیدار با امام خمینی (ره) اقدام کرد اما با مخالفت و ممانعت ساواک روبه‌رو شد. این محدودیت تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت و وی ممنوع‌الخروج بود. [۵۷]

محکومیت به شش ماه حبس

آیت‌الله خامنه‌ای به اتهام عضویت در گروه یازده نفره به شش ماه زندان محکوم گردید. به دنبال انتشار این خبر در روزنامه‌ی کیهان و احضار آیت‌الله خامنه‌ای به دادگاه تجدید نظر، وی پس از مشورت با عده‌ای از علمای مشهد از حضور در دادگاه خودداری ورزید [۵۸]. او با آنکه تحت پیگرد بود با برخی از روحانیون مبارز از جمله سید محمود طالقانی، سید محمدرضا سعیدی، محمدجواد باهنر، محمدرضا مهدوی‌کنی، مرتضی مطهری، اکبر هاشمی رفسنجانی و فضلالله محلاتی در مشهد و تهران ارتباط داشت و به رغم اقامت در مشهد در بسیاری از جلسات علما و روحانیون مبارز تهران حضور می‌یافت [۵۹]. او با تشکیل جلساتی با حضور عده‌ای از روحانیون درباره‌ی اعزام روحانیون و طلاب به روستاهای اطراف مشهد تصمیم‌گیری و اقدام میکرد [۶۰].

آیت‌الله خامنه‌ای با نگاه عقیدتی به نهضت اسلامی و پرورش فکری مردم برآن مینا، مبارزات خود را ادامه داد. او با برگزاری جلسات تفسیر برای طلاب علوم دینی و دانشجویان و ایراد سخنرانی برای اقشار مختلف مردم می‌کوشید مبانی دینی - اعتقادی آنان را تقویت نماید. او معتقد بود تحقق آرمانهای اسلامی در بستری

از کوششهای فرهنگی ممکن است و خیزشهای مردمی جز با گسترش آگاهی و دانایی محقق نخواهد شد. جریان روشنفکری جریان فعال و مبارز در دانشگاهها تلقی می‌شد. این رویکرد را در واکنش به فعالیتهای جریانهای سیاسی معتقد به تفکر مارکسیستی، ضروری می‌دانست. در این زمینه فعالیتهای علمی و جلساتی را با شرکت مبارزان و متفکران اسلامی در سال ۱۳۴۸ برگزار کرد [۶۱].

سخنرانی‌ها در حسینیه ارشاد و مسجد الجواد تهران

آیت‌الله خامنه‌ای با بسیاری از روشنفکران و کانونهای روشنفکری مشهور در عرصه‌ی مبارزه نیز ارتباط و همکاری داشت. وی در سال ۱۳۴۸ به منظور تبیین مباحث تأثیرگذار در روند مبارزه به ایراد سخنرانیهایی در برخی مراکز فعال سیاسی - اسلامی در تهران از جمله حسینیه‌ی ارشاد و مسجد الجواد تهران دعوت شد [۶۲]. سخنرانیهای وی در حسینیه‌ی ارشاد که در اواخر سال ۱۳۴۸ و به دنبال دعوت آیت‌الله مرتضی مطهری از وی صورت گرفت و نیز سخنرانی در مسجد الجواد تهران، به دعوت انجمن اسلامی مهندسین، تأثیر زیادی در روشنگری نسل جوان، به ویژه دانشجویان و دانش‌آموزان داشت [۶۳]. آیت‌الله خامنه‌ای در بهار ۱۳۴۹ در جهت عمق بخشیدن به روند نهضت اسلامی و تقویت بن‌مایه‌های عقیدتی مبارزه با رژیم پهلوی، سلسله جلساتی را پایه‌گذاری کرد که در آن ایده‌ی مبارزاتی خود مبنی بر تدوین جهانی‌بینی و ایدئولوژی اسلامی را با دعوت از افرادی چون مرتضی مطهری، سید محمود طالقانی، سید ابوالفضل زنجانی، مهدی بازرگان، اکبر هاشمی رفسنجانی، یدالله سبحانی، عباس شیبانی و کاظم سامی به بحث و بررسی گذاشت. این سلسله‌جلسات به تدوین جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی انجامید [۶۴].

چهارمین بازداشت

با درگذشت آیت‌الله سید محسن حکیم در خرداد ۱۳۴۹ بحث مرجعیت که در گذشته پس از رحلت آیت‌الله بروجردی مطرح شده بود، به صورت جدی در جامعه مطرح گردید و در این میان آیت‌الله خامنه‌ای ضمن گرامی‌داشت مقام فقهی و علمی آیت‌الله حکیم و ارسال پیامهای تسلیت به برخی از علما، تلاش مضاعفی برای تحکیم مرجعیت امام خمینی به عنوان مرجع تقلید اعلم انجام داد. در همان ایام و به دنبال شهادت آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی در ۲۰ خرداد ۱۳۴۹ توسط ساواک که از مهم‌ترین مروجین امام خمینی در آن مقطع بود، تلاش کرد به همراه شمار دیگری از مبارزان ضمن هدایت واکنشهای مردمی در اعتراض به شهادت وی، از موقعیت پدید آمده به نفع مبارزه بهره برد. بر اثر جریان‌سازی وی در این برهه بود که

عده‌ای از طلاب علوم دینی به تهیه و انتشار اعلامیه‌هایی در حمایت از امام خمینی و انتقاد از رژیم و ساواک اقدام کردند [۶۵]. به دنبال آن و با گسترش دامنه‌ی اعتراضات و مبارزات [۶۶] ساواک مشهد در ۲ مهر ۱۳۴۹ دستگیر و مدتی در زندان لشکر خراسان - تنها زندان امنیتی مشهد - بازداشت کرد [۶۷]. در محرم ۱۳۹۱ / اسفند ۱۳۴۹ با آنکه نام آیت‌الله خامنه‌ای در فهرست واعظان ممنوع‌المنبر ساواک قرار گرفته بود وی سخنرانی‌هایی در هیئت انصارالحسین تهران ایراد کرد [۶۸]. آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۵۰ به دعوت آیت‌الله طالقانی سخنرانی‌هایی در مسجد هدایت تهران، که کانون توجه دانشجویان و جوانان مبارز بود، ایراد کرد [۶۹].

سه مرتبه بازداشت در سال ۱۳۵۰

در پی تحریم جشنهای ۲۵۰۰ ساله از سوی امام خمینی [۷۰] ساواک مراقبتهای شدیدی نسبت به فعالیت روحانیون مبارز در پیش گرفت. بر این اساس وی در مرداد ۱۳۵۰ به ساواک مشهد احضار و مدتی در زندان لشکر خراسان بازداشت شد [۷۱]. او پس از آزادی، فعالیتهای خود را ادامه داد و در همان سال دو بار دیگر نیز بازداشت شد؛ یکی در آبان ۱۳۵۰ که به بازداشت کوتاه‌مدت وی در زندان لشکر خراسان انجامید. دیگری در ۲۱ آذر همان سال که به اتهام اقدام برضد امنیت داخلی به سه ماه حبس محکوم گردید [۷۲].

ادامه جلسات درس در تهران، مشهد و نیشابور

وی پس از آزادی، فعالیتهای سیاسی - اجتماعی خود را گسترش داد و بارها در جلسات هیئت انصارالحسین و مسجد نارمک تهران حضور یافت و سخنرانی‌هایی در موضوعات دینی و سیاسی ایراد کرد. جلسات درس و تفسیر او در مدرسه‌ی میرزا جعفر و مسجد امام حسن (ع) و مسجد قبله و نیز در منزلش در مشهد ادامه داشت. مخاطب او در این جلسات دانش‌آموزان، دانشجویان، طلاب جوان و گروه‌هایی از اقشار مختلف مردم بودند که وی آنان را با تفکر اسلام انقلابی و سیاسی آشنا می‌ساخت. عده زیادی از مخاطبان جلسات و شاگردان او بعدها در اوج مبارزات در نقاط مختلف کشور به آگاهی‌بخشی پرداختند. گزارشهای جلسات سخنرانی و درس او بارها از سوی مأموران امنیتی منعکس شده است. از نظر ساواک، افرادی چون آیت‌الله خامنه‌ای از مدرسان روشنفکر و انقلابی حوزه‌های علمیه تلقی می‌شدند که ضمن

داشتن ارتباط با دانشجویان و جوانان، مروج اندیشه‌های مبارزاتی امام خمینی و خواستار آگاه ساختن طلاب علوم دینی به مسائل سیاسی و اجتماعی بودند [۷۳].

آیت‌الله خامنه‌ای در فروردین ۱۳۵۲ برای تبلیغ عازم نیشابور شد و در مساجد آن شهر سلسله‌جلسات درس اصول عقاید را، که هفته‌ای یک بار در روزهای سه‌شنبه برگزار می‌شد، دایر کرد [۷۴]. در خرداد ۱۳۵۲ ساواک جلسات تفسیرش در مسجد امام حسن (ع) و منزلش را تعطیل کرد [۷۵]. آیت‌الله خامنه‌ای در آذر ۱۳۵۲ محل اقامه‌ی نماز جماعت و جلسات تفسیر خود را به دعوت بانی و واقف مسجد کرامت، به آن مسجد انتقال داد و مسجد یادشده را به کانون فعالیت دانشجویان و طلاب جوان تبدیل کرد [۷۶]. ساواک مشهد در واکنش به فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ی او، او را از اقامه‌ی نماز جماعت در آن مسجد باز داشت [۷۷].

زندان ششم؛ سخت‌ترین دوره حبس

در آبان ۱۳۵۳ به دعوت آیت‌الله محمد مفتاح، امام جماعت مسجد جاوید تهران، که در آن ایام ممنوع‌المنبر شده بود، در آن مسجد به سخنرانی پرداخت. در پی آن ساواک به دستگیری آیت‌الله مفتاح و تعطیلی مسجد جاوید به عنوان یکی از کانون‌های مهم مبارزه اقدام کرد [۷۸]. به دنبال آن، منزل آیت‌الله خامنه‌ای هم در آذر ماه همان سال مورد بازرسی ساواک قرار گرفت. ساواک علت بازرسی را، اظهارات وی در جلسه‌ای خصوصی درباره‌ی ضرورت ایجاد جمعیتی برای سامان‌دهی مبارزه و استفاده از فرصت‌ها برای پیشبرد اهداف نهضت اسلامی در مشهد اعلام نمود [۷۹]. در نهایت آیت‌الله خامنه‌ای در دی ۱۳۵۳ برای ششمین بار دستگیر و این بار به زندان کمیته‌ی مشترک ضدخوابکاری در تهران منتقل گردید [۸۰] و به گفته خود دشوارترین و سخت‌ترین وضعیت حبس خود را تجربه کرد. او در حبس، اجازه‌ی ملاقات نداشت و از وضعیت و محل حبس او اطلاعی به خانواده‌اش نیز داده نشده بود [۸۱].

فعالیت‌های منجر به تبعید

او در ۲ شهریور ۱۳۵۴ از زندان آزاد شد، اما تحت مراقبت مأموران امنیتی بود و اقامه‌ی جماعت، سخنرانی، تدریس و جلسات تفسیر وی حتی در منزلش ممنوع شده بود [۸۲]. اما او به‌رغم همه‌ی محدودیت‌های سیاسی و امنیتی جلسات تفسیر و فعالیت‌ها و اقدامات روشنگرانه‌ی انقلابی خود را به صورت مخفیانه پی گرفت و پرداخت شهریه‌ی امام خمینی به طلاب علوم دینی را نیز ادامه داد [۸۳]. در اواخر سال ۱۳۵۴

مخفیانه کتاب طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن را با نام مستعار سیدعلی حسینی منتشر کرد. او در خرداد ۱۳۵۵، به دنبال وقوع سیل در قوچان، گروهی را تشکیل داد که از مشهد برای کمک‌رسانی به مردم سیل‌زده به آن شهر اعزام شده و با استقرار در مدرسه‌ی عوضیه‌ی آن شهر به امدادرسانی پرداختند [۸۴].

در اسناد ساواک گزارش‌هایی درباره‌ی فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای و پدرش در اواخر سال ۱۳۵۵ در مشهد وجود دارد که به طرف‌داری از امام خمینی و تبلیغ نهضت اسلامی پرداخته‌اند. آیت‌الله خامنه‌ای در محرم ۱۳۹۶/دی ۱۳۵۵ سخنرانی‌هایی علیه رژیم ایراد کرد و ضمن برگزاری سلسله‌جلسات مباحثه درباره‌ی تبیین فضای فکری - فرهنگی، به‌ویژه برای دانشجویان و جوانان [۸۵] و نیز حضور در جلسات علما و روحانیون تهران روند مبارزه را شدت بخشید [۸۶]. از سوی دیگر، ساواک هم می‌کوشید برای به دست آوردن مستندات علیه او و مبارزان دیگر در آن جلسات نفوذ کند [۸۷]. به دنبال درگذشت علی شریعتی در لندن در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ آیت‌الله خامنه‌ای در بزرگداشت و مراسم ترحیم وی حضور داشت. این حضور او به دلیل آشنایی و ارتباط دیرینه‌اش با شریعتی و پدرش بود [۸۸].

تبعید به ایرانشهر

به دنبال درگذشت آیت‌الله سید مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ در نجف اشرف، آیت‌الله خامنه‌ای به همراه برخی از مبارزان مراسم ختمی در ۶ آبان در مسجد ملاهاشم برپا کرد [۸۹]. همان ایام به همراه عده‌ای از علمای مشهد تلگرام تسلیتی به امام خمینی در نجف مخابره کردند [۹۰]. با درگذشت آیت‌الله سید مصطفی خمینی و تحولاتی که در پی آن پدید آمد، نهضت اسلامی وارد مرحله‌ی نهایی خود شد و حرکت‌های جدی برای پیروزی انقلاب آغاز گردید.

رژیم پهلوی هم در واکنش به این فعالیت‌ها، به‌رغم اعلام سیاست فضای باز سیاسی، با سرکوب و خفقان فعالیت‌های مبارزان را محدودتر کرد. به دنبال اجرای این سیاست، برخی از مبارزان سرشناس به تبعید محکوم شدند که آیت‌الله خامنه‌ای هم در زمره‌ی آنان بود. او از سوی کمیسیون امنیت اجتماعی خراسان به سه سال تبعید در ایرانشهر محکوم گردید [۹۱] و مأموران ساواک در ۲۳ آذر ۱۳۵۶ به منزل او یورش برده و او را دستگیر و به ایرانشهر انتقال دادند. هدف رژیم از این اقدام، قطع ارتباط او با مردم و مبارزان و به دنبال آن، عدم توفیق وی در امر مبارزه و افشاگری علیه حکومت بود [۹۲]. اما وی به علت تعامل با اهل تسنن اشتها و محبوبیتی در میان مردم ایرانشهر یافت و با بهره‌گیری از این فرصت‌ها پیام انقلاب را به مردم

دورترین نقاط کشور رساند [۹۳]. سخنرانیهای او در مسجد آلرسول ایرانشهر و رفت و آمد علما و روحانیون مبارز، نیروهای انقلابی و اقشار مختلف مردم به منزل او، عوامل امنیتی را بر آن داشت که فعالیت‌های او را محدود سازند و از رفت و آمد مردم ممانعت به عمل آورند [۹۴].

او در ۱۹ فروردین ۱۳۵۷ در پی کشتار مردم در یزد، در نامه‌ای به آیت‌الله محمد صدوقی این اقدام وحشیانه‌ی رژیم پهلوی را محکوم کرد و ضمن ترغیب مردم به ادامه‌ی مبارزه، یاد شهدای آن حادثه را گرامی داشت [۹۵]. این نامه به صورت اعلامیه در سراسر کشور پخش گردید [۹۶].

وقوع سیل در ایرانشهر در ۱۱ تیر ۱۳۵۷ موقعیتی فراهم آورد تا آیت‌الله خامنه‌ای با توجه به تجربیات پیشینش، مدیریت تنها گروه امدادی را عهده‌دار شود. وی با هماهنگی‌هایی که با روحانیون شهرهای مختلف از جمله یزد و مشهد داشت، توانست کمک‌های مردمی را از اقضا نقاط ایران جذب و در بین سیل‌زده‌ها تقسیم کند [۹۷].

آیت‌الله خامنه‌ای در دوران تبعید ارتباط خود را با مبارزان و علمای تراز اول مبارزه در شهرهای ایران حفظ کرد و پیوسته مکاتباتی درباره‌ی نهضت اسلامی با آنان داشت و از این طریق در جریان بسیاری از حوادث و رخدادها قرار می‌گرفت و با نامه‌نگاریهای گوناگون در بسیاری از تصمیم‌گیریهای جمعی علما مشارکت می‌کرد.

تبعید به جیرفت

با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در آستانه‌ی ماه رمضان، ۲۸ شعبان ۱۳۹۸ / ۲۸ تیر ۱۳۵۷، شماری از طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد به ادامه‌ی تبعید آیت‌الله خامنه‌ای اعتراض و خواستار بازگشت وی به مشهد شدند که به دخالت مأموران انتظامی انجامید [۹۸]. گسترش فعالیت‌های انقلابی و مردمی آیت‌الله خامنه‌ای در راستای جهت‌دهی و سامان‌دهی مبارزه در ایرانشهر و مناطق و شهرهای اطراف از یک سو، و محبوبیت و نفوذ روزافزون وی در میان اقشار مختلف مردم آن سامان از سوی دیگر، مقامات امنیتی را بر آن داشت تا محل تبعید وی را به جیرفت که در مقایسه با ایرانشهر دورافتاده و دارای محدودیت‌های بیشتری بود، تغییر دهند. لذا وی در ۲۲ مرداد به جیرفت انتقال یافت [۹۹].

مبارزات سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای در جیرفت هم متوقف نماند و او از همان آغاز ورود به آن شهر با سخنرانی در مسجد جامع به افشاگری علیه حکومت پهلوی پرداخت. یکی از سخنرانیها، که در ۱۵ شهریور ۱۳۵۷ صورت گرفت، به برپایی تظاهرات و سردادن شعارهای انقلابی توسط مردم منجر شد [۱۰۰]. این اتفاق زمانی روی داد که هنوز تظاهرات و راهپیمایی در شهرهای کوچک معمول نشده بود. او در شمار روحانیون تبعیدی‌ای بود که در نامه‌ای به آیت‌الله سیدعبدالحسین دستغیب، ضمن تشریح حوادث کشور و ذکر جنایات رژیم پهلوی در شیراز، مشهد، اصفهان و جهرم راهکارهایی را برای تداوم نهضت اسلامی تا سرنگونی حکومت پهلوی ارائه دادند [۱۰۱]. وی در این دوره، مخفیانه عازم کهنوج شده، سخنرانیهای افشاگرانه‌ای ایراد کرد [۱۰۲].

بازگشت به مشهد

با گسترش مبارزات مردمی و ازهم‌گسیختگی ارکان رژیم و ناتوانی آن در مهار روند انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای در اول مهر ۱۳۵۷ از جیرفت به مشهد مراجعت کرد و در آنجا فعالیت‌های خود را در امر سامان‌دهی امور انقلاب و تشدید روند مبارزه و پیگیری مسائل گوناگون نهضت ادامه داد [۱۰۳]. در ایام اقامت امام خمینی در فرانسه، با ارسال تلگرامی به همراه برخی از روحانیون مبارز مشهد، اقامت موقت امام در فرانسه را عاملی برای پدید آمدن موجی از امید و تصمیم و قاطعیت در دل مردم و نشانی از عزم و اراده‌ی راسخ امام در راه نجات امت مسلمان ایران عنوان کرده و از ایشان تقاضا کردند دستورات لازم را برای ادامه‌ی مبارزه صادر کند. در پایان نیز خواستار بازگشت امام خمینی به ایران شدند [۱۰۴].

فعالیت‌های مبارزاتی آیت‌الله خامنه‌ای در مشهد در مدت اندکی شتاب بیشتری به خود گرفت و او ضمن سازمان‌دهی حرکتها و تظاهرات مردمی، سخنرانیهای افشاگرانه‌ای را در اجتماعات مردم مشهد ایراد کرد [۱۰۵]. در عین حال با بیت امام و دیگر مبارزان در ارتباط و مشورت دائم بود. پیرو همین ارتباط بود که سید احمد خمینی در ۱۰ آبان ۱۳۵۷ از پاریس با آیت‌الله صدوقی تماس گرفت و تمایل امام خمینی برای ملاقات با وی و آیت‌الله خامنه‌ای را اعلام کرد [۱۰۶]. آیت‌الله خامنه‌ای در شمار روحانیونی بود که با سخنرانی در ورزشگاه سعدآباد مشهد در اجتماع بزرگ فرهنگیان آن شهر خواستار بازگشت امام خمینی و تشکیل حکومت اسلامی شد [۱۰۷]. او در آخرین روزهای آبان همراه با سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد با عزیمت به شهرستانهای قوچان، شیروان و بجنورد و برپایی جلسات سخنرانی به تقویت جریان انقلاب در

آن شهرها همت گماشت. فعالیتهای روزافزون و تأثیرگذار آیت‌الله خامنه‌ای در مشهد، مقامات امنیتی رژیم پهلوی را بر آن داشت که ایشان را دستگیر نمایند. در گزارشهای ساواک از آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان یکی از پرچمداران برجسته‌ی انقلاب در خراسان نام برده شده است [۱۰۸].

سخنرانی عاشورای ۵۷ در حرم امام رضا

وی در ۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۵۷ هم‌زمان با تاسوعا و عاشورای حسینی سخنرانی پرشوری در اجتماع بزرگ راه‌پیمایان مشهد ایراد کرد و خطبه‌ی شب عاشورا را در حرم مطهر امام‌رضا (ع) به نام امام خمینی خواند و با این اقدام انقلابی تابوی سستی حکومت پهلوی را که تا پیش از آن، مراسم مذکور را به صورت تشریفاتی و با دعا برای محمدرضا پهلوی اجرا می‌کرد، در هم شکست [۱۰۹]. همچنین او در روز عاشورا تظاهرات عظیم مردم مشهد را سامان‌دهی کرد و در اجتماع بزرگ آنان به سخنرانی پرداخت [۱۱۰]. وی در شمار روحانیونی بود که در ۲۴ آذر در اعتراض به حمله‌ی مأمورین رژیم پهلوی به بیمارستان شاهرضای مشهد (امام رضا (ع) کنونی) برنامه‌ی تحصن در بیمارستان مزبور را مطرح کرد [۱۱۱]. در مسیر حرکت آنان برای تحصن بسیاری از مردم نیز به آنان پیوستند و در شمار متحصنین قرار گرفتند [۱۱۲]. متحصنین با صدور اعلامیه‌ای ضمن تشریح جنایات عوامل حکومت پهلوی، مجازات آنان را خواستار شدند [۱۱۳] و بر سرنگونی حکومت پهلوی و بازگشت امام خمینی تأکید کردند. این اقدام آنان بازتاب گسترده‌ای یافت و اعلامیه‌های متعددی در همبستگی و حمایت از آنها در سراسر ایران منتشر شد [۱۱۴].

تظاهرات ۹ دی ۵۷ مشهد

آیت‌الله خامنه‌ای در ۹ دی ۱۳۵۷ به همراه عده‌ای از علمای مبارز مشهد پیشاپیش جمعیت انبوهی از مردم به منظور همراه ساختن کارکنان استانداری خراسان با جریان انقلاب به سوی ساختمان استانداری حرکت کردند. اما علیرغم تلاشهای مسالمت‌آمیز آنها نیروهای انتظامی مستقر در استانداری به سوی مردم آتش گشودند. به دنبال آن جمعیت تظاهرکننده به خیابانها ریخته و برخی ساختمانها و مراکز دولتی را به آتش کشیدند. شب حادثه، علمای مشهد از جمله آیت‌الله خامنه‌ای با تشکیل جلسه‌ای کوشیدند مانع درگیری و کشتار بیشتر مردم در روز بعد بشوند، ولی عوامل رژیم پهلوی با قتل‌عام مردم تظاهرکننده فاجعه‌ی یکشنبه‌ی خونین ۱۰ دی ۱۳۵۷ را به بار آوردند [۱۱۵]. به دنبال وقوع این حوادث، آیت‌الله خامنه‌ای به

همراه عده‌ای از روحانیون مبارز مشهد در محکومیت این حادثه و تداوم نهضت اعلامیه‌ای صادر کردند[۱۱۶].

عضویت در شورای انقلاب

با شتاب گرفتن روند فروپاشی حکومت پهلوی و نمایان شدن نشانه‌های پیروزی نهایی نهضت اسلامی، امام خمینی در ۲۲ دی ۱۳۵۷ فرمان تشکیل شورای انقلاب اسلامی را صادر کردند[۱۱۷]. آیت‌الله خامنه‌ای که از سوی امام به عضویت آن شورا انتخاب شده بودند با نقش محوری که در تحولات انقلاب اسلامی در مشهد داشت، این شهر را ترک و در اواخر دی ۱۳۵۷ به تهران آمد و در مدرسه‌ی رفاه مستقر شد و همگام با دیگر مبارزان، به‌ویژه آیات بهشتی، مطهری و مفتاح برای تدارک مرحله‌ی نهایی پیروزی انقلاب اسلامی و برنامه‌ریزی برای آینده، نقش فعالی برعهده گرفت[۱۱۸]. پس از تشکیل کمیته‌ی استقبال از امام خمینی توسط شورای انقلاب اسلامی[۱۱۹] مسئولیت کمیته‌ی تبلیغات آن را عهده‌دار شد.

تحصن در مسجد دانشگاه تهران

به دنبال بسته شدن فرودگاه‌های کشور به دستور بختیار و ممانعت از بازگشت امام خمینی به ایران، آیت‌الله خامنه‌ای به همراه آیت‌الله بهشتی و چند تن از روحانیون مبارز سرشناس در اعتراض به این اقدام دولت، در مسجد دانشگاه تهران تحصن عظیمی را سامان‌دهی کردند که با پیوستن سایر علما، دانشگاہیان و مردم ابعاد وسیعی به خود گرفت[۱۲۰].

شب قبل از آغاز تحصن، آیت‌الله بهشتی در بهشت‌زهرا سخنرانی کرد و آیت‌الله خامنه‌ای قطعنامه‌ای را که خود تهیه کرده بود برای مردم قرائت نمود و با این برنامه تحصن روز بعد در مسجد دانشگاه تهران قطعیت یافت. آیت‌الله خامنه‌ای در طول تحصن با تشکیل ستادی و با مشارکت برخی از مبارزین متحصن به اقداماتی دست زدند که عمده‌ترین آنها انجام سخنرانی، انتشار اعلامیه و انتشار نشریه‌ای به نام «تحصن» بود[۱۲۱]. متحصنان در روز هشتم بهمن با صدور اعلامیه‌ای تأکید کردند تا باز شدن فرودگاهها به روی امام خمینی به تحصن خود ادامه خواهند داد[۱۲۲]. این تحصن که تا صبح روز ۱۲ بهمن ادامه یافت[۱۲۳] ، مسجد دانشگاه تهران را به کانونی تأثیرگذار در روند مبارزه تبدیل کرد.

در لحظه‌ی تاریخی ورود امام خمینی به میهن در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ آیت‌الله خامنه‌ای، به همراه علما، روحانیون و مبارزان اسلامی برای استقبال از امام خمینی در فرودگاه مهرآباد حضور یافت. در طول دهه‌ی فجر انقلاب اسلامی، آیت‌الله خامنه‌ای همواره در کنار امام خمینی بود و در بسیاری از امور به ایشان مشورت می‌داد و همچنین مسئولیت کمیته‌ی تبلیغات دفتر امام را با هدف مقابله با توطئه‌های خبری و تبلیغاتی مخالفان داخلی و خارجی حکومت اسلامی، مقابله با فرصت‌طلبی‌های احزاب و گروه‌های گوناگون سیاسی، تنظیم و انتشار اخبار و انتشار نشریه‌ای به نام «امام» بر عهده داشت. خود نیز چند مقاله نوشت و در آن نشریه منتشر کرد [۱۲۴].

۲.۳. دهه‌ی اول انقلاب اسلامی: بهمن ۱۳۵۷ - خرداد ۱۳۶۸

۱.۲.۳. فعالیت‌های سیاسی

شورای انقلاب

یکی از نخستین عرصه‌های نقش‌آفرینی آیت‌الله خامنه‌ای در روند تکون نظام جمهوری اسلامی، عضویت و فعالیت در شورای انقلاب بود. این شورا پس از مهاجرت امام خمینی به فرانسه در مهر ۱۳۵۷ و ظهور نشانه‌های پیروزی انقلاب اسلامی و ورود نهضت اسلامی به مرحله‌ی انقلاب با نظر امام خمینی از اوایل آبان شکل گرفت و اعضای آن توسط امام خمینی به تدریج انتخاب شدند، اما به لحاظ رعایت ملاحظات مختلف به صورت رسمی در آستانه‌ی پیروزی انقلاب در ۲۲ دی ۱۳۵۷ اعلام گردید [۱۲۵].

نخستین اعضای شورا آقایان مرتضی مطهری، سید محمد حسینی بهشتی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمدرضا مهدوی کنی، سیدعلی خامنه‌ای و محمدجواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی بودند. در ادامه کار شورا نیز افراد دیگری به عضویت آن درآمدند [۱۲۶]. آیت‌الله خامنه‌ای در اواخر دی ماه در این جلسات حضور پیدا کرد [۱۲۷]. شورا در این مقطع، تصمیم‌گیریهای مهم در مورد مبارزه را برعهده داشت. از جمله‌ی آنها مذاکره با مقامات حکومت پهلوی و مقامات کشورهای خارجی، از جمله آمریکا و نیز تشکیل کمیته‌ی استقبال از امام خمینی بود [۱۲۸]. اقدام مهم دیگر شورای انقلاب در مقطع قبل از پیروزی، معرفی مهدی بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت به امام خمینی بود [۱۲۹].

پس از پیروزی انقلاب آنچه برعهده شورای انقلاب قرار داشت عبارت بود از: قانون‌گذاری در غیاب قوه‌ی مقننه، انجام بخشی از وظایف قوه‌ی مجریه پس از ادغام دولت موقت و شورای انقلاب در تیر ۱۳۵۸ و انجام همه آن پس از استعفای دولت موقت در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ تا پس از آن. در کنار این وظایف اصلی، مرجعی برای رفع معضلات و بحرانهای پیش روی نظام نوپای جمهوری اسلامی و مشاوره برای امام نیز بود [۱۳۰]. به رغم تغییر چندین باره ترکیب اعضای شورای انقلاب در ادوار چهارگانه‌ی آن تا پایان فعالیتش در ۲۹ تیر ۱۳۵۹ آیت‌الله خامنه‌ای عضو ثابت آن باقی ماند [۱۳۱]. ایستادگی در برابر نظرات و مواضع جهت‌دار اعضای موسوم به «لیبرال» شورا، هشدارهای مکرر نسبت به ضرورت جلوگیری از نفوذ اعضا و هواداران حزب توده ایران و دیگر احزاب و گروههای مخالف انقلاب اسلامی در ارتش و عرصه‌ی فرهنگ کشور از مواضع مهم وی در جلسات و تصمیمات شورا بود [۱۳۲].

او معتقد بود که در شورای انقلاب باید از اقشار گوناگون جامعه نماینده‌های حضور داشته باشد [۱۳۳]. مسائل کردستان، سیستان و بلوچستان و دیگر مناطق کشور و ضرورت حفظ وحدت از دیگر موضوعات مهم و مورد توجه وی در شورای انقلاب بود. او بر این عقیده بود که دولت موقت در قضیه کردستان ضعف نشان داده و باید آن را از راههای مختلف حل کرد و از سرایت آن به سایر مناطق قومی کشور جلوگیری نمود [۱۳۴]. در مورد منطقه‌ی سیستان و بلوچستان نیز براساس از تجربه‌ی حضورش در زمان تبعید و اطلاع از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن منطقه، بر بهبود وضع اقتصادی و معیشتی مردم آن دیار تأکید داشت [۱۳۵]. در این زمینه در ۹ فروردین ۱۳۵۸ از سوی امام خمینی مأموریت یافت در رأس هیأتی عازم آن منطقه شود تا به خواستها و مشکلات مردم رسیدگی و در مورد وضعیت آن منطقه گزارشی تهیه کند [۱۳۶]. در این سفر، افزون بر مأموریت یادشده، با برخی از سران و متنفذین محلی منطقه دیدار و سیاستهای نظام جمهوری اسلامی را برای آنها تشریح و تبیین کرد.

حمایت از تأسیس و تقویت نهادهای انقلابی و مردمی چون سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جهاد سازندگی از دیگر مواضع اصولی وی در شورای انقلاب بود [۱۳۷].

معاونت شهید چمران

با ادغام دولت موقت و شورای انقلاب در آخر تیر ۱۳۵۸ برخی اعضای شورای انقلاب از سوی آن شورا به برخی از وزارتخانه‌های حساس راه یافتند و از آن جمله آیت‌الله خامنه‌ای به معاونت امور انقلاب وزارت

دفاع انتخاب گردید. در این زمان دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع بود [۱۳۸]. همچنین در جریان ادغام شورای انقلاب و دولت موقت که با هدف تمرکز بیشتر در قوه‌ی مجریه صورت گرفت ایشان به عضویت کمیسیون وزرای امنیتی که سرپرستی و مسئولیت کلیه‌ی امور انتظامی، نظامی و امنیتی، از جمله بحران‌های گنبد، کردستان و خوزستان و مقابله با اقدامات احزاب و گروههای ضدانقلاب را بر عهده داشت، انتخاب گردید [۱۳۹].

سرپرستی سپاه پاسداران

از دیگر مأموریت‌های وی از طرف شورای انقلاب، مسئولیت مرکز اسناد و نیز سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ۳ آذر ۱۳۵۸ بود [۱۴۰]. وی قبل از این نیز به نمایندگی از سوی شورای انقلاب در برخی جلسات سپاه پاسداران شرکت می‌کرد. علت انتخاب او به سرپرستی سپاه، باقی ماندن پاره‌ای اختلافات در بدنه و سازمان سپاه بود که در ماههای پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکل گرفته بود و با تلاشهای میانجیگرانه به نتیجه نرسیده بود [۱۴۱]. وی که از حامیان نیروهای نظامی مردمی، به‌ویژه سپاه بود، در مدت حضور در رأس آن نیرو سعی کرد علاوه بر رفع اختلافات موجود، سازمان مناسبی بدان بدهد. او در ۵ اسفند ۱۳۵۸ از مسئولیت سرپرستی سپاه به دلیل نامزدی در انتخابات نخستین دوره مجلس شورای اسلامی استعفا داد [۱۴۲].

تاسیس حزب جمهوری اسلامی

آیت‌الله خامنه‌ای در ایام منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن، هم‌زمان با حضور مؤثر در شورای انقلاب و تمشیت امور انقلاب در دوره‌ی گذار [۱۴۳]، به‌همراه سید محمد حسینی بهشتی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی و محمدجواد باهنر برای ایجاد تشکلی انقلابی فعالیت می‌کرد [۱۴۴]. این تشکل با نام حزب جمهوری اسلامی در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ رسماً اعلام موجودیت کرد اما پایه‌های تأسیس آن به جلساتی در مشهد در تابستان ۱۳۵۶ بر می‌گردد که در آن برخی از مبارزان از جمله مؤسسين بعدی حزب جمهوری اسلامی در صدد تشکیل مجمع و سازمان متشکلی برای فعالیت بر ضد حکومت پهلوی و توسعه اندیشه‌ی اسلامی بودند [۱۴۵]. بر این مبنای حزب در دوره فعالیت غیررسمی خود در ماههای منتهی به پیروزی انقلاب نقش مؤثری در برگزاری اجتماعات و سخنرانیها بر عهده داشت که فعالیت آیت‌الله خامنه‌ای در این زمینه قابل ملاحظه بود [۱۴۶].

از دلایل تأسیس حزب جمهوری اسلامی می‌توان به پرکردن خلاء ناشی از فقدان تشکیلات منظم و روزآمد برای صیانت و حمایت از نظام نوپای جمهوری اسلامی، کمک به تداوم انقلاب و حفظ یکپارچگی و حضور مردم در صحنه، پی‌ریزی بنیانهای اساسی نظام جمهوری اسلامی، صیانت از محوریت نقش‌آفرینی امام خمینی در دوران پس از انقلاب، تعمیق اندیشه‌ی اصیل اسلامی در اذهان مردم، هدایت لحظه به لحظه‌ی سیاسی مردم، کمک برای تأمین نیروی انسانی دستگاه‌های اجرایی برای تحقق اهداف انقلاب اسلامی، موضع‌گیری صریح و صادقانه در برابر طرف‌ها و فریب‌های دشمنان داخلی و خارجی اشاره کرد [۱۴۷]. وی از تهیه‌کنندگان مرامنامه‌ی حزب بود. در تقسیم‌بندی وظایف اعضا نیز وظیفه‌ی تبلیغات حزب را برعهده گرفت [۱۴۸]. ایشان عضو مؤسس و عضو شورای مرکزی حزب بود و در مجموع در دوره‌ی تأسیس حزب بیشتر نقش تبیینی ایفا کرد و مواضع حزب را به صورت گفتارها و جزوه‌هایی ارائه نمود. او در تأسیس شعبه‌ی حزب در مشهد نقش داشت و دفتر آن شعبه را در ۲۶ اسفند ۱۳۵۷ افتتاح کرد.

دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی

پس از آیت‌الله بهشتی و دکتر باهنر - اولین و دومین دبیرکل حزب - آیت‌الله خامنه‌ای در شهریور ۱۳۶۰ از سوی شورای مرکزی حزب به عنوان سومین دبیرکل حزب انتخاب شد [۱۴۹]. در سالهای پس از پیروزی انقلاب تا زمان تثبیت نظام جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۱۳۶۰، حزب جمهوری اسلامی به مثابه رکن مهمی از حاکمیت خارج از ساختار سیاسی رسمی فعالیت می‌کرد و مقوم پایه‌های نظام جمهوری اسلامی بود [۱۵۰].

ایشان حزب جمهوری اسلامی را نهادی ضروری جهت حفاظت از کلیت نظام نوپای جمهوری اسلامی می‌دانستند. نخستین کنگره‌ی حزب در اردیبهشت ۱۳۶۲ برگزار و آیت‌الله خامنه‌ای برای دومین بار به دبیرکلی حزب و عضویت شورای مرکزی [۱۵۱] و شورای داوری حزب [۱۵۲] انتخاب شد. وی در طول دوران ریاست جمهوری در جلسه‌های حزب جمهوری اسلامی در تهران و شهرستانها شرکت می‌کرد و ضمن تبیین مأموریتها و اهداف حزب، به پرسشهای دفا تر، شعب و اعضای حزب پاسخ می‌داد [۱۵۳].

ایشان هم‌زمان با دوره‌ی دوم ریاست جمهوری نیز دبیرکلی حزب جمهوری اسلامی را بر عهده داشت. در این دوره فعالیت‌های حزب به دلایل مختلف، از جمله: رفع بحرانهای سالهای اولیه‌ی انقلاب، تأسیس نهادها و سازمانهای مورد نیاز جمهوری اسلامی که حزب در تأسیس، تقویت و رشد آنها نقش مؤثری داشت،

اشتغال شخصیت‌های محوری حزب از جمله آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در مشاغل مهم نظام در کنار فقدان برخی از بنیانگذاران مؤثر آن، نارضایتی امام خمینی از تبدیل حزب از عامل وحدت‌بخش به عامل تفرقه و تشدید جناح‌بندیها در درون حزب، کاهش یافت و دیگر کارایی سالهای اولیه خود را نداشت [۱۵۴]. لذا آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در اوایل خرداد ۱۳۶۶ با نگرش نامه‌ای به امام خمینی و ذکر دلایل یادشده، به ویژه پیدایش و تشدید جناح‌بندی در درون حزب و خطر آن برای وحدت و انسجام جامعه، خواستار تعطیلی فعالیتهای آن شدند [۱۵۵]. امام خمینی نیز در ۱۱ خرداد ۱۳۶۶ با این درخواست موافقت کرد و متعاقب آن فعالیتهای حزب تعطیل شد [۱۵۶].

امامت جمعه‌ی تهران

امام خمینی در ۲۴ دی ۱۳۵۸ آیت‌الله خامنه‌ای را با اشاره به حسن سابقه و شایستگی در علم و عمل به امامت جمعه تهران منصوب کردند [۱۵۷]. ایشان نخستین نماز جمعه را در ۲۸ دی ۱۳۵۸ امامت کردند [۱۵۸]. از این تاریخ تا واقعه‌ی ۶ تیر ۱۳۶۰ که در مسجد ابوذر تهران به ایشان سوء قصد و بر اثر آن به شدت مجروح گردیدند، به جز مقطع ۲۱ بهمن تا ۶ اسفند ۱۳۵۹ که در جریان سفری تبلیغی در هندوستان به سر میبرد، نماز جمعه‌ی تهران را اقامه کردند [۱۵۹]. پس از آن نیز همواره این سمت را بر عهده داشت.

اقدام مهم و ابتکاری وی در مورد نماز جمعه، پیشنهاد برگزاری سمینارهای ائمه‌ی جمعه به منظور انسجام شبکه‌ی امامان جمعه در داخل کشور و جهان اسلام بود که پس از موافقت امام خمینی، نخستین سمینار در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم برگزار شد و پس از آن سمینارهای متعددی نیز برگزار شد [۱۶۰]. وی در خطبه‌های نماز جمعه به عنوان یک تربیون اثرگذار، مهم‌ترین و قاطع‌ترین مواضع اصولی و راهبردی نظام جمهوری اسلامی را ارائه کرده و همچنین، به تعمیق اندیشه دینی و بینش و بصیرت سیاسی جامعه پرداخته است. اهتمام به خطبه‌های عربی نیز که مخاطب آن مسلمانان جهان اسلام بود، از ویژگی‌های خطبه‌های ایشان بوده است.

نماینده‌ی در مجلس شورای اسلامی

آیت‌الله خامنه‌ای پس از نامزدی برای انتخابات نخستین دوره قانون‌گذاری مجلس شورای اسلامی در اسفند ۱۳۵۸، از سوی ائتلاف بزرگ نیروهای خط امام شامل جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران، حزب جمهوری

اسلامی و چندین سازمان و گروه اسلامی دیگر در انتخابات مجلس شورای اسلامی حمایت شد [۱۶۱] و از حوزه‌ی انتخابیه‌ی تهران وارد مجلس شد. در مجلس، عضو و رئیس کمیسیون امور دفاعی بود.

در مدت ریاست ایشان طرحها، لوایح و موضوعات متعددی در آن کمیسیون بررسی شد که از مهم‌ترین آنها می‌توان تأمین نیازمندیهای استخدامی سپاه پاسداران، ادغام سازمان بسیج مستضعفین در سپاه پاسداران، مسئله‌ی کردستان، مسائل مرزی، مسئله‌ی بلوچستان و سازمان‌دهی نوین ارتش را نام برد [۱۶۲]. از موضع‌گیریهای مهم وی در طول نمایندگی می‌توان به صحبت‌های مهم و مستند او در موافقت با طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر برای ریاست جمهوری اشاره کرد [۱۶۳]. با آغاز جنگ ایران و عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ و به سبب حضور در جبهه‌های جنگ، در جلسات مجلس شورای اسلامی کمتر حضور یافت و پس از جراحت شدید در ۶ تیر ۱۳۶۰ در موارد معدود در آن حاضر شد. با انتخاب به مقام ریاست جمهوری در مهر ۱۳۶۰ قوه‌ی مقننه را ترک گفت.

حضور در دفاع مقدس

آیت‌الله خامنه‌ای از نخستین ساعات آغاز جنگ ایران و عراق، در تدبیر مسائل جنگ بصورت فعالانه به ایفای نقش پرداخت.



ساعاتی پس از شروع حمله به خاک کشورمان اولین اطلاعیه در مورد تجاوز ارتش بعث عراق به ایران را تهیه و از رادیو به اطلاع مردم رساند [۱۶۴]. در دومین روز شروع جنگ در جلسه‌ای که در ستاد مشترک ارتش برای بررسی چگونگی برخورد با تجاوز نظامی عراق تشکیل شد، حضور یافت. و آنگاه که قرار شد یک نفر از آنها برای بررسی مسئله به جبهه‌های جنگ برود، نخستین کسی که این پیشنهاد را پذیرفت آیت‌الله خامنه‌ای بود [۱۶۵]. در ۵ مهر ۱۳۵۹ پس از اجازه امام خمینی در کسوت یک نظامی، در جبهه‌های جنگ حضور یافت [۱۶۶] تا گزارشی از وضعیت جبهه‌ها و امکانات نیروهای ایرانی منطقه‌ی مورد تجاوز

نیروهای عراقی تهیه نموده و به سازمان‌دهی نیروها برای مقابله با دشمن کمک کند [۱۶۷]. بر این اساس عازم جبهه جنوب شد و تا اواسط بهار سال ۱۳۶۰ در آن جبهه استقرار داشت. پس از آن در جبهه غرب حاضر شد. ولی حضور جز برای اقامه نماز جمعه تهران، دیدار و گزارش به امام یا جلسات ضروری و سفرها و سخنرانی‌های لازم، مستمر بود [۱۶۸].

وی در چندین عملیات نظامی و یا طراحی آن شرکت کرد. پشتیبانی و تأمین نیازهای تسلیحاتی و تدارکاتی نیروهای بسیجی و سپاهی از دیگر فعالیتهای ایشان در صحنه‌ی نبرد بود. بیشتر وقت وی در جبهه‌ها صرف هدایت، پشتیبانی و طراحی عملیات ستاد جنگهای نامنظم — که توسط مصطفی چمران تشکیل شده بود — می‌شد [۱۶۹]. از اقدامات ویژه‌ی این ستاد که آیت‌الله خامنه‌ای مستقیماً در آن نقش داشت، تشکیل گروههای نظامی مخصوص شکار تانک بود. در پشتیبانی از جبهه‌های خرمشهر، آبادان و سوسنگرد نقش مؤثری داشت و در تقویت نیروهای نظامی مردمی مثل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج و تهیه‌ی نیازمندیهای فنی و تجهیزاتی آنها نقش بسیاری ایفا نمود [۱۷۰]. از دیگر تلاش‌های ایشان ایجاد هماهنگی بین سپاه و ارتش در جبهه‌ها و عملیات نظامی بود [۱۷۱].

عملیات شکست حصر آبادان

در عملیات شکستن حصر آبادان [۱۷۷] حضور مستقیم داشت و در مورد خرمشهر نیز اعتقاد داشت که با اتخاذ تدابیر نظامی درست می‌توان از سقوط آن جلوگیری کرد. حتی در این زمینه نامه‌ای به ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوای وقت نوشت و هشدار داد که در صورت استقرار دو تیپ زرهی در اطراف سوسنگرد، می‌توان از سقوط شهر جلوگیری به عمل آورد. اما، بنی‌صدر به آن هشدار توجهی نکرد [۱۷۸].

اندکی پس از آغاز جنگ گروهی از شخصیتها و سازمانهای بین‌المللی و نیز برخی از کشورها برای ایجاد صلح بین دو کشور، به فعالیت‌هایی دست زدند. آیت‌الله خامنه‌ای در این مورد اعتقاد داشت تا زمانی که عراق شروط اصلی ایران شامل عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی، پرداخت خسارت و تنبیه متجاوز را نپذیرد، صلحی پدید نخواهد آمد و اگر عراق این شروط را نپذیرد آن را به زور از سرزمینهای خود بیرون می‌کنیم. همچنین معتقد بود که صلح تحمیلی بدتر از جنگ است [۱۷۹]. با وجود این تردد هیئتهای صلح را

از این نظر که باعث روشن شدن ابعاد جنایات صدام حسین و نیروهای او علیه مردم ایران شد و به اثبات مظلومیت ایران و تجاوزگری صدام کمک می‌کرد، مفید می‌دانست [۱۸۰].

جنگ، مهمترین موضوع دوران ریاست جمهوری

در دو دوره ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، جنگ در رأس امور و مهم‌ترین موضوع کشور بود. از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴ تحولاتی در صحنه جنگ پیش آمد و در مجموع موازنه در جبهه‌های جنگ به سود ایران تغییر یافت. نیروهای عراقی از بیشتر سرزمین‌های اشغال‌شده بیرون رانده شدند و با وحدت نظر مسئولان ارشد کشور از جمله آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رئیس شورای عالی دفاع سلسله عملیات‌های نظامی، طراحی و اجرا شد. هم‌زمان با آن تحولات، حضور دیپلماتیک ایران در عرصه‌ی بین‌المللی نیز بیشتر و فعال‌تر شد.

ایشان طی هفت سال از مجموع هشت سال دوران ریاست جمهوری خود که مقارن با جنگ بود، بخش زیادی از مذاکرات خارجی خود را به مذاکره با هیئت‌های حسن‌نیت صلح که از سوی سازمان‌های بین‌المللی، اسلامی و منطقه‌ای و یا با شخصیت‌های مهم بین‌المللی و منطقه‌ای که مأموریت میانجی‌گری داشتند، اختصاص دادند. در دوره ریاست جمهوری به دلیل مخالفت امام با حضور در جبهه‌های جنگ، به برخی حضورها و بازدیدهای محدود اکتفا کردند اما در مقطع پایانی جنگ و پس از قبول قطعنامه وضعیت وخیم جبهه‌ها ایشان را ناگزیر کرد پس از کسب موافقت امام خمینی برای ایجاد تحولی عظیم به جبهه‌ها رهسپار شود.

همچنین که آیت‌الله خامنه‌ای در دوره ریاست جمهوری رئیس شورای عالی پشتیبانی جنگ بود. این شورا به دلیل شرایط خاص جنگ در سال ۱۳۶۵ و به منظور به‌کارگیری هرچه بهتر امکانات کشور در خدمت جنگ و انجام اقدامات مؤثر در بسیج نیروها و امکانات برای رفع نیازمندیهای جبهه‌های جنگ تشکیل شد [۱۸۱]. امام خمینی در پاسخ به استعلام ایشان در ۱۹ بهمن ۱۳۶۶ مصوبات آن شورا را تا پایان جنگ لازم‌الاجرا اعلام کرد [۱۸۲].

در تابستان ۱۳۶۷ و در آخرین سال ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، و با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران جنگ عراق با ایران به پایان رسید. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در جلسه‌ای به ریاست آیت‌الله خامنه‌ای و با حضور مسئولان عالی‌رتبه نظام در ۲۶ تیر ۱۳۶۷ به تصویب رسید و امام خمینی نیز بر آن صحنه گذاشت [۱۸۳].

امام خمینی در پیامی به مردم ایران قبول قطعنامه را مسئله‌ای بسیار تلخ و ناگوار و صرفاً به دلیل مصلحت انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد: «قبول این مسئله برای من از زهر کشنده‌تر است؛ ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم... در قبول این قطعنامه فقط مسئولین کشور ایران به اتکای خود تصمیم گرفته‌اند. و کسی و کشوری در این امر مداخله نداشته است» [۱۸۴]. به دنبال این تصمیم آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رئیس‌جمهور در نامه‌ای در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۶۷ به دبیرکل وقت سازمان ملل متحد، خاویر پرز دکوئیاریا، پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل از سوی ایران را اعلام کرد [۱۸۵].

۲.۲.۳. فعالیتهای ارشادی و تبیینی

بخش مهمی از فعالیتهای سیاسی و مذهبی آیت‌الله خامنه‌ای از پیروزی انقلاب اسلامی تا انتخاب به ریاست جمهوری، فعالیتهای ارشادی به منظور نهادینه کردن و تثبیت نظام جمهوری اسلامی بود.

توصیه امام به دانشجویان برای رجوع به آیت‌الله خامنه‌ای

به دنبال شهادت آیت‌الله مرتضی مطهری و خلأی که از فقدان وی در میان دانشجویان و دانشگاهیان پدید آمده بود، امام خمینی در ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ طی سخنانی در جمع دانشجویان، آیت‌الله خامنه‌ای را فردی فهیم و سخنور نامیده و مرجع رسیدگی به مسائل فکری و عقیدتی دانشجویان و مقابله با تبلیغات احزاب و گروههای مخالف نظام جمهوری اسلامی، به‌ویژه مارکسیست‌ها در محیط دانشگاهی تعیین کرد [۱۸۶].

وی از این تاریخ تا شروع جنگ ایران و عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ روزهای دوشنبه در مسجد دانشگاه تهران در جمع دانشجویان حضور می‌یافت و ضمن اقامه جماعت نماز ظهر و عصر و ایراد سخنرانی در موضوعات مهم روز، به پرسشهای فکری و سیاسی آنها پاسخ می‌داد. این جلسات بعدها در مساجد مهم تهران ادامه پیدا کرد. حادثه سوءقصد به ایشان در مسجد اباذر در خلال یکی از همین جلسات رخ داد [۱۸۷].

جلوگیری از انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی

اقدام دیگر او مقابله با تلاشهایی بود که از سوی برخی از اعضای دولت موقت برای انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی در حال شکل‌گیری بود. بدین نحو که نامه‌ای به امضای پانزده نفر از وزیران و اعضای دولت

موقت تهیه شده بود و در نظر داشتند قبل از اطلاع امام خمینی و اظهار نظر ایشان، انحلال مجلس مزبور را به مردم اطلاع دهند و اگر امام خمینی مخالفتی کرد به صورت دسته‌جمعی استعفا کنند [۱۸۸].

آیت‌الله خامنه‌ای که از سوی شورای انقلاب در جلسه‌ی هیأت وزیران شرکت می‌کرد، بعد از طرح نامه‌ی مذکور در جلسه به شدت با آن مخالفت نمود و بر ضرورت اطلاع امام خمینی پیش از انتشار آن تأکید ورزید. امام خمینی نیز، پس از آگاهی از موضوع، با درخواست آنان مخالفت نمود و بر ادامه‌ی کار قانونی مجلس خبرگان قانون اساسی تأکید کرد [۱۸۹].

سفر تبلیغی به هند

در دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی که مقارن با آغاز قرن پانزدهم هجری قمری نیز بود بنا به تصمیم شورای عالی تبلیغات اسلامی، هیئتهای گوناگونی از طرف نظام جمهوری اسلامی به کشورهای مختلف جهان عزیمت کردند تا مواضع و دیدگاههای جمهوری اسلامی ایران و ویژگی‌های انقلاب اسلامی را برای ملتها، به ویژه ملتهای مسلمان تشریح و تبیین کنند. آیت‌الله خامنه‌ای سرپرستی هیئت اعزامی به هندوستان را بر عهده گرفت.

ایشان به مدت دو هفته در اواخر بهمن و اوایل اسفند ۱۳۵۹ به شهرهایی چون دهلی‌نو، حیدرآباد، بنگلور [۱۹۰] و منطقه‌ی کشمیر [۱۹۱] سفر کرد و در سخنرانیها، دیدارها و گفت‌وگوها و مصاحبه‌های مطبوعاتی به‌ویژه با اصحاب مطبوعات محلی، دانشجویان و استادان دانشگاهها، تشکلهای و شخصیت‌های اسلامی و شیعیان هند چهره‌ی واقعی انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری اسلامی و مسائل مهم آن، به ویژه جنگ با عراق را تشریح و بیان کرد [۱۹۲]. همچنین، با خانم گاندی نخست‌وزیر هند - که از شخصیت‌های معتبر و موجه بین‌المللی بود - دیدار و گفتگو کرد [۱۹۳].

مقابله با لیبرال‌ها و بنی‌صدر

یکی از مسائل مهم جامعه‌ی ایران در سالهای اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی وجود و فعالیت دو جناح تأثیرگذار موسوم به نیروهای خط امام و لیبرالها در ساختار سیاسی رسمی کشور بود. بیشتر یاران، نزدیکان و مشاوران امام خمینی از جمله آیت‌الله خامنه‌ای در جناح نیروهای خط امام قرار داشتند. چهره‌ی شاخص

جناح لیبرال که از لحاظ فکری و بینش سیاسی تعارض‌های زیادی با نیروهای خط امام داشت، ابوالحسن بنی‌صدر بود.

آیت‌الله خامنه‌ای، بنی‌صدر را نماینده‌ی جریانی می‌دانست که عامل تفرقه و درگیری در سطح مسئولان ارشد کشور و در نتیجه سبب تفرقه و تشتت در جامعه بود [۱۹۴]. اما با وجود اختلاف نظر اساسی با بنی‌صدر و جریان همفکر و حامی او، به منظور حفظ وحدت در جامعه و تأکید امام خمینی بر آن، مخالفت خود را در محافل عمومی ابراز نمی‌کرد. در برخی موارد نیز داوری نزد امام خمینی می‌برد. پس از انحراف واضح بنی‌صدر از ماهیت انقلاب اسلامی و قانون اساسی و پس از طرح عدم کفایت سیاسی وی برای ریاست جمهوری در مجلس شورای اسلامی در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، آیت‌الله خامنه‌ای در موافقت با طرح نطق مشروح و مؤثری را ایراد کرد [۱۹۵].

آیت‌الله خامنه‌ای از ۱۳۵۸ تا اول تیر ۱۳۶۰ در موارد گوناگون علیه جناح لیبرال و ملی‌گرا موضع مخالف گرفت. وی با حفظ دفتر مستشاری نظامی امریکا در ایران و تغییر نام آن از سوی دولت موقت مخالفت کرد [۱۹۶]. در مورد انتخاب وزیران، معاونان وزراء و مسئله‌ی پاکسازی در ادارات و سازمانهای دولتی نیز با انتخاب افرادی که در خط انقلاب نبودند و طرفدار خط سازش با امریکا و یا رابطه داشتن با کشورهای مرتجع عرب و مواردی از این دست بودند، مخالفت می‌کرد [۱۹۷].

۳.۲.۳. ترور نافرجام توسط منافقین

آیت‌الله خامنه‌ای در ۶ تیر ۱۳۶۰ و در حال سخنرانی پس از نماز ظهر در مسجد ابودر، واقع در یکی از مناطق جنوب تهران، در اثر انفجار بمبی که در ضبط صوت کار گذاشته شده بود به شدت زخمی شد [۱۹۸]. امام خمینی، در پیامی خطاب به ایشان توطئه‌ی سوءقصد به جان وی را محکوم کرد و از ایشان تجلیل نمود [۱۹۹]. بر اثر این سوءقصد، ایشان از ناحیه‌ی سینه، کتف و دست راست آسیب جدی دید. گزارشهای غیررسمی مسبب این حادثه را سازمان مجاهدین خلق ایران دانسته‌اند [۲۰۰]. آیت‌الله خامنه‌ای اولین فردی بود که در حوادث و جریانات پس از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری ترور شد. در ۱۸ مرداد ۱۳۶۰ از بیمارستان مرخص شد و مجدداً به صحنه‌ی اجتماع و سیاست بازگشت و از ۲۶ مرداد ۱۳۶۰ در جلسات مجلس شورای اسلامی حاضر شد [۲۰۱].

دور اول - انتخاب به عنوان ریاست جمهوری با ۹۵ درصد آرا



پس از شهادت محمدعلی رجایی - دومین رئیس جمهور اسلامی ایران - شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و نیز جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به اتفاق آرا و علیرغم مخالفت ایشان، وی را به عنوان نامزد ریاست جمهوری انتخاب کردند و امام خمینی که سابقاً با تصدی روحانیون برای ریاست جمهوری موافق نبودند با نامزدی ایشان موافقت کردند [۲۰۲].

پس از نامزدی و اعلام صلاحیت توسط شورای نگهبان، گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف از ریاست جمهوری ایشان حمایت کردند. از مهم‌ترین حامیان آیت‌الله خامنه‌ای ائتلاف گروه‌های خط امام بود [۲۰۳]. انتخابات در ۱۰ مهر ۱۳۶۰ برگزار شد و آیت‌الله خامنه‌ای با کسب اکثریت مطلق آراء (۹۵/۱۱ درصد) به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد [۲۰۴]. در ۱۷ مهر ۱۳۶۰ امام خمینی حکم ریاست جمهوری ایشان را تنفیذ کرد [۲۰۵] و در ۲۱ مهر به عنوان سومین رئیس‌جمهور اسلامی ایران در مجلس شورای اسلامی سوگند یاد کرد [۲۰۶].

در ۲۷ مهر ۱۳۶۰ علی‌اکبر ولایتی را که عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و از نیروهای خط امام بود، به عنوان نخست‌وزیر به مجلس شورای اسلامی معرفی کرد [۲۰۷]، ولی وی در رأی‌گیری روز ۳۰ مهر ۱۳۶۰ نتوانست آرای اکثریت نمایندگان را کسب نماید [۲۰۸]. در ۴ آبان ۱۳۶۰ میرحسین موسوی را که عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، سردبیر روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و وزیر امور خارجه‌ی دولتهای رجایی، باهنر و مهدوی‌کنی [۲۰۹] بود به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کرد [۲۱۰]. او توانست در ۶ آبان ۱۳۶۰ آراء موافق اکثریت نمایندگان مجلس را کسب کند [۲۱۱].

آیت‌الله خامنه‌ای ریاست جمهوری خود را در حالی آغاز کرد که نهاد ریاست جمهوری از ساختار مناسبی برخوردار نبود. گروههای مشاور و کارگروهها برای کمک به رئیس‌جمهور در انجام وظایف قانونی نیز هنوز تشکیل نشده بود و این امر مشکلات فراوانی را برای عملکرد رئیس‌جمهور پدید می‌آورد. به تدریج، دفتر ریاست جمهوری با چندین مشاور و کارگروه شکل گرفت [۲۱۲]. آیت‌الله خامنه‌ای در ابتدا بخشی از تلاشهای خود را معطوف ساختارسازی برای دفتر رئیس‌جمهور و نهاد ریاست جمهوری کرد. بعدها در پی ابهام در شرح وظایف رئیس‌جمهور که کاستی آن به‌ویژه در تعامل با نخست‌وزیر در طول دوره اول آشکار شده بود، قانون اختیارات رئیس‌جمهور تهیه و تدوین شد و در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۵ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید [۲۱۳].

سرفصل برنامه‌های آیت‌الله خامنه‌ای در دوره‌ی چهارساله‌ی اول ریاست جمهوری عبارت از: اهتمام به امور مربوط به جنگ تحمیلی، نیل به سیاست‌های اقتصادی به سوی حمایت از مستضعفان و دورافتادگان از مرکز، طاغوت‌زدایی از همه‌ی شئون زندگی اداری، اجتماعی و سیاسی مردم ایران، کشف و به کارگیری استعدادهای انسانی در همه‌ی عرصه‌ها از تکنیک تا هنر، تأمین امنیت اجتماعی، اداری و قضایی برای ارائه‌ی خدمت مؤثر به مردم، تأمین امنیت و آزادی همه‌ی افراد وفادار به نظام جمهوری اسلامی با هر اندیشه و تفکر [۲۱۴]. در دوره‌ی چهارساله‌ی دوم نیز ضمن ادامه‌ی برنامه‌های دوره‌ی اول که در رأس آنها جنگ تحمیلی قرار داشت، تدوین لایحه‌ی اختیارات ریاست جمهوری، کاهش تصدی‌گری دولت و واگذاری امور به مردم، به کار گماردن مسئولین لایق، انقلابی و کارآمد در دولت، رفع فقر مزمن و طولانی‌مدت حاکم بر جامعه و زندگی مردم، واگذاری زمینهای کشاورزی به مردم، واگذاری صنایع دولتی به بخش تعاونی، سهم‌شدن کارگران در کارخانه‌ها، گسترش و توسعه‌ی صادرات غیرنفتی و کاهش اتکای کشور به درآمد نفت، مشارکت مردم در امور اقتصادی و فرهنگی کشور با نظارت دولت، سوق دادن سیاست فرهنگی کشور به سوی استقلال فرهنگی از اهم برنامه‌های آیت‌الله خامنه‌ای بود [۲۱۵].

در عرصه‌ی سیاست و روابط خارجی برنامه‌ی ایشان شامل اتخاذ سیاست مستقل و متوازن در قبال هر یک از کشورهای جهان و تصمیم‌گیری بر مبنای مصالح نظام و کشور همراه با قاطعیت و صراحت، عدم وابستگی به شرق و غرب [۲۱۶]، اهمیت دادن به وحدت میان مسلمانان جهان، اهتمام جدی در بازپس گرفتن حقوق مسلمانان جهان از قدرتهای جهانی و مبارزه‌ی مستمر با هرگونه اقدام و حرکتی در جهت سلطه‌ی ابرقدرتها در منطقه، اهتمام جدی به مسئله‌ی قدس و دیگر سرزمینهای غصب‌شده‌ی فلسطین و

آمادگی برای مبارزه‌ی همه‌جانبه با دشمن صهیونیست، بازگشت به فرهنگ غنی و اصیل اسلامی در عرصه‌ی بین‌المللی به عنوان سد راه دشمنان و غارتگران، افزایش فعالیت و حضور مؤثر در صحنه‌های بین‌المللی بود [۲۱۷].

دوره‌ی دوم ریاست جمهوری

باتوجه به تجربه مشکلات و اختلاف‌نظرها با نخست‌وزیر و برخی اعضای هیئت دولت در چهار ساله اول ریاست جمهوری مایل نبود برای دومین بار در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند اما پس از آنکه امام خمینی آن را تکلیف شرعی ایشان دانستند، تصمیم گرفت که در انتخابات چهارمین دوره ریاست جمهوری نامزد شود و از امام خواست که در انتخاب نخست‌وزیر مختار باشد و امام هم پذیرفت [۲۱۸].

پس از انتخاب مجدد به عنوان رئیس‌جمهور، و در آستانه‌ی انتخاب نخست‌وزیر آنگاه که معلوم شد آیت‌الله خامنه‌ای به سبب عدم رضایت از وضعیت اداره کشور توسط نخست‌وزیر درصدد معرفی فرد دیگری برای نخست‌وزیری است برخی نظامی‌ها نزد امام ابراز کردند که پیشرفت در جبهه‌های جنگ منوط به نخست‌وزیری دوباره مهندس موسوی است. امام خمینی به جهت مصلحت جنگ این نظر را پذیرفتند و به آیت‌الله خامنه‌ای حکم کردند که مهندس موسوی را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کند. آیت‌الله خامنه‌ای در اطاعت از حکم امام و علیرغم نظر مخالف خود، وی را به مجلس معرفی کرد [۲۱۹]. در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای اختلافات رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر ادامه یافت و در مواردی مانند معرفی اعضای کابینه، تشدید هم شد.

۱.۳.۳. فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی در دوران ریاست جمهوری

ترمیم تشکیلات انقلاب فرهنگی

در ۸ شهریور ۱۳۶۲ آیت‌الله خامنه‌ای، اولین ترمیم عمده در ستاد انقلاب فرهنگی را براساس حکم امام خمینی عهده‌دار شد. امام این حکم را در پاسخ به استعلام ایشان به مناسبت بازگشایی دانشگاهها صادر کرد [۲۲۰]. همچنین، دومین ترمیم در ستاد انقلاب فرهنگی را بر اساس پیام امام خمینی در ۱۹ آذر ۱۳۶۳، صورت داد [۲۲۱]. در این ترمیم، ستاد انقلاب فرهنگی به شورای عالی انقلاب فرهنگی تغییر نام داد و رئیس‌جمهور رئیس این شورا شد [۲۲۲]. آیت‌الله خامنه‌ای این سمت را تا پایان دومین دوره‌ی ریاست

جمهوری خود در تیر ۱۳۶۸ عهده‌دار بود و در این سالها در تدوین سیاستهای مهم فرهنگی کشور نقش مؤثری ایفا نمود [۲۲۳].

فعال کردن دستگاه سیاست خارجی

در دوران هشت ساله‌ی ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای دستگاه سیاست خارجی و دیپلماسی ایران فعالتر شد. یکی از شاخصهای توسعه‌ی سیاست و روابط خارجی، سفرهای رئیس‌جمهور به کشورهای مختلف برای توسعه روابط بود که در دوره‌ی اول ریاست جمهوری شروع شد و در دوره‌ی دوم توسعه یافت [۲۲۴]. ایشان در دوره‌ی اول ریاست جمهوری از ۱۵ تا ۲۰ شهریور ۱۳۶۳ به کشورهای سوریه، لیبی و الجزایر و در دوره‌ی دوم از ۲۳ دی تا ۳ بهمن ۱۳۶۴ به کشورهای آسیایی و آفریقایی پاکستان، تانزانیا، زیمبابوه، آنگولا و موزامبیک سفر نمود. از ۱۱ تا ۱۵ شهریور ۱۳۶۵ برای شرکت در هشتمین اجلاس سران کشورهای غیرمتعهد در هراره مجدداً به زیمبابوه سفر کرد. در این سفر در اجلاس سران سخنرانی کرد و با برخی از سران کشورهای غیرمتعهد دیدار و گفت‌وگو نمود [۲۲۵]. از ۲ تا ۶ اسفند ۱۳۶۷ به کشورهای یوگسلاوی و رومانی [۲۲۶] و از ۱۹ تا ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۸ به کشورهای چین و کره شمالی سفر کرد [۲۲۷].

آیت‌الله خامنه‌ای در ۳۱ شهریور ۱۳۶۶ در چهل و دومین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد شرکت کرد و در سخنرانی خود دیدگاهها و مواضع اصولی جمهوری اسلامی ایران را برای سران دولتهای جهان تشریح نمود. این اولین حضور رئیس‌جمهور اسلامی ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود [۲۲۸]. نکته‌ی حائز اهمیت در سفر به سازمان ملل، استقبال عظیم ایرانیان و مسلمانان مقیم نیویورک و اصحاب مطبوعات بین‌المللی از ایشان و فعالیتهای ایشان برای تبیین شرایط انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و سیاستهای استکبار جهانی در قبال ایران بود. امامت نماز جمعه‌ی مسلمانان نیویورک و سخنرانی در خطبه‌های آن نیز از نکات جالب و با اهمیت این سفر بود.

از اقدامات دیگر آیت‌الله خامنه‌ای در زمینه‌ی سیاست خارجی می‌توان به برقراری ارتباط منسجم با گروههای سیاسی شیعی در افغانستان، عراق و لبنان و ایجاد تفاهم بین آنها و تشکیل مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق اشاره کرد. به طوری که اختلاف بین آنها را به وحدت و اتحاد بر ضد دشمن مشترکشان تبدیل کرد. تشکیل حزب وحدت اسلامی از احزاب هشت‌گانه افغانستان که به رقابت زیان‌بار آنها پایان داد و نیز تشکیل مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق از مصداق‌های مهم این رویکرد است. در این دوره، به

دامنه‌ی حمایت ایران از مبارزان اسلامی در لبنان، فلسطین، عراق و افغانستان افزوده شد و پشتیبانی ایران به احزاب و گروه‌های اسلامی در آن کشورها جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی قابل ملاحظه‌ای بخشید.

بازدیدها، دیدار و سفرهای استانی

دیدار با اقشار مختلف مردم، بازدید از مؤسسات و سازمانهای گوناگون، شرکت در مراسم افتتاح طرحها، شرکت در همایشها و سفرهای استانی از دیگر برنامه‌ها و اقدامات آیت‌الله خامنه‌ای در دوره ریاست جمهوری بود. حفظ ارتباط با مردم به ویژه خانواده‌های شهدا از راهبردهای اساسی آیت‌الله خامنه‌ای در دوره ریاست جمهوری بود. بر این پایه ملاقات‌های مردمی - در مناسبت‌های مختلف - در دیدارهای با خانواده‌های شهدا، خصوصاً سرزدن به منازل آنان به عنوان یکی از برنامه‌های ثابت ایشان و ابتکار قابل توجه در نوع رابطه زمامداران و مردم محسوب می‌شود. همچنین، سفرهای آیت‌الله خامنه‌ای به استانها و مناطق مختلف کشور، با هدف ملاقات با اقشار مختلف مردم، به‌ویژه قشر محروم و آشنایی با مسائل و مشکلات آنها از نزدیک، رفع اختلافات مقامات محلی، پیگیری مسائل مربوط به جنگ و همکاری سپاه و ارتش، دیدار با علما و بزرگان شهرها و روستاها، بررسی مسائل و مشکلات اقتصادی و مانند آن از جمله ابتکارات، فعالیتهای مستمر و مؤثر ایشان بود.

نامه امام خمینی به آیت‌الله خامنه‌ای

در ۱۶ دی ۱۳۶۶، امام خمینی در نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای و ناظر به بیانات ایشان در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران در موضوع حدود اختیارات حکومت اسلامی و ولایت فقیه، حکومت اسلامی را از احکام اولیه‌ی اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه دانسته و ولایت فقیه را مطلقه عنوان نمود. آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به نامه‌ی امام، متابعت نظری و عملی خود را از دیدگاه امام اعلام نمود. همچنین در جلسه‌ای حضوری، مقصود خود از بیانات در خطبه‌های نماز جمعه را با امام خمینی مطرح کردند. امام خمینی نیز بلافاصله در همان روز به این نامه پاسخ داده و ضمن تقدیر از آیت‌الله خامنه‌ای، در بخشی از آن نوشتند: «اینجانب از سال‌های قبل از انقلاب با جناب‌عالی ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تاکنون باقی است، جناب‌عالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری

می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید، روشنی می‌دهید» [۲۲۹].

اولین رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام

در پی اختلافات مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان در تصویب لوایح مختلف، امام خمینی در پاسخ به نامه‌ی سران کشور (از جمله آیت‌الله خامنه‌ای)، در ۱۷ بهمن ۱۳۶۶ با تشکیل مجمع تشخیص مصلحت موافقت کردند [۲۳۰]. بر این اساس، آیت‌الله خامنه‌ای اولین رئیس مجمع تشخیص قرار گرفتند [۲۳۱]. ایشان این سمت را تا پایان دوره ریاست جمهوری عهده‌دار بود [۲۳۲].

محول شدن مأموریت‌های متعدد از سوی امام

آیت‌الله خامنه‌ای در دوران هشت‌ساله‌ی ریاست جمهوری خود، همچون سالهای پس از پیروزی انقلاب یکی از نزدیکان، مشاوران و افراد مورد وثوق امام خمینی بود. به همین دلیل در موارد متعددی امام خمینی مأموریت‌هایی فراتر از وظایف ریاست جمهوری به ایشان محول نمودند و یا پیشنهادهای وی را در موضوعات مختلف پذیرفتند. در ۱۵ فروردین ۱۳۶۲ تمشیت امور ارتش و سپاه را به آیت‌الله خامنه‌ای واگذار کردند [۲۳۳]. در اول آبان ۱۳۶۲ ایشان را مأمور پیگیری مطالبات ایران از امریکا و سایر کشورها کرد [۲۳۴]. در اول آذر همین سال با پیشنهاد آیت‌الله خامنه‌ای در مورد تشکیل اداره‌ی حفاظت اطلاعات ارتش موافقت نمود [۲۳۵]. در ۹ دی ۱۳۶۲ ایشان را مأمور بررسی مجدد لایحه‌ی تعریضات کرد [۲۳۶]. امام در ۲۳ بهمن ۱۳۶۷ آیت‌الله خامنه‌ای را مأمور نمود از اعضای شورای عالی قضایی دعوت کند تا در جلسه‌ی سران سه‌قوه شرکت کرده و طرحهای خود را در زمینه‌ی تقسیم کار برای اداره‌ی بهتر آن شورا مطرح نمایند [۲۳۷]. در نهایت نیز با طرح مورد بررسی در جلسه‌ی سران سه‌قوه موافقت نمود [۲۳۸]. در ۴ اسفند ۱۳۶۷ نیز در نامه‌ای او را مسئول رسیدگی به مشکلات عراقیهای مقیم ایران کرد [۲۳۹].

حضور در شورای بازنگری قانون اساسی

امام خمینی در حکمی در ۴ اردیبهشت ۱۳۶۸ خطاب به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هیئتی متشکل از بیست نفر از جمله آیت‌الله خامنه‌ای را تعیین نمودند تا به همراه پنج نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی به انتخاب مجلس شورای اسلامی، شورای بازنگری قانون اساسی را تشکیل داده و به اصلاح، بازنگری و

تکمیل قانون اساسی در موضوعات پنج‌گانه پردازند [۲۴۰]. پس از تشکیل شورای مذکور آیت‌الله مشکینی به عنوان رئیس و آیت‌الله خامنه‌ای و اکبر هاشمی رفسنجانی به عنوان نایب رئیس اول و دوم شورا انتخاب شدند [۲۴۱]. شورا در طول چهل و یک جلسه در مورد پنج موضوع اصلی: شرایط رهبری، تمرکز در قوای مجریه و قضائیه، تمرکز در مدیریت صدا و سیما، چگونگی بازنگری احتمالی قانون اساسی در آینده و تعداد نمایندگان مجلس شورای اسلامی بحث و بررسی و تصمیم‌گیری نمود [۲۴۲]. این جلسات تا پس از رحلت امام خمینی ادامه داشت.

۴.۳. دوران رهبری

در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸، در حالی که مردم و مسئولان آماده‌ی تشییع و تدفین پیکر پاک امام خمینی (ره) بودند در جلسه‌ای با حضور مسئولان کشوری و لشکری، آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس جمهور، وصیت‌نامه‌ی سیاسی - الهی امام خمینی (ره) را قرائت کرد. مجلس خبرگان رهبری عصر همان روز تشکیل جلسه داد تا رهبر یا شورای رهبری جدید برای نظام جمهوری اسلامی را انتخاب کند. مطابق اصل ۱۰۷ قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸، انتخاب رهبری بر عهده نمایندگان مجلس خبرگان قرار دارد [۲۴۳]. در بحث رهبری شورایی یا فردی، اکثریت اعضای مجلس خبرگان به رهبری شورایی رأی نداد و آنگاه که بحث از مصداق رهبری برای رأی‌گیری به میان آمد و نام آیت‌الله خامنه‌ای مطرح شد. برخی از نمایندگان که از نظر امام خمینی مبنی بر صلاحیت آیت‌الله خامنه‌ای برای رهبری نظام پس از رحلت امام که در جلسات متعددی در حضور سران قوا و نخست‌وزیر و حاج سید احمد خمینی ابراز کرده بودند اطلاع اجمالی داشتند خواستار توضیح شاهدان آن شدند. دو نفر از شاهدان نقل امام خمینی که خود عضو مجلس خبرگان بودند استناد این نظر به امام را تأیید کردند. همچنین گفته دیگری از امام مبنی بر شایستگی آیت‌الله خامنه‌ای برای رهبری که در جریان سفر اخیر ایشان به چین و کره شمالی ابراز کرده بودند نیز در آن جلسه با واسطه نقل شد. در پی آن رأی‌گیری به عمل آمد و اکثریت قاطع نمایندگان مجلس خبرگان با توجه به نظر امام راحل و صلاحیت‌های دینی، علمی و سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای، معظم‌له را به رهبری نظام جمهوری اسلامی انتخاب کردند. [۲۴۴] آیت‌الله خامنه‌ای خود به این موضوع اشاره کرده، می‌گویند تا زمانی که موضوع انتخاب را متعین ندانستم از پذیرش آن مقام امتناع می‌کردم [۲۴۵]. پس از بازنگری در قانون اساسی و انجام همه‌پرسی، مجلس خبرگان رهبری یک بار دیگر براساس قانون اساسی جدید در مورد رهبری معظم‌له رأی‌گیری کرد و اکثریت قاطع مجدداً معظم‌له را به رهبری نظام انتخاب کردند.

برخی زمینه‌های اصلی نظر امام راحل بر رهبری آیت‌الله خامنه‌ای عبارتند از: مبارزه طولانی مدت برای تحقق حکومت اسلامی، اعتقاد راسخ و روشن به انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، بیش از یک دهه فعالیت‌های همه‌جانبه‌ی سیاسی، اجرایی و فرهنگی برای استقرار نظام جمهوری اسلامی، روشن‌بینی دینی، تسلط علمی بر مبانی دینی، سلوک فردی و اجتماعی، زهد و پارسایی، استناد نمود. امام خمینی (ره) به مناسبت‌های گوناگون شایستگیها، تعهد و خدمتگزاری آیت‌الله خامنه‌ای در راه خدمت به نظام جمهوری اسلامی را مورد تأیید قرار داده بودند.

امام خمینی تاریخ ۷ تیر ۱۳۶۰ در بخشی از پیام‌شان به مناسبت ترور آیت‌الله خامنه‌ای فرموده‌اند: «اکنون دشمنان انقلاب با سوء قصد به شما که از سلاله‌ی رسول اکرم و خاندان حسین بن علی هستید و جرمی جز خدمت به اسلام و کشور اسلامی ندارید و سربازی فداکار در جبهه‌ی جنگ و معلمی آموزنده در محراب و خطیبی توانا در جمعه و جماعات و راهنمایی دلسوز در صحنه‌ی انقلاب می‌باشید، میزان تفکر سیاسی خود و طرفداری از خلق و مخالف با ستمگران را به ثبت رساندید. اینان با سوء قصد به شما عواطف میلیون‌ها انسان متعهد را در سراسر کشور بلکه جهان جریحه‌دار نمودند. اینان آن قدر از بینش سیاسی بی‌نصیب‌اند که بی‌درنگ پس از سخنان شما در مجلس و جمعه و پیشگاه ملت به این جنایت دست زدند و به کسی سوء قصد کردند که آوای دعوت او به صلاح و سداد در گوش مسلمین جهان طنین‌انداز است ... من به شما خامنه‌ای عزیز، تبریک می‌گویم که در جبهه‌های نبرد با لباس سربازی و در پشت جبهه با لباس روحانی به این ملت مظلوم خدمت نموده و از خداوند تعالی سلامت شما را برای ادامه‌ی خدمت به اسلام و مسلمین خواستارم» [۲۴۶]. در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۶۵ به افراد و رجال سیاسی توصیه کردند که در گفتارشان به جای عیب‌جویی دائمی، مثل آیت‌الله خامنه‌ای باشند که همیشه همه را نصیحت می‌کند و خدماتش را به رخ مردم نمی‌کشد [۲۴۷]. در تاریخ ۲۱ دی ۱۳۶۶ در پاسخ به نامه آیت‌الله خامنه‌ای در مورد ولایت مطلقه فقیه، در بخشی از نامه نوشتند: «اینجانب که از سال‌های قبل از انقلاب با جناب‌عالی ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تاکنون باقی است، جناب‌عالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانبداری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید، روشنی می‌دهید» [۲۴۸].

حجت‌الاسلام والمسلمین سیداحمد خمینی، نزدیکترین فرد به امام خمینی که مشاور و مورد وثوق کامل ایشان بود، نقل کرده که امام در پی سفر خارجی آیت‌الله خامنه‌ای گفتند: «الحق ایشان شایستگی رهبری را دارند» [۲۴۹]. زهرا مصطفوی، دختر امام خمینی (ره) بیان کرده که آنگاه که از امام درباره‌ی رهبری آینده نظام پرسیده است ایشان از آیت‌الله خامنه‌ای نام بردند و آنگاه که از مقام علمی آیت‌الله خامنه‌ای سؤال کرده است ایشان اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای را تأیید کرده‌اند [۲۵۰]. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نیز نقل کرده که زمانی که امام در صدد عزل آیت‌الله منتظری از رهبری آینده بودند در جلسه‌ای که با حضور سران سه‌قوه، نخست‌وزیر (میرحسین موسوی) و حاج سید احمد خمینی در محضر امام تشکیل شده بود در مورد جانشین رهبری بحث شد ایشان از آیت‌الله خامنه‌ای برای رهبری آینده نظام نام بردند. وی همچنین بیان داشته که در جلسه خصوصی خود با امام راحل نسبت به وضع رهبری در آینده ابراز نگرانی کرده است و امام در پاسخ با اشاره به آیت‌الله خامنه‌ای فرموده‌اند: «شما در بن بست نخواهید بود، چنین فردی در میان شما هست. چرا خودتان نمی‌دانید؟» [۲۵۱].

بدون تردید مقطع زمانی انتخاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری نظام دارای اهمیت و حساسیت ویژه‌ای بوده است. برخی نگرانی‌ها که در پی بیماری امام خمینی قدس سره بوجود آمده بود عبارت بودند از:

۱- مدیریت کشور در دوره‌ی پس از امام خمینی [۲۵۲].

۲- ناتمام بودن اصلاح و بازنگری قانون اساسی

۳- نگرانی از حمله یا تحریکات نظامی عراق، امریکا و منافقین؛ با توجه به نقض مکرر آتش‌بس توسط عراق و تبلیغات وسیع برای پیروز قلمداد کردن خود در جنگ.

۴ - ادامه‌ی بحران ناشی از توطئه‌ی انتشار کتاب آیات شیطانی در حوزه‌ی سیاست خارجی و صدور حکم امام خمینی مبنی بر ارتداد سلمان رشدی نویسنده‌ی آنکه با واکنش سرسختانه‌ی کشورهای غربی مواجه شد [۲۵۳]

اما آنچه همه نگرانی‌ها را به امید تبدیل کرد عبارت بودند از:

۱- انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به مقام رهبری که در کوتاه‌ترین زمان روی داد.

۲- تشیع و وداع میلیونی و بی نظیر مردم با امام خمینی (ره) و شکل گرفتن بزرگ‌ترین تشیع و وداع با یک رهبر مردمی که همچون طوفان عظیمی احتمال هرگون توطئه دشمن را منتفی کرد.

۳- تأیید و بیعت مسؤولان ارشد نظام و نهادهای مختلف کشور، بیت امام، مراجع تقلید و علما از جمله آیات عظام اراکی، مرعشی نجفی، آیت‌الله میرزا هاشم آملی، آیت‌الله العظمی گلپایگانی و آیت‌الله مشکینی، نخبگان، شخصیت‌های حوزوی و دانشگاهی، خانواده‌های شهدا و اقشار مختلف مردم

۴- حاج سیداحمد خمینی ساعاتی پس از انتخاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری با ارسال پیام تبریکی به ایشان اظهار داشت: «حضرت امام بارها از جنابعالی به عنوان مجتهد مسلم و نیز بهترین فرد برای رهبری نظام اسلامی مان نام می‌بردند. من و تمامی اعضای بیت امام از حضرات آیات خبرگان محترم صمیمانه تشکر می‌نمایم؛ چرا که معتقدیم روح امام عزیزمان از این انتخاب شاد و آرام شده است. من بار دیگر چون برادری کوچک اوامر آن ولی فقیه را بر خود لازم‌الاجرا می‌دانم» [۲۵۵].

۵- بیعت وسیع و گسترده این پیام را به همراه خود داشت که جانشین امام خمینی، در حوزه‌ی نظر و عمل، اعتقاد راسخ به راه و تفکر امام دارد و آن را با تمام توان استمرار خواهد بخشید. این بیعت‌ها به صورت حضوری، شرکت در راهپیماییها، انتشار اطلاعیه و پیام تبریک و امضای طومار ما بعد آن انجام شد [۲۵۶]. «کاروانهای میثاق با امام و بیعت با رهبری» در آستانه‌ی چهلمین روز ارتحال امام خمینی از سراسر کشور به راه افتاد [۲۵۷] و «مانورهای بیعت با رهبری» در برخی مناطق مرزی و استراتژیک کشور [۲۵۸] و نیز برگزاری «سمینارهای میثاق با امام، بیعت با رهبری» شکل گرفت [۲۵۹]. بیعت با آیت‌الله خامنه‌ای، ماهها بعد استمرار یافت و به جهانیان ثابت کرد که ایران با رهبری آیت‌الله خامنه‌ای همچنان پرچمدار امت اسلامی است.

۶- مواضع صریح و مکرر آیت‌الله خامنه‌ای مبنی بر تداوم راه امام و حفظ وحدت و ایجاد اعتماد متقابل بین مردم و رهبری و پافشاری بر حفظ اصول دینی، شرع و فقه اسلامی، حمایت بی‌دریغ از مستضعفان و محرومان و قشرهای پایین جامعه و ایجاد وحدت و همبستگی با ملت‌های مظلوم و عزت بخشیدن به اسلام و ملت‌های مسلمان و مرعوب نشدن از تهدیدات قدرتهای جهانی. آیت‌الله خامنه‌ای از امام خمینی به عنوان «ریشه‌ی شجره‌ی طیبه‌ی انقلاب» یاد کردند و اعلام کردند: ما راه خود را بر اساس راه امام (ره) ادامه خواهیم داد» [۲۶۰]

منابع و مأخذ

- [۱] آقابزرگ طهرانی، ۶۴۰/۲
- [۲] گلشن ابرار، ۹۷۱/۲
- [۳] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، مصاحبه با آیت‌الله خامنه‌ای، ش ب ۱۲۲۵
- [۴] آقابزرگ طهرانی، ۶۴۰/۲
- [۵] کسروی، ۹۲
- [۶] بهبودی، ۱۲
- [۷] آقابزرگ طهرانی، ۱۳/۶ مقدمه
- [۸] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۱۲۲۵
- [۹] شریف رازی، ۱۲۷/۷-۱۲۹؛ زنگنه قاسم‌آبادی، ۱۳۲/۱
- [۱۰] همو، ۳؛ شریف رازی، ۱۲۷/۷؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۱۲۲۵
- [۱۱] بهبودی، ۱۵
- [۱۲] زنگنه قاسم‌آبادی، ۷۷/۱
- [۱۳] گلشن ابرار، ۹۷۲/۲
- [۱۴] زنگنه قاسم‌آبادی، ۷۷/۱
- [۱۵] صحیفه‌ی امام، ۷۱/۲۰
- [۱۶] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش ب ۱۲۲۶
- [۱۷] آقابزرگ طهرانی، ۵۵۹ /۲
- [۱۸] تاریخ علمای خراسان، ۳۰۸؛ قاسم‌پور، ۶۰
- [۱۹] زنگنه قاسم‌آبادی، ۴۵۸ /۱
- [۲۰] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۱۲۲۵

- [۲۱] بهبودی، ۴۹
- [۲۲] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۱۲۲۶
- [۲۳] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۱۲۲۶
- [۲۴] بهبودی، ۷۸
- [۲۵] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۱۲۳۲
- [۲۶] همان، ش ب ۱۲۲۷
- [۲۷] همان، ش ب ۱۲۲۸
- [۲۸] حسینی، طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی، اکثر صفحات
- [۲۹] تداوم آفتاب، ۲۱
- [۳۰] همان، ش ب ۱۲۲۸
- [۳۱] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۱۲۲۶
- [۳۲] همان، ش ب ۱۲۲۸
- [۳۳] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۱۱۹
- [۳۴] جلالی، مشهد در بامداد نهضت اسلامی، ۱۴۸
- [۳۵] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، مصاحبه با آیت‌الله خامنه‌ای، ش ب ۱۲۲۹ و ۱۲۳۱
- [۳۶] باقری، ۱۲-۱۳
- [۳۷] بهبودی، ۱۲۹-۱۳۴
- [۳۸] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۶۱۴ و ۱۲۳۱ و ۱۳۳۲
- [۳۹] همان، ش ب ۱۲۳۳
- [۴۰] جلالی، ۲۰۵
- [۴۱] بهبودی، ۱۵۶-۱۵۷

- [۴۲] یاران امام ... طالقانی، ۴۶۸/۱
- [۴۳] امام خمینی در آئینه‌ی اسناد، ۳۹۲/۴
- [۴۴] بهبودی، ۱۶۶-۱۶۲
- [۴۵] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، مصاحبه با آیت‌الله خامنه‌ای، ش ب ۱۲۳۴
- [۴۶] بهبودی، ۱۸۷
- [۴۷] همان، ۱۹۵-۱۹۲
- [۴۸] اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۰-۱۲۸ /۳
- [۴۹] هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ۱۵۶۶/۲
- [۵۰] آینده در قلمرو اسلام، همه‌ی صفحات
- [۵۱] بهبودی، ۲۳۸-۲۳۵
- [۵۲] یاران امام ... میلانی، ۷-۵/۳
- [۵۳] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش ب ۶۱۴
- [۵۴] همان، ش ب ۵۷۴
- [۵۵] یادداشت‌های روزانه‌ی مهندس مهدی بازرگان، ۴۲۲ - ۴۲۳
- [۵۶] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۶۱۴
- [۵۷] بهبودی، ۳۰۴
- [۵۸] یاران امام ... هاشمی‌نژاد، ۲۴۹-۲۴۸
- [۵۹] یاران امام ... سعیدی، ۲۴۸؛ همان، طالقانی، ۴۹۷/۲؛ همان، مهدوی کنی، ۱۴؛ همان، فضل‌الله محلاتی، ۵۲۱/۱؛ همان، باهنر، ۳۵۵
- [۶۰] یاران امام ... سعیدی، ۳۶۳؛ یاران امام ... مهدوی کنی، ۱۱۴
- [۶۱] بهبودی، ۳۲۶ - ۳۲۷

- [۶۲] بهبودی، ۴۷۰-۴۷۱ و ۳۳۱-۳۳۲
- [۶۳] جودکی، ۲۳؛ یاران امام ... هاشمی نژاد، ۳۰۶-۳۰۷
- [۶۴] فارسی، ۲۱۵
- [۶۵] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، شرب ۱۳۰؛ همان، شرب ۱۸۳؛ یاران امام ... سعیدی، ۳۲/۱
- [۶۶] یاران امام ... میلانی، ۴۲۳/۳-۴۲۴
- [۶۷] تقویم تاریخ خراسان، ۲۲۵
- [۶۸] یاران امام ... محلاتی، ۷۳/۲
- [۶۹] یاران امام ... باهنر، ۵۲۰-۵۲۱؛ هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ۱۱۳۴/۲-۱۱۳۵
- [۷۰] صحیفه‌ی امام، ۳۵۸/۲-۳۷۳
- [۷۱] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، شرب ۱۲۳؛ همان، شرب ۶۱۴
- [۷۲] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شرب ۶۱۴
- [۷۳] استاد شهید ...، ۲۱۸؛ یاران امام ... میلانی، ۵۹۰/۳
- [۷۴] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، شرب ۵۷۲؛ همان، شرب ۶۱۴
- [۷۵] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، شرب ۶۱۴؛ همان، شرب ۵۷۳؛ همان، شرب ۵۷۲
- [۷۶] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، شرب ۶۱۴
- [۷۷] یاران امام ...، مطهری، ۴۵۵؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، شرب ۵۷۳
- [۷۸] نیکبخت، زندگی و مبارزات ...مفتح، ۴۰۸
- [۷۹] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شرب ۵۷۳
- [۸۰] همان، شرب ۵۷۴؛ همان ۶۱۴؛ همان، شرب ۵۷۲
- [۸۱] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، شرب ۵۷۵
- [۸۲] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شرب ۵۷۵؛ همان، شرب ۳۸۹؛ همان، شرب ۳۰۴

- [۸۳] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۵۷۶؛ همان، ش ب ۵۷۲
- [۸۴] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۳۸۹
- [۸۵] گفت‌وگوی چهارجانبه ...، همه‌ی صفحات
- [۸۶] یاران امام ... مفتوح، ۳۴۰؛ استاد شهید ...، ۲۷۷
- [۸۷] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۵۸۳
- [۸۸] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۵۷۲؛ همان، ش ب ۳۸۹
- [۸۹] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۵۷۲
- [۹۰] امام خمینی در آینه‌ی اسناد، ۵۲/۶
- [۹۱] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش ب ۵۷۶
- [۹۲] انقلاب اسلامی به روایت ...، ۲۶۳/۱؛ مرکز اسناد ...، ۶۸۷، ۸۰-۸۱؛ یاران امام ... مطهری، ۵۷۵
- [۹۳] انقلاب اسلامی به روایت ...، ۳۲۶/۲؛ همان، ۵۱/۱۰
- [۹۴] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۵۷۶؛ اسناد نهضت آزادی ایران، ۲۳۴/۹-۲۳۵
- [۹۵] یاران امام ... صدوقی، ۱۲۸-۱۳۱
- [۹۶] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۵۷۶
- [۹۷] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۵۷۶
- [۹۸] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۵۷۶
- [۹۹] همان، ۱۰۲
- [۱۰۰] همان، ۱۱۱
- [۱۰۱] اسناد انقلاب اسلامی، ۳/۳۴۸-۳۵۷
- [۱۰۲] مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۱۸۸۹
- [۱۰۳] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش ب ۵۷۶

- [۱۰۴] اسناد انقلاب اسلامی، ۴۰۲/۳؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۲۰۹
- [۱۰۵] انقلاب اسلامی به روایت ...، ۱۹۲/۱۴ و ۴۷۲
- [۱۰۶] امام خمینی در آئینه‌ی اسناد، ۶۰۳/۷؛ یاران امام ... صدوقی، ۴۳۱
- [۱۰۷] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۳۸۹؛ همان، ش ب ۵۷۲
- [۱۰۸] مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشیو، ش ب ۳۸۹
- [۱۰۹] همان، ۵۷۲؛ مؤسسه‌ی پژوهشی فرهنگی ...، ش ب ۱۹۲۱
- [۱۱۰] روزشمار انقلاب اسلامی، ۳۳۹/۸، ۳۵۲
- [۱۱۱] انقلاب اسلامی به روایت ...، ۳۳/۲۰
- [۱۱۲] شمس‌آبادی، ۳۱۶-۳۱۵
- [۱۱۳] اسناد انقلاب اسلامی، ۴۹۲/۳-۴۹۳
- [۱۱۴] انقلاب اسلامی به روایت ...، ۱۸۸/۲۱ و ۱۲۳-۱۲۴
- [۱۱۵] شمس‌آبادی، ۳۲۵-۳۲۸
- [۱۱۶] روزشمار انقلاب اسلامی، ۲۱۶/۱۰-۲۱۷
- [۱۱۷] صحیفه‌ی امام ...، ۴۲۶/۵-۴۲۸.
- [۱۱۸] او به تنهایی ...، ۶۳؛ حدیث ولایت، ۴۰/۲
- [۱۱۹] قاسم‌پور، ۹۲-۹۴
- [۱۲۰] هاشمی رفسنجانی، انقلاب و پیروزی ...، ۱۶۱-۱۶۲؛ اطلاعات، ش ۵۷۷۱، ۱۳۵۷/۱۱/۹
- [۱۲۱] مصاحبه‌های ... ۱۳۶۲-۱۳۶۳، ۱۸۲-۱۸۳
- [۱۲۲] اسناد انقلاب اسلامی، ۷۱۴/۴
- [۱۲۳] پا به پای آفتاب ...، ۱۹۵/۲
- [۱۲۴] قصه‌ی آفتاب، ۹۵

- [۱۲۵] صحیفه امام، ۴۲۶/۵ - ۴۲۸
- [۱۲۶] خاطرات آیت‌الله محمدرضا مهدوی‌کنی، ۱۸۳
- [۱۲۷] پا به پای آفتاب...، ۱۹۲/۲
- [۱۲۸] قاسم‌پور، ۹۲-۹۴
- [۱۲۹] هاشمی رفسنجانی، انقلاب و پیروزی ...، ۱۶۹
- [۱۳۰] سائلی کرده‌ده، ۱۱
- [۱۳۱] همان، ۴۹-۶۲
- [۱۳۲] خلاصه‌ی مشروح مذاکرات شورای انقلاب، جلسه‌های مختلف
- [۱۳۳] همان، جلسه‌ی ۱۳۵۷/۱۲/۱۰
- [۱۳۴] همان، جلسه‌های ۱۳۵۷/۱۲/۲۹؛ ۱۳۵۸/۶/۴؛ ۱۳۵۸/۷/۱۵ و ۱۳۵۸/۹/۲
- [۱۳۵] همان، جلسه‌های ۱۳۵۸/۱/۱۵؛ ۱۳۵۸/۱/۱۹؛ ۱۳۵۸/۶/۱۱؛ ۱۳۵۸/۸/۲۸؛ ۱۳۵۸/۱۰/۶ و ۱۳۵۸/۱۰/۸
۱۳۵۸
- [۱۳۶] صحیفه‌ی امام ...، ۴۲۹/۶
- [۱۳۷] همان، جلسه‌های ۱۳۵۸/۴/۱۰؛ ۱۳۵۸/۶/۱۴ و ۱۳۵۸/۹/۴
- [۱۳۸] دولتهای ایران ...، ۴۵۷ و ۴۵۹
- [۱۳۹] سائلی کرده‌ده، ۱۱۷-۱۱۸
- [۱۴۰] خلاصه مشروح مذاکرات شورای انقلاب، جلسه‌ی ۱۳۵۸/۹/۳
- [۱۴۱] رسالت، ش ۹۹۷، ۱۰
- [۱۴۲] هاشمی رفسنجانی، انقلاب و پیروزی ...، ۴۴۹
- [۱۴۳] هاشمی رفسنجانی، انقلاب و پیروزی ...، ۱۲۵
- [۱۴۴] همان، ۲۱۵-۲۱۸

- [۱۴۵] جاسبی، ۱۴۹/۴
- [۱۴۶] جاسبی، ۱۴۶۷-۱۴۷
- [۱۴۷] کارنامه‌ی چهار ساله‌ی ...، ۴-۷
- [۱۴۸] جاسبی، ۱۴۶/۴
- [۱۴۹] هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران ...، ۲۶۳
- [۱۵۰] هاشمی رفسنجانی، آرامش و چالش ...، ۲۶۷
- [۱۵۱] خاطرات سیدمرتضی نبوی، ۱۶۸
- [۱۵۲] جاسبی، ۳۰۰/۴
- [۱۵۳] جمهوری اسلامی، ش ۱۵۴۱، ۱۵؛ همان، ش ۱۵۴۳، ۲
- [۱۵۴] فراز و نشیب حزب جمهوری اسلامی، ۱۱
- [۱۵۵] جمهوری اسلامی، ش ۲۳۲۰، ۱
- [۱۵۶] صحیفه‌ی امام ...، ۲۷۵/۲۰
- [۱۵۷] صحیفه‌ی امام ...، ۱۱۶/۱۲
- [۱۵۸] در مکتب جمعه...، ۳-۱/۲
- [۱۵۹] در مکتب جمعه ...، ۲ و ۳، صفحات مختلف
- [۱۶۰] فرهنگ و تهاجم فرهنگی، ۳۱۱
- [۱۶۱] رضوی، ۳۸۴
- [۱۶۲] آشنایی با مجلس ...، ۹۰-۹۱
- [۱۶۳] همان، جلسه‌های ۱۶۶، ۱۶۷ و ۱۶۸
- [۱۶۴] خاطرات ماندگار، ۱۲
- [۱۶۵] خاطرات ماندگار، ۱۱

- [۱۶۶] اطلاعات، ش ۲۱۸۸۹، ۹
- [۱۶۷] جمهوری اسلامی، ش ۳۸۷، ۱
- [۱۶۸] مجموعه مصاحبه‌های... در سال ۱۳۶۰، ۷ - ۸
- [۱۶۹] امید انقلاب، ش ۱۴۷، ۸-۹
- [۱۷۰] خاطرات و حکایتهای، ۱۰/۷-۲۰
- [۱۷۱] کیهان، ش ۱۱۱۵۵، ۴
- [۱۷۲] صحیفه امام، ۱۳/۲۶۳ - ۲۶۴
- [۱۷۳] همان، ۱۲/۲۸۱
- [۱۷۴] جمهوری اسلامی، ش ۴۰۹، ۶
- [۱۷۵] بنی لوحی و ...، ۱۷۲-۱۷۳
- [۱۷۶] جمهوری اسلامی، ش ۴۰۹، ۶
- [۱۷۷] از جنوب لبنان ...، ۱۷۴؛ اطلاعات، ش ۱۹۱۵۳، ۵
- [۱۷۸] مصاحبه‌ها ... سال ۱۳۶۰، ۵۹
- [۱۷۹] در مکتب جمعه...، ۵۹/۸/۹
- [۱۸۰] جمهوری اسلامی، ش ۵۰۹، ۲
- [۱۸۱] همان، ش ۲۰۸۸، ۲
- [۱۸۲] صحیفه‌ی امام ...، ۲۰/۴۶۷
- [۱۸۳] درودیان، ۱۶۳
- [۱۸۴] صحیفه امام، ۲۰/۹۲ - ۹۵
- [۱۸۵] ولایتی، ۲۷۸-۲۷۹
- [۱۸۶] صحیفه‌ی امام ...، ۸/۱۳۸

- [۱۸۷] جمهوری اسلامی، ش ۱۱۳، ۸؛ همان، ش ۱۸۲، ۱۰؛ همان، ش ۱۹۲، ۱۰
- [۱۸۸] مجموعه مصاحبه‌های... در سال ۱۳۶۰، ۱۱۲ - ۱۱۴
- [۱۸۹] صحیفه‌ی امام ...، ۳۲۰/۱۰
- [۱۹۰] کیهان، ش ۱۱۲۲۲، ۴
- [۱۹۱] جمهوری اسلامی، ش ۴۹۸، ۳
- [۱۹۲] کیهان، ش ۱۱۲۱۸، ۱۲؛ جمهوری اسلامی، ش ۴۹۷، ۳
- [۱۹۳] در مکتب جمعه...، ۱۱۴/۳ - ۱۱۸.
- [۱۹۴] زندگینامه‌ی مقام معظم رهبری، چ ۴، ۱۶۶-۱۷۲
- [۱۹۵] مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره‌ی اول، جلسه‌ی ۱۶۷
- [۱۹۶] مصاحبه‌ها ...، ۱۳۶۳-۱۳۶۴، ۱۱۴-۱۱۶
- [۱۹۷] خلاصه‌ی مذاکرات شورای انقلاب، جلسه‌های متعدد.
- [۱۹۸] انقلاب در بحران ...، ۱۷۶
- [۱۹۹] صحیفه‌ی امام، ۵۰۴/۱۴
- [۲۰۰] جرعه‌نوش کوثر ...، ۲۱۷-۲۱۸
- [۲۰۱] مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره‌ی اول، جلسه‌ی ۱۹۹
- [۲۰۲] فارسی، ۵۴۳-۵۴۴
- [۲۰۳] همان، ش ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰ و ۶۷۱، صص ۱ و ۱۱
- [۲۰۴] همان، ش ۶۷۸، ۱۱
- [۲۰۵] صحیفه‌ی امام ...، ۲۷۸/۱۵
- [۲۰۶] مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره‌ی اول، جلسه‌ی ۲۲۴
- [۲۰۷] همان، جلسه ۲۲۶

- [۲۰۸] همان، جلسه ۲۲۷
- [۲۰۹] دولتهای ایران ...، ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۸۲
- [۲۱۰] مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره‌ی اول، جلسه‌ی ۲۲۹
- [۲۱۱] همان، جلسه ۲۳۰
- [۲۱۲] «خاطرات ۳ رئیس‌جمهور»، ۷
- [۲۱۳] مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره‌ی دوم، جلسه‌ی ۲۶۸
- [۲۱۴] حاج سیدجوادی، ۱۰۳-۱۰۴
- [۲۱۵] جمهوری اسلامی، ش ۱۷۹۹، ۱۰-۱۱
- [۲۱۶] نوازی، ۲۹۸/۱، ۳۰۰، ۳۳۹ و ۳۹۲
- [۲۱۷] علی‌بابایی، ۱۳۰/۶
- [۲۱۸] هاشمی رفسنجانی، امید و دلواپسی ...، ۲۲-۲۳؛ جرعه‌نوش کوثر ...، ۲۳۷
- [۲۱۹] هاشمی رفسنجانی، امید و دلواپسی ...، ۲۲-۲۳
- [۲۲۰] صحیفه‌ی امام ...، ۸۳/۱۸-۸۴
- [۲۲۱] همان، ۱۱۰/۱۹-۱۱۱
- [۲۲۲] بیست سال تلاش ...، ۷-۸
- [۲۲۳] همان، ۱۴۸/۲۱ و ۳۴۳؛ ۱۷۱/۱۹ و ۳۱۶؛ نک: بیست سال تلاش ...، بیشتر صفحات.
- [۲۲۴] آرشیو مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، پرونده‌های دوره‌ی ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای
- [۲۲۵] جمهوری اسلامی، ش ۱۹۲۱، ۱۲
- [۲۲۶] جمهوری اسلامی، ۲۸۲۶، ۱۲، همان، ۲۸۲۷، ۱۱
- [۲۲۷] جمهوری اسلامی، ش ۲۸۸۶، ۱۲؛ همان، ۲۸۸۹، ۲

[۲۲۸] جمهوری اسلامی، ش ۲۴۱۳، ۱۰

[۲۲۹] صحیفه‌ی امام ...، ۴۵۲/۲۰، ۴۵۵

[۲۳۰] صحیفه‌ی امام ...، ۴۶۳/۲۰ - ۴۶۵

[۲۳۱] گفت‌وگو با هاشمی رفسنجانی ...، ۵۲

[۲۳۲] همان، ۶۸-۶۹

[۲۳۳] صحیفه‌ی امام ...، ۳۹۷/۱۷

[۲۳۴] همان، ۱۸/۱۸۸

[۲۳۵] همان، ۱۸/۲۲۸

[۲۳۶] همان، ۱۸/۲۷۲

[۲۳۷] همان، ۲۱/۲۵۸

[۲۳۸] همان، ۲۱/۲۶۴

[۲۳۹] همان، ۲۱/۳۱۵

[۲۴۰] همان، ۲۱/۳۶۳-۳۶۴

[۲۴۱] صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری ...، ۱/۱ - ۲۹

[۲۴۲] همان، ج ۱ - ۴، بیشتر صفحات

[۲۴۳] قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۹۲

[۲۴۴] «چگونگی انتخاب رهبر در اجلاس فوق‌العاده مجلس خبرگان»، ۱۸؛ هاشمی رفسنجانی، بازسازی و

سازندگی ...، ۱۵۱ - ۱۴۹

[۲۴۵] حدیث ولایت، ۱۸۲/۱ - ۱۸۳

[۲۴۶] صحیفه‌ی امام، ۱۴/۵۰۴

[۲۴۷] صحیفه‌ی امام، ۲۰/۱۲۷

[۲۴۸] صحیفه‌ی امام، ۴۵۵/۲۰

[۲۴۹] جرعه‌نوش کوثر ...، ۲۶۵

[۲۵۰] جمهوری اسلامی، ش ۵۳۵۲، ۲ آذر ۱۳۷۶، ۲

[۲۵۱] مرجعیت آیت‌الله خامنه‌ای از دیدگاه فقهاء و بزرگان، ۷۰

[۲۵۲] جمهوری اسلامی، ش ۲۹۰۵، ۲۰ خرداد ۱۳۶۸، ۱۴-۱۵

[۲۵۳] جمهوری اسلامی، ش ۲۸۵۲، ۹ فروردین ۱۳۶۸

[۲۵۴] حدیث ولایت، ۱/ اکثر صفحات

[۲۵۵] جمهوری اسلامی، ش ۲۹۲۴، ۱۶ خرداد ۱۳۶۸، ۳

[۲۵۶] کیهان، ش ۱۳۶۳۱، ۱۸ خرداد ۱۳۶۸

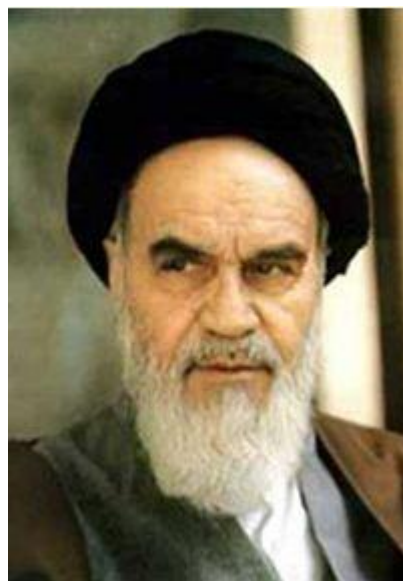
[۲۵۷] جمهوری اسلامی، ش ۲۹۲۹، ۱۹ تیر ۱۳۶۸

[۲۵۸] جمهوری اسلامی، ش ۲۹۷۲، ۱۲ شهریور ۱۳۶۸

[۲۵۹] جمهوری اسلامی، ش ۲۹۷۹، ۲۰ شهریور ۱۳۶۸

[۲۶۰] حدیث ولایت، ۱-۳-۵، ۹۵/۱ و همان، ۳۱۴/۱

نگاهی گذرا به زندگی نامه‌ی حضرت امام خمینی (ره) از ولادت تا رحلت



در روز بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری مطابق با ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ هجری شمسی (۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲ میلادی) در شهرستان خمین از توابع استان مرکزی ایران در خانواده‌ای اهل علم و هجرت و جهاد و در خاندانی از سلاله زهرای اطهر سلام الله علیها، روح الله الموسوی الخمینی پای بر خاکدان طبیعت نهاد .

او وارث سجایای آباء و اجدادی بود که نسل در نسل در کار هدایت مردم و کسب معارف الهی کوشیده‌اند. پدر بزرگوار امام خمینی مرحوم آیه الله سید مصطفی موسوی از معاصرین مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی (رض) که پس از آنکه سالیانی چند در نجف اشرف علوم و معارف اسلامی را فرا گرفته و به درجه اجتهاد نایل آمده بود به ایران بازگشت و در خمین ملجأ مردم و هادی آنان در امور دینی بود. در حالیکه بیش از ۵ ماه از ولادت روح الله نمی گذشت، طاغوتیان و خوانین تحت حمایت عمال حکومت وقت ندای حق طلبی پدر را که در برابر زورگوییهایشان به مقاومت برخاسته بود، با گلوله پاسخ گفتند و در مسیر خمین به اراک وی را به شهادت رساندند. بستگان شهید برای اجرای حکم الهی قصاص به تهران (دار الحکومه وقت) رهسپار شدند و بر اجرای عدالت اصرار ورزیدند تا قاتل قصاص گردید

دین ترتیب امام خمینی از اوان کودکی با رنج یتیمی‌اشنا و با مفهوم شهادت روبرو گردید. وی دوران کودکی و نوجوانی را تحت سرپرستی مادر مومنه اش (بانو هاجر) که خود از خاندان علم

و تقوا و از نوادگان مرحوم آیه الله خوانساری (صاحب زبده التصانيف) بوده است و همچنین نزد عمه مکرمه اش (صاحبه خانم) که بانویی شجاع و حق جو بود سپری کرد اما در سن ۱۵ سالگی از نعمت وجود آن دو عزیز نیز محروم گردید .

هجرت به قم، تحصیل دروس تکمیلی و تدریس علوم اسلامی



اندکی پس از هجرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حایری یزدی - رحمه الله علیه - (نوروز ۱۳۰۰ هجری شمسی، مطابق با رجب المرجب ۱۳۴۰ هجری قمری) امام خمینی نیز رهسپار حوزه علمیه قم گردید و به سرعت مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را نزد اساتید حوزه قم طی کرد. که می توان از فرا گرفتن تتمه مباحث کتاب مطول (در علم معانی و بیان) نزد مرحوم آقا میرزا محمد علی ادیب تهرانی و تکمیل دروس سطح نزد مرحوم آیه الله سید محمد تقی خوانساری، و بیشتر نزد مرحوم آیه الله سید علی یتربی کاشانی و دروس فقه و اصول نزد زعیم حوزه قم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی - رضوان الله علیهم نام برد .

پس از رحلت آیه الله العظمی حایری یزدی تلاش امام خمینی به همراه جمعی دیگر از مجتهدین حوزه علمیه قم به نتیجه رسید و آیه الله العظمی (رض) به عنوان زعیم حوزه علمیه عازم قم گردید. در این زمان، امام خمینی به عنوان یکی از مدرسین و مجتهدین صاحب رای در فقه و اصول و فلسفه و عرفان و اخلاق شناخته می شد . حضرت امام طی سالهای طولانی در حوزه علمیه قم به تدریس چندین دوره فقه، اصول، فلسفه و عرفان و اخلاق اسلامی در فیضیه، مسجد اعظم، مسجد محمدیه، مدرسه حاج ملاصادق، مسجد سلماسی و ... همت گماشت و در حوزه علمیه

نجف نیز قریب ۱۴ سال در مسجد شیخ اعظم انصاری (ره) معارف اهل بیت و فقه را در عالیترین سطوح تدریس نمود و در نجف بود که برای نخستین بار مبنای نظری حکومت اسلامی را در سلسله درسه‌های ولایت فقیه بازگو نمود.

امام خمینی (ره) در سنگر مبارزه و قیام



روحیه مبارزه و جهاد در راه خدا ریشه در بینش اعتقادی و تربیت و محیط خانوادگی و شرایط سیاسی و اجتماعی طول دوران زندگی آن حضرت داشته است. مبارزات ایشان از آغاز نوجوانی آغاز و سیر تکاملی آن به موازات تکامل ابعاد روحی و علمی ایشان از یکسو و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران و جوامع اسلامی از سوی دیگر در اشکال مختلف ادامه یافته است و در سال ۴۱ و ۱۳۴۰ ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی فرصتی پدید آورد تا ایشان در رهبریت قیام و روحانیت ایفای نقش کند و بدین ترتیب قیام سراسری روحانیت و ملت ایران در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ با دو ویژگی برجسته یعنی رهبری واحد امام خمینی و اسلامی بودن انگیزه‌ها و شعارها و هدفهای قیام، سرآغازی شد بر فصل نوین مبارزات ملت ایران که بعد ها تحت نام انقلاب اسلامی در جهان شناخته و معرفی گردید امام خمینی خاطره خویش از جنگ بین الملل اول را در حالیکه نوجوانی ۱۲ ساله بوده چنین یاد می کند: من هر دو جنگ بین المللی را یادم هست ... من کوچک بودم لکن مدرسه می رفتم و سربازهای شوروی را در همان مرکزی که ما داشتیم در خمین، من آنجا آنها را می دیدم و ما مورد تاخت و تاز واقع می شدیم در جنگ بین الملل اول. حضرت امام در جایی دیگر با یاد آوری اسامی برخی از خوانین و اشرار ستمگر که در پناه حکومت مرکزی به غارت اموال و نوامیس مردم می پرداختند می فرماید: من از بچگی در

جنگ بودم ... ما مورد زلّی ها بودیم، مورد هجوم رجبعلیها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم و من در عین حالی که تقریباً شاید اوایل بلوغم بود، بچه بودم، دور این سنگرهایی که بسته بود ند در محل ما و اینها می خواستند هجوم کنند و غارت کنند، آنجا می رفتیم سنگرها را سرکشی می کردیم. کودتای رضا خان در سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی که بنا بر گواهی اسناد و مدارک تاریخی و غیر قابل خدشه بوسیله انگلیسها حمایت و سازماندهی شده بود هر چند که به سلطنت قاجاریه پایان بخشید و تا حدودی حکومت ملوک الطوائفی خوانین و اشرار پارکنده را محدود ساخت اما در عوض آنچنان دیکتاتوری پدید آورد که در سایه آن هزار فامیل بر سرنوشت ملت مظلوم ایران حاکم شدند و دودمان پهلوی به تنهایی عهده دار نقش سابق خوانین و اشرار گردید .

در چنین شرایطی روحانیت ایران که پس از وقایع نهضت مشروطیت در تنگنای هجوم بی وقفه دولتهای وقت و عمال انگلیسی از یکسو و دشمنیهای غرب باختگان روشنفکر مآب از سوی دیگر قرار داشت برای دفاع از اسلام و حفظ موجودیت خویش به تکاپو افتاد. آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری به دعوت علمای وقت قم از اراک به این شهر هجرت کرد و اندکی پس از آن امام خمینی که با بهره گیری از استعداد فوق العاده خویش دروس مقدماتی و سطوح حوزه علمیه را در خمین و اراک با سرعت طی کرده بود به قم هجرت کرد و عملاً در تحکیم موقعیت حوزه نو تاسیس قم مشارکتی فعال داشت.

زمان چندانی نگذشت که آن حضرت در اعداد فضیله برجسته این حوزه در عرفان و فلسفه و فقه و اصول شناخته شد.

پس از رحلت آیه الله العظمی حایری (۱۰ بهمن ۱۳۱۵ هـ-ش) حوزه علمیه قم را خطر انحلال تهدید می کرد. علمای متعهد به چاره جویی برخاستند. مدت هشت سال سرپرستی حوزه علمیه قم را آیات عظام :

سید محمد حجت، سید صدر الدین صدر و سید محمد تقی خوانساری -رضوان الله علیهم - بر عهده گرفتند. در این فاصله و بخصوص پس از سقوط رضاخان، شرایط برای تحقق مرجعیت عظمی فراهم گردید. آیه الله العظمی بروجردی شخصیت علمی برجسته ای بود که می توانست جانشین

مناسبی برای مرحوم حایری و حفظ کیان حوزه باشد. این پیشنهاد از سوی شاگردان آیه الله حایری و از جمله امام خمینی به سرعت تعقیب شد. شخص امام در دعوت از آیه الله بروجردی برای هجرت به قم و پذیرش مسئولیت خطیر زعامت حوزه مجدانه تلاش کرد.

امام خمینی که با دقت شرایط سیاسی جامعه و وضعیت حوزه ها را زیر نظر داشت و اطلاعات خویش را از طریق مطالعه مستمر کتب تاریخ معاصر و مجلات و روزنامه های وقت و رفت و آمد به تهران و درک محضر بزرگانی همچون آیه الله مدرس تکمیل می کرد دریافته بود که تنها نقطه امید به رهایی و نجات از شرایط ذلت باری که پس از شکست مشروطیت و بخصوص پس از روی کار آوردن رضا خان پدید آمده است، بیداری حوزه های علمیه و پیش از آن تضمین حیات حوزه ها و ارتباط معنوی مردم با روحانیت می باشد.

امام خمینی در تعقیب هدفهای ارزشمند خویش در سال ۱۳۲۸ طرح اصلاح اساس ساختار حوزه علمیه را با همکاری آیه الله مرتضی حایری تهیه کرد و به آیه الله بروجردی پیشنهاد داد. این طرح از سوی شاگردان امام و طلاب روشن ضمیر حوزه مورد استقبال و حمایت قرار گرفت .

اما رژیم در محاسباتش اشتباه کرده بود. لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی که به موجب آن شرط مسلمان بودن، سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب کنندگان و کاندیداها تغییر می یافت در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ به تصویب کابینه امیر اسد الله علم رسید. آزادی انتخابات زنان پوششی برای مخفی نگه داشتن هدفهای دیگر بود.

حذف و تغییر دو شرط نخست دقیقاً به منظور قانونی کردن حضور عناصر بهایی در مصادر کشور انتخاب شده بود. چنانکه قبلاً نیز اشاره شد پشتیبانی شاه از رژیم صهیونیستی در توسعه مناسبات ایران و اسرائیل شرط حمایتهای آمریکا از شاه بود. نفوذ پیروان مسلک استعماری بهائیت در قوای سه گانه ایران این شرط را تحقق می بخشید. امام خمینی به همراه علمای بزرگ قم و تهران به محض انتشار خبر تصویب لایحه مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراضات همه جانبه زدند .

نقش حضرت امام در روشن ساختن اهداف واقعی رژیم شاه و گوشزد کردن رسالت خطیر علما و حوزه های علمیه در این شرایط بسیار موثر و کارساز بود. تلگرافها و نامه های سرگشاده

اعتراض آمیز علما به شاه و اسد الله علم موجی از حمایت را در اقشار مختلف مردم برانگیخت. لحن تلگرافهای امام خمینی به شاه و نخست وزیر تند و هشدار دهنده بود. در یکی از این تلگرافها آمده بود :

اینجانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و از عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون اساسی بترسید و عمداً و بدون موجب مملکت را به خطر نیندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد .

بدین ترتیب ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی تجربه ای پیروز و گرانقدر برای ملت ایران بویژه از آن جهت بود که طی آن ویژگیهای شخصیتی را شناختند که از هر جهت برای رهبری امت اسلام شایسته بود. با وجود شکست شاه در ماجرای انجمنها، فشار آمریکا برای انجام اصلاحات مورد نظر ادامه یافت. شاه در دیماه ۱۳۴۱ اصول ششگانه اصلاحات خویش را بر شمرد و خواستار رفراندوم شد . امام خمینی بار دیگر مراجع و علمای قم را به نشست و چاره جویی دوباره فراخواند .

با پیشنهاد امام خمینی عید باستانی نوروز سال ۱۳۴۲ در اعتراض به اقدامات رژیم تحریم شد. در اعلامیه حضرت امام از انقلاب سفید شاه به انقلاب سیاه تعبیر و همسویی شاه با اهداف آمریکا و اسرائیل افشا شده بود . از سوی دیگر، شاه در مورد آمادگی جامعه ایران برای انجام اصلاحات آمریکا به مقامات واشنگتن اطمینان داده بود و نام اصلاحات را انقلاب سفید نهاده بود. مخالفت علما برای وی بسیار گران می‌آمد .

امام خمینی در اجتماع مردم، بی پروا از شخص شاه به عنوان عامل اصلی جنایات و هم پیمان با اسرائیل یاد می‌کرد و مردم را به قیام فرا می‌خواند. او در سخنرانی خود در روز دوازده فروردین ۱۳۴۲ شدیداً از سکوت علمای قم و نجف و دیگر بلاد اسلامی در مقابل جنایات تازه رژیم انتقاد کرد و فرمود : امروز سکوت همراهی با دستگاه جبار است حضرت امام روز بعد (۱۳ فروردین ۴۲) اعلامیه معروف خود را تحت عنوان شاه دوستی یعنی غارتگری منتشر ساخت .

راز تأثیر شگفت پیام امام و کلام امام در روان مخاطبینش که تا مرز جانبازی پیش می رفت را باید در همین اصالت اندیشه، صلابت رای و صداقت بی شائبه اش با مردم جستجو کرد.

سال ۱۳۴۲ با تحریم مراسم عید نوروز آغاز و با خون مظلومین فیضیه خونریز شد. شاه بر انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا اصرار می ورزید و امام خمینی بر آگاه کردن مردم و قیام آنان در برابر دخالت‌های آمریکا و خیانت‌های شاه پافشاری داشت. در چهارده فروردین ۱۳۴۲ آیه الله العظمی حکیم از نجف طی تلگراف‌هایی به علما و مراجع ایران خواستار آن شد که همگی به طور دسته جمعی به نجف هجرت کنند. این پیشنهاد برای حفظ جان علما و کیان حوزه ها مطرح شده بود.

حضرت امام بدون اعتنا به این تهدیدها، پاسخ تلگراف آیه الله العظمی حکیم را ارسال نموده و در آن تأکید کرده بود که هجرت دسته جمعی علما و خالی کردن حوزه علمیه قم به مصلحت نیست.

امام خمینی در پیامی (به تاریخ ۱۲ / ۲ / ۱۳۴۲) به مناسبت چهارم فاجعه فیضیه بر همراهی علما و ملت ایران در رویارویی سران ممالک اسلامی و دول عربی با اسرائیل غاصب تأکید ورزید و پیمان‌های شاه و اسرائیل را محکوم کرد.

قیام ۱۵ خرداد

ماه محرم ۱۳۴۲ که مصادف با خرداد بود فرا رسید. امام خمینی از این فرصت نهایت استفاده را در تحریک مردم به قیام علیه رژیم مستبد شاه به عمل آورد.

امام خمینی در عصر عاشورای ۱۳ خرداد سال ۱۳۴۲ شمسی در مدرسه فیضیه نطق تاریخی خویش را که آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود ایراد کرد.

در همین سخنرانی بود که امام خمینی با صدای بلند خطاب به شاه فرمود: آقا من به شما نصیحت می کنم، ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می کنم دست بردار از این کارها، آقا اغفال می کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند... اگر دیکته می دهند دستت و می گویند بخوان، در اطرافش فکر کن... نصیحت مرا بشنو... ربط ما

بین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می گوید از اسرائیل حرف ننزید... مگر شاه اسرائیلی است؟ شاه فرمان خاموش کردن قیام را صادر کرد. نخست جمع زیادی از یاران امام خمینی در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر و ساعت سه نیمه شب (سحرگاه پانزده خرداد ۴۲) صدها کماندوی اعزامی از مرکز، منزل حضرت امام را محاصره کردند و ایشان را در حالیکه مشغول نماز شب بود دستگیر و سراسیمه به تهران برده و در بازداشتگاه باشگاه افسران زندانی کردند و غروب آنروز به زندان قصر منتقل نمودند. صبحگاه پانزده خرداد خبر دستگیری رهبر انقلاب به تهران، مشهد، شیراز و دیگر شهرها رسید و وضعیتی مشابه قم پدید آورد.

نزدیکترین ندیم همیشگی شاه، تیمسار حسین فردوست در خاطراتش از بکارگیری تجربیات و همکاری زبده ترین مامورین سیاسی و امنیتی آمریکا برای سرکوب قیام و همچنین از سراسیمگی شاه و دربار و امرای ارتش و ساواک در این ساعات پرده برداشته و توضیح داده است که چگونه شاه و ژنرالهایش دیوانه وار فرمان سرکوب صادر می کردند.

امام خمینی، پس از ۱۹ روز حبس در زندان قصر به زندانی در پادگان نظامی عشرت آباد منتقل شد.

با دستگیری رهبر نهضت و کشتار وحشیانه مردم در روز ۱۵ خرداد ۴۲، قیام ظاهرا سرکوب شد. امام خمینی در حبس از پاسخ گفتن به سئوالات بازجویان، با شهامت و اعلام اینکه هیئت حاکمه در ایران و قوه قضائیه آنرا غیر قانونی و فاقد صلاحیت می داند، اجتناب ورزید. در شامگاه ۱۸ فروردین سال ۱۳۴۳ بدون اطلاع قبلی، امام خمینی آزاد و به قم منتقل می شود. به محض اطلاع مردم، شادمانی سراسر شهر را فرا می گیرد و جشنهای باشکوهی در مدرسه فیضیه و شهر به مدت چند روز بر پا می شود. اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۳ با صدور بیانیه مشترک امام خمینی و دیگر مراجع تقلید و بیانیه های جداگانه حوزه های علمیه گرامی داشته شد و به عنوان روز عزای عمومی معرفی شد.

امام خمینی در ۴ آبان ۱۳۴۳ بیانیه ای انقلابی صادر کرد و در آن نوشت: دنیا بداند که هر گرفتاری ای که ملت ایران و ملل مسلمین دارند از اجانب است، از آمریکاست، ملل اسلام از اجانب عموما و از آمریکا خصوصا متنفر است... آمریکاست که از اسرائیل و هواداران آن

پشتیبانی می‌کند. آمریکا است که به اسرائیل قدرت می‌دهد که اعراب مسلم را آواره کند. افشاگری امام علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون، ایران را در آبان سال ۴۳ در آستانه قیامی دوباره قرار داد.

سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ دوباره کماندوهای مسلح اعزامی از تهران، منزل امام خمینی در قم را محاصره کردند. شگفت آنکه وقت باز داشت، همانند سال قبل مصادف با نیایش شبانه امام خمینی بود. حضرت امام بازداشت و به همراه نیروهای امنیتی مستقیماً به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با یک فروند هواپیمای نظامی که از قبل آماده شده بود، تحت الحفظ مامورین امنیتی و نظامی به آنکارا پرواز کرد. عصر آنروز ساواک خبر تبعید امام را به اتهام اقدام علیه امنیت کشور! در روزنامه‌ها منتشر ساخت.

علی‌رغم فضای خفقان موجی از اعتراضها به صورت تظاهرات در بازار تهران، تعطیلی طولانی مدت دروس حوزه‌ها و ارسال طومارها و نامه‌ها به سازمانهای بین‌المللی و مراجع تقلید جلوه‌گر شد.

اقامت امام در ترکیه یازده ماه به درازا کشید در این مدت رژیم شاه با شدت عمل بی‌سابقه ای بقایای مقاومت را در ایران در هم شکست و در غیاب امام خمینی به سرعت دست به اصلاحات آمریکا پسند زد. اقامت اجباری در ترکیه فرصتی مغتنم برای امام بود تا تدوین کتاب بزرگ تحریر الوسیله را آغاز کند.

تبعید امام خمینی (ره) از ترکیه به عراق

روز ۱۳ مهرماه ۱۳۴۳ حضرت امام به همراه فرزندشان آیه الله حاج آقا مصطفی از ترکیه به تبعیدگاه دوم، کشور عراق اعزام شدند. امام خمینی پس از ورود به بغداد برای زیارت مرقد ائمه اطهار(ع) به شهرهای کاظمین، سامرا و کربلا شتافت و یک هفته بعد به محل اصلی اقامت خود یعنی نجف عزیمت کرد.

دوران اقامت ۱۳ ساله امام خمینی در نجف در شرایطی آغاز شد که هر چند در ظاهر فشارها و محدودیتهای مستقیم در حد ایران و ترکیه وجود نداشت اما مخالفتها و کارشکنیها و زخم زبانها نه از جبهه دشمن رویاروی بلکه از ناحیه روحانی نمایان و دنیا خواهان مخفی شده در لباس دین آنچنان گسترده و آزاردهنده بود که امام با همه صبر و بردباری معروفش بارها از سختی شرایط

مبارزه در این سالها به تلخی تمام یاد کرده است. ولی هیچیک از این مصائب و دشواریها نتوانست او را از مسیری که آگاهانه انتخاب کرده بود باز دارد.

امام خمینی سلسله درسهای خارج فقه خویش را با همه مخالفتها و کارشکنیهای عناصر مغرض در آبان ۱۳۴۴ در مسجد شیخ انصاری (ره) نجف آغاز کرد که تا زمان هجرت از عراق به پاریس ادامه داشت. حوزه درسی ایشان به عنوان یکی از برجسته ترین حوزه های درسی نجف از لحاظ کیفیت و کمیت شاگردان شناخته شد.

امام خمینی از بدو ورود به نجف با ارسال نامه ها و پیکهایی به ایران، ارتباط خویش را با مبارزین حفظ نموده و آنان را در هر مناسبتی به پایداری در پیگیری اهداف قیام ۱۵ خرداد فرا می خواند.

امام خمینی در تمام دوران پس از تبعید، علی رغم دشواریهای پدید آمده، هیچگاه دست از مبارزه نکشید، و با سخنرانیها و پیامهای خویش امید به پیروزی را در دلها زنده نگاه می داشت.

امام خمینی در گفتگویی با نماینده سازمان الفتح فلسطین در ۱۹ مهر ۱۳۴۷ دیدگاههای خویش را درباره مسائل جهان اسلام و جهاد ملت فلسطین تشریح کرد و در همین مصاحبه بر وجوب اختصاص بخشی از وجوه شرعی زکات به مجاهدان فلسطینی فتوا داد.

اوایل سال ۱۳۴۸ اختلافات بین رژیم شاه و حزب بعث عراق بر سر مرز آبی دو کشور شدت گرفت. رژیم عراق جمع زیادی از ایرانیان مقیم این کشور را در بدترین شرایط اخراج کرد. حزب بعث بسیار کوشید تا از دشمنی امام خمینی با رژیم ایران در آن شرایط بهره گیرد.

چهار سال تدریس، تلاش و روشنگری امام خمینی توانسته بود تا حدودی فضای حوزه نجف را دگرگون سازد. اینک در سال ۱۳۴۸ علاوه بر مبارزین بیشمار داخل کشور مخاطبین زیادی در عراق، لبنان و دیگر بلاد اسلامی بودند که نهضت امام خمینی را الگوی خویش می دانستند.

امام خمینی (ره) و استمرار مبارزه (۱۳۵۶ - ۱۳۵۰)

نیمه دوم سال ۱۳۵۰ اختلافات رژیم بعثی عراق و شاه بالا گرفت و به اخراج و آواره شدن بسیاری از ایرانیان مقیم عراق انجامید. امام خمینی طی تلگرافی به رئیس جمهور عراق شدیداً اقدامات این رژیم را محکوم نمود. حضرت امام در اعتراض به شرایط پیش آمده تصمیم به خروج از عراق گرفت اما حکام بغداد با آگاهی از پیامدهای هجرت امام در آن شرایط اجازه خروج ندادند سال ۱۳۵۴ در سالگرد قیام ۱۵ خرداد، مدرسه فیضیه قم بار دیگر شاهد قیام طلاب انقلابی بود. فریادهای درود بر خمینی و مرگ بر سلسله پهلوی به مدت دو روز ادامه داشت پیش از این سازمانهای چریکی متلاشی شده و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی مبارز گرفتار زندانهای رژیم بودند.

شاه در ادامه سیاستهای مذهب ستیز خود در اسفند ۱۳۵۴ وقیحانه تاریخ رسمی کشور را از مبدا هجرت پیامبر اسلام به مبدا سلطنت شاهان هخامنشی تغییر داد. امام خمینی در واکنشی سخت، فتوا به حرمت استفاده از تاریخ بی پایه شاهنشاهی داد. تحریم استفاده از این مبدا موهوم تاریخی همانند تحریم حزب رستاخیز از سوی مردم ایران استقبال شد و هر دو مورد افتضاحی برای رژیم شاه شده و رژیم در سال ۱۳۵۷ ناگزیر از عقب نشینی و لغو تاریخ شاهنشاهی شد.

اوجگیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ و قیام مردم

امام خمینی که به دقت تحولات جاری جهان و ایران را زیر نظر داشت از فرصت به دست آمده نهایت بهره برداری را کرد. او در مرداد ۱۳۵۶ طی پیامی اعلام کرد: اکنون به واسطه اوضاع داخلی و خارجی و انعکاس جنایات رژیم در مجامع و مطبوعات خارجی فرصتی است که باید مجامع علمی و فرهنگی و رجال وطنخواه و دانشجویان خارج و داخل و انجمنهای اسلامی در هر جایی درنگ از آن استفاده کنند و بی پرده بپا خیزند.

شهادت آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ و مراسم پر شکوهی که در ایران برگزار شد نقطه آغازی بر خیزش دوباره حوزه های علمیه و قیام جامعه مذهبی ایران بود. امام خمینی در همان زمان به گونه ای شگفت این واقعه را از الطاف خفیه الهی نامیده بود. رژیم شاه با درج مقاله ای توهین آمیز علیه امام در روزنامه اطلاعات انتقام گرفت. اعتراض به این مقاله، به قیام ۱۹ دی

ماه قم در سال ۵۶ منجر شد که طی آن جمعی از طلاب انقلابی به خاک و خون کشیده شدند. شاه علی رغم دست زدن به کشتارهای جمعی نتوانست شعله های افروخته شده را خاموش کند. او بسیج نظامی و جهاد مسلحانه عمومی را به عنوان تنها راه باقیمانده در شرایط دست زدن آمریکا به کودتای نظامی ارزیابی می کرد.

هجرت امام خمینی (ره) از عراق به پاریس



در دیدار وزرای خارجه ایران و عراق در نیویورک تصمیم به اخراج امام خمینی از عراق گرفته شد. روز دوم مهر ۱۳۵۷ منزل امام در نجف بوسیله قوای بعثی محاصره گردید انعکاس این خبر با خشم گسترده مسلمانان در ایران، عراق و دیگر کشورها مواجه شد.

روز ۱۲ مهر، امام خمینی نجف را به قصد مرز کویت ترک گفت. دولت کویت با اشاره رژیم ایران از ورود امام به این کشور جلوگیری کرد. قبلا صحبت از هجرت امام به لبنان و یا سوریه بود اما ایشان پس از مشورت با فرزندشان (حجه الاسلام حاج سید احمد خمینی) تصمیم به هجرت به پاریس گرفت. در روز ۱۴ مهر ایشان وارد پاریس شدند.

و دو روز بعد در منزل یکی از ایرانیان در نوفل لوشاتو (حومه پاریس) مستقر شدند. مامورین کاخ الیزه نظر رئیس جمهور فرانسه را مبنی بر اجتناب از هرگونه فعالیت سیاسی به امام ابلاغ کردند. ایشان نیز در واکنشی تند تصریح کرده بود که اینگونه محدودیتها خلاف ادعای دموکراسی است و اگر او ناگزیر شود تا از این فرودگاه به آن فرودگاه و از این کشور به آن کشور برود باز دست از هدفهایش نخواهد کشید.

امام خمینی در دیماه ۵۷ شورای انقلاب را تشکیل داد. شاه نیز پس از تشکیل شورای سلطنت و اخذ رای اعتماد برای کابینه بختیار در روز ۲۶ دیماه از کشور فرار کرد. خبر در شهر تهران و سپس ایران پیچید و مردم در خیابانها به جشن و پایکوبی پرداختند.

بازگشت امام خمینی (ره) به ایران پس از ۱۴ سال تبعید



اوایل بهمن ۵۷ خبر تصمیم امام در بازگشت به کشور منتشر شد. هر کس که می شنید اشک شوق فرو می ریخت. مردم ۱۴ سال انتظار کشیده بودند. اما در عین حال مردم و دوستان امام نگران جان ایشان بودند چرا که هنوز دولت دست نشانده شاه سر پا و حکومت نظامی بر قرار بود. اما امام خمینی تصمیم خویش را گرفته و طی پیامهایی به مردم ایران گفته بود می خواهد در این روزها سرنوشت ساز و خطیر در کنار مردمش باشد. دولت بختیار با هماهنگی ژنرال هایزر فرودگاههای کشور را به روی پروازهای خارجی بست.

دولت بختیار پس از چند روز تاب مقاومت نیاورد و ناگزیر از پذیرفتن خواست ملت شد. سرانجام امام خمینی بامداد ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از ۱۴ سال دوری از وطن وارد کشور شد. استقبال بی سابقه مردم ایران چنان عظیم و غیر قابل انکار بود که خبرگزاریهای غربی نیز ناگزیر از اعتراف شده و مستقبلین را ۴ تا ۶ میلیون نفر برآورد کردند.

رحلت امام خمینی (ره)، وصال یار، فراق یاران

امام خمینی هدفها و آرمانها و هر آنچه را که می بایست ابلاغ کند ، گفته بود و در عمل نیز تمام هستیش را برای تحقق همان هدفها بکار گرفته بود. اینک در آستانه نیمه خرداد سال ۱۳۶۸ خود را آماده ملاقات عزیزی می کرد که تمام عمرش را برای جلب رضای او صرف کرده بود و قامتش جز در

برابر او ، در مقابل هیچ قدرتی خم نشده ، و چشمانش جز برای او گریه نکرده بود. سروده های عارفانه اش همه حاکی از درد فراق و بیان عطش لحظه وصال محبوب بود. و اینک این لحظه شکوهمند برای او ، و جانکاه و تحمل ناپذیر برای پیروانش ، فرا می رسد. او خود در وصیتنامه اش نوشته است : با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم و از خدای رحمن و رحیم می خواهم که عذرم را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد و از ملت امیدوارم که عذرم را در کوتاهی ها و قصور و تقصیرها بپذیرند و با قدرت و تصمیم و اراده به پیش بروند.

شگفت آنکه امام خمینی در یکی از غزلیاتش که چند سال قبل از رحلت سروده است :

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم سالها می گذرد حادثه ها می آید



ساعت ۲۰ / ۲۲ بعداز ظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ لحظه وصال بود. قلبی از کار ایستاد که میلیونها قلب را به نور خدا و معنویت احیا کرده بود. به وسیله دوربین مخفی ای که توسط دوستان امام در بیمارستان نصب شده بود روزهای بیماری و جریان عمل و لحظه لقای حق ضبط شده است. وقتی که گوشه هایی از حالات معنوی و آرامش امام در این ایام از تلویزیون پخش شد غوغایی در دلها بر افکند که وصف آن جز با بودن در آن فضا ممکن نیست. لبها دائما به ذکر خدا در حرکت بود.

در آخرین شب زندگی و در حالی که چند عمل جراحی سخت و طولانی در سن ۸۷ سالگی تحمل کرده بود و در حالیکه چندین سرم به دستهای مبارکش وصل بود نافله شب می خواند و قرآن تلاوت می کرد. در ساعات آخر ، طمانینه و آرامشی ملکوتی داشت و مرتبا شهادت به وحدانیت خدا و

رسالت پیامبر اکرم (ص) را زمزمه می کرد و با چنین حالتی بود که روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد. وقتی که خبر رحلت امام منتشر شد، گویی زلزله ای عظیم رخ داده است، بغضها ترکیب و سرتاسر ایران و همه کانونهایی که در جهان با نام و پیام امام خمینی آشنا بودند یکپارچه گریستند و بر سر و سینه زدند. هیچ قلم و بیانی قادر نیست ابعاد حادثه را و امواج احساسات غیر قابل کنترل مردم را در آن روزها توصیف کند.

مردم ایران و مسلمانان انقلابی، حق داشتند این چنین ضجه کنند و صحنه هایی پدید آورند که در تاریخ نمونه ای بدین حجم و عظمت برای آن سراغ نداریم. آنان کسی را از دست داده بودند که عزت پایمال شده شان را باز گردانده بود، دست شاهان ستمگر و دستهای غارتگران آمریکایی و غربی را از سرزمینشان کوتاه کرده بود، اسلام را احیا کرده بود، مسلمین را عزت بخشیده بود، جمهوری اسلامی را بر پا کرده بود، رو در روی همه قدرتهای جهنمی و شیطانی دنیا ایستاده بود و ده سال در برابر صدها توطئه براندازی و طرح کودتا و آشوب و فتنه داخلی و خارجی مقاومت کرده بود و ۸ سال دفاعی را فرماندهی کرده بود که در جبهه مقابلش دشمنی قرار داشت که آشکارا از سوی هر دو قدرت بزرگ شرق و غرب حمایت همه جانبه می شد. مردم، رهبر محبوب و مرجع دینی خود و منادی اسلام راستین را از دست داده بودند.

شاید کسانی که قادر به درک و هضم این مفاهیم نیستند، اگر حالات مردم را در فیلمهای مراسم تودیع و تشییع و خاکسپاری پیکر مطهر امام خمینی مشاهده کنند و خبر مرگ دهها تن که در مقابل سنگینی این حادثه تاب تحمل نیاورده و قلبشان از کار ایستاده بود را بشنوند و پیکرهایی که یکی پس از دیگری از شدت تاثیر بیهوش شده، بر روی دستها در امواج جمعیت به سوی درمانگاهها روانه می شدند را در فیلمها و عکسها ببینند، در تفسیر این واقعهها درمانده شوند.

اما آنانکه عشق را می شناسند و تجربه کرده اند، مشکلی نخواهند داشت. حقیقتا مردم ایران عاشق امام خمینی بودند و چه شعار زیبا و گویایی در سالگرد رحلتش انتخاب کرده بودند که:

عشق به خمینی عشق به همه خوبیهاست.

روز چهاردهم خرداد ۱۳۶۸، مجلس خبرگان رهبری تشکیل گردید و پس از قرائت وصیتنامه امام خمینی توسط حضرت آیه الله خامنه ای که دو ساعت و نیم طول کشید، بحث و تبادل نظر برای

تعیین جانشینی امام خمینی و رهبر انقلاب اسلامی آغاز شد و پس از چندین ساعت سرانجام حضرت آیه الله خامنه ای (رئیس جمهور وقت) که خود از شاگردان امام خمینی - سلام الله علیه - و از چهره های درخشان انقلاب اسلامی و از یاوران قیام ۱۵ خرداد بود و در تمام دوران نهضت امام در همه فراز و نشیبها در جمع دیگر یاوران انقلاب جانبازی کرده بود ، به اتفاق آرا برای این رسالت خطیر برگزیده شد. سالها بود که غریبها و عوامل تحت حمایتشان در داخل کشور که از شکست دادن امام مایوس شده بودند وعده زمان مرگ امام را می دادند.

اما هوشمندی ملت ایران و انتخاب سریع و شایسته خبرگان و حمایت فرزندان و پیروان امام همه امیدهای ضد انقلاب را بر باد دادند و نه تنها رحلت امام پایان راه او نبود بلکه در واقع عصر امام خمینی در پهنه ای وسیعتر از گذشته آغاز شده بود. مگر اندیشه و خوبی و معنویت و حقیقت می میرد ؟ روز و شب پانزدهم خرداد ۶۸ میلیونها نفر از مردم تهران و سوگوارانی که از شهرها و روستاها آمده بودند ، در محل مصلاهی بزرگ تهران اجتماع کردند تا برای آخرین بار با پیکر مطهر مردی که با قیامت قامت خمیده ارزشها و کرامتها را در عصر سیاه ستم استوار کرده و در دنیا نهضتی از خدا خواهی و بازگشت به فطرت انسانی آغاز کرده بود ، وداع کنند.

هیچ اثری از تشریفات بی روح مرسوم در مراسم رسمی نبود. همه چیز، بسیجی و مردمی وعاشقانه بود. پیکر پاک و سبز پوش امام بر بالای بلندی و در حلقه میلیونها نفر از جمعیت ماتم زده چون نگینی می درخشید. هر کس به زبان خویش با امامش زمزمه می کرد و اشک می ریخت. سرتاسر اتوبان و راههای منتهی به مصلی مملو از جمعیت سیاهپوش بود.

پرچمهای عزا بر در و دیورا شهر آویخته و آوای قرآن از تمام مساجد و مراکز و ادارات و منازل به گوش می رسید. شب که فرا رسید هزاران شمع بیاد مشعلی که امام افروخته است ، در بیابان مصلی و تپه های اطراف آن روشن شد. خانواده های داغدار گرداگرد شمعها نشسته و چشمانشان بر بلندای نورانی دوخته شده بود.

فریاد یا حسین بسیجیان که احساس یتیمی می کردند و بر سر و سینه می زدند فضا را عاشورایی کرده بود. باور اینکه دیگر صدای دلنشین امام خمینی را در حسینیه جماران نخواهند شنید ، طاقتها را برده بود. مردم شب را در کنار پیکر امام به صبح رسانیدند. در نخستین ساعت

بامداد شانزدهم خرداد ، میلیونها تن به امامت آیه الله العظمی گلپایگانی(ره) با چشمانی اشکبار برپیکر امام نماز گزاردند.

انبوهی جمعیت و شکوه حماسه حضور مردم در روز ورود امام خمینی به کشور در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ و تکرار گسترده تر این حماسه در مراسم تشییع پیکر امام ، از شگفتیهای تاریخ است. خبرگزاریهای رسمی جهانی جمعیت استقبال کننده را در سال ۱۳۵۷ تا ۶ میلیون نفر و جمعیت حاضر در مراسم تشییع را تا ۹ میلیون نفر تخمین زدند و این در حالی بود که طی دوران ۱۱ ساله حکومت امام خمینی به واسطه اتحاد کشورهای غربی و شرقی در دشمنی با انقلاب و تحمیل جنگ ۸ ساله و صدها توطئه دیگر آنان ، مردم ایران سختیها و مشکلات فراوانی را تحمل کرده و عزیزان بی شماری را در این راه از دست داده بودند و طبعا می بایست بتدریج خسته و دلسرد شده باشند اما هرگز این چنین نشد. نسل پرورش یافته در مکتب الهی امام خمینی به این فرموده امام ایمان کامل داشت که: در جهان حجم تحمل زحمتهای و رنجها و فداکاریها و جان نثاریها و محرومیتها مناسب حجم بزرگی مقصود و ارزشمندی و علو رتبه آن است پس از آنکه مراسم تدفین به علت شدت احساسات عزاداران امکان ادامه نیافت ، طی اطلاعیه های مکرر از رادیو اعلام شد که مردم به خانه هایشان بازگردند ، مراسم به بعد موکول شده و زمان آن بعدا اعلام شد. برای مسئولین تردیدی نبود که هر چه زمان بگذرد صدها هزار تن از علاقه مندان دیگر امام که از شهرهای دور راهی تهران شده اند نیز بر جمعیت تشییع کننده افزوده خواهد شد ، ناگزیر در بعدازظهر همان روز مراسم تدفین با همان احساسات و به دشواری انجام شد که گوشه هایی از این مراسم بوسیله خبرنگاران به جهان مخابره شد و بدین سان رحلت امام خمینی نیز همچون حیاتش منشأ بیداری و نهضتی دوباره شد و راه و یادش جاودانه گردید چرا که او حقیقت بود و حقیقت همیشه زنده است و فناپذیر.

نوار سخنرانی که دست به دست میان طلاب می‌گشت

در دوران شروع مبارزات روحانیت، مرحوم آیت‌الله شهید دستغیب و مرحوم آیت‌الله محلاتی و دیگر علماء، مسجد جامع عتیق شیراز را مرکز مبارزات خودشان قرار دادند و آوازه‌ی مبارزات علمای شیراز و سخنرانیهای مرحوم آیت‌الله دستغیب - به عنوان سخنگوی آن روحانیت - در همان روزها در اکناف ایران منتشر شد. بنده خودم در آن وقت در قم بودم، نوار سخنرانی مرحوم شهید دستغیب دست به دست میان طلاب می‌گشت! ما هم آن وقت شنیدیم. این موضع روحانیت مبارز شیراز بود که با پشتیبانی مردم هم همراه بود.

بیانات در دیدار مردم شیراز ۱۳۸۷/۰۲/۱۱

تلاش طاغوت برای غربی کردن هویت شیراز

یک جریان از سوی دربار طاغوت بود که از سالهای اول دهه‌ی سی شروع شد و تا نزدیک پیروزی انقلاب به مدت بیست و چند سال ادامه داشت؛ با همه‌ی تلاششان در این زمینه فعالیت کردند و سعی کردند شیراز را با یک هویت صددرصد غربی‌شده به دنیا معرفی کنند. بنده خودم در سالهای آخر دهه‌ی سی - شاید حدود سالهای ۳۹ یا ۴۰ - در همین شهر و توی همین خیابان زند و مراکز گوناگون دیگر، شاهد نمونه‌ها و مظاهر فسادى که آن روز به عمد ترویج می‌شد، بودم. عمداً کوشش می‌شد جوانها به سمت منکرات اخلاقی و به سمت بی‌مبالاتی نسبت به دین، سوق داده بشوند. این همینطور ادامه پیدا کرد تا دهه‌ی پنجاه و جشن هنر شیراز و قضایائی که شاید همه می‌دانید؛ شاید هم بعضی جوانها نشنیده باشند و ندانند. این یک جریان بود.

بیانات در دیدار مردم شیراز ۱۳۸۷/۰۲/۱۱

«آن وقت‌ها که دبستان می‌رفتیم»

ما دبستان که میرفتیم، یک دبستانی بود که برنامه‌هایش با برنامه‌های متعارف در آموزش و پرورش فرق داشت. در آنجا به ما گلستان درس میدادند. بعضی از عبارات و اشعار گلستان را بنده از آن وقت به یاد دارم. آن وقت که ما گلستان را میخواندیم، معنایش را نمیفهمیدیم؛ بعدها یواش یواش در طول زمان، معنای آن اشعار و آن جملات را فهمیدیم. این خوب است. انسان یک چیزهایی را ممکن است درست نفهمد، لکن این محفوظات برای فعالیت ذهن زمینه درست میکند. محفوظات خوب است؛ اما حفظ‌محوری بد است که محور تلاش، عبارت باشد از حفظ. محور تلاش باید عبارت باشد از فکر، ولو با حفظ هم همراه باشد.

بیانات در دیدار معلمان استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۲

همه باید به دانشگاه بروند؟

یک وقتی من به جوانی که تحصیلاتش را ادامه نداده بود، بر حسب عادت گفتم: چرا تحصیلاتت را ادامه ندادی و مشغول کسب و کار شدی؟ جواب سربالائی داد؛ من یک خرده اصرار کردم - شغلی که او داشت، شغل خوبی هم هست - با همان لهجه‌ی مشهدی گفتم: این کار، تو خونم جزو خونش است؛ جزو وجودش است. بگو خیلی خوب، کسی که فلان شغل، فروشنده‌گی در خونش است، بگذار برود آن کار را بکند، چه لزومی دارد حتماً به دانشگاه برود. چه اصراری بنده داشتم که این حتماً باید به دانشگاه برود؟ این، نگاه درست به مسئله است.

بیانات در دیدار معلمان استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۲

شیرازی‌ها و روزهای سخت خرمشهر

در آن دوره‌ی آغاز جنگ تحمیلی در سال اول - که دوره‌ی محنت نیروهای مسلح بود - در اهواز مژده‌ی گسیل تیپ ۳۷ زرهی و تیپ ۵۵ هوایرد، دل‌های مسئولان دفاع را در آنجا خرسند میکرد. در بازدید از خرمشهر در آن روزهای بسیار سخت و دشوار، جوانان جان بر کفی را دیدم که آماده‌ی فداکاری و جانبازی بودند؛ گفتم: از کجا آمدید؟ گفتند: از شیراز. بعد هم بمرور تشکیل لشکر فجر و لشکر المهدی، آن روز از مجموعه‌ی استان فارس و شیراز، یکی از نقاط قوت عرصه‌ی نبرد بود. واحدهای پشتیبانی، واحدهای آموزشی، مرکز پیاده، مرکز زرهی، بخشهای مربوط به صنایع الکترونیک و پشتیبانی‌های وزارت دفاع هر کدامی یادی و نامی و خاطره‌ای و نشانی از خود در این دوران پر ماجرای دفاع مقدس و پس از آن به یادگار گذاشتند.

بیانات در مراسم مشترک نظامی نیروهای مسلح فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۲

شاگرد را هم باید تکریم کرد

از نظر اسلام همانطور که معلم احترام دارد و باید تکریم شود، متعلم هم باید تکریم شود؛ شاگرد را هم باید تکریم کرد. به شاگرد اهانت نباید کرد. این یک جنبه‌ی پرورشی بسیار عمیقی دارد. اینجا هم یک روایتی است که اینطور نقل شده: «تواضعوا لمن تعلمون منه و تواضعوا لمن تعلمونه»؛ از کسی که فرامیگیرید، تواضع کنید و کسی هم که از شما فرامیگیرد، تواضع کنید. «و لا تكونوا جابرة العلماء». جبار دو نوع است: جبار سیاسی، جبار علمی. جبار علمی نباشید؛ جباران عالم نباشید؛ مثل فرعون. بنده اینجور استادی را در یکی از دانشگاه‌های کشور، سالها پیش، شاید چهل سال، چهل و پنج سال قبل دیده بودم که جوری با شاگردهایش حرف میزد و تعلیم میداد و برخورد میکرد، که برخوردش فرعونی بود، نه برخورد پدر با فرزند. معلم ممکن است درشتی هم بکند، اما درشتی غیر از تحقیر است؛ غیر از اهانت است. شاگرد را باید تکریم کرد.

بیانات در دیدار معلمان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۲

ره صد ساله را یک شبه رفتند

در میان همین شهدای عزیز شما شیرازیها و فارسی‌ها، در یک وصیت‌نامه‌ای خواندم که شهید می‌گوید: من بیقرارم، بیقرارم! آتشی در دل من است که مرا بی‌تاب کرده است؛ به هیچ چیز دیگر آرامش پیدا نمی‌کنم مگر به لقاء تو؛ ای خدای محبوبِ عزیز! این سخن یک جوان است! این همان چیزی است که یک سالک و یک عارف، بعد از سالها مجاهدت و سالها ریاضت ممکن است به آنجا برسد؛ اما یک جوان نوحاسته، در میدان نبرد و در میدان جهاد آن‌چنان مشمول تفضل الهی قرار می‌گیرد که این ره صد ساله را یک‌شبه می‌پیماید و این احساس بی‌قراری و شوق، از سوی پروردگار پاسخ مناسب می‌یابد. خود این شوق هم لطف خدا و جاذبه‌ی حضرت حق متعال است. این شگفتی بزرگی است.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدای فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۳

«بچه‌هایم را خودم در خاک گذاشتم دستم نلرزید!»

مادر دو شهید به من گفت: من بچه‌هایم را خودم دفن کردم، در خاک گذاشتم و دستم نلرزید! پدر چند شهید گفت: اگر چند برابر اینها من بچه داشتم، حاضر بودم آنها را در راه خدا بدهم! این چه عنصری است؟ این چه جوهری است؟ این چه برق درخشنده‌ای است که خدا در دل حادثه‌ی شهادت قرار داده است که این جور دنیای تاریک را روشن می‌کند؟ هشت سال ملت ایران با این برق درخشان در دل مرد و زن خود، همراه بود. و خدا دستگیری کرد؛ خدا کمک کرد.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۳

حضور نمایان مردم فارس در جنگ تحمیلی

اول انقلاب و اوائل جنگ تحمیلی، در دورانی که جبهه‌ها از همه طرف محنت‌بار بود و اکثر خرمشهر زیر چکمه‌ی اشغالگران بود، بنده به منطقه‌ی آبادان و این بخش خرمشهر رفتم؛ یک عده جوان با اخلاص نورانی پرشور، با سلاح‌های ابتدائی به آن‌جا آمده بودند برای این‌که بجنگند؛ گفتم: از کجا آمده‌اید؟ گفتند: از شیراز. در سرتاسر دوران جنگ تحمیلی بچه‌های استان فارس - چه در لشکر فجر، چه در لشکر المهدی و چه در یگان‌های ارتشی که در شیراز مستقرند و بسیاری از کارکنان آنها شیرازی یا اهل شهرهای استان فارسند - وجودشان اثرگذار و نمایان بود.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدای فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۳



شیراز مأمّن امامزادگان بزرگوار بود؛ در هیچ نقطه‌ای از کشور به قدر فارس، مرقدِ امامزاده وجود ندارد. معنای این حرف این است که از هر کجا امامزاده‌ها و فرزندان معصومین، یا از جور خلفا می‌گریختند و یا به امید کمک مردم حرکت می‌کردند، متوجه شهر شیراز یا شهرهای دیگر استان فارس می‌شدند. آن معنویتی که شخصیتی مثل شهید بزرگوار مرحوم آیت‌الله دستغیب مظهر آن معنویت بود، از این خانواده و از این مرکز فیاض تمام نشدنی اهل بیت (علیهم‌السلام) سرچشمه گرفته است. این عمق انگیزه‌ی دینی را نشان می‌دهد. این نورانیت، شخصیتی مثل شهید دستغیب می‌سازد و می‌پروراند و نفسِ گرم آن شهید عزیز، در این منطقه این همه دل جوان و جوینده را شیدای معنویت می‌کند؛ دل‌های جوانی که از همان روزهای اول به میدانهای جنگ رفتند.

من دیروز در جمع نظامیان مستقر در شیراز گفتم: اول انقلاب و اوائل جنگ تحمیلی، در دورانی که جبهه‌ها از همه طرف محنت‌بار بود و اکثر خرمشهر زیر چکمه‌ی اشغالگران بود، بنده به منطقه‌ی آبادان و این بخشِ خرمشهر رفتم؛ یک عده جوان با اخلاص نورانی پرشور، با سلاح‌های ابتدائی به آن‌جا آمده بودند برای این‌که بجنگند؛ گفتم: از کجا آمده‌اید؟ گفتند: از شیراز. در سرتاسر دوران جنگ تحمیلی بچه‌های استان فارس - چه در لشکر فجر، چه در لشکر المهدی و چه در یگان‌های ارتشی که در شیراز مستقرند و بسیاری از کارکنان آنها شیرازی یا اهل شهرهای استان فارسند - وجودشان اثرگذار و نمایان بود. این نفسِ گرمی که این همه جوان را در راه دفاع از اسلام، دفاع از استقلال ملی، دفاع از کشور و دفاع از بزرگترین حادثه‌ی تاریخ ما - یعنی انقلاب اسلامی - این‌جور به میدان کشانده بود، نفسِ گرم مردان بزرگی مانند مرحوم آیت‌الله شهید دستغیب و دیگران، و پشت سر همه و قویتر از همه نفسِ گرم امام بود. این یکی از آن شگفتیهای بسیار برجسته‌ی انقلاب ماست!

بیانات در دیدار جانبازان و ایثارگران و خانواده‌های شهدای استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۳

خانمش گفت افتاده به سجده و دارد گریه میکند

من میخواهم بگویم شما اگر فلان فرمول ریاضی، یا فلان عنصر شیمیایی، یا فلان اختراع را به وجود می‌آورید یا کشف میکنید و پیدا میکنید و حل میکنید، در همان حال توجه‌تان به خدا، به شما کمک خواهد کرد. اولاً خدای متعال مدد میکند شما را؛ کارها دست خداست. شاید گفته باشم من، آن روزی که همین مسئله‌ی سلولهای بنیادی را جوانهای ما داشتند دنبال میکردند و کشف میکردند، خدا رحمت کند مرحوم مهندس کاظمی، رئیس این مؤسسه‌ی رویان آمده بود با همان جمع پیش من گزارش میداد. گفت من تلفن کردم که بینم مهندس جوانی که مشغول تعقیب این قضیه بود، کار را به کجا رسانده - چون مثلاً دیروز گفته بود که فردا کار را تمام میکنیم - خانمش بود، گوشی را برداشت و گفت آقای مهندس آن نقطه‌ی آخر را توانسته پیدا کند و افتاده به سجده، دارد گریه میکند. وقتی مرحوم مهندس کاظمی این قضیه را میگفت، هم خودش گریه‌اش گرفت، هم آن جوان که در مجلس بود، گریه‌اش گرفت. بنا کردند گریه کردن. نقش معنویت را دست کم نباید گرفت.

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز ۱۳۸۷/۰۲/۱۴

می دانستم بلوچ‌ها با انقلاب مشکلی ندارند

اول انقلاب شما جوانها یادتان نیست. سال اول انقلاب در تقریباً چهارگوشه‌ی کشور با شعار قومیت، کانونهای جنگ و درگیری به وجود آمد. در بلوچستان، در کردستان، در ترکمن صحرا، در نقاط مختلف؛ با بهانه‌ی قومیت. دنبالش میرفتند، میدیدند این اقوام هیچکدامش با اسلام و با انقلاب اسلامی مسئله‌ای ندارند. من خودم در بلوچستان زندگی کرده بودم. آنجا تبعید بودم و بلوچها را میشناختم. میدانستم اینها با انقلاب کوچکترین مسئله‌ای ندارند؛ اما یک عده‌ای به نام بلوچ و با یک استفاده و ترفندی با انقلاب درافتادند. عین همین قضیه در مورد کردستان بود. عین همین قضیه در مورد ترکمن صحرا بود. بعد تحریکات اینها روشن شد، معلوم شد که از کجا تحریک میشوند. خوب، اینها موانعی بودند که جلو راه انقلاب را میگرفتند. اینطور نبود که این اتومبیل در جاده‌ی آسفالته بتواند درست حرکت کند.

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز ۱۳۸۷/۰۲/۱۴

از شرح حال سرداران غفلت نکنید

از شرح حال سرداران غفلت نکنید؛ آگاهی از شرح حال این شهدای راه حق. در درجه‌ی اول سردارانند، اما مخصوص سرداران نیست. من یک کتابی را میخواندم که شرح حال یک دسته، یک جزئی از یک گروهان بسیجی سپاه در یکی از حملات دفاع مقدس بود. حضور افراد یک دسته در صحنه‌ی نبرد، فعالیت‌های بسیار مؤثرشان، شوقشان، ایمانشان، ضربه‌ای که به دشمن وارد کردند و بالاخره آن نورانیتی که در عرصه‌های نبرد کسب کردند، در بیاناتشان؛ و آنهایی که شهید شدند، در وصیتنامه‌شان این نورانیت منعکس است. من بهره‌مند میشوم. من هر وقت یک چنین چیزهایی را میخوانم، بهره‌مند میشوم، استفاده میکنم. باب این استفاده را به روی خودتان باز کنید.

بیانات در دیدار بسیجیان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۴

روش اسلامی تبیین است

در سال ۴۹ یک جوانی از همین کسانی که مشهدی بود، با ما هم آشنا بود، وابسته‌ی به یکی از همین گروه‌ک‌هائی بود که آن روز تازه سر بلند کرده بودند، کمونیست بودند - گروه جنگل و امثال اینها - یک جائی با من ملاقات کرد؛ شرح داد که می‌خواهیم این کارها را بکنیم. من گفتم توی این زمینه‌ی اجتماعی که نمیشود؛ یک قدری با مردم صحبت کنید، تبیین کنید، حرف بزنید، به مردم تفهیم کنید چه کار می‌خواهید بکنید. با کمال بی‌اعتنائی گفت: آن روش اسلامی است! بله، روش اسلامی همین است. روش اسلامی تبیین است.

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز ۱۳۸۷/۰۲/۱۴

می تواند فسق کند، چون شاه است!

شاید من قبلاً گفته باشم که یکی از علمای بزرگ تبریز که مرد بسیار دانشمند و عالمی بود و بنده هم او را دیده بودم - استاد پدر ما بود - پیرمردی بود بسیار عالم، اما بسیار ساده! من یک وقتی رفته بودم تبریز، شاگردان و دوستانِ علاقه‌مند خود ایشان نقل میکردند؛ میگفتند یک وقتی محمدرضا در دوره‌ی جوانی‌اش آمده بود تبریز، رفته بود سراغ این آقا. احترام کرده بود از این آقا، رفته بود توی آن مدرسه‌ای که این آقا تدریس میکرده. بعد که محمدرضا رفته بود، این آقای عالم - که عالم هم بود، متقی هم بود، منتها ساده بود - مجذوب شاه شده بود و از او تعریف میکرد. دوستان گفته بودند آقا شما که از این شخص تعریف میکنید، این مرد این کارهای خلاف را انجام میدهد - حالا کارهایی که در نظر آن عالم، خیلی بزرگ باید مینمود؛ مثلاً او شراب میخورد - گفته بود خوب، شاه است دیگر؛ میخواهی شراب نخورد؟! گفته بودند آقا مثلاً قماربازی میکند، گفته بود شاه است دیگر؛ پس میخواهی مثلاً چه بازی کند؟! عرف این بود که چون شاه است، چون وزیر است، پس باید بتواند فسق کند، فجور کند، ناپاکی از خودش نشان بدهد.

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز ۱۳۸۷/۰۲/۱۴

عشایر مایه‌ی عزت و افتخارند

در کشور ما، عشایر مایه‌ی عزت و افتخارند. من در یک جمعی گفتم: بعضی از کشورها از اختلاف قومیتها در میان ملتشان، احساس بیم می‌کنند و می‌ترسند؛ ولی ما از عشایرمان احساس خرسندی و خوشبختی می‌کنیم! چرا؟ چون عشایر ما - در هر نقطه‌ای که هستند - پاسدار ملیت، پاسدار دین، طرفدار روحانیون و علاقه‌مند به مبانی اسلامی و سنتهای بومی این کشور بوده‌اند.

بیانات در دیدار مردم و عشایر نورآباد ممسنی ۱۳۸۷/۰۲/۱۵

«این به آن در!»

یک نفری برای من نقل میکرد، میگفت رفته بودیم یونان؛ ما را به مراکز گردشگری گوناگون میبردند و آنها را به ما نشان میدادند؛ از جمله به نقطه‌ای بردند، گفتند اینجا همان‌جایی است که سپاهیان ایرانی آمدند اینجا، از ما شکست خوردند. مردم را به یک بیابان خالی میبرند و نشان میدهند که اینجا آنجایی است که ایرانی‌ها در آن دوره لشکرکشی کردند و در اینجا شکست خوردند. یک فضای خالی را نشان میدهند، یک ماده‌های تاریخی را با یک فضای خالی اثبات میکنند. خوب، اینجا نزدیکی کازرون - آنطوری که شنیدم - مجسمه‌ی والرین است، امپراتور روم، که زانو زده در مقابل پادشاه ایران. خیلی خوب، اینجا را بروید نشان بدهید؛ این به آن در! این همه نقاط مثبتی که میتواند گذشته‌ی ما را نشان بدهد.

بیانات در دیدار مسئولان اجرایی فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۸

ملت عراق ساکت نخواهد نشست

اوائل اشغال عراق من در نماز جمعه خطاب به اشغالگران گفتم اینجور که شما دارید این و سرباز زورگوی شما چکمه روی پشت او میگذارد، بدانید که ملت عراق در مقابل این حرکت شما ساکت نخواهد نشست. ملت عراق ملت غیوری است؛ ملت با نخوتی است؛ با دست خودتان دارید ملت عراق را علیه خودتان میثورانید. این امروز اتفاق افتاده است. دنبال این میگردند که عامل اصلی تحرک مردم عراق علیه نیروهای نظامی اشغالگر را پیدا کنند. مثل همیشه باز محاسباتشان غلط است. ایران را متهم میکنند؛ سوریه را متهم میکنند؛ این و آن را متهم میکنند. خودتان را متهم کنید.

بیانات در دیدار مردم لار ۱۳۸۷/۰۲/۱۹

علمای فارس در دوران مبارزه

ما با فضلالی شیرازی، با برجستگان و علمای فارس در دوران مبارزه، ماجراها، خاطره‌ها و داستانهای زیادی داریم، که من اشاره کردم به مرحوم آیت‌الله شهید سید عبدالحسین دستغیب و بقیه‌ی علما در همین سال آخر و ماقبل آخر قبل از پیروزی انقلاب؛ و مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی که از علمای برجسته بودند، از فضلالی تراز اول قم بودند و از مبارزین بسیار پرسابقه؛ با ایشان که در تبعید با هم بودیم، راجع به مسائل گوناگون صحبت میشد. همان وقت یک مکاتبه‌ای بین ما و مرحوم آیت‌الله شهید دستغیب انجام گرفت؛ همان روز میشد فهمید که استان فارس چقدر مایه‌ی مبارزه‌اش همراه با هشیاری و دانائی و عزم راسخ است؛

بیانات در دیدار مردم لار ۱۳۸۷/۰۲/۱۹

«از یکی از بزرگان درخواست نصیحت کردم»

بنده در دوران ریاست جمهوری از یکی از بزرگانی که مورد احترام و اعتقاد ما همیشه بود، درخواست کردم که یک نصیحتی به ما بکند، یک دستوری، سفارشی به ما بدهد. آنچه که ایشان برای من در جواب نوشتند، این بود که نگاه کنید، ببینید چه بر شما واجب است، آن را انجام بدهید؛ چه بر شما حرام است، آن را ترک کنید؛ چه چیزی مشتبه است، مراقبت کنید. خیلی به نظر مطلب عادی و ساده‌ی همه‌کس‌دان و همه‌کس‌فهمی به حساب می‌آمد، ما هم اوّلی که نگاه کردیم، گفتیم خوب، این‌ها را که ما بلد بودیم. بعد که دقت کردیم، دیدیم نه، اصلاً حرفِ تمام همین است؛ سنگ تمام همین است.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس هشتم ۱۳۸۷/۰۳/۲۱

«هفت سال از آن نامه می‌گذرد»

مفاسد اقتصادی در جامعه سرمایه‌گذاری‌های درست و سالم را معوق می‌کند. بنده در آن نامه‌ای که در سال ۱۳۸۰ - همین اردیبهشت که گذشت، هفت سال از آن نامه می‌گذرد - خطاب به رؤسای محترم سه قوه نوشتم، این موارد را شرح دادم؛ مفاسد اقتصادی مانع فعالیت اقتصادی سالم است، نوپدیدکننده‌ی عناصر مؤمنی است که می‌خواهند فعالیت اقتصادی خوب داشته باشند، یک بلاست، یک بیماری عظیم است؛ مثل وبائی که در جامعه می‌آید، مثل بیماری‌های واگیری است که تا می‌آید، همه‌ی دستگاهها - قوه‌ی مجریه، قوه‌ی مقننه، قوه‌ی قضائیه - به حرکت می‌افتند که جلویش را بگیرند.

بیانات در دیدار مسئولان قضائی کشور ۱۳۸۷/۰۴/۰۵

توصیه برای وقتی که نمی‌توانید کاری را انجام دهید

در همان اوائل ریاست جمهوری آقای دکتر احمدی‌نژاد، به ایشان گفتم که این مورد - یک مورد خاصی است که نمیخواهم اسم بیاورم و قبل از دولت ایشان تصمیم‌گیری شده بود - ممکن است برایتان مشکلات درست کند، بیائید صاف و روشن به مردم و به همان مسئولین بگوئید آقا، این کار را ما نمیتوانیم انجام بدهیم! از شما قبول میکنند. البته ایشان مصلحت ندانستند و آن کار را نکردند؛ بنده هم الزامی و اجباری نگفته بودم، پیشنهاد کردم. من عقیده‌ام این است اگر چنانچه یک کاری را نمیتوانید انجام بدهید - مثلاً به فلان استان رفتید و فلان وعده را دادید؛ حالا می‌بینید مشکلات و تورم ایجاد میکند یا ممکن است کارهای دیگری را لنگ کند - خیلی خب، صاف بروید بگوئید: آقا! ما این را تصمیم گرفتیم، حالا متأسفانه نمیشود انجام بدهیم. این بهتر است از اینکه کار انجام نگیرد. این هم یکی.

بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت ۱۳۸۷/۰۶/۰۲

با استکبار تفاهم داریم!

آن روز من در جمع آقایان محترمی گفتم، اینی که گفته میشود ما با قدرتهای بزرگ یا با آمریکا تفاهم نداریم، اشتباه است. عدم تفاهمی در کار نیست؛ آنها کاملاً ما را میشناسند، کما اینکه ما آنها را کاملاً میشناسیم. ما طبیعت و خوی استکبار را میشناسیم؛ میدانیم که آنها زیر ظاهر مخملینی که بر روی پنجه‌های خشن خود، بر روی چنگالهای خونین خود کشیده‌اند، چیست؛ این را ما میدانیم، می‌بینیم. ما به ادکلن و کراوات و ظاهر شیک آقایان هرگز فریب نخورده‌ایم؛ باطنشان را دیده‌ایم. خودشان هم باطنشان را نشان داده‌اند؛ در گوانتانامو، در ابوغریب، در عراق، در افغانستان، در این بمبارانها، در این زورگوئی‌ها، در این دخالت کردن در همه چیز، در این دسته‌بندی‌ها برای غارت ثروت حتی از ملت‌های خودشان و نه از ملت‌های دیگر - ملت‌های دیگر که هستند. آنها از ملت خودشان هم غارت میکنند. کمپانی‌ها اینجوری‌اند دیگر - اینها را ما شناخته‌ایم، آنها هم ما را شناخته‌اند؛ آنها هم میدانند آن جمهوری اسلامی‌ای که با انقلاب آمد و امام آورد و سندهای جمهوری اسلامی بر آن پافشاری میکنند، یعنی جمهوری ضد ظلم، ضد استکبار، ضد زیاده‌خواهی، ضد تجاوز، ضد کنز ثروت و همین چیزهایی که در قرآن هست. آنها این را میدانند، به همین جهت مخالفند.

بیانات در دیدار مسئولان نظام ۱۳۸۷/۰۶/۱۹

گفتگوی شهید مطهری و آیت‌الله خامنه‌ای درباره مثنوی مولوی

یک بخش مهمی از شعر آئینی ما می‌تواند متوجه مسائل عرفانی و معنوی بشود. و این هم یک دریای عظیمی است. شعر مولوی را شما ببینید. اگر فرض کنید کسی به دیوان شمس به خاطر زبان مخصوص و حالت مخصوصش دسترسی نداشته باشد که خیلی از ماها دسترسی نداریم و اگر آن را کسی یک قدری دوردست بداند، مثنوی، مثنوی؛ که خودش می‌گوید: و هو اصول اصول اصول الدین. واقعاً اعتقاد من هم همین است. یک وقتی مرحوم آقای مطهری از من پرسیدند نظر شما راجع به مثنوی چیست، همین را گفتم. گفتم به نظر من مثنوی همین است که خودش گفته: و هو اصول ... ایشان گفت کاملاً درست است، من هم عقیده‌ام همین است.

بیانات در دیدار شاعران در ماه مبارک رمضان ۱۳۸۷/۰۶/۲۵

نماز اول وقت در قطار

امروز در کشور ما این جهات [نماز اول وقت] قابل مقایسه‌ی با قبل از انقلاب نیست. شماها اغلب قبل از انقلاب را یادتان نیست. عجیب بود! هم اینجا، هم بعضی جاهای دیگر.

ما عراق رفته بودیم، یک سفر عتبات مشرف شدیم، هر کار کردیم برای نماز صبح، توقف نکرد؛ یعنی اصلاً نمی‌شد؛ جوری تنظیم کرده بودند که نمی‌شد. و بنده مجبور شدم از اواخر قطار - که نزدیک ایستگاه یا اوائل ایستگاه بود - خودم را از پنجره بیندازم بیرون، که بتوانم نماز بخوانم؛ چون در داخل قطار کثیف بود و نمیشد نماز خواند. به هر حال، این چیزها هیچ رعایت نمی‌شد. حالا خیلی تفاوت کرده؛ منتها بیش از اینها انتظار هست. اهمیت نماز باید معلوم باشد.

بیانات در دیدار شرکت کنندگان در هفدهمین اجلاس سراسری نماز ۱۳۸۷/۰۸/۲۹

جنبش دانشجویی دوشادوش روحانیت

من یادم است سالهای ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ... دانشجویها تحرکاتی داشتند، منتها بشدت سرکوب میشد و اجازه نمیدادند بروز پیدا کند؛ تا نهضت روحانیت در سال ۱۳۴۱ و اوجش در سال ۴۲ شروع شد، که اینجا باز شما نشانه‌ی جنبش دانشجویی را مشاهده میکنید؛ یعنی در تمام پانزده سالی که بین ۱۳۴۲ است که شروع نهضت روحانیت باشد، تا ۱۳۵۷ که پیروزی انقلاب اتفاق افتاد، شما در همه جا و دوشادوش روحانیت و در کنار او، جنبش دانشجویی را مشاهده میکنید. دانشگاه‌های کشور، محیطهای دانشجویی کشور، مرکز تحرک و فعالیت است و یکی از بازوهای اساسی نهضت در تمام طول این مدت - که این را ما از نزدیک هم خودمان شاهد بودیم؛ هم دوستانی که در کار نهضت و مبارزات بودند و هم همه این را تجربه کرده‌اند و آزموده‌اند - دانشجویانند.

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه علم و صنعت ۱۳۸۷/۰۹/۲۴

روحانیون و دانشجویان عمده‌ی زندانی‌ها بودند

در دانشگاه‌ها جریانهای الحادی و ضد دینی و مارکسیست و غیره هم بودند، لکن آن حرکت غالب، مربوط بود به دانشجویهای مسلمان. لذا گروه‌هایی که تشکیل میشد - گروه‌های مبارز - و کارهایی که انجام میگرفت مثلاً در زندانها - این زندانهای گوناگون در سالهای مختلف که ما خودمان تجربه کردیم - در همه جا، دانشجویها هم حضور داشتند؛ یعنی روحانیون و دانشجویان عمده‌ی زندانی‌ها را تشکیل میدادند. همین موجب شد که ما روحانیون مشهد، علمای مشهد و جمع کثیری از مردم مشهد در سال ۵۷، قبل از پیروزی انقلاب، وقتی میخواستیم تحصن انجام بدهیم، این تحصن در مرکز دانشگاهی پزشکی امام رضا انجام گرفت؛ یعنی مرکزیت دانشگاه. در تهران هم تحصنِ علما و روحانیون و انقلابیون و مبارزین برای ورود امام - که در ورود ایشان تأخیر شده بود - در دانشگاه تهران انجام گرفت. اینها نشان‌دهنده‌ی نقش دانشگاه و نقش دانشجویست، تا انقلاب پیروز شد.

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه علم و صنعت ۱۳۸۷/۰۹/۲۴

حضور دانشجوها در جبهه‌ها

سال ۵۹ با شروع دفاع مقدس، حضور دانشجوها در جبهه است که نمونه‌های مختلفی از آن وجود دارد که یکی از آنها همین حاج احمد متوسلیان و امثال اینها بودند که بلند شدند رفتند منطقه‌ی غرب در کردستان، در عین غربت - بنده در همان ماه‌های اول جنگ، پنج شش ماه بعد از اول جنگ، منطقه‌ی کردستان را از نزدیک دیدم؛ گرد غربت آنجا بر سر همه کانه پاشیده شده بود - و در تنهائی، بی‌سلاحی و با حضور فعال دشمن و بمباران دائمی دشمن، این مخلص‌ترین نیروها در آنجا کارهای بزرگی را انجام دادند که قبل از عملیات فتح‌المبین - عملیاتی که این سردار بزرگوار و دوستانش انجام دادند - عملیات محمد رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌س‌لم) را انجام دادند که آن، یک نمونه از حضور دانشجویان است.

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه علم و صنعت ۱۳۸۷/۰۹/۲۴

نمونه‌ای از حضور دانشجویان در جبهه‌ها

یک نمونه‌ی دیگر دانشجویانی هستند که در ماجرای هویزه حضور پیدا کردند که آن دانشجویها را هم بنده، تصادفاً در همان روزی که اینها داشتند میرفتند - روز ۱۴ دی - به طرف منطقه‌ی نبرد و درگیری، دیدم؛ شهید علم‌الهدی و شهید قدوسی و دیگران. این مربوط به سالهای ۶۰ و ۶۱ است که البته ادامه پیدا کرد تا آخر جنگ. یعنی واقعاً یکی از بخشهای تأمین کننده‌ی نیروهای فعال ما در طول دوران هشت سال دفاع مقدس، دانشگاه‌ها بودند.

بیانات در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه علم و صنعت ۱۳۸۷/۰۹/۲۴

«مگر میشود با سلطنت درافتاد!؟»

بعد از هرج و مرجی که در اوائل مشروطه به وجود آمد، به فاصله‌ی چند سال، همان دولت بیگانه‌ی سلطه‌گر خارجی - یعنی انگلیس - یک دیکتاتور خشن و بیرحم و بسیار خطرناکتر از سلاطین قبل از مشروطه - یعنی مظفرالدین شاه و ناصرالدین شاه - را بر سر کار آورد که او رضا خان بود. دیکتاتوری رضا خان بمراتب از دیکتاتوری ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه برای کشور و ملت ما بدتر و خشن‌تر بود که انگلیس‌ها او را سر کار آوردند. در واقع ما از دوران استبداد، وارد دوران آزادی نشدیم، بلکه وارد دوران استبداد دیگری همراه با وابستگی شدیم؛ یعنی ملت طعم آزادی را نچشید. لذا وقتی نهضت اسلامی در ایران شروع شد و امام هدف از این نهضت را ریشه‌کن کردن حکومت استبدادی و حکومت سلطه و قطع نفوذ بیگانگان اعلام کرد، خیلی از مبارزین قدیمی و افرادی که دستشان تو کار مبارزه بود، زیاد باورشان نمی‌آمد؛ نمیتوانستند درست تصور کنند که چطور ممکن است چنین چیزی! سلطنت را در این کشور انسان از بین ببرد!؟ من یادم است در همان سالهای آخر مبارزه - که امام بحثهای اساسی مربوط به حکومت را کرده بودند و این بحثها در بین مردم پخش شده بود و ایشان اعلام کرده بودند که شاه خائن است و شاه باید برود - بعضی از عناصر مبارز، فعال و خوب - که بعد هم در انقلاب فعالیتهای زیادی داشتند - حتی آنها، میگفتند: مگر ممکن است؟! چطور امام مسئله‌ی سلطنت را مطرح میکند؟ مگر میشود با سلطنت درافتاد؟! باورشان نمی‌آمد. علت این بود که دوران طولانی اختناق و استبداد در این کشور همراه شده بود با نفوذ بیگانه، سلطه‌ی بیگانه و حمایت بیگانگان از نظام سلطنت. ولی این اتفاق افتاد.

بیانات در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه علم و صنعت ۱۳۸۷/۰۹/۲۴

خاطرات سال ۱۳۸۸



نظر یک عالم سنی درباره‌ی وحدت

چند سال قبل از این، در منطقه‌ی کُردی، یک عالم روشن‌بین در نماز جمعه سخنرانی کرد. گمانم قسم خورد - اینجور به ذهنم است، چون سالها گذشته است - گفت واللّه آن کسانی که می‌آیند پیش شیعه، بغض و کینه‌ی سنی را در دل او وارد میکنند و میروند پیش سنی، بغض و کینه‌ی شیعه را در دل او وارد میکنند، اینها نه شیعه هستند، نه سنی؛ نه شیعه را دوست دارند، نه سنی را دوست دارند؛ با اسلام دشمنند. البته نمیدانند؛ خیل‌هایشان نمیفهمند و این مایه‌ی تأسف است که چرا نمیفهمند. امروز این جماعت وهابی و سلفی، شیعه را کافر میدانند؛ سنی محب اهل بیت را هم کافر میدانند؛ سنی پیرو طریقه‌های عرفانی و قادری را هم کافر میدانند!

بیانات در دیدار مردم کردستان در سندج ۱۳۸۸/۰۲/۲۲

در سنج پدر شش شهید را زیارت کرده بودم

مردم کردستان اگر چه به عطوفت و مهربانی و مهمان‌نوازی، به روحیه‌ی سرشار از مهر و محبت مشهور هستند - و همین جور هم هست - در عین حال به رشادت، به شهامت، به دلیری و دلاوری هم مشهورند و دشمنان این ملت نتوانستند پشت خانواده‌های شهدا را خم کنند.

من در سفر قبلی به سنج پدر خانواده‌ای را زیارت کردم که شش فرزندش شهید شده بودند. من این را در کمتر جای کشور دیدم. شش فرزند! سه تا از این فرزندان در میدانهای نبرد و سه تا در حال راهپیمایی با بمباران دشمن بعثی. شش پاره‌ی تن به شهادت برسند، این پدر به قدری استوار و محکم بود که من در مقابل عظمت آن روح احساس کوچکی کردم. این را من در کردستان دیدم. امروز دو تا از فرزندان دیگر آن مرد با عظمت را - حقیقتاً اینها عظمت است - در اینجا ملاقات کردم و از پدرشان پرسیدم، گفتند آن مرد به رحمت خدا رفته.

خانواده‌های سه شهید، خانواده‌های دو شهید. خانمهایی که هم شوهرشان را از دست دادند، هم فرزندشان را از دست دادند و در مقابل فشار روانی و سیاسی دشمن، بعد از دست دادن جگر گوشه‌یشان هم تسلیم نشدند، زیر فشار دشمن شانه خم نکردند. این خیلی عظمت دارد. من این را در کردستان دیدم.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهید کردستان ۱۳۸۸/۰۲/۲۲

«ما فارسی را از روی عشق و علاقه‌ی به انقلاب یاد گرفتیم»

کار به جایی رسید که خیلی از عربها که از روی علاقه و محبت به رادیوهای ایران در آن اوائل انقلاب گوش میکردند، زبان فارسی را یاد گرفتند. افراد متعددی در آن سالهای اول با بنده ملاقات میکردند، میگفتند ما فارسی را از روی عشق و علاقه‌ی به انقلاب یاد گرفتیم. همین طور دائم به رادیوی فارسی که نمیفهمیدیم چه میگوید، گوش دادیم، بتدریج فارسی را یاد گرفتیم. فارسی حرف میزدند؛ بلد بودند. نفوذ انقلاب این است. سید قطب درست گفت. از هزاران کتاب، اثر این - نظامی که بر اساس اسلام به وجود آمده - بیشتر است.

بیانات در دیدار روحانیون کردستان ۱۳۸۸/۰۲/۲۳

پیغام می دادند که فلسطینی‌ها ناصبی‌اند!

در قضیه‌ی حمایت از فلسطین - این یک مثالی است می‌خواهم بزنم - هیچ کشور و هیچ دولتی به گرد جمهوری اسلامی نرسید. این را همه‌ی دنیا تصدیق کردند. جوری شد که بعضی از کشورهای عربی از ناراحتی دادشان بلند شد، گفتند ایران دارد برای مقاصد خود اینجا تلاش میکند! البته فلسطینی‌ها به این حرف اعتنائی نکردند. از جمله در قضیه‌ی غزه - در این جنگ بیست و دو روزه‌ی چند ماه قبل - جمهوری اسلامی در همه‌ی سطوحش؛ از رهبری و ریاست جمهوری و مسئولین گوناگون و مردم و تظاهرات و پول و کمک و سپاه و غیره، همه در خدمت برادران فلسطینی مظلوم و مسلمان قرار گرفتند. در بحبوحه‌ی این حرفها، یک وقت دیدیم که ویروسی دارد تکثیر مثل میکند؛ دائم می‌روند پیش بعضی از بزرگان، بعضی از علماء، بعضی از محترمین، که آقا! شما دارید به کی کمک میکنید؛ اهل غزه ناصبی‌اند! ناصبی یعنی دشمن اهل‌بیت. یک عده هم باور کردند! دیدیم پیغام و پسغام که آقا، میگویند اینها ناصبی‌اند. گفتیم پناه بر خدا، لعنت خدا بر شیطان رجیم خبیث. در غزه مسجد الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب هست، مسجد الامام الحسین هست، چطور اینها ناصبی‌اند؟! بله، سنی‌اند؛ اما ناصبی؟! اینجور حرف زدند، اینجور اقدام کردند، اینجور کار کردند.

بیانات در دیدار روحانیون و طلاب شیعه و سنی کردستان ۱۳۸۸/۰۲/۲۳

سابقه‌ی شناخت رهبر انقلاب از محمد قاضی

من شاید چهل سال پیش یا بیشتر، اولین ترجمه را از مرحوم محمد قاضی خواندم که گمان می‌کنم ترجمه‌ی کتاب «مهاتما گاندی» نوشته‌ی رومن رولان بود. هم کتاب، کتاب بسیار ممتازی است، هم ترجمه‌ی محمد قاضی حقاً ترجمه‌ی برجسته و ممتازی است. البته چند سال بعد هم ترجمه‌ی دیگر ایشان را از یک اثر بسیار مهم دیگری از رومن رولان خواندم که «جان شیفته» - است به نظرم سه، چهار جلد است - با نثر بسیار فاخر و حقیقتاً مرصع و مزین. البته من از جهت اینکه ترجمه چقدر با اصل مطابق است، اظهار نظری نمیتوانم بکنم؛ کسانی که زبان اصل را میدانند، آنها باید اظهار نظر کنند، لیکن از نظر زبان و نثر، حقاً یک چیز برجسته‌ای است. ما با آثار مترجمین و نویسندگان فارسی آشنا هستیم و تقویم و ارزیابی این آثار، فی الجمله در ذهن هست. با این محاسبه، به نظر من ترجمه‌ی مرحوم قاضی ترجمه‌ی برجسته‌ای است. من البته خود ایشان را هم یک بار دیدم؛ در اواخر دوران ریاست جمهوری در شیراز در کنگره‌ی حافظ با ایشان ملاقات کردم - ایشان را معرفی کردند - حنجره‌ی ایشان مشکلی پیدا کرده بود، با میکروفون صحبت میکرد؛ چند جمله‌ای با ایشان صحبت کردیم.

بیانات در دیدار برگزیدگان کردستان ۱۳۸۸/۰۲/۲۴

ترجمه‌ای خوب از "قانون" ابن سینا

نثر مرحوم عبد الرحمن شرف‌کندی (هه‌ژار) که دوستان اشاره کردند. حتماً کار بسیار بزرگی را انجام داده؛ این ترجمه‌ی کتاب قانون ابن سینا یک کار پیچیده و مرکب و بسیار ارزشمند است. هزار سال این کتاب که به زبان عربی به وسیله‌ی یک ایرانی نوشته شده و در طول قرن‌ها در دانشگاه‌های بزرگ پزشکی عالم مورد استفاده قرار گرفته، به فارسی ترجمه نشده بود. من اطلاع داشتم که تا اندکی قبل، مثلاً شاید تا صد سال قبل، در مدارس پزشکی کشورهای اروپائی، قانون به عنوان یک مرجع مطرح بوده و به زبانهای اروپائی ترجمه شده بوده؛ اما فارسی‌زبانان از دانستن قانون محروم بود! در سالهای اواسط ریاست جمهوری به این نکته توجه کردم که ما چرا قانون را ترجمه نکردیم. یک جمعی را صدا کردم، گفتم بیائید همت کنید قانون را ترجمه کنید. یک حکمی داده شد و رفتند دنبال این کار. خوب، این کارها عشق لازم دارد؛ با حکم و با فرمان این کارها انجام نمیگیرد. در همین اثنا به من خبر دادند که این کتاب ترجمه شده و - به نظر من - حدود هشت جلد است - کتاب مرحوم هه‌ژار را آوردند. من کتاب را که خواندم - حالا ما نه از پزشکی سررشته داریم، نه نشسته‌ام این کتاب را با متن عربی قانون تطبیق کنم - دیدم هر کسی این کتاب را بخواند، حتماً و انصافاً در مقابل استحکام و استواری این نثر زیبا سر تعظیم فرود می‌آورد. خیلی خوب این ترجمه انجام گرفته. من البته ایشان را نمیشناختم؛ پرسیدم، گفتند ایشان کرد هستند. بعد هم چند سال قبل اطلاع پیدا کردم ایشان از دنیا رفتند.

بیانات در دیدار برگزیدگان کردستان ۱۳۸۸/۰۲/۲۴

صدام می‌خواست از کردها انتقام بگیرد

در عملیات والفجر ۴ که جوانان رزمنده‌ی کرد و فارس و بقیه‌ی جوانان رزمنده رفتند برای اینکه آتش دشمن را خاموش کنند و مریوان را از زیر آتش توپخانه‌ی دشمن بیرون بیاورند، و این کار را هم کردند، دشمن بعثی شهر مریوان را با توپخانه‌ی دوربرد خودش مرتب زیر آتش قرار میداد. این جوانان مبارز، رزمندگان سپاه پاسداران و بسیج، متشکل از مردم مناطق مختلف از جمله دلاوران و جوانهای کرد، عملیات والفجر ۴ را سازماندهی کردند و آتش دشمن را خاموش کردند و دشمن را عقب راندند؛ حتی شهر حلبچه‌ی عراق را هم توانستند از تصرف دشمن خارج کنند. دشمن به انتقام این کار میدانید چه کرد؟ نمیتوانست به اینجا نفوذ کند؛ چون دلاوران ما ضرب شصت به او نشان داده بودند. دشمن بعثی بی‌رحم دور از انسانیت، شهر حلبچه را بمباران شیمیایی کرد، صدها و شاید هزارها نفر در آن بمباران شیمیایی از مردم کرد حلبچه و آن مناطق از بین رفتند، به خاطر اینکه صدام حسین میخواست از مردم کردی که در مقابله‌ی با نیروهای مؤمن جمهوری اسلامی مقاومت نکرده بودند و با آغوش باز آنها را پذیرفته بودند، انتقام بگیرد.

بیانات در دیدار مردم مریوان ۱۳۸۸/۰۲/۲۶

حادثه‌ی دزلی در استان کردستان

من فراموش نمیکنم در سال ۵۹ در این شهر مریوان، با جمع مردم صمیمی اینجا مواجه شدم و به یک واحد آموزش و پرورش - فکر میکنم یک دبستان بود - رفتیم و با نوجوانان آنجا حرف زدیم. آن نوجوانان امروز یقیناً مردان میانسالی هستند. از اینجا با بعضی از افراد خود مریوان به مناطق دزلی و درکی - اگر درست یادمانده باشد - رفتیم؛ مناطق بسیار حساس، بسیار مهم؛ از لحاظ طبیعت، بسیار زیبا؛ از لحاظ مردم، بسیار خونگرم؛ اما متأسفانه بر اثر جفای دشمنان ملت ایران و دشمنان انقلاب اسلامی، همین مردم خوب، همین منطقه‌ی خوب، همین کوه‌های سر به فلک کشیده و سرسبز، همین دشتهای خرم تبدیل شده بود به جهنم درگیری‌ها و دشمن توانسته بود از برخی مزدوران خود سوء استفاده کند و آنها را وسیله‌ای قرار دهد برای کوبیدن مردم و به طور بالواسطه و غیر مستقیم، کوبیدن نظام اسلامی و تحقیر ملت ایران.

من فراموش نمیکنم در دزلی مردم با چهره‌ی باز از ما استقبال کردند. از دزلی با برادرها خارج شدیم برویم به سمت ارتفاعات مشرف بر سرزمینهای عراق - ارتفاعات «تته» - که مزدوران بدخواه حقیری در بین آن مردم نفوذ کرده بودند و حضور هیئت ما را به دشمن اطلاع دادند و دشمن هواپیماهایش را فرستاد. ما در بین راه که طرف ارتفاعات میرفتیم، دیدیم هواپیمای دشمن عبور کرد؛ فهمیدیم حادثه‌ای برای دزلی پیش خواهند آورد. برگشتیم دیدیم متأسفانه مردم غیر نظامی، مردم کوچه و بازار را بمباران کردند؛ عده‌ای را زخمی کردند، عده‌ای را به قتل رساندند. و ما جنازه‌ی شهدا و بعضی از مجروحین را برداشتیم، آمدیم مریوان.

این خاطرات عبرت آموز است. آن روز همین نظامهای جهانی مدعی حقوق بشر از همین صدام حسین دفاع میکردند؛ از همین حرکات وحشیانه دفاع میکردند. نسل جوان امروز در کشور ما میداند و بداند، آزمایشگاه دروغ و فریب، آزمایشگاه خطاهای بزرگ و جبران‌ناپذیر دستگاه‌های مدعی حقوق بشر، همین کشور عزیز ما و همین مرزهای غربی این کشور از جمله منطقه‌ی کردستان بوده است.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در شهر مریوان - ۱۳۸۸/۰۲/۲۶

روزگاری نماز خواندن مایه‌ی آبروریزی بود!

قبل از پیروزی انقلاب در دوران طاغوت، اگر توی یک جمعی - که مثلاً داشتند با همدیگر توی خیابان راه میرفتند، یا توی فرودگاه منتظر پرواز بودند، یا مثلاً یک گوشه‌ای از دانشگاه گیر افتاده بودند - یکی شان میخواست نماز بخواند، این قدر این کار غیر مأنوس بود که آن کسانی که همراهش بودند میگفتند: نماز میخوانی؟! آبروی ما رفت! نماز خواندن مایه‌ی آبرو ریزی بود! این بود؛ شما جوانها آن روزها را ندیده‌اید؛ ما دیده‌ایم. اگر یک جوان نمازخوانی در یک منطقه‌ی جلوی چشم و یک مرکز عمومی، میایستاد نماز میخواند، رفقاییش خجالت میکشیدند و میگفتند آبروی ما را بردی. اگر در یک اجتماع عمومی - که بنا بود چند نفر سخنرانی کنند - سخنران، اول سخنرانی میگفت بسم الله الرحمن الرحيم، رفقاییش خجالت میکشیدند و سرشان را پائین می‌انداختند!

بیانات در دیدار دانشگاهیان کردستان ۱۳۸۸/۰۲/۲۷

مسئولان به جلسات معنوی بیشتر نیاز دارند

ما از دورانی که در قم بودیم، یک رفیقی داشتیم که از لحاظ معنوی خیلی من به او دلبستگی داشتم؛ از جلسات ایشان - جلسات دوستانه‌ی دو نفری، سه نفری که می‌نشستیم با هم گنده‌های طلبگی میکردیم - من خیلی بهره میبردم؛ از معنویات او، از خلیات او، از گفتارها و رفتارهای معرفتی او. ایشان را سالها ندیده بودیم؛ چون رفته بود نجف و ما هم که اینجاها مشغول بودیم، سرگرم بودیم. بعد از آنکه من رئیس جمهور شده بودم، ایشان به ایران آمده بود. یک وقت تصادفاً ایشان را دیدم، گفتم رفیق! من الان به تو احتیاجم بیشتر از آن وقت است. من حالا رئیس جمهورم؛ آن وقت یک طلبه‌ی معمولی بودم. قرار گذاشتیم که هر هفته‌ای، دو هفته‌ای یک بار بیاید پیش ما؛ و همین جور هم بود تا از دنیا رفت؛ رحمه الله علیه. ما نیاز داریم. هر کدام مسئولیت‌مان بیشتر است، نیازمان بیشتر است. «آنان که غنی‌ترند، محتاج‌ترند» به این جلسات اخلاقی، به این جلسات معنوی.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس ۱۳۸۸/۰۴/۰۳

می‌خواست از اثر حرفهای من در مجلس جلوگیری کند

من یادم هست زمان ریاست جمهوری یک بار رفتم مجلس برای یک موضوعی، یک سخنرانی در مجلس داشتم؛ سخنرانی طولانی و مفصلی هم شد. یکی از نمایندگان که با ما دوست هم بود، اما زاویه داشت دیگر - از لحاظ افکار سیاسی، یک زاویه‌ای با ما داشت؛ که آن وقتها میدانید یک مقداری برخوردها تند و تیز بود - از آن‌ته مجلس‌هی شروع کرد با صدای بلند حرف زدن؛ به قول آقایان پارازیت دادن. من میگفتم خوب، برادر عزیز! من حرفهایم را میزنم، شما هم قبول نکن؛ اینکه اشکالی ندارد. ساکت میشد، اما بعد از یک لحظه‌ای باز صدایش را بلند میکرد. او را بعد دیدم، گفتم شما چرا اینجوری میکنید؟ خوب، حرف را گوش کنید؛ بعد هم بیائید شما بایستید آنجا - مجلس است، مال شماست - حرف خودتان را بزنید. من که آمدم حرف بزنم، رئیس جمهورم، میروم بیرون؛ مجلس در اختیار شماست؛ هرچه خواستید، بگوئید. گفت نه، نکته‌اش این است که شما وقتی میگوئید، در دل بعضی‌ها اثر میگذارید؛ من میخواهم از همین اثر جلوگیری کنم!

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس ۱۳۸۸/۰۴/۰۳

کار اجرائی سخت است

من هم توی مجلس بودم، مثل شماها نماینده بودم، هم توی دولت بودم؛ هر دو حالت را من درک کردم. خوب، بله، نماینده متوقع است که من زحمت میکشم، می‌نشینم قانون میگذارم، باید به این قانون عمل بشود؛ این حرف درستی است، حرف حقی است؛ اما دولت هم حرف حقی دارد؛ دولت میگوید من توی این سنگلاخ، توی این راه دشوار، توی این سربالاییِ نفسگیر، دارم با این همه بار میروم؛ یک جا گیر میکنم، کمکم کنید؛ سختگیری نکنید. دولت، آن عنصر وسط میدان است؛ وسط معرکه است. توی این دسته‌جات سینه‌زنی علمهائی حمل میشود - ظاهراً اینجاها به آن میگویند علم یا علامت؛ ما در مشهد به آن میگوئیم جریده، یعنی همین علامتهای بزرگ - که گاهی ده شاخه، دوازده شاخه است و خیلی هم سنگین است. این گردن‌کلفت‌های مشهد مأمور کشاندن این جریده بودند؛ خیلی هم سخت بود. یادم هست این جریده‌ها را توی بازار می‌آوردند. یک جائی از بازار بود که یک قدری وسیع‌تر هم بود؛ آنجا باید این را دور میزدند و نمایش میدادند و کارهائی میکردند. این یک نفری که داشت جریده را حمل میکرد، ده نفر، دوازده نفر از او پذیرائی میکردند: یکی عرقش را پاک میکرد، یکی آب توی دهنش میکرد، یکی خداقوت میگفت، یکی گاهی شانه‌اش را مالش میداد.

کار اجرائی سخت است. من یادم هست افراد خدمت امام میرفتند، میگفتند که آقا فلان جا اشکال دارد، بازرگانی چنین شده. خوب، هر بخشی از کشور نابسامانی‌ها زیاد است و همیشه هم هست؛ آن روز هم بود، خیلی هم بود. میرفتند به امام شکایت میکردند. بنده دیده بودم یا از بعضی‌ها شنیده بودم که امام حرفها را گوش میکردند و بعد میگفتند آقا کار سخت است. واقعش هم همین است. کار توی برنامه‌ریزی و روی کاغذ و چارت و نمودارهای گوناگون و فلان یک معنا دارد، اما کار در میدان عمل یک معنای دیگری دارد.

این کالکهای جنگ را می‌آوردند توی اتاق بنده، دوستان دست‌اندرکار در مسائل جنگی هم جمع میشدند؛ فرماندهان جنگ توضیح میدادند که نقشی عملیات این است، از اینجا میرویم اینجا. من میدیدم بعضی از دوستان ما نگاه میکردند، میگفتند عجب، اینکه خیلی کار آسانی است. این یک خط کوتاه مثلاً به قدر نصف چوب کبریت، حرکت است. خوب، این نصف چوب کبریت، یعنی مثلاً فرض کنید ده کیلومتری که بناست چند هزار نفر در اینجا درگیر بشوند و تعداد خیلی زیادی کشته و مجروح بشوند. روی نقشه، نصف چوب کبریت راه است و به نظر میرسد زحمتی هم ندارد؛ اما در عمل سخت است. غرض، مشکل است؛ باید با

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس ۱۳۸۸/۰۴/۰۳

دولت مدارا کرد.

نظر امام خمینی درباره کمبود تجهیزات جنگ در دوران دفاع مقدس

در روزهای سوم چهارم جنگ بود، توی اتاق جنگ ستاد مشترک، همه جمع بودیم؛ بنده هم بودم، مسئولین کشور؛ رئیس جمهور، نخست وزیر - آن وقت رئیس جمهور بنی صدر بود، نخست وزیر هم مرحوم رجائی بود - چند نفری از نمایندگان مجلس و غیره، همه آنجا جمع بودیم، داشتیم بحث میکردیم، مشورت میکردیم. نظامی‌ها هم بودند. بعد یکی از نظامی‌ها آمد کنار من، گفت: این دوستان توی اتاق دیگر، یک کار خصوصی با شما دارند. من پا شدم رفتم پیش آنها. مرحوم فکوری بود، مرحوم فلاحی بود - اینهایی که یادم است - دو سه نفر دیگر هم بودند. نشستیم، گفتیم: کارتان چیست؟ گفتند: ببینید آقا! - یک کاغذی در آوردند. این کاغذ را من عیناً الان دارم توی یادداشتها نگه داشته‌ام که خط آن برادران عزیز ما بود - هواپیماهای ما اینهاست؛ مثلاً اف ۵، اف ۴، نمیدانم سی ۱۳۰، چی، چی، انواع هواپیماهای نظامی ترابری و جنگی؛ هفت هشت ده نوع نوشته بودند. بعد نوشته بودند از این نوع هواپیما، مثلاً ما ده تا آماده‌ی به کار داریم که تا فلان روز آمادگی‌اش تمام میشود. اینها قطعه‌های زودت‌عویض دارند - در هواپیماها قطعه‌هایی هست که در هر بار پرواز یا دو بار پرواز باید عوض بشود - میگفتند ما این قطعه‌ها را نداریم. بنابراین مثلاً تا ظرف پنج روز یا ده روز این نوع هواپیما پایان میپذیرد؛ دیگر کانه نداریم. تا دوازده روز این نوع دیگر تمام میشود؛ تا چهارده پانزده روز، این نوع دیگر تمام میشود. بیشترین سی ۱۳۰ بود. همین سی ۱۳۰ هائی که حالا هم هست که حدود سی روز یا سی و یک روز گفتند که برای اینها امکان پرواز وجود دارد. یعنی جمهوری اسلامی بعد از سی و یک روز، مطلقاً وسیله‌ی پرنده‌ی هوائی نظامی - چه نظامی جنگی، چه نظامی پشتیبانی و ترابری - دیگر نخواهد داشت؛ خلاص! گفتند: آقا! وضع جنگ ما این است؛ شما بروید به امام بگوئید. من هم از شما چه پنهان، توی دلم یک قدری حقیقتاً خالی شد! گفتیم عجب، واقعاً هواپیما نباشد، چه کار کنیم! او دارد با هواپیماهای روسی مرتباً می‌آید. حالا خلبانهایش عرضه‌ی خلبانهای ما را نداشتند، اما حجم کار زیاد بود. همین طور پشت سر هم می‌آمدند؛ انواع کلاسهای گوناگون می‌داشتند.

گفتم خیلی خوب. کاغذ را گرفتم، بردم خدمت امام، جماران؛ گفتم: آقا! این آقایان فرماندهان ما هستند و ما دار و ندار نظامیمان دست اینهاست. اینها اینجوری می‌گویند؛ می‌گویند ما هواپیماهای جنگیمان تا حداکثر مثلاً پانزده شانزده روز دیگر دوام دارد و آخرین هواپیماهای ما که سی ۱۳۰ است و ترابری است، تا سی روز و سی و سه روز دیگر بیشتر دوام ندارد. بعدش، دیگر ما مطلقاً هواپیما نداریم. امام نگاهی کردند،

گفتند - حالا نقل به مضمون میکنم، عین عبارت ایشان یادم نیست؛ احتمالاً جایی عین عبارات ایشان را نوشته باشم - این حرفها چیست! شما بگوئید بروند بجنگند، خدا میرساند، درست میکند، هیچ طور نمیشود. منطقاً حرف امام برای من قانع کننده نبود؛ چون امام که متخصص هواپیما نبود؛ اما به حقانیت امام و روشنایی دل او و حمایت خدا از او اعتقاد داشتم، میدانستم که خدای متعال این مرد را برای یک کار بزرگ برانگیخته و او را و نخواهد گذاشت. این را عقیده داشتم. لذا دلم قرص شد، آمدم به اینها - حالا همان روز یا فردایش، یادم نیست - گفتم امام فرمودند که بروید همینها را هرچی میتوانید تعمیر کنید، درست کنید و اقدام کنید.

همان هواپیماهای اف ۵ و اف ۴ و اف ۱۴ و اینهایی که قرار بود بعد از پنج شش روز بکلی از کار بیفتند، هنوز دارد تو نیرو هوایی ما کار میکند! بیست و نه سال از سال ۵۹ میگذرد، هنوز دارند کار میکنند! البته تعدادی از آنها توی جنگ آسیب دیدند، ساقط شدند، تیر خوردند، بعضیشان از رده خارج شدند، اما از این طرف هم در قبال این ریزش، رویشی وجود داشت؛ مهندسین ما در دستگاههای ذی ربط توانستند قطعات درست کنند، خلأها را پر کنند و بعضی از قطعات را علی‌رغم تحریم، به کوری چشم آن تحریم کننده‌ها، از راه‌هایی وارد کنند و هواپیماها را سرپا نگه دارند. علاوه بر اینها، از آنها یاد بگیرند و دو نوع هواپیمای جنگی خودشان بسازند. الان شما میدانید که در نیروی هوایی ما، دو نوع هواپیمای جنگی - البته عین آن هواپیماهای قبلی خود ما نیست، اما بالاخره از آنها استفاده کردند. مهندس است دیگر، نگاه میکند به کاری، تجربه می‌اندوزد، خودش طراحی میکند - دو کابینه‌ی برای آموزش و یک کابینه‌ی برای تهاجم نظامی، ساخته شده. علاوه بر اینکه همانهایی هم که داشتیم، هنوز داریم و توی دستگاههای ما هست.

این، توکل به خداست؛ این، صدق وعده‌ی خداست. وقتی خدای متعال با تأکید فراوان و چندجانبه میفرماید: «و لینصرنّ الله من ینصره»؛ بی‌گمان، بی‌تردید، حتماً و یقیناً خدای متعال نصرت میکند، یاری میکند کسانی را که او را، یعنی دین او را یاری کنند - وقتی خدا این را میگوید - من و شما هم میدانیم که داریم از دین خدا حمایت میکنیم، یاری دین خدا میکنیم. بنابراین، خاطر جمع باشید که خدا نصرت خواهد کرد.

بیانات در دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه ولی امر ۱۳۸۸/۰۵/۰۵

می گفتم آزادی اسراء سی سال طول میکشد!

بعد از آغاز جنگ تحمیلی هم ده‌ها بار - حالا اگر ریزه‌پاشی را بخواهیم حساب کنیم، بیش از این حرفها شاید بشود گفت؛ هزارها بار، اما حالا آن رقمهای درشت را آدم بخواهد حساب کند - ما نصرت الهی را دیدیم؛ کمک الهی را دیدیم. یکپاش همین آمدن اسرا بود.

ما حدود پنجاه هزار اسیر پیش عراق داشتیم؛ پنجاه هزار. او هم یک خرده کمتر از این، در همین حدودها، اسیر دست ما داشت. منتها فرقی این بود که اسیرهایی که او پیش ما داشت، همه نظامی بودند، اسیرهایی که ما پیش او داشتیم، خیلیشان غیرنظامی بودند. توی همین بیابانها مردم را جمع کرده بودند، برده بودند. من وقتی که جنگ تمام شد، به نظرم رسید که پس گرفتن این اسیرها از صدام، احتمالاً سی سال طول میکشد؛ سی سال! چون تبادل اسرا را در جنگهای معروف دیده بودیم دیگر. در جنگ بین‌الملل، جنگ ژاپن، بعد از گذشت بیست سی سال، هنوز یک طرف مدعی بود که ما چند تا اسیر پیش شما داریم؛ او میگفت نداریم؛ چک چونه، بنشین برخیز؛ تا بالاخره به یک نتیجه‌ای میرسیدند. باید صد تا کنفرانس گذاشته بشود، نشست و برخاست بشود، تا ثابت کنیم که بله، فلان تعداد اسیر هنوز باقیاند؛ آن هم قطره چکانی. صدام اینجوری بود دیگر؛ آدم بدقلق، بداخلاق، خبیث، مودی، هر وقت احساس قدرت کند، حتماً قدرت‌نمایی از خودش نشان بدهد؛ اینجور آدمی بود؛ صدام طبیعتش خیلی طبیعت پست دنیای بود. آدمهای پست و دنی هر جا احساس قدرت بکنند، آنچنان متفخ میشوند که با آنها اصلاً نمیشود هیچ مبادله کرد؛ هیچ. آن وقتی که احساس ضعف میکنند، در مقابل یک قویتری قرار میگیرند، از مورچه خاکسارتر میشوند! دیدید دیگر؛ صدام به آمریکائیها التماس میکرد. قبل از اینکه آمریکائیها به عراق حمله کنند - این دفعه‌ی اخیر - التماس میکرد که بیاید با ما بسازید، همه‌مان علیه جمهوری اسلامی متحد بشویم. منتها شانسش نیامد دیگر که آمریکائیها از او قبول کنند.



من میگفتم سی سال طول میکشد که اسرا آزاد بشوند. خدای متعال صحنه‌ای درست کرد و این احمق قضیه‌ی حمله‌اش به کویت پیش آمد، احساس کرد که اگر بخواهد با کویت بجنگد - البته جنگش با کویت به قصد تصرف کامل کویت بود - احتیاج دارد به اینکه از ایران خاطرش جمع باشد؛ این هم با بودن اسرا امکان‌پذیر نیست. اول نامه نوشت به رئیس جمهور وقت و به نحوی به بنده، چون از این طرف جواب درستی نگرفت، بنا کرد اسرا را خودش آزاد کردن، که دیگر آنهایی که یادشان است، یادشان هست. یکهو خبر شدیم که اسرا از مرز دارند می‌آیند؛ همین طور پشت سر هم گروه گروه آمدند، تا تمام شد. این کار خدا بود، این نصرت الهی بود. و دیگر همین طور از این قضایا تا امروز.

دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر ۱۳۸۸/۰۵/۰۵

ما از دنیای مادی در این موضوعات طلبکاریم

در همه‌ی این جهتگیری‌ها، بایستی ما جهتمان این باشد که مردم به سمت دین، به سمت خدا حرکت بکنند. و آلا اگر قرار باشد که نگاه کنیم، ببینیم بیگانگان ما را بر چی ملامت میکنند - اگر این را بخواهیم رعایت بکنیم - خیلی کارها انجام نخواهد شد. ریشی هم که شما میگذارید، دنیا قبول ندارد. کراواتی هم که شما نمی‌بندید، دنیا قبول ندارد. خیلی از اطعمه و اشربه‌ای هم که شما حاضر نیستید استفاده کنید، دنیا اینها را قبول ندارد. حجابی که خانمهایتان دارند، دنیا قبول ندارد. این حرفها یعنی چه؟ یک وقتی یک کسی سر قضیه‌ای در این دیدارهای دانشجویی - حدود بیست و هفت هشت سال قبل - تو همین دانشگاه، از من پرسید: آقا! شما درباره‌ی فلان قضیه چه دفاعی دارید؟ من گفتم: ما هیچ دفاعی نداریم، ما در این قضیه حمله داریم. چه دفاعی؟ ما موضعمان، موضع دفاع نیست. در قضیه‌ی زن، در قضایای گوناگون دیگر، موضع ما، موضع تهاجم است؛ ما از دنیا طلبکاریم. دنیای مادی است که دارد در این زمینه راه خطا میرود. حالا خودهاشان هم - عقلاشان - دارند میفهمند؛ دارند تصدیق میکنند؛ تأیید میکنند آثار و تبعات زشتی که بر کارهایشان مترتب شده. دارند دانه دانه خودشان میفهمند، یواش یواش میگویند، عده‌ای هم زیرسبیلی رد میکنند. ما حالا تازه بیائیم از آنها خجالت بکشیم که آنها اینجوری میگویند. این حرفها را در باب فرهنگ بکلی کنار بگذارید و بروید سراغ آنچه که متن است. البته گرایشهای بی‌مبنا و بی‌پایه‌ی افراطی را من قبول ندارم. توصیه هم هیچ وقت نکردم، باز هم نمیکنم؛ اما آن چیزهایی که مبنای شرعی و دینی دارد، آنها را محکم بایستید، افتخار هم بکنید و عمل بکنید.

بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت ۱۳۸۸/۰۶/۱۶

امام با چه کسانی برخورد می‌کردند؟

از اول انقلاب در بین همین گروه‌هایی که در دوران پیش از انقلاب و در حوادث سالهای مبارزات، همه در کنار هم بودیم، اختلاف‌هایی به وجود آمد. امام (رضوان الله تعالی علیه) با همه‌ی این اختلافات یک جور برخورد نکرد. همین طور که در روش امیرالمؤمنین عرض کردیم، روش امام (رضوان الله علیه) هم همین جور بود؛ یعنی اول با مدارا، با نصیحت؛ لیکن آن وقتی که اقتضاء کرد، برخورد کرد. یک گروه مربوط به دولت موقت بودند و مشکلات آنها بود، یک گروه آن کسانی بودند که علیه لایحه‌ی قصاص آن حرکت را انجام دادند، یک گروه حتی کار را به ترور و درگیری‌های خیابانی کشیدند؛ با هر کدام از اینها امام یک نحوی برخورد کرد. در سطوح بالای حکومت هم بود؛ نخست‌وزیر بود، رئیس جمهور بود، حتی بعدها در اواخر عمر امام (رضوان الله علیه) در سطوح بالاتر از رئیس جمهور هم بود. امام با کسانی که احساس کردند نمیشود با اینها بیش از آن مدارا کرد، برخورد کردند. همه هم سوابق انقلابی داشتند، سوابق مذهبی داشتند، خیلیشان هم در سطوح بالا بودند؛ لیکن خوب، اینجور شد دیگر؛ این انشعابها پیش آمد. بعضی واقعاً با امام درافتادند؛ بعضی نه، اختلاف نظری هم بود، اما به درگیری و دعوا و انشعاب و انشقاق نینجامید. بعضی با امام درافتادند و مدارای امام را ندیده گرفتند. امام به همین گروهک منافقین که خواسته بودند بیایند با ایشان ملاقات کنند، پیغام دادند که اگر شما به حق عمل کنید، من می‌آیم سراغ شما؛ اگر دست از این کارهای خلاف بردارید، خود من می‌آیم سراغ شما. یعنی امام تا این حد با اینها مدارا کردند و حرف زدند. خوب، وقتی احساس خطر شد؛ بخصوص آن وقتی که مسئله، مسئله‌ی رسوخ دادن مبانی غلط در کالبد نظام و انقلاب است، این دیگر مثل سم مهلک است. آن وقت امام رعایت نکردند، مدارا نکردند؛ برخورد کردند. این در مورد آن چیزهایی است که در اختلافات بنیانی است.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۸/۰۶/۲۰

گلزنی ایرانیها و خوشحالی در قهوه‌خانه‌های شمال آفریقا

یک حکومتی هست که هرچه غارتگر بین‌المللی است، با او مخالف است؛ هرچه زورگوی بین‌المللی است، با او مخالف است؛ هر دولت دارای سابقه‌ی سیاه استعمارگری با او مخالف است؛ هر سرمایه‌دار صهیونیست خبیثی با او مخالف است. خوب، این مخالفتها مایه‌ی افتخار است؛ اینها که نباید کسی را بترساند. موافقینش کی‌هایند؟ ملت‌های مؤمن در سرتاسر دنیا موافق با او هستند؛ ملت‌های مسلمان، غیر ایرانی؛ در آفریقا، در کشورهای آفریقای شمالی، در نقاط مسلمان‌نشین آفریقا، در آسیا، تا اندونزی، تا مالزی، در کشورهای عربی، غیر عربی، در اروپا، جماعت‌های مسلمان، ملت‌های مسلمان، دوستدار او هستند، هوادار او هستند.

در مسابقه‌ی فوتبال چند سال قبل، تیم ایرانی بر تیم مقابلش پیروز شد. توی قهوه‌خانه‌های یکی از کشورهای شمال آفریقا جوانها نشسته بودند، گلزن ایرانی که گل میزد، اینها کف میزدند. یکی به آنها گفت شما که کشور خودتان نیست، چه کار دارید به اینکه بازیکن ایرانی مثلاً یک گل زد توی دروازه‌ی طرف مقابلش، که او هم دشمن شما نیست. میگفتند پیروزی ایران، پیروزی ماست؛ حتی در میدان فوتبال! اینها قیمت دارد.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۸/۰۶/۲۰

پیغامی که به صحنه‌گردانان فتنه داده شد

مردم بیایند، یک شرکت به این عظمت، یک نصاب‌شکنی، یک رکودشکنی در دنیا در مردمسالاری، در دمکراسی‌ای که اینقدر ادعایش را میکنند، انجام بگیرد، بعد یک عده مفت و مسلم بیایند بدون استدلال، بدون دلیل، همان فردای انتخابات بگویند: انتخابات دروغ است! این کار کوچکی است؟! این جرم کمی است؟! یک قدری باید منصف بود توی این قضایا. دشمن هم حداکثر استفاده را از این کرد. یک عده هم هستند در داخل کشور، از اول با نظام جمهوری اسلامی موافق نبودند - مال امروز و دیروز نیست، سی سال است که موافق نیستند - از این فرصت استفاده کردند، دیدند عناصری وابسته‌ی به خود نظام، از خود نظام، دارند این جور میداناری میکنند، اینها هم وقت را مغتنم شمردند، آمدند داخل میدان؛ و دیدید. من روز اول این را پیغام دادم به همین حضراتی که صحنه‌گردان این قضایا هستند؛ آن ساعات اول من به آنها پیغام خصوصی دادم. من اگر یک وقتی توی نماز جمعه یک حرفی میزنم، این ابتدا به ساکن نیست؛ حرف خصوصی، پیغام خصوصی، نصیحت لازم انجام میگیرد، وقتی انسان ناچار میشود، یک حرفی را می‌آورد در علن بیان میکند. من پیغام دادم، گفتم این را شما دارید شروع میکنید، اما نمیتوانید تا آخر کنترل کنید؛ می‌آیند دیگران سوءاستفاده میکنند. حالا دیدید آمدند سوءاستفاده کردند. مرگ بر اسرائیل را خط زدند! مرگ بر آمریکا را خط زدند! معنای این کار چیست؟ آنی که وارد عرصه‌ی سیاست میشود، باید مثل یک شطرنج‌باز ماهر هر حرکتی را که میکند، تا سه تا چهار تا حرکت بعد از او را هم پیش‌بینی کند. شما این حرکت را میکنی، رقیبت در مقابل او آن حرکت دیگر را خواهد کرد؛ باید فکرش باشی که تو چه حرکتی خواهی کرد.

بیانات در دیدار نخبگان ۱۳۸۸/۰۸/۰۶

این دست قدرت الهی است

مطمئن باشید که روز نهم دی امسال هم در تاریخ ماند؛ این هم یک روز متمایزی شد. شاید به یک معنا بشود گفت که در شرائط کنونی - که شرائط غبارآلودگی فضا است - این حرکت مردم اهمیت مضاعفی داشت؛ کار بزرگی بود. هرچه انسان در اطراف این قضایا فکر میکند، دست خدای متعال را، دست قدرت را، روح ولایت را، روح حسین بن علی (علیه السلام) را می بیند. این کارها کارهائی نیست که با اراده‌ی امثال ما انجام بگیرد؛ این کار خداست، این دست قدرت الهی است؛ همان طور که امام در یک موقعیت حساسی - که من بارها این را نقل کرده‌ام - به بنده فرمودند: «من در تمام این مدت، دست قدرت الهی را در پشت این قضایا دیدم». درست دید آن مرد نافذِ بابصیرت، آن مرد خدا.

بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۸/۱۰/۱۹

سابقه‌ی ارتباط رهبر انقلاب با دانشگاه تهران

حالا در مورد دانشگاه تهران بالخصوص، بد نیست من این را هم عرض بکنم. بنده با اینکه یک عنصر دانشگاهی نیستم - حالا یکی از آقایان فرمودند «دانشگاهی»؛ نه، من دانشگاهی نیستم - لیکن با دانشگاه و دانشجو و دانشگاهی از قدیم ارتباط طولانی داشتم. گاهی به یک مناسبتی در دانشگاه تهران کار داشتم، می‌آمدم دانشگاه تهران؛ احساس می‌کردم که به یک محیط خودمانی وارد شدم. با اینکه محیط از لحاظ ظواهر آن روز با لباس ما و عمامه‌ی ما و اینها هیچ تناسبی نداشت، اما آدم احساس می‌کرد که یک محیط خودمانی است. دوستان دیگری هم که از قبیل ما بودند، همین جور احساسی می‌کردند. شاید همین هم موجب شد که مجموعه‌ی دست‌اندرکاران و سررشته‌داران امور استقبال امام بعد از اینکه آمدن ایشان در مثل این روزها به تأخیر افتاد، محل تحصن را دانشگاه تهران انتخاب کردند. این یک تصادف محض نبود، این نشان‌دهنده‌ی یک نوع ارتباط معنوی و روحی با دانشگاه بود؛ بخصوص با این دانشگاه.

من فراموش نمی‌کنم آن روز با مرحوم آقای بهشتی دو نفری آمدیم و از در شرقی دانشگاه وارد شدیم. یکی از دوستان عزیز و علمای محترم که الان هم بحمدالله تشریف دارند، قبلاً رفتند آنجا، هماهنگی کردند و در شرقی دانشگاه را باز کردند - چون در جنوبی که در اصلی بود، روی ما باز نمیشد - و ما از آنجا وارد دانشگاه شدیم، رفتیم توی مسجد دانشگاه، و بنده رفتم توی آن اتاق عقب مسجد - که یک اتاق کوچکی بود، امیدانم حالا هم هست یا نه - آنجا مستقر شدیم و از همان روز اول، نشریه‌ی تحصن را راه انداختیم. ما یک نشریه منتشر کردیم که چند شماره از همان روز اول آنجا منتشر شد؛ نشریه‌ی تحصن. این انساها و این ارتباطها ریشه در ذهنیات دارد، ریشه در سوابق دارد. یعنی هم ما نسبت به دانشگاه حسن ظن و نگاه مثبت داشتیم، هم دانشگاه نسبت به ما یک حالت خودمانی و پذیرائی داشت. بعد هم باز علیالظاهر به همین دلیل، محل نماز جمعه، دانشگاه تهران انتخاب شد. خوب، در تهران انسان میتواند جور دیگری عمل کند. محل نماز جمعه، شد چمن دانشگاه تهران؛ تا الان هم ملجأ و محل رجوع مردم با انگیزه‌ی قلبی در روزهای جمعه دانشگاه تهران است، که این خیلی چیز مهمی است.

آن سالهای اول و دوم انقلاب هم بنده هفته‌ای یک بار به دانشگاه تهران می‌آمدم و با دانشجویها دیدار و گفتگو می‌کردم. حضور در مسجد دانشگاه شاید به نظرم مستمراً بیش از یک سال طول کشید. می‌آمدم دانشگاه تهران، آنجا در مسجد با دانشجویها صحبت می‌کردیم و به سؤالات پاسخ میدادیم.

بیانات در دیدار وزیر علوم و واساتید دانشگاه تهران ۱۳۸۸/۱۱/۱۳

امام فرمودند مردم آذربایجان جواب فتنه‌گران را خواهند داد

در طول تاریخ نزدیک به خودمان، در حوادث بزرگ، از دوران مشروطه و قبل از مشروطه تا امروز، انسان دو ویژگی را در تبریز و در آذربایجان میبیند: یکی اینکه مردم تبریز در حوادث گوناگون همیشه آغازکننده بودند، شروع کننده بودند و ابتکار عمل را در دست گرفته‌اند. قضیه‌ی بیست و نهم بهمن از این قبیل است. اگر مردم بیدار تبریز در چهلم حوادث قم، آن حادثه‌ی بزرگ را به وجود نمی‌آوردند، این سلسله‌ی اربعین‌ها در کشور راه نمی‌افتاد و این حرکت خودجوش عظیم مردمی در سراسر کشور معلوم نبود چگونه به وجود خواهد آمد و چگونه ادامه پیدا خواهد کرد. بنابراین ابتکار عمل را تبریزی‌ها کردند. در قضایای قبل هم همین جور بوده است، در قضیه‌ی مشروطه هم همین جور بود؛ تبریزی‌ها شروع کننده‌اند، مبتکرند. بسیاری از این شعارهایی هم که امروز در زبان مردم عزیز ما در سراسر کشور جریان دارد، غالباً از تبریز شروع شده است.

خصوصیت دوم، وفاداری است. بعضیها وارد یک راهی میشوند، اما ادامه نمیدهند و وفادار نمیمانند؛ حوادث گوناگون آنها را متزلزل میکند، مردم میکند؛ گاهی از راه برمیگردند، گاهی بدتر از برگشتن، اصل حرکت و راه را انکار میکنند؛ از این قبیل داشتیم. مردم تبریز و آذربایجان وفادارند، ایستاده‌اند. خدای متعال در قرآن میفرماید: «و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما». آن کسی که وفادار میماند، پای حرف حق و سخن حق میایستد، گذشت زمان و حوادث دشوار، او را متزلزل نمیکند، خدای متعال به او پاداش بزرگی خواهد داد. یک عده‌ای اینجور نیستند، عهدشکنی میکنند؛ «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه». عهدشکن به ضرر خود عمل میکند و در واقع به خاطر عهدشکنی، خود را خسارت زده میکند؛ راه خدا خسارتی نمیبیند. شما مردم تبریز و مردم آذربایجان وفاداری کردید و ایستادید.

امام بزرگوار ما با اینکه با تبریز آشنائی نزدیکی نداشتند، اما مردم تبریز را خوب شناخته بودند. در آن قضایای فتنه‌ی اول انقلاب که در جاهای مختلف فتنه‌انگیزی شد، از جمله در تبریز، امام فرمودند که خود مردم تبریز جواب فتنه‌گران را خواهند داد، و دادند؛ همین جور شد. جز نیروی ایمان و غیرت و همت و آگاهی و بصیرت، چیز دیگری نمیتوانست آن فتنه‌ها و آن آتشها را خاموش کند.

بیانات در دیدار جمعی از مردم آذربایجان ۱۳۸۸/۱۱/۲۸

بعضی‌ها فکر می‌کردند ساخت این ناوشکن شدنی نیست

آن روزی که اینجا توی همین کارخانجات نیروی دریائی در بندرعباس، مسئله‌ی ساخت یک ناوشکن با ابعاد قابل قبول برای دریای عمان، برای اقیانوس هند، با تجهیزات مناسب مطرح شد، به نظرم میرسد که در همان دیدار، بعضیها بودند که به نظرشان میرسید این کار شدنی نیست. نه فقط شدنی بود، بلکه نسبت به همتی که امروز شما برای کارهای بزرگ دارید، این یک کار چندان بزرگی هم به حساب نمی‌آید. یعنی امروز همت شما برای کارهای بزرگتر، به مراتب بیشتر از آن چیزی است که ناو جماران به ما دارد نشان میدهد و آن را در مقابل ما مجسم میکند. با اینکه برای این کار خیلی زحمت کشیده شده و این زحمات خیلی ارزش دارد - به کار بردن هوش و استعداد و توانائی و کار شبانه‌روزی و ... - در عین حال این کار در مقابل آنچه که شما امروز همت بر آن می‌گذارید که انجام دهید، کار بزرگی نیست؛ کارهای آینده‌ی شما مهمتر است. یقیناً موج ۲ از این برتر، و موج ۳ و ۴ از اینها بهتر خواهد شد؛ شاید با یک ابعاد کیفی بسیار باارزش‌تری، که قطعاً همین جور خواهد بود.

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران ساخت ناوشکن جماران ۱۳۸۸/۱۱/۳۰

پرورش کسانی مثل شهید برونسی؛ از عجایب انقلاب

در دفاع هشت ساله - در مجموعه‌ی داوطلبان و سپاه و اینها - هیچکس بعنوان فرمانده و رئیس وارد میدان نمیشد؛ همه بر اساس تلاش خودشان به مقامات بالا میرسیدند؛ یعنی یک نفری وارد میشد، بسیجی معمولی بود؛ بعد میدیدند آدم قابلی است، میشد فرماندهی دسته یا فرماندهی گروهان، بعد میشد فرماندهی گردان، بعد میشد فرماندهی تیپ، میرفت بالا. مدیریت جنگ آن زمان هم فقط مدیریت نظامی نبود؛ من چون اوائل کار، مدت کوتاهی از نزدیک کارها را میدیدم، بعد هم که از دور؛ تهران بودیم، لکن جریانها را میفهمیدم و میدانستم. مدیریت، صرفاً مدیریت نظامی نبود؛ مدیریت سیاسی بود، مدیریت فکری بود، مدیریت انسانی و ادبی و اخلاقی بود؛ تا کسی این چیزها را نداشت، نمیتوانست مجموعه‌ی زیردست خودش را اداره کند و هدایت بکند. این شهید عزیز وارد میشود؛ نه معلومات دانشگاهی دارد، نه عنوان و تیتراژ رسمی و دانشگاهی دارد، اما آنچنان در کار مدیریت جنگ پیشرفت میکند که به مقامات عالی میرسد و شخصیت برجسته‌ای میشود؛ شخصیت جامع‌الاطرافی که مثلاً فرماندهی تیپ میشود، بعد هم به شهادت میرسد. ایشان اگر چنانچه به شهادت نمیرسید، مقامات خیلی بالاتر - از لحاظ رتبه‌های ظاهری - را هم طی میکرد.

اینها جزو عجایب انقلاب ماست. جزو چیزهای استثنائی انقلاب ماست که دیگر نظیر ندارد؛ نمیشود هیچ جای دیگر را با این مقایسه کرد. همان‌طور که آقای استاندار خراسان نقل کردند، من از افرادی شنیدم که ایشان در آن وقت، برای مجموعه‌های دانشجویی و دانشگاهی که از مشهد می‌رفتند آنجا، صحبت میکرد و همه را مجذوب خودش میکرد. خود من هم نظیر این را باز دیده بودم. مرحوم شهید رستمی - که او هم از شهدای خراسان است؛ یک فرد روستائی و به ظاهر عامی - توی جمعی که فرماندهان درجه‌ی یک نشسته بودند و رئیس جمهور وقت آن روز هم نشسته بود، آمد صحبت کرد و گزارش میدان جنگ داد، جوری که همه‌ی این فرماندهان رسمیی که نشسته بودند مبهوت شدند! استعداد انقلاب برای پرورش شخصیت‌های برجسته و افراد، تا این حد است؛

بیانات در دیدار خانواده و ستاد برگزاری یادواره شهید برونسی ۱۳۸۸/۱۲/۰۳

در ماجرای غزه جوان‌ها با پیغام من برگشتند

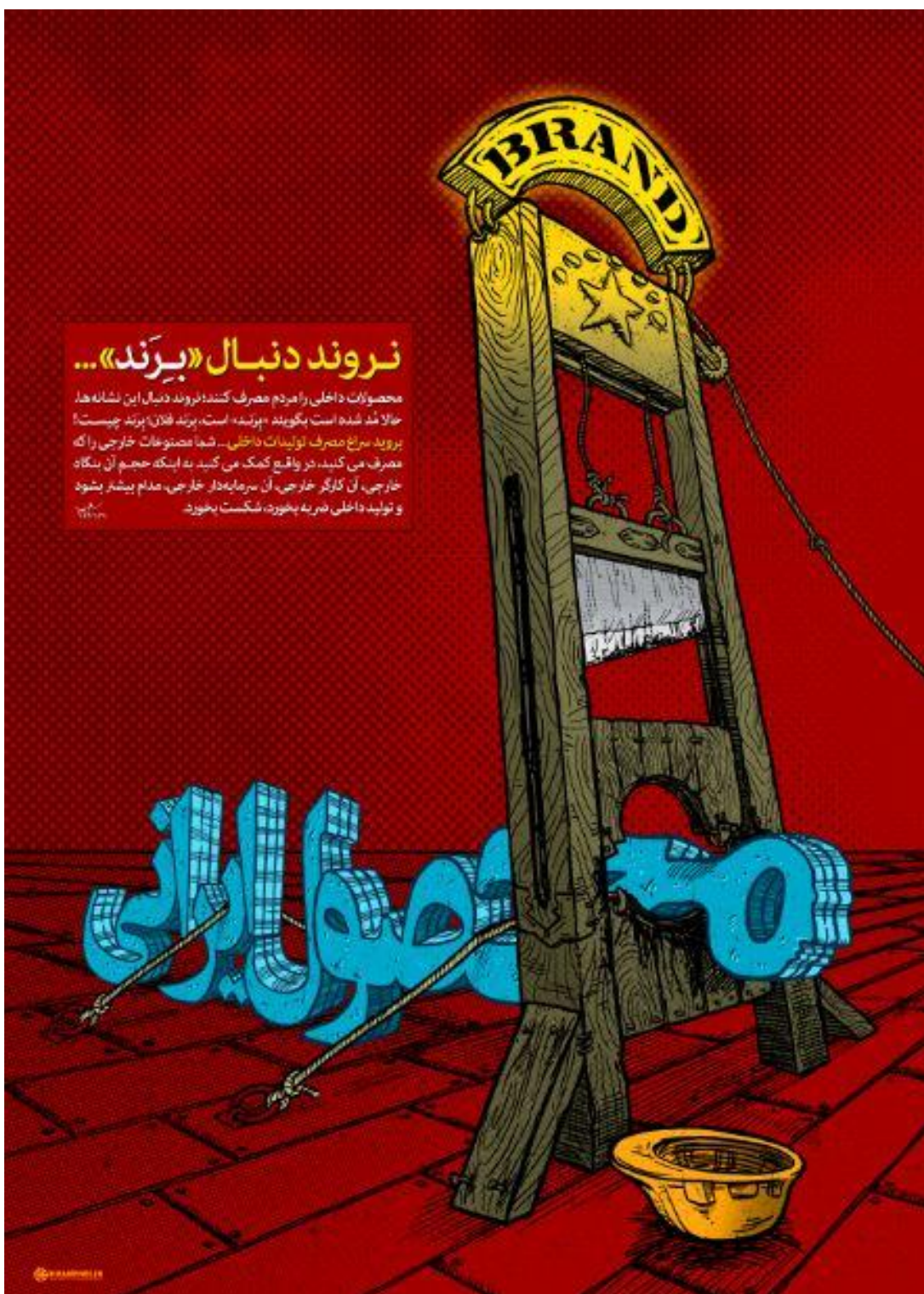
بدانید اگر ما - ما که مسئولین کشور هستیم - جلو مردم را نمی‌گرفتیم، بسیاری از جوانهای ما راه می‌افتادند برای اینکه با جسم خودشان و با تن خودشان هم در عرصه‌ی فلسطین حضور داشته باشند. در قضیه‌ی غزه جوانهای ما به فرودگاه رفتند، هر کار هم می‌کردند، نمی‌آمدند؛ با پیغام من برگشتند. اگر من پیغام نمی‌دادم، از فرودگاه برنمی‌گشتند. می‌گفتند ما را ببرید که ما برویم غزه؛ خیال می‌کردند که میتوانند خودشان را به غزه برسانند. این، انگیزه‌ی جوانهای ماست. مسئله‌ی غزه و مسئله‌ی فلسطین، مسئله‌ی ماست؛ مسئله‌ی اسلامی ماست؛

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در افتتاحیه‌ی همایش غزه ۱۳۸۸/۱۲/۰۸

خاطرات سال ۱۳۸۹

نروند دنبال «برند»...

محصولات داخلی را مردم مصرف کنند؛ نروند دنبال این نشانه‌ها. حالا شد شده است بگویند «برند» است، برند فلان، برند چیست! بروید سراغ مصرف تولیدات داخلی... شما محصولات خارجی را که مصرف می‌کنید، در واقع کمک می‌کنید به اینکه حجم آن نگاه خارجی، آن کارگر خارجی، آن سرمایه‌دار خارجی، مدام بیشتر بشود و تولید داخلی ضربه بخورد، شکست بخورد.



خاک این دشت زیر پای دشمن بود

جوانهای عزیز! فرزندان عزیز من! که اغلب شما در آن روزها نبودید، آن روزهای سخت و تلخ را ندیدید؛ این دشت زیبا، این صحنه‌ی چشم‌نواز، این زمین حاصلخیز، در یک روزی زیر پای دشمنان شما بود؛ چکمه‌پوشان رژیم بعثی در همین سرزمینی که مال شماست، متعلق به شماست، آن چنان جهنمی بر پا کرده بودند که انسان از جهات مختلف تأسف می‌خورد، از جمله از این جهت که چطور این سرزمین زیبا و این طبیعت چشم‌نواز را تبدیل کرده بودند به یک آتش، به یک دوزخ. در ایام محنت جنگ، قبل از عملیات فتح‌المبین، بنده از این منطقه‌ی شمالی مشرف بر این دشت، این چشم‌انداز وسیع را دیده بودم؛ این خاطره از یاد من نمی‌رود که نیروهای دشمن در این سرزمین پهناور با چندین لشکر در اینجا متفرق بودند؛ زمین شما را، خاک شما را با چکمه‌های خودشان میکوبیدند و ملت ایران را تحقیر میکردند. آن کسی که کشور شما را نجات داد، همین جوانهای فداکار و مبارز بودند؛ همین بسیج، همین ارتش، همین سپاه، همین رزمندگان فداکار، که امروز هم بازماندگان آنها در مناطق گوناگونی از کشور حضور دارند؛ بعضی از آنها هم به شهادت رسیده‌اند؛ «فمنهم من قضی نجه و منهم من یتظر و ما بدلوا تبدیلا»

بیانات در منطقه عملیاتی فتح‌المبین ۱۳۸۹/۰۱/۱۱

آن روزهای سخت و تلخ

جوانهای عزیز! فرزندان عزیز من! که اغلب شما در آن روزها نبودید، آن روزهای سخت و تلخ را ندیدید؛ این دشت زیبا، این صحنه‌ی چشم‌نواز، این زمین حاصلخیز، در یک روزی زیر پای دشمنان شما بود؛ چکمه‌پوشان رژیم بعثی در همین سرزمینی که مال شماست، متعلق به شماست، آن چنان جهنمی بر پا کرده بودند که انسان از جهات مختلف تأسف می‌خورد، از جمله از این جهت که چطور این سرزمین زیبا و این طبیعت چشم‌نواز را تبدیل کرده بودند به یک آتش، به یک دوزخ. در ایام محنت جنگ، قبل از عملیات فتح‌المبین، بنده از این منطقه‌ی شمالی مشرف بر این دشت، این چشم‌انداز وسیع را دیده بودم؛ این خاطره از یاد من نمی‌رود که نیروهای دشمن در این سرزمین پهناور با چندین لشکر در اینجا متفرق بودند؛ زمین شما را، خاک شما را با چکمه‌های خودشان میکوبیدند و ملت ایران را تحقیر میکردند. آن کسی که کشور شما را نجات داد، همین جوانهای فداکار و مبارز بودند؛ همین بسیج، همین ارتش، همین سپاه، همین رزمندگان فداکار، که امروز هم بازماندگان آنها در مناطق گوناگونی از کشور حضور دارند؛ بعضی از آنها هم به شهادت رسیده‌اند؛ «فمنهم من قضی نحبه و منهم من یتظر و ما بدلوا تبدیلا»

بیانات در منطقه عملیاتی فتح‌المبین ۱۳۸۹/۰۱/۱۱

خاطره‌ی یک تجمع کارگری

قشر کارگر و شعارهای سیاسی‌ای که در دنیا برای قشر کارگر فراهم میشود، همیشه یکی از اهرمهای فشار بر ضد حکومتهاست. در نظام جمهوری اسلامی، از روز اول دشمنانی سعی کردند از این اهرم فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده کنند.

در روزهای نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم بهمن سال ۵۷ چند روز متوالی به خاطر یک حادثه‌ای، یک علتی، خبری که به ما دادند، رفتم به یکی از کارخانجات جاده‌ی کرج. خود کارگرها به ما خبر دادند، از خود کارخانه به ما خبر رسید که یک عده‌ای از وابستگان به گروهکهای مارکسیستی و چپ رفتند آنجا، تصمیم دارند آنجا را پایگاهی قرار بدهند - آنجا هم که خوب، ولوله‌ی کارگر است؛ این همه کارخانه در جاده‌ی قدیم کرج به صورت متراکم حضور دارند - کارگرها را از آنجا جمع کنند، راه بیفتند به طرف بیت امام و به طرف مدرسه‌ی علوی که امام در آنجا ساکن بودند، و به خیال خودشان اوضاع را قبضه کنند و در دست بگیرند.

بنده رفتم آنجا. آن کارخانه حدود سیصد چهارصد نفر کارگر داشت. عده‌ای که در آن سالن اجتماع کرده بودند، هفتصد هشتصد نفر بودند؛ یعنی غیر کارگرها هم آمده بودند. چند روز من در آن کارخانه صبح رفتم، عصر برگشتم؛ صبح رفتم، شب برگشتم؛ یک روز نزدیک به هفت ساعت بنده پشت تریبون ایستادم، صحبت کردم، حرف زدم؛ کسی از آنها آمد، شعار داد، استدلال کرد، جواب دادم، توجیه کردم. بالاخره کارگرها خودشان آن گروه مخرب را از کارخانه اخراج کردند، بیرونشان کردند.

از آن روز تا امروز، ایجاد شعار سیاسی، به دست گرفتن اهرم سیاسی به وسیله‌ی کارگر علیه اسلام و علیه نظام اسلامی، در برنامه‌ی دشمنان اسلام و دشمنان جمهوری اسلامی بوده است. سی سال است که آنها تلاش میکنند از این اهرم علیه نظام جمهوری اسلامی استفاده کنند، و سی سال است که کارگران کشور ما توی دهن آنها میزنند.

بیانات در دیدار کارگران نمونه سراسر کشور ۱۳۸۹/۰۲/۰۸

روضه‌خوانی بدون خنجر

ما در مشهد یک منبری معروفی داشتیم - خدا او را رحمت کند - مال پنجاه سال قبل است؛ مرحوم رکن الواعظین. او منبر میرفت و مردم پای منبر روضه‌خوانی او مثل ابر بهار گریه میکردند؛ در حالی که خودش هم بارها میگفت من اسم نیزه و خنجر نمی‌آورم. واقعاً هم نمی‌آورد؛ بنده دهها منبر از او دیده بودم. حادثه را آنچنان هنرمندانه تصویر میکرد که مجلس را منقلب میساخت؛ بدون اینکه بگوید «کشتند»، بدون اینکه بگوید «تیر زدند»، بدون اینکه بگوید «شمشیر چنین زدند» یا «خنجر چنین زدند»؛ اینها را نمیگفت. میتوان با شیوه‌های هنرمندانه، روضه‌خوانی خوب کرد و گریاند.

بیانات در دیدار مداحان ۱۳/۰۳/۱۳۸۹

یک سرمشق نیکو از امام خمینی (ره)

من میخواهم عرض بکنم به جوانان عزیزمان، جوانهای انقلابی و مؤمن و عاشق امام، که حرف میزنند، مینویسند، اقدام میکنند؛ کاملاً رعایت کنید. اینجور نباشد که مخالفت با یک کسی، ما را وادار کند که نسبت به آن کس از جاده‌ی حق تعدی کنیم، تجاوز کنیم، ظلم کنیم؛ نه، ظلم نباید کرد. به هیچ کس نباید ظلم کرد. من یک خاطره از امام نقل کنم. ما یک شب در خدمت امام بودیم. من از ایشان پرسیدم نظر شما نسبت به فلان کس چیست - نمیخواهم اسم بیاورم؛ یکی از چهره‌های معروف دنیای اسلام در دوران نزدیک به ما، که همه نام او را شنیدند، همه میشناسند - امام یک تأملی کردند، گفتند: نمیشناسم. بعد هم یک جمله‌ی مذمت‌آمیزی راجع به آن شخص گفتند. این تمام شد.

من فردای آن روز یا پس‌فردا - درست یادم نیست - صبح با امام کاری داشتم، رفتم خدمت ایشان. بمجردی که وارد اتاق شدم و نشستم، قبل از اینکه من کاری را که داشتم، مطرح کنم، ایشان گفتند که راجع به آن کسی که شما دیشب یا پریشب سؤال کردید، «همین، نمیشناسم». یعنی آن جمله‌ی مذمت‌آمیزی را که بعد از «نمیشناسم» گفته بودند، پاک کردند.

ببینید، این خیلی مهم است. آن جمله‌ی مذمت‌آمیز نه فحش بود، نه دشنام بود، نه تهمت بود؛ خوشبختانه من هم بکلی از یادم رفته که آن جمله چه بود؛ یعنی یا تصرف معنوی ایشان بود، یا کم‌حافظگی من بود؛ نمیدانم چه بود، اما اینقدر یادم هست که یک جمله‌ی مذمت‌آمیزی بود. همین را ایشان آن شب گفتند، دو روز بعدش یا یک روز بعدش آن را پاک کردند؛ گفتند: نه، همان نمیشناسم. ببینید، اینها اسوه است؛ «لقد کان لکم فی رسول اللّٰه اسوۃ حسنۃ»^۱.

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران در حرم امام خمینی (ره) - ۱۳۸۹/۰۳/۱۴

۱. احزاب، آیه ۲۱: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکوئی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد میکنند.»

مردم‌سالاری بدون یک روز تأخیر

در آن ماه‌های اول که تدوین قانون اساسی هنوز انجام نشده بود و تأخیر افتاده بود، یادم هست یک روز امام ماها را خواستند، رفتیم قم - آن وقت ایشان هنوز قم بودند - با اوقات تلخی گفتند که قانون اساسی را زودتر تدوین کنید. آن وقت انتخابات مجلس خبرگان راه افتاد و مردم خبرگان را برای تدوین قانون اساسی انتخاب کردند؛ بعد هم که قانون اساسی تدوین شد، آن را به رأی عمومی گذاشتند؛ فراندوم شد، مردم قانون اساسی را انتخاب کردند. بعد هم انتخابات ریاست جمهوری و مجلس برگزار شد. در سخت‌ترین دوران جنگ که تهران زیر بمباران دشمن بود، انتخابات تعطیل نشد؛ حتی تا امروز یک روز انتخابات در ایران تأخیر نیفتاده است. کدام دموکراسی را در دنیا شما سراغ دارید؟ انقلابها که هیچ؛ در هیچ دموکراسی‌ای، با این دقت، سر موقع، آراء مردم به صندوقها ریخته نمیشود. این خط امام است.

بیانات در حرم امام ۱۳۸۹/۰۳/۱۴

جای پای سست استکبار

خدا مرحوم آ شیخ حسین لنکرانی، روحانی سیاسی کهنه‌کار قدیمی را رحمت کند. ایشان سالهای ۵۳ و ۵۴ یا شاید هم زودتر - سالهای اواخر دهه‌ی چهل - وضعیت رژیم طاغوت را تشبیه میکرد به کسی که روی یک گنبدی رفته و یک دستمال ابریشمی هم دستش است که توی آن پر از گردوست؛ و گوشه‌ی این دستمال وا شده، و گردوها همین طور دارد میریزد؛ این می‌خواهد این گردو را بگیرد، یک گردو از آن طرف میافتد، یک گردوی دیگر، یک گردوی دیگر، خودش هم روی گنبد است! بالاخره آدم روی زمین صاف، باز میتواند گردوها را هر جور هست جمع کند. به نظر من امروز نظام سلطه در مواجهه‌ی با حرکت اسلامی یک چنین حالتی دارد. جاپایش محکم نیست؛

بیانات در دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها ۱۳۸۹/۰۴/۰۲

ماجرای آشنایی آیت‌الله خامنه‌ای با شهید چمران

اولاً این شهید یک دانشمند بود؛ یک فرد برجسته و بسیار خوش‌استعداد بود. خود ایشان برای من تعریف میکرد که در آن دانشگاهی که در کشور ایالات متحده‌ی آمریکا مشغول درسهای سطوح عالی بوده - آنطور که به ذهنم هست ایشان یکی از دو نفرِ برترینِ آن دانشگاه و آن بخش و آن رشته محسوب میشده - تعریف میکرد برخورد اساتید را با خودش و پیشرفتش در کارهای علمی را. یک دانشمند تمام‌عیار بود. آن وقت سطح ایمان عاشقانه‌ی این دانشمند آنچنان بود که نام و نان و مقام و عنوان و آینده‌ی دنیائی به ظاهر عاقلانه را رها کرد و رفت در کنار جناب امام موسای صدر در لبنان و مشغول فعالیتهای جهادی شد؛ آن هم در برهه‌ای که لبنان یکی از تلخترین و خطرناکترین دورانهای حیات خودش را میگذرانید. ما اینجا در سال ۵۷ میشنیدیم خبرهای لبنان را. خیابانهای بیروت سنگربندی شده بود، تحریک صهیونیستها بود، یک عده هم از داخل لبنان کمک میکردند، یک وضعیت عجیب و گریه‌آوری در آنجا حاکم بود، و صحنه هم بسیار شلوغ و مخلوط بود.

همان وقت یک نواری از مرحوم چمران در مشهد دست ما رسید که این اولین رابطه و واسطه‌ی آشنائی ما با مرحوم چمران بود. دو ساعت سخنرانی در این نوار بود که توضیح داده بود صحنه‌ی لبنان را که لبنان چه خبر است. برای ما خیلی جالب بود؛ با بینش روشن، نگاه سیاسی کاملاً شفاف و فهم عرصه - که توی آن صحنه‌ی شلوغ چه خبر است، کی با کی طرف است، کیه انگیزه دارند که این کشتار درونی در بیروت ادامه داشته باشد - اینها را در ظرف دو ساعت در یک نواری ایشان پر کرده بود و فرستاده بود، که دست ما هم رسید. رفت آنجا و تفنگ دستش گرفت. بعد معلوم شد که نگاه سیاسی و فهم سیاسی و آن چراغ مه‌شکن دوران فتنه را هم دارد. فتنه مثل یک مه غلیظ، فضا را نامشخص میکند؛ چراغ مه‌شکن لازم است که همان بصیرت است. آنجا جنگید؛ بعد که انقلاب پیروز شد، خودش را رساند اینجا.

از اول انقلاب هم در عرصه‌های حساس حضور داشت. رفت کردستان و در جنگهایی که در آنجا بود حضور فعال داشت؛ بعد آمد تهران و وزیر دفاع شد؛ بعد که جنگ شروع شد، وزارت و بقیه‌ی مناصب دولتی و مقامات را کنار گذاشت و آمد اهواز، جنگید و ایستاد تا در ۳۱ خرداد سال ۶۰ به شهادت رسید. یعنی برای او مقام ارزش نداشت، دنیا ارزش نداشت، جلوه‌های زندگی ارزش نداشت.

اینجور هم نبود که یک آدم خشکی باشد که لذات زندگی را نفهمد؛ بعکس، بسیار لطیف بود، خوش ذوق بود، عکاس درجه‌ی یک بود - خودش به من میگفت من هزارها عکس گرفته‌ام، اما خودم توی این عکسها نیستم؛ چون همیشه من عکاس بوده‌ام - هنرمند بود. دل باصفائی داشت؛ عرفان نظری نخوانده بود؛ شاید در هیچ مسلک توحیدی و سلوک عملی هم پیش کسی آموزش ندیده بود، اما دل، دل خداجو بود؛ دل باصفا، خداجو، اهل مناجات، اهل معنا.

انسان باانصافی بود. لابد قضیه‌ی پاوه را شماها میدانید که در پاوه بر روی بلندیها، بعد از چند روز جنگیدن، مرحوم چمران با چند نفر معدود همراهش، محاصره شده بودند؛ ضد انقلاب اینها را از اطراف محاصره کرده بود و نزدیک بود به اینها برسند که امام اینجا از قضیه مطلع شدند، و یک پیام رادیویی از امام پخش شد که همه بروند طرف پاوه؛ دوی بعدازظهر این پیام پخش شد؛ ساعت چهار بعدازظهر من توی این خیابانهای تهران شاهد بودم که همین طور کامیون و وانت و اینها بودند که از مردم عادی و نظامی و غیر نظامی از تهران و همین طور از همه‌ی شهرستانهای دیگر، راه افتادند بروند طرف پاوه. بعد از قضیه‌ی پاوه که مرحوم شهید چمران آمده بود تهران، توی جلسه‌ای که ما بودیم به نخست‌وزیر وقت گزارش میداد که بین اینها هم از قدیم یک رابطه‌ی عاطفیی وجود داشت. مرحوم چمران توی آن جلسه اینجوری گفت: وقتی ساعت دو پیام امام پخش شد، به مجرد پخش پیام امام و قبل از آنی که هنوز هیچ خبری از حرکت مردم به آنجا برسد، ما احساس کردیم که کأنه محاصره باز شد. میگفت: حضور امام و تصمیم امام و پیام امام آنقدر مؤثر بود که به صورت برق‌آسا و به مجرد اینکه پیام امام رسید، کأنه برای ما همه‌ی آن فشارها به پایان رسید؛ ضد انقلاب روحیه‌ی خودش را از دست داد و ما نشاط پیدا کردیم و حمله کردیم و حلقه‌ی محاصره را شکستیم و توانستیم بیاییم بیرون. آنجا نخست‌وزیر وقت خشمگین شد و به مرحوم چمران توپید که ما این همه کار کردیم، این همه تلاش کردیم، تو چرا همه‌ی این را به امام مستند میکنی؟! یعنی هیچ ملاحظه نمیکرد؛ منصف بود. باینکه میدانست که این حرف گله‌مندی ایجاد خواهد کرد، اما گفت.

حضور برای او یک امر دائمی بود. ما از اینجا با هم رفتیم اهواز؛ اول رفتن ما به جبهه، به اتفاق رفتیم. توی تاریکی شب وارد اهواز شدیم. همه جا خاموش بود. دشمن در حدود یازده دوازده کیلومتری شهر اهواز مستقر بود. ایشان شصت هفتاد نفر هم همراه داشت که با خودش از تهران جمع کرده بود و آورده بود؛ اما من تنها بودم؛ همه با یک هواپیمای سی - ۱۳۰ رفته بودیم آنجا. به مجردی که رسیدیم و یک گزارش نظامی کوتاهی به ما دادند، ایشان گفت که همه آماده بشوید، لباس بپوشید تا برویم جبهه. ساعت شاید

حدود نه و ده شب بود. همان جا بدون فوت وقت، برای کسانی که همراه ایشان بودند و لباس نظامی نداشتند، لباس سربازی آوردند و همان جا کوت کردند؛ همه پوشیدند و رفتند. البته من به ایشان گفتم که من هم میشود بیایم؟ چون فکر نمی‌کردم بتوانم توی عرصه‌ی نبرد نظامی شرکت کنم. ایشان تشویق کرد و گفت بله، بله، شما هم میشود بیایید. که من هم همان جا لباسم را کندم و یک لباس نظامی پوشیدم و - البته کلاشینکف داشتم که برداشتم - و با اینها رفتیم.



یعنی از همان ساعت اول شروع کرد؛ هیچ نمی‌گذاشت وقت فوت بشود. ببینید، حضور این است. یکی از خصوصیات خصلت بسیجی و جریان بسیجی، حضور است؛ غایب نبودن در آنجایی که باید در آنجا حاضر باشیم. این یکی از اولیترین خصوصیات بسیجی است.

در روز فتح سوسنگرد - چون میدانید سوسنگرد اشغال شده بود؛ بار اول فتح شد، دوباره اشغال شد؛ باز دفعه‌ی دوم حرکت شد و فتح شد - تلاش زیادی شد برای اینکه نیروهای ما - نیروهای ارتش، که آن وقت در اختیار بعضی دیگر بودند - بیایند و این حمله را سازماندهی کنند و قبول کنند که وارد این حمله بشوند. شبی که قرار بود فردای آن، این حمله از اهواز به سمت سوسنگرد انجام بگیرد، ساعت حدود یک بعد از نصف شب بود که خبر آوردند یکی از یگانهایی که قرار بوده توی این حمله سهیم باشد را خارج کرده‌اند. خب، این معنایش این بود که حمله یا انجام نگیرد یا بکلی ناموفق بشود. بنده یک یادداشتی نوشتم به فرماندهی لشکری که در اهواز بود و مرحوم چمران هم زیرش نوشت - که اخیراً همان فرماندهی محترم آمده بودند و عین آن نوشته‌ی ما را قاب کرده بودند و دادند به من؛ یادگار قریب سی ساله؛ الان آن کاغذ در

اختیار ماست - و تا ساعت یک و خرده‌ای بعد از نصف شب ما با هم بودیم و تلاش میشد که این حمله، فردا حتماً انجام بگیرد. بعد من رفتم خوابیدم و از هم جدا شدیم.

صبح زود ما پا شدیم. نیروهای نظامی - نیروهای ارتش - که حرکت کردند، ما هم با چند نفری که همراه من بودند، دنبال اینها حرکت کردیم. وقتی به منطقه رسیدیم، من پرسیدم چمران کجاست؟ گفتند: چمران صبح زود آمده و جلو است. یعنی قبل از آنی که نیروهای نظامی منظم و مدون - که برنامه ریخته شده بود که اینها در کجا قرار بگیرند و آرایش نظامیشان چگونه باشد - حرکت نکنند و راه بیفتند، چمران جلوتر حرکت کرده بود و با مجموعه‌ی خودش چندین کیلومتر جلو رفته بودند. بعد هم الحمدلله این کار بزرگ انجام گرفت، و چمران هم مجروح شد. خدا این شهید عزیز را رحمت کند. اینجوری بود چمران. دنیا و مقام برایش مهم نبود؛ نان و نام برایش مهم نبود؛ به نام کی تمام بشود، برایش اهمیتی نداشت. باانصاف بود، بیرودریاستی بود، شجاع بود، سرسخت بود. در عین لطافت و رقت و نازکمزاجی شاعرانه و عارفانه، در مقام جنگ یک سرباز سختکوش بود.

من خودم میدیدم شلیک آر.پی.جی را که نیروهای ما بلد نبودند، به آنها تعلیم میداد؛ چون آر.پی.جی جزو سلاحهای سازمانی ما نبود؛ نه داشتیم، نه بلد بودیم. او در لبنان یاد گرفته بود و به همان لهجه‌ی عربی آر.پی.جی هم میگفت؛ ماها میگفتیم آر.پی.جی، او میگفت آر.بی.جی. او از آنجا بلد بود؛ یک مقدار هم از یک راه‌هائی گیر آورده بود؛ تعلیم میداد که اینجوری آر.پی.جی را بایستی شلیک کنید. یعنی در میدان عملیات و در میدان عمل یک مرد عملی به طور کامل. حالا ببینید دانشمند فیزیک پلاسمای در درجه‌ی عالی، در کنار شخصیت یک گروه‌بانِ تعلیم دهنده‌ی عملیات نظامی، آن هم با آن احساسات رقیق، آن هم با آن ایمان قوی و با آن سرسختی، چه ترکیبی میشود. دانشمند بسیجی این است؛ استاد بسیجی یک چنین نمونه‌ای است. این نمونه‌ی کاملش است که ما از نزدیک مشاهده کردیم. در وجود یک چنین آدمی، دیگر تضاد بین سنت و مدرنیته حرف مفت است؛ تضاد بین ایمان و علم خنده‌آور است. این تضادهای قلبی و تضادهای دروغین - که به عنوان نظریه مطرح میشود و عده‌ای برای اینکه امتداد عملی آن برایشان مهم است دنبال میکنند - اینها دیگر در وجود یک همچین آدمی بیمعنا است. هم علم هست، هم ایمان؛ هم سنت هست، هم تجدد؛ هم نظر هست، هم عمل؛ هم عشق هست، هم عقل. اینکه گفتند:

با عقل آب عشق به یک جو نمیرود

بیچاره من که ساخته از آب و آتشم

نه، او آب و آتش را با هم داشت. آن عقل معنوی ایمانی، با عشق هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه خود پشتیبان آن عشق مقدس و پاکیزه است.

خب، حالا توقعی که ما داریم و این توقع، توقع زیادی هم نیست، یعنی آن زمینه‌ای که انسان مشاهده میکند - این روحیه‌های پرنشاط شما، این دل‌های پاک و صاف، این ذهن‌های روشن، این جو‌ال بودن فکرهای شما که انسان در عرصه‌های مختلف از نزدیک شاهد است - این امید را و این توقع را به انسان میبخشد، این است که فرآورده‌ی دانشگاه جمهوری اسلامی - نه به نحو استثنا بلکه به نحو قاعده - چمران‌ها باشند؛ نه اینکه چمران‌ها یک استثنا باشند. این امید، امید بیجائی نیست.

بیانات در دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها - ۱۳۸۹/۰۴/۰۲

اثر روضه‌خوانی هنرمندانه

اتقان را در نظر بگیرید و روایت را روایت صحیح قرار بدهید؛ نگذارید روضه‌خوانی برای شهدا، به سرنوشت روضه‌خوانی برای سیدالشهداء (علیه الصلاة والسلام) - در دوره‌هایی - دچار بشود. همان چیزی که هست را بیان کنید؛ منتها بیان هنرمندانه. ما میخواهیم کمبودهای هنرمندی خودمان را در تبیین حوادث عاشورا، با اضافه کردن افزودنیهای غیرلازم پر کنیم؛ در حالی که نه، اگر ما بلد باشیم و ما هنرمند باشیم، هیچ افزودنیای لازم نیست.

ما در مشهد یک واعظی داشتیم، مرحوم حاجی رکن؛ به او میگفتیم آقای رکن و حدود شاید چهل سال، چهل و پنج سال قبل از این - یا بیشتر - ایشان از دنیا رفته. منبری پیرمرد محاسن سفیدی بود، واعظ خوبی بود و منبر بسیار شیرین و جذابی هم داشت. میرفت منبر و روضه میخواند؛ این روضه مجلس را منقلب میکرد؛ زیر و رو میکرد. در حالی که مطلقاً - تعبیر خودش این بود و بارها در منبر میگفت که خاک بر دهانم اگر اسمی از نیزه و شمشیر و خنجر بیاورم - از این چیزهایی که متعارف است که گفته بشود، هیچ نمیگفت؛ اصلاً و ابداً. حادثه را تصویر میکرد؛ تصویر هنرمندانه. یک هنرمند غریزی و بالذات بود. واقعاً یک هنرمند بود. اگر اینجور هنرمندها شناخته بشوند و تربیت بشوند، خیلی باارزشند. اینجوری است قضیه؛ ما اگر بتوانیم ابعاد و ابعاد حادثه را با نگاه هنرمندانه و با زبان هنرمندانه، ببینیم و تبیین و تصویر بکنیم، به افزودنی هیچ احتیاج ندارد؛ این افزودنیهای مضر و رنگ‌آمیزیهای غیرلازم هیچ لزومی ندارد.

در مورد شهدا هم همین کار را بکنید. خوشبختانه ما به عهد شهدا نزدیکیم، وصیتنامه‌های اینها را داریم، پدر و مادرهای اینها خلیشان هستند و همزمان اینها حضور دارند؛ آدم میبیند. کتابی از همین کتابهای شهدا را من نگاه میکردم که با همزمهای او مصاحبه شده بود و جزئیات را ذکر میکردند؛ بعضی از آن همزمها خودشان شهید شده بودند و بعضیها زنده بودند؛ انسان در هنگام خواندن کتاب به گریه میافتاد! هیچ لازم نبود که کسی برای انسان نوحه‌سرایی کند. مسئله‌ی شهدا اینجوری است. مسئله‌ی شهدا خیلی مسئله‌ی بزرگی است، خیلی مسئله‌ی داغی است؛ ما کمتر پرداخته‌ایم، کمتر میپردازیم.

بیانات در دیدار مسئولان مؤسسه روایت سیره شهدا ۱۳۸۹/۰۴/۱۴

کلاس درس سیصد نفره

قبل از انقلاب، بعضی از روحانیون، از جمله بنده‌ی حقیر با دانشجویها ارتباطاتی داشتیم. این ارتباطات، ارتباطات سازمانی نبود، ارتباطات تشکیلاتی نبود، ارتباطات در مسائل مبارزاتی تند نبود؛ ارتباط فکری و تبیینی بود؛ یعنی جلساتی داشته باشیم که دانشجویها در آنجا شرکت کنند، یا ما احیاناً در جلسه‌ای از جلسات دانشجویی در دانشگاه شرکت کنیم.

در آن اوقات، بنده در مشهد جلسه‌ای داشتم که بین نماز مغرب و عشاء برگزار میشد. پای تخته می‌ایستادم و به قدر بیست دقیقه یا نیم ساعت صحبت میکردم. مستمعین هم نود درصد جوان بودند؛ جوانها هم غالباً دانشجوی و بعضاً دبیرستانی. یک شب مرحوم شهید باهنر (رحمه الله علیه) مشهد بود، با من آمد مسجد ما. وضعیت را که دید، شگفت‌زده شد. حالا آقای باهنر کسی بود که در تهران با مجامع جوان و دانشجویی هم مرتبط بود. ایشان گفت که من به عمرم اینقدر جمعیت دانشجویی و جوان در یک مسجد ندیده‌ام. حالا توی مسجد ما مگر چقدر جوان بود؟ حداکثر مثلاً سیصد و چهل پنجاه نفر. در عین حال برای یک روحانی روشن فکر مرتبط با جوانها، مثل آقای باهنر، که خودش هم دانشگاهی بود و دوره‌های دانشگاهی را دیده بود و محیطهای دانشجویی را میشناخت و از فعالیتهای مذهبی به‌روز و متجددانه هم مطلع بود، جمع شدن حدود سیصد یا سیصد و پنجاه نفر جوان - که شاید از این تعداد، مثلاً دویست نفرش دانشجو بودند - چیز عجیبی بود و ایشان را دهشت‌زده و تعجب‌زده کرده بود: دویست تا دانشجو یک جا جمع بشوند و یک روحانی برایشان صحبت کند؟!

حالا این را مقایسه کنید با وضعیتی که امروز شما توی دانشگاه دارید. دسترسی روحانی فاضل جوان - مثل شما - به محیط دانشگاهی، به دانشجو، به استاد؛ این را مقایسه کنید، ببینید چه فرصت عظیم و گرانبهائی است. این فرصت را باید نگه دارید، این فرصت را باید خیلی مغتنم بشمرید.

بیانات در دیدار اعضای نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها ۱۳۸۹/۰۴/۲۰

رعب مسئولان سابق از شدت تهدیدات آمریکا

بنده به شما عرض میکنم و بیشتر از همه کس من میدانم؛ در دوره‌ی به نظرم ریاست جمهوری کلینتون بود که تهدید نظامی به قدری شدید بود که رئیس جمهور محترم آن روز به من غالباً این را میگفت که مثلاً بیائیم فکری بکنیم، کاری بکنیم؛ حیف است که بیایند حمله کنند، کارهایی را که انجام دادیم، ساخت و سازهایی را که انجام دادیم، بزنند از بین ببرند؛ یعنی احتمال حمله کم نبود؛ تهدید میکردند و میگفتند. در همین دوره‌ی ریاست جمهوری قبل از دوره‌ی نهم، تهدیدهای نظامی گاهی به قدری شدید میشد و تکرار میشد از طرف دشمن که حسابی دست‌اندرکاران داخلی را دچار رعب میکرد. جلساتی وجود داشت که حالا فراوان خاطراتی از آن وقت ما داریم؛ من از آن وقت یادداشتهایی دارم. تهدید نظامی همیشه بود؛ اینجور نبود که وجود نداشته باشد.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۹/۰۵/۲۷

خیالات آمریکایی‌ها

تبلیغات علیه ما از اول انقلاب بود. هر چیزی را که توانستند، در داخل مورد اتهام قرار دادند؛ از شخص امام گرفته تا مردم، تا اجتماعات مردم، تا نماز جمعه‌ی مردم را مورد اهانت، مورد تهمت و نسبت‌های خلاف قرار دادند در تبلیغات جهانی، با امکانات فراوانی که در تبلیغات داشته‌اند؛ مخصوص امروز نیست؛ امروز هم البته هست، لیکن در گذشته کمتر از امروز نبوده، مواردی بیشتر هم بوده.

خرابکاری‌های داخلی مخصوص امروز نیست. در سال ۸۲ بعد از قضایای عراق - حمله‌ی اشغالگران به عراق - اینجا در تهران چند روزی اغتشاش شد. آن زن سیاهپوست مشاور رئیس جمهور آمریکا که بعد شد وزیر خارجه‌ی او، صریحاً اینجور گفت: ما از هر اغتشاشی و شورشی در تهران حمایت میکنیم؛ این را صریح اعلان کرد. امیدوار شده بودند، خیال کردند که حالا حادثه‌ای در تهران دارد اتفاق می‌افتد؛ این مال سال ۸۲ است. آن روز بود، قبل از آن روز هم کم و بیش شبیه آن بود، بعد از آن هم بود؛ سال ۸۸ هم نظائرش را، شبیه‌اش را، دیگر همه یادشان است، ملاحظه کردید، دیدید. آنچه که امروز به صورت تهدید وجود دارد، جدید نیست.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۹/۰۵/۲۷

تجربه‌ی مذاکره با آمریکا

در قضیه‌ی مذاکره که این را زودتر از همه بگوئیم؛ بد نیست که حرف مذاکره میزنند. این پیشنهاد البته جدید نیست. از قبل هم دولتهای آمریکا به ما پیشنهاد میدادند برای مذاکره؛ ما هم همیشه این پیشنهاد را رد کرده‌ایم. البته دلائلی وجود دارد، اما یک دلیل واضح این است که مذاکره‌ی در سایه‌ی تهدید و فشار، مذاکره نیست. یک طرف مثل ابرقدرتها بخواهد تهدید بکند و فشاری بیاورد و تحریمی بکند و یک دست آهنی‌ای را نشان بدهد و از آن طرف هم بگوید خیلی خوب، بنشینیم پشت میز مذاکره! این مذاکره، مذاکره نیست. اینجور مذاکره‌ای را ما با هیچ کس نمیکنیم. لذا آمریکا همیشه با این چهره برای مذاکره وارد میدان شده است.

دوتا تجربه‌ی کوتاه‌مدت هم داریم: یکی مذاکرات در مورد مسائل مربوط به عراق بود، که من در سخنرانی عمومی گفتم که ما این مذاکره را قبول میکنیم و رفتند مذاکره کردند؛ یکی هم در دولتهای قبل بود، درباره‌ی یک موضوعی که آمریکائی‌ها پیغام دادند یک مسئله‌ی امنیتی مهمی هست، دولت دو سه دور مذاکره کرد. آمریکائی‌ها معمولاً در مذاکره اینجورند که وقتی در مقابل استدلال متین کم می‌آورند، وقتی نمیتوانند استدلالی که قابل قبول و منطقی باشد، ارائه کنند، متوسل میشوند به زورگوئی. و چون زورگوئی روی جمهوری اسلامی اثر ندارد، یکطرفه اعلان میکنند که مذاکرات تعطیل! خوب، این چه جور مذاکره‌ای است؟ این تجربه را هم ما داریم. در هر دو مورد اینجوری شد. البته در آن مورد قبلی، بنده این را پیش‌بینی میکردم. از کیفیت مذاکرات میفهمیدم اینها دارند به چه مسیری میروند؛ گزارشش را برای من میفرستادند؛ دو سه جلسه با هم مذاکره کرده بودند. بنده همان وقت به وزارت خارجه گفتم این مذاکره را قطع کنید. هنوز اقدام نکرده، آنها یکجانبه اقدام کردند؛ اینجوری‌اند. بنابراین نه، اینی که گفته میشود؛ رئیس جمهور محترم و دیگران میگویند ما اهل مذاکره‌ایم، بله، ما اهل مذاکره‌ایم؛ اما نه با آمریکا. علت هم این است که آمریکا صادقانه مثل یک مذاکره‌کننده‌ی معمولی وارد میدان نمیشود، مثل یک ابرقدرت وارد مذاکره میشود. ما با چهره‌ی ابرقدرتی مذاکره نمیکنیم. ابرقدرتی را بگذارند کنار، تهدید را بگذارند کنار، تحریم را بگذارند کنار، برای مذاکره یک هدف و نهایت مشخصی فرض نکنند که باید مذاکره به آنجا برسد. من در چند سال قبل در شیراز، در سخنرانی عمومی اعلام کردم، گفتم ما قسم نخورده‌ایم که تا آخر مذاکره نکنیم؛ مذاکره نمیکنیم، به خاطر این عوارض است؛ به خاطر این است که اینها مذاکره‌کننده نیستند؛ اینها میخواهند زور بگویند؛ مثل آن الواطی که وارد میشد توی دکان، عسل دوست داشت؛ میپرسید شیشه‌ی عسل چند است؟

میگفت مثلاً صد تومان، دست طرف را می‌گرفت فشار میداد، این کاسب بیچاره می‌ترسید دیگر؛ زیر فشار او میگفت: خوب، هر چه شما بگوئید! میگفت سی تومان، میگفت خیلی خوب! این که مذاکره نشد، این که معامله نشد. اگر میتوانند دست دیگران را فشار بدهند، آنها را وادار کنند که از صد تومان بیایند به سی تومان، جمهوری اسلامی نه، زیر بار این فشارها نخواهد رفت؛ او هم به سبک خود به هر فشاری پاسخ خواهد داد. به زورگویی متوسل نشوند، از نردبان ابرقدرتی که نردبان پوشیده‌ای هم هست، پائین بیایند، اشکالی ندارد؛ اما تا وقتی که آنجور است، امکان ندارد.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۹/۵/۲۷

نظر رهبر انقلاب درباره موضعی که به ایشان نسبت داده می‌شود

یک سؤالی هم در خلال صحبت بود، من این را گاهی بیرون هم شنفته‌ام. می‌گویند آیا ما هم باید مثل رهبری موضع بگیریم یا نه؟ خوب، رهبری یک تکلیفی دارد، ما یک تکلیف دیگر داریم. ببینید، نبادا کسی تصور کند که رهبری یک نظری دارد که برخلاف آنچه که به عنوان نظر رسمی مطرح میشود، در خفا به بعضی از خواص و خلّصین، آن نظر را منتقل میکند که اجراء کنند؛ مطلقاً چنین چیزی نیست. اگر کسی چنین تصور کند، تصور خطائی است؛ اگر نسبت بدهد، گناه کبیره‌ای انجام داده. نظرات و مواضع رهبری همین است که صریحاً اعلام میشود؛ همین است که من صریحاً اعلام میکنم.

چند سال قبل که یک قتلی اتفاق افتاده بود و دشمنان جنجال کردند، تبلیغات کردند و گفتند اینها فتوا داشتند، دستور داشتند، و میخواستند یک جوری پای رهبری را میان بکشند، توی نماز جمعه گفتم: اگر من یک وقتی اعتقاد پیدا کنم که یک نفری واجب‌القتل است، این را توی نماز جمعه علنی خواهم گفت. نه جایز است، نه شایسته است که مواضع دیگری غیر از آنچه که رهبری به صورت علنی و صریح به عنوان مواضع خودش اعلام میکند، وجود داشته باشد؛ نه، همین است که دارم می‌گویم.

بیانات در دیدار دانشجویان در یازدهمین روزماه رمضان ۱۳۸۹/۰۵/۳۱

ما بهترین شاعرها را در مشهد داشتیم

ما بهترین شاعرها را در مشهد داشتیم. انصافاً در یک دوره‌ای شعرای مشهد ما در کشور بهترین بودند. ما همه را از نزدیک می‌شناختیم؛ شعرای مشهد جزو بهترین‌ها بودند؛ هم قصیده‌سراهاشان، هم غزل‌سراهاشان. در مشهد از اول تا آخر، در آن دوره‌ای که این افراد روی کار آمدند و پرورش پیدا کردند، سه تا انجمن وجود داشت؛ یکی‌اش انجمن مرحوم نگارنده بود که توی خانه‌ی خود او تشکیل میشد. ایشان اجاره‌نشین هم بود و هر چند وقت یک بار خانه‌اش عوض میشد؛ لذا این‌هایی که می‌خواستند شرکت کنند بروند توی آن خانه‌ی جدید، باید آدرس جدید می‌گرفتند. بنده آن وقت قم بودم. هر وقت مشهد می‌آمدم، حتماً به آن جلسه می‌رفتم؛ تا بعد که از قم برگشتم. این یک انجمن بود؛ ده نفر، پانزده نفر در آن شرکت می‌کردند. یک سماوری هم آنجا روشن بود، که چایی‌اش را خود مرحوم نگارنده می‌ریخت. این آقای شفیع کدکنی، میرزازاده، قهرمان، قدسی، اینها همه پرورش‌یافته‌ی همین جلسه‌اند. اینها اولش اینجور نبودند. مرحوم صاحب‌کار - سُهی - اولی که توی آن جلسه آمد، یک طلبه‌ای بود؛ خوب، ذوق شعری داشت و غزل میگفت؛ اما چند سال قبل وقتی که فوت شد، قطعاً یکی از اساتید برجسته‌ی شعر سبک هندی در کشور ما بود. او از اول اینطور نبود؛ در آن جلسه این شد. حتی آقای قهرمان که واقعاً شاعر ممتاز و برجسته‌ای است، اوایی که در آن جلسه شرکت می‌کرد - سالهای ۳۷ و ۳۸ - اینجور نبود؛ لیکن ایشان و دیگران بعد توی این جلسه پرورش پیدا کردند. یک جلسه‌ی دیگر بود که روزهای جمعه در منزل مرحوم فرخ تشکیل می‌شد و ده پانزده نفر، بیست نفر در آن شرکت می‌کردند. یک جلسه هم که بعدها این اواخر آقای قهرمان توی خانه‌اش تشکیل داد. چندی پیش که من مشهد بودم، ایشان آمده بود آنجا، میگفت هنوز هم جلسه توی خانه‌ی ما هست و تشکیل می‌شود.

بیانات در دیدار شاعران ۱۳۸۹/۰۶/۰۳

آقایان فرمایش امام خمینی را به غلط توجیه میکردند

در آن سالهای دهه‌ی ۶۰ که آقایان همین طور به سمت روزه‌روز غلیظتر کردن اقتصاد دولتی میرفتند، من مثال می‌زدم و میگفتم فرض کنید یک موتور است که میتواند این بار سنگین را برساند و شما هم در کنار موتور راه می‌روید، یا خودتان پشت فرمان می‌نشینید و هدایتش میکنید. شما این موتور را کنار گذاشتید و همه‌ی باری را که توی این وانت است، خودتان روی دوش گرفتید، هن و هن دارید جلو می‌روید؛ هم نمیرسید، هم خسته میشوید، هم همه‌ی بار حمل نمیشود، هم این موتور اینجا بیکار میماند. این موتور، بخش خصوصی است. این را آن زمان به آنها میگفتیم، اثر هم نمیکرد. امام هم هرچه میگفتند به مردم بدهید، اینها میگفتند مراد از مردم، بخش خصوصی نیست - مراد نظر امام را توجیه میکردند! - مردم یعنی توده‌ی مردم. به توده‌ی مردم چه جوری میشود کمک کرد؟ دولت اقتصاد را در دست بگیرد، به توده‌ی مردم کمک کند. فرمایش امام را اینجوری معنا میکردند! خوب، این توجیه، غلط بود.

بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت ۱۳۸۹/۰۶/۰۸

اولویت فرهنگی یعنی آبادکردن کاروانسرای شاه عباسی؟!

در بعضی از آن دوره‌های قبل - که حالا نمیخواهیم خیلی مشخص کنیم و اسم بیاوریم، لیکن چاره‌ای هم نیست؛ انسان برای مقایسه مجبور است بگوید - میخواستند کار فرهنگی بکنند، گفتند بودجه‌ی فرهنگی؛ بنا کردند کاروانسراهای شاه عباسی بین راه را به عنوان کار فرهنگی، آباد کردن! بله، آباد کردن کاروانسرای شاه عباسی چیز خوبی است، اثر باستانی هم هست؛ اما آیا کار اولویت‌دار فرهنگی ما همین است؟ ما که اینجور در مواجهه‌ی با فشار عظیم تبلیغات جهانی قرار داریم؛ سیاست در خدمت فرهنگ است، اقتصاد در خدمت فرهنگ است، هنر در خدمت فرهنگ است، برای فشار آوردن به فرهنگ داخلی ملت ما. آنها میدانند که اگر فرهنگ را عوض کردند، دیگر مبارزه‌ای باقی نماند. اگر مبارزه‌ی با استکبار هست، اگر میل به ایستادگی و مقابله‌ی با دخالت اجنبی هست، به خاطر فرهنگ است. انسان یک فرهنگی دارد، همین فرهنگ را بیایند عوض کنند، همه چیز میشود مال خودشان؛ لذا همه‌ی فشار روی فرهنگ است. در مقابل این حرکت فرهنگی و این تهاجم عظیم فرهنگی که میخواهند روح انقلاب را، روح استقلال را، روح دین را از ما بگیرند، اولویت فرهنگی ما این است که برویم حالا فرضاً کاروانسرای شاه عباسی را آباد کنیم؟! این یعنی اشتباه کردن در تشخیص آن قلم کار فرهنگی؛ این یک اشکال است.

بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت ۱۳۸۹/۰۶/۰۸

واکنش دولتمرد طاغوتی به انتقاد اقتصادی رهبر انقلاب

مسئله‌ی مرغوبیت و کیفیت خیلی مهم است؛ و استحکام؛ اینها خیلی مهم است. اگر چنانچه جنس داخلی، تولید داخلی، این خصوصیات را داشته باشد، به طور طبیعی تمایل پیدا می‌شود. البته متأسفانه بعضی هستند که بر اثر فرهنگ غلطِ دوره‌ی منحوس پادشاهی - دوره‌ی طاغوت، دوره‌ی وابستگی - هنوز چشمشان به خارج است. یک روزی بوده است که تو این کشور مسئولین دولتی ما آمدند صریح گفتند که ایرانی یک لوله‌هنگ نمیتواند درست کند! عملاً هم همه چیز را وارد کردند. در همان دوره‌ی طاغوت یک فردی از بلندپایگان دولتی که تصادفاً بنده را توی یک مجلسی - ما که با اینها هیچ وقت ارتباطی نداشتیم، ملاقات هم نمیکردیم - دید، من داشتم انتقاد میکردم از همان چیزهایی که بود. این رو کرد به ما و گفت: چی چی را انتقاد میکنید؟ ما مثل آقا نشستیم، کشورهای دیگر مثل نوکر دارند برای ما کار میکنند، کالا میفرستند داخل؛ این بد است؟ شما ببینید؛ این منطق دولتمردان دوره‌ی طاغوت بود! حالا ظاهرش این منطق است، باطنش چیزهای دیگر بود؛ فسادهای اقتصادی فراوان و فسادهای اخلاقی فراوان.

بیانات در دیدار جمعی از کارآفرینان سراسر کشور ۱۳۸۹/۰۶/۱۶

ماجرای درخواست آمریکا از یک شبکه اجتماعی اینترنتی

پارسال در همان بحبوحه‌ی جریان فتنه‌ی سال ۸۸ شنیدید که یکی از شبکه‌های اجتماعی اینترنتی که در ارتباط با معارضین فعال بود: خیرهای اینجا را ببرند، دستورهای آنجا را برسانند، همین طور شلوغ کنند، فضا را چه کنند، میخواست موقتاً برای تعمیرات کارش را تعطیل کند، دولت آمریکا مانع شد، گفت شما اگر الان، ولو برای تعمیرات تعطیل موقت بکنید، این به معارضین داخل ایران ضرر میزند؛ جلویش را گرفتند. یعنی تعطیلی موقت را به این شبکه‌ی اجتماعی اجازه ندادند. یعنی کمکهای اینجوری بود. و انواع و اقسام کمکها و اعانهایی که به اینها میشود.

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۹/۰۶/۲۵

به به و چه چه می کردند ولی کمک نه!

یک روز همه‌ی دنیای مستکبر، مجتمعاً علیه ایران بودند. یعنی واقعاً یک نقطه‌ی استراحتگاه وجود نداشت. در دهه‌ی اول انقلاب اینجور بود دیگر. شوروی یک قدرتی بود که فقط یک کشور که نبود، یک مجموعه‌ی عظیم از کشورها بود که مرکز، اینجا و در روسیه‌ی امروز بود؛ اروپای شرقی متعلق به اینها بود، غالب کشورهای آفریقائی و آمریکای لاتین با اینها بودند و در آسیا بسیاری از اینها حساب میبردند. اینها علیه جمهوری اسلامی بودند. ما آن وقت برای یک سلاح متعارف به هیچ جا نمیتوانستیم مراجعه کنیم؛ یعنی هیچ کشوری در دنیا نبود که یک سلاح متعارف - مثلاً فرض کنید تانک - را بیست تا، سی تا اگر میخواستیم، به ما بفروشدند. من همان وقت زمان ریاست جمهوری خودم، سفری کردم به یوگسلاوی، که علی‌الظاهر خیلی هم ما را تحویل گرفتند و احترام کردند و به به و چه چه هم کردند؛ اما هرچه اصرار کردیم، اینها حاضر نشدند به ما همین سلاحهای متعارف را بدهند. با اینکه یوگسلاوی جزو کشورهای مستقل بود، نه جزو غرب بود، نه جزو بلوک شرق بود؛ اما در عین حال حاضر نشدند. دیگران که خب، جای خود دارند.

آن طرف هم بلوک غرب بود؛ آمریکا بود، اروپا بود، همین فرانسه‌ی امروز که حالا تبلیغات علیه ما میکنند و حرف علیه ما میزنند، آن روز «میراژ» علیه ما میفرستادند، «سوپر اتاندارد» علیه ما میدادند؛ یعنی حمله‌ی آن روز این کشورها علیه ما از حالا خیلی بیشتر بود. امروز آلمانها فرض کنید که یک حرفی در تبلیغاتشان - صدر اعظمشان یا دیگری - میزند؛ آن روز سلاح شیمیائی به صدام میدادند، کارخانه‌ی سلاح شیمیائی برایش درست میکردند؛ یعنی دشمنی‌ها آن روز عملی‌تر و فعالتر بود.

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۹/۰۶/۲۵

وظیفه روحانیت در هنر دینی

دویست سیصد نفر از هنرمند‌های مطرح کشور در بخش‌های مختلف اینجا آمدند - پارسال بود یا کی بود - و با من ملاقات کردند. یک مقداری آنها صحبت کردند، یک مقداری ما صحبت کردیم. بعد من به نکته‌ای توی همان مجلس توجه کردم و همانجا هم گفتم اگر شماها که فیلمسازید یا هنرمندید یا بازیگرید یا کارگردانید، از من بپرسید که ما می‌خواهیم فیلم دینی درست کنیم، درباره‌ی چه موضوعی فیلم دینی درست کنیم؟ فرض کنید در باب حجاب می‌خواهیم مثلاً فیلم بسازیم، محتوای این چه باشد، از کجا شروع کنیم، چی بیان کنیم به مردم؟ اعتقاد مردم را درباره‌ی مسئله‌ی توحید یا مسئله‌ی نبوت یا مسئله‌ی ولایت یا مسئله‌ی ولایت فقیه یا مسئله‌ی امام (رضوان الله علیه) می‌خواهیم تقویت کنیم، موضوع و محتوا چه باشد؟ این آدمی که در محیط غیر دینی پرورش پیدا کرده، هرگز علم دین نخوانده، خیلی‌شان با قرآن آشنا نیستند، با نهج‌البلاغه و حدیث آشنا نیستند، چه میدانند چه باید بیاید در محتوای این فیلمها. ما که میدانیم، باید آماده کنیم و کمک کنیم. وقتی ما توانستیم این فکرها را منظم کنیم، مرتب کنیم، منطقی کنیم، قابل فهم کنیم، باورپذیر کنیم، آن را در مجموعه‌هایی در اختیار گذاشتیم، این هنرمند وقتی می‌خواند، خودش تحت تأثیر قرار می‌گیرد. لذا هنرمندی که سابقه‌ی دینی و ریشه‌ی دینی دارد، انسان می‌بیند فیلم خوبی هم اتفاقاً می‌سازد؛ که البته بندرت مواردی پیش می‌آید. پس کار ماست، کار روحانیت است که در این زمینه این کمبودها را برطرف کند.

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۹/۰۶/۲۵

مادران شهدا و تکرار «ما رأیت الا جمیلا»

من مادران شهدائی را زیارت کردم که بجد و با صدق واقعی میگفتند اگر ما ده تا فرزند هم داشتیم، حاضر بودیم در راه خدا بدهیم؛ دروغ نمیگفتند. من مادران و پدرانی را ملاقات کردم که احساس عزت و افتخار میکردند، به خاطر اینکه فرزندانشان در راه خدا شهید شدند. البته حق هم با آنهاست، عزت و افتخار است؛ همان طوری که عمه‌ی ما زینب کبری (سلام الله علیها) فرمود: «ما رأیت الا جمیلا»؛ جز زیبایی ندیدم. حادثه‌ی کربلا چیز کوچکی است؟ این چشم خدایین، از این حادثه، از این خونهای ریخته شده، از این مصیبت سنگین، یک حقیقت زیبا مشاهده میکند؛ «ما رأیت الا جمیلا». من خانواده‌های بسیاری را دیدم که همین احساس زینب کبری در آنها هم بود؛ آنها هم میگفتند: «ما رأینا الا جمیلا». اینهاست که به یک ملت اقتدار میدهد؛ اینهاست که اعتماد به نفس را در یک ملت به وجود می‌آورد؛ اینهاست که تهدیدهای قدرتهای مادی دنیا، عربده‌های مستانه‌ی دولتهای متجاوز و مستکبر دنیا دل آنها را نمیلرزاند.

بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا و جانبازان قم ۱۳۸۹/۰۷/۲۸

حرف امام روز اولی که به منبر رفت

امام (رضوان الله علیه) به مناسبت‌های مختلف سر درس - گاهی روز شروع درس، گاهی روز آخر درس - با آن بیان عجیبی که ایشان در مسائل معنوی و روحی و آن احتیاطات معنوی داشت، گاهی یک جملاتی میگفت، طلبه‌ها گریه می کردند. بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی، در مسجد سلماسی برای امام منبر گذاشتند - قبل از آن امام منبر نمیرفت، روی زمین مینشست درس میگفت، ظاهراً به احترام آقای بروجردی - ایشان رفتند روی منبر نشستند. خب چیز جدیدی بود، به امام یک حالت تبسمی دست داد. بعد بلافاصله ایشان تغییر حالت داد و فرمود: روز اولی که مرحوم آقای نائینی (رضوان الله علیه) روی منبر نشست، گریه کرد؛ فرمود این همان منبری است که شیخ انصاری روی آن نشسته، حالا کار به جایی رسیده است که ما باید روی آن بنشینیم. این حرف، طلبه‌ها را، دلها را تکان داد. بعد هم ایشان مفصل صحبت کردند.

بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب حوزه علمیه قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

گریه‌ی طلبه‌ها پای منبر آشیخ هاشم قزوینی

در مشهد مرحوم آشیخ هاشم قزوینی، مدرس معروف و نامدار حوزه علمیه خراسان که از حیث بیان و تسلط بر مطلب، نظیرش را ما در هیچ حوزه‌ی دیگری ندیدیم؛ نه در قم، نه در نجف، گاهی اوقات وسط درس سطح - درس مکاسب و کفایه - که حدود یک ساعت طول می‌کشید، ده دقیقه یا بیشتر نصیحت میکرد؛ طلبه‌ها اشک می‌ریختند. دل جوان آماده است؛ این را از دست ندهید. یک حدیث بخوانید، دو کلمه نصیحت کنید. اول، نصیحت به خود ماست.

بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب حوزه علمیه‌ی قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

برکت امام برای حوزه علمیه

من حقیقتاً محظوظ شدم. واقعا خدا را من شاکرم؛ چه حرفهای خوبی، چه فکرهای خوبی، چه مطالب سنجیده‌ای بیان شد؛ اینها خیلی با ارزش است. به شما عرض کنم؛ زمانی که ما در این حوزه بودیم، شاید در همه‌ی حوزه یک نفر پیدا نمیشد که اینجور مطالب را در بخش‌های مختلف بتواند دسته‌بندی کند. فضایی خوبی بودند، روشنفکرهای خوبی بودند - هم فاضل بودند، هم روشنفکر بودند، هم برجسته بودند - اما آن زمان، سطح اندیشه و فکر و نگرش به مسائل در حوزه، اصلاً در این سطح نبود؛ اینها از برکت انقلاب است، از برکت آن نهیبی است که امام به حوزه‌ها زد و همه را بیدار کرد.

بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب حوزه علمیه‌ی قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

نمی‌شود حوزه را به نبود آزادی متهم کرد

من یک جایی خواندم که نوشته شده بود امروز در حوزه علمیه قم، آزاد اندیشی علمی نیست؛ دیروز بود، امروز نیست. این درست نیست؛ دیروز هم بود، امروز هم هست؛ امروز بیشتر از دیروز هم هست. آراء فقهی و اصولی از برترین فقها مورد نقد قرار می‌گیرد. آدم ملاحظه می‌کند که بعضی از نظرات برجسته و فوق‌العاده‌ی فقهی و اصولی امام در مقالات علمی مورد نقد قرار می‌گیرد؛ ایرادی هم ندارد. مبنای خطابات قانونیه امام که به نظر ما یکی از مستحکم‌ترین، بدیع‌ترین و کارسازترین مبانی اصولی امام است، مورد نقد قرار می‌گیرد؛ هم در درسها مورد نقد قرار می‌گیرد، هم در مقالات. من مقالاتی را هم خواندم، دیدم مورد نقد قرار داده‌اند. البته به نظر ما آن نقدها وارد نیست، اما بالاخره مورد نقد قرار می‌گیرد؛ کسی هم نمی‌گوید چرا. نمی‌شود حوزه را متهم کرد به اینکه در آن، نقد و انتقاد و آزادی نیست. متأسفانه یک جایی ما خواندیم که نوشته‌اند این حرفها نیست؛ در حالی که این خلاف است، این متهم کردن حوزه است.

بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب حوزه علمیه‌ی قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

روش رد نظرات مخالف در حوزه چیست؟

در حوزه‌ی علمیه، از روشهای غیرعلمی برای رد نظر مخالف نباید استفاده شود. روش علمی چیست؟ استدلال و پاسخگویی و جواب؛ اقناع عقلی یا لااقل استدلال. روش غیر علمی چیست؟ تکفیر؛ تفسیق. این درست نیست. بعضی از آراء هست - چه در باب فقه، چه در باب بعضی از مسائل مربوط به معارف - ممکن است اختلافی باشد، ممکن است یک نفر نظر مخالف داشته باشد؛ نباید رد کرد به معنای تفسیق. بله، آن رأی را با چماق استدلال به شدت بکوبید - هیچ اشکالی ندارد - علیه‌اش استدلال کنید، بنویسید؛ عوض یکی، ده تا بنویسید؛ کما اینکه در حوزه‌ی علمیه معمول هم بود؛ گاهی دیده بودیم یک کتابی در می‌آمد، ده نفر، پنج نفر علیه آن می‌نوشتند؛ خیلی هم خوب بود، بنویسند، این نوشتن‌ها خیلی خوب است؛ اما تفسیق و اعلان خروج از دین و خروج از مذهب و اینها مصلحت نیست؛ این شیوه علمی نیست. این هم یک مسئله که ناشی از علمی بودن حوزه هست؛ یعنی التزام ما به علمی بودن حوزه این را اقتضا می‌کند.

بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب حوزه علمیه‌ی قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

قبل از شروع درس از طلبه‌ها سوال کنید

اساتید هم به این نکته توجه کنند. حالا امتحانات حوزه هست و چیز بسیار لازم و خوبی است. البته از سابق امتحان بود، اما به این شکل منظم و مرتب و برنامه‌ریزی شده نبود؛ امروز هست، بسیار هم خوب است؛ هیچ نباید به این امتحانات دست زد؛ لیکن این منافات ندارد با اینکه استاد سر درس امتحان کند. شما قبل از اینکه درس را شروع کنید، ده دقیقه را به سوال از طلبه اختصاص بدهید؛ این کار تجربه شده‌ای است. بنده خودم وقتی در مشهد همین سطوح را تدریس می‌کردم - کفایه و مکاسب و این چیزها - همین کار را می‌کردم. قبل از درس کتاب را باز می‌کردیم و به یکی از طلبه‌ها می‌گفتم آقا شما درس دیروز را بخوان یا بگو. این کار خیلی تأثیر داشت؛ هم ما می‌فهمیدیم که طرف ما چکاره است، هم او می‌فهمید که سوال و حساب و کتابی در کار است، هم دیگران آن نکته را اگر بلد نبودند، یاد می‌گرفتند؛ فواید دیگری هم وجود دارد. این وادار کردن طلبه به فکر، به خصوص در دروس سطح، خیلی مهم است. در جلسه‌ای که این شب‌ها داشتیم، با یکی از آقایان صحبت شد، من این نکته به ذهنم رسید و گفتم دروس سطح خیلی مهم است. فراگیری امهات مطلب اصولی و فقهی موجب می‌شود که طلبه در درس خارج بتواند استفاده کند؛ والا استفاده نخواهد کرد.

بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب حوزه علمیه قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

اگر فراخوان بدهیم صحرای قم پر می‌شود

نگاه امام به ملت ایران با نگاه دیگران فرق داشت. همان روز اگر میخواستیم قضاوت بسیاری از نخبگان علمی دینی و غیر دینی و سیاسی و غیره را درباره‌ی ملت ایران مشاهده کنیم، میدیدم قضاوتها قضاوتهای عجیب و غریبی است. بعضی این ملت را باایمان نمیدانستند، بعضی دارای صداقت نمیدانستند، بعضی به نیرو و به وفای آنها شک میکردند - که ما اینها را شنیدیم، از خیلی‌ها شنیدیم - اما امام در سال ۱۳۴۱ در همین شهر قم، آن وقتی که هنوز هیچ خبری از این اجتماعات عظیم نبود، در همین مسجد اعظم گفت اگر ما به مردم فراخوان بدهیم، این صحرای قم را از جمعیت پر میکنند؛ لبیک میگویند. نگاه او به مردم، یک چنین نگاهی بود؛ مردم را شناخت. آن عنصر باارزش اکسیرگونه‌ای که مسها را طلا میکند، این را در جان و دل مردم کشف کرد و آن را به کار گرفت. لذا با این موانع بزرگی که در سر راه وجود داشت، انقلاب پیروز شد. هیچ تحلیلی باور نمیکرد که این اتفاق در اینجا بیفتد. او تکیه‌ی به خدا کرد، توکل به خدا کرد، وارد عمل شد، با دل مردم تماس برقرار کرد و مردم به صحنه آمدند و این حرکت عظیم اتفاق افتاد.

بیانات در دیدار هزاران نفر از بسیجیان استان قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

طرز فکر عقب‌ماندگان از حرکت عظیم ملت

قبل از شروع انتخابات و آن قضایای فتنه، بعضی از کسانی که بعداً امتحان خودشان را در فتنه دادند، به ما مراجعه می‌کردند که آقا سال آینده، سال سختی است - یعنی همان سال ۸۸ - از لحاظ اقتصادی چنین است، چنان است؛ فضا را تنگ، تاریک، مشکل، غیر قابل عبور جلوه میدادند؛ مسئولین را یک جور میخواستند دلسرد کنند، مردم را یک جور. این تبلیغات نشانه‌ی این است که آنها از این حرکت عظیم و پرشتابِ مسئولین و مردم عقب ماندند.

بیانات در دیدار هزاران نفر از بسیجیان استان قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

استقبال از رئیس‌جمهور در لبنان نشان‌دهنده عظمت ملت ماست

همین قضیه‌ی سفر لبنان رئیس‌جمهور را چرا باید دست‌کم گرفت؟ حادثه‌ی مهمی بود. برای هر کشوری، بخصوص برای سران استکبار اگر چنین چیزی اتفاق می‌افتاد، فصل بسیار گسترده‌ای در تبلیغات و در استتاجهای سیاسی برای آن می‌گشودند. یک ملتی که با ما هم همسایه نیست، همه‌شان هم مسلمان نیستند؛ ترکیبی از مسلمان و مسیحی، و مسلمانها هم ترکیبی از شیعه و اهل سنت؛ این ملت با این ترکیب گوناگون و متنوع، اینجور یکپارچه بیایند از رئیس‌جمهور ملت ایران استقبال کنند، اظهار علاقه کنند؛ این چیز کم‌نظیری است، چیز بی‌نظیری است؛ برای هیچ کشوری در دنیا چنین چیزی پیش نمی‌آید. رئیس‌جمهور کدام کشوری وقتی به یک کشور دیگر برود، چنین حوادثی برایش پیش می‌آید؟ مخصوص لبنان هم نیست. امروز اگر مسئولین برجسته‌ی کشور ما به مصر هم بروند، اگر بگذارند، همین قضایاست؛ سودان هم بروند، بگذارند، همین قضایاست؛ به هر کشور اسلامی که بروند، اگر میدان را باز کنند، همین قضایاست. این، عظمت ملت ایران را نشان می‌دهد.

بیانات در دیدار هزاران نفر از بسیجیان استان قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۲

اشک‌های نیمه شب امام

یک علت اینکه امام بزرگوار ما یک کلمه‌اش در این فضای عظیم عمومی کشور، در شدت و محنت، در همه‌ی حالات اثر شگفت‌آوری می‌گذاشت، معنویت او بود، صفای باطن او بود، ارتباط و اتصال او به خدا بود، اشک‌های نیمه شب او بود. فرزند امام - مرحوم حاج سید احمد - همان وقت در زمان حیات امام به من گفت: نیمه شب که امام بلند میشود، از بس گریه میکند، این دستمال‌های معمولی برای پاک کردن اشکش کفاف نمیدهد؛ مجبور است اشک چشمش را با حوله پاک کند؛ اینقدر اشک میریزد. آن مرد پولادین، آن مردی که حوادث و لطماتی به سمت او سرازیر میشد که یک ملت را تکان میداد و او را تکان نمیداد، آن مردی که عظمت و هیمنه‌ی قدرتهای جهانی در نظر او هیچ و پوچ بود، آن مرد در مقابل عظمت الهی، در حال دعا و استغاثه، آنجور اشک میریخت.

بیانات در دیدار طلاب خارجی حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۳

نمونه‌ای از زیرکی جوانان قمی

قبل از آنکه مبارزات در سال ۴۱ و ۴۲ اوج بگیرد، اینجا ما نشانه‌ی زیرکی جوانان قم و هوشمندی آنها را مشاهده کردیم. من فراموش نمیکنم؛ در همین جلوی کوچه‌ی حرم یا آن طرف خیابان، کوچه‌ی ارگ، کیوسک روزنامه‌فروشی بود؛ خبرهای روزنامه‌ها را در آنجا میزدند. ماها از درس که برمیگشتیم، می‌ایستادیم تیر این روزنامه‌ها را نگاه میکردیم. وقتی در مسئله‌ی انجمنهای ایالتی و ولایتی، دولت طاغوت مجبور به عقب‌نشینی شد و آن تصویب‌نامه را باطل کرد، من دیدم این جوانهایی که حول و حوش همین کوچه‌ی حرم و توی خیابان ارم بودند - که این جوانها را غالباً میدیدیم و هیچ تصور نمیکردیم که اینها با اندیشه‌ی سیاسی و مسائل سیاسی سر و کاری داشته باشند - آمدند به ما گفتند ما موفقیت روحانیت را در مقابل دولت طاغوت به شما تبریک عرض میکنیم. جوانان قمی که به حسب ظاهر برکنار بودند، به ما طلبه‌ها، که هیچ آشنائی هم با هم نداشتیم، می‌آمدند تبریک میگفتند.

من از همان وقت به ذهنم رسید که این چه روحیه‌ای در جوان قمی است - دانشجو که آن وقت در قم نبود؛ جوان دانش‌آموز یا حتی غیر دانش‌آموز؛ جوان بیکار - که نسبت به مسئله‌ی مبارزه و نهضت و پنجه درافکندن روحانیت با دولت طاغوت، اینجور حساس است.

بعد که مسائل سال ۵۶ پیش آمد، آنجا قم خودش را نشان داد. حقیقتاً به معنای واقعی کلمه، رهبری حرکت مردم در خیابانها و حضور در میدانها و ایستادگی در مقابل پنجه‌های چدنی و خشن دستگاه را قم شروع کرد. همین جوانهای قمی آمدند توی خیابانها، خونهایشان بر زمین ریخته شد؛ البته مأمورین نظام طاغوت را حسابی هم اذیت کردند! آن زیرکی جوانهای قم و شیطنت آنها، مأمورین را حسابی سردرگم هم میکرد.

بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۴

ابرو گشاده باش چو دست گشاده نیست

یکی از چیزهایی که خیلی مهم است، برخورد مسئولان رده‌های مختلف دستگاه‌ها با مردم و با مراجعین است؛ روی خوش، روی خوش. گفت:

چون وا نمیکنی گرهی خود گره مباح

ابرو گشاده باش چو دست گشاده نیست

گاهی یک مسئولی نمیتواند توقعی را که از او هست، انجام دهد. یک دستگاهی اعتباراتش کم است، امکاناتش کم است؛ مانعی ندارد؛ اگر چنانچه به قدر توان اما با روی خوش، با ابروی گشاده، با آغوش باز و صمیمانه با مردم برخورد شود، مردم خشنود میشوند، راضی میشوند. گاهی به دفتر ما در تهران مراجعاتی میشود. کسی درخواستی دارد، برای ما عملی نیست. میگویند بله، درخواست شما رسید، اما نمیتوانیم این کار را بکنیم؛ یا خلاف قانون است، یا مشکلات دیگری دارد. آن طرف میگوید من همین اندازه که شما به درخواست من توجه و رسیدگی کردید، راضی‌ام؛ ولو این کار انجام نگرفته. مردم خشنود میشوند از اینکه مسئولان دردهای آنها را احساس کنند، غمگسار آنها باشند. البته تلاش هم بکنند و به قدر امکان، نیازهای آنها را برآورده کنند.

بیانات در دیدار مسئولان اجرائی استان قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۵

تشییع سیصد و هفتاد شهید اصفهانی در یک روز

مردم اصفهان در یک روز سیصد و هفتاد شهید را تشییع کردند، خم به ابرو نیاوردند؛ بماند که همان روز اعزام به جبهه داشتند، پشتیبانی داشتند و حرکت کردند؛ این خیلی مهم است. همان طور که فرمودند، امام از این حرکت اصفهان تجلیل کردند. در آبان سال ۶۱ که در یک روز سیصد و هفتاد شهید در اصفهان تشییع شد، تعداد شهدای اصفهان در همان ماه بیش از هزار نفر است. هزار و اندی شهید در یک ماه! خوب، چه کسی شهید میشود؟ آن کسی که در میدان است، در میدان خطر است، پیشرو است.

قبل از انقلاب اصفهان در قضایای مختلف حضور نمایانی داشت، در قضایای انقلاب هم همین جور، در جنگ تحمیلی هم همین جور. یگانهای نظامی مستقر در اصفهان، چه آنچه که متعلق به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود؛ لشکر امام حسین با مرکزیت اصفهان، لشکر نجف با مرکزیت نجف آباد، تیپ قمر بنی هاشم، و چه آنچه که مربوط به ارتش بود؛ پایگاه هشتم شکاری که مرکز تحرک عظیمی بود و من از نزدیک کار آن پایگاه را در اصفهان دیده بودم - رحمت خدا بر شهید بابائی - و چه مرکز توپخانه در اصفهان؛ مجموعه‌ی این نقاط خیلی معنا پیدا میکند.

بیانات در دیدار مردم اصفهان در روز عید قربان ۱۳۸۹/۰۸/۲۶

بزرگترین کار مردم گیلان

به نظر من بزرگترین کار مردم گیلان این بود که علی‌رغم تبلیغات قوی و عملی رژیم طاغوت برای ضایع کردن و فاسد کردن عقیده‌ی مردم آن سامان در طول سالهای طولانی، مردم آن خطه، ایمان را، اخلاص را، حضور در صحنه را، جهاد را به جایی رساندند که جزو بخشها و استانهای برجسته‌ی کشور به شمار آمدند؛ این خیلی مهم است. دستگاه‌های مضر و مفسد و فاسد رژیم طاغوت با همه‌ی عوامل خود، سعی در کشاندن مردم به فساد و فاسدسازی فضا بکنند، ولی مردم اینجور دین خود، ایمان خود، عقیده‌ی خود، عزم خود را نگه دارند و در هنگام لازم آن را نشان دهند. از یک طرف دستگاه طاغوت بود، از یک طرف عوامل گروهکهای ملحد و ضد دین بودند.

من در اوائل انقلاب آدمم رشت، مرحوم شهید عضدی من را در اطراف میدان بزرگ شهر رشت گرداند. گروهکهای گوناگون، با تابلوهای خود، با شعارهای خود، همه‌ی فضا را پر کرده بودند؛ دانشگاه را هم در قبضه‌ی خودشان درآورده بودند و خیال میکردند که گیلان متعلق به آنهاست. مردم مؤمن گیلان، همین جوانهای مؤمن و انقلابی، بدون کمک هیچ دستگاه و ارگانی وارد صحنه شدند و پرچم اسلام را، پرچم توحید را، پرچم انقلاب را در آنجا برافراشتند و همه‌ی اینها را از صحنه بیرون کردند. این، ایمان مردم است.

بیانات در دیدار هزاران نفر از مردم استان گیلان ۱۳۸۹/۱۰/۰۸

خواندن اعلامیه ضدطاغوتی در پارک!

قبل از انقلاب، حکومت، دیکتاتوری امنیتی بود؛ دیکتاتوری سخت و سیاه. بنده یادم هست؛ یکی از دوستان ما از پاکستان آمد پیش من - قاچاقی آمده بود مشهد - نقل میکرد، صحبت میکرد؛ گفت بله، فلان اعلامیه را ما توی پارک، با دوستان داشتیم میخواندیم. من تعجب کردم؛ توی پارک؟! اعلامیه؟! ممکن است چنین چیزی؟! اصلاً به ذهن ما خطور نمیکرد که کسی یک اعلامیه توی جیبش باشد و مقداری انتقاد از دستگاه در آن اعلامیه باشد و بتواند توی کوچه راه برود. این وضع دیکتاتوری امنیتی آن روز بود. انقلاب آمد فضای آزاد را، فضای نقد را، فضای اصلاح را، فضای تذکر را، حتی فضای مخالفت و اعتراض را برای مردم باز کرد. در طول این سی و دو سال همین جور بوده است؛ حتی سالهای اول انقلاب.

خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۹/۱۱/۱۵

نظر یک مقام غربی درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی

من یک جمله‌ای را از یک مقام غربی نقل کنم. بنده دأبم نیست از قول این سیاستمدارها و معاریف غربی چیزی بگویم؛ اما این جمله‌ی جالبی است. او میگوید: دو چیز است که اگر در میان مسلمانها دست به دست بگردد و ملت‌های مختلف مسلمان از این دو چیز آگاه شوند، دیگر همه‌ی تابوهای غرب - یعنی اصول جزمی غرب - در هم خواهد شکست و باطل خواهد شد. این دو چیز چیست؟ این متفکر غربی میگوید: یکی قانون اساسی جمهوری اسلامی است؛ که این قانون اساسی، یک حکومت مردمی و پیشرفته‌ی امروزی و در عین حال دینی را در چشم مسلمانان جهان ممکن میسازد. این قانون اساسی نشان می‌دهد که میتوان یک حکومتی داشت که هم متجدد باشد، امروزی باشد، پیشرفته باشد و هم کاملاً دینی باشد. قانون اساسی این را تصویر میکند. میگوید چنین چیزی ممکن است. این یک. دوم، کارنامه‌ی موفقیت‌های علمی و اقتصادی و سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی است؛ که اگر این دست مسلمانها برسد، می‌بینند که آن امر ممکن اتفاق افتاده است، واقع شده است. او میگوید اگر ملت‌های مسلمان از این امکان و وقوع نسبی که هم ممکن است، هم در ایران امروز اسلامی به طور نسبی واقع شده است، مطلع شوند، این نظام‌سازی را پیش چشم داشته باشند، دیگر جلوی سلسله‌ی انقلابها را نمیتوان گرفت.

خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۹/۱۱/۱۵

ما را تشویق می‌کردند برویم زیر بال آمریکا!

خیلی‌ها بودند از همان اوائل انقلاب، میگفتند آقا حالا که انقلاب پیروز شد، دیگر بس است؛ برویم با آمریکائی‌ها مسائل را تمام کنیم! این معنایش این بود که شعار ظلم‌ستیزی انقلاب تخطئه شود. این را تشویق میکردند. در طول زمان، بودند کسانی که دنبال این بودند؛ یعنی برویم با آمریکا همراه شویم؛ آن کسی که دشمن اصلی ماست، برویم زیر بال او؛ به دامن او پناه ببریم. معنای این حرف، فروختن قضیه‌ی فلسطین است. معنای این حرف، اغماض کردن از جنایات آمریکا در عراق و افغانستان و امثال اینهاست. معنای این حرف، چشم بستن بر روی این همه ظلمی است که آمریکا در جهان بر ملتها دارد انجام میدهد. معنای این حرف، یعنی به این مسائل اعتراض نکنیم. خب، عادی کردن روابط معنایش این است که دیگر ملت ایران و مسئولین ایران نتوانند صریح اعتراض کنند و حرفشان را بزنند؛ و یک مرحله آن طرف‌تر، تدریجاً مجبور بشوند حرف آنها را قبول کنند.

خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۹/۱۱/۱۵

انعکاس صدای ملت ایران

امروز در کشور مصر دارد انعکاس صدای شما شنیده میشود. آن رئیس جمهور آمریکا که در دوره‌ی انقلاب ما رئیس جمهور بود، همین چند روز پیش مصاحبه کرده، گفته این صداهائی که در مصر شنیده میشود، برای من آشناست! یعنی آنچه امروز در قاهره شنیده میشود، در تهران آن روزهای ریاست جمهوری او شنیده میشد. اینها را دنیا دارد قضاوت میکند.

خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۹/۱۱/۱۵

کتابخانه‌هایی که نجات پیدا کردند

به هر حال من خوشحالم از اینکه این کار را می‌کنید [برگزاری کنگره آیت‌الله مرعشی]، از همه هم تشکر نیز می‌کنم، این کتابخانه هم که ایشان به یادگار گذاشتند، حقاً یک میراث ارزشمند است.

این کتابخانه‌های بزرگان که من اشاره کردم، خیلی از اینها تلف شده، [دیگر] نیست، مثلاً در نجف کتابخانه مرحوم شیخ علی کاشف‌الغطاء از کتابخانه‌های بسیار مهم و معتبر بوده است و بد نیست [این قضیه] دنبال شود، پیگیری شود، کتابخانه مرحوم آشیخ علی کاشف‌الغطاء پدر شیخ محمدم حسین کاشف‌الغطاء معروف، اینها معلوم نیست چه شده و کجاست.

در نجف کتابخانه‌های زیادی وجود داشت، در قم البته همین جور بود، در قم نیز مرحوم آقای صفایی کتابخانه خوبی داشت. مرحوم آقای کلباسی هم کتابخانه خوبی داشت. اینها را ما نگذاشتیم بعد از وفات این بزرگواران متفرق بشود، دست ورثه تقسیم بشود، دست دیگران بیفتد، همه را یکجا از اینها خریداری و به آستان قدس منتقل کردیم، بنابراین بعضی از این کتابخانه‌ها الحمدالله محفوظ است، لکن هیچ کتابخانه‌ای با این عظمت، آراستگی و شایستگی، انسان نمی‌بیند.

در بین کتابخانه‌های که شخصی بود و مال اشخاص بود و از مال شخصی فراهم شده بود، تنها این کتابخانه مرحوم بزرگوار هست که الحمدالله نشانه‌ای است از اهمیت و عظمت میراث مکتوب ما و امیدواریم ان شاءالله روزبه روز این کتابخانه بهتر بشود. امام کمک کردند یعنی واقعا توجه امام و عنایت امام به این کتابخانه به نظر من، این کتابخانه را نجات داد و کمک کرد به بازماندگان محترم که اینجا را بتوانند ترتیب بدهند.

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران کنگره آیت‌الله مرعشی ۱۳۸۹/۱۱/۱۸

آیت‌الله مرعشی با مردم مانوس بود

یک خصوصیت دیگر مرحوم مرعشی نجفی در قم، انس با مردم بود، ایشان یک مرجع مردمی بود، با مردم ارتباط داشت، مانوس بود؛ می‌آمدند؛ می‌رفتند؛ خیلی راحت با مردم برخورد می‌کردند، به قدری ایشان با مردم قم ارتباطشان نزدیک بود که خیلی‌ها ایشان را قمی می‌دانستند، هیچ کس ترکی حرف زدن آقای مرعشی را -خوب ایشان تبریزی بودند- ندیده بود.

ایشان ارتباطشان با مردم خیلی نزدیک بود، حتی گاهی که بعضی از طلبه‌های ترک می‌رفتند با ایشان ترکی صحبت می‌کردند، ایشان فارسی جواب می‌داد، ارتباط با مردم یک خصوصیت برجسته در ایشان بود، ایشان با مردم، مانوس و راحت بودند و اینها خصوصیات ممتازی است.

ایشان نسبت به امام و انقلاب نیز، از ابتدا همراهی داشتند، مرحوم حاج آقا مصطفی یکی از بیوتی که بعد از زندانی شدن امام با آنجا ارتباط داشتند، بیت مرحوم آقای مرعشی بود که با ایشان ارتباط نزدیکی داشتند و می‌رفتند و می‌آمدند.

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران کنگره آیت‌الله مرعشی ۱۳۸۹/۱۱/۱۸

فریاد شبانه در حمایت از همافران ارتش

مطلبی که آن روز به وسیله‌ی این حرکت (بیعت همافران نیروی هوایی با امام خمینی در ۱۹ بهمن ۵۷) ثابت شد و به وجود آمد، عبارت بود از جریان‌سازی. خاصیت انسان زنده این است که در محیط خود، در شعاع وجودی خود تأثیر میگذارد و جریان ایجاد میکند؛ حرکت او به جلو، حرکت‌هایی را به جلو به وجود می‌آورد. این کار، آن روز اتفاق افتاد. بدون شک این کاری که در روز نوزده بهمن در مدرسه‌ی علوی خیابان ایران در حضور امام انجام گرفت، در حادثه‌ی بیست و دوم بهمن تأثیر داشت. در آن شبهای بیست و یکم و بیست و دوم، من میشنفتم و میدیدم کسانی را که در این خیابانهای منتهی به مقر امام می‌آمدند و فریاد میزدند که مردم را در خانه‌هایشان بیدار کنند؛ میگفتند که جوانان نیروی هوایی - همافران و افسران - در خطرند؛ چون مورد تهاجم قرار گرفته بودند. این خیلی معنا دارد. این حرکت، این جریان عظیم را به وجود آورد؛ تحرک جدیدی و روحیه‌ی تازه‌ای ایجاد کرد.

بیانات در دیدار فرماندهان و خلبانان نیروی هوایی ارتش ۱۳۸۹/۱۱/۱۹

عده‌ای میخواستند به حداقل قانع شویم

ما دو جور انسان داریم: یک عده هستند که وقتی هیمنه‌ی آمریکا را می‌بینند، قدرت نظامی او را می‌بینند، قدرت دیپلماسی او را می‌بینند، قدرت تبلیغاتی او را می‌بینند، پول فراوان او را می‌بینند، مرعوب میشوند؛ میگویند ما که نمیتوانیم کاری بکنیم، چرا بیخودی نیروهایمان را هدر بدهیم؟ اینجور افراد الان هستند، در زمان انقلاب ما هم بودند. ما مواجه بودیم با افرادی از این قبیل که میگفتند آقا بیخود چرا خودتان را زحمت میدهید؛ به یک حداقلی قانع شوید و قضیه را تمام کنید. یک عده اینجور بودند.

یک عده‌ی دیگر هستند که نه، قدرت دشمن را با قدرت خدای متعال مقایسه میکنند، عظمت دشمن را در مقابل عظمت پروردگار قرار میدهند؛ آن وقت می‌بینند که اینها حقیر محضند، اینها چیزی نیستند. وعده‌ی الهی را هم راست می‌شمرند، حسن ظن به وعده‌ی الهی دارند؛ این مهم است. خدای متعال به ما وعده کرده است: «و لينصرنَّ اللهَ من ينصره انَّ اللهَ لقوى عزيز»؛ (۳) این وعده‌ی قطعی است، وعده‌ی مؤکد است. اگر چنانچه ما به وعده‌ی الهی حسن ظن داشته باشیم، یک جور عمل میکنیم، اگر به وعده‌ی الهی سوء ظن داشته باشیم، جور دیگری عمل میکنیم.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۸۹/۱۲/۰۱

تحریم بنزین و ماجرای خودکفایی

ما حسن ظن به خدا داریم، و خدای متعال با ما طبق حسن ظنمان عمل کرده است. در طول این سی و چند سال، خدای متعال طبق همان حسن ظنی که به او داشتیم، با ما عمل کرده. ما مشکلات فراوانی داشتیم. از همه‌ی این مشکلات پیروز بیرون آمدیم. محاصره‌ی اقتصادی چیز کوچکی نبوده و نیست. ما محاصره را زیر پا گذاشتیم. در همین اواخر به ما گفتند که بنزین به شما نمی‌فروشیم. ما یک کشوری هستیم تولیدکننده‌ی نفت، اما واردکننده‌ی بنزین؛ گفتند به شما بنزین نمی‌فروشیم. این یک نمونه‌ی خیلی کوچکی است؛ صدها نمونه از این قبیل هست. نیروهای ما با امید به خدا تلاش کردند و ما در ظرف کمتر از یک سال خود را از واردات بنزین بی‌نیاز کردیم. هشت سال بر ما جنگ تحمیل کردند. ما را در مقابل دشمنِ عنودِ بدِ بسیار خبیثی مثل صدام حسین قرار دادند و با همه‌ی نیروها هم از او دفاع و حمایت کردند. ما الحمدلله توانستیم بر این حادثه فائق بیائیم.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۸۹/۱۲/۰۱

نمایشگاه هسته‌ای در بیت رهبری

جوانهائی که در همین زمینه‌ی هسته‌ای فعالیت میکردند، دو سه سال قبل از این اصرار کردند، درخواست کردند بیایند من را ببینند. یک نمایشگاهی اینجا در همین حسینیه درست کردند که من از نزدیک شاهد کارهای اینها باشم. من رفتم آنجا، دیدم اولاً همه جوان، ثانیاً همه مؤمن. یک وقتی خیال میکردند که هر کسی وارد علوم جدید شد و متخصص شد، لزوماً بایستی بی‌دین باشد، بی‌اعتنای به دین باشد. من دیدم نه، همه‌شان جوانهای مؤمن، علاقه‌مند و بااخلاصند. الان در بخشهای مختلف کشور ما اینجوری است. این تجربه‌ی ماست. این تجربه در اختیار دنیای اسلام است.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۸۹/۱۲/۰۱

بُعد مبارزه در زندگی آیت‌الله طالقانی

آقای طالقانی اهل فکر نو بر محور دین و با تمرکز بیشتر بر روی قرآن و نهج‌البلاغه بود؛ یعنی ایشان اصلاً اینجوری بود. لکن همه‌ی ابعاد شخصیت آقای طالقانی بُعد روشنفکری دینی نیست. یک بُعد مهم بُعد مبارزه است. خیلی‌ها روشنفکر بودند اهل مبارزه نبودند؛ روشنفکر دینی هم بودند اهل مبارزه نبودند؛ همان خصلت عمومی تقریباً همه‌ی روشنفکران دیروز و شاید بعضاً امروز ما در آنها هم بود که من یک وقت از یک نمایشنامه‌ای نقل کردم آقای روی ایوان را که پائین نمی‌آید توی مردم نمی‌آید با متن قضیه کار ندارد با میدان کار ندارد، بالای ایوان می‌نشیند تماشا میکند حرف می‌زند! خب خیلی از روشنفکرهای دینی اینجوری بودند اما آقای طالقانی نه، اهل عمل بود؛ یعنی توی میدان بود، احساس درد میکرد حقیقتاً؛ این را ما که با ایشان معاشر بودیم - رفت و آمد میکردیم - میدیدیم، محسوس بود در ایشان، واضح بود که آدمی اهل درد بود و میخواست مبارزه کند؛ لذا تبعات مبارزه راهم قبول کرد و به زندان افتاد؛ هیچ اظهاری از آقای طالقانی بالواسطه یا بی‌واسطه نقل نشد؛ البته من هیچوقت با ایشان هم‌زندان نبودم، اما هم‌زندانه‌های ایشان هم نقل میکنند؛ خود ما هم دیدن ایشان میرفتیم - گاهی از مشهد که من می‌آمدم، روزهای ملاقات میرفتم زندان قصر - از پشت میله‌ای صحبت میکردند؛ دائم روحیه میدادند.

بیانات در دیدار اعضای ستاد نکوداشت آیت‌الله طالقانی ۱۳۸۹/۱۲/۰۹

روایت اولین دیدار رهبر انقلاب و مرحوم طالقانی

من دادگاه تجدید نظر ایشان، توی دادگاه بودم. یک صورت ظاهری درست کرده بودند که هر کس می‌خواهد بیاید. یک سالن کوچکی گذاشته بودند آقای طالقانی و دیگران نشسته بودند، ما هم آمدیم به عنوان تماشاچی آنجا نشستیم. در وقت تنفس، من اول‌بار آنجا آقای طالقانی را از نزدیک دیدم. از دور ایشان را می‌شناختیم و اسمش را شنیده بودیم اما از نزدیک، من اول‌بار آنجا ایشان را دیدم. منشِ آقای طالقانی توی این دادگاه اصلاً روحیه‌بخش بود؛ خود منش ایشان. ایشان توی آن دادگاه نشسته بود، یک عصا هم دستش گرفته بود، با بی‌اعتنائی تمام؛ رئیس دادگاه اسم متهمین را می‌آورد که بلند شوند خودشان را معرفی کنند؛ ایشان نه بلند شد، نه خودش را معرفی کرد؛ همان طور نشسته بود! آن رئیس دادگاه هم یک سرلشکری بود، هی دو بار سه بار تکرار کرد؛ ایشان هم بی‌اعتنا نشسته بود و به نظرم شاید این را هم گفت: خب من را که می‌شناسید، من محمود طالقانی‌ام! یک آدم اینجوری‌ای بود، یعنی آدم مبارز، متکی به نفس، دارای اعتماد به نفس، متکی به خدا. این یکی از ابعاد آقای طالقانی.

بیانات در دیدار اعضای ستاد نکوداشت آیت‌الله طالقانی ۱۳۸۹/۱۲/۰۹

ماجرای تماس تلفنی آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله طالقانی

یک بعد دیگر آقای طالقانی که به نظر من نباید فراموش بشود، صفای این مرد بود. به قدری این آدم با صفا و روراست و در معاشرتها صادق بود که انسان از این همه زلالی حیرت میکرد. آدم زلالی بود آقای طالقانی. هیچ در قید و بند و ملاحظات و [اینها نبود]؛ نه ملاحظات آخوندی، نه ملاحظات روشنفکری، نه ملاحظات مبارزاتی - چیزهایی که حالا به خودشان ببندند - مطلقاً در این آدم وجود نداشت؛ صاف، روشن. هر وقت من می‌آمدم تهران، اوقاتی که ایشان آزاد بودند، میرفتیم منزل ایشان - یک بار دو بار - می‌نشستیم؛ این منزل پیچ‌شمیران. البته آن منزل بالا هم رفته بودم من، اما بیشتر اینجا ایشان را میدیدیم. انسان وقتی می‌نشست پهلوی این مرد، واقعاً روحیه میگرفت؛ هم روحیه مبارزاتی، هم روحیه صفا و رفاقت و معنویت و اینها. اینها در این شخصیت‌های برجسته، خوب است بزرگ بشود. ماها - غالباً آدمها - مبتلا هستیم به یک چیزهایی. این آدم، آدم صافی بود، روراست بود، بی‌شائبه و بی‌شیله‌پيله بود. نتیجه‌ی این بی‌شیله‌پيله بودن هم صراحتش بود، صراحت در بیان. همان خطبه‌ای که شما اشاره کردید، این خطبه را نمیشود عادی به حساب آورد؛ اینها دائماً میگفتند «پدر طالقانی»، اصلاً خودشان را فرزندان او معرفی میکردند، به عنوان «پدر» او را اسم میبردند. کیست که توی این رودربایستی گیر نکند؟ آن آدمی که توی اینجور رودربایستی‌ها گیر نکند و برود آنجور قرص و محکم توی خطبه و موضع به آن صراحت و به آن شدت بگیرد، کیست؟ اینجور آدمی را آدم واقعا بگردد پیدا کند! مرحوم طالقانی اینجوری بود. من بعد از همین خطبه‌ی ایشان تلفن کردم؛ گفتم آقا من خواستم از شما تشکر کنم به خاطر این خطبه، گفت بله، خیلی‌ها هم تلفن میکنند فحش میدهند به خاطر همین خطبه! اینجوری بود دیگر، تحمل میکرد، یعنی آدمی بود با یک روحیه‌ی اینجوری.

بیانات در دیدار اعضای ستاد نکوداشت آیت‌الله طالقانی ۱۳۸۹/۱۲/۰۹

روایت علامه عسگری از تاریخ تولد مرحوم طالقانی

چقدر خوب است که آقای طالقانی معرفی میشود. این مناسبت صدسالگی هم خوب است. ایشان ظاهراً متولد حدود هزار و سیصد و بیست و نه قمری هستند. مرحوم آقای آ سید مرتضای عسگری که با ایشان رفیق و همدوره و در قم با هم بودند، به نظرم میگفت: من دو سال بزرگترم از آقای طالقانی. به هر حال تاریخ، همان تاریخی که نوشته شده درست است لابد. انشاءالله که خدا کمکتان کند. این کار، کار خوبی است؛ منتها آقای طالقانی را با همه‌ی ابعاد معرفی کنید. صرفِ یک روشنفکر مذهبی نیست، همچنانی که صرفِ یک پیشنهاد مسجد هدایت نیست، همچنانی که صرفِ یک مبارز نیست، یعنی مجموعه‌ی این خصوصیات را در ایشان معرفی کنید.

بیانات در دیدار اعضای ستاد نکوداشت آیت‌الله طالقانی ۱۳۸۹/۱۲/۰۹

از طرح باغشهرها نگرانم

من جداً از این طرح باغشهرها نگرانم. آقای رئیس جمهور هم چند بار با من مطرح کردند، به ایشان هم گفتم. من میدانم چه پیش می‌آید، سوءاستفاده‌چی‌ها چه کار خواهند کرد. با این دید نگاه کنید که راه را باز نکنید. یک عده‌ای سوءاستفاده‌چی‌اند. هر جا که برای یک کار عام‌المنفعه‌ای در نظر گرفته میشود - همین آمارهائی که آقای شهردار محترم دادند - من میدانم و مطمئنم که یک عده‌ای نشسته‌اند و کمین گرفته‌اند ببینند چطور میتوانند این طعمه را برابند. جنگلهای اطراف شهر هست، زمینهای جنگلی و مناطق جنگلی هست - که خب، اینها با زحمت زیاد و در طول سالیان زیاد به وجود آمده - نگاهشان به اینهاست.

من گاهی به ارتفاعات میروم، از آنجا نگاه میکنم، می‌بینم چه اتفاقی دارد می‌افتد. بارها هم به شهردارهای مختلف این مطلب را گفتم. البته فقط کار شهرداری نیست؛ مجموعه‌های مرتبط با شهرسازی، مجموعه‌های مرتبط با مراعات، همه باید همکاری کنند. نگذارید تهران بیش از این بزرگ شود، نگذارید به زمینهای جنوب البرز اینقدر تعرض شود؛ جلوی اینها را بگیرید. یک عده‌ای هستند که فقط دنبال پولند، مسئله‌شان مسئله‌ی پول است؛ دیگر نگاه نمیکنند که حالا این جایی که آنها دارند برای پول تخریب میکنند، تصرف میکنند، به چه قیمتی برای کشور، برای مردم، برای شهر تهران تمام خواهد شد؛ هیچ برایشان اهمیت ندارد. آن کسی که دیدبان و پاسبان و پاسدار این منافع ملی است، شماها هستید؛ نباید بگذارید.

بیانات در بوستان ولایت به مناسبت روز درختکاری ۱۳۸۹/۱۲/۱۷

امروز تهران، تهران دیگری است

تهران شهر بزرگی است و جمعیت زیادی دارد. با همه‌ی زحمت‌هایی که شما کشیدید، فضای سبز در این شهر، خیلی کمتر از آن مقداری است که باید باشد. البته امروز با دوره‌ی پیش از انقلاب طرفِ نسبت نیست - من خب، آن وقت می‌آمدم تهران، تهران را میدیدم؛ شهر کثیفِ شلوغِ همیشه بدهوای آلوده، بوستانها هم خیلی محدود، امکانات هم خیلی کم؛ امروز بحمدالله آنجوری نیست؛ تهران، تهران دیگری است - لیکن در عین حال هنوز فضای سبز تهران کم است. شما از بالا که اینجا را نگاه میکنید، می‌بینید تهران یک شهر متراکمی است. بیش از اینها بایستی اینجا باز شود و این شهر فضای تنفسی پیدا کند. مراقب باشید جاهائی که در مناطق گوناگون شهر در اختیارتان هست، اینها در خدمت فضای سبز قرار بگیرد.

بیانات در بوستان ولایت به مناسبت روز درختکاری ۱۳۸۹/۱۲/۱۷

خاطرات سال ۱۳۹۰



اینطور از وارد کردن بنزین بی‌نیاز شدیم

به وسیله‌ی تحریم آنها، مسئولین ما به فکر افتادند؛ تلاش کردند، ما از وارد کردن بنزین بی‌نیاز شدیم. من این را در همین نمایشگاهی هم که آخر اسفند رفتیم، از زبان چند نفر از این دانشمندان جوان شنیدم. به من گفتند که ما میخواستیم این دستگاه را تولید کنیم، رفتیم ابزارش را از خارج تهیه کنیم، به ما گفتند شما تحریمید، به شما نمیدهیم؛ فهمیدیم خودمان باید درست کنیم. آمدیم داخل فکر کردیم، زحمت کشیدیم، تلاش کردیم، بدون احتیاج به بیگانه این را ساختیم. این، برخورد هوشمندانه است.

بیانات در حرم رضوی ۱۳۹۰/۰۱/۰۱

یک حرکت علمی برجسته

در آغاز سال ۸۹ - در ایام عید - بنده توفیق پیدا کردم از یک بخش صنعتی حساس کشور بازدید کنم؛ در روزهای آخر اسفند هم مجدداً توفیق پیدا کردم که از یک نمایشگاه کارهای برجسته‌ی علمی و فناوری بازدید کنم و نتایج این حرکت یکساله را که خود، محصول کارهای طولانی‌مدت است، به چشم ببینم. آنچه که در بخش دانش پیشرفته و فناوری بالا امروز در کشور وجود دارد و در حال وقوع است، بسیار بیش از آن مقداری است که به مردم اطلاع‌رسانی شده است؛ این را من میتوانم به شما عرض کنم. از چند سال پیش، یک حرکت علمی برجسته‌ای در بخشهای مختلف آغاز شده است، که خوشبختانه روزبه‌روز بر شتاب این حرکت افزوده شده است.

بیانات در حرم مطهر رضوی ۱۳۹۰/۰۱/۰۱

هر شب خودتان را محاسبه کنید

خب، انسان به بعضی گناه‌ها عادت کرده، بعضی گناه‌ها را کوچک شمرده و به آنها تن داده. سال نو یکی از کارهائی که میشود کرد، همین است؛ آدم ببیند چطور میشود گناهان را کم کرد؛ یعنی بنویسند.

پارسال یا پیرارسال بود که من شرح حال شهید افشردی (باقری) را میخواندم - به نظرم شرح حال ایشان یا یکی دیگر از همین شهدا بود - در آنجا ذکر شده بود که ایشان هر روز خطاهای خود را مینوشته؛ همین که در توصیه‌ی علمای اخلاق و در توصیه‌های بعضی از احادیث و اینها هم هست که خطاهای خودتان را بنویسید، هر شب خودتان را محاسبه کنید. او این چیزها را روی کاغذ مینوشته. ماها رومان نمیشود خودمان بنویسیم، روی کاغذ بیاوریم، علنی کنیم؛ ولو بین خودمان و کاغذ. او در یادداشتهای خود نوشته بود که مثلاً من شب دیدم امروز این چند تا گناه را انجام دادم.

بیانات پس از اقامه نماز در جمع برخی از شخصیت‌های فرهنگی سیاسی ۱۳۹۰/۰۱/۲۳

روز پیروزی انقلاب در کنار کارگران

اولاً کارگرها در به ثمر رسیدن مبارزات ملت ایران، یک نقش مهمی ایفاء کردند. اگر جامعه‌ی کارگری - عمدتاً در نفت و در برخی از جاهای حساس و مهم دیگر - وارد میدان نمیشدند، مشکلاتی بر سر راه پیروزی انقلاب باقی میماند. بعد مسئله‌ی دفاع مقدس پیش آمد.

قبل از دفاع مقدس، همین مسائلِ اوائل انقلاب پیش آمد - که خیلی از شما جوانها یا نبودید، یا یادتان نیست؛ ما از نزدیک شاهد بودیم - و کارگران و جامعه‌ی کارگری کشور نقش ایفاء کردند.

خود من در روزهای بیست و یک و بیست و دوی بهمن توی یکی از همین کارخانجات نزدیک تهران در بین کارگرها بودم و از نزدیک شاهد بودم که چطور عوامل و عناصر تحریک شده‌ی چپ آن روز - یعنی کمونیستها و دنباله‌هاشان - میخواهند از یک جا یک حرکت به اصطلاح کارگری را شروع کنند و انقلاب اسلامی را تبدیل کنند به یک انقلاب کمونیستی و مارکسیستی. این کار داشت در تهران انجام میگرفت. آن که در مقابل اینها ایستاد، کارگرها بودند. البته آن کارخانه چند صد نفر بیشتر کارگر نداشت، اما آن را مبدأ کار قرار داده بودند. ما هم رفتیم آنجا در بین کارگرها، کارگرها صدای دین را صدای آشنا شناختند. آنها بنده را هم نمیشناختند - من یک طلبه‌ی معمولی بودم - اما دیدند صدای دین، صدای آشناست؛ صدای ضد دین‌ها، صدای ناآشنا و بیگانه بود؛ برایشان منکر بود. اگر از کارگرهای آن روز آن کارخانه کسانی باشند این حرف را بشنوند و بنشینند شرح بدهند قضایای آن سه چهار شبانه‌روزی که تقریباً ما آنجا میرفتیم می‌آمدیم - ساعتها من آنجا میماندم - یک تجربه‌ی عجیب و مهمی در کشور است. کارگرها اینجوری نقش ایفاء کردند. یعنی آن کسانی که میخواستند جامعه‌ی کارگری را در مقابل اسلام و جمهوری اسلامی علم کنند، به دست خود کارگرها سیلی و تودهنی خوردند.

در طول این سالها همیشه همین جور بوده، تا امروز هم همین جور است. بعد هم قضیه‌ی دفاع مقدس و آن هشت سال و حضور وسیع و عظیم کارگران در این عرصه پیش آمد. بعد هم حضور در میدان کار بوده است.

بیانات در دیدار هزاران نفر از کارگران سراسر کشور ۱۳۹۰/۰۲/۰۷

در مسئله زن غرب باید جواب بدهد

من یک وقتی گفتم؛ از من سؤال کردند که شما در مقابل آنچه که غربی‌ها درباره‌ی مسئله‌ی زن در کشور میگویند، چه دفاعی دارید؟ من گفتم: ما دفاع نداریم، ما هجوم داریم! ما در مسئله‌ی زن، از غرب طلب‌گاریم؛ ما مدعی غربیم؛ آنها هستند که دارند به زن ظلم میکنند، زن را تحقیر میکنند، جایگاه زن را پائین می‌آورند؛ به اسم آزادی، به اسم اشتغال، به اسم مسئولیت دادن، آنها را مورد فشارهای روحی، روانی، عاطفی و اهانت شخصیتی و شأنی قرار میدهند؛ آنها باید جواب بدهند.

بیانات در دیدار بانوان نخبه ۱۳۹۰/۰۳/۰۱

مرگ دیکتاتور اسپانیا؛ خوشحالی در مشهد

وقتی یک انقلاب اتفاق می‌افتد، خیلی‌ها را در دنیا خوشحال میکند؛ توده‌های مردم معمولاً اینجورند. من یادم هست که در دوران اختناق، دیکتاتور اسپانیا از دنیا رفت. اگرچه فوت او هیچ ربطی هم به ما نداشت، ولی ما اینجا در تهران یا در مشهد خوشحال شدیم؛ کأنه برای ما یک جشنی بود که آن دیکتاتوری که سالها در اسپانیا حکومت میکرد، از بین رفته. یا یک دیکتاتور دیگری در پرتغال - که حالا در این کشورها سر و صدا بزرگ است دیگر؛ حرکت، خیلی حرکت عظیمی است - از دنیا رفت، ما اینجا خوشحال شدیم.

بیانات در دیدار مداحان ۱۳۹۰/۰۳/۰۳

مرحوم فلسفی این سنت غلط را شکست

صاحب حرفه‌ی مداحی که خود را مفتخر کرده است به اینکه در این راه خدمت و کار کند، اگر بخواهد همه‌ی این خصوصیات را جمع کند، اولاً احتیاج دارد به مطالعه و کار. به قول معروف، بی‌مایه فطیر است. احتیاج به مطالعه هست، احتیاج به کار هست. البته مداحهای قدیمی ما مقید بودند حتماً از حفظ بخوانند؛ بد میدانستند که از رو بخوانند. امروز خوشبختانه اینجور نیست. هیچ لازم نیست که حالا مثلاً ساعتها صرف وقت کنند، قصیده‌ای را، شعری را حتماً حفظ کنند؛ نه، از رو هم بخوانند. منبری‌ها هم همین جورند.

ما در دوران جوانی و نوجوانی هرگز ندیده بودیم که منبری از جیش کاغذ در بیاورد، حدیث را از رو بخواند؛ این را بد میدانستند. مرحوم آقای فلسفی (رضوان الله علیه) این سنت غلط را شکست؛ از جیش کاغذ در آورد، روایت را از رو خواند. خب، ایشان واعظ درجه‌ی یک کشور بود. حالا هم وعاظ یاد گرفته‌اند. برای اینکه درست بخوانند، برای اینکه بجا بخوانند، برای اینکه آنچه میخواهند بخوانند، بخوانند، کاغذ را از جیشان در می‌آورند، حدیث را میخوانند؛ مطلب را که نوشته‌اند، میخوانند؛ شعر را میخوانند؛ این خیلی کار را آسان کرده. مداحی هم همین جور. بنابراین مطالعه کردن، یادداشت کردن، یادداشت داشتن، با حساب و کتاب و مطالعه حرف زدن، شرط اول است.

بیانات در دیدار جمعی از شاعران و ذاکرین اهل بیت (ع) ۱۳۹۰/۰۳/۰۳

یک پدیده‌ی الهی

در دوران پیش از انقلاب، نه در محافل مذهبی، نه در محیط عمومی، نه در زبان شعرا و گویندگان و خواص و عوام و دیگران، اینقدر نام مبارک زهرا (سلام الله علیها) تکرار نمیشد. متدینین بودند، مجالس بود، محافل بود، گویندگان بودند، اسم مبارک هم برده میشد، اما نه اینجور، با این وسعت و با این عمق نگاه. هیچ کس هم این را به مردم یاد نداد. یعنی ما در شعارهامان، در حرفهامان، این قضیه را مطرح نکردیم. این یک پدیده‌ی الهی است، یک امر برخاسته و روئیده‌ی از دلها و عواطف و ایمانهاست.

بیانات در دیدار جمعی از شاعران و ذاکرین اهل بیت (ع) ۱۳۹۰/۰۳/۰۳

مسئولان احترام انتخابات را نگه دارند

خب، انتخابات هم در پیش است. انتخابات هم مهم است. انتخابات، شاخص و علم نظام جمهوری اسلامی است. به کوری چشم دشمنها، ما الحمدلله انتخابات را بدون اندک تأخیری، همیشه سر وقت انجام دادیم؛ این خیلی مهم است.

از سال ۵۸ که اولین انتخابات انجام گرفته است تا امروز، سی و یکی دو تا انتخابات انجام گرفته؛ سر وقت، با دقت. واقعاً خودشان را گشتند که شاید بتوانند در یک برهه‌ای انتخابات مجلس را عقب بیندازند، اما نتوانستند. رؤسای قوا با همدیگر همدست شدند که نگذارند انتخابات مجلس شورای اسلامی سر وقت انجام بگیرد، اما نتوانستند. خیلی تلاش کردند، آمدند، بحث کردند، حرف زدند، روزنامه نوشتند، امضاء جمع کردند، مأمورین دولتی را بسیج کردند، ولی الحمدلله نتوانستند. بعد از این هم به توفیق الهی همین جور خواهد بود.

انتخابات مهم است. انتخابات برای ما یک پرچم افتخار است؛ نشانه‌ی مردم‌سالاری دینی است. انتخابات بایستی خوب انجام بگیرد. تا امروز هم با همه‌ی بداخلاقی‌هایی که از اطراف مختلف و در دوره‌های گوناگون اتفاق افتاده و همین طور نق و نوق کرده‌اند و از قبل از انتخابات شروع میکنند که آره، نبادا در انتخابات تخلف بشود، فلان بشود، اما خوشبختانه هیچ چیز را نتوانستند اثبات کنند.

در دوره‌های مختلف بحمدالله انتخابات خوب، روشن و شفاف انجام گرفته، این دوره هم انشاءالله همین جور خواهد بود. البته تا انتخابات وقت خیلی زیاد است، منتها من می‌خواهم سفارش کنم که مسئولین کشور مراقب باشند احترام انتخابات را نگه دارند. هم مجلس، هم دولت، هم قوه‌ی قضائیه، احترام انتخابات را نگه دارند. اگر کسی به انحاء مختلف دخالت کند، هیچ روا نیست، جایز نیست. باید مردم بر طبق روال قانونی ببینند، تشخیص بدهند، بشناسند و انتخابات انجام بگیرد.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۰/۰۳/۰۸

جایگاه مجلس از نظر امام خمینی (ره)

اول انقلاب خدمت امام رفتیم، برای اینکه یکی از بزرگانِ بین خودمان را به عنوان رئیس جمهور به امام معرفی کنیم تا امام ایشان را قبول کنند و ما بیائیم ایشان را در حزب جمهوری اسلامی به عنوان رئیس جمهور مطرح کنیم. امام به دلیلی قبول نکردند. بعد به ما گفتند که بروید سراغ مجلس؛ مجلس مهم است. از نگاه رهبر انقلاب و بنیانگذار این نظام و پدید آورنده‌ی این مجموعه، مجلس یک چنین جایگاهی دارد.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۰/۰۳/۰۸

تحقق پیش‌بینی امام خمینی درباره بیداری اسلامی

امسال [۱۳۹۰] سالگرد امام با یک حادثه‌ی مهم دیگر نیز همراه و همزمان است و آن، بیداری اسلامی است؛ حادثه و حماسه‌ای که امام بزرگوار ما انتظار آن را میکشیدند، آرزوی آن را داشتند و از آن خبر هم داده بودند. امام بزرگوار حرکت بیداری ملت‌های مسلمان را پیش‌بینی میکرد و خداوند متعال تفضل فرمود، این پیش‌بینی به وقوع پیوست؛ همچنان که سقوط حکومت شوروی را پیش‌بینی کرد و خدای متعال آن را تحقق بخشید.

بیانات در بیست و دومین سالگرد امام خمینی (ره) ۱۳۹۰/۰۳/۱۴

روح بزرگ حضرت روح الله

امام ماها را توصیه میکردند به این که مغرور نشویم، خودمان را بالاتر از مردم ندانیم، خودمان را بالاتر از انتقاد ندانیم، بی عیب ندانیم. همه‌ی مسئولین طراز اول کشور این را از امام شنیده بودند که بایستی آماده باشیم؛ اگر چنانچه از ما عیب گرفتند، نگوئیم ما بالاتر از اینیم که عیب داشته باشیم، بالاتر از اینیم که به ما انتقادی وارد باشد. خود امام هم همین جور بود. ایشان، هم در نوشته‌های خود - بخصوص در اواخر عمر شریفش - هم در اظهارات خود، بارها گفت من در فلان قضیه اشتباه کردم. اقرار کرد به این که در فلان قضیه خطا کرده است؛ این خیلی عظمت لازم دارد. روح یک انسانی باید بزرگ باشد که بتواند یک چنین حرکتی را انجام دهد؛ خودش را منسوب کند به اشتباه و خطا. این معنویت امام بود، این اخلاق امام بود؛ این یکی از ابعاد مهم درس امام به ماست.

بیانات در بیست و دومین سالگرد امام خمینی (ره) ۱۳۹۰/۰۳/۱۴

اصرار امام خمینی بر رسیدگی به کوخ‌نشینان

از اول پیروزی انقلاب، امام تکیه‌ی بر طبقات ضعفا را اصرار کردند، تکرار کردند، توصیه کردند. تعبیر «پابرهنگان» و «کوخ‌نشینان» جزو تعبیراتی بود که در کلام امام بارها و بارها تکرار شد. به مسئولین اصرار داشتند که به طبقات محروم برسید. به مسئولین اصرار داشتند که از اشرافیگری پرهیز کنند. این، یکی از توصیه‌های مهم امام بزرگوار بود. ما نباید اینها را فراموش کنیم. آفت مسئولیت در یک نظامی که متکی به آراء مردم و متکی به ایمان مردم است، این است که مسئولین به فکر رفاه شخصی بیفتند؛ به فکر جمع‌آوری برای خودشان بیفتند؛ در هوس زندگی اشرافیگری، به این در و آن در بزنند؛ این آفت بسیار بزرگی است. امام خودش از این آفت بکلی برکنار ماند و مسئولین کشور را هم بارها توصیه میکرد که به کاخ‌نشینی و به اشرافیگری تمایل پیدا نکنند، سرگرم مال‌اندوزی نشوند، با مردم ارتباط نزدیک داشته باشند. ماها که آن روز جزو مسئولین بودیم، امام دوست میداشت که با مردم ارتباط داشته باشیم، مأنوس باشیم؛ اصرار داشت که خدمات به اقصی نقاط کشور برده شود؛ مردم نقاط دور، از خدمات عمومی کشور بهره‌مند شوند. اینها ناظر به آن بُعد عدالت امام بزرگوار بود. امام اصرار داشت که مسئولین از میان مردم انتخاب شوند، از خود مردم باشند، وابستگی‌ها ملاک قبول مسئولیتها نباشد. وابستگی به شخصیتها، به فامیلها، بلای هزار فامیلی که در دوران قاجار و دوران پهلوی بر سر این کشور آمد، امام بزرگوار ما را نسبت به این قضیه حساس کرده بود. گاهی در مقام تعریف از یک مسئولی میگفتند: این از دل مردم برخاسته است.

بیانات در بیست و دومین سالگرد امام خمینی(ره) ۱۳۹۰/۰۳/۱۴

کیفیت مراسم اعتکاف در زمان جوانی آیت‌الله خامنه‌ای

در دوران جوانی ما، در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ایام نیمه‌ی رجب که روزهای معروف اعتکاف است، شاید در مسجد امام آن روز، ده نفر، پانزده نفر، بیست نفر طلبه - آن هم در مرکز حوزه‌ی علمیه، که قم باشد - اعتکاف میکردند؛ این کار معمول نبود، بلد نبودند. امروز در دانشگاه‌های کشور، هزاران نفر از جوانان دانشجو - دختران و پسران - در مساجد دانشگاه‌ها اعتکاف میکنند، سه روز عبادت میکنند، خلوت میکنند، با خدای خود ارتباط برقرار میکنند؛ مساجد بزرگ و مجامع بزرگ که جای خود دارد. اینها معنویت است. کشور ما اهل معنویت است، اما معنویت ما همراه و همروال است با احساس مسئولیت. این معنویت به هیچ وجه نباید ما را از مسئولیت عظیم انقلابی خودمان جدا کند، بلکه کمک به حرکت انقلابی است. آن کسانی که با تکیه‌ی به دینداری و با عنوان کردن دینداری، سعی میکنند جامعه را سیاست‌زدائی کنند، جوانان را سیاست‌زدائی کنند، جوانان را از حضور در عرصه‌های کشور دور نگه دارند، اشتباه میکنند، راه خطا میروند، دچار انحرافند؛ این ابعاد با همدیگر است.

بیانات در بیست و دومین سالگرد امام خمینی (ره) ۱۳۹۰/۰۳/۱۴

شورای عالی انقلاب فرهنگی چگونه تشکیل شد؟

شورای عالی انقلاب فرهنگی جزو نهادهای قطعی نظام است. خوب، قبل از این شورا، ستاد انقلاب فرهنگی بود، که امام یک عده‌ای از دوستان را برای مسئله‌ی دانشگاه‌ها معین کرده بودند. بنده رئیس جمهور بودم، مسئول بودم، حضور داشتم، می‌آمدیم، میرفتیم؛ به این نتیجه رسیدیم که این کافی نیست؛ ما بایستی اینجا را، هم دایره‌اش را وسیع‌تر کنیم، هم مسئولیتش را بیشتر تبیین کنیم، و هم ضمانت بدهیم. آن وقت رؤسای سه قوه و بعضی دوستان دیگر را وارد کردیم و «شورای عالی انقلاب فرهنگی» را به امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) پیشنهاد کردیم، ایشان هم تأیید کردند. خوب، چند سال ادامه داشت و روزه‌روز تکمیل شده. این شورائی که امروز ما داریم، نسبت به آن شورائی که ما آن وقت داشتیم، کاملتر، قوی‌تر، مجربتر و پخته‌تر است. علاوه بر این، کارهائی که در این شورا انجام می‌گیرد، خیلی گسترده‌تر است و دایره‌ی وسیع‌تری دارد. آن وقت بیشتر توجه ما به دانشگاه‌ها بود و اندکی هم به آموزش و پرورش و بخش دیگر؛ امروز دایره خیلی وسیع‌تر است.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۹۰/۰۳/۲۳

شعرا مضمون مناجات را به نظم دریاورند

شعر آئینی فقط مسئله‌ی مدح و مرثیه نیست؛ مناجات هم جزو شعر آئینی است. برای اینکه مضمون مناجات را درست پیدا کنیم، بهترین مرجع، دعاهاست. دوستان با صحیفه‌ی سجادیه انس پیدا کنید. این قریحه‌ای که من در شماها می‌بینم، خیلی خوب می‌توانید مضامین صحیفه‌ی سجادیه را در قالب اشعار بسیار زیبا بیاورید.

مرحوم بهجتی اردکانی - دوست قدیمی ما - سی چهل سال پیش بخشی از دعای ابوحمزه را به شعر آورده بود، که برای من خواند. قسمت‌های سخت دعا هم بود - که خود عبارت هم سخت است، مضمون هم سخت است - در عین حال ایشان توانسته بود این دعا را به شعر بیاورد. من الان در میان این جوانها می‌بینم قریحه‌ها و ذوقهایی که از ذوق مرحوم بهجتی بالاتر است. من الان در همین جلسه، قدرتهای شعری‌ای دارم می‌بینم که از قدیمی‌ها و گذشتگان ما قوی‌تر و تیزتر و تواناتر هستند.

بیانات در دیدار جمعی از شعرای آئینی ۱۳۹۰/۰۳/۲۵

بدرقه شهدا در مشهد با اشعار مؤید

به برخی از موضوعات در شعرهای آئینی کم پرداخته میشود؛ از جمله موضوعات مربوط به مسائل انقلاب، مسائل جنگ و دفاع مقدس. البته در یک دوره‌ای خیلی خوب بود. همین آقای مؤید در زمان جنگ وقتی جنازه‌های شهدا را به مشهد می‌آوردند، شاید هر روزی یا هر چند روزی یک غزل میگفت و مداحها اینها را میخواندند. دیگران هم میگفتند. الان جای این اشعار خالی است. هشت سال دفاع مقدس از لحاظ زمانی هشت سال بود، اما از لحاظ استمرار معنوی و فکری و فرهنگی ممکن است قرن‌ها ادامه داشته باشد.

بیانات در دیدار جمعی از شعرای آئینی ۱۳۹۰/۰۳/۲۵

آشنایی با ابوزیه عربی در زندان

از این ابوزیه‌های عربی، ما خاطره‌های خوبی داریم با این آقایان عرب‌های خوزستانی در زندان در سال ۴۲. آنها آنجا می‌خواندند. ابوزیه یک قالب ویژه شعر است با زبان محلی. سه مصرع با یک قافیه که هر کدام به یک معنا هستند هر چند در تکلم به یک شکل است. مانند شعبان در این شعر:

«إلبدر شع ابجینک والله ليله

إلبرد بشفاک یدعج والله ليله

مضت ليله ابوصالک والله ليله

عشربيهما الدهر واحواک ليه»

[ترجمه: ماه کامل در حسن تو تایید و نمایان شد

و دانه‌های باران بر لبان تو به گوهرهای گرانبها می‌مانست

در وصل تو شبی بر من گذشت که با همه‌ی شب‌ها تفاوت داشت

شبی که روزگار حواسش نبود و تو را نصیب من کرد]

۱۳۹۰/۰۳/۲۵

از عکس‌العمل مردم شگفت‌زده شدم

من خبرهای هفت تیر را بعدها شنیدم. در آن روز هفت تیر و روزهای بعد از هفت تیر، من در حال عادی و معمولی نبودم - بیهوش و نیمه بیهوش بودم - لیکن وقتی شنیدم که آنچه اتفاق افتاده است، چه بوده است و مردم چگونه با آن برخورد کردند، حقیقتاً مثل یک ناظری که از بیرون نگاه میکند، شگفت‌زده شدم. مردم ما باید این را حفظ کنند. این را باید ما به عنوان یک درس - درسی که آن را عمل کردیم، آن را به تاریخ پس دادیم - حفظ کنیم.

بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه ۱۳۹۰/۰۴/۰۶

ماهیت مردمی بیداری اسلامی در منطقه

حرکت نظام جمهوری اسلامی اثر خودش را در دنیا بخشیده است، تأثیرات عمیقی گذاشته است، قدرتهای استکباری و شیطانی را تضعیف کرده است، راههای تازه‌ای در مقابل ملتها باز کرده است. یک فصل تازه‌ای در دنیا شروع شده است، یعنی هرچه انسان نگاه میکند، دیگر نظیری برای آن نیست.

البته بنده، هم در عمر خودم در دوره‌ی جوانی، هم در تاریخ، تحولات گوناگونی را که در جاهای گوناگون دنیا از جمله در منطقه‌ی ما اتفاق افتاده است، یا دیده‌ام یا خوانده‌ام. این انقلابهایی که در کشورهای آفریقائی، آمریکای لاتین، انقلابهای چپ در دهه‌ی ۶۰ میلادی - یعنی پنجاه سال قبل مثلاً - اتفاق افتاد، اینها را دیدیم؛ نه این که ندانیم که سابقه‌ی تاریخی این تحولات چیست و چه جوری است؛ نه، اینها را دیده‌ایم.

اما این که امروز دارد اتفاق می‌افتد، بیسابقه است؛ این دیگر نظیر ندارد. در آن حوادثی که در دهه‌ی ۶۰ میلادی پیش می‌آمد - چه در آفریقا، چه در آمریکای لاتین، چه در برخی از کشورهای آسیا - آنچه که اتفاق می‌افتاد، غلبه‌ی یک حزب و یک تشکیلات بود بر سرنوشت یک ملت؛ با یک گرایش مادی و مارکسیستی، که معنویت و خدا در آن وجود نداشت. میگفتند مردمی؛ اما مردمی بودنش به این بود که یک حزبی غالباً هم با کودتا می‌آمد سر کار. همین احزاب و رژیمهای به اصطلاح انقلابی که در شمال آفریقا سر کار آمدند، همه‌شان با کودتا سر کار آمدند؛ مثل جمال عبدالناصر، مثل همین قذافی و دیگران. حرکت مردمی و انقلاب به معنای حقیقی نبود. آنچه امروز دارد اتفاق می‌افتد، حضور مردم است با نشان، با جانشان؛ اینها مردمند. ممکن است احزاب هم به معنایی حضور داشته باشند یا تأثیر هم داشته باشند؛ اما آن که توی میدان است، یک مجموعه‌ی نظامی نیست، یک مجموعه‌ی کودتاگر نیست؛ مجموعه‌های مردمی‌اند، توده‌های مردمی‌اند، آن هم با گرایش توحیدی و خدائی و الهی؛ با الله اکبر، با نماز جماعت.

بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران ۱۳/۰۴/۱۳۹۰

زحمتی که کتابدارها می‌کشند

بنده از دوران نوجوانی در مراجعه‌ی به کتابخانه‌ها، نقش کتابداران را از نزدیک مشاهده می‌کردم. میرفتیم کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی و میدیدم که کتابدارهای آنجا چه نقشی ایفاء میکنند، چه زحمتی میکشند، چه دلسوزی‌ای به خرج می‌دهند. نفس کتابداری، یک کار انسانی فرهنگی برجسته‌ای است؛ منتها کتابدار صرفاً آن کسی نیست که خدمت آوردن و دادن کتاب را به عهده می‌گیرد؛ کتابدار میتواند منبع و منشأ و مرجعی باشد برای راهنمایی مراجعه کنندگان به کتاب.

بیانات در دیدار کتابداران و مسئولان کتابخانه‌ها ۱۳۹۰/۰۴/۲۹

جلسه قرآنی که آیت‌الله خامنه‌ای در آن شرکت نکرد

امروز با گذشته قابل مقایسه نیست. در گذشته این همه تلاوت کننده‌ی قرآن، این همه حافظ قرآن، این همه آشنای با متن قرآن، این همه عاشق و علاقه‌مند به تلاوت قرآن وجود نداشت؛ در حالی که همین کشور بود، همین ملت بود.

من یادم هست که یکی از قرآء برجسته‌ی مصری - مرحوم ابوالعینین شعیب - آمده بود مشهد و در مسجد گوهرشاد قرآن تلاوت میکرد، که خیلی هم خوب میخواند. چون جلسه مال اوقاف آن زمان بود و اوقاف هم برخلاف امروز که الحمدلله سازمان مفتخری است، آن روز سازمان بدنامی بود، بنده با اینکه خیلی شائق بودم تلاوت آن قاری را بشنوم، نمیخواستم بروم توی آن مجلس بنشینم؛ از دور نگاه میکردم و صدا را میشنفتم. همه‌ی کسانی که در آن مجلس شرکت داشتند، گمان نمیکنم پنجاه نفر، شصت نفر میشدند. یک عده‌ای مأمورین دولتی بودند، یک عده هم همین قرآء معروف مشهدی خودمان بودند.

بیانات در دیدار قاریان، حافظان و اساتید قرآنی ۱۳۹۰/۰۵/۱۱

سیلی سخت از حسینیه امام خمینی (ره)

یک روزی یکی از دولتهای اروپائی نسبت به جمهوری اسلامی اظهار علاقه و ارتباط و اینها میکرد؛ همان دولت سر قضیه‌ی قهوه‌خانه‌ی میکونوس دادگاه تشکیل داد، مسئولین درجه‌ی یک کشور را در آن دادگاه متهم کرد! دولتهای اروپائی با آنها همدست شدند، همه‌شان سفرای خود را از تهران فراخوانی کردند؛ اینها که یادمان نرفته. خواستند سیلی بزنند، البته سیلی سخت‌تری خوردند. از همین حسینیه آنچنان سیلی‌ای خوردند که بعد تا مدتها دنبال علاجش بودند! هر وقت توانستند، آنها درصدد سیلی زدن برآمدند. هر وقت ما کوتاه آمدیم، یک خرده‌ای سست برخورد کردیم، آنها پروتر شدند. نخیر؛ ایستادگی جمهوری اسلامی، تصریح به شعارهای انقلاب، تصریح به مبانی انقلاب، عزت ما را در دنیا بیشتر کرده است.

بیانات در دیدار مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۹۰/۰۵/۱۶

یکی از ضعف‌های ما در حوزه فرهنگ

ما فیلم‌هایی پخش می‌کنیم که خود آن کسانی که سازنده‌ی این فیلم‌ها هستند، به خودشان هشدار می‌دهند و می‌خواهند خطر این فیلم‌ها را که تولید خشونت در جامعه است، متوقف کنند؛ ولی ما حالا داریم اینها را منتشر می‌کنیم! اینها مضر است. بچه‌های ما از اول با خنجر و با قمه و با اسلحه‌ی گرم - البته پلاستیکی‌اش - آشنا بشوند، انس پیدا کنند، یاد بگیرند؛ خوب، اینها خطرات دارد، اشکالات دارد، تبعات دارد، در جامعه آثارش را هم می‌بینیم؛ این جزو ضعف‌های ماست.

چند سال پیش من در یکی از مجلات آمریکائی دیدم که مصلحینی در آنجا پیشنهاد کرده بودند که این فیلم‌های رائج غالب هالیوودی را که در آنها یا شهوت بود یا خشونت، یواش یواش کم کنند و فیلم‌های خانوادگی، فیلم‌های معصومانه و نجیبانه را رائج کنند. آنها به فکرند، حالا ما تازه از آنها یاد گرفته‌ایم!

بیانات در دیدار مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۹۰/۰۵/۱۶

«ایران در مسئله‌ی هسته‌ای یک استثناء است»

من مقاله‌ای را میخواندم که از یک روزنامه‌ی آمریکائی نقل کردند که همین دو سه روزه منتشر شده. میگوید ایران در مسئله‌ی هسته‌ای یک استثناء است. چین به مسئله‌ی هسته‌ای رسید، از کی گرفت؛ پاکستان رسید، از کی گرفت؛ هند رسید، از کی گرفت؛ ایران از کی گرفت؟ آن مقاله مینویسد: از هیچ کس. این در شرایطی بود که هم تحریم بود و امکانات پیشرفت هسته‌ای به او نمیدادند، و هم با او مبارزه میکردند؛ مثل همین ویروس رایانه‌ای که داخل تشکیلات ما فرستادند. دانشمندان ما، جوانهای ما در مقابل اینها ایستادند، پیش رفتند و نقشه‌ی دشمن را خنثی کردند. او حتّی به ترور دانشمندان هسته‌ای ما اشاره میکند. اینها چیزهایی است که دشمنان ما دارند میگویند. این مقاله در روزنامه‌ی واشنگتن پست درج شده است.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۹۰/۰۵/۱۶

فیلم‌هایی که در جامعه خشونت تولید می‌کنند

ما فیلم‌هایی پخش می‌کنیم که خود آن کسانی که سازنده‌ی این فیلم‌ها هستند، به خودشان هشدار می‌دهند و می‌خواهند خطر این فیلم‌ها را که تولید خشونت در جامعه است، متوقف کنند؛ ولی ما حالا داریم اینها را منتشر می‌کنیم! اینها مضر است. بچه‌های ما از اول با خنجر و با قمه و با اسلحه‌ی گرم - البته پلاستیکی‌اش - آشنا بشوند، انس پیدا کنند، یاد بگیرند؛ خب، اینها خطرات دارد، اشکالات دارد، تبعات دارد، در جامعه آثارش را هم می‌بینیم؛ این جزو ضعف‌های ماست.

چند سال پیش من در یکی از مجلات آمریکائی دیدم که مصلحینی در آنجا پیشنهاد کرده بودند که این فیلم‌های رائج غالب هالیوودی را که در آنها یا شهوت بود یا خشونت، یواش یواش کم کنند و فیلم‌های خانوادگی، فیلم‌های معصومانه و نجیبانه را رائج کنند. آنها به فکرند، حالا ما تازه از آنها یاد گرفته‌ایم!

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۹۰/۰۵/۱۶

انحراف انقلاب‌ها

به نظرم شماها یادتان نیست از تُمیری. ما از روی کار آمدن تُمیری هم یادمان هست. تُمیری یک افسر انقلابی بود که در واقع سودان را از دست غرب نجات داد؛ اما همین تُمیری بتدریج رفت به سمت غرب، تبدیل شد به یک عامل غرب؛ که این انقلابیون بعدی که امروز در سودان سر کار هستند، علیه او قیام کردند و کشور را از دست او بیرون آوردند. جعفر تُمیری از یک عنصر ضد غربی که علیه حکومت غربی کودتا میکند، بتدریج تبدیل میشود به یک عنصر غربیِ مستخدم غرب و کارگزار غرب و مزدور غرب! بقیه هم همین جورند.

من یادم هست که در سالهای دهه‌ی ۴۰ شمسی در مشهد، ما رادیوی صوت‌العرب مصر را - که زمان عبدالناصر بود - می‌گرفتیم و میشنیدیم. جمال عبدالناصر به لیبی رفته بود و به اتفاق همین قذافی - که آن وقت یک جوان بیست و هشت نُه ساله‌ای بود که کودتا کرده بود - و همان جعفر تُمیری، هر سه در رادیوی صوت‌العرب مصر سخنرانی میکردند. آنها با همدیگر اجتماع داشتند و حرفهای انقلابی و تند میزدند. همین قذافی شعارهایی میداد که ما آن وقت به هیجان می‌آمدیم. ماها غالباً در عین مبارزه بودیم. گرفتن این رادیو هم خلاف قانون بود. ما با بعضی از رفقا - که یکی مان رادیو داشت - شب میرفتیم در یک خانه‌ای می‌نشستیم و رادیوی صوت‌العرب را گوش میکردیم.

حرکتهای اینجوری بوده. یعنی انقلابها بر اثر عوامل گوناگون، یا از همان اول منحرف شدند، یا بعد از اندکی منحرف شدند. گاهی این انحراف، ده‌ها سال هم طول کشیده. در کشوری مثل فرانسه، این انحراف هفتاد و چند سال به طول انجامید، تا اینکه توانست بتدریج پاره‌ای از اهداف را - آن هم نه همه‌ی اهداف را - تحقق ببخشد.

بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۹۰/۰۵/۱۹

دانشگاه تهران؛ دیروز و امروز

این ایستادن پای این سخن، از نسلی به نسل دیگر منتقل شد. امروز شما جوانهایی که این بیانات پرنشاط و شاداب و صادقانه و پرتپش را اینجا مطرح کردید، احتمالاً هیچکدامتان در آغاز انقلاب در این دنیا نبودید، دوره‌ی انقلاب را ندیدید، دوره‌ی جنگ را ندیدید، زمان امام را درک نکردید؛ اما خط، همان خط است؛ راه، همان راه است؛ هدف، همان هدفهاست؛ مطالبی که گفته میشود، درست همان مطالبی است که آن روز اگر میخواستیم بگوئیم، میگفتیم. من هفته‌ای یک بار دانشگاه تهران می‌آمدم و آنجا با دانشجویها جلسه داشتیم و نماز میخواندیم؛ بعد از نماز هم پاسخ به سؤالات و سخنرانی بود که مدتها ادامه داشت. همان حرفهایی که آن وقت ما آنجا میگفتیم و دانشجویها میگفتند، همان حرفهاست؛ البته امروز پخته‌تر است، سنجیده‌تر است، کارشناسانه‌تر است. احساسات به همان اندازه وجود دارد، اما در مطالبی که امروز توی محیط دانشجویی گفته میشود، عقلانیت، بیشتر از آن زمان است؛ این خیلی باارزش است.

بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۹۰/۰۵/۱۹

پرهیز از ابتدال در کارهای فرهنگی

یکی از چیزهائی که من بجد توصیه میکنم، پرهیز از ابتدال در کارهای فرهنگی و هنری است؛ مراقب باشید. من نمونه‌هائی از این مسئله را سراغ دارم؛ البته نه حالا، حدود هفده هجده سال قبل. من همان موقع اطلاع پیدا کردم که یک مجموعه‌ی دانشجویی در دانشگاه در بعضی از مراسمشان رگه‌هائی از ابتدال وجود دارد. همان وقت به آنها پیغام دادم - با ما هم بی‌ارتباط نبودند - خب، توجهی نشد. بعد هم دنباله‌های خوبی پیدا نکرد.

بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۹۰/۰۵/۱۹

«می‌گفتند برخورد با مفسد فعالان اقتصادی را می‌ترساند»

بنده چند سال است که روی مفسد اقتصادی تأکید میکنم. آن وقتی که من این مسئله را مطرح کردم، یک عده‌ای به ما مراجعه میکردند که آقا شما روی مسئله‌ی مفسد اقتصادی اینقدر تکیه میکنید، ممکن است فعالان اقتصادی ما را از ورود در عرصه‌ی فعالیت اقتصادی بترساند. من گفتم بعکس، آنها را تشویق میکند. اگر فعال اقتصادی که میخواهد نان حلال دریاورد و کار حلال و مطابق وجدان و شرع انجام بدهد، بداند که دستگاه با افراد متخلف برخورد میکند، او بیشتر تشویق میشود.

بیانات در دیدار فعالان بخش‌های اقتصادی کشور ۱۳۹۰/۰۵/۲۶

پیشنهاد نفتی‌ای که دولتی‌ها از آن استقبال نکردند

من چند سال قبل از این گفتم - البته آن وقت مسئولین دولتی از این حرف هیچ استقبال نکردند - ما باید به جایی برسیم که اگر یک روزی به خاطر قضایای سیاسی، اقتضائات سیاسی، یا اقتضائات اقتصادی در دنیا، اراده کردیم که صادرات خودمان را مثلاً برای مدت پانزده روز یا یک ماه متوقف کنیم، بتوانیم. شما ببینید این کار چه قدرت عظیمی را برای یک کشور تولید کننده‌ی نفت به وجود می‌آورد که یک وقت اگر اراده کرد، بگوید آقا من از امروز تا بیست روز نفت صادر نمیکنم. ببینید چه حادثه‌ای در دنیا به وجود می‌آید. امروز ما نمیتوانیم این کار را بکنیم، چون به این درآمد احتیاج داریم. اگر یک روزی اقتصاد کشور از درآمد نفت و صادرات نفت بریده شود، این توان را ملت ایران و نظام اسلامی در ایران به دست خواهد آورد؛ که تأثیرگذاری‌اش در دنیا فوق‌العاده است. ما باید به اینجا برسیم.

بیانات در دیدار فعالان اقتصادی کشور ۱۳۹۰/۰۵/۲۶

«بروید دانشگاه، بروید با دانشجویها حرف بزنید»

لازم است جلسات نقد و پرسش و پاسخ میان مسئولین و دانشگاهیان تشکیل شود. بنده از سالها پیش همیشه به مسئولین و به رؤسای جمهوری که در این مدت بودند، سفارش میکردم که بروید دانشگاه، بروید با دانشجویها حرف بزنید. خود من که همیشه میرفتم. بنده از اول انقلاب و از پیش از انقلاب با دانشجویها ارتباط داشتم و سفارش هم میکردم. حالا هم عرض میکنم که مسئولین بنشینند با اساتید محترم جلسه‌ی پرسش و پاسخ داشته باشند. این پرسش و پاسخ خیلی با ارزش است، خیلی کمک میکند؛ هم به مسئولین کمک میکند، هم به استاد دانشگاه کمک میکند، هم به فضای علم دانشگاه کمک میکند. مسئولان حضور را در میان مجامع دانشگاهی بپذیرند، انتقاد دلسوزانه را بپذیرند.

بیانات در دیدار جمعی از اساتید دانشگاه‌ها ۱۳۹۰/۰۶/۰۲

«بایستی انقلاب را سر عقل بیاوریم!»

من یادم هست آن سالهای اول انقلاب، از جمله‌ی حرفهائی که زده میشد، این بود که بایستی ما انقلاب را سر عقل بیاوریم! یعنی عقلانیت را به عنوان یک وسیله، بهانه قرار بدهند و از اصول و مبانی و پایه‌های اصلی صرف نظر کنند؛ این نباید انجام بگیرد. «و ان تطع اکثر من فی الارض یضلّوک عن سبیل اللّٰه ان یتبعون الا الظنّ و ان هم الا یخرون» (۶) بایستی اصول را پامال کرد. البته این کار مهمی است؛ پیچیدگی‌هایی دارد، سختی‌هایی دارد و گاهی در موارد گوناگون، برای نخبگان و زبدگان تردیدهائی پیش می‌آید. به عنوان یک اصل قطعی موضوعی، باید این را مسلّم گرفت که پایبندی به اصول و حفظ خطوط اصلی نظام اسلامی، اصل است.

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۹۰/۰۶/۱۷

زمزمه شعر ابوفراس خطاب به ملت مصر

من وقتی پیکر دلاور ملت پر افتخار مصر را از تلویزیون در میدان تحریر دیدم، یقین کردم که این انقلاب پیروز خواهد شد. حقیقتی را بگویم: پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی در ایران که زلزله‌ی عظیمی را در حکومت‌های دنیا طلبان شرق و غرب پدید آورد و ملت‌های مسلمان را در جوش و خروشی بی‌سابقه انداخت، ما غالباً انتظار داشتیم که مصر پیش از همه جا به پا خیزد. سابقه‌ی جهاد و روشنفکری و تربیت شخصیت‌های بزرگ مجاهد و متفکر در مصر، این توقع را در دل ما برمی‌انگیخت. اما از مصر صدای واضحی شنیده نمیشد. من در دل، خطاب به ملت مصر این شعر ابوفراس را زمزمه میکردم:

أَرَاكَ عَصِيَّ الدَّمْعِ شَيْمُتِكَ الصَّبْرِ / أَمَا لِلْهَوَى نَهْيٌ عَلَيْكَ وَ لَا أَمْرٌ

وقتی ملت مصر را در میدان تحریر و میادین دیگر شهرهای مصر دیدم، پاسخ خود را شنیدم. ملت مصر با همان زبان دل به من میگفت:

بَلَى أَنَا مُشْتَاقٌ وَ عِنْدِي لَوْعَةٌ / وَلَكِنْ مِثْلِي لَا يُدَاخِلُهُ سِرٌّ

این سرّ مقدس؛ یعنی انگیزه و عزم قیام، بتدریج در ذهنیت ملت مصر قوام یافت و شکل گرفت و در لحظه‌ی مناسب تاریخی، عریان در صحنه‌ای پرشکوه به میدان آمد.

تونس و یمن و لیبی و بحرین هم دقیقاً محکوم به همین حکمند؛ «و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً».

بیانات در اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی ۱۳۹۰/۰۶/۲۶

«چرا پرچم اسلام را در مبارزه‌ی بحق خود بلند نمیکنید؟»

من در ماه‌های اول انقلاب کبیر اسلامی که سران سازمان آزادیبخش روحیه‌ی تازه‌ای یافته و به تهران مکرراً آمد و شد میکردند، از یکی از ارکان آن سازمان پرسیدم: چرا پرچم اسلام را در مبارزه‌ی بحق خود بلند نمیکنید؟ پاسخ او این بود که در میان ما، بعضی هم مسیحی‌اند. این شخص بعدها در یک کشور عربی به دست صهیونیستها ترور و کشته شد و ان‌شاءالله مشمول مغفرت الهی قرار گرفته باشد؛ ولی این استدلال او ناقص و نارسا بود. به گمان من، یک مبارز مسیحی مؤمن در کنار یک جمع مجاهد فداکاری که خالصانه، با ایمان به خدا و قیامت و با امید به کمک الهی می‌جنگد و از حمایت مادی و معنوی مردمش برخوردار است، انگیزه‌ی بیشتری برای مبارزه می‌یابد تا در کنار گروه بی‌ایمان و متکی به احساسات ناپایدار و دور از پشتیبانی وفادارانه‌ی مردمی.

بیانات در کنفرانس حمایت از انتفاضه فلسطین ۱۳۹۰/۰۷/۰۹

«می‌گفتند علم قابل تولید نیست!»

یک روزی یک چیزهائی گفته میشد که به گوشها سنگین می‌آمد. من یک روزی مسئله‌ی «تولید علم» را مطرح کردم، بعد دیدم بعضی جاها نشستند روی کلمه‌ی «تولید علم» دارند خدشه میکنند - حالا یک مناقشه‌ی لفظی - که علم قابل تولید نیست! امروز این به صورت یک گفتمان قطعی در آمده؛

بیانات در دیدار جمعی از نخبگان ۱۳۹۰/۰۷/۱۳

همه با یک نام و نشان...

من در سال ۵۹، اوائل جنگ تحمیلی، سرتاسر این استان [کرمانشاه] را رفتم و از نزدیک دیدم. در گیلانغرب و اسلام‌آباد که مردم شیعه هستند، در پاوه و اورامانات که مردم سنی هستند، در ریجاب و دالاهو که گروهی مردم اهل حق هستند؛ همه جا مردم در حال دفاع، در حال اظهار ارادت به نظام جمهوری اسلامی بودند. من همان روحیه‌ای را که در مناطق گوناگون این استان دیدم، در مرکز استان هم که مجموعه‌ای از نمونه‌های اقوام و عشایر گوناگون در اینجا هستند، مشاهده کردم. این، صفت برجسته‌ای است.

بیانات در اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

چهره‌ی خشمگین امام!

من فراموش نمیکنم؛ در ماه‌های اردیبهشت یا خرداد سال ۵۸ - یعنی سه ماه چهار ماه بعد از پیروزی انقلاب - امام شورای انقلاب را که ماها بودیم، برای یک کار مهمی به قم خواستند. ما خدمت امام رفتیم. من از یاد نمیبرم چهره‌ی خشمگین امام را که نظیر آن را من در امام کم دیدم. حرفشان این بود که چرا برای قانون اساسی فکری نمیکنید. این در حالی بود که هنوز سه ماه از پیروزی انقلاب بیشتر نگذشته بود. همان جلسه تصمیم‌گیری شد که انتخابات مجلس خبرگان برگزار شود. مسئولین کشور - که دولت موقت بود - آمدند انتخابات را برگزار کردند. مردم در یک انتخابات سراسری شرکت کردند، نمایندگان خود را - که خبرگان قانون اساسی بودند - معین کردند. خبرگان هم در ظرف چند ماه قانون اساسی را تدوین کردند. بعد امام باز دوباره فرمودند که این قانون اساسی‌ای که تدوین شده است، باید به رأی مردم برسد. با اینکه نمایندگان مردم آن را تدوین کرده بودند، اما امام فرمود باز هم بایستی رأی مردم باشد. لذا آمدند رفراندوم قانون اساسی کردند، مردم هم با رأی بالائی قانون اساسی را تصویب کردند. بنابراین نقش مردم بعد از پیروزی انقلاب تمام نشد. در خصوصیات اداره‌ی کشور، این نقش ادامه پیدا کرد. هنوز یک سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که رئیس‌جمهور بر طبق قانون اساسی انتخاب شد. بعد از چند ماه، مجلس شورای اسلامی انتخاب شد. از آن تاریخ تا امروز، در طول این سی و دو سال، مرتباً خبرگان رهبری، رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان شوراها، به وسیله‌ی مردم انتخاب شدند. مردم خودشان هستند که تصمیم میگیرند، شرکت میکنند، انتخاب میکنند؛ کار دست مردم است. حضور مردم، یک چنین حضور برجسته‌ای است.

بیانات در اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

بمباران جعفرآباد کرمانشاه

یکی از چالش‌های بزرگی که همان اول انقلاب به سراغ کشور آمد، همین جنگ تحمیلی هشت ساله بود. شوخی نیست؛ هشت سال! جنگی را بر این کشور تحمیل کردند. هر نظامی باشد، با ناآمادگی‌ای که در اول انقلاب به طور طبیعی هست، در یک چنین چالشی شکست می‌خورد؛ اما کشور عزیز ما، نظام مقدس جمهوری اسلامی شکست نخورد؛ پیروز شد. جنگ به وسیله‌ی مردم اداره شد. هم ارتش و هم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و هم نیروهای گوناگون، متکی به مردم بودند؛ به ایمان مردم، به عشق مردم، به صفای مردم. از خط مقدم تا همه‌ی صفوف عملیاتی، تا پشت جبهه و پشتیبانی، مردم با صفا و صداقتی مثال‌زدنی و فراموش‌نشده‌ی، برای فداکاری آمادگی داشتند. آن کسانی که در سنین جوانی بعد از آن دوران هستند، متأسفانه به یاد نمی‌دهند. چقدر خوب است که آن حوادث ممتاز و برجسته و زیبا بازخوانی شود.

در همین شهر کرمانشاه برای من نقل کردند که جعفرآباد بمباران شده بود، یک خانواده‌ای زیر آوار مانده بودند. بچه‌های فرمانداری رفتند کمک کردند، اینها را از زیر آوار بیرون آوردند. پیرمرد پدر این خانواده بعد برای تشکر به فرمانداری آمده بود. تشکر میکرد که به من کمک کردید. مسئولین فرمانداری به او گفتند شما فهرست خسارت‌ها را بدهید که ما به شما کمک کنیم و جبران خسارت‌ها بشود. در این نقل، این پیرمرد گفت: حیف است از تو همشهری! مگر من برای جیفه‌ی دنیا اینجا آمده‌ام؟ ببینید، او کرمانشاهی است! این تعبیر، همان تعبیر پرگذشت و پر اغماضی است که یک انسان والا انجام میدهد. از این نمونه‌ها در این شهر شما و استان شما فراوان است. در همه‌ی مناطق عملیاتی غرب و جنوب غربی و شمال غربی، از این نمونه‌ها میشود پیدا کرد. اینها چیزهایی است که در ملت‌های دیگر پیدا نمیشود. یک نمونه‌های برجسته‌ی اینچنین را، آن هم با این فراوانی، نمیشود پیدا کرد. جنگ را مردم اداره کردند؛ مردم پای کار بودند.

بیانات در اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

جلسه‌ای زیر بمباران

لازم میدانم یاد نیکی بکنم و تجلیل کنم از عالم بزرگوار و اخلاقی و زاهدی که عمرش را به دستور مرحوم آیه‌الله بروجردی در این استان گذرانید و اجر زحمات خود را با شهادت دید؛ شهید بزرگوار محراب، مرحوم آیه‌الله اشرفی، که شنیدم همین روزها سالگرد آن بزرگوار است.

من توفیق پیدا کردم مکرر در منزلشان در کرمانشاه با ایشان ملاقات کنم؛ دو نفری بنشینیم و گفتگو کنیم. در جلسات دیگر هم ایشان را دیده بودیم؛ در جلسه‌ی ائمه‌ی جمعه‌ی استان در اسلام‌آباد، که مرحوم شهید صدوقی از یزد آمده بود و دیگران هم بودند. زیر بمباران، جلسه‌ی ائمه‌ی جمعه‌ی استان را تشکیل دادند و ما هم شرکت کردیم. در جلسات متعدد، من این مرد بزرگوار را از نزدیک دیده بودم؛ حقاً و انصافاً مصداق یک عالم عامل بود. فقط زبان او تبلیغ نمی‌کرد؛ عمل او هم تبلیغ می‌کرد. تواضع او، زهد او، بی‌اعتنائی او به بسیاری از چیزهای ظاهری، از ویژگی‌های او بود؛ مرد بزرگی بود. خدای متعال هم به او اجر داد؛ در آخر یک عمر نسبتاً طولانی، خدای متعال مرگ ناگزیر را برای او به شهادت قرار داد.

بارها عرض کردیم؛ شهادت مرگ تاجرانه است، مرگ پرسود است، این روغن ریخته را نذر امامزاده کردن است. بالاخره این روغن که خواهد ریخت؛ «کل نفس ذائقة الموت». اگر چنانچه انسان سعادت پیدا کند - پروردگارا! ما هم مشتاق این سعادتیم - این حادثه‌ی ناگزیر را به خدا بفروشد، سود سرشاری کرده است. «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم»؛ خدا جان را می‌خرد، خدا مشتری است. این خیلی سعادت بزرگی است، و این مرد این سعادت را پیدا کرد.

بیانات در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

اثر هنری آیت‌الله نجومی در اتاق آیت‌الله خامنه‌ای

همچنین یاد کنیم از مرحوم آقای نجومی (رضوان الله علیه)؛ عالم، فاضل، درس خوانده، زحمت‌کشیده، در عین حال یک قله‌ی هنری و حقیقتاً یک هنرمند. بعد از انقلاب، قبل از دوره‌ی ریاست جمهوری، من یکی از سفرهائی که به کرمانشاه آمدم، منزل ایشان رفتم و کارهای هنری‌اش را از نزدیک دیدم.

بعد هم پس از رحلت امام، ایشان یکی از کارهایش را برای من فرستاده بود. من از ایشان درخواست کردم که این حدیث شریف را: «من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره» برای من بنویسید تا جلوی چشم من باشد؛ فراموش نکنیم وظیفه‌ی تعلیم خودمان را. ایشان با یک خط بسیار زیبائی نوشتند، من هم تابلو کردم و توی اتاق جلوی چشم من است. «من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره»؛ اگر این تعلیم انجام گرفت، تعلیم غیر، آسان خواهد شد؛ مشکل کار ما این است.

بیانات در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

کرمانشاهی‌های غریبنواز

یک نقطه‌ی دیگری که در این باب نظر من را در مورد کرمانشاه جلب میکند، این است که همچنان که مردم کرمانشاه غریبنواز و مهمان‌نواز و نسبت به واردشوندگان، دارای دل رحیم و دست بخشنده هستند، این خصوصیت در مورد علمای وارد، گویا بیشتر است. مرحوم آقا محمدعلی (رضوان الله علیه) - پسر مرحوم وحید بهبهانی، که از برجسته‌ترین شاگردان پدرش بود - بلند شد آمد کرمانشاه ماند. با اینکه قصد کرمانشاه نداشت، اما کرمانشاه ماند، نگهش داشتند؛ شد سرسلسله‌ی خاندان آل‌آقا. خودش و تعداد زیادی از فرزندان و از خاندانش از علما بودند. این یک مورد.

مورد دیگر، مرحوم آسید حسین حائری است، که ایشان آخر عمر مشهد آمده بود. آن موقع، دوران نوجوانی ما بود. تا حدودی من از ایشان یاد هست. ایشان پسر برادر مرحوم آسید محمد اصفهانی معروف و شاگرد آسید محمد اصفهانی و شاگرد آخوند و ملای بزرگی بود که از عراق آمد و سالهای متمادی در کرمانشاه ساکن شد. ایشان در اصفهان حد جاری میکرد. شخصیت برجسته‌ای بود؛ هم عالم بود، هم معنوی و اخلاقی بود. مرحوم آقای آقا مرتضی حائری از قول خود مرحوم آسید حسین برای من نقل کردند که کسی آمده بود منزل آسید حسین و مدتی آنجا بود. او اهل معنا و اهل سلوک و اهل ریاضت بود. ایشان به او میگوید اگر میتوانی یک کاری بکن که من خدمت حضرت برسم. او هم یک راهی به ایشان یاد میدهد. بعد اطلاع میدهند که در ده روز روزه - دهه‌ی محرم بوده یا کی بوده - حضرت می‌آیند در روزه‌ی تو. و حضرت تشریف آوردند در روزه‌ی او. که حالا داستانش مفصل است. او یک چنین شخصیتی است. این از لحاظ معنوی‌اش است، از لحاظ علمی هم که از تربیت شدگان اخلاقی مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان‌آبادی است که آن وقت در سامره بوده.

بیانات در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

نظر مرحوم طالقانی درباره «شاه باید برود»

من به شما بگویم؛ حتی بعضی از مبارزین خود ما میگفتند نمیشود. مرحوم آقای طالقانی به خود من گفت که امام میگوید «شاه باید برود»؛ خب، معلوم است که شاه نمیشود برود. باورش نمی‌آمد که ممکن است شاه برود. مرحوم آقای طالقانی به خود من گفت این مرد حرفهایش عجیب است؛ چیزهایی که نشدنی است، او میگوید و میشود؛ یکی‌اش رفتن شاه بود. این را بعد گفت. امام گفت شاه میرود، هیچ کس باور نمیکرد؛ اما رفت. نه فقط شاه رفت، آمریکا رفت، غرب رفت، استعمار و استکبار رفت. هیچ کس باور نمیکرد، اما شد.

بیانات در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

مخاطب را باید شناخت

در کنار فراگیری علم، مسئله‌ی تبلیغ وجود دارد، که بسیار مهم است. تبلیغ، داستان مفصلی است. اگر میخواهید تبلیغ خوب بکنید، از قبل مخاطب خودتان را انتخاب کنید. میخواهید با جوانها حرف بزنید؛ خیلی خوب، اگر مخاطب خودتان را انتخاب کردید - که جوانها هستند - باید بدانید سؤال او چیست.

یک طلبه‌ای بود، مشهد درس ما می‌آمد؛ بعد مدتی بود، نبود؛ او را توی درس نمیدیدم. بعد از مدتی او را دیدم، گفتم کجا بودی؟ گفت فلان جا - یکی از شهرهای دور استان خراسان - مشغول تبلیغ بودم. گفتم خب، بالاخره چی؟ گفت به نتیجه‌ای که رسیدم، این است که من هیچی برای این مردم یاد نگرفتم. گفت من هرچه بلدم، به درد اینها نمیخورد! خب، این مخاطب‌شناسی است. مخاطب را باید شناخت؛ روستائی، شهری، تحصیلکرده.

بیانات در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

تحریم سیم خاردار!

تحریم برای ما چیز تازه‌ای نیست. از سال اول پیروزی انقلاب، تحریمهای یکجانبه از طرف آمریکا و کشورهای اروپائی شروع شد و در طول جنگ، این تحریمها و محدودیتها به اوج خود رسید. من یک وقتی گفته‌ام؛ ما میخواستیم از خارج از کشور سیم خاردار تهیه کنیم. کشوری که این سیم خاردار باید از آنجا عبور میکرد - شوروی سابق - اجازه نمیداد که این کالا از داخل خاک او عبور کند، بیاید ایران! حالا کالا نه کالای نظامی است، نه سلاح تهاجمی است؛ سیم خاردار است! اینقدر محدودیت علیه کشور ما به وجود آوردند. در همه‌ی زمینه‌های اقتصادی به دنبال ایجاد تحریم بودند؛ غرضشان هم این بود که ملت ایران را به زانو در بیاورند، نظام را به زانو در بیاورند؛ اما نظام جمهوری اسلامی به کمک صبر و بصیرت شما مردم، همه‌ی آن سیاستها و سیاستگذاران را به زانو درآورد.

بیانات در اجتماع مردم کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

نتیجه غفلت مسئولان وقت کشور در آغاز جنگ

جمله‌ی خوبی را این برادر عزیز اینجا گفتند. گفتند خانواده‌ها میگفتند اگر این رزمنده را ما از خانه بیرون نفرستیم، فردا دشمن دم در خانه می‌آید، باید بجنگیم. این خیلی نکته‌ی مهمی است؛ این همان نکته‌ای است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: هر جماعتی که در داخل خانه‌ی خودشان مورد تهاجم دشمن قرار بگیرند، غفلت کنند از این که دشمن دارد می‌آید، اینها شکست خواهند خورد، مغلوب خواهند شد. دشمن را از دور باید دید، از دور باید شناخت؛ این غفلتی بود که آن روز آن کسانی که باید میدیدند، ندیدند.

در تهران هی گفته میشد و خبر میرسید که در منطقه‌ی کرمانشاه، در منطقه‌ی ایلام - بیشتر در این مناطق - دشمن مشغول آرایش نظامی است. آنجا که گفته میشد، سیاسیونی که مسئول کار بودند، انکار میکردند؛ میگفتند نه، چنین خبری نیست. تا وقتی تهران را بمباران کردند. در روز ۳۱ شهریور ۵۹ جنگ در واقع آغاز نشد - آن روز تهران بمباران شد - جنگ از پیش شروع شده بود. اگر مسئولانی که آن روز در رأس کار بودند - همان کسانی که بعد هم نشان دادند لیاقت اداره‌ی کشور را ندارند - میفهمیدند، تشخیص میدادند و آمادگی خود را بالا میبردند، نه خرمشهر آنجور میشد، نه قصرشیرین آنجور میشد، نه برخی از مناطق دیگر مرزی.

آن غفلت اولیه موجب شد که بر این منطقه و منطقه‌ی خوزستان، آنطوری که من در برهه‌ی کوتاهی از نزدیک مشاهده کردم، آنچنان فضای غم‌آلودی حاکم شود که بعضی از مناظر آن را که من از نزدیک دیدم، نمیتوانم فراموش کنم.

بیانات در جمع خانواده‌های شهدا و ایثارگران کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۱

ابتکار در ورزش باستانی

در همه‌ی زمینه‌ها باید ابتکار کرد. من حالا نگاه میکردم به همین ورزش باستانی؛ به قول قدیمی‌ها، این نیم‌گودی که اینها اجرا کردند، پر از ابتکار بود. خب، ما گودهای ورزش باستانی را در دوران جوانی دیدیم؛ مکرر، همه جا، همه جور؛ یک روش ثابت و مستقری داشت، همیشه و همه جا هم همان تکرار میشد. البته بد هم نبود، خوب بود، اما این همه نوآوری در آن نبود. امروز من می‌بینم که این جوانها همان پایه‌های ورزشی قدیمی را گرفته‌اند، این را با انواع و اقسام ابتکارها و زیبایی‌ها و ظرافتها مُدَهَبَش کردند، خراطی کردند، نقاشی کردند، یک چیز زیبایی از آب درآوردند؛ این ابتکار است.

حالا این در زمینه‌ی ورزش باستانی است؛ در همه‌ی زمینه‌ها این ابتکار ممکن است. ابتکار در نوع فرماندهی، ابتکار در نوع جنگیدن، ابتکار در نوع جنگ‌افزار، ابتکار در نوع سازماندهی؛ این مال محدوده‌ی نیروهای مسلح. بعد برویم بیرونِ نیروهای مسلح. ابتکار در نوع دیپلماسی. عرصه‌ی عظیم دیپلماسی با انواع شیطنتها همراه است. عرصه‌ی دیپلماسی، عرصه‌ی شیطنت است؛ می‌بینید دیگر. البته خدا را شکر که دشمنان ما را از کسانی قرار داده که نمیفهمند چه کار باید بکنند؛ هی اقدام میکنند، هی غلط میکنند، اشتباه میکنند، هی پاشان توی چاله میرود؛ عبرت هم نمیگیرند، دوباره همان را تکرار میکنند؛ مثل همین حرفه‌ای که در تبلیغاتشان، در اظهاراتشان میگویند و انجام میدهند. عرصه‌ی دیپلماسی، یک چنین عرصه‌ای است؛ هوشمندی لازم است، ابتکار عمل لازم است، نوع برخورد مبتکرانه لازم است؛ اینها ناشی از همین روحیه‌ی انقلابی‌ای است که ما از آن تعبیر میکنیم به روحیه‌ی بسیجی، روحیه‌ی جوان، مبتکر، پیشرو، دارای اعتماد به نفس.

۱۳۹۰/۰۷/۲۲

کوه‌های برآفتاب گیلانغرب

جوانان عزیزی که امروز در مجموعه‌ی مردم گیلانغرب و مجموعه‌ی شهرستان زندگی میکنند، باید به خود ببالند که پدران آنها، مادران آنها، گذشتگان آنها یک چنین عظمت و شکوهی را در یک دوران بسیار سخت از خود نشان دادند.

من آن روزها چند بار به گیلانغرب آمدم؛ هم در خود شهر، هم در ارتفاعات نزدیک به این شهر - منطقه‌ی کوه‌های برآفتاب و مناطق استقرار نیروهای خودمان - و غربت نیروهای مدافع را در این منطقه به چشم دیدم؛ لیکن با همه‌ی این غربت، نشانه‌های شجاعت و دلاوری این مردم هم آشکار بود. شهری که نه فقط به وسیله‌ی بمباران، بلکه به وسیله‌ی تهاجم زمینی هم تهدید میشد، توانست بایستد، مقاومت کند و مردم، شهر را تخلیه نکنند. این یادبود بسیار عظیمی است از آن دوران سخت، و واقعاً جای افتخار دارد.

بیانات در اجتماع مردم گیلانغرب ۱۳۹۰/۰۷/۲۳

ما با تحزب مطلقاً مخالف نیستیم

به طور اجمال بگویم ما با تحزب مطلقاً مخالف نیستیم. این که خیال کنند ما با حزب و تحزب مخالفیم، نه، اینطور نیست. قبل از پیروزی انقلاب، پایه‌های یک حزب بزرگ و فعال را خود ما ریختیم؛ اول انقلاب هم این حزب را تشکیل دادیم، امام هم تأیید کردند، چند سال هم با جدیت مشغول بودیم؛ البته بعد به جهاتی تعطیل شد. همان وقت به ما اشکال میکردند که تحزب با وحدت عمومی جامعه مخالف است. من آن وقت یک سخنرانی مفصلی کردم، که بعد هم پیاده شد و چاپ شد و پخش شد؛ تحت عنوان «وحدت و تحزب». تحزب میتواند در جامعه انجام بگیرد، در عین حال وحدت هم صدمه‌ای نبیند؛ اینها با هم منافاتی ندارد. متنها آن حزبی که مورد نظر ماست، عبارت است از یک تشکیلاتی که نقش راهنمایی و هدایت آحاد مردم را به سمت یک آرمانهایی ایفاء میکند.

بیانات در دیدار دانشجویان کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۴

معنای رهبری

آنجائی که اتخاذ یک سیاستی منتهی خواهد شد به کج شدن راه انقلاب، رهبری مسئولیت پیدا میکند. در تصمیم و عمل رهبری باید عقلانیت در خدمت اصول قرار بگیرد، واقع‌بینی در خدمت آرمان‌گرایی‌ها قرار بگیرد.

در قضیه‌ی هسته‌ای، در آن دوره‌ی اول که تلاطم‌هایی بود، بعضاً اقدام‌هایی انجام می‌گرفت که شاید مطلوب نبود. من آنجا در سخنرانی عمومی گفتم اگر چنانچه این کارها انجام نگیرد، خودم وارد می‌شوم. و همین هم شد. این معنای رهبری است؛ این یک چیزی است که از اسلام گرفته شده است؛ یک نکته‌ی مثبتی است در نظام اسلامی.

بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۴

اولین دیدار آیت‌الله خامنه‌ای با مردم پاوه

یقیناً برای من این دیدار گرم و صمیمانه و مهربانانه [دیدار با مردم پاوه]، یک خاطره‌ی فراموش‌نشدنی خواهد بود؛ همچنان که خاطرات قبلی من هم از پاوه، خاطراتی فراموش‌نشدنی است.

برای شما جوانان عزیز پاوه بد نیست این خاطره را عرض بکنم که اول‌باری که من با جماعتی از مردم پاوه روبه‌رو شدم، در ماه‌های اول پیروزی انقلاب در شورای انقلاب بود. ما عضو شورای انقلاب بودیم. من دیدم چند نفر جوان گرم و گیرا و خوش‌منظر، با لباس کردی آمدند شورای انقلاب، از ما وقت فوری و ضروری خواستند. من با این جماعت جوان و پرشور ملاقات کردم. حرف آنها این بود که در منطقه‌ی پاوه و اورامانات، ضد انقلاب در صدد است که به مردم انقلابی تهاجم نظامی کند و سختگیری کند و شما به ما کمک کنید تا ما بتوانیم در مقابل ضد انقلاب، مقاومت و ایستادگی کنیم. این مربوط به چند ماه آغازین انقلاب است. شاید کسی نمیتوانست این را تصور کند که از منطقه‌ی کردی، جوانانی مؤمن، معتقد به اسلام و شجاع و در واقع از جان گذشته، آماده‌اند که بار دفاع از شهر را، از این منطقه‌ی شهرستانی اورامانات را خودشان بر دوش بگیرند. توقعشان فقط این بود که دستگاه‌های مسئول - که آن وقت خیلی هم محدود بود، مشکلات زیادی هم بود، محدودیتهای زیادی هم بود - به آنها کمک کنند، یک تعدادی سلاح بدهند.

بیانات در اجتماع مردم پاوه ۱۳۹۰/۰۷/۲۵

روایت ایستادگی مردم پاوه



من در دوران جنگ، در سال ۶۰ آمدم پاوه. فضای سختی بود. انسان میدید که دشمن سعی کرده است فضای ناامنی را بر این منطقه تحمیل کند. اوائل یا نیمه‌های فروردین بود، برف روی زمین بود، ما رفتیم روی ارتفاعات. من دیدم همراهان ما اصرار میکنند که اینجا ناامن است، باید برگردید. یعنی آن روز ارتفاعات مشرف به شهر امنیت نداشت. در یک چنین شرایطی، مردم پاوه و برگزیدگان پاوه و جوانان مؤمن پاوه ایستادند، مقاومت کردند و توانستند این جایگاه برجسته را برای خودشان حفظ کنند. منطقه اینجور بود. حالا من پاوه را که مرکزیت داشت و اساس کار، پاوه بود، ذکر میکنم؛ وَاَلَا شَهْرِسْتَانِ آن روز که شامل روانسر و جوانرود و ثلاث باباجانی و بقیه‌ی مناطق کوچک بود، همه در این حرکت عظیم شرکت داشتند؛ البته پاوه محور بود، مرکز بود.

بیانات در اجتماع مردم پاوه ۱۳۹۰/۰۷/۲۵

تلاش برای وحدت شیعه و سنی در روزهای تبعید

برادران ما، بزرگان نهضت، بزرگان مبارزه‌ی انقلابی در آن روز - که هنوز خبری از حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی نبود - در جهت وحدت شیعه و سنی تلاش میکردند. من خودم در بلوچستان تبعید بودم. از آن زمان تا حالا با علمای سنی حنفی شهرهای بلوچستان - ایرانشهر و چابهار و سراوان و زاهدان - با آنهایی که بحمدالله زنده هستند، رفیقیم، نزدیکیم، صمیمی هستیم. من آنجا تبعیدی بودم، دستگاهها نمیخواستند بگذارند تلاشی از سوی ما انجام بگیرد؛ اما در عین حال ما گفتیم بیاید کاری کنیم که یک نشانه‌ای از اتحاد شیعه و سنی را در این شهر نشان بدهیم؛ که این مسئله‌ی هفته‌ی وحدت - ولادت نبی اکرم در دوازدهم ربیع‌الاول به روایت اهل سنت، و در هفدهم ربیع‌الاول به روایت شیعه - آن روز به ذهن ما رسید و در ایرانشهر آن را عمل کردیم؛ یعنی از دوازدهم تا هفدهم جشن گرفتیم. این یک فکر عمیقی بوده است، مال امروز و دیروز نیست.

بیانات در اجتماع مردم پاره ۱۳۹۰/۰۷/۲۵

دوستان قدیمی کرمانشاهی

البته من از قبل از انقلاب با بعضی از چهره‌های نخبه و برجسته‌ی کرمانشاه آشنا بودم؛ از جمله، مرحوم یدالله بهزاد که دوست قدیمی ما بود. ایشان مکرر مشهد می‌آمدند. مرحوم بهزاد ضمن دارا بودن از طبع شعر خیلی خوب - بخصوص در قصیده و قطعه، که ایشان انصافاً در کشور برجسته و ممتاز بود - همان روحیه و خلیات پهلوانی کرمانشاه هم در ایشان بود. ایشان یک سفر مشهد آمده بود، و همان موقع من تحت تعقیب بودم؛ از مشهد خارج شده بودم، رفته بودم یک محل دوردستی. یک وقت دیدم آقای بهزاد و بعضی از دوستان دیگر انجمن ادبی مشهد آمدند آنجا برای دیدن ما؛ با اینکه این کار خطرناک بود. این مرد اهل کارهای مبارزاتی به آن شکل نبود، اما رفاقت و دوستی و صمیمیت، او را به این وادی کشانده بود. اینها تحسین‌برانگیز است.

با مرحوم کیوان سمیعی هم - که حقاً و انصافاً یک دانشمند محقق و کم‌نظیر بود - آشنا بودم. ایشان علاوه بر کتابی که در شرح حال مرحوم سردار کابلی نوشته - که خود آن کتاب با اینکه شرح حال است، اما پر از مطلب و تحقیق و مضمون است - یک کتاب دیگری هم دارد که هر چه فکر کردم، اسمش یادم نیامد ... بله، درست است؛ «تحقیقات ادبی» است. واقعاً انسان احساس میکند که این مرد در حد محمد قزوینی و شخصیت‌های اینجوری قرار می‌گیرد، از لحاظ تحقیق، اطلاعات وسیع در زمینه‌ی ادبیات، تاریخ و همه چیز؛ انصافاً شخصیت برجسته‌ای بود.

مرحوم آقای نجومی (رضوان‌الله علیه) هم که ما از اوائل انقلاب خدمت ایشان رسیدیم و با ایشان آشنا شدیم؛ انصافاً مرد جامعی بود - هم فقیه بود، هم ادیب بود، هم هنرمند بود - شخصیت کم‌نظیری در بین روحانیون بود.

البته در گذشته، از دوران قم هم با نخبگان روحانی این استان آشنا بودیم؛ مرحوم آقای حاج آقا مجتبی حاج آخوند (رحمه‌الله علیه)، مرحوم شهید حاج آقا بهاء محمدی عراقی و بعضی دیگر از دوستان؛ در عین حال باید عرض کنم که چهره‌ی حقیقی علمی و هنری و ادبی کرمانشاه، آنچنان که باید، شناخته شده نیست؛ و این جای افسوس و دریغ است. حق این است که مسئولین تبلیغات کشور و صدا و سیما، به کمک خود زبندگان و نخبگان این منطقه، کرمانشاه را معرفی کنند. حالا یک بخش، مربوط به گذشته‌ی کرمانشاه است، یک بخش مربوط به امروز کرمانشاه است. امروز خوشبختانه استعدادها خیلی بالاست؛ که

امروز در بیاناتی که دوستان در اینجا کردند، نمونه‌ای از این استعداد بالای استان مشاهده شد. کسی مثل آقای پروفسور شمسیپور واقعاً جزو مفاخرند. اینها نه فقط مایه‌ی افتخار استان هستند، بلکه حقاً و انصافاً جزو مفاخر کشورند. شناخته شدن اینها امیدبخش است. این جوانهای عزیزی که صحبت کردند، هر کدام در بخش خود نویدبخشند؛ نویدبخش یک آینده‌ی بهتر برای کل کشورند.

بیانات در دیدار نخبگان و برگزیدگان کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۶

گنجینه‌های پنهان

من در بعضی از استانها مشاهده کردم که یک دانشمندی، عالمی، کتابی را در زمینه‌ی مورد علاقه‌ی بنده منتشر کرده، بنده هم با اینکه اهل کتاب خواندنم و غالباً از منشورات و کتابها مطلعم، اما اسم این کتاب حتی به گوش من نرسیده، حتی اسم این مؤلف را هم نشنیده‌ام؛ تعجب کردم. این نشان‌دهنده‌ی این است که ما ذخائر و گنجینه‌های فراوانی داریم که پنهان است؛ باید اینها را آشکار کنیم، چهره‌های برجسته‌مان را باید بشناسیم، باید مردم بدانند. نفس این اطلاع و آگاهی و آشنائی، اولین مرتبه‌ی تقدیر از اینهاست.

بیانات در دیدار نخبگان و برگزیدگان کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۶

تبلیغات می‌کردند که ایرانی ناکارآمد است

در طول ده‌ها سال تبلیغات شده بود که ایرانی ناکارآمد است؛ باید از دیگران بیاموزد، باید از دیگران تقلید کند، باید به دامن دیگران متوسل و متشبث شود. در دوران جوانی و نوجوانیهای ما این جزو چیزهای رایج بود. تا صحبت یک چیزی میشد، میگفتند اینجا که خب، نمیشود این چیزها را بسازند. میخواستند توی یک شهر بر روی یک خیابانی پل بسازند، باید مهندس خارجی می‌آمد؛ اگر میخواستند یک سد بسازند، باید چندین شرکت خارجی و مهندسین و متخصصین خارجی می‌آمدند؛ یکی دیواره‌ی سد را میساخت، یکی توربین را میساخت، یکی بقیه‌ی دستگاه‌ها را میساخت؛ اصلاً تصور نمیشد. حتی تا اوائل انقلاب، این فکر بود. من فراموش نمیکنم؛ بنا بود یک نیروگاه گازی را یک جایی بسازند - از قبل از انقلاب نیمه‌کاره مانده بود - به مسئولینش میگفتیم این کار را انجام بدهید؛ آمدند پیش من - من آن وقت رئیس جمهور بودم - گفتند آقا اصلاً امکان ندارد. آنها باورشان نمی‌آمد. خب، امروز مهندسین کشور ما، جوانان ما، پیشرفته‌ترین نیروگاه‌ها را در شکل‌های مختلف، در انواع مختلف خودش دارند میسازند. ما امروز میتوانیم نیروگاه هسته‌ای بسازیم.

بیانات در دیدار نخبگان و برگزیدگان کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۶

گلایه رهبری: کار ما با بساطت و سادگی پیش برود

من یک گلایه‌ی کوچکی هم دارم؛ چند روز است منتظر فرصتی بودم که این گلایه را هم عرض بکنم. آن گلایه این است که من وقتی توی خیابانهای کرمانشاه رفتم، دیدم به شکل غیر متعارفی عکسهای بزرگی از چهره‌ی این حقیر در مسیر نصب شده - به افراط، به اسراف - حتی به نظرم در راه پاوه که میرفتیم، من دیدم در بعضی جاها توی جاده هم عکس نصب کرده‌اند؛ چرا؟ این همه عکس! این کار چند تا اشکال دارد: یکی اینکه اینها هزینه‌بر است، خرج دارد - من اطلاع دارم، میدانم - و کاری است کاملاً غیر لازم، با هزینه‌ی سنگین؛ خب، این توجیهی ندارد. ثانیاً این نحوه‌ی کار کردن و عکس زدن و تبلیغهای اینجوری، مناسب وضع ما و شأن نظام جمهوری اسلامی و شأن طلبگی ما نیست؛ اینجور کارها مال دیگران است. کار ما بایستی با بساطت و سادگی پیش برود. اینجور کارهای رنگ و لعاب‌دار، متناسب با وضع ما نیست؛ و البته از لحاظ فنی هم کسی نگاه کند، اینها ضد تبلیغ هم هست. حالا اگر کسی هم میخواهد واقعاً یک محبتی بکند، اینها کارهایی است که خیلی تأثیر ندارد؛ تأثیرات عکس هم دارد. به هر حال من گلایه‌مند شدم، منتها ندانستم که به کی باید این گله را بگویم؛ کدامیک از دستگاه‌های مختلف در این زمینه دست‌اندرکار بودند و آنها این فکر را، این عمل را، این اقدام را کردند؛ دیدم بهترین جا، همین جاست؛ این چند روزه، جای دیگری فرصت پیش نیامد. به هر حال اینجور کارها خوب نیست. این را همه‌ی دوستان، مسئولان و همکاران بدانند؛ این سبک کار کردن و تبلیغات این شکلی، باب انقلاب و نظام اسلامی نیست. ولی خب، حقاً و انصافاً، هم مردم و هم مسئولین، در این چند روزی که ما مهمان شما مردم عزیز کرمانشاه بودیم، سنگ تمام گذاشتند و محبت و صفای خودشان را به حد اعلی نشان دادند.

بیانات در دیدار مسئولین اجرائی استان کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۸

هنرِ امام

من یک وقتی، پانزده سال، بیست سال پیش، به یکی از فعالان عرصه‌ی مبارزات ضد استعماری - که خوب، آدم معروفی است؛ نمیخواهم اسم بیاورم - این را گفتم؛ او رفت بلافاصله این نسخه را عمل کرد. ما این را حس کردیم. گفتم هنر امام بزرگوار ما این بود که مردم را وارد صحنه کرد. مردم با جسمشان، با حضورشان آمدند و آنچه را که میخواستند، آنچه را که بر آن همت گماشته بودند، با حضور خودشان تثبیت کردند. همه‌ی موانع سیاسی و غیر سیاسی و استعمار و قدرتهای عظیم جهانی که بر امور ملتها مسلطند، در مقابل این حادثه مجبورند عقب‌نشینی کنند. الان هم همین جور است. الان هم در هر نقطه‌ای از دنیا اگر ملتها وارد میدان بشوند با یک هدف مشخص، با شعارهای مشخص، و اگر آن ایمان راسخ در دل و همچنین عمل صالح در کنار این ایمان راسخ وارد میدان شود، هیچ مانعی در مقابل آنها قادر بر مقاومت نیست. این یک نسخه است؛ این نسخه را امام بزرگوار ما در انقلاب ما عمل کرد. خدای متعال به امام کمک کرد و در بیان او این نفوذ و تأثیر را قرار داد که در دل‌های مردم اثر گذاشت؛ مردم، مؤمن به آن راه و به آن هدف شدند و به دنبال این ایمان، عمل خودشان را انجام دادند. عمل صالح، یعنی همان عمل متناسب با ایمان. در همه جا همین جور است. لذا در اینجا کاری انجام گرفت که برای همه‌ی تحلیلگران سیاسی جهانی غیر قابل باور بود و متحیر ماندند؛ هم قدرتمندان، هم حاشیه‌ها، هم دنباله‌ها، هم دامنه‌ها.

بیانات در دیدار اعضای ستاد بزرگداشت ۹ دی ۱۳۹۰/۰۹/۲۱

انعکاس حرف سی سال پیش ما

من در آن جلسه‌ی بیداری اسلامی گفتم که اوائل انقلاب جزو چیزهایی که ما تصور میکردیم، این بود که بازتاب حرکت انقلابی ما در کشورهای گوناگون اسلامی و در درجه‌ی اول در مصر تحقق پیدا کند. از مصر هیچ صدائی بلند نمیشد - حالا من آنجا یک شعر عربی خواندم؛ عربهایی که در جلسه بودند، فهمیدند که من چه دارم میگویم - اما امروز این مصر، مصرِ حسن بن مبارک، مصرِ انورالسادات، مصر پناه‌دهنده‌ی به محمدرضا شاهِ مطرود از همه جا حتی از آمریکا، در اختیار مردمی است که شعار الله‌اکبر میدهند، نماز جماعت میخوانند، شعار اسلامی میدهند، حکومت اسلامی را مطرح میکنند. پیشرفت یعنی این، استحکام یعنی این، قدرت یعنی این. هیچ کار نداریم به این که بگوئیم آنها از کی یاد گرفتند؛ خوب است این حساسیتها را اصلاً ایجاد نکنیم. چه لزومی دارد بگوئیم آنها از کی الهام گرفتند؟ نه، بحث الهام گرفتن نیست؛ بحث این است که حرفی که ما سی سال است داریم میزنیم، امروز در شمال آفریقا، در خاورمیانه، در خلیج فارس، این حرف سبز شده. امروز ایران اسلامی این است. همه‌ی این تلاشی هم که شما مشاهده میکنید علیه جمهوری اسلامی میشود - تحریمهای همه‌جانبه، کارهای گوناگون، فشارهای سیاسی، تبلیغات مختلف - به خاطر این موفقیتی است که جمهوری اسلامی به دست آورده. اینها معنایش همان «و الذین جاهدوا فینا لنهذینهم سبلنا» است، اینها معنایش همان «ان الله یدافع عن الذین ءامنوا» است، اینها تفسیر و ترجمه‌ی «لینصرن الله من ینصره» است. ما دیگر در کتاب، اینها را نگاه نمیکنیم؛ ما توی واقعیت زندگی مان داریم تفسیر این آیات را مشاهده میکنیم. واقعیتهای زندگی دارد این را به ما نشان میدهد.

بیانات در دیدار سفرا و رؤسای نمایندگی‌های سیاسی ایران در خارج از کشور ۱۳۹۰/۱۰/۰۷

اولین کسی که نقش زن در انقلاب را فهمید

اصلاً نمیشود نقش زنان را محاسبه کرد. و من اقرار کنم، اعتراف کنم؛ اول کسی که این نقش را فهمید، امام بزرگوار ما بود - مثل خیلی چیزهای دیگری که اول او فهمید، در حالی که هیچکدام از ماها نمیفهمیدیم - همچنان که امام نقش مردم را فهمید. امام تأثیر حضور مردم را درک کرد، آن وقتی که هیچ کس درک نمیکرد. بزرگانی با یک تعبیرات زشتی به ما میگفتند که شما فکر میکنید با همین مردم میشود کار بزرگی انجام داد؟! آنچنان با تحقیر حرف میزدند، کأنه اصلاً انسان نیست آن کسی که به او اشاره میکنند! امام نه؛ امام قدر مردم را دانست، مردم را شناخت، توانائی‌های آنها را درک کرد، کشف کرد، فراخوان داد. امام چون صادق بود، چون سخن از آن دل پاکِ بزرگِ نورانی بیرون می‌آمد، اثر گذاشت؛ لذا همه آمدند توی میدان. آن روزی که روز تشکیل کمیته بود، از همه‌ی قشرها آمدند توی کمیته؛ دانشجو آمد، استاد آمد، طلبه آمد، عالم طراز بالا آمد، مردم کوچه و بازار آمدند؛ آمدند عضو کمیته شدند. آن روزی که نوبت جنگ شد، همه به دستور امام رفتند داخل میدان جنگ شدند. آن روزی که امام در اواخر عمرش فرمود باید بروید، بسازید، درست کنید - استغناء - آمدند وارد میدان سازندگی شدند. آن راهگشائی‌ها تا امروز هم ادامه دارد. به نظر من الان هم هرچه ما داریم پیش می‌رویم، ضرب دست امام است. ایشان آنچنان این گوی را محکم پرتاب کرده، که حالا حالاها امثال بنده باید دنبالش بدویم. این مردم حرکت کردند. نسل به نسل هم دارد دست به دست میشود.

امام در زمینه‌ی زن هم همین جور بود. امام نقش زنان را فهمید؛ و آلاً بودند بزرگانی از علما که ما با اینها بگومگو داشتیم، که اصلاً زنها در تظاهرات شرکت نکنند یا نکنند! آنها میگفتند زنها در تظاهرات شرکت نکنند. آن حصار محکمی که انسان به او تکیه میداد، خاطر جمع میشد، تا بتواند در مقابل اینجور نظراتی که از مراکز مهمی هم ارائه میشد، بایستد، حصار رأی امام و فکر امام و عزم امام بود. رحمت خدای متعال تا ابدالابدین بر این مرد بزرگ باد.

بیانات در سومین نشست اندیشه‌های راهبردی ۱۳۹۰/۱۰/۱۴

همسران همراه

ما در دوران مبارزه و بعد از دوران مبارزه، دوران پیروزی انقلاب، آزمایش کردیم؛ مردانی که همسران همراه داشتند، هم در مبارزه توانستند پایدار بمانند، هم بعد از انقلاب توانستند خط درست را ادامه بدهند. البته عکسش هم بود. من گاهی به این دخترها و پسرهایی که می‌آمدند خطبه‌ی عقدشان را می‌خواندم - آن وقت‌هایی که می‌خواندم؛ حالا که توفیق ندارم - میگفتم خیلی از خانمها هستند که شوهرانشان را اهل بهشت میکنند؛ خیلی خانمها هم هستند که شوهرانشان را اهل جهنم میکنند؛ دست آنهاست. البته مردها هم عیناً همین نقش را دارند. در باب خانواده، نقش مردها را هم بایستی نادیده نگرفت. بنابراین نقش همسری، یک نقش بسیار مهمی است. بعد هم نقش مادری است؛ که خوب، اینجا مفصل بیاناتی کردند و خیلی بحث زیاد است.

بیانات در سومین نشست اندیشه‌های راهبردی ۱۳۹۰/۱۰/۱۴

نامه اوپاما به آیت‌الله خامنه‌ای

یکی از کارهای اصلی که باید انجام بدهیم و همه باید به آن توجه داشته باشیم، این است که فریب لبخند دشمن و وعده‌های دروغ جبهه‌ی دشمن را نخوریم. در این سی سال، تجربه هم پیدا کرده‌ایم. گاهی به روی ما لبخند زدند. اوائل گاهی بعضی از ما باور میکردیم. یواش یواش فهمیدیم پشت صحنه چیست. فریب لبخند دشمن را، فریب وعده‌های دروغ دشمن را نخوریم. جبهه‌ی قدرت مادی‌ای که امروز بر دنیا مسلط است، راحت عهد میشکند. بدون هیچ دغدغه‌ای عهدشکنی میکنند، زیر قولشان میزنند، زیر حرفشان میزنند، نه از خدا خجالت میکشند، نه از خلق خجالت میکشند، نه از طرف مذاکره خجالت میکشند؛ راحت دروغ میگویند! من نمونه‌های زنده دارم - که حالا در اینجا جای بحثش نیست؛ شاید آن وقتی که لازم باشد، عرض بکنم - همین اظهاراتی که آمریکائی‌ها کردند، رئیس جمهور آمریکا کرد؛ نامه‌ای که به ما نوشت، جوابی که ما دادیم؛ بعد عکس‌العمل و اقدامی که آنها با مضمون آن نامه‌ها کردند. اینها یک روزی در اختیار افکار عمومی دنیا - آن وقتی که لازم باشد - قرار خواهد گرفت؛ خواهند دید که اینها چه جوری‌اند، حرفشان چقدر اهمیت و ارزش دارد، وعده‌شان چقدر ارزش دارد. بنابراین یکی از کارهای اساسی ما این است که فریب لبخند و وعده‌ی دروغ اینها را نخوریم.

خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۹۰/۱۱/۱۴

نوزدهم بهمن ۱۳۵۷؛ مدرسه علوی

شما امروز وقتی به حادثه‌ی نوزده بهمن نگاه کنید، ممکن است اهمیت آن حادثه خیلی به چشم نیاید؛ ولی ما که آن روز بودیم، بنده که آن روز خودم ناظر این جریان بودم و در مدرسه‌ی علوی در جمع برادران نیروی هوایی حضور پیدا کردم و حرکت شجاعانه‌ی آنها را دیدم، احساس من و احساس افرادی از قبیل من که آن اوضاع را دیدند، احساس دیگری است. حادثه‌ی نوزده بهمن یک خطشکنی بزرگ بود، یک کار عظیم بود. افسر، درجه‌دار و همافر بیایند، علناً و با صراحت با انقلاب هم‌آوائی کنند و نگاه کنند تو چشم نگهبانان رژیم طاغوت و به آنها «نه» بگویند؛ این خیلی کار بزرگی بود. این اقدام اثر خودش را بخشید. یک اقدام بجا و بهنگام کاری کرد که احساسات خفته و بدون تظاهر، آن کار را نمیتوانست انجام بدهد. در همه‌ی عرصه‌ها و زمینه‌ها، اقدام و ابتکار، یک چنین اثری دارد. آن روز میدان و عرصه، آن میدان بود؛ در دوران جنگ، عرصه، عرصه‌ی دیگری بود؛ امروز عرصه، عرصه‌ی دیگری است. در هر برهه‌ای، در هر میدان و عرصه‌ای، حضور بهنگام، کار بهنگام، اقدام بموقع، میتواند چنان اثر بزرگی را داشته باشد.

بیانات در دیدار فرماندهان نیروی هوایی ارتش ۱۳۹۰/۱۱/۱۹

دانشمندِ میلیاردی

یک چیزهائی اصلاً با پول قابل سنجش نیست. حالا ممکن است انسان در مقام مقایسه، مسامحتاً اسم پول را هم بیاورد.

من رفته بودم به یکی از این استانهای کشور. جزو دیدارهایی که داشتیم، دیدار با دانشگاهی‌ها و دانشجویها و اساتید و اینها بود؛ دیدار خیلی پرشورِ قشنگی بود. یکی از اساتید آنجا که دانشمندی است - من او را میشناختم و هست - سخنرانی کرد. چند نفر سخنرانی کردند؛ از جمله این مرد دانشمند سخنرانی کرد. برای اینکه توجه این بنده‌ی حقیر و مجموعه‌ی دستگاه را به این استان جلب کند، امتیازات این استان را میگفت؛ که مثلاً این امتیاز را دارد، این امتیاز را دارد، اینها مثلاً اینقدر میلیارد می‌ارزد و جا دارد که اینقدر خرج بشود. مضمون حرفی که آن وقت زدم - حالا الفاظش را دقیق نمیتوانم به یاد بیاورم - این بود که گفتم شما این چیزهائی را که ذکر کردید، مادی است؛ خود شما چند میلیارد بیشتر از اینها می‌ارزید. یک دانشمند و استادی توی یک شهری، توی یک مرکز استانی، مگر قابل مقایسه است با امتیازات مادی یک استان؟ فکر این است، انسان این است، شخصیت این است.

بیانات در دیدار دانشمندان هسته‌ای ۱۳۹۰/۱۲/۰۳

خاطرات سال ۱۳۹۱



کسی نیست به این جواب بدهد مگر عبدالجلیل

و مصحح این کتاب - مرحوم محدث ارموی - خیلی زحمت کشید برای این کتاب و هیچ هم از او قدردانی نشد؛ من خواهش میکنم در این کاری که دارد انجام میگیرد، از مرحوم محدث واقعاً قدردانی بشود. خب، مرد بسیار فاضلی بود؛ محدث یک چیزی شبیه محمد قزوینی - یعنی واقعاً همان جور تپی - بود. من ایشان را از نزدیک دیده بودم، کاملاً میشناختم. این کتاب النقص و ملحقات نقص را هم من خودم از ایشان شخصاً خریدم. ایشان این کتاب را یک دوره، دو دوره، سه دوره، در دستمال میگذاشت - از این دستمالهای ابریشمی - و با خودش راه میبرد؛ این جوری میفروخت کتاب را این مرد ملأ و فاضل! ایشان داماد مرحوم آسید احمد طالقانی یعنی شوهر خواهر جلال آل احمد بود؛ و خب آدمی بود که میتوانست در محافل ادبی و هنری آن روز شناخته شده باشد؛ اما کسی به ایشان خیلی توجهی نمیکرد، از بس آدم خوددار و دارای عزت نفس و عفت نفسی بود. از او واقعاً باید تجلیل بشود؛ او مجاهدت کرد که این کتاب را تصحیح کرد و چاپ کرد و آورد به بازار و در اختیار این و آن قرار داد و الاً اصلاً کسی این کتاب را نمیشناخت. علیای حال این کتاب، بسیار کتاب خوبی است. این از لحاظ ادبی و نثر.

از لحاظ کار محتوایی هم، خود او در مقدمه‌ی کتاب - البته من این کتاب را و این مقدمه را ده‌ها سال پیش و تقریباً در نوجوانی دیدم و این را خواندم؛ از دیشب تا حالا هم که به من گفتند امروز در خدمت آقایان هستیم، خواستم مراجعه کنم اما حقیقتش وقت نکردم که مراجعه کنم و دوباره این را نگاه کنم؛ خیلی زمان فاصله شده، اینکه میگویم نقل از سالهای ۳۵ و ۳۶ است، یعنی تقریباً قبل از تاریخ؛ آن وقتها من این کتاب را با شوق و عشق فراوان نگاه میکردم و میخواندم؛ بعد از آن گاهی مراجعه داشتم، اما دیگر نشده آن جور و مثل آن وقت به این کتاب نگاه کنم؛ از آن وقت یادم است، ممکن است بعضی از کلمه‌هایش در ذهنم دقیق نباشد؛ مراجعه کنید، به نظر من توجه به این نکته خوب است - میگوید که وقتی کتاب آن ناصبی نوشته شد - بعض فضائح الروافض - همه گفتند که کسی نیست به این جواب بدهد مگر عبدالجلیل این کار را بکنند، و به من مراجعه کردند و من هم نشستم و این کار را کردم.

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران برگزاری کنگره‌ی بزرگداشت عبدالجلیل قزوینی رازی ۱۳۹۱/۰۱/۲۸

آیت‌اللهی که بیست سال به گردن حوزه علمیه حق داشت

آقای مشکینی (رحمه‌الله علیه) - در زمان حیاتشان من این را اعتقاد داشتم، الان هم بر همان اعتقاد هستم - یک آدم بی‌بدیل بود؛ یعنی ما حقاً [و] انصافاً، هیچ‌کس دیگر را با این جامعیت در خصوصیات مختلف، در بین بزرگان روحانی‌مان نداریم. انصافاً یک مرد بی‌بدیل و بی‌نظیری بود.

خب سالهای متمادی هم ایشان حضور داشته در صحنه. از سال ۴۱ ایشان وارد صحنه مبارزات بودند. و من این جمله را مکرراً نقل کرده‌ام از مرحوم آقای حائری (رضوان‌الله علیه)؛ خود آقای حائری برای من نقل کردند - همان سال ۴۱، ۴۲ - [که] یک صحبتی با مرحوم آقای گلپایگانی میکردند، مرحوم آقای گلپایگانی فرموده بودند که من چهل سال به گردن این حوزه حق دارم - که خب، حق هم همین است - ایشان میگفتند من گفتم خب حاج میرزا علی مشکینی هم بیست سال به گردن این حوزه حق دارد. این مال سال ۴۲ است؛ یعنی اهمیت شخصیت آقای مشکینی را آدم این‌جوری میتواند بفهمد [که] کسی مثل مرحوم حاج آقا مرتضای حائری - با آن رتبه و مقام علمی و [مخصوصاً] با آن آبرویی که ایشان در حوزه داشت؛ مرحوم آقای حاج آقا مرتضی، در حوزه خیلی آبرومند و باحیثیت بود؛ خیلی وزنه بود در حوزه، از همه جهت - درباره‌ی آقای مشکینی یک چنین تعبیری میکردند.

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران همایش بزرگداشت آیت‌الله مشکینی ۱۳۹۱/۰۱/۲۸

بالندگی ارتش پس از انقلاب آغاز شد

خب، بحمدالله نیروی زمینی ارتش رشد و بالندگی پیدا کرده؛ انسان این را احساس میکنند. این حرکت، این روند مبارک، از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی شروع شد. نه اینکه کسی تصور کند که در دوران رژیم طاغوت، در بین ارتش، نیروهای مؤمن نبودند یا کم بودند؛ نه، اینجور نیست. بنده همان موقع هم با بعضی از ارتشی‌ها مرتبط بودم - با بعضی ارتباط دوستی داشتیم، با بعضی ارتباطهای انقلابی و مبارزاتی داشتیم - آن روز هم در بدنه‌ی ارتش، انسانهای مؤمن، علاقه‌مند و صادق کم نبودند؛ انسان اینها را در مناسبتهای مختلف، در جاهای مختلف میدید؛ که بنده دیده بودم. رفقای دیگری هم بودند که آنها هم با بدنه‌هایی، با گوشه‌هایی آشنا بودند. متنها جهتگیری‌های افراد یک معنا دارد، جهتگیری سازمان و کلیت، یک معنای دیگری دارد. وقتی جهتگیری کلیت یک جامعه، یک سازمان، یک مجموعه غلط بود، تلاشهای فردی هرچه هم در آن جامعه انبوه باشد، نتیجه‌ی خودش را نخواهد بخشید. آن روز اینجوری بود.

بیانات در جمع فرماندهان نیروی زمینی ارتش ۱۳۹۱/۰۲/۰۳

خاطره آیت‌الله خامنه‌ای از اولین مراسم بزرگداشت روز ارتش

من از نزدیک ناظر این حرکت طولانی‌سی و چند ساله‌ی ارتش هستم. در اولین مراسم ۲۹ فروردین، بنده حضور داشتم. آن وقتی که امام در سال ۵۸ در بیمارستان بستری بودند، همان جا جلوی بیمارستان جایگاه درست کردند و دسته‌هایی از ارتش آمدند آنجا رژه رفتند و روز ارتش به وسیله‌ی امام اعلام شد. من اوضاع ارتش را می‌بینم. در بین شما جمعی که اینجا حاضرید - آنهایی که از سی سال پیش به این طرف در ارتش بوده‌اند - شاید کسی نباشد که من در مراسم فارغ‌التحصیلی او شرکت نکرده باشم. علی‌الظاهر بنده در همه‌ی مراسم فارغ‌التحصیلی یکایک شماها و گرفتن درجه، حضور داشتم؛ شماها که دانشکده رفتید و افسر شدید و روی دوشتان درجه نصب شده. من نگاه می‌کنم، می‌بینم که امروز ارتش ما از بیست سال پیش، از پانزده سال پیش جلوتر رفته؛ از اول انقلاب که خیلی جلوتر رفته. این یک حرکت خوب است؛ این حرکت را بایستی استمرار بدهید. این حرکت، حرکتی است که سعادت دنیا و آخرت در آن است.

بیانات در جمع فرماندهان نیروی زمینی ارتش ۱۳۹۴/۰۲/۰۳

چرا گریه نمی کنید؟

بارها من این را گفته‌ام؛ در زیارت خانواده‌های شهدا، اغلب اوقات مادران شهید را شجاع‌تر و مقاوم‌تر از پدران شهید یافتم. مگر محبت مادر را میشود با محبت پدر مقایسه کرد؟ روح لطیف زنانه، آن هم نسبت به جگرگوشه، این را پرورش بدهد، بزرگ کند مثل دسته‌ی گل، بعد راضی بشود که او برود میدان جنگ و به شهادت برسد؛ بعد برای اینکه جمهوری اسلامی دشمن شاد نشود، بر جنازه‌ی او گریه هم نکند! که بنده مکرر به این خانواده‌های شهدا گفتم گریه کنید؛ چرا گریه نمیکنید؟ گریه ایرادی ندارد. گریه نمی‌کردند، میگفتند می‌ترسیم جمهوری اسلامی دشمن شاد شود. «زن مگو، مرد آفرین روزگار». زنهای ما اینها را امتحان خوبی دادند.

بیانات در دیدار جمعی از مداحان سراسر کشور ۱۳۹۱/۰۲/۲۳

پاسخ آیت‌الله خامنه‌ای به سؤالی درباره زنان

من یک وقتی گفتم؛ از من سؤال کردند که شما در مقابل آنچه که غربی‌ها درباره‌ی مسئله‌ی زن در کشور میگویند، چه دفاعی دارید؟ من گفتم: ما دفاع نداریم، ما هجوم داریم! ما در مسئله‌ی زن، از غرب طلب‌گاریم؛ ما مدعی غربیم؛ آنها هستند که دارند به زن ظلم میکنند، زن را تحقیر میکنند، جایگاه زن را پائین می‌آورند؛ به اسم آزادی، به اسم اشتغال، به اسم مسئولیت دادن، آنها را مورد فشارهای روحی، روانی، عاطفی و اهانت شخصیتی و شأنی قرار میدهند؛ آنها باید جواب بدهند. جمهوری اسلامی در این زمینه یک مسئولیتی دارد. جمهوری اسلامی در مسئله‌ی زن باید به طور صریح و بدون هیچ مجامله، حرف خودش را - که عمدتاً اعتراض به نگاه غربی و این نامعادله‌ی ظالمانه‌ی غربی است - بگوید. با این نگاه، آن وقت مسئله‌ی حجاب، مسئله‌ی نوع ارتباط زن و مرد، همه معنا پیدا میکند. این یک مسئله است.

بیانات در دیدار جمعی از بانوان نخبه ۱۳۹۱/۰۳/۰۱

پرچم‌دار مبارزه با اشغالگران انگلیسی

در قضایای مبارزه‌ی با انگلیس‌های اشغالگر و جنگی که در عراق اتفاق افتاد، بر محور مرحوم آسید محمد کاظم یزدی می‌گردد. ایشان پسر خودش - مرحوم سید محمد - را فرستاد؛ البته مرحوم سید محمد در جنگ به شهادت نرسید، بعداً از دنیا رفت؛ لکن فرزند خودش را فرستاد. بزرگانی از علما آن وقت بودند - مرحوم سید علی داماد بود، مرحوم سید مصطفای کاشانی پدر مرحوم آقای کاشانی بود، بزرگان دیگری بودند - اما محور پسر مرحوم آسید محمد کاظم بود که خب همه به عنوان شخصیت برجسته‌ی دنیال او بودند. آمدند در مناطق جنوبی عراق - در همین مناطق مرزی ایران - جنگیدند، مبارزه کردند. من آن سفری که رفته بودم خوزستان چند سال قبل از این، چند پیر مرد از بازمانده‌های دوران آن جنگ آمدند در یک جلسه‌ی با من ملاقات کردند، پرچم آن جنگ را برای ما آوردند - یک پرچم مندرس شده‌ی فرسوده‌ی بود - آن را دادند، گفتند این پرچم مرحوم سید محمد کاظم یزدی است؛ عرب‌های خوزستانی خودمان به نسبت این پرچم به این بزرگوار توجه داشتند.

بیانات در دیدار اعضای ستاد برگزاری همایش علامه سید محمد کاظم طباطبایی یزدی ۱۳۹۱/۰۳/۲۲

این عادت باید در مجلس ریشه‌کن شود

این عادت باید در مجلس ریشه‌کن شود که وقتی یک نماینده‌ای دارد حرف میزند، یا یک وزیری، یک مسئول دولتی‌ای دارد حرف میزند، از یک گوشه‌ی مجلس چهار نفر شروع کنند یک صدائی در آوردن! این خیلی چیز بدی است. متأسفانه در مجلس هشتم این بود؛ من میدانم حالا در مجلس هفتم هم بود یا نه. من اولی که با این قضیه برخورد کردم، حیرت کردم؛ مگر چنین چیزی ممکن است؟ دیدیم بله، هم ممکن است، هم واقع است! در مجلس اتفاق افتاده. مجلس جای این حرفها نیست. بله، در اجتماعات عمومی، مردم عامی ممکن است از این کارها بکنند؛ یکی می‌آید حرف میزند، دیگری صدائی در می‌آورد. در تاریخ، همیشه هم از این کارها بوده. در قرآن هست که: «و هم ینهون عنه و ینئون عنه»؛ وقتی پیغمبر حرف میزد، یک عده‌ای نمیگذاشتند صدا به گوش دیگران برسد؛ هياهو میکردند. اما این باب جمهوری اسلامی نیست؛ آن هم در مجلس شورای اسلامی. مجلس شورای اسلامی جای حرف است. طرف کاملاً حرفش را بزند، تمام کند؛ بعد اگر حرفش غلط است، غیرمنطقی است، جنابعالی وارد شوید، استدلال کنید، بگوئید نخیر، این حرف آقا هیچ منطقی ندارد، هیچ مبنائی ندارد؛ ردش کنید. این کار اشکال ندارد.

بیانات در دیدار نمایندگان مجلس نهم ۱۳۹۱/۰۳/۲۴

از پیشرفت هسته‌ای خبری نبود، اگر...

در همین قضیه‌ی هسته‌ای، آن وقتی که ما با اینها همراهی کردیم و عقب‌نشینی کردیم - البته برای ما تجربه‌ای بود، اما این واقعیت است - اینها جلو آمدند؛ اینقدر جلو آمدند که من در همین حسینیه گفتم اگر بنا باشد که این روال از سوی آنها ادامه پیدا کند، من خودم وارد قضیه خواهم شد؛ و وارد قضیه شدم؛ ناچار شدیم؛ اینها کار ما نیست.

عقب‌نشینی‌ها آنها را گستاخ‌تر کرد، طلبگارتر کرد. یک روزی بود که مسئولین ما قانع بودند که اجازه بدهند ما ۲۵ سانتریفیوژ در کشور داشته باشیم؛ آنها گفتند نمیشود! اینها قانع شدند که ۵ تا سانتریفیوژ داشته باشیم؛ باز هم گفتند نمیشود! مسئولین ما قانع شدند که ۳ تا سانتریفیوژ داشته باشیم؛ باز هم گفتند نمیشود! امروز گزارش را شنیدید، یازده هزار سانتریفیوژ داریم! اگر ما آن عقب‌نشینی‌ها را، آن انعطافها را ادامه میدادیم، امروز از پیشرفت هسته‌ای که هیچ خبری نبود، به این نشاط علمی هم که در چند سال اخیر در کشور وجود پیدا کرده - این حرکت علمی، این جوانها، این ابتکارات، اختراعات، پیشرفتهای گوناگون در بخشهای مختلف - قطعاً لطمه میخورد؛ چون اولاً نسبت به هر یک از آنها ممکن بود یک بهانه‌ای بیاورند؛ ثانیاً حرکت هسته‌ای و صنعت هسته‌ای، نماد پیشرفت یک کشور است. این هم یک واقعیت دیگر است.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۹۱/۰۵/۰۳

اولین دیدار با آزادگان

آن روزی که اول‌بار آزادگان عزیز وارد کشور شده بودند و یک جماعتی از آنها - شاید چند هزار نفر - در همین حسینیه خدمتشان رسیدیم و آنها را ملاقات کردیم و سید عزیز بزرگوارمان مرحوم آقای ابوترابی سخنرانی کرد، من از دیدن این منظره و این جوانها و بازیافت این ارزشهای بزرگ که برگشته بودند، قلبم خیلی متلاطم بود؛ گفتم که بدانید لحظه‌لحظه‌ی عمر شما در دیوان الهی محفوظ است. الان هم بر همان عقیده هستم: این لحظه‌لحظه‌ها پیش خدای متعال محفوظ است؛ لحظه‌هایی که قابل توصیف نیست، با هیچ بیانی نمیتوان عمق آن را آشکار کرد، و شما سالها چنین ساعات و لحظاتی را گذرانید. یک دانه از مجاهدتهای شما، یک لحظه از لحظات سختی شما از دیوان الهی ساقط شده نیست. ما فراموش میکنیم، خود شما فراموش میکنید، اما کرام‌الکاتبین الهی فراموش نمیکنند؛ آن مجاهدتها محفوظ است. منتها سعی کنید اینها را حفظ کنید؛ این دیگر، هم نصیحت به خود ماست، هم نصیحت به شما عزیزان است.

بیانات در دیدار جمعی از آزادگان ۱۳۹۱/۰۵/۲۵

مشت است و درفش؟

آنهایی که به شما میگفتند تا ابد باید در این زندان بمانید، یا میگفتند شما را اعدام خواهیم کرد، خودشان به زباله‌دان تاریخ افتادند، خودشان اعدام شدند، خودشان نابود شدند؛ شما امروز بحمدالله در جمهوری اسلامی، سرفراز و با عزت دارید زندگی میکنید؛ این درس است. یک بار دیگر هم ما در گذشته این درس را داشتیم. بعضی‌ها مان باور نمی‌کردیم. در دوران اختناق، در دوران طاغوت، فشارها زیاد بود؛ کسانی میگفتند آقا، «مشت است و درفش»، بیخود ایستادگی میکنید، بیخود مقاومت میکنید؛ یک عده‌ای هم میگفتند نه، «صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر». خدای متعال حادثه‌ای را پیش آورد که در دنیا هیچ کس باور نمی‌کرد؛ نه اینکه در ایران کسی باور نمی‌کرد، در دنیا هم کسی باور نمی‌کرد. کسی باور نمی‌کرد که آنچه آمریکائی‌ها آن را جزیره‌ی ثبات میدانند، اینجور دستخوش طوفانی بشود که در نهایت به انزوای آمریکا، به انزوای استکبار، به انزوای انگلیس و عمال و مزدوران‌شان منتهی شود. امروز هم همین است.

امروز هم شما دنیا را نگاه کنید؛ نشانه‌هایی هم پیداست. مکرر عرض کردیم؛ دنیا در حال عبور از یک گذرگاه و رسیدن به یک وضع جدید و ماجرای جدیدی است. رفتار ما، نیت ما، عمل ما در شکل‌گیری این وضعیت جدید، تعیین‌کننده است. برای اینکه دل‌هامان قرص شود، برای اینکه راه را گم نکنیم، زندگی شما آزادگان میتواند برای ما یک ستاره‌ی راهنما باشد.

بیانات در دیدار جمعی از آزادگان ۱۳۹۱/۰۵/۲۵

علاقه من به تبریز ذاتی است

انس و علاقہ‌ی من به تبریز و آذربایجان، یک علاقہ‌ی ذاتی است. قبل از انقلاب من دو سفر آمدم تبریز، رفتیم خامنه، رفتیم شبستر؛ بعد از انقلاب هم چند بار آمدم، باز خامنه رفتیم، شبستر رفتیم. آنجاها را از نزدیک دیدیم. من مردم تبریز را هم متفاوت از همه جا دیدم. سفر اوّلی که بعد از انقلاب آمدم تبریز، وقتی برگشتم تهران، به امام گفتم آقا اینجا مردمش با همه جا فرق میکند. خب، ما هر جا رفته بودیم، مردم محبت میکردند، اظهار علاقہ‌ی به انقلاب میکردند؛ اما تبریز یک جور دیگر است. این علاقہ‌ی ماست و دوست داریم که ان‌شاءالله تحقق پیدا کند.

بیانات در جلسه پایانی بازدید از مناطق زلزله‌زده آذربایجان شرقی ۱۳۹۱/۰۵/۲۶

خاطره آیت‌الله خامنه‌ای از زلزله فردوس و سیل ایران‌شهر

من خودم شخصاً تجربه‌ی امداد در زلزله و سیل را دارم؛ در سالهای خیلی قدیم، پیش از انقلاب هم در ویرانی‌های زلزله حضور داشتم؛ رفتیم آنجا، گروه امداد تشکیل دادیم. خوب، آن وقت که کارهای دولتی نبود؛ شیر و خورشید آن روز صفر بود. در زلزله‌ی فردوس، که این شهر بزرگ تقریباً با خاک یکسان شده بود، در طول دو ماه، دو بار شیر و خورشید به مردم کمک جنسی و غذائی کرد؛ حالا چادر و پتو و اینها که هیچ، آن که خیلی خیلی کم و غیر قابل ذکر بود! من همان وقت منبر رفتم و سخنرانی کردم و از مردم پرسیدم که شیر و خورشید به شماها چه داده. به نظرم گفتند در طول این دو ماه، صد گرم شکر دادند! به همین تناسب، اجناس مختصری داده بودند، نه اجناس لازم زندگی. خوب، ما آنجا رفتیم، دیدیم، کار کردیم. موقعی که من در ایران‌شهر تبعید بودم، آنجا سیل آمد؛ تقریباً نود درصد شهر از بین رفت، اغلب خانه‌ها خوابید، نخلستانها خراب شد. ما آنجا باز مدتی با همان تبعیدی‌هائی که بودند، امداد میکردیم. بنابراین با مشکلات این کار آشنا هستم. کاری که این دفعه در آذربایجان انجام گرفته، بی‌نظیر است؛ هم از لحاظ جستجو، و هم از لحاظ امدادهای اولیه و نصب چادر.

بیانات در جلسه پایانی بازدید از مناطق زلزله‌زده آذربایجان شرقی ۱۳۹۱/۰۵/۲۶

میگفتند پیشرفت هسته‌ای را باور نکنید!

آنچه که وجود دارد، این حرکت، رو به جلو و پیشرفت است. این پیشرفت حاصل شده. این، اصل قضیه است. آن وقت وارد شاخه‌ها که میشوید، باز نشانه‌ی پیشرفت را می‌بینید. مثلاً در علم ما پیشرفت کردیم، در فناوری برخاسته‌ی از علم پیشرفت کردیم.

من همین دانشگاه علوم دریائی را بیست سال، بیست و چهار سال، بیست و پنج سال قبل آمده‌ام بازدید کردم. البته از آن وقت تا حالا، بارها بازدید کردم. آن وقت این دانشگاه را هم دیدم، امروز این دانشگاه را هم دارم می‌بینم، قابل مقایسه نیستند. رشد انگیزه‌ها که دنبال خود، رشد حرکت علمی را دارد، یک پدیده‌ی شگفت‌آور است که انسان را واقعاً دچار خرسندی عمیق میکند؛ آدمی را که آگاه هست، دچار شگفتی میکند.

البته در همه جا همین جور است؛ در دانشگاه‌های کشور همین جور است، در پژوهشگاه‌های کشور همین جور است، در مراکز علمی‌ای که نبوده است و تولید شده است و به وجود آمده است، همین طور است، امید دانشمندان ما همین جور است. دانشمندان نسلهای گذشته‌ی ما که وجودشان هم خیلی برای ما محترم است و ما از هر کسی که در راه دانش زحمتی کشیده تقدیر میکنیم و احترام برایش قائلم، چون مال یک مرتبه‌ی دیگری بودند، پیشرفتهای علمی نسل جوان را سر همین قضیه‌ی پیشرفتهای صنعت هسته‌ای باور نمی‌کردند! من این را شاید یک بار دو بار دیگر هم گفته‌ام. وقتی این پیشرفتها حاصل شده بود، چند نفر از دانشمندان برجسته‌ی ما که من اینها را میشناختم، هم از لحاظ علمی برجسته‌اند، هم از لحاظ نیت، انسانهای صادق‌النیه‌ای هستند، به من نامه نوشتند، گفتند آقا باور نکنیدها، باور نکنید! اینی که می‌گویند، این نمیشود، نشده! هم پیشرفتهای هسته‌ای را، هم آن پیشرفتهای مربوط به سلولهای بنیادی را که جزو جلودارهای این حرکت علمی جدید چندین ساله‌ی اخیر بود. باور نمی‌کردند، اما اتفاق افتاده بود و بود. گذشت زمان هم بیشتر نشان داد که بله، این پیشرفتها واقع شده. یعنی حرکت علمی، حرکتی است که برای آن نسل گذشته‌ی ما که گفتیم هم دانششان، هم خیرخواهی و نیت صادقانه‌شان برای ما معلوم است، قابل باور نبود. و من امروز به شما عرض میکنم این جوانهای ما کارهایی دارند در زمینه‌های علمی و پیشرفتهای علمی و اکتشافات و ساخت و سازهای علمی میکنند که باز شاید برای بعضی نسلهای متوسط ما هم قابل باور نباشد، اگرچه حالا یواش یواش دیگر همه این پیشرفت را باور کردند.

بیانات در دیدار نیروهای مسلح منطقه‌ی شمال کشور و خانواده‌های آنان ۱۳۹۱/۰۶/۲۸

الگو برداری رهبر آفریقایی

یکی از رهبران معروف دنیا که نمیخواهم اسم بیاورم، آمد ایران. من برای او تشریح کردم که چگونه انقلاب اسلامی پیروز شد؛ نه کودتای نظامی شد، نه افسران جوانی آن طور که در دنیا معمول بود آمدند میدان که رژیم طاغوت را سرنگون کنند، نه احزاب سیاسی فعالیتی میتوانستند بکنند یا کردند، نه نخبگان نقش مهمی داشتند، نقش مال توده‌ی مردم بود، آن هم نه با سلاح.

شما امروز نگاه کنید توی بعضی از این کشورها، توده‌ی مردم برای پیشبرد کارهایشان سلاح دستشان است؛ دست ملت ایران سلاح نبود. با دست خالی، با جسم خودشان آمدند وسط میدان. دل خودشان را، قلب خودشان را، خون خودشان را کف دست گرفتند آمدند میدان. خب این بدون ایمان نمیشود؛ این بدون یک ایمان عمیق امکان ندارد. این ایمان عمیق در بین مردم گسترده شد، آمدند وسط میدان، و خون بر شمشیر پیروز شد و این طبیعت همه جاست؛ همه جا همین جور است. هر جا ملتها حاضر به فداکاری باشند، جانشان را کف دست بگیرند، بیایند، هیچ قدرتی در مقابل آنها یارای مقاومت ندارد. همیشه خون بر شمشیر پیروز میشود، وقتی ملتها بیایند وسط.

من وقتی برای آن رهبر آفریقائی پیروزی انقلاب اسلامی را تشریح کردم، برایش خیلی جالب بود، خیلی تازه بود. رفت، بعد از اندکی دیدم در داخل کشور خودش همین حرکت مردمی راه افتاد، احساس کردم الهام گرفته‌ی از رفتار امام بزرگوار ماست، رفتار ملت ایران است و پیروز هم شد. او بر یکی از قدرتهای بزرگ زورگوی مسلط خبیث عالم توانست پیروز بشود و کشورش را نجات داد.

بیانات در دیدار نیروهای مسلح منطقه‌ی شمال کشور و خانواده‌های آنان ۱۳۹۱/۰۶/۲۸

فتح الفتوح انقلاب به روایت رهبر انقلاب

امام بزرگوار ما در یک حادثه‌ی مهم جنگی - که خیلی از شماها آن وقت شاید متولد هم نشده بودید - در قضیه‌ی یکی از عملیات که پیروزی‌ای به دست رزمندگان آمده بود، یک پیامی دادند. در آن پیام این نکته وجود داشت که فتح الفتوح انقلاب اسلامی، تربیت این جوانهاست. همه توقع داشتند که امام بگوید این پیروزی‌ای که شما به دست آوردید، فتح الفتوح است؛ از آن پیروزی ستایش کند؛ امام نه، از رزمندگان تشکر کردند. اما گفتند فتح الفتوح انقلاب ما تربیت این جوانهاست؛ که در آن شرایط دشواری که همه‌ی دنیا در مقابل ما با چهره‌ی دژم و سلاح آماده‌ی شلیک ایستاده بودند، اینها توانستند یک چنین پیروزی بزرگی را به دست آورند؛ عملیات طریق القدس بود. من همین را تکرار میکنم: فتح الفتوح انقلاب اسلامی اینهاست. پیشرفت واقعی این است که جوانهای ما، نخبگان ما نسبت به آینده احساس مسئولیت کنند؛ برای خودشان دیدگاه تعریف کنند؛ برای کشور آینده‌ای را تصویر کنند و مجسم کنند و احساس کنند و این احساس را اظهار کنند؛ که آماده‌اند برای رسیدن به این آینده، تلاش کنند. این چیزی است که امروز وجود دارد؛ این را باید تقویت کرد، این را باید پیش برد. این احساس و روحیه‌ی نشاط را باید روزبه‌روز در جامعه‌ی ما تشدید کرد.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در ششمین همایش ملی نخبگان جوان ۱۳۹۱/۰۷/۱۲

«خانم بدحجاب»

خودتان را مجهز کنید، مسلح به سلاح معرفت و استدلال کنید، بعد به این کانونهای فرهنگی - هنری بروید و پذیرای جوانها باشید. با روی خوش هم پذیرا باشید؛ با سماحت، با مدارا. فرمود: «و سنّة من نبیّه»، که ظاهراً عبارت است از «مداراة النَّاس»؛ مدارا کنید. ممکن است ظاهر زنده‌ای داشته باشد؛ داشته باشد. بعضی از همینهایی که در استقبال امروز بودند و شما - هم جناب آقای مهمان‌نواز، هم بقیه‌ی آقایان - الان در این تریبون از آنها تعریف کردید، خانمهایی بودند که در عرف معمولی به آنها می‌گویند «خانم بدحجاب»؛ اشک هم از چشمش دارد میریزد. حالا چه کار کنیم؟ ردش کنید؟ مصلحت است؟ حق است؟ نه، دل، متعلق به این جبهه است؛ جان، دلباخته‌ی به این اهداف و آرمانهاست. او یک نقصی دارد. مگر من نقص ندارم؟ نقص او ظاهر است، نقصهای این حقیر باطن است؛ نمی‌بینند. «گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم / آیا تو چنان که مینمائی هستی؟». ما هم یک نقص داریم، او هم یک نقص دارد. با این نگاه و با این روحیه برخورد کنید. البته انسان نهی از منکر هم میکند؛ نهی از منکر با زبان خوش، نه با ایجاد نفرت. بنابراین با قشر دانشجو ارتباط پیدا کنید.

بیانات در دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی ۱۳۹۱/۰۷/۱۹

استعدادهای درخشان خراسان شمالی

این منطقه‌ی بجنورد، یعنی منطقه‌ای که امروز «خراسان شمالی» نامیده میشود، از فاروج بگیرد تا نزدیک مرز گلستان و جنگل گلستان - شرقی و غربی و شمال و جنوبی هم که معلوم است - یک منطقه‌ی استعدادخیز است. نمیخواهیم مبالغه کنیم از لحاظ کثرت علمائی که از این منطقه برخاستند و آنها را با بعضی از شهرهائی که عالمان زیادی داشتند، مقایسه کنیم؛ اما میخواهیم عرض کنیم علمائی که ما شناختیم که از این منطقه برخاستند، بسیاری‌شان جزو برجستگان استعداد بودند.

حالا یک نفری که من خودم ایشان را زیارت کردم و در درسشان شرکت کردم، مرحوم آقای آمیرزا حسن بجنوردی هستند. وقتی ایشان در سال ۴۰ یا ۴۱ برای زیارت مشهد و قم از نجف به ایران آمدند، امام بزرگوار (رضوان الله تعالی علیه) اصرار کردند که شما باید در قم بمانید. یعنی شخصیت علمی او جوری بود که امام بزرگوار با آن روحیه‌ی سختگیری که در زمینه‌ی علم و علمیات و همراهی علمیات با معنویات و اخلاق داشتند، به این مرد اصرار کردند که شما باید در قم بمانید. ایشان هم قبول کردند، قرار درس هم گذاشته شد، ولی متأسفانه همان روزی که قرار بود ایشان بیایند مدرسه‌ی فیضیه درس بگویند، سخته کردند، بیمار شدند؛ لذا مجبور شدند نمانند و برگردند نجف. البته من در نجف هم چند جلسه‌ای درس ایشان را درک کردم. مرحوم آقای آمیرزا حسن بجنوردی در مسجد طوسی درس میگفتند و عده‌ای از فضلاء ناب در درس ایشان شرکت میکردند. ایشان مجمعی بود از استعداد و ذوق و حافظه. این برجستگی را ما در ایشان دیدیم. ایشان یکی از کسانی است که از این منطقه برخاسته.

رفیق و همدرس ایشان، مرحوم آقای حاج میرزا احمد بجنوردی مرتضوی بود. این دو نفر - که ظاهراً هم اهل خراشاه بودند - اول طلبگی از بجنورد آمدند مشهد، در درس مرحوم آقازاده و مرحوم آقای حاج آقا حسین قمی شرکت کردند. پدر من در آن وقت جزو فضلاء مشهد بودند؛ اینها را میشناختند، با اینها مرتبط بودند، از اینها خیلی تعریف میکردند. بعد هم اینها رفتند نجف. بعد از آن هم مرحوم والد ما مشرف شدند نجف، در نجف هم با اینها مربوط بودند. آقای حاج میرزا احمد بعد از چند سالی برگشت بجنورد. ایشان در بجنورد روحانی متصرف قدرتمند مردمی بانفوذ در سرتاسر این منطقه بود. با اینکه آن وقت حکومت با روحانیون بد بود و اگر روحانی‌ای بانفوذ بود، هر طور میتوانستند، سعی میکردند او را از نفوذ بیندازند - یا او را با خودش همراه کنند، یا انگشتهای نفوذ او را ببرند و قیچی کنند - در مورد مرحوم حاج میرزا احمد

نتوانستند این کار را بکنند. ایشان اینجا روحانی بود، مرد بسیار محترمی بود؛ مشهد هم که می آمد - ما آن وقت طلبه‌ی مشهد بودیم - علمای مشهد از ایشان تجلیل میکردند، دیدن ایشان میرفتند، احترام میکردند.

قبل از اینها، مرحوم شیخ محمدتقی معروف بجنوردی بود. ایشان در مشهد امام جماعت معتبر و موجه مسجد گوهرشاد و معروف به عبادت و زهد و علم - همه با هم - بود. البته زمان ایشان مال قرن قبل از ماست، در حدود صد سال قبل ایشان فوت کردند؛ لیکن از آن زمان تا همین چند سال قبل از این، خانه‌ی شیخ محمدتقی در بالاخیابان مشهد و در کوچه‌ای که به نام ایشان بود: کوچه‌ی شیخ - مشهدی‌ها کوچه‌ی شیخ و منزل شیخ را کاملاً میشناسند - محل اجتماع مردم بود. مهمترین مجلس عزای دهه‌ی عاشورا، همین منزل بود؛ که مردم نذورات زیادی میکردند، می آوردند. پسر ایشان، مرحوم شیخ مرتضی، از علمای مشهد، راه ایشان را ادامه داد. بعد فرزند ایشان، مرحوم آشیخ رضا بود؛ که ما آشیخ رضا را زیارت کرده بودیم. مرحوم آقای حاج میرزاحسنعلی مروارید، داماد آقای آشیخ رضا بودند. ببینید، اینها برجسته‌های این منطقه‌اند. بله، از لحاظ کمیت زیاد نیستند، اما زنده‌اند، برجسته‌اند.

این استعداد را ما در زمان طلبگی خودمان هم دیدیم. به دوستان گفتم؛ ما در درس کفایه و مکاسب مرحوم آشیخ هاشم قزوینی که شرکت میکردیم، یک طلبه‌ای بود که استعداد او از همه‌ی طلاب آن درس، که شاید نزدیک دویست نفر شرکت میکردند و آن وقت خیلی زیاد بود - حالاها این عددها به خاطر وسعت حوزه‌ها چیزی نیست؛ اما آن زمان دویست تا طلبه پای یک درس، چیز مهمی بود - بالاتر بود. او در درس کفایه اشکال میکرد و حاج شیخ را به بحث وامیداشت. ایشان اهل همین منطقه بود - ظاهراً مال منطقه‌ی آشنخانه بود - اسمش هم شیخ حسین گرد بود؛ جزو گردهای این منطقه بود. متأسفانه در آن دوران، این استعدادها نه شناخته میشد، نه وقتی شناخته شد، مورد استفاده قرار میگرفت. کسی سؤال نمیکرد فلان استعداد کجا رفت، چه شد، درس را تا کجا خواند، چقدر توانست در پیشرفت علم منشأ اثر باشد. آن زمان اینجوری بود؛ امروز نباید اینجور باشد، و نیست.

بیانات در دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی ۱۳۹۱/۰۷/۱۹

آیت استعداد

در بین همین شهدای روحانی [اهل خراسان شمالی]، من با دو نفر از نزدیک آشنائی داشتم. البته طلاب جوانی بودند که رفتند جنگ، جهاد کردند و به شهادت رسیدند. من اسمهای آنها را دیدم، ولی توفیق آشنائی با آنها را از نزدیک نداشتم؛ لیکن من با دو نفر از نزدیک آشنائی داشتم: مرحوم آشیخ قاسم صادقی گرمه‌ای - که اهل گرمه بود - و مرحوم طیبی. مرحوم حاج شیخ قاسم صادقی چندین سال با بنده مباحثه میکرد؛ ما با هم شرح لمعه و مکاسب را مباحثه میکردیم. ایشان آیت استعداد بود. او هم اگر چنانچه درس میخواند و ادامه میداد، یقیناً یک عالم برجسته‌ای میشد؛ اما آن وقت معمول نبود که از طلبه بپرسند: شما که هستی؟ چه هستی؟ چه کار میخواهی بکنی؟ راهنمائی کنند، دستگیری کنند، به او کمک‌هزینه‌ی تحصیلی بدهند، برایش امکانات تحصیل فراهم کنند؛ آن روزها این حرفها نبود. ایشان هم رفت مشغول کارهای دیگر شد. البته در انقلاب، هم ایشان، هم مرحوم طیبی آمدند نماینده‌ی مجلس شدند و در بین هفتاد و دو شهید حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند.

بیانات در دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی ۱۳۹۱/۰۷/۱۹

توصیه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای به شاگردانشان

بنده از دوران مبارزات، خودم درگیر مبارزات بودم. در مشهد درس مکاسب و کفایه میدادم. خیلی از شاگردهای ما درگیر مبارزات بودند. از بس گرم کارهای مبارزاتی میشدند، به نظرشان می‌آمد که این حرفهای مکاسب و استدلالهای کفایه فایده‌اش چیست. مکرر بنده به آنها میگفتم: آقا جان! بی‌مایه فطیر است؛ باید مایه پیدا کنید. اگر مایه پیدا کردید، آن وقت میتوانید در منصب و جایگاهی مثل جایگاه امام بزرگ‌عالی مقام، این حرکت عظیم را انجام دهید.

بیانات در دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی ۱۳۹۱/۰۷/۱۹

مثل زنبور عسل

بنده یک وقتی در اوائل انقلاب، این آیهی شریفه‌ی سوره‌ی نحل را خواندم: «اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم. و اوحی ربّک الی النّحل ان اتّخذی من الجبال بیوتا و من الشّجر و ممّا یعرشون. ثمّ کلی من کلّ الثّمرات فاسلکی سبل ربّک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للنّاس». گفتم بله، این جوانهای طلبه مثل زنبورهای عسل رفتند بر روی گلهای معرفتی که از بیان امام روئیده بود، نشستند تغذیه شدند، بعد راه افتادند به سرتاسر کشور، به مردم عسل دادند، به دشمنان نیش زدند؛ هم عسل، هم نیش؛ نیش و نوش با هم. از هیچ دسته‌ای، از هیچ حزبی، از هیچ جمعیت دیگری غیر از روحانیت، این کار بر نمی‌آمد. و اگر این نمیشد، این انقلاب اجتماعی به وقوع نمیپیوست؛ انقلابی که همان شعاری که در تهران روز عاشورا داده میشود، در فلان کورده‌ده یک استان دورافتاده هم مردم راهپیمائی میکنند، همان شعار را میدهند، همان حرف را میزنند، همان درخواست را میکنند. این میشود انقلاب اجتماعی؛ که نتیجه‌اش سقوط آنچنان حکومتی است، و تشکیل اینچنین نظامی. استقامت و استحکام و ریشه‌داری این نظام به گونه‌ای است که به توفیق الهی، قرن‌ها این نظام پابرجا خواهد بود.

بیانات در دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی ۱۳۹۱/۰۷/۱۹

نمونه‌ای از پیشرفت در شرایط تحریم

ما در آغاز انقلاب، حدود صد و هفتاد هزار دانشجو داشتیم، امروز بیش از چهار میلیون دانشجو داریم. در آن زمان، پنج هزار عضو هیئت علمی داشتیم. همان اوائل، بنده خودم یادم هست که این رقم پنج هزار، هی تکرار میشد. بعضی‌ها میگذاشتند میرفتند، که قابل شمارش بود؛ میگفتند آقا یکی کم شد، ده تا کم شد! امروز اعضای هیئت علمی ما بسیار فراتر از اینهاست. خوشبختانه ما ده‌ها هزار اعضای هیئت علمی داریم. امروز دویست دانشگاه جامع در سرتاسر کشور هست، دو هزار دانشگاه و مرکز آموزش عالی در سطح کشور وجود دارد؛ اینها چیزهای کمی نیست. ما همه‌ی اینها را در شرایط تنگدستی انجام دادیم. همین تحریمی که حالا گفته میشود تشدید کردند یا رو به تشدید دائمی است، خوب، از اول وجود داشته. ما علاوه‌ی بر این، جنگ هم داشتیم؛ علاوه‌ی بر این، در دورانهای مختلفی کاهش قیمت‌های نفت داشتیم؛ مشکلات فراوان داخلی بر ما تحمیل کرده بودند؛ افزایش جمعیت را داشتیم - جمعیت ما اول انقلاب سی و پنج میلیون بود؛ جمعیت دو برابر شده - همه‌ی این مسائل بوده است؛ در عین حال ما بحمدالله این پیشرفت را پیدا کردیم.

بیانات در دیدار معلمان و اساتید دانشگاه‌های خراسان شمالی ۱۳۹۱/۰۷/۲۰

حضور آیت‌الله خامنه‌ای در روستای زلزله‌زده «دهنه‌ی اوجاق»

اسفراین امروز با اسفراین قبل از انقلاب قابل مقایسه نیست. من در دوران پیش از انقلاب، یک توقف کوتاهی در شهر شما داشتم. سال ۱۳۴۷ در این منطقه‌ی «دهنه‌ی اوجاق» زلزله شد. ما از مشهد آمدیم دهنه‌ی اوجاق، که به خاطر زلزله به مردم امداد کنیم؛ در کنار آن، به اسفراین آمدیم. اسفراین، آن روز یک ده بزرگ بود؛ از جهات گوناگون، با امروز قابل مقایسه نبود؛ با اینکه استعداد طبیعی در این شهرستان، آن روز هم مثل امروز موجود بود. این منطقه‌ی مستعد کشاورزی، این آب فراوان، این دشت حاصلخیز در دامنه‌ی کوه‌های بلند «شاه جهان»، این دامداری گسترده‌ای که استعداد آن در این منطقه معروف است؛ نه فقط در خود اسفراین، که در منطقه‌ی حول و حوش اسفراین، از بجنورد تا سبزوار - حتی در ضرب‌المثل‌های عامیانه، که یقیناً در ذهن بسیاری از شما هم هست، اسم روغن کوه شاه جهان آمده است - آن روز در اختیار یک تعداد معدودی از وابستگان به دربار و دستگاه‌های سلطنتی بود؛ مردم هم چه در روستاها، چه در شهر، در وضعیت اسفباری به سر میبردند.

امروز نه اینکه بخواهیم بگوئیم به قدر شایستگی این منطقه - که البته شایستگی این منطقه بیش از اینهاست - اما به قدر قابل توجهی این منطقه پیشرفت کرده است. علاوه بر امکانات کشاورزی و دامداری، صنعت وارد این منطقه شده است؛ دو کارخانه‌ی بزرگ از کارخانه‌های مهم کشور در اینجا است، کارخانجات دیگری هم در اطراف و اکناف وجود دارد؛ که این، پیشرفت استان و پیشرفت این منطقه و این شهرستان را نوید میدهد و ان‌شاءالله آینده‌ی بهتری از لحاظ مادی خواهد داشت.

بیانات در دیدار مردم اسفراین ۱۳۹۱/۰۷/۲۲

اوضاع سیستان و بلوچستان در زمان تبعید آیت‌الله خامنه‌ای

بنده در استان سیستان و بلوچستان تبعید بودم؛ اوضاع را آنجا میدیدم. از لحاظ دبیرستان، بسیاری از شهرهای آن استان در مضیقه بودند. یک مرکز نیم‌بند ضعیف درجه‌ی سوم چهارم دانشگاهی در کل آن استان وجود داشت. امروز شما وقتی در آن استان و بقیه‌ی استانها نگاه کنید، می‌بینید در همه‌ی شهرها دانشگاه وجود دارد؛ یعنی امکان تحصیل. خب، این عدالت است. این معنایش این است که امکان تحصیل علم توزیع شده است بین مناطق گوناگون کشور؛ امکانات مادی کشور، منابع مالی، علم توزیع شده است؛ این بسیار چیز خوبی است. در گذشته، نخبگان شهرهای دوردست و کسانی که دارای استعداد بودند، امکان بروز و ظهور نداشتند؛ امروز چرا، امکان بروز و ظهور دارند. در اسفراین و هر نقطه‌ی دیگری، وقتی انسان بااستعدادی حضور داشته باشد و بتواند نخبگی خودش را نشان دهد، دستگاه‌های گوناگون کشور از او استقبال میکنند، او را گرامی میدارند و از امکان او استفاده میکنند. در گذشته اینجور نبود. بنابراین نسبت به گذشته، مطمئناً این شاخص پیشرفت - که شاخص عدالت است - برجسته است؛ اما نسبت به آنچه که ما از اسلام فهمیدیم و شناختیم، نه، ما هنوز عقبیم؛ باید تلاش کنیم و کار کنیم.

بیانات در اجتماع مردم اسفراین ۱۳۹۱/۰۷/۲۲

زبان تحمیلی

فرانسوی‌ها هم در کشورهایی که تحت استعمار آنها بود، زبان فرانسه را اجباری کردند. یک وقتی یکی از رؤسای کشورهای آفریقای شمالی - که سالها فرانسوی‌ها بر آنجا سلطه داشتند - زمان ریاست جمهوری با بنده ملاقات داشت. او با من عربی حرف میزد؛ بعد میخواست یک جمله‌ای را بگوید، واژه‌ی عربی آن جمله یادش نیامد، بلد نبود. معاونش یا وزیرش همراهش بود، به فرانسه به او گفت که این جمله به عربی چه میشود؟ او هم گفت که بله، این جمله به عربی میشود این. یعنی یک عرب نمیتوانست مقصود خودش را با عربی ادا کند، مجبور بود با فرانسه از رفیقش بپرسد، او هم بگوید که این است! یعنی اینقدر اینها از زبان اصلی خودشان دور مانده بودند. این مسئله را سالها بر اینها تحمیل کردند. پرتغالی‌ها هم همین جور، هلندی‌ها هم همین جور، اسپانیایی‌ها هم همین جور؛ هر جا رفتند، زبان خودشان را تحمیل کردند؛ این میشود فرهنگ مهاجم. بنابراین فرهنگ غرب، مهاجم است.

بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی ۱۳۹۱/۰۷/۲۳

آموزش استعمال تریاک توسط انگلیس‌ها

من سالها پیش - در دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ - در منطقه‌ی جنوب خراسان، بزرگان و افراد صاحب فکر و پیرمردهایی را دیدم که یادشان بود که انگلیس‌ها چگونه تریاک را با شیوه‌های مخصوصی در بین مردم رائج میکردند؛ و آلا مردم تریاک کشیدن بلد نبودند؛ این چیزها وجود نداشت. این افراد یادشان بود، سراغ میدادند و خصوصیاتش را میگفتند. با همین روشها بود که مواد مخدر بتدریج در داخل کشور توسعه پیدا کرد. فرهنگ غربی اینجوری است.

بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی ۱۳۹۱/۰۷/۲۳

حکایت «نور بالا زدن» بسیجی‌ها در جبهه

یک جوان دانشجوی کم‌سال با یک مجموعه‌ی معدودی که خودش اسم آن را گذاشته تیپ - صد نفر آدم یک تیپند؟! صد و پنجاه نفر آدم یک تیپند؟! او خودش میگوید تیپ! - می‌رود به غرب کشور یا جنوب، با این تیپ مؤمن و مخلص، در مقابل جبهه‌ی دشمن با یک واحد رزمی مجهز و یک فرماندهی سابقه‌دار می‌جنگد. این ابزاری ندارد، جز همین ابزارهای ابتدائی، اما او به برترین ابزارها مجهز است؛ این تجربه‌ی فرماندهی ندارد، اما او به قدر عمر این، فرماندهی کرده. اینها در مقابل هم قرار می‌گیرند، این بر او غلبه پیدا میکند؛ تانک او را مصادره میکند، امکانات او را مصادره میکند، پیروز برمیگردد. این با خودسازی به وجود می‌آید. بدون خودسازی نمیشود وارد این میدانها شد.

بعضی‌ها می‌ترسیدند. بعضی‌ها از پیش قضاوت میکردند که نمیشود - اصلاً میگفتند نمیشود - هر جا هم حضور بسیجی بود، مخالفت میکردند. من میدیدم مردان مؤمن باصلاحیت ارتش منظم آن روز ما استقبال میکنند از این که مجموعه‌ی بسیج با آنها و همراه آنها باشد؛ این را من خودم در دوران جنگ مکرر دیدم؛ در پادگان ابوزر، در جنوب، در شمال غرب. خود فرمانده ارتشی اصرار داشت که مجموعه‌ی بسیجی با او همراه باشند؛ دوست میداشت، استقبال میکرد؛ اینجا در تهران یک عده‌ای نشست بودند، نق میزدند که آقا چرا اینها وارد شدند؟ چرا بدون اجازه رفتند؟ چرا فلان اقدام را کردند؟ از حضور بسیجی ناراحت بودند. چون امید نداشتند، مأیوس بودند، میگفتند نمیشود کاری کرد؛ اما وقتی که وارد شدند، دیدند این ورود، امیدآفرین است؛ همه‌ی این استعدادها را جوشش میدهد.

خود حضور بسیجی در عرصه‌ی نبرد، به او یک نورانیتی میبخشد. معروف بود در دوران دفاع مقدس میگفتند فلانی نور بالا میزند، روشن است؛ یعنی بزودی شهید خواهد شد. این نورانیت حضور بسیجی بود؛ این را من خودم مشاهده کردم؛ نه یک بار و دو بار. یک موردی که مربوط به همین استان شماس، بد نیست عرض کنم. یک سرگرد ارتشی که بعد ما فهمیدیم ایشان اهل آشخانه است - سرگرد رستمی - به میل خود، به صورت بسیجی آمده بود در مجموعه‌ی گروه شهید چمران، آنجا فعالیت میکرد. بنده مکرراً او را میدیدم؛ می‌آمد، میرفت. یک شبی با مرحوم چمران نشسته بودیم راجع به مسائل جبهه و کارهایی که فردا داشتیم، صحبت میکردیم؛ در باز شد، همین شهید رستمی وارد شد. چند روزی بود من او را ندیده بودم. دیدم سرتاپایش گل‌آلود است؛ این پوتینها گل‌آلود، بدنش خاک‌آلود، صورتش خسته، ریشش بلند؛ اما چهره را که نگاه کردم، دیدم مثل ماه میدرخشد؛ نورانی بود. روزهای قبل، من این حالت را در او ندیده بودم. رفته

بود در یک منطقه‌ی عملیاتی، آنجا فعالیت زیادی کرده بود؛ حالا آمده بود، میخواست گزارش بدهد. او بعد از چندی هم به شهادت رسید. ارتشی بود، اما آمده بود بسیجی وارد میدان شده بود؛ فعالیت میکرد، مجاهدت میکرد، حضور فداکارانه داشت - در همان مجموعه‌ی بسیجی شهید چمران - بعد هم به شهادت رسید. این نورانیت را خیلی‌ها دیدند؛ ما هم دیدیم، دیگران هم بیشتر از ما دیدند. این ناشی از همان حضور فوق‌العاده است.

بیانات در دیدار بسیجیان استان خراسان شمالی ۱۳۹۱/۰۷/۲۴

غلام غیر خدا نباش!

در اسلام مبنای اصلی آزادی انسان، توحید است. البته دوستان بعضی از موارد دیگر را هم ذکر کردند - آنها هم درست است - اما آن نقطه‌ی کانونی، توحید است. توحید فقط عبارت نیست از اعتقاد به خدا؛ توحید عبارت است از اعتقاد به خدا، و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا، و عدم عبودیت غیر خدا؛ «تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم اَلا نعبد اَلا الله و لا نشکر به شیئا». (۶) نمیگوید «لا نشکر به احداً» - البته یک جایی هم «احداً» دارد، اما اینجا اعم از آن است - میفرماید: «و لا نشکر به شیئا»؛ هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید. یعنی شما اگر از عادات بی‌دلیل پیروی کنید، این برخلاف توحید است؛ از انسانها پیروی کنید، همین جور است؛ از نظامهای اجتماعی پیروی کنید، همین جور است - آنجائی که به اراده‌ی الهی منتهی نشود - همه‌ی اینها شرک به خداست، و توحید عبارت است از اعراض از این شرک. «فمن یکفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی»؛ (۷) کفر به طاغوت وجود دارد، بعدش هم ایمان به خدا. خب، این معنایش همان آزادی است. یعنی شما از همه‌ی قیود، غیر از عبودیت خدا، آزادید.

بنده سالها پیش در نماز جمعه‌ی تهران، ده پانزده جلسه راجع به همین بحث آزادی صحبت کردم؛ آنجا به یک مطلبی اشاره کردم و گفتم ما در اسلام، خودمان را بنده‌ی خدا میدانیم؛ اما بعضی از ادیان، مردم و خودشان را فرزند خدا میدانند. گفتم این یک تعارف است؛ فرزند خدا هستند و غلام هزاران انسان، غلام هزاران شیء و شخص! اسلام این را نمیگوید؛ میگوید فرزند هر کس میخواهی، باش؛ فقط باید غلام خدا باشی، غلام غیر خدا نباید باشی. عمده‌ی معارف اسلامی که در باب آزادی وجود دارد، ناظر به همین نکته است.

بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی ۱۳۹۱/۰۸/۲۳

میرزا کوچک خان یک روحانی است

میرزا کوچک - همین طور که اشاره کردید - یک روحانی است، یک طلبه است. البته من شنیده بودم، نقل شد برای ما از سالها پیش که ایشان مرحوم میرزای شیرازی را درک کرده، لکن خیلی باورکردنی نیست. این را مرحوم پدرم نقل میکرد از مرحوم آ سید علی اکبر مرعشی - که شوهر خواهر پدر ما بود، یعنی باجناب مرحوم شیخ محمد خیابانی بود - که او از بزرگان علمایی بود که منزوی بود در تهران؛ او گفته بود که میرزا کوچک درس میرزا را درک کرده. به نظرم نمی آید این خیلی قابل تأیید باشد، زیرا که سن میرزا کوچک در وقتی که میرزای شیرازی از دنیا رفته، چهارده پانزده سال بیشتر نبوده، بعید به نظر میرسد که ایشان توانسته باشد درک کند مرحوم میرزای شیرازی را؛ لکن در اینکه طلبه بوده، در اینکه روحانی بوده، هیچ شکی نیست؛ در حوزه خود رشت، بزرگانی هم در آن وقت بوده اند که میتوانند از آنها استفاده کنند، در این هیچ تردیدی نیست. بنابراین منشأ حرکت میرزا کوچک خان یک منشأ صددرصد دینی و اعتقادی است.

بیانات در دیدار اعضای ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت میرزا کوچک خان جنگلی ۱۳۹۱/۰۸/۲۹

از آمریکا می‌ترسید؟

اوائل انقلاب، سی و یکی دو سال قبل از این، در یک قضیه‌ی بسیار مهمی، من و دو نفر دیگر که آن روز عضو شورای انقلاب بودیم، از تهران رفتیم قم خدمت امام - امام آن وقت هنوز در قم بودند، تهران نیامده بودند - تا نظر ایشان را نسبت به آن قضیه و اقدام مهم بپرسیم. وقتی قضیه را برای ایشان شرح دادیم، امام رو کردند به ما، گفتند از آمریکا می‌ترسید؟ گفتیم نه. گفتند پس بروید اقدام کنید. ما هم آمدیم اقدام کردیم و موفق شدیم. اگر ترس آمد، اگر طمع آمد، اگر غفلت آمد، اگر گرایش‌های انحرافی پا در میان گذاشت، کارها مشکل خواهد شد.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در اجلاس جهانی اساتید دانشگاه‌های جهان اسلام و بیداری اسلامی

۱۳۹۱/۰۹/۲۱

صدای رادیو مصر در مشهد

یکی دیگر از هدفها، نظام‌سازی است. اگر در این کشورهایی که انقلاب کردند، نظام‌سازی نشود، آنها را خطر تهدید میکند. در همین کشورهای شمال آفریقا ما یک تجربه‌ای داریم مربوط به شصت هفتاد سال پیش؛ اواسط قرن بیستم. در همین تونس انقلاب شد، نهضت شد، کسانی آمدند سر کار؛ در همین مصر انقلاب شد، کودتا شد، نهضت شد، کسانی آمدند سر کار - در جاهای دیگر هم همین طور - اما نتوانستند نظام‌سازی کنند؛ نظام‌سازی که نکردند، این موجب شد که نه فقط آن انقلابها از بین رفت، بلکه حتی آن کسانی که به نام آن انقلابها سر کار آمده بودند، خودشان از این رو به آن رو شدند، صد و هشتاد درجه جایشان را عوض کردند؛ خودشان هم خراب شدند. هم در تونس این اتفاق افتاد، هم در مصر این اتفاق افتاد، هم در سودان آن روز این اتفاق افتاد. حدوداً در سالهای ۱۳۴۳ یا ۱۳۴۴ یا ۱۳۴۵، من و چند نفر از دوستان در مشهد رادیوی صوت‌العرب را گرفته بودیم و گوش میکردیم - که صوت‌العرب مصر از قاهره پخش میشد - آنجا سخنرانی جمال عبدالناصر و معمر قذافی و جعفر نُمیری را که هر سه در یک جا جمع شده بودند، با هم پخش میکرد. ما در مشهد زیر فشار استبداد و دیکتاتوری له میشدیم، اما از این حرفهای تند و آتشین به هیجان می‌آمدیم و لذت می‌بردیم. خب، عبدالناصر که از دنیا رفت، دیدید جانشین‌هایش چه کردند؛ قذافی هم دیدید چه جوری شد؛ نُمیری هم که وضعش معلوم بود چه جوری شد. خود آن انقلابها هم عوض شدند؛ هم فکر نداشتند، هم نتوانستند نظام‌سازی کنند. باید در این کشورهایی که انقلاب کردند، نظام‌سازی شود؛ باید یک قاعده‌ی مستحکمی به وجود بیاید.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در اجلاس جهانی اساتید دانشگاه‌های جهان اسلام و بیداری اسلامی

۱۳۹۱/۰۹/۲۱

واکنش رهبر انقلاب به طرح تعویق انتخابات مجلس

امروز آنچه بنده تشخیص میدهم - که بررسی حرکات دشمن نشان میدهد - این است: با اینکه ما حدود پنج ماه به انتخابات داریم، ذهن دشمن متوجه انتخابات ماست. انتخاباتی که در خرداد آینده در پیش داریم، از نظر ما مهم است، از نظر دشمن هم مهم است؛ حواسش به آن انتخابات است. اگر میتوانستند کاری میکردند که اصلاً انتخابات انجام نگیرد، این کار را میکردند. خب، این کار برای آنها میسر نیست، مقدور نیست؛ مأیوسند از این که بتوانند این کار را انجام دهند. یک بار بعضی‌ها تلاش کردند که انتخابات مجلس را عقب بیندازند؛ حتی به ما گفتند اگر میشود، دو هفته عقب بیندازید. گفتیم نمیشود؛ انتخابات باید در همان روز خودش انجام بگیرد؛ یک روز هم نباید عقب بیفتد. نتوانستند، دستشان به جایی نرسید. آنها این را تجربه کرده‌اند، میدانند انتخابات عقب‌افتادنی نیست؛ لذا دنبال راه‌های دیگری

۱۳۹۱/۱۰/۱۹

کتاب‌های فلسفی برای کودکان

یک مسئله، مسئله‌ی نوشتن کتاب فلسفی برای کودکان است، که غربی‌ها دارند این کار را میکنند. دو سه سال قبل از این، یک کتابی برای من آوردند، من مبالغی نگاه کردم. خب، از همان اوّلی که شروع میکند، واقعاً فلسفه است؛ لیکن باب کودکان است. این کتاب، یک کتاب خیلی قشنگی است در باب فلسفه - حالا اسمش یادم نیست؛ توی کتابهایم هست - به نظرم یک آمریکائی این را نوشته. ما به اینجور کتابی احتیاج داریم. بچه‌های ما ذهنشان دارد فلسفی میشود. خوشبختانه حرکت جامعه و نظام موجب شده که ذهنها عقلانیت پیدا کند. جوانهای ما واقعاً سؤال میکنند. این سؤالهایی که زیاد شده، این را باید مبارک دانست؛ متنها ما باید جوابگوئی داشته باشیم. حس سؤال کنندگی دارد زیاد میشود، و این همین‌طور دارد به نسلهای پائین‌تر منتقل میشود.

ما یک نوه‌ی کوچکی داریم، دو سال و نیمش است و هنوز درست حرف هم نمیزند. چند روز پیش یک میزبان اینجا بود، داشت می‌انداخت. به او گفتم این میز را نینداز. گفت: چرا؟ خوشم آمد از این که گفت چرا. چرا نیندازم؟ دنبال علت می‌گردد. بعد پنجه میزد به یک بچه‌ی دیگری، گفتم آقا جان نکن. گفت: چرا؟ این سؤال کردن از علت، خیلی چیز مهمی است. این حالت دارد به وجود می‌آید. حالا وقتی او ده ساله بشود، سؤالات زیادی برایش مطرح است: چرا؟ چرا؟ چرا؟ وقتی همین بچه، یک جوان هجده نوزده ساله‌ای باشد، سؤالات قوی‌تری در ذهنش ایجاد میشود. ما باید برای این سؤالات جواب داشته باشیم.

بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳

جای فلسفه در مسجد است

اگر چنانچه فلسفه حساب خودش را از حوزه جدا نکند - یعنی همان دعوای قدیمی و سنتی علوم عقلی و علوم نقلی تشخیص پیدا نکند - بهتر است. مثلاً امام (رضوان الله تعالی علیه) صبح و عصر به مسجد سلماسی می آمد و درس میگفت - صبح فقه میگفت، عصر هم اصول میگفت - مرحوم آقای طباطبائی هم پیش از ظهر در همان مسجد فلسفه میگفت؛ فقط تفاوتش این بود که امام آنجا می نشست، آقای طباطبائی اینجا می نشست؛ جایشان فرق داشت. هر دو، روی زمین می نشستند - هم امام روی زمین می نشست، هم آقای طباطبائی - و درس میگفتند؛ آن هم در «مسجد». واقعاً چه اشکالی دارد که ما درس فلسفه را در مسجد آقای بروجردی بگوئیم؟ بزرگان فلسفه‌ی ما - آقای جوادی، آقای مصباح، آقایان دیگر - آنجا فلسفه بگویند؟ فلسفه را باید به عنوان یک علم دینی محض به حساب آورد. خوب، جایش کجاست؟ جایش در مسجد است.

گذشتگان ما هم همین جور بودند. خوب، شما ملاحظه کنید مرحوم فخرالمحققین اجازه‌ی روایتی میگیرد از سید حیدر آملی، و به او اجازه‌ی روایتی میدهد، با چه تجلیلی. سید حیدر یکی از آن قلندرهای درجه‌ی یک عرفان است، لیکن فخرالمحققین آنجور از او تجلیل میکند. مرحوم علامه‌ی حلی (رضوان الله علیه) شرح «حکمت‌العین» دارد. خود ایشان هم شاگرد کاتبی است، شرح «حکمت‌العین» هم دارد. به نظر من باید برگردیم به همین مبنا و همین معنا. این که ما بگوئیم فقه، مجرد از فلسفه، یک قداستی دارد؛ فلسفه هم دامن خودش را منزه نگه میدارد که داخل وادی فقه و اصول و حدیث و اینها نیفتد، درست نیست؛ اینها همه‌اش یکی است، یک هدف دارد. یا مثلاً کلام. همین طور که آقایان فرمودند، کلام مسئله‌ی مهمی است. امروز شبهات کلامی، حرفهای کلامی، مباحث جدید کلامی، که هرگز فکرش نمیشد، آمده وارد ذهنیات جامعه‌ی ما شده. خوب، باید روی اینها بحث شود؛ و جایش مسجد است.

بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳

از علم در عرفان نظری تا بی‌عملی در عرفان عملی

بنده هیچ دشمنی و مخالفتی با عرفان نظری ندارم. گفته میشود: «الانسان عدوٌ لما جهله». بنده هیچ ورودی در عرفان نظری ندارم، اما هیچ عداوتی هم ندارم؛ منتها اعتقاد این است که ما نباید عرفان را به معنای الفاظ و تعبیرات و فرمولهای ذهنی مثل بقیه‌ی علوم ببینیم. عرفان، همان مرحوم قاضی است؛ مرحوم ملا حسینقلی همدانی است؛ مرحوم سید احمد کربلائی است؛ عرفان واقعی اینهاست. مرحوم آقای طباطبائی خودش فیلسوف بود، اهل فلسفه بود، بلاشک در عرفان هم وارد بود؛ منتها آنچه که در عرفان از ایشان معهود است، عرفان عملی است؛ یعنی سلوک، دستور، تربیت شاگرد؛ شاگرد به معنای سالک. عرفان نظری باید به سلوک بینجامد. خب، موضوع عرفان، ذات مقدس پروردگار است. موضوع عرفان، خداست. از این جهت، برتر از همه‌ی علوم است. خب، این خدا باید در زندگی کسی که اهل عرفان است، تجلی پیدا کند. ما کسانی را دیدیم که گفته میشد در عرفان نظری از همه بهترند، اما در عرفان عملی یک قدم برنداشته بودند. ما افراد اینجوری را دیدیم و درک کردیم که اصلاً مسائل سلوکی و اینها را مس نکرده بودند. آنچه که من به آن تکیه دارم، این است که واقعاً یک حرکت عملی دیده شود؛ که این در مورد اهل معقول، به طور عام مطلوب است. آن کسانی هم که به عنوان اهل حکمت و اهل معقول شناخته شدند، غالباً کسانی‌اند که این جنبه‌ی معنوی در آنها وجود داشته.

بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳

اولین درسی که استاد امام به ایشان داد

[امام] گفتند اولی که ایشان مرحوم آقای شاه‌آبادی را در قم دیده بودند، یک کسی گفته بود آن که شما دنبالش میگردید، این است. مرحوم شاه‌آبادی چند سالی هم در قم مانده بودند. ایشان گفتند که من و فلانی - یک کس دیگری را اسم آوردند، که من حالا یادم نیست - دو نفری رفتیم پیش ایشان و گفتیم یک درسی برای ما شروع کنید. ایشان اول امتناع میکرد، اما بعد با اصرار زیاد ما گفت: خب، حالا چه میخواهید؟ منظومه، اسفار، فلان؟ گفتیم نه، ما از این چیزها گذشته‌ایم؛ «مصباح الانس» میخواهیم. ایشان گفت: ا، «مصباح الانس»؟! خانه‌ی ایشان ظاهراً گذر جدا بود. امام میگفتند از مدرسه‌ی دارالشفاء یا فیضیه تا گذر جدا با ایشان همین طور رفتیم، تا اینکه بالاخره ایشان را وادار کردیم که برای ما «مصباح الانس» بگوید. امام از اول هم از «مصباح الانس» شروع کرده. ایشان خیلی هم به عرفان علاقه‌مند بودند. میدانید تبحر امام بیشتر در عرفان بود، بیش از فلسفه - یعنی امام متبحر و منغمر در عرفان بودند - خب، در فلسفه هم که ایشان بلاشک استاد بودند؛ لیکن حالا بعد از سن هشتاد سالگی به بالا، که یادم نیست چه سالی بود، ایشان به من اینجوری میگفتند: افسوس؛ نه، ذهن ما آن وقتها پر بود از آن حرفها.

بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳

امام افسوس میخورد که درس آ میرزا جواد آقا نرفته است

حالا شما از قول مرحوم آقای فاضل، از امام (رضوان الله علیه) خاطره‌ای نقل کردید؛ خود من هم یک خاطره‌ای دارم که آن را هم بگویم. من از ایشان پرسیدم که شما درس مرحوم حاج میرزا جواد آقا را درک کردید یا نه؟ ایشان گفتند که نه، افسوس، افسوس، نشد. البته در برخی کتابها مینویسند که امام جزو شاگردهای آ میرزا جواد آقا بودند؛ در حالی که نخیر، قطعاً ایشان نبودند. ایشان گفتند که آقای آ شیخ محمدعلی اراکی آمد من را دو جلسه برد درس ایشان. ظاهراً شبهای جمعه جلسه داشتند. ایشان گفتند دو جلسه رفتم، اما نپسندیدم. میگفتند آن وقتها ذهن ما پر بود از آن حرفها. یعنی همان حرفهای عرفان نظری. امام در سن هشتاد و چند سالگی افسوس میخورد که درس آ میرزا جواد آقا نرفته؛ با اینکه ایشان شاگرد و مرید و عاشق مرحوم شاه‌آبادی بوده.

بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی ۱۳۹۱/۱۱/۲۳

خیال میکردند که ما نمیتوانیم



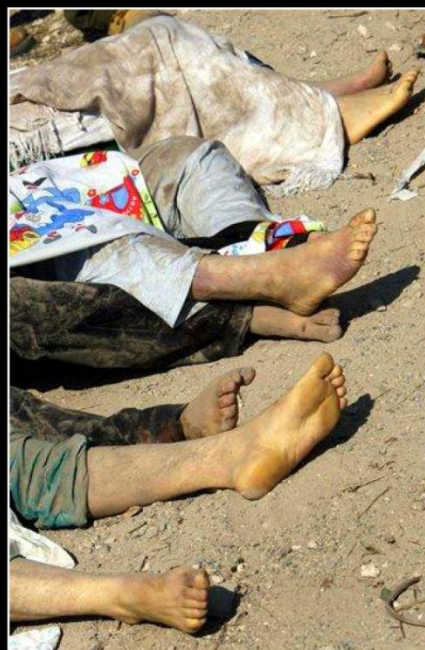
«سوخت رآکتور تحقیقاتی تهران داشت تمام میشد، به ما گفتند باید بیائید اورانیوم ۵/۳ درصدتان را به فلان کشور بدهید تا او تبدیل کند به ۲۰ درصد؛ بعد او بدهد به فلان کشور، که او تبدیل کند به سوخت؛ بعد با اجازه‌ی آقایان دنیا، این سوخت بیاید داخل! یعنی از چندین خان بگذرد، که قطعاً هم نمیگذشت. اگر چنانچه ما میخواستیم سوخت هسته‌ای را برای همین رآکتورهای تحقیقاتی که در اینجا داریم، از اینها بخریم، تا ملت ایران را ذلیل و تحقیر نمیکردند، ذره‌ای از آن را به ما نمیدادند. یک وقتی من گفتم اگر همین نفتی که ما امروز داریم، مال اروپائیا بود و بنا بود ما از آنها نفت یا بنزین بخریم، بطری بطری‌اش را با قیمتهای گزاف به ما میفروختند. آنها اینجوری‌اند. خب، اینها فکر میکردند که ما برای خرید سوخت ۲۰ درصد مجبور خواهیم شد و زیر بار خواهیم رفت؛ لذا این موانع را درست کردند. اما جوانهای ما آمدند کار تحقیقاتی کردند و سوخت ۲۰ درصد را خودشان درست کردند. بعد آنها خیال میکردند که ما نمیتوانیم صفحه‌ی سوخت و میله‌ی سوخت درست کنیم؛ اما جوانهای ما درست کردند و کار گذاشتند. حالا آنها مانده‌اند در مقابل عمل انجام شده‌ی ملت ایران!»

بیانات در دیدار مدال‌آوران المپیک و پارالمپیک، ۱۳۹۱/۱۲/۲۱

خاطرات سال ۱۳۹۲

دولت تروریست‌ها

«تروریسم دولتی» یکی از کلیدواژه‌های پریسامد در بیانات رهبر انقلاب درباره رژیم صهیونیستی در ۲۵ سال گذشته بوده است. در مجموعه تصویری «دولت تروریست‌ها» برخی از مصادیق بارز جنایات این دولت جعلی مرور شده است



[۱۹۹۱ میلادی]

[لبنان - جنوب لبنان]

۳۰
۹۱/۶/۹

کشتار قانا

KHAMENEI.IR

۱۱

توصیه هجده سال قبل رهبر انقلاب درباره بستن چاه‌های نفت

اقتصاد ما دچار این اشکال است که وابسته‌ی به نفت است. ما باید اقتصاد خودمان را از نفت جدا کنیم؛ دولتهای ما در برنامه‌های اساسی خودشان این را بگنجانند. من هفده هجده سال قبل به دولتی که در آن زمان سر کار بود و به مسئولان گفتم کاری کنید که ما هر وقت اراده کردیم، بتوانیم در چاههای نفت را ببندیم. آقایان به قول خودشان "تکنوکرات" لبخند انکار زدند که مگر میشود؟! بله، میشود؛ باید دنبال کرد، باید اقدام کرد، باید برنامه‌ریزی کرد. وقتی برنامه‌ی اقتصادی یک کشور به یک نقطه‌ی خاص متصل و وابسته باشد، دشمنان روی آن نقطه‌ی خاص تمرکز پیدا میکنند.

بیانات در حرم مطهر رضوی ۱۳۹۲/۰۱/۰۱

می‌خواستند نیاز ملی ما را گرو بگیرند

هوشمندان باید نقشه‌ی دشمن را حدس زد و تشخیص داد و جلوتر از دشمن عمل کرد. ما در یک مواردی اینجوری عمل کردیم، موفقیتش را دیدیم؛ یک نمونه، همین مسئله‌ی تأمین سوخت بیست درصد مورد نیاز نیروگاه تحقیقاتی تهران است که رادیوداروهای مهم مورد نیاز کشور در آنجا تولید میشود. این نیروگاه کوچک احتیاج داشت به سوخت بیست درصد، که ما بیست درصد را تولید نمی‌کردیم و همیشه این را از خارج تهیه می‌کردیم. دشمنان ما فکر کردند که از این فرصت استفاده کنند، این نیاز ملی را گرو بگیرند، برای اینکه جمهوری اسلامی را وادار کنند به قبول تحمیلها و تحکیمهای خودشان؛ خواسته‌های خودشان را به این وسیله تحمیل کنند. جوانان ما، دانشمندان ما، قبل از آنکه کار به نقطه‌ی فشار و حساس برسد، توانستند سوخت غنی شده‌ی بیست درصد را تهیه کنند و آن سوخت را تبدیل کنند به صفحه‌ی مورد نیازی که در آن نیروگاه لازم بود تهیه شود. مخالفین ما حدس هم نمی‌زدند که ما بتوانیم این کار را انجام دهیم؛ اما مسئولین کشور بوقت متوجه این نیاز شدند، دست‌به‌کار شدند؛ استعداد ایرانی شکوفا شد، بُروز کرد و این کار را با موفقیت انجام دادیم. آنها در حالی که انتظار داشتند جمهوری اسلامی ملتمسانه از آنها سوخت بیست درصد را درخواست کند، جمهوری اسلامی اعلام کرد که ما سوخت بیست درصد را در داخل تهیه کردیم و احتیاجی به شما نداریم. اگر دانشمندان ما، مردان علمی ما، جوانان ما این کار را نمی‌کردند، ما امروز باید با اصرار، با التماس، با هزینه‌ی زیاد، در مقابل کسانی که دوست ما نیستند، میرفتیم؛ یا سوخت بیست درصد را درخواست می‌کردیم، یا رادیوداروها و محصول را درخواست می‌کردیم. مسئولین کشور پیش‌بینی کردند، بوقت فهمیدند؛ آنچه را که باید انجام دهند، انجام دادند؛ لذا پیروز شدیم. این باید یک برنامه‌ای باشد برای همه‌ی مسائل اساسی کشور و همه‌ی نیازهای کشور.

بیانات در حرم مطهر رضوی ۱۳۹۲/۰۱/۰۱

اعتماد طبقه کارگر به امام(ره) و روحانیت

کارگران علاوه بر انجام دادن وظائف شغلی، وظائف انقلابی و کشوری را هم خوب انجام دادند. هم در آغاز انقلاب و پیروزی انقلاب، حرکت عظیم کارگران یکی از کلیدهای فتح بود - کارگران شرکت نفت و غیره و غیره - هم در دوران جنگ تحمیلی. در جبهه، به هر طرف انسان نگاه میکرد، جوانان کارگر، میانسالان کارگر، خلأها را پر کرده بودند. در جریانات گوناگون سیاسی هم، کارگرها اسیر اغوای کسانی نشدند که میخواستند مجموعهی کارگری را در مقابل انقلاب و در مقابل نظام اسلامی قرار دهند. اینها چیز کمی نیست. البته خیلیها این حقایق را نمیدانند؛ ما از نزدیک لمس کردیم.

من در همان روزهای پیروزی انقلاب، در یک مجموعهی کارگری در قسمت غرب تهران، خودم شخصاً حضور پیدا کردم؛ دیدم دشمنان اسلام و دشمنان انقلاب چه کار دارند میکنند؛ چه طرحهایی، چه برنامه‌هایی، چه نقشه‌هایی دارند؛ برای اینکه در همین آغاز کار، در همین ابتدای سر زدن اولین پرتوهای انقلاب بتوانند به وسیلهی قشر کارگر، نفوذ سیاسی وابستهی خودشان به برخی از قدرتها را تحکیم کنند. این را من از نزدیک دیدم. و در مقابل دیدم که طبقه‌ی کارگر مؤمن ما، به برکت ایمان، به برکت اعتماد به امام بزرگوار و به روحانیت، با چه صراحتی، با چه شجاعتی در مقابل آنها ایستاد؛ و این در طول سالهای متمادی تکرار شد.

امروز سی و چهار سال از آن روزها میگذرد. خیلیها خواستند، تلاش کردند، پول خرج کردند، برای اینکه بتوانند طبقه‌ی کارگر را در مقابل نظام اسلامی قرار دهند؛ اما طبقه‌ی کارگر ایستاد؛ این خیلی مهم است. اینها ارزش مجموعهی کارگری ما را، ارزش انسانی‌شان را، ارزش انقلابی‌شان را، ارزش تمدنی‌شان را برای ما روشن میکنند؛ اینها باید فرهنگ شود؛ این را باید همه بدانند، همه بفهمند؛ و شما کارگرها باید افتخار کنید.

بیانات در دیدار کارگران و فعالان بخش تولید کشور ۱۳۹۲/۰۲/۰۷

برخورد تند امام خمینی برای تسریع در برگزاری انتخابات

اوائل انقلاب که هنوز قانون اساسی فراهم نشده بود، آماده نشده بود و لازم بود مجلس خبرگان تشکیل شود، چند ماه بیشتر نگذشته بود که امام شورای انقلاب را احضار کردند قم. ما رفتیم. امام آنچنان تند و تلخ برخورد کردند: چرا اقدام نمیکنید برای تشکیل مجلسی که بتواند قانون اساسی را تنظیم کند؟ دیرش میشد امام. این، طبیعت جمهوری اسلامی است؛ این طبیعت در جمهوری اسلامی بحمدالله باقی مانده است. خیلی‌ها خواستند انتخابات را کمرنگ کنند، از وقت مقرر عقب بیندازند، حضور مردم را در آن کمرنگ و بی‌رونق کنند - برای این کار، انگیزه داشتند - اما نتوانستند؛ تا امروز نتوانستند، بعد از این هم به توفیق الهی نخواهند توانست. آنها چرا انگیزه دارند انتخابات را کمرنگ کنند؟ چون دشمن میداند که قوام جمهوری اسلامی، متکی به رأی و حضور مردم است. در جمهوری اسلامی اگر مردم در صحنه نباشند، جمهوری اسلامی چیزی نیست. جمهوری اسلامی که چهارتا مسئول از قبیل بنده نیستند؛ جمهوری اسلامی یعنی حضور همگانی ملت ایران و حرکت عمومی به سمت آرمانها و آرزوهای بزرگ و عملی؛ این معنای جمهوری اسلامی است.

بیانات در دیدار دست اندرکاران برگزاری انتخابات ۱۳۹۲/۰۲/۱۶

دشمن در سال ۸۸ شکست خورد

آنچه که انسان از فضل الهی سراغ دارد، از همت این مردم عزیز سراغ دارد، ان شاء الله به توفیق الهی، باذن الله، این انتخاباتی که در پیش است، یکی از بهترین و پرشورترین انتخاباتهای ما خواهد بود. البته دشمن تلاش میکند زحمت مردم را باطل کند - همچنان که در سال ۸۸ کردند - این هم یکی از کارهای دشمنان بود؛ کسانی را وادار کردند که برخلاف قانون، توقعاتی بکنند و بر اساس آن توقعات، سعی کنند مردم را در مقابل نظام قرار دهند؛ که البته به توفیق الهی موفق نشدند.

بیانات در دیدار دست اندرکاران برگزاری انتخابات ۱۳۹۲/۰۲/۱۶

مراسم اعتکاف قبل از انقلاب

واقعاً چقدر منظره‌ی زیبا و معطر است که جمع کثیری از جوانهای ما برخلاف سیره‌ی متعارف جوانهای دنیا که غرق در شهوات و تمایلات نفسانی هستند، روزها و شبهایی را روزه بگیرند؛ بروند در یک مسجدی بنشینند، اعتکاف کنند؛ شب و روزشان را ذکر و فکر و شنیدن معارف الهی و شنیدن احکام و مذاکره‌ی علم حقیقی - که علم توحید است - قرار دهند؛ این خیلی چیز مهمی است. اینها از برکت انقلاب است. قبل از انقلاب، ما در این ایام نیمه‌ی ماه رجب ندیده بودیم یا خیلی بندرت میدیدیم که کسانی بروند اعتکاف کنند. غالباً همه‌ی ماها، همه‌ی مردم غافل بودیم از این روزنه‌ی رحمت الهی. بنده در مشهد که اصلاً ندیده بودم؛ در قم هم یک تعداد معدودی، یک چند نفر طلبه در مسجد امام میرفتند و ایام نیمه‌ی ماه رجب اعتکاف میکردند. امروز شما نگاه کنید؛ نه فقط مساجد جامع، نه فقط مساجد بزرگ، نه فقط در یک شهر و دو شهر، بلکه در همه‌ی کشور، در همه‌ی شهرها، در همه‌ی مساجد، جوانهای ما، مردان ما، زنان ما، دختران ما، پسران ما میروند صف میکشند، اسم مینویسند، برای اینکه به آنها فرصت داده شود که در این مسجد، در آن مسجد، سه روز روزه بگیرند و اعتکاف کنند؛ این خیلی برای یک ملت حائز ارزش است، این خیلی مهم است.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۹۲/۰۲/۲۵

امام، شیر غرّان روز و رهبان شب

کسی مثل امام بزرگوار ما که یک‌تنه وارد شد و توانست به برکت عزم و اراده‌ی راسخ و ایمان و توکل، همه‌ی ملت را بسیج کند و این حرکت عظیم را راه بیندازد، بیش از هر چیز متکی بود به همان جوشش قلبی، معنوی، روحی، توکل، معرفت، عبادت. تا آخر عمر هم این بزرگوار با وجود پیری و ناتوانی و شکستگی، نیمه‌ی شب برمیخاست، اشک میریخت. ما خبر داشتیم از نزدیکان ایشان که به همه‌ی خصوصیات زندگی ایشان واقف بودند، شنیده بودیم، اطلاع داشتیم؛ ایشان نیمه‌های شب برمیخاست، از خدای متعال استمداد میکرد - «رهبان اللیل» - شب با آن حالت، آن وقت روز مثل شیر غرّانی می‌آمد توی میدانها، قدرتها را شکست میداد، ضعفهای ملت را برطرف میکرد، اراده‌های همه‌ی ما مردم را تقویت میکرد و راه می‌انداخت؛ به برکت آن پشتوانه‌ی معنوی.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۹۲/۰۲/۲۵

امام «ما می توانیم» را به مردم منتقل کرد

امام خمینی قبل از آنکه «ما میتوانیم» را به مردم ایران تلقین کند و تعلیم دهد، «ما میتوانیم» را در وجود خود زنده کرد؛ اعتقاد خود را به توانائی شخصیتی خود، به معنای حقیقی کلمه، به مظهر بروز و ظهور رساند. در روز عاشورای سال ۴۲ امام در عین غربت، در میان طلاب و مردم قم در مدرسه‌ی فیضیه، محمدرضا شاه را که با اتکای آمریکا و قدرتهای خارجی، به طور بی‌قید و شرط و بی‌مهاری بر کشور حکومت میکرد، تهدید کرد که اگر اینجور حرکت کنی، این راه را ادامه دهی، من به مردم ایران خواهم گفت تو را از ایران بیرون کنند! این را چه کسی میگوید؟ یک روحانی ساکن در قم، بدون سلاح، بدون تجهیزات، بدون پول، بدون پشتوانه‌ی بین‌المللی؛ فقط به اتکاء ایمان به خدا و اعتماد به نفس، که میتواند در این میدان بایستد. آن روزی که امام از تبعید برگشت، در همین بهشت زهرا دولت بختیار را تهدید کرد و با صدای بلند گفت: من توی دهن دولت بختیار میزنم، من دولت تعیین میکنم. این، اعتماد به نفس بود. امام به خود و به نیروی خود و به توانائی‌های خود ایمان و باور داشت. همین باور به خود، در عمل امام، در گفتار امام، به ملت ایران منتقل شد.

بیانات در مراسم بیست و چهارمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی ۱۳۹۲/۰۳/۱۴

از ایران وابسته تا ایران سرافراز

از وابستگی رژیم طاغوتی پهلوی - که بدتر از رژیم مرتجع روسیاه قاجار بودند - به انگلیس و بعد به آمریکا، چیزهای زیادی هست که جوانهای عزیز ما باید بدانند. وابستگی اینها به حالت شرم‌آور رسیده بود. بعد از انقلاب، یکی از دیپلماتهای برجسته‌ی آمریکا این را گفت و نوشت؛ گفت ما بودیم که به شاه میگفتیم شما به فلان چیز احتیاج دارید، به فلان چیز احتیاج ندارید! آنها بودند که میگفتند این رابطه را باید برقرار کنید، این رابطه را باید قطع کنید؛ نفت را این مقدار تولید کنید، این مقدار بفروشید؛ به کی بفروشید و به کی بفروشید! کشور با سیاست آمریکا، با نقشه‌ی آمریکا، و پیش از آن با سیاست و نقشه‌ی انگلیس اداره میشد. این کشور وابسته تبدیل شد به ایران مستقل، ایران سرافراز. سران فاسد و خائن و پول‌پرست و غرق در شهوات و لذتهای مادی و حیوانی، بر این کشور حکمرانی میکردند؛ این تبدیل شد به نمایندگان مردم؛ جای خود را دادند به زمامدارانی که نمایندگان مردم بودند. در این سی و چند سال کسانی بر این کشور فرمانروائی کردند، قدرت را در دست گرفتند، سیاست و اقتصاد را در دست گرفتند که نماینده‌ی مردم بودند. با همه‌ی ضعفها و با همه‌ی قوت‌هایی که در اشخاص مختلف وجود داشت، این خصوصیت همه بود که اینها نماینده‌های مردم بودند؛ کسانی بودند که کیسه‌ای برای خود ندوخته بودند - البته یکی ضعیف‌تر است، یکی قوی‌تر است - این خیلی مسئله‌ی مهمی است.

بیانات در مراسم بیست و چهارمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی ۱۳۹۲/۰۳/۱۴

پاسخ امام خمینی به سؤال آیت‌الله خامنه‌ای

این مناجات شعبانیه یک تحفه‌ای است که در اختیار ما قرار داده شده است. خوب ما دعا خیلی داریم، همه‌ی این دعاها هم پر از مضامین عالی است، اما بعضی یک برجستگی خاصی دارند. من از امام بزرگوار رضوان‌الله‌علیه سؤال کردم، گفتم در میان این دعاهایی که از ائمه‌علیهم‌السلام رسیده است، شما به کدام دعا بیشتر علاقه‌مندید و دل‌بسته‌اید؟ فرمودند به دعای کامل و مناجات شعبانیه؛ به این دو دعا. امام یک دل‌متوجه به خدا بود، اهل توسل بود، اهل تضرع بود، اهل خشوع بود، اهل اتصال با مبدأ بود؛ وسیله‌ی بهتر در چشم او، این دو دعا بود: دعای کامل، مناجات شعبانیه. وقتی انسان مراجعه میکند به این دو دعا، دقت میکند، می‌بیند چقدر هم شبیه همدان این دو دعا؛ شباهتهای زیادی به هم دارند؛ مناجات انسان خاشع، مناجات انسان متوکل به خدا؛ کَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقْفَةُ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَقَدْ أَظْلَمَ حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ، فَقُلْتَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَتَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ؛ امید، امید به مغفرت الهی، به رحمت الهی، به توجه الهی، بلندهمتتی در درخواست از پروردگار؛ إلهي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۹۲/۰۳/۲۲

در سال ۸۸ کام مردم را تلخ کردند

عد از انتخابات، نامزدهای مختلف با نجابت و قانون‌پذیری در این قضیه عمل کردند و واکنش نشان دادند؛ این خیلی چیز مهمی است. رفتند با رئیس جمهور منتخب، برادرانه و دوستانه دیدار کردند و به او تبریک گفتند، اظهار خرسندی کردند. بنده لازم است از این حضرات تشکر کنم. این است که کام مردم را شیرین میکند، این است که موجب میشود مردم احساس کنند موفقیت به دست آورده‌اند. حالا اگر بدقلقی نشان میدادند، در این قضایا رفتار نانجیبانه میکردند، یک چیزی را بهانه میکردند، دعوائی راه می‌انداختند - که دعوا را به هر بهانه‌ای میشود راه انداخت - کام مردم تلخ میشد. اینکه ما بارها و به تکرار از حوادث سال ۸۸ شکایت کردیم، گله کردیم، انتقاد کردیم، به خاطر این است. در یک انتخابات باعظمت و باشکوه، مردم احساس پیروزی میکنند؛ بعد یک نفر، دو نفر، چهار نفر آدم بیایند کام مردم را تلخ کنند؛ در حالی که راه برای قانونگرایی وجود دارد. این، آن سال اتفاق افتاد؛ کام مردم تلخ شد، شیرینی انتخابات از مردم دریغ داشته شد؛ در انتخابات امسال نه، بحمدالله کام مردم شیرین شد، مردم شادی کردند. رفتار باید قانونمدارانه باشد. اینکه ما این همه تأکید کردیم بر این که قانون را رعایت کنید، این نتیجه‌اش است. وقتی قانون رعایت شد، دهن مردم شیرین میشود، دل مردم شاد میشود. این باید برای همیشه برای ما درس باشد.

بیانات در دیدار مسئولان و کارکنان قوه‌ی قضائیه ۱۳۹۲/۰۴/۰۵

گروه‌های امدادی که آیت‌الله خامنه‌ای تشکیل دادند

قبل از انقلاب، ما به شهرهای گوناگون، به روستاها، به مناطق محروم رفتیم، وضع را دیدیم؛ میدانیم آن وقت چه جوری کار میکردند. زلزله می‌آمد - بنده خودم در چند زلزله‌ی بزرگِ معروف گروه امداد تشکیل داده بودم و آنجا کار میکردیم - دیدم چه جوری حرکت میکردند، چه جوری کار میکردند؛ و حالا در دوره‌ی کنونی، شما ملاحظه کنید در یک بخشی از کشور یک زلزله‌ای اتفاق بیفتد، یک بلای طبیعی به وجود بیاید، مردم دچار مشکل شوند، با چه سرعتی امدادرسانی میشود. این باور نکردنی است، اما واقعیت دارد.

بیانات در دیدار مسئولان نظام ۱۳۹۲/۰۴/۳۰

لبه‌ی پرتگاه و کمک خداوند

مقاطع تحویل مسئولیت دولتها، جزو مقاطع خوب کشور و تاریخ سیاسی ما است. این جابه‌جائی دولتها یکی از منتهای بزرگ الهی است بر ما؛ یکی از فرصتهای بزرگی است که در اختیار ما است. نفس جدیدی، ابتکارات جدیدی، کارهای جدیدی، سلائق و اذواق جدیدی می‌آید میدان - قانون اساسی این را مشخص کرده - این یکی از فرصتها است. البته این فرصت تبدیل میشود به تهدید، اگر چنانچه جور دیگری عمل شود؛ مانند آنچه که در برخی از کشورها انسان مشاهده میکند، که جابه‌جائی قدرتها با زور آزمائی، با خونریزی، با خشونت همراه است؛ که خوشبختانه در کشور ما اینجور نیست. البته در سال ۸۸ بعضی خطای بزرگی را مرتکب شدند، کشور را در لبه‌ی یک چنین پرتگاهی قرار دادند، یک مشکل اینچنینی را برای کشور تدارک دیدند؛ اما بحمدالله خدای متعال کمک کرد، ملت توانست از این مشکل عبور کند. در این سالهای متوالی از اول انقلاب - منهای همان برهه‌ی کوتاه سال ۸۸ - همیشه این دست‌به‌دست شدن قدرت و مسئولیت در کشور، با آسایش، با خوشی و با شادکامی همراه بوده است.

بیانات در دیدار مسئولان نظام ۱۳۹۲/۰۴/۳۰

امام میگفتند نگذارید بحثهای سیاسی به کدورت بینجامد

در زمینه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی هم به نظرم میرسد که وقتی در چهارچوبها شما متفق و متحدید، اینجور باید برخورد کنید؛ نگذارید به کدورت بینجامد. بله، ممکن است کسانی باشند که از لحاظ اصول و مبانی با شما دشمنی کنند؛ خوب آن یک مقوله‌ی دیگری است، یک بحث دیگری است؛ اما اختلاف نظر نباید به دعوا و کدورت و احیاناً خشونت بینجامد.

امام (رضوان الله علیه) - البته نه به دانشجویان - مکرر به سیاستمداران و نمایندگان و مسئولان و فعالان سیاسی توصیه میکردند و میگفتند مثل مباحثه‌ی طلبه‌ها رفتار کنید. طلبه‌ها در هنگام مباحثه، گاهی اوقات علیه هم عصبانی میشوند - حالا مضمون هم میگویند به طلبه‌ها، میگویند کتاب تو سر هم میزند! که البته چنین چیزی نیست - بحث میکنند، داد میکشند؛ کسی نگاه کند، خیال میکند اینها میخواهند مثلاً همدیگر را تکه‌پاره کنند؛ در حالی که نه، مباحثه که تمام میشود، بلند میشوند میروند با همدیگر سر سفره می‌نشینند و آبگوشتشان را میخورند، با هم حرف میزنند، با هم دوستند، رفیقند. امام میگفتند: سیاسیون - چه در مجلس، چه در دولت، چه در حزب جمهوری اسلامی که آن وقت ما داشتیم، یا بقیه‌ی عرصه‌های سیاسی - اینجوری با هم رفتار کنند. ممکن است اختلاف نظر هم باشد، بگومگو هم باشد، اما نگذارید کدورت و دشمنی به میان بیاید.

بیانات در دیدار دانشجویان ۱۳۹۲/۰۵/۰۶

چرا مسئله اصلی در قضایای سال ۸۸ را فراموش میکنید؟



من خواهش میکنم اگر چنانچه مسائل سال ۸۸ را مطرح میکنید، مسئله اصلی و عمده را در این قضایا مورد نظر و در مدّ نگاهتان قرار دهید؛ آن مسئله اصلی این است که یک جماعتی در مقابل جریان قانونی کشور، به شکل غیر قانونی و به شکل غیر نجیبانه ایستادگی کردند و به کشور لطمه و ضربه وارد کردند؛ این را چرا فراموش میکنید؟ البته ممکن است در گوشه و کنار یک حادثه‌ی بزرگ زد و خورد هائی انجام بگیرد که انسان نتواند ظالم را از مظلوم تشخیص دهد؛ یا یک نفر در موردی ظالم، در موردی مظلوم باشد؛ این کاملاً امکان‌پذیر است؛ اما در این قضایا، مسئله اصلی گم نشود. خب، در انتخابات سال ۸۸، آن کسانی که فکر میکردند در انتخابات تقلب شده، چرا برای مواجهه‌ی با تقلب، اردو کشی خیابانی کردند؟ چرا این را جواب نمیدهند؟ صد بار ما سؤال کردیم؛ نه در مجامع عمومی، نخیر، به شکلی که قابل جواب دادن بوده؛ اما جواب ندارند. خب، چرا عذرخواهی نمیکنند؟ در جلسات خصوصی میگویند ما اعتراف میکنیم که تقلب اتفاق نیفتاده بود. خب، اگر تقلب اتفاق نیفتاده بود، چرا کشور را دچار این ضایعات کردید؟ چرا برای کشور هزینه درست کردید؟ اگر خدای متعال به این ملت کمک نمیکرد، گروه‌های مردم به جان هم می‌افتادند، میدانید چه اتفاقی می‌افتاد؟ می‌بینید امروز در کشورهای منطقه، آنجاهائی که گروه‌های مردم مقابل هم قرار میگیرند، چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ کشور را لب یک چنین پرتگاهی بردند؛ خداوند نگذاشت، ملت هم بصیرت به خرج دادند. در قضایای سال ۸۸، این مسئله اصلی است؛ این را چرا فراموش میکنید؟ درباره‌ی حادثه‌ی سال ۷۸ هم ما حرف زیاد داریم؛ آن هم داستان دیگری است.

بیانات در دیدار دانشجویان ۱۳۹۲/۰۵/۰۶

نگوئید شکست، بگوئید عدم‌الفتح

به نظر من فعال دانشجویی آرمانخواه که واقعیتها را هم می‌شناسد، هرگز نباید در هیچ شرائطی احساس انفعال و بن‌بست کند. یعنی نباید از آرمانخواهی دست برداشت؛ نه در هنگام پیروزی‌های شیرین، نه در هنگام هزیمتهای تلخ. ما در عرصه‌ی دفاع مقدس پیروزی‌های بزرگی داشتیم، هزیمتهای تلخی هم داشتیم. امام (رضوان الله علیه) سفارش میکردند و میگفتند: نگوئید شکست، بگوئید عدم‌الفتح. یک جا پیروزی نصیب انسان میشود، یک جا هم پیروزی نصیب انسان نمیشود؛ چه اهمیتی دارد؟ بعضی‌ها هستند که اگر چنانچه جریان کار بر وفق مرادشان پیش آمد و به نقطه‌ی مورد نظر خودشان رسیدند، از دنبال کردن آرمانها دست میکشند؛ این خطا است. «فاذا فرغت فانصب»؛ قرآن به ما میگوید: وقتی این کار را تمام کردی، این تلاش را تمام کردی، تازه خودت را آماده کن، بایست برای ادامه‌ی کار. بعضی آنجورند - این اشتباه است - بعضی هم بعکس؛ اگر آنچه که پیش می‌آید، بر طبق خواست آنها نبود، بر وفق مراد آنها نبود، دچار یأس و انفعال و شکست میشوند؛ این هم غلط است؛ هر دو غلط است. اصلاً بن‌بستی وجود ندارد در آرمانخواهی صحیح و واقع‌بینانه. وقتی انسان واقعیتها را ملاحظه کند، هیچ چیز به نظرش غیر قابل پیش‌بینی نمی‌آید.

بیانات در دیدار دانشجویان ۱۳۹۲/۰۵/۰۶

اول فرصت کار بدهید بعد انتقاد کنید

من عقیده‌ام این است که از همه‌ی دولت‌ها و از جمله دولتی که منتخب است و ان‌شاءالله تا یکی دو هفته‌ی دیگر رسماً تشکیل و مشغول کار خواهد شد، باید حمایت کرد، باید کمک کرد، باید همکاری کرد. دوستان گفتند که اگر این‌جور باشد، ما حمایت میکنیم؛ اگر این‌جور باشد، انتقاد میکنیم. البته من با انتقاد مخالفی ندارم، منتها توجه شود که اولاً انتقاد با عیب‌جوئی فرق میکند؛ ثانیاً باید فرصتی برای کار به‌وجود بیاید. من در مورد این دولتی هم که امروز سر کار است، در هشت سال قبل به بعضی‌ها که هی میخواستند انتقاد کنند، گفتم بگذارید یک مقداری وقت بگذرد و فرصتی و فضائی در اختیار این دولت قرار بگیرد، تحرکی پیدا کند، بعد اگر چنانچه انتقاد داشتید، انتقاد را شروع کنید؛ عجله نکنید در شروع انتقاد. در مورد این دولت و همه‌ی دولت‌ها، ما همین نظر را داریم. ما معتقدیم دولت‌ها مسئولیتهای سنگینی دارند، کارشان واقعاً سخت است؛ اداره‌ی کشور در بخش قوه‌ی مجریه، حقیقتاً کار دشواری است؛ باید همه کمک کنند. هیچ کس هم از ضعف خالی نیست. من به خودم نگاه میکنم، ضعفهای فراوانی را در خودم مشاهده میکنم. طلبه‌ها گاهی که کسی یک چیزی میگوید، میگویند آقا قیاس به نفس نکن. بنده قیاس به نفس میکنم. به خودم نگاه میکنم، ضعفهای فراوانی را در خودم مشاهده میکنم؛ میگویم همه همین جورند. همه ضعفهایی دارند، قوت‌هایی دارند، مشکلاتی دارند؛ بنابراین نباید انسان توقعات را به قدری بالا ببرد که از توان منطقی خارج باشد؛ نه، باید واقعیتها را دید، مشکلات را مشاهده کرد و کمک کرد و دعا کرد که خدای متعال ان‌شاءالله به این دولت - و هر دولتی - کمک کند تا بتوانند ان‌شاءالله کارهایشان را انجام دهند؛ و مجموعه‌ی نیروهای فعال سیاسی و دانشجویی و کاری و مدیریتهای مختلف بتوانند ان‌شاءالله دست به دست هم بدهند و کارها را پیش ببرند.

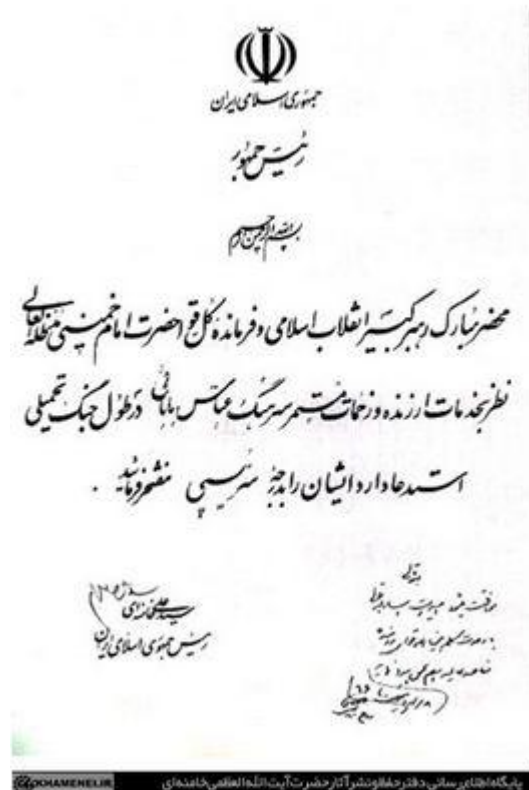
بیانات در دیدار دانشجویان ۱۳۹۲/۰۵/۰۶



کارستان بابایی

چند روز قبل خانواده‌ی شهید بابایی این‌جا آمده بودند؛ این خاطره یادم آمد و برای آنها گفتم. سال ۶۱ شهید بابایی را گذاشتیم فرمانده پایگاه هشتم شکاری اصفهان. درجه‌ی این جوان حزب‌اللّٰهی سرگردی بود، که او را به سرهنگ تمامی ارتقاء دادیم. آن وقت آخرین درجه‌ی ما سرهنگ تمامی بود. مرحوم بابایی سرش را می‌تراشید و ریش می‌گذاشت. بنا بود او این پایگاه را اداره کند. کار سختی بود. دل همه می‌لرزید؛ دل خود من هم که اصرار داشتم، می‌لرزید، که آیا می‌تواند؟ اما توانست. وقتی بنی‌صدر فرمانده بود، کار مشکل‌تر بود. افرادی بودند که دل صافی نداشتند و ناسازگاری و اذیت می‌کردند؛ حرف می‌زدند، اما کار نمی‌کردند؛ اما او توانست همان‌ها را هم جذب کند. خودش پیش من آمد و نمونه‌یی از این قضایا را نقل کرد. خلبانی بود که رفت در بمباران مراکز بغداد شرکت کرد، بعد هم شهید شد. او جزو همان خلبان‌هایی بود که از اول با نظام ناسازگاری داشت. شهید عباس بابایی با او گرم گرفت و محبت کرد؛ حتی یک شب او را با خود به مراسم دعای کمیل برده بود؛ با این‌که نسبت به خودش ارشد هم بود. شهید بابایی تازه سرهنگ شده بود، اما او سرهنگ تمام چند ساله بود؛ سن و سابقه‌ی خدمتش هم بیشتر بود. در میان نظامی‌ها این چیزها خیلی مهم است. یک روز ارشدیت تأثیر دارد؛ اما او قلباً و روحاً تسلیم بابایی شده بود. شهید بابایی می‌گفت دیدم در دعای کمیل شانه‌هایش از گریه می‌لرزد و اشک می‌ریزد. بعد رو کرد به من و گفت: عباس! دعا کن من شهید بشوم! این را بابایی پس از شهادت آن خلبان به من گفت و گریه کرد.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان عقیدتی، سیاسی نیروی انتظامی ۱۳۸۳/۱۰/۲۳



تحول در پایگاه نیروی هوایی

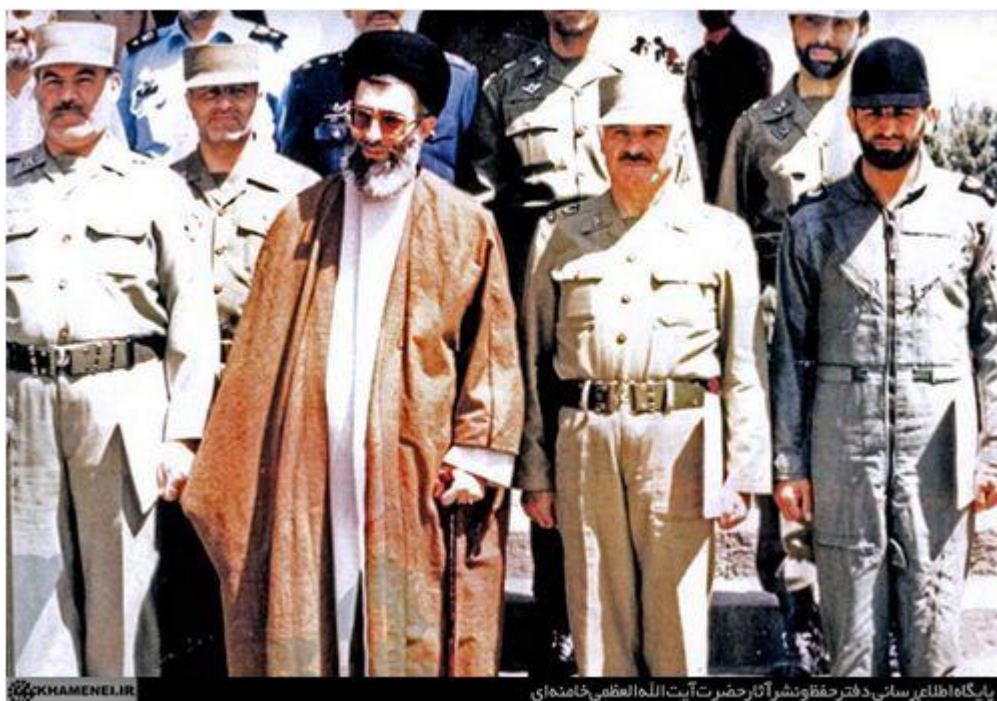
شهید بابایی اوایل انقلاب در نیروی هوایی ستوان یک بود. در فاصله‌ی سه سال، درجه‌ی سرهنگی گرفت و فرماندهی آن پایگاه در اصفهان شد؛ یعنی از ستوان یکی به سرهنگ تمامی ارتقاء یافت. آن زمان هم سرهنگی درجه‌ی بالایی بود؛ یعنی بالاتر از سرهنگ، نداشتیم... فقط دو درجه‌ی سرتیپی در ارتش بود: فلاحی، که پیش از انقلاب به درجه‌ی سرتیپی رسیده بود و ظهیرنژاد که به دلیل، در اوایل جنگ به او درجه‌ی سرتیپی اعطا شد. سایر افسران، سرهنگ بودند؛ اما شهید بابایی با نصب درجه‌ی سرهنگی به پایگاه اصفهان رفت. میدانید که پایگاه اصفهان هم از پایگاه‌های بسیار بزرگ و مفصل است. سال شصت بود. آن پایگاه واقعاً مرکزی بود که در زمان بنی صدر، امام را هم قبول نداشتند و قبلش هم، آنجا مرکز جنجالی و پرمسأله‌ای محسوب میشد. اول انقلاب، همین آقای محمدی دفتر خودمان - آقای «محمدی گلپایگانی» - به عنوان نماینده‌ی مسؤول عقیدتی - سیاسی، در آنجا فعالیت میکردند. ایشان مرتب مسائل آنجا را گزارش میکردند. عده‌ای ضد انقلاب و عده‌ای هم نفوذیهای گروه‌های به‌ظاهر انقلابی، در پایگاه نفوذ کرده بودند و واقعاً به‌کلی یأس آور بود. فرماندهی آنجا، زمانی که در وزارت دفاع بودم، میگفت: «اصلاً نمیتوانم پایگاه را اداره کنم!» همین‌طور، همه چیز را رها کرده بود. در چنین شرایطی، شهید بابایی به این پایگاه رفت - این‌که

«یک لاقبا» میگویند، واقعاً با یک لاقبا به آن جا رفت - و همه چیز را راه انداخت. او حقیقتاً پایگاه را متحول کرد.

یک بار من به آن پایگاه رفتم و ایشان، سمیلاتورهای آموزشی را به من نشان داد. شهید بابایی، خودش هم خلبان بود؛ خلبان «اف ۱۴». یعنی رتبه‌ی خلبانیش رتبه‌ی بالایی بود. ایشان خیلی به من محبت داشت. من هم واقعاً از ته دل، قدر شهید بابایی را خیلی میدانستم.

یکبار که به اصفهان رفتم - من، دو سه بار به پایگاه اصفهان رفته‌ام - نزد من آمد و گفت: «اگر شما اجازه بدهید، ما بچه‌های سپاه را این جا بیاوریم و به آنان آموزش خلبانی بدهیم...» با بچه‌های سپاه، خیلی خودمانی و رفیق بود. می‌گفت: «فقط برای انقلاب و رضای خدا، بچه‌های سپاه را آموزش دهیم.» گفتم: «حالا دست نگهدارید. الان این کار مصلحت نیست؛ تا ببینیم بعداً چه میشود.» در غیر این صورت، وضعیت نیروی هوایی، حسابی به هم می‌خورد. به هر حال، ایشان آرام آرام همان پایگاهی را که آن همه مسأله داشت، به کلی متحول کرد.

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار خانواده‌ی شهید بابایی ۱۳۸۰/۱۱/۰۷



KHAMENEI.IR

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای

دهزار ساعت پرواز جنگی

من فراموش نمیکنم آن زمانی را که شهید عزیزمان، سرلشکر بابایی، با خوی اسلامی خود و منش نظامی متناسب با دین، در این پایگاه فرماندهی میکرد. من یک بار دیگر این پایگاه را از نزدیک دیده‌ام. آن روز، و پیش از آن هم، از آغاز انقلاب، خدمات این پایگاه خدمات برجسته‌ای بود. دهها هزار ساعت پرواز جنگی و خدمات گوناگونِ تهاجمی و تدافعی و وارد کردن خسارات متعدّد به دشمن متجاوز، افتخاراتی است که هرگز از خاطره‌ها و از پرونده افتخارات نیروهای مسلّح ما زدوده نخواهد شد.

بیانات در بازدید از پایگاه هوایی شهید بابایی اصفهان ۱۳۷۱/۰۷/۱۸

۱۳۹۲/۰۵/۰۷

رابطه‌ی ایمانی مردم و نظام

دیروز در این کشور روز قدس بود. چه کسی اجبار کرده بود که مردم در این هوای گرم، با دهان روزه بیایند توی خیابانها، در تهران، در شهرستانها، در هوای گرم مناطقی مثل خوزستان، و بر مبنای یک اعتقاد شعار بدهند و ایستادگی را به رخ دنیا بکشانند و موضع خود را نسبت به مسئله‌ی فلسطین و رژیم غاصب صهیونیست اعلام کنند؟ تحلیل تحلیلگران چگونه است؟ این حادثه‌ی عظیم را چگونه تحلیل میکنند؟ این اتفاقی است که هر سال در روز قدس و نیز در روز بیست و دوی بهمن می‌افتد؛ این ملت می‌آیند با شوق، با ذوق، از همه‌ی قشرها، پیر و جوان، زن و مرد، در اقصی نقاط کشور، موضع خودشان را نسبت به مسائل اساسی کشور فریاد میکنند. این همان ایمان است؛ این رابطه‌ی ایمانی است. هیچ دستوری، هیچ مشوق مادی‌ای نمیتواند مردم را اینچور به میدانهای حضور بکشاند. حضور در انتخابات هم همین جور است. انتخابات پرشور ریاست جمهوری امسال را که ملاحظه کردید، و همچنین نظائرش را در دوره‌های گذشته، مردم به وجود می‌آورند؛ چون احساس تعهد میکنند، احساس تکلیف میکنند؛ پایندی و تقید ایمانی، آنها را به میدان حضور سیاسی و حضور اجتماعی میکشانند؛ این، خصوصیت مردم سالاری دینی است. این راه را امام بزرگوار جلوی پای مردم گذاشت، مردم هم با وفاداری کامل این راه را تا امروز پیموده‌اند، ان شاء الله بعد از این هم خواهند پیمود.

بیانات در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری اسلامی ایران ۱۳۹۲/۰۵/۱۲

مجاهدتی که از ۱۲ سال پیش آغاز شد

از حدود ده سال، دوازده سال پیش یک حرکت علمی جدید و رو به گسترشی در کشور آغاز شد و این حرکت ادامه پیدا کرد و رو به تزاید گذاشت. یعنی من اینجور می بینم و میفهمم که حرکت تولید علم و نگاه مجاهدت آمیز به کار علمی و تلاش علمی در کشور که از همان حدود ده دوازده سال قبل آغاز شده است تا امروز، نه فقط متوقف نشده است، بلکه رو به عمق و توسعه پیش رفته. تقریباً میشود گفت که در همه ی زمینه های علمی هم این حرکت وجود داشته است - در بعضی کمتر، و در بعضی بیشتر - این همان چیزی است که ما دنبالش بودیم؛ این همان مجاهدت علمی است که برای نظام جمهوری اسلامی و برای کشور ما لازم بود.

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه ها ۱۳۹۲/۰۵/۱۵

مجاهدت علمی همراه با انقلاب اسلامی

ما اگر وضعیت دانشگاهی امروز کشور را با دوران اول انقلاب - یعنی آنچه که میراث قبل از انقلاب و دوران طاغوت بود - مقایسه کنیم، آمارها شگفت‌آورتر از اینها هم هست. آن روزی که انقلاب پیروز شد، صد و هفتاد هزار دانشجو داشتیم؛ امروز چهار میلیون و چهار صد هزار دانشجو در کشور هست؛ یعنی حدود بیست و پنج برابر. آن روز بار تعلیم بر دوش حدود پنج هزار استاد و استادیار و دانشیار و معلم و امثال اینها بود، امروز در حدود شصت هزار معلم دانشگاهی داریم؛ چه در دانشگاهها، چه در مراکز پژوهشی. اینها مسائل مهمی است، اینها پیشرفتهای ارزنده‌ای است. البته من اینجا چیزهایی یادداشت کرده‌ام که دیگر لزومی ندارد بیان کنم؛ بعضی از اینها را شماها میدانید و شنیده‌اید، بعضی‌ها هم لازم نیست مطرح شود. مقالات علمی پراستناد - یعنی مقالات علمی‌ای که از طرف محققین ایرانی منتشر میشود و در دنیا به آنها استناد میشود - روزه‌روز رو به افزایش است؛ آمارش را به طور ریز به من داده‌اند، که حالا من نمیخواهم روی آن تکیه کنم؛ اما این خیلی پدیده‌ی مهمی است. پس مجاهدت علمی در کشور اتفاق افتاده.

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها ۱۳۹۲/۰۵/۱۵

نتیجه ضعف باور به کمک الهی

همه‌ی مسئولین کشور - بخصوص مسئولین سطوح بالای کشور - به خداوند متعال توجه کنند، توسل کنند. کارهای سنگین، وظائف مهم، حقوق عمومی مردم، مسئولیتهائی است بر دوش آنها؛ این مسئولیتها را با کمک پروردگار میشود بخوبی انجام داد. اگر توانستیم راه کمک الهی را به سوی خود و به روی خود باز کنیم، هیچ مشکلی وجود نخواهد داشت که قابل حل نباشد. به خدای متعال امیدوار باشند، همه‌ی تلاش خود را به صحنه بیاورند. نمیشود تنبلی کرد، کار نکرد و امیدوار به رحمت الهی بود. هدایت الهی، دستگیری الهی، لطف الهی آن وقتی است که ما همه‌ی موجودی توان خود را - که آن هم متعلق به خدای متعال است - وارد صحنه کنیم؛ از فکر و تدبیر، از نیروی جسمی و توان کار، از امکانات عظیم نیروی انسانی کشور، از همه چیز استفاده کنیم؛ آن وقت خدای متعال قطعاً تفضل خواهد کرد.

بسیاری بودند که در مقاطعی، از آینده‌ی کشور مأیوس میشدند. ما در این سی و چند سال، تجربه‌های متعددی داریم؛ بودند افرادی که یا نزدیک‌بین بودند، یا دچار ضعف باور به کمک الهی بودند، یا حسن ظن به وعده‌ی الهی نداشتند؛ در یک موقعی، «و زلزلوا حتی یقول الرسول و الّذین ءامنوا معه متی نصر الله»؛ در طول تاریخ هم پیش آمده است؛ در همان مواقع، خدای متعال کمک کرده است. و شما امروز ملاحظه کنید ملت ما، کشور ما، نسبت به همه‌ی دوره‌های گذشته، در نقطه‌ی مقدم قرار دارد؛ پیشرفت جزو ذات حرکت ملت ایران شده است؛ روزبه‌روز بحمدالله ملت پیشرفت کرده است، باز هم پیشرفت خواهد کرد؛ مهم این است که رابطه‌ی خودمان را با خدای متعال محکم کنیم.

بیانات در دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی ۱۳۹۲/۰۵/۱۸

ان تنصروا الله ينصركم

یکی از چیزهایی که من بر روی آن تکیه میکنم در این زمینهی اعتقاد و نگاه قلبی و گرایش قلبی، مسئلهی اعتماد به خدای متعال است، اعتماد به وعده‌های الهی است؛ این از جملهی مطالبی است که بنده اصرار دارم ما روی این کوتاهی نکنیم. وقتی خدای متعال صریحاً به ما وعده میدهد که «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»، «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»، وقتی اینجور خدای متعال با صراحت، با تأکید به ما وعده میدهد که اگر شما از دین او حمایت کردید، از راه خدا پیروی کردید و آن را نصرت کردید، خدا شما را نصرت خواهد داد، ما باید به این وعده اعتماد داشته باشیم، باید همین جور عمل بکنیم.

انقلاب اسلامی

حالا این برای کسی که تجربه نکرده، ممکن است از ذهن دور باشد و مورد استبعاد باشد، اما من و شما که تجربه کردیم، ما که دیدیم چطور یک امر نشدنی شد؛ نشدنی‌تر از این وجود نداشت که انسان خیال کند با دست خالی، با حضور در خیابانها میشود یک رژیم مستبدِ مستکبرِ متکی به همه‌ی قدرتهای جهانی را سرنگون کرد و به جای او یک نظام اسلامی آورد؛ آن هم نه یک نظامی منطبق بر معیارها و استانداردهای غربی؛ نظامی اسلامی، نظام فقهاتی. چه کسی باور میکرد چنین چیزی عملی بشود؟ اما شد؛ همین چیز نشدنی اتفاق افتاد.

شورش‌های داخلی

قضیه‌ی شورشهای اول انقلاب، قبل از شروع دفاع مقدس، یک مسئله‌ی دیگر است؛ شورشهایی که از خارج هم حمایت میشد - یادتان است دیگر - در شرق کشور، در غرب کشور، در شمال کشور، در جنوب کشور؛ کجا بود که این شورشهای قومی و طائفی و امثال اینها وجود نداشته باشد؟ کدام کشور و کدام دولت تازه‌پا که نه یک ارتشی دارد، نه یک نیروی مسلحی دارد، نه نیروی امنیتی درست و حسابی‌ای دارد، میتواند با یک چنین چیزی در بیفتد و بر آن فائق بیاید؟ جمهوری اسلامی فائق آمد.

دفاع مقدس

جنگ تحمیلی و قضیه‌ی دفاع مقدس، نمونه‌ی دیگر است؛ خب اینها حرفهای هزار بار یا هزاران بار گفته شده است؛ لکن باید به یاد بیاوریم اینها را. جنگ تحمیلی، فقط جنگ یک دولت همسایه با ما نبود؛

یک جنگ بین‌المللی علیه ما بود با همه‌ی ابزارها. همه‌ی تلاششان را کردند، نتوانستند بعد از هشت سال یک وجب از خاک کشور را تصرف بکنند؛ این چیز کمی است؟ و همین‌طور مسائل گوناگون دیگر. خب، اینها وعده‌هایی است که محقق شد. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» را دیگران اگر در قرآن فقط خوانده‌اند، ما در زندگی آن را تجربه کرده‌ایم. بنابراین باید اعتماد به خدا داشته باشید، برای خدا کار کنید آقایان، هدفشان را هدف خدایی قرار بدهید، مطمئن باشید خدای متعال راه باز میکند.

بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت ۱۳۹۲/۰۶/۰۶

فرصت چون ابر گذران است

نکته‌ای که در این زمینه‌ی خدمت هست، این است که وقت محدود است: چهار سال یا به نگاهی هشت سال؛ وقت محدود است، مثل برق هم میگذرد. من در همین اتاق یا آن اتاق با بعضی از دولتهای قبلی که بعضی از شماها هم در آنها بودید، همین را مکرراً تکرار کردم: روز اوّل دولت به فکر این باشید که این مثل برق میگذرد. وقتی انسان به چهار سال پشت سرش نگاه میکند، میبیند کأنه مثل یک روز گذشت - تَمْرٌ مَرّاً السَّحَابِ مَتَّهَا در داخل همین وقت محدود، فرصتها نامحدود است؛ یعنی هر ساعت شما یک فرصت برای شما است. هر حادثه‌ای که پیش میآید یک فرصت برای شما است. هر فکری که به ذهن شما میرسد، ابتکاری که به ذهنتان میآید، یک فرصت برای شما است. این فرصتها را از دست ندهید.

بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت ۱۳۹۲/۰۶/۰۶

خود بنده هم باور نمی‌کردم!

در زمینه‌ی علم؛ ببینید ما یک حرکت پرشتابی را از حدود ده سال، یازده سال پیش به این طرف در زمینه‌ی علم داریم؛ یک حرکت خوبی شروع شده و آنطور که من دارم میبینم و گزارشها را ملاحظه میکنم، این حرکت روزبه‌روز هم بیشتر شده، یعنی آن روز اولی که ما مسئله‌ی استغنا‌ی علمی و شکستن مرزهای علم و نهضت نرم‌افزاری را مطرح کردیم، خود بنده هم باور نمی‌کردم که این همه ظرفیت برای پیشرفت و سرعت پیشرفت وجود داشته باشد؛ بعد ناگهان دیدیم واقعاً از اطراف، مثل چشمه‌ای جوشید. الان شما نگاه کنید، مراکز تحقیقاتی ما، پارکهای علمی - فناوری ما، دانشگاههای ما در بخشهای مختلف، در حال جوششند؛ این باید متوقف نشود. در زمینه‌ی اقتصاد هم این آن چیزی است که به ما کمک اساسی خواهد کرد؛ یعنی اگر ما توانستیم کار علمی را پیش ببریم و علم را اقتصادی کنیم - که حالا اشاره خواهم کرد - قطعاً در زمینه‌ی اقتصاد از فروش نفت و از خام‌فروشی‌هایی که داریم و مانند اینها، برای ما بسیار پر صرفه‌تر خواهد بود.

امسال در دیدارِ ماه رمضان - حالا یادم نیست که اساتید دانشگاه بودند، یا دانشجوها؛ در یکی از این دو دیدار - یکی از حضار یک سخنرانی‌ای کرد، یک عنصری را، یک محصولی را معرفی کرد که درآمد آن برای کشور چندین برابر - که حالا من چون یادم نمانده متأسفانه، نمیتوانم بگویم؛ البته یادداشت کرده‌ام - بیشتر از درآمد مثلاً فرض کنید که نفت ما است یا گاز ما است که اگر چنانچه روی آن محصول کار بکنیم که مشتری هم در دنیا دارد، علاقه‌مند هم دارد، برای ما هم مشکلات تولیدی ندارد، میتوانیم چنین درآمدهایی داشته باشیم؛ یعنی واقعاً یکی از کلیدهای حل مشکلات اقتصادی و معضلات اقتصادی ما، تکیه‌ی روی علم است.

ما باید بتوانیم در زمینه‌ی علم، اولاً نگذاریم حرکت پرشتابی که امروز وجود دارد، مطلقاً کند بشود، بخصوص دولت باید به آن اهتمام بکند. عرض کردم این جزو دو اولویت اول برنامه‌های کشور است؛ یعنی به‌طور ویژه روی مسئله‌ی پیشرفت علم باید کار بشود.

بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت ۱۳۹۲/۰۶/۰۶

جنگ تا رفع فتنه

امام بزرگوار، در مقابل واقعیتها چشم خود را نبست، اما کوتاه هم نیامد، راهبرد را فراموش نکرد. ببینید وضعیت امام را، زندگی امام را، شعارهای امام را؛ امام بزرگوار همان کسی است که در مورد مسئله رژیم صهیونیستی از هیچ کس تقیّه نکرد؛ اینکه رژیم صهیونیستی یک غده‌ی سرطانی است و باید از بین برود، این حرف امام است. در قبال شرارت‌های قدرت مستکبر و مداخله‌گر آمریکا هیچ تقیّه‌ای و ملاحظه‌ای نکرد؛ اینکه آمریکا شیطان بزرگ است، این حرف امام است. اینکه حمله‌ی جوانان مسلمان و دانشجویان مسلمان به سفارت آمریکا و تصرف ابزارها و مدارک جاسوسی آنها را امام انقلاب دوّمی دانست که شاید از انقلاب اوّل مهم‌تر است، این حرف امام است؛ اینها حرفهای امام است، اینها روشهای امام است. در قضیّه‌ی جنگ، اینکه فرمود: جنگ تا رفع فتنه، این حرف امام است؛ دیگران میگفتند جنگ جنگ تا پیروزی، امام فرمود جنگ تا رفع فتنه. این ایستادگیها بود که پایه‌ی این نظام را مستحکم کرد.

بیانات در دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۲/۰۶/۱۴

نکته‌ای که دکتر چمران به آیت‌الله خامنه‌ای گفت



مرحوم دکتر چمران - شهید چمران - یک نخبه‌ی علمی بود؛ حالا او مشهور شده به جنگ و شهادت و تفنگ و مانند این چیزها، لکن یک نخبه‌ی علمی برجسته بود؛ در یکی از دانشگاه‌های برجسته‌ی آمریکا هم درس میخواند که بعد رها کرد و آمد، و در لبنان و بعد هم در کشور خودش مشغول جهاد شد. او به من میگفت که در دانشگاه‌های آمریکا - و بخصوص و از جمله در همان دانشگاهی که ایشان تحصیل میکرد - برجسته‌های درجه‌ی یک، معدود بودند و ایرانی‌ها در بین آنها بیشتر از همه بودند. ایرانی‌ها از متوسط استعداد جهانی بالاترند؛ این را ما از افراد دیگر هم مکرر شنیده‌ایم؛ عرض کردم حالا هم که تجربه‌ها این را نشان میدهد.

بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هفتمین همایش ملی نخبگان جوان ۱۳۹۲/۰۷/۱۷

مجسمه یک سردار انگلیسی

بنده در یک کشوری - که اسم نمی‌آورم - که با انگلیس‌ها مبارزه کرده بودند و سالها ظلم و جور انگلیس‌ها را با مبارزه‌ی خودشان تمام کرده بودند و استقلال پیدا کرده بودند، دیدم که مجسمه‌ی یک سردار انگلیسی را در یکی از مراکز مهم تفریحی خودشان نصب کردند! گفتیم خب این دیگر چیست؟ اسم آن مرکز را هم، به اسم آن مستکبرِ مستعمری که هزاران جنایت در آنجا کرده بود، گذاشته بودند! البته از این ملاحظه‌کاری و مماشات‌کاری هم سودی نبردند؛ یعنی فشار بر آن کشور ادامه داشت، هنوز هم [ادامه] دارد؛ مماشات با مستکبر برای هیچ کشوری سود به ارمغان نمی‌آورد. جمهوری اسلامی ایران و انقلاب عظیم این ملت با استکبار آمریکایی در افتاد و کار را نیمه‌کاره هم رها نکرد؛ چون ضرب دست آمریکا را در طول سالهای متمادی بر روی پوست و گوشت خود احساس کرده بود؛ میفهمید اینها چه کسانی هستند، چه هستند.

بیانات در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۳۹۲/۰۸/۱۲

درسی از عقب نشینی هسته ای در سال ۸۲

یک تجربه‌ای در اختیار ملت ایران است - که حالا من مختصراً عرض خواهم کرد - این تجربه ظرفیت فکری ملت ما را بالا خواهد برد؛ مثل تجربه‌ای که در سال ۸۲ و ۸۳ در زمینه‌ی تعلیق غنی‌سازی انجام گرفت، که آن وقت تعلیق غنی‌سازی را در مذاکرات با همین اروپایی‌ها، جمهوری اسلامی برای یک مدتی پذیرفت. خوب ما دو سال عقب افتادیم، لکن به نفع ما تمام شد. چرا؟ چون فهمیدیم که با تعلیق غنی‌سازی، امید همکاری از طرف شرکای غربی مطلقاً وجود ندارد. اگر ما آن تعلیق اختیاری را - که البته به نحوی تحمیل شده بود، لکن ما قبول کردیم، مسئولین ما قبول کردند - آن روز قبول نکرده بودیم، ممکن بود کسانی بگویند خوب یک ذره شما عقب‌نشینی میکردید، همه‌ی مشکلات حل میشد، پرونده‌ی هسته‌ای ایران عادی میشد. آن تعلیق غنی‌سازی این فایده را برای ما داشت که معلوم شد با عقب‌نشینی، با تعلیق غنی‌سازی، با عقب افتادن کار، با تعطیل کردن بسیاری از کارها مشکل حل نمیشود؛ طرف مقابل دنبال مطلب دیگری است؛ این را ما فهمیدیم، لذا بعد از آن شروع کردیم غنی‌سازی را آغاز کردن. امروز وضعیت جمهوری اسلامی با سال ۸۲، زمین تا آسمان فرق کرده؛ آن روز ما چانه میزدیم سر دو، سه سانتریفیوژ؛ امروز چندین هزار سانتریفیوژ مشغول کارند. جوانهای ما، دانشمندان ما، محققین ما، مسئولین ما همت کردند، کارها را پیش بردند. بنابراین از مذاکراتی هم که امروز در جریان است، ما ضرری نخواهیم کرد. البته بنده همچنان که گفتم خوشبین نیستم؛ من فکر نمیکنم از این مذاکرات آن نتیجه‌ای را که ملت ایران انتظار دارد، به دست بیاید، لکن تجربه‌ای است و پشتوانه‌ی تجربی ملت ایران را افزایش خواهد داد و تقویت خواهد کرد؛ ایرادی ندارد اما لازم است ملت بیدار باشد. ما از مسئولین خودمان که دارند در جبهه‌ی دیپلماسی فعالیت میکنند، کار میکنند، قرص و محکم حمایت میکنیم، اما ملت باید بیدار باشد، بداند چه اتفاقی دارد می‌افتد [تا] بعضی از تبلیغاتچی‌های موجب‌بگیر دشمن و بعضی از تبلیغاتچی‌های بی‌مزد و موجب - از روی ساده‌لوحی - نتوانند افکار عمومی را گمراه کنند.

بیانات در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۳۹۲/۰۸/۱۲

ابتکار با برکت امام رحمه الله

مسئله‌ی دوّم، مسئله‌ی این شورا است؛ شورای عالی انقلاب فرهنگی یکی از آن ابتکارات واقعاً بابرکت امام بزرگوار بود. اوّل ستاد انقلاب فرهنگی بود، بعد مسئله‌ی شورای انقلاب فرهنگی که به ایشان پیشنهاد شد، بدون هیچ گونه لِمَ و بَمِ‌ای پذیرفتند و حکم مستحکمی دادند. بعد من از ایشان - رئیس جمهور بودم - سؤال کردم مصوّبات ما؟ ایشان گفتند بایستی به مصوّبات عمل بشود؛ یعنی حکم قانون به مصوّبات دادند. یکی از آن کارهای مهمّ امام بزرگوار این بود.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۹۲/۰۹/۱۹

مصوبات شورا باید اینگونه باشد

[در مورد] مصوبات [شورای عالی انقلاب فرهنگی]... من هم کاملاً اعتقاد بر همین است که به کلیات و مسائل مهم، مسائل بنیانی و زیرساختی باید پرداخته بشود؛ همچنان که در این چند سال اخیر بخصوص به این معنا توجه شده. ما قبلها از این جهت ناراحت بودیم که در شورا چیزهای جزئی گاهی وقت طولانی‌ای می‌گرفت؛ همان وقت در سالهای دهه‌ی ۶۰ که خود بنده هم در شورا بودم، همین مشکل را داشتیم که گاهی اوقات سر یک فرد و یک شخص مبالغی وقت گرفته میشد؛ کارهای اساسی میماند زمین؛ لکن خب بحمدالله حالا این جور نیست.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۹۲/۰۹/۱۹

واقعیتی که دیده نشد

ما چند سال قبل از این بحث تهاجم فرهنگی را مطرح کردیم؛ بعضی‌ها اصل تهاجم را منکر شدند؛ گفتند چه تهاجمی؟ بعد یواش یواش دیدند که نه [فقط] ما میگوییم، خیلی از کشورهای غیرغربی هم مسئله‌ی تهاجم فرهنگی را مطرح میکنند و میگویند غربی‌ها به ما تهاجم فرهنگی کردند؛ بعد دیدند که خود اروپایی‌ها هم میگویند آمریکا به ما تهاجم فرهنگی کرده! لابد دیده‌اید، خوانده‌اید که [گفتند] فیلمهای آمریکایی، کتابهای آمریکایی چه تهاجم فرهنگی‌ای به ما کرده‌اند و دارند فرهنگ ما را تحت تأثیر قرار میدهند. بعد بالاخره به برکت قبول دیگران، این حرف ما هم مورد قبول خیلی از کسانی که قبول نمیکردند قرار گرفت! تهاجم فرهنگی یک واقعیتی است.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۹۲/۰۹/۱۹

اسباب‌بازی، عروسک و پیوست فرهنگی

تهاجم فرهنگی یک حقیقتی است که وجود دارد؛ می‌خواهند بر روی ذهن ملت ما و بر روی رفتار ملت ما - جوان، نوجوان، حتی کودک - اثرگذاری کنند. این بازیهای اینترنتی از جمله‌ی همین است؛ این اسباب‌بازی‌هایی که وارد کشور میشود از جمله‌ی همین است که من چقدر سر قضیه‌ی تولید اسباب‌بازی داخلی معنی‌دار و جذاب حرص خوردم با بعضی از مسئولین این کار که این کار را دنبال نکنند؛ البته بحمدالله ظاهراً اینجا یک تصمیمی در این زمینه گرفته شد، حالا ان‌شاءالله همان تصمیم را هم دنبال کنید که اجرایی بشود. خوب، دوستان ما آمدند در یکی از دستگاه‌های فعال و مسئول، عروسک‌های خوبی درست کردند؛ خوب هم بود؛ اول هم حساسیت طرف مقابل را - یعنی مخالفین را، خارجی‌ها را - برانگیخت که اینها آمدند در مقابل باری و مانند اینها، این [عروسکها] را درست کردند؛ ولی نگرفت. من به اینها گفتم که اشکال کار شما این است که شما آمدید به فلان نام، یک پسری را، یک دختری را آوردید در بازار، این عروسک شما را بچه‌ی ما اصلاً نمی‌شناسد - ببینید، پیوست فرهنگی که می‌گوییم اینها است - خوب، یک عروسک است فقط، در حالی که مرد عنکبوتی را بچه‌ی ما می‌شناسد، بتمن را بچه‌ی ما می‌شناسد. ده بیست فیلم درست کرده‌اند، این فیلم را آنجا دیده، بعد که می‌بیند همان عروسکی که در فیلم داشت کار میکرد، در مغازه هست، به پدر و مادرش می‌گوید این را برای من بخرید؛ عروسک را می‌شناسد؛ این پیوست فرهنگی [است]. شما بایستی این عروسک را که ساختید، در کنار ساخت عروسک، ده بیست فیلم کودک درست میکردید برای اینکه این عروسک معرفی بشود پیش بچه‌ها؛ بعد که معرفی شد، آن وقت خودشان می‌خرند، [ولی] وقتی معرفی نشد، بازار ندارد و ورشکست میشود؛ و ورشکست شد. یعنی یک چنین دقتهایی را بایست کرد. به‌هرحال این تهاجم فرهنگی به این شکل یک واقعیتی است.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۹۲/۰۹/۱۹

به من نامه نوشتند که این حرفها دروغ است...

خیلی مهم است این مسئله‌ی علم. اولاً این پیشرفت علمی ما در این ده دوازده سال اخیر یک واقعیت است؛ بعضی این را باور نکردند؛ بعضی حتی این را انکار کردند. یک شخص عزیزی - که حالا بعضی از دوستانی که در جلسه هستند، توجه دارند که من چه کسی را می‌گویم؛ نمیخواهم اسم بیاورم - همان اوائلی که این قضیه‌ی هسته‌ای و سانتریفیوژ و این حرفها باب شده بود و مکرر گفته میشد، در یک نامه‌ای به من نوشت که آقا، این حرفها دروغ است، باور نکنید - هم این را، هم گمان میکنم مسئله‌ی سلولهای بنیادی را؛ حالا الان درست یادم نیست، نامه‌ی او بین کاغذهای ما هست - اینهایی که می‌آیند به شما گزارش میدهند، [حرف] اینها را باور نکنید، اینها واقعیت ندارد، اینها خلاف واقع است! خود این شخص هم آدم دانشمندی است، آدم مورد قبول و مورد اعتماد من است، بنده هم دوست دارم آن شخص را، اما باور نمی‌کرد؛ البته ما باور کرده بودیم و الحمدلله روزبه‌روز هم این باور تأیید شد. بعد از چندین سال، چندی قبل اینجا یک جلسه‌ای بود که بعضی از دوستان این جلسه هم در آن حضور داشتند، همان شخص عزیز به من رو کرد و گفت که در دانشگاه‌های ما از این پیشرفتهایی که این جوانها دارند انجام میدهند استقبال نمیشود و شروع کرد شکایت از این طرف قضیه که حالا جوانهای ما دارند کارهای زیادی انجام میدهند و استقبال نمیشود. من یادم آمد از آن حرفی که ایشان سالها پیش به من گفته بود که این پیشرفتها دروغ است. نه آقا، این پیشرفتها راست است؛ اینکه ما سیزده برابر متوسط رشد جهانی، سرعت پیشرفت [علم] داشته‌ایم، راست است؛ این را دیگران گفتند، مخالفین ما گفتند. در بخشهای مختلف، جوانهای ما کارهای بزرگی را بحمدالله توانستند انجام بدهند و کار کردند و پیش رفتند. توصیه‌ی من به وزیر محترم آموزش عالی و وزیر محترم بهداشت و درمان، بخصوص این است که نگذارید این چرخه‌ی حرکت کند بشود. این را هرچه میتوانید توسعه بدهید و تسریع کنید و پیشرفت کنید.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۹۲/۰۹/۱۹

دانشگاه جوانگاه حرکت‌های سیاسی نشود

نگذارید دانشگاه جوانگاه حرکت‌های سیاسی بشود. اینکه ما جوان را به‌عنوان یک موتور محرک تحولات سیاسی بپذیریم، حرف من است. من یک‌وقتی این مطلب را گفتم، بعضی از همین آقایانی که حالا دم از دانشگاه می‌زنند، من را ملامت کردند که شما این جوانها را به هوس انداختید، به هیجان انداختید؛ نه، من اعتقاد دارم به این قضیه؛ نسل جوان در هر جامعه، موتور حرکت تحولات اجتماعی و تحولات سیاسی است؛ بخصوص جوان دانشجوی؛ طبیعتش این است. این حرف دیگری است؛ این غیر از این است که ما دانشگاه را محلّ جوان گرایش‌های سیاسی‌ای که بعضی‌شان مخالف با اصل نظامند یا مخالف با جهت‌گیری‌های نظامند بکنیم. این را باید حتماً مراقبت کنید و جلوی آن را بگیرید.

بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۹۲/۰۹/۱۹

شاهکار نیروهای جوان ما در فتح‌المبین

در عملیات فتح‌المبین طرأحی‌های همین نیروهای جوان ما، همین بچه‌های ما موجب شد که - دشمنی که آن صحرای عظیم را [پر کرده بود] که بنده آن صحرا را همان زمان جنگ رفتم کاملاً از بالا دیدم؛ استقرار نیروهای دشمن را از آن دیدگاه‌ها بنده نگاه کرده بودم که چطور تمام این صحرا را، دشت‌عباس و این طرف و آن طرف را اینها [فرا] گرفته‌اند - دشمن ناگهان احساس کند که این نیرویی که در مقابل او است و دارد با او می‌جنگد، از پشت سر دارد به او حمله می‌کند. این مهم نیست؟ این کوچک است؟ این قابل این نیست که روی این حرکت عظیم کار بشود، فکر بشود، تحقیق بشود، کار هنری بشود، کار تحقیقی انجام بگیرد؟

بیانات در دیدار اعضای ستاد برگزاری بزرگداشت سرداران شهید مازنداران ۱۳۹۲/۰۹/۲۵

انقلاب همچنان حرف انقلاب را می‌زند

توقع دشمنان اسلام و دشمنان ایران این بود که مردم بعد از یک سال دو سال پنج سال، خسته بشوند، یادشان برود، از انقلاب دست بکشند؛ کما اینکه در بسیاری از انقلابهای دنیا همین اتفاق افتاده است؛ اینکه من می‌گویم "بسیاری"، در واقع باید گفت همه؛ در این انقلابهایی که در دو بیست، دو بیست و پنج سال اخیر در دنیا اتفاق افتاده است، تا آنجایی که بنده سراغ دارم همه‌جا همین جور بوده است، بعد از گذشت یک مدتی آنها از آسیاب افتاده است و آن موج انقلاب فروکش کرده و تمام شده، برگشته به حالت سابق.

بنده به یک کشوری رفتم زمان ریاست جمهوری، یک کشور انقلابی که هفت هشت ده سالی بود انقلاب کرده بودند، رئیس آن کشور هم جزو همان عناصر انقلاب‌کننده بود وقتی ما رفتیم آنجا. وقتی من وارد شدم [به] آنجایی که ما را بردند به عنوان ضیافت و به عنوان مهمانی و اینها، دیدم عیناً همان وضعیتی که حاکم استعمارگر قبلی - که پرتغالی بوده است؛ آنجا مستعمره‌ی پرتغال بود - با آن وضع زندگی می‌کرده، عیناً همان وضع وجود دارد، هم از لحاظ تشریفات ظاهری، هم از لحاظ احترامات، [هم از لحاظ] آداب! هیچی فرق نکرده است؛ یعنی اولی که اینها سرکار آمدند این جور نبوده، بعد بتدریج مغلوب عادات مستکبرین و مستبدین قبل از خودشان شدند و همان وضعیت را انجام دادند؛ انقلاب اسلامی مغلوب نشد، جمهوری اسلامی مغلوب نشد؛ آن کسانی که میخواستند عادات قبلی، سنن قبلی، شیوه‌ی قبلی را بر این کشور و بر این انقلاب تحمیل کنند، نتوانستند؛ و انقلاب همچنان حرف اسلام را میزند، حرف انقلاب را میزند، حرف استقلال را میزند، حرف ایستادگی ملی را میزند، حرف توسعه‌ی درون‌زای کشور را میزند، حرف عدل را میزند و برای این اهداف بزرگ تلاش میکند و کار میکند؛ همه‌ی اینها مسائل انقلاب است؛ اینها چیزهای مهمی است. این یک واقعیتی است.

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۲/۱۲/۱۵

اقتصاد غیرمقاوم آسیای جنوب شرق

من یک وقتی گفتم، رئیس یکی از کشورهای آسیای جنوب شرقی آمد و با من ملاقات کرد؛ (۱) در آن دوره‌ای که در این منطقه آن شکست عجیب به وجود آمد؛ حرف او به من این بود، گفت شما فقط بدانید، ما در یک شب از یک کشور غنی تبدیل شدیم به یک کشور فقیر! یعنی اقتصاد غیر مقاوم این جوری است. پس یک عامل برای تأثیرگذاری بر روی اقتصادها همین تکانه‌های گوناگون اقتصادی دنیا است که سرریز میشود به کشورها، یک عامل بلاهای طبیعی است که پیش می‌آید.

بیانات در جلسه تبیین سیاست‌های اقتصاد مقاومتی، ۱۳۹۲/۱۲/۲۰

(۱) دیدار آقای ماهاتیر محمد نخست‌وزیر مالزی با رهبر انقلاب ۷۶/۱۹/۱۹

خاطره رهبر انقلاب از پدر شهید کاوه



من در خود سپاه عناصر بسیار خوبی را سراغ دارم که اینها آمادگی خودسازی و دیگرسازی داشتند و دارند، خوب است من از برادر شهید عزیزمان محمود کاوه یاد کنم؛ که من او را از بچگی اش می‌شناختم. پدر این شهید جزو اصحاب و ملازمین همیشگی مسجد امام حسن بود - که بنده آنجا نماز می‌خواندم و سخنرانی می‌کردم - دست این بچه را هم می‌گرفت با خودش می‌آورد، و من می‌دانستم همین یک پسر را دارد، پدرش هم می‌شناسید شما دیگر - قاعدتاً برادرهای مهدی می‌شناسند - از همان وقت‌ها همینجور بود. پرشور و بی‌مهابا در برخورد، گاهی حرفهای تندی هم می‌زد که در دوران اختناق آنجور حرفی کسی نمی‌زد. این بچه آنجور توی این محیط خانوادگی پرشور و پرهیجان تربیت شد و خوراک فکری او از دوران نوجوانیش - که شاید آن سالهایی که من دیدم ایشان مثلاً دوازده - سیزده سال چهارده سال شاید بیشتر نداشت - حالا دقیقاً البته درست یادم نیست - عبارت بود از مطالب مسجد امام حسن. که اگر از شماها برادرهایی آن وقت بودند می‌دانند چه صنف مطالبی بود؟ و می‌شود فهمید دیگر. از نوارها و آثار آن مسجد [می‌شد فهمید] که چه نوع مطالبی بود.

در یک چنین محیط فکری این جوان تربیت شد، و جزو عناصر کم‌نظیری بود که من او را در صدد خودسازی یافتن؛ حقیقتاً اهل خودسازی بود - هم خودسازی معنوی و اخلاقی و تقوایی، هم خودسازی رزمی - در یکی از عملیات اخیر دستش مجروح شده بود - که آمد مشهد و مدتی هم اینجا بیمارستان بود، مدت کوتاهی ظاهراً، بعد برگشت مجدداً جبهه - تهران آمد سراغ من؛ من دیدم دستش متورم است. بنده نسبت به این کسانی که دست‌هایشان آسیب دیده یک حساسیتی دارم، فوری می‌پرسم دستت درد می‌کند. پرسیدم دستت درد می‌کند گفت که نه. بعد من اطلاع پیدا کردم، برادرهای که آنجا بودند، برادرهای مهدی‌ای که آنجا هستند، گفتند دستش شدید درد می‌کند، این همه درد را کتمان می‌کرد و نمی‌گفت - که این مستحب است، که انسان حتی المقدور درد را کتمان کند و به دیگران نگوید - یک چنین

حالت خودسازی ایشان داشت. یک فرماندهی بسیار خوب بود، از لحاظ اداری واحد خودش که تیپ ویژه شهدا - تیپ ویژه آن روز شهدا فکر می‌کنم حالا لشکر شده، آن وقت تیپ بود - یک واحد خوب بود جزو واحدهای کارآمد ما محسوب می‌شد و به این عنوان از آن نام برده می‌شد، خود او هم در عملیات گوناگونی شرکت داشت، و کارآموزه‌ی میدان جنگ شده بود؛ از لحاظ نظم اداری واحد، مدیریت قوی، دوستی و رفاقت با عناصر لشکر و از لحاظ معنوی، اخلاق، ادب، تربیت توجه و ذکر یک انسان جوان اما برجسته بود.

این هم یکی از خصوصیات دوران ماست، که برجستگان همیشه از پیرها نیستند، آدم جوان‌ها و بچه‌ها را می‌بیند که جزو چهره‌های برجسته می‌شوند. رهبان الیل و اسد النهار غالباً توی همین بچه‌ها پیدا می‌کنند، توی همین جوان‌ها پیدا می‌کنند. ما نشستیم از دور داریم نگاه می‌کنیم حسرت می‌خوریم، و آرزو می‌کنیم کاش برویم توی محیط آن‌ها. کمتر وقتی است که بنده همین حالاها دلم پرواز نکند به سمت محفل سنگرنشینان؛ آن‌جا انسان ساخته می‌شود و خوب هم ساخته می‌شود، و این جوان‌ها خوب ساخته شدند، و شهید کاوه حقیقتاً خوب ساخته شد.

مظلومیت لرها و بختیاری‌ها

ما بختیاریها و لرها را به صداقت، به صفا، به شجاعت، به غیرت شناختیم. اینها در قبال عقاید اسلامی و عقاید مذهبی و عقاید تشیع، بسیار پایدار و دارای پافشاری و پایداری بودند در طول زمان، و زمان خود ما هم همین محسوس بوده و این را دیدیم. به سادات چقدر احترام میگذارند، به خاندان پیغمبر چقدر احترام میگذارند، به طور مطلق به روحانیون [چقدر احترام میگذارند]؛ حالا [امام جمعه‌ی شهرستان مسجدسلیمان] فرمودند که شخصیت‌های علمی آنجا معروف نشده‌اند؛ لکن من که چند سال قبل از این رفتم شهرکرد، آنطور که در ذهنم هست، آنجا با برخی از روحانیون لر و بخصوص بختیاری آشنا شدیم و اینها گفتند و کسانی را هم از شخصیت‌ها اسم آوردند؛ منتها مظلومیت این قوم همین است که حتی شخصیت‌های روحانیان هم شناخته شده نیستند، معروف نیستند؛ خب اینها بایستی جستجو بشود و تلاش بشود. و حالا که شما بحمدالله در این جریان قرار گرفتید، خوب است که کار را ادامه بدهید و بگردید واقعاً شخصیت‌ها را پیدا کنید، منتها آن‌چنان که هستند؛ یعنی دقت بشود که شخصیت‌سازی نشود.

بیانات در دیدار اعضای همایش نکوداشت شیرعلیمردان خان بختیاری ۱۳۹۲/۱۲/۲۶

خاطرات سال ۱۳۹۳

طوفان ملت

سعودی‌ها در این مسئله (تجاوز به یمن) ضرر خواهند کرد... قطعاً
بنی‌سعودی‌ها به خاک مالیده خواهد شد. در یمن جوانهای
مؤمن، جوانهای علاقمند و معتقدین به منہاج امیرالمؤمنین (ع)
توانستند بایستند در مقابل اینها؛ شیعه و سنی و شافعی و زیدی و
حنفی و همه جورشان ایستاده‌اند در مقابل هجمه‌ی دشمن و
انشاءالله پیروز خواهند شد و پیروزی متعلق به ملت‌هاست

۳۱/۱۰



آن‌ها در جنگ به داد ما رسیدند...

یکی از ظرفیتهای مهم ما، ظرفیت نیروی انسانی ما است. نیروی انسانی در کشور ما، یکی از بزرگ‌ترین ظرفیتهای کشور ما است؛ این یک فرصت بزرگ است. عرض کردیم، جمعیت جوان کشور – از پانزده سال تا سی سال – یک حجم عظیم از ملت ما را تشکیل میدهند؛ این خودش یک ظرفیت است. تعداد ده میلیون دانش‌آموخته‌ی دانشگاه‌ها را داریم؛ ده میلیون از جوانهای ما در طول این سالها از دانشگاهها فارغ‌التحصیل شدند. همین حالا بیش از چهار میلیون دانشجو داریم که اینها در طول چند سال آینده فارغ‌التحصیل میشوند؛ جوانان عزیز بدانند، این چهار میلیونی که می‌گوییم، ۲۵ برابر تعداد دانشجو در پایان رژیم طاغوت است؛ جمعیت کشور نسبت به آن موقع شده دو برابر، اما تعداد دانشجو نسبت به آن موقع شده ۲۵ برابر؛ امروز ما این تعداد دانشجو و فارغ‌التحصیل داریم. علاوه‌ی بر اینها، میلیونها نیروی مجرب و ماهر داریم. ببینید، همینهایی که در دوران جنگ به داد نیروهای مسلح ما رسیدند. در دوران جنگ تحمیلی، یکی از مشکلات ما، از کار افتادن دستگاه‌های ما، بمباران شدن مراکز گوناگون ما، تهیدست ماندن نیروهای ما از وسایل لازم – مثل وسایل حمل و نقل و این چیزها – بود. یک عده افراد صنعتگر، ماهر، مجرب، راه افتادند از تهران و شهرستانها – که بنده در اوایل جنگ خودم شاهد بودم، اینها را میدیدم؛ اخیرا هم بحمدالله توفیق پیدا کردیم، یک جماعتی از اینها آمدند؛ آن روز جوان بودند، حالا سنی از آنها گذشته، اما همان انگیزه و همان شور در آنها هست – رفتند داخل میدانهای جنگ، در صفوف مقدم، بعضی‌هایشان هم شهید شدند؛ تعمیرات کردند، ساخت‌وساز کردند، ساخت‌وسازهای صنعتی؛ این پلهای عجیب‌وغریبی که در جنگ به درد نیروهای مسلح ما خورد، امکانات فراوان، خودرو، جاده، امثال اینها، به‌وسیله‌ی همین نیروهای مجرب و ماهر به‌وجود آمد؛ امروز هم هستند، امروز هم در کشور ما الی‌ماشاءالله؛ تحصیل‌کرده نیستند، اما تجربه و مهارتی دارند که گاهی از تحصیل‌کرده‌ها هم بسیار بیشتر و بهتر و مفیدتر است؛ این هم یکی از امکانات نیروهای ما است؛ هم در کشاورزی این را داریم، هم در صنعت داریم.

بیانات در حرم مطهر رضوی ۱۳۹۳/۰۱/۰۱

چرا جنگ هشت سال طول کشید؟

دفاع مقدس ما، دوران جنگ هشت‌ساله‌ی پر ماجرای این کشور، داستان ایستادگی ملت ایران و ایستادگی جوانان ما در مقابل خباثتها و دشمنی‌های کفر و استکبار جهانی است. درست است، در مقابل ما به‌ظاهر یک رژیم بعثی بود - صدام بود - و او هم عنصری بود به‌قدر کافی خبیث، به‌قدر کافی ضد بشریت و ضد انسانیت، اما فقط او نبود؛ آن چیزی که موجب شد این جنگ، هشت سال ادامه پیدا کند، عوامل پشت پرده‌ی استکبار جهانی بودند که او را تشویق میکردند، به او وعده میدادند، امکانات میدادند. آن‌وقتی که در این سرزمین‌های خوزستان - که شما حالا بخشی از آنها را مشاهده کردید - دشمنان ما مجبور به عقب‌نشینی شدند، یک دولت اروپایی به آنها وسیله‌ای داد که بتوانند در دریا، خباثت و شیطنت و شرارت خودشان را ادامه بدهند؛ موشکی به آنها دادند. نمیگذاشتند عملیاتی که در منطقه انجام میگردد، سرنوشت جنگ را به آنها برساند؛ تشویقش میکردند. یعنی دست استکبار جهانی، دست همین دولتهای اروپایی و دولت آمریکا، پشت رژیم خبیث معاند بعثی قرار داشت و او را به ادامه‌ی کار تشویق میکرد. نمیخواستند بگذارند جمهوری اسلامی از این حادثه‌ی بزرگ، پیروز و سربلند بیرون بیاید؛ میگفتند صریحاً.

بعد از آنکه در همین عملیاتی که در این منطقه اتفاق افتاد - منطقه‌ی دارخوین؛ اینجا منطقه‌ی درگیری بسیار تعیین‌کننده‌ی عملیات ثامن‌الائمه بود - که سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی ایران با همکاری یکدیگر، برای دستور امام برنامه‌ریزی کردند، طراحی کردند، در همین منطقه توانستند دشمن را عقب بنشانند و آن روحیه‌ای را که دشمن به‌خاطر پشتیبانی‌های فرنگی‌ها و خارجی‌ها و اروپایی‌ها به‌دست آورد، در هم بکوبند و بشکنند و محاصره‌ی آبادان را از بین ببرند؛ بعد از این عملیات، عملیات طریق‌القدس؛ بعد از این عملیات، عملیات فتح‌المبین؛ بعد عملیات الی‌بیت‌المقدس؛ این عملیات‌های پشت سر هم که رزمندگان عزیز ما، جوانان فداکار ما در قالب ارتش، در قالب سپاه، در قالب بسیج و نیروهای مردمی، در قالب مجموعه‌های عشایری، حتی در قالب شهربانی و ژاندارمری و کمیته‌های آن روز، می‌آمدند در این میدان جنگ و این فداکاری‌ها را انجام میدادند؛ این عملیات میتوانست جنگ را به خاتمه برساند و پایان بدهد؛ اما جبهه‌ی دشمن نظام اسلامی - یعنی همین اروپایی‌ها و دولتهای اروپایی و دولت آمریکا - نمیگذاشتند؛ طرف مقابل را تشویق میکردند، امکانات جدیدی به او میدادند، او را به برنده شدن در این جنگ امیدوار میکردند؛ لذا جنگ هشت سال طول کشید.

بیانات در یادمان شهدای شرق کارون ۱۳۹۳/۰۱/۰۶

پاداش جنگ زیر آفتاب داغ خوزستان

این سرزمین‌ها، این بیابانها، این رود کارون، این جاده‌ی اهواز - آبادان یا اهواز - خرمشهر، این مناطق گوناگون که با اسمهای مختلفی امروز خودشان را به شما معرفی میکنند، اینها شاهد برترین فداکاری‌ها و مجاهدتها و ازخودگذشتگی‌ها بوده‌اند. بنده فراموش نمیکنم در آن ماه‌های اول جنگ - در آن ماه‌های محنت، نبودن نیرو، نبودن امکانات، نبودن آموزش، نبودن انسجام و سازماندهی، در آن سختی همه‌جانبه‌ی مادی - جوانهای ما با روحیه‌های خوب، از همین اهواز می‌آمدند به مناطق مختلف؛ از جمله همین‌جا، منطقه‌ی دارخوین. یک مشت از جوانهای مؤمن و حزب‌اللهی که من اشخاصشان را هم بعضاً می‌شناسم، آمدند در همین روستای محمدیه که نزدیک است، سنگرهای انفرادی میکنند؛ در تاریکی شب از این سنگرهای انفرادی می‌آمدند بیرون و صد متر دویست متر جلوتر میرفتند، باز آنجا سنگر میکنند؛ تمام روز را زیر این آفتاب داغ خوزستان در سنگرها میماندند، سختی‌ها را تحمل میکردند، خود را به دشمن نزدیک میکردند؛ تا وقتی که نوبت عملیات رسید که در مهر ماه سال بعد از حمله - در آخر شهریور ۵۹ حمله‌ی دشمن شروع شد، در مهر ۶۰ - در این منطقه‌ی دارخوین و همه‌ی این مناطق اطراف، با نیروهای رزمنده‌ی ارتش و سپاه و بسیج و غیره، توانستند پاداش آن مجاهدتها را بگیرند و به ملت ایران هدیه کنند.

بیانات در یادمان شهدای شرق کارون ۱۳۹۳/۰۱/۰۶

خاطرات رهبر انقلاب از شهید سپهبد علی صیاد شیرازی



او را از اوایل پیروزی انقلاب می‌شناختم

من تقریباً از اولین روزهای پیروزی انقلاب این شهید را شناختم. از اصفهان پیش ما می‌آمد، گزارش میداد و کمک میخواست؛ از آن وقت ما با ایشان آشنا شدیم. او سپس به کردستان رفت و بعد هم در دوران جنگ تحمیلی فعالیت کرد؛ بعد از جنگ هم که معلوم است. این‌که شما میبینید یک ملت، بزرگش، کوچکش، زن و مردش، جوانش، پیرش، امروزش، دیروزش، برای ابراز احترام به پیکر این شهید، یک اجتماع عظیم را به وجود می‌آورند - که جزو تشییعهای کم نظیر در دوران انقلاب بود - به‌خاطر همین اخلاص و همین صفاست. خدای متعال دلها را متوجه میکند. ما این را لازم داریم و الحمدلله امروز هم افراد این‌گونه داریم.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش - ۱۳۷۸/۰۱/۲۵

نبوغ نظامی

شاید امروز هم بعضی خیال کنند - که عملیاتی مثل عملیات بیت‌المقدس، فقط یک هجوم انبوه انسانی بود! اینها سخت در اشتباهند. هیچ امواج انسانی، بدون فرماندهی قادر قاطع هوشیار، نمیتواند هیچ عملی را انجام دهد. در جنگ نظامی، سازماندهی و عملیات و فرماندهی و تاکتیک و دقت نظر و موقع شناسی و دهها عامل در کنار هم، دانش نظامی را به وجود می‌آورد و استعداد و نبوغ نظامی را نشان میدهد. این اتفاق، در عملیات فتح خرمشهر - یعنی همان عملیات بیت‌المقدس - روی داد، که همین شهید عزیز اخیر ما - شهید صیاد شیرازی - یکی از کارگردانان اصلی این عملیات بود و خود او مثل ظهر چنین روزی، از آن‌جا با تلفن با بنده تماس گرفت و مژده پیروزی را داد و گفت سربازان عراقی صف طولانی کشیده‌اند تا بیایند اسیر شوند!

بینید این عملیات چقدر هوشمندانه و قوی و همه‌جانبه بود که نیروهای دشمن احساس اضطراب میکردند که برای حفظ جان خودشان بیایند خود را تسلیم اسارت کنند! که در آن روز هزاران نفر از نیروهای دشمن متجاوز - که آن همه با غرور و تکبر، فریاد سر داده بودند - آمدند دودستی خودشان را تسلیم رزمندگان اسلام کردند!

بیانات در دیدار خانواده شهدا - ۱۳۸۴/۰۳/۰۳

شیر همه‌ی پیشه‌ها

کشتن کسی مثل «صیاد شیرازی» خیلی هنر و توانایی و پیچیدگی تشکیلاتی نمیخواهد. آدمی از خانه‌اش بیرون می‌آید، سوار اتومبیلش میشود و بدون محافظ راه می‌افتد و میرود. در این میان اگر دو نفر آدم، نامردانه و مخفیانه و با فریبگری تصمیم بگیرند او را به قتل برسانند، کار ساده‌ای است، و آلا اگر میخواستند مردانه جلو بیایند، صیاد شیرازی یک نفری جواب امثال آنها را میداد.

کسی مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام را هم یک نفر آدم با یک همدست میتواند بکشد؛ چون او شیر همه‌ی پیشه‌های مردانگی و شجاعت بود. بنابراین کشتن کسی مثل صیاد شیرازی، نه دلیل قوت سازمانی و نه دلیل طرفدار داشتن کسی است. این کار جز خباثت و شقاوت و دوری روزافزون آنها از مردم و ارزش‌ها، چیز دیگری را نشان نمیدهد.

وقتی مردم به این حادثه، این طور جواب میدهند، خیلی چیزهای بزرگ به دست ملت می‌آید. خون شهید حقیقتاً چیز مبارک و عجیبی است. شما بینید در تشییع شهید صیاد شیرازی چه اجتماعی تشکیل شد! همه متأثر بودند و گریه میکردند. هیچ کس به خاطر رودربایستی و برای نشان دادن خود نیامده بود؛ همه با یک انگیزه‌ی قلبی آمده بودند.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش - ۱۳۷۸/۰۱/۲۵

معجزه اخلاص

بنده وقتی به تلویزیون نگاه میکردم، سیل عظیم و خروشان جمعیت را میدیدم. من چند جا این حالت را دیده‌ام که یکی از آنها این‌جا بود. دیدم یک عامل معنوی اثر میگذارد و آن، اخلاص است.

برادران عزیز! اخلاص چیز عجیبی است؛ یعنی کار را برای خدا کردن و همان چیزی که مضمون عامیانه‌اش در شعری آمده است: «تو نیکی میکنی و در دجله انداز». انسان برای خدا کار خوب و درست و صحیح بکند و در پی این نباشد که حتماً به نام او ثبت شود و امضای او زیر آن بیاید؛ این بلافاصله اثر میدهد. خدای متعال بعد از شهادت این مرد، در همین قدم اول، به او اجر داد.

البته خود شهادت بزرگترین اجری بود که خدا به او داد؛ چون این طور کشته شدن، برای انسان خیلی افتخار است. بالاخره صیاد شیرازی، یک مرد پنجاه و چند ساله، ده سال دیگر، بیست سال دیگر، سی سال دیگر - که با یک چشم به هم زدن میگذرد - از دنیا میرفت و از همین دروازه عبور میکرد؛ متنها با یک ناخوشی، با یک بیماری، با یک تصادف، یا با یک سکت‌های قلبی؛ از این حوادثی که دائم اتفاق میافتد.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش - ۱۳۷۸/۰۱/۲۵

حیف بود صیاد بمیرد

دو هفته پیش شهید کاظمی پیش من آمد و گفت از شما دو درخواست دارم: یکی این‌که دعا کنید من روسفید بشوم، دوم این‌که دعا کنید من شهید بشوم. گفتم شماها واقعاً حیف است بمیرید؛ شماها که این روزگارهای مهم را گذرانید، نباید بمیرید؛ شماها همه‌تان باید شهید شوید؛ ولیکن حالا زود است و هنوز کشور و نظام به شما احتیاج دارد. بعد گفتم آن روزی که خبر شهادت صیاد را به من دادند، من گفتم صیاد، شایسته‌ی شهادت بود؛ حقش بود؛ حیف بود صیاد بمیرد. وقتی این جمله را گفتم، چشم‌های شهید کاظمی پُر اشک شد، گفت: ان‌شاءالله خبر من را هم به‌تان بدهند!

فاصله‌ی بین مرگ و زندگی، فاصله‌ی بسیار کوتاهی است؛ یک لحظه است. ما سرگرم زندگی هستیم و غافلیم از حرکتی که همه به سمت لقاءالله دارند. همه خدا را ملاقات میکنند؛ هر کسی یک طور؛ بعضیها

واقعاً روسفید خدا را ملاقات میکنند، که احمد کاظمی و این برادران حتماً از این قبیل بودند؛ اینها زحمت کشیده بودند.

بیانات در مراسم تشییع پیکرهای فرماندهان سپاه ۱۳۸۴/۱۰/۲۱

مرگ تاجرانه

بنده از قدیم میگفتم شهادت مرگ تاجرانه و مرگ زرنگهاست. آدم همین روغن ریخته را نذر امامزاده میکند. انسان جان رفتنی از دست دادنی نماندنی را به گونه‌ای به خدای متعال میسپرد؛ در صورتی که این متعلق به اوست و او بالاخره انسان را میبرد. بنابراین اولین اجری که خدا به شهید داده، خود شهادت است؛ یعنی روغن ریخته‌ی او را قبول کرد و هدیه‌ای را پذیرفت و در نتیجه شهید در عالم وجود و تا قیامت، انسان با ارزش و ماندگاری شد.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش - ۱۳۷۸/۰۱/۲۵

۱۳۹۳/۰۱/۲۰

عده‌ای در دهه ۶۰ می‌گفتند ما نمی‌توانیم!

من فراموش نمی‌کنم در سالهای اوائل دهه‌ی ۶۰ که بنده رئیس جمهور بودم، ما در یک نقطه‌ای از کشور که نمی‌خواهم بگویم کجا، یک نیروگاه گازی نصفه‌کاره داشتیم؛ ما اصرار میکردیم، میگفتیم به آنها که این نیروگاه را باید خودمان تمام کنیم؛ مسئولانی آمدند پیش من - بعضی‌شان زنده‌اند، بعضی‌شان هم خدا رحمت کند، از دنیا رفته‌اند - میگفتند آقا! نمیشود؛ بیخود زحمت نکشید، بیخود تلاش نکنید. آمده بودند به بنده اثبات کنند و بنده را قانع کنند که ما نمیتوانیم؛ بایستی از آن شرکت سازنده یا یک شرکت دیگر در دنیا، بخواهیم بیاید؛ در بحبوحه‌ی جنگ بود، دوره‌ی جنگ، دوره‌ی فشارهای فراوان، دوره‌ی تحریمهای سخت.

امروز شما جوانهای این کشور، فعالان این کشور و مدیران جهادی باارزش، توانسته‌اید خودتان را به رتبه‌ی بالای ساخت نیروگاه‌های گازی - یعنی رتبه‌ی ششم دنیا - برسانید؛ یک شرکتی در آمریکا، شرکتی در آلمان، شرکتی در فرانسه، شرکتی در ایتالیا، شرکتی در ژاپن، ششمین در دنیا شما هستید؛ و شما نیروگاه‌های گازی را دارید میسازید.

بیانات در دیدار کارگران در گروه صنعتی مپنا ۱۳۹۳/۰۲/۱۰

باید به توانایی‌هایمان مباهات کنیم

باز این خاطره را به شما عزیزان - برادران و خواهران - بگویم: کسی پیش من آمد، برای اینکه اثبات کند که پروژه‌های راه و بزرگرایی که ما در اختیار داریم، نباید دنبال کنیم؛ میگفت ما مدیر پروژه نداریم، ما مدیر نداریم؛ مثالهایی میزد. چیزهایی که یک ملت را عقب نگه میدارد، این تفکرات است. بحمدالله در این مجموعه‌ی شما، کارگزاران، مدیران، مسئولان، طراحان، همه خوب کار کردید و امروز این مجموعه‌ی «مپنا» یک مجموعه‌ی افتخاربرانگیز است؛ یعنی مایه‌ی مباهات است؛ هم مباهات کشور به شماها، هم مباهات خود شما که توانسته‌اید این توانایی را به‌وجود بیاورید و به رخ دوست و دشمن بکشانید؛ باید مباهات کنید.

بیانات در دیدار کارگران در گروه صنعتی مپنا ۱۳۹۳/۰۲/۱۰

ماجرای شیرین غنی سازی بیست درصد

تحریم مال آنجایی است که دست شما بسته است. در هر بخشی که شما بتوانید از خودتان تحرک و پیشرفت نشان بدهید، طرف احساس میکند تحریم یک کار لغوی است، کار بیهوده‌ای است، کار ابلهانه‌ای است؛ مثال واضح آن همین مواد اورانیوم غنی شده‌ی بیست درصد است که ما برای این نیروگاه تحقیقاتی تهران نیاز مبرمی داشتیم. ذخیره‌ی کشور داشت تمام میشد، این نیروگاه میخواست، رادیوداروها که مورد نیاز بود و در اینجا تولید میشد، از دسترس مردم دور میشد؛ مسئولین در تلاش افتادند که بیست درصد را تهیه کنند. ماجرای بازی درآوردن قدرتمندان دنیا - در رأس همه‌شان آمریکا و بعضی قدرتهای دیگر - سر قضیه‌ی بیست درصد، یک ماجرای شیرین طولانی شنیدنی است که چه کردند اینها! ما حاضر بودیم این را بخریم، آنها به انواع و اقسام حیل متشبث میشدند که اشکال تراشی کنند، تا اینکه بالاخره جمهوری اسلامی به این نتیجه رسید که بیست درصد را باید خودش تولید کند، [اما] آنها باور نمیکردند که این کار تحقق پیدا کند و باور نمیکردند بعد از آنکه بیست درصد تولید شد، امکان تولید سوخت از آن به وجود بیاید؛ یعنی بتوانند میله‌ی سوخت و صفحه‌ی سوخت به وجود بیاورند؛ این کار را هم جوانهای جمهوری اسلامی - مثل شماها - دانشمندان جوان، با هوششان، با ابتکارشان، با مدیریتهای خوب توانستند انجام بدهند. حالا که همه‌ی دنیا فهمیدند و دانستند که جمهوری اسلامی به این فناوری دست پیدا کرده و محصول را تولید کرده و میتواند از این محصول استفاده کند، راه افتاده‌اند، این میگوید از ما بخرید، آن میگوید از ما بخرید؛ میگویند حاضریم به شما بفروشیم؛ اما تولید نکنید؛ دنیا این جوری است. فشار دنیا، بدآدایی‌های قدرتهای گوناگون بزرگ و کوچک دنیا در مقابل نظام جمهوری اسلامی و هر نظام مستقلی، تابع ضعف و قوت این نظام است.

بیانات در دیدار کارگران در گروه صنعتی مپنا ۱۳۹۳/۰۲/۱۰

اصلاً ندیده بودیم اعتکاف چه جوری است!

خوشبختانه اقبال مردم به این سنت خیلی بالا است؛ شوق جوانها و عشق جوانها حیرت‌انگیز است. من یادم است آن وقتی که ما در مشهد بودیم، اصلاً ندیده بودیم اعتکاف چه جوری است، شنیده بودیم؛ قم که رفتم در همین ایام البیض در مسجد امام (۱) اعتکاف میشد. شاید من یک وقت رفته بودم دیده بودم، طلبه‌ها می‌آمدند دو نفر، سه نفر، یک گوشه‌ای را انتخاب میکردند در آن شبستان مرحوم حاج ابوالفضل - آن شبستان بالایی - چادر میکشیدند؛ شاید مجموع افرادی که در آن شبستان اعتکاف میکردند به سی نفر، چهل نفر نمیرسید. البته بعدها که مسجد آقای بروجردی ساخته شد، بعضی‌ها ظاهراً آنجا هم می‌آمدند اعتکاف میکردند که آن را من ندیده بودم، لکن مسجد امام را دیده بودیم. این، همهی مظهر این سنت پر مغز پر معنا در آن دوره بود: مخصوص قم، آن هم با این تعداد اندک. امروز شما بروید دانشگاه‌های کشور را نگاه کنید - حالا غیر از مسجد گوهرشاد و مسجد جمکران و مساجد مهم دیگر و جاهای دیگری که هجوم جمعیت است؛ در این مساجد دانشگاه‌ها، مسجد دانشگاه تهران و جاهای دیگر - دانشجویهای ما، جوانهای ما، از مدتی پیش صف کشیده‌اند، نوبت میگیرند و نوبتشان نمیرسد، یعنی جا نیست، وسیله نیست برای اداره‌ی آنها؛ این شوق عمومی به این عبادت، این جور است؛ خب، این یکی از برکات الهی است. بحمدالله خدای متعال این زمینه را فراهم کرده و این توفیق را داده و مغناطیس محبت الهی و ذکر الهی، دلهای جوانها را به خودش جذب کرده؛ این را باید مغتنم شمرد. این یک فرصت است.

(۱) مسجد امام حسن عسکری (علیه‌السلام)

بیانات در دیدار اعضای ستاد مرکزی اعتکاف و اعضای سوّمین جشنواره‌ی سراسری علمی فرهنگی اعتکاف

۱۳۹۳/۰۲/۱۵

دورانی که آموزش و پرورش خسارت دید

مدیرانی که انتخاب میکنیم مدیرانی باشند که اهتمامشان به آن مسئله‌ی اصلی آموزش و پرورش باشد. داشتن نگاه‌های جریان‌ی و سیاسی و حزبی و جناحی و این چیزها، برای آموزش و پرورش سم است. ما در طول این سالهای متمادی دورانی را دیدیم که به این چیزها اهتمام بیشتری شد، و آموزش و پرورش خسارت یافت. مراقب باشید! جوری با مسائل گوناگون آموزش و پرورش برخورد بشود که مسئله‌ی مدیر هر بخش از این دستگاه عظیم و عریض و طویل، مسئله‌ی «آموزش» و «پرورش» باشد؛ تربیت انسان باشد، تربیت نیروی انقلاب باشد.

بیانات در دیدار معلمان ۱۳۹۳/۰۲/۱۷

مجاهدتهای مردم ایلام

بدانید - بخصوص شما جوانهای عزیز - که این کشور متعلق به شما است، آیندهی آن مال شما است؛ شما هستید که باید شانههای توانای خودتان را بدهید زیر بار این مسئولیت بزرگ، همچنانکه جوانهای دیروز این کار را کردند و از شرف ملی، از استقلال کشور، از دین و ایمان و هویت ملی خودشان، دفاع کردند که یکی از مظاهر مهم آن همین مردم ایلام هستند. من از نزدیک فداکاریهای مردم را دیدم؛ در همان سال ۵۹ و ۶۰، در آن دورانهای دشوار، همهی مردم - زن و مرد - در صحنه بودند، همکاری میکردند، و برجستگان و نخبگان مردم استان شما و منطقهی شما هم پیشاپیش مردم حرکت میکردند؛ امروز هم قضیه همان است.

بیانات در دیدار مردم استان ایلام ۱۳۹۳/۰۲/۲۳

اولین گروهی که به ندای امام در نهضت لبیک گفت

مسئله‌ی بازار و اصناف، و ورود در میدان مبارزه از سوی این جمع و این قشر، یکی از مسائل مهمّ تاریخ انقلاب ما است. بنده تصدیق میکنم و از نزدیک شاهد بودم که جزو اولین گروه‌ها و شاید بشود گفت اولین گروهی که به ندای امام در نهضت پاسخ دادند، بازاریان متدین بودند - در سراسر کشور به نحوی لکن عمدتاً در تهران و بعضی شهرهای بزرگ - و فضای کشور را در سال ۴۱ گرم کردند؛ و همچنین در طول این سالهای متمادی همین جور بوده. حالا شما از کسانی از برجستگان اصناف اسم آوردید، ولیکن تعداد اشخاص نام‌آور و برجسته، خیلی بیش از اینها است و بسیاری از اینها شناخته شده نیستند؛ این کنگره‌ای که شما دارید یقیناً کمک خواهد کرد به اینکه نام این آبرومندان نظام اسلامی و انقلاب اسلامی زنده بشود و احیا بشود؛ بسیار کار بجا و بموردی است.

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران برگزاری کنگره‌ی ملی ده هزار شهید اصناف و بازار ۱۳۹۳/۰۳/۲۶

جوانهای نخبه را تشویق می‌کردند به ترک کشور!

ما البته در گذشته، در یک دورانی، نمونه‌های نامطلوبی در دانشگاه داشتیم. کسانی را در یک دانشگاه معتبر کشور داشتیم که جوانهای نخبه را تشویق میکردند به ترک کشور! اینکه مکرر میگویند فرار مغزها، فرار مغزها؛ آدمهایی داشتیم که دانشجوی نخبه را جستجو میکردند، پیدا میکردند، تشویق میکردند به اینکه کشور را ترک کنند و بروند؛ در یک دورانی این را داشتیم؛ و در یک دورانی دیدیم این را و گذرانندیم این دوران را که در داخل وزارت کسانی بودند که در مقابل حرکت علمی و پیشرفت علمی مانع‌تراشی میکردند؛ [البته] ممکن است با دلایلی از نظر خودشان موجه، اما واقعیت همین بود که مانع‌تراشی بود. اینها نباید تکرار بشود؛ دانشگاه در اختیار کسانی قرار نگیرد که پیشرفت علمی را به هیچ می‌انگارند؛ به آن اهمیّت نمیدهند؛

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۳/۰۴/۱۱

جریان مرعوب در برابر فرهنگ غرب

سعی کنید دانشجو را پایبند به تعلقات معنوی، تعلقات خانوادگی، تعلقات میهنی بار بیاورید؛ دانشجو را معتقد و مؤمن به فرهنگ اسلامی بار بیاورید. بعضی به عکس عمل کردند در طول سالهای متمادی قبل از انقلاب؛ بعد از انقلاب هم البته تا امروز رگه‌هایی مشاهده شده در دانشگاه‌ها؛ خوب، ما هم اطلاع داریم، شما هم اطلاع دارید، کسانی را و جریانی را می‌شناسیم، می‌شناختید - حالا اسم کسان و اشخاص مورد نظر نیست - جریانی وجود دارد که مرعوب و مغلوب تسلط فرهنگ غربی است؛ هرچیز غربی برای او مایه‌ی تمجید [است] و هرچیز میهنی و ملی و خودی مورد تحقیر و اهانت قرار می‌گیرد؛ داریم کسانی از این قبیل؛ این درست عکس آن چیزی است که باید باشد.

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۳/۰۴/۱۱

دانشگاه نباید باشگاه سیاسی بشود

سمّ مهلك حرکت علمی این است که دانشگاه‌ها تبدیل بشوند به باشگاه‌های سیاسی؛ کاری که در یک دوره‌ای انجام گرفت. این به معنای نفی حرکت سیاسی در بین دانشجویان دانشگاه‌ها نیست؛ بنده همیشه مدافع و منادی کار سیاسی دانشجویها و دانشگاهیان بوده‌ام و هستم - الان هم معتقدم - منتها نگاه سیاسی، مشرب سیاسی، فهم سیاسی و فعالیت سیاسی داشتن، یک حرف است و دانشگاه را و کلاس درس را و محیط علمی را جولانگاه کار سیاسی قرار دادن، یک حرف دیگری است؛ اینها با همدیگر تفاوت دارد. آرامش دانشگاه کمک‌کننده‌ی به این است که دانشگاه بتواند در زمینه‌ی مسائل علم - که این همه اهمیت دارد - کار خودش را انجام بدهد، وظیفه‌ی خودش را انجام بدهد، و اگر خدای نکرده عکس این بشود، اولین ضربه‌ای که خواهیم خورد، این است که حرکت علمی در دانشگاه و به تبع آن در کشور متوقف خواهد شد، یا کند خواهد شد.

بیانات در دیدار اساتید دانشگاه در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۳/۰۴/۱۱

اذانی که انگلیس با آن مشکل نداشت

اگر کسی خیال کند که اسم اسلام موجب میشود که با جمهوری اسلامی مخالف باشند، نه، اسم اسلام و ظواهر اسلامی و تشریفات اسلامی هیچ کس را به مخالفت وادار نمیکند. امام یک وقتی در یکی از صحبت‌هایشان میفرمودند: وقتی که انگلیس‌ها در دهه‌ی دوّم قرن بیستم - هزار و نهصد و خرده‌ای - آمدند وارد عراق شدند و مسلط شدند، بعد آن فرماندهی نظامی انگلیسی دید یک نفری فریادی بلند کرده، دارد صدایی میزند، دستپاچه شد - روی مناره یک کسی اذان میگفت - پرسید این سرو صدایی که هست چیست؟ گفتند اذان میگوید. گفت علیه ما است؟ یکی گفت نه؛ گفت خب، هرچه میخواهد بگوید. اذانی که علیه او نباشد، «الله اکبر» ی که او را کوچک نکند، خب هرچه میخواهد بگوید، بگوید. مسئله مسئله‌ی اسم اسلام و تشریفات اسلامی نیست. امروز کشورهایی اسم اسلام را دارند، تشریفات اسلامی را هم کم‌وبیش دارند، اما نفتشان در اختیار استکبار است، امکاناتشان در اختیار استکبار است، منابع حیاتی‌شان در اختیار آنها است؛ هیچ مخالفتی با آنها نیست، خیلی هم دوستند.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۹۳/۰۴/۱۶

ماجرای شکل‌گیری طالبان و القاعده

اینها [قدرتهای غربی و عوامل منطقه‌ای آنها] اعتراف میکنند که این جریانها [جریان القاعده و داعش و ...] را اینها به راه انداخته‌اند؛ اگر هم اعتراف نکنند ما شواهد داریم، ما میدانیم. من فراموش نمیکنم، مرحوم شیخ سعید شعبان - حالا آوردن اسمش دیگر اشکالی ندارد - عالم معروف اهل سنت، در مشهد - آن وقتی بود که ما در دوران جنگ بودیم - به من گفت که من اطلاع دارم که دارند تلاش میکنند برای اینکه شما را از طرف شرق کشورتان، مشغول کنند و درگیر کنند؛ من گفتم خب شرق ما افغانستان است؛ گفت بله از طرف افغانستان. این قبل از آن بود که این جریان طالبان و القاعده و این حرفها در افغانستان راه بیفتد؛ ایشان خب ارتباط داشت با محافل گوناگون سیاسی و روحانی اهل سنت، در جاهای حساسی حضور داشت، شخص بسیار محترمی بود، مطلع شده بود، گفت من وظیفه‌ی خودم دانستم که این را به شما بگویم. بعد از اندکی هم همین حوادث اتفاق افتاد و دیدیم که همین جور بود که گفت. بنابراین شبهه‌ای وجود ندارد که راه انداختن این جریانها و ساختن این جریانها، به دست همین قدرتهای غربی و عوامل منطقه‌ای آنها [است]. حالا ممکن است یک مواردی خودشان مستقیم وارد نشوند و دیگران [وارد شوند]. البته مستقیم هم وارد شدند.

در همان قضیه‌ی طالبان من فراموش نمیکنم در مجلات آمریکایی، جوری از طالبان حرف میزدند که به نحوی ترویج آنها بود؛ [البته] صریحاً ترویج نمیکردند اما کیفیت کار تبلیغاتی، ترویج طالبان بود آن اوایی که اینها سرکار آمده بودند.

بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳/۰۶/۱۳۹۳

پاسخ امام به گلایه از دولت‌ها

من یادم می‌آید، گاهی خدمت امام افرادی می‌آمدند از دولت و از بعضی از نواقص و مانند اینها گله میکردند که مثلاً فلان‌جا این کار انجام گرفته؛ امام در جواب اینها میگفتند آقا، اداره‌ی کشور کار سختی است! واقع قضیه هم همین است: مدیریت دستگاه‌ها کار سختی است. یک نفری ممکن است از جهت فکری، از جهت عملی، از جهت سلامت رفتاری، هیچ عیب و نقصی هم نداشته باشد، اما دستگاهی که زیر نظر او است مشکلاتی پیدا بکند، این پیش می‌آید؛ یعنی واقعاً فراگیری و شمول همه‌ی اطراف و جوانب قضایا، کار آسانی نیست؛ پیش می‌آید دیگر، حالا مشکلاتی هم هست. البته کسی با انتقاد کردن مخالف نیست - ایراد کردن، انتقاد کردن، نقاط ضعف برنامه‌ها و سیاستهای اجرایی را مطرح کردن؛ کسی منکر اینها نیست - اما اینها نباید به معنای تخریب و ایستادگی در مقابل تلاش و امثال اینها باشد. حمایت و کمک به دولت و دستگاه‌های اجرایی و عملیاتی را همه بایستی وظیفه‌ی خودمان بدانیم که ان شاء الله انجام بگیرد.

بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳/۰۶/۱۳۹۳

هفت خاطره‌ی رهبر انقلاب از دوران دفاع مقدس



زنی که تمام هستی‌اش را به جبهه فرستاده بود

من در سفر همدان که در دو سه روز، سه چهار روز قبل بودم، بعد از آن که سخنرانی کردم و آمدم، یک نامه‌ای به من دادند از یک خانمی که یک تکه‌هایی از این نامه را گفتم برای شما بخوانم. اینها نمونه‌های بسیار ظریف استثنایی است در تاریخ. البته خوشبختانه در روزگار ما اینها استثنایی نیست، اما در تاریخ حقیقتاً استثنایی است.

این خانم [در نامه] بعد از آن که اظهار ارادت فراوانی به امام و به مسئولین کردند و می‌گویند همسرم و پسرهایم در جبهه بودند و خواهند بود؛ اظهار شرمندگی کردند که خودشان نمی‌توانند -این خانم- در جبهه شرکت بکنند. بعد می‌گویند که من دو عدد انگشتر ناقابل که تمامی زینت من است و مقداری پول که ماهها آن را جمع کردم و می‌خواستم برای بچه‌هایم لباس گرم زمستانی بگیرم -که نیاز داشتند- ولی شرم دارم که امام عزیزم ۵۰ رزمنده را در سه ماه خرج دهد، من هم باید همین‌ها را که هستی و مالم هست بدهم برای رزمندگان.

بعد یک مقداری اظهار شرمندگی از این‌که اینها کم است و -این خانم- دلش می‌خواهد که خودش هم بتواند در میدان جنگ حضور پیدا کند. نامه را تمام کرده بعد دختر همین خانم در پایان نامه‌ی او نوشته بود که وقتی دیدم مادرم آن دو قطعه انگشتر دست خود را که برای لباس زمستانی برادرهایم نیاز دارد ولی ترجیح می‌دهد که آن را تقدیم رزمندگان کند، من نتوانستم ساکت بمانم و انگشتری که مدتها با پول خودم تهیه کرده بودم آن را با پول ناچیزی که جمع کردم تقدیم می‌کنم. یک مقداری پول، چند تا انگشتر این مادر

و دختر که از وضعشان هم پیداست که زندگی متوسطی دارند، در راه خدا دارند می‌دهند یک چنین نمونه‌هایی را انسان دارد می‌بیند.

نامه‌ی دیگری باز بود که کسی دو تا فرزندش در جبهه به شهادت رسیدند، او ده هزار تومان داشته که مال این بچه‌هایش بوده این را رفته به حساب ریخته و قبضش را برای ما فرستاده و نمونه‌های فراوانی از این قبیل، که این نشان‌دهنده‌ی همان ایمان و اخلاصی است که در بین مردم هست و ما کاملاً به این حرکت جدیدی که شروع کردند مردم عزیز ما امیدواریم و می‌دانیم که با همین همت‌های بلند هست که مشکلات بزرگ از جمله این مشکل حل خواهد شد.

خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۰۸/۲۹

الله اکبر میرزا جواد آقا تهرانی پای خمپاره‌انداز

گاهی یک روحانی مسن و پیرمرد، اثرش از روحانی جوان بیشتر است. یکی از علمای محترم مشهد، از مسنین علمای مشهد که حتماً اغلب آقایان می‌شناسند، آقای حاج میرزا جواد آقا تهرانی، مرد ملاً، پیرمرد پشت‌خمیده‌ی با عصا، ایشان چند بار جبهه رفته.

یک بار ایشان از جبهه برگشتند آمدند تهران، می‌رفتند مشهد، با بنده ملاقات کردند؛ خدمت امام رسیدند. به من گفتند که من وقتی رفتم جبهه، دیدم بچه‌ها من را به چشم یک پیرمرد نگاه می‌کنند، گفتم نخیر از من هم کار بر می‌آید. بعد به من گفتند که پس شما پای خمپاره بیایید، آقای آقامیرزا جواد آقا را بردند پای خمپاره. ایشان گلوله‌ی خمپاره را می‌انداختند توی خمپاره و پرتاب می‌شد و می‌خورد به دشمن. خمپاره‌انداز، خوب است دیگر. خمپاره‌زنی، یک کار رزمی، شما ببینید چقدر در روحیه‌ی این جوانها اثر می‌کند، چه جانی به اینها می‌دهد.



آن جوانی که می‌بیند این پیرمرد ۸۰ ساله با محاسن سفید، پشت خمیده، عصا به دست آمده پای خمپاره ایستاده و خمپاره می‌زند، این جوان دیگر ممکن نیست که از مقابل دشمن برگردد عقب و احساس ترس بکند. آقایانی که بودند می‌دانند دیگر، چون خمپاره صدا دارد و معمولاً آن کسی که خودش خمپاره را می‌اندازد سرش را می‌برد عقب و گوشها را می‌گیرد، ایشان می‌گفت خمپاره را که می‌زدم، برای این که صدای خمپاره توی گوشم نیچد، وقتی گلوله خمپاره می‌خواست بیرون بیاید فریاد می‌زدم الله اکبر. منظره را مجسم کنید یک پیرمرد عالم محاسن سفیدی، پای خمپاره ایستاده هی خمپاره می‌زند، هی می‌گوید الله اکبر.

بیانات در تاریخ ۱۳۶۶/۰۸/۲۶

عملیات شناسایی با شهید چمران

می‌رفتیم برای شناسایی؛ در منطقه‌ای که معروف به «دب حردان» است؛ دب حردان در غرب اهواز واقع است. ما این دفعه از طرف شمال می‌خواستیم برویم، از جاده‌ای که می‌رود طرف سوسنگرد، از وسط جاده یک راهی بود آمدیم آن جا و بچه‌ها در آن جا، مواضع خمپاره مستقر کرده بودند و ما هم داشتیم می‌آمدیم برویم طرف دب حردان، شناسایی کنیم بینیم دشمن کجاهاست، چه جوری است. چون مهم بود، خود دکتر چمران متقبل شده بود که این شناسایی را انجام بدهد، من هم بودم، یک عده هم از بچه‌ها بودند.

آمدیم به یک نقطه‌ای رسیدیم، بچه‌ها تقسیم شدند به چند قسمت که بروند از طرف‌های چپ و راست و روبه‌رو شناسایی کنند. آن عده‌ای که روبه‌رو رفته بودند با دستپاچگی آمدند و گفتند چند تا نفربر عراقی آمده این‌جا و حالا یا برای شناسایی آمدند یا این‌که ماها را دیده‌اند و آمده‌اند که ما را بگیرند که احتمال اسارت و این چیزها بود. دکتر دید که اینها آرپی‌جی ندارند. چند تا آرپی‌جی‌دار را فرستاد، بعدهم خودش نتوانست آرام بگیرد. گفت من هم می‌روم. من هم می‌خواستم بروم نگذاشت، گفت نه شما نیا، هر چه اصرار کردم نگذاشت بروم، گفت شما همین جا باشید تا ما برگردیم. البته می‌شنیدیم صدای نفربر را، اینجور خیال می‌کنم که خیلی دور نبود، چند صد متری مثلاً فاصله داشت. دکتر و اینها رفتند، ما هم نشستیم با چند تا از بچه‌ها، البته ما هم آرپی‌جی‌زن داشتیم و سلاح انفرادی هم داشتیم؛ ۳ و کلاشینکف.

نشسته بودیم منتظر که ببینیم اگر آنها احتیاج به کمک داشتند برویم جلو، اگر هم برگشتند که برگردیم عقب. در همین حین دیدیم که دور و بر ما را دارند با توپخانه می‌کوبند. اتفاقاً زیر یک درختی نشسته بودیم، چون هوا هم گرم بود زیر یک درختی نشسته بودیم که سایه باشد، داشتند همان درخت را که یک گرای می‌شود محسوب می‌شد خودش، یک نشانی محسوب می‌شد آن‌جا را داشتند می‌کوبیدند. ما یک قدری دراز کشیدیم و خودمان را محافظت می‌کردیم، بعد دیدیم نه این‌جا را سخت دارند می‌کوبند، گفتیم برویم آن‌طرف‌تر یک خرده، ببینیم چه می‌شود باز هم می‌کوبند یا نه. بنا کردیم با حالت خنده به سرعت خودمان را کشیدیم عقب، در همین حین البته چند تا توپ زدند که ما خوابیدیم؛ خب من دقیقاً یادم است واقعاً لطف خدا بود که اینها به ما اصابت نمی‌کرد. همین‌طور که دراز کشیده بودیم اطراف ما این ترکشهای خمپاره می‌خورد زمین؛ ترک ترک ترک من می‌شنیدم صدایش را. حتی یک جوی آبی نزدیکمان بود، می‌ریخت توی آب؛ تک تک تک همچنین پشت سر هم می‌ریخت توی آب، داغ بود، جسم آهن داغی که خب توی آب بخورد یک صدایی می‌کند. یک مقداری که عقب رفتیم دیدیم همان نقطه‌ای که ما نشسته بودیم - که درخت بود و اینها - همان نقطه را، دقیقاً همان نقطه را زدند که اگر ما آن‌جا بودیم این گلوله‌ی توپ می‌خورد وسط جمع مثلاً شش، هفت نفری ما و لابد یک چند تا شهید داشتیم. غرض سعادت شهادت نداشتیم یا سعادت زنده ماندن داشتیم.

بیانات در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۱۶



امداد غیبی یعنی یک تیپ مقابل دو لشگر

می‌دانید که یکی از امدادهای الهی در جنگ‌های رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این بوده که نیروهای دشمن را در چشم سپاهیان اسلام، کم جلوه می‌داده «اذا التقیم فی اعینکم قليلا و یقللکم فی اعینهم» در قرآن است، شما را در چشم آنها زیاد نشان می‌دهیم، آنها را در چشم شما کم نشان می‌دهیم. می‌دانید روحیه یکی از اساسی‌ترین عناصر رزم است دیگر، اگر روحیه نباشد، هرچی هم عدد زیاد باشد، فایده‌ای ندارد و این روحیه ایجاد می‌کند. من این را در جنگ احساس کردم.

من حالا عیب ندارد این را بگویم: یک وقتی در مقابل دو لشگر و نیم عراقی در غرب اهواز ما فقط یک تیپ داشتیم، آن هم یک تیپی که استعدادش به قدر یک گردان هم نبود! عراقیها از ترس این تیپ جلو نمی‌آمدند، عراقیها تا بیست کیلومتری اهواز تقریباً آمدند، چرا جلوتر نیامدند؟ از چی می‌ترسیدند؟ از یک تیپی که آنجا توی زمین فرو رفته بود و سنگر کنده بود و مستقر شده بود. این تیپ را وقتی ما می‌رفتیم می‌دیدیم، واقعاً دلمان می‌سوخت که نیروهای ما چه قدر کم‌اند. یک تیپ ضعیفی بود که اولش استعداد آن در حد یک گردان بود. و حالا اگر بگویم که این تیپ چند تا تانک داشت؛ واقعاً هر شنونده‌ای تعجب خواهد کرد. یک تیپ بی‌استعداد ضعیف از لحاظ تجهیزات و از لحاظ نفرات، عمدتاً از لحاظ تجهیزات زرهی، این تیپ، دو تا لشگر را جلوی خودش معطل کرده بود. به فاصله‌ی دو، سه کیلومتری همین تیپ،

دُبّ حردان معروف که مدت‌ها اسمش سرزبانها بود و لابد شنیدید، که بعد هم ما آن را گرفتیم، یعنی نیروهای اسلام گرفتند دُبّ حردان را. آن دُبّ حردان معروف مرکز نیروهای عراقی بود، دو لشکر و نیم نیروی عراقی آنجا گسترش یافته بود و نیروهای ما این قدر بود.

اینها از ترس همان یک تیپ، جلو نمی‌آمدند. ببینید در چشم آنها ما زیاد می‌شویم. در عوض بچه‌های ما، یک تیمهای کوچک مثلاً پنجاه نفری، شصت نفری تشکیل می‌دادند از نیروهای داوطلب یا سپاه یا مخلوطی از داوطلب، سپاه، گاهی هم ارتشها، و اینها می‌رفتند، نفوذ می‌کردند در داخل دشمن، در دل دریای دشمن، واقعاً دریایی از دشمن بود، نفوذ می‌کردند، ضربه می‌زدند، چند تا تانک می‌زدند و برمی‌گشتند.

این ناشی از این بود که دشمن را کم، کوچک و ضعیف می‌شمردند و جرأت می‌کردند بروند طرفشان. این یک امداد غیبی است دیگر، که من این را خودم مشاهده کردم. یعنی این کم دیدن آنها [یعنی عراقیها] و زیاد نمودن ما به آنها یک لطف الهی بود. البته این لطف را من ناشی از توجهات نیروهای ما می‌دانم. همان وقت من در نماز جمعه بارها یاد کرده بودم از کسانی که در سنگرها، در کنار تانکها، در داخل جبهه با چه توجهی به خدا و با چه خلوصی کار می‌کنند، اینها البته زمینه‌ی این لطف الهی است.

بیانات در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۱۰



به امام بگویند پسر فدای شما

شنیده نشد که خانواده‌ی شهیدی بی‌تابی و ناشکری کند. البته گریه کردن ایرادی ندارد؛ اما ناشکری نکردند. برای خدا دادند و این، آن چیزی است که مردان بزرگ عالم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. زمانی من به مازندران آمدم. در یکی از شهرهای مازندران، بعد از سخنرانی، وقتی می‌خواستم سوار اتومبیل شوم، دیدم خانمی به اطرافیان اصرار می‌ورزد که با من صحبت کند. گفتم که بگذارند بیاید. خانم جلو آمد و گفت: پسر من در دست بعثیها اسیر بود. همین چند روز قبل به من خبر دادند که او زیر شکنجه کشته شده است. شما که به تهران رفتید، از قول من به امام سلام برسانید و بگویند: پسر من فدای شما؛ من ناراحت نیستم.

این جمله را در همین مازندران - در بابل یا ساری، یادم نیست - خانمی به من گفت. وقتی در تهران مطلب را به امام گفتم، آن مرد با عظمت و با ابهت و آن کوه صبر و حلم، چنان در هم و منقلب شد که تعجب کردم!

بیانات در حسینیه‌ی «عاشقان کربلا» در ساری ۱۳۷۴/۰۷/۲۲

روزهای غمگین خرمشهر و آبادان

در اهواز آن روزهای اول جنگ و هفته‌های اول جنگ بعد از آنی که خرمشهر بوسیله‌ی دشمنان اشغال شده بود و آبادان در محاصره بود، و سرتاسر جزیره‌ی آبادان زیر آتش دشمن بود، بنده وقتی نگاه می‌کردم به نقشه‌ی جزیره‌ی آبادان و شهر خرمشهر مثل این که یک دست قوی، یک پنجه‌ی قوی این قلب من را به شدت می‌فشرد. توی اتاق کار ما - اتاق جنگ در آن محل جنگهای نامنظم - نقشه‌های گوناگونی بود. چون عملیات نامنظم و چریکی نسبت به آن منطقه‌ی آبادان انجام می‌شد، نقشه‌ی جزیره‌ی آبادان به طور کامل وجود داشت آن جا. هر وقت من چشمم به این نقشه می‌افتاد تمام روحم زیر فشار قرار می‌گرفت، از تصور این که خرمشهر عزیز و این خانه‌ها و این کوچه‌ها و این خیابانها و این نخلستانها زیر پای دشمن غاصب و متجاوز است. تمام فشاری که ما آن روز می‌آوردیم برای تجهیزات به مناسبت امیدی بود که داشتیم؛ متأسفانه هر چه می‌شنیدیم از آنهایی که اختیارات دست آنها بود آیه‌ی یأس بود. عده‌ای باورشان شده بود که ما خرمشهر را از دست دادیم، و معتقد بودند که باید بنشینیم با دشمنی که وارد خانه‌ی ما شده مذاکره

کنیم تا در سایه‌ی این مذاکره بتوانیم وجب و جب و قدم قدم سرزمینهای خانه‌ی خودمان را پس بگیریم.
حالا چقدر طول می‌کشید خدا می‌داند...

بیانات در دیدار جمعی از مردم خرمشهر ۱۳۶۴/۰۸/۰۵



به توصیه‌ی امام عمل کردم و وصیت‌نامه‌ها را خواندم...

این وصیت‌نامه‌هایی که امام می‌فرمودند بخوانید، من به این توصیه‌ی ایشان خیلی عمل کرده‌ام. هرچه از وصیت‌نامه‌های همین بچه‌ها به دستم رسیده - یک فتوکپی، یک جزوه - غالباً من اینها را خوانده‌ام؛ چیزهای عجیبی است. ماها واقعاً از این وصیت‌نامه‌ها درس می‌گیریم. این‌جا معلوم می‌شود که درس و علم و علم الهی، بیش از آنچه که به ظواهر و قالبهای رسمی وابسته باشد، به حکمت معنوی - که ناشی از نورانیت الهی است - وابسته است. آن جوان خطش هم بزور خوانده می‌شود، اما هر کلمه‌اش برای من و امثال من، یک درس راهگشاست و من خودم خیلی استفاده کرده‌ام. در بسیاری از موارد، به پدر و مادرشان می‌نوشتند که ما از این‌جا دل نمی‌کنیم؛ این‌جا بهشت است و زندگی این‌جاست. مثلاً در جواب این‌که مادرش نوشته بود پسر من! زودتر بیا، یا به ما خبر بده، می‌گوید اصلاً آن‌جا زندگی نیست؛ زندگی این‌جاست. این همان معنویت بود. وقتی معنویت هست، دلها مجذوب آن می‌شود. وقتی دلها مجذوب شد، نیروها به

دنبال دلها و اراده‌ها حرکت می‌کند. وقتی این‌طور شد، بزرگترین قدرتها نمی‌توانند یک ملت را شکست بدهند. برادران! این واقعیت در ایران اتفاق افتاد؛ بزرگترین قدرتهای دنیا نتوانستند ایران را شکست بدهند.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۷۰/۰۶/۲۷

۱۳۹۳/۰۷/۰۳

ما به سوی میدان نبرد پرواز می‌کنیم

گزارش مختصری از اقدامات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در هفته اول جنگ



تابستان سال ۵۹ تنش‌ها و درگیری‌های مرزی بین ایران و عراق بالا گرفته بود و افزایش تحرکات مرزی و تغییرات آرایش نظامی خبر از آغاز تهاجمی بزرگ می‌داد. در تاریخ ۲۶ شهریورماه ۵۹ صدام در صفحه تلویزیون عراق ظاهر شد و ضمن پاره‌کردن عهدنامه ۱۹۷۵ حُسنِ همجواری ایران و عراق، گفته بود: «ما به این پای‌بند نیستیم؛ حقوق اعراب در اینجا ضایع شده و من به دنبال احقاق این حق هستم.» ساعت ۱۴ روز دوشنبه سی و یکم شهریور فرودگاه‌های اهواز، کرمانشاه، تهران، همدان، سنندج، اصفهان و تعدادی دیگر از شهرهای ایران توسط جنگنده‌های عراقی بمباران شد. در هفته‌ی اول جنگ شهرهای مختلف مرزی مثل سرپل ذهاب، مهران، سومار و نفت‌شهر به تصرف عراق درآمد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای -عضو شورای انقلاب، نماینده مجلس و نماینده‌ی حضرت امام خمینی رحمه‌الله در شورای عالی دفاع- جزو انقلابیونی بودند که نقش مهمی در تحولات روزها و ماههای ابتدایی جنگ ایفا کردند. آنچه در ادامه می‌آید گزارشی است که مختصری از اقدامات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در هفت روز ابتدایی دفاع مقدس را روایت می‌کند:

سخنرانی در وضعیت بمباران

آیت‌الله خامنه‌ای نماینده‌ی امام در شورای عالی دفاع، ظهر روز سی و یکم شهریور برای سخنرانی در کارخانه‌ای در اطراف فرودگاه مهرآباد حاضر شده بود. با وجود بمباران فرودگاه، ایشان به ایراد سخنرانی در جمع کارگران پرداخته و سپس راهی جلسه‌ی سران کشور در ستاد مشترک می‌شوند.

«من شخصاً خودم در یک کارخانه‌ای رفته بودم که سخنرانی کنم و در حالی که نشسته بودیم و منتظر بودیم که وقت سخنرانی بشود، کارخانه هم نزدیک فرودگاه مهرآباد بود ناگهان صدای عجیبی و حرکاتی در پنجره‌ها و درها و اینها که ناشی از موج انفجار بود را شنیدم و برادران پاسداری که با من بودند رفتند بیرون بلافاصله و آمدند خبر آوردند که چند هواپیمای شکاری را در آسمان دیدند که بمب روی فرودگاه مهرآباد و جاهای دیگر پرتاب کرد و طبعاً من سخنرانی را که لازم بود تقویت روحیه‌ی آن کارگرها هم باشد انجام دادم، سریعاً آمدم به محل ستاد مشترک که اطاق جنگ در آن‌جا بود و نشستیم به بحث و بررسی این رویداد غیر منتظره با بقیه‌ی مسؤولین کشور که آن وقت همه بودند، از رئیس جمهور و نخست وزیر و رئیس مجلس شورای اسلامی و رئیس دیوان عالی کشور و اینها تا همه‌ی مقامات نظامی که ذریبط بودند.» [۱]

پیام نماینده‌ی امام در شورای عالی دفاع به مردم

آیت‌الله خامنه‌ای که در ۲۰ اردیبهشت همان سال به همراه شهید دکتر مصطفی چمران توسط حضرت امام خمینی رحمه‌الله به عنوان نمایندگان ایشان در شورای عالی دفاع منصوب شده بودند، پیامی کوتاه صادر نمودند که از رادیو و تلویزیون منتشر گردید:

«ملت مسلمان و انقلابی ایران! برادران و خواهران! دولت دست نشانده و مزدور عراق تجاوز هوایی را به حریم جمهوری اسلامی ایران آغاز کرده و به چند پایگاه هوایی حمله نموده است. ما تاکنون نخواستیم بودیم حمله را آغاز کنیم، اما ارتش جمهوری اسلامی تجاوز این بعضی‌های دست نشانده را تحمل نمی‌کند و درس تلخی به صدام خواهد داد. مردم عزیز ما باید خونسردی و متانت خود را حفظ کنند. هرگونه شایعه را که احیاناً ضد انقلاب منتشر می‌کند نفی کنند؛ به پادگانهای نظامی نزدیک نشوند و در انتظار لحظه‌ی انجام مسؤولیت همگانی که از سوی رهبر عظیم الشان محول خواهد شد باشند. هم اکنون نیروهای رزمنده‌ی ارتش جمهوری اسلامی ایران، در زمین و هوا و دریا به نبرد سرگرمند. نتایج متعاقباً به اطلاع ملت ایران خواهد رسید. ۱۳۵۹/۰۶/۳۱»

عصر همان روز جلسه‌ای با حضور مسئولان سیاسی و نظامی کشور در ستاد مشترک ارتش به منظور بررسی چگونگی برخورد با تجاوز نظامی عراق تشکیل می‌شود. آیت‌الله ری‌شهری که آن زمان در سازمان عقیدتی سیاسی ارتش حضور داشته، بخشی از این جلسه را این‌گونه روایت می‌کند: «در آن جلسه پیشنهاد شد یکی از اعضای شورای انقلاب به جبهه برود تا از نزدیک بر کارها نظارت داشته باشد، نخستین کسی که این

پیشنهاد را پذیرفت آیت‌الله خامنه‌ای بودند که در آن وقت ایشان عضو شورای انقلاب، امام جمعه‌ی تهران و نماینده امام در شورای عالی دفاع بودند. ایشان فرمودند: «من می‌روم.» [۲]

گزارش اولین روز جنگ به مجلس

یکم مهرماه ۱۳۵۹؛ ۱۴۰ فروردین جنگنده نیروی هوایی ارتش طی یک عملیات هماهنگ به نام «کمان ۹۹» به پرواز درآمدند و مراکز مهمی در عراق را بمباران کرده و تقریباً همگی سالم به آشیانه بازگشتند. آیت‌الله خامنه‌ای که نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و ریاست کمیسیون دفاع را نیز عهده دار بود در روز اول مهرماه گزارشی کوتاه از فعالیت‌های ۲۴ ساعت گذشته را در صحن مجلس ارائه داد.

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ گزارش های دیشب تا آخر وقت را قاعدتا هم در پیام آقای رئیس جمهور و هم در خبرها شنیدید. رادیو و روزنامه‌ها هم تقریباً تفصیلاً نوشتند. بنده آنچه که عرض می‌کنم گزارش‌های از صبح تا نیم ساعت پیش است که ما در مرکز فرماندهی ستاد بودیم. از صبح سه فروردین می‌گم عراقی سرنگون شده است. [تکبیر نمایندگان]

...حملات زمینی در مرزهای خوزستان از شلمچه به طرف شمال از دیشب ادامه داشت. شلمچه و بعضی از پاسگاه‌ها را عراقی‌ها کوبیده بودند و مقداری هم جلو آمده بودند و صبح نیروهای خودی آنها را عقب نشانند و شلمچه را بازپس گرفتند و حدود ساعت هشت که به ما خبر می‌دادند، نیروهای عراقی با شدت می‌گریختند.» [۳]

حضور در مرکز فرماندهی جنگ

نمایندگی امام در شورای عالی دفاع فرصت مناسبی بود تا ارتباط مناسبی بین آیت‌الله خامنه‌ای و یگان‌های تحت امر ارتش شکل گیرد. ایشان از فردای آغاز تجاوز عراق، در مرکز فرماندهی تشکیل شده در ستاد مشترک حضور یافته و ضمن دریافت جدیدترین اخبار و اطلاعات، برای رفع کمبودها و نیازهای آنان تلاش می‌کردند. البته این تلاش‌ها و پیگیری‌ها اغلب در صحنه‌ی عمل با کارشکنی‌های بسیاری مواجه می‌شد. ایشان در تشریح این ایام می‌گویند:

«دیدم که هر چه خبر می‌آید یأس‌آور است، هیچ کار هم از دست من این‌جا بر نمی‌آید، زمان بنی‌صدر بود من البته نماینده‌ی امام در شورای عالی دفاع بودم آن روز و سخنگوی شورای عالی دفاع بودم. اما خب

هیچکاری دستمان نبود، می‌رفتیم توی مرکز فرماندهی توی ستاد مشترک آن‌جا می‌نشستیم یک صبح تا ظهر، یک ظهر تا شب، ظهر آن‌جا می‌ماندم، گاهی شبها من در ستاد مشترک می‌ماندم خانه نمی‌آمدم همه اش دوندگی، همه‌اش تلاش، اما قیچی دست دیگری است که ببرد، کلید دست دیگری است که باز کند یا ببندد... مرتب از دزفول، از اهواز، از جاهای دیگر پیغام، طلبه‌هایی که، علمایی در این شهرها ساکن بودند آن وقت طلبه‌ای در جبهه نبود، یا کسانی که در سیاسی عقیدتی بعضی از یگانهای نظامی بودند با آشنائی که با ما داشتند تماس می‌گرفتند آقا ما این‌جا فلان چیز می‌خواهیم، خمپاره می‌خواهیم، چه می‌خواهیم، چه می‌خواهیم. ما این‌جا توی ستاد مشترک مرکز فرماندهی مطرح می‌کردیم، با بی‌اعتنائی با لبخند تمسخرآمیز بعضی‌ها مواجه می‌شدیم.» [۴]

ما به سوی میدان جنگ پرواز می‌کنیم

رادیوی عراق که در روزهای ابتدایی جنگ با شور و حرارت مشغول خبررسانی و ایجاد جنگ روانی بود همان روزها از آیت‌الله خامنه‌ای نام برده و می‌گوید «چرا افرادی مثل [آیت‌الله] خامنه‌ای که دیگران را به مبارزه در برابر عراق تشویق می‌کنند خودشان به جبهه نبرد نمی‌آیند؟»

چهارم مهرماه، آیت‌الله خامنه‌ای اولین نماز جمعه‌ی پس از آغاز جنگ را اقامه می‌کند. ایشان در بخشی از خطبه‌های نماز جمعه با اشاره به ماجرای جنگ احزاب و پیش‌دستی کفار در جنگ با مسلمین که منجر به شکست آنها شد، چنین می‌گویند:

«تحلیل ما این است که اسلام و انقلاب اسلامی میدانی برای جولان می‌جست، این میدان به دست دشمن در مقابلش باز شد. ما کسی نبودیم که به خاک عراق یا هر خاک دیگری وارد بشویم و حمله را شروع کنیم. لذا ما حمله را شروع نکردیم اما دشمن که شروع کرد ما ضرب شصت را اول به این دشمن نزدیک و شروع کننده نشان دادیم. عمر بن عبدود خودش به میدان ما آمد، ما او را دعوت نکرده بودیم اما حالا که آمد دیگر برگشتن ندارد.»

ایشان همچنین به ادعای رادیو عراق اشاره می‌کنند و در ادامه‌ی خطبه‌ها می‌گویند:

«شنیدم دستگاه تبلیغاتی مزدور عراق پیغام داده است و سخن پراکنده است که چرا آنها که می‌گویند خودشان به میدان نمی‌آیند و شنیدم اسم مرا آورده است. ما میدان آمدنمان مانند میدان آمدن خائن و کافری

چون صدام نیست؛ ما به سوی میدان جنگ پرواز میکنیم. آن روزی که امام اشاره کند و اجازه دهد من اول کسی خواهم بود که به میدان خواهم رفت. ما میدان جنگ را سالهاست آزموده‌ایم. آن هم با کسی از صدام قویتر و شقی تر و بر او پیروز شده‌ایم. در میدان رفتن ما شکست نیست. ما به میدان خواهیم رفت و اگر من شخصی، از میدان برنگردد و در آن جا شهید بشود یقیناً جمع به میدان رفته‌ها از میدان برنمیگردد مگر آن وقت که پیروز شده باشد. خدا راه شکست را به روی ما بسته است. «قل هل تربصون بنا ایها الکفار، ایها الصدام، قل هل تربصون بنا الا احدی الحُسَینین» شما مگر دو راه در مقابل ما بیشتر میبینید؟ این هر دو راه برای ما افتخارآمیز است. یکی راه شهادت که افتخارش همیشگی و ثابت و لایزال است و دیگری راه پیروزی، پیروزی ظاهری. و هر دو برای ما پیروزی است.» [۵]

امام گفتند برو

فردای نماز جمعه، پنجم مهرماه، آیت‌الله خامنه‌ای به دیدار حضرت امام خمینی رحمه‌الله می‌رود تا برای رفتن به جبهه از ایشان کسب اجازه کند. شهید چمران دیگر نماینده‌ی امام در شورای عالی دفاع هم که همان موقع به دیدار امام آمده بود، از ماجرا با خبر می‌شود و ایشان هم از امام اجازه می‌خواهد تا به جبهه برود. امام اجازه می‌دهند و هر دو نماینده‌شان در شورای عالی دفاع راهی اهواز می‌شوند.

«من از امام اجازه گرفتم که به جنوب بروم و مردم را برای مقابله بسیج کنم. راز رفتن ما این بود. در آن جلسه‌ای که من رفته بودم مساله را در میان بگذارم و از ایشان اجازه بگیرم، امام هم به جای اجازه، به من تکلیف کردند، یعنی گفتند برو. -که من امیدوار نبودم که آنطور به این صراحت و خوبی به من تکلیف کنند- در همان جلسه مرحوم شهید چمران هم آمده بود و او ظاهراً برای اجازه گرفتن به این معنی نیامده بود. اما وقتی من اجازه گرفتم او رو به امام کرد و گفت پس اجازه بدهید من هم بروم. امام فرمودند که مانعی ندارد.»



بعد بلافاصله از منزل امام بیرون آمدیم. پیش از ظهر بود با هم قرار گذاشتیم که بعد از ظهر همان روز به اهواز برویم. البته من زودتر می خواستم بروم. او (شهیدچمران) گفت من دوسه ساعت کار دارم، چندتا دوست و آشنا و بچه‌ها را می‌خواهم با خودم بیاورم و تجهیزاتی هم که می‌خواهیم آماده کنیم و بعد از ظهر می‌رویم. من هم قبول کردم. به نظرم ساعت ۴-۳ بود که ما از فرودگاه مهرآباد به اتفاق مرحوم چمران و عده‌ای از دوستان و همراهان ایشان و چند نفری با بنده به طرف اهواز حرکت کردیم. من اهواز نرفتم که برگردم و واقعاً فکر می‌کردم که دیگر به تهران برنخواهم گشت. و به این برادران پاسدار و محافظی هم که با من بودند گفتم که برادرها من دیگر با شما خداحافظی می‌کنم و با شما کاری ندارم و شما به دنبال کار خود بروید و من هم در حال رفتن به اهواز هستم. آنها ناراحت شدند و گفتند ما هم اصلاً می‌خواهیم به جبهه بیاییم، با شما کاری نداریم. چون من آنان را نمی‌بردم گفتند ما می‌خواهیم بجنگیم و حالا که تو هم می‌روی ما هم می‌آییم به آنجا، منتهی به جبهه می‌رویم. گفتم خیلی خب اگر اینطور است اشکال ندارد و آنها را با این عنوان که بروند جبهه بجنگند با خود بردم، چون دیگر من محافظتی لازم نداشتم چون برای میدان جنگ می‌رفتم.» [۶]

اولین روحانی که لباس رزم پوشید

آیت‌الله خامنه‌ای و شهیدچمران شب شنبه ۵ مهرماه ۵۹ به اهواز رسیده و مستقیماً به ستاد لشگر ۹۲ زرهی نیروی زمینی ارتش در اهواز می‌روند و در جریان جدیدترین اخبار تحرکات دشمن قرار می‌گیرند.

«شب بود که ما وارد اهواز شدیم، من بودم و مرحوم چمران بود و حدود سی-چهل نفر که همراهان مرحوم چمران بودند. چون من تنها رفته بودم و ایشان با یک تعدادی از دوستان و افراد ارتشی و غیر ارتشی که با خودشان آورده بودند. وقتی که رسیدیم به فرودگاه اهواز همه جای شهر تاریک بود، و خود فرودگاه هم تاریک بود. ما در تاریکی مطلق راه افتادیم به سمت پادگان لشگر ۹۲ و سراغ ستاد لشگر را گرفتیم که خودمان را برسانیم به آن جا. آن روزها اهواز زیر خمپاره‌ی دشمن بود، زیر آتش خمپاره‌ی دشمن بود. یعنی با خمپاره‌ی صدویست اهواز را می‌زدند؛ و فرودگاه اهواز زیر آتش دشمن بود، و همه‌ی نقاط، از جمله همین مرکز ستاد لشگر که ما می‌خواستیم به آن جا برویم. آن جا هم که رفتیم باز تاریکی بود و من هیچ جایی را نمی‌توانستم ببینم و قبلاً هم ندیده بودم و نمی‌شناختم مرحوم چمران هم همین‌طور.» [۷]



پس از تشریح اوضاع منطقه و با توجه به نزدیک بودن دشمن به اهواز، به پیشنهاد شهید چمران قرار می‌شود همان شب یک عملیات چریکی علیه دشمن برای دستبرد و نفوذ انجام شود.

«مرحوم چمران گفت موافقید که امشب برویم یک عملیات غیرمنظم و نفوذی انجام بدهیم؟ گفتیم باشد. علت این‌که مرحوم چمران به این فکر افتاده بود ظاهراً این بود که ایشان اطلاع پیدا کرده بود که نیروهای زرهی دشمن در نزدیکی ماست. یعنی در دب حردان - که حدود سیزده، چهارده کیلومتر با آن‌جا که قرار داشتیم و آن‌جا بودیم فاصله داشت - و ایشان گفتند اگر آماده هستید امشب راه بیفتیم، ما گفتیم آماده هستیم. یک مشت جوانهای خیلی علاقمند بودند که آموزشهای نظامی را هم به نظر می‌رسید که داشتند، و خود مرحوم چمران هم که بود. ایشان سابقه‌ی کار عملیاتی چریکی گویا داشت در لبنان و هم تمرین کرده بود، هم آموزش دیده بود. لباس نظامی بسیجی - یعنی لباس کار سربازی - برای ما آوردند و پوشیدیم. این اولین باری بود که من لباس نظامی می‌پوشیدم، و تا آن وقت هیچ روحانی‌ای لباس نظامی نپوشیده بود. بعد از آن‌که این لباس را من تنم کرده بودم، تا دو-سه ماه بعدش که روحانیونی می‌آمدند خرمشهر می‌رفتند، برمی‌گشتند، آبادان می‌رفتند در جنگ شرکت می‌کردند و همه با لباس و عمامه بودند، به تدریج گرایش به لباس نظامی پیدا کردند و بعضی‌هاشان با عمامه لباس کار سربازی می‌پوشیدند و بعضی بدون عمامه. ما آن شب لباس گشاد و بی‌ریختی را اتفاقاً به ما داده بودند پوشیدیم، و یک کلاه هم سرمان گذاشتیم، چکمه هم پوشیدیم و یک کلاشینکف هم برداشتیم.» [۸]

«چند روزی که گذشت، یکدست لباس درجه داری برایم آوردند که اتفاقاً علامت رسته‌ی زرهی هم روی آن بود. رسته‌های دیگر، بعد از این‌که چند ماه آن‌جا ماندم و با من مأنوس شده بودند، گله می‌کردند که چرا

لباس شما رسته‌ی توپخانه نیست؟ چرا رسته‌ی پیاده نیست؟ زرهی چه خصوصیتی دارد؟ لذا آن علامت رسته‌ی زرهی را کندم که این امتیازی برای آنها نباشد» [۹]

استقرار شهید چمران و آیت‌الله خامنه‌ای در اهواز منجر به تشکیل «ستاد جنگ‌های نامنظم» می‌شود که نقش مهمی در سال‌های ابتدایی جنگ ایفا می‌کند.

«(مرحوم چمران) در قضایای قبل از انقلاب، در فلسطین و مصر تمرین دیده بود. به‌خلاف ما که هیچ سابقه نداشتیم، ایشان سابقه‌ی نظامی حسابی داشت و از لحاظ جسمانی هم، از من قویتر و کار کشته‌تر و زنده‌تر بود. لذا، وقتی صحبت شد که «کی فرماندهی این عملیات باشد؟» بی‌تردید، همه نظر دادیم که مرحوم چمران، فرماندهی این تشکیلات شود. ما هم جزو ابواب جمع آن تشکیلات شدیم.» [۱۰]

حضور حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جبهه تا مدتی قبل از ترور ایشان در تیرماه سال ۶۰ ادامه می‌یابد. برنامه‌ی هفتگی حضور در مساجد و صحبت با مردم، تبیین معارف انقلاب و موضوعات دفاع مقدس از تربیون نماز جمعه، حضور در شورای عالی دفاع برای تصمیم‌گیری در امور نظامی و جنگی و حضور مستمر در جبهه‌ها، برنامه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تا ده ماه بعد از آغاز دفاع مقدس بود. ترورهای ششم و هفتم تیر سال ۶۰ توسط منافقین تلاشی برای از بین بردن حرکت فعال انقلابیون بود اما نتیجه‌ی آن خون‌های پاک، کنار رفتن غبار فتنه و شناختن چهره‌ی بنی‌صدر توسط مردم از سویی، و بهبود شرایط دفاع در نتیجه‌ی تغییر فرماندهی جنگ از سوی دیگر شد.

منابع و ماخذ:

[۱] - مصاحبه با شبکه یک سیما به مناسبت هفته جنگ ۲۹/۶/۶۱

[۲] - خاطره‌ها، محمد محمدی ریشه‌ری، جلد اول، ص ۱۹۱

[۳] - مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۱/۷/۵۹

[۴] - سخنرانی در جمع روحانیون استان تهران در مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۰/۹/۶۷

[۵] - مشروح خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۴/۷/۵۹

[۶] - مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۰/۷/۶۰

[۷] - مصاحبه با مجله امید انقلاب، ۱۶/۱۰/۶۵

[۸] - همان

[۹] - مصاحبه با تهیه کنندگان مجموعه روایت فتح، ۱۱/۶/۷۲

[۱۰] - همان

آیت‌الله اشرفی اصفهانی؛ مجاهدی پارسا و پیری روشن ضمیر

شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی، عالمی ربانی، مجاهدی پارسا و عاشق حضرت امام (ره) بود و همواره از امام مدد می‌گرفت و من عمیقاً به ایشان ارادت می‌ورزیدم. این پیر سالخورده و روشن ضمیر در دوران جنگ تحمیلی، لباس نظامی به تن کرده و اسلحه به دوش گرفته و در صحنه‌های گوناگون نبرد حضوری فعال داشت و همواره در دفاع از اسلام و انقلاب پیشقدم بود.

یاد و خاطره‌ی این بزرگواران هرگز نباید از تاریخ انقلاب اسلامی و اذهان مردم پاک شود و از کنارشان به سادگی گذشت. این خون‌های پاک، شعله‌ی مقدس انقلاب اسلامی را پیوسته برافروخته‌تر و گدازنده‌تر خواهد کرد.

دیدار خانواده شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی با رهبر انقلاب ۱۳۶۸/۰۷/۲۵



۱۳۹۳/۰۷/۲۲

استقبال مردم نجف آباد از نهضت امام

کمتري جايي را ما سراغ داريم که مثل نجف آباد از نهضت امام رضوان الله عليه استقبال کرده باشند؛ که البته عمده اش به برکت مرحوم آقاي منتظري بود. ايشان خب شاگرد امام و علاقه مند به امام و ارادتمند به امام و معتقد به مبارزه و به انقلاب بودند؛ لذا در نجف آباد - همان زمان، پيش از انقلاب، من نجف آباد رفتم، اوضاع نجف آباد را ديدم - با اينکه تبليغات ضد مذهبي هم هست و از جاهاي مختلف، مذاهب باطل و غيره فعالند، لکن حقيقتاً يک مجموعه ي مردم يکپارچه ي مؤمن و معتقد به انقلاب و علاقه مند به انقلاب بودند.

بيانات در ديدار دست اندرکاران کنگره ملي شهداي نجف آباد ۱۳۹۲/۰۴/۱۰

۱۳۹۳/۰۷/۲۹

بازدید از لشگر ۸ نجف در روزهای جنگ

نجف آباد یکی از پیشروترین شهرستانها بود؛ کمتر جایی را ما سراغ داریم که مثل نجف آباد از نهضت امام رضوان‌الله‌علیه استقبال کرده باشند[...]

بعد هم که انقلاب پیروز شد همین جور. این لشگر هشت نجف که آقایان اسم آوردند، یکی از لشگرهای قدّر در میدانهای دفاع هشت ساله بود و خود مرحوم شهید کاظمی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) واقعاً یکی از آن فرماندهان برجسته بود. بنده در همان دوران جنگ رفتهم خوزستان به مرکز لشگر نجف، از آنجا بازدید کردم؛ چیزهایی در آنجا دیدم که در کمتر لشگری آدم میتوانست آنها را مشاهده کند: آمادگی‌ها از یک سو، روحیه‌ی خیلی بالا از یک سو، و نظم و ترتیب؛ نظم و ترتیبی که من در آن لشگر دیدم، در کمتر جایی انسان آن را مشاهده میکرد.

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران کنگره ملی شهدای نجف آباد ۱۳۹۲/۰۴/۱۰

۱۳۹۳/۰۷/۲۹

پزشکان بسیجی زیر آتش خمپاره

ما بسیج را از اوّل تا امروز در میدانِ عمل دیده‌ایم؛ در عرصه‌های مختلف اما همه عمل. در دفاع مقدّس - جنگ هشت‌ساله - در سازندگی؛ در فنّآوری‌های متنوّع - از سلول‌های بنیادی بگیرد تا انرژی هسته‌ای، اینها کار بسیج است - از حضور پزشکان در بیمارستانهایی نزدیک به خطّ مقدّم جبهه، که بنده خودم در آن دوران دیدم این بیمارستانها را که دشمن با خمپاره‌های کوتاه‌برد میتوانست این مراکز را بزند. پزشکان از تهران، از شهرستان‌ها آماده بودند، بمجرد اینکه از مرکز جبهه به آنها اطلاع داده میشد که راه بیفتند، کیفشان، ساکشان حاضر بود و راه می‌افتادند میرفتند در آن چنان موقعیتی کار میکردند؛ از فعالیت‌های هنری بسیجی، کارهای هنری برجسته، فعال و مؤثر که روزبه‌روز هم بحمدالله تا امروز تکامل پیدا کرده؛ همه‌جا بسیج را ما در میدانِ عمل ملاحظه کرده‌ایم. منتها عرصه عرصه‌ی بسیار وسیعی است از عمل علمی، تا عمل هنری، تا عمل جنگی، تا عمل سازندگی، تا عمل اقتصادی و همه‌ی اینها.

بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی بسیج مستضعفین ۱۳۹۳/۰۹/۰۶

الهام الهی بر قلب امام خمینی

رحمت خدا و رضوان خدا بر امام بزرگوار که همه‌ی این چیزها را فکر کرد؛ آن چشم تیزبین و روشن‌بین، آن بصیرت الهی، بدون اینکه درس سیاست در جایی خوانده باشد، از کسی فراگرفته باشد، همه‌ی آن چیزهایی را که در این زمینه لازم بود، از خدای متعال الهام گرفت؛ به آن قلب پاکیزه الهام شد. امام هم بسیج را درست کرد، هم جهت را نشان داد. امام فقط نگفت حرکت کنید، راه بیفتید، احساس مسئولیت کنید، بسیجی باشید؛ نه، گفت که چه کار کنید. به ما گفت هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید. این یعنی جهت دادن؛ یعنی یاد دادن که چه کار کنید، کدام طرف بروید، کجا را نشانه بگیرید؛ این را به ما یاد داد.

در دوران جنگ، در هشت سال دفاع مقدّس، مکرّر گفت: جنگ در رأس امور است. ماها مسئول بودیم در کشور - بنده رئیس‌جمهور بودم، یکی دیگر مسئول دیگری بود - هزار جور کار داشتیم. مأمور و مسئول وقتی که این همه کارهای اجرایی دوروبرش هست، گاهی غفلت میکند، [اما] امام راه را نشان داد به همه - به مسئولین، به مردم، به جوانها - [که] جنگ در رأس امور است. همین هم بود. جهت داد به همه که بروید سراغ این کار؛ این مهم است.

در قضیه‌ی حرکت به سوریه برای جنگیدن با رژیم اشغالگر قدس که خوشحال بودند جوانهای ما - دو نفرشان هم پیش من آمدند که هر دو الان جزو شهدای عالی‌مقام ما هستند - که میخواهند بروند بجنگند. امام مطلع نبودند؛ بعد که مطلع شدند، گفتند که راه مبارزه‌ی با اسرائیل از عراق میگذرد؛ جلوی آن را گرفتند. و آنهایی که رفته بودند برگشتند. ببینید؛ این، فهمیدن اولویتهای آنهاست، شناختن اولویتهای ما. امام راه را، جهت را نشان میداد.

فرمود حفظ نظام از اوجب واجبات یا اوجب واجبات است؛ یعنی همه‌ی مسائل بعدی، فرع این مسئله است. این جهت را به ما نشان داد. ممکن است جنابعالی با رفیقت سر یک قضیه‌ای کوچک یا بزرگ اختلاف نظر داشته باشید اما در حفظ نظام، هردو به قدر هم مسئولید.

آنهایی که نفهمیدند این حرف امام را، در یک جاهایی خطاهای فاحش کردند. امام، جهت را نشان میداد. این مرد بزرگ، این جوری حرکت میکرد.

بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی بسیج مستضعفین ۱۳۹۳/۰۹/۰۶

نخبگانی که بسیجی‌وار کار کردند

الگوهای برجسته‌ای داریم که اینها نشان دادند که برجسته‌اند، بزرگند. در جنگ سرداران بزرگی داشتیم، شخصیت‌های برجسته؛ حالا بعضی‌ها نخبه‌ی علمی بودند، آمدند در جنگ شدند سرباز و فعال و تفنگ‌به‌دست؛ مثل مرحوم شهید چمران. چمران یک نخبه‌ی علمی بود، نخبه‌ی هنری هم بود؛ خودش به من میگفت: من در عکاسی هنرمندم. آمده بود جنگ، لباس نظامی پوشیده بود، شد نظامی؛ [اما] قبل از اینکه وارد این میدان بشود، نخبه بود. بعضی قبل از اینکه وارد این میدان بشوند نخبه نبودند، این میدان آنها را به فلک رساند؛ مثل اوستا عبدالحسین بنا، که یک شاگرد بنا بود؛ وارد میدان جنگ شد، رسید به خورشید، اوج گرفت، نخبه شد، آن هم چه نخبه‌ای! اینها برجسته‌اند. ما در علم و تحقیق نخبه‌های برجسته‌ای داریم، مثل مرحوم کاظمی آشتیانی که این سلول‌های بنیادی و این تشکیلات عظیم را راه انداخت و انسانهای زیادی را تربیت کرد - همکارانش هم همان‌جور هستند؛ امروز هم بحمدالله این حرکت ادامه دارد - یا مثل شهید شهریار؛ که این روزها اسم شهید شهریار را می‌آوریم، چون این روزها سالگرد شهادت او است؛ بقیه هم همین‌طور: رضایی‌نژاد، علی‌محمدی، احمدی روشن؛ اینها نخبگانی بودند در وادی علم و تحقیق که بسیجی‌وار کار کردند؛ شهید شهریار بسیجی‌وار کار کرد. آن روزی که درها را به روی ملت ایران خواستند ببندند - با آن شیوه‌هایی که حالا خیلی‌ها از آحاد مردم در تلویزیون، در خبرها چیزهایی را شنفتند، خیلی‌ها هم پشت پرده است که بعدها روشن خواهد شد که چقدر خیانت کردند - که محصول این رادیوداروها به دست مردم نرسد و جمهوری اسلامی دچار مشکل بشود و گفتند «نمی‌فروشیم» که این مرکز تهران تعطیل بشود، اینها - مرحوم شهید شهریار - هم مشغول کار شدند، تلاش کردند، که بعد آمدند به ما گفتند که توانستیم بیست درصد را تولید کنیم، بعد هم آمدند به ما اطلاع دادند که ما لوله‌ی سوخت و صفحه‌ی سوخت را هم ساختیم؛ دشمن [متحیر] ماند. این کار کار بسیجی بود؛ این کار کار معمولی نبود. در همه‌ی این میدانهایی که ذکر کردیم، هزاران انسان بزرگ بودند و هستند و تلاش کردند که بعضی را اسم آوردیم.

بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی بسیج مستضعفین ۱۳۹۳/۰۹/۰۶

اقدام بسیجی وار شهید شهرياری در برابر خباثت دشمن

این روزها اسم شهید شهرياری را می‌آوریم، چون این روزها سالگرد شهادت او است؛ بقیه هم همین‌طور: رضایی‌نژاد، علی‌محمدی، احمدی روشن؛ اینها نخبگانی بودند در وادی علم و تحقیق که بسیجی‌وار کار کردند؛ شهید شهرياری بسیجی‌وار کار کرد. آن روزی که درها را به روی ملت ایران خواستند ببندند - با آن شیوه‌هایی که حالا خیلی‌ها از آحاد مردم در تلویزیون، در خبرها چیزهایی را شنفتند، خیلی‌ها هم پشت پرده است که بعدها روشن خواهد شد که چقدر خباثت کردند - که محصول این رادیوداروها به دست مردم نرسد و جمهوری اسلامی دچار مشکل بشود و گفتند «نمی‌فروشیم» که این مرکز تهران تعطیل بشود، اینها - مرحوم شهید شهرياری - هم مشغول کار شدند، تلاش کردند، که بعد آمدند به ما گفتند که توانستیم بیست درصد را تولید کنیم، بعد هم آمدند به ما اطلاع دادند که ما لوله‌ی سوخت و صفحه‌ی سوخت را هم ساختیم؛ دشمن [متحیر] ماند. این کار بسیجی بود؛ این کار کار معمولی نبود.

بیانات در دیدار اعضای مجمع عالی بسیج مستضعفین ۱۳۹۳/۰۹/۰۶

آغازی بر یک پایان

گزارشی از نقش حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در تحصن بیمارستان امام رضا علیه‌السلام در مشهد در آذر و دی

۱۳۵۷



روزهای تابستان داغ ایرانشهر رو به پایان بود و آیت‌الله خامنه‌ای پس از اتمام دوران تبعید باروبنه را جمع کردند تا دوباره به شهر مادری مشهد برگردند. ماه محرم هر سال برای نهضت اسلامی فرصت مناسبی برای نشر تبیین و ترویج ابعاد ظلم‌ستیزانه‌ی قیام امام حسین علیه‌السلام بود. دوماه تا شروع ماه محرم باقی مانده بود و این فرصت مغتنمی بود تا ایشان دوباره به جمع دوستان و یارانش در مشهد بپیوندند و با هم برای استفاده از فرصت ماه محرم و پرشورتر شدن مبارزه با رژیم برنامه‌ریزی کنند. این در حالی بود که با شهادت حاج آقا مصطفی خمینی در ۱ آبان ۵۶ سرعت و شدت مبارزات مردم و نهضت مبارزه با رژیم شاه تندتر شده بود و خبر از محرمی متفاوت و پرشورتر می‌داد.

اولین روز مهرماه، آخرین روز تبعید آیت‌الله خامنه‌ای در ایرانشهر بود و ایشان پس از توقیفی کوتاه در یزد و تهران راهی مشهد شدند. با استقرار آقای خامنه‌ای در مشهد، مسجد کرامت هم که پایگاه چندین ساله او و یارانش از جمله حجج اسلام سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد و عباس واعظ طبسی بود مجدداً رونق گرفت و به کانون هماهنگی مردم و علما در جریان مبارزه تبدیل شد.

پیام امام خمینی و فراگیرشدن مبارزه

محرم در پیش بود و مردم و علما در تدارک برنامه‌ریزی برای پیش بردن مبارزات در این ماه بودند که امام خمینی رحمه‌الله پیام معروف «پیروزی خون بر شمشیر» را صادر و بر فراگیرشدن مبارزه‌ی مردم تأکید می‌کنند: «اکنون که ماه محرم چون شمشیر الهی در دست سربازان اسلام و روحانیون معظم و خطبای محترم و شیعیان عالی‌مقام سیدالشهداء - علیه الصلوٰه والسلام - است، باید حد اعلای استفاده از آن را بنمایند، و با

اتکا به قدرت الهی، ریشه‌های باقیمانده این درخت ستمکاری و خیانت را قطع نمایند؛ که ماه محرم، ماه شکست قدرتهای یزیدی و حیل‌های شیطانی است. مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان که مجالس غلبه سپاه عقل بر جهل و عدل بر ظلم و امانت بر خیانت و حکومت اسلامی بر حکومت طاغوت است، هر چه باشکوه‌تر و فشرده‌تر برپا شود، و بیرقهای خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم از ظالم، هر چه بیشتر افزاشته شود. خطبای محترم و گویندگان عزیز، بیش از پیش به تکلیف الهی خود که افشاگری جرایم رژیم است عمل فرمایند، و خود را در پیشگاه خداوند تعالی و ولی عصر - عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف - سرافراز و رو سفید نمایند.» [۱]

پس از صدور پیام امام خمینی رحمه‌الله، آیت‌الله خامنه‌ای به همراه شهید هاشمی‌نژاد به بجنورد، شیروان و قوچان سفر کرده و هماهنگی‌های لازم با مبارزین و روحانیون مبارز این شهرها را انجام می‌دهند. با آغاز ماه محرم، آقایان خامنه‌ای، هاشمی‌نژاد و طبسی هر شب در مدرسه نواب منبر می‌رفتند. «راهپیمایی‌ها هر روز از اطراف مدرسه نواب و مسجد کرامت شروع می‌شد. در این مسجد هم مراسمی منعقد می‌شد. [در تظاهرات] هر پارچه‌نوشته‌ای را دو نفر در دست می‌گرفتند و پشت آن انبوهی از مردم... [حرکت می‌کرد]. در پایان راهپیمایی‌ها من، آقای طبسی و آقای هاشمی‌نژاد سخنرانی می‌کردیم؛ و گاهی یکی یا دو نفر از ما سه نفر. سخن‌هایی که بر زبانم جاری می‌شد، خودم را مبهوت می‌کرد. [انگار] هر چیزی از اراده ما خارج است.» [۲]

کشتار در بیمارستان

دهه‌ی اول محرم در سراسر کشور و مشهد با مراسم‌ها و تظاهرات پرشور مردم همراه بود که باعث خشم رژیم شاه شده بود. دانشجویان دانشگاه پزشکی مشهد نیز که کادر بیمارستان‌های شهر بودند با انقلابیون هماهنگ شده بودند و این هماهنگی باعث پیشرفت مبارزات مردم شده بود.

صبح روز پنج‌شنبه ۲۳ آذر - دوازدهم محرم - عده‌ای با در دست داشتن تصاویر شاه و سنگ و اسلحه وارد بیمارستان امام رضا علیه‌السلام - که کنار دانشگاه قرار داشت - شده و به بخش‌های مختلف آن حمله کرده و حاضرین را به رگبار می‌بندند. پزشکان و پرستاران و دانشجویان حاضر در برابر آنها مقاومت کرده و آنها از بیمارستان خارج می‌شوند. پس از خروج آنها، سربازها با اسلحه‌های کالیبر ۵۰ از اطراف به بیمارستان

تیراندازی می‌کنند. روز قبل نیز حمله مشابهی به بیمارستان «شش‌بهمن» صورت گرفته بود، بیمارستانی که مدتی قبل نامش توسط مردم به «هفده شهریور» تغییر کرده بود.

«با یک وانت نیسان به طرف بیمارستان امام رضا علیه‌السلام آمده بودند؛ یک عده چماق‌دار که شهربانی مشهد استخدام‌شان کرده بود؛ به‌شان پول داده بود تا حدود ساعت ۸:۳۰ از شهربانی راه بیافتند و به بیمارستان امام رضا علیه‌السلام حمله کنند. بیمارستان امام رضا علیه‌السلام هم آن‌وقت‌ها خیلی فعال بود؛ هم دانشجویهایش، هم دکترهایش. اعلامیه پخش می‌کردند و درگیر مسائل مبارزه بودند... چماق‌دارها از خیابان «بهار» وارد بیمارستان امام رضا علیه‌السلام شدند. ریختند توی بخش کودکان بیمارستان که نزدیک خیابان بهار است و جنایت‌های عجیبی کردند. سرم‌ها را از دست بچه‌ها کشیدند؛ بچه‌ای را پرت کردند و کشتند و ... این جریان‌ها مربوط به حدود ساعت ۹ تا ۱۰ بود.» [۳]

آیت‌الله خامنه‌ای که همراه با سایر روحانیون و مبارزین در جلسه روضه منزل یکی از علماء حضور داشت تلفنی از ماجرا مطلع شده و ضمن مشورت با سایر علماء، تصمیم می‌گیرند برای متوقف کردن حملات به بیمارستان بروند. «ما در مجلس روضه بودیم و من را پای تلفن خواستند، من رفتم تلفن را جواب دادم و من دیدم از بیمارستان است و چند نفر از دوست و آشنا و غیر آشنا از آن طرف خط دارند با کمال دستپاچگی و سراسیمگی می‌گویند حمله کردند، زدند، کشتند و به داد برسید ... بچه‌های شیرخوار را زده بودند. من آمدم آقای طبسی را صدا زدم آمدیم این اطاق، عده‌ای از علما در آن اطاق جمع بودند، یک چند نفر از معاریف [۴] مشهد هم بودند و روضه هم در منزل یکی از معاریف علمای مشهد بود. من رو کردم به این آقایان گفتم که وضع در بیمارستان اینجوری است و رفتن ما به این صحنه احتمال زیاد دارد که مانع از ادامه‌ی تهاجم و حمله‌ی به بیماران و اطباء و پرستارها و اینها بشود و من قطعاً خواهم رفت و آقای طبسی هم قطعاً خواهند آمد. ما با ایشان قرار هم نگذاشته بودیم اما خب می‌دانستم که آقای طبسی پهلوی هم نشسته بودیم، گفتم ما قطعاً خواهیم رفت اگر آقایان هم بیایید خیلی بهتر خواهد شد و اگر هم نیاید ما به‌رحال می‌رویم. لحن توأم با عزم و تصمیمی که ما داشتیم موجب شد که چند نفر از علمای معروف و محترم مشهد گفتند که ما هم می‌آییم از جمله آقای حاج میرزا جواد آقای تهرانی و آقای مروارید و بعضی دیگر، ما گفتیم پس حرکت کنیم. حرکت کردیم و راه افتادیم به طرف بیمارستان و گفتیم هم پیاده می‌رویم.» [۵]



حرکت جمعیتی که پیشاپیش آن چهره‌های شناخته شده و مبارز مشهد قرار داشتند سایر مردم را نیز از ماجرا باخبر کرده و بر تعداد جمعیت اضافه می‌کند. جمعیت پس از یک ساعت حرکت پیاده و بدون هیچ شعار و سروصدایی به بیمارستان می‌رسند. سربازان اسلحه بدست بیمارستان را محاصره کرده و تصمیم داشتند مانع ورود جمعیت به بیمارستان شوند. روحانیون جلوی جمعیت و به دنبال آن مردم بدون سستی و تزلزل، راه را به سمت صف سربازان ادامه داده و بدون مقاومت قابل توجهی وارد بیمارستان شدند. «از دور دیدیم که سربازها راه را سد کردند. یعنی یک صف کامل و تفنگها هم دستشان ایستادند و ممکن نیست از اینجا عبور کنیم. من دیدم که جمعیت یک مقداری احساس اضطراب کردند و آهسته به برادرهای اهل علمی که بودند گفتم که ما باید در همین صف مقدم با متانت و بدون هیچگونه تغییری در وضعیتمان پیش برویم تا مردم پشت سرمان بیایند و همین کار را کردیم. سرها را انداختیم پایین، بدون این که به رو بیاوریم که اصلاً سربازی و مسلحی کسی وجود دارد در مقابل ما، رفتیم نزدیک. به مجرد این که به مثلاً یک متری این سربازها رسیدیم من ناگهان دیدم که مثل این که بی اختیار این سربازها از جلو پس رفتند و یک راهی به قدر عبور سه چهار نفر باز شد و ما رفتیم. فکر آنها این بود که ما برویم بعد راه را ببندند اما نتوانستند این کار را بکنند. به مجرد این که ما از این خط عبور کردیم جمعیت ریختند و اینها نتوانستند کنترل بکنند، شاید در حدود مثلاً چند صد نفر آدم با ما تا دم در بیمارستان آمدند. بعد هم گفتیم که در را باز کنند، دیدیم بله طفلکها بچه‌های دانشجو و پرستار و طیب و اینها که توی بیمارستان بودند با دیدن ما جان گرفتند، گفتیم در بیمارستان را باز کردند و وارد شدیم.» [۶]

پیشنهاد تحصن

پس از ورود جمعیت به بیمارستان، جمعی از مهاجمین که در بیمارستان باقی مانده بودند شعار «جاویدشاه» سر داده و جمعیت حاضر هم با شعارهای انقلابی جواب آنها را می‌دادند. گلوله باران و تیراندازی به بیمارستان پس از ورود آنها ادامه یافت. جلسه‌ای با حضور چندتن از افراد بیمارستان و سران جمعیت وارد شده به بیمارستان برقرار شد تا درباره ادامه روند تصمیم‌گیری کنند. پیشنهاد تحصن در بیمارستان که توسط آیت‌الله خامنه‌ای مطرح می‌شود مورد قبول قرار می‌گیرد و اولین اعلامیه تحصن توسط خود ایشان نوشته و به امضای سایرین می‌رسد. «من آن‌جا پیشنهاد کردم که ما این‌جا متحصن بشویم؛ یعنی اعلام کنیم که همین‌جا خواهیم ماند تا خواسته‌هایی برآورده بشود و خواسته‌ها را مشخص کنیم. توی جلسه ۸، ۹ نفر یا شاید ۱۰ نفر از اهل علم مشهد حضور داشتند. من برای این که مطلب هیچ‌گونه تزلزلی، خدشه‌ای پیدا نکند، بلافاصله یک کاغذ آوردم و نوشتم که ما مثلاً جمع امضاءکنندگان زیر اعلان می‌کنیم که در این‌جا خواهیم بود تا این کارها انجام بگیرد.» [۷]



رکناری فرماندار نظامی مشهد- میرهادی- و محاکمه عوامل حمله به بیمارستان از اصلی‌ترین خواسته‌های متحصنین بود. در بخشی از این اعلامیه آمده بود «مزدوران درب ورودی بیمارستان را شکستند و به

اتومبیل‌های داخل بیمارستان خسارت وارد آوردند و در آن هنگام ابتدا با پرتاب سنگ، سپس با شلیک گلوله‌ها و رگبار به داخل بیمارستان و حتی داخل بخش‌های اطفال و داخلی حمله کردند. یک کودک از بیمارستان، چهار نفر از پزشکان و عابران مجروح گردیدند که هم‌اکنون در بخش جراحی بستری می‌باشند» [۸]



ابتدای شب بود که یکی از روحانیون هوادار رژیم در مشهد وارد بیمارستان شد و مردم دوره‌اش کردند. با وساطت و اصرار آیت‌الله خامنه‌ای او را بدون اینکه آسیبی ببیند از بیمارستان بیرون می‌برند. « آقا گفتند: «فلانی! بدو که اگر این سید یک طوری‌اش بشود، بعد دیگر نمی‌شود جمعش کرد.» دست همدیگر را گرفتیم و به‌سرعت به طرف در بیمارستان دویدیم. من یک بلندگو دستم بود. آقا گفتند: «فلانی! بلندگو را بده.» من بلندگو را به دست ایشان دادم و دست آقا را با فشار گرفتم. آقا روی کاپوت ماشین رفتند و روی سقف نشستند. ماشین پیکان بود. جمعیت فراوانی هم پشت این ماشین و دور و برش بودند. آقا با این تعبیر گفتند: «من می‌دانم که شما مرا دوست دارید و می‌دانید که من هم شما را خیلی دوست دارم. من می‌خواهم خواهش کنم که بگذارید این آقا برود! بالأخره ما ایشان را از توی بیمارستان رد کردیم و از در خیابان بهار

بیرون بردیم؛ جمعیت هم پشت ما می آمدند اما وقتی دیدند که ما با ماشین هستیم، دیگر نیامدند. سید را از در بیرون بردیم و ماجرا تمام شد.» [۹]

حمایت امام رحمه الله از تحصن

خبر تحصن در بیمارستان به سرعت در مشهد و کل کشور پخش می شود و افراد و گروه های مختلف با متحصنین اعلام همبستگی و حمایت می کنند. سخنرانی ها و تجمعات مستمر، ملاقات و مصاحبه با خبرنگاران داخلی و خارجی و برگزاری نمازجماعت از برنامه های ثابت و روزانه متحصنین بیمارستان است. تیراندازی به مردم با اسلحه های کالیبر ۵۰ یکی از سوژه های خبری بود. «خبرنگارهای خارجی که آمده بودند، من این پوکه ها را نشان می دادم؛ می گفتم که این یادگاری های ماست؛ ببرید به دنیا نشان بدهید که ما چگونه رفتار می کنند.» [۱۰]

دو روز بعد امام خمینی رحمه الله که در نوفل لوشاتو ساکن بودند، در سخنان خود با تأکید بر حمایت از اعتصابات و تحصن های شکل گرفته در سراسر کشور طی چندماه اخیر، به تحصن بیمارستان مشهد نیز اشاره و از آن حمایت می کنند. «اگر الآن که در مشهد و در سایر جاها اعتصاب کردند و در مریضخانه رفتند و آنها هم آنقدر شرارت کردند، و علما هم رفتند در مریضخانه، در یکی از بیمارستانها تحصن کردند و از قراری که گفتند حدود صد هزار نفر مردم هم رفتند اطراف آنجا تحصن کردند برای این شرارت هایی که اینها کردند، اگر اینها فریاد می زنند که چرا می زنی ما را، چرا می کشی اولاد ما را، چرا در خانه های ما حمله می کنید، چرا بازارها را غارت می کنید- قوای «انتظامیه» بازار غارت می کند؟! قوای «امنیه» مردم می کشد؟! خوب این قوای شماسست که اسمش را «انتظامی» گذاشتید و اسمش را «امنی» گذاشتید! همین «امنیه» و همین «انتظامی» دارد مردم را می کشد، دارد مردم را همه جهاتش را به باد می دهد، بازارها را دارد... اگر آقایان مشهد یا سایر جاها اعتصاب کردند و رفتند آنجا نشستند و گفتند تا این بساط از بین نرود ما از اینجا پا نمی شویم، این حرف غیرمنطقی است؟! شما می گوید که نخیر، شما بروید همه سر جای خودتان بنشینید و تماشا کنید و چماق به دستان بیایند و بزنند و بکشند و چه، و شما هیچ حرف نزنید!» [۱۱]

یک روز پس از این سخنرانی و حمایت امام از تحصن، محاصره بیمارستان شدیدتر شده و در نتیجه ارتباط متحصنین با بیرون تقریباً قطع می شود.

دوم دی، باز هم کشتار مردم توسط رژیم شاه

همزمان با ادامه یافتن تحصن بیمارستان، راهپیمایی‌های مردم در سطح شهر ادامه پیدا می‌کند. آیت‌الله خامنه‌ای در طول ۱۳ روز تحصن به جز یک بار از بیمارستان خارج نشد ولی شهید هاشمی‌نژاد به دلیل لزوم ساماندهی تجمعات و حرکت‌های انقلابی به خارج از بیمارستان رفت و آمد داشت. ۲۷ آذر همزمان با تشییع ۱۴۰ هزار نفری یکی از شهدای بیمارستان، هیات رسیدگی به ماجرای بیمارستان که از طرف مجلس شورای ملی وارد مشهد شده بود توسط علمای شهر به حضور پذیرفته نمی‌شود.

دوم دی ماه جمعیت تظاهرکنندگان در صحن حرم مطهر تجمع کرده و شهید هاشمی‌نژاد برای آنها سخنرانی می‌کند و جمعیت پس از سخنرانی به سمت منزل آیت‌الله عبدالله شیرازی حرکت می‌کند. عصر همان روز مجدداً تجمعی جلوی بیت ایشان شکل می‌گیرد. همزمان تعدادی از تانک‌های ارتش به سمت منزل آیت‌الله شیرازی حرکت می‌کنند. مردم با تجمع در مسیر تانک‌ها مانع رسیدن تانک‌ها به بیت ایشان می‌شوند و این مسأله منجر به درگیری بین تانک‌ها و مردم می‌شود.

پس از این کشتار آیت‌الله شیرازی طی تلگرافی به نخست‌وزیر وقت -ارتشبد ازهاری- برای خروج فرماندار نظامی مشهد ضرب‌الاجل تعیین می‌کند. «اگر میرهادی را زنده می‌خواهید باید ظرف ۴۸ ساعت مشهد را ترک کند وگرنه جنازه او را به تهران حمل خواهند کرد.» [۱۲] دو روز پس از این تلگراف، میرهادی مشهد را به مقصد تهران ترک می‌کند.

مردم نیز هر روز به خیابان‌ها آمده و راهپیمایی‌ها و تجمعات اعتراضی را ادامه می‌دهند.

تجربه موفق تحصن

با محقق شدن خواسته‌ی متحصنین مبنی بر برکناری فرماندار نظامی مشهد، سه‌شنبه ۵ دی به‌عنوان روز پایان تحصن اعلام می‌شود. دلایل دیگری مثل «اختلال در خدمات مذهبی سطح شهر به دلیل اجتماع علماء در یک نقطه»، «اختلال در درمان بیماران به علت تداوم تحصن پزشکان» و «توصیه علماء برای پایان تحصن» نیز از دیگر دلایل اتمام تحصن بود. سه‌شنبه جمعیتی که خبرگزاری فرانسه تعداد آنها را ۶۰۰ هزار نفر اعلام کرد، پس از طی کردن خیابان‌های «تهران» و «ضد» جلوی شهربانی تجمع کردند. سپس از چهارراه لشکر وارد خیابان بهار شده و به سمت بیمارستان حرکت کردند. آیت‌الله خامنه‌ای و شهید

هاشمی نژاد برای مردم سخنرانی کردند. شهید هاشمی نژاد با قرائت قطعنامه پایان تحصن را اعلام کرد ولی یادآور شد تا سرنگونی رژیم شاه این همبستگی ادامه داشته باشد.

امام خمینی رحمه الله یک روز بعد در پیامی به مناسبت کشتار بیرحمانه‌ی قم و چهلمین روز کشتار مردم در صحن مطهر امام رضا علیه السلام و هفتمین روز کشتار در مشهد و دیگر شهرستان‌های ایران، روز «نهم‌دی» را عزای عمومی اعلام می‌کنند. [۱۳]

تحصن بیمارستان امام رضا علیه السلام یکی از چندین تحصن بزرگ و موفق مبارزین و انقلابیون در سراسر کشور بود. این تحصن هم به عنوان نقطه‌ی عطف و گام بزرگی در مبارزات انقلابی مشهد ثبت شد و هم تجربه موفق‌تری بود که چندی بعد در تحصن روحانیون در مسجد دانشگاه تهران - در اعتراض به بسته شدن فرودگاه برای جلوگیری از ورود امام - به کمک هسته مرکزی انقلابیون در تهران می‌آید. «این تحصن آثار بزرگی داشت و مانند شمعی که می‌درخشد و به پایان می‌رسد تمام شد... اما از این تجربه در تحصنی که به پیشنهاد من در مسجد دانشگاه تهران به مناسبت بسته شدن فرودگاه و جلوگیری از ورود امام به کشور رخ داد استفاده شد.» [۱۴]

منابع و ماخذ :

- [۱]. صحیفه‌ی امام خمینی رحمه الله، جلد ۵، صفحات ۷۵ تا ۷۸
- [۲]. بهبودی، هدایت‌الله. ۱۳۹۰. شرح اسم: زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. ص ۶۲۶
- [۳]. «ماجرای بیمارستان امام رضای مشهد»، گفت‌وگوی KHAMENEI.IR با آقای محمد خجسته
- [۴]. سرشناسان
- [۵]. مصاحبه‌ی تلویزیونی آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۱/۱۱/۱۳۶۳
- [۶]. همان
- [۷]. مصاحبه‌ی تلویزیونی آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۱/۱۱/۱۳۶۳

- [۸]. روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۸، ص ۳۹۹
- [۹]. «ماجرای بیمارستان امام رضای مشهد»، گفت‌وگوی KHAMENEI.IR با آقای محمد خجسته
- [۱۰]. مصاحبه‌ی تلویزیونی آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۱/۱۱/۱۳۶۳
- [۱۱]. صحیفه‌ی امام خمینی رحمه‌الله، ج ۵، ص: ۳-۲۵۲
- [۱۲]. روزنامه‌ی محلی «آفتاب شرق»، ۱۵/۱۱/۱۳۵۷
- [۱۳]. صحیفه‌ی امام خمینی رحمه‌الله، ج ۵، ص ۲۸۴
- [۱۴]. بهبودی، هدایت‌الله. ۱۳۹۰. شرح اسم: زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. ص ۶۳۹

انتخاباتی وجود نداشت

از جمله‌ی خصوصیات مهم رژیم طاغوت بی‌اعتنائی به مردم بود؛ مردم به هیچ‌قیمت به حساب نمی‌آمدند. ما در دوران عمرمان، در دوران جوانی در رژیم گذشته، یک بار هم نه در انتخاباتی شرکت کرده بودیم، نه از مردم کوچه و بازار معمولی می‌شنیدیم که شرکت کنند؛ انتخاباتی وجود نداشت. در یک برهه‌ای خیلی صریح، در یک برهه‌ای کمتر صریح، دخالت‌های آنها بود؛ یک مشت مزدور را می‌بردند، می‌نشانند آنجا و به وسیله‌ی آنها در مجلس شورا و مجلس سنا کار خودشان را انجام میدادند. مردم اصلاً نمیدانستند چه کسی در رأس کار است؛ اصلاً رابطه‌ی بین مردم و حکومت قطع بود. آگاهی مردم، اطلاع مردم از مسائل کشور، از مسائل سیاسی که شما امروز می‌بینید، این درست نقطه‌ی مقابل آن چیزی است که آن روز وجود داشت؛ رژیم خبیث بکل منقطع بود با آحاد مردم.

بیانات در دیدار با مردم قم، ۱۳۹۳/۱۰/۱۷

«ضربه را با ضربه پاسخ می‌دهیم»

بازخوانی مواضع حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره توطئه کاهش قیمت نفت در بحبوحه‌ی جنگ تحمیلی

سقوط ناگهانی قیمت نفت در اواسط دهه ۸۰ میلادی، سومین تحول ناگهانی بازار جهانی نفت، پس از افزایش بهای سال‌های ۷۴-۱۹۷۳ و صعود مجدد قیمت‌ها در ۸۰-۱۹۷۹، به‌شمار می‌آید. در دهه ۷۰ میلادی، افزایش قیمت نفت (با برنامه‌های اوپک)، سرمایه مالی فراوانی را به خزانه کشورهای فروشنده نفت سرازیر کرد. طبیعی بود که افزایش قیمت، به هیچ وجه نمی‌توانست مطلوب خریداران و نیازمندان نفت منطقه‌ی غرب آسیا و شمال آفریقا باشد. در این شرایط بود که انقلاب اسلامی ایران، تنها یک سال مانده به فرارسیدن دهه ۸۰ میلادی، به وقوع پیوست و جهت‌گیری سیاست داخلی و خارجی ایران را دستخوش چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای کرد. آغاز جنگ تحمیلی بعثیون عراق علیه ایران و مقاومت غیرتمندانه ملت علیه متجاوزان، بیش از پیش توجهات را به منطقه، نفت و نظام انقلابی ایران متمرکز کرد.

اوپک - «جمع نفتی‌های بزرگ جهان»-، که دهه ۷۰ را با قدرت‌نمایی گذرانده بود، این بار نتوانست وحدت نظر اعضای خود را حفظ کند. برخی اعضای اوپک، در بحران کاهش قیمت نفت در دهه ۸۰ میلادی، بی‌توجه به منافع بلندمدت خود و دیگر کشورهای عضو، نسبت به فروش انبوه نفت در بازارهای جهانی، با شرایط آسان و قیمت ارزان و متجاوز از سهمیه تعیینی خود اقدام کردند. عمق این اختلافات زمانی خود را آشکارتر نشان داد که گمانه‌زنی‌ها به واقعیت نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد: تضادهای ایدئولوژیک انقلاب نوخاسته اسلامی مردم ایران با ایدئولوژی حاکم بر برخی کشورهای همسایه، داشت معادلات «اقتصادی» را، به معادلات «سیاسی» تبدیل می‌کرد.

جمهوری اسلامی ایران، از همان آغاز روند کاهش قیمت نفت، تحولات جهانی را بادقت فراوانی زیرنظر گرفت. در این میان، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، در مقام ریاست جمهوری اسلامی ایران، زبان گویای جمهوری اسلامی در سراسر روند حوادث نفت بود. آیت‌الله خامنه‌ای، افزون بر آن که به عنوان بالاترین مسئول کشور پس از بنیانگذار انقلاب حضرت امام خمینی رحمه‌الله، نظارت و هدایت اداره کشور را برعهده داشتند، در سخنرانی‌ها و گفتگوهای گوناگون خود به این معضل ناگهانی واکنش نشان می‌دادند. تحلیل‌ها و تبیین‌های آیت‌الله خامنه‌ای، حکایت از «توطئه»ای داشت که در بحبوحه حوادث جنگ تحمیلی، قصد داشت بزرگترین منبع درآمد کشور انقلابی و درحال دفاع ایران را با سختی‌های متعددی روبرو کند؛

توطئه‌ای که در وهله اول، ردپای کشورهای فرامنطقه‌ای در آن به‌روشنی دیده می‌شد: «مسأله‌ی نفت همان‌طور که قبلاً هم گفتیم یک توطئه‌ی تمام عیار است. در درجه‌ی اول علیه جمهوری اسلامی و برخی کشورهای مترقی دیگر در این منطقه و در درجه‌ی بعد علیه همه‌ی ملتها و همه‌ی کشورهای تولیدکننده‌ی نفت. پدیدآورنده‌ی این توطئه هم در اصل دولت انگلیس است که در بحبوحه‌ی این پیروزی رزمندگان اسلام که احتمال می‌دادند به خاطر این پیروزی یک قدری وضع نفت از لحاظ خریداران دچار دشواری بشود و قیمت نفت بالا برود، برای پیشگیری و مقابله‌ی با این احتمال بالا رفتن قیمت، باز در این بحبوحه قیمت را پائین آورد.» (۱)

در این میان، خبرهایی به گوش مسئولان جمهوری اسلامی می‌رسید که بعضی کشورهای عضو اوپک، به‌دلایلی قصد همراهی با سیاست کاهش قیمت نفت را دارند. آیت‌الله خامنه‌ای در یکی از خطبه‌های نماز جمعه، از این اقدامات پنهان در حضور ملت پرده برداشتند:

«این یک توطئه‌ی استکباری بزرگ است و ما احتمال می‌دهیم البته به صورت یقین نمی‌گوئیم و کسی را هم متهم نمی‌کنیم فعلاً، اما احتمال می‌دهیم که در داخل اوپک هم برخی از تولیدکنندگان با این توطئه‌ی جهانی که علیه اوپک هست متأسفانه همکاری کرده باشند. خدا کند این احتمال درست نباشد و ما این را درست نفهمیده باشیم و الا کار مشکل خواهد شد برای آن کشورها و آن دولتهایی که یک چنین توطئه‌ی خبیثانه‌ای را علیه اوپک و علیه ملتهای خودشان با دشمنان این ملتها در آن همدستی کرده باشند؛ این یک توطئه است. ما تلاش اصلی خودمان را در این راه گذاشتیم که با این توطئه مقابله کنیم و مقابله هم کردیم.» (۲)

این در حالی بود که در همان هنگام، برخی دیگر از کشورهای عضو و حتی فروشندگان نفت خارج از اوپک مانند کشورهای آمریکای لاتین از وضع به وجود آمده ناراضی بودند: «بیشتر کشورهای عضو اوپک از این وضع ناراحتند. فرستاده‌هایی که ما فرستادیم که به کشورهای آفریقایی که تولیدکننده‌ی نفت بودند، چه به کشورهای امریکای لاتین، مثل ونزوئلا و مکزیک که تولیدکننده‌ی نفت بودند، اگر چه بعضیشان عضو اوپک هم نیستند و هیأتی که بعداً هم می‌فرستیم به کشورهای دیگر همه این حقیقت را به ما نشان می‌دهد که بیشتر این کشورهای تولیدکننده‌ی نفت از این وضع ناراحتند. یعنی میلیونها انسان از این توطئه ضربه خواهند دید و ضرر خواهند کرد.» (۳)



با این حال، آیت‌الله خامنه‌ای، تنها ده روز پس از خطبه نماز جمعه تهران، در یک گفتگوی رادیویی، درباره برخی عناصر دخیل در بحران نفتی، صریح‌تر صحبت کردند: «چیزی که مایه‌ی تأسف ماست این است که متأسفانه برخی از اعضای اوپک در این کار در این توطئه برخورد قوی و قاطع لازم را نکردند و حتی قرائنی وجود دارد که به ما می‌گوید که اینها در اصل این توطئه شرکت هم داشتند، و ما نمی‌توانیم به آسانی از سر این قضیه بگذریم. برخی از کشورها در برخورد با این توطئه خوب آمدند مثل کشورهای الجزائر و لیبی که در این اجلاس سه‌جانبه‌ای که با ما داشتند مواضع‌شان را به صورت قاطع اعلام کردند، لکن برخی دیگر از کشورها مثل عربستان و کویت متأسفانه هیچگونه همکاری و همراهی در این مورد نکردند. حتی سعودی‌ها اعلان کردند که در مورد فروش نفت خودشان، خودشان تصمیم‌گیرنده هستند و پای‌بند به تعهدات اوپک نیستند در حالی که پای‌بند بودن عربستان به تعهدات اوپک برای عربستان ضرری ندارد، این برای آنها فایده دارد.» (۴)

جمهوری اسلامی، در برابر این ناسازگاری برخی کشورهای عضو اوپک با منافع مجموعه کشورهای فروشنده نفت، به‌شدت کوشید که در ابتدا، «خیرخواهانه» عمل کند. استدلال این بود که ضربه به اوپک به هر دلیلی، به کشور ضربه‌زنده هم آسیب خواهد زد و کاهش قیمت نفت برای عاملان آن هم خطرناک خواهد بود:

«آنچه که عربستان دارد می‌گوید که می‌خواهد انجام بدهد، یعنی خودش تنها تصمیم‌گیری بکند، در میزان تولیدش و در مورد قیمت، این به زیان خود عربستان هم هست. اگر آنها پای‌بند به تعهدات اوپک بمانند و همکاری با اوپک را نقض نکنند، این به زیان آنها نیست به نفعشان هست. البته این برخورد با اوپک یک

برخورد غیرقابل تحملی است این ضربه‌ای به اوپک است، ضربه‌ای به ملت‌های اسلامی است و ما باید بگوئیم ضربه را با ضربه پاسخ می‌دهیم. ما نمی‌توانیم در مقابل این قضیه بی‌تفاوت بمانیم. به خصوص که این به ما فقط مربوط نمی‌شود، بسیاری از ملت‌های اوپک از ما خیلی بیشتر ضربه می‌بینند.» (۵)

با این حال، این خیرخواهی باعث نمی‌شد که موضع قاطعانه نظام انقلابی ایران پنهان بماند. آیت‌الله خامنه‌ای، همان موقع هشدار دادند که جمهوری اسلامی، حربه‌های قاطع‌تری هم برای مقابله با این جریان در اختیار دارد:

«ما مرز طولانی‌ای در آب‌های خلیج فارس داریم و مجوز هم برای این که در این زمینه‌ها اقدام قاطعی بکنیم از لحاظ افکار عمومی عالم و از لحاظ قوانین بین‌المللی وجود دارد. زیرا که برخی از کشورها اعلان کردند و قبول کردند که برای عراق نفت می‌فروشند. عراق یک کشور در حال جنگ هست با ما و همان‌طور که همه‌ی دنیا قبول دارند که ما کشتی‌های تجارتهای را در تنگه‌ی هرمز و در گذرگاه این کشتی‌ها می‌توانیم بازرسی کنیم تا ببینیم که آیا برای عراق چیزی دارد یا ندارد و همین‌طور همه قبول خواهند کرد اگر ما یک روزی تصمیم بگیریم که نفتی را که برای عراق فروش می‌رود مصادره کنیم یا روی آن نظارت داشته باشیم. بنابراین همان‌طور که ملاحظه می‌کنید این کشورها که الان دم از ناسازگاری با اوپک می‌زنند خیلی هم آسیب‌پذیر هستند. ما مایل هستیم که باز هم به این کشورها توصیه کنیم، تأکید کنیم که همکاری با اوپک را بر عدم همکاری با اوپک ترجیح بدهند، زیرا که این متضمن نفع خود آنهاست و نفع اوپک هم هست.» (۶)



تاکید رهبر انقلاب بر مقابله هماهنگ
با کاهش قیمت نفت در دیدار رئیس
جمهور ونزوئلا [۲۰ دی‌ماه ۱۳۹۲]

این قاطعیت، تنها به اعلام موضع مسئولان کشور محدود نبود. آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار با دانشجویان دانشگاه تهران، و در پاسخ به دانشجویی که از «فعال‌نبودن سیاست خارجی کشور» انتقاد می‌کرد، برخی از اقدامات قاطع مسئولان وزارت خارجه در مقابله با توطئه کشور همسایه را به عنوان شاهد، بیان کردند:

«در حدود شاید پنجاه پیک، حدوداً، پنجاه پیک ما به کشورهای مختلف از طریق وزارت خارجه فرستادیم و این کاری است که وزارت خارجه طبعاً می‌کند دیگر، البته عده‌ای با پیام من رفتند، عده‌ای با پیام وزیر

خارجہ رفتند، شاید چند نفری با پیام آقای نخست‌وزیر رفتند و پیامهای مختلف به کشورهای مختلف نہ، تلاششان خیلی خوب بوده و محافظہ کارانہ ہم نیست. ما عربستان سعودی ہمین اخیرا باز ما چون از آن روز تا حالا سہ ہیأت از طرف ما بہ عربستان سعودی رفتند، سہ پیک. ہرکدام رفتند دربارہ نفت و دربارہ جنگ مطالبی را گفتند، ہمین آخری کہ رفت آنجا جوری حرف زدہ کہ برادر پادشاہ عربستان سعودی گفتہ شما می‌خواہید تہدید کنید ما را؟ اگر تہدید می‌کنید من حاضر نیستم گوش کنم، ایشان گفتہ کہ نہ حالا شما گوش کنید بہ نفعتان است بہ صرفہ‌تان است کہ گوش کنید و ادامہ دادہ همان حرفها را مجدداً گفتند یعنی لحن خیلی قوی و قاطع، البتہ ما تہدید نمی‌خواہیم بکنیم کسی را، این را من بگویم و ما اعلام ہم خواہیم کرد موضع رسمی ما این است. ما کشورہای منطقہ را نمی‌خواہیم تہدید کنیم، اینها با جوسازی می‌خواہند اینجور وانمود کنند کہ ایران ما را تہدید کردہ و در مقابل تہدید از آمریکا امتیاز بگیرند، کمک بگیرند یا نیروی نظامی درست کنند و عملاً ما را تہدید کنند.» (۷)

ماہیت حوادث امروز نفت جهان، چندان ہم متفاوت از ماہیت حوادث بیست و چند سال پیش نیست. حضرت آیت‌اللہ خامنہ‌ای، همان موقع بہترین راہ کاهش خسارات چنین اقدامات خصمانہ‌ای را تنها و تنها در نگاہ بہ درون و استقلال اقتصادی می‌دیدند:

«نفت اپک ... تأثیر تعیین‌کنندہ‌ای در حیات دنیا -نمیشود گفت در اقتصاد دنیا- اصلاً در حیات جهان داشت، اینجور دارند ضدش [عمل] میکنند، و ناگہان قیمت را از بیست و شش [دلار] آوردند بہ نصف... یعنی دنیا اینجور است، دنیا بی‌رحم است حتی در مقابلہ‌ی با اپک - کہ تشکیلاتی است با آن عظمت و یک عدہ صادرکنندہ‌ی محکم کہ اینها دنیا را دارند ادارہ میکنند- اینجور با آن بازی میکنند و لہاش میکنند. بنابراین ما باید حساب کار خودمان را داشته باشیم.» (۸)

این همان راہ‌حلی است کہ امروز ہم بہترین و موثرترین راہکار کاستن از اثرات اقدامات خصمانہ ہمیشگی برخی دشمنان است:

«بارها ما گفتہ‌ایم کاری کنید کہ وابستگی مالی کشور بہ نفت کم و کم و کمتر بشود؛ خب، شما ملاحظہ می‌کنید در ظرف مدت کوتاہی قیمت نفت را بہ نصف می‌رسانند. وقتی ما وابستہ بہ نفت باشیم، مشکل برای ما درست می‌شود؛ این فکر را باید کرد. از جملہ‌ی بزرگ‌ترین مسئولیت‌های مسئولین کشور ہمین است کہ کاری کنند اگر دشمن دلش نخواست تحریم را بردارد، بہ رونق کشور و پیشرفت کشور و رفاه

مردم ضربه‌ای وارد نشود؛ راه آن چیست. راه آن این است که مراجعه کنیم به درون کشور، به درون ملت، از نیروهای درونی کشور استفاده کنیم.» (۹)

منابع و ماخذ:

(۱) ۱۳۶۴/۱۱/۲۵

(۲) همان

(۳) همان

(۴) مصاحبه رادیویی، ۱۳۶۸/۱۲/۰۵

(۵) همان

(۶) همان

(۷) بیانات در پاسخ به سوالات در دانشگاه تهران، ۱۳۶۴/۱۲/۱۴

(۸) دیدار با وزیر، معاونان و مشاوران وزارت معادن و فلزات، ۱۳۶۴/۱۲/۱۵

(۹) بیانات در دیدار مردم قم، ۱۳۹۳/۱۰/۱۷

حضور ارامنه در جنگ

من غالباً به منازل شهدای ارامنه و آشوری که رفته‌ام - که امسال هم خوشبختانه موفق شدم منزل چند شهید ارمنی رفتم - میبینم اینها نسبت به کشورشان احساس تعهد میکنند؛ یعنی واقعاً متعهدانه رفتار کردند. زمان جنگ هم من یادم است که عده‌ای از همین مسیحیان ارمنی آمدند اهواز؛ من در فرودگاه دیدم یک جماعتی نشسته‌اند، گفتم اینها چه کسانی هستند؟ گفتند اینها ارامنه‌اند، دارند می‌آیند جبهه برای کارهای صنعتی - ارامنه در کارهای صنعتی و فنی و ماشین و این چیزها مسلطند - و برای کمک و خدمت. آمدند؛ مرحوم چمران اینها را به کار گرفت. مبالغی اینها زحمت کشیدند، خدمت کردند، کار کردند و کسانی هم شهید شدند.

بیانات در دیدار نمایندگان اقلیت‌های مذهبی کشور در مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۳/۱۱/۰۶

شهادت شهید ارمنی بعد از سربازی

یکی از [اعضای] این خانواده‌های ارمنی که من همین هفته‌ی پیش رفتم منزلشان، پسرش سرباز بوده؛ گفت سربازی‌اش تمام شد و ناراحت بود که جنگ هنوز هست؛ [میگفت] من سربازی‌ام تمام شده و چه کار کنم. بعد گفت اتفاقاً اعلام کردند مثلاً آن کسانی که سربازی رفتند، چند ماه - سه ماه یا فلان قدر - بیایند مجدداً جبهه. گفت این خوشحال شد؛ خوشحال شد که باز دوباره فراخوانی کردند؛ آمد و رفت جبهه و بعد هم شهید شد، جسدش را آوردند؛ یعنی این جور احساساتی را انسان در بین هم‌میهنان غیر مسلمان ما در کشور مشاهده میکند. خب تلاش کردند. و امیدواریم که نظام اسلامی بتواند به وظایف خودش در این زمینه‌ها عمل کند؛ آنها هم حقیقتاً نسبت به کشور با تعهد به معنای واقعی کلمه رفتار کنند.

بیانات در دیدار نمایندگان اقلیت‌های مذهبی کشور در مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۳/۱۱/۰۶

بیعت همافران با امام در خیابان ایران



حادثه‌ی نوزدهم بهمن، یک مضمون پرمغز و ماندگار است؛ یعنی این حادثه‌ای که اتفاق افتاد و جوانهای نیروی هوایی نظام پادشاهی پا شدند، آمدند با امام بیعت کردند، با آن وضوح، با آن شجاعت - که من حاضر بودم در آن مراسم؛ برخی از اینها، کارتهای شناسایی‌شان را بالای دست گرفته بودند و نشان میدادند - این یک معنایی دارد، یک مضمونی دارد، که آن مضمون را باید حفظ کرد؛ [این] یک وظیفه‌ی انقلابی است. آن مضمون چیست؟ آن این است که انقلاب، یک سخن حق و پرجاذبه‌ای بود که توانست دلها را - دلهای بی‌غرض و مرض را، دلهای آگاه و روشن را - در هر نقطه‌ای از کشور که بودند به سمت خود جذب کند؛ حتی در جایی مثل نیروی هوایی ارتش پادشاهی که نورچشمی و سوگلی دستگاه‌های حاکم آن روز، بلکه سوگلی آمریکا بود. با نیروی هوایی ارتش، آن روز مثل یک سوگلی رفتار میشد؛ هم آمریکایی‌ها، هم عوامل آنها در کشورمان - که متأسفانه در رأس امور قرار داشتند و حکومت دست آنها بود - این‌جوری با نیروی هوایی رفتار میکردند و برخورد میکردند. آن وقت همین نیروی هوایی، تحت تأثیر جاذبه‌ی حقیقت انقلاب، آن‌چنان به هیجان آمد که یک چنین کار بزرگی را انجام داد؛ یعنی در روز روشن، جلوی چشم این همه مأمور و در معرض تهدیدهای گوناگونی که آن روز وجود داشت، بلند شدند آمدند با امام در خیابان «ایران» بیعت کردند، سرود خواندند، ایستادند و کارتهای شناسایی‌شان را سر دستشان گرفتند. آن مضمون مهم این حادثه این است؛ جاذبه‌ی عجیب انقلاب، و آن حقیقتی که در درون انقلاب نهفته بود که دلها را به سمت خودش جذب میکرد؛ این را ما بایستی بشناسیم، بدانیم و حفظ کنیم.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ۱۳۹۳/۱۱/۱۹

آنقدر رادیوی ایران را گوش دادند که فارسی یاد گرفتند



این انقلاب، این توانایی را داشت که به تمام زوایای کشور نفوذ کند و حضور پیدا کند، یعنی مثلا فرض کنید نه فقط در شهرها، در روستاها هم مردم بلند میشدند و از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر میرفتند و شعار میدادند؛ شعار به نفع امام و انقلاب، و علیه رژیم مستبد و دیکتاتور؛ این جور همه‌ی ملت به پا خاستند.

علاوه‌ی بر این، در سطح جهان هم همین اتفاق افتاد - البته با نوعی تدریج - یعنی در همه‌جای دنیا؛ در آسیا، در اعماق آفریقا، حتی در آمریکای لاتین ملتها از اینکه یک ملتی پیدا شده است که این شجاعت را، این دلیری را دارد که در مقابل آمریکا بایستد و زورگویی آمریکا را علنا رد بکند، به هیجان می‌آمدند. خیلی‌ها با زحمت رادیوهای ایران را می‌گرفتند. من دیدم کسانی را که در کشورهای عربی بودند، و از بس رادیوی فارسی ایران را گوش کرده بودند، فارسی یاد گرفته بودند. این جاذبه است؛ جاذبه‌ی انقلاب است که دلها را - توده‌های مردم را، روشنفکران را، جوانان را، دانشگاهیان را - در همه‌جای دنیایی که تحت تأثیر شدید تبلیغات دشمن قرار نداشت، توانست به خودش جذب کند؛ این اتفاق در همه‌جا افتاد.

بیانات در دیدار جمعی از کارکنان نیروی هوایی ۱۳۹۳/۱۱/۱۹

آن روزها | مسجد کرامت؛ مرکز مبارزه مشهد

مروری بر مبارزات و فعالیت‌های انقلابی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پنج ماه منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷

سال ۱۳۵۶ مبارزات مردم علیه رژیم شاه آهنگ تندتری گرفته بود، اما شهادت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌آقا مصطفی خمینی در مهرماه همان سال شتاب بیشتری به مبارزات بخشید. فرزند رهبر نهضت در تبعید شهید شده بود و برگزاری مراسم مختلف به مناسبت شهادت آقامصطفی از طرف علمای شهرها و مردم هوادار امام رحمه‌الله موج جدید و عظیمی را ایجاد کرده بود. رژیم شاه در عکس‌العمل به تجلیل مردم و حوزه‌های علمیه از فرزند امام رحمه‌الله، جمعی از روحانیون بلاد را دستگیر و عده‌ای را تبعید کرد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز در ۲۳ آذرماه در خانه‌شان دستگیر و به ایرانشهر تبعید شدند. پس از نقش پررنگ روحانیون در کمک‌رسانی به مردم در سیل ایرانشهر، ساواک تصمیم گرفت محل تبعید تعدادی از آنها را تغییر دهد و آیت‌الله خامنه‌ای به جیرفت منتقل شدند. دوران ۲۸۵ روزه‌ی تبعید در یکم مهرماه ۵۷ به پایان رسید. طی این مدت خبرهای خوب و بدی از شهرهای مختلف به آیت‌الله خامنه‌ای می‌رسید. از انتشار مقاله‌ی توهین آمیز به امام رحمه‌الله و قیام مردم قم در ۱۹ دی و چهلم‌های سلسله‌ای پس از آن تا تعطیلی بازارها در اعتراض به سرکوب تجمعات مردم توسط رژیم شاه. آخرین خبر همان روز یکم مهر می‌رسد: «خانه‌ی امام خمینی در نجف توسط رژیم صدام محاصره شده است»؛ مردم و کسبه‌ی بازار در اعتراض به این اقدام رژیم صدام، همه‌ی مغازه‌ها و بازارها را تعطیل کردند. آیت‌الله خامنه‌ای نیز پس از توقفی چند روزه در کرمان، یزد و تهران راهی مشهد شدند.

فضای مبارزاتی سراسر کشور و مشهد پس از شهادت «حاج‌آقا مصطفی» در مهرماه ۵۶ تغییر زیادی کرده بود. انتشار مقاله‌ی توهین آمیز به امام رحمه‌الله در روزنامه‌ی اطلاعات و آفتاب شرق - چاپ مشهد - با اعتراض شدید مردم و روحانیون شهرها مواجه شده بود. آنچه در ادامه می‌آید مروری بر فعالیت‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای پس از رهایی از تبعید تا روز پیروزی انقلاب اسلامی است که در سه قسمت به صورت روزانه منتشر خواهد شد.

اعتصاب گسترده‌ی کارکنان شرکت نفت از شهریورماه آغاز شده و مورد حمایت امام رحمة‌الله، علما و مردم قرار گرفته بود. پاییز ۵۷ فصل راهپیمایی و تظاهرات روزانه بود. شدت گرفتن مبارزات مردم و بازگشت آیت‌الله خامنه‌ای از تبعید همه چیز را فراهم می‌کند تا «مسجد کرامت» مجدداً به قلب مبارزات مشهد تبدیل شود. مسجد کرامت و مثلث آیت‌الله خامنه‌ای، شهید هاشمی‌نژاد و حجت‌الاسلام واعظ طبسی و شاگردانشان، مدیریت میدانی فعالیت‌های انقلابی مشهد را بر عهده دارند و تجمعات اقشار مختلف مردم با هماهنگی و سخنرانی آنها هدایت می‌شود. اقدامات و فعالیت‌های آنها نیز با هماهنگی دو عالم انقلابی مشهد یعنی آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی و سیدحسن قمی صورت می‌گیرد.

«یک ستادی تشکیل شد در مسجد کرامت برای هدایت کارهای مشهد و مبارزات. در آن مرحوم شهید هاشمی‌نژاد و برادرمان جناب آقای طبسی و من و یک مشت از برادران طلبه‌ی جوانی که همیشه با ما همراه بودند که دو نفرشان از آنها هم الان شهید شدند؛ یکی شهید موسوی قوچانی، یکی هم شهید کامیاب. این دو نفر هم جزو آن طلبه‌هایی بودند که دائماً در کارهای ما با ما همراه بودند. در آنجا جمع می‌شدیم و مردم هم در رفت و آمد دائمی بودند و آنجا شد ستاد کارهای مشهد و عجیب این است که نظامی‌ها و پلیس از چهارراه نادری که مسجد هم سر چهارراه بود جرأت نمی‌کردند این طرف‌تر بیایند از هیجان مردم. لذا ما توی این مسجد روز را با امنیت می‌گذراندیم و هیچ واهمه‌ای که بریزند این مسجد را تصرف کنند یا ماها را بگیرند نداشتیم؛ ولیکن شب که می‌شد آهسته از تاریکی شب استفاده می‌کردیم و می‌آمدیم بیرون و در یک منزلی غیر از منازل خودمان می‌رفتیم شب را هر چند نفری می‌ماندیم و خیلی شب و روزهای پرهیجان و پرشوری بود.» [۱] ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

تجمعات و راهپیمایی‌ها همچنان ادامه می‌یابد. آیت‌الله خامنه‌ای و روحانیون انقلابی هرروز در یک گوشه از شهر برای مردم سخنرانی کرده و راهپیمایی‌ها و تجمعات را هدایت می‌کنند. آیت‌الله خامنه‌ای چهارم آبان در تجمع اعتراضی مردم به مناسبت سالروز تولد شاه در خانه‌ی آیت‌الله سیدحسن قمی و پنجم آبان برای مردم در صحن عتیق حرم امام رضا علیه‌السلام سخنرانی می‌کنند. محور سخنرانی‌ها تبیین ظلم و ستم و خیانت‌های رژیم شاه بود. هفته‌ی دوم آبان «هفته‌ی همبستگی ملت ایران» نام می‌گیرد. به همین مناسبت اساتید دانشگاه و پزشکان بیمارستان شهناز مشهد دست به اعتصاب غذای ۴۸ ساعته در بیمارستان می‌زنند.

آیت‌الله خامنه‌ای و شهید هاشمی‌نژاد از سخنرانان این مراسم هستند و در پایان اعتصاب، نام بیمارستان توسط مردم به بیمارستان مصدق تغییر می‌کند.

برخی گروه‌های التقاطی چپ‌گرا در همان ایام می‌کوشیدند حرکت‌های اسلامی مردم را مصادره کرده و در حد یک حرکت صنفی تقلیل دهند. آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی خود در دانشگاه فردوسی مشهد با اشاره به تحلیل‌های اینچنینی می‌گویند: «اینی که بعضی‌ها می‌فریاد می‌زنند، زحمتکش‌ان، کارگران، کشاورزان؛ اینی که بعضی سعی می‌کنند انقلاب را فقط به یک دسته‌ی خاصی منحصر کنند؛ این یک غلط واضح و بین است. آنها خیال می‌کنند چون کارگر و چون کشاورز بیشترین کسی است که بر او ستم می‌رود و هر کسی که بر او ستم می‌رود مبارزه می‌کند، پس بنابراین کارگر و کشاورزند که مبارزه می‌کنند و مبارزه‌ی آنها تداوم پیدا می‌کند. و اما مردم دیگر چون آنقدر مورد ستم نیستند، لذاست مبارزه نمی‌کنند یا مبارزه‌ی آنها دوام پیدا نمی‌کند، پس بنابراین باید روی کارگر و کشاورز تکیه کرد و این اشتباه بزرگی دارد.

مبارزه‌ی مردم ایران را چگونه و توی چه قالبی توجیه می‌کنند این آقایان؟ در این مبارزه‌های بزرگ تاریخی، در نهضت صدر اسلام، در نهضت‌های قبل از اسلام، - نهضت انبیاء الهی - در تمام جنبش‌های بزرگ شیعه در طول تاریخ سیاه اموی و عباسی، کارگرها و کشاورزها کجا بودند؟ آنها هم قشری مانند دیگر قشرهای مردم. آنها نمی‌توانند بفهمند - آن کسانی که اینجور تحلیل می‌کنند - نمی‌توانند بفهمند که آنچه انسان را به یک مبارزه‌ی سخت وادار می‌کند فقط این نیست که از لحاظ مادی مورد ستم قرار گرفته باشند؛ وقتی شرف کسی را پایمان می‌کنند، وقتی ایمان و عقیده‌ی انسانی و جامعه‌ای را بر خاک می‌گذارند و لگدکوب می‌کنند، وقتی به حیثیت ذاتی انسان‌ها اعتنا نمی‌کنند، انسان همان‌طور مبارزه می‌کند که گویا مالش را برده‌اند و گاهی بیشتر و گاهی بیشتر. چقدرها حاضرند مال را صرف کنند تا حیثیتشان محفوظ بماند؛ تا تحقیر نشوند. این رژیم منحصراً دیکتاتوری استبدادی ایران و همه‌ی رژیم‌های منحصراً طاغوتی با مردم خود چه کردند؟ آیا فقط مال را از اینها گرفته؟ آیا فقط ظلم مالی به آنها کرده؟ البته ظلم مالی خیلی کرده، اما نه فقط به دهقان و کشاورز، نه فقط به کارگر و دهقان، به همه‌ی قشرهای مردم، به همه‌ی مردم ظلم شد در طول این چندین سال حکومت جبار این خاندان پلید و خبیث، به همه. فقط کسانی که دشمنان را به دُم آنها بستند برخوردار شدند و بهره‌مند شدند، بقیه همه مظلوم واقع شدند. این اولاً؛ ثانیاً آیا فقط مال را از مردم گرفتند؟ این‌که عقیده‌ی مردم را پایمال کردند، این‌که مقدسات مردم را مورد اهانت قرار دادند، این‌که حیثیت ذاتی انسان را در این مملکت پایمال کردند، این‌که تمام دوستان و هم‌پایه‌گان و هم‌کاسه‌گان خود را بر دوش این مردم

مسلط کردند، اینی که یک جوان نظامی ارتشی برادر مسلمان ما را وادار کردند که از مستشار آمریکائی اطاعت بکند؛ چه ننگی بالاتر از این؟!» [۲] ۱۳۵۷/۰۸/۰۸

۱۵ آبان ماه یعنی دو روز پس از سرکوب تظاهرات مردم در کشور به مناسبت سالگرد تبعید امام، ارتشبد ازهاری به نخست‌وزیری منصوب می‌شود. «جامعه‌ی فرهنگیان مشهد» در اعتراض به این انتصاب در میدان سعدآباد مشهد دست به اعتصاب غذای ۴۸ ساعته می‌زنند. سایر اقشار مردم نیز با این اقدام اعلام همبستگی کرده و در میدان سعدآباد جمع می‌شوند. آیت‌الله خامنه‌ای سخنران روز دوم بودند. ایشان با اشاره به سخنرانی چند روز پیش شاه که گفته بود «من صدای انقلاب شما را شنیدم» می‌گوید: «این یک انقلاب است، این یک جنبش انقلابی است، این را باور کنید. و البته باور کردید و گفتید، گفتید ما هم آهنگ و صدای انقلاب شما را شنیدیم؛ باید می‌شنیدید، باید می‌شنیدید. خیلی گوش‌تان سنگین بود که تا حالا نشنیده بودید. انقلاب است، نه هرج و مرج. جنبش است، قیام است، نه آشوب؛ آشوب نیست. مردمی قیام کردند، مردمی حقشان را می‌گویند، حقشان را می‌خواهند. این اسمش آشوب نیست. این اسمش هرج و مرج نیست. هرج و مرج را تاکنون شما در این مملکت به وجود آورده بودید. این اختناقی که شما به وجود آورده بودید، هنوز هم با همه‌ی این نشانه‌ها و بشارت‌های جنبش انقلابی خلق مسلمان ایران درس نمی‌گیرید. هنوز در زندان‌های شما شکنجه است، هنوز کارهای غیرانسانی به شدت دارد انجام می‌گیرد.» [۳] ۱۳۵۷/۰۹/۱۶

آیت‌الله خامنه‌ای در پایان تجمع ۳۰ هزار نفری مردم با اشاره به پیشنهاد ورزشکاران و خصوصاً کشتی‌گیران مبنی بر تغییر نام ورزشگاه، این پیشنهاد را مطرح کرده و مردم با شعار «صحیح است صحیح است» موافقت خود را اعلام می‌کنند و به این ترتیب نام ورزشگاه «سعدآباد» به «غلامرضا تختی» تغییر می‌کند.

دیداری که انجام نشد...

۲۳ آبان ماه، آیت‌الله صدوقی - که در ایام تبعید آیت‌الله خامنه‌ای، با ایشان مراوده و آشنایی بیشتری پیدا کرده بود - برای دیدن امام رحمه‌الله به پاریس می‌رود. این سفر قرار بود در مهرماه انجام شود ولی به دلایلی به تعویق افتاد. پس از عقب‌افتادن این سفر حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌احمد خمینی طی تماس تلفنی با آیت‌الله صدوقی خواستار سفر ایشان به همراه آیت‌الله خامنه‌ای به پاریس می‌شود. ساواک در گزارشی از این

مکالمه‌ی تلفنی از قول «حاج احمدآقا» نوشته بود: «آقای خمینی دلش می‌خواهد شما [صدوقی] و آقای خامنه‌ای را ملاقات کند.» [۴]

آیت‌الله صدوقی می‌گویند: «گفتند امام مایلند که شما به پاریس بیایید و در ضمن، آقای خامنه‌ای را هم به همراه بیاورید». بعد از تلفن پشت ما دیگر گرم شد.» [۵] آقای خامنه‌ای که ممنوع‌الخروج بود، پس از شنیدن نقل قول حضرت امام، شناسنامه‌اش را به یکی از آشنایان سپردند تا برایشان گذرنامه بگیرد. اما در یکی از راهپیمایی‌های تهران کیف او را دزدیدند و شناسنامه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای هم گم و گرفتن گذرنامه هم منتفی شد. بعد از انقلاب بود که شناسنامه‌ی ایشان در یکی از ادارات پیدا شده بود و دزد آن مشخص شد. «بعد فهمیدم که شهربانی، دزد کیف و شناسنامه‌ی من بوده و فقط به منظور بدنام کردن تظاهرکنندگان دست به چنین کاری زده است!» [۶]

تبعید روی کاغذ

با اوج گرفتن مبارزه در سال ۵۷ شبکه‌ای از روحانیون و علمای شهرهای مختلف برای هماهنگی امور تشکیل می‌شود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز مسئول هماهنگ‌کننده‌ی بین شهرهای مشهد و تهران شدند. ساواک خراسان از سویی از قوت گرفتن نبض انقلاب در مشهد و مسجد کرامت خشمگین است، اما از سویی آنقدر ضعیف شده که نمی‌تواند اقدام قابل توجهی برای مقابله با آن انجام دهد. ۲۷ آبان‌ماه شورای تأمین استان تبعید ۸ تن از روحانیون مشهد از جمله آیت‌الله خامنه‌ای، شهید هاشمی‌نژاد و حجت‌الاسلام واعظ طبسی را تصویب می‌کند. مصوبه‌ای که حتی اعضای جلسه نیز به بی‌فایده بودن و عدم امکان اجرایی شدنش اعتراف می‌کنند.

محرم؛ ماه مبارزات مردمی

آیت‌الله خامنه‌ای اواخر آبان‌ماه و چند روز مانده به محرم برای تکمیل کارهای اعلام تشکیلاتی که از سال ۵۶ درصدد راه‌اندازی‌اش بودند به تهران می‌روند. طرح مدنظر ایجاد یک گروه جهادی ۲۰ نفره بود که رهبری تشکیلاتی جنبش مبارزه را عهده‌دار شود. به خاطر احتمال دستگیری و برخورد با اعضا، تشکیلات به دو گروه ۱۰ نفری تقسیم می‌شود که در صورت برخورد با گروه اول، گروه دوم جایگزین آنها شوند.

تصمیم بر این است که تشکیل تشکیلات همزمان با ماه محرم اعلام شود، اما بیانیه‌ی امام رحمه‌الله به مناسبت حلول ماه محرم و تأکید بر مردمی‌شدن و گسترش مبارزه، آنها را منصرف می‌کند:

«در همین صحبت‌ها بودیم که اعلامیه‌ی معروف امام قبل از محرم رسید. آن اعلامیه‌ای که راجع به محرم گفتند «ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد.» وقتی آن اعلامیه رسید با آن دستوراتی که امام توی آن اعلامیه داده بودند که اجتماعات را تشکیل بدهید توی مساجد، توی میدان‌ها، به دستگاه‌ها تعهد ندهید، تسلیم تعطیل مجالس و محافل روضه‌خوانی نشوید، وقتی این اعلامیه با این همه دستورات زیاد و واقعاً خونین رسید، ما احساس کردیم که ما وظیفه‌مان تغییر کرد، یعنی باید کار ادامه‌ی تشکیلات را بگذاریم برای بعد از محرم، و فعلاً تمام نیرویمان را در راه زنده کردن مضمون این اعلامیه به کار بندیم... آن‌جا این صحبت را کردیم و گفتیم که نه، دهه‌ی محرم را می‌گذاریم برای این اعلامیه، منتها بعد باز دور هم جمع می‌شویم در تهران و تصمیم می‌گیریم که کار خودمان را و همان تصمیمی که قبلاً پیش‌بینی شده بود ادامه بدهیم. این بود که متفرق شدیم؛ من با این‌که مدتی بود آمده بودم تهران مانده بودم؛ برگشتم مشهد که کارها را در مشهد سامان بدهم و دوستان هم هر کدام در قم، در تهران به تهیه‌ی مقدمات محرم مشغول بودند. خوب دیدید دیگر، محرم آن راهپیمایی تاسوعا و عاشورا و آن کارهایی که در محرم انجام گرفت نشان می‌داد که حضور برادران ما بسیار هم مؤثر بوده و لازم بوده که اینها در صحنه‌ی این کار مردمی و عام باشند. و الا اگر ما اعلام می‌کردیم و زندان می‌رفتیم به احتمال زیاد بسیاری از این کارها انجام یا به این خوبی انجام نمی‌گرفت...» [۷] ۲۴/۹/۱۳۶۰ پس از اعلامیه امام رحمه‌الله، روحانیون شهرهای مختلف برای مردمی کردن مبارزه برنامه‌ریزی کردند. تشکیلات مدنظر هم نهایتاً چند روز پس از پیروزی انقلاب با عنوان «حزب جمهوری اسلامی» اعلام موجودیت کرد.

۲۹ آبان‌ماه در حالی که مردم مشهد خود را برای استقبال از ماه محرم آماده می‌کردند، در حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام بین مأموران و تعدادی از مردم درگیری رخ می‌دهد و طی آن، مأمورین داخل حرم اقدام به تیراندازی می‌کنند و برخی نقاط حرم بر اثر آن آسیب می‌بیند. خبر این اتفاق به سرعت در شهر می‌پیچد و احساسات مردم را جریحه‌دار می‌کند. چند ساعت بعد استاندار خراسان و نایب‌التولیه آستان قدس با صدور اعلامیه‌ای که از رادیو پخش شد، این واقعه‌ی تأسف‌بار را محکوم و از مردم عذرخواهی می‌کند. او همچنین قول می‌دهد مرتکبین این واقعه را که اشتهاً دست به تیراندازی زده‌اند مجازات کند. این بیانیه‌ی شتابزده اما نمی‌تواند جلوی غیرت مردم و علما را بگیرد. پنجم آذرماه به مناسبت هفتمین روز حادثه‌ی تیراندازی در

حرم مطهر از جانب علمای مشهد روز عزا و تعطیل عمومی اعلام شد و راهپیمایی بزرگی توسط مردم به راه افتاد.

پس از صدور پیام امام خمینی رحمه الله، آیت الله خامنه‌ای به همراه شهید هاشمی نژاد به بجنورد، شیروان و قوچان سفر کرده و هماهنگی‌های لازم با مبارزین و روحانیون مبارز این شهرها را انجام می‌دهند. با آغاز ماه محرم، آقایان خامنه‌ای، هاشمی نژاد و طبسی هر شب در مدرسه‌ی نواب منبر می‌رفتند. «راهپیمایی‌ها هر روز از اطراف مدرسه‌ی نواب و مسجد کرامت شروع می‌شد. در این مسجد هم مراسمی منعقد می‌شد. [در تظاهرات] هر پارچه‌نوشته‌ای را دو نفر در دست می‌گرفتند و پشت آن انبوهی از مردم ... [حرکت می‌کرد]. در پایان راهپیمایی‌ها من، آقای طبسی و آقای هاشمی نژاد سخنرانی می‌کردیم؛ و گاهی یکی یا دو نفر از ما سه نفر. سخن‌هایی که بر زبانم جاری می‌شد، خودم را مبهوت می‌کرد. [انگار] هر چیزی از اراده‌ی ما خارج است.» [۸]

بیانیه‌ی حضرت امام رحمه الله کار خود را کرده بود؛ مردم ۱۰ شب محرم در شهرهای مختلف نیم ساعت بالای پشت‌بام‌ها فریاد الله اکبر سردادند و با تلاش علما آیین عزاداری این سال پرشورتر و مردمی‌تر از سال‌های قبل برگزار شد. حلقه‌ی روحانیون مبارز مشهد به‌خصوص روحانیون مسجد کرامت نقش فعالی در ساماندهی راهپیمایی‌ها و تحصن‌های مشهد ایفا نمودند.

اعتصاب‌های سلسله‌ای کارکنان شرکت نفت که از ۱۸ شهریور شروع شده و در روزهای پایانی مهرماه با اعتصاب کارکنان پالایشگاه نفت آبادان و تهران به اوج خود می‌رسد، تأثیر مهمی بر روند مبارزات می‌گذارد و الگویی برای سایر اقشار مبارز مثل پزشکان، معلمان و فرهنگیان، کارمندان نهادهای دولتی و وزارتخانه‌ها، دادگستری و امثالهم می‌شود.

روز یکم محرم امام رحمه الله در پیامی ضمن تأکید بر اینکه محرم ماه پیروزی خون بر شمشیر است، از مردم و وعاظ می‌خواهند در این ماه از فرصت استفاده کرده و «مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان که مجالس غلبه سپاه عقل بر جهل و عدل بر ظلم و امانت بر خیانت و حکومت اسلامی بر حکومت طاغوت است، هر چه باشکوه‌تر و فشرده‌تر بر پا شود، و بیرق‌های خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم از ظالم، هر چه بیشتر افراشته شود. خطبای محترم و گویندگان عزیز، بیش از پیش

به تکلیف الهی خود که افشاگری جرایم رژیم است عمل فرمایند، و خود را در پیشگاه خداوند تعالی و ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سرافراز و رو سفید نمایند.» [۹]

۱۳ آذرماه همزمان با سوم محرم، جامعه‌ی فرهنگیان مشهد در اعتراض به دستگیری ۲۴ نفر از دانش‌آموزان مشهد در ساختمان استانداری متحصن می‌شوند. طی ماه‌های اخیر اقدامات انقلابیون مسالمت‌آمیز و آرام بود، اما حدود یک ماهی بود که در مشهد و خراسان به طرز مشکوکی حرکت‌های خشن و تندی مثل حمله به بانک‌ها و سرقت و آتش‌زدن وسایل صورت می‌گرفت و به نام انقلابیون نوشته می‌شد. از سوی دیگر گاهی جماعتی به هواداری از شاه با لباس روستاییان دست به اقداماتی مثل حمله به انقلابیون و ضرب و شتم آنها می‌زدند. در همین روزها جماعتی با لباس روستاییان به تحصن معلمان قوچان حمله و تعدادی از آنها را مجروح کردند. مشابه این اقدام چند روز قبل هم در کرمان، گز و شیروان اتفاق افتاده بود. در نتیجه تعدادی از روحانیون و مردم مشهد برای جلوگیری از بروز مشکلات احتمالی و همدردی با متحصنین راهی قوچان می‌شوند. تحصن فرهنگیان مشهد نیز با آزادی دانش‌آموزان پس از پنج روز پایان می‌یابد. حمله به تحصن قوچان همزمان با پایان تحصن فرهنگیان مشهد است که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای سخنران آن است. ایشان در سخنرانی خود با اشاره به حضور دو تن از دبیران قوچانی در اجتماع مردم و اینکه حملات اینچنینی اقدامی برای القای دودستگی و با هدف تقابل بین مردم است می‌گویند: «از مدتی پیش این تهدید را برای برادران و خواهران مشهدی ما هم به صورت زمزمه و شایعات به وجود آوردند؛ گاهی می‌گویند ۱۰ هزار نفر، گاهی می‌گویند چهار هزار نفر طرفدار و وقتی که خودشان فکر می‌کنند و می‌بینند چگونه ممکن است این رژیم در این شرائط قابل قبول باشد که چهار هزار طرفدار دارد و وقتی می‌بینند که هیچ کسی حاضر نیست این تهمت را نسبت به برادران روستایی یا برادران بلوچ یا برادران کرد و یا دیگر برادران بپذیرد تعداد را کم می‌کنند می‌گویند چهار صد نفر، تعدادی قرار هست بیایند و به مجالس و محافل و محل اجتماعات و محل تظاهرات وارد بشوند و چنین و چنان بکنند. اولاً ما از پیش می‌دانیم آن کسانی که این جنایت‌ها ممکن است با آنها مطرح بشود و در میان گذاشته بشود و آنها قبول بکنند جز مأموران جلاد خود شما و مزدور خود شما کس دیگری نیست. ما می‌دانیم که موج این جنبش انقلابی عظیم آنچنان دامن گسترده است که ممکن نیست احدی از آحاد این مملکت بدون این که جزو مزدوران شما باشد، آماده باشد تا در مقابل برادران و خواهران خود این میلیون‌ها مظلوم بایستد و قرار بگیرد. ما اینها را می‌دانیم و همه‌ی ملت ما این را می‌دانند.»

خطبه خوانی شب عاشورا در حرم مطهر امام رضا علیه السلام به نام امام خمینی رحمه الله

در این ایام، راهپیمایی‌ها و تظاهرات، هم تجمعات ضدحکومتی بود و هم مراسم عزاداری. از این روز، انتظامات شهر به دست مردم و انقلابیون افتاد. ۱۹ آذرماه، روز تاسوعا، راهپیمایی عظیم چندصد هزار نفری با شعارهای «مرگ بر شاه» و «این شاه آمریکایی اعدام باید گردد» توسط مردم برگزار می‌شود. ساعت سه بعدازظهر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و شهید هاشمی‌نژاد برای جمعیت سخنرانی می‌کنند و حجت‌الاسلام واعظ طبسی قطعنامه‌ی پایانی را قرائت می‌کند. در پایان تجمع اعلام می‌شود که امشب مراسم خطبه‌خوانی در حرم مطهر توسط آیت‌الله خامنه‌ای برگزار می‌شود و قرار است امشب به نام امام خمینی رحمه الله خطبه خوانده شود.

«خطبه‌خوانی» مراسمی تشریفاتی و حکومتی بود که هر سال دوبار برگزار می‌شد: یکی شب عاشورا و یکی شب شهادت امام رضا علیه السلام. در این مراسم که مقامات دولتی استان نیز حضور داشتند، خطبه‌خوان می‌ایستاد و با ذکر اسم شاه و رژیم سلطنتی خطبه‌ای قرائت می‌کرد. آن سال نیز مثل هر سال استاندار و نایب‌التولیه استان قدس از مقامات دولتی استان دعوت کرده بود در این مراسم حضور یابند. پیشنهاد خطبه‌خوانی به نام امام رحمه الله، همان روز توسط آیت‌الله خامنه‌ای به‌طور محدود با چندتن از دوستانشان مطرح می‌شود. «پیش از راهپیمایی چیزی به ذهنم رسید که آن را برای برخی برادرانم گفتم و خواستم اگر موافق هستید خبرش را پوشیده بدارید تا زمان آن برسد... فکر کردم که چنین خطبه‌ی رسمی آن هم با یادکرد شاه متناسب جو انقلابی مشهد نیست. باید زمام امور را به دست بگیرم و موضوع باید پنهان می‌ماند. زیرا اگر آشکار می‌شد درهای حرم را روی ما می‌بستند.» [۱۰]

با هماهنگی جمع محدودی از اطرافیان، قرار می‌شود آیت‌الله خامنه‌ای نه در جای همیشگی خطبه‌خوان، بلکه در فضای جلوی طبقه‌ی دوم که مشرف به صحن است سخنرانی کنند. جایی که کمتر کسی از وجود درگاه ورودی سیستم صوت در آنجا خبر داشت. «در راه‌پله بودیم که سیدغفوری از روبرو آمد و یک دوشاخه را گذاشت کف دست من و گفت آنجا یک پریز است. این را به آنجا بزنید.» [۱۱] مقامات استانی در اطاق‌های موزه نشسته‌اند و انتظار دارند طبق رسم همه‌ساله خطبه به نام شاه خوانده شود. آیت‌الله خامنه‌ای خطبه را با نام امام رحمه الله شروع می‌کنند و در ادامه به انتقاد از رژیم شاه و اقدامات سرکوبگرانه‌ی رژیم در سراسر کشور و حوادث اخیر مشهد می‌پردازند. «با عدوان عمل می‌کند یعنی چه؟

دشمنی می‌کند یعنی چه؟ یعنی در مقابل شعار مردم و مشت گره کرده‌ی مردم، رگبار مسلسل به روی آنان می‌گشاید. مردمی که در صحن علی‌بن‌موسی‌الرضا جمع شده بودند، کدامیک از سلاح‌های گرم را با خود داشتند، کدام نظامی یا مأمور انتظامی را هدف قرار داده بودند؟ چرا به روی مردم مسلمان رگبار گشودید ای نامسلمان‌ها! مردمی که در قم تظاهرات آرام به راه انداختند مگر چه می‌گفتند و چه می‌کردند که در یک حمله ده‌ها نفر از آنها را به خاک هلاک افکندید بی‌وجدان‌ها! مردمی که در میدان شهدای تهران جمع شده بودند مگر چه گناهی کرده بودند که از هلیکوپتر به روی آنان آتش مسلسل گشودید ای ددمنش‌های فطری! چرا چندین هزار نفر را به خاک هلاک افکندید؟ کودک شیرخواره را در میان گاهواره کشتید، ای بی‌شرم‌ها! مادران را داغدار کردید، زن‌های مظلوم را در خانه‌ها کشتید، زن از روی پشت‌بام دارد منظره‌ی تظاهرات میدان شهدای تهران را تماشا می‌کند، کودک و فرزند معصوم و مظلوم و بی‌دفاعش در کنارش دارند نگاه می‌کنند از تظاهرات مردم، از هیجان مردم لذت می‌برند، اما خبر ندارند که دژخیمان با هلیکوپترها و با مسلسل‌ها در کمین جان بی‌گناهانند. ناگهان رگبار مسلسل، رگبار آتش رها می‌شود، کودک را در کنار مادر، مادر را در کنار کودک به خون می‌غلطاند.»

آیت‌الله خامنه‌ای که صدایشان از بلندگوهای سراسری حرم در حال پخش بود، مسئولان دولتی حاضر در حرم را مورد خطاب قرار داده و می‌گویند: «بگذار از میان شما ده‌ها هزار جمعیت، این حقیقت روشن را در مقابل امام علی‌بن‌موسی‌الرضا به آنان بگویم. آقایانی که جزو مهره‌های این رژیم در خراسان و در مشهدید، بدانید، بدانید که این رژیم نابودشدنی و از بین رفتنی است... بدانید این دستگاه، این نظام، دیگر با این قیام ملت قابل بقا و دوام نیست. بدانید که دروغ‌هایی که در رسانه‌های گروهی به خورد این مردم می‌دهید، هرگز به خورد آنها نمی‌رود. بدانید مردم حالا دیگر اگر شما اتفاقاً و استثنائاً راست هم بگوئید از شما چیزی را باور نمی‌کنند. دروغ‌های شما امروز برای مردم شناخته شده است. مسلم است که شما حاضر نیستید فردا در رادیوتان بگوئید که چهل پنجاه هزار جمعیت در صحن مطهر عظیم علی‌بن‌موسی‌الرضا، در شب عاشورا اظهار بی‌زاری خود را از رژیم بیان کردند. حاضرید بگوئید در رادیو این مجلس را؟ مردم می‌بینند که این اجتماع آنها را که یک واقعیت است به چشم خود مشاهده می‌کنند شما نمی‌گوئید، اما وقتی که سه نفر، چهار نفر، سی نفر، چهل نفر از مزدورانتان، از مأمورانتان، با ترس و لرز راه می‌افتند توی خیابان، دو بار، سه بار، یک کلمه‌ای را که شما نام آن را شعار می‌گذارید، تکرار می‌کنند بعد هم از ترس جوانان ما

می‌گریزند، این را با آب و تاب در رادیو تکرار می‌کنید. خب مردم اینها را می‌بینند، مردم کور و کر که نیستند.»^{۱۲}

همزمان با این اتفاق تعدادی از مردم در نقاط مختلف شهر مجسمه‌های شاه را پایین می‌کشند. مجسمه‌ی شاه در میدان شهدا را می‌آورند جلوی مسجد کرامت و رویش بنزین می‌ریزند و به آتش می‌کشند.

روز عاشورا هم تظاهرات گسترده‌ای برگزار می‌شود. آیت‌الله خامنه‌ای و شهید هاشمی‌نژاد برای مردم سخنرانی می‌کنند و قطعنامه‌ی روز قبل قرائت شده و با شعارهای «صحیح است» مردم مورد تأیید قرار می‌گیرد.

ادامه دارد...

[۱] - مصاحبه‌ی تلویزیونی آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

[۲] - سخنرانی در دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۷/۰۸/۰۸

[۳] - سخنرانی در جمع مردم در استادیوم غلامرضا تختی، ۱۳۵۷/۱۹/۱۶

[۴] - بهبودی، هدایت‌الله. ۱۳۹۰. شرح اسم: زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۶۲۲

[۵] - زندگی‌نامه آیت‌الله صدوقی به روایت خودشان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

[۶] - بهبودی، هدایت‌الله. ۱۳۹۰. شرح اسم: زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۶۴۴

[۷] - مصاحبه آیت‌الله خامنه‌ای با روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۴/۹/۱۳۶۰

[۸] - بهبودی، هدایت‌الله. ۱۳۹۰. شرح اسم: زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۶۲۶

[۹] - صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۷۶

[۱۰] - بهبودی، هدایت‌الله. ۱۳۹۰. شرح اسم: زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۶۲۷

[۱۱] - «ماجرای بیمارستان امام رضای مشهد»؛ گفتاری از آقای محمد خجسته، از همراهان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ماجرای تحصن در بیمارستان امام رضای مشهد که در پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR منتشر شده است.

[۱۲]. سخنرانی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، خطبه‌خوانی شب عاشورا در حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام، ۱۳۵۷/۰۹/۱۹

آن روزها | آخرین روزهای مبارزه در مشهد مقدس

مروری بر مبارزات و فعالیت‌های انقلابی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پنج ماه منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷

فضای مبارزاتی سراسر کشور و مشهد پس از شهادت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقا مصطفی خمینی در مهرماه ۵۶ خیلی تغییر کرده بود. انتشار مقاله‌ی توهین‌آمیز به حضرت امام رحمه‌الله در روزنامه‌ی اطلاعات و آفتاب شرق - چاپ مشهد - با اعتراض شدید مردم و روحانیون شهرها مواجه شده بود. آنچه در ادامه می‌آید دومین بخش از گزارشی است که به مرور فعالیت‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای پس از رهایی از تبعید تا روز پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد. در بخش نخست این گزارش وقایع اعتراضی مردم مشهد در مهر و آبان ۱۳۵۷ و به‌ویژه تظاهرات پرشور تاسوعا و عاشورا مورد بررسی قرار گرفت.

ابتکاری که در ایران پخش شد

در یازدهم محرم، حضرت امام خمینی رحمه‌الله پیامی صادر می‌کنند که در آن ضمن تأکید بر تداوم اعتصاب‌ها، مبارزه را وارد فاز جدیدی می‌کنند: «من از سربازان سراسر کشور خواستارم که از سربازخانه‌ها فرار کنند، این وظیفه‌ای است شرعی که در خدمت ستمکار نباید بود. من از پدرها و مادرها و عائله صاحب‌منصبان تقاضا دارم که آنان را از کمک به شاه خائن و اطاعت از صاحب‌منصبان خدمتگزار به شاه و اجانب، باز دارند و از درجه‌داران خواستارم که به ملت خود بپیوندند و افتخار خدمت به مسلمین را احراز کنند.»

همزمان شایعه‌ای در شهر می‌پیچد که سربازانی که فرار کرده و به مردم بپیوندند توسط مأمورین مخفی و دژیانی دستگیر می‌شوند. همان ایام آیت‌الله خامنه‌ای در یکی از سخنرانی‌های خود در مسجد گوهرشاد از جوانان می‌خواهد موی سرشان را به مدل سربازی کوتاه کنند تا سربازان فراری شناسایی نشوند. پیشنهادی که با استقبال آیت‌الله بهشتی روبرو می‌شود و پیشنهاد می‌کند این ابتکار در سایر شهرها هم عملی شود. [۱]

تحصن بیمارستان امام رضا علیه السلام

در ۲۲ آذرماه جمعی از چماق‌بدستان حامی رژیم همراه با تعدادی از ارتشیان وارد بیمارستان ۱۷ شهریور - که مدتی قبل اسمش از «۶ بهمن» تغییر کرده بود- شدند و با پاره کردن عکس حضرت امام رحمه الله، افراد حاضر در آنجا را با چوب و سنگ مضروب کرده و شیشه‌ها را شکستند.

صبح روز بعد همین اتفاق برای بیمارستان امام رضا علیه السلام می‌افتد. چماقداران باز هم شیشه‌ها را شکسته و حاضرین را مضروب می‌کنند. بخش کودکان بیمارستان هم توسط آنها مورد حمله قرار می‌گیرد و در این واقعه دو نفر از کودکان به شهادت می‌رسند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که همراه با سایر روحانیون و مبارزین در جلسه‌ی روضه در منزل یکی از علما حضور داشت، تلفنی از ماجرا مطلع شده و ضمن مشورت با سایر علما، تصمیم گرفته می‌شود تا به صورت دسته‌جمعی برای متوقف کردن حملات به بیمارستان عزیمت کنند؛ حرکتی که در نهایت به تحصن در بیمارستان امام‌رضا علیه‌السلام می‌انجامد: «ما در مجلس روضه بودیم و من را پای تلفن خواستند، من رفتم تلفن را جواب دادم و دیدم از بیمارستان است و چند نفر از دوست و آشنا و غیرآشنا از آن طرف خط دارند با کمال دستپاچگی و سراسیمگی می‌گویند حمله کردند، زدند، کشتند و به داد برسید ... بچه‌های شیرخوار را زده بودند. من آمدم آقای طبسی را صدا زدم آمدیم این اطاق، عده‌ای از علما در آن اطاق جمع بودند، یک چند نفر از معاریف مشهد هم بودند و روضه هم در منزل یکی از معاریف علمای مشهد بود. من رو کردم به این آقایان گفتم که وضع در بیمارستان اینجوری است و رفتن ما به این صحنه احتمال زیاد دارد که مانع از ادامه‌ی تهاجم و حمله‌ی به بیماران و اطباء و پرستارها و اینها بشود و من قطعاً خواهم رفت و آقای طبسی هم قطعاً خواهند آمد. ما با ایشان قرار هم نگذاشته بودیم اما خب می‌دانستم که آقای طبسی پهلوی هم نشسته بودیم، گفتم ما قطعاً خواهیم رفت؛ اگر آقایان هم بیایید خیلی بهتر خواهد شد و اگر هم نیاید ما به‌هرحال می‌رویم. لحن توأم با عزم و تصمیمی که ما داشتیم موجب شد که چند نفر از علمای معروف و محترم مشهد گفتند که ما هم می‌آییم؛ از جمله آقای حاج میرزا جواد آقای تهرانی و آقای مروارید و بعضی دیگر. ما گفتیم پس حرکت کنیم؛ حرکت کردیم و راه افتادیم به طرف بیمارستان و گفتیم هم پیاده می‌رویم.» [۲] ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

واقعه ۹ دی مشهد و فتح استانداری

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در طول ۱۳ روز تحصن به جز یک بار از بیمارستان خارج نشد، ولی شهید هاشمی‌نژاد به دلیل لزوم ساماندهی تجمعات و حرکت‌های انقلابی به خارج از بیمارستان رفت و آمد داشت.

دوم دی ماه جمعیت تظاهرکنندگان در صحن حرم مطهر تجمع کرده و شهید هاشمی‌نژاد برای آنها سخنرانی می‌کند و جمعیت پس از سخنرانی به سمت منزل آیت‌الله عبدالله شیرازی حرکت می‌کنند. عصر همان روز مجدداً تجمعی در مقابل بیت ایشان شکل می‌گیرد. همزمان تعدادی از تانک‌های ارتش به سمت منزل آیت‌الله شیرازی حرکت می‌کنند. مردم با تجمع در مسیر، مانع رسیدن تانک‌ها به بیت ایشان می‌شوند و این مسأله منجر به درگیری بین تانک‌ها و مردم می‌شود و در این درگیری تعداد قابل توجهی از مردم به شهادت می‌رسند.

پس از این کشتار آیت‌الله شیرازی طی تلگرافی به نخست‌وزیر وقت -ارتشبد ازهاری- برای خروج فرماندار نظامی مشهد ضرب‌الاجل تعیین می‌کند. «اگر میرهادی را زنده می‌خواهید باید ظرف ۴۸ ساعت مشهد را ترک کند و گرنه جنازه او را به تهران حمل خواهند کرد.» [۳] دو روز پس از این تلگراف، میرهادی مشهد را به مقصد تهران ترک می‌کند. اقشار مختلف مردم در اعتراض به کشتار دوم دی دست به تحصن و راهپیمایی می‌زنند. تکیب‌های شبانه‌ی بالای پشت‌بام‌ها هم از سر گرفته می‌شود. حضرت امام خمینی رحمه‌الله نیز ۹ دی ماه را عزای عمومی اعلام می‌کنند: «و پس از آنکه شاه خود را رفتنی دانست، دست جنایتکار خود را از آستین درآورد و کشتارهای پی‌درپی جمعه سیاه به بعد را آغاز کرد و خود را در تمام جوامع رسوا نمود و اخیراً در مشهد مقدس جنایتکاری‌ها را به حد اعلا رساند و ما را بر آن داشت که روز ۲۹ ماه محرم را عزای عمومی اعلام کنیم برای سالگرد کشتار بیرحمانه قم و چهل‌م کشتار در صحن مطهر مشهد مقدس و نیز هفته کشتار مشهد مقدس و نیز کشتار شهرستان‌های دیگر. و با کمال تأسف در این سال تمام وقت ما صرف فاتحه و عزای ملی شد و در صورت بقای شاه در مقام مغضوب، وضع همین است.» [۴]

شب نهم دی، مجلس هفتم شهدای واقعه‌ی دوم دی از جانب علمای مشهد در مسجد گوهرشاد با سخنرانی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای برگزار می‌شود. گزارش ساواک سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای را چنین توصیف می‌کند: «در ساعت ۱۶ سیدعلی خامنه‌ای به منبر رفته مطالبی پیرامون واقعه‌ی اخیر و طرز پیشرفت نهضت

اسلامی بیان کرد و اینکه ما به مقصود رسیده‌ایم و آنقدر باید مبارزه کنیم تا به نتیجه برسیم. سپس کارهای انجام شده که به قول آنان خلاف بود عنوان کرد و اضافه نمود: درود بر کارکنان و کارگران شرکت نفت که جواب مثبت به رهبرشان خمینی دادند و از کار خودداری و دولت و شاه خائن را به زانو درآوردند که امروز یا فردا ان شاء الله سقوط خواهد کرد.» [۵]

پس از تحصن ۱۳ روزه‌ی بیمارستان امام رضا علیه السلام که منجر به تعویض فرماندار نظامی شهر شده بود، سست شدن پایه‌های رژیم شاهنشاهی حس می‌شد. اقشار مختلف با برگزاری تحصن و تجمع با انقلابیون اعلام همبستگی می‌کردند. هشتم دی‌ماه در حالی که استاندار - که همزمان نایب‌التولیه‌ی آستان قدس نیز بود - نه در ساختمان استانداری بلکه در باغ ملک آباد در حاشیه‌ی شهر مستقر بود؛ کارکنان استانداری نیز تصمیم به اعلام همبستگی با انقلاب می‌گیرند. اما بین آنها در این باره اختلاف وجود دارد. مخالفین معتقدند اعلام همبستگی استانداری یعنی تسلیم مرکز سیاست دولت به مردم، و این کاری خلاف سیاست دولت مرکزی است. در همین حال ارتش نیز با حضور نیروها و نفربرهای خود در اطراف استانداری می‌کوشد جلوی اعلام همبستگی و راهپیمایی آنها را بگیرد. در نهایت تعداد زیادی از کارکنان استانداری از استانداری به سمت منزل آیت‌الله شیرازی راهپیمایی کرده و همبستگی خود را با انقلاب اعلام می‌کنند.

مقصد راهپیمایی روز نهم دی‌ماه مردم برخلاف همیشه که به حرم مطهر منتهی می‌شد، این بار چهارراه لشکر و استانداری بود. جمعیت عظیمی از فلکه‌ی حرم به سمت استانداری حرکت می‌کنند که پیشاپیش آن علمای مشهد - حتی چهره‌هایی که تا پیش از این خیلی همراه نهضت نبودند - نیز حضور دارند. عکس بزرگ ۱۵ متری از حضرت امام رحمه‌الله نیز پیشاپیش جمعیت حرکت داده می‌شد. در بین راه خبر می‌رسد که شاه احتمالاً بختیار را به نخست وزیر منصوب می‌کند. «استانداری طبعاً آخرین سنگر بود چون مرکز حکومت بود و اعلام همبستگی کرده بودند. ما برای این که آن جمعی را که اعلام همبستگی کرده بودند تقویت بکنیم و قضیه‌ی به اصطلاح حضور نیروهای مبارز در استانداری را تثبیت بکنیم که به معنای فتح استانداری محسوب می‌شد، هدف راهپیمایی را آنجا قرار دادیم. البته لازم است بگویم که استاندار بود در مشهد، لکن در استانداری نبود، بلکه در باغ ملک آباد و تقریباً خارج از شهر بود. چون استاندار و نایب‌التولیه آن وقت یک نفر بودند و او رفته بود در دستگاه باغ ملک آباد اصلاً حضور داشت ... و جرأت نمی‌کرد که بیاید توی استانداری.» [۶] ۱۳۶۶/۱۰/۱۰

راهپیمایان بدون هیچ تنش‌ی وارد استانداری شدند. جمعیت در باغ استانداری موج می‌زد و دست‌اندرکاران راهپیمایی مشغول تدارک سیستم صوتی بودند. آیت‌الله خامنه‌ای قرار بود تا دقایقی بعد سخنرانی‌اش را آغاز کند که ناگهان سر و صدایی از بیرون توجه جمعیت را به خود جلب کرد. یک جیپ و یک تانک ارتش به میان مردم آمده بود و مردم گرد آنها جمع شده بودند. برخی می‌گفتند برای همبستگی آمده‌اند و برخی دیگر به آنها بدبین بودند. هم شعار «ما به شما گل دادیم؛ شما به ما گلوله» شنیده می‌شد و هم شعار «ارتشی‌ها خمینی؛ سلامتتان رسانده». آیت‌الله خامنه‌ای به سمت جیپ می‌رود تا ببیند قضیه از چه قرار است: «من جمعیت را شکافتم آمدم آن قسمتی که جیپ ارتشی وارد شده بود، سرم را کردم داخل جیپ ارتشی؛ دیدم بله، دو سه نفر نشستند بی سیم خیلی قوی‌ای هم عقب جیپ گذاشتند، یکی دو نفر دور و بر بی سیم‌اند، یکی پشت فرمان است، یک افسری هم جلو است. گفتم شماها چرا آمدید این‌جا؟ البته صدای جمعیت هم بلند بود، شعارهای مختلف می‌دادند، هر کس یک چیزی می‌گفت، بعضی از جیپ بالا می‌رفتند. در بین مردم یک حالت سردرگمی و اختلاف‌نظر نسبت به اینها وجود داشت، بعضی با چشم خوش‌بینی، بعضی با چشم بدبینی، بعضی تهدیدآمیز به اینها نگاه می‌کردند و با اینها برخورد می‌کردند. من گفتم شماها چرا آمدید این‌جا؟ گفتند که ما نیت سوئی نداریم، ما کاری نداریم با مردم، شاید یکی‌شان حالا درست یادم نیست احتمالاً گفت ما آمدیم اعلام همبستگی کنیم. من دیدم که این سه نفر - به شدت اینها ترسیدند. یعنی اول شجاعت کردند و آمدند توی مردم، اما حالا که وسط مردم قرار گرفتند احساس می‌کنند که خطر جدی است و شدیداً متزلزل و ناراحتند. من گفتم: شماها اگر نیت بدی ندارید خاطرتان جمع باشد ما نمی‌گذاریم که به شما آسیبی برسد. خیلی آن افسر از من ممنون شد؛ گفت: خواهش می‌کنم یک کاری بکنید که ما بتوانیم برویم، برگردیم، برویم. گفتم: مانعی ندارد من آمدم بالا رفتم روی جیپ، بلندگو دستی را گرفتم و آن افرادی که دور و بر من بودند مخاطب قرار دادم با آنها صحبت کردم، گفتم آقایان من خواهش می‌کنم شما اجازه بدهید که ما حادثه‌ای را به وجود نیاوریم. و آن‌طور که من فهمیدم اینها نیت سوئی ندارند و کاری هم نمی‌توانند بکنند. حقیقتش هم همین بود سه تا نظامی با یک جیپ توی این جمعیت کاری نمی‌توانست بکند، و بگذارید اینها برگردند بروند، بگذارید بروند خارج بشوند. مردم طبق معمول آن روزها تو راهپیمائی که هرچی می‌گفتیم بهشان واقعاً با جان و دل گوش می‌کردند، گوش کردند. با این‌که خیلی جمعیت فشرده بود راه دادند، من مجدداً سرم را آوردم داخل ماشین و گفتم که شما سریع هر جور که می‌توانید خودتان را از جمعیت بکشید بیرون و بروید و نمایند این‌جا چون هر آن خطر تهدید می‌کرد آنها

را. «۱۰/۱۰/۱۳۶۶ [۷]

در همین هنگام ناگهان صدای تیری در بین جمعیت می‌پیچد و یک نفر را به زمین می‌اندازد. ارتشی تازه پیوسته به مردم می‌گوید فشار جمعیت باعث شده گلوله اشتباهاً شلیک شود. آیت‌الله خامنه‌ای این صحنه را این‌گونه توصیف می‌کند: «ناگهان صدای تیراندازی به گوش رسید. ما دیدیم که از یک نقطه‌ی دوردستی صدای شلیک آمد و چند تیر پیاپی رها شد. مردم فوراً به نظرشان رسید که هدف این تیراندازی من هستم؛ چون به‌طور مشخص وسط جمعیت ایستادم، ممکن است از یک نقطه‌ی دوردستی من را هدف گرفته‌اند. ریختند و بعضی از جوان‌ها آمدند بالا و التماس، درخواست از من که شما بیا از ماشین پائین.» [۸] ۱۳۶۶/۱۰/۱۰

ناگهان صدای تیراندازی از بیرون استانداری بیشتر می‌شود؛ تعدادی تانک و نفربر به سمت استانداری می‌آمدند و به همه چیز شلیک می‌کردند و مردم را زیر می‌گرفتند. مسلسل‌ها به کار افتاده و نارنجک‌های اشک‌آور به سمت مردم پرتاب می‌شود. یکی از شاهدان این صحنه را این‌گونه روایت می‌کند: «ناگهان دیدیم از طرف استانداری یک گروه نظامی وارد خیابان شدند و با مسلسل و تیربار به صورت زمینی و هوایی شروع به تیراندازی کردند. وحشت عجیبی بین مردم افتاد. عده‌ی زیادی روی هم افتادند و گروهی هم پایمال شدند. چند نفر به شهادت رسیدند و تعدادی مجروح شدند. جوی‌ها پر از جمعیت شده بود و مردم توی کوچه‌ها فرار می‌کردند. حالت عجیب و غریبی پیش آمده بود.» [۹] در ادامه تانک‌ها به سمت بیمارستان امام رضا علیه‌السلام می‌روند و آنجا نیز دست به کشتار مردم می‌زنند. مردم به تلافی این کشتار وحشیانه به فروشگاه لشکر، کارخانه‌ی پستی، انجمن ایران آمریکا، انجمن ایران انگلیس و اداره‌ی آگاهی حمله کرده و آنها را به آتش کشیده یا تسخیر می‌کنند. دود آتش‌سوزی‌ها و بوی باروت شهر را فرا می‌گیرد. مردم در کوچه‌ها و خیابان‌ها در حال انتقال مجروحین و شهدا به بیمارستان‌ها هستند که خبر می‌رسد چند نفر از ساواکی‌ها طی یک اقدام مشکوک، به طرز فجیعی کشته شده و جنازه‌ی مثله‌شده‌ی آنها در یکی از میدان‌های شهر آویزان شده است.

اوضاع بحرانی شهر باعث می‌شود جلسه‌ای با حضور علما و روحانیون مبارز مشهد از جمله آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی، آیت‌الله فلسفی، آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی، سید محمود قمی - به نمایندگی از پدرش -، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، سیدعبدالکریم هاشمی نژاد، سیدکاظم مرعشی، عباس واعظ طبسی، عزالدین زنجانی، ابوالحسن شیرازی، محمدرضا محامی و دکتر محمود روحانی در منزل آیت‌الله شیرازی برگزار شود. در این جلسه اخبار اتفاقات شهر نقل و بررسی می‌شود. همچنین مکالمه‌ی تلفنی بین فرزند آیت‌الله

شیرازی و ارتشبد اویسی برقرار می‌شود که او وعده‌ی کشتار بیشتر در صورت ادامه‌ی مبارزات می‌دهد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای این تماس را این‌گونه روایت می‌کنند: «ما در منزل آقای شیرازی که بودیم، پسر ایشان با اویسی تماس گرفت. چون آقای شیرازی روحانی برجسته و معروفی بود و جزو مراجع بود. گفته شد به اویسی که از مشهد و منزل آقای آسیدعبدالله است؛ پسر ایشان که پشت خط بود، اویسی گوشی را برداشت و صحبت کردند با هم؛ این از این‌جا گفت که آقا خیلی ناراحتند از شدت عمل‌هایی که فرمانداری نظامی در این‌جا دارد انجام می‌دهد. او از آن طرف با لحن بسیار تندی گفت که من شدت عمل را بیشتر خواهم کرد و می‌گویم همه را بکشند، قتل عام می‌کنم، چنین می‌کنم، چنان می‌کنم، با کمال وقاحت! به جای این‌که عذرخواهی‌ای بکند یا وعده‌ای بدهد یا ملایمتی نشان بدهد گفت که من شدت عمل به‌خرج خواهم داد و تهدید کرد.» [۱۰/۱۳۶۶/۱۰/۱۰]

پس از بحث و بررسی‌های چندساعته تصمیم نهایی این می‌شود که فضای شهر باید آرام شود و برای محقق شدن این مسأله باید جمعی از اعضای حاضر در جلسه که در بین مردم نفوذ کلام دارند به نقاط مختلف شهر بروند. فرزند آیت‌الله شیرازی در این‌باره می‌گوید: «پس از تبادل نظر رهبران بنا شد که شهر را آرام کنیم. فکر کردیم مصلحت خودمان و مصلحت نهضت و شهر و امنیت شهر این نیست که شهر این‌طور باشد. قرار گذاشتیم هر یک از این آقایان متشخص به همراه عده‌ای به یک نقطه از شهر بروند تا بتوانند بر اوضاع مسلط شوند. چون کلانتری سه، چهار و شش و هتل هایت (هما) آتش گرفته بود. قرار شد آقای خامنه‌ای یک عده‌ای همراهشان باشند، آقای هاشمی‌نژاد یک‌طرف، آقای مروارید همین‌طور، آقای مرعشی یک‌طرف با یک عده‌ای راه افتادند.» [۱۱]

آقای محمد خجسته از همراهان آیت‌الله خامنه‌ای می‌گوید: «آخر شب آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی‌نژاد، آقای طبسی و دکتر روحانی و یک نفر دیگر را از خانه‌ی آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی سوار کردم. دور فلکه‌ی میدان شهدا که دور می‌زدیم دیدیم جنازه‌ی چهار تا سرباز را آویزان کرده بودند. که فردا همین‌ها را به‌عنوان سرباز مثله‌شده به سربازهای پادگان نشان دادند که این روزگار شما هم هست. آنها هم فردایش ریختند توی خیابان و مردم را می‌زدند و می‌کشتند و می‌رفتند. صف نفت، صف نان و...» [۱۲]

صبح روز یکشنبه دهم دی‌ماه اجساد مثله‌شده‌ی ارتشیان کشته شده در پادگان لشکر ۷۷ به نمایش گذاشته شد و ارتشیان از جلوی آنها رژه رفتند. سپس فرماندار نظامی شهر سخنرانی می‌کند و می‌گوید این بود رفتار

مردم با برادران سرباز ما که اینک جنازه‌ی متلاشی‌شده‌ی آنها را دیدید. اگر تیراندازی نکنید آنها شما را خواهند کشت و اگر فرار کنید ما شما را دستگیر و تیرباران خواهیم کرد. پس بکشید تا کشته نشوید.» ارتشیان پس از خروج از پادگان در پناه تانک‌ها و نفربرها به مردم حاضر در کوچه و خیابان تیراندازی کردند. ارتشیان شاه آمده بودند تا از مردم انتقام بگیرند. شیشه‌های مغازه‌هایی که عکس حضرت امام رحمه‌الله را نصب کرده بودند به رگبار می‌بستند و حتی مردم حاضر در صف نفت و نان را نیز از گلوله‌های خود بی‌نصیب نگذاشتند. خانه‌ی آیت‌الله شیرازی نیز که مردم در حیاط آن پناه گرفته بودند مورد حمله قرار گرفت و ارتشیان شاه از بالای بام آن مردم را به رگبار بستند. عصر یکشنبه خیابان‌ها جولانگاه نفربرها و تانک‌ها بود و بیمارستان‌ها پر از مجروحین شده بود. چون بهشت رضا در تصرف ارتشیان بود جنازه‌ها روی دست مردم مانده بود و روز بعد آنها را برای دفن به آنجا منتقل کردند. چهار روز پس از این اتفاق، سپهبد عزیزی استاندار خراسان و نایب‌التولیه‌ی آستان قدس استعفا داده و مشهد را ترک می‌کند. همان ایام ارتشبد غلامعلی اویسی فرمانده نیروی زمینی ارتش نیز استعفا داده و از ایران می‌گریزد.

راهپیمایی اربعین؛ آخرین حضور در مشهد

تظاهرات و راهپیمایی مردم همچنان ادامه می‌یابد و رژیم شاه که دیگر در سرایشی سقوط افتاده، عکس‌العمل چندانی در قبال اعتراضات مردم نمی‌تواند نشان دهد. چهار پنج ماه است که پیام‌ها و رهنمودهای حضرت امام رحمه‌الله در سرتاسر مملکت توسط مردم پیاده می‌شود. اعتصابات با حمایت و پشتیبانی او ادامه دارد، بازارها و مغازه‌ها با حرف او باز و بسته می‌شوند، پزشکان به دستور او از پذیرفتن دفترچه بیمه‌ی ارتشیان امتناع می‌کنند و مدتی بعد با موج پیوستن ارتشیان به انقلاب به دستور او دفترچه بیمه‌ی ارتشیان و نظامیان را می‌پذیرند.

در ۲۲ دی‌ماه خمینی رحمه‌الله فرمان تشکیل شورای انقلاب را صادر کردند. این شورا موظف بود «شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه‌ی آن را فراهم سازد.» حضرت امام رحمه‌الله همچنین تأکید کرده بودند «دولت کنونی، که منصوب شاه مخلوع و مجلسین غیرقانونی می‌باشد، هرگز مورد قبول مردم نخواهد بود. همکاری با این دولت غاصب به هر شکل و به هر نحوی شرعاً حرام و قانوناً جرم است. همان‌طوری که کارمندان محترم و مبارز بعضی از وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی عمل کرده‌اند باید از اطاعت و زرای غاصب سرپیچی نموده و در صورت امکان آنان را به

وزارتخانه‌ها راه ندهند.» [۱۳] یک روز بعد شورای سلطنت نیز به دستور شاه تشکیل می‌شود. سیدجلال‌الدین تهرانی رئیس شورای سلطنت راهی پاریس می‌شود تا با امام رحمه‌الله دیدار کند. اما امام رحمه‌الله اعلام می‌کند با نماینده‌ای از جانب حکومت سلطنتی ملاقات نخواهند کرد و شرط دیدار را اعلام استعفای او از شورای سلطنت اعلام می‌کنند. استعفای تهرانی یکم بهمن تقدیم امام رحمه‌الله می‌شود.

۲۹ دی ماه مصادف با اربعین حسینی، یکی از بزرگترین راهپیمایی‌ها در مشهد و سرتاسر ایران به فرمان حضرت امام رحمه‌الله و برای اعتراض به حکومت بختیار و استقرار جمهوری اسلامی برگزار می‌شود. جمعیت آنقدر زیاد بود که هیچ کاری از دست مزدوران رژیم شاهنشاهی بر نمی‌آمد. مشت بر گلوله پیروز شده بود. انتظامات راهپیمایی را فرهنگیان و دانشگاهیان بر عهده داشتند؛ عکس‌های حضرت امام رحمه‌الله در دست مردم بود و شعار می‌دادند: «نه سازش سیاسی، نه قانون اساسی، ادامه‌ی انقلاب، جمهوری اسلامی» و «مرگ بر بختیار، نوکر بی اختیار»

آیت‌الله خامنه‌ای و شهید هاشمی‌نژاد درباره‌ی ادامه‌ی نهضت و اهداف حکومت جمهوری اسلامی سخنرانی می‌کنند. این آخرین حضور آیت‌الله خامنه‌ای در مشهد است.

ادامه دارد ...

[۱] - بهبودی، هدایت‌الله. ۱۳۹۰. شرح اسم: زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۶۲۶

[۲] مصاحبه‌ی تلویزیونی آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

[۳] - روزنامه‌ی محلی «آفتاب شرق»، ۱۳۵۷/۱۱/۱۵

[۴] - صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۲۸۴

[۵] - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی خراسان، کد بازیابی ۱۹۷ ص ۵۶

[۶] - مصاحبه با روزنامه‌ی قدس، ۱۳۶۶/۱۰/۱۰

[۷] - همان

[۸] - همان

[۹] - خاطرات حجت‌الاسلام سیدرضا جوادی، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد بازیابی ۱۴۵۷۲

[۱۰] - مصاحبه با روزنامه قدس، ۱۳۶۶/۱۰/۱۰

[۱۱] - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی

[۱۲] - «ماجرای بیمارستان امام رضای مشهد»، گفتاری از آقای محمد خجسته، از همراهان آیت‌الله خامنه‌ای در ماجرای تحصن در بیمارستان امام رضای مشهد که در پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR منتشر شده است.

[۱۳] - صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۴۲۶

آن روزها | دیدار با امام رحمه الله پس از ۱۵ سال

مروری بر مبارزات و فعالیت‌های انقلابی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پنج ماه منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷

فضای مبارزاتی سراسر کشور و مشهد پس از شهادت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقا مصطفی خمینی در مهرماه ۵۶ خیلی تغییر کرده بود. انتشار مقاله‌ی توهین‌آمیز به حضرت امام رحمه الله در روزنامه‌ی اطلاعات و آفتاب شرق - چاپ مشهد - با اعتراض شدید مردم و روحانیون شهرها مواجه شده بود. آنچه در ادامه می‌آید سومین بخش از گزارشی است که به مرور فعالیت‌های آیت‌الله خامنه‌ای پس از رهایی از تبعید تا روز پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد. در بخش نخست این گزارش وقایع اعتراضی مردم مشهد در مهر و آبان ۱۳۵۷ و به‌ویژه تظاهرات پرشور تاسوعا و عاشورا بررسی شد و در بخش دوم حوادث آذرماه و دی‌ماه ۵۷ مشهد و به‌ویژه تحصن در بیمارستان امام رضا علیه‌السلام و فتح استانداری مورد بررسی قرار گرفت. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پایان دی‌ماه مشهد را به مقصد تهران ترک می‌کنند.

با شورای انقلاب در تهران

چند روزی است که آیت‌الله مطهری از چند کانال مختلف - تلفنی و حضوری - از آیت‌الله خامنه‌ای خواسته بود تا برای امر مهمی به تهران بیاید. اما شتاب رخدادهای مشهد و لزوم رسیدگی به آنها و نقش پررنگ آیت‌الله خامنه‌ای در آنها مانع رفتن بود. «تعجب کردم. زیرا او از بار سنگین مسئولیت من [در مشهد] آگاهی داشت. به فرستاده‌ی او گفتم که نمی‌توانم. حتی برای لحظه‌ای نمی‌توانم مشهد را ترک کنم. دو روز بعد پیام دیگری داد که باید به تهران بروم. بار دیگر پاسخ دادم که امکان ترک مشهد غیرممکن است.» [۱] آخرین پیام لحن صریحی داشت: «نیامدن به تهران مخالفت با امر امام است.» آیت‌الله خامنه‌ای تصمیم گرفت راهی تهران شود.

یکی از همراهان آیت‌الله خامنه‌ای آخرین لحظات حضور ایشان در مشهد را این‌گونه توصیف می‌کند: «ما حدود تقریباً ده دوازده نفر بدرقه‌کننده‌ی ایشان بودیم. ورودی فرودگاه همان وسط صندلی‌هایی بود که آنجا نشسته بودند و ما هم دورشان حلقه زدیم. آنجا سفارش‌هایی به ما کردند و دیگر رفتند تهران.» [۲] حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خود در توصیف این ایام می‌گویند: «از تهران آقای مرحوم شهید مطهری بارها برای من پیغام فرستادند که برای یک کار مهمی من باید بیایم تهران و من دوستان مشهد را راضی کردم که بیایم

تهران و آمدن، که آن کار مهم هم عبارت از این بود که امام من را به عنوان عضو شورای انقلاب معین کرده بودند و من خبر نداشتم از این قضیه و اینها می‌خواستند به من ابلاغ کنند و این طبعاً ایجاب می‌کرد که من در تهران بمانم، تا این‌که آمدن تهران. تهران خب در کمیته‌ی پیشواز، استقبال در مدرسه‌ی رفاه بودیم تا آن روزهای بسیار حساس قبل از ۱۲ بهمن، قبل از آمدن امام.» [۳] ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

رصد شرایط موجود و ارائه‌ی تحلیل به رهبری انقلاب، تشکیل دولت موقت، زمینه‌سازی برای بازگشت حضرت امام رحمه‌الله به ایران، تشکیل کمیته‌ی استقبال و رهبری و مدیریت راهپیمایی‌های مردمی از مهمترین اقدامات شورای انقلاب در آن ایام بود.

کمیته تبلیغات ستاد استقبال از امام

خبرهایی می‌رسید که امام خمینی رحمه‌الله قصد دارند طی چند روز آینده وارد ایران شوند. «ستاد استقبال از امام» توسط شورای انقلاب تشکیل می‌شود و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مسئولیت «کمیته‌ی تبلیغات ستاد استقبال» را عهده دار می‌شوند. «جمعی از رفقای نزدیکی که با هم کار می‌کردیم و همه‌شان در طول مدت انقلاب، نام و نشان‌هایی پیدا کردند و بعضی از آنها هم به شهادت رسیدند - مثل شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید باهنر، برادر عزیزمان آقای هاشمی، مرحوم ربانی شیرازی، مرحوم ربانی املشی - با هم می‌نشستیم و در مورد قضایای گوناگون مشورت می‌کردیم. گفتیم که امام، دو سه روز دیگر یا مثلاً فردا وارد تهران می‌شوند و ما آمادگی لازم را نداریم. بیاییم سازماندهی کنیم که وقتی ایشان آمدند و مراجعات زیاد شد و کارها از همه طرف به این‌جا ارجاع گردید، معطل نمانیم. صحبت دولت هم در میان نبود.» [۴] ۱۳۶۵/۰۵/۱۸

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دست به انتشار نشریه‌ای می‌زنند که در آن روزها از جانب «کمیته‌ی تبلیغات ستاد استقبال» منتشر می‌شود. «قبل از آن‌که امام وارد بشوند ما نشسته بودیم با برادرانمان و روی برنامه‌ی اقامتگاه امام و ترتیباتی که بعد از ورود امام باید انجام بگیرد یک مقداری مذاکره کرده بودیم، یک برنامه‌ریزی‌هایی شده بود. آن روزها یک نشریه‌ای ما درمی‌آوردیم که بعضی از اخبار و مثلاً اینها در آن نشریه چاپ می‌شد، از همان رفاه این نشریه بیرون می‌آمد.» [۵] ۱۳۶۲/۱۰/۲۴

تحصن در مسجد دانشگاه تهران

ششم بهمن ماه به عنوان تاریخ ورود حضرت امام رحمه الله به ایران اعلام می شود، اما بختیار با بستن فرودگاه سفر را به تعویق می اندازد. اعضای شورای انقلاب راهی بهشت زهرا شده و برای مردم سخنرانی کرده و شرایط را توضیح می دهند. قطعنامه ای نیز تهیه می شود که توسط حضرت آیت الله خامنه ای قرائت می شود. با افزایش نگرانی ها شورای انقلاب و جامعه روحانیت مبارز به این جمع بندی می رسند که در اعتراض به بستن فرودگاه از سوی بختیار دست به تحصن بزنند. پیشنهادات حول مسجد بازار و مسجد دانشگاه بود. در نهایت تحصن در مسجد دانشگاه که توسط آیت الله مطهری پیشنهاد شده بود رأی می آورد.

صبح روز هفتم بهمن روحانیون به طور متفرقه وارد دانشگاه می شوند و با تجمع در مسجد دانشگاه اعلام تحصن می کنند. آیت الله خامنه ای نیز همراه با آیت الله بهشتی راهی دانشگاه می شود و طی پنج روز تحصن، نشریه «تحصن» را که منعکس کننده ی خواسته های روحانیون متحصن بود منتشر می کنند.

طی پنج روز تحصن هر روز افراد مختلفی به مسجد دانشگاه آمده و ضمن اعلام همبستگی با روحانیون متحصن، سخنرانی می کردند. شهید محلاتی رابط بین متحصنین و بیرون بود. «آن روزی بود که امام قرار بود بیایند، نیامدند و ما رفتیم در بهشت زهرا و شهید بهشتی سخنرانی کردند و بنده قطعنامه را خواندم، آن روز بهشت زهرا این جوری بود دیگر. یک سخنرانی شهید بهشتی کردند بعد هم یک قطعنامه ای تهیه کرده بودیم من هم رفتم قطعنامه را خواندم و برگشتیم. وقتی که برگشتیم صحبت شد که حالا قدم بعدی چی باشد؟ فکر تحصن در تهران بی ارتباط به تجربه ی تحصن در مشهد نبود، یعنی تجربه ی موفق تحصن بیمارستان مشهد تشویق کننده بود به این تحصنی که در تهران انجام گرفت. مدتی بحث شد که کجا تحصن انجام بگیرد، بعضی می گفتند در مسجد بازار مسجد امام که آن وقت اسمش مسجد شاه بود آنجا تحصن انجام بگیرد، بعضی جاهای دیگر را پیشنهاد می کردند. یک وقت پیشنهاد دانشگاه هم شد که دیدیم بسیار جالب و از همه جهت این خوب هست لذا بود که حرکت کردند صبح، برادرها صبح زود رفتند دانشگاه ... ما رفتیم داخل مسجد و فوراً آن اطاقک سر مسجد را آنجا را استاد کارها قرار دادیم و بلافاصله یک اعلامیه منتشر کردیم یعنی اولین کاری که کردیم یک اعلامیه نوشتیم گفتیم که این اعلامیه پنخس بشود و ما حضورمان در این جا آن وقتی فایده خواهد داشت که زبان و بیان همراهش باشد و این کار را کردیم و این سیاست را ما تا آخر هم ادامه دادیم و همین بود که اثر کرد، زیرا که اگر سخنرانی ها و اعلامیه ها نبود مفهوم

نمی‌شد که چکاری انجام گرفته، نه مردم در جریان قرار می‌گرفتند و تبلیغات دستگاه هم می‌توانست شاید آن را جور دیگری جلوه بدهد. لذا بود که چند تا برنامه در دانشگاه بود یکی سخنرانی‌هایی بود که مستمراً در مسجد دانشگاه انجام می‌گرفت که همه‌ی ماها هر کدام یک برنامه‌ی سخنرانی را این‌جا گذاشتیم و دیگران سخنرانی می‌کردند، یکی اعلامیه‌ها بود، یکی هم یک نشریه، یک بولتن روزانه ما منتشر می‌کردیم، الان درست یادم نیست، دو تا بولتن ما منتشر کردیم یکی در دانشگاه، گمانم اسمش تحصن بود.»

[۶] ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

همان روزها در خیابان‌های اطراف دانشگاه هم درگیری‌های پراکنده‌ای بین دانشجویان و ارتش شکل می‌گیرد که روحانیون متحصن نیز می‌خواهند به هواداری از دانشجویان وارد درگیری شوند، اما دانشجویان مانع می‌شوند. «فراموش نمی‌کنم که در مسجد دانشگاه یا آن جلوی پله‌های دانشگاه، غالباً دائماً سخنرانی بود گاهی هم می‌آمدیم توی دانشگاه جمعیتی حرکت می‌کردیم، یک روز توی همین خیابان این‌جا جلوی در دانشگاه نیروهای رژیم پهلوی حمله کرده بودند، به یک عده‌ای از جوان‌ها و از مردم و کشتار می‌کردند، به ما خبر دادند ما راه افتادیم، از آن کسانی که آن روز بودند من یادم هست مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی رحمه‌الله‌علیه است. دوستان دیگر هم بودند من یادم از آنها نیست، راه افتادیم آمدیم این جوان‌های دانشجوی آمدند مانع شدند گفتند ما نمی‌گذاریم شما بروید توی این خطر و در مقابل تیرهای دشمن، ما گفتیم ما باید برویم با جان خودمان از این جوان‌ها دفاع کنیم، بالأخره آنها نگذاشتند ما را برگرداندند.» [۷] ۱۳۶۳/۱۱/۰۷

دیدار با امام رحمه‌الله پس از ۱۵ سال

۱۲ بهمن‌ماه به عنوان روز ورود حضرت امام رحمه‌الله اعلام می‌شود. اعضای شورای انقلاب از مسجد دانشگاه راهی فرودگاه می‌شوند. احتمال هر اتفاقی می‌رفت و شایعاتی مبنی بر زدن هواپیما در آسمان ایران نیز شنیده شده بود. اضطراب و دلواپسی در چهره‌ی همه موج می‌زد؛ اما ورود شکوهمندانه‌ی امام رحمه‌الله و پایین آمدن از پله‌های هواپیما خیال همه را راحت کرد. «توی ماشین من یک وقتی خدمت خود امام هم گفتم همین‌را. همه خوشحال بودند، می‌خندیدند، بنده از نگرانی بر آنچه که برای امام ممکن است پیش بیاید بی‌اختیار اشک می‌ریختم و نمی‌دانستم که برای امام چی ممکن است پیش بیاید. چون یک تهدیدهایی هم وجود داشت. بعد رفتیم وارد فرودگاه شدیم، با آن تفصیل امام وارد شدند. به مجرد این‌که آرامش امام ظاهر شد نگرانی‌ها و اضطراب ما به کلی برطرف شد. یعنی امام با آرامش خودشان به بنده و شاید به

خیلی‌های دیگر که نگران بودند، آرامش بخشیدند. وقتی که بعد از سال‌های متمادی امام را من زیارت می‌کردم آن‌جا، ناگهان خستگی این چند ساله مثل این‌که از تن آدم خارج می‌شد. احساس می‌شد که همه‌ی آن آرزوها مجسم شده در وجود امام و با کمال صلابت و با یک تحقق واقعی و پیروزمندانه این‌جا در مقابل انسان تبلور پیدا کرده.» [۸] ۱۳۶۲/۱۰/۲۴

با ورود حضرت امام رحمه‌الله به پایون فرودگاه، همه گرداگرد ایشان حلقه می‌زنند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای اما کمی دورتر از امام رحمه‌الله جای می‌گیرد، چرا که نمی‌خواهد بر شلوغی اطراف ایشان افزوده و باعث اذیت شدن ایشان شود. «احساس خطر کردیم و با صدای بلند از مردم خواستیم که از امام دور شوند؛ بر احساسات خود غلبه کنند. من و شماری از نزدیکان امام خود را عقب کشیدیم. جز آقای مطهری که داخل هواپیما رفته و هنگام خروج امام را همراهی کرده بود، کسی از خواص، کنار ایشان نبود. آقای بهشتی هم جای معینی نداشت و در آن محیط در حرکت بود.» [۹]

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که مسئول کمیته‌ی تبلیغات ستاد استقبال بود، همزمان با رفتن امام رحمه‌الله به بهشت‌زهرا (س) راهی ستاد استقبال می‌شوند تا مسائل مربوط به تبلیغات و انتشار نشریه را پیگیری کنند. حضرت امام رحمه‌الله نیز پس از سخنرانی بهشت‌زهرا (س) به منزلی رفته بودند تا کمی استراحت کنند. ساعت ۱۰ شب امام بدون اطلاع قبلی وارد مدرسه‌ی علوی می‌شوند.

«ما در ستاد استقبال، در دبستان علوی نشسته بودیم. من داشتم یک روزنامه‌ای را که آن روزها به مناسبت ورود امام منتشر می‌کرد همان ستاد، تنظیم می‌کردم، سر مقاله و صفحه‌بندی و این کارها را داشتیم انجام می‌دادیم، ساعت ۱۰ شب بود که ناگهان گفتند که امام دارند تشریف می‌آورند این‌جا. ما هیچ انتظار نداشتیم که این‌جور امام را به این آسانی در یک متری، دو متری خودمان مشاهده کنیم. یک وقت امام از در پشت دبستان علوی وارد دبستان شدند. حدود ساعت ۱۰:۳۰ شب بود. چند ساعتی ایشان در منزل یکی از بستگانشان استراحت کرده بودند و برگشته بودند به این‌جا و شب را در آن‌جا گذراند. من با این‌که در فرودگاه امام را زیارت کرده بودم، اما نزدیک نرفته بودم چون خیلی شلوغ بود و ایشان هم خسته بودند، نمی‌خواستم کمک به مزاحمت ایشان کرده باشم. آن‌جا از نزدیک امام را زیارت کردیم.» [۱۰] ۱۳۶۲/۱۱/۱۲

گفتم امام با مردم است

با ورود حضرت امام رحمه الله مدرسه‌ی رفاه و مدرسه‌ی علوی کانون انقلاب ایران می‌شود. ستاد استقبال و شورای انقلاب با هدایت و راهنمایی امام مشغول رتق و فتق امور هستند و اخبار و اطلاعات متعددی از نقاط مختلف کشور می‌رسد. از سویی رژیم هنوز به‌طور کامل سقوط نکرده و از سویی امام تأکید دارند تا چند روز آینده باید دولت موقت اعلام شود. به همین منظور جلسات شورای انقلاب در حضور حضرت امام رحمه الله برگزار می‌شود.

هر روز تعداد زیادی از مردم و چهره‌های مختلف سیاسی می‌آیند تا امام رحمه الله را ببینند. اهمیتی که امام رحمه الله برای مردم قائل بود برای برخی چهره‌ها قابل فهم نبود. حضرت آیت الله خامنه‌ای در این باره می‌گوید: «یک آقای از همین چهره‌های مدعی مبارزه، مدعی مردمی بودن، همان روز دوم یا اول، دوم ورود امام در مدرسه‌ی رفاه که ما مشغول بودیم هر لحظه‌ای به ده تا کار، بعد از مدتی معطلی که می‌خواست من را ببیند من هم بین این اتاق و آن اتاق این جلسه واقعاً هر دقیقه‌ای یک کار یک مشغله یک مشکل وجود داشت، امام آمدند. خبر می‌آمد که سربازها فلان جا حمله کردند. مردم در فلان جا تظاهرات راه انداختند. چهار نفر کشته شدند، عده‌ای آمدند که امام را ببینند از فلان پایگاه یا از فلان اداره یا از فلان جا اعلام همبستگی شده، دائماً مسأله بود، مسائل روزمره. بعد اینها در سطح عام، در سطح خاص که شورای انقلاب که آن وقت جلسات پنهانی داشت در حضور امام، مسأله‌ی تشکیل دولت، مسأله‌ی معرفی دولت، کی معرفی بشود؟ چه جوری معرفی بشود؟ چه جوری اعلام بشود؟ آن دولت چه کار کند؟ هزاران مسأله، واقعاً هزاران مسأله. در بین این شلوغ و پلوغی این آقا من را گرفت آقا من ده دقیقه با تو کار دارم، رفیق قدیمی من. حرفش این بود به امام بگو، این همه خودش را به مردم نده، صبح تا ظهر با مردم هی دست تکان دادن به مردم، باز یک خورده استراحت، باز عصری باز با مردم، زنها می‌آیند، باز دست تکان دادن. من گفتم چطور؟ منظور چیه؟ گفت که آخر این همه رجال سیاسی این آدم‌های متفکر، خوش فکر، با مغز، بیایند بنشینند با امام، مشورت کند امام با اینها، ببینیم چه کار باید بکنیم؟ بنده گفتم امام به این مغزهای متفکری که شما می‌گوئید چندان ایمانی ندارد. امام قبول ندارد اینها را؛ اوقاتش تلخ شد و رفت» [۱۱] ۱۳۵۸/۰۲/۱۵

ادامه دارد...

- [۱] - بهبودی، هدایت‌الله. ۱۳۹۰. شرح اسم: زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۶۴۵
- [۲] - گفتگوی KHAMENEI.IR با آقای نعیم‌آبادی
- [۳] - مصاحبه‌ی تلویزیونی، ۱۳۶۳/۱۱/۱۱
- [۴] - سخنرانی در مراسم تودیع کارکنان نهاد ریاست جمهوری، ۱۳۶۸/۰۵/۱۸
- [۵] - مصاحبه‌ی مطبوعاتی، ۱۳۶۴/۱۰/۲۴
- [۶] - مصاحبه‌ی تلویزیونی، ۱۳۶۴/۱۱/۱۱
- [۷] - خطبه‌های نماز جمعه، ۱۳۶۴/۱۱/۰۷
- [۸] - مصاحبه‌ی مطبوعاتی، ۱۳۶۴/۱۰/۲۴
- [۹] - بهبودی، هدایت‌الله. ۱۳۹۰. شرح اسم: زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۶۵۵
- [۱۰] - مصاحبه‌ی رادیویی به مناسبت دهه‌ی فجر، ۱۳۶۶/۱۱/۱۲
- [۱۱] - سخنرانی در بزرگداشت شهدای قم، ۱۳۵۸/۰۲/۱۵

آن روزها | سجده شکر

مروری بر مبارزات و فعالیت‌های انقلابی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پنج ماه منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷

فضای مبارزاتی سراسر کشور و مشهد پس از شهادت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌آقا مصطفی خمینی در مهرماه ۵۶ خیلی تغییر کرده بود. انتشار مقاله‌ی توهین‌آمیز به حضرت امام رحمه‌الله در روزنامه‌ی اطلاعات و آفتاب شرق - چاپ مشهد - با اعتراض شدید مردم و روحانیون شهرها مواجه شده بود. آنچه در ادامه می‌آید چهارمین بخش از گزارشی است که به مرور فعالیت‌های آیت‌الله خامنه‌ای پس از رهایی از تبعید تا روز پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد. پیش‌تر در بخش نخست این گزارش وقایع اعتراضی مردم مشهد در مهر و آبان ۱۳۵۷ و به‌ویژه تظاهرات پرشور تاسوعا و عاشورا بررسی شد و در بخش دوم حوادث آذرماه و دی‌ماه ۵۷ مشهد و به‌ویژه تحصن در بیمارستان امام رضا علیه‌السلام و فتح استانداری مورد بررسی قرار گرفت. در بخش سوم نیز وقایع زمان حضور آیت‌الله خامنه‌ای در تهران و مسئولیت کمیته‌ی تبلیغات ستاد استقبال از حضرت امام رحمه‌الله، ماجرای تحصن در دانشگاه تهران و خاطرات نخستین ساعات ورود امام رحمه‌الله بیان شد.

اساسنامه حزب جمهوری

تابستان سال ۵۶ اولین رایزنی‌ها برای تأسیس یک تشکل منسجم از مشهد آغاز شد. تشکلی که همزمان بتواند فاز فکری- عقیدتی مبارزه و انقلاب و جریان روشنفکری مذهبی مثل شهید مطهری و شهید بهشتی را با فاز سیاسی و عملیاتی مبارزه جمع کند. آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله ربانی املشی، آیت‌الله موحدی کرمانی و حجت‌الاسلام حجتی کرمانی جمع اولیه‌ای هستند که با اضافه شدن شهید باهنر و شهید بهشتی اولین ایده‌پردازان و دنبال‌کنندگان تأسیس حزب هستند. «آقای بهشتی خیلی استقبال کرد و به جای ذهنیات، پرداخت به این‌که از کجا وارد بشویم، به کجا وارد نشویم، اول کی‌ها باید باشیم مشخصاً، چون کار معلوم است چیست. کی‌ها را ما می‌توانیم به عنوان همکار در سطح ایران داشته باشیم؟ و گفت من پیشنهاد می‌کنم کسی را انتخاب کنید، کسی را بیاورید به عنوان عضو قبول کنید که همه آن را به عنوان یک فردی که متعهد به اخلاق و خلیات اسلامی هست و خودخواهی ندارد و توی جمع حل می‌شود قبول داشته باشیم. و این جمله خیلی برای ما راهگشا بود. بنده قلم دستم گرفتم و کاغذ و یکی یکی بنا کردیم افراد را شمردن و

نوشتن. ایشان گفت که از همین جمع خودمان، شش نفری که نشستیم شروع کنیم، آیا همه‌ی ما همدیگر را قبول داریم به این عنوان یا نه؟ و اسم ایشان، اسم بنده، اسم دوستان، یکی یکی را نوشتیم، عده‌ای دیگر را هم نوشتیم، قرار شد از آنها دعوت کنیم به کار، به این وسیله شروع شد.» [۱] ۱۳۶۰/۱۱/۲۷

کم‌کم جلسات منظمی برای پیگیری راه‌اندازی حزب با حضور تعدادی از روحانیون مبارز تهران، مشهد و قم تشکیل شد که با دستگیری همزمان تعدادی از آنها در زمستان ۵۶ متوقف شد. تابستان ۵۷ با رهایی آیت‌الله خامنه‌ای و سایر همفکران از تبعید و زندان، آنها دور هم جمع می‌شوند و تصمیم می‌گیرند که همزمان با اول محرم، تشکیل حزب را با عنوان یک تشکل اسلامی اعلام کنند، اما با صدور پیام حضرت امام رحمه‌الله مبنی بر لزوم ساماندهی برای مردمی‌شدن مبارزه در محرم، آنها راهی شهرهایشان شده و این کار به تعویق می‌افتد. این افراد پیش از این چندبار موضوع تشکیل و اعلام حزب را با حضرت امام رحمه‌الله در میان گذاشته و می‌دانستند ایشان نیز نگاه مثبتی به اعلام آن دارند: «امام شخصاً مطلع بودند؛ ما از زمانی که امام در پاریس اقامت داشتند برادران ما رفتند و با امام در میان گذاشتند، حتی قبل از آنی که امام به پاریس بروند در نجف، ما یکی از برادران را فرستادیم نجف تا در زمینه‌ی تشکیل گروهی و حزبی با این خصوصیات با امام مذاکره کنند و این مذاکرات ادامه پیدا کرد تا وقتی که ایشان در پاریس تشریف داشتند، و ادامه پیدا کرد تا وقتی ایشان تشریف آوردند ایران... وقتی که ایشان تشریف آوردند، بعد از چند روزی که گذشت بیشتر احساس کردند ضرورت تشکیل چنین حزبی را؛ لذا قبل از آنی که ما اعلام کنیم، - آن سه چهارم، روزی که فاصله شد - ایشان چند مرتبه - شاید دو یا سه مرتبه - پرسیدند که چه کردید؟ اقدام کردید؟ می‌کنید؟ چه کردید؟» [۲] ۱۳۵۸/۰۲/۱۷

پس از ورود حضرت امام رحمه‌الله و با توجه به پیگیری امام رحمه‌الله از تأسیس حزب، نوشتن اساسنامه توسط شهید باهنر و آیت‌الله خامنه‌ای تکمیل شده و به پایان می‌رسد. «کارهای شدید نفس‌گیر شبانه‌روزی کمیته‌ی استقبال و اینها واقعاً به انسان مجال سر خاراندن نمی‌داد، درعین حال ما چند نفر تا به هم می‌رسیدیم فرصتی که همچین می‌شد می‌گفتیم که کار حزب چی شد؟ یعنی احساس می‌کردیم که دارد وقت می‌گذرد و ما لازم است که هر چه سریع‌تر این کار را انجام بدهیم. تا این‌که ما بالاخره در همان اوقات شلوغی کمیته‌ی استقبال به من و مرحوم باهنر مأموریت دادند بقیه‌ی دوستان که ما بیائیم اساسنامه و مرامنامه را تمام کنیم، چون طرح اساسنامه و مرامنامه ریخته شده بود و تنظیم هم شده بود، لکن یک بازبینی نهایی لازم داشت. این مأموریت به من و مرحوم باهنر داده شد، و باید بگویم که بیشترین کارش را مرحوم

باهنر کرد. ایشان بسیار آدم پرکار و خستگی‌ناپذیری بود؛ گاهی ایشان ۱۰ ساعت، ۱۵ ساعت، ۱۲ ساعت پشت سر هم کار شخصی، تک، می‌کرد. حالا کار آدم گاهی ۱۸ ساعت هم شبانه‌روز ممکن است کار کند اما شخصاً خودش یک جا بنشیند مثلاً یک کار را ۱۰ ساعت، ۱۲ ساعت پشت سر هم خیلی کار مشکلی است. فراموش نمی‌کنم که اطراف کمیته‌ی استقبال لازم بود توی یک خانه‌ای باشیم که نزدیک به کمیته‌ی استقبال باشیم.» [۳] ۱۳۶۰/۰۹/۲۴

فتنه کارخانه جنرال

پس از تشکیل دولت موقت به دستور حضرت امام رحمه‌الله، آخرین سنگرهای رژیم شاه نیز در حال فروریختن بود. در این ایام جریان‌ات کمونیستی نیز با به راه‌انداختن اعتصاب‌هایی در برخی کارخانه‌ها می‌کوشیدند خود را احیا کنند. مسأله آن‌قدر بالا گرفته بود که ستاد تبلیغات مستقر در مدرسه‌ی علوی اعزام سخنران به این کارخانه‌ها را در دستور کار قرار می‌دهد. کارخانه‌ی جنرال یکی از همین کارخانه‌ها بود. چند سخنران به آنجا رفته بودند ولی موفق نشدند غائله را خاتمه دهند. در نهایت آیت‌الله خامنه‌ای راهی آنجا می‌شود. اسدالله بادامچیان در این باره می‌گوید: «من در آنجا پیشنهاد کردم کسی که می‌تواند این کار را انجام دهد، آقاسیدعلی آقای خامنه‌ای است. اگر ایشان بروند می‌توانند از عهده‌ی آن بربایند. از طرفی دیدیم که هیچ راهی نیست و فتنه‌ی آنجا در حال گسترش است. در نهایت گویا آقای باهنر یا روحانی دیگری خواهش کردند که آیت‌الله خامنه‌ای به آنجا بروند. همراه با ایشان شهید حسن اجاره‌دار و شهید اسلامی و همین‌طور یک گروه برای پشتیبانی آن‌ها فرستادیم؛ چون احتمال درگیری بود و می‌بایست از آقا حفاظت شود.» [۴]

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای روزهای ۱۸ تا ۲۱ بهمن هر روز چند ساعت به کارخانه‌ی جنرال رفته و ضمن سخنرانی به پرسش‌ها و ابهامات حاضران پاسخ می‌دهند. اما همه‌ی افراد حاضر در آنجا کارگران نبودند، بلکه کمونیست‌ها، هواداران‌شان را بسیج کرده بودند تا در قالب کارگران معترض، جمعیت را تحریک کنند: «ما یک ستاد جدید هم تشکیل دادیم در دبیرستان علوی اسلامی برای کارهای تبلیغات و مسائل همین اعزام افرادی به کارخانه‌ها برای این که کارگرها را توجیه بکنند و از نفوذ بعضی از عناصر در کارخانه‌ها که داشت انجام می‌گرفت جلوگیری کنند و کارهای تبلیغاتی گوناگون دیگر - که آن مادر دفتر تبلیغات امام هست - که سازمان تبلیغات اسلامی و مدرسه‌ی شهید مطهری و دفتر تبلیغات امام همه از همان تشکیلات کوچولوی آن روز سرچشمه گرفت و منشعب شد. یک روز من داشتم بین این دو سه تا مقر را برای یک کاری با

سرعت با عجله می‌رفتم؛ یکی از دوستان من را نگه داشت گفت شماها این‌جا مشغول کارهای خودتان هستید توی این کارخانه‌ها عوامل کمونیست رفتند دارند کارگرها را تحریک می‌کنند، دارند تخریب می‌کنند. من خیلی به نظرم جدی نیامد، اصلاً حساس نشدم نسبت به این مسأله از بس کار زیاد بود. می‌دانید آن روزها لحظات آن‌قدر پرحادثه بود که قدرت ذهنی و حتی چشم انسان قادر نبود که همه‌ی این حوادث را ببیند، تمام مشکلات و فتوحات و حوادث و تازه‌های کشور در این محدوده‌ی مکانی کوچک و در آن چند روز داشت خودش را نشان می‌داد و بر یک عده‌ی معدودی تحمیل می‌شد که اینها باید اینها را حل و فصل می‌کردند، لااقل می‌دیدند و واقعاً چنین قدرتی وجود نداشت برای هیچ کس. خیلی مشکل بود، خیلی روزهای دشوار و پرحادثه‌ای بود. من خیلی برایم این مطلب حساس نیامد، رفتم در آن محلی که داشتیم توی همان دبیرستان علوی، یک نفر دیگر یا همان برادر آمد یک گزارش مفصل‌تری داد. من احساس کردم که یک حادثه‌ای است و بروم ببینم، پرسیدیم کجا بیشتر حساس است، یک کارخانه‌ای را اسم آوردند گفتند توی این کارخانه عده‌ای هستند و اینها، من گفتم من خودم بروم ببینم که چه خبر است. رفتم توی کارخانه دیدم بله کارگران این کارخانه ۸۰۰ نفر بودند، ۵۰۰ دختر و پسر کمونیست بر اینها اضافه شده بودند.»

[۵] ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

روز آخر با فرارسیدن وقت نماز مغرب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای اقدام به برگزاری نماز جماعت می‌کنند. جمعی از کارگران مسلمان نیز به ایشان اقتدا می‌کنند. «نماز و تقید به اسلام» جبهه‌ی جدیدی بین کارگران و کمونیست‌ها به وجود می‌آورد که در نهایت به اخراج کمونیست‌ها توسط کارگران از کارخانه می‌انجامد. «وقتی نماز ایشان شروع شد، کارگرهای مسلمان آمدند و پشت سر آقا نماز خواندند اما طرفداران کمونیست‌ها نیامدند که نماز بخوانند. این دو موج با هم دعوا کردند. همین دعوی آن‌ها با کارگرهای نمازخوان و اقامه‌ی نماز جماعت به امامت آیت‌الله خامنه‌ای موجب شد که جمع آن‌ها به هم بخورد. بعد از نماز، تقریباً دو صف تشکیل شد؛ یکی صف کارگران مسلمان و دیگری صف کمونیست‌ها. همین موضوع باعث ایجاد درگیری در آن‌جا شد. کمونیست‌ها نتوانستند قضیه را جمع کنند و نیروهای دیگرشان هم که می‌آمدند دیگر نمی‌توانستند با آن‌ها همدل شوند. کارگران مسلمان هم که متوجه حقایق شدند با آن‌ها برخورد کردند و تقریباً توطئه‌ی کمونیست‌ها در آستانه‌ی ۲۲ بهمن در هم شکست.» [۶]

قاب ماندگار با امام

روز نوزدهم بهمن ماه تعدادی از افسران نیروی هوایی برای بیعت به محل سکونت حضرت امام رحمه الله آمدند. آنها در مدرسه‌ی دخترانه لباس‌های فرم ارتش را به تن کرده و با شعارهای منظم برای دیدار با امام رحمه الله وارد مدرسه‌ی پسرانه شدند. آیت الله خامنه‌ای که در کمیته‌ی تبلیغات مشغول بود از پنجره آنها را می‌بیند و راهی اقامتگاه حضرت امام رحمه الله می‌شود. «کارم را رها کرده و با شتاب به مدرسه‌ی [پسرانه‌ی] علوی رفتم ببینم چه خواهد شد. افراد نیروی هوایی داخل مدرسه به صف شدند. از راه مخصوصی که به اقامتگاه امام می‌رسید به آنجا رفتم. دیدم امام به طرف پنجره‌ای که به حیاط مدرسه باز می‌شود رفت- همان پنجره‌ای که به ابراز احساسات هر روزه‌ی مردم پاسخ می‌گفت. رفتم و کنار امام ایستادم. یکباره افراد نیروی هوایی ادای احترام نظامی کردند- همان‌گونه که در برابر فرمانده‌شان می‌کنند- امام نیز به شکل نظامی دست خود را بالا برد و جواب آنها را داد. خدایا چه می‌بینم؟» [۷] عکس دیدار حضرت امام رحمه الله و همافران عصر همان روز در روزنامه‌ها منتشر می‌شود.

سجده شکر

چند روز از تشکیل دولت موقت به دستور امام می‌گذشت اما هنوز رژیم به‌طور کامل ساقط نشده بود. از سویی شایعاتی مثل کودتا علیه انقلاب و بمباران مقر حضرت امام رحمه الله نیز پخش شده بود. امام رحمه الله دستور داده بود اعضای شورای انقلاب و روحانیون فعال در ستاد شب‌ها در آنجا نمانند و در خانه‌های اطراف و خانه‌ی آشنایان بخواهند. «شبها که می‌شد مُصراً از ما می‌خواستند که ما برویم و در جاهای مختلفی قرار بگیریم، در یک‌جا نباشیم برای این‌که اگر چنانچه یک حادثه‌ای پیشامد کرد همه با هم از بین نروند و چند نفری بمانند. ما البته خودمان ترجیح می‌دادیم برویم مدرسه‌ی علوی و در همان جایی که امام اقامت دارند ما هم همان جاها باشیم. دوست می‌داشتیم. شنیدیم خبر آوردند برای ما که امام گفتند نه، این‌جا جمع نشوند همه و متفرق بشوند. دو تا از آن شب‌های جدا جدا در منازل گوناگون خوابیدن را من با مرحوم شهید بهشتی و شهید باهنر بودم یعنی دو شب را با هم بودیم. منزل حاج معینی برادرهای دیگر بودند. ما منزل حاجی لبانی بودیم، حاج محسن لبانی، من و مرحوم شهید بهشتی و شهید باهنر دو شب را در منزل ایشان که همان نزدیک بود، چون خانه‌هایی را انتخاب می‌کردیم که نزدیک به آنجا باشد و هر جمعی توی یک خانه‌ای زندگی می‌کردند.» [۸]

اخبار رادیویی ساعت ۱۴ روز بیست و یکم بهمن، اعلامیه‌ی فرمانداری نظامی تهران مبنی بر برقراری حکومت نظامی از ساعت ۱۶:۳۰ به بعد را قرائت کرد. ساعاتی بعد پیام حضرت امام رحمه‌الله خطاب به مردم مبنی بر نادیده گرفتن حکومت نظامی و حضور در خیابان‌ها منتشر شد. مردم به خیابان‌ها ریختند. نقاط مختلف شهر درگیری بود. شب بیست و دوم بهمن درگیری بین نیروهای گارد و همافران ارتش شدید شده بود و مردم به کمک همافران شتافته بودند. «آن وقت شب ساعت مثلاً شاید ۱۰:۳۰ - ۱۱ بود این لحظه‌ای که من آزش یاد می‌کنم، وقتی که ما آمدیم از خانه بیرون من دیدم که از همه‌ی این خانه‌ها، توی این کوچه و سر خیابان زن‌ها، جوان‌ها، مردها آمدند بیرون و منتظر هستند ببینند چه کار باید انجام بدهند، آنها انجام بدهند، یک عده‌ای هم بلند شدند و رفتند دنبال این کار، البته خب همیشه این احتمال هم وجود داشت که یک عنصری هم بخواهند شلوغی راه بیندازند و مردم را بی‌خود متوحش کنند، با این‌که این احتمالات هم بود، در عین حال کسی به این احتمالات توجه نمی‌کرد. آن شب تا صبح ... از خیابان پیروزی و از آن ناحیه تا صبح صدای انفجار و شلیک و این حرف‌ها می‌آمد که بالاخره به پیروزی انقلابیون بحمدالله منتهی شد.»

[۹] ۱۳۶۱/۱۱/۱۹

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای روز ۲۲ بهمن را هم با کارگران کارخانه‌ی جنرال گذراندند، با این تفاوت که کارگران، کمونیست‌ها را بیرون کرده بودند و غائله تمام شده بود. ایشان هنگام عصر کارخانه را به سمت مدرسه‌ی علوی ترک کردند. رادیوی ماشین روشن بود که ناگهان صدای آشنایی شنیده شد؛ صدای حجت‌الاسلام فضل‌الله محلاتی بود. موج را دقیق تنظیم کرد. صدا گفت: «توجه بفرمایید! توجه بفرمایید! اینجا طهران است، صدای راستین ملت ایران؛ صدای انقلاب است!» آرزویی که سال‌ها برایش مبارزه کرده بودند، زندان رفته و تبعید شده بودند محقق شده بود. رژیم شاهنشاهی ساقط شده بود و همه‌ی اینها ممکن نبود مگر با لطف و توفیق الهی. پس باید فقط از او تشکر می‌کرد و سر بر آستان او می‌سایید. «در راه بازگشت از آن کارخانه بود که دیدم که رادیو گفت که صدای انقلاب اسلامی ایران؛ ماشین را نگه داشتیم، از ماشین آمدم پایین روی زمین خیابان افتادم زمین و سجده کردم، یعنی به قدری برای من عجیب بود این حادثه. اگرچه بعد از آمدن امام خب معلوم بود که حادثه اتفاق افتاده، اما این‌که از صدای ایران، از فرستنده‌ی رسمی کشور این صدا به گوش من برسد، این برای من یک چیز اصلاً باورنکردنی بود»

[۱۰] ۱۳۶۱/۱۱/۱۹

"پایان"

[۱] - مصاحبه با روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۶۰/۱۱/۲۷

[۲] - سخنرانی مورخ ۱۳۵۸/۰۲/۱۷

[۳] - مصاحبه با روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۰۹/۲۴

[۴] - «فتنه کارخانه جنرال!» گفتاری از آقای اسدالله بادامچیان، فعال و مبارز انقلابی درباره‌ی نقش حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در برهم خوردن غائله‌ی کمونیست‌ها در کارخانه‌ی جنرال که در پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR منتشر شده است.

[۵] - مصاحبه‌ی تلویزیونی، ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

[۶] - «فتنه کارخانه جنرال!» گفتاری از آقای اسدالله بادامچیان، فعال و مبارز انقلابی درباره‌ی نقش حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در برهم خوردن غائله‌ی کمونیست‌ها در کارخانه‌ی جنرال که در پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR منتشر شده است.

[۷] - بهبودی، هدایت‌الله. ۱۳۹۰. شرح اسم: زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۶۶۳

[۸] - مصاحبه‌ی تلویزیونی، ۱۳۶۳/۱۱/۱۱

[۹] - مصاحبه پیرامون خاطرات ۲۲ بهمن، ۱۳۶۱/۱۱/۱۹

[۱۰] - همان

طرح رژیم پهلوی برای سرکوب مردم تبریز

حضور مردم در بیست‌ونهم بهمن سال ۵۶، شبیه کار امام سجّاد (علیه‌السّلام) و جناب زینب کبری بود که نگذاشتند حادثه‌ی عاشورا فراموش بشود. تیریزی‌ها در بیست‌ونهم بهمن نگذاشتند این بار زمین بماند و آلا بنا بر این بود که کشتار قم و حضور مردم و همه‌چیز فراموش بشود اما تیریزی‌ها نگذاشتند. من فراموش نمیکنم آن روزها خبرهایی می‌آمد که دستگاه جبار و طاغوت شخصیت‌های برجسته‌ی نظامی خودش را فرستاد تبریز برای اینکه جلوی حضور مردم را بگیرند اما مردم بیست‌ونهم بهمن را به‌وجود آوردند؛ و تا امروز این روز زنده است. اینکه بنده هم اصرار دارم که در این روز با شما ملاقات بکنم به‌خاطر اهمّیت این روز است.

بیانات در دیدار با مردم آذربایجان، ۱۳۹۳/۱۱/۲۹

آبادکردن زمین با آب اندک در جاغرق

بنده یک مورد را خودم دیدم در یکی از بیلاقات مشهد - جاغرق - یک دوست قدیمی ما یک زمین کوچکی داشت و دارد. یک آب مختصری به قدر مثلاً نصف آنچه از لوله‌ی قوری می‌آید بیرون، آن بالا بود. این آب را جمع کردند، هدایت کردند، حفظ کردند، چند استخر در این زمین از این آب به وجود آمد و زمین آباد شد؛ از یک آب خیلی مختصر که میتوانست به هدر برود و هیچ کس هم نفهمد و نبیند.

بیانات در دیدار مسئولان و فعالان محیط زیست، منابع طبیعی و فضای سبز ۱۳۹۳/۱۲/۱۷

هروقت آنجا میروم، دلم می‌لرزد

طرف شرق تهران، یک بوستان بزرگی است، یک منطقه‌ی خیلی وسیعی است بین بزرگراه بابایی تا ارتفاعات قوچک؛ یک زمینی است متعلق به ارتش. بنده گاهی اوقات در این مسیرهای صبحگاهی در بعضی از روزها از آنجا میرویم و ارتفاعات را حرکت می‌کنیم، راه می‌رویم؛ من هروقت آنجا میروم، دلم می‌لرزد! چون میدانم ده‌ها چشم طمع‌کار متوجه اینجاست. کارهایی هم شروع کردند، ما جلویش را گرفتیم، یک تشری زدیم، دعوایی کردیم؛ میدانم موقتاً دست برداشتند، اما منتظرند یک غفلیتی صورت بگیرد؛ یا این حقیر نباشم، یا غفلیتی پیش بیاید، بالاخره بروند اینجا را تصرف کنند؛ واقعاً انسان دلش می‌لرزد؛ یک بوستان بزرگ شاید چند صد هکتاری - میدانم چقدر است - که اصلش هم ظاهراً متعلق به ارتش بوده لکن الان مورد استفاده‌ی ارتش نیست و مورد اختلاف بین ارتش و وزارت اطلاعات و اینها است. به نظر من اینجا مال مردم است؛ اینجا باید به صورت یک گردشگاه عمومی مردمی دربیاید.

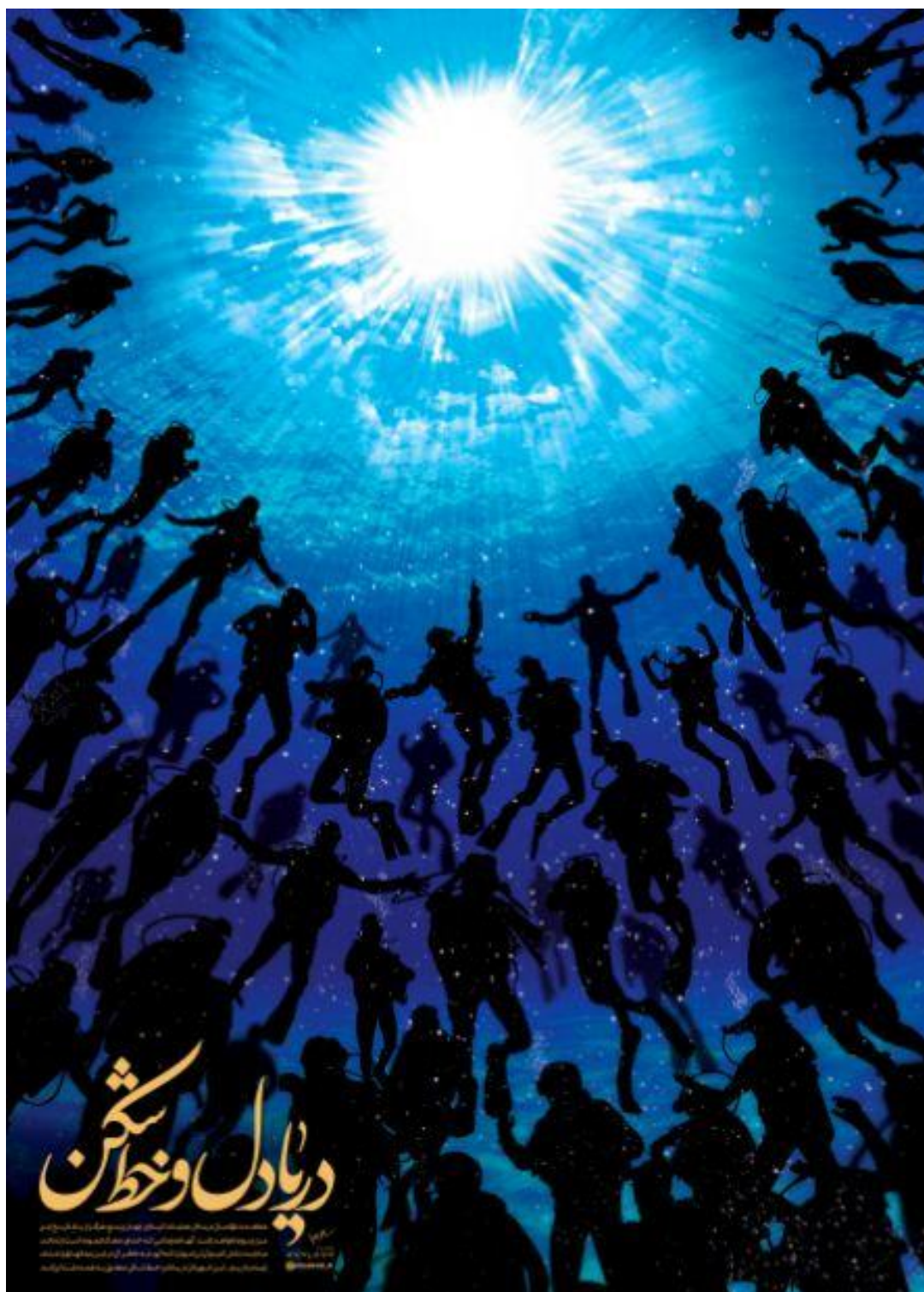
بیانات در دیدار مسئولان و فعالان محیط زیست، منابع طبیعی و فضای سبز، ۱۳۹۳/۱۲/۱۷

بوستان‌سازی در منطقه کم‌آب یزد

یکی از دوستان ما نقل میکرد و میگفت در یزد - که خب، یزد جزو مناطق کم‌آب کشور است - یک نفری دعوت کرد از ما در یک باغی، بوستانی - یک جایی ترتیب داده بود با درخت و کشت و زرع و همه‌چیز - گفتش که میخواهید منبع آب اینجا را ببینید؟ گفتیم بله. گفت ما را مبالغ طولانی‌ای برد - شاید مثلاً چند کیلومتر؛ حالا من درست یادم نیست خصوصیات را - آنجا رفتیم، دیدیم بله، به قدر یک لوله‌ی آفتابه، مختصر آبی دارد می‌آید؛ این آدم همت کرده، این آب را حفظ کرده، هدایت کرده، آورده، از این آب استفاده‌ی بهینه کرده. یعنی از این آبهای کشور میشود مردم در محیطهای زندگی خودشان استفاده‌های بهینه بکنند.

بیانات در دیدار مسئولان و فعالان محیط زیست، منابع طبیعی و فضای سبز، ۱۳۹۳/۱۲/۱۷

خاطرات سال ۱۳۹۴



مرحوم آهی را از دهه ۴۰ می‌شناسم

«بنده مرحوم آهی را از سالهای اوایل دهه‌ی ۴۰ می‌شناسم. در مشهد یک جمعی از مداحان اهل بیت آمده بودند و ایشان فعال بود؛ البته آشنایی‌ای پیدا نکردیم اما من ایشان را شناختم و دیدم؛ سالهای متمادی ایشان را از دور می‌شناختیم؛ بعد هم از نزدیک خدمت ایشان رسیده بودیم. خدا ان شاء الله درجاتش را عالی کند، به معنای حقیقی کلمه، پابند و متعهد و علاقه‌مند و بخصوص نسبت به جامعه‌ی مداح دارای احساس تعهد و مسئولیت بود. و هر سال ما ایشان را در اینجا زیارت میکردیم. رحمت خدا بر او باد؛ خدا ایشان را بیامرزد؛ خدا ما را هم بیامرزد!»

بیانات در دیدار مداحان اهل بیت علیهم السلام، ۱۳۹۴/۰۱/۲۰

از داخل و خارج میخواستند ارتش ما را نابود کنند!

بدون شک یکی از برجسته‌ترین و مفیدترین اقدامات و ابتکارات امام بزرگوار، اعلام «روز ارتش» بود. اگر یک نگاهی بکنیم به انگیزه‌هایی که آن روز در سطح کشور و نسبت به همه‌ی زوایای کشور در ذهن دشمنان ایران و انقلاب وجود داشت، میفهمیم که اعلان یک روز به عنوان روز ارتش کار بزرگی بود، کار مفیدی بود، کار ضروری و لازمی بود. بعضی از شما جوانها یادتان نیست آن روزها را، بعضی هم اصلاً در آن ایام در دنیا نبودید؛ انگیزه‌ی بسیار قوی و خطرناکی وجود داشت حتی از درون خود ارتش برای نابود کردن ارتش ایران؛ تلاش میکردند؛ برای این کار، منطق و فلسفه ارائه میکردند. در داخل خود ارتش عناصری وجود داشتند که به عنوان ارتش مکتبی و ارتش توحیدی، میخواستند ارتش را از بین ببرند و نابود کنند؛ چنین انگیزه‌هایی وجود داشت، امام در مقابل این انگیزه‌ها ایستاد؛ امام تشخیص دادند که ارتش باید با قوت و قدرت بماند و نقش ایفا کند و عوارضی را که توانسته بود در دوران طاغوت، ارتش را از مردم جدا بکند، بایستی زائل کرد؛ و زائل کردند. ارتش به عنوان یک مجموعه‌ی انقلابی و نه فقط انقلابی به زبان و ادعا، بلکه انقلابی در عمل، در عرصه‌ها باقی ماند، در وسط میدان باقی ماند و نقش ایفا کرد.

قبل از دفاع هشت‌ساله که بر ما تحمیل شد هم حوادثی بود، لکن در دوران دفاع هشت‌ساله همه‌ی حقایق آشکار شد. در عرصه‌های مختلف - که مکرراً در این جلسه و در جلسات دیگر اشاره‌ای کرده‌ام به خاطرات آن روزها و آنچه در عرصه‌های جنگ و میدان جنگ [اتفاق افتاد]، بخصوص در اوایل شروع جنگ در سال ۵۹ از نزدیک، و بعدها در سالهای بعد که بنده رئیس‌جمهور بودم و به وسط میدان نمیرفتم از گزارشها و در جلسات تصمیم‌گیری - شاهد بودیم که ارتش چه کرد. این روز را باید گرامی داشت؛ این خاطره را باید حفظ کرد و معنای بیست‌ونهم فروردین را باید درست فهمید. بیست‌ونهم فروردین یعنی ارتش متعلق است به ایران، به انقلاب، به مردم؛ و در خدمت هدفهای مردم و در خدمت هدفهای انقلاب ایستاده است؛ همان‌طور که الان این جوانهای عزیزمان در سرود خواندند، ارتش به پای انقلاب ایستاد. این معنای بیست‌ونهم فروردین است. این از جمله‌ی کارهای بزرگ بود و آثار ماندگاری داشت؛ بعد از این هم آثار بیشتری خواهد داشت. و ان‌شاءالله شما جوانها در این فضا، در این محیط، با این جهت‌گیری رشد میکنید و ان‌شاءالله برای کشورتان افتخار خواهید آفرید.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و کارکنان ارتش جمهوری اسلامی ایران ۱۳۹۴/۰۱/۳۰

موشک‌های اروپایی صدامی

ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروهای نظامی وابسته‌ی به جمهوری اسلامی، پایبند به تعهدات اسلامی‌اند؛ نه در پیروزی طغیان میکنند، نه در هنگام خطر دست به کارهای ممنوع و ابزارهای ممنوع میزنند. مدت‌های طولانی شهرهای ما - چه شهرهای مرزی و چه بعداً حتی تهران و اصفهان و بسیاری از شهرهای دیگر - زیر تهاجم وحشیانه و کور موشک‌های صدامی قرار داشت؛ در محلات مختلف همین شهر تهران، موشک‌های صدامی می‌آمد؛ موشک‌هایی که به وسیله‌ی کشورهای اروپایی تجهیز شده بود و فروخته شده بود، به وسیله‌ی آمریکایی‌ها هدایت میشد؛ اهداف به آنها نشان داده میشد؛ اهداف نظامی با عکس‌برداری‌های هوایی در اختیار دشمن قرار میگرفت، این موشک‌ها می‌آمدند به شهرهای ما میخوردند و مردم بی‌دفاع را، مردم غیر نظامی را تارومار میکردند؛ خانه‌ها را ویران میکردند. ما بعد از گذشت مدتی توانایی پیدا کردیم که مقابله‌ی به‌مثل کنیم؛ ما هم توانستیم موشک به دست بیاوریم، ما هم توانستیم مقابله‌به‌مثل کنیم؛ میتوانستیم شهرهایی را که در بُرد موشک ما بود - که از جمله‌اش خود بغداد بود - بزنیم؛ امام به ما گفتند که اگر خواستید به یک نقطه‌ی غیر نظامی - غیر پادگان و امثال اینها - بزنید، حتماً باید قبلاً به وسیله‌ی رادیو اعلام بکنید که ما میخواهیم فلان‌جا را بزنیم تا مردم کنار بروند. شما ملاحظه کنید؛ یک چنین تقیّداتی در دنیا معمول نیست.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و کارکنان ارتش جمهوری اسلامی ایران ۱۳۹۴/۰۱/۳۰

«قصور بدون مقصر»

مروری بر نقش و نظر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌ی رخدادهای ماه‌های پایانی جنگ و برقراری نظام تشویق و تنبیه در جنگ

با شروع جنگ تحمیلی در شهریور ماه ۱۳۵۹ امام خمینی رحمه‌الله استراتژی ایران را «آزادسازی سرزمین‌های تحت اشغال» و «تنبیه متجاوز» اعلام کردند. در ایامی که بنی‌صدر فرماندهی جنگ را بر عهده داشت به علت عدم اعتقاد او به استفاده از سپاه و نیروهای مردمی در جنگ و نظریات ساده‌انگارانه‌ی او مبنی بر «زمین دادن و زمان گرفتن» ایران در موضع ضعف قرار گرفت و سرزمین‌های زیادی توسط ارتش عراق اشغال شد. چند عملیات محدود نیز که با نظر بنی‌صدر و مشاورین نظامی‌اش انجام شد به شکست انجامید. با فرار بنی‌صدر از کشور و تغییر نگاه فرماندهان اداره‌کننده‌ی جنگ به نیروهای مردمی، ریل شکست‌ها جابجا شد و فصل پیروزی‌ها فرارسید.

با عملیات پیروزمندانه‌ی «فتح‌المبین» در فروردین ۶۱ و آزادی خرمشهر طی عملیات «بیت‌المقدس» در خرداد همان سال، بخش مهمی از استراتژی جمهوری اسلامی برای «آزادسازی مناطق اشغال‌شده» محقق شد. از این پس فرماندهان جنگ در تدارک عملیات‌هایی برای استراتژی «تنبیه متجاوز» بودند. اما چندین عملیات ایران از جمله عملیات «رمضان» به علت تمرکز استحکامات دفاعی و نیروی انسانی عراق در منطقه با پیروزی مواجه نشد.

در زمستان ۶۲ ابتکار نیروهای ایرانی عراق را غافلگیر می‌کند. در سوم اسفند ۶۲ عملیات «خیبر» با هدف تصرف جزایر مجنون و تسلط بر جاده‌ی بصره-العماره در منطقه‌ی هورالهوریزه با همکاری قرارگاه نجف اشرف سپاه و قرارگاه کربلای ارتش انجام شد. تغییر جغرافیای جنگ به هور که به همت شناسایی‌های دقیق قرارگاه سرّی نصرت به فرماندهی شهید علی هاشمی صورت گرفته بود باعث غافلگیری دشمن و پیروزی رزمندگان ایران شد. نتیجه‌ی عملیات، تصرف جزایر مجنون بود که پیروزی بزرگی برای ایران محسوب می‌شد. اما در یکی از مراحل عملیات اشتباه یکی از فرماندهان باعث شد یکی از یگان‌ها یک شب زودتر از موعد مقرر حمله را آغاز کند و این مسئله باعث کندشدن فرایند عملیات شد. اولین بار پس از این مسئله بود که زمزمه‌ی «برخورد با مقصرین ناکامی در جبهه‌ها» به شکلی کمرنگ مطرح شد.



عملیات «والفجر ۸» در ۲۰/۱۱/۶۴ و تصرف فاو توسط ایران موازنه‌ی جنگ را به نفع ایران تغییر داد. یک سال بعد عملیات «کربلای ۵» که بلافاصله پس از «کربلای ۴» در تاریخ ۱۹/۱۰/۶۵ صورت گرفت و طی آن منطقه‌ی استراتژیک شلمچه توسط رزمندگان فتح شد نیز منجر به تثبیت برتری ایران در جبهه‌ها شد. از این پس بود که همزمان بلوک شرق و غرب بیش از پیش تصمیم به تقویت همه‌جانبه‌ی عراق برای از بین بردن برتری ایران در جبهه‌های نبرد گرفتند؛ مسئله‌ای که بارزترین بروز آن گشودن جبهه‌ی جدید جنگ علیه ایران در دریا و بمباران شهرها توسط عراق در سال ۶۶ بود.

بهار ۶۷ و با ازدست‌دادن برخی مواضع و مناطق در جبهه‌ها، مجدداً موضوع برخورد با مقصران این اتفاق مطرح شد. این در حالی بود که «برقراری نظام تشویق و تنبیه در جنگ» به دور از برخوردهای احساسی و جنجال‌سازی در جامعه یکی از دغدغه‌های چندین‌ساله‌ی فرماندهان جنگ و دستگاه قضایی بود. مسئله‌ای که اخیراً در فضای رسانه‌ای به‌طور ناقص مطرح و به دلیل عدم پرداختن به همه‌ی ابعاد آن با سایر مسائل دفاع مقدس در هم آمیخته شد. در نهایت نتیجه‌ی این عدم طرح صحیح مسئله، تضعیف عملکرد فرماندهان و دست‌اندرکاران جبهه‌ها، القای شکست ایران در دفاع مقدس برای نسل‌های جدید و نادیده‌گرفتن پیروزی و عزت جمهوری اسلامی در باقی‌نماندن یک وجب از خاک ایران در دست دشمن متجاوز است.

همزمان با سالگرد ایام سقوط فاو در سال ۶۷، به بازخوانی نقش و نظر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌ی رخدادهای ماه‌های پایانی جنگ و برقراری نظام تشویق و تنبیه در جنگی پردازیم.

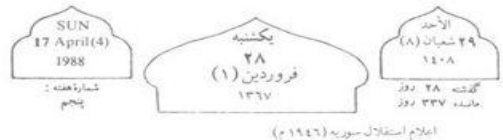
فتح فاو در عملیات والفجر هشت در سال ۶۴ پیروزی بزرگی برای ایران در جبهه‌ها محسوب می‌شد. عراق تا یک سال بعد با تک‌های مکرر سعی کرد فاو را پس بگیرد اما موفق نبود. یک سال بعد فتح شلمچه در عملیات غافلگیرانه‌ی «کربلای پنج» هرچه بیشتر موازنه را به نفع ایران تثبیت کرد. برتری نظامی ایران در جبهه‌ها منجر به این شد که دو ابرقدرت شرق و غرب تصمیم بگیرند هرطور شده مانع تداوم پیروزی‌های ایران شوند و با شکست ایران و تغییر موازنه به نفع عراق، جنگ را به پایان ببرند.

فضای پدیدآمده از این تحول، این امکان را برای عراق فراهم کرد تا به نفت‌کش‌ها و پایانه‌های نفتی و مراکز صنعتی و اقتصادی ایران حمله کند؛ اقدامی که با حمایت‌های آمریکا همراه می‌شود، چرا که آمریکا کاهش توان نظامی ایران را لازمی دستیابی به یک راه‌حل از طریق مذاکره می‌دانست. عراق از سوی دیگر به کمک مستشاران شوروی، استراتژی نظامی خود را بازبینی کرد و به این نتیجه رسید که سرنوشت جنگ روی زمین تعیین خواهد شد و به همین دلیل سیل تسلیحات که طی دوران جنگ به سوی بغداد روانه بود، از جانب شوروی شدت بیشتری گرفت.

سال ۶۶ در حالی به پایان رسید که جنگ شهرها و رسیدن موشک‌های عراقی به تهران از سویی و دست‌وپنجه نرم‌کردن با آمریکا در خلیج فارس از سوی دیگر معادلات جنگ را پیچیده‌تر کرده بود. همچنین فرسایشی شدن جنگ در جنوب، برخی فرماندهان جنگ را به فکر بازکردن جبهه‌ای جدید در شمال غرب انداخته و بخش قابل توجهی از نیروها از جنوب به شمال غرب منتقل شده بودند.

بهار ۶۷ فصل تلخکامی رزمندگان و فرماندهان بود. آخرین ساعات روز هفتم فروردین ۶۷ بود که منافقین با پشتیبانی ارتش عراق، عملیات «آفتاب» را آغاز کرده و به فکه حمله می‌کنند. هدف آنها نه تصرف منطقه بلکه ضربه‌زدن به نیروهای ایرانی است. این عملیات ۱۲ ساعته که از نیمه‌شب آغاز و تا نیمه‌ی روز بعد ادامه می‌یابد، به دلیل غافلگیری رزمندگان ایرانی موفقیت‌آمیز است و آنها در نهایت با آتش‌زدن سنگرها و استحکامات مستقر در منطقه، همراه با غنایم قابل توجه و ۴۵۰ اسیر به داخل خاک عراق بازمی‌گردند.

در ۲۵ فروردین ۶۷ عراق به ارتفاعات شاخ‌شمیران حمله‌ی محدودی می‌کند تا فرماندهان ایرانی یقین کنند گارد ریاست جمهوری عراق، همگام با ایران جبهه‌ی خود را از جنوب به شمال غرب منتقل کرده است؛ غافل از اینکه عراق خواب دیگری دیده است. سه روز بعد در ۲۸ فروردین، عراق به فاو حمله کرد. همزمان تهران نیز موشک‌باران می‌شود و سه سکوی نفتی ایران در خلیج فارس توسط آمریکایی‌ها مورد حمله قرار می‌گیرد و متعاقب آن ناوچه‌ی سه‌سهند و سبلان نیز با آمریکایی‌ها درگیر می‌شوند. از سوی دیگر فرماندهان سپاه که در کنفرانس «آخرین نفر، آخرین منزل و آخرین قطره خون» با سخنرانی آیت‌الله موحدی کرمانی در کرمانشاه حضور داشتند، پس از اطلاع از این مسئله تعدادی از آنها از جمله آقایان رحیم صفوی، غلام‌پور، احمد کاظمی، مرتضی قربانی با دو هلی‌کوپتر راهی آبادان شدند تا اوضاع فاو را از نزدیک بررسی کنند. احمد غلام‌پور ساعت ۱۲ ظهر طی تماسی تلفنی با محسن رشید وضع را بد و رخنه‌ی دشمن را اساسی توصیف می‌کند. ارتش عراق از سویی مناطق پشت جبهه‌ی فاو را بمباران شیمیایی می‌کند تا امکان کمک‌رسانی به فاو را از بین برده باشد و از سویی آتش سنگینی روی فاو می‌ریزد. بمب ۹ تنی عراق نیز یکی از مهمترین ابزارهای تهاجمی عراق در این حمله بود. در نهایت فاو پس از سی و چند ساعت مقاومت سقوط می‌کند.



اعلام استقلال سوریه (۱۹۴۶ م)

یا مختارات سے گفتوگو سے آمیرین جہانگیر (یا نگارگری در نالی نیرباد)

آخي فليک بالظوظه، وايئنه بالزحلاوه، وفوق بالبين، وقره بالحكمه، وتالله بدكرالموتب... هج الابله رلت را با پند و موعظه زنده باد، با زهد، جودهای آن را بگردان، با این آن را بر جوش و با حکمت و روش کن و با یاد برگ را پیش گردان.

یادداشت: جمیع متن ۷۱۵ الفاظ میزگردیم که مضمون می‌باشد مذکور - در برادر
 نمودم و بر سر راه ای که می‌نویسد خدایم که در کتبش راهی از ما خود را می‌خواهد که با ما
 بر ما نیند - متن ۸۱۵ می‌نویسد به سه هزار الفبا - استراشیا - ام قدر قدس کردی -
 ۹۱۵ انهاره ای الزامی بود که در کتبش الفبا ترجمه کرده ولی طایفه استراشیا و
 بکار نرفت و ام کتبه هر رفته تا نا می‌تواند - و حتی ما معتقدیم که این معنی است و وقت
 گذرد به ما و نه انجمن و برادر تو را ~~فایده نداشت که این لغت~~؟ حشری بنشین
 استراشیا و باغ عینک میباید که به سه باغ نشی و کن و دست‌وراده که به سه باغ نشی و
 و استراشیا متن ۱۳۰ فقره کلام که در الفاظ و نا نا نظرات است و وقت و قطع را در
 ترجمه کردن در دهن را اساسی می‌باشد که - از روی عاقله استراشیا در زبان و لغت
 بکار نماند - که در سخن هم که در سخن است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است
در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است
 ۷۱۴ از نا نظرات نظر می‌کند و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است
 تا کنون نظیر متن ۵۱۵ در نا نظرات است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است
 در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است
 و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است
 از کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است
 که در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است و در کتبش است

عراق آزاد است ۳:۵۱ خطوط آزاد ۵:۱۹ فیلان ظهر ۱:۲۳ اروپا فیلان ۱:۳۸ اذان مغرب ۱:۵۸
 مشهد ۳:۴۴ فیلان آزاد ۵:۵۵ فیلان ظهر ۱:۳۳ اروپا فیلان ۱:۴۶ اذان مغرب ۲:۰۶

یادداشت‌های شخصی غلامعلی رشید از سقوط فاو

دومینوی شکست‌ها ادامه می‌یابد. مدتی بعد عراق اعلام می‌کند روز چهارم خرداد با هدف پس‌گرفتن مناطق تصرف‌شده‌ی عملیات کربلای پنجم به شلمچه حمله خواهد کرد. روز چهارم خرداد شلمچه پس از هشت ساعت مقاومت توسط عراقی‌ها تصرف می‌شود.

در ۱۲ خردادماه ۶۷ حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی که از چند سال پیش فرماندهی جنگ را از جانب حضرت امام رحمه‌الله بر عهده داشت، به پیشنهاد رئیس‌جمهور وقت آیت‌الله خامنه‌ای توسط امام‌خمينی رحمه‌الله به جانشینی فرماندهی کل قوا منصوب و ستاد کل فرماندهی کل قوا زیر نظر او تشکیل می‌شود. اولین طرحی که در این ستاد تصویب می‌شود عملیات «بیت‌المقدس ۷» برای بازپس‌گیری شلمچه است؛ عملیاتی که در ۲۳ خرداد آغاز می‌شود و علی‌رغم پیشروی خوب رزمندگان در مرحله‌ی اولیه، پاتک سنگین عراق عملیات را به شکست می‌کشاند.



در ۲۴ خرداد عراق طی یک عملیات هشت‌روزه با حمله به ماووت در جبهه‌ی شمال غرب که چندماه پیش توسط رزمندگان ایرانی تصرف شده بود بخشی از مناطق تصرف‌شده را بازپس گرفت.

در ۲۹ خردادماه منافقین همراه با ارتش عراق عملیات «چلچراغ» را برای تصرف شهر مهران آغاز می‌کنند. صبح ۲۹ خرداد یگان‌های نظامی منافقین همراه با حدود ۴۰ خبرنگار برای پوشش تبلیغاتی وارد مهران می‌شوند. در این عملیات بیش از ۱۰۰۰ رزمنده نیز به اسارت منافقین در می‌آیند. چند روز بعد نیروهای تازه‌نفس همراه با بسیج مردمی و عشایر، مهران را از تصرف منافقین درآورده و آنها را فراری می‌دهند.

جمهوری اسلامی

اخبار جنگ

عملیات متهورانه خلبانان ارتش اسلام در حومه شهر بغداد

اطلاعیه شماره ۳۱۷۲ ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران

حملات موشکی و هوایی نیروهای اسلام علیه مراکز نظامی و اقتصادی دشمن در بغداد و چند شهر عراق

بیتا حضور فرماندهان نظامی سپاه پاسداران

دومین سمینار «آخرین نفر، آخرین منزل و آخرین قطره خون» در یکی از قرارگاه‌های عملیاتی غرب کشور برگزار شد

اجرای مأموریت پدافند شیمیایی در کرج

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای

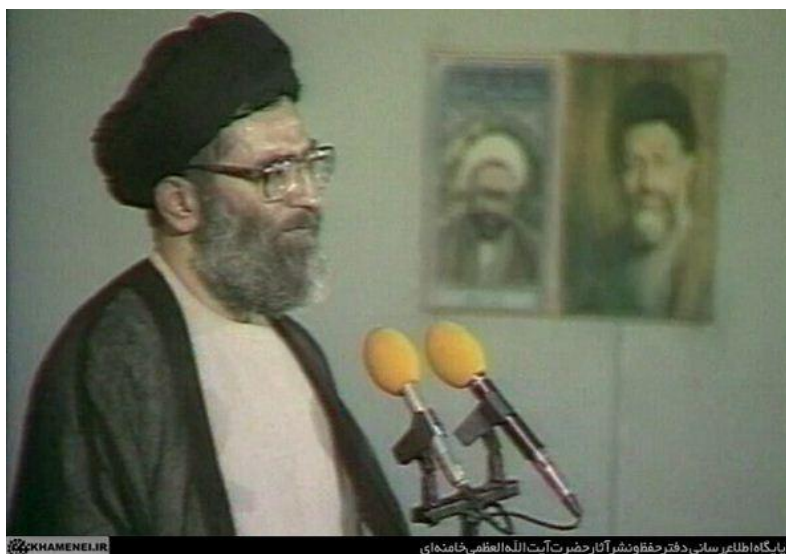
اهمیت استراتژیک جزایر مجنون آنقدر بالا بود که عراق در چهارم تیرماه به جزایر مجنون، کوشک و جفیر حمله می‌کند. ارتش عراق ابتدا منطقه را بمباران شیمیایی کرده و سپس نیروهای خود را در منطقه پیاده می‌کند. قرارگاه نصرت به فرماندهی شهید علی هاشمی نیز به تصرف نیروهای عراقی درآمده و علی هاشمی در جریان این حمله مفقود می‌شود.

ارتش عراق سرمست از پیروزی‌های اخیر، ۲۴ تیرماه دهلران و موسیان را نیز به تصرف در می‌آورد. تحلیل برخی از دست‌اندرکاران جنگ این است که هدف عراق از این حملات اسیرگرفتن هرچه بیشتر است. به

همین دلیل ارتش به یگان‌های خود دستور داده است که در صورت عدم توانایی برای حفظ منطقه مقاومت نکرده و برای جلوگیری از اسیردادن عقب‌نشینی کنند. مدتی بعد حلبچه نیز توسط ایران تخلیه می‌شود.

قصور بدون مقصر

پس از همین ناکامی‌ها در سه ماه ابتدایی سال ۶۷ بود که زمزمه‌هایی مبنی بر لزوم محاکمه و برخورد با «مقصرین ناکامی‌های اخیر» توسط برخی سیاسیون مطرح می‌شود. سال ۶۲ و پس از عملیات «خیبر» نیز زمزمه‌های اینچنینی برای برخورد با عوامل برخی ناکامی‌ها مطرح شده بود. آیت‌الله خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه‌ی ۱۰ تیرماه ۱۳۶۷ با اشاره به همین موضوع چنین می‌گویند: «اگر نبود ضعف‌هایی که خود ما، خودمان را به آن ضعف‌ها دچار کردیم. بعضی دنبال مقصر می‌گردند، کی مقصر بوده؟ این اشتباه است، اینی که در یک حرکت نظامی، در یک عقب‌نشینی، دو نفر، سه نفر، پنج نفر را به عنوان مقصر پیدا کنند، بعد هم بروند مجازاتشان کنند، این یک کار شناخته شده‌ای است. این را همه جای دنیا می‌کنند، ما هم بلدیم این کار را بکنیم. این یک کار مشکلی نیست که خب بالاخره یک چند نفر را به عنوان مقصر بگویند آقا، این چند نفر مقصر بودند، یا این دستگاه، یا این سازمان، یا این جمع مقصر بودند، کار سختی نیست پیدا کردن مقصر، یا «تراشیدن مقصر»؛ اما روش اسلامی ما این نیست. من به شما عرض بکنم، بعضی از کمبودها و کوتاهی‌ها هست که کوتاهی است، اما مقصری ندارد. قصوری هست، اما هیچ‌کس در این قصور مقصر و گناهکار نیست. مجموعه‌ی یک عواملی است دست به دست هم می‌دهند، یک ضعفی را، یک فتوری را، یک قصوری را یک جا به وجود می‌آورند و یک چنین چیزی در ما هم وجود داشته و باید برطرف بشود، باید اصلاح کنیم، باید مشکلات را برطرف بکنیم.» [۱] ۱۳۶۷/۰۴/۱۰



آیت‌الله خامنه‌ای مدتی بعد در پرسش و پاسخ با رزمندگان لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله علت این موضع‌گیری را این‌گونه شرح می‌دهند: «مردم بعد از این قضایا متوجه بودند که آقا آخر یک مقصری وجود دارد؛ چرا مقصرین را مجازات نمی‌کنید؟ این یک طرف قضیه بود. مثلاً آقای کروی یا برادرهای دیگر که سخنرانی کردند قرص و محکم هم ایستادند. ایشان روز پانزده خرداد گفت مقصرین باید مجازات بشوند؛ مردم هم تکبیر فرستادند. هر کس هم این را بگوید مردم تکبیر می‌فرستند. این را بدانید. بنده اگر در نماز جمعه این را می‌گفتم تکبیر خیلی محکم می‌فرستادند. متنها من شب قبل از آن نماز جمعه با آقای هاشمی و یکی دو تا از برادرها مشورت کردم که من راجع به این قضیه می‌خواهم صحبت کنم. آقای هاشمی گفت شما اگر راجع به مقصر و مجازات بگویید، این بچه‌هایی که توی جبهه دارند با اخلاص کار می‌کنند دلشان می‌شکند و مأیوس می‌شوند و این در جنگ اثر می‌گذارد، روحیه‌شان را از دست می‌دهند. و ایشان گفتند که حرف آقای کروی در روز پانزده خرداد در میدان ارگ اثر منفی داشته روی رزمنده‌ها؛ این را آقای هاشمی گفت. خب وقتی که اثر منفی دارد؛ پس ما نباید بگوئیم.» [۲] ۱۳۶۷/۰۵/۱۰

دادگاه ویژه رسیدگی به تخلفات جنگ

یکی از اقدامات لازم در هر جنگی، برخورد با متخلفان و خاطیان است. شکل‌گیری «سازمان قضایی نیروهای مسلح» در نتیجه‌ی ادغام «سازمان قضایی ارتش»، «دادسرا و دادگاه انقلاب ارتش» و «دادسرا و دادگاه انقلاب و عمومی پاسداران» در سال ۱۳۶۵ گامی در راستای منسجم‌تر شدن فرایند رسیدگی به جرایم نظامیان بود. اما فرماندهان ارشد جنگ از عدم قاطع بودن برخوردها و نامتناسب بودن جرایم و مجازات‌ها گلایه داشتند. در سال‌های آخر جنگ، یکی از دغدغه‌های فرماندهان، طراحی «نظام تشویق و تنبیه» است. اما این مشکل باید در بیرون از ساختار ارتش و سپاه یعنی در سازمان قضایی نیروهای مسلح حل شود. این دغدغه توسط فرماندهان به بیت امام رحمه‌الله منتقل و از طریق مرحوم حاج‌احمدآقا با رئیس شورای عالی قضایی و از طریق ایشان با رئیس سازمان قضایی مطرح می‌شود.

حجت‌الاسلام والمسلمین رازینی رئیس وقت سازمان قضایی در این‌باره می‌گوید: «یک مشکلِ شکلی بود که ما تا پیش از انقلاب دادگاه‌های صحرایی داشتیم. یعنی سیستم قضایی، آیین دادرسی عادی خود را رها می‌کرد و با یک آیین دادرسی سریع‌تری رسیدگی می‌کرد. مثلاً به جای اینکه پرونده بیاید در مرکز استان،

قاضی می‌رفت در محل رسیدگی می‌کرد. مسائلی از این دست که روال رسیدگی و سرعت عمل دادگاه‌ها را تسریع می‌کرد. اما بعد از انقلاب این‌گونه نبود.

مشکل دوم که مشکل ماهوی بود این بود که ما درباره‌ی این مسئله که با فردی که به جنگ ضربه زده چه برخوردی باید بکنیم قانون و فتوای روشنی نداشتیم؛ چون برخی مطرح می‌کردند که صدام چون اعدام می‌کند همه‌ی ارتش عراق مطیع او هستند؛ پس شما هم باید اعدام کنید. ما می‌گفتیم با قوانین ما تنها گروهکی‌ها یا جاسوسی که عالماً و عامداً اطلاعات داده را می‌توانیم اعدام کنیم، اما کسی را که مثلاً در ستاد نیروهای مسلح تمام مهمات و زاغ‌های مهمات را نابود کند نمی‌توانیم اعدام کنیم؛ طبق قوانین تنها می‌توانیم او را حبس کرده و خسارت بگیریم.» [۳]

ساختار خاص نیروهای مسلح و عدم شکل‌گیری ستاد کل نیروهای مسلح برای هماهنگی و تمرکز امور بود که منجر به پیشنهاد انتصاب جانشینی فرمانده کل قوا شد. خرداد ۶۷ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای طی نامه‌ای به حضرت امام رحمه‌الله پیشنهاد می‌کند حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی به عنوان جانشین فرمانده کل قوا منصوب شود. در اختیار داشتن امور مربوط به دادگاه نیروهای مسلح یکی از اموری است که پیشنهاد می‌شود زیر نظر جانشین فرمانده کل قوا قرار بگیرد. آیت‌الله خامنه‌ای در بخشی از نامه چنین می‌نویسند: «پیشنهاد مشخص اینجانب که قبلاً نیز کتباً و شفاهاً معروض گردیده، این است که:

۱- کلیه امور مربوط به نیروهای مسلح، ارتش، سپاه، ژاندارمری اعم از عملیات، پشتیبانی، امور سازمانی و اداری و غیره به شخص واحدی مفوض و محول گردد.

۲- شخص مزبور از سوی حضرتعالی موظف گردد که امور را از نزدیک و با قاطعیت تمشیت کند.

۳- دادگاه نیروهای مسلح موظف گردد که در تعقیب قضایی متهمین و اجرای محکومیتها به‌طور کامل از نظر و دستور وی تبعیت کند.»

حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی نیز در نامه‌ای که به محضر حضرت امام رحمه‌الله نوشته و پیشنهادهای خود را برای جانشینی فرمانده کل قوا مطرح می‌کند، به لزوم برقراری نظام تشویق و تنبیه و قاطعیت دادگاه‌های تخلفات جنگی اشاره می‌کند. در همین راستا امام خمینی رحمه‌الله در ۱۰ خردادماه حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی را به عنوان جانشین فرمانده کل قوا منصوب می‌کنند.

به این ترتیب به موازات پیگیری‌ها برای رسیدن به فرایند «تشویق و تنبیه» از سوی فرماندهان و سیستم قضایی؛ جوی برای محاکمه و برخورد با مقصران شکست‌های اخیر نیز از جانب طیفی از سیاسیون در سطح جامعه ایجاد می‌شود. آیت‌الله خامنه‌ای و حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی از مهم‌ترین چهره‌هایی هستند که موافق اصل نظام تشویق و تنبیه و دادگاه‌های به سبک جدید، اما از مخالفان جوی محاکمه‌ی چند نفر به عنوان مقصران شکست‌های اخیر هستند. از سوی دیگر برخی چهره‌ها و جریان‌ات سیاسی متأثر از ناراحتی جامعه از ناکامی‌های اخیر تنها بر طبل اعدام مقصرین می‌کوبند.

لزوم تسریع در برقراری نظام تشویق و تنبیه و پیگیری‌های انجام‌شده نهایتاً منجر به این می‌شود که امام رَحْمَه‌الله در دوم مرداد ۱۳۶۷ طی حکمی مستقیماً حجت‌الاسلام والمسلمین رازینی را برای تشکیل دادگاه ویژه تخلفات جنگ منصوب کنند.

«جناب حجت‌الاسلام آقای علی رازینی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح

جنابعالی موظف می‌باشید: ۱- دادگاه ویژه تخلفات جنگ را در کلیه مناطق جنگی تشکیل و طبق موازین شرع بدون رعایت هیچ‌یک از مقررات دست و پا گیر به جرائم متخلفان رسیدگی نمایید. ۲- هر عملی که به تشخیص دادگاه موجب شکست جبهه اسلام و یا موجب خسارت جانی بوده و یا می‌باشد مجازات آن اعدام است. والسلام.» [۴]

بنابراین ویژگی این دادگاه این است که رسیدگی به جرایم خاطیان نه بر اساس روال عادی رسیدگی سازمان قضایی در تهران، بلکه براساس ضرورت در مناطق جنگی برقرار می‌شود. همچنین براساس نظر فقهی حضرت امام رَحْمَه‌الله، مجازات هر عملی که منجر به شکست جبهه‌ی اسلام یا موجب خسارات جانی باشد اعدام است. به این ترتیب دو خلأ قانونی که پیش از این عامل کندی و نارسایی سیستم رسیدگی به جرایم خاطیان بود برطرف شد.

در همین روز حجت‌الاسلام والمسلمین صادق خلخالی که از سال ۵۹ از امور قضایی کناره گرفته بود، طی حکمی از جانب حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی مأموریت می‌یابد ضمن بازرسی از جبهه و ارائه‌ی گزارش، پیشنهادهای خود را درباره‌ی نظام تشویق و تنبیه ارائه کند. «مقتضی است جنابعالی با همکاری جمعی از خبرگان و آگاهان نظامی محورهای عملیاتی و مراکز نظامی جبهه‌ها را مورد رسیدگی قرار دهید و به منظور بالارفتن انضباط و وظیفه‌شناسی و تشویق و تنبیه افراد خدمتگزار یا متخلف برای

فرماندهی و مراکز تصمیم‌گیری مربوط گزارش و نظریه تهیه نمایند.» [۵] در نهایت دادگاه‌های رسیدگی به تخلفات جنگ زیر نظر حجت‌الاسلام رازینی در سه منطقه‌ی شمال غرب، غرب و جنوب تشکیل می‌شود.

آیت‌الله خامنه‌ای که پس از پذیرش قطعنامه به خاطر خطر هجوم مجدد از جانب عراق و تصرف نقاط بیشتر، به جبهه سفر کرده بودند و ضمن بازدید از لشکرهای مختلف با فرماندهان و نیروها به گفت‌وگو و پرسش و پاسخ می‌نشستند؛ روز ۱۰ مرداد در مقر لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله در جمع رزمندگان با اشاره به لزوم برقراری نظام تشویق و تنبیه و دفاع از این طرح چنین می‌گویند: «اگر این سیستم تشویق و تنبیه نباشد آن گسترش کمی به درد نمی‌خورد، یعنی به جایی نمی‌رسد، این یک. البته قضاء را آقای هاشمی هست، به نظر من مسئله‌ی قضاوت در جنگ را ایشان هست، یعنی این دادگاه جنگ همانی است که ما می‌خواستیم. در پیشنهادی که آقای هاشمی به امام در مورد اختیارات جانشینی خودشان نوشتند دادند همین بود که این با مشورت و هماهنگی من بود و من هم معتقدم که بایستی دستگاه قضائی دادگاه زمان جنگ، عصای دست فرمانده باشد، فرمانده‌ی بالا خودش دستور بدهد. اتفاقاً توی همان یکی از سه تا بندی که من به امام پیشنهاد کرده بودم این هم بود که اجرای حکم و تعقیب، زیر نظر فرمانده باشد. نوع حکم را بالأخره قاضی مستقل است در اسلام و هر چه بخواهد حکم خواهد داد. این را ایشان حل کردند این را آوردند، البته هنوز تا راه بیفتد روان بشود طول می‌کشد، اما خب راه افتاده هست توی جبهه. ما این را از اول جنگ متأسفانه نداشتیم این را ایشان حل کردند.» [۶] ۱۳۶۷/۰۵/۱۰



حکم امام، ناظر به آینده

بنابراین می‌توان گفت حکم امام رحمه‌الله بیش از آنکه ناظر به ناکامی‌های چندماهه‌ی آخر دوران جنگ باشد، برای تقویت فرمانده جنگ و ناظر به آینده بوده و جنبه‌ی بازدارندگی دارد و آنچه در عمل اتفاق می‌افتد این است که دادگاه‌های تازه تأسیس جز در موارد معدودی که برخی دست‌اندرکاران خیانتشان مسجل بود با کسی به عنوان «مقصر شکست‌های اخیر» برخورد نکردند؛ که آن هم از رده‌های پایین نظامی بود.

در ماه‌های آخر منتهی به پایان جنگ و قبول قطعنامه‌ی ۵۹۸، برخی افراد و جریان‌ات ورشکسته‌ی سیاسی و مطرود امام رحمه‌الله سعی کردند با ارائه‌ی تحلیل‌های انحرافی از هشت سال دفاع مقدس، آن را اقدامی بی‌ثمر و بی‌نتیجه و خسارت‌بار معرفی کنند که نتیجه‌ای جز ازدست‌رفتن جوانان این مرز و بوم نداشته است. امام خمینی رحمه‌الله در برابر این تحلیل‌های انحرافی از دفاع مقدس موضعی محکم می‌گیرند و با ذکر این نکته که «همچون همه‌ی عاشقان شهادت، برای درک شهادت روزشماری می‌کند» و «شهادت در راه خدا مسئله‌ای نیست که بشود با پیروزی یا شکست در صحنه‌های نبرد مقایسه شود» چنین می‌نویسند: «ان‌شاءالله ملت بزرگ ایران با پشتیبانی مادی و معنوی خود از انقلاب، سختی‌های جنگ را به شیرینی شکست دشمنان خدا در دنیا جبران می‌کند. و چه شیرینی بالاتر از اینکه ملت بزرگ ایران مثل یک صاعقه بر سر امریکا فرود آمده است. چه شیرینی بالاتر از اینکه ملت ایران سقوط ارکان و کنگره‌های نظام ستمشاهی را نظاره کرده است و شیشه‌ی حیات امریکا را در این کشور شکسته است. و چه شیرینی بالاتر از اینکه مردم عزیزمان ریشه‌های نفاق و ملی‌گرایی و التقاط را خشکانیده‌اند. و ان‌شاءالله شیرینی تمام ناشدنی آن را در جهان آخرت خواهند چشید. نه تنها کسانی که تا مقام شهادت و جانبازی و حضور در جبهه پیش رفته‌اند، بلکه آنهایی که در پشت جبهه با نگاه محبت‌بار و با دعای خیر خود جبهه را تقویت نموده‌اند از مقام عظیم مجاهدان و اجر بزرگ آنان بهره برده‌اند. خوشا به حال مجاهدان! خوشا به حال وارثان حسین - علیه‌السلام!» [۷]

پی‌نوشت‌ها:

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۶۷/۰۴/۱۰

۲. پرسش و پاسخ در جمع رزمندگان لشکر ۲۷ محمدرسول الله ۱۳۶۷/۰۵/۱۰
۳. مصاحبه حجت الاسلام والمسلمین رازینی با پایگاه اطلاع رسانی Khamenei.ir
۴. صحیفه‌ی امام خمینی، ج ۲۱، ص ۱۰۲
۵. خاطرات آیت الله خلخالی، ج ۲، ص ۵۴
۶. پرسش و پاسخ در جمع رزمندگان لشکر ۲۷ محمدرسول الله ۱۳۶۷/۰۵/۱۰
۷. صحیفه‌ی امام خمینی، ج ۲۱، ص ۸۷

تجربه‌ای موفق از کار دولتی بدون اقلام خارجی

دولت تصمیم بگیرد در هیچ‌یک از چیزهایی که مصرف می‌کند، از قلم و کاغذ روی میز گرفته تا ساختمان‌سازی تا بقیه‌ی چیزها، هرآنچه در داخل قابل تولید است، خودش را از خارج ممنوع کند، بر خودش حرام کند. آسان‌گرایی و سهل‌گرایی - سهل‌گرایی آن روی خوب قضیه است - و خدای نکرده سوءاستفاده؛ جلوی اینها را بایستی مسئولین دولتی بگیرند. و ما این را هم تجربه کردیم، امتحان کردیم و یک جاهایی دیدیم. یک وقتی یک کاری انجام می‌گرفت - مال سالها پیش است - یک چیزی داشتند می‌ساختند، بنده مسئولین آنجا را خواستم و به آنها گفتم که در این کاری که دارید می‌کنید، سعی کنید هیچ قلم خارجی به کار نبرید؛ آنها هم قول دادند، مردانه هم عمل کردند. در آخر که ما گزارش گرفتیم و تحقیق کردیم، معلوم شد حدود ۹۸ درصد از مصالح اینجا را توانسته‌اند از داخل تهیه کنند؛ یکی دو درصد چیزهایی بوده که در داخل وجود نداشته است و از خارج آورده‌اند. خوب، میشود این کارها را کرد. پس مصرف‌کننده هم یکی از ارکان تقویت و ترویج تولید داخلی است.

بیانات در دیدار جمعی از کارگران سراسر کشور، ۱۳۹۴/۰۲/۰۹

همیشه کسانی خواستند کارگران را در مقابل نظام اسلامی قرار دهند

بنده در جریان تلاشهایی که می‌شد و تحریکاتی که می‌خواست جامعه‌ی کارگری را از روز اوّل انقلاب، حتّی از پیش از پیروزی قاطع انقلاب - در آن اوقات تظاهرات و هیاهوی عجیب کشور در سال ۵۷ - در مقابل انقلاب قرار بدهد بودم، می‌شناختم، می‌دیدم؛ از نزدیک بعضی‌ها را بنده مشاهده کردم و دیدم. در طول سالهای متمادی هم همین جور بوده؛ در دوران ریاست‌جمهوری خودم و بعد از آن همیشه کسانی بودند که خواستند جامعه‌ی کارگری را در مقابل نظام اسلامی قرار بدهند [اما] جامعه‌ی کارگری کشور با استحکام تمام، با ثبات قدم، با نجابت، مشکلات را تحمل کرده است و ایستاده است؛ این خیلی ارزش دارد.

بیانات در دیدار جمعی از کارگران سراسر کشور، ۱۳۹۴/۰۲/۰۹

یادداشت برداری شهید مطهری از موضوعات مهم

شهید مطهری خیلی خصوصیات ممتازی داشت لکن به نظر من شاخصه‌ی شخصیت او معلّمی بود؛ معلّم بود؛ در حوزه معلّم بود، در دانشگاه معلّم بود، در محیط زندگی معمولی هم معلّم بود، سخنرانی‌های او هم تعلیم بود، درس بود؛ چون با اخلاص بود، چون با اجتهاد بود؛ یعنی با تلاش. بنده نمونه‌های تلاش علمی این بزرگوار را از نزدیک دیده بودم. برای هر موضوعی یادداشت‌هایی داشت؛ در هر جا یک نکته‌ای مشاهده می‌کرد، آن را فوراً برمی‌داشت یادداشت می‌کرد و در یک جای مشخصی می‌گذاشت. ایشان به من نشان داده بود پاکت‌هایی را که درباره‌ی موضوعات مختلف در اینها یادداشت کرده بود. من همان وقت تعجب می‌کردم چه حوصله‌ای، چه نشاطی، چه پیگیری و تلاشی! خب، نتیجه این است که امروز ۳۵ سال از شهادت این مرد می‌گذرد، [اما] کتاب‌های او و حرفهای او همچنان زنده است.

بیانات در دیدار جمعی از معلمان و فرهنگیان سراسر کشور ۱۳۹۴/۰۲/۱۶

سرانجام ناامنی خلیج فارس در دهه ۶۰ چه بود؟

حدود دو هفته پیش وزارت دفاع آمریکا از اسکورت کشتی‌های تجاری انگلیسی توسط ناوهای آمریکایی در خلیج فارس خبر داد. پنتاگون اعلام کرد که این اقدام پس از گفتگو میان آمریکا و انگلستان صورت گرفته و مذاکره با کشورهای دیگر برای اقدامات مشابه در دستور کار قرار دارد.



شنبه‌ی گذشته حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی با اشاره به تهدیدهای برخی قدرت‌های فرامنطقه‌ای مثل آمریکا درباره‌ی امنیت خلیج فارس، پرداختن به این مسأله را تنها در صلاحیت کشورهای همسایه‌ی خلیج فارس دانسته و ضمن تأکید بر تفکیک‌ناپذیر بودن امنیت در این منطقه فرمودند: «اگر خلیج فارس امن باشد، همه‌ی ما از این امنیت استفاده می‌کنیم و اگر ناامن باشد، برای همه ناامن است؛ خلیج فارسِ ناامن، برای همه ناامن خواهد بود؛ [اما] آن کسانی که باید این امنیت را حفظ کنند، کسانی هستند که خلیج فارس مال آنها است، متعلق به آنها است، خانه‌ی آنها است؛ آمریکا چه‌کاره است که بیاید اینجا درباره‌ی مسائل خلیج فارس اظهار نظر بکند، یارگیری بکند. آنها دنبال امنیت نیستند، دنبال منافع خودشان هستند و [اگر] لازم بدانند یک نقطه را ناامن کنند می‌کنند و از ناامن‌کننده حمایت می‌کنند.»



حضور آمریکا به بهانه‌ی «تأمین امنیت» در خلیج فارس نه یک مسأله‌ی جدید، بلکه یک تجربه‌ی تاریخی است که یکبار آزمون خود را پس داده است. در پی طرح دوباره‌ی این موضوع به بازخوانی ماجرای حضور ناموفق آمریکا در خلیج فارس در سال ۱۳۶۶ و آثار و نتایج آن و بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در این باره می‌پردازیم.

با توجه به اهمیت استراتژیک «خلیج فارس» و «تنگه‌ی هرمز» در سطح منطقه و عرصه‌ی بین‌المللی، امنیت این منطقه یکی از مسائل همیشه مهم به حساب می‌آید. رژیم صدام در سال‌های ابتدایی دفاع مقدس به درستی دریافته بود که یکی از مهم‌ترین عوامل تقویت نظامی ایران، درآمد حاصل از فروش و صادرات نفت است. بنابراین از سال ۶۲ کوشید تولید و صادرات نفت ایران را کند و یا متوقف کند. حملات هوایی عراق علیه تأسیسات نفتی و نفت‌کش‌های ایران اگرچه باعث توقف تولید و صادرات آن نشد، ولی موجب افزایش هزینه‌ی تولید و کاهش قیمت آن در بازارهای بین‌المللی شد.



[عکس؛ سیستم‌های دفاعی ناوهای آمریکا نتوانستند مانع حمله‌ی قایق‌های تندرو ایران شوند]

پس از مدتی ایران اعلام کرد در مورد اقدام عراق مقابله به مثل خواهد کرد و خلیج فارس باید یا برای همه امن و یا برای همه ناامن باشد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت و رئیس شورای عالی دفاع در دومین سمینار سراسری ائمه‌ی جمعه ضمن اشاره به تلاش عراق و هم‌پیمانانش برای بالابردن سهم صادرات نفت عراق در اوپک از سویی، و هدف قرار دادن کشتی‌های نفتی ایران در خلیج فارس برای جلوگیری از صدور نفت؛ امنیت خلیج فارس را مسأله‌ای غیرقابل تجزیه معرفی می‌کند. از این پس بود که

به تلافی هر حمله‌ی عراق به نفتکش‌ها و تأسیسات نفتی ایران، نفتکش‌های عراق و کشورهای متحد عراق نیز مورد حمله قرار می‌گرفتند.

در این بین کشور کویت به عنوان مهم‌ترین کشور صادرکننده‌ی نفت از خلیج فارس و حمایت‌کننده‌ی عراق، با دعوت از آمریکا برای اسکورت نفتکش‌هایش و برافراشتن پرچم آمریکا بر آنها بدعتی جدید را پایه‌گذاری کرد. اقدامی که برخلاف ظاهر پرمدعای آن، نتوانست مؤثر واقع شود. ناوگان‌های اسکورت آمریکا هربار پس از تبلیغات و هیاهوی بسیار با ادعای آسیب‌ناپذیری وارد خلیج فارس می‌شدند و هر بار نیز آسیب می‌دیدند.



[عکس: کشتی آمریکایی بریجتون]

شعار «خلیج فارس ایران؛ محل دفن ریگان» که مردم در نمازجمعه‌ها سر می‌دادند محقق شده بود. گاهی «بریجتون» آمریکا بر اثر برخورد با مین آسیب می‌دید [۱] و گاهی «استارک» اش به اشتباه از سوی هواپیماهای عراقی مورد حمله قرار می‌گرفت. [۲] نه ناوچه‌های مین‌روب آمریکایی توانستند مانع آسیب دیدن خود و متحدان صدام شوند و نه سیستم‌های دفاعی ناوهایش مانع حمله‌ی قایق‌های تندرو شدند. ناتوانی آمریکا در خلیج فارس در برابر مین‌های دریایی و قایق‌های تندرو آنقدر نمایان شده بود که در مقطعی حتی متحدان اروپایی‌اش نیز به درخواست او برای تشکیل نیروی دریایی مداخله‌گر چندملیتی در خلیج فارس جواب رد دادند.

اردیبهشت‌ماه سال ۶۶ با هدف قرار گرفتن ناو آمریکایی «استارک» توسط جنگنده‌ی عراقی بار دیگر طرح اسکورت نیروهای فرامنطقه‌ای شکست می‌خورد. در حالی که آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای او می‌کوشیدند با طرح‌های مختلف، آسیب‌ناپذیر بودن ناوگان‌های آمریکایی در خلیج فارس را اثبات کنند؛ جمهوری اسلامی ایران با اعلام «تشنج‌زا بودن حضور نیروهای خارجی در خلیج فارس» همچنان بر موضع خود مبنی بر «تفکیک‌ناپذیری امنیت در خلیج فارس و لزوم تأمین امنیت توسط کشورهای این منطقه» تأکید می‌کند.



[عکس: ناو آمریکایی استارک پس از هدف قرار گرفتن توسط جنگنده‌های عراقی]

آیت‌الله خامنه‌ای چند روز پس از این اتفاقات مجدداً از تریبون نمازجمعه با انتقاد از حمایت کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از حملات چندین ساله‌ی عراق علیه نفتکش‌های ایرانی، موضع جمهوری اسلامی ایران را این‌گونه تکرار می‌کند: «ناامنی در خلیج فارس از ناحیه‌ی عراق است. عراق این منطقه را ناامن کرده. ما در مرزهای خشکی با عراق جنگ داریم او چرا می‌آید توی دریا و تعرض در دریا را راهزنانه شروع می‌کند؟ خب این آغاز جنگ است، عراق را زیر فشار بگذارند و اجازه ندهند که عراق این کار را انجام بدهد. اگر کشتی‌های ما به وسیله‌ی رژیم عراق هدف قرار نگیرد در خلیج فارس امنیت کامل تأمین خواهد شد. به هیچ کشتی دیگری حمله نخواهد شد.

این نکته‌ی اول. یعنی توجه بکنند که راه امنیت این است. اما اگر بخواهند عراق را دستش را باز بگذارند که هر کاری و هر شیطنت و شرارتی که می‌خواهد انجام بدهد و کشوری مثل کشور کویت هم مثلاً فضایش را، آبراهش را، بندرش را، امکاناتش را در اختیار عراق بگذارد که عراق از این آبراه مثلاً موشک برای خودش ببرد از آن فضا هواپیما به داخل خلیج فارس بفرستد از آن راه و جاده امکانات برای ادامه‌ی جنگ

ببرد، یعنی در حقیقت در کنار عراق و پشت سر عراق بایستند اما درعین حال نفت عراق را هم از منطقه‌ی بی‌طرف صادر کنند و آزادانه کشتی‌شان رفت و آمد کند یک چنین چیزی ممکن نیست. ما گفتیم باز هم خواهیم گفت امنیت در خلیج فارس تفکیک‌پذیر نیست. اگر برای ما ناامن است برای دیگران هم ناامن خواهد بود. اگر بنا شد ناامنی وجود داشته باشد و کشتی‌های نفت‌کش کویتی در درجه‌ی اول به خاطر این‌که در کنار عراق قرار دارند راه امن نداشته باشند این را امریکا هم بداند، شوروی هم بداند، پرچم امریکا و پرچم شوروی نخواهد توانست نفت‌کش کویتی را از ناامنی که دچار آن هست نجات بدهد.» [۳]

اصرار و لجاجت‌آمیزی آمریکا و کویت همچنان ادامه می‌یابد و به همین موازات آسیب‌پذیری آمریکا در خلیج فارس هم بیشتر خود را نشان می‌دهد. کار آنقدر بالا می‌گیرد که ۱۲ مهرماه ویلیام هیگ وزیر امور خارجه‌ی ریگان ضمن انتقاد از ورود دولت‌ش به عرصه‌ی خلیج فارس به تحریک رژیم صدام می‌گوید: «من قبل از اینکه تصمیم بر نصب پرچم آمریکا بر روی کشتی‌های کویتی گرفته شود با آن مخالف بودم. نه به خاطر اینکه پرچم آمریکا بر روی کشتی‌های کویتی نصب می‌شود، بلکه به این خاطر که پرچم کویت و از همه مهم‌تر پرچم عراق بر روی سیاست خارجی آمریکا نصب می‌شود. ما بر سر دوراهی هستیم. ما در حال حاضر قربانی تصمیمات دولت عراق در تشدید و یا عدم تشدید حملات هستیم. ما به خودمان صدمه زده‌ایم.» [۴]

اما تنها چند روز پس از این اظهارات هیگ، بالگردهای آمریکایی طی اقدامی بی‌سابقه به چند قایق گشت‌زنی سپاه پاسداران در اطراف جزیره «سیری» حمله می‌کنند. یکی از بالگردها توسط موشک استینگر نیروهای ایرانی منفجر می‌شود و یکی از ناوچه‌های آنها نیز آسیب می‌بیند. در نهایت نیروهای آمریکایی دونفر از نیروهای سپاه به نام شهید «نادر مهدوی» و شهید «بیژن گرد» را می‌ربایند. وزیر امور خارجه‌ی ایران طی پیامی به دبیرکل سازمان ملل با انتقاد از سکوت مجامع بین‌المللی در قبال جنایات و قلدرمآبی آمریکا در منطقه چنین می‌نویسد: «بدین وسیله اعلام می‌دارم که مسئولیت شروع یک جنگ تمام عیار و پیامدهای بسیار خطرناک نقض قوانین بین‌المللی در منطقه به عهده‌ی دولت آمریکا بوده و تنها راه جلوگیری از گسترش تشنجات، خروج سریع نیروهای کشورهای خارجی از آب‌های خلیج فارس می‌باشد.» [۵]

در این میان یک اتفاق دیگر آمریکایی‌ها را دوباره به تعجب واداشته است؛ سرنگونی «بالگرد آمریکایی» توسط «موشک‌های استینگر آمریکایی». آیت‌الله خامنه‌ای چندماه قبل در خردادماه همان سال پس از اظهار

تعجب دشمن از استفاده ایران از موشک ساحل به دریا از آسیب‌پذیری آمریکا توسط امکاناتی سخن گفته بود که آمریکایی‌ها از آن اطلاع ندارند. امکاناتی که در صورت به‌کارگیری توسط ایران «باز هم دستگاه آمریکایی و ناوگان آمریکایی به همان اندازه‌ای که در مقابل این موشکها آسیب‌پذیر است در مقابل آنها آسیب‌پذیر خواهد بود» [۶]

۱۹مهرماه آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار با مدیران و مسئولین وزارت اطلاعات از عکس‌العمل ایران به ماجراجویی‌های آمریکا خبر می‌دهد. رئیس شورای عالی دفاع با بیان این نکته که معتقدیم خلیج فارس برای آمریکا دامی خواهد شد که پس از تحمل خسارات سنگین از آن بیرون خواهد رفت اعلام می‌کند علیرغم توان نظامی دشمن، ابتکار عمل در نهایت در دست ما است و این ما هستیم که ضربه آخر را به آمریکا وارد خواهیم کرد. [۷]

پس از این اظهارات بود که روزنامه‌ی انگلیسی ایندپندنت نوشت فرماندهان آمریکایی از اینکه ایران قدرت دارد علیه هر کشتی حتی زمانی که توسط ناوگان آمریکا اسکورت می‌شوند حمله کند، احساس ناامیدی می‌کنند. [۸]

در همین حال مشاور نظامی ریگان طی سفر به ایتالیا اهداف ورود نظامی آمریکا به خلیج فارس را «تهدید بالقوه‌ی ایران»، «کمک به عراق برای کاهش صدور نفت ایران» و «ایجاد زمینه‌های لازم برای مداخله‌ی گسترده در آینده» اعلام کرد. او همچنین هشدار داد که ایرانی‌ها باید این تهدید را جدی تلقی کنند. [۹]

پنجشنبه ۲۳ مهرماه ۱۳۶۶ برای آمریکایی‌ها، روز غافلگیری بود. در اقدامی بی‌سابقه یک نفتکش آمریکایی که در بندر یکی از کشورهای هم‌پیمان عراق و آمریکا پهلو گرفته بود هدف حمله‌ی موشکی قرار می‌گیرد. صبح روز بعد خطیب نماز جمعه تهران آیت‌الله خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران ضمن اشاره به این خبر، از برخورد موشک دیگری به یک کشتی آمریکایی در همان بندر خبر می‌دهد؛ در حالیکه هیچ گروهی مسئولیت این حمله را بر عهده نگرفته بود! خبری که نمازگزاران با تکبیر از آن استقبال می‌کنند...

رئیس وقت شورای عالی دفاع در ادامه با اشاره به سیاست ثابت ایران مبنی بر «امنیت در خلیج فارس یا برای همه یا هیچ‌کس» چنین ادامه می‌دهد: «به‌رحال از این قبیل چیزها در خلیج فارس هست، وقتی تشنج بود تشنج برای همه است. ما می‌گفتیم که نمی‌شود کشتیهای ما و راه نفتی ما مورد آسیب قرار بگیرد، مال بقیه‌ی کشورهای خلیج فارس نه، آمریکا اصرار کرد که چرا می‌شود، حالا بفرمائید کشتیهای خود او هم

از این تشنج محفوظ و مصون نیستند، این خاصیت تشنج در منطقه است؛ این تشنج را یک مقدار زیادی امریکا بوجود آورد. و بنده اعلان می‌کنم دروغگوئی مسؤولین امریکائی را که به ملت خودشان دارند دروغ می‌گویند، می‌گویند ما برای حفظ امنیت رفتیم آن جا؛ اگر برای حفظ امنیت است این همه کشتی چرا؟» [۱۰]

تجربه ثابت کرده است سیاست ثابت جمهوری اسلامی ایران طی سه دهه‌ی گذشته درباره‌ی خلیج فارس «تأمین امنیت خلیج فارس توسط کشورهای همین منطقه و با همکاری آنها» بوده است. جمهوری اسلامی ایران بهترین راه تأمین امنیت در هر منطقه را، نه دست به دامان قدرت‌های فرامنطقه‌ای شدن بلکه همکاری کشورهای همان منطقه می‌داند. «امروز ملتها میدانند که حضور نظامی و مسلح بیگانگان در هر منطقه‌ای - نه فقط در منطقه‌ی ما - مایه‌ی ناامنی آن منطقه است. اینجا هم حضور بیگانگان مایه‌ی ناامنی است. امنیت خلیج فارس و دریای عمان با حضور کشورهای منطقه و همکاری آنها تأمین میشود و بس» [۱۱]

منابع :

[۱] - نفتکش بریجتون متعلق به کشور کویت بود که مردادماه سال ۶۶ در پناه اسکورت ناوگان آمریکایی و واحدهای مین‌روب آنها و با تبلیغات فراوان با پرچم آمریکا وارد خلیج فارس شد. برخورد این نفتکش با مین دریایی باعث ایجاد حفره‌ای عظیم در بدنه آن شد و یک‌بار دیگر عملیات اسکورت نفتکش‌ها توسط آمریکا را به شکست کشانید.

[۲] - ناو آمریکایی استارک در اردیبهشت‌ماه سال ۶۶ به اشتباه از سوی جنگنده‌ی عراقی با موشک مورد حمله قرار گرفت. در این حمله بیش از بیست تفنگدار آمریکایی کشته شدند.

[۳] - بیانات در خطبه‌های نمازجمعه تهران، ۱۳۶۶/۰۳/۲۲

[۴] - جمهوری اسلامی، ۱۳۶۶/۰۷/۱۲، ص ۳

[۵] - جمهوری اسلامی، ۱۳۶۶/۰۷/۱۸، ص ۱۲

[۶] - بیانات در خطبه‌های نمازجمعه تهران، ۱۳۶۶/۰۳/۲۲

[۷] - جمهوری اسلامی، ۱۳۶۶/۰۷/۲۰، ص ۱۲

[۸] - جمهوری اسلامی، ۱۳۶۶/۰۷/۲۷، ص ۳

[۹] - همان

[۱۰] - بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۶/۰۷/۲۴

[۱۱] - بیانات در پایگاه نیروی دریائی ارتش در بندرعباس، ۱۳۹۰/۰۵/۰۱

«مثل مصطفی اسماعیل بخوان!»

اواخر دهه‌ی چهل که هنوز نوار کاست رایج نبود، آیت‌الله خامنه‌ای به‌زحمت رادیویی تهیه می‌کرد تا از رادیو صوت‌العرب قرائت‌های مصطفی اسماعیل را بشنود. آن سال‌ها به‌خاطر سختگیری‌ها و تلاش گسترده‌ی رژیم شاه برای رواج فساد در جامعه، در بین مردم توجه چندانی به قرآن وجود نداشت و فعالیت‌های قرآنی بسیار کم‌رنگ بود:

«گاهی کسانی پیدا می‌شدند و یک کارهای قرآنی می‌کردند؛ اما خیلی در سطح پایین بود. یادم است که همین آقای شیخ ابوالعینین به مشهد آمد، من تازه از زندان آزاد شده بودم. ایشان در ایوان مقصوره‌ی مسجد گوهرشاد قرآن تلاوت می‌کرد. شاید صد نفر آدم نشسته بودند و همین‌طور مجلس را تماشا می‌کردند و نمی‌فهمیدند که قرآن چیست؛ چون رهگذر بودند و دیده بودند که این‌جا مجلسی است، همان‌جا هم نشسته بودند.» [۱]

آیت‌الله خامنه‌ای که از سال ۴۳ درس‌های تفسیر قرآنش را در مشهد شروع کرده بود، یکی از توصیه‌های همیشگی‌اش به مردم توجه به قرآن و تلاوت آن بود. آن سال‌ها تلاوت‌های قاریان مصری دنیا را تحت تاثیر قرار داده بود و این فرصت خوبی برای استاد تفسیر قرآن مشهد بود تا از این طریق توجه مردم به خصوص جوانان پای منبرش را بیش از پیش به قرآن جلب کند. نوارهای عبدالفتاح، عبدالباسط، مصطفی اسماعیل و رفعت را به سختی پیدا و در مشهد پخش می‌کردند، تلاوت قرآن توسط قاریان جوان هم برنامه‌ای ثابت در زمان درس‌های تفسیر ایشان در مسجد امام حسن علیه‌السلام بود؛ برنامه‌ای که بعدها در مسجد کرامت هم ادامه پیدا کرد. «سبک آقا هم برای صحبتشان این بود که تخته سیاهی بود و ایشان می‌ایستادند پای آن، آیه نوشته می‌شد و تفسیر می‌کردند. یعنی ایستاده صحبت می‌کردند و منبر نمی‌رفتند. بعد از صحبت ایشان صندلی می‌گذاشتند و قاری می‌نشست و همان آیاتی را که ایشان تفسیر کرده بود تلاوت می‌کرد.» [۲]



در بین قاریان مصری صدای مصطفی اسماعیل بیش از همه استاد تفسیر قرآن مشهد را جذب خود می‌کرد و گوش کردن به تلاوت قاریان مصری به خصوص مصطفی اسماعیل و گاهی ضبط کردن آنها یکی از کارهای همیشگی اش شده بود:

«ما حدود سالهای ۴۶ یا ۴۷ - یعنی تقریباً بیست و یکی دو سال قبل از این - در مشهد دنبال خواندن شیخ مصطفی اسماعیل در رادیوهای کشورهای عربی - مخصوصاً رادیو مصر - به دقت می‌گشتیم تا بلکه خواندن او را پیدا کنیم. البته نوارهایش هم در بازار نبود و در ایران هم رادیو قرآن وجود نداشت و ما مجبور بودیم از رادیوهای خارجی گوش کنیم. ما عاشق تلاوت شیخ مصطفی اسماعیل بودیم. تلاوتهای او را پیدا می‌کردیم و گوش می‌کردیم» [۳] «بنده قرآنی دارم که پشت آن نوشته‌ام امروز «مصطفی اسماعیل» خواند، امروز «علی البنا» خواند، امروز فلان قاری خواند، امروز بهمان قاری خواند. در سال چهل و نه که عبدالناصر فوت شد، من یک رادیو ترانزیستوری داخل زندان برده بودم - البته بعد از مدتی، دیگر نمی‌گذاشتند رادیو هم داخل زندان ببریم - اتفاقاً قرآء به مناسبت فوت عبدالناصر بعضی از آیات قرآن را می‌خواندند و بسیار هنرنمایی می‌کردند. به یاد دارم آیهی «و کاین من نبی قاتل معه ریون کثیر» را، هم شیخ مصطفی اسماعیل خواند و هم محمود علی البنا» [۴]

علاقه‌مندی جوانان قاری مشتری درس تفسیر آیت‌الله خامنه‌ای و شخص ایشان منجر به تشکیل جلسه‌ی ثابت تلاوت قرآن در صبح‌های جمعه در مسجد کرامت شد. جلسه‌ای که به پیشنهاد آیت‌الله خامنه‌ای برقرار و بعدها با فشار دستگاه تعطیل شد. آقای مرتضی سادات فاطمی از قاریان قدیمی مشهد از آن روزها اینطور نقل می‌کنند: «به من گفتند آقای فاطمی! ما می‌خواهیم اینجا یک جلسه قرآن داشته باشیم و شما برای آن برنامه‌ریزی کنید.» حاج‌آقا مختاری که از پیشکسوتان قرائت قرآن در مشهد بود رسماً مدیریت این جلسه را به عهده گرفت. جلسه‌ی هر هفته با حضور آیت‌الله خامنه‌ای برگزار می‌شد: «آقا تشریف می‌آوردند و می‌نشستند و فرزند بزرگشان را هم می‌آوردند و وقتی افراد می‌خواندند آنها را خیلی تشویق می‌کردند.» [۵] ایامی که رژیم شاه ایشان را ممنوع‌المنبر کرده بود، سؤالات حاضرین درباره‌ی تفسیر برخی آیات تلاوت شده بهانه‌ای برای سخنرانی ایشان برای حضار می‌شد.



بعدها یکی از دوستان آیت‌الله خامنه‌ای سفری به مصر داشت و برایشان از آنجا تعدادی از نوارهای مصطفی اسماعیل را سوغات آورد. نوارها بین قاریان جوان مشهدی دست به دست شد و کم‌کم در سایر نقاط کشور نیز پخش شد. آقای سادات فاطمی در این باره می‌گویند: «آقا یک روز به من فرمودند: "آقای فاطمی! حیفت نمی‌آید که مصطفی اسماعیل نمی‌خوانی؟" مصطفی اسماعیل از قراء بسیار بزرگ و درجه‌ی یک مصر است. گفتم که آقا مصطفی اسماعیل مشکل است، چون لحنش خیلی گسترده و قوی است. فرمودند: "از

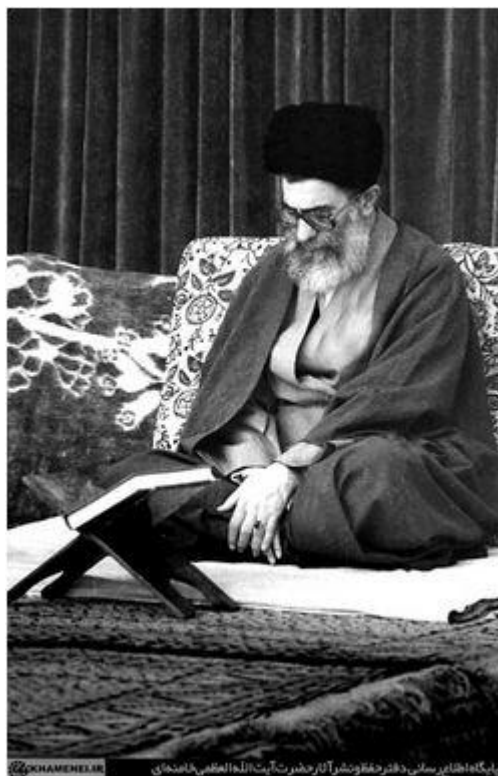
شما خیلی بعید است! یعنی چی؟ اگر بخواهی، می-توانی. " عرض کردم آقا من نوارش را هم ندارم. واقعاً هم آن موقع‌ها نبود این همه امکاناتی که در اختیار مردم هست این روزها. آن موقع این خبرها نبود که کسی نوار قرآن را به راحتی تهیه کند. عبدالباسط را یک مقدار افراد رفته بودند و آورده بودند و صفحه-های گرامش بود، اما نوار مصطفی اسماعیل نبود. آقا فرمودند: "من خودم نوارش را دارم، به شما می-دهم. " دو تا نوار از مصطفی اسماعیل به ما دادند؛ یکی نوار سوره‌ی بقره بود، یکی هم آل عمران که خیلی تلاوت-های زیبایی بود. آرام آرام تمرین کردم و کم‌کم توانستم.» [۶]

آیت‌الله خامنه‌ای در این باره می‌گویند: «در تهران، هیچ‌کس غیر از عبدالباسط را نمی‌شناخت. من یک وقت که به تهران آمده بودم، فقط عبدالباسط مطرح بود. جاهای دیگر هم که می‌رفتیم، فقط عبدالباسط را می‌شناختند. ما در مشهد، نوار شیخ مصطفی اسماعیل را داشتیم. یکی از دوستانم می‌خواست به مسافرت برود، من گفتم که هرچه توانستی، نوار شیخ مصطفی اسماعیل پیدا کن و بیاور. او هم رفت و چند نوار از نوارهای بسیار خوب شیخ مصطفی اسماعیل را آورد. من آنها را به آقای مرتضی فاطمی - که در آن وقت نوارهای ما را تکثیر می‌کرد - دادم، تا تکثیرشان کند. او هم همین کار را کرد و نوارها را به این چند نفری که از تهران آمده بودند، داد. در نتیجه، همه‌ی نوارها به طرف تهران سرازیر گردید و شیخ مصطفی اسماعیل شایع شد. انصافاً هم چیز عجیبی بود. نمی‌دانم شما با صدای شیخ مصطفی اسماعیل آشنا هستید؟ خیلی فوق‌العاده است. او سوره‌ی هود، سوره‌ی بقره و آیات داوود و جالوت را خوانده بود، که انصافاً خیلی عالی و فوق‌العاده بود.» [۷]

علت تأکید استاد تفسیر مشهد بر ترویج تلاوت‌های مصطفی اسماعیل هم ریشه در هدف‌گذاری تفسیری‌اش داشت. مصطفی اسماعیل اولین قاری قرآنی بود که ابداع‌کننده‌ی هماهنگی بین قرائت و معنی آیات بود و ترویج تقلید از سبک او به فهم بهتر قرآن کمک می‌کرد. مسأله‌ی ای که سال‌ها بعد نیز آیت‌الله خامنه‌ای با تأکید بر آن می‌گویند: «فرق است بین قاری‌ای که وقتی تلاوت می‌کند خودش متوجه معنا و تحت تأثیر معناست، و آن قاری‌ای که متوجه معنا نیست. بین قراء مصری دو، سه نفر هستند که وقتی می‌خوانند، تحت تأثیر معنایند. این که شما می‌بینید مصطفی اسماعیل خواندنش تأثیر دارد، به خاطر همین است؛ چون خود او تحت تأثیر آیاتی است که می‌خواند. اما بعضی قراء دیگر، نه. فقط صنعت اجرا می‌کنند و می‌خواهند کار زیبایی از آب درآورند.» [۸]

علاقه‌ی آقای خامنه‌ای به مصطفی اسماعیل آنقدر زیاد بود که به خانواده‌شان گفته بودند اگر انقلاب شد

«می‌برمتان مصر مصطفی اسماعیل را ببینید.» [۹]



سال‌ها بعد امام به ایران بازگشت و انقلاب پیروز شد، اما مسائل و مسئولیت‌های انقلاب، نه اجازه داد آیت‌الله خامنه‌ای همراه خانواده به مصر برود و مصطفی اسماعیل را از نزدیک ببیند، و نه اینکه مصطفی اسماعیل به ایران بیاید.

«اتفاقاً شیخ مصطفی اسماعیل تا بعد از انقلاب زنده بود؛ لیکن متأسفانه ما در آن سال‌های اول انقلاب، به این فکری که حالا هستیم، نبودیم؛ و آلاً به هر طوری بود، من شیخ مصطفی اسماعیل را به تهران می‌آوردم.» [۱۰]

در سال‌های ابتدایی رهبری آیت‌الله خامنه‌ای فرصتی فراهم شد تا پای قاریان مصری به ایران باز شود و رهبر انقلاب برخی از قاریانی را که صدایشان را سال‌ها از رادیو می‌شنید ملاقات کند. اساتیدی چون شحات محمد انور، راغب مصطفی غلوش، ابوالعینین شعیب، محمود صدیق منشاوی از جمله قاریانی بودند که آن سال‌ها به ایران آمدند، با آیت‌الله خامنه‌ای دیدار کردند و در شهرها و شهرستان‌های مختلف هم به تلاوت قرآن پرداختند. روزگار متفاوتی از راه رسیده و فضای ایران دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی تغییر کرده بود؛ قرآن دیگر در جامعه مهجور نبود:

«نزدیک سی سال است که با نوارهای آقای شیخ ابوالعینین آشنا هستم. مدت‌ها قبل یک نفر در مشهد نوارهای ایشان و نوارهای مرحوم شیخ عبدالفتاح و شیخ مصطفی اسماعیل را برای من آورد و من از آن‌جا با صدای این آقایان آشنا شدم. البته گاهی هم در فرصت‌هایی، از رادیوهای کشورهای عربی تلاوت قرآن شما را گوش می‌کردم. الحمدلله حالا شما در شرایطی به ایران آمده‌اید که کشور ما بحمدالله در همه‌جایش پُر از شوق به قرآن است. خدا را شکر می‌کنیم که جوانان ما، بچه‌های ما، همه‌ی ملت ما، سراسر وجودشان شوق به قرآن است و قرائتاً، تجویداً، فهماً و فقهاً با قرآن مأنوسند.

سابق این‌طور نبود. در گذشته، این سلاطین و حکام طاغوتی، مردم را از قرآن دور نگهداشته بودند. گاهی کسانی پیدا می‌شدند و یک کارهای قرآنی می‌کردند؛ اما خیلی در سطح پایین بود. یادم است که همین آقای شیخ ابوالعینین به مشهد آمد، من تازه از زندان آزاد شده بودم. ایشان در ایوان مقصوره‌ی مسجد گوهرشاد قرآن تلاوت می‌کرد. شاید صد نفر آدم نشسته بودند و همین‌طور مجلس را تماشا می‌کردند و نمی‌فهمیدند که قرآن چیست؛ چون رهگذر بودند و دیده بودند که این‌جا مجلسی است، همان‌جا هم نشسته بودند! اما اگر حالا شما به همان‌جا بروید و قرآن تلاوت کنید، می‌بینید که هزاران نفر مردم می‌ریزند و قرآن را استماع می‌کنند.» [۱۱]

[۱] - بیانات در دیدار جمعی از قاریان قرآن، ۱۳۷۰/۰۳/۱۶

[۲] - مصاحبه با آقای جواد سادات فاطمی

[۳] - دیدار با جمعی از قاریان، ۱۳۶۸/۱۱/۲۰

[۴] - دیدار با اعضای شورای عالی قرآن، ۱۳۷۳/۰۸/۰۹

[۵] - مصاحبه با آقای مرتضی سادات فاطمی

[۶] - کرامت‌های مسجد کرامت، گفت‌وگو با آقای مرتضی سادات فاطمی

[۷] - دیدار با جمعی از قاریان قرآن، ۱۳۶۹/۱۲/۰۱

[۸] - بیانات در برنامه قرائت قرآن، ۱۳۷۱/۱۲/۱۷

[۹] - دیدار با خانواده شهید جوانفکر، ۱۳۷۹/۰۳/۰۴

[۱۰] - بیانات در مراسم تودیع قاریان قرآن ۱۳۷۰/۰۲/۰۶

[۱۱] - دیدار با قاریان برجسته مصری، ۱۳۷۰/۰۳/۱۶

راه موازی آسان اما درعین حال مضرا!

یکی از چالش‌های ما راه‌های موازی و آسان ولی مهلک [است]؛ این یکی از چالش‌های ما است. بنده فراموش نمی‌کنم زمان ریاست‌جمهوری خودم - صحبت ۲۵ سال [قبل] است - برای واردات یک کالای مورد نیاز جامعه، که ما با زحمت زیاد آن را از اروپایی‌ها می‌گرفتیم، آفریقایی‌ها همان کالا را داشتند، خوبش را هم داشتند، [اما] دوستان دست‌اندرکار آماده نبودند. توصیه شد، تأکید شد، در جلسه که نشستیم، تأیید هم کردند، تصدیق هم کردند، منتها سخت بود؛ کار با اروپا آسان‌تر بود. راه موازی آسان اما درعین حال مضرا، که انسان را در تنگنا نگه می‌دارد، دوستان انسان را ضعیف می‌کند، دشمنان انسان را قوی می‌کند و زمام اختیار امری را در داخل کشور به دست کسانی که در دل با ما دشمنند قرار می‌دهد.

بیانات در دیدار مسئولان نظام، ۱۳۹۴/۰۴/۰۲

چه کسانی آیت‌الله خامنه‌ای را ترور کردند؟

هفتم تیرماه، هنوز خبر ترور روز گذشته‌ی آیت‌الله خامنه‌ای داغ بود که ساختمان حزب جمهوری در خیابان سرچشمه‌ی تهران منفجر شد و شهید بهشتی به همراه ۷۲ نفر از اعضای حزب جمهوری به شهادت رسیدند. یک روز بعد محمد کچوئی رئیس زندان اوین به دست یکی از زندانیان به ظاهر تواب منافقین شهید شد. منافقین که از ۳۰ خرداد وارد فاز تقابل مسلحانه با جمهوری اسلامی شده بودند کمی بعد «واحد ویژه» ای برای ترورهای خود راه‌اندازی می‌کنند که دست به ترورهای موفق و ناموفق زیادی می‌زند. ترور ششم تیر آیت‌الله خامنه‌ای در همین ایام و انفجار دفتر حزب جمهوری یک روز پس از آن از سوی، و انتشار جزوه‌ی برعهده‌گرفتن ترور به نام بقایای گروهک فرقان از سوی دیگر باعث شکل‌گیری تحلیل‌های مختلفی درباره‌ی عوامل این ترور می‌شود. برخی کارشناسان تاریخی «سازمان منافقین» و برخی دیگر «رهروان فرقان» را عامل ترور می‌دانند. اما آیت‌الله خامنه‌ای توسط چه کسی یا گروهی ترور شد؟ به مناسبت سی و چهارمین سالگرد ترور رهبر انقلاب اسلامی، به بازخوانی اسناد ترور ایشان و جزئیات آن بر اساس اعترافات اعضای باقی‌مانده‌ی گروهک فرقان می‌پردازیم.



بازخوانی اسناد ترور ناموفق رهبر انقلاب در تیرماه ۱۳۶۰

چه کسانی آیت‌الله خامنه‌ای را ترور کردند؟



فرقانی‌ها

«اگر عمری بود و اگر گروه‌هایی از قبیل فرقان اجازه و فرصت دادند، ان‌شاءالله در آینده به کار حزب خواهیم پرداخت؛ حزب جان می‌گیرد، تبلیغاتش را شروع می‌کند، جزوه‌های لازم، کتاب‌های لازم، تبلیغات لازم، تشکیلات لازم را به راه خواهد انداخت؛ ان‌شاءالله درست می‌شود.» [۱] ۱۳۵۹/۰۱/۱۱

این‌ها بخشی از سخنان آیت‌الله خامنه‌ای در فروردین‌ماه ۵۹ در بافق یزد بود که شاید در آن روزها چندان مورد توجه قرار نگرفت؛ چرا که چندماه از دستگیری اعضای اصلی گروه فرقان می‌گذشت. اما بغض فرقانی‌ها از روحانیت بیش از آن بود که با دستگیری و اعدام اکثریت این گروهک خاموش شود.

گروهک فرقان به سرکردگی جوانی به نام اکبر گودرزی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ تشکیل می‌شود. او با راه‌اندازی جلسات تفاسیر قرآن، برداشت‌های مادی از منابع دینی را مطرح می‌کرد. فراگیری تب تفاسیر مادی و مارکسیستی در سال‌های منتهی به انقلاب که توسط افراد و جریان‌های التقاطی ارائه می‌شد، حساسیت برخی چهره‌های فکری انقلاب مثل شهید مطهری را برانگیخت. کار آنقدر بالا گرفته بود که گودرزی جوان بیست و چند ساله، بیست جزوه‌ی تفسیر قرآن، شرح صحیفه‌ی سجادیه و نهج‌البلاغه نوشته بود.

شهید مطهری در مباحث خود در سال‌های ۵۶ و ۵۷ اقدام به پاسخ‌گویی به این تفاسیر مادی کرده بود و در چاپ هشتم کتاب «علل گرایش به مادیگری» مقدمه‌ای را با همین عنوان اضافه می‌کند. شهید مطهری با انتقاد از باب‌شدن تفاسیر مادی و التقاطی به نام اسلام، به آنها لقب «ماتریالیسم منافق» داد: «مطالعه نوشته‌های به اصطلاح تفسیری که در یکی دو سال اخیر منتشر شده و می‌شود تردیدی باقی نمی‌گذارد که توطئه عظیمی در کار است. در این‌که چنین توطئه‌ای از طرف ضد مذهب‌ها برای کوبیدن مذهب در کار است من تردید ندارم. آنچه فعلاً برای من مورد تردید است این است که آیا نویسندگان این جزوه‌ها خود اغفال شده‌اند و نمی‌فهمند که چه می‌کنند؟ و یا خود اینها عالماً عامداً با توجه به این‌که با کتاب مقدس هفتصد میلیون مسلمان چه می‌کنند، دست به چنین تفسیرهای ماتریالیستی زده و می‌زنند. ما نظر به این‌که در این نوشته‌ها آثار و علائم خامی و بیسوادی را فراوان می‌بینیم و به چند نمونه اشاره خواهیم کرد ترجیح می‌دهیم که فعلاً ماتریالیستی را که به صورت تفسیر آیات قرآن در این یکی دو سال اخیر تبلیغ می‌شود، ماتریالیسمی اغفال شده بنامیم و اگر پس از این تذکرات، باز هم راه انحرافی خود را تعقیب کردند ناچاریم آن ماتریالیسم را «ماتریالیسم منافق» اعلام نماییم.» [۲]

آنچه اهمیت فکر انحرافی فرقان را بیشتر می‌کرد، تأثیرپذیری از جنبه‌های منفی تفکرات شریعتی - علیرغم وجوه مثبت آن - خصوصاً بحث «اسلام منهای روحانیت» و «تشیع علوی و صفوی» بود که بر این اساس «روحانیت» را یکی از اصلی‌ترین دشمنان اسلام قلمداد و از آن تحت عنوان «آخوندیسم» یاد می‌کرد. به این

ترتیب پس از استقرار جمهوری اسلامی و در حالی که مملکت در تب تجزیه‌طلبی می‌سوخت، فرقان برای مبارزه با آنچه «بلوای آخوندیسم» می‌خواند دست به اسلحه برد.

گروه فرقان از اردیبهشت ۵۸ موج ترورهای خود را با به شهادت رساندن شهید قرنی رئیس ستاد مشترک ارتش آغاز می‌کند. شهید مطهری در ۱۱ اردیبهشت، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی ۳ خرداد، شهید تقی حاجی‌طرخانی ۱۶ تیرماه، ۲۴ تیر آیت‌الله سیدرضی شیرازی، ۴ شهریور شهید عراقی و فرزندش حسام [۳]، ۱۰ آبان شهید قاضی طباطبایی امام‌جمعه‌ی تبریز و ۲۷ آذر شهید مفتاح در دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران [۴] توسط فرقان ترور می‌شوند. فرقان در صحنه‌ی هر ترور تعدادی جزوه که در آن به چرایی علت ترور پرداخته پخش می‌کرد و این‌گونه مسئولیت ترور را برعهده می‌گرفت. این ترورها دارای جنبه‌های مختلفی بودند؛ ترورهای سیاسی که شخصیت‌ها را هدف گرفته بود و ترورهایی که برخاسته از ایدئولوژی فرقان بودند و گاهی هم ریشه در دشمنی شخصی گودرزی داشت؛ مثل ترورهای شهید مفتاح و حاجی‌طرخانی که از افراد اصلی مسجد قبا بودند که گودرزی را طرد کرده بودند.



برخی تجهیزات که از خانه‌های تیمی فرقان کشف شده بود

دستگیری‌ها توسط تیم بررسی که به دستور امام شروع به کار کرده‌اند از همان اردیبهشت‌ماه شروع می‌شود و چندماه کار اطلاعاتی منجر به شناسایی بیش از ۱۰ خانه‌ی تیمی فرقان می‌شود. نهایتاً طی عملیاتی در ۱۸ دی‌ماه ۱۳۵۸ عناصر اصلی فرقان از جمله اکبر گودرزی رهبر این گروهک دستگیر می‌شوند. با توجه به اینکه اغلب اعضای فرقان جوانان فریب‌خورده بودند، بنابراین دست‌اندرکاران پرونده با برگزاری جلسات صحبت و پرسش و پاسخ کوشیدند ذهن آنها را روشن کرده و از گمراهی نجات دهند. رسیدگی قضایی به

جرائم افراد و بحث‌های عقیدتی که ساعت‌ها به طول می‌انجامید به طور موازی دنبال می‌شدند. بحث‌ها و پرسش و پاسخ‌ها در نهایت منجر به بازگشت تعداد قابل توجهی از فرقانی‌ها و توبه‌ی آنها شد.

اکبر گودرزی نهایتاً ۳ خرداد ۵۹ به همراه جمعی دیگر از اعضای فرقان اعدام شد. تعدادی از اعضای فرقان نیز که دستشان به جنایت و قتل آلوده نبود به حبس محکوم شدند. برخی توأبین هم به جبهه رفتند و بعدها شهید شدند. پس از اعدام گودرزی فرقان شماره‌ی ۲۵ نشریه را به گودرزی اختصاص داد و با چاپ تصویری از وی در ذیل عکس، عبارت: «مجاهد تشیع مظلوم، شهید ششم ایدئولوژیک شیعه اکبر گودرزی!» را درج نمود. فرقان پیش از این پس از شهید اول، شهید ثانی و شهید ثالث؛ «مجید شریف واقفی» را شهید چهارم و «شریعتی» را شهید پنجم نامیده بود.

پسا فرقانی‌ها

«محمد متحدی» مسئول شاخه‌ی نظامی فرقان بود که در دستگیری‌های اولیه در اردیبهشت ۵۸ دستگیر می‌شود اما با معرفی خود به عنوان یک فرد عادی و با توجه به اینکه هنوز اعضای اصلی فرقان دستگیر نشده بودند آزاد می‌شود. او یک بار دیگر در آبان‌ماه دستگیر می‌شود اما خود را «مهدی سیفی» معرفی می‌کند و پس از حدود یک‌ماه که در بازداشت به سر می‌برد لوله‌ی شوفاژ زیر پنجره را کج می‌کند و با بریدن میله‌ی پنجره فرار می‌کند.

اغلب ترورها با تأیید اکبر گودرزی و محمد متحدی انجام می‌شد و متحدی خود در ۳ ترور شهید عراقی، تقی حاجی‌طرحانی و ترور شهید قاضی طباطبایی حضور داشت. او عامل شستشوی مغزی تعدادی از جوانان و جذب آنها به فرقان بود. یکی از آنها «مسعود تقی‌زاده» عامل ترور شهید قاضی طباطبایی در آبان ۵۸ بود.

متحدی پس از اعدام گودرزی با جمع کردن اعضای باقی‌مانده‌ی فرقان تشکیلات «رهروان فرقان» را راه‌اندازی می‌کند. «رهروان فرقان» که به نوعی همان تشکیلات تبریز فرقان بودند با هدف انتقام خون به اصطلاح شهدای فرقان به تهران می‌آیند و ترور آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، حجت‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه از حکام شرع دادگاه فرقان و آیت‌الله خامنه‌ای را در دستور کار قرار می‌دهند. ترورهایی که بیش از آنکه جنبه‌ی سیاسی یا ایدئولوژیک داشته باشد، جنبه‌ی انتقام‌گیری از نظام و ابراز وجود و حیات فرقان در عرصه را دارد.

۸ فروردین ۶۰ آیت‌الله ربانی شیرازی در شیراز هدف گلوله قرار می‌گیرد ولی به شهادت نمی‌رسد. امام خمینی رحمه‌الله در بخشی از پیام خود به ایشان چنین می‌نویسد: «از سوء قصد به جنابعالی مطلع شدم. این نحو برخورد با روحانیون متعهد، برنامه‌ی منحرفین بوده و هست و غرض آنان خارج نمودن جمع کاردان و متعهد از صحنه است؛ غافل از آنکه به حکم تاریخ، روحانیون آگاه در تمام صحنه‌های سیاسی پیشقدم بوده‌اند و ترور اشخاص نمی‌تواند آنان را مأیوس کند و راه را برای بدخواهان به اسلام و کشور باز کنند.» [۵]

طرح ترور

«رهروان فرقان» پس از ترور ناموفق آیت‌الله ربانی شیرازی چندین بار برای ترور آیت‌الله موسوی اردبیلی و حجت‌الاسلام معادیخواه اقدام می‌کنند، اما موفق نمی‌شوند. هر بار یا بمبی که در مسیر کار گذاشته بودند عمل نمی‌کرد، یا مسیر خودروی حامل شخصیت عوض می‌شد. ناموفق بودن ترور به شیوه‌ی بمب‌گذاری در مسیر عبور شخصیت‌ها و بالابودن ریسک ترور به شیوه‌ی سوار بر موتور، «رهروان فرقان» را به سمت ایده‌ی جدید استفاده از ضبط صوت بمب‌گذاری شده می‌برد. ایده‌ای که اولین بار توسط محمد متحدی مطرح می‌شود. مسعود تقی‌زاده در این باره می‌گوید:

«این طرح مخصوصاً بعد از عدم موفقیت در کارهای [حجت‌الاسلام] معادیخواه یا [آیت‌الله] موسوی اردبیلی خیلی فکر مهدی [۶] را مشغول کرده بود. یک طرحی را برای من کشیده بود که از روی آن یکی را درست کنم و آن یک مکعب مستطیل بود که در آن چند سوراخ به نظر ۹ میلیمتری با فواصل مساوی تعبیه شده بود و سپس بعد از تهیه‌ی آن که من به یک تراشکاری دادم و حتی وی مشکوک شده بود و اوستایش گفته بود که این برای اسلحه است و من با هزار مکافات و توجیه بالاخره گرفتم و مهدی بعد از چند روز کار روی آن چیزی درست کرده بود به قرار زیر که چهار تا فشنگ در سوراخ‌ها قرار می‌داد (در هر سوراخ یک عدد) و سپس یک صفحه را که چهار میخ به آن وصل کرده بود و توسط یک محور وسط این صفحه را به سمت مکعب مستطیل می‌کشید که اگر ضامن را کشیده و صفحه را به عقب برده و رها می‌کردیم، میخ‌ها بر روی فشنگ‌ها خورده و آنها هم عمل می‌کردند. البته به نظر درست بود ولی وقتی من و رضا در جاده‌ی سولقان آن را هر چه امتحان کردیم عمل نکرد. اولین دفعه با ماشین رفتیم، حسین هم بود که عمل نکرد. وقتی دفعه‌ی دوم که مهدی می‌گفت حتماً ضامنش را نکشیده‌اید با رضا رفتیم، باز هم نتیجه نداد.»

به این ترتیب مسئله مانده بود تا اینکه مهدی طرحش را تغییر داده و این بار به جای چهار سوراخ یک سوراخ گذاشته بود. قسمتی با قطر بزرگ و این همان طرحی بود که در ضبط [ترور آیت‌الله] خامنه‌ای استفاده شد. البته این را امتحان کرده بودم و خوب هم عمل کرده بود. البته به غیر از من مهدی خودش امتحان کرده بود و این دفعه در انتهای آن سوراخ که قطرش حدود ۱cm بود به یک سوراخ کوچک منتهی می‌شد، آن سیم چاشنی برق از آنجا خارج می‌شد و سپس مقداری باروت روی چاشنی ریخته و سپس هم تعدادی ساچمه‌ی بلبرینگ روی آن ریخته و دایره‌ی پلاستیکی و چسب روی آنها گذاشته و ثابت می‌کردند.» [۷]

تیری که به سنگ خورد

پس از پیروزی انقلاب، سهم‌خواهی گروهک‌های مختلف التقاطی و حتی مارکسیستی از انقلاب شروع می‌شود. مجاهدین خلق که پیش از انقلاب بر خلاف مشی امام که آگاهی‌بخشی به مردم بود، مشی مسلحانه را در پیش گرفته بودند بعد از انقلاب به آمار کشته‌شدگان‌شان افتخار می‌کردند. منافقین که نه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۵۸ با اقبال مردم روبه‌رو شدند و نه در انتخابات مجلس همان سال، با در پیش گرفتن تز «آلترناتیو» کوشیدند از طریق وحدت با بنی‌صدر نظام را زیر ضربه ببرند. منافقین و بنی‌صدر که از بهمن و اسفند سال گذشته در دو میتینگ ۲۲ بهمن و ۱۴ اسفند تیغ تیزشان را متوجه «حزب‌اللهی‌ها» کرده بودند، روزبه‌روز و بیش از پیش به سمت رویارویی با جمهوری اسلامی رفتند. میتینگ‌های مختلف و قدرت‌نمایی میلیشیا در خیابان‌های تهران از سوی، و مخالف‌خوانی‌های بنی‌صدر از سوی دیگر در کوره‌ی اختلافات می‌دمد. عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا توسط امام، چراغ سبزی به جریان مکتبی مخالف بنی‌صدر است. در این میان جبهه‌ی ملی علیه لایحه‌ی قصاص که در مجلس جریان دارد موضع‌گیری و دعوت به تجمع می‌کند که با نهیب امام قضیه منتفی می‌شود. ۲۷ خرداد دو فوریت طرح عدم کفایت بنی‌صدر در مجلس تصویب می‌شود. منافقین که در استراتژی خود قصد داشتند از طریق بنی‌صدر نظام را به شکست بکشاند وقتی با برکناری قریب‌الوقوع بنی‌صدر، تز «آلترناتیو» را شکست‌خورده می‌بینند دست به انتحار می‌زنند. یک روز بعد اطلاعیه‌ای از طرف منافقین صادر می‌شود که ورود آنها به مقابله‌ی مسلحانه با جمهوری اسلامی را اعلام می‌کند. سازمان در این اطلاعیه که به قلم رجوی نوشته شده [۸] ضمن اعلام در پیش گرفتن «قاطع‌ترین مقاومت انقلابی از هر طریق» در برابر «مرتجعین انحصارطلب و اوباش چماقدار» اعلام می‌کند «شایسته‌ی سخت‌ترین کیفر و مجازات انقلابی خواهند بود.» [۹]

آیت‌الله خامنه‌ای یکی از مهم‌ترین چهره‌های سیاسی این ایام است. ایشان در خطبه‌های نماز جمعه‌ی ۲۹ خردادماه با اشاره به پیام امام رحمه‌الله به بیان بخشی از مطالب نگفته‌ای که در طول این چند ماه به احترام امر امام مکتوم نگاه داشته پرداخته و بنی‌صدر و منافقین را تخطئه می‌کند: «برادران! همان‌طور که گفتم، آقای بنی‌صدر شخصاً طرف نیست، یک جریان طرف است. امروز این جریان در این چهره ظاهر شده است، قبلاً در چهره‌های دیگری ظاهر شده بود، روز دیگر ممکن است در چهره‌های دیگری ظاهر شود. هوشیار باشید. جریان نفاق، یعنی کفر پنهانی و زیر پرده را بشناسید؛ این حرف مال امروز نیست، این حرف مال زمانی که گویندگان و رهبر عظیم‌الشأن ما در میان ما است نیست؛ این جریان مال تاریخ انقلاب ما است. ای نسل‌های جوان، ای نوجوان‌های امروز و مسئولان فردا، ای نسل‌هایی که هنوز نیامدید یا کودک هستید! بدانید این انقلاب از ناحیه‌ی منافقان از همه بیشتر ضربت می‌بیند، حواستان را جمع کنید. خطّ درست در انقلاب اسلامی خطّ نه شرقی و نه غربی است، خطّ پابندی به اسلام فقاقت است، خطّ پابندی به حضور واقعی مردم در صحنه است، خطّ راست‌گویی و صدق و صفای با مردم است؛ نه اینکه به مردم بگویند ما حرف‌ها را به شما می‌زنیم اما دروغ بگویند و به مردم حرف دروغ بزنند؛ نه اینکه بگویند ما طرف‌دار اسلامیم اما در عمل تیشه را بردارند به ریشه‌ی اسلام بزنند؛ نه اینکه بگویند ما با شرق و غرب مخالفیم اما در عمل ساز سیاست‌های خارجی را بنوازند.» [۱۰/۱۳۶۰/۰۳/۱۲]

۳۰ خردادماه همزمان با جلسه‌ی مجلس، میلشیا‌ی مجاهدین خلق تهران را به میدان جنگ تبدیل می‌کنند و جنگ خیابانی را شروع می‌کنند. نتیجه‌ی قیام میلشیا شهادت ۲۵ نفر از مردم است. [۱۱]

آیت‌الله خامنه‌ای نماینده‌ی امام در شورای عالی دفاع، نماینده‌ی مجلس و امام‌جمعه‌ی تهران، یکی از روحانیون فعالی است که از زمان شروع جنگ به طور مداوم بین جبهه، مجلس و جایگاه اقامه‌ی نماز جمعه در رفت‌وآمد است. ایشان همچنین ضمن حضور در شهرهای مختلف، به برگزاری جلسات سخنرانی و پرسش و پاسخ در مساجد هم اهتمام دارد. دست‌اندرکاران مسجد ابوذر در روزهای پرتهاپ خردادماه از آیت‌الله خامنه‌ای برای سخنرانی در این مسجد دعوت می‌کنند. این برنامه به خاطر جلسه‌ی عدم کفایت بنی‌صدر لغو و با یک هفته تأخیر به شنبه ششم تیر منتقل می‌شود. آیت‌الله خامنه‌ای که هم در جبهه و هم در

میدان سیاست با بنی‌صدر درگیر بود و شناخت خوبی از او داشت، در جلسه‌ی عدم کفایت او سخنرانی می‌کند و ۱۴ دلیل برای اثبات آن اقامه می‌کند. در نهایت عدم کفایت بنی‌صدر با ۱۷۷ رأی تصویب می‌شود.

عصر سه‌شنبه دوم تیرماه قرار است آیت‌الله خامنه‌ای در مراسم بزرگداشت شهید چمران در مدرسه‌ی عالی شهید مطهری سخنرانی کند. آیت‌الله خامنه‌ای و شهید چمران هر دو نماینده‌ی امام در شورای عالی دفاع بودند و یکی از نتایج همکاری‌شان تشکیل ستاد جنگ‌های نامنظم بود. با توجه به اقدامات مسلحانه‌ی منافقین که از ۳۰ خرداد شروع شده بود احتمال خطر می‌رود، اما خوشبختانه مراسم در امنیت کامل و بدون بروز حادثه‌ای به پایان می‌رسد. پس از پایان سخنرانی جمعیت دور آیت‌الله خامنه‌ای را می‌گیرد. یک نفر با زور می‌خواهد خودش را به ایشان برساند، چندضربه‌ای هم با آرنج به محافظین می‌زند ولی آنها نمی‌گذارند نزدیک شود. وقتی از مراسم برمی‌گردند لباس خونی یکی از محافظ‌ها توجه دیگران را جلب می‌کند. محافظ با تیغ موکت‌بری مجروح شده اما خطر رفع شده بود. [۱۲]

۵ تیرماه آیت‌الله خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه منافقین را به سختی به محاکمه می‌کشند: «شما هستید که بعد از آنی که از پدر و مادرهای مسلمانی متولد شدید به طرف کفر رفتید. کتاب‌های شما در دست است، مبانی مارکسیستی و الحادی و کفرآمیز در حرف‌ها و کتاب‌ها و عمل شما مشهود است، شما مرتجعید، شما مرتدید؛ شما هستید که در زندان و در خارج زندان بارها و بارها دوریتان از اسلام بر عناصر مبارز انقلابی مسلمان ثابت شد. بهانه‌ی ارتجاع را به دست می‌گیرید که با جمهوری اسلامی بچنگید؟ اشتباه کردید، کور خواندید؛ این شواهد محکومیت شماست که همه‌ی دنیا و همه‌ی تاریخ در آینده به اینها خواهند رسید. شما نامتان هم در تاریخ نمی‌ماند، اما اگر بماند با لعن و نفرین همگانی خواهد ماند. برای خاطر این که یک انقلابی با این همه خون دل پیروز شد و امامی و رهبری با چهره‌ی استثنائی در تاریخ ما این انقلاب را هدایت کرد و امتی با این رشادت و این ازخودگذشتگی پایه‌های این انقلاب را با همه‌ی موجودی خودش مستحکم کرد، آن وقت شما چهار نفر خودخواه جاهل جاه‌طلب پرمدها آمدید دارید محصول این همه تلاش و کوشش را می‌خواهید مورد تهدید قرار بدهید و مزاحمت می‌کنید و ایذاء می‌کنید، تاریخ به شما لعن و نفرین خواهد فرستاد.» ۱۳۶۰/۰۴/۰۵ [۱۳]

در همین ایام «رهروان فرقان» که قصد داشتند آیت‌الله موسوی اردبیلی را در جلسه‌ی تفسیر قرآن که شب‌های جمعه برگزار می‌شد ترور کنند، با سفر ایشان به مشهد و لغو مراسم آن هفته تصمیمشان را عوض

می‌کنند. آخرین نفر لیست ترور رهروان فرقان کسی نبود جز آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای. و به این ترتیب پیش‌بینی یک‌سال پیش آیت‌الله خامنه‌ای رنگ واقعیت به خود می‌گیرد:

«این ضبط در مرحله‌ی اول برای موسوی اردبیلی در نظر گرفته شده بود که هر شب جمعه در مسجد کنار خانه‌اش سخنرانی و تفسیر داشت و برای شناسایی مهدی به حسن گفته بود که چون او تفسیر قرآن می‌کند کار در آن زمان از نظر بیرونی خیلی تبلیغ بدی می‌شود، به همین دلیل دفعه‌ی بعد من رفتم و دیدم که امکان دارد که کار با ضبط انجام دهیم، بنابراین برای هفته‌ی بعد مهدی ضبط را تهیه کرده بود ولی درست همان هفته وی بنا بر یک عزا یا عیدی به مشهد رفته بود و نشد. تا اینکه مطلع شدیم [آیت‌الله] خامنه‌ای در محل یک برنامه‌ی پرسش و پاسخ دارد.» [۱۴]

شناسایی به سرعت انجام می‌شود و مسعود تقی‌زاده روز عملیات، ضبط صوت را به مسجد ابوذر می‌برد. «من روز قبل برای شناسایی مسجد رفته و فردایش با ضبط به محل رفتم. قبلاً مهدی آن را با چراغ امتحان می‌کرد و خوب عمل می‌کرد ولی روز عمل صبحش که من چند دفعه آزمایش کردم، متوجه شدم که زیاد هم قابل اعتماد نیست و با کمی تکان از حالت معمولش بیرون می‌آید.»

آیت‌الله خامنه‌ای که برای گزارش اوضاع جبهه‌ها نزد امام رفته بود، از جماران عازم مسجد ابوذر می‌شود. در بین راه و تا رسیدن به مسجد، شهید بابایی و آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌ی مسائل جبهه و نیروی هوایی با هم گفت‌وگو می‌کنند. شهید بابایی نماز را پشت سر ایشان خوانده و مسجد را ترک می‌کند. «در همان روزی که آن حادثه‌ی بمب‌گذاری برای خود بنده پیش آمد، قبل از ظهر یا حدود ظهر که من می‌رفتم به طرف آن مسجد، این شهید با من همراه بود. من از خدمت امام آمده بودم و می‌رفتم به طرف آن مسجد، که آن‌جا نماز بخوانیم و برنامه اجرا بکنیم که بعد آن حادثه پیش آمد. این جوان دنبال من آمد تا از خدمت امام آمدم بیرون، آمد همراه من و آن حرف‌ها و نقطه‌نظرهای مصلحانه و دلسوزانه و پرجوش و خروش خودش را می‌گفت و گفت و توی اتومبیل هم بنده را رها نکرد و گفت و تا توی آن مسجد هم آمد.» ۲۳/۵/۱۳۶۶ [۱۵]

پس از نماز نوبت به برنامه‌ی پرسش و پاسخ می‌رسد. آیت‌الله خامنه‌ای ابتدا از لغو مراسم در هفته‌ی قبل به خاطر جلسه‌ی بررسی عدم کفایت بنی‌صدر عذرخواهی می‌کند. «قبلاً لازم است عذرخواهی کنم از نیامدن هفته‌ی قبل. با این که چنین قراری ما داشتیم، همان‌طوری که می‌دانید، هفته‌ی گذشته روز شنبه مجلس به

کار مهمی سرگرم بود و تا ساعت یک بعد از ظهر یا یک و نیم جلسه ادامه داشت؛ نمی توانستیم ما مجلس را ترک کنیم. وقتی هم که آمدیم بیرون، وقت گذشته بود و امکان آمدن نبود.» سوالات مختلفی مطرح می شود که تعدادی از آنها مربوط به شایعات علیه سران حزب جمهوری است. آیت الله خامنه ای در حال صحبت است. قرار بر این است که ضبط صوت ها را جلوی سخنران نگذارند تا بلندگو سوت نزند، اما در اواخر سخنرانی تقی زاده ضبط صوت را می آورد و جلوی ایشان می گذارد. درست سمت چپ، روبروی قلب.

«من ظهر به مسجد رفتم و دیدم که یک نماز به امامت خود [آیت الله] خامنه ای خوانده اند و نماز بعدی را هم من شرکت کردم و سپس وقتی وی برای سخنرانی به پشت میز بزرگی که قرار داشت رفت من بعد از یکی دو دقیقه ضبط را به کار انداخته و جلوی وی گذاشتم. البته چون میز بزرگ بود او برای برداشتن کاغذ سؤال ها به آن طرف و این طرف خم می شد، من امکان اینکه به هدف بخورد را زیاد نداشتم و دیگر اینکه چون ترس داشتم، قبل از رسیدن نوار به آخر بمب عمل کند هر چه سریع تر به کناری رفته و جوراب هایم را پوشیدم و سپس به توالت رفته و از آنجا خارج شدم و از کوچه ی پشتی به میدان ابوذر که فولکس را آنجا گذاشته بودم رفتم و از محل دور شدم.»

محافظ ها گمان می کنند ضبط متعلق به مسجد است و مانع آن نمی شوند. فقط یکی از آنها کمی آن را جابجا می کند که باعث سوت کشیدن بلندگو می شود. آیت الله خامنه ای می گوید «آقا این اگر آمپلی فایر است، خاموشش کنید. یک بلندگوی رو راست بگذارید صدا ندهد.» محافظ ها ضبط را کمی جابجا می کنند. صحبت ها ادامه می یابد که ناگهان صدایی همه را غافلگیر می کند.

«من همین طوری رفتم به ضبط یه سری بزنم! کمی زیر و بمش را نگاه کردم و بعد ناخودآگاه جاشو عوض کردم، گذاشتم سمت راست، کنار میکروفن، کمی با فاصله تر از آقا!»

- یکدفعه میکروفن شروع کرد به سوت کشیدن...

- آقا برگشتن گفتن: این صدا را درست کنید یا اصلاً خاموش کنید.

- منبری ها این جور مواقع کمی عقب و جلو می شن تا بلکه صدا درست بشه!

- من روبروی آقا، کنار در شبستان وایساده بودم، آقا کمی به عقب و سمت چپ رفتند که یکدفعه...

- یه صدای عجیبی توی شبستان پیچید.» [۱۶]

آیت‌الله خامنه‌ای به پهلوی چپ روی زمین می‌افتد. همه فکر می‌کنند تیراندازی شده و روی زمین دراز می‌کشند. محافظ‌ها اسلحه‌شان را مسلح می‌کنند. و یکی از آنها به سمت آیت‌الله خامنه‌ای می‌رود. «هرطور بود راه را باز کردیم و خودم برگشتم پشت تریبون، ضبط صوت مثل یک دفتر ۴۰ برگ از وسط باز شده بود. با ماژیک قرمز هم روی جداره‌ی داخلی‌اش نوشته بودند: "اولین عیدی گروه فرقان به جمهوری اسلامی"» اما مواضع قاطع و صریح آیت‌الله خامنه‌ای از سویی، و درگیر شدن منافقین با مردم طی چند روز گذشته از سوی دیگر؛ باعث می‌شود هر اقدام تروریستی و خشونت‌آمیزی به پای منافقین نوشته شود. ترور مسجد ابوذر نیز از این قاعده مستثنی نیست.

بیرون از مسجد، در آغوش محافظ، لحظاتی به هوش آمدند. سرشان را آوردند بالا، اما زود سرشان افتاد. محافظ‌ها بلیزر سفید را انگار که ترمز نداشت، با سرعتی غیر قابل تصور می‌رانند. در مسیر بیمارستان، هر وقت به هوش می‌آمدند، زیر لب زمزمه‌ای می‌کردند؛ شهادتین می‌گفتند. لب‌ها و چشم‌ها هم خیلی کم تکان می‌خوردند.

«از وقتی که بار اول بر زمین افتادم - که البته نفهمیدم چطور شد که افتادم - تا وقتی که به کلی بیهوش شدم، سه مرتبه، برای لحظاتی به هوش آمدم و هر دفعه هم یک احساسی داشتم. آن حالات، هیچ‌وقت از یادم نمی‌رود. حالا یکی را عرض می‌کنم: در یکی از حالات، احساس کردم که دارم می‌روم؛ یعنی احساس کردم که مرگ در مقابل من است. کاملاً در آن مرز عالم برزخ، خودم را دیدم و احساس کردم که در آن حال، انسان هیچ دستاویزی به جز خدا ندارد؛ هیچ دستاویزی! یعنی هر چه هم عمل پشت سر خودش داشته باشد، باز اگر نتواند تفضل الهی و رحمت خدا را جلب کند، خاطر جمع به آن عمل نیست. آدم شک می‌کند: آیا این عمل را با اخلاص به‌جا آوردم؟ آیا نیتم صددرصد خدایی بود؟ آیا در آن شرک و ریا نبود؟ آیا ملاحظه‌ی این و آن نبود؟ به‌رحال ماها مرکز عیوبیم. متأسفانه، همه‌ی شائبه‌ها در ما هست. آن‌جا انسان احساس می‌کند که مثل پرکاهی بین زمین و آسمان است. از همه چیز منقطع می‌شود. من این حالت انقطاع را در آن وقت احساس کردم و پیش خدای متعال، تضرع نمودم و گفتم: «پروردگارا! می‌بینی که من چقدر دستم خالی است و چیزی ندارم و محتاجم! اگر تفضلی بکنی، کرده‌ای ولاً ما رفته‌ایم.» منظورم مردن نبود؛ رفتن از وادی سعادت بود. بعد، بیهوش شدم و چیزی نفهمیدم.» [۱۷] ۱۳۷۹/۰۲/۱۰



آیت‌الله خامنه‌ای به سرعت به بیمارستان منتقل شد و با تلاش‌های تیم پزشکی نجات پیدا کرد. روز بعد حضرت امام خمینی رحمه‌الله پیام دادند که در بخشی از آن نوشته شده بود:

«ما در پیشگاه خداوند متعال و ولی بر حق او حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - افتخار می‌کنیم به سربازانی در جبهه و در پشت جبهه که شبها را در محراب عبادت و روزها را در مجاهدت در راه حق تعالی به سر می‌برند. من به شما خامنه‌ای عزیز، تبریک می‌گویم که در جبهه‌های نبرد با لباس سربازی و در پشت جبهه با لباس روحانی به این ملت مظلوم خدمت نموده، و از خداوند تعالی سلامت شما را برای ادامه خدمت به اسلام و مسلمین خواستارم. والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته.» [۱۸]

پس از عملیات ۶ تیر که موجب زخمی شدن آیت‌الله خامنه‌ای شد، نیروهای دادستانی انقلاب توانستند ردهایی از «رهروان فرقان» را در مشهد بیابند و در شهریور ۱۳۶۰ «محمد متحدی» و «مسعود تقی‌زاده» دستگیر شدند. مسعود تقی‌زاده در بازجویی‌ها به تفصیل سخن گفت اما محمد متحدی به جز چند جمله حرفی نزد و در دادگاه نیز حاضر به دفاع از خود نشد. دادگاه انقلاب تهران به ریاست آیت‌الله محمدی گیلانی در نهایت تقی‌زاده را به جرم به شهادت رساندن آیت‌الله قاضی طباطبایی، «تولید انفجار به قصد به شهادت رساندن مجاهد فی‌الله حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید علی خامنه‌ای رئیس‌جمهور محبوب جمهوری اسلام دامت شوکته که متأسفانه منجر به آسیب دیدن معظم‌له شد» و ترور ناموفق آیت‌الله ربانی شیرازی و اقدام به انفجار به قصد شهادت آیت‌الله موسوی اردبیلی و طرح ترور حجت‌الاسلام معادینخواه و سید اسدالله لاجوردی؛ به عنوان «باغی محارب و مفسد» شناخته و به اعدام محکوم می‌کند. تقی‌زاده و

متحدی در ۸ بهمن ۱۳۶۰ در نماز جمعه‌ی تبریز - قتلگاه آیت‌الله شهید قاضی طباطبایی - به دار مجازات
 آویخته می‌شوند. [۱۹]



سال ۶۰ با همه‌ی فراز و نشیب‌ها، درگیری منافقین و بنی‌صدر با جمهوری اسلامی، موج ترورها، حادثه‌های هفتم تیر، هشتم شهریور و سختی‌های جبهه‌های جنگ رو به پایان است. ۲۸ اسفند امام‌جمعه‌ی محبوب تهران که در نتیجه‌ی این ترور ناکام ۹ ماه از نماز جمعه دور مانده بود، به محراب نماز جمعه برمی‌گردد. آیت‌الله خامنه‌ای با برشمردن سختی‌هایی که مردم و انقلاب در این سال پشت سر گذاشته‌اند، سال ۶۰ را «سال ایثارها و شهادت‌ها» و «سال خرج کردن ارزنده‌ترین سرمایه‌ها» و کارنامه‌ی این سال را «کارنامه‌ای خونین، سرخ‌رنگ، پردرد و پررنج؛ اما خوش‌عاقبت و نویدبخش و گرم‌کننده» معرفی می‌کند.

منابع :

[۱] - سخنرانی در بافق یزد، ۱۳۵۹/۰۱/۱۱

[۲] - مطهری، مرتضی. علل گرایش به مادی‌گرایی، قم: بی‌تا.

[۳] - هدف اصلی این ترور «حسین مهدیان» بود که در این عملیات مجروح شد.

- [۴] - دو پاسدار محافظ شهید مفتاح نیز در این عملیات شهید شدند.
- [۵] - صحیفه امام خمینی، ج ۱۴، ص ۲۴۱
- [۶] - نام تشکیلاتی محمد متحدی
- [۷] - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده‌ی مسعود تقی‌زاده، شماره‌ی بازیابی ۵۱۶۸
- [۸] - سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام، ص ۵۶۶
- [۹] - نشریه مجاهد، شماره ۱۲۷
- [۱۰] - بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۰/۰۳/۲۹
- [۱۱] - روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۰۴/۰۱
- [۱۲] - میزگرد جمعی از اعضای تیم حفاظت و اعضای تیم پزشکی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
- [۱۳] - خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۰/۰۴/۰۵
- [۱۴] - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده‌ی مسعود تقی‌زاده، شماره‌ی بازیابی ۵۱۶۸
- [۱۵] - بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۶/۰۵/۲۳
- [۱۶] - ناگفته‌هایی از حادثه‌ی تلخ سوء قصد به جان رهبر انقلاب اسلامی، میزگرد جمعی از اعضای تیم حفاظت و اعضای تیم پزشکی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
- [۱۷] - خاطره‌ی آیت‌الله خامنه‌ای از ترور ایشان در مسجد ابوذر، ۱۳۷۹/۰۲/۱۰
- [۱۸] - صحیفه‌ی امام؛ ج ۱۴؛ ص ۵۰۴
- [۱۹] - روزیطلب، حسن. ترکیب التقاط و ترور. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۵۷

«شعار هم حرف است هم عمل»

من یادم نمیرودم، سالها قبل از انقلاب در مشهد، یک جلسه‌ی دانشجویی داشتیم که من تفسیر می‌گفتم. یک‌عده دانشجو که نسبت به جمعیت‌های آن‌روز جمعیت زیادی بود - چندصد نفر دانشجو [یا] کمتر یک‌جا جمع میشدند - و بنده تفسیر می‌گفتم؛ حالا تفصیلاً زیاد است. یکی در آن جلسه شعار داد؛ بنده آن جلسه را با یک ترتیبی، با یک پیش‌بینی‌ای پیش می‌بردم؛ یعنی مباحث اساسی و اصولی انقلابی را در خلال تفسیر آیات منتقل می‌کردم؛ دلم نمیخواست با کارهای ظاهری، دستگاه حساس بشود و جلوی کار ما را بگیرد. من در صحبت‌م گفتم خواهش می‌کنم شعار ندهید؛ شعار نه حرف است، نه عمل است؛ حرف نیست، چون یک کلمه است؛ عمل نیست، چون یک صدایی است که از حنجره‌ی شما می‌آید بیرون؛ این را من در سخنرانی آنجا گفتم. هفته‌ی بعد در روز جلسه یکی از دانشجویها گفت من به مطلبی که هفته‌ی گذشته فلانی گفت، می‌خواهم اعتراض کنم؛ گفتیم اعتراض کن. گفت ایشان گفتند شعار نه حرف است، نه عمل؛ درحالی‌که اتفاقاً شعار هم حرف است، هم عمل. حرف است، برای خاطر اینکه یک کلمه است و مضمون مهمی دارد؛ بله، یک جمله است لکن نشان‌دهنده‌ی یک مجموعه‌ی مضمون و محتوا است؛ بنابراین شما که اهل حرفید - ما اهل حرف بودیم؛ حرف می‌زدیم، بیان می‌کردیم - این حرف را باید مغتنم بشمرید. و اما عمل است، برای خاطر اینکه برانگیزاننده است؛ شعارها انسانها را در صحنه می‌آورند، اینها را بسیج میکنند، جهت میدهند؛ پس عمل است. بله، برخلاف گفته‌ی استاد - بنده را می‌گفت - که گفتند شعار نه حرف است، نه عمل؛ شعار هم حرف است، هم عمل. آن جوان دانشجویی که آن روز این حرف را زد، امروز یکی از مسئولین کشور است که همه‌ی شماها او را می‌شناسید. من نشسته بودم آنجا و آماده بودم برای صحبت؛ وقتی گوش کردم، گفتم حق با این آقا است، راست می‌گوید؛ شعار هم حرف است، هم عمل است.

دیدار جمعی از دانشجویان با رهبر انقلاب ۱۳۹۴/۰۴/۲۰

فهم بهتر داستان ایوب پیامبر در تئاتر

متأسفانه در محیط هنری ما، تئاتر از اوّل هم بد متولّد شده. یعنی تئاتر ما، یا تئاتر لغو بیهوده مثل روحوضی‌های مثلاً این‌جوری بوده، یا تئاتر اعتراضی بی‌جهت یعنی بدون سمت و سوی درست و حسابی بوده؛ بعد هم با یک زبان ابهام، خیال میکنند که تئاتر حتماً بایستی زبان ابهام و سمبلیک و رازآلود داشته باشد که چنین چیزی نیست. تئاتر یعنی بازیگری جلو چشم بیننده در صحنه. برخلاف سینما، برخلاف فیلم که فقط روی پرده شما یک چیزی را می‌بینید، اینجا در تئاتر، انسان انسانها را حس میکند، حرفشان را از زبان خودشان می‌شنود. در این میتواند خیلی چیزهای سازنده‌ای باشد. تئاتر؛ تئاترهای دانشجویی. گروه‌های هنرمند بنشینند واقعاً مفاهیم حقیقی اسلامی را [بیان کنند]. در همین حسینیه سالها پیش - شاید بیست سال پیش - یک تئاتری اجرا کردند برای ما، مربوط به حضرت ایوب پیغمبر که طول هم کشید؛ یک ساعت، دو ساعت، طول کشید. بعد که تمام شد، من به آن کارگردان گفتم که من داستان ایوب را در قرآن، شاید صدبار یا صدها بار تا حالا خوانده‌ام اما این فهمی را که امشب از ماجرای ایوب از تئاتر تو فهمیدم، در این مدت از خواندن قرآن، این فهم را پیدا نکرده بودم.

دیدار جمعی از دانشجویان با رهبر انقلاب ۱۳۹۴/۰۴/۲۰

«غلط‌کردم‌نامه» ای که توده‌ای‌ها در تلویزیون خواندند

همانهایی که عضو حزب توده بودند و بیست سال زندان هم کشیده بودند، بعد آمدند در تلویزیون جمهوری اسلامی، بدون اینکه فشار و زوری وجود داشته باشد، «غلط‌کردم‌نامه» را نوشتند و خواندند؛ این را شماها شاید یادتان نیست؛ مال سالهای اوائل [دهه‌ی] ۶۰ است. ده دوازده نفر از عناصر حزب توده آمدند تلویزیون جمهوری اسلامی - بنده آن وقت رئیس جمهور بودم؛ من تعجب کردم، ما دوستان فعال و مسئولین درجه‌ی یک کشور تعجب کردیم که اینها چطور [آمده‌اند]؛ بعضی از اینها را ما از نزدیک می‌شناختیم؛ بعضی‌ها با ما هم‌زندان بودند؛ بعضی‌ها را بعد از زندان دیده بودیم و می‌شناختیمشان، ادعا و مدعاهایشان تا عرش میرفت - اینها آمدند صف کشیدند، نشستند روی صندلی، یک نفر از خودشان به‌عنوان مجری شروع کرد از اینها سؤال کردن [درباره‌ی] مواردی که خیانت‌های حزب توده را به کشور اثبات میکرد. بعد آنها هرکدام که یک خرده کوتاه می‌آمدند و حرف نمیزدند، این مجری چون از خودشان بود، میگفت آقا، فلان وقت، فلان کار را شما کردید، فلان چیز را گفتید، مجبور میشد بگوید بله، گفتم؛ یعنی ما نبودیم که از آنها میخواستیم اقرار بگیریم، خودشان از خودشان اقرار میگرفتند.

دیدار جمعی از دانشجویان با رهبر انقلاب ۱۳۹۴/۰۴/۲۰

اقناع با گلوله روش مارکسیست‌ها بود

من همان ماه‌های اوّل پیروزی انقلاب، هر هفته میرفتم به مسجد دانشگاه تهران برای دانشجویها، هم سخنرانی میکردم، هم پاسخ به سؤالات میدادم؛ هر هفته. دانشجویها، بچه‌های مسلمان، انقلابی، می‌آمدند آرام می‌نشستند، می‌شنفتند، میرفتند؛ عدّه هم زیاد بود؛ نه اتاق جنگی بود، نه تفنگی بود، نه شعارهای ناجوری بود؛ اوّل انقلاب، آن‌هم در محیط دانشجویی، آن‌هم تهران، آن‌هم بنده که آن‌وقت هنوز رئیس‌جمهور هم نبودم، عضو شورای انقلاب بودم - یعنی همه‌ی عوامل انقلابی بودن جمع بود، میرفتیم در دانشگاه برای دانشجویها صحبت میکردیم، در یک محیط آرام، در یک محیط عاقلانه؛ شاید در بین این برادران و خواهرانی که آن سالها دانشجوی بودند، باشند کسانی در بین شماها که یادشان باشد آن سالها را. آن‌روزی که دانشگاه را گروه‌های کمونیستی قُرق کرده بودند که خطر نابودی بود، اتفاقاً روزی بود - نمیدانم دوشنبه بود یا یکشنبه بود - که من آن‌روزهای از هفته میرفتم دانشگاه تهران. بنده طبق عادت آمدم. چند نفر از بچه‌های پاسدار همراه من بودند، گفتند آقا، نروید خطرناک است؛ من گفتم چه خطری؟ خب می‌رویم. آمدیم داخل مسجد که خب کسی نبود، طبعاً برگشتیم. آن‌کسی که محیط دانشگاه را ناامن میکرد، شلوغ میکرد، با ضرب و زور و اگر نشد با گلوله میخواست فکر خودش را به طرف مقابل تزریق بکند، گروه‌های اسلامی نبودند؛ یا گروه‌های مارکسیستی بودند، یا گروه مجاهدین خلق که نسخه‌ی بدل گروه‌های مارکسیستی بود؛ اسمشان اسلامی بود، باطنشان، تفکرشان، ایدئولوژی‌شان، همه‌ی نوشته‌هایشان مارکسیستی محض بود.

دیدار جمعی از دانشجویان با رهبر انقلاب ۱۳۹۴/۰۴/۲۰

ماجرای کتاب «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن»

ماجرای کتاب «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» به رمضان سال ۱۳۵۳ شمسی باز می‌گردد. پس از تعطیلی جلسات آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد کرامت مشهد در اسفند سال ۱۳۵۲ به وسیله‌ی ساواک، ایشان جسته و گریخته در میعادگاه‌های مختلفی به سخنرانی و تبلیغ می‌پرداختند. با این حال ایشان از همان روز نخست بعد از تعطیلی مسجد کرامت، اقامه‌ی نماز جماعت در مسجد امام حسن مجتبی علیه‌السلام را به عهده گرفتند. البته هنوز امکان ارائه‌ی یک برنامه‌ی منسجم وجود نداشت و تنها شب‌های شنبه بود که آیت‌الله خامنه‌ای به سخنرانی می‌پرداختند.



به مرور زمان، کار مسجد امام حسن علیه‌السلام رونق گرفت. به اندازه‌ای که کوچکی مسجد، گنجایش علاقه‌مندان به سخنرانی‌های آیت‌الله خامنه‌ای را نداشت. ایشان در همین باره می‌گویند: «با شروع نماز جماعت در آن مسجد کوچک که به تعبیر حدیث شریف همچون مفتح قطاه (آشیانه‌ی مرغ سنگ‌خوار) بود، طلاب و کسبه به آن روی آوردند، به طوری که دیگر جایی نبود و متولیان مسجد مجبور شدند آن را توسعه دهند، به حدی که وسعت آن از مسجد کرامت هم بیشتر شد. من به خاطر حساسیت‌زدایی و یا لاقلم کم کردن آن، فقط شب‌های شنبه در آنجا نماز می‌خواندم و درس‌هایی از نهج‌البلاغه ایراد می‌کردم که جمع زیادی در آنها شرکت می‌کردند.» [۱]

به این ترتیب بود که پیشنهاد آیت‌الله خامنه‌ای برای توسعه‌ی مسجد قبول عام پیدا کرد. خیلی زود قبض‌های کمک به طرح توسعه به فروش رفت و حتی به ریالی از وجوهات شرعی و سهم امامی که در اختیار ایشان قرار می‌دادند نیازی نشد. هم‌زمان با همین کوشش‌ها بود که آیت‌الله خامنه‌ای طرح تازه‌ای برای سخنرانی‌ها

و مباحثشان در مسجد امام حسن علیه‌السلام ریختند: «طرح تبیین رئوس و اصول کلی اندیشه‌ی اسلامی با تکیه بر قرآن کریم». در این طرح قرار بود اصول اصلی اعتقادات اسلامی مستند به آیات قرآن بررسی و تبیین شود؛ به عبارت دیگر یک تفسیر موضوعی قرآن کریم به شمار می‌آمد. ماه رمضان سال ۱۳۵۳ شمسی، بهترین زمان برای ارائه‌ی این مباحث بود. این‌گونه بود که مقدمات کار فراهم آمد:

«ماه‌های رمضان که عرض می‌کنم خدمت شما تازه مسجد امام حسن مجتبی علیه‌السلام را بازسازی هم کرده بودند. هنوز کامل نبود که ماه رمضان شد و کل ماه‌های ظهرها ایشان در مسجد یک بحث سنگین و عمیق را شروع کردند که جمعیت هم خیلی استقبال می‌کرد. مسجد پر بود. پشت مسجد یک گاراژی بود که همین الان هم هست، آنجا هم افراد می‌آمدند، می‌نشستند و استفاده می‌کردند. چون داخل جا نبود ما هم که جوان بودیم ظهرها برای نماز به آنجا می‌رفتیم. سلسله مباحثی را که ایشان آنجا بحث کردند - که این کتاب طرح کلی اندیشه‌های اسلامی در قرآن چکیده‌ی همان مباحث ماه رمضان ایشان است - عمدتاً مباحث زیربنایی اعتقادی است؛ یعنی بحث توحید هست، نبوت و ولایت که به این سه تا محور بیشتر نتوانستند برسند و عمدتاً هم با استفاده از آیات قرآن مجید بود.» [۲]

رهبر معظم انقلاب، خود درباره‌ی اهداف و چگونگی آن برنامه و سخنرانی‌ها این‌طور توضیح می‌دهند: «بنده یک ماه رمضان در مسجد امام حسن مشهد سخنرانی مستمر سی جلسه‌ای داشتم. آن زمان به ضبط سخنرانی‌ها خیلی اهمیت داده نمی‌شد؛ اما استثنائاً همه‌ی این سی سخنرانی ضبط شده است. در آن سخنرانی‌ها راجع به توحید، امامت، ولایت، نبوت و سایر مباحث اساسی بحث شده است که الان هم آنها را تأیید می‌کنم. اینها پایه‌های فکری برای ایجاد یک نظام اسلامی بود؛ اگرچه ما آن موقع امیدوار نبودیم که نظام اسلامی شش، هفت سال دیگر محقق شود. می‌گفتیم اگر پنجاه سال دیگر هم ایجاد نشود، بالاخره پایه‌های فکری‌اش اینهاست. آن کار، جهت دادن به فکر نسل جوان آن روز بود.» [۳] ۱۳۸۱/۰۴/۰۴

نحوه ارائه مباحث

مباحث مطرح‌شده در این جلسات یک ویژگی منحصربه‌فرد هم داشت که شاید در میان بیشتر کارهای تبلیغاتی - مبارزاتی یاران امام خمینی رحمه‌الله یگانه بود؛ «روش طرح و بحث» مطالب از سوی آیت‌الله خامنه‌ای به‌شکلی بدیع و ابتکاری پایه‌ریزی شده بود. به گفته‌ی یکی از حاضران در این جلسات، «روش هم این بود که قبلاً خلاصه درس را می‌نوشتند، بعد اینها پلی‌کپی می‌شد، تکثیر می‌شد و قبل از درس در

همان‌جا به افراد فروخته می‌شد. افرادی که دوست داشتند می‌خریدند، جلویشان می‌گذاشتند و درس را هم گوش می‌کردند. سخنرانی بیشتر به درس شباهت داشت. در حقیقت درس بود گرچه سخن شکل سخنرانی داشت. برخی از مخاطبان سرپا می‌ایستادند. جمعیت هم بعد از نماز مغرب، عشا و ظهر ماه رمضان می‌نشستند استفاده می‌کردند.» [۴]

یکی دیگر از ویژگی‌های این روش تدریس و بحث، شرکت دادن مخاطبان و جوانان از طریق «کنفرانس دادن مطالب جلسه‌ی پیشین» بود: «مسجد امام حسن مجتبی علیه‌السلام هم، محل حضور و تجمع نیروهای انقلابی، بازاری، تحصیل‌کرده‌ی حوزوی و دانشگاهی بود. آنجا، از جمله‌ی موارد که تدریس فرمودند، نهج‌البلاغه و درس و طرح کلی اندیشه‌های اسلام بود. آنجا خیلی کلاسی‌تر کار می‌شد. به این معنا که بیانات ایشان را، جوان‌های حاضر یادداشت می‌کردند و جلسه‌ی بعد، کنفرانس می‌دادند. در واقع، تربیت انسان‌های آگاه به معارف دینی به تمام معنا بود.» [۵]

در همین رابطه، یکی از شاگردان مشهد آیت‌الله خامنه‌ای، برداشت شخصی جالب یکی از مستمعان حاضر در جلسات از سیمای آیت‌الله خامنه‌ای و روش طرح مباحث ایشان را به یاد دارد که در نوع خود شنیدنی است: «[آیت‌الله خامنه‌ای] جلوی تخته می‌نشستند و شروع می‌کردند به نوشتن. عبا‌ی ایشان که افتاد یک کسی پهلوی من بود، گفت -آن زمان برای ما سیدجمال‌الدین اسدآبادی یک الگو بود-، گفت که: «سیدجمال!» سیمای آقا را از پشت که نگاه کرد گفت اصلاً سیدجمال زنده شده است. ای کاش که موفق باشد، سیدجمال که موفق نشد. نحوه‌ی دستشان را وقتی که می‌نوشتند و صحبت می‌کردند حالت اینجوری داشتند.» [۶]

واکنش‌های منفی بخشی از مذهبی‌ها

مباحث طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن، واکنش‌های گوناگونی را برانگیخت. افزون بر علاقه‌مندان و مستمعان مباحث که ارتباط خوبی با محتوا و روش ابتکاری ارائه‌ی آن برقرار کرده بودند، دو گروه اما تلقی چندان مثبتی از این برنامه نداشتند. گروه نخست، بخشی از بدنه‌ی مذهبی آن روزهای شهر مشهد بود که با دیده‌ی تردید به نوآوری‌های مباحث آیت‌الله خامنه‌ای می‌نگریست و در گوشه و کنار انتقادهای بعضاً تند و گزنده‌ای به مباحث داشت. انتقادهایی که امثال آیت‌الله مطهری هم به دلیل برخی آثار نوآورانه و بدیع خود

از آن بی‌نصیب نمی‌ماند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خود راوی خوبی برای این فضای گزنده و پرتردید به شمار می‌آیند:

«من یادم می‌آید توی همین تهران بعضی از علماء و بسیاری از مردم با مرحوم مطهری سر همین قضیه‌ی [کتاب] حجاب درافتادند. من در مشهد یک بحثی کردم در باب ولایت، یک برداشت جدیدی از کلمه‌ی ولایت و مسأله‌ی ولایت که ماه رمضان بود و بحث‌هایی برای جوان‌ها می‌کردیم آن وقت‌ها راجع به توحید و نبوت و چه و از جمله ولایت، یک بحث قرآنی خیلی خوب و کاملی بود بعد هم چاپ شد یعنی؛ خلاصه‌اش هم یک جایی چاپ شد، اصل سخنرانی‌ها هم بعد از انقلاب درآوردند چاپ کردند. یک عده‌ای در مشهد جنجال علیه من به راه انداختند که چرا در زیر کلمه‌ی ولایت فلانی این حرف‌ها را زده در حالی که این منکر به معنای انکار آن ولایتی که آنها می‌گفتند که نبود، آنها می‌گفتند ولایت یعنی محبت. خب ما محبت ائمه را که قبول داریم؛ ولایت یعنی اعتقاد به امامت علی. این را که ما قبول داشتیم یک چیزهایی علاوه‌ی بر اینها ما از کلمه‌ی ولایت پیدا کرده بودیم. من آیات ولایت را در قرآن جمع کردم؛ آیاتی که در آن کلمه‌ی ولایت بکار رفته است «هنالک الولاية لله» مثلاً فرض کنید و آیات متعددی را، از این کلمات یک برداشت جدیدی از کلمه‌ی ولایت را من عرضه کردم مطرح کردم. خب این باید مغتنم شمرده بشود. در عالم پزشکی اگر یک نفری بیاید فرض بفرمائید درباره‌ی حصه یک ایده‌ی جدیدی را مطرح کند که اضافه‌ی بر معلومات قبلی باشد با او چه جوری رفتار می‌کنند؟ خب احترامش می‌کنند، تکریمش می‌کنند.»

[۷] ۱۳۶۷/۰۷/۱۳

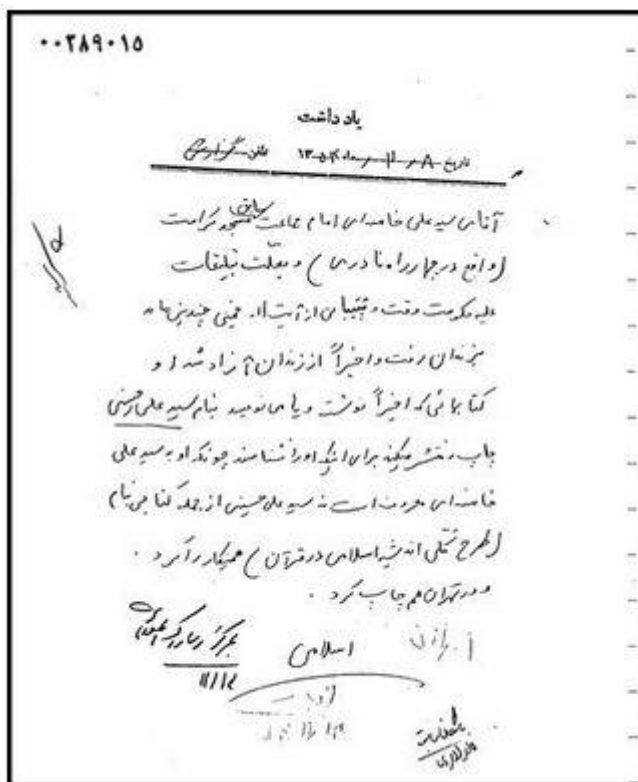
کنترل‌های شدید ساواک

گروه دوم که به‌شدت برنامه‌ی مسجد امام حسن مجتبی علیه‌السلام را زیر نظر داشتند، نهادهای امنیتی رژیم پهلوی و به‌ویژه سازمان اطلاعات و امنیت (ساواک) بودند. محتوای سیاسی‌ای که از برخی فقره‌های سخنان آیت‌الله خامنه‌ای برداشت می‌شد و پیشتر هم در گفتارهای شرح نهج‌البلاغه تجربه شده بود، حساسیت ساواک را به‌شدت برمی‌انگیخت.

سخنرانی روزهای ۲۶ و ۲۷ رمضان (۲۱ و ۲۲ مهرماه ۱۳۵۳)، که با موضوع «ولایت مطلقه‌ی امام» مطرح شد یکی از همین فقره‌های حساسیت‌برانگیز بود. آیت‌الله خامنه‌ای در این سخنرانی‌ها با تأکید بر اینکه ولی، حاکم مطلق، فرمانروای مردم، باید از طرف خدا منصوب شود، گفت که نقش ولی و امام مانند جان در بدن

انسان است. جامعه بدون امام مانند کالبد بی جان است. «ولی را خدا معرفی می‌کند، مانند ۱۲ امام، ولی بعد از امام را امام زمان معرفی کرده است. کسی که جانشین من است، چهار شرط باید داشته باشد: صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه و مطیعاً لأمر مولاه» آیت‌الله خامنه‌ای پس از قرائت این نکته خطاب به حاضران گفت: «با این بیان، [جانشین] امام زمان [را] خودتان فکر کنید، قالب‌گیری نمایید و اندازه‌گیری کنید و از آلبوم [علمای بزرگ] آن را انتخاب کنید... قضاوت با خودتان. انتخاب ولی با خود شما.» سخنان وی به قدری آشکار بود که گزارشگر ساواک در پایان گزارش خود نوشت: «منظور [آیت‌الله] خامنه‌ای از جانشین امام، در این شرایط، [امام] خمینی است.» [۸]

در گزارشی که هنگام انتشار نسخه‌ی نخست «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» نوشته شده هم به رویکردهای ضد رژیم آیت‌الله خامنه‌ای اشاره شده است: «آقای سیدعلی خامنه‌ای، امام جماعت سابق مسجد کرامت (واقع در چهارراه نادری) به علت تبلیغات علیه حکومت وقت و پشتیبانی از آیت‌الله خمینی چندین ماه به زندان رفت و اخیراً از زندان آزاد شد. او کتاب‌هایی که اخیراً نوشته و یا می‌نویسد [را] به نام سیدعلی حسینی چاپ و منتشر می‌کند، برای اینکه او را نشناسند؛ چون که او به سیدعلی خامنه‌ای معروف است نه سیدعلی حسینی. از جمله [در] کتابی به نام (طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن) همین کار را کرد.»



در گزارشی دیگر تلقی ساواک از مباحث مطرح شده در این جلسات به روشنی آمده است. گزارشگر ساواک معتقد است که آیت الله خامنه‌ای در این سخنرانی‌ها «به تشریح اصول انقلابی قرآن و به طور کنایه در لفافه به تشویق و تحریک مردم و به پایداری [در برابر] اختلافات طبقاتی» می‌پردازد. به اعتقاد او «در پس این نشست‌ها سازماندهی دیگری وجود دارد که این جوانان را تبدیل به گلوله‌های آتشین می‌کند. هر کس قدری دقت و توجه به وضع مجلس مزبور... و نحوه‌ی اعمال و گفتار اکثر حضار می‌نمود، درمی‌یافت که جوان‌ها... [که] بیش از صد نفر بوده و هر دانشجو و کارگر و کارمند جزء و دهاتی‌هایی که در یکی دو سال اخیر به مشهد کوچ کرده‌اند بوده و به طوری که... می‌گویند این گروه به طور مدام آموزش می‌بیند و تبلیغات آن‌چنان مؤثر است که جوانان را به صورت گلوله‌ی آتش درآورده و از هیچ چیز ترس ندارند. مبلغین گروه به عناوین مختلف ثابت می‌کنند که در حال حاضر دستگاه دولتی از حکومت یزید پلیدتر و بدتر است و گفته می‌شود که شماها مانند امام حسن علیه‌السلام و علی‌اکبر حسین علیه‌السلام هستید؛ دستگیری و احیاناً مرگ برایتان افتخار است و تمام اعضاء وابسته، با ایمان راسخ این ادعا را قبول دارند.» [۹]

تاریخچه‌ی انتشار سخنرانی‌ها

مجموعه‌ی مباحث آیت‌الله خامنه‌ای در چند مرحله برای چاپ آماده شد و به انتشار رسید. در ابتدا کتابچه‌ای از خلاصه‌ی مباحث در سال ۱۳۵۴ منتشر شد.

اما صورت کامل و پیاده‌شده‌ی همه‌ی سخنرانی‌ها به بعد از انقلاب اسلامی باز می‌گردد. البته پیش از انقلاب هم به توصیه‌ی شخص آیت‌الله خامنه‌ای کار پیاده‌سازی سخنرانی‌ها آغاز شده بود اما به دلیل تهدیدهای ساواک ناتمام ماند. مرحوم علی‌جان زاهدی، معاون حزب وحدت اسلامی افغانستان و از شاگردان رهبر معظم انقلاب، درباره‌ی این پیاده‌سازی ناتمام می‌گوید:

«ایشان می‌گفتند که این کتاب را من خلاصه کردم ولی بسیار خلاصه شده. به این خاطر دستور دادند که نوارهایی از این سخنرانی‌ها را من پیاده کنم. ما یک دوستی داشتیم به نام سیدحیدر محمودی. ایشان نویسنده بود، شاعر بود و متفکر بود. ایشان وظیفه گرفت که این سخنرانی‌ها را خلاصه کند. شش سخنرانی پیاده شد و ایشان خلاصه کردند و بردند خدمت آقا، آقا پسندیدند. بعد گفتند کار را به همین ترتیب شما ادامه بدهید. نوارهای سخنرانی را آقا آدرس دادند از یک مغازه‌ای به نام سعید [آقای سیدمرتضی فاطمی]،

برو از آنجا بگیر. رفتیم آنجا بسیار با ترس و لرز رفتیم. می‌ترسیدیم از ساواک؛ ساواک تعقیب می‌کرد ما را. نوارها را گرفتیم و خلاصه پیاده کردیم و بعد آن دوست ما پنج - شش نوار را خلاصه کردند و خدمت آقا بردند، و آقا هم پسندیدند. بعد ما تحت نظر ساواک بودیم و حمله صورت گرفت، هشت نفر از رفیقان ما را گرفتند و ما فرار کردیم به افغانستان، و این کار ناتمام ماند.» [۱۰]

پس از وقوع انقلاب اسلامی، باز هم تا مدت‌ها انتشار متن کامل سخنرانی‌ها ممکن نشد. البته بخش‌هایی از آن، در قالب جزوه‌ها و کتابچه‌هایی در دسترس قرار می‌گرفت که نمونه‌ی آن، جزوه و کتابچه‌ی «ولایت»، محصول حزب جمهوری و سازمان تبلیغات اسلامی است که مطالب فصل ولایت از سخنرانی‌ها را در بر می‌گرفت. با این حال پس از مدتی که حتی همین کتابچه‌ها هم نایاب شده بودند، مجموعه‌ی سخنرانی‌ها در سال ۱۳۹۲ در قالب کتابی با همان نام «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» از سوی «مرکز صهبا» منتشر شد.

مقدمه‌ی چاپ نخست

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای حین مراحل آماده‌سازی نخستین نسخه از سخنرانی‌ها که نتیجه‌ی آن در قالب کتابچه‌ی «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» در سال ۵۴ منتشر شد، مقدمه‌ای نوشته‌اند که تبیینی است از کلیت مباحث مطرح‌شده در سخنرانی‌ها و اهداف و اهمیت آن. متن کامل این مقدمه عیناً در ادامه می‌آید:

«طرح اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها، یکی از فوری‌ترین ضرورت‌های تفکر مذهبی است. مباحثات و تحقیقات اسلامی، پیش از این به‌طور غالب، فاقد این دو ویژگی بس مهم بوده و از اینرو، در مقایسه‌ی اسلام با مکاتب و مسالک اجتماعی این روزگار، باحثان و جویندگان را چندانکه شاید و باید، به نتیجه‌ی ثمربخش و قضاوت قاطع نرسانیده است؛ یعنی از اینکه بتواند مجموعاً طرح و نقشه‌ی یک آیین متحدالاجزا و متماسک را ارائه دهد و نسبت آن را با مکتب‌ها و آیین‌های دیگر مشخص سازد، عاجز مانده است. به‌علاوه، چون عموماً بحث‌ها ذهنی و دور از حیظه‌ی تأثیر عملی و عینی و مخصوصاً اجتماعی، انجام گرفته، بیش از معرفتی ذهنی به بار نیاورده و نسبت به زندگی جمعی انسان‌ها، علی‌الخصوص نسبت به تعیین شکل و قواره‌ی جامعه، تعهد و تکلیف و حتی نظریه‌ی روشن و مشخصی را ارائه نداده است. سخن دیگر آنکه قرآن -سند قاطع و تردیدناپذیر اسلام- در بیش‌ترین موارد، سهمی در روشنگری و راهگشایی نیافته و به جای آن، دقت‌ها و تعمقات

شبه‌عقلی یا روایات و منقولات ظنی و گاه با اعتباری بیشتر- میدان‌دار و مسئول شناخته شده و بالتجیه، تفکرات اعتقادی جدا از قرآن و بی‌اعتناء به آن، نشو و نما یافته و شکل گرفته است. شاید همین بی‌ارتباطی و بی‌اعتنایی یا احساس بی‌نیازی یا نومیدی از امکان استفاده‌های صحیح - که هر یک به نوبه‌ی خود، معلول عوامل خاص است- موجب آن گشته که تدبر در آیات قرآن، جای خود را به قرائت و تلاوتی سطحی و سرسری و فاقد نتیجه و ثواب دنیوی و یکسره برای پاداش و جزای اخروی داده و کتاب کریم الهی دستمایه‌ی عوامی‌ها و عوام‌فریبی‌ها بشود. با توجه به این واقعیت، می‌توان به‌طور خلاصه سه خصوصیت مهم را در بحث‌ها و گزارش‌های فکری اسلامی، ضرورتی دانست که تخلف از آن، شایسته‌ی متفکران آگاه و مسئول این روزگار نیست: نخست آنکه معارف و دستگاه فکری اسلامی از تجرد و ذهنیت محض خارج گشته و -همچون همه‌ی مکاتب اجتماعی- ناظر به تکالیف عملی و به‌ویژه زندگی اجتماعی باشد و هر یک از مباحث نظری، از این دیدگاه که چه طرحی برای زندگی انسان و چه هدفی برای بودن او و چه راهی برای رسیدن به این هدف ارائه می‌دهد، مورد بررسی و تأمل و تحقیق قرار گیرد. مسائل فکری اسلام به عنوان اجزای یک واحد، مورد مطالعه قرار گیرد. دیگر آنکه مسائل فکری اسلام، به صورت پیوسته و به عنوان اجزای یک واحد، مورد مطالعه قرار گیرد و هر یک به لحاظ آنکه جزئی از مجموعه‌ی دین و عنصری از این مرکب و استوانه‌ای در این بنای استوار است و با دیگر اجزا و عناصر، هم‌آهنگ و مرتبط است - و نه جدا و بی‌ارتباط با دیگر اجزا- بررسی شود تا مجموعاً از شناخت این اصول، طرح کلی و همه‌جانبه‌ای از دین، به صورت یک ایدئولوژی کامل و بی‌ابهام و دارای ابعادی متناسب با زندگی چندبُعدی انسان، استنتاج شود. دیگر آنکه در استنباط و فهم اصول اسلامی، مدارک و متون اساسی دین، اصل و منبع باشد، نه سلیقه‌ها و نظرهای شخصی یا اندوخته‌های ذهن و فکر این و آن... تا حاصل کاوش و تحقیق، به راستی «اسلامی» باشد و نه هر چیز جز آن. برای برآمدن این منظور، قرآن کامل‌ترین و موثق‌ترین سندی است که می‌توان به آن متکی شد که: «باطل را از هیچ سوی بدان راه نیست» و «در آن، مایه‌ی روشنگری هر چیز هست» و البته در پرتو تدبیری ژرف‌پیما که خود، ما را به آن فرمان داده است. آنچه در این رساله گرد آمده، نموداری است از کوششی برای تأمین این منظورها، به صورت گزارشی از اسلام، طی یک سلسله سخنرانی. در این سخنرانی‌ها کوشیده شد که مهم‌ترین پایه‌های فکری اسلام، از سازنده‌ترین و زنده‌ترین ابعادش، در خلال آیات رسا و روشن قرآن جستجو شود. و آنگاه ضمن تشریح تبیینی که شیوه‌ی تدبر و تعمق در قرآن را به شنوندگان بیاموزد، پایه‌های مزبور در این آیات، مشخص و نشان داده شود و در موارد لازم، از روایات صحیح صادر از پیامبر خدا و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام برای توضیح و تأکید، بهره‌گیری گردد، تا ضمن

اینکه آیاتی از قرآن مورد تأمل و تدبر و فهم قرار گرفته، اصلی از اصول اسلام، آن هم از دیدگاهی عملی و زاینده تعهد و تکلیف و به عنوان یکی از نقاط طرز تفکر و ایدئولوژی اسلام، تبیین گردیده باشد.

سید علی حسینی خامنه‌ای - سوم آبان‌ماه ۱۳۵۳»

یک تجربه به یادماندنی

ماجرای به سامان رسیدن آن طرح ذهنی تا یک اثر ماندگار در معارف اسلامی، به این ترتیب بود. جدای از مباحث نوآورانه‌ای که در جلسات مسجد امام حسن علیه‌السلام مطرح می‌شد و بعدها در قالب کتاب، ثبت و ضبط و مکتوب شد، حال و هوای جلسات و شیوه‌ی طرح مباحث، هنوز جای کار و جستجوی بیشتری دارد. افراد بسیاری که در این جلسات حضور داشتند، قطعاً خاطرات شنیدنی و جالبی از آن روزها در یاد دارند. از این رو در آینده، جدای از این تاریخ‌نگاری مختصر که در مقاله‌ی حاضر آمده است، تاریخچه‌ی مفصل‌تری با استفاده از اسناد کامل‌تر و گفت‌وگوهای شفاهی حاضران در جلسات، تهیه و منتشر خواهد شد.

منابع:

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات آیت‌الله خامنه‌ای، ص ۸۰
۲. گفت‌وگوی دفتر نشر آثار آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای با آقای ابوالحسن مالکی
۳. بیانات در دیدار اعضای هیأت مؤسس و هیأت امنای مؤسسه‌ی پژوهشی - فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱/۰۴/۰۴
۴. گفت‌وگوی دفتر نشر آثار آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای با آقای ابوالحسن مالکی
۵. گفت‌وگوی دفتر نشر آثار آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای با آقای هاشمی گنابادی
۶. گفت‌وگوی دفتر نشر آثار آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای با آقای عبدالرضا ایزدپناه
۷. سخنرانی در اجتماع دانشجویان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، ۱۳۶۷/۰۷/۱۳
۸. شرح اسم، صص ۵۱۱ و ۵۱۲

۹. همان، ص ۵۱۱

۱۰. گفت‌گویی دفتر نشر آثار آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای با علی‌جان زاهدی

سخن پایانی

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال را شکر می‌کنم و بسیار خرسندم که اولین شخصی هستم که خاطرات مقام معظم رهبری را منتشر می‌کنم. البته این کار بنده هم بدون نقص نیست چون منابع زیادی در اختیار نداشتم و به تنهایی این کار را انجام دادم و فقط بنده ۳ شبانه روز از ساعت ۱۰ صبح تا ۲ بامداد این کتاب را تدوین و حروف چینی و صفحه‌آرایی کردم و واقعا با تمام توان تلاش کردم چون خاطرات مقام معظم رهبری بخش مهمی از تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی می‌باشد و همچنین به عنوان یک رهبر اسلامی می‌تواند خاطرات راهگشایی برای عموم مردم باشد. امیدوارم که دوستان عزیز از این مجموعه استفاده کافی را ببرند و این را بگویم که ویراست دوم این کتاب با کامل شدن سال ۹۴ منتشر خواهد شد.

چهاردهم شوال یکهزار و چهارصد و سی و شش هجری قمری

نهم مرداد یکهزار و سیصد و نود و چهار هجری شمسی

امیر قربانی

amirghorbani@mihanmail.ir

www.novin-islam.blogfa.com